

مکاشفہ

ہفت مہر

مکاشفہی

ہفت مہر

چنانچہ بہ برادر بزرگوارمان و بلیام ماریون برانہام

عطا شدہ است

اینک من ایلیای نبی را قبل از رسیدن روز عظیم و مهیب خداوند نزد شما خواهم فرستاد. و او دل پدران را بسوی پسران و دل پسران را بسوی پدران خواهد برگردانید، مبادا بیایم و زمین را به لعنت بزنم. ملاکی ۴:۵-۶

بلکه در ایام صدای فرشته هفتم، چون کرنا را می باید بنوازد، سرّ خدا به اتمام خواهد رسید، چنانکه بندگان خود انبیا را بشارت داد. مکاشفه ۱۰:۷

کلام خداوند این وعده را داده است که او در انتهای زمان در این عصر روح ایلیا را به شکل پیغام آور زمان آخر که همان فرشته‌ی هفتمین دوره‌ی کلیساست یک‌بار دیگر به زمین خواهد فرستاد. ما اعتقاد راسخ داریم که این وعده در خدمت اثبات شده‌ی برادر بزرگوارمان ویلیام ماریون برانهام تحقق یافت.

در سرتاسر عمر این خادم فروتن خداوند، چنان روح مسیح را تجسم نمود که ظهور خدا چنان به وضوح اثبات شده بود که نمی توان آنها را با هیچ استدلال جسمانی انکار نمود. از میان صدها هزار روایبی که خداوند در سراسر دنیا به برادر برانهام عطا نمود، حتی یک بار هم روایبی واقع نشد که توسط کلام خدا تصدیق نشده و با آن تطابق نداشته باشد.

در تاریخ سی دسامبر ۱۹۶۲ در خیمه‌ی برانهام واقع در جفرسنویل، برابر برانهام موعظه‌ای را ایراد کرد تحت عنوان «آقایان، آیا این نشانه‌ی انتهاست؟» در این پیغام او از روایبی صحبت کرد که به او فرمان داده بود تا به همراه خانواده‌اش به توسان آریزونا نقل مکان کند. در این روایا پیشگویی از وقوع یک انفجار شده بود که قدرت آن تمامی کشور را به لرزه درخواهد آورد. این روایا در ۲۸ فوریه ۱۹۶۳ تحقق یافت، هنگامی که در شصت کیلومتری شمال شرقی توسان، برادر برانهام در یک صورت فلکی متشکل از هفت فرشته به بالا برده شد و به او گفته شد تا به کلیسای خود در جفرسنویل برگردد، جایی که اسرار هفت مهر بر او آشکار خواهد شد.

احساس می کنیم که زمان بسیاری سپری شده است و این پیغام باید به دستان شا برسد، تا ما را برای آمدن قریب‌الوقوع خداوند مهیا سازد، زیرا کلام گفته است که: «شادی و وجد نمایم و او را تمجید کنیم زیرا که نکاح بره رسیده است و عروس او خود را حاضر ساخته است.»

بیلی پاول برانهام

فهرست موضوعات

خدا خود را در سادگی پنهان نموده، سپس به همان صورت خود را مکشوف می سازد
۱۷ مارچ، ۱۹۶۳، یکشنبه صبح (۶۳-۰۳۱۷M)..... ۱

شکاف میان هفت دوره‌ی کلیسا و هفت مهر

۱۷ مارچ، ۱۹۶۳، یکشنبه غروب (۶۳-۰۳۱۷E)..... ۹۲

مهر اول

۱۸ مارچ، ۱۹۶۳، دوشنبه غروب (۶۳-۰۳۱۸)..... ۱۶۰

مهر دوم

۱۹ مارچ، ۱۹۶۳، سه‌شنبه غروب (۶۳-۰۳۱۹)..... ۲۴۲

مهر سوم

۲۰ مارچ، ۱۹۶۳، چهارشنبه غروب (۶۳-۰۳۲۰)..... ۳۰۹

مهر چهارم

۲۱ مارچ، ۱۹۶۳، پنجشنبه غروب (۶۳-۰۳۲۱)..... ۳۷۶

مهر پنجم

۲۲ مارچ، ۱۹۶۳، جمعه غروب (۶۳-۰۳۲۲)..... ۴۴۸

مهر ششم

۲۳ مارچ، ۱۹۶۳، شنبه غروب (۶۳-۰۳۲۳)..... ۵۳۰

پرسش‌ها و پاسخ‌ها درباره‌ی مهرها

۲۴ مارچ، ۱۹۶۳، یکشنبه صبح (۶۳-۰۳۲۴M)..... ۶۱۵

مهر هفتم

۲۴ مارچ، ۱۹۶۳، یکشنبه غروب (۶۳-۰۳۲۴E)..... ۷۱۱

این کتاب به عروس مسیح

تقدیم شده است



برادر عزیزمان

ویلیام ماریون برانهام



ستون آتش

تصویر ستون آتش بالای سر برادر برانهام در هیوستون تگزاس، در ماه ژانویه ۱۹۵۰ گرفته شد و از بدو تولد او در سال ۱۹۰۹ به همراه او بوده است. در خلال یک مراسم تعمیر در رودخانه ی اوهایو در جفرسنویل واقع در ایالت ایندیانا، این وجود ماوراءالطبیعه در برابر دیدگان صدها نفر ظاهر شد و به او گفت: "همان‌طور که یحیی تعمیر دهنده فرستاده شد تا پیشرو آمدن اولیه‌ی عیسی مسیح باشد، همچنین تو به همراه یک پیغام برای آمدن ثانویه‌ی او فرستاده خواهی شد."



ابر ماوراءالطبيعه

این ابر ماوراءالطبيعه توسط بال‌های هفت فرشته که بعد از تکلم به برادر برانهام درباره‌ی بازگشایی هفت مهر صعود کرده بودند، شکل گرفته است. این ابر عظیم در زمان ثبت این تصویر در فلگ‌استف آرizona، در غروب ۲۸ فوریه ۱۹۶۳ چیزی بیش از ۴۰ کیلومتر ارتفاع و ۵۰ کیلومتر طول داشت. این تصویر برای نخستین بار در تاریخ ۱۷ مارچ ۱۹۶۳ در مجله‌ی لایف منتشر شد.

خدا خود را در سادگی پنهان نموده، سپس به همان صورت خود را مکشوف می سازد

۱. متشکرم برادر نویل!^۱ خدا به شما برکت بدهد. صبح بخیر، دوستان! به گمانم این یکی از برجسته ترین لحظات زندگی من است که امروز صبح دوباره در این خیمه باشم و این ساختمان زیبا و نظم فرزندان خدا را که در خانه‌ی خدا نشسته‌اند، شاهد باشم.

۲. دیروز وقتی به اینجا آمدم و ساختمان را دیدم بسیار متحیر شدم. هرگز تصور نمی کردم که این گونه بشود. وقتی نقشه‌ها را دیده بودم، در نقشه‌های اولیه فقط یک اتاق کوچک به ساختمان اضافه شده بود، ولی اکنون با یک-یک ساختمان بسیار زیبا مواجه شده‌ام و خداوند متعال را بابت این ساختمان زیبا شکر می کنیم. و ما...

۳. امروز صبح از جانب همسر و فرزندانم نیز به شما سلام می کنم که خیلی دوست داشتند اینجا باشند و در دعای تقدیم ساختمان در این هفته که به مسیح اختصاص دارد، شرکت کنند. ولی بچه‌ها مدرسه دارند و آوردن آنها سخت است. و... آنها شدیداً دلتنگ خانه و اینجا هستند و هرگز از احساس دلتنگی ما برای شما کاسته نمی شود. ما اینجا دوستان زیادی داریم، من-من همه‌ی آنها را دوست دارم. ولی دوستان قدیمی چیزی دیگر هستند؛ مهم نیست که شما کجا با دوستان جدید آشنا می شوید، آنها جای دوستان قدیمی را نمی گیرند.

۴. مهم نیست که من کجاها باشم، این همیشه برای من از قداست خاصی برخوردار است. حدود سی سال پیش روی یک-یک بستر گل آلود، این تکه از زمین را به عیسای مسیح

^۱ Orman Neville اورمان نویل؛ خادم خیمه‌ی برانهام در جفرسونویل، ایندیانا

تقدیم کردم. زمانی که اینجا چیزی جز یک تکه زمین گل آلود بیش نبود. تمام اینجا مثل یک تالاب بود. به همین خاطر بود که تمام مسیرهای دسترسی محلی باید از آنجا دور می‌زدند تا از تالابی که در اینجا بود، فاصله بگیرند. و اینجا پر بود از نیلوفر، نیلوفرهای آبی که اینجا رشد کرده بودند.

۵. نیلوفر گل بسیار عجیبی است. هر چند که در گیل ولای متولد می‌شود، باید خود را از گیل ولای عبور داده، بالا بیاید، خود را به سطح آب برساند و زیبایی خویش را نمایان کند.

۶. و امروز صبح من-من فکر می‌کنم این دقیقاً همان چیزی است که در اینجا اتفاق افتاده، که از آن زمان مانند یک-یک نیلوفر کوچک خودش را بالا کشانده، و هنگامی که به بالای آب می‌رسد، بال‌هایش را باز کرده، گلبرگ‌هایش را گسترانیده و زیبایی سوسن وادی‌ها را منعکس می‌سازد. باشد تا پایدار بماند. خانه‌ای باشد که تماماً به خدا تقدیم شده است.

۷. خود خیمه در سال ۱۹۳۳ تقدیم شده است، ولی به گمانم خوب باشد که امروز صبح یک جلسه تقدیم دوباره داشته باشیم، خصوصاً برای عزیزانی که با محبت و ایثار خود برای مسیح، همه‌ی اینها را ممکن ساختند. می‌خواهم از تک‌تک شما عزیزان، بابت هدایایی که گذاشتید تا این کلیسا به مسیح تقدیم شود، تشکر و قدردانی نمایم.

۸. صمیمانه قدردانی می‌کنم و از جماعت تشکر می‌کنم که به نمایندگی از برادران عزیزان در کلیسا که خدمت خویش را به این امر اختصاص دادند، صحبت کردن در این مورد را بر عهده‌ی من گذاشتند. برادر شریف و عزیزمان برادر بنکس وود^۲ برادر شریف و عزیزمان روی رابرسون^۳ و سایر برادران که با از خودگذشتگی ماه‌ها وقت صرف کردند تا این ساختمان این‌گونه که امروز هست، بنا شود و در اینجا مانند ناظر بنای درست این ساختمان باشند.

۹. وقتی وارد ساختمان شدم و این منبر را دیدم، همان چیزی بود که در تمام عمرم دوست

داشتم داشته باشم و مشتاق دیدنش بودم. من... برادر وود این را می‌دانست، او هرگز نگفت که آن را می‌سازد، ولی آن را ساخت.

۱۰. من به ساختمان دقت کردم و اینکه چقدر... این فوق‌العاده است. اکنون، کلمه‌ای مناسب برای بیان احساساتم پیدا نمی‌کنم. هیچ راهی نیست که این کار را بکنم، اما خدا این را می‌داند. و امیدوارم که خدا به شما عزیزانی که در شکل‌گیری این ساختمان به این صورتی که هست، کمک کردید و در بنای خانه‌ی خداوند سهم داشتید، برکت بدهد. و اکنون، تمایل دارم که این چیزها را بگویم، ساختمانی که از درون و بیرون به این زیبایی است.

۱۱. برادر خانم من، جونیور وبر^۴ کار بنایی اینجا را به عهده داشته... می‌دانم که این نمی‌توانست بهتر از چیزی که هست، باشد. یک کار عالی.

۱۲. برادر دیگری اینجاست که هرگز او را ملاقات نکرده‌ام، او سیستم صدا را راه‌اندازی کرد. ولی متوجه شدم که حتی در چنین ساختمانی، هیچ برگشت صدایی وجود ندارد، چون آن را به طریقی متفاوت در سقف کار گذاشته‌اند. فقط می‌توانم... مهم نیست که کجا بایستم، این به همان صورت خواهد بود. می‌بینید. و تمام اتاق‌ها طوری ساخته شده‌اند که بلندگوهایی در آنها تعبیه شده است. و هر جا که باشید می‌توانید صدا را بشنوید. ایمان دارم این دست خداوند قادر متعال بود که این چیزها را فراهم نمود. اکنون اگر...

۱۳. خداوندمان ساختمانی را به ما عطا کرده است تا بتوانیم او را در آن بپرستیم، چیزی در حدود سی سال. ما این بنا را از یک ساختمان یک طبقه‌ی کوچک شروع کردیم. کنار آن بخاری‌های زغال‌سنگی قدیمی می‌نشستیم و پیمانکار، برادر وود، یکی از آنها، برادر رابرسون داشت به من می‌گفت که آن ستون‌ها کجا بودند و آن الوارها باید چگونه در سقف کار گذاشته شوند. آنها دچار حریق شدند و شاید حدود یکی دو متر از آنها سوخت. چرا این تماماً در آتش نسوخت؟ این فقط دست خدا بود و بعد از آن آتش‌سوزی، درحالی‌که تمام وزن خیمه روی آن ستون بود، چرا ریزش نکرد؟ این فقط دست خدا بود. اکنون این

ستون‌ها با فولاد تقویت شده و در زمین کار گذاشته شده‌اند، تا استحکام بیشتری داشته باشند.

۱۴. حال، فکر می‌کنم که این وظیفه‌ی ماست تا به فیض خدا درون را درست کنیم... این فقط مربوط به ساختمان زیبایی نیست که ما به آن وارد می‌شویم. باشد تا هرکس از این در وارد می‌شود، شخصیت زیبای عیسای مسیح در او دیده شود، تا اینجا مکان وقف شده به خداوند ما باشد. مردمی تقدیس شده، چون مهم نیست که ساختمان چقدر زیباست، هرچند که ما شکرگزار آن هستیم... ولی زیبایی کلیسا مربوط به شخصیت مردم است. ایمان دارم که این همیشه خانه‌ی جمال خداوند خواهد بود.

۱۵. حال، در جلسه‌ی تقدیس و وقف ساختمان قبلی، یک رویای عظیم داده شد، و این، صبح روزی که اینجا را تقدیم کردم بر روی سنگ زاویه‌ی بنا حک شده است.

۱۶. ممکن است بخواهید بدانید که من چرا چند دقیقه قبل با تأخیر بیرون آمدم. اولین وظیفه‌ام پس از ورود به ساختمان جدید، عقد کردن یک زوج جوان بود که در دفتر منتظر من بودند. امیدوارم که این برای من، بعنوان یک خادم امین و وفادار مسیح، نمونه و الگویی باشد تا عروس را مهیای جشن آن روز بگردانم.

۱۷. و اکنون بیاید همان‌گونه که در ابتدا عمل کردیم، عمل کنیم. زمانی که ما اولین مراسم تقدیم ساختمان قبلی را آغاز نمودیم، من یک مرد جوان بودم. زمانی که سنگ زاویه نهاده شد، شاید بیست و یک یا بیست و دو سال بیشتر نداشتم. این حتی قبل از زمان ازدواج من بود. همیشه می‌خواستم جایی را بینم که به درستی در نظم قرار دارد و برای خدا به جهت پرستش با قوم او باشد. و تنها طریقی که می‌توانیم این کار را بکنیم، نه از طریق یک ساختمان زیبا، بلکه از طریق یک زندگی تقدیس شده است.

۱۸. و اکنون، قبل از اینکه بخواهیم دعای تقدیم را شروع کنیم، بخشی از کلام را با هم بخوانیم و کلیسا را دوباره به خدا تقدیم کنیم. سپس من، امروز صبح پیغامی درباره‌ی بشارت

دارم، که زمینه‌ساز پیغام من است که در پیش است.

۱۹. و امشب می‌خواهم به باب ۵ کتاب مکاشفه پردازم، که از-از هفت دوره‌ی کلیسا با هفت مهر آمیخته شده است، که من... سپس ما...

۲۰. سپس ما دوشنبه شب، سوار اسب سفید را بررسی می‌کنیم. سه‌شنبه شب... سوار اسب سیاه و تا به آخر، هر چهار اسب سوار. و بعد ششمین مهر باز می‌شود.

۲۱. و سپس یکشنبه صبح، صبح یکشنبه‌ی آینده، اگر خدا بخواهد... بعداً اعلام خواهیم کرد. ممکن است صبح یکشنبه‌ی آینده یک مراسم دعا برای بیماران در کلیسا داشته باشیم.

۲۲. و سپس در یکشنبه شب اگر خدا بخواهد، پایان جلسات با... خدا امدادمان نماید تا مهر هفتم را بگشاییم، جایی که یک آیه‌ی کوتاه وجود دارد: "خاموشی قریب به نیم ساعت در آسمان واقع شد."^۵ توسط آن سکوت.

۲۳. حال، من نمی‌دانم که این مهرها چه معنایی دارند. شاید امروز اطلاعات من از آنها به همان اندازه‌ای باشد که بعضی از شما دارید. ما تفکرات و تعالیم کلیسایی زیادی در این زمینه داریم که توسط انسان ارائه شده است. ولی هرگز به آن نمی‌رسد. و آن‌طور که خواهید دید، این باید از الهام برگرفته شده باشد. باید این‌گونه باشد و خود خدا تنها کسی است که می‌تواند این کار را بکند، بره. و امشب آن کتاب رستگاری است.

۲۴. حال، در این... دلیلی که من جلسه‌ی دعا برای بیماران را اعلام نمی‌کنم، این است که من در منزل یکی از دوستان اقامت دارم، و هر دقیقه از وقت خودم را صرف دعا و مطالعه می‌کنم. شما از-از رویایی که قبل از ترک اینجا به سمت غرب داشتم، مطلع هستید. آن هفت فرشته‌ای که به سمت من آمدند. کمی بعد کاملاً متوجه آن خواهید شد.

۲۵. پس اکنون، حال در ساختمان باید این را داشته باشیم، اگر تقدیم شده باشد، یا اینکه در

چند دقیقه‌ی دیگر تقدیم او خواهد شد، برای پرستش خدا، باید این را به همان طریق حفظ کنیم. هرگز نباید در این ساختمان خرید و فروش کنیم. ما هرگز نباید هیچ عمل تجاری در این سالن اجتماعات انجام دهیم؛ هرگز نباید این عمل در اینجا انجام شود. که این شامل اجازهی فروش کتاب به خادمین در اینجا هم می‌شود. فرقی نمی‌کند که چه باشد. جاهای دیگری برای این کار وجود دارد... ما نباید در خانه‌ی خداوند خرید و فروش کنیم. اینجا باید مکان پرستش باشد، مقدس، تقدیس شده برای آن هدف. می‌بینید؟ او به ما یک جای خوب داده است. بیایید این را به او تقدیم کنیم و خودمان را نیز همراه این به او تقدیم نماییم.

۲۶. و اکنون، این شاید کمی گستاخانه به نظر برسد، ولی اینجا جای دیدوبازدید نیست، اینجا جای پرستش است هرگز نباید حتی چیزی غیر از پرستش را در اینجا با هم زمزمه کنیم، مگر اینکه مطلقاً ضروری باشد. می‌بینید؟ ما نباید در ساختمان تجمع کنیم. ما نباید در ساختمان بدویم یا به فرزندانمان اجازهی دویدن بدهیم. و با انجام این، احساس می‌کنم همین چند وقت قبل بود که اینجا را به گونه‌ای بنا نهادیم تا بتوانیم به تمام این چیزها سروسامان بدهیم. حال، این ساختمان را در اینجا داریم. البته، خیلی‌ها در اینجا غریبه هستند. اعضای خیمه این را می‌دانند که قرار است ساختمان برای خدمت به خداوند تقدیم شود. بنابراین، با تقدیم کردن خودمان، به یاد داشته باشیم، زمانی که وارد صحن کلیسا شدیم، نسبت به یکدیگر در سکوت باشیم و به عبادت خدا پردازیم.

۲۷. اگر می‌خواهیم به یکدیگر سر بزنییم و ملاقات کنیم، جاهایی برای ملاقات یکدیگر وجود دارد. پس راه نمی‌افتیم به این طرف و آن طرف، به نحوی که حتی صدای خودتان را هم نشنوید، و بعد وقتی کسی جدید وارد ساختمان شود، نداند که چه کار باید بکند، چون سروسدای زیادی وجود دارد و این فقط یک امر بشری است. من این را در کلیساهای زیادی دیده‌ام که احساس خیلی بدی به من داده است. چون ما به صحن خداوند نمی‌آییم که یکدیگر را ملاقات کنیم، ما به اینجا می‌آییم که خدا را پرستیم و بعد به خانه‌هایمان برویم. صحن کلیسا به پرستش تخصیص داده شده است. زمانی که بیرون ایستاده‌اید،

مادامی که صحبتتان مقدس و درست است، هرچقدر می‌خواهید صحبت کنید. به خانهای یکدیگر بروید و با یکدیگر ملاقات کنید، ولی وقتی از آن در وارد می‌شوید آرام و ساکت باشید.

۲۸. شما به اینجا می‌آیید تا با او صحبت کنید و بگذارید که او نیز با شما سخن بگوید. می‌بینید؟ مشکلی که هست، این است که ما زیاد حرف می‌زنیم و به اندازه‌ی کافی گوش نمی‌کنیم. بنابراین وقتی وارد می‌شویم، منتظر پاسخ او بمانیم.

۲۹. حال، شاید کسی اینجا نباشد که در روز تقدیم خیمه‌ی قدیمی اینجا بوده باشد، زمانی که میجر اولریش^۶ موسیقی می‌نواخت و من پشت آن سه صلیب ایستاده بودم تا اینجا را تقدیم کنم. اجازه نمی‌دادم که هیچ‌کس... راهنماها جلوی در ایستاده بودند تا مطمئن شوند که کسی صحبت نمی‌کند. وقتی صحبتتان تمام شد، بیایید داخل. اگر تمایل داشتید، در آرامش به مذبح نزدیک می‌شوید و آرام دعا می‌کنید و در همان آرامش به جای خودتان برمی‌گردید و کتاب مقدستان را باز می‌کنید. اینکه همسایه‌ی شما چه کار کرده است، به خودش مربوط بود. شما حرفی برای گفتن ندارید. اگر قصد صحبت با او را داشتید، بگویید "او را بیرون از اینجا خواهم دید. من برای پرستش خدا اینجا هستم." کلام او را بخوانید یا در سکوت بنشینید.

۳۰. و بعد موسیقی، خواهر گرتی^۷، نمی‌دانم امروز صبح او اینجا هست یا نه. خواهر گیس^۸، آن پیانوی قدیمی، به گمانم باید آن گوشه می‌بود، تا جایی که یادم می‌آید آن گوشه قرار داشت. و او به آرامی سرود «پای صلیب، جایی که منجی‌ام مرد» یا برخی موسیقی‌های بسیار زیبایی دیگر را می‌نواخت، تا زمانی که وقت جلسه می‌رسید. و سپس رهبر پرستشی بلند می‌شد و چند سرود گروهی را رهبری می‌کرد و بعد اگر یک تک‌خوانی برجسته‌ای داشتند، آن را اجرا می‌کردند. ولی هرگز یک مشت سرود بی‌هدف خوانده نمی‌شد. و بعد، موسیقی

ملایمی مداوم نواخته می‌شد که وقتی این را می‌شنیدم، متوجه می‌شدم که اکنون نوبت من است و باید بیرون بیایم.

۳۱. وقتی یک خادم پا به میان جماعتی می‌گذارد که در مسح روح در حال دعا هستند، آماده‌ی شنیدن از آسمان هستند. همه‌اش همین است. هیچ راهی جز این نیست. اما اگر در یک سردرگمی وارد شوید. پس شما-شما... پس شما هم-شما هم بسیار سردرگم خواهید شد، روح محزون می‌شود و... ما خواستار این نیستیم، نه. ما می‌خواهیم برای پرستش به اینجا بیاییم. ما خانه‌های دوست داشتنی‌ای داریم که دقایقی دیگر در مورد آن صحبت خواهیم کرد، جایی که با دوستانمان در آنجا ملاقات می‌کنیم. این خانه‌ی خداست.

۳۲. حال، بچه‌های کوچک هم هستند، نوزادان، آنها برایشان فرقی نمی‌کند، آنها... تنها راهی که می‌توانند انجام دهند تا به چیزی که می‌خواهند برسند، گریه کردن است. گاهی تنها خواسته‌ی آنها مقداری آب است. و گاهی اوقات هم کمی توجه و رسیدگی. به فیض خدا ما اتاقی را برای این امر اختصاص داده‌ایم و اسمش را گذاشته‌ایم «اتاق گریه»، که درست روبروی من قرار دارد. جایی که مادران می‌توانند فرزندانشان را به آنجا ببرند.

۳۳. حال، وقتی من تحت مسح هستم، این باعث آزار من نمی‌شود و شاید اصلاً به آن توجه هم نکنم، ولی برای کسانی که در بین جماعت هستند، این ممکن است باعث آزار آنها بشود. آنها به اینجا می‌آیند تا پیغام را بشنوند. متوجه هستید، پس مادر! وقتی فرزندتان شروع به گریه‌زاری می‌کند، کاری از دستتان بر نمی‌آید. چرا، این قطعاً... حتماً باید او را بیاورید. یک مادر واقعی می‌خواهد تا فرزندش را به کلیسا ببرد و این کاری است که شما باید انجام بدهید.

۳۴. ما در آنجا یک اتاق داریم که برای این کار آماده کرده‌ایم و در آن می‌توانید هر گوشه‌ی سالن را ببینید و بلندگوهایی در آن تعبیه شده که می‌توانید صدای آن را هرطور که می‌خواهید، کنترل کنید و یک-یک توالی کوچک با یک لگن مخصوص آب هم در آن اتاق تعبیه شده است، یعنی هرچیزی که باعث رضایت خاطر یک مادر می‌شود. با

صندلی‌هایی که بتوانید بر آن بنشینید و در صورت نیاز بتوانید پوشک و لباس نوزاد خودتان را عوض کنید. همه‌ی اینها مهیا شده است.

۳۵. و بعد، گاهی اوقات نوجوانان و گاهی هم بزرگ‌ترها... می‌دانید جوانان یادداشت‌هایی را در بین جلسه ردوبدل می‌کنند، یا چیزی را پاره می‌کنند، یا این قبیل چیزها. حال، شما به اندازه‌ی کافی سن دارید که این را بدانید. باید این را بهتر درک کنید. می‌دانید؟ نباید به اینجا بیایید و-و اگر توقع دارید یک روز یک مرد واقعی باشید و یک خانواده را برای ملکوت خدا پرورش بدهید، باید از همان ابتدا در راه درست گام بردارید و شروعی درست داشته باشید و عملکردتان درست باشد. و حال...

۳۶. حال، راهنماها و انتظامات در چهار گوشه‌ی سالن ایستاده‌اند و نیز مشایخی که در ردیف اول نشسته‌اند، آنها موظف هستند تا در صورت مشاهده‌ی چنین رفتارهایی، از آن فرد بخواهند ساکت بماند.

۳۷. پس اگر آنها از متانت لازم برخوردار نباشند، بهتر است کس دیگری روی صندلی بنشیند، چون کسی هست که می‌خواهد پیغام را بشنود. کسی هست که با هدف شنیدن کلام خدا آمده، و این چیزی است که همه‌ی ما بخاطرش جمع شده‌ایم، اینکه کلام خدا را بشنویم. پس همه می‌خواهند که بشنوند و می‌خواهیم تا جایی که امکان دارد همه ساکت باشند. ما برای گپ زدن و صحبت کردن اینجا جمع نشده‌ایم.

۳۸. قطعاً برخی پرستش می‌کنند، این قابل انتظار است. چیزی است که باید باشد. این چیزی است که بخاطرش اینجا هستید، تا خداوند را پرستش کنید. اگر احساس می‌کنید که باید پرستش کنید و فریاد بزنید، این کار را بکنید. می‌بینید، چون این چیزی است که بخاطرش اینجا هستید، که خدا را به روش پرستش خودتان پرستش کنید. ولی زمانی که شما در حال صحبت کردن و یادداشت ردوبدل کردن هستید، کسی نمی‌تواند به عبادت پردازد و این‌گونه شما باعث می‌شوید تا یک نفر از پرستش خدا فاصله بگیرد. می‌بینید، ما احساس می‌کنیم که این اشتباه است و می‌خواهیم در کلیسای خودمان یک قاعده بسازیم. جماعتی

که در این ساختمان جمع می‌شوند، این کلیسا، به ملکوت خدا و موعظه‌ی کلام خدا تقدیم خواهد شد. دعا، پرستش، پس این چیزی است که شما بخاطرش به اینجا می‌آید، پرستش.

۳۹. و بعد یک چیز دیگر، وقتی جلسه به اتمام می‌رسد، معمولاً جماعت کلیساها... من-من گمان نمی‌کنم که اینجا این گونه باشد، چون اکثراً در سفر هستیم. می‌بینید.

۴۰. معمولاً در جلسات دیگر حتی در حال موعظه، مسح می‌آید و رویاها اتفاق می‌افتند. از جایگاه خارج می‌شوم و شاید بیلی^۹ و یا برخی از برادران، من را به خانه می‌برند تا اندکی استراحت کنم و از آن حال خارج شوم چون این بسیار طاقت‌فرسا است.

۴۱. و بعد، کلیساهایی را دیده‌ام که به بچه‌ها اجازه داده می‌شود تا در صحن کلیسا بدون و بزرگ‌ترها می‌ایستند و-و با صدای بلند با هم صحبت می‌کنند. این یک راه خوب برای خراب کردن جلسه در آن شب یا هر زمان دیگری است که می‌آید. می‌بینید؟

۴۲. به محض اینکه جلسه به اتمام می‌رسد، از سالن خارج شوید. آن وقت، پرستش شما به-به اتمام رسیده است. سپس بروید با یکدیگر صحبت کنید و هر کاری که می‌خواهید انجام دهید. اگر موضوعی هست که می‌خواهید درباره‌اش با کسی صحبت کنید یا آنها را ببینید، با آنها به خانه‌شان بروید و هر چیز دیگر، ولی این کار را در سالن کلیسا انجام ندهید. اینجا را به خدا تقدیم کنیم. می‌بینید؟ اینجا محلی است که با او ملاقات می‌کنیم. متوجه شدید؟ و مسلماً نظم باید از صحن کلیسا آغاز شود و ایمان دارم که این باعث خشنودی پدر آسمانی ما می‌گردد.

۴۳. بعد، زمانی که شما به اینجا می‌آید و متوجه ظهور عطایا در بینتان می‌شوید... حال، معمولاً این... معتقدم که اینجا هرگز این گونه نخواهد بود. ولی وقتی که افراد، یک کلیسای جدیدی را بنا می‌کنند، می‌دانید، اولین کاری که می‌کنند، جماعت شروع می‌کنند به تشریفاتی شدن و... شما نباید این گونه باشید. علاوه بر همه‌ی اینها، اینجا مکان پرستش است.

اینجا خانهای خداوند است. و اگر عطایای روحانی در بین شما دیده شد...

۴۴. متوجه هستم که در نبود من، افراد زیادی از اقصی نقاط کشور به اینجا نقل مکان کرده‌اند تا اینجا را خانهای خود بسازند. شکرگزار این هستم. ممنون خداوند هستم، باور دارم که...

۴۵. صبح روزی که سنگ بنای این ساختمان را بعنوان یک مرد جوان گذاشتم و اینجا را تقدیم کردم، دعا کردم تا آمدن عیسای مسیح، اینجا پایدار بماند. وقتی این کار را کردم، هزاران دلار بدهکار بودم و آنها... هدایایی که می‌توانستی از بین جماعت جمع‌آوری کنی حدود سی یا چهل سنت بود. و بدهی ما چیزی حدود صد و پنجاه یا دویست دلار در ماه بود. چطور می‌توانستم این کار را انجام دهم؟ می‌دانستم که شاغل هستم و می‌توانم این را پرداخت کنم... هفده سال شبانی، بدون دریافت حتی یک سنت و در عوض، به غیر از هزینه‌ی زندگی خودم، تمامی درآمد خودم و تمام آنچه که از صندوق کوچک هدایا جمع‌آوری می‌شد، برای ملکوت خدا می‌دادم.

۴۶. و مردم نبوت و پیشگویی می‌کردند که اینجا ظرف مدت کمتر از یک سال به یک گاراژ تبدیل خواهد شد. شیطان یک بار سعی کرد این را از ما بگیرد، در یک دعوای فریب‌کارانه، یک نفر ادعا کرده بود وقتی اینجا در حال کار بوده، پایش آسیب دیده و آن را نادیده گرفته است، و... بعد از مدت‌ها او اقامه‌ی دعوی کرده و می‌خواست اینجا را از ما بگیرد. من هفته‌ها با وجود تمام این سوءتفاهمات و پیشگویی‌ها و هرچه که گفتند، ایستادگی کردم و امروز اینجا بعنوان یکی از زیباترین سالن‌های اجتماعات و بهترین کلیساهای تمام ایالات متحده هنوز سرپا است. درست است.

۴۷. کلام خدای زنده از اینجا به سرتاسر دنیا اعلام شده، مدام به سرتاسر دنیا رفته است، به هر امتی زیر آسمان، تا جایی که ما اطلاع داریم، به سرتاسر دنیا رفته است. برای این شکرگزار باشیم. بیا بید شکرگزار این امر باشیم.

۴۸. اکنون که جایی برای سکونت داریم، یک سقفی بالای سرمان، یک کلیسای زیبا و تمیز، که در آن بنشینیم، بیاید دوباره خودمان را به این وظیفه تقدیم نماییم، و خودمان را وقف مسیح نماییم.

۴۹. برادر نویل، برادر عزیز ما و شبان حقیقی، خادم خدای زنده، تا جایی که پیغام را می‌شناسد، با تمام توانش آن را حفظ کرده و برای آن می‌ایستاد. درست است. او یک فرد بسیار نجیب است، او کمی، او کمی می‌ترسد، ترس از، منظورم این نیست؛ او به طرز عجیبی نجیب و آرام است. او-او بلند صحبت نمی‌کند و حرف تندی نمی‌زند، که مثلاً بگوید "ساکت باشید." یا "حرکت نکنید." یا چنین چیزی، من-من متوجه این شده‌ام و به نوارهای آن گوش کرده‌ام.

۵۰. ولی اتفاقاً من می‌توانم این کار را بکنم. پس من-من... من-من می‌خواهم که حرف‌هایم یادتان باشد. می‌دانید؟ و تمام اینها ضبط می‌شود. می‌بینید؟ همه چیز ضبط می‌شود. و خواهش می‌کنم همه‌ی شما برای وظایف خودشان بایستند و یادتان باشد که شما تحت یک مأموریت از جانب خدا هستید. پس آن جایگاه را مقدس نگه دارید. می‌بینید؟ اُمنام به همین صورت. شبان برای پیشبرد...

۵۱. این جایگاه شبان نیست که این چیزها را بگوید؛ این کار اُمنام... منظورم شماست، چون آنها مانند پلیس کلیسا هستند. مثلاً اگر یک زوج جوان بیایند و شروع کنند به بوق زدن، می‌دانید که آنها معمولاً چطور این کار را می‌کنند، یا چیزی شبیه این در جلسه، به بیرون بروند یا از این قبیل کارها... یا مثلاً مادری دخترش را به اینجا می‌فرستد و او برای مثال با یکی از این پسرهای لاابالی با ماشین بیرون می‌رود و مادرش فکر می‌کند که او در کلیساست. شما باید این را ببیند. "شما یا به اینجا می‌آیید و در داخل کلیسا می‌نشینید، یا با ماشین خودم تو را به منزل برده و تحویل مادرت می‌دهم." می‌بینید؟ باید این کار را بکنید.

۵۲. یادتان باشد، محبت، همواره اصلاحگر است. می‌بینید؟ همیشه، محبت ناب اصلاحگر است. پس باید قادر به تحمل این اصلاح باشید. و مادران هم اکنون می‌دانند که برای

کودکانشان جایی مهیا شده. و شما فرزندان جوان هم تفاوت دويدن و بازیگوشی در ساختمان را می‌دانید. و شما بزرگ‌ترها هم تفاوت گفتگو و کش دادن مکالماتان در سالن را به خوبی می‌دانید. می‌دانید؟ این کار را نکنید. این اشتباه است. این خشنودی خداوند نیست.

۵۳. عیسی گفت: "مکتوب است، خانه‌ی من محل عبادت و پرستش خواهد بود و خانه‌ی دعاهاى تمام امت‌ها خوانده خواهد شد." ^{۱۰} و آنها مشغول دادوستد بودند. و او طناب‌ها را به هم پیچیده و آنها را از آنجا به بیرون راند. و قطعاً ما خواستار این نیستیم که این اینجا و در این صحن اتفاق بیفتد. پس جان‌هایمان، کلیسایمان، خدماتمان و هرآنچه که داریم را به ملکوت خدا تقدیم کنیم.

۵۴. حال، حال می‌خواهم قبل از اینکه دعای تقدیم را داشته باشیم، بخش‌هایی از کلام را با هم بخوانیم. و- بعد این فقط یک تقدیم مجدد است، چون تقدیس و تقدیم اصلی سی سال قبل انجام شد. پس-پس وقتی ما-ما کلام را می‌خوانیم و برای چند دقیقه درمورد آن صحبت می‌کنیم، ایمان دارم که خدا برکت خویش را بر ما افزون خواهد ساخت.

۵۵. یک چیز دیگر هم بود که می‌خواستم بگویم، جایی که قبلاً وسایل ضبط صدا و این چیزها را داشتیم، الآن یک اتاق مخصوص و مجهز برای این کار داریم، برای کسانی که کار ضبط را انجام می‌دهند. اتصالات ویژه قرار داده شده و تمامی خروجی‌ها صدایشان را مستقیماً از میکروفون اصلی دریافت می‌کنند.

اتاق‌هایی هم به همراه روپوش و لباس برای جلسات تعمیدی در نظر گرفته شده است.

۵۶. و بعد یک چیز دیگر؛ برخی از افراد، خیلی از افرادی که کلام را به خوبی نمی‌شناسند، همیشه حس بدی نسبت به من درباره‌ی این صلیب‌ها در کلیسا داشته‌اند. یادم می‌آید که یک بار اتفاقی اینجا در این مورد افتاد. من سه صلیب داشتم و یک برادر با دیدن آنها بسیار

^{۱۰} اشاره به انجیل مرقس ۱۷:۱۱ و انجیل لوقا ۴۶:۱۹

عصبی و دستپاچه شده بود. چون از یک فرقه‌ی دیگر شنیده بود که این به معنی کاتولیک بودن است.

۵۷. من از هر دانش‌آموخته یا هر کسی یا یک مسیحی که تولد تازه دارد، می‌خواهم بیاید و بگوید که صلیب ایده و انتخاب کاتولیک است. صلیب عیسی نمایانگر و نشان‌دهنده‌ی کاتولیکسم نیست. بلکه نشان‌دهنده‌ی خداست، ملکوت خدا. درحالی‌که، قدسین نمایانگر کاتولیکسم است. ما ایمان داریم که «بین خدا و انسان واسطه‌ای نیست به‌جز انسانی که مسیح است.» ولی کاتولیک‌ها به انواع و اقسام واسطه‌ها و شافی‌ها ایمان دارند، هزاران زن و مرد و هر چیز دیگر؛ هر کاتولیک خوبی، تقریباً همه‌ی آنها، وقتی می‌میرد به یک شافی تبدیل می‌شود. حال، صلیب عیسی، نشان‌دهنده‌ی عیسای مسیح است.

۵۸. می‌دانستید که مسیحیان اولیه، براساس تاریخ کلیسای اولیه، هر جا که می‌رفتند یک صلیب با خود حمل می‌کردند، تا نشان دهند که مسیحی هستند؟ حال، کاتولیک‌ها مدعی هستند که این آنها بودند. مسلماً آنها مدعی هستند که اولین‌ها بودند، ولی در آن زمان کلیسای کاتولیک حتی تشکیل هم نشده بود. می‌بینید؟ ولی مسیحیان صلیب را... شنیده‌اید که مردم می‌گویند: "صلیب به دوش." شما این را به کاتولیک ارجاع می‌دهید؟

۵۹. این کاتولیک واقعی است، کلیسای جامع جهانی، روح‌القدس، درست است. ما کاتولیک هستیم، ما کاتولیک حقیقی هستیم. کاتولیک باورمند به کتاب مقدس. می‌بینید؟ آنها کلیسا هستند، کاتولیک، تشکیلات. ما از آن آزاد هستیم. ما تداوم تعلیم رسولان هستیم. ما تداوم تعمیم روح‌القدس و هرآنچه که کلیسای اولیه برایش ایستاد، هستیم. و کلیسای کاتولیک هیچ‌یک از آنها را ندارد. می‌بینید؟

۶۰. آنها این صلیب را اینجا قرار دادند، این صلیب از چوب درخت زیتون جایی ساخته شده که عیسی زیر آن دعا کرده، این صلیب سال‌ها قدمت داشته و برادر آرگانبرایت^{۱۱} این را به من داده است، که می‌خواهم آن را به این کلیسا تقدیم کنم.

۶۱. نمی دانم چه کسی این کار را کرده، اما هرکس که آن را اینجا نصب کرده، چقدر کارش شایسته بوده که در سمت چپ من نصب کرده. چون او بر روی صلیب، دزدی را که سمت راست او مصلوب شده بود، آمرزید. این من هستم.

۶۲. و چیز دیگری که این نمایانگر آن است، زمانی که سرش خم می شود، می توانید تمام رنجی را که کشیده، ببینید. هرکس که... او به مذبح نگاه می کند و منتظر شماس، شما گناهکاران. نگاه او بر شما خواهد بود. بعداً یک نور کوچک تعبیه خواهد شد که وقتی مذبح دعا برپا می شود، این نور به آنجا خواهد تابید و زمانی که افراد در اینجا...

۶۳. می گویند: "چه نیازی به آن داری؟ نباید هیچ تصویری داشته باشی."

۶۴. خب، بعد، همان خدا که گفت: "برای خودتان هیچ تصویر حکاکی شده درست نکنید." همان خدا فرمود: "دو کروی بساز و بالهایشان را به هم پیوند بده و بر کرسی رحمت، جایی که قوم دعا می کنند، قرار بده."^{۱۲}

می دانید، این - این بدون درک است. می بینید؟

۶۵. پس این الهام شده و در جای درست نصب شده است و من سپاسگزار هستم که بعنوان کسی هستم که در سمت راست آن قرار دارد. و ایمان دارم که او مرا آمرزیده است، چون من، تاجایی که می دانم، دزدی، به معنای واقعی کلمه، هرگز در زندگی ام چنین کاری نکردم، ولی خیلی اوقات از زمان، بد استفاده کرده ام و این گونه دزدی کرده ام و کارهای بسیاری انجام داده ام که نباید می کردم. و امروز صبح، بسیار سپاسگزار خداوند هستم که گناهان من را آمرزیده است.

۶۶. و اکنون می خواهم بخشی از باب هفده کتاب تواریخ را بخوانم و حدود پنج دقیقه درمورد جلسه تقدیمی صحبت کنم. سپس دعا کنیم و بعد به پیغام پردازیم. حال، در کتاب اول تواریخ باب هفدهم:

^{۱۲} اشاره به خروج باب ۳۰

و واقع شد چون داود در خانه‌ی خود نشسته بود که داود به ناتان نبی گفت: اینک من در خانه‌ی سرو آزاد ساکن می‌باشم و تابوت عهد خداوند زیر پرده‌ها است. ناتان به داود گفت: هرآنچه در دلت باشد، به عمل آور، زیرا خداوند با تو است. و در آن شب واقع شد که کلام خداوند به ناتان نازل شده، گفت:

برو و به بنده‌ی من داود، بگو خداوند چنین می‌فرماید: تو خانه‌ای برای سکونت من بنا نخواهی کرد.

زیرا از روزی که بنی‌اسرائیل را از مصر بیرون آوردم تا امروز، در خانه ساکن نشده‌ام، بلکه از خیمه به خیمه و مسکن به مسکن گردش کرده‌ام.

و به هر جایی که با تمامی اسرائیل گردش کرده‌ام، آیا به احدی از داوران اسرائیل که برای رعایت قوم خود مأمور داشتم، سخنی گفتم که چرا خانه‌ای از سرو آزاد برای من بنا نکریدی؟

و حال به بنده‌ی من داود چنین بگو: یهوه صبايوت چنین می‌فرماید: من تو را از چراگاه از عقب گوسفندان گرفتم تا پیشوای قوم من اسرائیل باشی.

و هر جایی که می‌رفتی، من با تو می‌بودم و جمیع دشمنانت را از حضور تو منقطع ساختم و برای تو اسمی مثل اسم بزرگانی که بر زمین‌اند پیدا کردم.

۶۷. در اینجا می‌خواهم بگویم که -که داود همان چیزی را دید که ما دیدیم. داود گفت: "این درست نیست شما برای من خانه‌ای از سرو آزاد بنا کرده‌اید و تابوت عهد خداوند من هنوز در چادرهاست." جنس چادرها از پوست به هم دوخته شده بود، پوست گوسفندان و حیوانات. او گفت: "درست نیست که من خانه‌ای زیبا داشته باشم، و تابوت عهد خدای من در چادر باقی بماند." پس خدا این را در قلب او گذاشت تا یک خیمه بسازد.

۶۸. ولی داود با وجود اینکه مردی بود که عاشق و سرسپرده‌ی خدا بود، ولی با این حال خون زیادی ریخته بود. پس او گفت... داود این را در حضور نبی آن عصر، که همان ناتان بود می‌گوید. و ناتان با علم به اینکه خداوند داود را محبت می‌کند، گفت: "داود! هرآنچه در دلت باشد، به عمل آور، زیرا خداوند با تو است." "عجب سخنی!" هرآنچه در دلت باشد، به عمل آور، زیرا خداوند با تو است." و در همان شب... نشان‌دهنده‌ی سرسپردگی داود به خدا.

۶۹. و سپس در همان شب، با علم به اینکه او در خطایی بود که مجاز به انجام آن نبود، خدا آن‌قدر مرحمت داشت که پایین بیاید و با ناتان صحبت کند. من همیشه این عبارات را دوست داشتم که "برو به ناتان بگو..."، یا "برو به داود، خادم من، بگو که تو را از عقب گوسفندان گرفتم." او هیچ نبود.

۷۰. من -من می‌خواهم یک دقیقه آن را این‌گونه به کار ببرم. "تو را از هیچ گرفتم و نامی به تو بخشیدم، نامی مثل نام مردان بزرگی که روی زمین هستند." می‌خواهم این را طوری استفاده کنم که به یک-به یک موضوع برسم. داشتم فکر می‌کردم که...

۷۱. چند سال قبل اینجا در شهر می‌ایستادم و کسی به من اهمیتی نمی‌داد. هیچ‌کس من را دوست نداشت. من مردم را دوست داشتم، ولی هیچ‌کس به دلیل سابقه‌ی خانوادگی من، مرا دوست نداشت. قصدم بی‌احترامی به مادر عزیزم و پدرم نیست.

۷۲. چقدر دوست داشتم که امروز مادرم زنده بود و می‌توانست به این صحن قدم بگذارد. خیلی از قدیمی‌ها که پولشان را برای کمک به ساخت اینجا گذاشتند، شاید امروز صبح خدا به آنها اجازه دهد که به اینجا نظر کنند.

۷۳. ولی خانواده‌ی برانهام به دلیل استفاده‌ی مشروبات افراد خوش‌نامی در اینجا نبودند. هیچ‌کس با من سروکاری نداشت. یادم می‌آید چند وقت پیش داشتم به همسر می‌گفتم که من -من نمی‌توانستم یک هم‌صحبت برای خودم پیدا کنم. هیچ‌کس به من اهمیت نمی‌داد،

ولی اکنون باید خودم را مخفی کنم تا کمی استراحت کنم.

۷۴. و اکنون خدا این مکان بزرگ را به ما داده و- کارهای عظیمی که برای ما انجام داده است. گذشته از یک-یک نام بد، خدا به من نامی مانند مردان بزرگ داد و تمام دشمنانم را، هر جا که رفته‌ام، منقطع کرده است. هیچ چیز بر زمین نبوده است که بتواند در برابر این کلام، هر جایی که رفته، بایستد. و چقدر از این بابت سپاسگزارم.

۷۵. چطور می‌توانستم متصور این بشوم که بعنوان یک پسر ژنده‌پوش، که در مدرسه‌ی اینگرام‌ویل^{۱۳} که دو یا سه بلوک با اینجا فاصله دارد، درحالی که موضوع و سوژه‌ی خنده‌ی تمام مدرسه بودم، از ژنده‌پوش بودن و اسکیت بازی در تالاب قدیمی... از کجا می‌دانستم که در اعماق این تالاب یک تخم نیلوفر نهفته که این‌گونه شکوفه خواهد زد؟ و از کجا می‌دانستم وقتی هیچ کس با من صحبت نمی‌کرد، او یک-یک نام به من خواهد بخشید که در میان قوم او محترم خواهد بود؟

۷۶. و حال، داود مجاز به ساختن معبد نبود. او نمی‌توانست این کار را انجام دهد. ولی خدا به او گفت: "از ذریت تو کسی را بلند می‌کنم و او این خانه را خواهد ساخت، و آن خانه، خانه‌ای جاودان خواهد بود و بر فرزندان، پسر داود، سلطنتی جاودان خواهد بود." سلیمان، پسر جسمانی داود، از قوت جسمانی او، خانه‌ای برای خداوند ساخت، یک معبد.

۷۷. اما زمانی که ذریت حقیقی داود آمد، پسر داود، به آنها گفت زمانی خواهد آمد که سنگی از این معبد باقی نخواهد ماند، او سعی می‌کرد آنها را متوجه یک معبد دیگر بکند.

۷۸. یوحنا، در کتاب مکاشفه این خیمه را دید، مکاشفه ۲۱، اودید که "معبد جدید از آسمان پایین می‌آید و همان‌گونه که عروس برای شوهر خود آراسته می‌شود، آراسته شده بود. و صدایی از درون آن معبد گفت: "اینک خیمه‌ی خدا با آدمیان است، خود خدا با ایشان خواهد بود، خدا هر اشکی را از چشمان ایشان پاک خواهد نمود و بعد از آن موت نخواهد

بود و ماتم و ناله و درد دیگر رو نخواهد نمود، زیرا که چیزهای اول درگذشت.^{۱۴}

۷۹. سپس پسر راستین داود، چنان که در درس‌های این هفته خواهیم دید، به خیمه‌ی خویش خواهد آمد، خیمه‌ی خدا، خیمه‌ی راستین که اکنون برای بنای آن رفته است. زیرا او در یوحنا ۱۴ گفت: "در خانه‌ی پدر من منزل بسیار است..." منظورش از این چه بود؟ این از پیش مقدر شده است. "می‌روم تا جایی برای شما مهیا سازم و برمی‌گردم تا شما را نزد خود ببرم." و مسلماً می‌دانیم این در آن عصر عظیمی که می‌آید، خواهد بود. و ذریت راستین داود، که عیسای مسیح است، بر کرسی نشسته و بر کلیسا بعنوان عروس خویش، که در خانه با اوست، بر دوازده سبط اسرائیل برای تمام ابدیت، سلطنت خواهد نمود.

۸۰. و این جاهای کوچک... داود نمی‌توانست خیمه‌ی راستین خدا را بنا کند، چون او مهیای این کار نبود. کاری از دست او ساخته نبود. او فانی بود و خون بسیار ریخته بود. امروز هم برای ما همین‌گونه است. ما برای ساختن خیمه‌ی راستین خدا آماده نیستیم. تنها یک نفر هست که می‌تواند این کار را بکند و او اکنون در حال ساخت آن است.

۸۱. ولی این خیمه‌ی کوچک و معبدی که سلیمان برای او ساخته، در کنار سایر اماکن، تنها اماکنی موقت برای پرستش هستند، تا زمانی برسد که خیمه‌ی راستین بر زمین برپا شود. "و عدالت از آسمان تا آسمان سلطنت کند و دیگر رنجی نخواهد بود." دیگر در آن خیمه هیچ تدفینی نخواهد بود، دیگر نکاحی نخواهد بود، زیرا تنها یک نکاح عظیم برای ابدیت خواهد بود. این چه زمانی خواهد بود!

۸۲. ولی بیایید در قلب خود نیت کنیم که به یادبود و انتظار آن خیمه، که باید بیاید، چنان خودمان را با آن روح هماهنگ کنیم و شکل دهیم و همان پرستشی را در این مکان داشته باشیم که اگر در آن جای دیگر بودیم، داشتیم، در انتظار آن جایی که باید بیاید.

۸۳. حال، درحالی که کلام مقدس را می‌خوانم سرپا بایستیم.

و دیدم آسمانی جدید و زمینی جدید دیدم، چونکه. آسمان اول و زمین اول درگذشت و دریا دیگر نمی‌باشد.

و شهر مقدس اورشلیم جدید را دیدم که از جانب خدا از آسمان نازل می‌شود، حاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود آراسته است.

و آوازی بلند از آسمان شنیدم که می‌گفت: اینک خیمه خدا با آدمیان است و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان قوم‌های او خواهند بود و خود خدا با ایشان خواهد بود.

اکنون سرهایمان را خم کنیم.

۸۴. پدر آسمانی! ما در یک ترس و احترام مقدس ایستاده‌ایم و می‌خواهیم که هدیه‌ی ما را بپذیری، تو به ما فیض و پول عطا کردی تا این مکان را برای پرستش تو مهیا سازیم. هیچ چیز یا جایی نیست که بتوانیم بر روی زمین مهیا سازیم که شایسته‌ی سکونت روح القدس در آن باشد، ولی ما این مکان را بعنوان نشانه‌ای از محبت، عشق و احساسمان به تو تقدیم می‌کنیم. و برای تمام کارهایی که برای ما انجام داده‌ای تو را شکر می‌کنیم.

۸۵. و حال، زمین و ساختمان، سال‌ها پیش برای خدمت به تو تقدیم شده است و تو را شکر می‌کنیم بابت یادبود اموری که اتفاق افتاده. و اکنون، خداوند خدا! همان‌طور که سال‌ها پیش رویای این داده شد، من یک ساختمان قدیمی دیدم که زمانی مردم در آن بودند، آنها ترمیم شده و تازه گشتند و بعد من به آن سوی رودخانه فرستاده شدم.

۸۶. اکنون، خداوند خدا! خالق آسمان‌ها و زمین! بعنوان اهل آغل تو ایستاده‌ایم. بعنوان قوم پادشاهی تو ایستاده‌ایم و به همراه خودم، شبان، کلیسا و این قوم، این ساختمان را به خدمت خدای قادر مطلق از طریق نام عیسای مسیح، پسر او، برای خدمت خدا و برای حرمت و تکریم خدا، تقدیم می‌کنیم. باشد تا انجیل از این مکان جاری شده و تا جایی برود که باعث

شود از چهار گوشه‌ی جهان به اینجا بیایند و شاهد این باشند که جلال خدا از اینجا به پیش می‌رود. همان‌گونه که در گذشته انجام داده‌ای، باشد تا در آینده نیز چندین برابر عظیم‌تر باشد.

۸۷ پدر! خود را، به واسطه‌ی کلام، با تمام قوتی که در ماست به خدمت تقدیم می‌کنیم. خداوندا! این جماعت و قوم، امروز خودشان را برای شنیدن کلام تقدیم می‌نمایند. و ما بعنوان خادمین، خود را به "موعظه‌ی کلام در وقت و بی‌وقت، در ملامت و سختی‌ها..." چنان‌که سی سال پیش در سنگ بنای اینجا نوشته شد، وقف می‌نماییم. تو گفتی: "زمانی خواهد رسید که مردم متحمل تعلیم صحیح نخواهند شد، بلکه خارش گوش‌ها داشته و براساس شهوات خویش، معلمین برای خویش فراهم خواهند نمود و از راستی به سوی افسانه‌های جعلی رو برمی‌گردانند." خداوندا! همان طور که ما تلاش کرده‌ایم کلام را برای قوم بسط دهیم، باشد تا با تلاشی دو چندان الهام گرفته و قوت یابیم. خداوندا! سهمی دو برابر از روح این مکان را دربربگیرد. باشد تا روح القدس...

۸۸ همان‌گونه که سلیمان در زمان تقدیم معبد دعا کرده و روح القدس به شکل ستون آتش و ابر در برابر معبد پایین آمد، در برابر دروازه‌ی اصلی، در احاطه‌ی کروی‌ان و تمام آن مکان را دربرگرفت و وارد قدس الاقداس شد و مکان آرامی خود را یافت. اوه، خداوندا! سلیمان گفت: "اگر قوم تو در هر جایی در مشکل باشد و به این مکان مقدس نگاه کرد و دعا نمود، پس از آسمان بشنو."

۸۹ خداوندا! امروز صبح روح القدس به هر قلبی وارد شود، به هر جان تقدیس شده‌ای که در این مکان است. و کتاب مقدس می‌گوید جلال خدا آن قدر عظیم بود که حتی خادمین نمی‌توانستند برای خدمت به آنجا داخل شوند. اوه، خداوند خدا! بگذار تا وقتی ما خودمان و کلیسا را برای خدمت تقدیم می‌کنیم، دوباره این اتفاق رخ دهد. و این مکتوب است که: "بخواید تا به شما داده شود."^{۱۵}

۹۰. و ما امروز صبح خودمان را با این کلیسا بعنوان هدیه برای خدمت به تو تقدیم می‌کنیم، برای نور ایام آخر، برای روشنایی شامگاه، باشد تا تسلی و ایمان را برای قومی بیاوریم که منتظرند و چشم انتظار آمدن داماد هستند تا عروس به انجیل مسیح ملبس شود، تا مقبول مسیح شده و پذیرفته شود. اکنون خودم، برادر نویل و جماعت را در نام عیسی مسیح به خدمت خدا تقدیم می‌کنیم. آمین!

بفرماید بنشینید.

۹۱. داود می‌گفت: "شادمان می‌شدم چون به من می‌گفتند به خانه‌ی خداوند برویم."^{۱۶} و باشد تا همیشه این با ما باشد که از جمع شدن در خانه‌ی خداوند شاد باشیم. [جماعت می‌گویند: "آمین!" "آمین!"]

۹۲. اکنون، بعد از این جلسه‌ی کوتاه تقدیم ساختمان، من یک ساعت فرصت دارم.

۹۳. و حال، یادتان باشد که به چه چیزی تقدیم شده‌ایم، به محترم بودن، مقدس بودن و ساکت بودن در حضور خداوند، پرستش در حضور خداوند. و اکنون، در خانه‌ی خداوند نهایت وقار و متانت را داشته باشید. و زمانی که جلسه به پایان می‌رسد، بلافاصله بعد از اتمام جلسه، ساختمان را ترک کنیم. می‌بینید؟ و این به سرایداران اجازه می‌دهد که بتوانند اینجا را تمیز کنند و برای جلسه‌ی بعدی آماده سازند. آن وقت هیچ بی‌نظمی‌ای در خانه‌ی خدا نیست. و این نزدیک است به...؟!... فکر کنم شما... این مکان حدود پانزده دقیقه بعد از پایان جلسه تمیز می‌شود. مطمئن شوید که رفتارتان دوستانه است. با همه دست بدهید و آنها را دوباره دعوت کنید.

۹۴. و-و انتظار داریم که هفته‌ی آینده یکی از برجسته‌ترین جلساتی باشد که تا به حال در خیمه برگزار شده است. ما در انتظار این هستیم. حال، من تا ساعات اولیه‌ی بامداد که مشغول دعا و مطالعه بودم، متوجه چیزی نشده بودم؛ سپس متوجه چیزهایی شدم. اعتقاد دارم که این ساعات، ساعاتی عظیم خواهد بود که معتقدم اگر خدا کمکمان کند، چنین خواهد شد.

حال-حال زمانی که گفتم «اوقات عظیم» اکنون می‌خواهم امروز صبح چیزی در این مورد بگویم. می‌دانید که گاهی اوقات آنچه که انسان به آن «عظیم» و بزرگ می‌گوید در واقع عظیم نیست. اما آنچه که خدا «عظیم» می‌خواند، انسان آن را «حمافت» می‌داند و آنچه که خدا «حمافت» می‌خواند انسان آن را «عظیم» می‌خواند. پس این را در نظر داشته باشیم. هر سخنی را بسنجیم.

۹۵. حال، جلسات طولانی هستند، چون جلساتی سخت و ویژه هستند و بیشتر از همیشه به درازا خواهد کشید، تعالیم زیاد، تقدیس و... دلیل آن است.

۹۶. جایی که من اقامت دارم، افراد به نوعی می‌خواهند مدام به من غذا بدهند، ولی من... می‌گویند: "خب، برادر برانهام! شما خیلی وزن کم کرده‌اید." و این چیزها... ولی من مدام در جلسات بودم. یکشنبه شب آینده باید اینجا را ترک کنم تا بلافاصله و - خیلی سریع جلساتی را در مکزیکو^{۱۷} برگزار کنم. این کار خیلی سختی است. پس من فقط تلاش می‌کنم تا بجای غذا خوردن، خودم را آماده کنم.

۹۷. امروز صبح از دیدن برادر جونیور جکسون،^{۱۸} برادر رادل^{۱۹} و - و خادمین مختلف در اینجا بسیار خوشحالم؛ خدا به همه‌ی شما برکت بدهد.

۹۸. امروز صبح می‌خواهم در مورد موضوعی با شما صحبت کنم که نکاتی را در مورد آن یادداشت کرده‌ام. می‌خواهم ابتدا با خواندن باب ۵۳ کتاب اشعیا آغاز کنم. تا شما این بخش را باز می‌کنید، می‌خوام یک یا دو مطلب را اعلام کنم.

۹۹. که، می‌خواهم امشب از این کتاب در مورد آنها صحبت کنم، و از این پلی بسازم بین آخرین دوره‌ی کلیسا و بازگشایی مهرها. حال، یک شکاف گسترده در این بین وجود دارد.

۱۰۰. و قبلاً زمانی که من صحبت در مورد هفت دوره‌ی کلیسا را به اتمام رساندم، بلافاصله

درمورد هفتادمین هفته‌ی دانیال هم صحبت نمودم، چون اینها در ارتباط مستقیم با یکدیگر هستند. و می‌گفتم: "حال اگر بخواهم به هفت مهر پردازم، مجبور خواهم بود تا ابتدا به این هفتاد هفته‌ی دانیال پردازم تا پیوند و ارتباط آن را نشان دهم." فقط یک چیز باقی ماند و آن هم پنجمین باب، کتاب هفت مهر بود. و ما امشب به آن می‌پردازیم.

۱۰۱. می‌خواهیم در صورت امکان، امشب زودتر جلسه را شروع کنیم. چطور است که من... شما این را اعلام کرده‌اید که زود شروع کنیم، درست است؟ [برادر نویل می‌گوید: "بله."]
 نظرتان چیست که، آیا همه می‌توانند ساعت هفت اینجا باشند؟ [جماعت می‌گویند: "بله."]
 بسیار خب. پس جلسه را ساعت شش و سی دقیقه با سرودها و پرستش شروع می‌کنیم، و من ساعت هفت اینجا خواهم بود. بعد در طول هفته زودتر شروع خواهیم کرد. و ما اکنون، می‌آئیم...

۱۰۲. هیچ‌کس مانند مسیحیان سرود خواندن را دوست ندارد. ما عاشق خواندن هستیم، این چیزها را دوست داریم.

۱۰۳. ولی اکنون ما- اکنون ما در چیز دیگری هستیم. اکنون در کلام هستیم. می‌بینید؟ پس با آن بمانیم. می‌خواهیم که- که این کار را بکنیم. اکنون در تعلیم هستیم، و می‌توانید متوجه شوید که چه فشاری روی من است. می‌بینید؟ چون اگر من چیزی را به اشتباه تعلیم دهم، مجبور خواهم بود که برای آن پاسخگو باشم. متوجه هستید؟ پس نباید هر چیزی را که دیگران می‌گویند، بپذیرم. بلکه باید، باید تحت الهام باشد. و ایمان دارم هفت فرشته‌ای که هفت رعد را دارند، این را عطا خواهند کرد. می‌بینید؟

۱۰۴. حال، در کتاب اشعیا، باب ۵۳ اشعیا در آیه‌ی اول یا دوم می‌خواهم یک سؤال بیرسم.

۱۰۵. حال، این اصلاً هیچ ربطی به هفت مهر ندارد. این فقط یک پیغام است. چون می‌دانستم که امروز جلسه‌ی تقدیم را داریم، نمی‌توانستم به آن پردازم. چون وقت کافی نداشتم، پس با خودم فکر کردم با وجود یک جلسه‌ی تقدیمی کوتاه یا یک جلسه‌ی یادبود

برای این کلیسا، فرصتی نخواهد بود تا من به آنچه که می‌خواهم در مورد بازگشایی این کتاب بگویم، پردازم. می‌بینید؟ پس... امشب این کار را خواهم کرد. پس اکنون این-این یک جلسه‌ی کوتاه است. هر چند که کاملاً با آن درآمیخته و در ارتباط است.

۱۰۶. پس به هر کلمه‌ی آن به دقت گوش کنید. و-و اگر این را روی نوار دریافت می‌کنید، همواره با تعلیم آن نوار بمانید. حتماً همان چیزی را بگویید که نوار می‌گوید. چیز دیگری نگویند. می‌بینید؟ حال، چون برخی از آن چیزها... در این مورد چیزهای بسیاری را متوجه خواهیم شد. چرا که به درستی درک نشده است. و مطمئن شوید چیزی را می‌گویید که نوار می‌گوید. هیچ چیز دیگری نگویند. می‌بینید؟ چون این را از جانب خودم نمی‌گویم. این اوست که می‌گوید. می‌دانید؟ ... خیلی وقت‌ها آشفته‌گی زیادی وجود دارد، افراد بلند می‌شوند و می‌گویند: "خب، چنین و چنان گفت که فلان و فلان مفهوم را دارد." این-این را همان‌گونه که هست، رها کنیم.

۱۰۷. می‌بینید، این طریقی است که ما کتاب مقدس را می‌خواهیم. درست همان‌گونه که کتاب مقدس آن را می‌گوید. این طریقی است که ما می‌خواهیم، درست-درست به همان شکل. هیچ تفسیر شخصی بر آن نیفزایید. چون این اکنون تفسیر شده است. می‌بینید؟ حال:

کیست که خبر ما را تصدیق نموده و کیست که ساعد خداوند بر او منکشف شده باشد؟

۱۰۸. بگذارید یک بار دیگر این را بخوانم.

کیست که خبر ما را تصدیق نموده... (سؤال!)... و کیست که ساعد خداوند بر او منکشف شده باشد؟

۱۰۹. به عبارتی دیگر «اگر خبر ما را تصدیق کرده باشید، پس ساعد خداوند منکشف شده است.» می‌بینید؟

کیست که خبر ما را تصدیق نموده و کیست که ساعد خداوند بر او منکشف شده باشد؟

۱۱۰. حال می‌خواهم بخشی را نیز از کتاب متی بخوانم، انجیل متی باب یازدهم. و اکنون کاغذهای خودتان را آماده کنید، چون می‌خواهیم مدام... اگر شما-شما نمی‌توانید صدا را ضبط کنید، کاغذهای خودتان را آماده کنید. متی باب یازده آیات ۲۶ و ۲۷. ۲۶:۱۱-۲۷-۲۶ بسیار خوب. عیسی در دعا سخن می‌گوید. می‌خواهم از کمی عقب‌تر شروع کنم. پس به آیات ۲۵ و ۲۶ بپردازیم. فکر کنم این همان چیزی است که اعلام کرده بودم، چون اینجا در کتاب مقدس خودم نیز علامت زده‌ام.

در آن وقت، عیسی توجه نموده، گفت: ای پدر! مالک آسمان و زمین! تو را ستایش می‌کنم که این امور را از دانایان و خردمندان پنهان داشتی و به کودکان مکشوف فرمودی.

بلی ای پدر! زیرا که همچنین منظور نظر تو بود.

۱۱۱. به این دو بخش توجه کنید. "کیست که خبر ما را تصدیق کند؟ و کیست که ساعد خداوند بر او منکشف شده باشد؟" ^{۲۰}

"در آن وقت، عیسی توجه نموده، گفت: ای پدر! مالک آسمان و زمین! تو را ستایش می‌کنم که این امور را از دانایان و خردمندان پنهان داشتی و به کودکان مکشوف فرمودی. بلی ای پدر! زیرا که همچنین منظور نظر تو بود." ^{۲۱}

۱۱۲. حال از این متن، یا از این بخشی که خواندیم، من این متن را انتخاب کردم: «خدا خود را در سادگی پنهان نموده، سپس به همان صورت خود را مکشوف می‌سازد». حال، برای نوار تکرار می‌کنم. می‌دانید؟ چون آنها-آنها در حال ضبط کردن این جلسه هستند. می‌بینید؟ «خدا خود را در سادگی پنهان نموده، سپس به همان صورت خود را مکشوف می‌سازد».

۱۱۳. فکر کردن به اینکه خدا چگونه چنین کاری را انجام می‌دهد، کمی عجیب است. خدا

خود را در چیزی پنهان می‌کند که آنقدر ساده است که باعث می‌شود حکیمان و خردمندان میلیون‌ها کیلومتر از آن فاصله بگیرند؛ سپس در آن، به همان نقطه برمی‌گردد. چیزی ساده در سادگی روش عملکرد او و سپس مکشوف شدن دوباره‌ی آن به همان صورت. به گمانم این-این موضوعی را ایجاد نمود که باید قبل از پرداختن به تعلیم عظیم هفت مهر به آن پردازیم. خیلی‌ها به دلیل راهی که او خود را مکشوف می‌سازد، از شناخت او باز می‌مانند.

۱۱۴. انسان‌ها از اینکه خدا باید چه باشد و یا خدا می‌خواهد چه کار کند، تفکرات خودشان را دارند. و همان‌طور که همیشه گفته‌ام، انسان همچنان انسان باقی می‌ماند. انسان همیشه خدا را برای آنچه در گذشته انجام داده است، ستایش نموده و در انتظار چیزی است که در آینده انجام خواهد داد. اما همیشه از آنچه که خدا اکنون در حال انجام آن است غفلت ورزیده است. می‌بینید؟ می‌بینید؟ این‌گونه است که آنها او را از دست می‌دهند. آنها به گذشته می‌نگرند و اعمال عظیمی را که او انجام داده، می‌بینند، ولی از دیدن اینکه برای انجام آن کار عظیم از چه چیز ساده‌ای استفاده کرده، غافل می‌مانند. می‌بینید؟ سپس به جلو نگاه می‌کنند و چشم انتظارند که چه چیز عظیمی قرار است رخ بدهد، ولی چندین برابر آن، اکنون در پیرامون آنها در حال دادن است، ولی آنقدر ساده است که آنها آن را نمی‌بینند. می‌بینید؟

۱۱۵. یک-یک روز مردی در اینجا، در یوتیکا^{۲۲}... اگر کسی از اقوام و نزدیکان او اینجاست، این را به-به دلیل بی‌احترامی به او نمی‌گویم. او یک سرباز کهنه‌کار در جنگ‌های داخلی بود، و به گمانم او... نمی‌دانم کدام طرفی بود، ولی به گمانم یک یاغی و شورشی بود. او-او بی‌دین بود و ادعا می‌کرد که چیزی به نام خدا وجود ندارد. او در یوتیکا زندگی می‌کرد. نام او جیم دورسی^{۲۳} بود. خیلی از افراد شاید او را می‌شناختند.

۱۱۶. وقتی من بچه بودم او خیلی اوقات به من هندوانه می‌داد. او پایین رودخانه هندوانه پرورش می‌داد و یکی از دوستان پدر من بود. من در آن ایام فقط یک پسر بچه بودم. روزی او گفت یکی از برجسته‌ترین چیزها را شنیده که مغایر با اعتقادات او بوده و باعث شده تا او سرش را پایین بیندازد و گریه کنان برود. من فهمیدم که این مرد، از این طریق، به طرز باشکوهی تبدیل شده و در سن هشتاد و پنج سالگی به مسیح روی آورده است.

۱۱۷. یک روز دختری که از مدرسه‌ی یکشنبه برمی‌گشت، او از پرسید که چرا وقت خود را با انجام چنین کارهایی تلف می‌کند؟ دختر گفت، چون ایمان دارد که یک خدایی هست. و آقای دورسی می‌گفت که... گفت: "فرزندم! اشتباه می‌کنی که به چنین چیزی ایمان داری." ۱۱۸. و گفت، دخترک همان جا خم شد و یک-یک گل را از زمین کند و گلبرگ‌هایش را جدا کرد، سپس گفت: "آقای دورسی! می‌توانی به من بگویی که این گل چگونه زندگی می‌کند؟"

۱۱۹. نکته اینجا بود، وقتی او شروع کرد به کنکاش در ذهن خود، می‌توانست به آن دختر گفته باشد: "خب، این گل در خاک حیات دارد." و بعد پرسش‌ها به عقب‌تر کشیده شدند. "این خاک از کجا آمده است؟ آن بذر چگونه اینجا قرار گرفته؟ چطور اتفاق افتاده؟" جلوتر و جلوتر و آن‌قدر او را به عقب برد، تا جایی که او به درک رسید. می‌بینید؟

۱۲۰. این مربوط به چیزهای فریبنده و بزرگی که ما از آن صحبت می‌کنیم، نیست؛ بلکه چیزهای ساده‌ای است که خدا در آنها بسیار واقعی است، در سادگی. پس این خدا را خشنود می‌سازد که خود را مکشوف نموده و سپس مخفی سازد. خود را مخفی سازد و سپس در چیزهای ساده و کوچک خود را مکشوف نماید. این فراتر تصورات بشر است.

شما می‌گویید: "چرا یک خدای عادل باید این کار را بکند؟"

۱۲۱. به این دلیل که در ابتدا انسان برای این ساخته نشد تا خودش سالار باشد. انسان برای این ساخته شده بود تا کاملاً بر خدا تکیه کند. به همین دلیل است که ما به گوسفندان و بره‌ها

تشبیه شده‌ایم. یک گوسفند قادر به هدایت خویش نیست، او باید یک راهنما داشته باشد و روح القدس است که راهنمای ماست. پس انسان به این صورت ساخته شده است.

۱۲۲. و خدا تمام کارهای خود را این‌گونه ساده ساخت، تا ساده‌ها آن را درک کنند و خدا خود را در سادگی ساده می‌سازد، تا توسط ساده‌ها درک گردد. در غیر این صورت، به گمانم او در اشعیا ۳۵ گفت، او گفت: "اگر چه جاهل هم باشند در آن گمراه نخواهند شد." بسیار ساده است.

۱۲۳. ما می‌دانیم که خدا عظیم است. تا جایی که انتظار داریم که این یک امر بسیار عظیم باشد و از دیدن چیزهای ساده غافل می‌مانیم. ما بر سادگی لغزش می‌خوریم. این‌گونه است که از خدا غافل می‌شویم، یعنی لغزیدن در سادگی. خدا بسیار ساده است، تا جایی که دانشمندان این دوران و تمام ادوار، فرسنگ‌ها از شناخت او دور بودند، چون در دانش و درک خویش، می‌دانند که هیچ چیز به عظمت او وجود ندارد، ولی در مکاشفه‌ی خویش، آن‌قدر ساده‌اش می‌سازد که آنها کاملاً از آن غفلت کرده و نادیده‌اش می‌گیرند.

۱۲۴. حال، این را مطالعه کنید. تمام آن را مطالعه کنید. شما افرادی که مهمان ما هستید، وقتی به مسافرخانه‌هایتان برمی‌گردید، این چیزها را بگیرید و به آن بیندیشید. ما وقت نداریم تا آن را آن‌گونه که باید باز شود، بشکافیم و به آن پردازیم، ولی از تمام شما می‌خواهم وقتی به هتل، مسافرخانه یا خانه‌هایتان باز می‌گردید، دور هم جمع شوید و این را مطالعه کنید.

۱۲۵. در طریقی که خود را مکشوف می‌نماید، از او غافل می‌شوند، چون او بسیار عظیم است. درحالی که خود را در سادگی مخفی نموده تا خود را بر اقلیت بشناساند. می‌بینید؟ سعی نکنید عظمت را بگیرید، چون او فراتر از آن است، بلکه به سادگی خدا گوش کنید، و بعد خدا را همین‌جا در سادگی می‌یابید.

۱۲۶. حکمت پرزرق‌وبرق دنیا، تحصیل کرده‌ها، همیشه از درک او باز می‌مانند. حال، من

اینجا نیستم تا... می‌دانم که در میان ما معلمین مدارس حضور دارند، دو یا سه نفر را می‌شناسم که اینجا نشسته‌اند. من اینجا نیستم تا با مدارس و تحصیلات مخالفت کنم و از بی‌سوادی حمایت نمایم، من برای این اینجا نیستم، ولی چیزی که هست، قوم آن‌قدر بر آن متکی شده‌اند که... که حتی در مدارس دینی و این چیزها، همان چیزی را که خدا در برابر آنها قرار داده است، نمی‌بینند و از آن غافلند.

۱۲۷. به همین دلیل است که من ضدیتی با برادرانی که در فرقه‌ها هستند، ندارم؛ بلکه من مخالف سیستم حاکم بر فرقه‌ها هستم. چون تلاش می‌کند تا خود را بزرگ کند و -و- خادمینش را در چنین و چنان فضایی تعلیم دهد، تا جایی که اگر تحصیلات خاصی نداشته باشند، اخراج می‌شوند و باید از آزمایش‌های روانشناسی و این چیزها عبور کنند. من هرگز فکر نمی‌کنم که این خواست خدا باشد تا خادمش را با آزمون‌های روانشناسی آزمایش کند، بلکه او خادمش را با کلام می‌آزماید. می‌بینید؟ این -این- این نحوه‌ی آزمون خدا از کسی است که او را فرستاده است، داشتن کلام.

۱۲۸. "کلام را موعظه کن!" حال، امروز ما فلسفه را موعظه می‌کنیم، اعتقادنامه و فرقه‌گرایی و خیلی چیزهای دیگر را موعظه می‌کنیم و کلام را ترک می‌نماییم، چون می‌گویند که این قابل درک نیست. البته که قابل درک است. او وعده‌ی انجامش را داده است. اکنون ما از او می‌خواهیم که این کار را بکند.

۱۲۹. حال می‌خواهیم نگاهی کوتاه به چند شخصیت داشته باشیم.

۱۳۰. به ایام نوح توجه کنیم. در دوران نوح، خدا حکمت دنیوی را دید، که بسیار برجسته و مورد احترام بود، او توسط یک فرد ساده، توسط فردی عادی یک پیغام ساده فرستاد تا عظمت خویش را به آنها نشان دهد.

۱۳۱. حال، ما می‌دانیم که تمدن در-در-در دوران نوح چنان عظمتی داشت که ما در دوران مدرن خویش هنوز نتوانسته‌ایم به آن برسیم. معتقدم که نهایتاً به آن خواهیم رسید، چون

خداوندمان فرمود: "چنان که در ایام نوح بود، در زمان آمدن پسر انسان نیز چنین خواهد بود." ^{۲۴} و او یک تصویر به ما داد.

۱۳۲. آنها اهرام و مجسمه‌ی ابوالهول را در مصر ساختند، چیزهای غول پیکری که ما امروزه قدرت ساخت چنین چیزهایی را نداریم. آنها مومی‌گرانی داشتند که اجساد را چنان مومیایی می‌کردند که بسیار طبیعی به نظر می‌رسید و تا امروز نیز باقی هستند. ما نمی‌توانیم. ما امروز قادر به مومیایی کردن نیستیم، ابزار این کار را نداریم. آنها رنگ‌هایی داشتند که می‌توانست چهار یا پنج هزار سال دوام داشته باشد، چنان که اکنون، هنوز همان رنگی است که قبلاً بوده. می‌بینید؟ امروزه ما چنین چیزهایی نداریم.

۱۳۳. و خیلی چیزهای عظیم دیگر، که از برتری آن تمدن بر تمدن مدرن ما سخن می‌گوید. و حال براساس نشانه‌هایی که برای ما باقی مانده است، می‌توانید درک کنید که این تمدن دارای چه-چه علم و تحصیلاتی بوده است. با این آثار باید درک کنیم که این چه تمدنی باید بوده باشد. با این علم و-و آثار، این مردم چه تمدن مدرنی داشتند. "باید این گونه باشد." حدس می‌زنم به سختی شخص بی‌سوادی در بین آنها یافت می‌شده است.

۱۳۴. و بعد خداوند، بعنوان شاهد جستجو در آن چرخه و سیستم آنها، احتمالاً قادر به یافتن یک فرد مناسب نبود؛ تا اینکه یک بی‌سواد یا شاید هم یک کشاورز را به نام نوح یافت؛ یک چوپان. و به این چوپان پیغام داد تا برای آن قوم موعظه کند و این پیغام آن‌قدر ساده بود که دانشمندان و حکیمان آن دوران، مردم آن دوران در سادگی این پیغام دچار لغزش شدند. و-و درعین حال، این پیغام در تقابل با علم آن دوران بود. "این افراطی است! چطور ممکن بود در آسمان باران وجود داشته باشد، درحالی که آن بالا بارانی وجود نداشت؟" می‌بینید؟ و یک پیغام ساده برای ساخت یک کشتی، ساختن چیزی که بدان وارد شوند درحالی که آبی برای شناور کردن آن وجود ندارد. او شد یک متعصب. این گونه بود که او شد یک-یک-یک چیزی که ما می‌گوییم... بابت این توصیف عذر می‌خواهم، یک «عجیب و غریب».

۱۳۵. و تقریباً تمام قوم خدا عجیب و غریب هستند. می‌بینید؟ بله، هستند. خوشحالم که یکی از آنها باشم. پس... می‌دانید، آنها-آنها از روند تمدن مدرن، متفاوت هستند. پس عجیب می‌شوند، بیگانه. او گفت که قوم او، "قوم خاص هستند، عجیب و غریب؛ ولی کهنانی ملوکانه، قوم ملکوت که قربانی روحانی تقدیم خدا می‌کنند، میوه‌ی لب‌هایشان نام او را ستایش می‌کند." چه، چه قومی! او آنها را یافته است.

۱۳۶. و توجه داشته باشید که در آن دوران برای یک متعصب دیوانه، می‌بایست چه کار عظیمی می‌بود که به سمت کلیسا برود و انجیلی را موعظه کند که به نظر کاملاً خارج از چهارچوب و طریق ایمان آنها بود. و علوم آنها... "اوه، این دیوانگی است." چرا آنها... دانشمندان می‌توانستند از نظر علمی ثابت کنند که هیچ بارانی در آنجا وجود ندارد.

۱۳۷. ولی این چوپان ساده، ایمان داشت که "اگر خدا گفته است که باران خواهد بارید، پس حتماً خواهد بارید." می‌بینید؟

۱۳۸. و بعد این... حال فقط این را با امروز مقایسه کنید که وقتی کسی شفا می‌یابد، می‌گویند: "این فقط احساسات است. می‌توانم از نظر علمی به تو اثبات کنم که سرطان یا-یا هر چیزی که هست، هنوز وجود دارد." ولی برای یک ایماندار ساده، این از بین رفته است. می‌بینید؟ چون نگاه او به ذات بیماری نیست، بلکه نگاهش به وعده است. درست مانند نوح.

۱۳۹. پس آیا نمی‌بینید که "چنان که در ایام نوح بود، در روز آمدن پسر انسان نیز چنین خواهد بود."؟

۱۴۰. از نظر علمی، هیچ کس... دکتر می‌تواند بگوید: "اینجا را ببین، غده‌ی تو هنوز آنجاست، سرطان تو پابرجاست. بازوی تو همانند قبل فلج است. تو دیوانه هستی."

۱۴۱. و یادتان باشد، این از همان روحی است که در دوران نوح می‌گفت: "هیچ بارانی در آسمان نیست، می‌توانیم با ابزار خودمان به ماه شلیک کنیم و هیچ بارانی آنجا وجود ندارد." لیکن اگر خدا گفته است، آنجا باران خواهد بود.

۱۴۲. پس "ایمان، اعتماد بر چیزهای امید داشته شده است و برهان چیزهای نادیده." و ایمان، آرامش نهایی خود را بر کلام خدا می‌یابد. اینجاست که آرامی می‌یابد. متوجه می‌شوید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] آرامی او بر کلام خداست.

۱۴۳. آنجا جایی است که نوح بر آن آرامی یافت. "خدا چنین گفت." این تعیین کننده است. حال اگر دوباره توجه کنید، آن وقت، نوح با ایمان بر چنین چیزی، یک متعصب بود.

۱۴۴. و همچنین مردم که امروز به تعمیم روح القدس ایمان دارند. اکنون، کلیسا می‌گوید: "این افراد متعصب هستند، آنها چیزی به جز یک مشت تهییج احساسات، یا افرادی دیوانه نیستند." اما چیزی که نمی‌دانند، این است که کلام خدا آن را تعلیم می‌دهد. این یک وعده است.

۱۴۵. برای نوح مهم نبود که چقدر بگویند: "این پیرمرد عقلش را از دست داده است. این از نظر علمی در اشتباه است، یا از نظر ذهنی در اشتباه است." ولی برای نوح، این کلام خدا بود و نوح با آن ماند و حکیمان و -داناان در سادگی آن لغزیدند و وجود خویش را از دست دادند. چه -چه تنبیهی! حال، این برای آن نسل است.

۱۴۶. خیلی از افراد می‌گویند: "ای کاش ما در آن دوران زندگی می‌کردیم!" نه، شما هم همان رفتار را می‌کردید، چون امروز در همان شرایط، همان اتفاقات در حال تکرار شدن است، فقط به یک شکل دیگر، امروز در آن دچار لغزش می‌شوند، درست همان‌طور که در آن زمان لغزش خوردند.

۱۴۷. بدون شک در آن دوران، آنها واعظین زیادی داشتند، ولی نوح الهام خدا را داشت. نوح می‌توانست نگاه کند و ببیند که چه اتفاقی در حال رخ دادن است، به آن نسل پلید و زناکار، مثل آن، که خدا نمی‌توانست اجازه دهد باقی بمانند. پس امروز ما به جز مشاهده همان چیز، چه کاری می‌توانیم انجام دهیم؟ یک سدوم و غموره‌ی مدرن. می‌بینید؟ قومی زانی و نابکار که در دانش خود را آراسته‌اند. آن قدر که در سادگی آشکار شدن خدا، از

وجود او و کلام او و نمایش کلام او دچار لغزش می‌شوند.

۱۴۸. روزِ لا،^{۲۵} هیچ کس در دنیا نیست که - که یا کسی که بتواند بگوید ما شاهد آشکار شدن همان کلام خدا در بین خودمان نیستیم. همان وعده‌ی ایام آخر، همان روشنایی شامگاه که باید می‌درخشید، ما قومی هستیم که افتخار یافتیم آن را بینیم. در جایی که این از جهان پرفضیلت مخفی شده. عیسی به خدا گفت، او گفت: "تو را پسند آمد که این را از آنها مخفی سازی و از آنان مخفی نمودی." آنها را با حکمت خودشان واگذار...

۱۴۹. می‌بینید، این حکمت بود که در ابتدا توپ را در سرگین گناه به چرخش درآورد. چون حوا وقتی شیطان را ملاقات کرد، به دنبال حکمت بود و شیطان این را به او داد. می‌بینید؟ و حکمت برخلاف کلام است. از ما خواسته نشده که حکمت داشته باشیم، از ما خواسته شده تا بر چیزی ایمان داشته باشیم که الحال گفته شده است. پس، می‌بینید؟ ولی امروز دانشمندان و حکیمان آنچنان آن را آراسته و تزئین می‌نمایند و آن را بالا می‌برند و ارج می‌دهند و تفاسیر خویش را بر آن قرار می‌دهند... آنها امروز همان کار را انجام می‌دهند. این همان پیمانانه است. حال، قوم...

۱۵۰. قوم از آن غافل ماند، درست به همان صورتی که امروز عمل می‌کنند و غافل می‌مانند، همان چیز. آنها همان اعمال را انجام می‌دهند. چون آنها... دلیل اینکه آنها از آن غافل می‌مانند، این است که آنها برای ایمان به آن، بیش از حد باهوش هستند. می‌بینید؟ حال، پیغام آن قدر ساده بود که باهوشان برای باور و ایمان آوردن به آن بیش از اندازه باهوش بودند. اوه، خدای من! خدا این را آن قدر در راستی ساده ساخت که خردمندان و هوشمندان از دیدن آن بازماندند، چون این بسیار ساده بود. خب، این چیزی است که عظمت خدا را بسیار بزرگ می‌سازد؟ چون بعنوان عظیم‌ترین، می‌تواند خویشتن را ساده سازد.

۱۵۱. انسان‌های امروز، نشان می‌دهند که از خدا نیستند. آنها بزرگ هستند و تلاش می‌کنند که بزرگ‌تر شوند و خودشان را بزرگ‌تر توصیف کنند، «یک اسقف بزرگ، دکتر، پاپ

مقدس» و یا هر چیز دیگر، خودشان را چیزی می‌سازند که در واقع نیستند. و خدا با وجود اینکه بسیار عظیم است، خود را در سادگی پایین می‌آورد. سادگی همان عظمت است.

۱۵۲. می‌توانیم یک هواپیمای جت بسازیم، می‌توانیم یک موشک پرتاب کنیم یا... یا می‌توانیم یک-یک سفینه را به فضا بفرستیم. و تمام این کارها را می‌توانیم انجام دهیم، در عین حال، نمی‌توانیم یک برگ علف بسازیم. آه-ها! آمین! این یعنی چه؟ بجای اینکه تلاش کنیم تا برگردیم و ببینیم که چه چیزی آن علف را ساخته و همان خدایی را بپذیریم که علف را خلق نموده است، سعی می‌کنیم سفینه‌ای بسازیم که زودتر از هر کس دیگری به فضا برسیم. می‌بینید؟

۱۵۳. ما در کلیساهایمان بسیار باهوش و خردمند هستیم تا جایی که می‌توانیم یک ساختمان یک میلیون دلاری بسازیم، یا یک ساختمان ده میلیون دلاری، سعی می‌کنیم ساختمانی بهتر از متدیست‌ها بسازیم، یا باپتیست‌ها می‌خواهند ساختمانی بهتر از پرزبیتری‌ها داشته باشند، و پنطیکاستی‌ها هم به این عرصه رقابت وارد شده‌اند. و اتفاقی که می‌افتد این است که آن قدر باهوش شده‌ایم که از فروتن شدن و دیدن خدا در خدمتی که آن گوشه‌ی خیابان است، غافل می‌شویم. می‌بینید؟ درست است. خب، این... ما در سادگی لغزش می‌خوریم. آنها همیشه این کار را کرده‌اند.

۱۵۴. حال آنها-آنها برای باور چنین پیغام ساده‌ای بیش از اندازه باهوش بودند، این برای تحقیقات علمی که آنها داشتند به اندازه‌ی کافی آراسته نبود. این خیلی ویژه نبود، این پیغام برای برنامه‌های تحصیلی که آنها در آن دوران داشتند، کافی نبود. می‌بینید؟ آنها در مورد اینکه خدا وجود دارد، مطالعه می‌کردند. آنها مطالعه کرده بودند و فراگرفته بودند که خدا عظیم است و سعی می‌کردند که خودشان را به عظمت او نزدیک سازند، در حالی که راه بالا رفتن و بلند شدن همیشه در پایین قرار دارد.

۱۵۵. حال، چه کسی می‌داند که قطب شمال در شمال یا قطب جنوب در جنوب است؟ قطب شمال در جنوب است یا قطب جنوب در شمال است؟ کدامیک پایین و کدامیک

بالاست؟ ما در فضا معلیم و می‌گوییم: "قطب شمال بالاست." از کجا می‌دانید؟ ممکن است قطب جنوب، شمال باشد. می‌بینید، نمی‌دانید. پس یادمان باشد، و این کلام...

۱۵۶. شاید بگویید: "برادر برانهام! چطور می‌گویید که یکی بالا و آن دیگری پایین است؟"

۱۵۷. براساس کلام عیسی مسیح! او گفت: "هر که خود را فروتن سازد، بلند می‌گردد و آنکه خود را بلند سازد، حقیر می‌شود."^{۲۶} پس در حقیقت، بالا پایین است و پایین بالاست.

۱۵۸. همان‌طور که آن مقدس خداوند در شیکاگو گفت: "که یک انسان... یک خادم از یک فرقه‌ی مشخص، در برابر چند پنطیکاستی به آن بالا رفت..." او تمام آن چیزهای عقلانی را با هم داشت. او رفت و از کلماتی استفاده کرد که پنطیکاستی‌ها هیچ چیزی درباره‌ی آن نمی‌دانستند. و زمانی که آنجا بود، متوجه شد که پنطیکاستی‌ها حرف‌های او را متوجه نمی‌شوند. او با سینه‌ای سپر کرده آن بالا رفته بود. او «دکتر مقدس چنین و چنان» بود. می‌دانید؟ از یک دانشکده‌ی فلان و فلان بزرگ در شیکاگو. او به اطراف نگاه کرد و دید که پنطیکاستی‌ها به یکدیگر خیره شده‌اند. آنها اصلاً نمی‌دانستند که او از چه چیزی صحبت می‌کند، او تحصیل کرده بود، بسیار با هوش بود. آنها نمی‌فهمیدند.

۱۵۹. این چیزی شبیه آن سناتور معروف است که اخیراً می‌خواست رئیس‌جمهور بشود و شکست خورد. تاک کوتز^{۲۷} برایم تعریف می‌کرد. وقتی من در مراسم تدفین ماما فورد^{۲۸} موعظه می‌کردم و درمورد تضمین رستاخیز صحبت می‌کردم که: "به همان اطمینان که خورشید طلوع می‌کند، من نیز قیام خواهم کرد. به همان اطمینان که گیاه در پاییز می‌میرد و برگ از درخت می‌افتد، او دوباره باز می‌گردد. وقتی زمین خود را در کیهان، اصلاح می‌کند، باید دوباره قیام کند."

۱۶۰. تاک می‌گفت: "بیلی! از این پیغام ممنونم." من و برادر نویل در ماشین نشسته بودیم و

^{۲۶} اشاره به انجیل متی ۱۲:۲۲ و انجیل لوقا ۱۴:۱۸

^{۲۷} Tuck Coats

^{۲۸} Mama Ford

من گفتم: "تاک!"

او، او گفت: "از پیغام ممنونم."

گفتم: "تاک! من هیچ تحصیلاتی ندارم." گفتم.

او گفت: "خوبی آن در همین است." می بینید؟

۱۶۱. و من... او گفت... او رفت تا ببیند... خب، فکر می کنم او من را بیخشد، چون قصد بدی ندارم، آدلای استیونس^{۲۹} را می شناسید. او می گفت پانزده دقیقه به سخنرانی او گوش کرده و آقای استیونس سخنران بسیار خوبی است. باید باشد. می دانید؟ حدس می زنم که او مدرک دانشگاهی دارد. تاک می گفت... می گفت او آنجا نشسته و به خواب رفته بود. می گفت با پانزده دقیقه گوش کردن به حرف های او به خواب رفت. و گفت با اینکه مدرک دانشگاهی دارد، ولی بیش از چند کلمه از حرف های او را نفهمیدم. او می گفت: "شما هرگز ندیده اید که من در یکی از جلسات شما بخوابم. دیده اید برادر برانهام؟"

۱۶۲. پس می بینید؟ این سادگی آن است، ساده. آنجا، جایی است که خدا قرار دارد.

۱۶۳. حال آنها-آنها در آن دوران برای دریافت راه ساده ی خدا برای انجام امور، بیش از اندازه باهوش بودند. این جلایی برایشان نداشت. باید جلا داشته باشد، باید خیلی رنگ و لعاب داشته باشد، وگرنه از آن غافل می شوند. حال، ولی یهوه ی بزرگ در کلام خویش پنهان شده بود. او خود را بر قومی آشکار ساخت که او را در کلامش باور داشتند، با نجات دادن آنها و تحقق بخشیدن به یک پیغام ساده. پیغام ساده ی نوح، خدا آن را تحقق بخشید. حالا، به این توجه کنید.

۱۶۴. حال، دوباره در دوره ی موسی به یک دوره ی نجات دیگر توجه کنید.

۱۶۵. وقتی خدا در شرف انجام کاری برای نجات و رهایی قوم خویش است، یک پیغام برای قوم خویش می فرستد. و این پیغام، همان طور که در بازگشایی این مهرها بدان خواهیم

پرداخت، بسیار ساده است. هدف من از موعظه‌ی این پیغام این بود. متوجه می‌شویم که بازگشایی این مهرها آنقدر ساده است که باهوشان و خردمندان میلیون‌ها کیلومتر از آن دور افتاده‌اند. می‌بینید؟ امیدوارم که خدا من را برای این مسح کند. می‌بینید؟ این فراتر از درک آنهاست. به همین دلیل بود که فکر کردم این پیغام امروز صبح برای پایه‌گذاری یک بنیان خوب درباره‌ی سادگی خدا مناسب باشد. می‌بینید، که چطور خدا خود را در سادگی پنهان می‌سازد.

۱۶۶. فکرش را بکنید، آنها می‌توانند اتم را بشکافند و هر کار دیگری را انجام دهند، ولی وقتی می‌رسد به لمس حیات، حتی نمی‌توانند بگویند که منشاء آن چیست. یک برگ ساده‌ی گیاه، این چیزی است که خدا در آن مخفی است. آنها می‌توانند یک سفینه را به سمت ماه پرتاب کنند. می‌توانند یک رادار یا هر چیز دیگری را در آنها قرار دهند و—در عین حال از توضیح حیاتی که در برگ گیاه است عاجزند. درست است. می‌دانید؟ به این خاطر است که این قابل توصیف و توضیح نیست. آنقدر ساده است که از آن چشم پوشی می‌کنند.

۱۶۷. اکنون توجه کنید، موسی در ایامی که خدا می‌خواست تا برطبق کلام خویش بنی‌اسرائیل را رهایی بخشد، چه کار کرد؟ او یک خانواده‌ی ساده را برگزید. هیچ اطلاع و سابقه‌ای از آنها نداریم. می‌بینید؟ او «پسر یک لاوی» است. این تنها چیزی است که می‌دانیم. می‌بینید؟ و ما... و همسر او... یک آدم معمولی، چنان‌که جهان فکر می‌کند، شاید یک آجرپز. که برای دشمن آجر درست می‌کرد. او یک برده‌ی معمولی در اسرائیل بود. ولی خدا آن خانواده را برگزید، تا نجات دهنده را به پیش آورد، فقط یک خانواده‌ی معمولی یهودی. او هرگز نرفت تا یک خاندان سلطنتی، یک ستاره، یا چیزی مثل آن یا حتی یک کاهن را انتخاب کند. او یک خانواده‌ی معمولی را انتخاب کرد. می‌بینید؟ سادگی. توجه کنید که او بعد چه کار کرد. او یک فرزند را به دنیا آورد، یک بشر ساده. او هرگز...

۱۶۸. او—او اگر می‌خواست، می‌توانست برای نجات آنها خورشید را مقدر سازد. می‌توانست

باد را مقدر سازد. یا می‌توانست یک فرشته را مقدر سازد، تا آنها را نجات دهد. اوه، هلولیاه! خدا می‌تواند هر کاری را که می‌خواهد، انجام دهد.

"خب، برادر برانهام! از کجا می‌دانی؟"

۱۶۹. خدا برنامه‌ی خودش را رها نمی‌کند. به همین دلیل است که ما می‌دانیم در این دوران، این باید بسیار ساده باشد. می‌بینید؟ او همیشه در سادگی عمل می‌کند. ولی خدا که در ابتدا می‌توانست خورشید را وادارد که انجیل را موعظه کند، یا بادها را که انجیل را موعظه کند، یا یک فرشته را تا انجیل را موعظه کند، اما او انسان‌ها را برای آن هدف مقدر نمود و هرگز آن را تغییر نمی‌دهد. او هرگز مقدر نساخت تا... او هرگز فرقه‌ها را مقدر نکرده است. او هرگز گروهی از انسان‌ها را مقدر ننموده است. او انسان‌ها را مقدر نموده تا انجیل را موعظه کنند؛ نه ابزار آلات مکانیکی، یا هیچ فرشته‌ای، این انسان بود.

۱۷۰. و زمانی که او رستگاری را برای آن قوم به آنجا آورد، یک انسان ساده را فرستاد، متولد شده در یک خانواده‌ی ساده در میان مشتی برده. اوه، خدای من! او چه خدایی است، در سادگی حجاب را از خود برمی‌دارد.

۱۷۱. حال، توجه کنید، خدا به او اجازه داد تا در دانش دنیوی تعلیم ببیند تا شکست بخورد. تا نشان دهد که این دانش نیست که توسط آن نجات می‌یابیم؛ بلکه از طریق ایمان است که نجات یافته‌ایم. او اجازه داد تا موسی برود و به چنان تحصیلاتی دست یابد که بتواند به مصری‌ها آموزش دهد؛ او بسیار باهوش بود. خدا با آن خانواده‌ی ساده بود که شاید به سختی می‌توانستند نام خودشان را بنویسند. و موسی با چنین تحصیلاتی به عالی‌ترین مدارس برده شد، تا جایی که می‌توانست حتی به معلمین آنها علم بیاموزد. او می‌توانست نواغ را تعلیم دهد. بله. و خدا اجازه داد تا او آن راه را برگردد تا بتواند خودش را در فروتنی نمایان سازد، تا نشان دهد که دانش و علم هیچ ربطی به این ندارد. و موسی با تمام آن نبوغ خود به طرز فجیعی از آن قاصر ماند. خدا برای هدف خود اجازه داد تا موسی آن راه را برود تا قاصر شود. و قاصر هم شد.

۱۷۲. پس برای نشان دادن، «نه با قدرت، نه با قوّت»، نه با دانش و علم مصر، نه با دانش مدارسمان، نه با قدرت مدارس دینی، نه با تعداد تشکیلات، نه با قدرت تعلیم دانش و علم، بلکه «به روح من، خدا می‌گوید» دانش او محو شد و در انتها، وقتی او خدا را در بوت‌هی آتش ملاقات کرد، نعلین خود را از پا درآورد و خود را در تواضع فروتن ساخت و همه چیز را درباره‌ی علم و دانش خویش فراموش نمود.

۱۷۳. خدا، برای آوردن نجات، باید او را در دانش دنیا تعلیم داد تا او در آن بیفتد، تا نشان دهد که نمی‌توانی متکی به درک خودت یا درک هیچ‌کس دیگری باشی. اجازه داد بیفتد، تا دست خود را بر او مکشوف سازد. متوجه هستید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] هدف خدا از انجام این کار این بود که خود را در تواضع نشان دهد. او -او اجازه داد تا موسی آن قدر بلند مرتبه شود، تا جایی که فرعون بعدی باشد. او یک ژنرال مقتدر بود. براساس تاریخ، موسی، شخصاً بر تمام کشورهای اطراف استیلا یافته بود. و بعد زمانی که او بازگشت با تمام استعدادهایش کار خداوند را انجام دهد، خداوند گذاشت که او با بی‌پروایی به زیر بیفتد تا بتواند او را در صحرا قرار دهد و تمام آن چیزها را از او بیرون بکشد و بعد در فروتنی، خودش را بر او ظاهر سازد و او را با عصایی در دست برای نجات قوم بفرستد.

۱۷۴. درحالی‌که او نمی‌توانست با آموزش نظامی، با تحصیلات، با تحصیل علم و با نیروی نظامی، این کار را انجام دهد. خدا به او یک عصای کهنه‌ی چوبی از صحرا داد و موسی با این چوب این کار را انجام داد. خدا در فروتنی و سادگی! خدا در آن عصا و در موسی بود. و مادامی‌که موسی عصا را در دست داشت، خدا آن عصا را در دست داشت. چون خدا در موسی بود.

۱۷۵. توجه کنید، "نه به قدرت، نه به قوّت، بلکه به روح من." "به یک ایمان ساده!

۱۷۶. موسی از تعلیم مادرش این را دریافته بود که او باید آن منجی باشد. او برای انجام این کار آموزش نظامی دید، ولی فایده‌ای نداشت. می‌بینید؟ او درک این را داشت. تحصیلاتش

را داشت. ولی اینها بی فایده بود. پس او باید تمام اینها را فراموش می کرد و به یک چیز ساده یعنی برگرفتن خدا در کلامش برمی گشت، و بعد او قوم را نجات داد. بله، آقا!

۱۷۷. خدا از طریق (چه؟) ایمان در کلامش نجات می دهد. همیشه این گونه است. اگر وقت داشتیم می توانستیم به این نگاهی داشته باشیم. حدود پانزده یا بیست دقیقه‌ی دیگر وقت داریم. ما...

۱۷۸. می توانستیم به هابیل و قائن نگاه کنیم، که -که چگونه قائن سعی می کرد با زیبایی، خدا را خشنود سازد.

۱۷۹. به عبارتی دیگر، مردم فکر می کنند "جماعتی بزرگ و خوش پوش، با یک کشیش، با خادمین ردپوش، گروه کر آنچنانی، مقام و این چیزها، اینها می توانند خدا را خشنود سازند." می توانید ببینید که این از کجا می آید؟ قائن هم همین تلاش را کرد. او یک مذهب ساخت. بدون تردید او مذهبی بسیار زیبا ساخته بود.

۱۸۰. او در این کار صادق بود. او پرستش کرد. او فکر می کرد: "تا زمانی که صادق هستم، هیچ فرقی نمی کند." فرق می کند. می توانید صادقانه در اشتباه باشید.

۱۸۱. توجه کنید، او -او این مذهب را ساخت و بیشتر شبیه این بود که با گل های زیبا تزئینش کرده و میوه های زیبا را در آن قرار داده بود، و فکر می کرد: "مسلماً یک خدای بزرگ و پاک این قربانی را خواهد پذیرفت." ولی، می دانید، او این را با عقل خود انجام داد. او این کار را با افکار خود انجام داد.

۱۸۲. و این اتفاقی است که امروز می افتد. او -او... آنها با فکر خودشان این کار را می کنند؛ با تحصیلات خودشان، با اخلاق و دانشی که آموخته اند.

۱۸۳. "ولی هابیل با یک مکاشفه، با ایمان، یک قربانی مقبول تر را گذراند." در ظاهر چیز تمیزی نبود. از دید انسانی صحبت می کنم. آن موجود کوچک که گردنش را گرفته و کشان کشان به سمت ذبح می برد. چیز زیبایی در آن نبود، او را روی مذبح گذاشته و

گلویش را با یک-یک سنگ تیز برید. آن قدر که خون او فوران زد، او بعبع کنان درحال مرگ بود. این یک منظره‌ی ترسناک بود. می‌بینید؟ ولی ساده بود.

۱۸۴. او به سادگی می‌دانست که از خون پدر و مادر خود متولد شده است. توسط خون پدرش در خون مادرش متولد شده است. و این خون بود که باعث سقوط شد. پس خون است که می‌تواند این را برگرداند. "پس او قربانی نیکوتر را برای خدا گذراند، چون این برای او مکشوف شده بود."

۱۸۵. و امروز، برخی از برادران تصور می‌کنند آنها سیب و گلابی خوردند! آن روز یکی از افراطی‌ترین مطالب را در روزنامه خواندم. آنها می‌گفتند اکنون اثبات کرده‌اند که -که در باغ عدن حوا «سیب» نخورد، فکر کنم مدعی شده بودند که این یک «زردآلو» بوده است. پس... اوه، می‌بینید که این روح از کجا می‌آید!

۱۸۶. می‌گویند که: "موسی هرگز از دریای سرخ عبور نکرده است. می‌گویند آنجا یک نيزار بوده است و او بنی‌اسرائیل را از نيزار عبور داده است. بالای دریا یک نيزار است. البته موسی آنها را از دریا عبور داد. ولی این دریا درواقع همان نيزار بود. می‌دانید، چیزی که او از آن عبور کرد، علفزار و نيزار بود." چقدر مسخره است!

۱۸۷. درحالی که کتاب مقدس می‌گوید: "آب از راست و چپ به کنار رفت و خدا باد را وزاند تا آن را بگشاید." می‌بینید؟ می‌بینید؟

۱۸۸. آنها می‌خواهند این را با افکار خودشان منطبق سازند و این طریقی است که آنها همیشه در آن قاصر شده‌اند و باز نیز قاصر خواهند شد. می‌دانید، تمام این چیزها...

۱۸۹. قائن نمونه‌ی همان انسان با تفکر جسمانی امروز است که از نظر ظاهری بسیار مذهبی است. او می‌خواهد در ظاهر کاری انجام دهد، او به کلیسا می‌رود و -و کارهای زیادی را برای ساختمان‌ها انجام می‌دهد.

تنها یک کلیسا وجود دارد و شما در آن عضو نمی‌شوید.

۱۹۰. اینها لژ هستند. می بینید؟ شما به لژ متدیست، لژ باپتیست، لژ پرزبیتری و لژ پنتیکاستی ملحق می شوید.

اما شما در کلیسا متولد می شوید. بله، آقا! می بینید؟

۱۹۱. تمام اینها لژ هستند، نه کلیسا. لژ هستند. چیزی به نام «کلیسای» متدیست یا «کلیسای» پنتیکاستی وجود ندارد. نه، چنین چیزهایی وجود ندارد. نه، اینها همه اشتباه هستند. می بینید؟ آنها... درست است. اینها لژهایی هستند که مردم عضو آنها می شوند.

۱۹۲. ولی شما در کلیسای خدای زنده متولد شده اید و این بدن روحانی عیسای مسیح است که در حال شکل گیری است.

۱۹۳. حال، اما خدا را چنین پسند آمد که راز خود را توسط یک ایمان ساده در ریختن خون، به هابیل مکشوف کند. او، ای کاش اندکی زمان داشتم تا می توانستم کمی به آن بیردازم. می بینید؟

۱۹۴. درحالی که قائن با تمام دانش خویش، آن مرد باهوش... او، می گوید: "برادر برانهام! شما گفتید او... شما سعی می کنید او را یک نابغه جلوه دهید." او این گونه بود. او باهوش بود... نسب نامه ی او را دنبال کنید. به فرزندانش نگاه کنید. تک تک آنها دانشمندان و دکترها و افراد باهوش بودند.

۱۹۵. اما شجره ی شیت را نگاه کنید. آنها تا زمان طوفان نوح، همه روستایی و کشاور بودند.

۱۹۶. ولی فرزندان قائن باهوش بودند، باهوش و خردمند. آنها حتی... آنها می توانستند مس را آب کنند و ابزار فلزی بسازند. آنها مردانی با دانش بودند.

۱۹۷. در-درحالی که سایرین در چادرهای خود ساکن بودند و گوسفندان خود را پرورش می دادند و بر وعده های خدا استوار بودند. می بینید؟ می بینید؟ می بینید که چه بود؟ حال شجره نامه ها را دنبال کنید و ببینید که آیا آن درست است یا نه. آنها بر وعده های خدا استوار بودند.

۱۹۸. این گونه بود که نوح از آن نوع مردم انتخاب و برگزیده شد. این گونه بود که پولس از گله‌ی او برگزیده شد. یا جان وسلی،^{۳۱} مارتین لوتر^{۳۲} و تمام آنها. این گونه است که شما به آن صورتی که امروز هستید، مبدل شدید. می‌بینید؟ همان چیز، فروتن شدند تا وعده‌ی ساده‌ی خدا را باور کنند.

۱۹۹. حال، توجه کنید. "خدا را پسند آمد تا..." خدا همیشه اثبات کننده خواهد بود که این حقیقت است یا نه. می‌بینید؟ حال بسیاری از مردم تلاش می‌کنند تا در عمل کاری کنند که خدا میلیون‌ها کیلومتر از آن فاصله می‌گیرد. درست است. ولی وقتی می‌بینید که خدا می‌آید، بر آن تأیید می‌کند و می‌گوید: "این درست است. این درست است. این درست است. این درست است. آن وقت متوجه می‌شوید که بله، این قطعاً درست است."

۲۰۰. حال، زمانی که هدیه روی مذبح بود. خدا تصور خردمندانه‌ی قائن از خدا را رد کرد. اما وقتی او هابیل را دید که با یک ایمان ساده باور داشت که این سیب یا میوه‌ی زمین نبود که باعث سقوط آنها شد، بلکه خون بود؛ او با ایمان باور داشت، با مکاشفه‌ای از جانب خدا، پس خدا با پذیرش قربانی‌اش، آدم را تأیید کرد. می‌بینید؟

۲۰۱. اینجا جایی است که تفکر ما در مورد دعا برای بیماران و هر چیز دیگری شکل می‌گیرد. عیسی گفت: "اگر در من بمانید و کلام من در شما بماند، آنچه خواهید بطلبید که برای شما خواهد شد."^{۳۳}

۲۰۲. حال، همین‌طور که پیش می‌رویم، سریع پیش می‌رویم، چون بیست دقیقه دیگر وقت داریم.

۲۰۳. توجه کنید. ایام ایلیا، خدا برگزید تا خود را در یک فرد ساده پنهان کند. حال، به این فکر کنید. خدا برگزید. این انتخاب او بود. یادتان باشد، آنها ربی‌ها و کاهنین را داشتند، آنها

^{۳۱} John Wesley

^{۳۲} Martin Luther

^{۳۳} انجیل یوحنا ۷:۱۵

در دوران خودشان مردان بزرگی را داشتند. حتی اخاب پادشاه خودش یک یهودی بود. او در آن دوران مردان بزرگی را در سرتاسر کشور داشت. اما خدا خود را در یک فرد ساده پنهان کرد، نه در یک دانشمند، نه در یک انسان مشهور دنیوی، یا نواب نظامی یا چیزی شبیه به این، در هیچ نام بزرگی این کار را نکرد. ما حتی نمی‌دانیم پدر و مادرش چه کسانی بودند. ما هیچ چیز در مورد نسب‌نامه‌ی او نمی‌دانیم. یک کشاورز ساده که برای اینکه نبی باشد، در جایی رشد کرده بود. خدا او را واداشت تا به تنهایی در بیابان زندگی کند. تنها چیزی که می‌دانیم، او از ناکجا آمد و تمام آن سیستم منسوب به کلیسا را محکوم نمود.

۲۰۴. می‌دانید در مورد او چه فکری می‌کردند؟ "او از کدام مدرسه آمده است؟" می‌بینید؟ "او عضو کدام فرقه است؟ آیا او با فریسیان و یا صدوقیان است؟" او متعلق به هیچ یک از آنها نبود، ولی تمام آنها را محکوم نمود. می‌بینید؟ خدا این گونه انتخاب کرده بود.

۲۰۵. ولی، یک انسان ساده، بدون تحصیلات. هیچ جایی نیست که ببینیم او به مدرسه رفته باشد. هیچ چیزی در این مورد نداریم. فقط یک انسان ساده و معمولی، ولی خدا را پسند آمد تا در یک انسان ساده پنهان شود. خدا، در آن زمان، با این فرد ساده، در یک بشر پنهان شده بود. می‌توانید این را درک کنید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۲۰۶. خدا در یک «بی‌سواد» از چشمان عالم پنهان شده بود... چون... می‌دانید، آنها-آنها او را به همه چیز محکوم نمودند، حتی به «ساحر» بودن. ایلیا، تمام آن انبیا به این محکوم شدند.

۲۰۷. عیسی هم به همین متهم شده بود. می‌بینید، «بعلزبول، دیوانه» به او می‌گفتند: "تو دیوانه هستی، تو... می‌دانیم که دیو زده هستی. تو، تو عقلت را از دست داده‌ای." می‌بینید؟

۲۰۸. اینجا بود که به آنها گفت: "وقتی که همین در زمان آخر بیاید، که آنها... انجام این کار در ایام آخر کفر خواهد بود." او آنها را بخشید، ولی در ایام آخر بخشیده نخواهد شد. بهای آن باید با یک جدایی ابدی پرداخت شود. "هرگز در این دنیا و جهان آینده بخشیده نخواهد شد."

۲۰۹. اما ایلیا بعنوان یک دیوانه شناخته می‌شد. می‌توانید او را تصور کنید در مقابل... همهی زنان مانند دوران مدرن موهایشان را کوتاه می‌کردند و به گمانم مانند ایزابل، بلند مرتبه‌ترین زن کشور، آرایش کرده بودند. و-واعظینی که به سمت جهان‌گرایی رفته بودند. بعد چه اتفاقی افتاد؟ سپس ایلیای پیر آمد که تمام آنها، از ایزابل تا همه را محکوم نمود.

۲۱۰. آنها گمان می‌کردند: "ما نیازی به گوش کردن به تو نداریم. ما شبانان خودمان را داریم."

۲۱۱. مسلماً مجبور نبودند. ولی او به هر حال شبان آنها بود. او شبان ایزابل بود و ایزابل نمی‌خواست... او شاید شبان دیگری داشت. ولی فرستاده‌ی خدا، ایلیا بود. می‌بینید؟ او شبان فرستاده‌ی خدا برای او بود. ایزابل از او متنفر بود. ولی با این وجود او شبان بود. توجه کنید.

۲۱۲. ایلیا خود را فروتن ساخت و با چیزی که خدا در آن سادگی گفته بود، ماند؛ تا جایی که خدا را پسند آمد که همان روح ایلیا را برگیرد و وعده داد که سه بار دیگر از آن روح استفاده کند. می‌بینید؟ آمین! و او این کار را کرد. آمین! مسلماً انجام داد. او وعده داد که این انجام می‌شود. و این روح بر ایشع قرار گرفت، نفر بعدی او، سپس بر یوحنا تعمید دهنده و بر طبق ملاکی باب ۴، باید در این ایام آخر دوباره در اینجا باشد. می‌بینید؟

۲۱۳. خدا روحی را که بر آن انسان ساده بود، دوست داشت. یک چوب‌بُر بدون تحصیلات از یک جایی میان آن جنگل‌ها. و بعد... او آنچنان مطیع کلام وی بود که می‌توانست بگوید: "ایلیا، این کار را بکن." و ایلیا آن را انجام می‌داد. و خدا خود را آنجا در چنان سادگی پنهان ساخته بود.

۲۱۴. آنها به ایلیا می‌گفتند: "پیر خرفت. به او کاری نداشته باشید." و این چیزها.

۲۱۵. ولی یک روز وقتی او-او پیر شده و سرش طاس شده و ریشش بلند و آویزان، خاکستری، با چند تار مویی که روی شانه‌هایش افتاده بود، بازوهای لاغر و استخوانی و با گوشت‌هایی آویزان، از آن راه به سمت سامره می‌آمد. و آن چشمان که به سمت آسمان

دوخته بود. او با عصایی در دست به آنها نزدیک می‌شد. او آن قدرها هم برای دیده شدن جذاب نبود، ولی او «**خداوند چنین می‌گوید**» را برای آن روز داشت. او در این کار تعلل نکرد. او دچار لکنت نشد. او نگفت "حال، اخاب بزرگ...". او رفت آن بالا و گفت: "حتی یک قطره باران از آسمان نخواهد بارید، مگر به دعای من." ^{۳۴} هلولویاه! خدا به سادگی او حرمت داد.

۲۱۶. حال می‌بینید، با وجود آنکه راه بسیار ساده بود، همه-همه علیه او بودند، همه در تضاد با او بودند. همه‌ی انجمن‌های خدمتی و تمام چیزهای دیگر علیه او بودند. تلاش می‌کردند از دست او خلاص شوند. اما، در آن سادگی، اگرچه آنها هیچ همکاری با کارزارهای او نداشتند، اما همه فکر می‌کردند که او یک خرف است. خدا خودش را در او پنهان کرده بود.

۲۱۷. اما وقتی زمان آن رسید که آن دانه‌ی کاشته شده رشد کند و برسد، خدا خودش را در بیرون فرستادن آتش از آسمان و بلعیدن قربانی نمایان ساخت. خدا خودش را در سادگی پنهان می‌سازد و دوباره آشکار می‌سازد. می‌بینید؟ این برای خدا خوشایند است. او-و همیشه این را به این روش انجام می‌داد. حال، متوجه می‌شویم که او این چیزها را وعده داده بود.

۲۱۸. مشکلی که امروزه در میان بسیاری از ما افراد وجود دارد، این است که ما تلاش می‌کنیم، مدارس علمی فرقه‌ای و تحصیلات و این چیزها را بدست بیاوریم، اذهان آموزش یافته. این گونه است که خدا نمی‌تواند از ما استفاده کند. خدا می‌تواند یک آغاز به یک نفر ببخشد و یک خدمت به او بدهد. اولین نکته، می‌دانید، او مشغول ارجحیت دادن به چیزی می‌شود که دیگران می‌گویند. و بعد اولین اتفاقی که می‌افتد، درگیر خیلی مسائل دیگر می‌شود، تا جایی که خدا دست از او کشیده و او را تنها می‌گذارد. می‌بینید؟ می‌بینید؟

۲۱۹. سپس او سعی می‌کند یک نفر دیگر را پیدا کند، کسی که این کار را خواهد کرد.

متوجه هستید؟ او باید کسی را بیابد که کلام او را بگیرد، کسی که مکاشفه‌ی الهی را گرفته و از آن فاصله نخواهد گرفت و همان‌جا با آن کلام خواهد ماند. این طریقی است که او-او این کار را انجام می‌دهد. همیشه این‌گونه کار کرده است.

۲۲۰. بعد هنگامی که یک نفر بسیار آموزش دیده و باهوش می‌شود، سعی می‌کند تفسیر خودش را بیفزاید. خب، مثل آنها که می‌گویند: "تعمید روح‌القدس..." می‌گویند: "اوه، این مربوط به یک دوره‌ی دیگر است." و-و شاید هم بگویند: "خب، این مربوط به یک دوران دیگر نیست. ولی من به شما می‌گویم، این به همان صورتی که در روز پنطیکاست بود، اتفاق نخواهد افتاد. ما زمانی که ایمان آوردیم، روح‌القدس را دریافت کردیم و..." و تمام چیزهایی دیگر مانند آن. می‌بینید؟ و با صحبت درمورد تعمید به نام عیسای مسیح، در جایی که کتاب مقدس آن را این‌گونه تعلیم می‌دهد، می‌گویند: "خب، ولی دانشگاه کتاب مقدس چنین و چنان می‌گوید." این یعنی مصالحه کردن. می‌بینید؟ خدا نمی‌تواند از چنین کسی استفاده کند. می‌بینید؟

۲۲۱. ممکن است اجازه دهد تا در سرتاسر کشور مورد بدرفتاری قرار بگیرد و مضحکه شود یا بیرون انداخته شود، به او بخندند و مسخره‌اش کنند و همه‌ی چیزهای مانند این. ولی وقتی زمانش می‌رسد، خدا خود را درست در همان سادگی نشان داده و اثبات می‌کند.

۲۲۲. مانند رشد یک گل، به نظر می‌رسد که آن بذر از بین رفته است. به زمین فرومی‌افتد و می‌میرد. آن را از زمین بیرون بیاورید. بسیار خراب و پوسیده به نظر می‌رسد، ولی وقتی حیات بهار می‌آید، دوباره یک گل را ثمر می‌دهد.

۲۲۳. خدا در سادگی. او همین کار را انجام می‌دهد. همیشه راه بالا رفتن از پایین است. یعنی فروتن ساختن خودتان. هرگز نگویند: "خب، من این یا آن را بدست آورده‌ام." شما به هیچ‌چیز نرسیده‌اید. فقط یادتان باشد، اگر فیض خدا را یافته‌اید، فقط-فقط بابت آن شکرگزار بوده و فروتن باشید. خودتان را فروتن سازید.

۲۲۴. اکنون می‌خواهم بخاطر زمان کمی تعجیل کنم، چون ساعت... نمی‌خواهم شما را زیاد اینجا نگه دارم. چون نمی‌خواهم خسته‌تان کنم. می‌بینید؟ هنوز در طول این هفته وقت زیادی داریم.

۲۲۵. حال، و اکنون متوجه شدیم که قوم بسیار تحصیل کرده و باهوش شدند.

۲۲۶. اکنون می‌خواهم یکی دیگر را به شما نشان دهم. این یکی درست مخالف حرکت می‌کند، آنها متعصب می‌شوند و تلاش می‌کنند مذهبی باشند. حال، می‌دانیم که ما این گروه را داریم. می‌بینید؟ آنها به آن سمت می‌روند.

۲۲۷. اینجا جایی است که من با آن دسته از برادرانی که چند وقت پیش در اینجا از «طریق نور» جدا شدند، اختلاف دارم. آنها-آنها نمی‌توانستند وقوع این رویدادها را درک کنند، مگر اینکه از خودشان یک گروه بسازند. پس در کانادا جمع شدند و-و یک گروهی تشکیل دادند که می‌خواست انبیا و رسولان و-و چیزهای دیگر را از بین خودشان اعزام کند، و این در همان جا شکست خورد. می‌بینید؟ همیشه این‌گونه خواهد بود. می‌بینید؟ آنها می‌شوند... آنها، آنها این را احساس می‌کردند چون... آنها همه‌ی چیزهای دیگر را محکوم کردند، تا جایی که از طرف دیگر افتادند. می‌بینید؟

۲۲۸. یک طرف هست که فوق‌العاده خردمند، سرد و بی‌تفاوت است و همه چیز را انکار می‌کند. و دیگران به طرف دیگر می‌روند، در طرف دیگر یک مشت بنیادگرایی وجود دارد که بسیار احساسی است و کلام را انکار می‌کند.

۲۲۹. ولی کلیسای راستین و حقیقی همیشه در وسط راه می‌ایستد. اکنون، اگر توجه کرده باشید، این-این باید یک دانش کتاب مقدسی از آنچه که خدا گفته است، باشد. و آن قدر روحانی هست که در بطن خود گرم باشد، و این فقط طریق است. اشعیا گفت که این‌گونه خواهد بود. او گفت: "شاهراهی خواهد بود."

۲۳۰. دوستان عزیز، مقدس و برکت یافته‌ی من در کلیسای ناصری! حرکت کوچک

قدرتمندی که خدا شروع کرده بود. اما آنها به چه رسیدند؟ وقتی خدا شروع کرد به صحبت کردن به زبان‌ها در کلیسا، آنها آن قدر مذهبی و خودمحمور بودند که این را «عمل شیطان» خواندند. و—می‌بینید که چه اتفاقی برای آنها افتاد؟ می‌بینید؟ می‌بینید؟ «تافته‌ی جدا بافته» و—متوجه می‌شویم که همه‌ی اینها به بذر می‌رود و می‌میرد. می‌بینید؟ و، و در جهت دیگر.

۲۳۱. حال، یک سمت متعصب مذهبی می‌شود؛ سمت دیگر می‌شود یک انسان سرد و خشک و رسمی.

حال، اشعیا گفت: "شاهراهی خواهد بود..."

۲۳۲. ناصری‌ها و خیلی از زائرین مقدس می‌گفتند: "شاهراه مبارک، جلال بر خدا! ما در آن شاهراه گام برمی‌داریم." ولی یادتان باشد، این دقیقاً آنچه او گفت، نبود.

۲۳۳. او گفت: "و در آنجا شاهراهی و... و طریقی خواهد بود." «و» حرف عطف است. «و طریقی» و «شاهراه تقدس» خوانده نخواهد شد، بلکه «طریق تقدس».

۲۳۴. اکنون، یک شاهراه تقدس، افراد تلاش می‌کنند تا خودشان را مقدس بسازند. و زمانی که این کار را می‌کنید، همان‌طور که قبلاً گفتم، مثل یک... مانند این است که یک کرکس بخواهد پره‌ای یک-یک کبوتر را بر خود بگذارد، تا از خود یک کبوتر بسازد، درحالی که طبیعت و ذات او هنوز کرکس است. می‌بینید؟ می‌بینید. این، مثل کلاگی که بخواهد با پروبال یک فاخته یا طاووس خودش را عوض کند و بگوید: "می‌بینید؟ من پرندۀ زیبایی هستم." می‌دانید، این یک چیز جعلی و ساختگی است.

۲۳۵. ولی یک طاوس نیازی ندارد نگران باشد که پروبال طاووس را خواهد داشت یا نه. کبوتر نیازی ندارد نگران باشد که پره‌ای کبوتر را خواهد داشت یا نه. مادامی که طبیعت او و ذاتش کبوتر است، بال‌های کبوتر را خواهد داشت.

۲۳۶. و می‌دانید، زائرین مقدس می‌گویند: "زن باید موی بلند داشته باشد و لباس‌های آستین

بلند برتن کند. دامن بلند، و- هیچ حلقه‌ی ازدواجی هم به دست نکنند، هیچ جواهری از هیچ نوع." و تمام این چیزها. می‌بینید؟ این می‌شود یک تقدس خود ساخته. می‌بینید؟ می‌بینید؟ این یک تقدس جعلی و ساختگی است. ولی کلیسای راستین خدای زنده یک... ببینید که چه اتفاقی برای آن فرقه افتاده است. اکنون، اکثر آنها مانند پنطیکاستی‌ها، موهایشان را کوتاه می‌کنند و همه‌ی آنها، تقریباً همه، حلقه‌ی ازدواج و- این چیزها را به دست دارند. به پنطیکاستی‌ها نگاه کنید که سال‌ها قبل چطور دائماً درمورد این چیزها صحبت می‌کردند. می‌بینید؟ "ما، کلیسا! ما، کلیسا!"

۲۳۷. کلیسا بدن مسیح است. این فردی میان افراد دیگر است که در ملکوت خدا متولد شده است. این از درون به بیرون می‌آید. این خودبخود، ثمر می‌آورد.

۲۳۸. شما از گوسفند نمی‌خواهید که پشم را ثمر بدهد یا آن را تولید کند. گوسفند مجبور نیست که پشم تولید کند. مثلاً بگویید: "خب، ارباب من می‌خواهد که امسال من پشم زیادی داشته باشم. پشم خیلی سرم شلوغ خواهد بود." نه، تنها کاری که باید بکند این است که یک گوسفند باقی بماند. درست است. پشم خودبخود... بله-بله خودبخود پدید خواهد آمد، چون...

۲۳۹. از ما خواسته نشده تا میوه‌ها را بسازیم، ما قرار است میوه را به ثمر برسانیم، تولید کنیم. می‌بینید؟ ما قرار است میوه را به ثمر بیاوریم. تا زمانی که شما در کلام خدا، درخت میوه‌ی خدا هستید، کلام خدا خودش را آشکار خواهد نمود. تا زمانی که کلام آنجاست، میوه را ثمر خواهد آورد. عیسی گفت: "اگر در من بمانید و کلام من در شما، هر آنچه می‌خواهید بتلید که برای شما کرده خواهد شد."^{۳۵} می‌بینید؟ شما این را نمی‌سازید، برای آن کار نمی‌کنید، چون در واقع این آنجاست و همین‌طور پیش می‌رود و پیش می‌رود.

۲۴۰. حال، برویم به... کمی عجله کنیم چون چند دقیقه بیشتر وقت نداریم، و بعد به انتها می‌رسانیم.

۲۴۱. حال، سایرین تا متعصب بودن پیش می‌روند. آنها به سمت دیگر می‌روند و فکر می‌کنند چون بالا و پایین می‌پرند و یا یک جور حس و احساس دارند، به زبان‌ها صحبت می‌کنند یا-یا نبوت می‌کنند که گه‌گاهی درست است. فکر می‌کنند که همین است و آن را یافته‌اند. ولی این‌گونه نیست.

۲۴۲. عیسی گفت: "بسیاری آمده خواهند گفت: خداوند! خداوند! آیا به نام تو نبوت نکردیم آیا به نام تو دیوها را اخراج نکردیم؟" او می‌گوید: "دور شوید که هرگز شما را نشناختم."^{۳۶} می‌بینید؟ پس این، آن نیست. دوست من! این، آن نیست.

۲۴۳. به همین دلیل است... گواه، صحبت به زبان‌ها؟ من به صحبت به زبان‌ها ایمان دارم، ولی این را تنها گواه روح‌القدس نمی‌دانم. نه قربان! میوه و ثمره‌ی روح است که گواه آن است. می‌بینید؟ و اکنون... می‌دانید، به همین دلیل است که من با حرکت برادران پنطیکاستی در این رفتارشان مخالفم که می‌گویند: "اگر کسی به زبان‌ها صحبت کند، روح‌القدس را دارد." مخالفم. این نشانه‌ی این نیست که روح‌القدس را یافته است. می‌بینید؟

۲۴۴. به زبان‌ها صحبت کردن دیوها را شنیده‌ام که به سرعت هرچه تمام‌تر صحبت می‌کردند، با جمجمه‌ی انسان خون می‌نوشند و شیطان را می‌خوانند.

۲۴۵. من سرخپوست‌ها را دیده‌ام که آنجا، آنجا در-در آریزونا مارها را دور خودشان می‌پیچند، دست‌هایشان را / این‌طوری بالا می‌گیرند و به اطراف می‌دوند. جادوگر بزرگ می‌آید و به خودش بیشتر می‌زند، یک قلم را روی زمین می‌گذارد و این قلم به زبان‌های ناشناخته می‌نویسد و ترجمه می‌کند. پس می‌بینید؟

پس این را به من نگوئید. کهنه‌کارتر از این حرف‌ها هستم. می‌بینید؟

۲۴۶. ثمره‌ی روح است که... عیسی گفت: "از میوه‌هایشان..." نه زبان‌ها و احساسات، بلکه "از میوه‌هایشان آنها را خواهید شناخت."^{۳۷} پس این، ثمره‌ی روح است. این خداست که در

^{۳۶} اشاره به انجیل متی باب ۷

^{۳۷} اشاره به انجیل متی باب ۷ و ۱۲ و انجیل لوقا باب ۶

فروتنی پرده را از خود کنار می‌زند، و هر روز همان است. یک چیزی در آن هست، در کسی که درست با کلام می‌ماند. هر بار که کلام را می‌بیند، آن را با یک «آمین» تصدیق می‌کند، مهم نیست که مردم چه می‌گویند. این، او بدان ایمان دارد. می‌بینید؟ بسیار خوب. متوجه شدید؟

۲۴۷. ولی ما به قدر کافی که دور شویم، آن وقت، به تعصب می‌رسیم و شیطان به میان قوم راه پیدا می‌کند. این کار شیطان است و او تاجر خوبی است. او به میان قوم راه می‌یابد و باعث می‌شود که فکر کنند روح القدس را یافته‌اند، چون بالا و پایین می‌پرند. و بعد از همسایه‌ی خودتان نفرت دارید؟ نه. می‌بینید؟ به زیبایی به زبان‌ها صحبت می‌کنند و کارهایی این چنین انجام می‌دهند.

۲۴۸. و یادتان باشد، می‌توانید به زبان ناب روح القدس صحبت کنید و همچنان خود روح القدس را نداشته باشید. کتاب مقدس چنین می‌گوید: "اگر به زبان‌های مردم و فرشتگان سخن گویم و محبت نداشته باشم، مثل نحاس صدا دهنده و سنج فغان کننده شده‌ام." اول قرنتیان باب ۱۳. می‌بینید؟ پس شما... این دلیل خوبی نیست. می‌بینید.

۲۴۹. متدیست‌ها می‌گفتند: "وقتی فریاد زدیم، این را داشتیم." ولی نداشتند. ناصری‌ها می‌گفتند که «وقتی در تقدس زندگی می‌کردند، آن را داشتند»، اما نداشتند. پنطیکاستی‌ها می‌گفتند: "ما به زبان‌ها صحبت می‌کنیم. پس آن را یافته‌ایم." ولی این گونه نبود. می‌بینید؟ می‌بینید؟

۲۵۰. خدا حجاب را از خود برمی‌دارد، ولی نه در احساسات. نه در احساسات... این جایگاه را می‌بینید؟ او آن قدر این را ساده می‌کند که همه بتوانند این را ببینند. اگر-اگر تلاش نکنید که فکر خودتان و ذهن خودتان را به آن وارد کنید. این خداست.

۲۵۱. حال، و بعد آنها می‌شوند مثنی متعصب، پس ما از این سو دست‌های سرد و خشک و رسمی را داریم، در سمت دیگر یک گروه متعصب و عروس هم در اینجا از بین تمام اینها

خارج می‌شود. از هر دو طرف خوانده می‌شود. درست است. این خداست که این را نشان داده و همان‌گونه که جلو می‌رود، آن را اثبات می‌کند؛ یعنی کلام خویش را.

۲۵۲. اکنون، او! باید از بعضی از اینها عبور کنم، چون مطالب زیادی اینجا دارم که... وقت من در حال اتمام است. سعی می‌کنم تا حد ممکن سریع‌تر جلو برویم.

۲۵۳. این از عدن آمده. در تمام طول مدت از باغ عدن به بعد، آمدن یک ماشیح نبوت شده است.

۲۵۴. حال، می‌خواهم از برخی آیات و بخش‌هایی که یادداشت کرده بودم، صرف‌نظر کنم؛ تا بتوانم پیغام را در زمان باقی‌مانده به اتمام برسانم. خدا در فروتنی. حال، من سریع‌تر می‌گویم، ولی می‌خواهم خوب دقت کنید و آن را درک نمایید. می‌بینید؟

۲۵۵. از باغ عدن آمدن یک ماشیح، نبوت شده بود. اینکه او چگونه شخصی خواهد بود، پیشگویی شده بود. می‌توانیم وقت زیادی را به این اختصاص بدهیم. با شناخت کتاب مقدس می‌دانید که او چه شخصی خواهد بود، با چه مشخصاتی. و موسی گفت: "خداوند خدایت نبی‌ای مانند من برایت برخیزاند." آنها می‌دانستند که آن ماشیح باید یک نبی باشد، و نوع خدمتی که او را همراهی خواهد کرد. تمام انبیا از آنچه او انجام خواهد داد، صحبت کردند. آنها با نمادها و نشانه‌ها از آن صحبت می‌کردند، از درک آنها فراتر رفت و برای مابقی درست پایین‌تر از همه قرار گرفت. می‌بینید؟ می‌بینید؟ رفت پایین‌تر از یکی و بالاتر از دیگری. می‌بینید؟

۲۵۶. و زمانی که او وارد صحنه شد، قومی که او به سمتشان فرستاده شده بود، تفسیر خودشان را از چیزی که او باید باشد، داشتند، در تفاسیر تخیلی خودشان.

۲۵۷. کتاب مقدس هرگز تغییر نکرده است. کتاب مقدس همیشه همان است. به همین دلیل است که می‌گویم: "کتاب می‌گوید و من با آن می‌مانم، کتاب مقدس از هیچ تفسیر شخصی نیست."

۲۵۸. پس متدیست‌ها! باپتیست‌ها! و پنطیکاستی‌ها! سعی نکنید تا تفسیر شخصی خودتان را بر آن قرار دهید و بگویید: "این، آن معنی را نمی‌دهد. معنایش این است."

۲۵۹. معنای آن همان چیزی است که گفته است. دقیقاً همان. یک نفر می‌گفت: "این چطور ممکن است؟" من نمی‌دانم چطور. این من نیستم که باید این را بگویم. این خداست که باید این را انجام دهد. او کسی است که این را گفته است، نه من. می‌بینید؟ و او از کلام خویش مراقبت می‌کند.

۲۶۰. ولی اکنون، ولی، این ماشیح نبوت شده بود. انبیا دقیقاً گفته بودند که او چگونه می‌آید و وقتی بیاید، چه خواهد کرد. ولی تفاسیر شخصی خودشان در میان قوم! اما وقتی او آمد در چنان راه ساده‌ای بود، در سادگی، که تمام گروه کلیسای دوران در آن لغزش خوردند. درست است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] آن مردانی که تعلیم یافته بودند...

۲۶۱. هیچ‌کس نمی‌توانست معلم یا کاهن باشد، مگر اینکه در یک دودمان مشخص متولد شده باشد، یعنی لاوی. و فکر کنید، پدرِ پدرِ پدرِ پدرِ پدرِ پدرِ پدربزرگ او یک کاهن بود، روز و شب در آن معبد در کلام مشغول بود.

۲۶۲. مثل کشیشان کاتولیک یا خادمان دیگر. این یک خدمت وراثتی از نسلی به نسلی دیگر و به کلیساهای خاص است. "پدرِ پدرِ پدرِ پدربزرگ من یک اسقف متدیست بود. پدربزرگ من اسقف بود." و این چیزها. می‌بینید؟

۲۶۳. تمام آنها درست در کلام زندگی کردند، ولی آنها روش خودشان را از این شکل دادند و- فرزندانانشان این را چنان‌که پدران‌شان به آنها تعلیم دادند، پذیرفتند؛ تاجایی‌که، پدران آنها که این را از طریق راستین آموخته بودند، از آن یک تشکیلات پدید آوردند، تا جایی‌که وقتی روح تلاش کرد تا حقیقت را به نمایش بگذارد، آنها نمی‌توانستند آن را بپذیرند.

۲۶۴. امروز هم همین‌گونه است. قصد جسارت ندارم، ولی این درست است. امروز هم همین

است. آنها این را بسیار پیچیده می‌سازند و— به طریقی دیگر می‌آموزند... همان‌گونه که گفته شده است: "خدا دارای هیچ نوه‌ای نیست." این را می‌دانید؟ خدا پسران و دختران دارد، نه نوه‌ها. هرکس باید همان‌ها را پردازد و از همان راه بیاید، درست همان‌گونه که پدرتان انجام داد، شما نیز باید انجام دهید.

۲۶۵. حال، پس او خیلی ساده بود. وقتی این ماسیح... چهار هزار سال تمام انبیا از او صحبت کردند. داود درباره‌ی او سروده بود و تمام مردان خدا نیز همین‌طور. و زمانی که او آمد، قوم افکار خودشان را از اینکه او باید چه کار کند، شکل داده بودند. اینکه باید چه کار کند، چطور باید انجام دهد. چقدر همه‌ی اینها توصیف شده بود، روی نمودارها و این چیزها حک شده بود. و زمانی که او به آن روش واقعاً ساده آمد، تمام الهیات آنها را از بین برد. می‌بینید، آنها این را نمی‌دانستند.

۲۶۶. او بر طبق کلام آمد. حال، آیا ایمان دارید که خدا از طریق انبیا گفت که این ماسیح به یک طریق مشخص می‌آید؟ خیلی بد شد که یک ساعت دیگر وقت نداریم تا به این پردازیم و توضیح دهیم که این به چه صورت بود. می‌بینید؟ هرچند که همه‌ی ما می‌دانیم که چگونه بود. اکثر ما می‌دانیم که خدا گفت او چگونه خواهد آمد. "تو ای بیت‌لحم افراته که در میان هزاره‌های یهودا...^{۳۸} و تمام اینها و اینکه او چگونه عمل خواهد کرد و چه انجام خواهد داد. می‌بینید؟

۲۶۷. و درعین حال او آن قدر ساده بود که دانشمندان بزرگ زمان از در آن دچار آشفتگی شده و آن را ندیدند. ولی می‌دانید، عیسی برخلاف کلام نیامد. آمدن او طبق کلام بود، اما برخلاف تفاسیر آنها. می‌بینید؟ او چیزهایی را تعلیم می‌داد که برخلاف تعالیم کلیسایی آنها در مورد او بود.

۲۶۸. حال، برای مثال، آنها می‌گفتند: "وقتی ماسیح بیاید، مسلماً به معبد می‌آید و می‌گوید، قیافا! (و یا هرکس دیگری که کاهن اعظم باشد). من رسیده‌ام." او با همراهی ده میلیون

فرشته خواهد آمد... خدا خواهد گفت: "بسیار خوب، دوستان! شما واقعاً یک-یک کلیسای قدرتمندی هستید، شما قوم من هستید. اکنون می‌خواهم اهرم را بکشم تا راه‌های آسمان را به زمین باز کنم. امروز صبح می‌خواهم ماشیح را برای شما بفرستم. او درست در آن صحن پایین خواهد آمد. و تمام قوم جمع می‌شوند و می‌گویند، دکتر فلان و فلان، دکتر چنین و چنان! شما می‌توانید در ردیف اول بایستید و نخستین کسانی باشید که به او خوشامد می‌گویید." می‌بینید.

۲۶۹. شاید این شبیه چیزی باشد که آنها امروز به آن فکر می‌کنند. حال، می‌دانم که این ممکن است کمی «تندروی» به نظر برسد، ولی نمی‌خواهم که... سعی می‌کنم که یک مطلب را برجسته کنم.

۲۷۰. "و این طریقی است که قرار است باشد، و اگر این‌گونه نیاید، پس درست نیست. ضد مسیح است. اگر دقیقاً این‌گونه نیاید یک ضد مسیح است." می‌بینید؟ "پس باید یک... سپس چیز بعدی که نازل می‌شود، ده‌ها میلیون فرشته است که آنجا در صحن معبدی که سلیمان بنا کرد، پایین خواهند آمد. در بالا و پایین تمام این ساختمان، این مکان مقدس، جایی که مقدسین و علما مرده‌اند و این چیزها."

۲۷۱. بله، عیسی گفت: "شما ریاکاران! فرزندان شریر!" گفت: "شما قبرهای انبیا را بنا می‌کنید و پدران شما آنها را آنجا قرار داده‌اند." ^{۳۹} درست است. درست است. می‌بینید؟ "که چگونه مردان صالح خدا و انبیا برای شما فرستاده شدند و شما تک‌تک آنها را به قتل رساندید!" می‌بینید؟ او چه چیزی را عادل می‌خواند؟ همان‌ها، چیزی که آنها «تعصب» می‌خوانند.

بله، آنها فکر می‌کردند که این‌گونه خواهد آمد.

۲۷۲. اما تولد او در یک اصطبل بود، او از یک-از یک باکره به دنیا آمد و پدرخوانده‌اش، فقط یک نجار معمولی بود و مادرش هم یک دخترک ناشناس. می‌بینید؟ نه اینکه دختر یک

کاهن اعظم یا چیزی دیگر. او-او از دختری به دنیا آمد که در یک شهر کوچک به نام ناصره زندگی می‌کرد. و-و مردی که زنش مرده بود، همسر او بود. او دارای فرزندان بود، منظورم یوسف است. آن دو نامزد بودند. عیسی از همان ابتدا هم با یک نام بد به دنیا آمد. آنها می‌گفتند که او بصورت نامشروع متولد شده است. اوه، خدای من!

۲۷۳. این اساساً جلای روحانی آنها را برهم می‌زد. عادات و رفتار تحصیلی آنها قادر به هضم این امر نبود. تفسیر آنها از کلام در این مورد هیچ چیز نمی‌گفت، اما این در عین حال «**خداوند چنین می‌گوید**» بود.

۲۷۴. اوه، خدای من! حتی فکر کردن به آن، لرزه بر اندام من می‌اندازد. و دیدن اینکه همین امر، دوباره در حال اتفاق افتادن است. خدا نمی‌تواند تغییر کند.

۲۷۵. الآن ساعت دوازده است، باید به اتمام برسانم یا ادامه بدهم؟ [جماعت می‌گویند: "خیر." "ولی... متشکرم... چند لحظه آرام بنشینید." "ادامه بدهید."] حال، این، اکنون دارم زمینه را برای پیغام بعدی فراهم می‌کنم، می‌بینید. و من سعی می‌کنم خیلی سریع این را به اتمام برسانم. شاید در ده یا پانزده دقیقه آینده بتوانیم. خدا به شما برکت بدهد.

۲۷۶. توجه داشته باشید، این-این-این-آن قدر ساده بود که باعث شد آنها به هدف نزنند. ولی این مطابق با هدف خدا بود. می‌بینید؟ درست طبق کلام. او درست به همان صورتی آمد که گفته بود، ولی تفسیر آنها از این غلط بود. تفسیر آنها از منجی در زمان موسی غلط بود. تفسیرشان در دوره‌ی نوح غلط بود. می‌بینید؟ اما خدا براساس کلام خویش می‌آید.

۲۷۷. و بعد عیسی آمد، و چیزهایی، چیزهایی را تعلیم داد که خلاف تفسیر آنها بود. "اگر تو ماشیح هستی این کار و آن کار را بکن." "می‌بینید؟" "اگر تو هستی، از صلیب پایین بیا و این را به ما نشان بده."^{۴۰} می‌بینید؟ اما خدا مضحک‌هی مردم نیست. خدا تنها کاری را انجام می‌دهد که درست و مورد پسند اوست.

^{۴۰} اشاره به انجیل متی باب ۲۷ و انجیل مرقس باب ۱۵

۲۷۸. آنها فکر می‌کردند چنین کسی قطعاً با همراهی فرشتگان می‌آید، ولی-ولی او در یک اصطبل به دنیا آمد. و برای اصول پرزرق و برق آنها، این برای بشر بسیار مسخره بود که فکر کند خدای قادر، پیهوی قادر، که مالک آسمان‌ها و زمین است و همه چیز را خلق کرده، نمی‌تواند جایی بهتر از اصطبل گاوها و این چیزها مهیا کند تا پسرش در آنجا متولد شود. چطور ممکن بود...

۲۷۹. این چه بود؟ خدا در سادگی. این چیزی است که او را بسیار بزرگ می‌کند. می‌دانید؟ اصول و تحصیلات نمی‌تواند این‌گونه خودش را کوچک سازد. می‌بینید؟ تحمل این را ندارد. ولی خدا آن قدر بزرگ است که خودش را پایین آورد. حتی لباسی نبود تا فرزندش را در آن بگذارد. فکرش را بکنید. و جهان... مسافرخانه‌ها جایی نداشتند و او به یک اصطبل رفت. یک-یک-اتافک کوچک، شاید جایی غار مانند در کنار یک تپه، و آنجا روی یک تخت پوشالی بود که پسر خدا به دنیا آمد. می‌بینید؟ او، این با آن جلساتی که آنجا بود، خیلی فرق داشت...

۲۸۰. و مادر او داشت مادر می‌شد، او برای مادر بودن... او، او، او ماه‌ها قبل از اینکه حتی نامزد شود تا ازدواج کند یا حتی قبل از اینکه ازدواج کند، داشت مادر می‌شد و قوم این را می‌دیدند. می‌بینید؟ و آنها می‌دانستند که این، این‌گونه است. و مریم در قلب خویش می‌دانست که چه اتفاقی در حال رخ دادن است.

۲۸۱. و یوسف متوجه نمی‌شد، ولی یک شب فرشته‌ی خدا نزد او آمد و گفت: "یوسف! پسر داود! از گرفتن همسر خود مریم هراسان مباش، چون آنچه در اوست بد نیست، بلکه از روح القدس است."^{۴۱} این، همه چیز را تعیین کرد. آن مرد، یوسف، چنان رابطه‌ای با خدا داشت که خدا می‌توانست با او سخن بگوید.

۲۸۲. اما امروز ما آن قدر محصور آداب و سنن کلیسایی هستیم که هیچ چیز خارج از آن آداب و تعالیمی که به آن تعلق داریم، قادر به صحبت کردن با ما نیست. قصد جسارت یا

بنیادگرایی ندارم، پس این را همین جا رها می‌کنم. توجه داشته باشید. اما شما متوجه منظورم هستید. توجه کنید.

۲۸۳. اصطبل برای آنها بسیار مسخره بود. برای آن جلا یافتگان. ما حتی سند یا دلیلی بر اینکه او یک روز به مدرسه رفته باشد نداریم، و در سن دوازده سالگی، یک پسر بچه‌ی معمولی با تعالیمش در معبد، کاهنان را گیج کرده بود. اوه، خدای من! این چه بود؟ خدا که خودش را پنهان ساخته بود. اکنون احساسی بسیار روحانی دارم. خدا خود را در یک طویله پنهان کرده، خدا خود را در یک پسر بچه پنهان ساخته بود. می‌بینید؟ نگاه کنید، هر چند که این بعد از چند دقیقه نشان داده می‌شود.

۲۸۴. او می‌بایست... او... وقتی او به خیابان‌ها می‌رفت، بدون شک پدرها و مادرها می‌گفتند: "با آن بچه بازی نکنید، با او ارتباطی نداشته باشید، مادر او فاحشه‌ای بیش نیست. و پدر و مادر او... او قبل از اینکه آنها حقیقتاً ازدواج کنند، به دنیا آمده بود. با او ارتباطی نداشته باشید."

۲۸۵. آنچه مریم فکر می‌کرد، ولی با تمام اینها، مهم نبود که دیگران چه فکری می‌کردند. او همه‌ی این چیزها را می‌دید. آنها این را در قلب خویش پنهان می‌ساختند. می‌دانستند که نمی‌توانند چیزی علیه آن بگویند.

۲۸۶. گاهی اوقات خدا با مردان خویش سخن می‌گوید. او می‌گوید: "آرامش خودت را حفظ کن. چیزی در این مورد نگو."

۲۸۷. من در جلساتم افرادی را داشته‌ام که می‌گفتند: "خب، اگر تو خادم مسیح هستی، می‌دانی که آنجا چه اتفاق می‌افتد."

۲۸۸. قطعاً می‌دانم که این گونه است. ولی وقتی خدا می‌گوید: "آرامش خودت را حفظ کن و چیزی در این باره نگو." می‌خواهید چه کار کنید.

۲۸۹. یک روز چند نفر را با خودم بردم و چیزهایی را که سال‌ها قبل گفته شده بود. در یک کتاب به آنها نشان دادم.

گفت: "خب، من این را متوجه نمی‌شوم."

۲۹۰. گفتم: "اینجا را می‌بینی؟" این پشت آن کتاب نوشته شده و تاریخ خورده بود و اینکه چه زمانی رخ داده بود و این چیزها. اوه، درحالی که خیلی از افراد این را در آن کتاب دیده بودند، گفته بودم: "این واقع خواهد شد که این کار به این طریق و آن طریق انجام خواهد شد."

۲۹۱. گفت: "خب، چرا چیزی در این مورد نگفتی؟" چون باید به این صورت می‌بود. می‌بینید؟

۲۹۲. و یوسف تفاوت را می‌دانست. او می‌دانست که این نوزاد متعلق به کیست. مریم می‌دانست که او فرزند کیست. عیسی می‌دانست که پدرش کیست. او چه گفت؟ "من باید به کار پدر خویش مشغول باشم." نه اره کردن چوب‌ها و - ساختن در، بلکه مشغول به کار پدر خویش باشم. آمین! او این را به مادر خویش گفت: "آیا نمی‌دانید که من باید به کار پدر خویش مشغول باشم؟"^{۴۲}

۲۹۳. حال، آنها فکر می‌کردند که «این پسرک عجیب»، هر فرزند نامشروعی به نوعی عجیب است، به نوعی کنجکاو. بفرمایید، اینهاش. می‌بیند؟ ولی خدا خود را پنهان می‌کند. گوش کنید. خدا خود را در چیزی پنهان ساخته بود که از نظر دنیا «فساد بود، نامشروع بودن و رجاست» بود.

۲۹۴. ببینید، خدا خود را در فساد یک بذر مرده پنهان می‌سازد تا حیات را به ثمر بیاورد. می‌بینید؟ متوجه می‌شوید؟

۲۹۵. خدا خود را در یک زن ساده‌ی رخت‌شوی یا یک مرد معمولی که شام خود را زیر بغل زده، همسر و بچه‌هایش را می‌بوسد و خداحافظی می‌کند و می‌رود پنهان می‌سازد. و یا شاید در مردی پنهان سازد تا کارهایی را انجام بدهد که یک اسقف اعظم چیزی از آنها

نمی‌داند. می‌بینید؟ نمی‌شنوید که او شیپوری بنوازد و این را صادر کند. او، خدا، فقط جلال می‌یابد؛ همین و بس. ساده‌ها آن را می‌شنوند و خشنود هستند. می‌بینید.

۲۹۶. حال، خدا خودش را در سادگی یک بچه پنهان می‌کرد. خدا خودش را در سادگی یک-یک خانواده‌ی معمولی پنهان می‌کرد. خدا! و کشیشان، مردان بزرگ، متفکران، نوابغ، هیرو دیس و همه‌ی آنها از آن غفلت ورزیدند. خدا خود را در سادگی پنهان می‌سازد.

۲۹۷. حالا، به سرعت. یحیی تعمید دهنده، در اشعیا ۴۰. اگر بخواهید می‌توانیم به این پردازیم. ملاکی ۳، همه، خب، بله، اگر می‌خواهید، این را علامت بزنید. اشعیا ۴۰، همه‌ی شما می‌دانید، صحبت از آرامش... شاید من... شاید بد نباشد که این را بخوانم... اگر شما، اگر فقط یک دقیقه وقت داشته باشید. [جماعت می‌گویند: "آمین!"] بیاید برای یک لحظه این کار را بکنیم. -و اکنون اشعیا باب ۴۰ را باز می‌کنیم تا ببینیم که او در این مورد چه می‌گوید. نگاه کنید: "تسلی دهید! قوم مرا تسلی دهید." حال، یادتان باشد این چیزی حدود هفتصد و دوازده سال قبل از آن بود. به عنوان این باب نگاه کنید. می‌بینید؟ این هفتصد و دوازده سال قبل از تولد او بود. اینجا یک نبی از او صحبت می‌کند.

تسلی دهید! قوم مرا تسلی دهید! خدای شما می‌گوید:

سخنان دلاویز به اورشلیم گویند و او را ندا کنید که اجتهاد او تمام شده و گناه وی آمرزیده گردیده... و از دست خداوند برای تمامی گناهانش دو چندان یافته است.

صدای ندا کننده‌ای در بیابان، راه خداوند را مهیا سازید و طریقی برای خدای ما در صحرا راست نمایید.

هر دره‌ای برافراشته و هر کوه و تلی پست خواهد شد، و کجی‌ها راست و ناهمواری‌ها هموار خواهد گردید.

۲۹۸. اوه، هلولویاه! او می‌بایست چه کسی می‌بود. می‌بینید؟ حال، با من به ملاکی بیایید. آخرین کتاب... آخرین نبی در عهد عتیق. حال، در ملاکی، به این گوش کنید. ملاکی در زمان آخر به این می‌پردازد. پس حواستان باشد که فراموش نکنید. ملاکی باب سوم آیه‌ی ۱:

اینک من رسول خود را خواهم فرستاد و او طریق را پیش روی من مهیا خواهد ساخت؛ و خداوندی که شما طالب او می‌باشید، ناگهان به هیکل خواهد آمد، یعنی آن رسول عهدی که شما از او مسرور می‌باشید. همان او می‌آید. قول یهوه صباوت این است.

۲۹۹. هنوز صحبت از یحیی تعمید دهنده است. "رسول خود را خواهم فرستاد و او طریق را پیش روی من مهیا خواهد ساخت." عیسی در متی ۱۰:۱۱ از آن صحبت کرد. گفت:

اگر شما آن را متوجه می‌شوید، زیرا همان است آنکه درباره او مکتوب است: اینک من رسول خود را پیش روی تو می‌فرستم تا راه تو را پیش روی تو مهیا سازد...

۳۰۰. می‌بینید؟ درست است. حال، تمام اینها چگونه گفته شد! آنها از هفتصد سال پیش می‌دانستند که باید یک پیش رو قبل از ماشیح وجود داشته باشد. ولی زمانی که او به این سادگی به روی صحنه آمد، آنها از شناخت او غافل ماندند و او را نشناختند.

۳۰۱. و یادتان باشد که او پسر یک کاهن بود. خب، می‌بینید که برای او چقدر مسخره بود که کار پدر را ادامه ندهد، به مدرسه‌ی مذهبی برنگردد. ولی کار او بسیار مهم بود. او در نه سالگی به بیابان رفت و موعظه‌کنان از آنجا بیرون آمد. آنها از این غافل ماندند. او بسیار ساده بود، برای تحصیلات پرزرق و برق آنها بیش از اندازه ساده بود تا بخواهند به چنین کسی ایمان بیاورند. آنها فکر می‌کردند وقتی او بیاید...

۳۰۲. "پس، هر دره‌ای برافراشته و هر تلی پست خواهد شد و ناهمواری‌ها هموار خواهد گردید، چه می‌شود؟" داود این را دید و گفت: "کوه‌ها مثل قوچ‌ها به جستن در آمدند و

تل‌ها مثل بره‌های گله. ۴۳۱۱

۳۰۳. چه؟ آیا این اتفاق افتاد؟ یک آدم ریشو مثل او، بدون کمترین تحصیلات، با یک تکه پوست گوسفند که به دور خود پیچیده بود، تلوتلو خوران از بیابان یهودیه بیرون آمده و می‌گفت: "توبه کنید، چون ملکوت خدا نزدیک است. شما افعی‌زادگان، با خود نگویید که من عضو فلان تشکیلات هستم. خدا قادر است از این سنگ‌ها برای ابراهیم فرزندان بسازد." ۴۴۱۱

"خب، این او نیست که آنجاست، او نیست."

۳۰۴. ولی او همان بود! می‌بینید، او داشت راه را پاک می‌ساخت. می‌بینید؟ اینجا زمانی است که ناهمواری‌ها هموار گشت. اینجا جایی بود که تل‌ها پست گشت. "به این فکر نکنید که فرزندان ابراهیم هستید. خدا قادر است تا از این سنگ‌ها برای ابراهیم فرزندان بسازد." تل‌ها پست گشت. اوه، خدای من! این همان است. بله، تفاوت را می‌بینید؟ او گفته بود این چیزی است که واقع می‌شود.

۳۰۵. و زمانی که آنها آمدند، آنها تصور می‌کردند که... اوه، خدای من! اگر او به تشکیلات آنها می‌پیوست، آنها آماده‌ی پذیرش او بودند. ولی چون... آن گونه آمد، در چنین سادگی، در عین حال در تفسیر کلام و متون، تل‌ها پست گشته بود. آنها نمی‌خواستند این را بپذیرند. ولی این گونه بود.

۳۰۶. او آنها را خرد کرده بود. او حق پنهان شدن آنها را گرفت و گفت: "شما افعی‌زادگان! به شما می‌گویم الحال تیشه بر ریشه‌ی درختان نهاده شده است. پس هر درختی که ثمر نیکو نیاورد، بریده و در آتش افکنده شود. من شما را به آب تعمید می‌دهم، ولی کسی بعد از من می‌آید که از من توانا تر است. او شما را به آتش و روح‌القدس تعمید می‌دهد. او غربال خود را در دست دارد. و خرمن خود را نیکو پاک کرده و گندم خویش را در انبار ذخیره خواهد

^{۴۳} مزامبر ۱۴:۱۱۴

^{۴۴} اشاره به انجیل متی باب ۳ و انجیل لوقا باب ۳

نمود. ولی گاه را در آتشی که خاموشی نمی‌پذیرد، خواهد سوزانید.^{۴۵} آمین!

۳۰۷. این، زمانی بود که ناهمواری‌ها هموار گردید. می‌بینید، ولی قوم این را درک نکرد، اما این دقیقاً طبق کلام است. دقیقاً به همان صورتی که کلام آن را گفته بود. آن قدر ساده که از آن غافل شدند. آنها از دیدن آن غافل بودند.

۳۰۸. آن قدر کور نباشید. می‌بینید؟ آن قدر کور نباشید. پس گوش کنید.

۳۰۹. آنها از آن بازماندند. این از ایمان متداول آنها نسبت به چنین فردی بسیار ساده‌تر بود، تا جایی که از آن بازماندند. دوباره، آن چه بود؟ خدا که کلام است، خود را در سادگی پنهان می‌سازد. نه یک کاهن با آن ردا و گریبان، با تحصیلات عالیه.

۳۱۰. عیسی همین را از آنها پرسید. او گفت: "برای دیدن چه چیزی رفتید؟" وقتی شاگردان یحیی به آنجا آمدند، گفت: "برای دیدن چه چیزی رفتید؟ آیا برای دیدن کسی که لباس کهنات بر تن دارد؟" گفت: "برای چنین واعظی؟" گفت: "برای دیدن آن رفتید؟"^{۴۶}

۳۱۱. گفت: "نه. آنها مهربانانه کودکان را می‌بوسند. و مردگان را دفن می‌کنند. آنها... آنها چیزی از شمشیر دولبه در زمان نبرد نمی‌دانند. آنها آن بیرون بودند، مثل یک سخنرانی خردمندانه برای کلوب کیوانی‌ها^{۴۷} یا چیزی شبیه به آن. می‌دانید؟ آنها همه آنجا هستند، ولی وقتی که این به آنجا می‌آید، نبردی است که باید با آن مواجه شوند. آنها چیزی در مورد آن نمی‌دانند. می‌بینید؟ چون آنها-آنها-آنها در قصر پادشاهان هستند آنها و قشانش را صرف ستاره‌ها و افراد مشهور می‌کنند."

۳۱۲. ولی به آنها گفت: "برای دیدن چه چیزی رفته بودید؟ برای دیدن نی‌ای که از باد در جنبش است؟" کسی که می‌توانست بگوید... کسی که بگوید... می‌دانید، شما-شما عضو، شما عضو یگانه‌انگاران هستید، ولی اگر به اینجا و به جماعت بیایید، به شما می‌گویم که چه

^{۴۵} اشاره به انجیل متی باب ۲ و ۲۳ و انجیل لوقا باب ۳

^{۴۶} اشاره به انجیل لوقا باب ۷

^{۴۷} Kiwanis club

خواهم کرد. ما، ما این کار را می‌کنیم... به گمانم این کار را خواهم کرد. یک نی که در باد است؟ نه یحیی، نه، نه، نه. اگر بیاید و یک صدوقی باشید و فریسی نباشید، یا چیزی دیگر. شما کسی را ندیدید که در باد لغزد، یحیی این گونه نبود. خیر، آقا! او نه.

۳۱۳. عیسی گفت: "پس برای دیدن چه چیزی رفتید؟ یک نی؟" انجام این کار مستلزم وجود یک نی است. می‌بینید. او گفت، اکنون، این گواه یک نی بود. می‌بینید، کلام خدا که با او بود. کلام بر نبی نازل می‌شود. می‌بینید؟ عیسی گفت: "برای دیدن چه چیزی رفتید؟ یک نی؟" او گفت: "بله، درست است. بلکه به شما می‌گویم، بزرگ‌تر از یک نی. چون این گونه بود."

۳۱۴. چرا او بیش از یک نی بود؟ او رسول عهد بود، مسلم است که بود، او پلی بود بین شریعت و فیض. او سنگی بود که از آن صحبت شده بود.

۳۱۵. او گفت: "این همان است که نبی از آن سخن گفت. (اینک... ملاکی ۳)، رسول خود را پیش رویم می‌فرستم و او راه را پیش روی من مهیا خواهد ساخت." می‌بینید؟ او، او بسیار ساده بود. خدا دوباره خود را در سادگی پنهان می‌ساخت.

۳۱۶. ببینید که او بعد چه کار کرد. او آمدن چنین مسیح مقتدری را موعظه می‌کرد: "او غربال خود را در دست دارد، او راه خویش را غربال می‌کند. منظورم این است که گاه را در آتش خواهد افکند. درست است. او گندم را در انبار ذخیره خواهد نمود."^{۴۸} می‌بینید، او الهام داشت.

۳۱۷. ولی وقتی عیسی آمد آنها به دنبال... و تمام آن رسولان، می‌دانید، آنها در انتظار آمدن یک فرد عظیم و بزرگ بودند. "خدای من! او، او، او می‌آید. این تنها چیزی است که باید باشد. او قدرتمند و مقتدر خواهد بود. او رومی‌ها را از روی زمین محو خواهد ساخت. خدای من! او یونانی‌ها را از این طرف و رومی‌ها را از آن طرف منهدم خواهد ساخت."

۳۱۸. وقتی او آمد، یک انسان فروتن و ساده بود که از این سو به آن سو کشانده می‌شد. این چه بود؟ خدا که خود را در سادگی پنهان ساخته بود. اوه، خداوند!

۳۱۹. او سپس در انتهای پیغام خویش ایستاد و گفت: "چه کسی می‌تواند من را به گناه محکوم کند؟ تمام کتاب مقدس گفته است من چه کار خواهم کرد... اگر اعمال پدر را بجا نمی‌آورم، پس آن وقت من را محکوم سازید. ولی کتب گفته است من باید چه کاری انجام دهم که انجام ندادم؟" گناه یعنی بی‌ایمانی. این را می‌دانید. "چه کسی می‌تواند من را محکوم کند؟ اگر من با قدرت خدا دیوها را اخراج می‌کنم، به من نشان دهید که شما چگونه این کار را می‌کنید." ^{۴۹} سادگی!

۳۲۰. او حتی خود را تسلیم موت ساخت. لیکن در آن صبح قیام، هلولیاه! آنجا جایی است که او همه چیز را هموار ساخت. او تمام رجاسات را کنار زد. برادر! بله، حقیقتاً. و گندم برای ذخیره شدن در انبار مهر شده و با حیات ابدی، آنجا در زمین، آرמיד. در انتظار آمدن آن روز عظیم آمدن خداوند که می‌خواهیم در مورد آن صحبت کنیم، زمانی که آن حیات جان می‌یابد و ما در آن رستاخیز قیام خواهیم نمود، با او در آسمان خواهیم بود و در آن انبار جمع خواهیم شد و گاه و چیزهای دیگر در آن سو به آتش افکنده می‌شود. با آتشی بدون خاموشی. آمین! اوه، آیا این عالی نیست؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۳۲۱. آنها از او غافل ماندند. خدا در سادگی. چرا؟ چرا؟ چون او هرگز حتی در محدوده‌ی اصطلاحات و آموزه‌های دینی آنها موعظه نکرد. هرگز. او هرگز مانند یک واعظ موعظه نکرد. می‌بینید؟ موعظه‌ی او مثل یک... او از اصطلاحات ساده‌ی خدا استفاده می‌کرد، اصطلاحاتی مانند، «تیشه بر ریشه گذارده شده» یا اصطلاح «درخت» یا عبارت «افعی»، نه مانند معلمان مذهبی، نه مانند رهبران و آموزگاران آن دوران، یا مثل یک دکترای الهیات، دکتر چنین و چنان. او این کار را نکرد. او مثل یک پشت کوهی صحبت می‌کرد. او از تیشه و درخت و افعی و چیزهایی شبیه این صحبت می‌کرد؛ از گندم و انبار، و چیزهایی شبیه به

این. به گمانم اگر او امروز بود، به او واعظ کنار خیابانی می‌گفتند. به گمانم در آن دوران چیزی شبیه «واعظ کنده‌ای» خطاب می‌شد، کسی که در کنار رود اردن روی یک تنه‌ی درخت ایستاده و موعظه می‌کرد. و... خدا در سادگی، پنهان از حکمت این دنیا.

۳۲۲. حال، بیایید این را ببینیم. عیسی گفت: "تو را شکر می‌گویم ای پدر! که این امور را از حکیمان دنیا مخفی داشتی و بر فرزندان مکشوف ساختی."^{۵۰} می‌بینید؟ خدا در سادگی در مسیح مخفی گشته، خدا در سادگی در یحیی تعمید دهنده مخفی گشته... می‌بینید؟ فقط در سادگی. می‌بینید، او-او یک، او... فکرش را بکنید. خدا در سادگی، خود را از حکمت دنیا پنهان می‌سازد.

۳۲۳. حال، تا یک یا دو دقیقه‌ی دیگر این بحث را به اتمام می‌رسانیم، چون نمی‌خواهم شما را بیش از این نگه دارم.

۳۲۴. نگاه کنید. برای پایان بحث، چند لحظه همین جا مکث کنیم. یک چیز شخصی، به دورانی که در آن زندگی می‌کنیم، فکر کنید. به ایامی که در آن هستیم، فکر کنید. زمانی که خدا در مکان کوچکی که ما در آن ساکن هستیم، پایین می‌آید؛ بیماران را شفا می‌دهد و توانگران و مغروران و دانش‌آموختگان می‌گویند: "ایام معجزات به سر آمده و چیزی به نام شفای الهی وجود ندارد."

۳۲۵. پیغامی را که همین جا، صبح روزی که اینجا را ترک کردم، در مورد داود و جلیات موعظه کردم، به یاد دارید؟

۳۲۶. می‌گفتند: "برادر برانهام! چگونه می‌خواهید با تمام این چیزها با یک دنیای دانش‌آموخته و تحصیل کرده روبرو شوید؟"

۳۲۷. گفتیم: "تشخیص چگونگی مواجهه با آن کار من نیست. خدا گفت، برو." می‌بینید؟ همین و بس. می‌بینید؟ این کلام اوست. او این را وعده داده است. اکنون زمان آن است.

^{۵۰} اشاره به انجیل متی باب ۱۱ و انجیل لوقا باب ۱۰

۳۲۸. جون امسال می‌شود سی سال یا سی‌وسه سال قبل، زمانی که آن فرشته که شما عکسش را آنجا می‌بینید، آن روز، در مذبح، در رودخانه پایین آمد و گفت: "همان‌طور که یحیی تعمید دهنده فرستاده شد." در برابر پنج هزار نفر یا بیشتر... "زمان آن رسیده است که پیغام تو، جهان را تکان خواهد داد."

۳۲۹. اگر آنجا بوده باشید، انتقادات را به یاد دارید. فکر کنم برادر روی اسلاوتر^{۵۱} و برخی از آنها بتوانند آن روز را به یاد بیاورند. یا خانم اسپنسر^{۵۲} یا هرکس که آنجا بود، برخی از قدیمی‌ها که شاید آنها را بشناسید. می‌بینید؟ جورج رایت^{۵۳} یا-یا برخی دیگر. می‌بینید؟ که می‌دانند این چگونه بود. ولی آیا این کار را نکرد؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!" این کار را کرد.

۳۳۰. و در این بین، زمانی که آن را رد کرده و گفتند: "این فقط یک شفای ذهنی است." خدا برگشت و یک صاریغ را به آنجا فرستاد که به قدرت خدا شفا یافت.

۳۳۱. لایل وود^{۵۴} و بنکس،^{۵۵} وقتی آنجا نشسته بودیم، و حقیقت آشکار شده‌ی خدا را می‌دانیم. زمانی که، یک ماهی کپور مرده روی آب شناور بود، روز قبل روح‌القدس از آن صحبت کرده و گفته بود که می‌خواهد جلال خویش را به آنها نشان دهد. و آنجا در آن صبح، روح‌القدس در آن قایق پایین آمد، من بلند شدم و به آن ماهی تکلم کردم. آن ماهی که حدود نیم ساعت مرده و روی آب مانده بود، به حیات بازگشت و مانند هر ماهی دیگری شناکان از آنجا رفت. این چه بود؟ خدا خود را در سادگی پنهان نموده بود.

۳۳۲. خدا قادر است تا از این سنگ‌ها فرزندان برای ابراهیم بسازد. خدا قادر است یک صاریغ را شفا دهد، یا یک ماهی یا هر چیز دیگری. اگر او پیغام خویش را بفرستد و قوم آن را نپذیرند، او قادر است یک صاریغ را بلند کند تا به آن ایمان بیاورد. او هر کاری که بخواهد، می‌تواند انجام دهد.

۳۳۳. چه توییخی برای این جماعت! درحالی که آنها درحال هیاهو و جنجال در این مورد بودند و می‌گفتند: "تو این کار را نکردی و آن کار را نکردی." خدا یک حیوان ساده را فرستاد. می‌بینید؟ چه ملامتی! این چه بود؟ خدا در سادگی. می‌بینید، او عظمت خویش را نشان می‌داد. او، خدای من! درحال توییخ مردم این نسل بخاطر بی‌ایمانی ایشان.

۳۳۴. اکنون، آنها همیشه این فکر را دارند که: "این باید به روش خودشان انجام شود. اگر چیزی به نام شفای الهی وجود دارد..." مثل آن مرد کاتولیک که به من گفت. این مرد، آن شب در این مورد با من صحبت می‌کرد. از آن باخبر هستید. او به خانواده‌ی آیرز^{۵۶} که من برای دیدن پسرشان به آنجا رفته بودم، می‌گفت: "می‌دانید اگر این عطایی از جانب خدا باشد، باید به کلیسای کاتولیک بیاید و در آنجا داده شود." می‌بینید؟ می‌بینید؟ بله، متدیست‌ها فکر می‌کردند که باید در کلیسای آنها باشد، پنطیکاستی‌ها فکر می‌کردند که باید در کلیسای آنها باشد، ولی این در هیچ‌یک از آنها نیامد.

۳۳۵. این از طریق قوت رستاخیز عیسی مسیح که خود را آشکار نموده است، می‌آید. درست است. قطعاً این‌گونه است. بله، نگذارید این از شما بگذرد. خوب به آن توجه کنید. این را در-در قلب خویش حفظ کنید، یادتان باشد. در آن تعمق کنید.

۳۳۶. باید به روش آنها انجام می‌شد. برای آنها، از فرقه‌ی خودشان. اگر به‌جز این باشد، از خدا نیست. می‌بینید. این فقط یک روانشناسی است، یا از شریر است. این، این یک... این خدا نیست. چون اگر خدا بود، باید از طریق خود آنها می‌آمد، می‌بینید؟ "تفسیری که ما داریم."

۳۳۷. این همان طریقی است که عیسی باید به سمت فریسیان می‌آمد. باید به-به آن طریق می‌بود. می‌بینید؟ اگر آنجا... اگر خدا می‌خواست یک-یک ماسیح بفرستد، آنها این را تفسیر کرده بودند که او باید چگونه باشد. و چون او به طرز متفاوتی آمد، "پس ماسیح نبود. او چیزی نامشروع بود. او بعزبول بود." ولی این خدا بود که در سادگی مخفی شده بود.

۳۳۸. پیشرو باید یک فرد تحصیل کرده باشد که... خب، بدون شک... هر روز، هر سال وقتی که آنها خادمین خویش را مقدر می ساختند و به خدمت میسیونری اعزام می کردند، به سمت نوکیشان و... هریک فکر می کرد: "این همان پیشرو است که باید بیاید." ولی خدا او را از بیابان بلند کرد و بیرون آورد، جایی که اصلاً هیچ مدرسه‌ی مذهبی وجود نداشت. می بینید؟ یا چیزهایی مانند آن. خدا خود را در فروتنی و سادگی پنهان ساخته بود.

۳۳۹. ولی اکنون، صبر کنید. در انتها این را می گوئیم، لیکن رد کردن پیغام ساده‌ی خدا، رد کردن آن، راه ساده‌ی خدا، یعنی نابودی ابدی. حال، ما از اینکه این چقدر ساده است صحبت می کنیم و قوم فکر می کند که می توانند به این بخندند، از آن فرار کنند و فاصله بگیرند. ولی این به معنی جدایی ابدی از خدا است.

۳۴۰. آنهایی که در دوران نوح مردند و به پیغام او گوش نکردند، هلاک شدند. عیسی قبل از قیامش بدانجا رفت و برای آنان که در زنجیر تاریکی گرفتار بودند، موعظه کرد. او به عالم اموات رفت و برای ارواحی که در بند بودند و در شکیبایی دوران نوح توبه نکرده بودند، زمانی که یک پیغام ساده از جانب خدا توسط یک فرستاده موعظه شده بود، موعظه کرد. او رفت. او گفت: "نوح موعظه کرده بود که من آنجا خواهم بود. اکنون اینجا هستم." درست است. می بینید؟

۳۴۱. آنهایی که از گوش کردن به پیغام آن نبی، یعنی موسی در صحرا قصور کردند، پیغامی که از جانب خدا دریافت کرده بود، به خوبی توسط یک ستون آتش اثبات شده و باز به آن طریق به سمت خارج از صحرا هدایت شدند، سپس سعی کردند از آن یک تشکیلات بسازند. پس به هلاکت رسیده و در همان صحرا مردند. تک تک آنها به جز دو نفر، یوشع و کالیب.

۳۴۲. و در آنجا، فریسیان آن قدر کور بودند که نمی توانستند این را ببینند، پس به عقب نگاه می کردند و می گفتند: "پدران ما از من خوردند، آنها در بیابان من را خوردند."

۳۴۳. و عیسی گفت: "و همه‌ی آنها مردند." آنها جلال خدا را دیده بودند، آنها در آن نور راه رفته بودند و... آنها در نور گام برداشته بودند. آنها در نور ستون آتش راه رفته بودند. آنها در حضور قوت آن گام برداشته بودند. آنها در راه‌هایی گام برداشته بودند که روح‌القدس برای آنها مهیا ساخته بود. آنها من را که از آسمان می‌بارید، چیزی که خدا مهیا کرده بود، خورده بودند و گمراه شده و مردند. "همه‌ی آنها مردند." اگر آن عبارت را در نظر بگیرید، به معنای جدایی ابدی از حضور خدا است. "آنها همه مرده‌اند." می‌بینید؟

۳۴۴. هرکس که عیسی را رد کرد، مرده است. متوجه منظوم می‌شوید؟ رد کردن سادگی خدا! این فقط یک چیزی نیست که... می‌گویید: "خب، من مرتکب یک اشتباه شدم." شما این را این‌گونه انجام نمی‌دهید. خدا این‌گونه آن را نمی‌پذیرد. شما به هلاکت ابدی می‌رسید. بهتر است کمی فکر کنیم. حال، این باید قطعاً توسط خدا شناسانده شده باشد. می‌بینید، و بعد، اگر این‌گونه است، این کلام خداست. می‌بینید؟ اوه، مثل آنانی که موسی را رد کردند، ایلیا را رد کردند، یحیی را رد کردند، عیسی دوران خودشان را رد کردند.

۳۴۵. حال بگذارید یک چیز کوچک به شما بگویم، امیدوارم که خیلی باعث رنجش نشوم. ولی نگاه کنید. یک روز من دعوت شده بودم به هیوستون، تگزاس^{۵۷} تا برای گرفتن حکم عفو کسی تلاش کنم. چندین نفر را جمع کردم تا یک پیغام را موعظه کنم و مردم آنجا را برای امضای حکم عفو آن دختر و پسر جوان که به دردرس افتاده بودند، ترغیب کنم. او پسرخوانده‌ی آقای آیرز بود. فکر کنم جریانش را در روزنامه خوانده‌اید.

۳۴۶. آقای آیرز کسی است که عکس فرشته‌ی خداوند را که در آنجا می‌بینید، گرفته است. یک فرد کاتولیک و همسری یهودی. او با این دختر یهودی ازدواج کرد، آنها بین خودشان در مورد مسائل مذهبی و این چیزها صحبت نمی‌کردند. و تد کیپرمن^{۵۸} که با آنها در ارتباط کاری بود، استودیوی داگلاس^{۵۹} را داشت.

۳۴۷. وقتی او به آنجا آمد، جایی که آقای بست،^{۶۰} دکتر بست، از کلیسای باپتیست، مشتمل خود را زیر بینی برادر باسورث^{۶۱} نگاه داشته، تکان می‌داد و می‌گفت: "حال، عکس من را در این حالت بگیر." می‌گفت: "می‌خواهم پوست این پیرمرد را بکنم و بعنوان یادبود شفای الهی در اتاق مطالعه‌ام، آویزان کنم."

۳۴۸. قبل از اینکه من به هیوستون بروم، خداوند خدا به من گفت که به آنجا برو، و من به نام خداوند آنجا بودم. همه‌ی شما از مناظرات و چیزهایی که پیش آمد، مطلع هستید. این را در کتاب‌ها و روزنامه‌ها خوانده‌اید. آن شب، فقط سعی می‌کردم که در فروتنی گام بردارم.

۳۴۹. چرا که آنها می‌گفتند: "آنها یک مشت نادان هستند." دکتر بست می‌گفت: "آنها چیزی جز یک مشت نادان نیستند." می‌گفت: "کسی نیست که به شفای الهی و چیزهایی مانند آن ایمان داشته باشد. اینها یک مشت عقب‌افتاده هستند." آنها نمی‌دانند که این خدا در سادگی بود. می‌گفتند: "این مرد حتی یک تحصیلات مدرسه‌ای و دستور زبان نداشته."

۳۵۰. و او مزین به تمام مدارج علمی ممکن بود، تا جایی که فکر می‌کرد می‌تواند در هر صورت برادر باسورث را ساکت کند. ولی وقتی به کلام رسید، او حتی به اندازه‌ی یک دهم برادر باسورث نبود. می‌بینید؟ برادر باسورث می‌دانست که کجا ایستاده است. خیلی از اعضای او در آن مناظره حاضر بودند.

۳۵۱. او به ما اهانت می‌کرد و می‌گفت که ما یک مشت آدم جاهل و نادان هستیم. می‌گفت: "افراد نجیب و فکور به این حتی ایمان هم ندارند."

۳۵۲. برادر باسورث گفت: "یک لحظه." گفت: "چند نفر در این شهر... آن شب حدود سی هزار نفر در بین جماعت حاضر بودند." چند نفر که در این شهر به این کلیسای معروف باپتیست می‌روند، می‌توانند با یک تأیید پزشکی اثبات کنند که از وقتی برادر برانهام در شهر بوده، با قوت خدا شفا یافته‌اند؟ لطفاً سرپا بایستید. "سیصد نفر بلند شدند." پس این

چیست؟" همین بود، خدا داشت خودش را در سادگی پنهان می‌ساخت. سپس او گفت: "برادر..."

۳۵۳. او گفت: "آن شفادهنده‌ی الهی را بیاورید. می‌خواهم ببینم که او یک نفر را هیپنوتیزم می‌کند و می‌خواهم آنها را به مدت یک سال، از امروز تحت نظر بگیرم." و تند کیپر...

۳۵۴. و آقای آیرز آنجا بودند، همان کسی که عکس را گرفته بود: "آقای برانهام چیزی نیست به جز یک هیپنوتیزم کننده. من زنی را دیدم که در گلوی خود این‌گونه گواتر داشت." و می‌گفت: "او زن را هیپنوتیزم کرده. روز بعد با زن صحبت کردم و زن می‌گفت که دیگر گواتر ندارد." می‌گفت: "آن مرد او را هیپنوتیزم کرده بود." آه، او من را مسخره می‌کرد و می‌گفت من باید از شهر بیرون انداخته شوم، و او کسی است که باید این کار را انجام دهد و چیزهایی مثل این. می‌بینید؟ با خطوط بزرگ در صفحه‌ی اول هیوستون کرونیکل^{۶۲} چاپ شده بود.

۳۵۵. من یک کلمه هم نگفتم. من آنجا بودم تا کار پدر خویش را انجام دهم. و این همه چیز بود، ماندن با آن کلام. او مرا به آنجا فرستاده بود و این دیگر مربوط به او بود.

۳۵۶. آن شب وقتی به آنجا قدم گذاشتم، گفتم: "من، من، من، من شفا دهنده‌ی الهی نیستم. من، من نیستم. اگر کسی این را می‌گوید..." گفتم: "اشتباه می‌کند." و گفتم: "من نمی‌خواهم که شفا دهنده‌ی الهی خوانده شوم." گفتم: "اگر دکتر بست، نجات را در اینجا موعظه می‌کند، خوب، پس نمی‌خواهد که نجات دهنده‌ی الهی خوانده شود." و بعد گفتم: "پس من شفای الهی را موعظه می‌کنم و نمی‌خواهم که شفا دهنده‌ی الهی خوانده شوم، ولی او می‌گوید که نجات دهنده‌ی الهی نیست. مسلماً نیست، من هم یک شفا دهنده‌ی الهی نیستم. ولی ما از زخم‌های او شفا یافتیم. من به این اشاره می‌کنم." می‌بینید؟

و بعد، او گفت: "این مزخرف است." و همین‌طور قدم می‌زد.

۳۵۷. و گفتم: "ولی اگر این حضور او، این عطای خدا، این فرشته‌ی خداوند، اگر در این مورد شبهه‌ای هست، خب، این قابل اثبات است." و در همان زمان، او پایین آمد. گفت: "اکنون نیازی به حرف زدن نیست. او الحال بجای من حرف زده است." و از آنجا خارج شدم.

۳۵۸. و به هیوستن رفتم، آن شهر بزرگ، یکی از زیباترین شهرهایی که در کشور هست. وقتی آن روز وارد آن شهر شدم، دیدن آن شهر شرم‌آور بود. خیابان‌ها کثیف بودند. پیشخوان‌های آنجا، درست در خیابان تگزاس، و من به هتل رایس^{۶۳} رفتم جایی که معمولاً ستاره‌های فیلم‌ها اقامت می‌کردند. و به زیرزمین در آنجا رفتم، آن کافه‌تریا، سقف نیمه‌تمام و گچ روی زمین، کثیفی و رجاست. و یک آشفتگی میان واعظین که هرگز در زندگی خود مانند آن را نه شنیده و نه دیده بودم.

۳۵۹. چرا؟ رد کردن نور یعنی گام برداشتن در تاریکی. آنجا فرزندان‌شان در صف مرگ قرار دارند. درست است. خدا نازل شده بود. زمانی که سادگی نشان داده شده و رد شده بود پایین آمده بود، خدا خود را در سادگی نشان داده بود.

۳۶۰. و در آنجا بود که عکسی را ثبت کردند که تمام دنیا را دربر گرفت. حتی دانشمندان می‌گفتند این تنها وجود ماوراءالطبیعه‌ای است که در تمام تاریخ جهان از آن تصویربرداری شده؛ و اکنون در واشنگتن^{۶۴} نصب شده است. در سالن هنر ادیان. می‌بینید؟ اینهاش، سادگی آشکار شده بود. می‌بینید؟ می‌بینید؟ خدا خود را در سادگی پنهان نموده، سپس خود را آشکار می‌سازد. می‌بینید؟

۳۶۱. حال، او خود را در مرگ مسیح پنهان ساخته بود، لیکن در قیام او خود را آشکار نمود. اوه، خداوند! می‌توانیم... این هیچ پایانی ندارد. می‌توانید همین‌طور بگویید... ولی بفرمایید، می‌بینید.

۳۶۲. رد کردن و خودداری از گفتن اینکه نور خورشید وجود دارد، مانند رفتن به زیرزمین و بستن چشمانتان بر روی نور است. درست است. و یادتان باشد، تنها راهی که می‌توانید اشتباه کنید، این است که نخست راستی را رد کنید. و خودداری نمودن از بازکردن چشمانتان، یعنی زندگی در تاریکی. می‌بینید؟ اگر از نگاه کردن خودداری کنید، چطور می‌خواهید ببینید؟ می‌بینید؟ به چیزهای ساده توجه کنید. این کار کوچکی است که انجام نداده‌اید، نه کارهای بزرگی که می‌خواهید انجام دهید.

۳۶۳. پس به اینجا نگاه کنید. بگذارید به شما بگویم. در... در انجیل متی ۱۱:۱۰ او گفت: "اگر می‌توانید پذیرید، این همان او است." می‌بینید؟ "این کسی است که پیش از من فرستاده شده بود." این همان سادگی بود.

۳۶۴. یک بار از او پرسیده شده بود: "پس چرا کاتبان می‌گویند که..."

۳۶۵. او، او گفت: "پسر انسان به اورشلیم می‌رود. در آنجا به دست گناهکاران خواهد افتاد. و آنها پسر انسان را خواهند کشت. او خواهد مرد. و در روز سوم دوباره خواهد برخاست." ^{۶۵} گفت: "این رویا را با کسی در میان نگذارید."

۳۶۶. و شاگردان... حال، فکرش را بکنید، شاگردانی که با یحیی تعمید دهنده راه رفته بودند، با او حرف زده بودند و با او در بیابان غذا خورده بودند، گفتند: "چرا معلمین می‌گویند که نخست الیاس باید بیاید؟ تو می‌گویی که قرار است مصلوب شده و قیام کنی. تو ماشیح هستی، بر تخت جلوس کنی، حال، چرا کاتبان... تمام کتب می‌گویند که، کاتبان به وضوح می‌گویند قبل از اینکه مسیح بیاید، نخست الیاس می‌بایست بیاید." ^{۶۶} می‌بینید؟

۳۶۷. او گفت: "او الحال آمده، لکن او را نشناختید." مخاطب او چه کسانی بودند؟ شاگردان.

۳۶۸. اکنون شاید کمی ناراحت شوید، ولی هدف من این نیست. فقط یک یا دو دقیقه. بلکه

^{۶۵} اشاره به انجیل متی باب ۲۰ و انجیل مرقس باب ۱۰
^{۶۶} اشاره به انجیل متی باب ۱۷ و انجیل مرقس باب ۹

هدفم این است که مطمئن شوم این را به خوبی درک کرده‌اید. صدای من را می‌شنوید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۳۶۹. ببینید! "چرا؟" آن افرادی که با مسیح راه رفته بودند، گفتند: "چرا کتب می‌گویند که ابتدا الیاس باید بیاید؟" و آنان خود شاگردان یحیی بودند و او را نمی‌شناختند. "چرا کتب می‌گوید یا معلمین؟" متوجه منظورم می‌شوید؟ "چرا کتب می‌گویند که الیاس باید نخست بیاید؟" شاگردانی که با او راه رفته بودند. "چرا کتب می‌گوید که نخست باید او قبل از تمام این چیزها بیاید و همه چیز را احیا کند؟" او این کار را برای تعدادی اندک انجام داده بود. و این تمام چیزی بود که انجام شده بود. می‌بینید؟ اینها همه‌ی کسانی بودند که می‌بایست آن را می‌پذیرفتند. آنها کسانی بودند که برای دیدن آن مقدر شده بودند.

۳۷۰. عیسی گفت: "او الحال آمده، لکن او را نشناختید. ولی او همان کاری را که کتب درباره او گفته بودند، انجام داد. او آنها را احیا نمود. همه‌ی شما، که من را پذیرفته و به من ایمان دارید. و دقیقاً کاری را با او کردند که کتب گفته بودند انجام خواهند داد. او اکنون آمده، و شما او را نشناختید."^{۶۷}

۳۷۱. آماده‌اید؟ می‌خواهم کمی شما را شوکه کنم. ربوده شدن هم به همین صورت خواهد بود. بسیار ساده خواهد بود. بدون شک به همین صورت خواهد بود، تا جایی که یکی از این روزها ربوده شدن اتفاق خواهد افتاد و هیچ‌کس چیزی درمورد آن نخواهد دانست. حال، الآن، اکنون بلند نشوید، بلکه یک دقیقه مطالعه کنید. دارم به انتهای بحث می‌رسم. ربوده شدن آن‌قدر ساده اتفاق خواهد افتاد، تا جایی که داوری برپا خواهد شد و آنها پسر انسان را خواهند دید و خواهند گفت: "آیا نمی‌بایست ابتدا چنین و چنان را می‌داشتیم؟ و آیا قرار نبود الیاس ابتدا بیاید؟ و آیا قرار نبود ربوده شدن ابتدا رخ بدهد؟"

۳۷۲. عیسی خواهد گفت: "این اکنون واقع شده و شما آن را نشناختید." خدا در سادگی.

متوجه هستید؟

۳۷۳. حال، این هفته می‌خواهیم به یک‌تعلیم بسیار عمیق کتاب‌مقدس پردازیم. اکنون، توجه کنید، ر بوده شدن، تعداد کمی وارد عروس خواهند شد! این...

۳۷۴. اکنون. می‌بینید که معلمین چگونه به آن می‌پردازند؟ آنها نمودار دارند، نشان می‌دهند که مثلاً ده میلیون نفر به آنجا وارد خواهند شد، اگر واعظ متدیست باشد، تمام متدیست‌ها، اگر پنطیکاستی باشد، تمام پنطیکاستی‌ها در آنجا خواهند بود. هرگز این‌گونه نخواهد بود.

۳۷۵. این‌گونه که شاید از تمام جفرسونویل^{۶۸} یک نفر باشد که بعنوان گمشده تلقی خواهد شد. آنها خواهند گفت: "خب، تو هرگز..." سایر آنها متوجه نخواهند شد. یک نفر از جورجیا ر بوده خواهد شد. می‌بینید؟ و شاید یک نفر از آفریقا. و این‌طور بگوئیم که شاید پانصد نفر باشند که زنده بوده و تبدیل خواهند شد، حال، این بدن کلیسا نیست، این عروس است. این کلیسا نیست، عروس است. می‌بینید؟

۳۷۶. کلیسا با هزاران نفر به بالا برده خواهد شد، ولی این در رستاخیز بعدی خواهد بود. "آنها به مدت هزار سال زنده نبودند."^{۶۹} می‌بینید؟

۳۷۷. ولی در عروس، اگر در همین لحظه پانصد نفر زمین را ترک کنند، جهان هیچ چیز در این مورد نخواهد دانست. عیسی گفت: "از دو نفر که بر روی یک تخت باشند، یکی را برخواهم داشت و دیگری باقی می‌ماند." این در زمان شب است و در سمت دیگر زمین... "از دو نفر که در مزرعه باشند، یکی را برخواهم داشت و دیگری می‌ماند. و چنان که در دوران نوح بود. در روز آمدن پسر انسان نیز چنین خواهد بود."^{۷۰}

۳۷۸. فکر کنید! همه چیز تا حد ممکن به همان صورت معمولی اتفاق خواهد افتاد. یک پیغام به ظاهر متعصبانه پیش می‌رود، و اولین چیزی که... می‌دانید، "این خادم یک جایی رفته است، او هرگز باز نمی‌گردد. شاید برای شکار به جنگل رفته باشد. او دیگر هرگز

^{۶۸} Jeffersonville شهر محل خیمه‌ی برادر برانهام در کالیفرنیا
^{۶۹} Georgia

^{۷۰} اشاره به انجیل لوقا باب ۱۷

برنگشت. و این دوست ما جایی رفته است. می دانید چه اتفاقی افتاده است؟ به گمانم آن-آن دختر جوان، احتمالاً یک جایی ربوده شده است. می دانید، یک نفر آن دختر جوان را ربوده، به او تجاوز کرده و او را به داخل رودخانه انداخته است. کسی همراه او نبوده است. "نیمی از آن... نود و نه از... می شود گفت شاید از هر صد میلیون نفر، یک نفر این را خواهد دانست. می بینید؟ مگر اینکه یک نفر که با او آشنا بوده بگوید: "آن دختر گم شده است. چرا؟ من نمی توانم درک کنم. او هرگز این گونه اینجا را ترک نمی کرد." نه.

۳۷۹. و زمانی که می گویند: "قبرها گشوده خواهد شد." قبرها چگونه باز خواهد شد؟ زمانی که... وقت نداریم آن طور که می خواستم به این پردازیم، مجبورم به این پردازم تا سادگی خدا را به شما نشان دهم. آن کلسیم، پتاسیم و همه چیزهای دیگر... وقتی-وقتی تمام مواد و اجزای تشکیل دهنده که در شماست و تنها به اندازه‌ی یک قاشق است، درست است و کاری که می کند این است که باز به روح و حیات بازمی گردد. خدا فقط سخن می گوید و ربوده شدن اتفاق خواهد افتاد. این بدن به آنجا نمی رود. این گونه نیست که فرشتگان پایین آمده، قبرها را کنار زده و این جنازه‌ی مرده را بیرون بکشند. این چیست؟ این از ابتدا هم در گناه مولود شده بود. ولی یک بدن جدید به شباهت این ساخته شده است. می دانید؟ اگر این فانی را داشته باشیم، دوباره خواهیم مرد. می بینید؟ هیچ کس... می گویند: "قبرها گشوده شده و مردگان از آن خارج می شوند." این ممکن است درست باشد، ولی باز شدن آن هم به آن معنایی که شما می گویند، نیست. می بینید؟ درست است. می بینید؟ آن گونه نخواهد بود.

۳۸۰. این یک راز خواهد بود، چون خدا گفت او «مثل دزد در نیمه‌شب» می آید. او الحال این را به ما گفته است، ربوده شدن.

۳۸۱. و سپس داوری حادث خواهد شد، گناه، بلایا، امراض و همه‌ی این چیزها. مردم زاری کنان به دنبال مرگ خواهند بود تا آنها را از داوری دور کند. "خداوند! چرا این داوری بر ما واقع شده، درحالی که گفته بودی ابتدا ربوده شدن خواهد بود؟"

۳۸۲. او خواهد گفت: "این الحال واقع شده، ولی شما آن را نشناختید." می بینید؟ خدا خود

را در سادگی پنهان می‌نماید. اوه، خدای من! بسیار خب. "همه‌ی اینها، همه‌ی اینها واقع شده و شما آن را شناختید."

۳۸۳. چرا ایمانداران به نشانه‌های ساده‌ی آمدن او ایمان ندارند؟

۳۸۴. آنها در انتظار همه‌ی این چیزها که در کتب از آن صحبت شده، هستند. و-و پایین رفتن ماه که در وسط... یا خورشید در وسط روز، و تمام انواع این چیزها که قرار است اتفاق بیفتند، اوه، اگر ما فقط یک... یادداشت‌هایی را در این مورد اینجا دارم. می‌بینید؟ تا نشان دهم که آن امور چگونه هستند. و در طول این هفته به هر صورت در بازگشایی مهرها بدان خواهیم پرداخت. می‌بینید. می‌بینید؟ اینهاش، درست جایی که الحال گذشته و شما از آن خبر نداشتید. اگر فرشته‌ی خدا این مهرها را برای ما باز کند، می‌بینید که این گونه است. یادتان باشد، این با آن هفت رعد اسرارآمیز، مهر شده است. می‌بینید؟

۳۸۵. حالا چه؟ چرا، چرا قوم نمی‌تواند به سادگی یک مشت مردم فروتن و صدای نشانه‌های خدا ایمان بیاورد؟ می‌بینید؟ چرا نمی‌توانند به این ایمان بیاورند؟ درست به همان گونه‌ای که همیشه بوده است، کلام راستین خدا آشکار شده. آنها بیش از اندازه باهوش و تحصیل کرده هستند که بخواهند به شکل ساده‌ی کلام مکتوب ایمان بیاورند. می‌خواهند تفسیر خودشان را بر این بیفزایند. "این بدان معنی نیست. مفهومی این نیست." می‌بینید؟ این بدان معنی هست.

۳۸۶. گوش کنید. می‌خواهم اکنون این را سریع بگویم. حتی رویاهایی که خدا در اینجا و این مکان می‌دهد، دچار سوءتعبیر می‌شود. به همین دلیل است که همیشه می‌شنوید که در نوارها می‌گویم: "آنچه در نوار گفته می‌شود را بگویید. چیزی را بگویید که رویاها می‌گویند." حال، اگر کاملاً هوشیار باشید، چیزهایی را خواهید دید. می‌بینید؟ امیدوارم مجبور نشوم تا این را در دست بگیرم و به شما نشان دهم. می‌بینید؟ می‌بینید؟ شما... این اینجاست. ما در انتها هستیم. بله، آقا! نوانب و علم از این باز می‌مانند. رویاهای ساده که به این سادگی مکشوف می‌شوند، تا جایی که تنها از بالای سر قوم عبور می‌کند. می‌بینید؟

۳۸۷. چون من رویایی را دیدم و همه چیز را درباره‌ی اینکه برای شکار به آنجا می‌روم، گفتم و می‌دانید که این باعث لغزش برخی افراد شد. خدا آن را برای همان هدف در آنجا انجام داد، بازگشت و آن را تفسیر نمود، و مرگ مادر من و چیزهایی مانند آن را نشان داد. این را قبل از وقوع گفتم و درست به همان طریقی که او گفته بود، اتفاق افتاد. می‌بینید؟

۳۸۸. و باز، یحیی آمده، اعتراف کرده و گفت: "من ماسیح نیستم، من صدای ندا کننده‌ای در بیابان هستم."^{۷۱}

۳۸۹. و سپس همان شاگردان گفتند: "چرا؟ چرا کاتبان می‌گویند... چرا کاتبان می‌گویند که باید الیاس نخست بیاید؟" می‌بینید؟ سادگی خدا درست فراتر از درک مردم پیش می‌رود.

۳۹۰. بگذارید چند دقیقه به کمک خدا به این پردازیم و بعد جلسه را به اتمام برسانیم. به یاری خدا، به اتمام خواهیم رساند. نگاه کنید، حال این را باز کنیم. می‌دانید؟ پس، عذر می‌خواهم که مدام می‌گویم که به انتها رسیده‌ایم و تمام نمی‌کنم. می‌بینید؟ عذر می‌خواهم که شما را اینجا نگه می‌دارم. ولی چندساعت دیگر، برمی‌گردیم. یک قطره جوهر ساده را در نظر بگیریم.

۳۹۱. هر چیزی برای یک هدفی است. شما امروز صبح برای یک هدفی اینجا جمع شده‌اید. چارلی!^{۷۲} من در منزل تو غذا می‌خورم؛ نلی!^{۷۳} تو برای یک هدفی برای من غذا درست می‌کنی. حال، همه‌ی اینها برای یک هدفی است. این کلیسا برای یک هدفی برپا شده است. هیچ چیز نیست که بدون هدف و دلیل باشد.

۳۹۲. حال پردازیم به آن قطره‌ی جوهر... صدای من را می‌شنوید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] یک قطره جوهر را بردارید و به آن نگاه کنید. این چیست؟ یک قطره جوهر. از کجا آمده است؟ بسیار خوب. اکنون همین قطره‌ی جوهر را در نظر بگیرید. فرض کنیم که

^{۷۱} اشاره به انجیل متی باب ۲، انجیل مرقس باب ۱ و انجیل لوقا باب ۲
^{۷۲} Charlie
^{۷۳} Nellie

مثلاً رنگ این جوهر مشکمی است. حال، این جوهر برای یک هدف و برنامه‌ای است. این جوهر می‌تواند حکم عفو و آزادی من از یک بازداشتگاه را بنویسد. می‌تواند حکم آزادی من از یک سلول مرگ را بنویسد. درست است؟ می‌تواند یوحنا ۳:۱۶ را بنویسد و ایمان به آن می‌تواند من را نجات بدهد. درست است؟ ["آمین!"] یا اینکه می‌تواند حکم مرگ من را امضاء کند. می‌بینید؟ می‌تواند من را در محضر دادرسی محکوم کند. این برای یک هدفی است. ["آمین!"]

۳۹۳. خب، به این قطره جوهر نگاه کنیم و ببینیم که از کجا آمده است. حال، این جوهر است. حاصل یک فعل و انفعال و ترکیب شیمیایی که تبدیل به جوهر شده و رنگ آن هم سیاه است. آن را بریزید روی لباسان، باعث ایجاد یک لکه می‌شود.

۳۹۴. ولی ما چیزی درست کرده‌ایم، به نام سفیدکننده. شما خانم‌ها از این سفیدکننده‌ها استفاده می‌کنید. حال، من یک قطره از این جوهر را برمی‌دارم و در یک تشت حاوی این سفیدکننده می‌ریزم. حالا، چه اتفاقی برای آن قطره جوهر افتاد؟ می‌بینید؟ چرا؟ این سفیدکننده اختراع شده و از مواد شیمیایی ساخته شده تا آن رنگ را چنان تجزیه کند که دیگر نتوانید آن را ببینید. حال، بخشی از آن محلول سفیدکننده از آب تشکیل شده است.

۳۹۵. آب از ترکیب H_2O یعنی هیدروژن و اکسیژن تشکیل شده است. هم هیدروژن و هم اکسیژن خطرناک و قابل انفجار هستند، و، پس، هیدروژن و اکسیژن گاز هستند. این چیزی است که هستند. درست است. گاز شیمیایی، فقط گاز شیمیایی. حال، حال اینها را که در کنار هم قرار دهید به آب می‌رسید؛ ولی اگر آن را بشکنید، باز هم هیدروژن و اکسیژن دارید. همین‌طور به عقب برگردید.

۳۹۶. حال، پرداختن به این... حال، نمی‌توانم. شاید شیمی‌دانانی در اینجا حاضر باشند و من - من می‌خواهم این را بگویم چون شاید شیمی‌دانان در حال گوش کردن به این حرف‌ها باشند. من فرمول را بلد نیستم، ولی می‌خواهم به طریق فروتنانه‌ی خودم آن را توضیح دهم. مطمئنم که خدا خود را در آن مکشوف خواهد ساخت.

۳۹۷. ببینید، من آن قطره جوهر را داخل آن سفیدکننده می‌ریزم. چه اتفاقی می‌افتد؟ آن لکه‌ی سیاه بلافاصله از بین می‌رود. اگر هم بخواهید دیگر قادر به پیدا کردن آن نخواهید بود. از بین رفته است. دیگر آن را نخواهید دید. چه اتفاقی افتاده است؟ حال، هیچ اثری از آن نمی‌بینید. نمی‌بینید. چرا نمی‌بینید؟ چون تجزیه شده است.

۳۹۸. حال، ممکن است علم بگوید: "به حالت اسیدی خود بازگشته است."

۳۹۹. آن اسید از کجا آمده است؟ می‌بینید؟ خب، شما می‌گویید: "از چیزهای مشخصی تشکیل شده است." بسیار خب. برای مثال، مثل بخار، بخار از مولکول تشکیل شده است. آن مولکول از کجا آمده است؟ "از اتم." آن اتم از کجا آمده است؟ "از الکترون." الکترون‌ها از کجا آمده‌اند؟ "پرتوهای کیهانی." می‌بینید؟ اکنون از یافته‌های شیمی‌دانان عقب‌تر رفته‌اید. اگر یک ماده یا مخلوق وجود دارد، باید یک خالق داشته باشد.

۴۰۰. پس شما تصادفی اینجا ننشسته‌اید. برحسب شانس و اتفاق نیست که من تا ساعت دوازده و نیم و یا ساعت یک صحبت می‌کنم. "خداوند قدم‌های عادلان را استوار می‌سازد."^{۷۴} دلیلی برای آن وجود دارد. برای ایمان شما دلیلی وجود دارد. برای ایمان نداشتن شما هم دلیلی وجود دارد، درست مانند آن-آن قطره‌ی جوهر.

۴۰۱. حال، این را بیشتر بشکافیم. اکنون اولین چیز، بعد از این برمی‌گردیم... تا سطح مولکول به عقب برمی‌گردیم. حال، مثلاً می‌گوییم مولکول شماره ۱ بعلاوه‌ی شماره ۹، بعلاوه‌ی شماره ۱۲. حال، اگر ۱۱ بود باید قرمز می‌شد، باید شماره ۱۲ می‌بود تا سیاه بشود.

۴۰۲. سپس آن را همین‌گونه به عقب برمی‌گردانیم. این اتم ۹⁺، ضربدر ۴⁺ با اتم می‌شود اتم ۱۶⁺. اگر ۱۶⁺ بود، شاید رنگ آن بنفش می‌شد. می‌بینید؟ پس همین‌طور آن را می‌شکافید.

۴۰۳. این نشان می‌دهد که از ابتدا یک چیزی در آن فراسو وجود داشت. این عقل سلیم است. این یک مخلوق است، پس باید یک خالق داشته باشد. باید از جانب یک خالق آمده باشد، و آن وقت، مقدر شده و در جاهای مختلف خود قرار گرفته است. حال، علم نمی‌تواند اتم B16 را ضربدر ۱۲، ضربدر ۱۴، و ضربدر هر چه که باشد، این‌گونه انجام دهد تا آن را بسازد. خداست که باید آن را انجام دهد.

۴۰۴. و بعد به جایی می‌رسد که اتم‌ها تشکیل می‌شوند، آن وقت علم می‌تواند بدان پردازد، سپس می‌رسد به مولکول، آن وقت آنها قادرند اندکی بهتر ببینند. سپس می‌رسد به چیزی دیگر، و اولین چیز، سپس به اجزای شیمیایی می‌رسد و آن وقت است که آن را با هم مخلوط می‌کنند.

۴۰۵. حال، وقتی یک انسان، قبل از اینکه گناه کند. در حال پایان دادن به جلسه هستیم، خوب دقت کنید. وقتی انسان گناه کرد، خود را از خدا جدا کرد و قدم به یک شکاف و پرتگاه عمیق گذاشت و خود را در این سو به مرگ سپرد. او رفت، راه برگشتی نیست. دقیقاً. راه برگشتی نیست. ولی وقتی این کار را کرد، خدا یک جایگزین را پذیرفت، یعنی یک بره، یک بز، یک گوسفند یا -یا چیزی شبیه آن، بخاطر آن خون؛ که هابیل از آدم گرفته بود و از آن سوی دیگر سخن می‌گفت.

۴۰۶. در آن سو، او یک فرزند خداست، اعیاب خدا. او وارث زمین است. او می‌تواند طبیعت را کنترل کند. او می‌تواند بگوید و بوجود بیاید. چراکه او خود یک خالق است. او از اعیاب خداست.

۴۰۷. اما وقتی عبور کرد، خود را از پسر خویش جدا ساخت. او یک گناهکار است، او زیر دست و تحت فرمان شیطان است.

۴۰۸. پس خدا یک قربانی گرفت، یک خون، ولی خون گاوها و بزها گناه را از میان نمی‌برد، این فقط باعث پوشش گناه می‌شد. اگر یک لک قرمز روی دستم داشته باشم و آن

را با رنگ سفید پوشانم، آن نقطه‌ی قرمز هنوز در آنجا وجود دارد. می‌بینید، هنوز آنجاست. ۴۰۹. ولی خدا از آسمان یک سفیدکننده و یک پاک‌کننده برای گناه فرستاد. این خون پسر خود او بود. که وقتی گناهان اعتراف شده‌ی ما در این پاک‌کننده‌ی خدا می‌ریزد، دیگر نمی‌توانید آن را پیدا کنید! رنگ این گناه توسط شافی و میانجی ما در زمان به عقب می‌رود و بر مدعی ما، یعنی شیطان تا روز داوری قرار می‌گیرد.

۴۱۰. چه اتفاقی برای پسر می‌افتد؟ او دوباره وارد یک رابطه‌ی عالی و کامل با پدر می‌شود، در آن سوی شکاف می‌ایستد، بدون یادآوری گناهی بر علیه او هیچ لکه‌ای در هیچ‌جای دیگر دیده نخواهد شد. او آزاد است. هلولیاه! درست همان‌گونه که آن رنگ‌دانه یا جوهر دیگر نمی‌تواند جوهر باشد، چون از هم شکافته شده و به ابتدا بازگشته است تا... و زمانی که گناه اعتراف شده، اعتراف شده باشد و به داخل... یک مرد و یا زنی که در خون عیسی مسیح غوطه‌ور شده باشد، این خون تمام علائم را از میان می‌برد. و تمام مولکول‌های گناه به شریر برگشته و تا روز داوری که سرنوشت ابدی او یعنی افکنده شدن در دریاچه‌ی آتش است، بر او می‌ماند. و آن شکاف برداشته شده و دیگر هرگز به یاد آورده نخواهد شد. و انسان مانند پسر خدا عادل شمرده شده خواهد بود. سادگی!

۴۱۱. موسی، زیر پوشش خون گاوها و بزها، با اعترافش در کلام خدا بود! خدا می‌توانست آن مرد ساده را برگیرد و کلام خویش را در دهان او بگذارد. او اثبات کرده بود که خادم یهوه است، چون می‌توانست آنجا برود و یهوه از طریق رویاها با او صحبت می‌کرد. او آمد، دستان خود را به سوی مشرق گشود.

۴۱۲. و اکنون، به یاد داشته باشید، خدا با او تکلم کرده بود، این افکار خدا بود. خدا از انسان استفاده می‌کند، خدا با او صحبت می‌کرد. درست است. خدا گفت: "برو و عصای در دست خود را به جانب شرق بلند کن و بگو پشه‌ها!"^{۷۵}

۴۱۳. و موسی، زیر پوشش خون آن بز یا گوسفند، آنجا رفت و آن چوب را برداشت، به جانب شرق رفت: "**خداوند چنین می گوید**، پشه‌ها پدید آیند!" هنوز هیچ پشه‌ای ندیده بود. به عقب برگشت. اکنون گفته شده بود. این یک فکر بود و اکنون گفته شده بود و بیان شده بود. پس این کلام خداست. از لبان یک انسان جاری شده بود. مردی ساده که تحت پوشش خون گاو و یا بز بود.

۴۱۴. می‌دانید، اول یک پشه‌ی سبز شروع به پرواز کرد. نکته‌ی بعدی می‌دانید، تعداد آنها بی‌شمار شد. به ازای هر وزش باد بیش از دو کیلو پشه بود. این چه بود؟ این کلام گفته شده‌ی خدا از طریق موسی بود، خالق. چون زیر پوشش خون او در حضور خدا ایستاده بود و کلامش خود او نبود.

۴۱۵. "اگر در من بمانید و کلام من در شما بماند، آنچه خواهید بطلید که برای شما خواهد شد." ^{۷۶} کلیسا کجا ایستاده است؟

۴۱۶. "وزغ‌ها پدید آیند!" و تا آن زمان هیچ وزغی در کشور وجود نداشت. در کمتر از یک ساعت همه جا را به ارتفاع سه متر فراگرفته بودند. این خدا بود، خالق، که خود را در یک انسان ساده پنهان ساخته بود.

۴۱۷. می‌خواهم سؤالی از شما پرسم. اگر خون گاو و بز بعنوان سفیدکننده استفاده می‌شود، که می‌تواند تنها یک پوشش باشد، می‌تواند انسان را در موقعیتی قرار بدهد که کلام آفریننده‌ی خدا را به زبان بیاورد و پشه‌ها را پدید آورد، چرا باید خون پاک‌کننده‌ی عیسی مسیح که می‌تواند بگوید و یک سنجاب یا چیزی دیگر بوجود آیند، باعث لغزش شما بشود؟

۴۱۸. این کار را نکنید. بخاطر سادگی، لغزش نخورید. ایمان داشته باشید که او هنوز خداست. او، خدای من! آمرزش گناهان! چقدر آرزو داشتم که می‌توانستم...

۴۱۹. سپس، مرقس باب ۱۱ آیه ۲۲: "اگر به این کوه گویند منتقل شده، به دریا افکنده شود و در دل خود شک نداشته باشید، بلکه یقین داشته باشید که آنچه می‌گویید می‌شود، هر آنچه گویند به شما عطا می‌شود."

۴۲۰. خدای من! سه یا چهار صفحه از یادداشت‌ها باقی مانده که باید از آن صرف‌نظر کنیم. متشکرم.

۴۲۱. خدا خود را در سادگی پنهان می‌کند. نمی‌بینید؟ یک جای کار ایراد دارد. یک جای کار ایراد دارد. وقتی خدا چیزی را اعلام می‌کند، نمی‌تواند دروغ بگوید. او یک وعده داده است. می‌بینید؟ او خود را در سادگی پنهان می‌کند. این بسیار ساده است!

۴۲۲. تحصیل کرده‌ها و دانشمندان می‌گویند: "آه، این، این تله‌پاتی است." یا یک چیز دیگر. می‌دانید که این یک...
 ۴۲۳. خدا می‌تواند در زمان حرکت کند و به شما بگوید که در گذشته چه بوده‌اید و دقیقاً چه اتفاقی افتاده است، به شما بگوید که امروز دقیقاً چه هستید و یا اینکه چه واقع خواهد شد. این هنوز بخاطر پاک‌کنندگی عیسای مسیح است که می‌تواند یک گناهکار را بگیرد تا او را پاک سازد و او در حضور خدا بایستد.

۴۲۴. "اگر در من بمانید و کلام من در شما، هر آنچه می‌خواهید بطلبید که به شما عطا خواهد شد. هر که به من ایمان آرد، کارهایی را که من می‌کنم او نیز خواهد کرد."

۴۲۵. "چطور مرا محکوم می‌کنید؟ آیا شریعت خود شما نمی‌گوید آنانی که کلام خدا بدیشان نازل می‌شد، یعنی انبیا را خدایان می‌خواندند. پس چطور مرا محکوم می‌کنید چون می‌گویم پسر خدا هستم؟"^{۷۷} آنها از دیدن آن قاصر بودند.

۴۲۶. حال کلیسا، در پیغام‌هایی که از امشب خواهیم داشت، از دیدن و شناختن آن قاصر نباشید. می‌بینید؟ ایامی را که در آن هستیم، بشناسید و یادتان باشد خون عیسای مسیح گناه را

از شما دور کرد، تا جایی که خدا حتی دیگر آن را به یاد نمی‌آورد. او تمام لکه‌ها را برداشت.

گناه لکه‌ی خونی به جا گذاشته بود
 او آن را چون برف سفید ساخت
 پس در پیشگاه تخت
 در تکامل با او ایستادم

۴۲۷. او، خدای من! چطور می‌توانم کامل باشم؟ چطور می‌توانم کامل باشم؟ زیرا خون، نه من، بلکه آن خون بین من و خداست. من این را پذیرفته‌ام. و او این را... من گناهکار هستم، ولی او خداست. بلکه آن خون بین من و او می‌ایستد، از بین بردن گناه، پس خدا مرا به سفیدی همان آبی می‌بیند که در در سفیدکننده است. گناه من از میان رفته است. دیگر حتی به او نزدیک هم نمی‌شود، چون یک قربانی آنجاست.

۴۲۸. ایمان ما برای باور کلام ساده‌ی خدا کجاست؟ تنها آنچه خدا گفته است، او را در کلامش بپذیرید. خدا اکنون خود را در سادگی در یک گروه ساده و متواضع پنهان می‌سازد، ولی یکی از این روزها، خود را آشکار خواهد ساخت، چنان‌که همیشه، در گذشته نیز این کار را کرده است. آیا او را دوست دارید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

دوستش دارم، دوستش دارم
 چونکه نخست او مرا دوست داشت
 و بهای نجاتم را پرداخت
 بر صلیب جلجتا

۴۲۹. دوستش دارید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] خدای من! آیا او عالی نیست؟ ["آمین!"] امیدوارم و دعای من این است تا پیغام، آنچه را که هدفش بوده است به ثمر بیاورد، تا شما را به جایی برساند که به دنبال چیزهای پرزرق‌وبرق نباشید، یا چند... وقتی خدا

را در عظمت می‌بینید، ببینید که چقدر فروتن است و بعد خدا را خواهید دید. به دنبال او نگردید...

۴۳۰. زمانی که الیشع به آن غار وارد شد، دود به حرکت در آمد، خون، رعدوبرق و تمام این چیزها. می‌بینید، با تمام این احساسات که داشتیم، خون بر روی دستان و صورت، و تمام آن احساسات. این هرگز نبی را مضطرب نساخت. او آنجا دراز کشید، تا زمانی که یک صدای آرام را شنید. (این چه بود؟) کلام. سپس صورت خود را پوشاند و از آنجا خارج شد. می‌بینید، این همان بود.

۴۳۱. دوستان! یادتان باشد، نگاهتان به چیزهای بزرگ و عظیم نباشد... می‌گویید: "خدا، او از چیزهای بزرگ صحبت می‌کند. زمانی می‌رسد که /این، آن یا چیزی دیگر خواهد بود یا آن چیزهای عظیم دیگر." امیدوارم متوجه شوید که درباره‌ی چه صحبت می‌کنم. می‌فهمید؟ "چیزهای عظیم و بزرگ." می‌بینید! "و زمانی که /این واقع شود، بزرگ خواهد بود، بزرگ مثل /این." و آن قدر فروتن خواهد بود که در تمام امور غافل شده و به راه خود ادامه می‌دهید.

۴۳۲. و این آن قدر فروتنانه خواهد بود که کاملاً از آن غافل خواهید شد و همین‌طور ادامه خواهید داد. به عقب برمی‌گردید و می‌گویید: "خب، آن هرگز نیامد تا... می‌بینید؟ درست از روی سر شما گذشت و شما هرگز متوجه آن نشدید. فقط... می‌بینید، خیلی ساده است. متوجه شدید؟ خدا در سادگی کار می‌کند تا عظمت خویش را آشکار نماید. چه چیزی او را عظیم می‌سازد؟ چون می‌تواند خود را ساده سازد.

۴۳۳. یک انسان بزرگ و عظیم نمی‌تواند خود را فروتن و ساده بسازد؛ او باید یک فرد بزرگ و برجسته باشد. می‌بینید؟ ولی او هنوز خیلی بزرگ نیست. وقتی بزرگ می‌شود، /این‌گونه پایین می‌آید. می‌دانید؟ پس می‌تواند خود را فروتن سازد.

۴۳۴. مانند چیزی که آن مقدس پیر در شیکاگو^{۷۸} می گفت: "آن فرد با تمام تحصیلات و این چیزها به آن بالا رفت و با سری پایین و شکست خورده پایین آمد." او می گفت: "اگر بالا رفتنش هم مانند پایین آمدنش بود، آن وقت پایین آمدنش مانند بالا رفتنش می شد."
خب، این درست است. می بینید؟

۴۳۵. خودتان را فروتن سازید. فروتن باشید. سعی نکنید ویژه و خاص باشید. عیسی را دوست داشته باشید. می بینید؟ بگویید: "خداوندا! اگر-اگر مگری در قلب من هست، اگر ایرادی در من وجود دارد، ای پدر! نمی خواهم آن گونه باشم. آن را از من بردار. نمی خواهم این گونه باشم." او، خداوندا! می خواهم در آن روز یکی از آنها محسوب شوم و می دانم که به آن روز نزدیک می شویم.

۴۳۶. اگر خدا آنها را برایمان باز کند، شاهد شروع مهرها خواهید بود. و به یاد داشته باشید، تنها اوست که می تواند این کار را بکند. ما وابسته به او هستیم. خدا به شما برکت بدهد.

۴۳۷. حال، به گمانم شبان ما چند کلامی را برای شما داشته باشند، یعنی قبل از اینکه امروز بعدازظهر دوباره یکدیگر را ملاقات کنیم. جلسه در، جلسه ی پرستشی در-در ساعت شش و نیم است، شبان؟ [برادر نوبل می گوید: "ساعت شش و سی دقیقه شروع می شود."]^{۷۹} بسیار خب، شش و نیم، و این... ["درها ساعت شش باز می شوند."]^{۸۰} درها ساعت شش باز می شوند و جلسه ی پرستش هم ساعت شش و نیم آغاز می شود.

۴۳۸. اگر خدا بخواهد امشب درباره ی کتاب مختوم به هفت مهر صحبت خواهم کرد. بعد دوشنبه شب درمورد «سوار اسب سفید»، سه شنبه شب «سوار اسب سیاه»، چهارشنبه شب «اسب خاکستری»، «اسب زرد»، و سپس «اسب قرمز»، بعد به چهارمین، پنجمین، ششمین و بعد یکشنبه شب... صبح یکشنبه ی آینده شاید یک جلسه ی شفا داشته باشیم. نمی دانم.

۴۳۹. حال، یادتان باشد. ما خودمان را برای کلیسا و خدمت به خدا تقدیم کردیم.

^{۷۸} Chicago مرکز ایالت ایلینوی در شمال آمریکا

خدا به شما برکت بدهد.

۴۴۰. من-من یک ساعت تأخیر دارم. ممکن است مرا ببخشید؟ [جماعت می‌گویند:
"آمین!"] نمی‌خواهم این کار را بکنم، ولی فقط این هفته را با شما هستم و مجبورم که
دوباره شما را ترک کنم و نمی‌دانم به کجا خواهم رفت؛ هر جا که خدا هدایت کند. من-
من می‌خواهم هر دقیقه‌ای که می‌توانم را صرف کنم. چون می‌خواهم ابدیت را با شما
صرف کنم.

خدا به شما برکت بدهد. حال، برادر نویل!

شکاف میان هفت دوره‌ی کلیسا و هفت مهر

۱. عصر بخیر دوستان! افتخار بزرگی است که امشب دوباره به خانه‌ی خداوند برگشتیم، و هنوز سیراب آن من آسمانی هستیم که امروز صبح داشتیم و جان‌های ما در حضور عظیم او بسیار برکت یافت. و حال امشب ما، امشب ما موضوع «شکاف میان هفت دوره‌ی کلیسا و هفت مهر» را بررسی می‌کنیم.

۲. امروز بعدازظهر داشتم با یکی از دوستان صحبت می‌کردم. شاید اگر خدا بخواهد تابستان امسال، البته اگر مرا به خانه نبرد، یا-یا اینکه مجبور به بازگشت نباشم، به سفرهای خارجی و جایی دیگر بروم، دوست دارم تا دوباره به هفت کرنای آخر بپردازم. می‌بینید. و همه‌ی اینها به هم مرتبط هستند. و-و بعد هفت بلای آخر را داریم، و همین‌طور که پیش می‌رویم، خواهیم دید که اینها درهم آمیخته و تنیده هستند.

۳. پس امشب، درحالی‌که سعی می‌کنیم آرام و ساکت باشیم، شاید صحبت من کمی به درازا بکشد، ولی حتی... به محض اینکه به اینجا برگردم... حال، در تمام موعظاتی که در فینیکس^{۷۹} داشتم، حتی یک بار هم دچار گرفتگی صدا نشدم، می‌بینید؟ درست است. و اوه، خدای من! با چه شدتی موعظه می‌کردم. فکر کنم بیست و هفت جلسه داشتم، بدون اینکه دچار گرفتگی صدا بشوم. ولی این از آب و هوای اینجاست. می‌دانید؟ خیلی ساده است. هوای اینجا مساعد نیست. اینجا در دره قرار دارد، شرایط اینجا بد است و از نظر سلامتی، می‌دانید منظورم چیست، بد است. هر واعظی که صحبت می‌کند، از ابتدا مشکل گلو دارد.

۴. یک-یک بار یکی از دوستان پزشک من گلویم را معاینه کرد تا ببیند چه مشکلی دارد،

گفت: "هیچ." گفت: "تارهای صوتی‌ات کمی متورم و سفت شده است." و گفت: "این بخاطر موعظه است." "خب، یک جورایی خوشم می‌آید. می‌دانید؟ مادامی که این مربوط به موعظه باشد، باعث می‌شود که احساس بهتری داشته باشم. می‌دانید؟ اشکالی ندارد. برای ملکوت خدا.

۵. حال شاید ما نتوانیم مانند پولس نشانی از رنج‌های مسیح را در بدن خویش داشته باشیم، ولی می‌توانیم یک نشان را از موعظه کردن داشته باشیم و صدای خودمان را علیه چیزهایی که غلط و اشتباه هستند، بدهیم. پس بسیار شکرگزار هستیم که امروزه مجبور نیستیم دیگر شلاق بخوریم، خصوصاً در این زمان...

۶. پس ما... چند نفر از حضار موعظه‌ی «آقایان! ساعت چند است؟» را خوانده‌اند یا آن را شنیده‌اند؟ «آقایان! ساعت چند است؟». می‌دانید؟ این اندکی باعث آشفتگی من شد، اگر نخوانده‌اید، امیدوارم به طریقی آن را بدست آورده و گوش کنید... این کمی اذیتم می‌کرد، قبل از شروع جلسه می‌خواستم از آن صرف‌نظر کنم، حدود-حدود یک هفته یا ده روز بسیار آشفته بودم، فقط... من-من-من نمی‌توانستم جلسه یا هیچ چیز دیگری را برپا کنم، چون، چون نمی‌دانستم. چیز بدی به نظر می‌رسید و من-من نمی‌دانستم که این چیست. پس...

۷. یک روز صبح زود بیدار شدم تا به ساینو کنیون^۸ بروم که فاصله‌اش از خانه با ماشین حدود سی تا چهل دقیقه است تا به بالای دره برسی. سپس یک جاده هست که حدود پنجاه کیلومتر درون کوهستان پیش می‌رود.

۸. سرزمین عجیبی است. می‌توانم الآن اینجا در صحرا باشم که حرارت آن تا سی و پنج تا چهل درجه است، بعد به فاصله‌ی ۳۰ دقیقه آن بالا، در جایی باشم که نوک کوه سه متر از برف پوشیده شده است. ما اخیراً در فینیکس بودیم، جایی که حرارت آن بیست و خرده‌ای درجه بود، بیست و هشت درجه، آنها استخرهای شنا را راه انداخته بودند و مردم درحال شنا

کردن بودند. به فاصله‌ی حدوداً چهل دقیقه از آنجا در فلگ‌استف^{۸۱} دمای هوا چهل درجه زیر صفر بود. می‌بینید؟ این تفاوت بین مکان فعلی و صحرا است... و برای مبتلایان به آسم بسیار خوب و سلامت است. ولی...

۹. حال، من به بالای آن دره رفتم. تا جایی که توانستم بالا رفتم. وقتی آن بالا نشسته بودم از خداوند پرسیدم که معنی تمام اینها چیست؟ دچار یک آشفتگی بودم و نمی‌دانستم چه کار بکنم.

۱۰. بعد وقتی داشتم دعا می‌کردم، یک اتفاق عجیب افتاد. من-من می‌خواهم که روراست باشم. حال، ممکن است خوابم برده باشد، یا شاید چیزی شبیه یک خلسه بوده باشد، یا شاید هم یک-یک-یک رویا بوده. بیشتر بر این باورم که یک رویا بوده است. دستانم را گشوده و می‌گفتم: "خداوندا! مفهوم این صدای شیپور چیست؟ مفهوم آن هفت فرشته‌ای که در شکل فلکی اهرام من را از زمین برداشته و به سمت شرق بردند، مفهوم آن چیست؟"

۱۱. من آنجا در دعا ایستاده بودم و یک اتفاقی افتاد. یک چیزی در دستم افتاد. حال، می‌دانم اگر امور روحانی را درک نکنید، این برای شما بسیار عجیب به نظر می‌رسد. ولی یک چیزی به دستم برخورد کرد، وقتی به آن نگاه کردم، دیدم که یک شمشیر است. دسته‌ی آن از مروارید بود، زیباترین مرواریدی که در تمام عمرم دیده بودم. غلاف آن از طلا بود. می‌دانید، جایی که فکر کنم برای حفاظت از دست است، در زمانی است که با کسی دوئل می‌کنید. تیغه‌ی شمشیر خیلی بلند نبود، ولی بسیار تیز و از نقره‌ی براق و درخشان بود. این زیباترین چیزی بود که تا به حال دیده بودم. این دقیقاً به اندازه‌ی دست من بود و من آن را در دست داشتم. گفتم: "این زیبا نیست؟" به آن نگاه کردم و فکر کردم: "ولی می‌دانی، من همیشه از شمشیر ترس داشتم." به نوعی از اینکه در دورانی زندگی نمی‌کنم که از آنها استفاده می‌شد، خیلی خوشحالم. چون من-من حتی از چاقو هم می‌ترسم. بعد من-من با خود فکر کردم: "باید با آن چه کار کنم؟"

۱۲. وقتی آن را در دست خود داشتم صدایی را شنیدم که می‌گفت: "این شمشیر پادشاه است."

۱۳. خب، من فکر می‌کردم: "اگر نمی‌گفت شمشیر پادشاه، شاید می‌توانستم این را درک کنم، ولی گفت شمشیر پادشاه." پس من این حق را ندارم. ولی فکر کردم: "تنها یک پادشاه وجود دارد، آن هم خداست. و این شمشیر از آن اوست. تیزتر از یک شمشیر دودمه." می‌بینید؟ ... "در من بمانید و کلام من..." می‌بینید؟ و من - من فکر کردم...

۱۴. در دوئل کردن... می‌دانید، من حتی یک کلمه‌ی آن را نمی‌فهمم. ولی بعنوان یکی از اصول دوئل کردن، بهترین درکی که من دارم، شمشیرها به هم می‌خورند و بعد سرانجام، شمشیرها... شما و دشمن این گونه شمشیرها را می‌بندید، بعد این بستگی به قدرت کسی دارد که دوئل می‌کند، زیرا می‌دانید؟ شمشیر او ممکن است به سمت قلب من نشانه برود و شمشیر من به قلب او، ولی آنها بسته هستند، همین‌طور که شمشیرها به هم برخورد می‌کنند و ضربه می‌زنند و بعد شمشیرها به هم می‌رسند، آنکه بتواند دیگری را ببندازد، شمشیر را مستقیماً به سمت قلب می‌برد. پس این...

۱۵. حتی اگر شمشیر، کلام خدا باشد، دست پرقوت ایمان را می‌طلبد تا آن را نگه داشته و به قلب دشمن فرو کند. حال، نه اینکه این چیزها را بدانم، بلکه تنها چیزی را می‌توانم بگویم که از او دریافت کرده‌ام. به شما گفته‌ام، پس آن... می‌دانید؟ آیا این، این خداوند ما نبود که هرآنچه از پدر یافته بود را گفت و هیچ چیز را مخفی نداشت؟ - و می‌خواهیم این امور را همان‌گونه که می‌آیند، انجام دهیم. اکنون، اگر واقعاً حکیم باشید و دعا کنید، مطمئن هستم که خیلی زود چیزی را درک خواهید نمود. حال، چیزی که امیدوارم به زودی مکشوف گردد.

۱۶. حال، در این کتاب، بیاید پنجمین باب کتابی را باز کنیم که اسمش مکاشفه‌ی عیسای مسیح است.

۱۷. حال، فردا شب به اولین مهر می‌پردازیم، که چهار مهر اول با چهار سوار باز می‌شوند. در هر مهر یک سوار به زمین حمله‌ور می‌شود و بعد، شاید پرداختن به آنها زیاد طول نکشد که ما دوشنبه، سه‌شنبه، چهارشنبه و پنج‌شنبه به آن می‌پردازیم. سپس، باید به مهر پنجم و ششم پردازیم. و مهر هفتم احتمالاً خیلی طولانی خواهد بود. شاید به شما زمان اندکی بدهیم تا کمی استراحت داشته باشید.

۱۸. قصد ما این است که جلسات را در اینجا ساعت، به گمانم ساعت هفت، در طول هفته ساعت هفت شب شروع کنیم و من ساعت هفت و سی دقیقه روی جایگاه خواهم بود. و بعد این به ما اجازه می‌دهد که نیمه‌شب اینجا را ترک کنیم. پس من-من امروز یک ساعت اضافه صحبت کردم. قصدم این نبود، فقط نمی‌دانم چه زمانی، چون نمی‌دانم که اولین سوار چیست، دومین را نمی‌دانم، سومین، چهارمین، پنجمین، ششمین، یا هفتمین مهر. من... تا این لحظه، نمی‌دانم. می‌بینید؟ توکل ما بر اوست.

۱۹. خوب، به همین دلیل است که سعی می‌کنیم این هفته فیض خدا کمک کند. ایمان داریم که اگر عمیقاً متوجه شوید...

۲۰. می‌دانید، در رویاها اجازه ندارید همه چیز را مکشوف سازید، تا زمانی که اجازه‌ی آشکار کردن آن را داشته باشید. تا به حال چند بار شنیده‌اید که گفته‌ام، به یک خانه‌ی خاص رفتم یا می‌روم، شاید یک کلاه اینجا قرار گرفته باشد و یک کودک خاص تا زمانی که در اینجا نباشد، شفا نخواهد یافت. نه می‌توانم به آنها بگویم و نه می‌توانم آن را تکان دهم. باید به طریق دیگری حرکت داده شود. یک نفر دیگر باید آن را بردارد و تکان دهد و همه چیز در نظم است، و سپس این می‌تواند مکشوف شود. پس اینک در دعا باشیم.

۲۱. حال، قبل از پرداختن به این کتاب، با سرهایی خم شده با او سخن بگویم.

۲۲. خداوند عیسی! همه‌ی ما ناشایست هستیم. ما با هیچ مفهومی نمی‌توانیم در این مقدس‌ترین ساعت به این کتاب تقدیس شده پردازیم، تنها کسی که می‌تواند این کتاب را

مکشوف سازد، اکنون پیش بیاید و به تلاش‌های عاجزانه‌ی این خادم تو برکت بدهد. به کلام خودت که گفته می‌شود، برکت بده. این کلام با قدرت روح‌القدس پیش برود و در زمین روحانی کسانی که گرسنه و تشنه‌ی شناخت عدالت و شناخت اراده‌ی خدا هستند، در آنجا قرار بگیرد و از نوع خود، میوه را ثمر بدهد. این را عطا کن خداوند! تمامی ستایش از آن توست. باشد تا گرسنگان و تشنگان امشب از کلام تو اطعام کرده و سیراب شوند. این را به نام عیسی می‌طلبیم، از کسی که مکاشفه از آن اوست. آمین!

۲۳. حال، حال می‌خواهیم به باب پنجم پردازیم. حال، این هفت مهر نیست. این «شکاف میان هفت مهر و هفت دوره‌ی کلیسا» است. حال، همچنین باب ششم هم...

۲۴. همچنین باب چهارم هم بود که در آن به نوعی چیزی مکشوف گشته بود که باید بعد از اینکه کلیسا به بالا برده شد، رخ می‌داد. کلیسا در باب سوم مکاشفه به بالا برده می‌شود و تا باب نوزدهم بر نمی‌گردد. می‌بینید؟ بنابراین، کلیسا جفاها را نمی‌بیند. می‌دانم که این تقریباً بر-برخلاف نظر تمام معلمینی است که تا به حال با آنها صحبت کرده‌ام. اما من-من-من منظور و قصدم این نیست که ایجاد جدل و مخالفت کنم. من-من قصدم این است که برادر شما باشم؛ ولی باید درست همان‌گونه که این را می‌بینم، تعلیم دهم. اگر این کار را نکنم، نمی‌توانم آن را کنار هم بگذارم. می‌بینید؟ و حال، چه قبل از جفا یا بالا برده شود و چه بعد از آن، من می‌خواهم که با آن به بالا برده شوم. این نکته‌ی اصلی است.

۲۵. پس امروز ما-ما فرض می‌کنیم، چون من بدون پایه‌ی علمی، فقط مثال می‌زنم. من نگاه می‌کنم و می‌بینم آنچه که در عهد عتیق بوده یا هست، سایه و نمادی است از عهد جدید. سپس یک تفکر از اینکه آن جدید چگونه است، دارم. می‌بینید؟ مانند نوح که قبل از جفا وارد کشتی شد. نمونه‌ای از... می‌بینید؟ ولی حتی قبل از اینکه نوح سوار کشتی شود، خون رבוده شده بود. می‌بینید؟ قبل از اینکه هیچ اتفاقی رخ دهد. و لوط قبل از اولین قطره و شروع آن عذاب یا تخریب، به بیرون از سدوم خوانده شد. ولی ابراهیم همواره خارج از آن قرار داشت. متوجه می‌شوید؟ نماد.

۲۶. ما نخستین آیات را خواهیم خواند. من دو یا سه آیه‌ی نخست آن را می‌خوانم.

و دیدم بر دست راست تخت نشین، کتابی را که مکتوب است از درون و بیرون،
و مختوم به هفت مُهر.

و فرشته‌ای قوی را دیدم که به آواز بلند ندا می‌کند که "کیست مستحق اینکه
کتاب را بگشاید و مُهرهایش را بردارد؟"

و هیچ‌کس در آسمان و در زمین و در زیر زمین نتوانست آن کتاب را باز کند یا
بر آن نظر کند. (چه کتابی!)

و من به شدت می‌گریستم، زیرا هیچ‌کس که شایسته‌ی گشودن کتاب یا خواندن
آن یا نظر کردن بر آن باشد، یافت نشد.

۲۷. حال، شما صحبت از ناشایستگی می‌کنید، نه حتی شایسته‌ی نظر کردن به آن، هیچ
انسانی، هیچ کجا.

و یکی از آن پیران به من می‌گوید: "گریان مباش! اینک آن شیری که از سبط
یهودا و ریشه‌ی داود است، غالب آمده است تا کتاب و هفت مُهرش را بگشاید."

و دیدم در میان تخت و چهار حیوان و در وسط پیران، بره‌ای چون ذبح شده،
ایستاده است و هفت شاخ و هفت چشم دارد که هفت روح خداوند که به تمامی
جهان فرستاده می‌شوند.

پس آمد و کتاب را از دست راست تخت نشین گرفته است.

۲۸. اکنون چند لحظه در خواندن مکاشفه باب ۵ توقف می‌کنیم، باب ۵ تا آیه‌ی ۸.

۲۹. این کتاب مهر شده به هفت مهر، در زمان هفت رعد مکاشفه باب ۱۰ مکشوف شد. اگر

در کتاب علامت می‌زنید... چند لحظه برویم به مکاشفه باب ۱۰ تا قبل از اینکه به آن بپردازیم درکی از آن داشته باشید. حال، این زمان آخر است.

و دیدم فرشته‌ی زورآور دیگری را که از آسمان نازل می‌شود که ابری دربر دارد، و قوس قزحی بر سرش...

۳۰. اگر توجه کرده باشید، این مسیح است. می‌بینید؟ چون او در عهد عتیق فرشته‌ی عهد خوانده می‌شد و اکنون مستقیماً به سمت یهودیان می‌آید، چون کار کلیسا به پایان رسیده است. بسیار خوب.

و چهره‌اش... مثل آفتاب و پای‌هایش مثل ستون‌های آتش.

۳۱. آن فرشته را در مکاشفه باب اول به خاطر دارید؟ همان. فرشته یک پیغام‌آور است و او رسولی است به جانب اسرائیل. می‌بینید؟ کلیسا رבוده شده است، حال، یا آماده‌ی ربوده شدن است. او به دنبال کلیسای خویش می‌آید. حال نگاه کنید.

و در دست خود کتابچه‌ای گشوده دارد...

۳۲. حال، این کتابچه بسته و مهر شده بود و در اینجا باز شده است؛ این کتاب باز شده است. از زمانی که آن کتاب مهر شده، می‌رسیم به امشب، اکنون کتاب باز شده است. کتابچه‌ای کوچک در دستان او... این باز شده بود. اوه، چقدر... ستون‌های آتش... چند لحظه صبر کنید. بگذارید دوباره بخوانم.

و در دست راست خود کتابچه‌ای گشوده دارد و پای راست خود را بر دریا و پای چپ خود را بر زمین نهاد.

و به آواز بلند، چون غرش شیر صدا کرد...

۳۳. می‌دانیم که او شیر سبط یهودا است، او در اینجا بره است، ولی یک شیر است. می‌بینید؟

... و چون صدا کرد، هفت رعد به صدای خود سخن گفتند.

۳۴. حال، مأموریت یوحنا این بود تا آنچه را که دید، بنویسد. پس رسول و نبی قلم خویش را برداشت تا آن را بنویسد.

و چون هفت رعد سخن گفتند، حاضر شدم که بنویسم. آنگاه آوازی از آسمان شنیدم که می‌گوید: "آنچه هفت رعد گفتند، مُهر کن و آنها را بنویس."

۳۵. حال، این چیزی است که ما نمی‌دانیم. این هنوز مکشوف نشده است. این در کلام نیست. یعنی آنچه هفت رعد گفتند.

و آن فرشته‌ای که بر دریا و زمین ایستاده، دیدم؛ دست راست خود را به سوی آسمان بلند کرده، (حال گوش کنید).

قسم خورد به او که تا ابد آباد زنده است که آسمان و آنچه را که در آن است و زمین و آنچه را که در آن است و دریا و آنچه را که در آن است، آفرید که بعد از این زمانی نخواهد بود.

۳۶. توجه کنید، این آیه‌ای است که می‌خواهم به آن پردازم.

بلکه در ایام صدای فرشته‌ی هفتم، چون کرنا را می‌باید بنوازد، سرّ خدا به اتمام خواهد رسید؛ چنان‌که بندگان خود انبیا را بشارت داد.

۳۷. حال، می‌بینید، اسرار این کتاب هفت مهر در ایام صدا کردن پیغام فرشته‌ی هفتم کلیسا آشکار خواهد شد. می‌بینید؟ فرشته‌ی هفتم شروع به نواختن می‌کند. پیغام‌هایی هست که آنجا نوشته شده است و ما آنها را بصورت نوار و کتاب داریم. حال، در شروع به صدا در آمدن پیغام، سرّ خدا باید در آن زمان به اتمام برسد می‌بینید؟ حال، متوجه خواهیم شد که کتاب سرّ خدا تا زمانی که پیغام فرشته‌ی هفتم نواخته شود، مکشوف نشده است.

۳۸. حال، این نکات در مهرها بسیار حائز اهمیت خواهند بود. مطمئن هستیم. چون این باید هر

ذره‌اش باهم برابر و مرتبط باشد.

۳۹. حال، این بصورتی اسرارآمیز نوشته شده بود، چون هیچ‌کس در هیچ‌کجا این را نمی‌داند؛ به جز خدا، عیسای مسیح. می‌بینید؟ حال، اما این... این یک کتاب است، یک کتاب اسرارآمیز. این کتاب رستگاری است. کمی بعد به آن خواهیم پرداخت. و اکنون، می‌دانیم که این در کتاب نجات و رستگاری کاملاً درک نخواهد شد. این در خلال شش دوره‌ی کلیسا کاوش شده، اما در انتها، زمانی که فرشته‌ی هفتم شروع به نواختن سرّ خود می‌کند، به تمام آن جزئیات که در موردش کاوش شده بود، پایان می‌دهد و اسرار خدا مانند کلام خدا نازل شده و تمام مکاشفه‌ی خدا را آشکار می‌سازد. و بعد، الوهیت و تمام چیزهای دیگر مشخص می‌شود. تمامی اسرار، ذریت مار و هر چیز دیگری که باید مکشوف شود.

۴۰. حال، می‌دانید، من این را از خودم نمی‌گویم. این چیزی است که... این «**خداوند چنین می‌گوید**» است. این را از روی کتاب برای شما می‌خوانم: "بلکه در ایام صدای فرشته‌ی هفتم، چون کرنا را می‌باید بنوازد، سرّ خدا به اتمام خواهد رسید، چنان‌که بندگان خود انبیا را بشارت داد." این همان انبیایی هستند که کلام را مکتوب نمودند. در ایام صدای هفتمین دوره‌ی کلیسا، آخرین دوره‌ی کلیسا، تمام جزئیاتی که در طول شش دوره‌ی کلیسا در موردشان کاوش و جستجو شده بود، با یکدیگر یکی و ادغام می‌شوند.

۴۱. و هنگامی که اسرار مکشوف شده و مهرها باز شده باشند، فرشته پایین می‌آید؛ مسیح، رسول، پاهای خود را بر روی دریا و بر زمین می‌گذارد، با قوس قرچی بر سر. حال یادتان باشد، این هفتمین فرشته در زمان این آمدن، بر روی زمین است.

۴۲. درست مانند زمانی که یحیی تعمید دهنده پیغام خود را می‌داد، او در همان زمان ماشیح در ایامی آمد که... یحیی می‌دانست که او را خواهد دید، چون او بود که می‌بایست وی را معرفی می‌کرد.

۴۳. و متوجه می‌شویم که در ملاکی باب ۴، برای کسانی که کلام خدا می‌تواند بر آنها بیاید،

باید یک-یک-ایلیا، یک نفر مانند یحیی باشد، و اوست که باید با روح‌القدس تمام اسرار خدا را مکشوف سازد و ایمان فرزندان را به سمت ایمان پدران رسولانی برگرداند و تمام اسراری را که در طول این سال‌های فرقه‌ای کاوش شده است، احیا نماید. حال، این چیزی است که کلام گفته است. من تنها در برابر آنچه کلام گفته است، مسئول هستم. می‌بینید؟ این-این مکتوب درست است. این چیزی است که هست.

۴۴. حال، می‌دانیم که این کتابِ مههور به هفت مهر، سرّ رستگاری است. این کتاب رستگاریِ خداست.

۴۵. حال، تمام اسرار این زمان، باید در زمان صدای این پیغام‌آور، این نبی، به پایان برسد. حال، یک فرشته/اینجا بر روی زمین است، و فرشته‌ی دیگر، یعنی فرشته‌ی زور‌آور، از آسمان پایین می‌آید. می‌بینید، این فرشته یک فرشته‌ی زمینی بود، نبی، پیغام‌آور. ولی/اینجا یک فرشته از آسمان پایین می‌آید. یک قوس قزح، عهد. می‌بینید؟

۴۶. این فقط می‌توانست مسیح باشد، درست به همان صورتی که در مکاشفه باب ۱ بود. ایستاده در میان هفت چراغدان طلا با قوس قزحی بر سر خود، مانند یشم و عقیق.

۴۷. و در اینجا، در باب دهم پس از زمان آمدن، بازمی‌گردد که تمام اسرار به اتمام برسند و مهرها باز شوند و برای اعلام اینکه دیگر زمانی باقی نیست. و او گفت: "وقتی فرشته‌ی هفتم شروع به صدا کردن کند، سپس اسرار باید به اتمام برسند و زمان ظاهر شدن فرشته است." ما نزدیک هستیم. یک جایی، درست است.

۴۸. حال، توجه کنید، هفت مهر دربرگیرنده‌ی اسرار کتاب هستند. تا زمانی که بتوانیم ببینیم که آن هفت مهر چه چیزی را مهر کرده‌اند، تنها آنها را فرض می‌کنیم. می‌بینید؟ همان‌گونه که امروز صبح، در پیغام کوتاهی که داشتیم، «خدا در سادگی پنهان می‌شود» به شما گفتیم... ما-ما مطمئن هستیم چیزی را نمی‌بینیم، مگر اینکه مطلقاً و کاملاً توسط روح‌القدس مکشوف شده و به همان صورت اثبات گردد. می‌بینید؟ اگر نبی بلند شده و به شما بگوید که

این، این‌گونه است و خدا آن را اثبات نکند، فراموشش کنید. می‌بینید؟ لیکن خدا در هر اعلانی، باید آن را اثبات کند تا آن را درست بسازد. می‌بینید؟ متوجه می‌شوید؟ پس فرزندان او مراقب آن چیزها خواهند بود. و این یک هشدار است. می‌بینید؟

۴۹. توجه کنید، هفت مهر، کتاب... این هفت مهر کتاب را مهر کرده است. می‌بینید؟ کتاب کاملاً مهر شده است. این را می‌بینید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] این کتاب تا زمانی که مهرها باز شوند، یک کتاب کاملاً مهر شده است. این با هفت مهر، ممهور گشته است. حال، این با هفت رعد تفاوت دارد. می‌بینید؟ این هفت مهر روی کتاب است و مهرها تا زمان فرشته‌ی هفتم باز نخواهد شد. می‌بینید؟ حال، ما-ما فرض می‌کنیم، ولی مکاشفه‌ی ناب خدا در آن صدا و حقیقت اثبات شده، کامل خواهد شد. حال، این دقیقاً چیزی است که کلام گفته است. اسرار باید در آن زمان به اتمام برسند.

۵۰. و این کتاب هفت مهر... یادتان باشد، این کتاب اینجا در مکاشفه باب ۵ بسته بود و در مکاشفه باب ۱۰ باز شده است.

۵۱. و اکنون می‌خواهیم ببینیم کتاب درمورد اینکه چگونه باز شده است، چه می‌گوید. این تا زمانی که بره کتاب را می‌گیرد، مهرها را می‌شکند و کتاب را باز می‌کند، شناخته شده نیست. می‌بینید؟ بره باید کتاب را می‌گرفت، این از آن اوست.

۵۲. این مخفی است. حال یادتان باشد، هیچ کس نه در آسمان و نه بر زمین، پاپ، اسقف، کاردینال، شیخ محلی یا هرچه که باشد، نمی‌تواند آن مهرها را باز کرده و یا کتاب را مکشوف سازد، مگر بره. ما کاوش و فرض کرده‌ایم، لغزش داشته‌ایم و-و به همین دلیل است که در چنین آشفتگی به سر می‌بریم.

۵۳. لکن این وعده‌ی الهی است که این کتاب رستگاری بطور کامل توسط بره گشوده خواهد شد و از این رو مهرها توسط بره در ایام آخر که ما در آن زندگی می‌کنیم، باز خواهد شد. و این تا زمانی که بره کتاب را گرفته و مهرها را می‌گشاید، شناخته شده نیست. چون

یادتان باشد کتاب در دستان آن تخت‌نشین بود. و بره به سمت کسی می‌آید که بر تخت نشسته است و کتاب را از دست راست او می‌گیرد. او کتاب را می‌گیرد.

۵۴. اوه، این خیلی ژرف است. سعی می‌کنیم که اگر بتوانیم، این را به مدد روح‌القدس حل کنیم. حال، ما به او توکل داریم. و کمی بعد خواهیم دید که این در زمان آخر است، وقتی زمان به انتها می‌رسد. هیچ فرقه‌ای حق تفسیر کتاب را ندارد. هیچ انسانی حق ندارد تا آن را تفسیر کند. این بره است که آن را تفسیر می‌کند، و بره کسی است که آن را می‌گوید، و بره کلام را از طریق اثبات و حیات دادن به کلام می‌شناساند. می‌بینید؟ دقیقاً.

۵۵. توجه کنید، و مکشوف نشده و تا زمانی که... این کتاب تا زمانی که اعصار کلیسا و اعصار فرقه‌ها به پایان نزدیک نشود، مکشوف نمی‌گردد و دیگر زمانی نیست. متوجه هستید؟ این فقط بعد از اینکه اعصار کلیسا و فرقه‌ها به اتمام رسیده باشد، مکشوف می‌گردد.

۵۶. به همین خاطر است که امشب این امر در چنین تردیدی قرار دارد. می‌بینید؟ آنها یک تعلیم را برمی‌دارند، به یک طرف می‌روند و می‌گویند: "همین است." دیگری یک تعلیم را برمی‌دارد، به سمتی دیگر می‌رود و می‌گوید: "همین است." و هریک از آنها، از آن یک فرقه می‌سازند. تا جایی که ما به صدها فرقه رسیده‌ایم. ولی همچنان آشفتگی را در تمام آنها می‌بینید. قوم می‌خواهد بداند که حقیقت چیست. آیا امروزه شرایط این گونه نیست...

۵۷. ولی او وعده می‌دهد که وقتی زمان به انتها رسیده باشد، آواز صدای فرشته‌ی هفتم خواهد بود و سپس در آن زمان کتاب مکشوف خواهد شد. می‌بینید؟

۵۸. حال، نگویید: "هیچ کس... آن افراد در آنجا نجات نیافته‌اند."

۵۹. رازی که آنها قادر به درکش نبودند. چگونه خدا می‌تواند سه و در عین حال یک باشد؟ چطور کلام می‌گوید تعمید به نام پدر، پسر و روح‌القدس و بعد برمی‌گردد و می‌گوید تعمید به نام عیسی مسیح؟ می‌بینید؟ اوه، و بسیاری چیزهای دیگر... چطور حوا می‌تواند با خوردن یک سیب باعث تخریب و اتلاف کل جهان گردد؟ می‌بینید؟ این چیزها چطور ممکن است؟

اما وعده داده شده است که در زمان آخر این اسرار مکشوف خواهند شد.

۶۰. در اینکه این مبارزان عظیم روی صحنه آمدند، توضیحات ناگفته‌ای وجود دارد. مانند ایرنیوس، سنت مارتین، پولیکارپ، و دیگران، لوتر، وسلی^{۸۲} و همه‌ی اینها. می‌بینید؟ چگونه آمدند و آن قدر زندگی کردند تا آن نور را بیاورند و بدرخشانند. لیکن آنها چیزهای زیادی را در-در تاریکی رها ساختند. دوره‌ی پنطیکاستی پیش آمد، مانند عصر لوتری، و اعضای آن خیلی سریع رشد کردند. ولی هنوز خوب است. نگوئید که آنها خوب نبودند؛ بودند، ولی چیزهایی باقی مانده بود که نمی‌توان توضیح داد. ولی بعد در... چرا؟ مهرها گشوده نشده بودند تا تمام اینها را مکشوف سازند، که این امور چه هستند. می‌بینید؟

۶۱. ولی بعد در آخرین دوره، تمام این اسرار باید حل شده و باز شود، مهرها باید توسط بره گشوده شوند و بر کلیسا مکشوف شوند و بعد دیگر زمانی نخواهد بود. می‌بینید؟ چقدر عالی، سپس کتاب رستگاری... سپس پیش می‌رود.

۶۲. و بعد به این می‌پردازیم که چطور یکصد و چهل و چهار هزار نفر آورده می‌شوند و... بسیار خوب، این یهودیان هستند.

۶۳. حال، پولس... کمی آن را بخوانیم. به برخی از این بخش از کلام می‌پردازم و گمان می‌کنم باید آنها را بخوانیم. حال، همه‌ی ما... پولس در افسسیان باب ۱...۱

۶۴. خیلی‌ها را می‌بینم که در حال یادداشت کردن در کتاب‌هایشان هستند و این چیزها را یادداشت می‌کنند و در کتاب مقدس علامت می‌زنند. این-این خوب است، دوست دارم که این کار را بکنید و بعد به منزل بروید و آن را مطالعه کنید. می‌بینید؟ و-اگر این را خودتان مطالعه می‌کنید، آن وقت بهتر آن را خواهید فهمید. می‌بینید؟

۶۵. اکنون یک-یک بخشی را که در اینجا یادداشت کرده‌ام با هم بخوانیم. افسسیان ۱:۱۳-۱۴، اکنون:

^{۸۲} Irenaeus, St. Martin, Polycarp, Martin Luther, John Wesley

و در وی شما نیز چون کلام راستی، یعنی بشارت نجات خود را شنیدید، در وی... چون ایمان آوردید، از روح قدوس وعده مختموم شدید.

که بیعانه‌ی میراث ما است برای فدای آن ملک خاص او تا جلال او ستوده شود. می‌بینید؟

۶۶. حال، همین‌طور که کتاب‌هایمان باز است... می‌بینید، خود روح‌القدس یک مهر است. روح‌القدس یک مهر است و مهر نشانگر چیست؟ یک کار تمام شده. مهر بودن روح‌القدس برای یک فرد... و برای آن نفر، وقتی روح‌القدس را می‌یابد، سپس زمان فغان و زاری او تمام شده است. می‌بینید؟ چون این یک کار تمام شده است.

۶۷. مانند زمانی که من برای راه‌آهن کار می‌کردم. ما واگن‌های باربری را با قوطی‌های کنسرو و چیزهای دیگر از کارخانه‌ی کنسروسازی بار می‌زدیم و -و ولی قبل از اینکه آن واگن را مهر و موم کنند، بازرس می‌آمد تا مطمئن شود که آیا به درستی بارگیری شده یا خیر. اگر نه، اولین باری که تکان شدیدی می‌خورد یا چیزی مانند این، باعث می‌شد تا از هم باز شده و آسیب ببیند و مسئولیت آن، با شرکت راه‌آهن خواهد بود. آن بازرس همه چیز را بررسی می‌کرد تا مطمئن شود همه چیز به درستی در جای خود قرار گرفته است. اگر این‌گونه نبود، بازرس تأیید نمی‌کرد و ما باید همه چیز را از اول شروع می‌کردیم، تا زمانی که بازرس راضی شود. و بعد زمانی که بازرس راضی می‌شد، در را می‌بست. بازرس در را می‌بست و یک مهر بر روی آن می‌گذاشت و هیچ‌کس نمی‌توانست تا زمان رسیدن به مقصد، آن مهر را بشکند.

۶۸. این کاری است که روح‌القدس انجام داده است. می‌بینید؟ او می‌رود و بازرسی می‌کند... به همین خاطر است که نمی‌توانید این چیزها را داشته باشید و... می‌گویید: "من به زبان‌ها صحبت کردم، فریاد زدم و در روح رقصیده‌ام." این هیچ ارتباطی به آن ندارد. می‌بینید؟ روح‌القدس فرد را بازرسی می‌کند تا زمانی که کاملاً راضی گردد.

۶۹. سپس آنها تا به مقصد ابدی خویش مهر شده‌اند. هیچ چیز نمی‌تواند آن مهر را بشکند. کتاب مقدس... دارید کتاب مقدس هایتان را زمین می‌گذارید. کتاب مقدس در افسسیان ۴:۳۰ گفت: "و روح قدوس خدا را که به او تا روز رستگاری مختم شده‌اید، محزون مسازید." این کلام را نگاه دارید، «رستگاری». می‌بینید؟ تا زمانی که کتاب رستگاری مکشوف شده باشد و منجی بیاید تا مالکیت خود را اعلام کند، هیچ چیز نمی‌تواند این کار را بکند. می‌بینید؟ "آن را محزون مسازید." کارهایی را انجام دهیم که خدا را خشنود سازد، زیرا کتاب مهر شده و شما هم مهر گشته‌اید، خود روح القدس مهر است.

۷۰. مهر، حال، این کلمه‌ای است که من در لغت‌نامه یافتم. مهر نشانگر... مهر به معنای یک کار تمام شده است، و هنگامی که هفتمین مهر باز شده باشد، سرّ خدا که در این مهرهای اسرارآمیز مهور گشته، به پایان می‌رسد. هنگامی که آن مهر گشوده شود، آن وقت مکشوف می‌گردد که چه چیزی درون آن است.

۷۱. اگر کسی بخواهد بداند در آن ماشین چیست می‌گوید: "درون آن چنین و چنان است، باید که..." او کاوش می‌کند. ولی زمانی که مهر گشوده شود و در باز گردد، درون آن را می‌بینیم و دقیقاً می‌بینیم که چه چیزی درون آن است. این را می‌دانید؟ و این فقط در زمان آخر انجام خواهد شد.

۷۲. یک چیز دیگر، مهر نمایانگر «مالکیت» است. می‌بینید؟ مهر، یک علامت بر روی آن است که مالکیت را نشان می‌دهد. وقتی به خون عیسی مسیح خریده شده و به روح القدس مهر شده‌اید، دیگر متعلق به دنیا یا هر چیزی که در ارتباط با آن باشد، نیستید. شما از آن خدا هستید.

۷۳. یک چیز دیگر، مهر نشانه‌ی یک «امنیت» است. مهر به معنای این است که شما در امنیت و ایمنی قرار دارید. حال، شما که به امنیت ابدی ایمان ندارید، نمی‌دانم، ولی اکنون... لیکن مهر نشانگر امنیت آن تا مقصدش خواهد بود. وای بر آن کسی که سعی کند آن مهر را بشکند. مهر روح القدس شکستی نیست. شما همیشه شنیده‌اید که گفته‌ام: "مردم می‌گویند،

شریر من را وادار به انجام آن کار کرد." نه، نه، شریر این کار را نکرد، شما فقط مهر نشده بودید، به همین سادگی. می‌بینید؟ چون وقتی شما مهر شده باشید، مهر شریر از میان رفته است. متوجه شدید؟

۷۴. حال، شما به سمت او رفتید. او نمی‌توانست به شما وارد شود. چون او تنها از طریق همان روزنه‌ای که شما دارید، می‌تواند به شما وارد شود و بس. او باید مانند شما نجات یابد، تقدیس شود، سپس از روح‌القدس پر شود، بعد می‌شود برادر شما. پس، او-او این کار را نکرد، نه، نه. شما از آن مرز عبور کردید و به دنبال شهوت اعمال دنیا رفتید. او هرگز این همه راه را تا کنعان نرفت. می‌بینید؟ به سمت اردن، مردن نسبت به خود. می‌بینید؟

۷۵. حال، توجه کنید. حال، این کتاب مهر شده و-و شما با این کتاب تا روز رستگاری مهر گشته‌اید.

۷۶. باز در رومیان ۸:۲۲ و ۲۳... به آن پردازیم، و این زمینه را می‌دهیم، بعد فکر کنم اگر کسی بعداً آن را بخواند درک بهتری از آن خواهد داشت. چند بخش کلام را ذکر می‌کنیم که بتوانیم-بتوانیم به آن نگاه کنیم. حال، رومیان ۸، رومیان ۸:۲۲ برای شروع...

زیرا می‌دانیم که تمام خلقت تا الآن با هم در آه کشیدن و درد زه می‌باشند.

و نه فقط این، بلکه ما نیز که نوبر روح را یافته‌ایم، در انتظار پسرخواندگی، یعنی خلاصی جسم خود، آه می‌کشیم.

۷۷. اوه، خدای من! اوه، خدای من! آیا این باعث نمی‌شود تا ما جماعت احساس خوبی داشته باشیم؟ این باید باعث شود همه‌ی ما احساس خوبی داشته باشیم و در انتظار این ساعت باشیم. ما می‌دانیم که این در رستاخیز اول اتفاق می‌افتد. می‌بینید؟ طبیعت در حال آه کشیدن است. ما در حال آه کشیدن هستیم. همه چیز در حال آه کشیدن است. چون متوجه می‌شویم که یک چیزی ایراد دارد. و تنها طریقی که می‌توانید آه بکشید و در انتظار آن باشید، بخاطر این است که حیات جدیدی به/ینجا وارد شده که صحبت از یک دنیای تازه می‌کند.

۷۸. مانند همسر، چند وقت قبل من و همسر من به یک سوپر مارکت در اینجا رفتیم و من گفتم: "ما یک چیز عجیب اینجا پیدا کردیم، یک دوشیزه خانم که پیراهن بر تن دارد." و این خیلی عجیب بود. آنها، آنها... تقریباً همه‌ی آنها پیراهن بر تن نمی‌کنند. می‌بینید؟ به نوعی فراموشکار هستند؛ آنها بدون آن بیرون می‌روند. سپس ما... آنها عمداً فراموشکارند.

۷۹. سپس مدا به من گفت، او گفت: "بیلی! چرا این گونه است؟" او گفت...

۸۰. من گفتم: "اوه! این روحی است که بر کشور حاکم است." و گفتم: "وقتی به آلمان می‌روی، آنها یک روح خاصی دارند، به فنلاند برو، آنها نیز یک روحی را در کشور خود دارند، بیا به آمریکا، کشور ما نیز دارای یک روح است."

۸۱. روح حاکم بر کشور ما جست و خیز و جوک است. می‌بینید؟ می‌دانید چرا؟ ما بر پایه‌ی تعالیم رسولان بنیاد نهاده شده بودیم... بر پایه‌ی رهبری مردان بزرگی چون واشنگتن و لینکلن،^{۸۳} ولی از آن بنیاد خارج شدیم و می‌دانیم که باید به اینجا می‌رسیدیم. می‌دانیم که نام ما روی یک بمب اتم نوشته شده است. می‌دانیم که بردگی پیش روی ماست. نیازی نیست تا خود را فریب دهیم.

۸۲. این مرا به یاد این می‌اندازد، مثل یکی از این کم‌دین‌ها که می‌روند و -و این جوک‌ها را می‌گویند و ادامه می‌دهند. و زنان و مردان همان طریق آنها را ادامه می‌دهند. این مرا به یاد پسر بچه‌ای می‌اندازد که سوت زنان از قبرستان می‌گذشت و سعی می‌کرد باور کند که ترسیده است. می‌بینید؟ مسلم است، او ترسیده است. کسی فریب او را نمی‌خورد، به همین خاطر بود که سوت می‌زد. می‌بینید؟ او سعی می‌کند بگوید ترسیده است، ولی ترسیده. این همان اتفاقی است که امروز می‌افتد.

۸۳. ولی اوه، برای یک ایماندار که دستانش را بلند کرده، چه امید مبارکی است، چون هنگامی که ظهور این چیزها را می‌بیند، رستگاری نزدیک است. برای ایماندار این زمانی عظیم است.

۸۴. حال این امور، که در جسم خویش فریاد می‌زنند... تا به حال دقت کرده‌اید که یک درخت چگونه برای حیات می‌جنگد؟ می‌خواهد زنده باشد. به حیوان توجه کرده‌اید؟ چقدر وقت-وقت مردن چگونه تلاش می‌کند. به بشر توجه کنید. همه چیز، طبیعت در حال آه کشیدن است. ما در خویش در حال آه کشیدن هستیم. می‌بینید؟ می‌دانیم که اشکالی وجود دارد. از این آیات متوجه فقدان یک چیزی می‌شویم، هم برای انسان و هم برای زمین. خلقت همه، چیزی را از دست داده است، چون از این آیات متوجه می‌شویم که به یک دلیلی در حال آه کشیدن است. شما، شما آه نمی‌کشید، مگر اینکه دلیلی برای آن وجود داشته باشد.

همان‌طور که صبح درباره‌ی جوهر صحبت کردیم، این یک دلیل است.

۸۵. دعا برای بیماران هم به همین صورت است، تا وقتی بتوانید دلیل را پیدا کنید... من علاج را می‌دانم، ولی باید علت آن را بیابم. به همین خاطر است که به رویاها بسیار نیاز است و وعده داده شده. این اسرار قلب را مکشوف می‌سازد، به فرد می‌گوید که کجا مرتکب اشتباه شده‌ای و باید چه کار کنی. می‌بینید؟ مهم نیست چقدر دارو مصرف می‌کنید، یا چقدر سر آنها روغن بریزید، یا دیگران چقدر سخت بر سر شما فریاد بزنند، اگر ایرادی وجود داشته باشد، او در همان‌جا قرار می‌گیرد. گفتم که «او» شیطان است.

۸۶. ببینید، امروزه، هرچقدر که در پزشکی پیشرفته هستیم، در مورد این امور هنوز هیچ نمی‌دانیم. می‌گویید: "او مبتلا به سرطان شده است." "خب، این هیچ نیست. این تنها نام چیزی است که هست. این نام، یک نام پزشکی است، سرطان. این هیچ ارتباطی به ماهیت آن چیزی که هست، ندارد. این فقط نامی است که ما بر آن گذاشته‌ایم. ما فقط نام آن را می‌خوانیم، سرطان. ولی حقیقت چیز دیگری است، این را بشکافید. این یک دیو است.

۸۷. حال، می‌گوییم «گناه». فقط به آن گناه می‌گوییم. آن را بشکافید. گناه چیست؟ بسیاری از مردم می‌گویند: "مشروب خوردن، زناکردن... " خیر، خیر، این مشخصه‌ی گناه است. می‌بینید؟ این چیزی است که شیطان باعثش می‌شود. می‌بینید؟ ولی گناه حقیقی، بی‌ایمانی

است. این جایی است که... این جایی است که نام گذاشته و خوانده شده است. اگر یک ایماندار باشی، آن کارها را انجام نمی‌دهی، ولی مهم نیست که سعی کنی خودت را چقدر مقدس نشان دهی، یا چقدر سعی کنی مذهبی باشی. اگر آن کارها را انجام دهی، بی‌ایمان هستی. این کتاب مقدسی است.

۸۸. حال، یک چیزی کم است، و این در حال آه کشیدن است. سعی می‌کند بازگردد تا در شرایط اصلی خود باشد.

۸۹. آیا می‌توانید کسی را تصور کنید که به داخل یک چاه سقوط کرده است و با بالا و پایین پریدن و فریاد کشیدن تقلا می‌کند؟ آنها باید به یک طریقی از این چاله خارج شوند. آنها در شرایط و وضعیت اصلی خویش نیستند و دیوانه‌وار در حال فریاد زدن هستند، به دیوارها چنگ می‌اندازند، سروصدا می‌کنند یا کارهایی از این دست را انجام می‌دهند. آنها - آنها فریاد می‌زنند و آه می‌کشند، چون می‌خواهند به جایگاه اصلی خویش بازگردند.

۹۰. درست مانند وقتی که کسی مبتلا به بیماری می‌شود. درد و رنج. آنها یک زمانی آن‌گونه نبودند، ولی اینک در حال ناله هستند. چرا؟ آنها در سلامت نیستند. یک مشکلی وجود دارد، آنها در حال ناله و زاری هستند و سعی می‌کنند به جایی بازگردند که زمانی در آن سلامتی داشتند.

۹۱. بعد وقتی طبیعت و مردم، چنان‌که کتاب مقدس گفته است، ناله و آه می‌کنند؛ نشانگر این است که آنها در شرایطی که باید باشند، نیستند. آنها از جایی افتاده‌اند و سقوط کرده‌اند. حال، لازم نیست تا کسی آن را برای ما تفسیر نماید. می‌بینید؟ چون قطعاً می‌دانیم آنچه آنها از آن سقوط کرده و از دستش دادند، حیات ابدی بود. آنها به واسطه‌ی گناه آدم و حوا حق خویش را نسبت به حیات ابدی از دست دادند. چون آنها در باغ عدن از حیات ابدی به موت سقوط کردند و تمام طبیعت را زیر موت بردند.

۹۲. قبل از آدم هیچ درختی نمرده بود. قبل از آدم حیوانات نمی‌مردند. و تنها یک چیز

وجود دارد که نمی‌تواند بمیرد و آن خداست. چون او ابدی است، و این تنها راهی است که می‌توانیم از طریق آن از موت فاصله گرفته و دور شویم. باید در خود حیات ابدی را داشته باشیم تا پسران و دختران خدا بشویم.

۹۳. اما زمانی که به سبب گناه مردیم، همان‌طور که در پیغام امروز صبح هم گفتیم، آن حقوق ذاتی را که از بدو تولد داشتیم، فروختم و از این شکاف عبور کردیم. اینک در این سوی شکاف نمی‌توانیم به خدا دسترسی داشته باشیم. حال، مسلماً زمانی که آدم در ورطه‌ی مرگ سقوط کرد، مرگ را بر تمام خلقت حاکم نمود. به او قدرت انتخاب داده شده بود. به آنها نیز مانند ما قدرت انتخاب داده شده بود تا انتخاب کنند.

۹۴. حال، در ابتدا دو درخت درست و نادرست مقابل آدم و حوا قرار داشت و همین درخت در برابر هر-هریک از ما نیز قرار دارد. می‌بینید؟ خدا این کار را صرفاً بخاطر آدم و یا بخاطر حوا انجام نمی‌دهد... شما می‌گویید: "خب، این تقصیر آنهاست." خیر، اکنون این‌گونه نیست. تقصیر شماست. حال نمی‌توانید آدم را مقصر بدانید. باید خودتان آن را گردن بگیرید. چون درست و غلط پیش روی شماست. ما هم مانند آدم و حوا در همان شرایط قرار داریم.

۹۵. اما، می‌دانید، زمانی که فدیة شده باشیم، دیگر خواستار انتخاب و اختیار خود نیستیم، بلکه خواستار انتخاب او هستیم. می‌بینید؟ می‌بینید؟

۹۶. حال، آدم و حوا خواستار انتخاب خویش بودند. آنها می‌خواستند، آنها می‌خواستند متوجه شوند که داشتن انتخاب به چه معناست، پس به کاوش آن پرداختند و این سبب موت شد.

۹۷. حال، وقتی یک انسان فدیة باشد، دیگر اهمیتی به علم و دانش نمی‌دهد. دیگر به امور دنیا و حکمت آن اهمیتی نشان نمی‌دهد. او اصلاً نیازی به انتخاب ندارد. مسیح انتخاب اوست و این برای او همه چیز است. او فدیة شده است. او دیگر نمی‌خواهد خودش را

هدایت کند. دیگر نمی‌خواهد کسی به او بگوید که کجا برود و یا کجا نرود. او فقط صبر می‌کند و انتخاب صانع خویش را می‌یابد. می‌بینید؟ سپس هنگامی که صانعش به او می‌گوید که برود، به نام صانعش می‌رود.

۹۸. ولی انسانی که به دنبال حکمت دنیاست می‌خواهد که... "خب، این بخش کلیسا بسیار خوب است، ولی در آن سوی دیگر آنها به من حقوق بهتری می‌دهند. پس به آنجا خواهم رفت." می‌بینید؟ می‌بینید؟ منطقی...

۹۹. حال، آدم گناه کرد، با توجه کردن به استدلال‌های همسرش بجای نگه داشتن کلام خدا؛ این چیزی است که او را به گناه واداشت. همسر او، همسر او با شیطان استدلال کرد و آن محصول و نتیجه را در او به بار آورد. آدم نیز کلام خدا را رها کرد و از آن خارج شد. وقتی مشارکت و حشش بر حیات را از دست داد، میراث خود را از دست داد. یادتان باشد: "روزی که از آن بخوری، هرآینه خواهی مرد."^{۸۴}

۱۰۰. و زمانی که حیاتش را از دست داد، میراثش را نیز از دست داد، چون او قدرت حکمرانی بر زمین را داشت. خدا در هر جایی از عالم خداست، ولی پسر او زمین را در کنترل خویش داشت. او می‌توانست سخن بگوید، نامگذاری کند، می‌توانست بگوید، می‌توانست طبیعت را متوقف کند و می‌توانست هر کاری را که می‌خواهد انجام بدهد. می‌بینید؟ ولی زمانی که این کار را کرد، میراث خویش را از دست داد.

۱۰۱. حال، آدم می‌توانست بگوید: "این کوه از اینجا به آنجا منتقل شود." و انجام می‌شد. آدم می‌توانست بگوید: "این درخت از اینجا کنده شود و در اینجا کاشته شود." و این کار انجام می‌شد. می‌بینید؟ چون او کنترل کامل را بعنوان یک خدای کوچک‌تر بعد از پدرمان خدا، بر زمین داشت؛ چون او پسر خدا بود.

۱۰۲. حال، می‌توانستیم اینجا یک دقیقه صبر کنیم و به موعظه‌ی حقیقی خود پردازیم!

می‌بینید؟ او، پس اگر خون این را دوباره ظاهر ساخته است، در مورد زمان حال چگونه است؟ می‌بینید؟ به آنچه که آن پسر خدا، آدم ثانی انجام داد، نگاه کنید. می‌بینید؟ گفت: "آنچه من انجام دادم، شما نیز خواهید کرد." می‌بینید؟

۱۰۳. آدم میراث خویش را از دست داد، یعنی زمین. اکنون این از دست او به کسی رسیده است که آن را در اختیار دارد، یعنی شیطان. او ایمان خود به خدا را به منطق و استدلال‌های شیطان فروخت. از این رو، حیات ابدی او، حق او به درخت حیات، حق او نسبت به زمین، همه چیز را هدر داد و به دستان شیطان سپرد. او آن را از دستان خویش به دست شیطان سپرد. بنابراین، این اکنون... این برگشته و آلوده شده است و ذریت آدم، میراثی را که باید می‌داشت، نابود ساخته‌اند؛ یعنی زمین را. درست است. می‌بینید؟ ذریت آدم.

۱۰۴. یک روز در توسان،^{۸۵} جایی که ساکن هستم، توقف کرده بودم. داشتم بالای کوه با یک نفر صحبت می‌کردم و به پایین نگاه می‌کردیم. گفتم نظرت چیست که سیصد سال قبل یک پاپاگوی^{۸۶} پیر با اراه‌ی خویش با زن سرخ‌پوست و فرزندانش که آن عقب نشسته بودند، از یک جایی در آنجا عبور می‌کردند و در آرامش زندگی می‌کردند. هیچ زنایی در کار نبود، ویسکی وجود نداشت، قماری در کار نبود، هیچ چیز در میان آنها نبود؛ آنها پاک زندگی می‌کردند. گرگ صحرائی از بالای کوه هریک برای شستشو به رودخانه‌ی توسان می‌آمد، زوزه می‌کشید و کاکتوس‌ها و گیاهان دیگر در اینجا شکوفه زده بودند و یهوه به این نظر کرده و لبخند می‌زد. ولی سفیدپوست‌ها آن‌گونه آمدند، و چه کار کردند؟ کاکتوس‌ها را کندند، همه جا را با قوطی‌های آبجو و بطری‌های ویسکی آلوده ساختند. آنها اخلاق کشور را فاسد ساختند. تنها راه کنترل سرخ‌پوستان برای ایشان کشتن منابع غذایی آنها بود، یعنی بوفالوها.

۱۰۵. یک روز، وقتی داشتم روی سنگ قبری را در موزه می‌خواندم، عکسی از جرونیمو^{۸۷}

دیدم. خیلی از شما ممکن است تصور کنید که او یک خائن بوده است. از نظر من او یک آمریکایی اصیل و ناب بود. او برای آن حقی که خدا به او برای زندگی در یک زمین، یک کشور و یک مکان برای زندگی داده بود، جنگید. من او را سرزنش نمی‌کنم. یک زمانی سربازان سفیدپوست به آنجا آمدند و به زور بر سرزمین آنها تسلط یافتند و آنها را مانند یک مشت حشره کشتند... و آنجا عکس اصلی از مرکز پزشکی جرونیمو یا همان بیمارستان او وجود داشت، دو یا سه پتو روی یک تکه از گیاه کهور بود... آن سرخ‌پوستان آمریکایی راستین و حقیقی برای حقوق خدایی خویش می‌جنگیدند. در آنجا، جرونیمو با فرزند خودش، ایستاده بود و به جنگجویانش نگاه می‌کرد که در حال خونریزی و مرگ بودند، بدون اینکه پنی‌سیلین یا چیز دیگری داشته باشند، هیچ راهی برای کمک کردن به آنها نبود، آمریکایی‌های خدادادی و اصیل. آن وقت او را مرتد و خائن می‌خوانید؟ من او را یک مرد نجیب^{۸۸} می‌خوانم.

۱۰۶. کاجایز^{۸۹} هرگز تسلیم نمی‌شد. او یک پیرمرد بود، ولی ارتش آمریکا که همه پیراسته و مسلح بودند، به آنجا رفتند و بوفالوها را کشتند. شارپ^{۹۰} تفنگ ویژه‌ی بوفالو کشی را اختراع کرده بود و می‌گفتند: "اوه، امروز روز خوبی داشتم." از داخل واگن‌های باربری یا واگن‌های مسافری، شلیک می‌کردند و- می‌گفتند: "امروز چهل بوفالو کشتم." چهل بوفالو، تعدادی که می‌توانست خوراک دو سال تمام آن قبیله را تأمین کند. آنها با آن بوفالوها چه کردند؟ آنها را در بیابان رها کردند. آن لاشه‌ها روی زمین ماند و متعفن شد. آنها خوراک گرگ‌های صحرائی شدند.

۱۰۷. وقتی سرخ‌پوست‌ها بوفالوها را می‌کشتند، یک مراسم مذهبی وجود داشت. سُم آنها را نگه می‌داشتند تا از آن، ظرف غذا تهیه کنند. گوشتش را می‌خوردند. حتی گوشت دُم آن را، آنها گوشت آن را گرفته، آویزان و خشک می‌کردند. پوستش را خشک کرده از آن

^{۸۸} عبارت موردنظر برادر برانهام برای توصیف چنین شخصیتی Gentleman می‌باشد.

^{۸۹} Cochise

^{۹۰} Sharpe شرکت تولید کننده تجهیزات نظامی و مکانیکی

لباس و چادر درست می‌کردند. هیچ چیزی به هدر نمی‌رفت.

۱۰۸. وقتی سفیدپوست آمد... مرتد و خائن، آن سفیدپوست است. او رذل و پست است. او آمد، آن بوفالوها را کشت و به آن سرخ‌پوستان گرسنگی داد.

۱۰۹. یک مرد نجیب و اصیل برای حقوق خدادادی‌اش می‌جنگد. کاری که آنها با سرخ‌پوستان کردند، برای پرچم آمریکا یک لکه‌ی ننگ است. بعد از همه‌ی اینها، اینجا متعلق به او بود.

۱۱۰. اگر ژا... ژاپن یا روسیه یا کشور دیگری بیاید و بگوید: "از اینجا بیرون بروید. از اینجا بروید بیرون." و همان کاری را با ما و فرزندانمان بکنند که با سرخ‌پوست‌ها انجام شد، شما چه فکری می‌کنید؟ ولی یادتان باشد، ما کاشته‌ایم و اکنون می‌خواهیم برداشت کنیم. این قانون خداست. می‌دانید؟ زمانی برای کاشتن و زمانی برای برداشت. فکر کنم که این خیلی بد است. بله، آقا!

۱۱۱. حال، چه اتفاقی افتاد؟ ذریت آدم، آلوده گشته و زمین را کاملاً نابود ساخت. می‌دانید که کتاب مقدس این را می‌گوید؟ و چون او این کار را کرده است، ذریت آلوده‌ی آدم، خدا آنها را نابود خواهد کرد. می‌خواهید آنها را بخوانید؟ ببینیم. این را اینجا نوشته‌ام. مکاشفه باب ۱۱ را باز کنید و این را خواهید دید. بروید به مکاشفه باب یازدهم و خواهیم دید که خدا در مورد نابودی آنانی که زمین را نابود ساخته‌اند چه گفته است. باب یازدهم و از آیه‌ی هجدهم بخوانیم. به گمانم ۱۸:۱۱ باشد.

وامت‌ها خشمناک شدند و غضب تو ظاهر گردید... (حال، غضب خدا را ببینید).
و وقت مردگان رسید تا بر ایشان داوری شود و تا بندگان خود یعنی انبیا و مقدسان و ترسندگان نام خود را چه کوچک و چه بزرگ اجرت دهی و مفسدان زمین را فاسد گردانی.

۱۱۲. می‌خواهند چه کار کنند؟ آنچه را که کاشته‌اند، درو کنند. وقتی می‌بینید که گناه در

خیابان‌ها جریان دارد... چند نفر در این یکشنبه شب، امشب در این شهر چند زنا اتفاق خواهد افتاد؟ امشب چند زن سوگند زناشویی خویش را در این نقطه‌ی کوچک زمین، یعنی جفرسونویل، می‌شکنند؟ در سی روز گذشته چند پرونده‌ی سقط جنین در شیکاگو ثبت شده است؟ بصورت میانگین ماهانه بین بیست و پنج تا سی هزار مورد، جدا از مواردی که ثبت نشده است. مقدار مصرف ویسکی در شیکاگو چقدر بوده است؟ فکر می‌کنید در یک شب در لس‌آنجلس چه اتفاقی می‌افتد؟ امروز در شهر جفرسونویل چند بار نام خداوند به بطالت گفته می‌شود؟ الآن بهتر است یا زمانی که جورج راجر کلارک^{۹۱} در اینجا از کشتی پیاده شد؟ می‌بینید؟ ما زمین را کاملاً از رجاسات خویش فاسد ساخته‌ایم و خدا کسانی که زمین را به فساد بکشانند، نابود خواهد ساخت. خدا چنین گفته است.

۱۱۳. همیشه فکر می‌کردم چیزی در من هست که می‌خواهد به بالای کوه بروم و همه چیز را آن‌گونه که خدا معین نموده است، ببینم.

۱۱۴. از فلوریدا^{۹۲} متفرم، جایی که آن درختان نخل مصنوعی و... اوه، خدای من! ترجیح می‌دادم که یک کروکودیل را ببینم که در صحرا دُم خود را تکان می‌دهد، تا اینکه تمام این کارهایی که در هالیوود انجام می‌دهند و تمام آن افسون و زرق‌وبرق و مست‌ها... و اوه، خدای من! فکر می‌کنم یک روز، یک روز، بله.

۱۱۵. ولی یادتان باشد، کتاب مقدس در متی باب ۵ به ما گفته است: "حلیمان وارث زمین خواهند شد." درست است. "حلیمان و متواضعان وارثین زمین هستند." عیسی گفت: "خوشبحال حلیمان..." یعنی افراد ساده‌ای که سعی نمی‌کنند یک فرد بزرگ یا کسی دیگر باشند... "زیرا ایشان وارث زمین خواهند شد." عیسی چنین گفت. بله، حال، آنها این را آلوده ساخته‌اند و خدا آنها را تباه خواهد ساخت. ولی حلیمان بعد از اینکه زمین تطهیر شد، وارثان آن خواهند بود.

George Rogers Clark^{۹۱}Florida ایالتی در جنوب شرقی آمریکا^{۹۲}

۱۱۶. اکنون، اوه، خدای من! اکنون، آن سند و مالکیت هدر رفته و دوباره در دستان مالک اصلی آن، یعنی خدای قادر متعال است. وقتی آدم مالکیت زمین و حیات ابدی را از دست داد، دستان کثیف شیطان نمی‌توانست آن را بگیرد. پس این به دست صاحب اصلی آن، یعنی خود خدا برگشت. این را کمی بعد متوجه خواهیم شد؛ آنجا که او با در دست داشتن آن بر تخت نشسته است، با آن سند. [برادر برانهام دو بار دستان خود را به هم می‌زند]. اوه، این به من احساس روحانیت می‌دهد. سند حیات ابدی، سند حیات ابدی، وقتی آدم آن را بخاطر دریافت خرد و فکر در عوض ایمان از دست داد، این دوباره به دست مالک آن یعنی خدای قادر متعال بازگشت. چه امر عظیمی!

۱۱۷. بسیار خوب، در انتظار. این چه کاری می‌کند؟ در دستان خدا، در انتظار اعلام رستگاری و نجات. او طریقی برای رستگاری مهیا نمود. او یک راه برگشت مهیا نمود، و یک روز منجی باید آن را برگرداند. اکنون می‌دانید که به کجا می‌رویم؟ ما او را خواهیم دید که بر تخت نشسته است. بسیار خوب. در انتظار اعلام نجات و رستگاری، فدیهِ خویشتن.

۱۱۸. این کتاب رستگاری، این سند تجزیه شده چیست؟ می‌گویید: "تجزیه شده؟ یعنی چه؟" یعنی تا به نقطه‌ی آغاز خویشتن و اکاوی شده است. مانند-مانند آن قطره‌ی جوهر که امروز صبح درموردش صحبت کردیم، زمانی که در سفیدکننده افتاد، همین‌طور رو به عقب رفت. و هنگامی که یک گناه اعتراف شده و در خون عیسی مسیح بیفتد. اوه، خدای من! این یک تجزیه را ثمر می‌آورد، دوباره تا به خود خالق. شما می‌شوید یک فرزند خدا. سند تجزیه در دستان خدای قادر است. اوه، خداوند!

۱۱۹. فدیهِ آن به مفهوم تمام متعلقات قانونی است که توسط آدم و حوا از دست رفته بود. اوه، خداوند! [برادر برانهام یک بار دستان خود را به هم می‌زند]. این باید با یک مسیحی دوباره مولود شده چه کند. حقوق قانونی او به آن سند، آن سند حیات ابدی بدین معناست که شما متصرف تمام آن چیزهایی می‌شوید که آدم و حوا از دست دادند. یعنی چه برادر؟ تملک آن سند!

۱۲۰. آدم نمی‌توانست ملزومات رستگاری را بعد از اینکه متوجه از دست دادن آن شد، فراهم سازد. او نمی‌توانست. او گناه کرده بود و خود را از خدا جدا ساخته و در این سوی شکاف بود، پس نمی‌توانست آن را رها سازد. او نمی‌توانست این کار را بکند، چون او-او خودش به رهایی و رستگاری نیاز داشت. پس او قادر به این کار نبود.

۱۲۱. ولی شریعت نیاز به یک خویشاوند، ولی و رهاننده دارد. اگر می‌خواهید آن را در کتاب علامت بنزید، آن را در لاویان ۲۵ می‌یابید.

۱۲۲. وقت پرداختن به آن را نخواهیم داشت، چون هر-هرکدام یک-یک شب نیاز دارد. می‌بینید؟

۱۲۳. ولی شریعت خدا یک جایگزین را می‌پذیرد. حال، اگر خدا پیشنهاد پذیرش یک جایگزین را نکرده بود، چه می‌شد؟ ولی محبت، او را وادار به انجام این کار نمود. آن انسان راه برگشتی نداشت و هیچ راه برگشتی برای او وجود ندارد. او فنا شده بود، ولی فیض خدا کفاره‌ی او را در شخص عیسی مسیح مهیا نمود. شریعت این را می‌خواست. فیض آن نیاز را مهیا نمود. اوه، فیض عظیم، چه آوای خوشی! شریعت خدا جایگزینی عاری از گناه را می‌طلبد.

۱۲۴. و چه کسی بی‌گناه بود؟ ولادت هر انسانی در نتیجه‌ی یک آمیزش جنسی است، همه‌ی انسان‌ها. حتی تنها کسی که از این امر مستثنی بود، یعنی آدم نیز، حق خویش بر حیات ابدی و حکمران بودن بر زمین را به هدر داد.

۱۲۵. اوه، وقتی به آن بخش کلام فکر می‌کنم که می‌گوید: "ما را نزد خدا بازگردانده و ما با او سلطنت کرده و بر زمین کهنه و پادشاهان خواهیم بود." اوه، خدای من! چه داستانی می‌توانیم در اینجا داشته باشیم.

۱۲۶. توجه کنید، شریعت خواستار یک خویشاوند و رهاننده برای رهایی یک جایگزین فنا شده است. فیض، این نیاز را در شخص عیسی مسیح مرتفع نمود. این کفاره می‌بایست از نسل بشر می‌بود.

۱۲۷. حال، ما چگونه می توانستیم باشیم؟ وقتی هر انسانی که متولد می گردد باید... و هر کسی که نتواند ببیند که این یک آمیزش جنسی بوده است، خب، او کاملاً کور است. می بینید؟ چون هر انسانی که به دنیا می آید از یک زن متولد می شود.

۱۲۸. خدا یک ولی و رهاننده را خواستار بود و آن می بایست انسان می بود. اوه، خدای من! اکنون می خواهید چه کار کنید؟ شریعت خواستار یک ولی و رهاننده بود.

۱۲۹. حال، او نمی توانست یک فرشته را انتخاب کند، او می بایست یک انسان باشد، چون ما نسبت خونی با فرشته نداریم، ما با یکدیگر نسبت خونی داریم. فرشته سقوط نمی کند. او وجودی متفاوت است. یک بدن متفاوت دارد. او هرگز گناه یا کار دیگری نکرده است. او متفاوت است.

لیکن شریعت خواستار خویشاوند، ولی و رهاننده است.

۱۳۰. و هر انسانی بر روی زمین مولود یک آمیزش جنسی است. حال، نمی بینید؟ اینجا جایی است که آن پیش می آید. آنجا جایی است که گناه آغاز شد. پس اکنون می بینید که این در کجاست؟ اینجا جایی است که ذریت مار پیش می آید. می بینید؟

۱۳۱. حال توجه کنید، نیاز به یک ولی و خویشاوند بود، این ولی و رهاننده باید از نسل بشر متولد شده باشد. اینجا است که راه را بر ما می بندد، بگذارید کرنا را برایتان به صدا درآورم. تولد از باکره آن محصول را مهیا نمود. آمین! تولد از یک باکره، آن ولی و رهاننده‌ی ما را مهیا نمود. هیچ کس به جز خدای قادر عمانوئیل نشد، یکی از ما، عمانوئیل. «ولی و رهاننده» مهیا شد. می بینید که خدا چگونه نیاز را برقرار می سازد و کاری نیست که ما بتوانیم انجام دهیم. سپس فیض وارد می شود و بر آن شریعت سایه می افکند و آن محصول را تولید می کند. آمین! [برادر برانهام یک بار دست می زند].

۱۳۲. اوه، وقتی به منزل برسید، وقتی به کلبه‌ی کوچک خود برسیم؛ همان سرودی که برادر نویل می خواند. وقتی همه‌ی شما آنجا این را بشنوید، یک روز صبح که خوانده می شود

«فیض عظیم، چه نوای دلنشینی، که پستی چون مرا، نجات داد». می‌بینید، خواهید گفت: "جلال بر خدا! برادر برانهام هم رسیده است." ایناهاش! بله، او!

فیض است که ترس را به قلبم آموخت
و به فیض است که ترس‌هایم برداشته شد.
آن فیض چه پربها ظاهر شد،
اولین ساعتی که ایمان آوردم.

۱۳۳. صبر کنید، تا چند دقیقه‌ی دیگر به آن می‌پردازیم. او، خدای من! حال، نگاه می‌کنیم.
کتاب...

۱۳۴. کتاب روت یک تصویر بسیار زیبا از این به ما می‌دهد که بوعز... و نوعی املاک خود را از دست داده بود. می‌دانید، موعظه‌ی من در این مورد را شنیده‌اید، نشنیده‌اید؟ اگر شنیده‌اید، دست خود را بلند کنید. می‌بینید؟ پس، متوجه هستید. بوعز یک منجی و رهاننده شد، او تنها کسی بود که می‌توانست... او می‌بایست آن خویشاوند می‌بود، یک خویشاوند نزدیک. و با فدیہ کردن نوعی، او روت را بدست آورد. آن عیسی بود، بوعز نمادی بود از مسیح. و زمانی که اسرائیل را رهایی داد، عروس امت‌ها را بدست آورد. پس بعد، می‌دانید... بسیار زیبا... نوار این را داریم، اگر بخواهید می‌توانید آن را دریافت کنید.

۱۳۵. اکنون توجه کنید. او می‌بایست یک خویشاوند باشد. پس می‌بینید، یک فرشته نمی‌توانست این کار را بکند، یک انسان قادر به انجام این کار نبود، البته می‌بایست یک انسان می‌بود، ولی نه کسی که از زن ولادت یافته باشد، یعنی حاصل یک آمیزش جنسی. پس در باکره‌زایی، روح القدس بر مریم سایه افکند، از این رو عیسی یهودی نبود. عیسی از امت‌ها نبود. عیسی خدا بود. دقیقاً همین‌طور است. خون او از هیچ عمل جنسی نمی‌آمد. او خون مقدس خلق شده‌ی خدا بود. ما نه به یک خون یهودی نجات یافتیم و نه به خون امت‌ها. "ما به خون خدا نجات یافتیم." این مطابق کتاب مقدس است. این گونه می‌گوید که:
"ما نجات یافته‌ایم به..."

۱۳۶. پس، می‌بینید؟ عیسی خدا بود. او شخصیت دوم، چهارم یا سوم نبود. او خود شخص بود. او خدا بود. می‌بینید. او خدا بود، عمانوئیل. خدا از جلال خویش پایین آمد و خود را مکشوف نمود. من آن داستان زیبای بوث کلیبرن^{۹۳} را دوست دارم، آن سرود زیبا:

جدا شده از جلال خویش، داستان همیشه زنده
 خداوند و منجی من آمد
 و نامش عیسی بود
 زاده در یک آخور
 مرد حزن و اشک و اندوه
 اوه چه تمکینی، رهایی را برایمان آورد
 وقتی در موت شب
 اندک امیدی نبود
 خدا، صخره‌ی مستحکم
 عظمتش را کنار نهاد
 به رحمت خویش فروتن شد، جان من را نجات بخشید
 اوه، چقدر دوستش دارم، چقدر می‌ستایمش!
 نَفَس من، نور من، همه چیز من
 منجی عظیم، منجی من شد، خالق عظیم، منجی من شد
 تمامی پری خدا در او ساکن بود

۱۳۷. او کسی بود که نیاز را برآورده کرد. فیض بود که شخص عیسی مسیح را حاصل کرد. و اینک این کتاب... خدا خیمه‌ی خویش را برپا ساخت و از خدا بودن آمد تا انسان شود. او خصوصیت خویش را از خدای قادر تغییر داد تا انسان باشد، تا شکل انسان را بگیرد، تا بتواند بمیرد و انسان را رهایی بخشد. صبر کرد تا ما او را ببینیم، درست در زمانی که هیچ کس لایق

نبود. می‌بینید؟ بسیار خب.

۱۳۸. در کتاب مقدس، در کتاب روت اگر بخوانید متوجه خواهید شد که چنین کسی «گوئل»،^{۹۴} گگ-و-ئ-ل خوانده می‌شد، او کسی بود که می‌توانست نیازها را مرتفع سازد، او می‌بایست قادر به این کار می‌بود، باید می‌خواست که نیاز را مرتفع سازد. و گوئل می‌بایست یک خویشاوند می‌بود. و گوئل می‌بایست قادر به انجام این کار باشد و بخواهد که این کار را انجام دهد، و او می‌بایست یک خویشاوند باشد، خویشاوندی که این کار را انجام دهد.

۱۳۹. و خدا، خالق روح، وقتی انسان شد تا بتواند گناه را بر خویش گیرد، خویشاوند ما شد و بها را پرداخت و ما را دوباره به جانب خدا رهایی داد. اینهاش، این منجی است.

۱۴۰. مسیح اکنون ما را فدیة کرده است. اکنون ما رهایی یافته‌ایم. ولی او هنوز مالکیت خویش را اعلام نموده است. حال، ممکن است شما با آن موافق نباشید، ولی یک دقیقه تأمل کنید. می‌بینید، خواهیم دید. می‌بینید؟ او این را مطالبه نکرده است. می‌بینید؟ اگر او کتاب رستگاری را گرفته است، هرآنچه که آدم داشت و هرآنچه را که از دست داد، اکنون مسیح رهایی بخشیده؛ او اینک ما را رها ساخته، ولی هنوز مالکیت آن را اختیار نکرده است؛ او تا آن زمان معین نمی‌تواند. و بعد رستاخیز می‌آید و زمین دوباره از نو خلق می‌شود و بعد او مالکیت را اختیار خواهد نمود. مالکیتی که او در زمان رهایی دادن ما بدست آورد. ولی آن را در زمان معین انجام خواهد داد. او، خدای من!

۱۴۱. این در کتاب هفت مهر که ما اکنون از آن صحبت می‌کنیم، توضیح داده شده است. بسیار خب، کتاب رستگاری، همه چیز در اینجا توصیف شده است. اگر خدا اجازه دهد، تمام آنچه که مسیح در انتها انجام خواهد داد، در طول این هفته و در هفت مهر برای ما مکشوف خواهد شد. می‌بینید؟ بسیار خب، و چنان که مهرها باز شده و برای ما مکشوف می‌گردد، سپس می‌توانیم ببینیم که این نقشه‌ی عظیم رستگاری چیست و چه زمانی و چگونه انجام خواهد شد. تمام اینها در این کتاب اسرار مخفی است. این کتاب ممهور به هفت مهر

^{۹۴} Goel واژه‌ای عبری به معنی نجات دهنده، ولی و خویشاوند

است و بره تنها کسی است که می‌تواند آنها را بگشاید.

۱۴۲. حال [توجه برادر برانهام به چیزی جلب می‌شود]. عذر می‌خواهم. حال، متوجه می‌شویم...

۱۴۳. حال، اگر می‌خواهید به کتب نظر کنید، می‌توانید به کتاب ارمیا بروید و این را در آنجا بیاید. زمانی که او، زمانی که او داشت به سرزمین اسارت می‌رفت... می‌دانید، او از عمومی خویش-از پسر عمومی خویش املاکی را خرید و به مهر کردن آن پرداخت. و اگر ما همه‌ی آن را... ما به آن هم در «هفت دوره‌ی کلیسا» پرداخته‌ایم.

۱۴۴. می‌دانید، مهر در عهد عتیق مانند یک طومار بود. مثل این. [برادر برانهام اکنون از چند ورق کاغذ استفاده می‌کند تا پیچیدن، مهر کردن و گشودن یک طومار را نشان بدهد.] و اینجا یک راز بود و راز آن نهفته بود. بسیار خب، دور آن مهر شده و آنجا گذاشته شده بود، مطالبه‌ی چنین و چنان. سپس، راز بعدی حول آن بود که این میراث چیست و در این سو برجسته شده بود. حقوق و مطالبه‌ی چنین و چنان. و همین‌طور پیش می‌رفت تا یک طومار را می‌ساخت. چون در آن زمان کتاب‌هایی به این شکل امروزی وجود نداشت. این در یک طومار بود. (چند نفر این را می‌دانند؟) طومار خوانده می‌شد. خب، یک طومار مهر شده، می‌توانستید یکی را اینجا باز کنید و ببینید که راز درون آن چیست؛ آن را بشکنید و می‌توانستید ببینید که مطالبه و اعلان آن چیست.

۱۴۵. و همه چیز در اینجا، هفت مهر محتوی تمام اسرار خدا بود که از بنیان عالم همه در آنجا مهر شده بود و با هفت مهر مختلف مکشوف می‌شد. اگر خدا بخواهد، این مهرها را کنار می‌زنیم و به این کتاب نگاهی خواهیم داشت تا دریابیم که درباره‌ی چیست. می‌بینید؟ امیدوارم اوقاتی عظیم داشته باشیم. راز رستگاری آنجا ممهور شده تا زمانی که... این کتاب تا زمان پیغام آخرین پیغام آور، نمی‌توانست گشوده شود.

۱۴۶. طومار آنجا بود. می‌دانیم که آنجا بود. می‌دانیم که این رستگاری بود. ایمان داریم که

این رستگاری بود. ارمیا گفت: "این طومار حفظ شود..." همان‌طور که آنجا را می‌خوانید، او گفت: "آنها را در ظرف سفالین بگذار تا روزهای بسیار بماند."^{۹۵} می‌بینید؟ اوه، چه چیز زیبایی! آنجاست که می‌توانستم مدتی را درمورد آن صحبت کنم. این طومار در یک ظرف زمینی حفظ می‌شد. ظرفی که یک بار جسم شد. جلال بر خدا! او مُرد، دوباره برخاست و در ظرف زمینی حفظ شد، تا زمان خریداری فرا برسد. اوه، خدای من! چقدر زیبا! بسیار خوب.

۱۴۷. همه‌ی این پیغام‌ها در این ظروف زمینی نگه داشته شده‌اند، تا رسیدن زمان معین خداوند در زمان آخرین پیغام‌آور بر روی زمین. و تمام قومی که بر آن داوری شده و گفتند: "می‌دانم که وجود دارد. ایمان دارم که وجود دارد." و برای آن جنگیده و آن را پیش آوردند، با ایمانی که به آن باور داشتند. اما اکنون قرار است که این از طریق مکاشفه و از دست‌ان خداوند آورده شود، با اثبات و تأیید آن، خدا چنین گفته است؛ او این را وعده داده است.

۱۴۸. حال، حال ببینیم. کجا بودیم؟ برویم به آیه‌ی دوم. مدت زیادی را به نخستین آیه پرداختیم، ولی اکنون پردازیم به آیه‌ی دوم. حال، به آیه‌ی بعدی به این اندازه نمی‌پردازیم.^{۹۶}

و فرشته‌ای قوی را دیدم که به آواز بلند ندا می‌کند که کیست مستحق اینکه
کتاب را بگشاید و مهرهایش را بردارد؟

۱۴۹. اکنون، به یاد داشته باشید، یک بار دیگر آیه‌ی اول را بخوانیم، تا بتوانیم با هم به آن پردازیم:

و دیدم به دست راست تخت‌نشین...

۱۵۰. خدا! او کیست؟ نگهدارنده‌ی اصلی کتاب حیات. او آن را در دست دارد. خدا در دست دارد. وقتی آدم آن را از دست داد، آن کتاب به مالک اصلی آن برگشت. این از آن او بود.

و یوحنا (در رویا) و دید بر دست راست تخت‌نشین، کتابی را که مکتوب است از درون و بیرون، و مختوم به هفت مهر.

۱۵۱. می‌بینید، درون! حال، وقتی می‌رویم تا مهرها را بازگشایی کنیم، می‌بینید که، این به ژرفای کلام برمی‌گردد، در تمام مسیر، برای هر یک از آن مهرها، همه چیز با هم. تمام سرّ آنجا در این مهرها نهفته شده است. می‌بینید؟ تمام سرّ کتاب مقدس در مهرها قرار دارد. [برادر برانهام پنج بار روی منبر می‌زند.] و این مهرها تا آن زمان نمی‌تواند شکسته و باز شود. این را ظرف چند دقیقه در اینجا اثبات می‌کنم.

۱۵۲. توجه داشته باشید. حال، یادتان باشد، کتاب مهر شده است. یکی اینجاست، ایناهاش، این مهر. سپس یکی دیگر دور آن است؛ یک مهر. یکی دیگر به دور آن؛ یک مهر. این کتاب رستگاری است. و تمام اینها با هم کتاب را تشکیل می‌دهند، و این به هفت مهر ممه‌ور شده است. و در ورا قرار گرفتن آن به این دلیل است که این طومار پیچیده شده است؛ سرّ مهر در درون آن است و فقط می‌گوید «سوار اسب سفید» یا «سوار اسب سیاه» و هر چیز دیگری، در بیرون آن، ولی سرّ تمامی کتاب در آن مهرها است، از پیدایش تا مکاشفه. یک نقشه‌ی کامل رستگاری در هفت مهر مکشوف گشته است. اوه، این یک زمان مهم است. خدا کمک کند تا آن را متوجه شویم. می‌بینید؟

۱۵۳. اکنون، یک فرشته‌ی زورآور... حال دومین آیه.

... فرشته‌ی زورآور با آوازی بلند ندا می‌کند: کیست مستحق (مستحق چه؟) اینکه کتاب را بگیرد؟...

۱۵۴. حال، متوجه می‌شویم. اکنون کتاب کجاست؟ نزد مالک اصلی خود، چون توسط یک پسر، یعنی نخستین پسر خدا در نسل بشر، از دست رفته بود. و هنگامی که او حق خود را بخاطر گوش کردن به شیطان از دست داد، او... او چه کار کرد؟ او منطق شیطان را در عوض کلام خدا پذیرفت. حال، نمی‌شود چند لحظه اینجا مکث کنیم؟ پسران خدا تفکرات یک مدرسه‌ی

مذهبی را بجای کلام خدا می‌گیرند. می‌بینید، همان کاری که آدم انجام داد. او حقوق خویش را از دست داد و زمانی که این کار را کرد، این به عقب برگشت. نمی‌توانید ببینید که آن ادوار در کجا بودند؟ می‌بینید؟ درست به سمت نگه دارنده‌ی اصلی خویش برگشت.

۱۵۵. و یوحنا در روح، اینجا در آسمان ایستاده... او از هفت دوره‌ی کلیسا به بالا برده شد. می‌بینید؟ ادوار کلیسا را دید. سپس برده شد به باب چهارم. او گفت: "به اینجا صعود نما تا اموری را که بعد از این باید واقع شود، به تو بنمایم."

۱۵۶. و او تخت‌نشینی را دید که این کتاب را در دست داشت، در دست راست خویش. حال به این فکر کنید. و، بعد، این کتاب، سند رستگاری بود، و به هفت مهر مهور شده بود.

۱۵۷. سپس یک فرشته پیش آمد، یک فرشته‌ی زورآور با آوازی بلند "چه کسی مستحق دریافت کتاب است، تا کتاب را بگیرد، چه کسی قادر بود تا مهرها را بگشاید، چه کسی قادر بود تا این کتاب را باز کند؟" می‌بینید؟ فرشته این را پرسید. یوحنا این را دید و گفت: "چه کسی شایسته است؟ او..." "اوه، خدای من! شاید تنها من، آن را این گونه احساس می‌کنم. اما او... فرشته گفت: "او..." کتاب نجات /ینجاست. نقشه‌ی نجات خدا /ینجاست. /ینجا تنها راهی است که بدان نجات می‌یابید. چون اینجا حق مالکیت تمام آسمان‌ها و زمین است. "اگر هست، جلو بیاید." "اوه، خدای من!" "کنون سخن بگو و یا همیشه خاموش باش. اگر هست بیاید و این کتاب را مطالبه کند. چه کسی شایسته‌ی انجام آن است؟"

۱۵۸. و یوحنا گفت:

کسی در آسمان شایسته یافت نشد، کسی بر روی زمین شایسته یافت نشد، کسی بر زیر زمین در میان زندگان و مردگان شایسته یافت نشد؛ هیچ‌کس شایسته نبود.

۱۵۹. ندای فرشته برای یک ولی و خویشاوند بود تا ظاهر شود، یک رهاننده. خدا گفته است من شریعتی دارم، یک ولی، یک خویشاوند که می‌تواند-می‌تواند جایگزین گردد. آن ولی کجاست؟ چه کسی قادر است این کار را بکند؟

۱۶۰. این از آدم و همین‌طور از طریق تمام رسولان، انبیا و وهمه‌ی چیزهای دیگر می‌آید، و کسی یافت نشد. حال، این یعنی چه؟ "هیچ کس بر روی آسمان، هیچ کس بر روی زمین، هیچ زنده‌ای." ایلیا آنجا ایستاده بود، موسی آنجا ایستاده بود، تمام رسولان آنجا ایستاده بودند، یا- تمام کسانی که مرده بودند، تمام مردان مقدس تمام دوران، ایوب و همه‌ی آنها، همه‌ی آنها ایستاده بودند و کسی شایسته نبود تا حتی به کتاب نگاه کند. چه برسد به اینکه بخواهد آن را بگیرد و بگشاید.

۱۶۱. حال، کجاست که پاپ و تمام اینها وارد می‌شوند؟ اسقفان شما کجا هستند؟ شایستگی شما کجاست؟ ما هیچ نیستیم. درست است.

۱۶۲. او خواست تا یک رهاننده‌ی خویشاوند، یک ولی، اگر می‌تواند قدم پیش بگذارد. اما یوحنا می‌گوید هیچ کس شایسته نبود.

۱۶۳. نه اینکه افراد شایسته آنجا نبودند. مثلاً یک فرشته، برای مثال، ما می‌گوییم جبرائیل یا میکائیل، ولی یادتان باشد، این باید یک خویشاوند می‌بود. یادتان باشد یوحنا در اینجا گفت «هیچ انسانی»، نه اینکه فرشته، نه سرافین، آنها گناه نداشتند، بلکه در یک رده‌ی دیگر قرار داشتند. آنها هرگز سقوط نکردند.

۱۶۴. ولی این می‌بایست یک منجی خویشاوند می‌بود. «هیچ انسانی»، چون هیچ یک از آنها فدیة نشده بودند. هیچ انسانی شایسته‌ی نظر کردن به آن نبود. اوه نه، خدای من! پس به یک خویشاوند خونی نیاز بود و فرشته به دنبال او بود و در هیچ کجا یافت نشد. هیچ کس نیست. هیچ اسقف، هیچ اسقف اعظم، هیچ کشیش یا هیچ کس دیگر آن قدر تقدس نداشت تا بتواند به کتاب نگاه کند. خدای من! خدای من! این خیلی پر قدرت است، ولی چیزی است که کتاب مقدس گفته است. دوستان! من فقط چیزی را که یوحنا گفته است، نقل می‌کنم.

کتاب مقدس می‌گوید که یوحنا به شدت گریست.

۱۶۵. نه آن‌طور که برخی از معلمین تعلیم می‌دهند. یک بار شنیدم که یک نفر این را تعلیم

می‌داد، می‌گفت: "یوحنا گریست. چون خود را مستحق و شایسته نیافت." او! هر انسانی تحت روح القدس تفاوت این را می‌داند. می‌بینید، این تفاوت را تحت الهام روح القدس می‌فهمد.

۱۶۶. ولی یوحنا «به شدت» گریست. به گمانم این چیزی است که برایش گریست، "اگر کسی یافت نشد که شایسته‌ی گرفتن و بازکردن کتاب باشد، پس تمام خلقت فنا شده است."

۱۶۷. کتاب اینجاست، حق و سند مالکیت اینجاست؛ و این به خویشاوندی که بتواند آن شروط را داشته باشد، عطا خواهد شد. این قانون و شریعت خود خداست و خدا نمی‌تواند شریعت خود را بی‌حرمت سازد. نمی‌تواند. می‌بینید؟ خدا نیاز به یک منجی خویشاوند داشت که شایسته باشد. که قادر به انجام آن باشد.

۱۶۸. و فرشته گفت: "اکنون آن ولی، خویشاوند، رهاننده، پیش بیاید."

۱۶۹. و یوحنا نگریست. او به تمام زمین نگریست. به زیر زمین نگریست و هیچ کس یافت نشد. خلقت آنها و همه چیز فنا شده بود و البته یوحنا به شدت گریست. همه چیز فنا شده بود.

۱۷۰. هرچند که گریستن او حتی یک دقیقه هم طول نکشید. سپس یکی از آن پیران ایستاده و گفت: "گریان مباش یوحنا." او، خدای من! گریه‌ی او حتی یک دقیقه هم دوام نیاورد.

۱۷۱. یوحنا فکر کرد: "او، خدای من! آن فرد کجاست؟ انبیا آنجا ایستاده‌اند، آنها هم مانند من متولد شده‌اند. پیران و حکیمان آنجا ایستاده‌اند... او، کسی اینجا نیست؟"

۱۷۲. "من انسانی را می‌خواهم که قادر باشد این کار را بکند. کسی را می‌خواهم که بتواند نجات دهنده باشد."

۱۷۳. و یافت نشد، پس یوحنا مستأصل شد، همه چیز فنا شده بود و او به تلخی می‌گریست.

او-او ناراحت بود، چون اگر نمی‌توانستند کسی را بیابند، همه چیز، تمام خلقت از دست

می‌رفت. جلال بر خدا! اگر نمی‌توانستند کسی را براساس آن نیازها ببینند، آنها... همه‌ی نسل بشر، تمام جهان و خلقت از بین رفته بود. همه-همه چیز سقوط کرده بود. حقوق رستگاری و نجات، حقوق حیات ابدی، تمام این حقوق از بین رفته بود و کسی نبود که بتواند بها را پردازد. و یوحنا شروع کرد به گریستن، چون کسی شایسته نبود و کسی حتی لایق نگاه کردن به کتاب نبود. اوه، نیاز به یک بشر بود، یوحنا به شدت گریست، چون کسی نمی‌توانست این کار را انجام دهد و همه چیز فنا شده بود.

۱۷۴. و صدایی از جانب یکی از آن پیران که آنجا بین پیران ایستاده بود، شنیده شد و تمام آن لشکر عظیم آسمان گفتند: "گریان مباحش یوحنا." اوه، خدای من!

۱۷۵. فیض خداوند! [برادر برانهام دو بار دستانش را بر هم می‌زند].

۱۷۶. "ناامید مباحش یوحنا. زاری مکن چون شیر سبط یهودا، ریشه و نسل داود، او غالب آمده است."

۱۷۷. غالب شدن یعنی «کشتی گرفتن و غلبه یافتن». اوه، خدای من! در آن باغ جتسیمانی، وقتی قطره‌ی خونی از چهره‌ی او چکید، او درحال غالب آمدن بود.

۱۷۸. شیر، ریشه و نسل داود، او غالب آمده بود. غالب شده بود.

۱۷۹. مثل یعقوب، با اینکه غاصب بود، وقتی با فرشته روبرو شد، او را نگه داشت و فرشته تلاش کرد تا از او جدا شود. او گفت: "نمی‌گذارم که بروی." او فرشته را تا گرفتن آنچه می‌خواست، نگه داشت و نام او از «غاصب» به مفهوم «مکار و فریب‌کار» به چه چیز تغییر یافت؟ به «اسرائیل»، شاهزاده‌ی خدا. پس او غالب آمد.

۱۸۰. و این شیر سبط یهودا غالب آمده است. او گفت: "گریان مباحش یوحنا، چون شیر سبط یهودا، ریشه‌ی داود غالب آمده است. او این کار را انجام داده است. تمام شد، یوحنا!" اوه، خدای من! او پاک‌کننده‌ای را فراهم آورد تا گناه را به دستی که با خرد خویش آن را آلوده ساخت، یعنی بشر، برمی‌گرداند. بله.

۱۸۱. ولی وقتی یوحنا برگشت تا نگاه کند، یک بره را دید. چه چیز متفاوتی از شیر. او گفت: "شیر غالب آمده است." می‌بینید؟ باز می‌توانم از این استفاده کنم «خدا در سادگی پنهان شده.» او گفت: "او یک شیر است." او سلطان و وحوش است. شیر غالب آمده است. قوی‌ترین چیز موجود، شیر است.

۱۸۲. من در جنگلی در آفریقا بوده‌ام، شنیدم که زرافه‌ها جیغ می‌کشیدند و—فیل‌های عظیم‌الجثه با آن خرطوم در آسمان، آن صداها را ایجاد می‌کردند و وحوش صحرا آن فریادهای سهمگین را و سوسک‌ها و... من و بیلی پاول در یک جای قدیمی که آن را پوشانده بودند، نشسته بودیم و از فاصله‌ای دور، غرش یک شیر را شنیدیم و همه چیز در صحرا خاموش شد. حتی سوسک‌ها دست از سر و صدا کشیدند، پادشاه صحبت می‌کند. اوه، اوه، اوه، اوه، خدای من!

۱۸۳. به شما می‌گویم، این زمانی است که فرقه‌ها و تمام تردیدها بر زمین خواهند افتاد. زمانی که پادشاه سخن می‌گوید، همه چیز از حرکت باز می‌ایستد. و این پادشاه است. این کلام اوست. اوه!

۱۸۴. او گفت: "یوحنا! نگران نباش، گریان مباش، مأیوس نشو، یوحنا تو در یک رویا هستی. درحال نشان دادن چیزی به تو هستیم. می‌دانم که کاملاً نا امید شده‌ای چون می‌دانی، این، این... چیزی برای رهایی باقی نمانده، همه چیز از بین رفته است. کسی نیست که بتواند این نیازها را برطرف کند. اما شیر سبط یهودا..."

۱۸۵. می‌دانی، یهودا... این را اینجا در، روی تخته سیاه داشتیم. می‌دانید، نشانه‌ی سبط یهودا یک شیر بود.

۱۸۶. یادتان باشد شیر و گاو نر و... یک انسان و غیره... و—آنها درحال مراقبت بودند، آن سرافین، از آن کلام، درحالی که مرقس، متی، لوقا، و یوحنا همگی دور کتاب اعمال ایستاده بودند.

۱۸۷. و من شنیدم که مردی می‌گفت، یک خادم بزرگ می‌گفت: "کتاب اعمال فقط حکم یک سگوار دارد."

۱۸۸. این اولین تاکی بود که از کلیسای مقدس بیرون آمد. بله، آقا! و اگر چیز دیگری را ثمر بدهد، آن-آن هم از همان‌گونه خواهد بود. بله، آقا! شما درخت‌های پیوندی را دارید که لیمو ثمر می‌دهد. درحالی‌که باید پرتقال باشد. ولی وقتی این درخت دوباره شاخه‌اش رشد می‌کند، دقیقاً مانند آن اصلی و نخستین خواهد بود.

۱۸۹. و متی و مرقس و لوقا و یوحنا، آن انجیل‌ها آنجا ایستاده و از آن محافظت می‌کنند. حکمت انسان، قدرت شیر، عمل گاو نر، و سرعت پلنگ یا منظوم عقاب بود. بله، انجیل‌ها آنجا ایستاده‌اند. چه؟ منجی، یادتان هست چه زمانی آن را داشتیم؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] این در «هفت دوره‌ی کلیسا» است.

حال او گفت: "شیر سبط یهودا."

۱۹۰. چرا از یهودا؟ "عصا از یهودا دور نخواهد شد و نه فرمانفرمایی از میان پای‌ها وی تا شیلوه بیاید. او از یهودا خواهد آمد."

۱۹۱. و شیر، نماد سبط یهودا، غالب آمده است. او غالب آمده است.

۱۹۲. هنگامی‌که یوحنا پیرامون خود را نگریست تا ببیند آن شیر چیست، یک بره را دید. عجب! او به دنبال یک شیر بود و یک بره را دید. آن پیر او را شیر نامیده بود، ولی وقتی یوحنا نگریست، یک بره را دید. "یک بره چون ذبح شده پیش از بنیان عالم؛" یک بره، ذبح شده. این چه بود؟ آن بره چه بود؟ خونی بود، مجروح، بره‌ای که ذبح شده بود، ولی دوباره زنده بود. و او خونین بود. اوه، خدای من!

دوستان! چطور می‌توانید به آن نگاه کنید و گناهکار باقی بمانید؟

۱۹۳. یک بره جلو آمد، آن پیر گفت: "آن شیر غالب آمده است، شیر سبط یهودا." یوحنا

برگشت تا شیر را بیابد و یک بره پیش آمد، لرزان، آغشته به خون، زخمی؛ او ظفر یافته بود. ممکن بود بگویند که در جنگ بوده است. او ذبح شده بود، ولی باز هم زنده بود.

۱۹۴. می‌دانید؟ یوحنا قبلاً متوجه این بره نشده بود. او اشاره‌ای به آن نکرده بود. هیچ جایی به آن اشاره نشده بود. یوحنا وقتی می‌نگریست، در سرتاسر آسمان آن را ندیده بود، ولی اکنون پیش می‌آمد.

۱۹۵. توجه کنید که از کجا جلو آمد. از کجا آمد؟ او از تخت پدر آمد، جایی که از زمان ذبح شدن و برخاستن مجدد، در آنجا نشسته بود. "او برخاسته و به دست راست پدر نشسته بود. همچنان زنده بود تا شفاعت کند." آمین! امروز به خون خویش قیام کرده تا بعنوان شفای بر جهالت قوم شفاعت نماید. حال او، این چیزی است که به آن وابسته هستیم. او همچنان به آن پاک‌کننده پوشیده شده بود. سفیدکننده‌ی آمرزش گناهان.

۱۹۶. یوحنا به بره نگاه کرد، و بره چنین به نظر می‌رسید که ذبح شده است. و بعد متوجه شد که او زخمی است، جراحت دارد، مضروب است و خونین است. یک بره‌ی خونین، این چیزی است که جای ما را گرفت. آیا این عجیب نیست که یک بره‌ی ساده می‌بایست جای ما را می‌گرفت؟ و او بره را دید. بره پیش آمد.

۱۹۷. یوحنا او را ندیده بود. چون او آنجا در ابدیت بود، همچنان شفاعت می‌کرد و نشان می‌داد که آنها که تحت پوشش خون گاوها و بزها و یک قربانی جایگزین به سمت خدا آمدند، او همچنین... زیرا آنانی که به این ایمان داشتند به او اشاره می‌کردند. خون هنوز ریخته نشده بود، پس او آنجا بود تا آنها را تطهیر نماید. او آنجا بود تا من و شما را تطهیر نماید.

۱۹۸. و او، خدا! امیدوارم که امشب آنجا باشد. بخاطر همه‌ی گناهکاران، همان بره‌ی ذبح شده. چطور خدا می‌تواند چیزی به جز آن بره‌ی خونین را که آنجا ایستاده است، ببیند!

۱۹۹. و اکنون بره در رویا پیش آمد، همان‌طور که ذبح شده بود. توجه کنید، از تخت پدر

آمد. اوه، فکر کنید! او، او از کجا به آن رویا پیش رفت؟ او از جلال آمد، یعنی جایی که دست راست خدا نشسته بود. او از جلال خویش خارج شده و به سمت یوحنا رفت.

۲۰۰. اوه، چقدر این شکوهمند می‌شد اگر امشب افکار گناه‌آلود خویش را کنار می‌گذاشتیم تا او را بپذیریم، و او می‌توانست از جلال خویش خارج شده و خود را بر همه بشناساند.

۲۰۱. بره از جلال به سمت شفاعت پیش می‌رود تا بر نجات یافتگان خویش مدعی باشد. بسیار خوب. یادتان باشد او/ینجا در کار شفاعتی خویش بود. ولی به یاد داشته باشید، مهرها آماده‌ی گشوده شدن هستند و بره از صحن خدا پیش می‌آید، پیش به جلو.

۲۰۲. صبر کنید تا بدانجا برسیم و به آن پردازیم، آن یک ساعت، آن «نیم ساعتی» که در آسمان سکوت برپاست. دود در صحن برپاست، دیگر شفاعتی نیست، قربانی برجا نیست. این تخت داوری است. دیگر خونی بر آن نیست، چون بره‌ی پوشیده به خون آنجا را ترک کرده است. تا آن موقع صبر نکنید. این را در عهد عتیق به یاد دارید؟ تا زمانی که خون بر کرسی رحمت نبود، داوری بود، مادامی که خون آنجا بود، رحمت برقرار بود. [برادر برانهام پنج بار روی منبر می‌زند]. ولی هنگامی که بره آنجا را ترک گفت، آن کار انجام شد!

۲۰۳. او چه بوده است؟ او یک شافی بوده است. نه هیچ فرد دیگری. پس به من بگویید که مریم کجا می‌توانسته است شفاعت کند؟ مریم چه چیزی را می‌توانست تقدیم کند؟ سنت فرانسیس، سنت آسیسی، سنت سیسیلیا^{۹۷} یا هر یک... هر یک از آنها یا هر بشر دیگری چه چیزی می‌توانست تقدیم و قربانی کند؟ یوحنا هرگز هزاران قدیس را ندید که در جایگاه شفاعت باشند، «او یک بره دید، بره‌ای که ذبح گشته بود، خونین». اهمیتی نمی‌دهم که چند قدیس کشته شده‌اند؛ همه مستحق آن بودند. مانند آن دزدی که بر روی صلیب گفت: "ما گناه کردیم و مستحق این مجازات هستیم، ولی این مرد کاری نکرده است."^{۹۸} او تنها انسانی بود که شایسته بود.

۲۰۴. او اینجا از شفاعت می‌آید، او برای چه می‌آید؟ به او نگاه کنید. اوه، خدای من! [برادر برانهام سه بار دستانش را بر هم می‌زند].

۲۰۵. یوحنا داشت می‌گریست. این-این اصلاً در کجاست؟ چه اتفاقی دارد می‌افتد؟

۲۰۶. گفت: "گریان مباش یوحنا." آن پیر گفت: "اینک شیری می‌آید." او کسی بود که ظفر یافته بود. وقتی او نگریست، اینک بره‌ای خونین آمد که ذبح گشته بود.

۲۰۷. هرچه کشته شده باشد، خونین است. این را می‌دانید. کشته شده است، گردنش را قطع کرده‌اند یا چیزی شبیه به این. خون آن را دربر گرفته است.

۲۰۸. یک بره می‌آید، ذبح شده، و او پیش آمد. اوه، خدای من! (چه؟) تا فدی‌ه‌شدگان خویش را مطالبه کند. آمین! اوه، من... آیا احساس نمی‌کنید که بخواهید به یک گوشه بروید و بنشینید برای مدتی گریه کنید؟ یک بره می‌آید، همچنان خونین. یوحنا... هیچ چیز آنجا نبود، تمام نامداران آنجا ایستاده بودند، ولی هیچ‌یک از آنها قادر به انجام این کار نبود. بعد، اکنون یک بره پیش می‌آید. ایام شفاعت او به سر آمده است، ایام شافی بودن.

۲۰۹. این زمانی است که این فرشته می‌رود تا آنجا بایستد. صبر کنید تا به مهرها برسیم. و دیگر زمانی نخواهد بود. درست است. آن «نیم ساعت سکوت»؛ ببینید که در آن نیم ساعت سکوت، در هفتمین مهر چه اتفاقی می‌افتد. اگر خدا بخواهد یکشنبه شب آینده به آن می‌پردازیم.

۲۱۰. او پیش می‌آید. (برای چه؟) تا اینک مدعای خویش را بگیرد. اوه، خدای من! می‌آید تا مدعای خویش را بگیرد. حال، او کار خویشاوند را انجام داد، نازل شد، یک انسان شد و مُرد. او کار ولی را جهت نجات انجام داد، ولی هنوز مدعای خویش را نخوانده است. اکنون او به صحنه می‌آید، تا حقوق خویش را مطالبه کند. (ببینید چه اتفاقی می‌افتد). اوه، خدای من! آنچه بخاطرش ذبح شده بود. چون چنان که ولی انسان گردید تا بجای او بمیرد، اما آن پیر، زمانی که گفت او یک شیر بوده است، حق داشت. می‌بینید؟ پیر او را خطاب کرد و

گفت «شیر»، چون او یک بره بود، یک شافی، یک بره‌ی خونین، ولی اینک بعنوان یک شیر پیش می‌آید. ایام شفاعت او به اتمام رسیده است.

۲۱۱. "... هر که خبیث است، باز خبیث بماند و هر که عادل است، باز عدالت کند و هر که مقدس است، باز مقدس بشود."^{۹۹} این امر به اتمام رسیده است. او، برادر را بعد چه؟ بعد چه؟

۲۱۲. و یادتان باشد این در هفتمین دوره‌ی کلیسا می‌آید. هنگامی که اسرار خدا باید باز شود. حال، خیلی دقت کنید. این چیزی است که باید متوجه شوید. او در حال انجام عمل شفاعت خویش برای شفاعت ایمانداران بوده است. برای دو هزار سال او آنجا بود، یک بره. اکنون او از ابدیت گام پیش نهاده تا کتاب مالکیت را بگیرد و مهرها را بشکند و اسرار را مکشوف سازد. چه زمانی پس از آن؟ در زمان آخر.

۲۱۳. متوجه می‌شوید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!" بسیار خب، پس ادامه می‌دهیم.

۲۱۴. حال، گشودن مهرها و آزاد ساختن تمامی اسرار برای آنها، برای فرشته‌ی هفتم که پیغامش باید تمام اسرار خدا را آشکار سازد. این چیزی است که او اینجا گفت. تمامی اسرار در این هفت مهر قرار دارند.

۲۱۵. و اکنون بره از میانجی و واسطه بودن میان انسان و خدا پیش می‌آید. او یک شیر می‌شود. و زمانی که شیر می‌شود، کتاب را می‌گیرد. این حق اوست. خدا آن را نگه داشته است، سرّ را، ولی اکنون بره می‌آید.

۲۱۶. هیچ کس قادر به گرفتن کتاب نبود. این هنوز در دستان خداست. نه پاپ، کشیش یا هر چیز دیگری، آنها هیچ کتابی را نمی‌توانند بگیرند. هفت مهر مکشوف نشده بود. می‌بینید؟

۲۱۷. ولی زمانی که واسطه و میانجی، کارش بعنوان شافی انجام شده باشد، جلو می‌آید. و یوحنا... آن پیر گفت: "او یک شیر است." و او پیش آمد. او را ببینید. او، خدای من! می‌بینید؟ او پیش می‌آید تا کتاب را بگیرد. حال ببینید. تا اسرار خدا را که دیگران در تمام

این ادوار فرقه‌ای حدس زده بودند، مکشوف نماید.

۲۱۸. بعد، ببینید، فرشته‌ی هفتم... اگر این کتاب، اسرار، کلام خدا باشد فرشته‌ی هفتم، باید یک نبی باشد، زیرا کلام خدا باید... نه کشیشان، نه پاپ‌ها یا هیچ چیز دیگری بیاید. کلام بر چنین افرادی نمی‌آید. کلام خدا، همیشه، تنها بر یک نبی نازل می‌شود. ملاکی ۴ این را وعده داده است و زمانی که او پیش بیاید، او اسرار خدا را برمی‌گیرد، جایی که کلیسا در تمام این فرقه‌ها به این تردیدها و ابهام‌ها رسیده است، "و ایمان پسران را به سمت ایمان پدران برمی‌گرداند." سپس داوری جهان انجام خواهد شد و زمین خواهد سوخت و بعد عادل در هزاره بر خاکستر شیریان راه خواهد رفت.

۲۱۹. اکنون متوجه می‌شوید؟ بسیار خوب. [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۲۲۰. سایرین در ادوار فرقه‌ای این را حدس زده بودند. ولی می‌بینید، او باید این انسان باشد، هفتمین فرشته‌ی مکاشفه ۱۰:۱-۴ یک... فرشته‌ی هفتم حامل اسرار خداست که به او داده شده و تمام اسراری را که در طول ادوار فرقه‌ای باقی مانده، به اتمام می‌رساند.

۲۲۱. حال، می‌توانید ببینید که چرا من با برادرانم در فرقه‌ها برخورد نمی‌کنم. سیستم فرقه‌ها مد نظر است. آنها... نیازی نیست که آنها بخواهند آن را بدانند، چون نمی‌تواند مکشوف شود. این طبق کلام است. آنها به آن اعتماد کرده و باور داشتند که این در آنجا بوده و به ایمان به آن راه رفتند، ولی اکنون این آشکارا اثبات شده است. آمین! او، خدای من، چه - چه کلامی!

۲۲۲. حال، ببینید. پس این اوست، بره، که جایگاه پادشاهی خود را زمانی که مقدسینش می‌آیند تا او را بعنوان خدای خدایان و شاه شاهان تاج‌گذاری کنند، می‌گیرد. می‌بینید؟

۲۲۳. می‌بینید، "زمان به اتمام رسیده است." مکاشفه ۱۰:۶ دیگر زمانی باقی نیست.

۲۲۴. توجه کنید، این بره «هفت شاخ» دارد. به این توجه کرده بودید؟ "و دیدم هفت شاخ... تازه به آن پرداختیم. شاخ‌ها به معنای «قدرت» حیوان است. و توجه داشته باشید، او

یک حیوان نبود، چون کتاب را از دست راست او که تخت‌نشین بود، گرفت. می‌بینید؟ توجه کنید. اوه، خدای من!

۲۲۵. به گمانم این را یک جایی یادداشت کرده بودم. اوه... برای بازکردن مهرها، آزاد نمودن مالکیت و پیغام برای آخرین فرشته. و او جایگاه پادشاهی خود را می‌گیرد. این چیزی است که اینک برای انجامش پیش می‌آید.

حال ببینید، وقتی او بیرون می‌آید، «هفت شاخ».

۲۲۶. حال، یوحنا به آن نگاه می‌کرد. وقتی او این بره را دید، به نظر می‌رسید که -که ذبح شده است، خونین بود. و او از ابدیت آمد و میانجی بودن او به اتمام رسید.

۲۲۷. پس هرچقدر که می‌خواهید، به مریم دعا کنید. "در آسمان و بر زمین و هیچ‌کجای دیگر کسی نبود که بتواند آن را بگیرد." یوحنا به شدت بخاطر آن گریست. اوه، دوست کاتولیک! نمی‌توانی آن را ببینی؟ به یک فرد مرده دعا نکنید.

۲۲۸. بره تنها میانجی و واسطه است. می‌بینید؟ او کسی بود که پیش آمد. و حال او چه کار کرد؟ او به اینجا بازگشته تا مادامی که خورش کفارهی همه است، شفاعت نماید. و بره، اینک او می‌داند که چه چیزی در کتاب نوشته شده است. پس او می‌دانست که از بنیان عالم نام آنها در آنجا مکتوب بود. پس او اینجا ایستاده بود و شفاعت را این‌گونه انجام می‌داد، تا زمانی که تمام کسانی که نامشان در آن کتاب مکتوب بود، نجات یابند. و این به پایان رسید. اینک او از آنجا خارج می‌شود. می‌بینید؟ او کار ولی بودن خویش را انجام داده است. او تمام... می‌دانید، می‌دانید که کار ولی و خویشاوند این بود تا در حضور مشایخ شهادت بدهد. به یاد دارید که بوعز کفش خود را تکاند و چیزهای دیگر؟ او اکنون تمام این کارها را کرده است.

۲۲۹. حال، او می‌آید تا عروس خویش را بگیرد. آمین! او اکنون بعنوان یک پادشاه می‌آید، او به دنبال ملکه‌ی خویش است. آمین! در این کتاب تمامی اسرار قرار دارد که هفت مهر به

دور آن پیچیده شده است. اوه، برادر! هفت مهر، همه در انتظار آمدن او هستند.

۲۳۰. توجه کنید، بیاید به این نمادها پردازیم. الآن ساعت نه است. هنوز سه ساعت دیگر وقت داریم. ما... بیاید... شیطان مدام به من می‌گوید که این افراد خسته شده‌اند. به نظرم همین‌طور باشد، ولی بیاید-بیاید به هر حال به این پردازیم.

۲۳۱. «هفت شاخ»، همان هفت کلیسا بودند. می‌بینید؟ هفت دوره‌ی کلیسا. چون آن محافظت بره بود. آنچه که او بر روی زمین، با آن از حقوق خویش محافظت نمود، یک گروه از مردم بود که خود آنها را فرستاده بود و محافظت شده بودند. می‌بینید؟ شاخ بره.

۲۳۲. «هفت چشم»، هفت پیام‌آور هفت دوره‌ی کلیسا هستند. «هفت چشم»، هفت رائی.

۲۳۳. می‌خواهید چند بخش کلام را بنویسید؟ پس به آن پردازیم. چه می‌گویید؟ آن قدر زمان داریم؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] بسیار خب. به زکریا پردازیم، کتاب-کتاب زکریا، فقط چند لحظه، و-بخشی از آن را می‌خوانیم.

۲۳۴. من-من نمی‌خواهم شما را در این مورد خیلی معطل کنم. و-و من... ولی در عین حال، نمی‌خواهم آن را از دست بدهید. چه چیزی از این مهم‌تر است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] چه چیزی بیش از... [یک نفر از داخل جمعیت می‌گوید: "برادر برانهام!"] چه؟ ["قابل قیاس نیست."] هیچ چیزی مهم‌تر از حیات ابدی برای یک فرد وجود ندارد. و ما باید-باید اکنون آن را بدست بیاوریم و-و مطمئن باشیم که آن را یافته‌ایم. بسیار خب. بسیار خب، آقا!

۲۳۵. اکنون می‌خواهیم زکریا باب سوم را بخوانیم. فکر کنم درست باشد. زکریا ۳. می‌خواهیم به این نمادها پردازیم، اگر آیات را یادداشت کرده باشیم. امروز بعدازظهر وقتی به اینها برخوردیم، صدای فریادم همه جا را فرا گرفته بود. نمی‌دانم که-که درست نوشته‌ام یا نه. امیدوارم که درست نوشته باشیم. زکریا باب سوم، ببینیم که... من اینجا نوشته‌ام ۸۹، این باید ۸ تا ۹ باشد. بسیار خب، می‌دانم که نمی‌تواند ۸۹ باشد. زکریا ۳:۸-۹.

پس ای یهوشع رئیس کهنه بشنو تو و رفقاییت که به حضور تو می‌نشینند، زیرا که ایشان مردان علامت هستند. (بشنوید.) زیرا که اینک من بنده‌ی خود، شاخه را خواهم آورد. (مسیح)

و همانا آن سنگی که به حضور یهوشع می‌گذارم، بر یک (سنگ) سنگ هفت چشم می‌باشد. (هفت چشم) اینک یهوه صبا یوت می‌گوید که من نقش آن را رقم خواهم کرد و عصیان این زمین را در یک روز رفع خواهم نمود.

۲۳۶. حال زکریا ۱۰:۴ را باز کنیم. ۱۰:۴ گوش کنید:

زیرا کیست که روز امور کوچک را خوار شمارد؟... (خدا در سادگی، می‌بینید؟) زیرا که این هفت مسرور خواهند شد، حینی که شاقول را در دست زربابل می‌بینند. و اینها چشمان خداوند هستند که در تمامی جهان تردد می‌نمایند.

۲۳۷. «هفت چشم» چشم‌ها به معنی «دیدن» است. دیدن یعنی «انبیا، رائی‌ها». این بره هفت شاخ داشت، و بر هر شاخ یک چشم، «هفت چشم». این چیست؟ مسیح و عروس او، هفت عصر کلیسا، از آن هفت نبی پیش رفت، هفت دیده‌بان، چشم‌ها. پس آخری باید یک رائی باشد. [برادر برانهام همین‌طور که می‌گوید «رائی»، دو بار روی منبر می‌زند.] بسیار خب.

۲۳۸. توجه داشته باشید، او یک حیوان نیست. او کتاب را از دست راست تخت‌نشین گرفت. او که بود؟ مالک. مالک اصلی، که کتاب رستگاری را به دست راست خویش داشت، و نه هیچ فرشته‌ای، بدون شباهت به هیچ فرشته‌ای، هیچ چیز دیگر نمی‌توانست آن جایگاه را بگیرد. "و این بره‌ی خونین، قدم پیش گذارد و کتاب را از دست او گرفت." این چه بود؟ برادر! این والاترین کار در کتاب مقدس بود که هیچ فرشته یا هیچ چیز دیگری قادر به انجام آن نبود. "و بره آمد و آن را از دست راست تخت‌نشین گرفت."

۲۳۹. این چیست؟ اکنون این متعلق به بره است. آمین! شریعت خداوند این را مطالبه می‌کرد. او کسی است که آن را در اختیار دارد. شریعت خداوند نیاز به یک خویشاوند رهاننده

داشت و بره با در دست داشتن آن پیش آمد. "من ولی ایشان هستم، من منجی آنها هستم، اکنون من شفاعت آنها را نموده‌ام و آمده‌ام تا حقوقشان را برایشان مطالبه کنم." آمین! این تنها فرد است. "آمده‌ام تا حقوقشان را اعلام و مطالبه کنم. در آن، آنها نسبت به تمام حقوقی که در سقوط از دست دادند، محق هستند و من بها را پرداخته‌ام."

۲۴۰. اوه، برادر! آیا این باعث نمی‌شود یک حس روحانی به شما دست بدهد؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] "نه به اعمال نیکویی که انجام داده‌ایم، بلکه به رحمت او."

۲۴۱. اوه، یک دقیقه صبر کنید. و آن پیران و همه‌ی چیزهای دیگر، تاج خود را پیش پای او انداختند و سر بر زمین نهادند. می‌بینید؟

هیچ کس، هیچ کس نمی‌توانست این کار را بکند.

۲۴۲. و او تا به دست راست خدا قدم پیش گذارد و کتاب را از او گرفته و حقوق خویش را اعلام نمود. "من برای ایشان مُردم، من ولی و رهاننده‌ی آنها هستم. من واسطه و شافی هستم. خون من ریخته شد. من انسان شدم و این را برای بازگرداندن کلیسا انجام دادم. آنکه پیش از بنیان عالم دیدم. من آن را خریداری نموده‌ام؛ من گفتم که این آنجاست و هیچ کس قادر به گرفتن آن نبود. ولی من پایین رفتم و این کار را انجام دادم. من ولی ایشان هستم. من خویشاوند ایشان گشتم." و او کتاب را می‌گیرد. آمین!

۲۴۳. اوه، امشب آنجا چه کسی منتظر من است؟ کیست آن کلیسایی که آنجا چشم انتظار است؟ چه چیزی می‌توانست آنجا منتظر شما باشد؟ ولی و رهاننده! اوه، خدای من! چه اعلان رفیع و یا چه عملی!

۲۴۴. اکنون، او سند مالکیت نجات را در اختیار دارد. آن را در دستان خویش دارد. اکنون شفاعت انجام شده است. او آن را در دست خویش دارد. یادتان باشد، این تمام مدت در دست خدا بود، ولی اینک در دست بره است. حال، ببینید. سند مالکیت نجات و رهایی تمام خلقت اکنون در دستان اوست. و او نیز برگشته تا آن را برای نسل بشر بازپس گیری نماید. نه

برای فرشتگان، بلکه برای بشر که داده شده بود تا دوباره آنها را پسران و دختران خدا بسازد. آنها را دوباره به باغ عدن بازگرداند، هر چیزی که آنها از دست دادند، تمام خلقت، درختان، حیات حیوانات، همه‌ی چیزهای دیگر. اوه، خدای من!

۲۴۵. آیا این باعث نمی‌شود احساس خوبی داشته باشید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] احساس خستگی می‌کردم، ولی اکنون دیگر آن‌گونه نیستم. می‌بینید؟ گاهی اوقات فکر می‌کنم، فکر می‌کنم برای موعظه بسیار پیر شده‌ام، بعد می‌روم تا چیزی مانند آن را بینم و فکر می‌کنم که دوباره جوان هستم. بله، آه-ها! این کاری است که در شما انجام می‌شود. می‌بینید؟

۲۴۶. چون این را می‌دانم، که یک نفر در انتظار من است. کسی هست که بهایی را پرداخته که من قادر به پرداختش نبودم. درست است. او این کار را برای من کرده است. چارلی! او این کار را برای تو کرده است. او این کار را برای تمام نسل بشر انجام داده است و اکنون پیش می‌آید تا حقوق رستگاری‌بخش خویش را مطالبه نماید. برای چه کسی مطالبه نماید؟ نه برای خویش، برای ما. او یکی از ماست. او خویشاوند ماست. اوه، خدای من! او برادر من است. او منجی من است. او خدای من است. او ولی و منجی من است. او همه چیز است، چون من بدون او چه بودم و یا بدون او می‌توانستم چه باشم؟ پس می‌بینید، او همه چیز من است و بعنوان خویشاوند ما آنجا ایستاده است. و حالا، او تا این زمان برای ما شفاعت می‌کرده و اکنون جلو می‌آید تا کتاب نجات را بگیرد، تا حقوق خویش را از آنچه برای ما انجام داده است، مطالبه نماید.

۲۴۷. آنها می‌میرند. عیسی گفت: "هر که به من ایمان آورد، اگر مرده باشد زنده گردد. آنکه زنده باشد و به من ایمان آورد، هرگز موت را نخواهد دید. هر آن کس که جسم من را می‌خورد و خون من را می‌نوشد، حیات جاودان دارد و من او را در روز واپسین برخیزانم."^{۱۰۰}

^{۱۰۰} اشاره به انجیل متی باب ۱۶، انجیل مرقس باب ۹، انجیل لوقا باب ۹، انجیل یوحنا باب ۵ و ۸

۲۴۸. مهم نیست که او در ساعت اول به خواب رفته باشد، یا دوم یا سوم، چهارم، پنجم، ششم یا هفتم، هر جایی که به خواب رفته باشد. چه اتفاقی خواهد افتاد؟ صور خدا نواخته خواهد شد و آخرین کرنا نواخته خواهد شد، در همان زمانی که آخرین فرشته، پیغام خویش را اعلام می‌کند و آخرین مهر گشوده شده است، کرنا‌ی آخر نواخته خواهد شد و منجی پیش می‌آید تا دارایی و ملک فدیة شده‌ی خویش را برگردد؛ یعنی کلیسای خویش، شسته شده به خون.

۲۴۹. آه، اکنون، تمام خلقت اکنون در دستان او قرار دارد، که به آن تمام نقشه‌ی نجات به هفت مهر اسرارآمیز در این کتابی که او گرفت، مهر شده است. حال ببینید، "و تنها اوست که می‌تواند این را به هر که بخواهد، مکشوف سازد." او آن را در دست خویش دارد. می‌بینید. حال، او وعده داد که این در آن زمان خواهد بود. و آن با هفت مهر ممهور گشته است، کتاب نجات. حال نگاه کنید. تاکنون...

۲۵۰. دوستان! گفته بودم که شما را حدود ساعت هشت و سی دقیقه مرخص می‌کنم، ولی برای اینکه به این مطلب پردازیم حدود سه یا چهار صفحه از یادداشت‌های خود را کنار گذاشتم. پس می‌خواهم... هم اکنون ساعت از نه گذشته است، تا بتوانید فردا دوباره برگردید.

۲۵۱. ولی اکنون، در این کتاب هفت‌گانه‌ی مهرهای نجات که بره در اختیار گرفته بود، [چراکه] او تنها کسی بود که می‌توانست این کار را بکند، و او این کتاب را از دست راست تخت‌نشین گرفت، تا حقوق نجات بخش خویش را مطالبه نماید. برای من و تو مطالبه نماید، از آنچه ما را فدیة کرده، تا برگردیم به هر آنچه که آدم در باغ عدن از دست داد. او ما را بدان بازگرداند.

۲۵۲. حال، با بره و کتابی در دستش، آماده‌ایم تا فیضش را بطلیم که بر ما باشد تا این کتاب را که ممهور به هفت مهر است، بر ما بگشاید و رخصت دهد تا اندک نگاهی به پشت پرده‌ی زمان داشته باشیم. اوه، خدای من! توجه کنید، وقتی او کتاب را گرفت، سند مالکیت، مهر شده بود. (این را به خاطر بسپارید.) و مهر اسرار را شکست تا آنها را مکشوف سازد، تا آنها را برای خاصانش بیاورد. می‌بینید، تمام فدیة شدگان.

۲۵۳. اکنون وقتی در مهرها به این برسیم، می‌خواهیم به آنجا برویم و جان‌هایی را ببینیم که زیر مذبح فریاد می‌زنند: "ای خداوند تا به کی؟ تا به کی؟"

۲۵۴. او اینجا بعنوان شافی و واسطه در مذبح ایستاده است. "اندکی دیگر تا عدد هم‌قطاران که باید مانند شما کشته شوند، تمام شود."^{۱۱}

۲۵۵. اما اکنون او در این مهر آخر از اینجا می‌آید. او دیگر شافی نیست. اکنون او پادشاه است. و او چه کار می‌کند؟ اگر او یک پادشاه است، باید مطیعانی داشته باشد، و مطیعان او آنانی هستند که او ایشان را فدیہ کرده است؛ و ایشان نمی‌توانند قبل از اینکه او حقوق نجات را دریافت کند، به حضور او بیایند. و اکنون، او از شافی بودن خارج می‌شود، جایی که موت در گور نهاده می‌شود، او با آن حقوق پیش می‌آید. آمین!

۲۵۶. "و حتی آنانی که زنده و تا آمدن او باقی هستند، بر آنانی که خوابیده‌اند، سبقت نخواهند جست. چون صور خداوند در آن کرنا‌ی آخر نواخته می‌شود." زمانی که آخرین مهر گشوده شده باشد، و زمانی که هفتمین فرشته، پیغام خویش را داده باشد، "آخرین کرنا نواخته می‌شود و مردگان در مسیح برمی‌خیزند و ما که زنده و تا آمدن او باقی باشیم به بالا برده خواهیم شد، تا او را در هوا ملاقات کنیم." او مطالبه می‌کند! او اکنون پیش آمده تا- تا مایملک خویش را مطالبه کند.

۲۵۷. ببینید. به این نگاه کنید! خدای من! مهرها را گشود، اسرار را مکشوف کرد. مکشوف ساخت (کجا؟) برای آخرین دوره‌ی کلیسا، تنها کلیسایی که باقی است. مابقی آنها خوابیده‌اند.

۲۵۸. او گفت: "اگر در ساعت اول، دوم، سوم یا تا ساعت هفتم بیاید." در ساعت هفتم یک-یک فرمان یا آوازی پیش رفت. "اینک داماد می‌آید."^{۱۲}

۲۵۹. و وقتی این کار را کردند، باکره‌های نادان، کلیساهای معمولی گفتند: "اوه، می‌دانید؟"

به گمانم دوست دارم آن روح القدس را داشته باشم." تاکنون به پرزبیتری‌ها و اسقفی‌ها توجه کرده‌اید؟ پیغام من در فینیکس را شنیده‌اید، خطاب به مردانی که آنجا می‌ایستند، در ندا و آن جاها، می‌گویند... چه اتفاقی برای این نویسنده افتاده که می‌گوید: "پدر مقدس چنین و چنان...؟" درحالی که کتاب مقدس می‌گوید "کسی را بر زمین، آن گونه پدر بخوانید."^{۱۰۳} آنها با ایشان به خواب رفته‌اند، دلیلش این است، اما وقتی می‌آیند، می‌گویند: "بله، ما ایمان داریم."

۲۶۰. یک زن، زنی دیگر را خطاب کرد و گفت: "می‌دانی؟ من اسقفی هستم." گفت: "من-من آن روز به زبان‌ها صحبت کردم. ایمان دارم که روح القدس را یافته‌ام. ولی هیس! به کسی نگو." خیلی به آن شک دارم. ممکن است به زبان‌ها صحبت کرده باشید. اگر یک انسان را در آتش بیندازید، چگونه می‌خواهد ساکت و آرام باشد؟ بله، آقا! می‌بینید؟ می‌بینید؟ نمی‌تواند این کار را بکند.

۲۶۱. آیا می‌توانید تصور کنید که پطرس، یعقوب، یوحنا و سایرین در بالاخانه بگویند: "اوه، ما روح القدس را یافتیم. ولی بهتر است چیزی نگوییم."؟ برادر! آنها از در و پنجره و چیزهای دیگر بیرون رفته و به خیابان‌ها رفتند و مثل یک مشت آدم مست رفتار نمودند. این روح القدس حقیقی است.

۲۶۲. ولی می‌دانید؟ آن باکره‌ی نادان به هر حال هیچ چیزی را نمی‌یابد. درست است. و یادتان باشد، وقتی رفتند تا روغن بخرند، یادتان باشد که کلام نمی‌گوید آنها آن را یافتند.

۲۶۳. ولی وقتی رفته بودند و درتلاش برای یافتن آن بودند، آوازی به گوش رسید. چه اتفاقی افتاد؟ تمام آن باکره‌هایی که به خواب رفته بودند، بلند شدند. چراغدان خویش را آراستند "و به شام عروسی وارد شدند."^{۱۰۴} درست است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۲۶۴. و سایرین برای دوره‌ی مصیبت‌ها باقی ماندند. درست است. آنها "به سختی

^{۱۰۲} اشاره به انجیل متی ۹:۲۲
^{۱۰۴} اشاره به انجیل متی باب ۲۲

می‌گریستند، گریه و فشار دندان بر دندان". این کلیساست، نه عروس؛ بلکه کلیسا.

۲۶۵. عروس به بزم نکاح وارد شده است. بین عروس و کلیسا کاملاً تفاوت وجود دارد. بله، آقا! آه-ها! "عروس به شام عروسی وارد شد." اوه، توجه داشته باشید. پسر! [برادر برانهام یک بار دستانش را به هم می‌زند].

۲۶۶. مهرها گشوده گشته بودند. (چرا؟) تا حقایق را در آخرین دوره‌ی کلیسا مکشوف سازند. چرا؟ بره مهرها را گشود و برای کلیسای خویش مکشوف ساخت تا مطیعان خویش را برای ملکوت خود جمع کند. عروس خویش را، می‌بینید! اوه، خدای من! او اکنون می‌خواهد تا مطیعانش را نزد خویش بیاورد.

۲۶۷. این یعنی چه؟ از خاک زمین، از اعماق دریا، از سنگ‌ها، از هر جا و مکانی، از مکان‌های تاریک، از-از فردوس، هر جایی که باشند او آنها را فرا خواهد خواند و آنها پاسخ خواهند داد. آمین، آمین! [جماعت می‌گویند: "آمین!"] او می‌خواند و ایشان پاسخ می‌دهند.

۲۶۸. او می‌آید تا مطیعانش را برگیرد. او اسرار خویش را مکشوف نمود و ایشان آن را دیدند. و در آن زمان، "دیگر زمانی باقی نیست." "زمان به انتها رسیده است." بسیار خوب.

۲۶۹. او تخت را ترک می‌کند تا بعنوان بره‌ی ذبح شده شافی باشد، تا شیر باشد، پادشاه. تا دنیا را بخاطر رد کردن پیغام خویش در داوری بیاورد. او شافی نیست.

۲۷۰. حال، هر چند تعجیل داریم، تعلیم عهد عتیق را به خاطر بیاورید. وقتی خون از تخت رحمت برداشته شد، به چه معنی بود؟ کرسی داوری.

۲۷۱. و بعد هنگامی که بره، ذبح شده، از ابدیت قدم پیش گذارد، خارج از تخت پدر خویش، و حقوق خویش را دریافت نمود، دیگر تخت داوری بود. بعد او بره نشد، بلکه شیر شد، پادشاه، و ملکه‌ی خویش را می‌خواند تا کنار او بایستد.

۲۷۲. "نمی‌دانید که مقدسان دنیا را داوری خواهند کرد؟"^{۱۰۵} دانیال گفت که "دیوان برپا شد و دفترها گشوده شد و هزاران هزار او را خدمت می‌کردند." پادشاه و ملکه. "و بعد دفتری دیگر گشوده شد که دفتر حیات است." این برای کلیسا است. و پادشاه و ملکه آنجا ایستاده بودند.

۲۷۳. چنان که آن گاوچران می‌گفت:

دیشب که در دشت دراز کشیده بودم
 به ستاره‌های آسمان خیره شدم
 می‌خواستم بدانم آیا تابه‌حال یک گاوچران
 آرام به سمت آن زیبایی رانده است؟
 راهی به سمت آن منطقه روشن و شاد هست
 لکن تاریک است و تنگ، چنان که می‌گویند
 ولی راه تباهی فراخ است
 تمام راه روشن و آشکار است

۲۷۴. او از شرایط گله‌ی خویش سخن می‌گوید. اگر تابه‌حال در یک جمع‌آوری گله بوده باشید، این موضوع را می‌بینید.

از یک مالک بزرگ دیگر صحبت می‌کنند
 چنان که می‌گویند، هرگز کمبود جا ندارد
 همیشه برای یک گناهکار جا هست
 که به سمت آن راه راست و تنگ می‌راند
 می‌گویند هرگز ترک نمی‌کند
 هر عمل و نگاهت را می‌داند

برای امنیت بهتر است آن علامت را بیاییم
و نام خود را در دفتر او ثبت کنیم
می‌گویید یک جمع‌آوری بزرگ خواهد بود
وقتی گاوچران‌ها مثل گوساله‌های یتیم خواهند ایستاد
تا توسط سواران داوری علامت‌گذاری شوند (آن انبیا و رائی‌ها)
که هر علامت و نشانی را می‌شناسند

۲۷۵. اگر تا به حال در یک جمع‌آوری گله شرکت کرده باشید، دیده‌اید که یک رئیس آنجا
می‌ایستد و سواران و جنب‌وجوش در میان رمه را می‌بیند. او نشان خویش را می‌بیند که عبور
می‌کند. نشان را به رئیس نشان می‌دهند و او آن را خواهد دید و تأیید خواهد کرد. اسب او
به آن سمت می‌رود، دور آن گروه پرجنب‌وجوشی که سرشاخ شده‌اند و گاوهای خودش را
جدا می‌کند.

می‌گویید که جمع‌آوری بزرگی خواهد بود
و گاوچرانان مانند گوساله‌های یتیم خواهند ایستاد
تا توسط سواران داوری علامت‌گذاری شوند
که هر علامت و نشانی را می‌شناسد (می‌بینید؟)

۲۷۶. پس گفت:

فکر کنم طفلی سرگردان خواهیم بود
انسانی محکوم به مرگ علامت‌گذاری نشده؛
(از او خوراک خواهد ساخت. می‌بینید؟)
که همراه با بی‌مصرف‌ها و دزدان محسوب می‌شود
وقتی رئیس آن سواران بیایند

۲۷۷. می‌دانید او کیست؟ رئیس سواران، همان بره است برای هفت پیغام‌آوری که فرستاده

شدند و هر نشانی را می‌شناسند. می‌بینید؟

۲۷۸. توجه کنید، او می‌آید، تخت را بعنوان یک شافی ترک می‌کند، بعنوان یک بره‌ی ذبح شده تا یک شیر بشود، پادشاه، تا تمام دنیا، که رد شده است به داوری بیاورد. ولی و رهاننده‌ی ما، بر همه پادشاه است. چرا؟ او سند مالکیت نجات را بدست آورده است. همه چیز در دستان اوست. خوشحالم که او را می‌شناسم. می‌بینید؟

۲۷۹. سپس میراث خویش یعنی کلیسا، عروس را مطالبه می‌کند. آن را مطالبه می‌کند.

۲۸۰. سپس چه کار می‌کند؟ او دشمن خویش، یعنی شیطان را از بین می‌برد. او شیطان را با تمام آنانی که از شیطان الهام یافته و کلام نجات او را رد کردند، به دریاچه‌ی آتش می‌اندازد.

۲۸۱. او اکنون پادشاه است. تخت رحمت هنوز پابرجاست. هدیه‌ی او را رد نکنید. می‌بینید؟ سواران می‌دانند که شما که هستید.

۲۸۲. و اینک دشمن او، که دو هزار سال در حال ایجاد مشکل بود، ادعا می‌کند: "هر کاری بخواهم می‌توانم با آنها انجام دهم. آنها هنوز از آن من هستند. من... آنها در آنجا، آن سند را از دست داده‌اند."

۲۸۳. ولی او، بره، ولی و رهاننده‌ی ماست. او گفت... اکنون در اینجا و در حال شفاعت است، ولی یک روز... می‌گوید: "آنها را به گور می‌سپارم."

۲۸۴. ولی او به کلیسا گفت: "شما را بیرون می‌آورم، ولی ابتدا باید یک شافی باشم."

۲۸۵. حال، او جلو می‌آید، از ابدیت در آنجا قدم پیش می‌گذارد، خارج از تخت پدر که بعنوان یک شافی بر آن نشسته بود. حال می‌آید تا پادشاه باشد، اوه، تا با عصای آهنین بر تمام امت‌ها حکمرانی نماید دیوان برپا شده است. اوه، برادر! خویشاوند و رهاننده‌ی ما، همه چیز را در اختیار دارد. درست است. بله، آقا!

۲۸۶. او چه کار می‌کند؟ او دست دشمن یعنی شیطان را رو می‌کند. "آنها اینک از آن من هستند؛ من آنها را از گور برخیزانیدم." و تمام دروغگویان و منحرفان کلام و امثال آنها را می‌گیرد و آنها را در دریاچه‌ی آتش نابود می‌کند. کار او تمام است. آنها را به دریاچه‌ی آتش می‌اندازد. اوه، خدای من!

۲۸۷. می‌دانید چیست؟ می‌خواهم-می‌خواهم قبل از اتمام جلسه چیزی بگویم و بعد تعجیل خواهیم کرد. اکنون-اکنون رسیده‌ایم به هفتمین آیه، ولی می‌خواهم توجه کنید که از آیه‌ی ۱۴ تا ۱۸ چه اتفاقی می‌افتد.

و هرآنچه در آسمان بود و هرآنچه بر زمین بود...

۲۸۸. به این گوش کنید، بگذارید این را بخوانم، به گمانم بهتر است این را از روی کتاب بخوانیم. ما در آیه‌ی هفتم هستیم. می‌بینید؟ و... به آیه‌ی ششم نگاه کنید.

و دیدم در میان تخت و چهار حیوان و در وسط پیران، بره‌ای چون ذبح شده ایستاده است و هفت شاخ و هفت چشم دارد... (الآن این را توضیح دادیم)... که هفت روح خدا/یند که به تمامی جهان فرستاده می‌شوند.

۲۸۹. می‌بینید، هفت دوره‌ی کلیسا، هفت پیغام‌آوری که آن آتش را مشتعل نگه داشتند. می‌بینید؟ بسیار خوب.

پس آمد (بره) و کتاب را از دست راست تخت‌نشین گرفته است.

۲۹۰. حال، ببینید، ببینید زمانی که این کار را کرد، چه اتفاقی افتاد. صحبت از یوییل می‌کنید. حال این دقیقاً باز شدن مهرهاست که رخ داد. درست بعد از این به آن «نیم ساعت سکوت» خواهیم رسید. این را ببینید. این را آغاز کرده‌ایم و یکشنبه شب آینده در همین جا آن را به اتمام خواهیم رسانید و اکنون خوب گوش کنید. آیا حاضر هستید؟ بگویید "آمین". [جماعت می‌گویند: "آمین!"] خوب گوش کنید که وقتی این کار را کرد چه رخ داد.

۲۹۱. وقتی تمام خلقت آه می‌کشید، کسی نمی‌دانست که چه کار کند و یوحنا به شدت می‌گریست. "بره آمد، قدم بدانجا گذاشت." و این کتاب در-در دست مالک اصلی بود، چون انسان سقوط کرده و آن را از دست داده بود. و هیچ انسانی دیگر قادر نبود تا آن را بگیرد و زمین را نجات دهد. هیچ کشیش، پاپ یا هیچ چیز دیگر. ولی بره جلو آمد؛ نه مریم، نه این قدیس و یا آن قدیس، "بره جلو آمد. خونین، ذبح شده و کتاب را از دست راست تخت‌نشین گرفت." و زمانی که آنها دیدند یک منجی وجود دارد؛ و تمام نفوس زیر مذبح، وقتی فرشتگان، وقتی پیران، وقتی همه آن را دیدند، وقتی این کار انجام شد. این، درعین حال، در آینده قرار می‌گیرد. امشب، او یک شافی و واسطه است، ولی به این جهت در حرکت است. نگاه کنید:

و چون کتاب را گرفت، آن چهار حیوان و بیست و چهار پیر به حضور بره افتادند و هر یکی از ایشان بریطی و کاسه‌های زرین پر از بخور دارند که دعاهای مقدسین است.

۲۹۲. اینها، آنانی هستند که زیر مذبح بوده و مدتی طولانی دعا کرده‌اند. می‌بینید؟ آنها برای رهایی دعا کرده‌اند، برای رستاخیز؛ و اینجا این-این پیران دعاهایشان را می‌ریزند... چون اینک ما یک نماینده یافته‌ایم، یک ولی و خویشاوند در آسمان، که برای احقاق حقوق خویش آمده.

و سرورهای جدید می‌سرایند و می‌گویند: مستحق گرفتن کتاب و گشودن مهرهای هستی، زیرا که ذبح شده‌ای و مردمان را برای خدا (دقت کنید.) به خون خود از هر قبیله و زبان و امت خریدی

و ایشان را برای خدای ما پادشاهان و کهنه ساختی و بر زمین سلطنت خواهند کرد.

۲۹۳. آنها می‌خواستند که برگردند. و اینجا دارند برمی‌گردند تا کاهنان و پادشاهان باشند.

۲۹۴. جلال بر خدا! آن قدر احساس خوشی دارم که به زبان‌ها صحبت کنم. ببینید، نگاه کنید. اینجا، این گونه به نظر می‌رسد که زبان من از ستایش و تمجید خدا قاصر است. به آنچه که اصلاً بلد نیستم، نیاز دارم.

۲۹۵. توجه کنید. "و دیدم..." به این گوش کنید:

و دیدم و شنیدم صدای فرشتگان بسیار را...

۲۹۶. گوش کنید که چه یویلی در جریان است! وقتی دیدند که بره آمد و کتاب نجات را گرفت، نفوس فریاد برآوردند. به آن خواهیم پرداخت. همه، همه چیز، پیران زانو زدند. آنها دعای مقدسین را ریختند. چه؟ این نشانگر یک ولی و خویشاوند برای ما بود. آنها به روی درافتادند و سرودها سرآیدند و گفتند: "شایسته‌ای چون ذبح شدی." ببینید چه... و به این فرشتگان نگاه کنید.

و دیدم و شنیدم صدای فرشتگان بسیار را که گرداگرد تخت و حیوانات و پیران بودند و عدد ایشان کرورها کرور و هزاران هزار بود. (توجه کنید.)

که به آواز بلند می‌گویند: مستحق است بره ذبح شده که قوت و دولت و حکمت و توانایی و اکرام و جلال و برکت را بیابد.

۲۹۷. چه یویلی در آسمان برقرار است، زمانی که بره هدایتگر باشد، جایگاه شفاعتی را ترک نموده و می‌آید تا مدعای خویش را متصرف گردد.

۲۹۸. می‌دانید که یوحنا بعد به چه رسید. او باید نام خود را دیده باشد که آنجا نوشته شده است. وقتی آن مهرها گشوده شدند، او باید واقعاً خوشحال شده باشد. ببینید که او چه گفت:

و هر مخلوقی را که در آسمان و بر زمین و زیر زمین و در دریاست و آنچه در آنها می‌باشد، شنیدم که می‌گویند: «تخت‌نشین و بره را برکت و تکریم و جلال و توانایی باد، تا ابد الآباد.» (آمین و آمین و آمین!)

و چهار حیوان گفتند: آمین! و آن پیران به روی در افتادند و سجده نمودند.

۲۹۹. این مثل یک یوییل است، صحبت از زمانی است که بره جلو می‌آید. می‌بینید؟ کتاب در آسمان مهر شده بود، و اسرار نیز.

۳۰۰. می‌گویید: "آیا نام من در آنجا هست؟" نمی‌دانم. امیدوارم که باشد. ولی اگر هست، پیش از بنیان عالم در آن ثبت شده است.

۳۰۱. ولی اولین چیزی که نشانگر آن رهایی بود، آمدن بره‌ای بود که پیش از بنیان عالم ذبح گشته بود. و او کتاب را گرفت، (جلال بر خدا!) کتاب را گشود، مهرها را باز کرد و آن را به هفتمین پیغام‌آور خویش بر زمین فرستاد، تا آن را برای قوم خویش مکشوف سازد. [جماعت فریاد شادی سر می‌دهند.] بفرماید. اوه، خدای من! چه اتفاقی افتاد؟ فریادها، هللویاها، مسح شده، قوت، جلال، ظهور. [جماعت به غریو شادی خود ادامه می‌دهد.]

۳۰۲. و یوحنا پیر که آنجا ایستاده بود، برادر ما، می‌گریست: "چرا؟" می‌گفت: "آنچه بر آسمان بود و آنچه بر زمین بود و آنچه در دریا بود صدای غریو شادی من را شنید، آمین، برکات، تکریم، قوت و قدرت از آن او باد که تا ابدالآباد زنده است."

۳۰۳. صحبت از زمان شادی است، هنگامی که مهرها گشوده شده‌اند. یوحنا باید نظر کرده و پشت پرده‌ی زمان را دیده باشد که می‌گویند: "این یوحناست." اوه، اوه!

۳۰۴. او بسیار خوشنود بود. تاجایی که گفت: "همه چیز در آسمان..." او باید واقعاً فریاد برآورده باشد. این‌طور نیست؟ "آنچه در آسمان و آنچه بر زمین، آنچه بر زیر زمین، تمام مخلوقات و چیزهای دیگر شنیدند که می‌گویم: "آمین! برکت و جلال و حکمت و قدرت از آن اوست." آمین!

۳۰۵. چرا؟ وقتی مکاشفه به بره داده شد، منجی، ولی و خویشاوند ما از تخت شفاعت بازگشت و به آنجا گام گذارد تا مُلک خویش را بگیرد.

اوه، به‌زودی بره عروسش را خواهد گرفت تا همیشه در کنارش باشد
 تمام جنود آسمان جمع خواهند شد
 اوه، این منظره‌ای با شکوه خواهد بود، تمامی مقدسین در سفیدی بی‌لکه
 و با عیسی تا ابد سلطنت خواهیم کرد
 اوه، بیا و شام بخور (حال در کلام) ارباب می‌گوید: "بیا و شام بخور."

۳۰۶. اوه من-من-من از ییانش قاصرم، می‌بینید.

"بیا و شام بخور، بیا و شام بخور."

می‌توانی همیشه بر میز عیسی جشن بگیری
 (اکنون! وقتی آنجا را ترک کند، دیگر امیدی نیست.)
 او که توده‌ها را خوراک داد، آب را به شراب تبدیل کرد...

۳۰۷. او که گفت: "آن که به من ایمان دارد، اعمالی که من انجام می‌دهم او نیز انجام خواهد داد." اوه، خدای من! او که این امور را برای ایام آخر وعده داد. او که این چیزها را گفت، او که اکنون در زمان مکاشفه‌ی این امور است که شناخته شده، می‌گوید: "بیا و شام بخور." اوه، برادر من! این را از دست ندهید.

حال، چند لحظه سرهایمان را خم کنیم.

۳۰۸. به فیض خدا سعی می‌کنیم فردا شب اولین مهر را باز کنیم، اگر خدا آن را برای ما بگشاید و بگذارد ببینیم که این چه مکاشفه‌ای بوده است. "مخفی شده از پیش از بنیان عالم."

۳۰۹. قبل از انجام این کار، دوست گناهکار و عضو فاطر کلیسا! آیا شما فقط دارای عضویت در یک کلیسا هستید یا دارای عضویت نیستید؟ و اگر فقط دارای یک عضویت هستید، بدون داشتن آن وضعیت بهتری خواهید داشت. شما نیاز به یک تولد دارید. باید در آن خون نزدیک شوید. باید به نزدیک چیزی بیایید که گناه را کنار بزنند، به نحوی که هیچ یاد و اثری از آن باقی نماند.

۳۱۰. اگر مهیای ملاقات با بره در هوا نشده‌اید، با قوتی که در من گذارده شده، از طریق مأموریتی که توسط خداوند قادر به من سپرده شده، از طریق یک فرشته، یک ستون آتش، به نام عیسی مسیح به شما حکم می‌کنم. سعی نکنید فقط با عضویت در یک کلیسا یا یک لژ، در یک کلیسای زمینی او را ملاقات کنید.

۳۱۱. مادامی که شافی، تا جایی که من می‌دانم، هنوز مشغول شفاعت است، بیایید؛ چون روزی می‌رسد که می‌خواهید بیایید و دیگر شافی و شفاعتی در کار نخواهد بود. اگر ساعتی را که در آن زندگی می‌کنیم بشناسید، در هفتمین دوره‌ی کلیسا، و اسرار خدا چیزی شده‌اند که هستند، که به روح اشکار و اثبات‌شده‌ی خدا در حال نشان دادن هر چیزی است که برای ایام آخر وعده داده شده بود، چقدر وقت باقی است؟ دوست گناهکار! بیا.

۳۱۲. خداوند عیسی! ساعات به سرعت در حال گذر است، شاید دیرتر از آن چیزی باشد که فکرش را بکنیم. خوشحالم که به این ساعات نزدیک می‌شویم. برای یک ایماندار، این شکوهمندترین زمانی است که جهان تا به حال به خود دیده است، ولی برای آنکه آن را رد کرده، ناراحت کننده‌ترین زمان ممکن است. هیچ حرفی برای توصیف آن نمی‌توان یافت. کلماتی که با آن عبارات را بسازیم تا بتوانیم با آن عبارات را ساخته و مشکلات و مصیبت‌هایی را که در پیش است، توصیف نماییم. کلماتی هم وجود ندارد تا بتواند از حروف ما شکل بگیرد، تا برکاتی را که پیش روی ایماندار است، توصیف نماید.

۳۱۳. ای پدر! شاید امشب کسانی ناامید باشند، ایشان بشر هستند و اکنون اگر خون هنوز بر تخت رحمت جاری است، بگذار تا امشب بره از تخت به قلوب ایشان بیاید و برایشان مکشوف سازد که فنا شده‌اند و با دست خونین بگوید: "مادامی که زمان باقی است، بیایید."

۳۱۴. خداوند! پیغام را با دعاهای خود به تو تقدیم می‌کنم. هر آنچه اراده‌ی توست انجام بده. ای پدر! در نام عیسی می‌طلبیم.

در حالی که سرهایمان را خم کرده‌ایم.

۳۱۵. اگر این نیاز و درخواست را برآورده نکرده‌اید، اگر توکل شما فقط به کلیسایان است، هیچ چیز نیست که بتواند شما را رهایی بخشد. اگر توکل شما به شفاعت قدیسین است، هنوز هم گمگشته هستید. اگر به اعمال دست خویش توکل دارید، کاری که انجام داده‌اید، اعمال نیکو، پس باز هم فنا شده‌اید. اگر توکلتان به-به دعای مادران است، یا به عدالت مادر و یا پدرتان، اگر به آن توکل دارید، فنا گشته‌اید. اگر به چند حس و احساس توکل دارید، یک حس عجیب، چند رفتار احساسی و صحبت به زبان‌ها یا رقص در روح، اگر این تنها چیزی است که به آن توکل دارید و بره را شخصاً نمی‌شناسید، اگر او را نمی‌شناسید، پس در حضور خدا به شما حکم می‌کنم. اکنون این را در حضور خدا اصلاح کنید.

۳۱۶. در اعماق قلب خویش دعا کنید و ساده باشید، چون خدا در سادگی پنهان می‌گردد. یادتان باشد، کتاب مقدس گفت: "همه کسانی که ایمان آوردند، افزوده شدند."

۳۱۷. هنگامی که برای شما دعا می‌کنیم، باور دارم که آن تصمیم ابدی خویش را اتخاذ می‌کنید: "خداوندا! من می‌آیم و می‌گویم بله." و تصمیم یعنی «سنگ». ولی سنگ بدون یک سنگ تراش که به آن شکل بدهد تا مناسب استفاده در یک بنا باشد، چه فایده‌ای دارد؟ پس بگذارید روح القدس شما را از آنچه هستید، به آنچه باید باشید، ببرد. اگر تنها یک عضو ساده‌ی کلیسا هستید، اگر گناهکار هستید، هرآنچه هستید، اگر بدون مسیح هستید، بدون روح القدس، خدا به شما آرامی عطا کند.

۳۱۸. اکنون خداوندا! اکنون با تمام آنچه از نظر عقلانی می‌دانم که باید چگونه بیایم، و با تمام آنچه از نظر روحانی می‌دانم که باید چگونه بیایم، با این چیزی به دستان تو سپردم، یعنی با کلام به تو نزدیک می‌شوم. خداوندا! توکل و اطمینان من این است که امشب کلام جای خود را در دل افراد یافته باشد.

۳۱۹. اگر اینجا کسی هست که هنوز این تضمین شیرین حضور روح القدس را در زندگی خویش ندارد، اگر خشم‌ها یا بی‌تفاوتی، یا خودخواهی، یا-یا-یا چند احساس دیگر آنها را از شیرینی مشارکت خدا دور نموده است، یا یک اعتقادنامه، آنها را از مشارکت شیرین

روح‌القدس بازداشته، اکنون آزاد شود.

۳۲۰. و بره، آن ولی و خویشاوند خونین که از تخت پایین آمده از طریق آن نور اسرارآمیز تخت خدا، پیش آمده تا میراث خویش را مطالبه کند؛ خدایا! امشب عطا کن تا ایشان او را بپذیرند. باشد تا هر تصمیمی جدی گرفته شود و ایشان فقط خود را تسلیم او سازند، او که می‌تواند آنها را به شکل پسران و دختران خدا تراش داده و شکل دهد.

۳۲۱. حال، در این دعا، این را آن‌گونه که احساس هدایت شدن می‌کنم، انجام می‌دهم. با حضوری موقر در برابر خدا، چنان‌که خویش را بر شما اثبات نموده است. و شما مسیحی نبوده‌اید یا-یا چیزی که ما عضو فرقه‌ای می‌دانیم، نبوده‌اید. منظورم از مسیحی داشتن تولد تازه است. بلکه شما به‌راستی باور دارید که پیغام حقیقت است، و شما صادقانه ایمان دارید که تنها به فیض خدا می‌توانید نجات یابید. می‌خواهید او را بپذیرید و برای کلام او آماده‌اید که شما را از آنچه هستید، به آنچه باید باشید؛ بتراشد. آیا همین را با سرپا ایستادن شهادت می‌دهید؟ اگر آن فرد اینجاست و می‌خواهد تمام این امور... اگر تمام اینها را کافی می‌دانید، سرپا بایستید.

۳۲۲. پدر آسمانی! دیگر نمی‌دانم چه کاری به‌جز گفتن کلام تو، انجام دهم. اینجا مردانی ایستاده‌اند که احساس می‌کنند جایی که باید باشند نیستند، یعنی آماده‌ی این ر بوده شدن، چون شاید این قبل از بازگشایی نخستین مهر برای ما اتفاق بیفتد.

۳۲۳. و پدر! برای ایشان دعا می‌کنم. من-من بعنوان خادمیت این دعا را به شافی اعظم یعنی به مسیح، تقدیم می‌کنم. همان‌طور که دعا می‌کنند، دعای خویش را به پیشگاه تخت خدا، جایی که قربانی خونی امشب قرار دارد، تقدیم می‌کنم که هرآن ممکن است از تخت پیش بیاید و مُلک خویش را مطالبه نماید. سپس دیگر رحمت باقی نیست، بلکه تنها داوری است.

۳۲۴. خداوند! عطا کن تا این افراد که سرپا ایستاده‌اند، در قلب خویش اعتراف کنند و بخواهند که روح‌القدس آنها را شکل دهد، و آنها را به شکل سنگ‌های زنده در خانه‌ی

خداوند خدا شکل دهد. عطا کن ای پدر! آنها را به تو تقدیم می‌کنم.

۳۲۵. تو فرمودی: "هر که مرا در حضور مردم اعتراف کند، من نیز او را در برابر پدر خود و فرشتگان اقرار خواهم نمود." و اینک، امشب در حضور همه قرار گرفته‌ای و آنها ایستاده‌اند تا تو را اقرار نمایند. خداوندا! اگر این از اعماق قلب آنهاست، به همان اطمینانی که کلام خداوند راستی است، اکنون برای ایشان شفاعت نموده و در محدوده‌ی فیض و رحمت تطهیر خون قربانی، در نام عیسای مسیح، ایشان از آن تو باشند. آمین!

۳۲۶. اکنون، شما که این افراد را سرپا می‌بینید! این مرد جوانی که درست در اینجاست، و آنهایی که سرپا ایستاده‌اند، شما که احساس کردید تمام گناه و محکومیت از بین رفته است، می‌خواهم برخیزید. شما که به آنها نزدیک هستید! با آنها دست بدهید و بگویید: "برادر! برای شما دعا می‌کنم." بگویید: "خواهر! برای شما دعا می‌کنم." با آنها دست بدهید و بگویید: "خدا به شما برکت بدهد. و اکنون بقیه‌ی آن در دستان خداوند قادر است." بگویید: "من دعا خواهم نمود و هر طور که بتوانم در ملکوت خدا به شما کمک می‌کنم."

...اوه، امروز فرا می‌خواند

اوه، عیسی امروز فرا می‌خواند

دلسوزانه شما را می‌خواند

۳۲۷. دوستش دارید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] او عالی نیست؟ ["آمین!"] اوه، بدون این چه کاری می‌توانید بکنید؟ "انسان تنها به نان زیست نمی‌کند، بلکه به هر کلمه‌ای که از دهان خدا صادر گردد."^{۱۰۶} اوه، خداوندا! مرا خوراک بده، بر کلام خویش.

۳۲۸. "و از با هم آمدن در جمات غافل نشویم چنان که بعضی را عادت است، بلکه یکدیگر را نصیحت کنیم و زیادتر به اندازه‌ای که می‌بینید که آن روز نزدیک می‌شود."^{۱۰۷}

۳۲۹. اگر خدا بخواهد، فردا شب به فیض خداوند، با تمام وجود تلاش خواهم کرد تا، تا

^{۱۰۶} اشاره به انجیل متی ۴:۴ و انجیل لوقا ۴:۴
^{۱۰۷} عبرانیان ۱۰:۲۵

شفاعت کنم که اسرار این مهرها، چنان که گشوده می‌شوند، کلام خدا را برای قوم اعلام نمایند.

تا دیدار دوباره، خداوند با شما باشد.

۳۳۰. و اکنون جلسه را به برادرمان نویل می‌سپارم. برادر نویل، شبان ما. چند نفر برادر نویل را دوست دارند؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] همه‌ی ما دوستش داریم. برادر نویل! جلو بیایید. برادر نویل! خدا به شما برکت بدهد.

مهر اول

۱. سرهای خود را برای دعا خم کنیم. پدر آسمانی! بخاطر یک فرصت دیگر برای پرستش، تو را شکر می‌کنیم. برای زنده بودن و داشتن این مکاشفه‌ی عظیم حیات ابدی که در ما ساکن است، شکر تو می‌کنیم. و امشب، ای پدر! آمده‌ایم تا با هم به کلامت بپردازیم؛ این اسرار عظیم که از بنیان عالم مخفی بوده است، و بره تنها کسی است که می‌تواند آن را برای ما مکشوف سازد. دعا می‌کنم که امشب به میان ما بیاید، کلام خود را گرفته و بر ما آشکار سازد، تا بدانیم در این زمان آخر چگونه خادمان بهتری برای او باشیم. اوه خداوند! اکنون که می‌بینیم در زمان آخر هستیم، کمکمان کن تا جایگاه خودمان و وجود فانی خود را و آمدن قریب‌الوقوع خداوند را دریابیم. این را به نام عیسی مسیح می‌طلبیم، آمین!

۲. به گمانم داود پادشاه بود که می‌گفت: "شادمان می‌شدم چون به من می‌گفتند به خانه‌ی خدا برویم." این همیشه افتخار بزرگی است که به خانه‌ی خداوند بیاییم، و مطالعه‌ی کلام این امید عظیم را به ما می‌بخشد.

۳. خیلی از افراد سرپا ایستاده‌اند و می‌خواهم تا جای ممکن تعجیل کنم. ولی معتقدم که مثل من در این یکی دو بار گذشته از حضور روح‌القدس لذت بردید. [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۴. امروز موردی رخ داد که مدت‌ها بود اتفاق نمی‌افتاد. امروز داشتم در مورد این مکاشفه، یعنی بازگشایی مهرها مطالعه می‌کردم.

۵. سال‌ها پیش در اینجا بدان پرداختم، فکر کنم چیزی حدود بیست سال قبل یا چیزی شبیه آن بود، ولی به نوعی هرگز راضی نبودم. به نظر می‌رسید مخصوصاً در این مهرها چیزی

وجود داشت، چون این مهرها، تمام کلام هستند. می‌بینید؟ این کل کتاب است. کل کتاب، یک کتاب مهر شده است. این از...

۶. برای مثال، اگر یک چیزی اینجا داشته‌ام، نشان می‌دادم که منظورم چیست. [برادر برانهام با استفاده از یک ورقه‌ی کاغذ، نحوه‌ی پیچیده شدن و مهر شدن یک طومار را نشان می‌دهد.] این یک مهر است. این یکی است، و این طوری آن را می‌پیچید، نحوه‌ی پیچیده شدن آن به این شکل بود. به این صورت آن را می‌پیچید. و در انتها یک تکه‌ی کوچک آن بیرون است، به این صورت. این مهر اول است. بسیار خب، بعد، این نخستین بخش کتاب است. سپس، مهر بعدی به این شکل پیچیده می‌شود، درست در کنار آن. و به این شکل، در اینجا پیچیده می‌شود. و بعد در انتها، درست در اینجا، یکی دیگر بیرون آن است، یعنی، دو مهر.

۷. و این نحوه‌ی نگارش سرتاسر کتاب مقدس روی طومارهاست. [برادر برانهام ورقه‌ی کاغذی را که برای تصویرسازی استفاده کرده بود، باز می‌کند.] و بعد... شکستن مهر، اسرار کتاب را می‌گشاید.

۸. آیا توانستید کتاب ارمیا را مطالعه کنید؟ خیلی از شماها دیشب آن را یادداشت کردید. اینکه آن مهرها چگونه مکتوب و کنار گذاشته شد تا زمانی که او از اسارات هفتاد ساله بازگشت. او باید بازمی‌گشت و دارایی خود را تملک می‌کرد.

۹. و من قطعاً دوست دارم که به آن پردازم. نمی‌توانید... هیچ راهی نیست که همه‌ی آن را بیان کنیم، چون این یک کلام ابدی است. این یک کتاب ابدی است. و بنابراین ما مجبوریم فقط به نکات برجسته پردازیم. در مطالعه‌ی امروز، آیات زیادی را یادداشت کرده‌ام تا بتوانید مطالعه کنید. و در نوارها هم... وقتی که مطالعه می‌کنید بخش زیادی از آن آشکار می‌گردد. و چیزهای زیادی وجود دارند.

۱۰. اگر می‌توانستم فقط اینجا روی جایگاه بایستم و اینها را همان‌طور که در اتاق بر من آشکار گشت، برایتان مکشوف می‌کردم، فوق‌العاده بود. ولی وقتی به آنجا می‌رسید، آن قدر

تحت تأثیر قرار می‌گیرید که از بعضی چیزها عبور می‌کنید تا نکات اصلی را به قوم برسانید که بتوانند متوجه شوند.

۱۱. واقعاً ممنونم بخاطر سرود «نازل از جلالش» که برادر آنگرن^{۱۰۸} خواندند، واقعاً اگر او از جلال خویش پایین نیامده بود، امشب همه‌ی ما کجا بودیم؟ پس شکرگزاریم که او برای امداد به ما پایین آمد.

۱۲. با توجه به اینکه خیلی‌ها سرپا هستند، تمام تلاشمان را می‌کنیم که سریع به این مطالب پردازیم. منظورم این نیست که در طرح مطلب تعجیل خواهیم کرد، بلکه منظورم این است که می‌خواهیم هرچه سریع‌تر شروع کنیم. حال باهم باز کنیم... دیشب بعد از...

۱۳. دیشب باب‌های اول، دوم، سوم، چهارم و پنجم را داشتیم و امشب به باب ششم مکاشفه می‌پردازیم.

۱۴. حال، همین‌طور که به این باب می‌پردازیم، ارجاعات به جاهای مختلف خواهیم داشت، هم در عهد عتیق و هم در عهد جدید، چون تمام کتاب، مکاشفه‌ی عیسی مسیح است. می‌بینید؟ این سرتاسر مکاشفه‌ی خداوند عیسی است؛ مکاشفه‌ی عیسی مسیح. این خداست که خود را در کتاب مکشوف می‌سازد، خود را از طریق مسیح در کتاب مکشوف می‌سازد، و مسیح مکاشفه‌ی خداست. او آمد تا خدا را آشکار سازد، چون او و خدا یک بودند. "خدا در مسیح بود و جهان را با خویشتن مصالحه می‌داد." ^{۱۰۹} به عبارت دیگر، شما هرگز نمی‌دانستید خدا چیست تا اینکه خود را از طریق مسیح آشکار کرد، آن وقت می‌توانید ببینید.

۱۵. سال‌ها قبل فکر می‌کردم که شاید خدا از دست من عصبانی است؛ ولی مسیح من را دوست دارد. بعد متوجه شدم که این همان شخص است. می‌بینید؟ مسیح خود قلب خداست.

۱۶. و اکنون همان‌طور که به مطالعه‌ی این می‌پردازیم، داریم آن را مقایسه می‌کنیم... سه کتاب نخست کتاب مقدس، سه باب نخست کتاب مکاشفه که کاملاً به آن پرداختیم، ادوار

کلیسا هستند. هفت دوره‌ی کلیسا. حال هفت دوره‌ی کلیسا هست، هفت مهر، هفت کرنا و هفت پیاله و روح‌های ناپاک مانند قورباغه، و همه‌ی اینها در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند.

۱۷. چقدر دوست دارم که یک نقشه‌ی بزرگ داشته باشم و این را همان‌گونه که می‌بینم، ترسیم کنم؛ می‌دانید، اینکه هرکدام دقیقاً چگونه اتفاق می‌افتد. این را روی یک تکه‌ی کوچک کاغذ رسم کرده‌ام. ولی می‌دانم... و تا اینجا همه چیز کاملاً به درستی انجام شده و باز زمان‌ها و ادواری که آمده‌اند و رفته‌اند همه چیز کاملاً به درستی انجام شده است. پس شاید همه‌اش کاملاً درست نباشد، ولی در هر صورت بهترین چیزی است که در مورد آن می‌دانم. و... می‌دانم که اگر تمام تلاشم را بکنم، و در تمام تلاش خودم مرتکب اشتباهی بشوم، و بهترین چیزی که می‌دانم، اگر مرتکب خطایی بشوم، مسلماً خدا مرا خواهد بخشید.

۱۸. ولی، حال آن سه کتاب اول، هفت دوره‌ی کلیسا هستند. و بعد در باب چهارم می‌بینیم که یوحنا به بالا برده می‌شود. می‌بینید؟ کلیساها را می‌بینیم... چیز زیادی در مورد ادوار کلیسا نیست. اینجا جایی است که فکر می‌کنم مردم دچار حیرت خواهند شد. آنها-آنها کلیسا را تا به مصیبت و چیزهایی که باید اتفاق بیفتد، می‌بینند. و همان‌طور که روز یکشنبه، دیروز، گفتم، اولین چیزی که اتفاق می‌افتد این است که مصیبت‌ها و جفاها شروع می‌شود، و شما از خودتان می‌پرسید که چرا... آمدن اولیه، رپوده شدن بود. و این مانند همیشه خواهد بود، گذشته است و شما از آن خبر ندارید. می‌بینید؟

۱۹. حال، چیزهای زیادی به آن کلیسا وعده داده نشده، آن کلیسای امت‌ها، عروس. می‌خواهم به خاطر داشته باشید، یک کلیسا داریم و یک عروس. می‌بینید؟

۲۰. باید همیشه این را در سه ببینید، چهار اشتباه است. سه‌ها! سه‌ها، هفت‌ها، ده‌ها، دوازده‌ها، بیست و چهارها، و چهل‌ها، و پنجاه‌ها، در این اعداد کامل. کتاب مقدس... و خدا پیغام‌های خودش را در چهارچوب اعداد کتاب مقدس قرار می‌دهد. اگر چیزی را ببینید که خارج از آن اعداد است، باید مراقب باشید. چون در چیزهای بعدی در جای درست قرار نمی‌گیرد. باید آن را به جایی که از آن شروع کردید برگردانید.

۲۱. برادر ویل، برادر لی ویل او-او... فکر کنم اینجا باشد، آن روز داشتیم درمورد افرادی صحبت می‌کردیم که از مسیر خارج می‌شوند. این مانند شلیک کردن به سمت یک هدف است. اگر اسلحه به خوبی تنظیم شده باشد، خوب نگهداری شده باشد، باید به هدف بزند، مگر اینکه لوله‌ی آن تکان بخورد یا منحرف شود یا در اثر لرزش یا باد تکان بخورد. از هر جایی که این شروع بشود، تنها یک کار می‌توان انجام داد، بازگشت به جایی که از مسیر خارج شد و شروع مجدد، اگر قرار است به هدف بزند. چون اگر این کار را نکند، به هدف نخواهد زد.

۲۲. معتقدم مطالعه‌ی کلام هم به همین صورت است. اگر احساس کنیم که در اینجا چیزی را شروع کردیم، و درست به نظر نمی‌رسد، می‌بینید که درست نیست، پس یک جای کار مرتکب اشتباه شده‌ایم، باید برگردید. با فکر خود هرگز متوجه آن نخواهید شد. این‌گونه نیست که...

۲۳. ما از طریق کلام متوجه شدیم که هیچ‌کس نه در آسمان یا بر روی زمین، یا زیرزمین بوده، هست و یا خواهد بود که بتواند این کار را انجام دهد. تنها بره است که می‌تواند. پس توضیح دانشکده‌ی الهیات یا هر چیز دیگری که باشد، هیچ نیست. می‌بینید؟ فقط بره را می‌طلبند که آن را مکشوف سازد. فقط همین. پس اطمینان داریم که او ما را یاری خواهد نمود.

۲۴. در باب چهارم، یوحنا به بالا صعود کرد تا اموری را که «بود، هست و خواهد آمد» ببیند. اما کلیسا در باب چهارم به اتمام می‌رسد. و مسیح کلیسا را بالا می‌برد، بالا می‌برد تا او را در هوا ملاقات کند و دیگر تا باب نوزدهم یعنی زمانی که بعنوان شاه شاهان و خدای خدایان به همراه کلیسا بازمی‌گردد، دیده نمی‌شود. و اکنون، امیدواریم یک روز بتوانیم به تمام این پردازیم، شاید قبل از آمدن او اگر نتوانیم، در هر صورت آن را خواهیم دید، پس اهمیتی ندارد.

۲۵. حال، در این باب پنجم، در گشودن مهرها، اکنون کتاب مختوم به هفت مهر. ابتدا می‌خواهیم مهر اول را بخوانیم.

۲۶. دیروز غروب، برای یک پس‌زمینه‌ی مختصر، متوجه شدیم که یوحنا نگریست و کتاب را همچنان در دست مالک اصلی آن، یعنی خدا دید. یادتان هست که چطور از دست رفته بود؟ توسط آدم. او دفتر حیات را بخاطر دانش شیطان از دست داد، بدین ترتیب او میراث خود و همه چیز را از دست داد و راهی برای رستگاری نداشت. سپس خدا، به شباهت انسان شد، نازل شد و برای ما منجی شد تا نجاتمان بدهد.

۲۷. و اکنون، متوجه می‌شویم در ایام گذشته، چیزهایی که مخفی و اسرارآمیز بود، باید در این ایام آخر برای ما باز می‌شد.

۲۸. اکنون، این را هم متوجه می‌شویم که، در این، به محض اینکه یوحنا این اعلان را شنید که ولی و رهاننده پیش آید و مالکیت خود را احراز کند، هیچ انسانی نبود که بتواند این کار را انجام دهد. هیچ کس نه در آسمان و نه بر زمین، هیچ کس بر زیر زمین شایسته نبود که حتی به کتاب نظر کند. فقط فکرش را بکنید، هیچ کس اصلاً شایسته‌ی نظر کردن به آن نبود.

۲۹. و یوحنا شروع به گریستن کرد. او می‌دانست که، او، پس هیچ راهی برای رستگاری نیست. همه چیز زایل شده بود.

۳۰. و به سرعت متوجه می‌شویم که تضرع او خیلی زود متوقف شد، چون توسط یکی از چهار وحش یا یکی از پیران اعلام شده بود که "گریان مباحش یوحنا، زیرا شیرسبط یهودا غالب آمده است." به عبارت دیگر "غالب شده و ظفر یافته است."

۳۱. یوحنا روی خود را برگرداند و یک بره را دید که بیرون می‌آید. باید خونین، زخمی و ذبح شده بوده باشد. ذبح شده بود، گفت: "بره‌ای چون ذبح شده"، مسلماً هنوز خونی بود. اگر بره را مانند آن بره کشته و خرد کرده بودید، او بر روی صلیب تکه تکه شده، نیزه بر پهلو، میخ‌ها بر دست‌ها و پای‌ها و خار بر روی ابرو داشت. او در شرایطی هولناک بود. و این بره آمد و به سمت تخت‌نشین رفت که سند کامل رستگاری را در دست داشت. و بره به سمت تخت‌نشین می‌رود و کتاب را می‌گیرد، مهرهایش را می‌گشاید و کتاب را باز می‌کند.

۳۲. و بعد وقتی این اتفاق افتاد، متوجه شدیم که این باید-باید در آسمان یک اتفاق عظیم افتاد، چون پیران، بیست و چهار پیر و چهار حیوان و هرچیزی در آسمان فریاد می‌زد «شایسته» و بعد فرشتگان می‌آیند و پیاله‌های دعای مقدسین را می‌ریزند. مقدسین زیر مذبح فریاد زدند: "شایسته هستی بره، ما را خریدی و اکنون ما را پادشاهان و کهنه ساختی و ما بر روی زمین سلطنت خواهیم کرد." و چنین است، هنگامی که او کتاب را گشود.

۳۳. می‌دانید، کتاب در حقیقت پیش از بنیان عالم مکتوب و طرح شده بود. این کتاب، کتاب مقدس، پیش از بنیان عالم مکتوب گشته بود و مسیح، بعنوان بره، پیش از بنیان عالم ذبح شده بود. و اعضای عروس او، اسامی آنها پیش از بنیان عالم در دفتر حیات بره ثبت شده بود، ولی مهر گشته بود. ولی اکنون مکشوف گشته که چه کسانی نامشان آنجا بوده، همه چیز درباره‌ی این. چه چیز عظیمی.

۳۴. و یوحنا، وقتی این را دید، گفت: "همه چیز در آسمان، همه چیز در زیرزمین، همه چیز او را شنیدند که گفت: آمین، برکت و تکریم." او واقعاً لحظاتی عالی را سپری می‌کرد، چون "بره شایسته بود."

۳۵. و اکنون، امشب وقتی ما وارد این باب ششم می‌شویم، بره ایستاده است، او کتاب را در دست خود دارد و شروع به مکشوف نمودن آن می‌نماید.

۳۶. اوه، قطعاً امروز... امیدوارم که مردم روحانی باشند. امروز ممکن بود مرتکب اشتباه هولناکی شوم. حدود ساعت دوازده زمانی که روح القدس وارد اتاق شد و من را درمورد چیزی که داشتم یادداشت می‌کردم که بگویم، اصلاح کرد.

۳۷. داشتم آن را از یک متن قدیمی می‌گرفتم، هیچ چیزی درمورد آن نداشتم، نمی‌دانم مهر دوم به چه معناست، مانند هیچ چیز دیگری. ولی چند متن قدیمی از چیزی که چند سال قبل درمورد آن گفتم و یادداشت کردم را دارم. من متون قدیمی از متون دکتر اسمیت^{۱۱۰}

گردآوری کرده بودم و سایر معلمین برجسته‌ای که در این باره از آنها استفاده کرده بودم، و همه‌ی آنها بدان باور داشتند پس من آن را یادداشت کردم. داشتم آماده می‌شدم که بگویم "خب، من از این دیدگاه به این می‌پردازم."

۳۸. و بعد حدود ساعت دوازده، در روز، روح‌القدس به داخل اتاق خرامید و همه چیز مقابل من باز شد، و... مهر اول باز شده بود. امشب به همان اندازه‌ای که اینجا ایستاده‌ام، اطمینان دارم که این حقیقت انجیل است که می‌خواهم درموردش به شما بگویم. می‌دانم که این گونه است.

۳۹. چون اگر مکاشفه‌ای برخلاف کلام باشد، پس مکاشفه نیست. و می‌دانید، بعضی چیزها هست که می‌تواند کاملاً درست به نظر برسد و در عین حال حقیقت نیست. می‌بینید؟ به نظر می‌رسد که باشد، ولی نیست.

۴۰. حال، بره را با کتاب می‌بینم و حال در باب ششم می‌خوانیم:

و دیدم چون بره یکی از آن هفت مهر را گشود؛ و شنیدم یکی از آن چهار حیوان به صدایی مثل رعد می‌گوید: "بیا و ببین."

و دیدم که ناگاه اسب سفید که سوارش کمانی دارد و تاجی بدو داده شد و بیرون آمد، غلبه‌کننده و تا غلبه نماید.

۴۱. حال این مهر اول است، چیزی که امشب به فیض خدا می‌خواهیم با تمام تلاشمان توضیح بدهیم... و متوجه هستم وقتی انسان تلاش می‌کند اینها را توضیح بدهد، اگر نداند که دارد چه کار می‌کند، در محدوده‌ی خطرناکی گام برمی‌دارد. می‌بینید؟ ولی اگر از طریق مکاشفه به من برسد، به شما خواهم گفت. اگر لازم باشد از طریق ذهن خودم این را بگویم، قبل از اینکه از آن صحبت کنیم به شما خواهم گفت. ولی به همین اندازه که امشب از ایستادن در اینجا مطمئنم، اطمینان دارم که این امروز از جانب خدای قادر به من رسید. وقتی به این بخش از کلام می‌رسد، تمایلی به گفتن چیزهایی از این دست ندارم.

۴۲. امیدوارم اکنون بدانید که از چه صحبت می‌کنم. حال، می‌دانید، و نمی‌توانید چیزی بگویید... اگر قرار است چیزی آنجا باشد قبل از اینکه اتفاق بیفتد، نمی‌توانید آن را بازگو کنید تا زمانی که یک چیزی آن را آنجا قرار بدهد. می‌بینید؟ ولی آیا دارید مطالعه می‌کنید؟ آیا دارید به چیزی گوش می‌کنید؟

۴۳. حال، کتاب، طومار هفت مهر اکنون توسط بره رها شده است. امشب به آن مکان نزدیک می‌شویم. خدا به ما کمک کند. همان‌طور که مهرها گشوده و رها شده‌اند، اسرار کتاب آشکار گشته است.

۴۴. حال، می‌دانید، این یک کتاب مهر شده است. ما به این ایمان داریم، نداریم؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] حال، ما قبلاً هرگز این را نمی‌دانستیم، ولی این گونه است. به هفت مهر، مهر شده است. یعنی، بیرون کتاب به هفت مهر، مهر شده است.

۴۵. اگر ما می‌خواستیم در مورد این نوع کتاب صحبت کنیم، مانند این بود که هفت بند به دور کتاب ببندیم. [برادر برانهام یک کتاب را برای درک بهتر نشان می‌دهد.] ولی این، چنین کتابی نیست.

۴۶. یک طومار است. سپس وقتی طومار گشوده می‌شود، یک مهر، سپس در درون طومار شماره‌ی دوم است. و همین‌جا می‌گوید که این چیست، اما یک سرّ است. ولی در عین حال ما در آن کنکاش نموده‌ایم؛ ولی یادتان باشد، کتاب مهر شده است. و کتاب، کتاب سرّ مکاشفه است. این مکاشفه‌ی عیسی مسیح است، یک کتاب مکاشفه. و اکنون، می‌دانید که در طول ادوار، انسان آن را کاوش کرده و سعی کرده که به آن پردازد. همه‌ی ما این کار را کرده‌ایم.

۴۷. و در عین حال، یک بار یادم هست... اگر آقای بوهانن^{۱۱۱} اینجا حضور داشته باشند یا یکی از اعضای خانواده‌ی ایشان، به‌هیچ‌وجه قصد توهین ندارم، آقای بوهانن یک دوست

بسیار عزیز هستند، و زمانی که من در شرکت خدمات اجتماعی کار می‌کردم، ایشان سرپرست آنجا بودند. زمانی که نخست نجات را دریافت کرده بودم، دهم درمورد خواندن کتاب مکاشفه به او می‌گفتم، و او به من گفت: "من سعی کردم آن را بخوانم." آقای بوهانن انسان خیلی خوبی بود، او عضو کلیسا بود. نمی‌دانم عضو چه چیزی بود، ولی گفت: "فکر کنم یوحنا، باید شام فلفل قرمز خورده باشد و با معده‌ی پر به خواب رفته باشد."

۴۸. به او گفتم، هر چند ممکن بود به قیمت کارم تمام شود، گفتم: "خجالت نمی‌کشید این را می‌گویید؟" و من فقط یک پسر جوان بودم. گفتم: "خجالت نمی‌کشید این را درمورد کلام خدا می‌گویید؟" می‌بینید؟ در عین حال فقط یک بچه بودم شاید حدود بیست و یک یا بیست و دو سال سن داشتم و کمبود اشتغال و دوران رکود بود، اما در عین حال هروقت انحراف یا کج‌روی نسبت به کلام خدا می‌شنیدم یک ترسی وجود داشت. این درست است. کاملاً درست است. پس این یک کابوس یا یک رویا نبود، غذای یوحنا نبود.

۴۹. او در جزیره‌ی پطمس بود، چون می‌خواست کلام خدا را در قالب کتاب قرار دهد و توسط دولت روم به آنجا تبعید شده بود، و در روز خداوند در جزیره‌ی پطمس بود، و از پشت سر خود آواز آب‌های بسیار را شنید و برگشت تا نظر کند و هفت چراغدان طلا را دید و پسر خدا در میان آنها ایستاده بود.

۵۰. حال، پس، این کتاب، یک مکاشفه است. پس یک مکاشفه یعنی «چیزی که درمورد یک چیز آشکار شده یا چیزی مکشوف شده است.» و اکنون، توجه کنید، تا فراموش نکنید؛ این "تا به زمان آخر مختوم شده است." می‌بینید؟ تمام سرّ تا به "ایام آخر مختوم شده است." این را اینجا در کلام می‌یابیم.

۵۱. حال، اسرار کتاب زمانی که مهرها شکسته شده باشند، مکشوف می‌گردد. و زمانی که مهرها کاملاً شکسته شده باشند، زمان نجات به انتها می‌رسد، چون بره جایگاه شفاعتی خود را ترک کرده است تا مُلک خویش را دریافت کند. در خلال آن او یک متوسط بود، ولی وقتی مکاشفه‌ی راستین زمانی که مهرها شروع به شکسته شدن می‌کنند، اتفاق می‌افتاد، بره از

آن جایگاه مقدس پیش می‌آید. این بر طبق کلام است. دیشب این را خواندیم. او از... از میان آن بیرون آمد و کتاب را گرفت. پس دیگر متوسط نیست. چون آنها او را شیر خطاب کردند، و این یعنی پادشاه، و آن موقع یک متوسط نیست.

۵۲. هر چند بازیگران این مهرها در اولین دوره‌ی کلیسا کار خود را شروع می‌کنند. یادتان باشد، تا شما... تا جایی که بتوانیم و ممکن باشد بطور کامل به پس‌زمینه‌ی آن می‌پردازیم. بازیگران... من این را این‌گونه مطرح خواهم کرد، چون یک «بازیگر» کسی است که نقاب خود را تغییر می‌دهد. می‌بینید؟

۵۳. و در این نقش، امشب، می‌خواهیم بینیم این شیطان است که دارد نقاب خود را تغییر می‌دهد. و تمام بازیگران...

۵۴. مسیح، نقشی که داشت از زمانی که از روح به شکل یک انسان شد انجام داد، او فقط ردای یک بازیگر را بر تن کرد، یک جسم انسانی، و به شکل یک انسان پایین آمد تا یک ولی و رهاننده باشد.

۵۵. حال، می‌بینید، این فقط حالت یک بازیگر است. به همین دلیل است که اینها همه در مثل‌ها و نمادها... و آن‌گونه است که در اینجا می‌بینیم، مثل حیوانات و وحش‌ها و این چیزها. این در یک نمایش است و این بازیگران در اولین دوره‌ی کلیسا نقش خود را شروع می‌کنند، چون این مسیح بود که داشت خودش را بر هفت کلیسا مکشوف می‌کرد. حالا متوجه این می‌شوید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] بسیار خوب، می‌بینید؟ مسیح در حال مکشوف نمودن خویش به هفت دوره‌ی کلیسا است.

۵۶. سپس در طول این ادوار کلیسا، یک سردرگمی عظیم پیش می‌آید. سپس در انتهای دوره‌ی کلیسا، پیغام فرشته‌ی هفتم باید تمام اسرار گمگشته را گرفته و به کلیسا بدهد. می‌بینید؟ حال، این را متوجه خواهیم شد.

۵۷. اما آن موقع در حالت درست خود مکشوف نشده بودند. در دوران کتاب مقدس، اسرار

آنجا وجود داشتند و آنها همان طور که یوحنا در اینجا دید، وقوع این چیزها را می دیدند. حال، او گفت: "یک سوار اسب سفید هست." ولی چیزی که سر آن است، یک سر هست که در این سوار قرار دارد. اینکه آن چه بود را آنها نمی دانستند، ولی باید مکشوف شود. بلکه باید بعد از اینکه بره تخت پدر را بعنوان شافی و ولی و رهاننده ترک کرد، آشکار شود.

۵۸. یک نکته ی کوچکی را می خواهم در اینجا مطرح کنم. اگر کسی این نوارها را دریافت می کند... هر کسی می تواند هر چه می خواهد بگوید. او حق دارد هر عقیده ای داشته باشد. ولی اگر... می دانید اگر یک خادم این را در بین جماعت خود نمی خواهد، پس به آنها بگویید که این را دریافت نکنند. این در میان مردمی است که من فرستاده شده ام تا با آنها سخن بگویم، از این رو باید آشکار کنم که حقیقت چیست. می بینید؟

۵۹. حال بره، در زمان شافی بودن در اینجا، می دانست که نام هایی هست که از بنای عالم در آنجا قرار داده شده. و مادامی که آن اسامی هنوز بر روی زمین آشکار نگشته بود، او باید بعنوان شافی آنجا باقی می ماند. متوجه می شوید؟ [جماعت می گویند: "آمین!"] کاملاً، پیش برگزیدگی! می بینید؟ بسیار خب، او می بایست آنجا می ماند، چون آمد تا برای کسانی که خدا برای حیات ابدی مقدر کرده بود، بمیرد. می بینید؟ می بینید؟ او از طریق پیشدانی خود آنها را دیده بود، نه به اراده ی خود. اراده ی او این بود که هیچ بک هلاک نگردند، ولی توسط پیشدانی می دانست که چه کسی هلاک می شود و چه کسی نمی شود. بنابراین مادامی که هنوز یک اسم وجود داشت که بر روی زمین اعلام نشده بود، مسیح باید در جایگاه شافی باقی می ماند تا به آن اسم برسد.

۶۰. ولی به محض اینکه آن اسم نهایی در آن سفیدکننده یا پاک کننده محو شد، آن وقت ایام شفاعت او به پایان می رسید. "هر که خبیث است، باز خبیث بماند، و هر که مقدس است، باز مقدس بشود."^{۱۱۲} می بینید؟ او قدس را ترک می کند و بعد این یک تخت داوری می شود. وای بر آنانی که در آن وقت خارج از مسیح هستند.

۶۱. حال دقت کنید، این باید زمانی آشکار شود که بره جایگاه خود را بعنوان شافی نزد پدر ترک می‌کند. این مکاشفه ۵ است. حال، او کتاب مهرها را می‌گیرد، کتاب مهرها یا کتابی که به مهرها مختوم شده است، آنها را می‌شکند و نشان می‌دهد. نگاه کنید. در انتهای دوره، بعد از اینکه شفاعت او به اتمام رسیده است، ادوار کلیسا به اتمام رسیده‌اند.

۶۲. او در دوره‌ی اول، دوره‌ی افسسیان آمد، یک پیغام‌آور را فرستاد و مکاشفه را داد.

۶۳. همین‌طور که پیش می‌رویم ببینید چه اتفاقی می‌افتد. این طرح و نقشه‌ی آن است؛ اولین چیزی که اتفاق می‌افتد، نخست یک... یک-یک اعلان در آسمان است. چه اتفاقی می‌افتد؟ یک مهر باز شده است، این یعنی چه؟ یک سر گشوده شده است. می‌بینید؟ و زمانی که یک سر گشوده می‌شود، سپس یک کرنا نواخته می‌شود. این یک جنگ را اعلام می‌کند، یا یک بلا نازل می‌شود و یک دوره‌ی کلیسا گشوده می‌شود. می‌بینید؟

۶۴. قسمت مربوط به «جنگ» چیست؟ فرشته‌ی کلیسا سر خدا را دریافت می‌کند، هنوز کاملاً مکشوف نشده، ولی زمانی که دریافت می‌کند، او این سر خدا را دریافت می‌کند، و به سمت قوم می‌رود، بعد از اینکه سر به او داده شد. به سمت قوم می‌رود! او آنجا چه کار می‌کند؟ شروع می‌کند به اعلام کردن آن پیغام، و این شروع چه چیزی است؟ یک جنگ، یک نبرد روحانی.

۶۵. و بعد خدا پیغام‌آور خود را با برگزیدگان آن دوره گرفته، آنها را در خواب به کناری می‌گذارد. سپس بلایی را بر کسانی که آن را رد کردند، نازل می‌کند، یک داوری موقتی.

۶۶. و بعد، بعد از اینکه این به اتمام می‌رسد، او پیش می‌رود و آنها فرقه می‌شوند و فرقه‌ها را وارد می‌کنند، با کار کسی مانند جان وسلی و مابقی آنها شروع می‌کنند، و بعد دوباره تماماً وارد تشویش و نزاع می‌شوند،

۶۷. و بعد یک سر دیگر پیش می‌آید. سپس چه اتفاقی می‌افتد؟ یک پیغام‌آور دیگر برای یک دوره‌ی کلیسایی بر روی زمین وارد می‌شود. می‌بینید؟ سپس وقتی او می‌رسد، او... کرنا

به صدا در می‌آید. او اعلان جنگ می‌کند و بعد چه اتفاقی می‌افتد؟ نهایتاً او کنار گذارده می‌شود. وقتی کنار گذاشته شد، سپس بلا نازل می‌شود. آنها را نابود می‌کند. موت روحانی کلیسا را می‌زند و او دیگر مرده است، یعنی آن گروه.

سپس خدا پیش می‌رود به سمت یکی دیگر. اوه، این نقشه‌ایی بی‌نظیر است.

۶۸. تا می‌رسد به فرشته‌ی آخر. حال، او هیچ سرّ خاصی ندارد، بلکه او تمام آنچه را که در آن ادوار دیگر از دست رفته بود، جمع می‌کند؛ تمام حقایقی که به راستی هنوز مکشوف نشده بودند. وقتی مکاشفه می‌آید، سپس او آنها را در دوران خود آشکار می‌سازد. اگر می‌خواهید آن را بخوانید اینهاش، در مکاشفه ۱:۱۰ تا ۴ متوجه خواهید شد. بسیار خوب، می‌بینید؟ "کتاب را می‌گیرد... مهرها را، و آنها را شکسته" و به فرشته‌ی هفتم نشان می‌دهد، چون فقط این، یعنی سرّ خدا، خدمت فرشته‌ی هفتم است. حال، ما اخیراً به ادوار پرداختیم و حتی از طریق تاریخ آن را اثبات کردیم. می‌بینید؟ این پیغام فرشته‌ی کلیسای هفتم است، بسیار خوب، تمام اسراری را که در گذشته بود، مکشوف می‌سازد، تمام امور گذشته. مکاشفه ۱:۱۰-۷ که باید واقع شود. "حال، یادتان باشد، در ایام فرشته‌ی هفتم، در صدای او، در نواختن کرّنای انجیل، او می‌بایست تمام اسرار خدا را به اتمام برساند."

۶۹. درست مثل اینجا زمانی که در ادوار نخستین کلیسا، بعد از مدتی به آن خواهیم رسید، یک تعلیم، بعد ابتدا شد یک حرف، سپس یک تعلیم، بعد شد یک تمثال، بعد شد یک کلیسا، و در تمام ادوار تاریکی.

۷۰. از دوران تاریکی یک اصطلاحات بیرون آمد، مارتین لوتر. و او با خود انواع و اقسام چیزهای اسرارآمیز را که در طول آن دوره‌ی کلیسا رخ داده بودند آورد، همه در آن زمان... اما او هرگز آن را به اتمام نرسانید.

۷۱. بعد و سلی آمد با تقدس چیز بیشتری از آن یافت. اما همچنان هرگز آن را به اتمام نرسانید. چیزهایی را در همه‌جا باقی گذاشت، مثل آب‌پاش بجای تعمید. و لوتر هم «پدر،

پسر و روح‌القدس» را بجای «خداوند عیسی مسیح» و تمام این چیزها گرفت.

۷۲. سپس دوره‌ی پنطیکاستی‌ها با تعمید روح‌القدس رسید، و آنها روی آن متوقف شدند. حال، دوره‌ی دیگری نمی‌تواند وجود داشته باشد. این تمام آن است، این فیلادلفیه... یا لائودیکیه است. اما بعد...

۷۳. با مطالعه‌ی کلام متوجه شدیم که پیغام‌آور هر دوره‌ایی در انتهای آن دوره می‌آید. پولس در انتهای دوره آمد. می‌بینیم که ایرنیوس هم در انتهای دوره آمد، مارتین، انتهای دوره. لوتر، انتهای دوره‌ی کاتولیک؛ و (چه؟) وسلی، در انتهای دوره‌ی لوتری؛ و پنطیکاست در انتهای دوره‌ی تقدس و به سمت تعمید روح‌القدس.

۷۴. و در انتهای دوره‌ی پنطیکاستی‌ها، بر طبق کلام، تا جایی که خدا کمکم کند که امشب به شما نشان بدهم، ما باید یک پیغام‌آور را دریافت کنیم که تمام آن باقی‌مانده‌ها را گرفته و تمامی سرّ خدا را برای ربوده شدن کلیسا، آشکار سازد.

۷۵. سپس هفت رعد اسرارآمیز می‌آیند که اصلاً مکتوب هم نشده‌اند. درست است. و ایمان دارم که توسط آن هفت رعد هست که مکشوف می‌شود و عروس را برای ایمان ربوده شدن دور هم جمع می‌کند. چون با چیزی که الآن داریم، قادر به انجام آن نیستیم. یک چیزی هست که باید یک قدم فراتر برویم، ما حتی به سختی به شفای الهی ایمان داریم. باید به اندازه‌ی کافی ایمان داشته باشیم تا در یک لحظه تبدیل شده و از زمین برگرفته شویم، و بعد از مدتی به آن خواهیم رسید، اگر خدا بخواهد، متوجه می‌شویم که کجا مکتوب است.

۷۶. سپس تمامی داوری‌های این بدکاران! حال، می‌دانید، در خلال ادوار این مهرها در حال شکسته شدن بودند. تا الآن که مهر آخر شکسته شده است. و حالا، چنان که داشتند به این مهرها می‌پرداختند و فرض می‌کردند که این مهرها چه می‌کردند. اکنون در انتهای ادوار، ادوار کلیسایی، تمام این بدکاران جای خودشان را در مصیبت‌ها خواهند یافت. تمام این بدکاران این هفت مهر که بطور اسرارآمیز در کلیسا در حال عمل بوده‌اند.

۷۷. تا یک دقیقه‌ی دیگر متوجه خواهیم شد. آنها حتی به نام یک کلیسا عمل می‌کنند. آنها خود را «کلیسا» می‌خوانند. ببینید که این درست است یا نه. عجیب نیست که من این قدر بر ضد فرقه بوده‌ام، بدون اینکه بدانم چرا. می‌بینید؟

۷۸. آنها... حال این اینجا در یک حالت خفیف و ملایم شروع می‌شود، و مدام بدتر و بدتر می‌شود، تا جایی که... مردم به آن وارد می‌شوند، و می‌گویند: "اوه، این خیلی خوب است." اما در زمان آخر این چیزها آشکار گشته است. آنها نهایتاً آن قدر بد می‌شوند که تا مصیبت‌ها پیش می‌روند.

۷۹. چطور کسی می‌تواند بگوید که عروس مسیح وارد مصیبت‌ها می‌شود؟ نمی‌توانم این را درک کنم. می‌بینید؟ او (عروس) از مصیبت‌ها کنار برده شده است. اگر کلیسا داوری شده و آنها خودشان را داوری کرده‌اند، و خون را پذیرفته‌اند، چطور خدا می‌تواند کسی را که کاملاً عاری از گناه است داوری کند؟

شما می‌گویید: "چنین فردی وجود ندارد."

۸۰. هر ایماندار تولد تازه یافته‌ای، کاملاً و مطلقاً در برابر خدا عاری از گناه است. او اعتمادی به اعمال خود ندارد. اعتراف او در خون عیسی است که بدان افکنده شده است. کتاب مقدس چنین می‌گوید: "هر که از خدا مولود شده است گناه نمی‌کند، زیرا نمی‌تواند گناه کند."^{۱۱۳} چطور می‌توانید کسی را گناهکار کنید درحالی که پاک‌کننده‌ی خون عیسی مسیح میان او و خداست؟ درحالی که گناه را متلاشی می‌کند تا جایی که دیگر هیچ اثری از آن باقی نمی‌ماند. می‌بینید؟ چطور ممکن است که آن خون ناب و خالص اجازه بدهد که گناه از آن عبور کند؟ نمی‌تواند.

۸۱. عیسی گفت: "پس شما کامل باشید، چنان که پدر شما که در آسمان است کامل است."^{۱۱۴} و چطور می‌توانیم حتی به کامل بودن فکر کنیم؟ ولی عیسی آن را خواست. و

^{۱۱۳} اشاره به اول یوحنا ۲:۹ و ۱۸:۵ و
^{۱۱۴} انجیل متی ۵:۴۸

اگر عیسی این را مطالبه کرده، باید طریقی برای آن مهیا کند، و کرده است، خون خویش. ۸۲. حال، همه، تمام اسراری را که در گذشته بوده، مکشوف می‌سازد. حال تصور این است که اسراری که خیلی قبل‌تر آغاز گشته و در طول ادوار کلیسا پیش آمده، باید در اینجا در بازشدن مهرها در ایام آخر، بعد از اینکه زمان شفاعت در آن زمان رو به اتمام باشد، مکشوف شود.

۸۳. سپس داوری در انتظار کسانی است که بازمانده‌اند. آنها به آن وارد می‌شوند. این بعد از زمانی است که عروس از صحنه خارج شده باشد.

۸۴. اوه. بیایید یک بخش از کلام را بخوانیم. دوست دارید چند آیه را یادداشت کنید؟ چند لحظه به دوم تسالونیکیان پردازیم و یک دقیقه به آن نظر کنیم. در اینجا شاهد تصویر بسیار زیبایی هستیم. این را دوست دارم و ببینیم. بله، دوم تسالونیکیان، و می‌خواهم باب دوم از دوم تسالونیکیان آیه‌ی هفتم را بخوانیم. دوم تسالونیکیان ۷:۲ فکر کنم درست باشد. داشتم بالرز این را یادداشت می‌کردم.

... زیرا که آن سرّ بی‌دینی الآن عمل می‌کند فقط تا وقتی که آنکه تا به حال مانع است از میان برداشته شود.

۸۵. چه کسی؟ "آنکه تا به حال مانع است." می‌بینید؟ می‌بینید، یک سرّ، «سرّ بی‌دینی» در اینجا یعنی در اولین دوره‌ی کلیسا، پولس است که دارد می‌نویسد، می‌گوید که «سرّ بی‌دینی»... بی‌دینی چیست؟ بی‌دینی یا شرارت یعنی چیزی که می‌دانید که نباید انجام دهید، ولی به هر حال انجامش بدهید. و پولس گفت چنین چیزی اکنون بر روی زمین است، عمل‌کنندگان به شرارت، بدی. اوه اگر شما... می‌خواهیم پردازیم به... بیایید این را بخوانیم. از کمی جلوتر شروع می‌کنیم... آیه‌ی سوم.

زنهار کسی به هیچ‌وجه شما را نفریبد، زیرا که تا آن ارتداد اول واقع نشود و آن مرد (م-د) شیریر یعنی فرزند هلاکت ظاهر نگردد، آن روز نخواهد آمد. (درست است.)

که او مخالفت می‌کند و خود را بلندتر می‌سازد، از هرچه خدا یا به معبود مسمی شود، به حدی که مثل خدا در هیكل نشسته، خود را می‌نمایاند که خدا است.

آیا یاد نمی‌کنید که هنگامی که هنوز نزد شما می‌بودم، این را به شما می‌گفتم؟

۸۶. دوست داشتم پای برخی از تعالیمش می‌نشستم، شما چطور؟

و الآن آنچه را که مانعی است می‌دانید تا او در زمان خود ظاهر بشود.

۸۷. نه در آن زمان، می‌بینید، نه در آن زمان بلکه «در این زمان»، می‌بینید، در شکسته شدن آن مهرها. دقیقاً از مفهوم آن آگاه خواهیم شد. این مرد شریر کیست؟ این مرد گناه کیست، این فرد که عمل شرارت را بجا می‌آورد کیست؟ "تا او در زمان خود ظاهر بشود."

زیرا که این سرببی دینی الآن عمل می‌کند (فریب کاران، می‌دانید، مردم را نسبت به یک چیزی فریب می‌دهند). فقط تا وقتی که آنکه (خدا) تا به حال مانع است (کلیسا، مسیح، عروس) از میان برداشته شود.

آنگاه آن بی‌دین ظاهر خواهد شد...

۸۸. در شکسته شدن مهر، در این زمان، به پولس گفت: "نه در زمان من، بلکه در زمانی که او ظاهر شود." می‌بینید؟

که عیسی خداوند او را به نفس دهان خود هلاک خواهد کرد...

۸۹. بعد از اندکی به آن خواهیم پرداخت، «به نفس دهان خود» ببینید که این چیست.

... و به تجلی ظهور خود او را نابود خواهد ساخت.

که ظهور او عمل شیطان است.

۹۰. او، «او» یک انسان که عمل او عمل شیطان است.

که ظهور او به عمل شیطان است با هر نوع قوت و آیات و عجایب دروغ.

و به هر قسم فریب ناراستی برای هالکان (نه در عروس) از آنجا که محبت راستی را نپندیرفتند.

۹۱. و مسیح آن حقیقت است، و مسیح کلام است، ولی آنها ترجیح می‌دهند یک اعتقادنامه داشته باشند. هاه! می‌بینید؟

و بدین جهت خدا به ایشان عمل گمراهی می‌فرستد تا دروغ را باور کنند.

۹۲. باید اینجا آن‌طور که من در لغت‌نامه دیدم «دروغ» ترجمه شود نه «یک دروغ»، دروغ، همانی که به حوا گفت.^{۱۱۵}

تا فتوایی شود بر همه کسانی که راستی را باور نکردند، بلکه به ناراستی شاد شدند.

۹۳. چه اعلامی، بعد از اینکه عروس برده شده باشد، سپس این مرد گناه خودش را آشکار می‌سازد.

۹۴. او، یعنی عروس راستین مسیح از میان تمام ادوار کلیسا برگزیده شده است.

۹۵. آن روز یک چیزی را اعلام کردم: "اینکه عروس ممکن است به خانه‌ی خود برود، بدون اینکه شما چیزی در مورد آن بدانید." این درست است.

۹۶. یک نفر می‌گفت: "خب، برادر برانهام! این یک گروه خیلی کوچک خواهد بود."

۹۷. عیسی گفت: "چنان‌که در ایام نوح بود."^{۱۱۶} حال بیاید با او در این مورد صحبت کنید، "که هشت نفر از طوفان نجات یافتند، آمدن پسر انسان نیز چنین خواهد بود." اگر امشب هشتصد نفر روبرو بشوند، شما فردا چیزی در موردش نخواهید شنید، یا روز بعدش، یا در هیچ زمان دیگری. آنها ممکن است رفته باشند و شما هیچ چیز در موردش ندانید. می‌بینید، این دقیقاً به همان شکل خواهد بود.

^{۱۱۵} «دروغ» / The lie / «یک دروغ» A lie
^{۱۱۶} انجیل متی ۲۴:۲۷

۹۸. چه چیزی می‌خواهم بگویم؟ نمی‌خواهم شما را بترسانم. می‌خواهم هشیار باشید. آماده باشید، هر لحظه مراقب باشید. از مزخرفاتتان دست بکشید. فقط وارد تعامل با خدا بشوید، چون خیلی دیرتر از آن چیزی است که فکرش را بکنید.

حال، یادتان باشد، عروس راستین!

۹۹. یک عروس کذب هم وجود دارد. این را در مکاشفه ۱۷ می‌بینیم. او می‌گوید: "من بیوه هستم و محتاج به هیچ نیستم." می‌بینید، سوار بر این وحش قرمز و این چیزها، سوار بر وحش.

۱۰۰. اما عروس راستین از هزاران هزار نفر تشکیل شده، ولی اینها برگزیدگان هر دوره‌ی کلیسایی هستند. هر بار که پیغامی پیش رفت و قوم به آن ایمان آوردند و آن را در تمام نوری که بود پذیرفتند، هنگامی که تا روز رستگاری خویش مختوم شدند.

۱۰۱. آیا عیسی زمانی که گفت: "در ساعت هفتم صدایی آمد." همین را تعلیم نداد؟ این آخرین دوره‌ی کلیساست. می‌بینید؟ و گفت: "اینک داماد می‌آید، به استقبال وی بشتابید."^{۱۱۷}

۱۰۲. سپس باکره‌ی خفته آمد، چشمانش را مالید و گفت: "فکر کنم باید از آن روغن هم داشته باشیم، پس بهتر است کمی داشته باشیم."

۱۰۳. و عروس راستین آنجا ایستاده، گفت: "ما فقط به اندازه‌ی کفاف خود داریم. آه-هاه، آن قدری داریم که فقط خودمان وارد شویم، نمی‌توانیم چیزی به شما بدهیم. اگر چیزی می‌خواهید، بروید و دعا کنید."

۱۰۴. و درحالی که او رفته بود، داماد آمد و عروس داخل شد. سپس باقی‌ماندگان، کسانی که قطعاً عقیف بودند، یعنی کلیسا، بیرون ماندند. و او (داماد) گفت: "گریه و فشار دندان بر دندان خواهد بود."

۱۰۵. می‌بینید، این برگزیدگان هستند. و زمانی که صدای «داماد می‌آید»، آمد، تمام کسانی که در طول آن ادوار به خواب رفته بودند، بیدار شدند، تک‌تک آنها. می‌بینید، این‌طور که ما فکر می‌کنیم نیست که خدا برود و برای خودش چند هزار نفر از این دوره را بیابد که آنها را ببرد. این برگزیدگان هر دوره هستند و به این دلیل است که مسیح باید تا زمان آخرین نفر در آخرین دوره بعنوان متوسط در جایگاه شفاعتی باقی بماند. سپس مکاشفه‌های اینکه این چه بوده است، بر قوم آشکار می‌گردد، و آنها می‌بینند که چه رخ داده است. حالا متوجه می‌شوید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۱۰۶. بسیار خب، توجه کنید، "سایر مردگان"، اعضای کلیسا، "تا هزار سال به اتمام نرسید، دیگر زنده نشدند." اعضای کلیسا، مسیحیان، کلیسا، تا انتهای هزار سال زنده نشدند، و آنها می‌آیند تا در پیشگاه عروس بایستند، درست است، روبروی پادشاه و ملکه می‌ایستند. جلال. برخی کلیساها امروز خود را «ملکه‌ی آسمان» می‌خوانند.

۱۰۷. ملکه‌ی آسمان، عروس برگزیده‌ی مسیح است و با او می‌آید. دانیال این را دید و گفت: "کرورها کرور او را خدمت می‌کردند."^{۱۱۸} حال اگر کلام را در دانیال دنبال کنید، داوری برپا شده بود و دفاتر گشوده گردید. حال یادتان باشد، او وقتی بیاید، با عروس خود می‌آید. همسر به شوهر خود خدمت می‌کند. "و کرورها کرور او را خدمت می‌کردند. داوری برپا شد و دفاتر گشوده گردید." "و دفتر دیگری که دفتر حیات است." نه عروس، به هیچ وجه. او به بالا رفته و بازگشته و در داوری آن نسل‌هایی که پیغام انجیل را رد کردند، ایستاده است.

۱۰۸. آیا عیسی نگفت: "ملکه‌ی جنوب در روز داوری با این فرقه برخاسته، بر ایشان حکم خواهد کرد، زیرا که از اقصای زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود، و اینک شخصی بزرگ‌تر از سلیمان در اینجاست."^{۱۱۹} ملکه‌ی جنوب، ملکه‌ی صبا در داوری ایستاد، و شهادت خود او.

^{۱۱۸} اشاره به دانیال ۷:۱۰
^{۱۱۹} انجیل متی ۱۲:۴۲

۱۰۹. حتی یک یهودی با آن نسلی که یهودی بود، پیش نیامد. آنها کور بودند و او را ندیدند. چون، به دنبال او بودند، ولی آن قدر ساده آمد که آنها از آن عبور کردند.

۱۱۰. و آن ملکه‌ی بزرگ خود را فروتن ساخت و آمده و پیغام را پذیرفت. "او در داوری خواهد ایستاد." او گفت: "و بر آن فرقه حکم خواهد کرد."

۱۱۱. پس همواره شاهد این سه دسته، یا گونه هستید. دفتر اموات، به آن داوری شدند، یک دفتر دیگر، دفتر حیات، آنانی که نامشان در دفتر حیات بود.

۱۱۲. می‌گویند: "اگر نامت در دفتر حیات باشد، اشکالی ندارد، او؟" خیر، قربان!

۱۱۳. یهودای اسخریوطی هم نامش در دفتر حیات بود. حال، می‌گویند این اشتباه است؟ در متی باب ۱۰ عیسی به آنها قدرت داد تا دیوها را اخراج کنند و آنها را فرستاد تا بیماران را شفا دهند و ابرصان را طاهر سازند و مردگان را زنده کنند. آنها رفتند و بازگشتند، یهودا هم در میان آنها بود. آنها دیوها را اخراج کردند و انواع معجزات را ظاهر کردند، و بازگشت نمودند و گفتند: "حتی دیوها نیز مطیع ما هستند."

۱۱۴. عیسی گفت: "شادمان نباشید از اینکه دیوها اطاعت شما می‌کنند، بلکه از این شادمان باشید که نام شما در آسمان مکتوب است." و یهودا هم در میان آنها بود. اما چه اتفاقی افتاد؟ وقتی می‌رسد به اینکه آن گروه برگزیده به بالاخانه برود و در حقیقت روح القدس را دریافت کند، یهودا چهره‌ی خود را نشان داد. او در داوری خواهد بود.

۱۱۵. پس دفاتر گشوده شد و دفتر حیات گشوده گردید، و همه‌ی نفوس بدین طریق داوری شدند. حال، عروس آنجا با مسیح ایستاده تا جهان را داوری کند. آیا پولس نگفت که: "آیا کسی از شما (دارد با عروس صحبت می‌کند.) چون بر دیگری مدعی باشد جرأت دارد که مراغه پیش ظالمان برد نه مقدسان؟ یا نمی‌دانید که مقدسان، دنیا را داوری خواهند کرد؟" ^{۱۲۰} بفرمایید. مقدسین، دنیا را داوری کرده و بر آن تسلط خواهند یافت. درست است.

۱۱۶. می‌گویید: "چطور ممکن است که گروه کوچکی مانند آن... نمی‌دانم که چطور قرار است انجام شود؛ تا جایی که می‌دانیم این تماشش می‌کند.

۱۱۷. حال نگاه کنید. حال، دقت کنید. «سایر مردگان» اعضای کلیسا، اعضای مردی کلیسا «تا بعد از هزارسال قیام نکردند»، سپس بعد از هزارسال، جمع شدند... یک قیامت دیگر می‌آید که رستاخیز دوم است و آنها جمع شده بودند. و مسیح و کلیسا، عروس، عروس، نه کلیسا، مسیح و ملکه، نه کلیسا... مسیح و عروس آنجا ایستاده بودند.

۱۱۸. آنها جدا شده بودند، مثل جدایی گوسفندان از بزها. درست است. این اعضای کلیساست که می‌آیند. و اگر آنها حقیقت را شنیده و آن را رد کرده باشند، وقتی که همه چیز بر صفحه‌ی بزرگ دیده شود و حتی افکار خودتان آنجا خواهد بود، اینکه شما در مورد آن چه فکر می‌کردید، چه گفته خواهد شد، چطور می‌خواهید از آن بگریزید؟ و همه چیز همان‌جا در آسمان نمایش داده می‌شود، در تلویزیون عظیم خدا و افکار شما که سرکشی کردید... افکار خود شما بر ضد شما سخن خواهد گفت.

۱۱۹. پس اگر چیزی بر زبان می‌آوردید و فکرتان چیز دیگری است، بهتر است که از آن دست بکشید. افکارتان را بر خدا متمرکز کنید. آن را پاک سازید و همان‌جا با آن بمانید و همیشه همان را بگویید. می‌بینید؟ نگویید: "خب، من می‌گویم که به آن ایمان دارم، ولی بعداً می‌روم سر در می‌آورم." ایمان داشته باشید، آمین!

۱۲۰. توجه داشته باشید، دلیل اینکه اینها به خاموشی می‌رسند و می‌میرند، اینکه آنها وارد پالایش و پاک‌سازی دوران آزمون‌ها و جفاها می‌شوند، این است که آنها حقیقتاً تحت پوشش خون نبوده‌اند. ادعای آن را دارند، ولی نیستند. چطور می‌توانند وارد پاک‌سازی آزمون‌ها بشوند، تا آنها را تطهیر سازد، درحالی که خون پاک‌کننده‌ی عیسی مسیح هر نشانی از گناه را از شما دور می‌سازد؟ "شما الحال مرده‌اید، حیات شما توسط خدا در او مخفی است و به روح‌القدس مهر شده است." بابت چه چیزی قرار است داوری شوید؟ کجا قرار است تطهیرتان را دریافت کنید؟ از چه چیزی قرار است تطهیر شوید درحالی که کاملاً در

مسیح هستید؟ داوری برای چیست؟ اما آن گروه باکراهی نادان و خفته هستند که نمی‌توانند برسند.

۱۲۱. حال، آنها سال‌ها این را انجام ندادند، می‌بینید، اما اکنون زمان مکاشفه است، می‌بینید، می‌بینید، که درست در آمدن عروس مکشوف شده است، آخرین جمع‌آوری، آخرین چیزها دارند می‌آیند. دارد به انتها می‌رسد، دوستان! من ایمان دارم. چه زمانی؟ نمی‌دانم. من، من نمی‌توانم به شما بگویم، ولی هیچ چیزی... می‌خواهم طوری زندگی کنم که گویی امشب است، تا آماده باشم. می‌بینید؟ ممکن است امشب بیاید، ممکن است بیست سال دیگر هم نیاید. نمی‌دانم که او کی خواهد آمد، ولی هر وقت که باشد، من... ممکن است زندگی من امشب به اتمام برسد، و هر کاری که اینجا انجام داده باشم، در آن ساعت به اتمام خواهد رسید. باید او را در داوری همان‌گونه ملاقات کنم که اینجا انجام دادم. "درخت هرطور خمیده شود، به همان صورت هم خواهد افتاد."

۱۲۲. به یاد داشته باشید، زمانی که آنها رفتند تا روغن تهیه کنند... "اوه!" می‌گوید: "یک دقیقه صبر کن برادر برانهام! مطمئن نیستم." وقتی رفتند که روغن تهیه کنند، وقتی بازگشتند، عروس داخل شده بود و در بسته شده بود، آنها در زدند و گفتند: "بگذار وارد شویم، بگذار وارد شویم." [برادر برانهام چند بار روی منبر می‌زند.] ولی آنها در تاریکی بیرون مانده بودند.

۱۲۳. حال، اگر نمادی از آن را بخواهید، عیسی گفت: "در ایام نوح... او به آن اشاره کرد. در زمان نوح آنها به کشتی وارد شدند، اما به سمت دیگر برده شدند، در خلال زمان داوری، اما این نماد عروس مسیح نبود، خون نماد عروس مسیح بود.

۱۲۴. خون نماد عروس بود. خون! نوح عبور کرد... عروس... نوح از مصیبت عبور کرد، و مست شد و مرد. خون در حدود پانصد سال در حضور خدا راه رفت و شهادت داده شد که با ایمان رבוده شدن، "رضامندی خدا را کسب کرد"، و به سمت بالا رفت و از آسمان‌ها عبور نمود و بدون چشیدن موت به خانه رفت، هرگز نمرد.

۱۲۵. آن نمادی است از "ما که زنده و باقی باشیم بر خوابیدگان سبقت نمی‌جوییم." آنانی که بر حسب دوره‌ی بشری به خواب رفتند. آنها در آن زمان مردند، ولی نمرده‌اند، آنها در خواب هستند. آمین! آنها در خواب هستند و نمرده‌اند. تنها چیزی که نیاز هست این است که داماد آنها را بیدار کند و "ما که زنده و تا آمدن خداوند باقی می‌باشیم بر خوابیدگان سبقت نخواهیم جست، زیرا صور خدا نواخته خواهد شد و مردگان در مسیح اول خواهند برخاست، آنگاه ما که زنده و باقی باشیم، با ایشان در ابرها روبرو خواهیم شد تا خداوند را در هوا استقبال کنیم."

۱۲۶. "و سایر مردگان زنده نشدند تا هزار سال به اتمام رسید." ^{۱۲۱} بفرمایید، آنها از دوران مصیبت‌ها عبور کردند.

۱۲۷. این چه بود؟ مانند خنوخ. می‌دانید، وقتی که خنوخ نایاب شد، نوح این را می‌دید، او می‌دانست که داوری نزدیک است. و او باید در اطراف کشتی باقی بماند.

۱۲۸. ولی نوح به بالا نرفت. او فقط یک قطعه را برداشت و در طول مصیبت‌ها بر آن سوار شد. او در طول مصیبت‌ها به آن سمت برده شد تا موت را تجربه کند، می‌بینید؟ نوح به آن سمت حمل شد.

۱۲۹. ولی خنوخ تبدیل شد؛ نمادی از کلیسا که با آنانی که خوابیده هستند به بالا برده می‌شود تا خداوند را در هوا ملاقات کند و مابقی کلیسا وارد مصیبت‌ها می‌شوند. نمی‌توانم خودم به هیچ نتیجه‌ی دیگری برسم. خنوخ روبرو شد، نمرد.

۱۳۰. بیایید حال کمی مطالعه کنیم و به درس خودمان پردازیم. اگر همین‌طوری ادامه بدهم هرگز به این مهرها یا این مهر نمی‌رسم. حال، در خلال درس، شاید امشب یا فردا شب، هرازچندگاهی، با یک کرنا مواجه بشویم، چون کرنا هم‌زمان با مهرها نواخته می‌شود. این همان است، دوره‌ی کلیسا گشوده می‌شود. این همان چیز است.

۱۳۱. حال، صور یا کرنا همیشه مشخص کننده‌ی جنگ است و در غیر این صورت نشانگر اختلال و آشوب سیاسی است. کرنا یعنی اختلال سیاسی و این مسبب جنگ می‌شود. وقتی می‌رسید که آشوب در سیاست را ببینید، همه را در آشوب می‌بینید، مثل شرایط فعلی ما، مراقب باشید، جنگ نزدیک است.

۱۳۲. به چه دلیل؟ این توسط مسیح فدییه شده است، اما دارد نقش ولی و رهاننده را ایفا می‌کند، تا خاصان و مطیعان خویش را برگیرد، تا زمانی که آخرین آنها (آخرین نام) در دفتر قرار گرفته باشد، که آن را پذیرفته و مهر شده باشد. حال، متوجه این شدید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۱۳۳. سپس او از تخت خود می‌آید، تخت پدر خود، رو به جلو می‌آید، کتاب را از دست خدا می‌گیرد و حق خود را مطالبه می‌کند. اولین کاری که می‌کند این است که عروس خود را می‌خواند. آمین! سپس او چه می‌گیرد؟ حریف خود، شیطان را می‌گیرد و او را می‌بندد و به همراه تمام کسانی که او را دنبال کردند، به آتش می‌اندازد.

۱۳۴. حال، یادتان باشد، این روسیه نبود. نه، ضد مسیح بسیار ملایم و ساده است. ببینید که او چقدر ملایم است، او بسیار باهوش است. بله، آقا! فقط روح القدس را می‌طلبد، تنها چیزی که می‌تواند بر او برتری یابد.

۱۳۵. توجه داشته باشید، کرنا یعنی آشوب سیاسی، جنگ‌ها. در متی ۲۴، عیسی از آن صحبت می‌کند. او گفت: "جنگ‌ها و خبر وقوع جنگ‌ها را خواهد شنید... در تمام دوران." می‌بینید، یادتان باشد که عیسی این را گفت. "جنگ‌ها، اخبار جنگ‌ها و خبر جنگ‌ها و تا به آخر." حال این کرناست که نواخته می‌شود.

۱۳۶. حال، وقتی به کرناها پردازیم، برمی‌گردیم به تک‌تک جنگ‌ها می‌پردازیم و به شما نشان می‌دهیم که آنها در پی آن کلیساها بودند، نشان می‌دهیم که آنها در پی مهرها بودند. «جنگ‌ها و اخبار جنگ‌ها»، اما کرنا نشانگر آشوب و اختلال سیاسی است.

۱۳۷. درجایی که مهرها به آشوب و اختلال مذهبی می‌پردازد، می‌بینید؟ یک مهر شکسته می‌شود، یک پیغام صادر می‌شود. آن‌وقت کلیسا همیشه آن‌قدر در طرق سیاسی خود و مقام و مرتبه‌ی خود و چیزهای دیگر بنا شده است، و زمانی که پیغام حقیقی صادر می‌شود و پیغام‌آور پیش می‌رود، آنها را در هم می‌شکند. درست است. وقتی یک مهر باز می‌شود، اختلال و آشوب مذهبی است. این اتفاقی است که افتاده است. بله.

۱۳۸. اینها همه در صهیون به آرامش می‌رسد. کلیساها همه... "ما به همه چیز رسیده‌ایم." درست مانند کلیسای انگلیس، آنها همه پابرجا شده بودند. کلیسای کاتولیک، همه پابرجا شده بودند، و بعد لوتر آمد. یک اخلال مذهبی وجود داشت. بله، آقا! حتماً این‌گونه بود. خب، کلیسا با زویننگلی^{۱۲۲} ادامه یافت، و از زویننگلی تا به سایرین و به کالوین^{۱۲۳} و بعد از مدتی کلیسا به آرامی رسید، و بعد وسلی آمد، یک اخلال مذهبی وجود داشت. درست است، می‌بینید، این همیشه نشانگر یک تشویش و اخلال مذهبی است.

۱۳۹. حال، مهر، بیایید این را بخوانیم، می‌خواهم به این برسم... خب، این را می‌خوانیم... به حرف می‌پردازم و...

و دیدم چون بره یکی از آن هفت مهر را گشود... (چه اتفاقی افتاد؟) ... شنیدم یکی از آن چهار حیوان به صدایی مثل رعد...

۱۴۰. اوه، چقدر دوست دارم که چند دقیقه روی آن مکث کنم! اکنون امیدوارم تمام مردمی که از این امور آگاهند و در انتظار تسلی خداوند هستند، به‌دقت این را مطالعه کنند و امیدوارم کسانی هم که به نوار گوش می‌کنند، به این فکر کنند.

۱۴۱. اولین اتفاقی که افتاد، زمانی که بره مهر اول را شکست، یک رعد غرش کرد. حال، این حائز اهمیت است، این یک-این-این یک مفهومی دارد. این یک مفهوم است. هیچ اتفاقی بدون مفهوم نیست. بسیار خب. یک رعد، یک رعد غرش کرد. در فکر هستید که رعد چه بود؟

۱۴۲. حال بیاید کمی بخوانیم. متی را باز کنیم... نه، یوحنا باب اول، یوحنا باب دوازدهم و یک دقیقه تأمل کنید. یوحنا باب دوازدهم و از آیه بیست و سوم شروع می‌کنیم. بادقت به اینجا گوش کنید، بعد دیگر نیاز نخواهد بود که فکر کنید که این چیست.

و عیسی در جواب ایشان گفت: "ساعتی رسیده است که پسر انسان جلال یابد."^{۱۲۴}

۱۴۳. می‌بینید، آنجا، در انتهای یک دوره هستید. خدمت او در شرف اتمام است. می‌بینید؟ "ساعتی رسیده است که پسر انسان جلال یابد."

۱۴۴. زمانی که "وقت برگرفته شدن عروس رسیده است." چه؟ ساعتی رسیده است که "دیگر زمانی نخواهد بود." وقتی که فرشته آماده است تا یک پای خود را بر روی زمین و پای دیگر را بر روی دریا بگذارد، با قوس و قزحی بالای سر خود، و بگوید "زمان به اتمام رسیده است." و علاوه بر آن، وقتی این اتفاق افتاد، او دست خود را بلند کرد و سوگند خورد که "زمانی نخواهد بود." این چقدر عالی است. یک شهادت‌نامه‌ی قسم‌خورده برای کلیسا.

ساعتی رسیده است که پسر انسان جلال یابد.

آمین، آمین به شما می‌گویم اگر دانه‌ی گندم که در زمین می‌افتد نمیرد، تنها ماند لیکن اگر بمیرد ثمره‌ی بسیار آورد.

کسی که جان خود را دوست دارد، آن را هلاک کند و هر که در این جهان جان خود را دشمن دارد تا حیات جاودانی آن را نگاه خواهد داشت.

اگر کسی مرا خدمت کند، مرا پیروی کند و جایی که من می‌باشم آنجا خادم من نیز خواهد بود، و هر که مرا خدمت کند، پدر، او را حرمت خواهد داشت.

الآن جان من مضطرب است...

۱۴۵. شما می‌گویید: "او به انتهای راه رسیده و تو مضطربی؟" این شما را به چه فکری می‌اندازد وقتی که یک اتفاق عظیم روحانی می‌افتد و شما را مضطرب می‌سازد؟ آه-ها!

الآن حال من مضطرب است و چه بگویم؟ ای پدر! مرا از این ساعت رستگار کن. لکن به جهت همین امر، به این ساعت رسیده‌ام.

ای پدر! اسم خود را جلال بده، ناگاه صدایی از آسمان در رسید که "جلال دادم و باز جلال خواهم داد."

پس گروهی که حاضر بودند، این را شنیده گفتند: "رعد شد."

۱۴۶. پس زمانی که بره کتاب را گرفت و آن مهر نخست را شکست، خدا از کرسی ابدی خود تکلم کرد تا بگوید که آن مهر چه چیزی بود که می‌بایست مکشوف می‌گشت. اما زمانی که در برابر یوحنا قرار داده شد، در یک نشان و نماد بود. وقتی یوحنا آن را دید، هنوز یک سرّ بود. چرا؟ در آن زمان حتی هنوز مکشوف نشده بود. نمی‌توانست نمی‌توانست مکشوف گردد تا زمانی که آنچه اینجا گفت، یعنی «در زمان آخر» تحقق یابد. اما به شکل نماد داده شد.

۱۴۷. زمانی که «رعد»، یادتان باشد، صدای بلند غرش یک رعد، صدای خداست. این چیزی است که کتاب مقدس می‌گوید، می‌بینید، «غرش رعد»، آنها فکر می‌کردند که این یک رعد است، اما این خدا بود. او (عیسی) این را متوجه شد، چون این بر او مکشوف شده بود. می‌بینید؟ این یک رعد بود.

۱۴۸. حال، توجه داشته باشید، مهر اول گشوده شد. مهر اول، هنگامی که در شکل نماد گشوده شد، یک رعد صدا کرد. در زمانی که در شکل حقیقی خود مکشوف بشود چه؟ به محض اینکه بره مهر را شکست، رعد شد. و این چه چیزی را مکشوف نمود؟ نه همه‌ی خودش را. در ابتدا، این نزد خداست، سپس، در یک نماد است؛ بعد، مکشوف می‌شود. سه چیز. می‌بینید؟ این دارد از تخت پیش می‌آید.

۱۴۹. در ابتدا، قابل دیدن یا شنیدن یا هیچ چیز دیگری نیست. مهر شده است. خون بره بها را پرداخت کرد.

۱۵۰. وقتی او این را گفت رعد اتفاق افتاد. و زمانی که این کار را کرد، سوار اسب سفید بیرون رفت و این همچنان یک نماد بود. حالا ببینید، او گفت که این در زمان آخر معلوم خواهد شد. ولی این در نماد کلیسا می آید. کلیسا، آیا این را متوجه می شوید؟ [جماعت می گویند: "آمین!"] این در نماد یک کلیسا می آید، که می دانند یک مهر هست. ولی اینکه چیست را نمی دانند، چون سوار اسب سفید است.

۱۵۱. و این فقط باید در ایام آخر مکشوف گردد. یعنی زمانی که این مهر حقیقی گشوده شده باشد. برای چه کسی گشوده شده باشد؟ نه برای مسیح، بلکه برای کلیسا. توجه داشته باشید، اوه، این باعث لرزش من می شود. من - من - من امیدوارم که کلیسا این را به درستی درک کند، که منظورم چیست، شما مردم. می خواهم شما را عروس خطاب کنم تا شما متوجه این بشوید.

۱۵۲. صدا، یک رعد است. صدا از کجا آمد؟ از تخت، جایی که بره جایگاه شفیع بودن را ترک کرده. اکنون ایستاده تا در جایگاه خود قرار گیرد، ملک خویش را در اختیار بگیرد. ولی رعد از درون تخت آمد و بره اینجا بیرون از آن ایستاده بود. رعد، جایی که بره آن را ترک کرده، تخت پدر را ترک کرده تا تخت خودش را بگیرد... جلال! حال، دوستان، این را از دست ندهید.

۱۵۳. همه‌ی ما بعنوان یک مسیحی می دانیم که خدا برای داود سوگند خورد که مسیح را بر کرسی او بلند می کند و سلطنت جاودان را بر روی زمین به او می بخشد. او این کار را کرد.

۱۵۴. و عیسی گفت: "هر که بر ضد مسیح و تمام امور دنیا غالب آید با من بر تخت می نشیند، چنان که من غالب آدمم و بر تخت پدر خود نشستم." می بینید؟

۱۵۵. حال یک روز او از تخت پدر برخاسته و می رود تا بر تخت خود بنشیند.

۱۵۶. اکنون او می‌آید تا خاصان خود را بخواند. چطور می‌خواهد تا آنها را مطالبه کند؟ او هم اکنون کتاب رستگاری را در دست دارد. اوه، جلال! دوست دارم یک سرود بخوانم.

به زودی بره عروس خود را می‌گیرد تا همیشه در کنار او باشد
تمام لشکر آسمان جمع خواهد شد (تا این را ببیند).
اوه، منظره‌ی باشکوهی خواهد بود، تمام مقدسین در سفید بی‌لکه
و تا ابد با عیسی در بزم خواهیم بود

۱۵۷. اوه، صحبت از «نشستن در جای‌های آسمانی» است؟ چه شکوهی خواهد بود! اگر الآن که بر زمین هستیم قبل از آمدن ربوده شدن بتوانیم این گونه احساس کنیم، در این شرایطی که اکنون در آن هستیم، و بتوانیم سرپا در کنار دیوارها شادی کنیم و در باران بایستیم تا این را بشنویم، وقتی که او را در آنجا ببینیم چطور خواهد بود؟ اوه، این زمان باشکوهی خواهد بود.

۱۵۸. تخت پدر را ترک کرد، آمد تا... پسر او، برای اینکه، این چیزی است که اسرائیل گمان می‌کرد او در آن زمان انجام خواهد داد. یادتان هست که زن اهل فینقیه او را "ای پسر داود!" خطاب کرد. بارتیمانوس کور را به یاد دارید؟ "ای پسر داود!" می‌بینید؟ عیسی می‌دانست که برنامه چیست، اما آنها این را نمی‌دانستند. آنها سعی می‌کردند تا او را وادار کنند تا تخت سلطنت را بگیرد، حتی پیلطس این را از او پرسید.

۱۵۹. اما او گفت: "اگر پادشاهی من از این جهان بود، آن وقت ملازمان من می‌جنگیدند. پادشاهی من از آسمان است."^{۱۲۵} اما گفت: "هروقت دعا می‌کنید، این گونه دعا کنید، ملکوت تو بیاید، اراده‌ی تو چنان که در آسمان است، بر زمین کرده شود."^{۱۲۶} آمین! این امر عظیم چقدر باشکوه است.

۱۶۰. تخت پدر را ترک کرد تا بر تخت خود بنشیند. او اکنون از جایگاه شفیع بودن خود

^{۱۲۵} اشاره به انجیل یوحنا ۱۸:۲۶

^{۱۲۶} اشاره به انجیل لوقا ۱۱:۲

پیش آمده تا تخت خود را در اختیار بگیرد. مطیعان فدیه شده‌ی خویش را. این کاری است که برای انجامش از تخت پیش آمد. در آن زمان است که حیوان شبیه به شیر به یوحنا گفت: "بیا و ببین. حال، آیا دارید این را می‌خوانید؟"

... یکی از مهرها و... صدایی مثل رعد، و یکی از چهار حیوان...

۱۶۱. اینکه حیوانات چه بودند را می‌دانید؛ به آنها پرداختیم؛ "یکی مانند شیر، یکی مانند گوساله، یکی شبیه انسان و یکی مانند عقاب." حال، این حیوان اول گفت... دقت کنید، هر بار یک حیوان متفاوت است، تا وقتی که آن چهار سوار می‌گذرند. چهار حیوان هست و چهار اسب سوار.

۱۶۲. حال، هریک از آن حیوانات، متی، مرقس، لوقا و یوحنا را اعلام می‌کند. همین طور که پیش می‌روند برمی‌گردیم و اثبات می‌کنیم که کدامیک متی، کدامیک مرقس، کدام لوقا و کدام یوحنا بودند...

یکی از وحش‌ها می‌گوید: "بیا و ببین."

۱۶۳. او آواز یک رعد را شنید و یکی از حیوانات گفت: "بیا و ببین."

۱۶۴. به عبارت دیگر، بره/ینجا ایستاده و یوحنا هم آنجا ایستاده و وقوع آن را نظاره می‌کند. بره چون ذبح شده از تخت پیش می‌آید، خون همه‌جای او را گرفته. او کسی بود که شایسته یافت شد. و زمانی که پیش آمد و کتاب را گرفت، سپس همه چیز آواز خود را بلند کرد و فریاد می‌زد، چون می‌دانستند که بهای رستگاری پرداخت شده است.

۱۶۵. حال، او آمده تا خاصان خویش را مطالبه کند. پس کتاب را می‌گیرد، آنجا در برابر یوحنا می‌ایستد، و آن را به عقب می‌کشد و مهر را می‌شکند. مهر را باز می‌کند! و وقتی مهر را باز می‌کند، یک رعد در سراسر آنجا اتفاق می‌افتد، و وقتی رعد صدا کرد، بدون تردید ممکن است وقتی که رعد غرش کرد، یوحنا بالا و پایین پریده باشد.

۱۶۶. و یکی از چهار حیوان گفت: "اکنون بیا و ببین که این چیست، چه چیزی در پایین اینجا مکشوف شده است، یوحنا، آنچه را می‌بینی مکتوب کن." او، خداوند! "یوحنا، آنچه را دیدی بنویس." سپس یوحنا برای مشاهده‌ی اینکه این چه بود، می‌رود. یوحنا برای دیدن آنچه که رعده گفت، به راه می‌افتد. در این زمان است که موجود زنده به او گفت: "بیا و آن سرّی را که در پس مهر اول قرار دارد، ببین." [برادر برانهام چهار بار روی منبر می‌زند.] رعده، آواز خالق آن را به صدا در آورده است. حال، او (خدا) می‌بایست بدانید که آنجا چه چیزی است. او، خداوند. اما فکر کنید، حال او این را مکتوب کرد.

۱۶۷. ولی وقتی او شروع کرد که آن هفت رعد دیگر را بنویسد، او گفت: "این را بنویس." او مأموریت یافته بود که هرچه می‌بیند را مکتوب کند، اما وقتی هفت رعد مکاشفه ۱۰ آواز خود را بلند کردند، او گفت: "آنها را اصلاً ننویس." آنها سرّ هستند. هنوز نمی‌دانیم که آنها چه هستند؛ ولی به نظر من، آنها بلافاصله مکشوف خواهند شد. و زمانی که مکشوف شود، ایمان برای آن فیض رבוده شدن را به آن کلیسا می‌بخشد، تا خارج شود. می‌بینید؟

۱۶۸. از میان تمام چیزهایی که از آنها اطلاع داریم عبور کرده‌ایم، از خلال تمام مقاطع. به همه چیز پرداختیم. اسرار خدا را دیده‌ایم. ما ظهور-جمع شدن بزرگ عروس در ایام آخر را دیده‌ایم، اما در عین حال هنوز یک چیزی هست که نمی‌توانیم خودمان را با آن منورسازیم. یک چیز دیگری هست.

۱۶۹. ولی تصور می‌کنم وقتی اسرار شروع به پیش آمدن کنند... خدا گفت: "این را نگه دار، یک دقیقه صبر کن. این را در آن روز مکشوف خواهیم ساخت. یوحنا! این را به هیچ وجه مکتوب نکن، چون بر روی آن لغزش خواهند خورد. اما در روزی که باید انجام شود، آن را مکشوف خواهیم نمود."

۱۷۰. آنها هرگز بی‌جهت آواز خود را بلند نکردند. یادتان هست، مانند قطره‌ی کوچک جوهر، هر چیزی برای یک هدفی است. هر چیز برای یک دلیلی است. اما توجه کنید، خالق آواز خود را بلند کرد، و او این را شنید و رفت تا ببیند.

۱۷۱. اما الآن بره دارد به یوحنا در حالت نماد یک مکتوب کلیسا، نشان می‌دهد که چه بنویسد. او فقط به وی نشان می‌دهد، گفت: "این را نگو، که این چیست. نیروی بگویی، خب، این بدین معناست، آنچه تحت هفت مهر است. نرو و آن را نگو. بعدها در طول تمام ادوار تمام نقشه باز خواهد شد، این یک سرّ است." می‌بینید؟ او می‌خواهد... او دارد می‌آید! او گفت: "من-من... هیچ کس نخواهد دانست که من کی می‌آیم؛ من می‌آیم." می‌بینید، می‌بینید؟ فقط همین. این به من مربوط نیست که بدانم چه زمانی، من فقط آماده خواهم بود. می‌بینید؟ سپس گفت...

حال، یوحنا پیش رفت، او گمان کرد. "اکنون این را خواهم دید."

۱۷۲. و هنگامی که یوحنا پیش آمد، چه کار کرد؟ او، حال او باید چه کار کند؟ حال، او باید این را برای دوره‌ی کلیسا مکتوب کند. این کاری است که او می‌بایست انجام دهد؛ این را برای ادوار کلیسا مکتوب کند. "ابتدا آنچه را از این هفت شمعدان طلا می‌بینی بنویس، برای این کلیسا بنویس و به آنها بگو." بسیار خب.

۱۷۳. یک رعد صدا کرد. یوحنا می‌دانست که این صدای خداست و بعد، حیوان شبیه شیر گفت: "بیا و ببین که این چه بود." و یوحنا اکنون آماده شد تا آنچه می‌بیند را مکتوب کند.

۱۷۴. حال، او هرگز دقیقاً ندید که این چه بود. هرگز این را درک نکرد، ولی آنچه که دید چیزی بود که خدا داشت برای «یک زمانی» به کلیسا می‌فرستاد. حال او... او این گونه خواهد کرد، همیشه می‌کند. وقتی زمان روشنگری باشد، آن را واضح و روشن می‌سازد. اما این را در آن زمان مشخص نکرد. چرا؟ چون می‌خواست این را تا ایام آخر یک سرّ نگاه دارد، و ندای پیغام آخرین فرشته می‌بایست این اسرار را جمع می‌کرد.

۱۷۵. این را آشکار نکرد. ولی چیزی که یوحنا دید، این بود که "یک اسب سفید بیرون رفت و کسی سوار آن بود."؛ این چیزی بود که مکتوب کرد. می‌بینید؟ وقتی که نوشت.

این چیزی است که او گفت: "بیا و ببین."

۱۷۶. پس یوحنا رفت تا هرچه را که می‌توانست ببیند، ببیند و برای کلیسا مکتوب کند. و وقتی این کار را کرد "یک اسب سفید را دید و کسی که سوار بر آن بود یک کمان داشت. و رفت غلبه‌کننده تا غلبه کند. و به او یک تاج داده شده بود." و حال این تمام چیزی است که یوحنا دید. پس تمام آن را مکتوب کرد. حال، می‌بینید، این در شکل نماد است. این طریقی است که کلیسا آن را دریافت کرده است.

۱۷۷. اما با وعده‌ی اینکه در زمان آخر او این را آشکار خواهد نمود، می‌بایست نشان دهد که این چیست. خدا ما را امداد کند تا درک کنیم. ادوار کلیسا، اما این کاملاً شناخته نشده تا زمان هفتمین پیغام این دوره‌ی آخر. توجه کنید، او شروع می‌کند...

۱۷۸. این پیغام آور دوره‌ی هفتم، اگر دقت کرده باشید، او برخلاف کاری که سایرین انجام دادند، یک فرقه را شروع نمی‌کند. یادتان باشد، اگر او شروع نکند... نه. بسیار خب، اگر متوجه شده باشید، او مخالف این است. آیا ایلیا... آیا ایلیا مخالف این بود؟ مسلم است که بود. آیا یحیی به روح ایلیا با آن مخالف بود؟

۱۷۹. ایلیا چه نوع روحی بر خود داشت؟ او... کسی چیز زیادی از او نمی‌داند. او فقط یک انسان بود، ولی یک نبی بود. او منفور بود و در چه زمانی برخاست؟ درست در زمان محبوبیت اسرائیل، زمانی که کاملاً دنیوی شده بودند و او اسرائیل را به آن بیرون آورد و یک «زن ستیز» قلمداد می‌شد؟ مسلم است که بود. او عاشق بیابان بود. این طبیعت او بود.

۱۸۰. پس آن قوم وقتی او، یعنی یحیی، با همان روح بر او آمد، و همان‌طور که دیشب از آن صحبت کردم مانند ستاره‌ها لباس نپوشیده بود، باید می‌دانستند. آنها بچه‌ها را می‌بوسند، مراسم تدفین و نکاح را انجام می‌دهند و تمام این چیزها، ولی این مرد بعنوان یک مرد صحرايي آمد. او چه بود؟ او عاشق بیابان بود. کار دیگری که کرد، او از فرقه متفر بود. او می‌گفت: "حال، شروع نکنید به اینکه بگویید ما متعلق به این یا آن هستیم، چون به شما می‌گوییم، خدا قادر است که از این سنگ‌ها برای ابراهیم فرزندان بسازد."

۱۸۱. او اهل مصالحه نبود، آنها نمی‌توانستند... گفت: "رفته بودید نی‌ای را که از باد در جنبش است ببینید؟ خیر، یحیی این‌گونه نبود." ^{۱۲۷} نه، نه، قربان!

۱۸۲. او چه کار دیگری کرد؟ درست مانند هشداری که ایلیا که به ایزابل داد؛ او به هیروдіا هشدار داد. مستقیم به سمت هیرودیس رفت و گفت: "داشتن او برای تو روا نیست." او بخاطر این کار سر یحیی را از بدن جدا کرد. می‌بینید؟ ایزابل هم سعی کرد الیشع را بکشد. همان روحی که بر ایزابل بود، بر آن زن بود.

۱۸۳. و همان هم امروز در کلیسای ایزابل است، همان. اینجا چه درس بزرگی می‌گیریم.

۱۸۴. و اکنون، به نظر می‌رسد که آن افراد باید می‌دانستند. یحیی شروع به تویخ آنها نمود، و درحالی که آنجا ایستاده بودند، به نظر می‌رسد که آنها باید می‌دانستند که این روح ایلیاست. آنها باید این را درک می‌کردند. این هویت او بود.

۱۸۵. حال متوجه می‌شویم، و در طول ادوار کلیسا دیده‌ایم که بر طبق کلام، وعده‌ی بازگشت آن روح را قبل از زمان آخر داده است. درست است؟ درست است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۱۸۶. توجه داشته باشید، و متوجه طبیعت و ذات آن می‌شوید. او مانند لوتر و وسلی و سایرین یک عصر کلیسایی دیگر را آغاز نمی‌کند. او یک کلیسای دیگر را شروع نخواهد کرد، چون دوره‌ی کلیسایی دیگری در پیش نخواهد بود. می‌بینید؟ هیچ دوره‌ی دیگری نخواهد بود. پس او باید بر ضد آن باشد، چون روح او دقیقاً مانند همانی خواهد بود که در گذشته بود؛ همان روح.

۱۸۷. همان‌طور که دیشب گفتم، خدا را پسند آمد تا از آن سه بار مختلف استفاده کند. این عدد اوست. سه، نه دو، سه. او الحال دو بار از آن استفاده کرده، حال می‌خواهد دوباره از آن استفاده کند. او گفته است، او این را وعده داده است. حال توجه کنید، او...

۱۸۸. توجه کنید که چه زمانی انجام داد. او قرار نیست یک فرقه را شروع کند، چون عصر کلیسای لائودیکیه آخرین دوره است. و پیغام آور فرشته‌ی هفتم، که هفتمین پیغام آور کلیسا است، کسی است که قرار است مکشوف کند، توسط روح القدس تمام این امور اسرار آمیزی که قرار است... چند نفر دیشب اینجا بودند؟ دستتان را بلند کنید. پس فکر نمی‌کنم نیاز باشد دوباره آن را بخوانم. می‌دانید که این کجاست. دهمین باب... بسیار خوب. بسیار خوب.

۱۸۹. اصلاحگران آمدند تا آخرین کلیسای سقوط کرده‌ی قبل از خودشان را اصلاح کنند و بعد، پس از اینکه اصلاحگران آمدند و عصر کلیسا را از حالتی که در آن بود اصلاح کردند، درحالی که به سمت دنیا بازگشته بود، سپس یک عصر کلیسایی جدید را شروع کردند. همواره همین کار را کرده‌اند. ما به این پرداخته‌ایم.

۱۹۰. به عبارتی دیگر، آنها در اینجا یک عصر کلیسایی از کلیسای کاتولیک رومی را آغاز کردند. سپس لوتر از راه رسید، یک اصلاحگر. او یک اصلاحگر خطاب شده است. و او چه کار می‌کند؟ او از همان جا مانند پتک شروع می‌کند، و وقتی این کار را می‌کند، به کلیسا اعتراض می‌کند. و اولین کاری که می‌کند، چیست؟ همان چیزی را می‌سازد که آمد تا از آن خارج شود، یک کلیسای دیگر.

۱۹۱. سپس آنها یک عصر کلیسایی دیگر را دارند. و بعد، اولین چیز را می‌دانید... دوره‌ی کلیسا در تشویش است. جان وسلی از راه می‌رسد، یک اصلاحگر دیگر. می‌بینید، یک دوره‌ی کلیسایی دیگر می‌سازد. متوجه منظورم می‌شوید؟ یک دوره‌ی کلیسایی دیگر ساخته شده است. آنها همه اصلاحگر هستند.

۱۹۲. توجه داشته باشید، این آخرین پیغام آخرین دوره‌ی کلیسا، یک اصلاحگر نیست. او یک نبی است، نه یک اصلاحگر. به من نشان بدهید که تا به حال کجا یک نبی، یک کلیسا را شروع کرده است. او اصلاحگر نیست، نبی است.

۱۹۳. سائیرین، اصلاحگر بودند ولی نبی نبودند. اگر بودند، کلام خدا بر نبی نازل می‌شود؛ به

همین دلیل است که آنها در تعמיד به نام «پدر، پسر، روح القدس» و سایر چیزها ادامه دادند، چون اصلاحگر بودند نه نبی. در عین حال مردان بزرگ خدا بودند، و نیاز روزی که در آن زندگی می کردند را دیدند. و خدا آنها را مسح کرد، و آنها بیرون فرستاده شدند و آن چیزها را خرد کردند. ولی کلام کامل خدا هرگز بر آنها نازل نشد، چون نبی نبودند، آنها اصلاحگر بودند.

۱۹۴. ولی در ایام آخر، این باید یک نبی باشد که اسرار خدا را می گیرد و آنها را برمی گرداند، چون اسرار فقط بر انبیا معلوم می شوند. پس این باید آمدن این فرد باشد. حالا متوجه منظورم می شوید؟ او نمی تواند یک اصلاحگر باشد؛ باید یک نبی باشد، چون باید کسی باشد که صاحب عطاست و فرستاده شده تا کلام را دریافت کند.

۱۹۵. اصلاحگران می دانستند که یک جایی ایراد دارد. لوتر می دانست که نان، بدن مسیح نبود؛ پس موعظه کرد "عادل به ایمان زیست می کند." و این پیغام او بود. زمانی که جان وسلی آمد، او دید که یک تقدس وجود دارد، پس تقدس را موعظه کرد. این پیغام او بود. می بینید؟ پنطیکاستی ها پیغام روح القدس را آوردند.

۱۹۶. اما در زمان آخر، در این آخرین دوره، پیغام آور قرار نیست هیچ اصلاحاتی را آغاز کند، بلکه باید تمام اسراری را که آن اصلاحگران رها کردند، بگیرد، آنها را دور هم جمع کند و آنها را برای قوم حل نماید. بگذارید، یک بار دیگر این را بخوانم. به نظرم خیلی خوب می آید، دوست دارم آن را بخوانم.

و دیدم فرشته‌ی زور آور دیگری که از آسمان نازل می شود که ابری در بردارد
و... قوس و قزحی... بر سرش و چهره اش مثل آفتاب و پای هایش مثل ستون آتش.

۱۹۷. حال ما همین را دیدیم، که مسیح است. و می دانیم که مسیح همیشه پیغام آور کلیساست. بسیار خوب. او ستون آتش، فرشته‌ی عهد و چیزهای دیگر خوانده شده است.

او در دست خود کتابچه‌ای گشوده دارد...

۱۹۸. حال، در اینجا مهرها گشوده شده‌اند. داریم اکنون آنها را باز می‌کنیم. ولی این، این باز شده است.

... و پای راست خود را بر دریا و پای چپ خود را... بر زمین نهاد

و به آواز بلند چون غرش شیر صدا کرد و چون صدا کرد، هفت رعد به صداهای خود سخن گفتند. (او خداوند! کاملیت.)

و چون هفت رعد سخن گفتند، من (یوحنا) حاضر شدم که بنویسم... (چه چیزی را بنویسید؟ چیزی که گفتند... آنگاه آوازی که از آسمان شنیدم... (خدا) که می‌گوید: "آنچه هفت رعد گفتند مهرکن و آنها را منویس." آنها را منویس. (می‌بینید؟)

و آن فرشته‌ای که بر دریا و زمین ایستاده، دیدم... دست راست خود را به سوی آسمان بلند کرده و قسم خورد به او که تا ابد آباد زنده است.

که آسمان و آنچه را که در آن است و زمین و آنچه را که در آن است و دریا و آنچه را که در آن است آفرید که "بعد از این زمانی نخواهد بود."

۱۹۹. دقت کنید، همین‌طور که ادامه می‌دهیم، این آیه را از یاد نبرید.

بلکه در ایام... (ایام) ... صدای فرشته‌ی هفتم...

۲۰۰. آخرین فرشته، فرشته‌ی زمینی. این فرشته از آسمان نازل شد، این او نبود. او از آسمان آمد، ولی اینجا دارد از صدای فرشته‌ی هفتم صحبت می‌کند که... یک فرشته به معنی «پیغام‌آور» است. همه این را می‌دانند و پیغام‌آور برای دوره‌ی کلیساست.

بلکه در ایام صدای فرشته‌ی هفتم، چون کرنا را می‌باید بنوازد، سر... (هفت مهر، تمام-تمام سر)... خدا به اتمام خواهد رسید، چنان‌که به بندگان خود انبیا بشارت داد.

۲۰۱. تمام سرگشوده شده است. این خدمت آن فرشته است. می بینید؟ آن قدر ساده است که قوم از آن غافل خواهند بود. ولی در عین حال، کاملاً در همه جا اثبات خواهد شد. کاملاً شناخته خواهد شد. می بینید؟ هرکسی که بخواهد آن را ببیند، قادر به دیدنش خواهد بود. می بینید؟ درست است. ولی آنانی که...

۲۰۲. عیسی گفت، مانند وقتی که آمد، گفت: "چشم دارید و نمی بینید، چنان که اشعیا گفت. (می بینید؟) و گوش دارید و نمی شنوید."^{۱۲۸} پس... حال متوجه می شویم که...

۲۰۳. این مرا به وحشت انداخت. من آن انتها به ساعت نگاه کردم، و فکر کردم ساعت ده است. ولی... هنوز ساعت نه هم نشده است. می بینید؟ بسیار خب، حال به این پردازیم. توجه کنید، این را دوست دارم.

۲۰۴. مابقی اصلاحگر بودند. ولی بعنوان مردان بزرگ خدا، نیاز دوران را دیدند و اصلاحات را پیش آوردند.

۲۰۵. ولی مکاشفه ۱۰ گفت که پیغام او باید مکشوف کند نه اصلاح؛ اسرار را مکشوف سازد. اسرار را مکشوف سازد! این، کلام در انسان است. عبرانیان ۴ گفت که: "کلام خدا برنده تر است از شمشیر دودم، و جدا کننده و فرورونده تا به استخوان و ممیز افکار و نیت های قلب است." می بینید؟ این فرد یک اصلاحگر نیست، او یک مکشوف کننده است، مکشوف کننده (چه چیزی؟) اسرار خدا. جایی که کلیسا کاملاً آن را دچار تشویش کرده است، او باید با کلام خدا بیاید و آنها را مکشوف سازد.

۲۰۶. چون او می بایست "ایمان فرزندان را به سمت پدران برگرداند."^{۱۲۹} ایمان کتاب مقدسی اولیه و راستین باید توسط فرشته ی هفتم احیا شود. حال، آه، چقدر این را دوست دارم. تمام اسرار مهرها، که اصلاحگران هرگز بصورت کامل درکش نکردند! می بینید؟ حال یک دقیقه به ملاکی ۴ نگاه کنیم. خب، خب، شما این را علامت بزیند. او یک نبی است و "ایمان اولیه ی

^{۱۲۸} اشاره به ارمیا باب ۵
^{۱۲۹} اشاره به ملاکی باب ۴

پدران را احیا می‌کند." حال منتظر ظهور آن فرد بر روی صحنه هستیم. او آن‌قدر فروتن است که ده‌ها میلیون... خب، فقط گروه کوچکی خواهند بود که این را درک خواهند کرد.

۲۰۷. زمانی که، صحبت آن روز را یادتان هست، وقتی یحیی قرار بود بیاید. از یک پیغام آور، قبل از آمدن مسیح نبوت شده بود، "صدای نداکننده‌ای در بیابان..."^{۱۳۰} ملاکی او را دیده بود. باب سوم ملاکی آمدن ایلایی است که باید می‌آمد و پیشرو آمدن مسیح می‌بود.

۲۰۸. می‌گویید: "اوه نه، نه برادر برانهام! باب چهارم است." عذر می‌خواهم.

۲۰۹. عیسی گفت که باب سوم بود. حال، متی باب یازدهم و آیه‌ی ششم را باز کنید. او این را خواهد گفت. به گمانم باب یازدهم آیه‌ی ششم باشد، چهارم، پنجم و در همان آیات باشد. او گفت: "اگر خواهید قبول کنید. (وقتی داشت درمورد یحیی صحبت می‌کرد.) همان است آنکه درباره‌ی او مکتوب است. اینک من رسول خود را پیش روی خود می‌فرستم." حال ملاکی ۳ را بخوانید. بعضی از آنها تلاش می‌کنند که این را در ملاکی ۴ قرار دهند. نه، قربان! این‌گونه نیست.

۲۱۰. توجه داشته باشید، ملاکی ۴، به محض اینکه پیغام‌آور پیش می‌رود، جهان کاملاً سوزانده شده است، و عادلان در هزاره بر روی خاکستر شیران راه می‌روند. پس می‌بینید، اگر این را بر او که آن‌موقع آنجا بود به کار ببرید، آن‌وقت کتاب مقدس چیزی را گفته است که آن‌گونه نبوده است. ما دو هزار سال را داشته‌ایم و جهان هنوز سوزانده نشده است، و عادل در آن زندگی می‌کند، پس این باید در آینده باشد. اوه خداوند! [برادر برانهام یک بار دستانش با برهم می‌زند].

۲۱۱. اگر به اینجا در مکاشفه بیایید و ببینید که آن پیغام‌آور زمان آخر قرار است چه کاری بکند؛ آن‌وقت متوجه می‌شوید که این چیست. او می‌بایست یک نبی باشد، او باید این چیزهایی را که این اصلاحگران ندیدند، بگیرد و در جای خود قرار دهد.

۲۱۲. بدون مکاشفه‌ی روحانی خدا، چطور می‌توان متی ۱۹:۲۸ را با اعمال ۳۸:۲ مقایسه نمود؟ چطور این افراد می‌توانند بگویند که دوران معجزات و این چیزها به سرآمده است، و (هاه!) بدون مکاشفه‌ی خدا؟ یعنی تنها طریقی که آنها می‌توانند درست یا غلط بودنش را بدانند. می‌بینید؟ ولی آنها از طریق مدارس کتاب مقدس آمده‌اند. امیدوارم وقت داشته باشیم که به آنها بپردازیم.

۲۱۳. می‌خواهم تعجیل کنم، چون نمی‌خواهم بیشتر از یک هفته شما را اینجا نگه دارم، می‌دانید منظورم چیست، در این... بازکردن این مهرها. من یک روز وقت دارم و آن روز را می‌خواهم اگر بتوانم برای بیماران دعا کنم.

۲۱۴. حال، ببینید، ملاکی ۴. او یک نبی است و "ایمان راستین و اولیه‌ی پدران را احیا می‌کند."

۲۱۵. در زمان آخر هنگامی که زمان مصیبت‌ها برسد... حال، یک نکته‌ی کوچک هست که می‌خواهیم، یک دقیقه به عقب برگردیم؛ به جایی که سه سال و نیم یا هفتاد هفته‌ی دانیال، آخرین نیمه‌ی هفتاد هفته‌ی دانیال که سه سال و نیم است. حال ما، چند نفر این را از دوره‌های کلیسا به یاد دارند؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] می‌بینید؟ "هفتاد هفته مقرر شده است." ببینید که این چقدر عالی بود، گفت: "ماشیح خواهد آمد، و در وسط هفته برای قربانی منقطع خواهد شد." پس همچنان سه سال و نیم زمان برای تعلیم مسیحایی برای یهودیان باقی است.

۲۱۶. و خدا هم‌زمان به یهودیان و امت‌ها نمی‌پردازد. او با اسرائیل بعنوان یک امت کار می‌کند ولی با امت‌ها بعنوان فرد یعنی در هر فرد. او هرگز امت‌ها را بعنوان عروس برنگزیده، بلکه قومی از بین امت‌ها برگزیده است. حال، او با اسرائیل بعنوان یک امت کار می‌کند.

۲۱۷. امروز نامه‌ای از پُل دریافت کردم، پُل بوید،^{۱۳۱} او داشت به من می‌گفت: "برادر برانهام!

چقدر این درست است، این یهودیان هنوز یک احساس جالبی نسبت به امت‌ها دارند، صرف‌نظر از اینکه چه اتفاقی افتاده است." قطعاً خواهند داشت، باید داشته باشند.

۲۱۸. وقتی مارتین لوتر این را اعلام کرد که "تمام یهودیان باید اخراج شوند و خانه‌هایشان سوزانده شود، چون ضد‌مسیح هستند." می‌بینید؟ مارتین لوتر این مطلب را خودش با دست‌خط خودش اعلام کرد. حال، هیتلر تنها چیزی را که مارتین لوتر گفته بود، تحقق بخشید. چرا مارتین لوتر این را گفت؟ چون او یک اصلاح‌گر بود. نه یک نبی.

۲۱۹. خدا، که، نبی من اسرائیل را برکت داد. او گفت: "مبارک باد هر که تو را برکت دهد. و ملعون باد هر که تو را لعنت نماید" ^{۳۲} یک نبی چطور می‌تواند بایستد و چیزی را که نبی دیگر گفته است، انکار نماید؟ نمی‌تواند این کار را بکند. باید در هماهنگی باشد، می‌بینید.

۲۲۰. ولی، به این دلیل است که آنها... آلمان می‌بایست یک کشور مسیحی می‌بود، و آنها- رفتاری که با اسرائیل داشتند، هنوز هم کینه دارند، و نمی‌توان آنها را سرزنش کرد. ولی یادتان باشد، اگر یک یهودی اینجا نشسته است، نگران نباشید، روز شما می‌رسد. خدا هرگز نمی‌تواند آنها را فراموش کند. آنها بخاطر ما کور شده بودند.

۲۲۱. یادتان هست که او به نبی گفت، او... نبی فریاد زد و گفت: "آیا اسرائیل را از یاد می‌بری؟"

۲۲۲. او گفت: "چوب را بردار و بین که آسمان چقدر بلند است؟ عمق دریا چقدر است؟" حال او گفت: "نمی‌توانم اندازه بگیرم."

۲۲۳. او گفت: "من هم هرگز نمی‌توانم اسرائیل را فراموش کنم." این قوم اوست، غلامان او.

۲۲۴. و فقط اندکی هستند که از امت‌ها برای عروس او گرفته شده‌اند. این کاملاً درست است. این عروس است.

۲۲۵. حال، هفتاد هفته مقرر شده بود، دقیقاً، همان‌طور که دانیال گفت که ماشیح می‌آید و در وسط هفته منقطع خواهد شد. و عیسی سه سال و نیم در آنجا نبوت کرد. حال در وسط این سه سال و نیم دانیال، در وسط آن، او منقطع شد. و اکنون، آخرین بخش، مقطع مصیبت‌ها است، زمانی که کلیسای امت‌ها قرار دارد. اوه، این عالی است! حال، از این غافل نشوید. عروس به همراه داماد وارد بزم می‌شود، سپس، بعد از هزاره، بر خاکستر شریان راه می‌رود.

۲۲۶. بگذارید اینجا یک چیزی را به شما نشان بدهم؛ حالا که این در ذهن ماست، نشان بدهیم که چه می‌گوید، آنچه که کتاب مقدس می‌گوید. و کلام خدا بودن این را نمی‌توانیم انکار کنیم. اگر این کار را بکنیم، پس کافر هستیم. می‌بینید، باید ایمان داشته باشیم. می‌گوید: "این را درک نمی‌کنم." من هم همین‌طور، ولی منتظر او هستم تا این را مکشوف کند. ببینید.

زیرا اینک آن روزی که مثل تنور مشتعل می‌باشد، خواهد آمد و جمیع متکبران... (مثل آمریکایی‌ها و این چیزها)... و جمیع بدکاران گاه خواهند بود... (قرار است سوزانده شوند)... و یهوه صباوت می‌گوید: آن روز که می‌آید... نه ریشه و نه شاخه‌ای برای ایشان باقی خواهد گذاشت.

۲۲۷. پس شما چطور در اینجا به جهنم ابدی رسیدید؟ می‌بینید؟ این در ایام آخر است که این چیزها مکشوف شده است. هیچ‌جایی در کتاب مقدس نیست که گفته باشد جهنم ابدی است. برای... برای اینکه در جهنم ابدی باشید، باید حیات ابدی داشته باشید تا در آنجا بمانید. تنها یک نوع حیات ابدی وجود دارد، و این چیزی است که ما برایش تقلا می‌کنیم. هر چیزی که ابتدایی داشته، دارای انتهاست. "جهنم برای شریر و فرشتگانش ساخته شد." پس سوزانده شده و از بین خواهد رفت. می‌بینید؟ اما زمانی که این اتفاق بیفتد، برایشان نه شاخه و نه ریشه‌ای باقی می‌گذارد.

اما برای شما که از اسم من می‌ترسید، آفتاب عدالت طلوع خواهد کرد و بر بال‌های وی شفا خواهد بود... و شما بیرون آمده، مانند گوساله‌های پرواری جست و خیز خواهید نمود.

و یهوه صباپوت می‌گوید: شریران را پایمال خواهید نمود، زیرا در آن روزی که من تعیین نموده‌ام، ایشان زیر پای‌های شما خاکستر خواهند بود.

۲۲۸. شریران بعد از مصیبت‌ها قرار است کجا باشند؟ خاکستر.

تورات بنده‌ی من موسی را که آن را با فرایض و احکام به جهت تمامی اسرائیل در حوریب امر فرمودم به یاد آورید.

این من ایلای نبی را قبل از رسیدن روز عظیم و مهیب خداوند نزد شما خواهم فرستاد.

۲۲۹. آمین! اینجا عهد عتیق است که این گونه به انتها می‌رسد، و اینجا هم عهد جدید است که با همین چیز به اتمام می‌رسد. چطور می‌خواهید مانعش بشوید؟ نمی‌توانید. پس نگاه کنید. "ایلای نبی را قبل از رسیدن آن روز می‌فرستم."

و او دل پدران را به سوی پسران و دل پسران را به سوی پدران خواهد برگردانید، مبادا بیایم و زمین را به لعنت بزنم.^{۱۳۳}

۲۳۰. بفرمایید، این کلام خداوند است. او این را وعده داده، باید بیایید. حال اگر متوجه نحوه‌ی اتفاق افتادن آن شده باشید، بسیار زیباست که خدا چطور انجامش می‌دهد. عروس با داماد پیش می‌رود؛ و بعد از اینکه شریر به آتش مشتعل سوزانده شود، بعد از تطهیر شدن جهان، خود را دوباره تولید می‌کند. همه چیز باید این کار را انجام دهد، باید از یک مرحله‌ی تطهیرسازی عبور کند.

۲۳۱. در این زمان عظیم آخر آتشفشان‌ها فعال می‌شود و جهان منفجر می‌شود و تمام این فاضلاب‌های گناه و تمام چیزی که بر روی زمین است، از بین خواهد رفت. با چنان حرارتی خواهد سوخت که مانند سفیدکننده‌ای است که رنگ جوهر را به خلقت اولیه‌اش برمی‌گرداند. آتش خدا همچنان سوزان خواهد بود که تمام رجاستی که هست را دوباره به

شرایط خود بازمی‌گرداند، یعنی زمانی که شیطان و همه چیز سوزانده شده است. سپس او (زمین) به همان زیبایی که در باغ عدن بود، پیش می‌آید. اوه، آن ساعت عظیم پیش روی ماست.

۲۳۲. در خلال مقطع مصیبت‌ها... این چیزی است که اکنون می‌خواهم به آن توجه کنید، یک نکته‌ی کوچکی که اینجا اشاره کردم. در طول این مقطع مصیبت‌ها، بعد از به خروج خوانده شدن عروس، و ورود کلیسا به مقطع مصیبت‌ها، یکصد و چهل و چهار هزار یهودی توسط دو شاهد مکاشفه ۱۱ خوانده می‌شوند. حال، آنها هزار و دویست و شصت روز، پلاس بر تن نبوت می‌کنند.

۲۳۳. حال، می‌دانیم که این تقویم رومی... ما بیست و هشت روز و گاهی سی روز و سی و یک روز در ماه داریم، ولی در حقیقت تقویم این گونه است: سی روز در هر ماه. درست است. و صد... هزار و دویست و شصت روز را بگیرید و تقسیم بر سی کنید و ببینید که به چه می‌رسید، دقیقاً به سه سال و نیم. این زمانی است که تخصیص یافته برای پیغام مسیحایی تا دقیقاً مانند آن زمان در اسرائیل موعظه گردد. درست به همان صورت که در گذشته بود. زمانی که او برمی‌گردد و خودش را در یک نماد آشکار می‌سازد که وقتی می‌آید...

۲۳۴. وقتی یوسف به آن کشور برده شد، بخاطر روحانی بودنش از جانب برادرانش رد شده بود. او می‌توانست رویا ببیند و خواب‌ها را تعبیر کند. و وقتی که این کار را کرد، به آن کشور برده شد و تقریباً به سی پاره‌ی نقره فروخته شد. او دقیقاً نمایش‌دهنده‌ی مسیح بود. چون این روح مسیح بود که در او بود.

۲۳۵. توجه کنید که در آن زمان چه اتفاقی افتاد. و دقت کنید که وقتی این کار را کرد به زندان افکنده شده بود، و یک مرد نجات یافت و دیگری کشته شد. دقیقاً عیسی وقتی بر روی صلیب در زندان بود، یک دزد نجات یافت و دیگری کشته شد. دقیقاً.

۲۳۶. به قبر انداخته شد و قرار بود مرده باشد، ولی به دست راست فرعون بالا برده شد، که

هیچ کس نمی‌توانست فرعون را ببیند مگر اینکه نخست یوسف را دیده باشد. عیسی به دست راست خدا نشست است، و هیچ کس نمی‌تواند نزد پدر بیاید مگر از طریق پسر. درست است.

۲۳۷. و توجه کنید، هر بار که یوسف رفت، یوسف به دست راست تخت سلطنتی بلند کرده شد. می‌بینید؟ جلال! یوسف به دست راست فرعون نشسته بود. و زمانی که یوسف برمی‌خواست تا تخت را ترک کند، شیپور به صدا در می‌آمد. "همه زانو بزنید، یوسف می‌آید!"

۲۳۸. وقتی که بره تخت را در آن فراسو، در دوران شافی بودن خود ترک می‌کند، وقتی تخت را ترک می‌کند و کتاب رستگاری را می‌گیرید و جلو می‌آید، هر زانویی خم خواهد شد. اینهاش. توجه کنید.

۲۳۹. و زمانی که یوسف، توسط برادرانش رد شد، به او همسری از امت‌ها داده شد. فوطیفار... یا فرعون همسری از امت‌ها به او داد و او صاحب فرزندی از امت‌ها شد. نیمه یهودی و نیمه امت‌ها. آنها یک نماد عالی را به نمایش می‌گذارند. وقتی یعقوب داشت آنها را برکت می‌داد، افرایم در یک سمت و منسی در سمت دیگر بود، او دستانش را برگرداند و برکت را به فرزند کوچک‌تر داد. و دو فرزند به دوازده سبط اسرائیل افزوده شدند که در آن زمان فقط ده سبط بودند، و او آنها را در خود یعقوب برکت داد، و یوسف، فرزند نبی او که آنجا ایستاده بود گفت: "پدر! اشتباه کردی." گفت: "دست راست خود را بر فرزند اشتباه قرار دادی، درحالی که باید بر فرزند بزرگ‌تر قرار می‌دادی."

۲۴۰. او گفت: "می‌دانم که دستانم برگشت، ولی خدا، آنها را برگرداند." چرا؟ اسرائیل با اینکه حق عروس بودن را داشت، حقوق خود را رد کرده و آن را فروخت، و این از فرزند بزرگ‌تر یعنی اسرائیل، به فرزند جدید یعنی امت‌ها رفت، و برکات از آنجا توسط صلیب، به عروس رسید.

۲۴۱. ولی دقت کنید، بعد از آن، می‌بینید، توسط آن... وقتی همه... او عروس خود را گرفت. ولی وقتی آن پسران برای خرید خوراک آمدند...

۲۴۲. اوه، این چه تصویر زیبایی است. از مسیر مهرها خارج شده‌ام، ولی باید این را بگویم. می‌بینید، چون به گمانم تصویر را بهتر متوجه خواهید شد.

۲۴۳. توجه کنید، وقتی آمدند که خوراک بخزند، می‌دانید، یوسف بلافاصله آنها را شناخت. و یوسف فرزند کامیابی بود. مهم نبود که کجا می‌رفت، همیشه کامیاب بود.

۲۴۴. صبر کنید تا-تا او دوباره به روی زمین بیاید؛ صبر کنید تا یوسف ما بیاید. می‌بینید؟ "صحرا مانند گل رز شکوفا خواهد شد و آفتاب عدالت با شفا بر بال‌هایش خواهد تابید."^{۱۳۴} اوه، تمام آن کاکتوس‌های اطرف آریزونا به درختان، زیبا مبدل خواهند شد... این زیبا خواهد بود.

۲۴۵. دقت کنید، او جلو می‌آید و به آنها کلک می‌زند. آنجا می‌ایستد و می‌گوید: "آیا پدر من زنده است؟" می‌بینید؟ می‌خواست بداند آیا پدر آن پسر زنده است. گفتند: "بله." می‌دانست که این برادر اوست. ولی آیا متوجه شدید چه زمانی آماده شد تا خود را بر برادرانش آشکار سازد؟

۲۴۶. و بنیامین کوچک را یافت، که بعد از رفتن او متولد شده بود و این نشانگر این یهودیان است، این یکصد و چهل و چهار هزار نفر که اکنون دارند از زمان رفتن او آنجا جمع می‌شوند. و زمانی که بازگشت، گفت... به بنیامین نگاه کرد، قلبش داشت می‌شکست.

۲۴۷. و یادتان باشد، آنها داشتند، آنها نمی‌دانستند که او می‌تواند به عبرانی صحبت کند. او یک مترجم آورده بود، جوری رفتار کرد که گویی مصری است. می‌بینید؟ و بعد زمانی که آشکار شد، او می‌خواست که خود را بشناساند، داشت مدام به بنیامین نگاه می‌کرد. و به یاد داشته باشید، او همسر خود را مرخص کرده بود. زمانی که او خود را بر برادرانش آشکار کرد، همسرش در قصر بود.

۲۴۸. عروس امت‌ها، همسر، بعد از اینکه عیسی توسط خاصان خودش رد شد، او عروسی از

امت‌ها برگرفت و او را در جلال برای شام عروسی به قصر در خانه‌ی پدر خویش خواهد برد و پنهانی باز خواهد گشت تا خود را بر برادران خویش، آن یکصد و چهل و چهار هزار نفر آشکار سازد ؟...؟... آن زمان.

۲۴۹. و او آنجا ایستاده، به نمادها نگاه کنید، بسیار دقیق. و وقتی به جایی که این بود بازگشت، به آنها نگریست و گفت-شروع به نگاه کردن کرد-و آنها شروع کردند به حرف زدن. می‌گفتند: "رتوین! می‌دانی که الآن بخاطرش به دردرس افتادیم، چون می‌دانی چه کار کردیم. ما این کار را با او کردیم. نباید برادر خود را می‌فروختیم." این برادر آنها بود که آنجا ایستاده بود. آن اصیل‌زاده‌ی مقتدر، و آنها این را نمی‌دانستند.

۲۵۰. به این دلیل است که اسرائیل امروز توانایی درک مسیح را ندارد. هنوز زمان شناخت آن نیست.

۲۵۱. و بعد، او، آنها فکر می‌کردند که او عبری را نمی‌فهمد، ولی داشت به آنها گوش می‌کرد. می‌گفتند: "حالا بخاطرش به دردرس افتادیم." و وقتی یوسف به آنها نگاه می‌کرد، دیگر بیشتر از این نمی‌توانست طاقت بیاورد.

۲۵۲. حال، یادتان باشد، همسر و فرزندانش در آن زمان در قصر بودند؛ مقدسین در آن زمان از حضور خارج شده بودند.

۲۵۳. و او گفت: "من هستم، یوسف، برادر شما." به سمت بنیامین کوچک دوید، دست در گردن او انداخت و شروع کرد به گریستن. می‌بینید؟ و خودش را به آنها شناساند.

۲۵۴. آنها می‌گفتند: "اکنون مستحق مجازات هستیم، چون او را فروختیم، ما کسانی بودیم که او را فروختیم، ما کسانی بودیم که سعی کردیم او را بکشیم، اکنون می‌دانیم که او ما را خواهد کشت."

۲۵۵. او گفت: "نه، از دست خودتان عصبانی نباشید، شما این را فقط برای حفظ حیات انجام دادید. بخاطر همین است که خدا من را به اینجا فرستاد."

۲۵۶. و زمانی که او خود را شناساند، کتاب مقدس می گوید... همان طور که بدان پرداختیم. وقتی خود را به آن یکصد و چهل و چهار هزار تن شناساند، به بنیامین کوچک امروز، باقی آن یهودیانی که در آنجا مانده اند؛ وقتی خودش را می شناساند آنها خواهند گفت: "این زخم ها را از کجا یافتی؟ با دستانت چه کرده اند؟"

۲۵۷. او خواهد گفت: "اوه، در خانه ی دوستانم این را یافتم." می بینید؟ آن وقت متوجه خواهند شد که ماشیح را کشته اند. ولی او چه خواهد گفت؟ همان چیزی که یوسف گفت: "برای حفظ حیات این کار را کردید. به خودتان خشم نگیرید." چون اگر یهودیان آن عمل فریب خوردگی را انجام نمی دادند، امت ها هرگز راهی به داخل نمی یافتند. پس با کارهایی که آنها انجام دادند، او جان کلیسا را نجات داد. بفرمایید. بخاطر همین است که امروز نمی توانند متوجه این بشوند، هنوز زمان آن نیست.

۲۵۸. همان طوری که ما نمی توانستیم این چیزها را متوجه بشویم تا وقتی که زمان درک کردنش رسید. هفت رعد مکاشفه، تا به عروس نشان بدهد که چطور برای ایمان تبدیل عظیم مهیا شود.

۲۵۹. حال کمی تعجیل کنیم، چون بیشتر از پانزده تا بیست دقیقه وقت نداریم.

۲۶۰. حال، مفهوم این اسب سفید چیست؟ بگذارید این را بخوانم. خیلی از بحث خارج شدم. بابت خارج شدن از بحث من را ببخشید، ولی - ولی آیه را دوباره می خوانم، هر دو آیه را.

و دیدم چون بره یکی از آن هفت مهر را گشود، و شنیدم یکی از آن چهار حیوان

به صدایی مثل رعد می گوید: "بیا و ببین"

و دیدم که ناگاه اسبی سفید...

۲۶۱. و حالا داریم می رسمیم به دومین آیه.

که سوارش کمانی دارد و تاجی بدو داده شد... (پس خودش تاج نداشت) و

بیرون آمد غلبه‌کننده و تا غلبه نماید.

۲۶۲. تمامش همین است، این مَهر است. بیاید نمادها را پیدا کنیم.

۲۶۳. متوجه شدیم که رعد به چه معناست. این کاملاً روشن است. این را می‌دانیم. می‌بینید. رعد صدای خدا در زمان گشوده شدن مهر بود.

۲۶۴. حال، اسب سفید به چه مفهومی است؟ اینجا جایی است که مکاشفه می‌آید. من به همان اندازه‌ای از این مطمئن هستم که اطمینان دارم الآن اینجا ایستاده‌ام و این کلام است.

۲۶۵. هر کتابی را در این زمینه می‌توانستم بیابم، مطالعه کردم. و با یک... من... آخرین باری که سعی کردم به آن پردازم و تعلیم بدهم، حدود سی سال پیش بود. من یک کتاب... یک نفر به من گفته بود که ادونتیس‌ها^{۱۳۵} نسبت به هر کس دیگری در مورد آمدن ثانویه‌ی مسیح نور بیشتری دارند، پس من تعدادی از کتاب‌های خوب آنها را برای مطالعه تهیه کردم. من کتاب اسمیت^{۱۳۶} درباره‌ی «مکاشفه‌ی دانیال» را داشتم. او می‌گفت اسب سفید که بیرون آمد، نماد یک فاتح بود، و در این غلبه‌یافتن... خیلی از برادران ادونتیس با این کتاب آشنا هستند، و خیلی از شما هم آن را خوانده‌اید. من دو یا سه کتاب را خوانده‌ام... زمانی که... یادم نمی‌آید... دو کتاب دیگر هم خواندم که هر دو آنها موافق بودند که این درست است. [برادر برانهام پنج بار روی منبر می‌زند.] اینها معلمین خوبی بودند که به اصطلاح بهترین معلمین با بهترین نور بودند. پس باخودم فکر کردم: "خب، اگر من ندانم، فقط چیزی را می‌گویم که آنها گفته‌اند، سعی می‌کنم که این گونه تعلیمش بدهم."

۲۶۶. و آنها توضیح بسیار خوبی در مورد اینکه این حقیقتاً چیست، ارائه می‌دادند. آنها می‌گفتند: "در اینجا اسب سفید را داریم، اسب سفید نمایانگر قدرت است، یک برتری." و می‌گفتند: "مردی که سوار بر اسب است، سوار بر اسب سفید، روح‌القدس است که در دوره‌ی اولیه پیش رفت و بر آن عصر برای ملکوت خدا غالب شد. او کمانی در دست

داشت، که یعنی، مانند کوپید،^{۱۳۷} تیر محبت، یعنی محبت خدا را در دل مردم رها کرده، و با آن غالب شده است."

۲۶۷. حال، این خیلی خوب به نظر می‌رسد، ولی حقیقت نیست. خیر، قربان! بله، این گونه نبود. سفید نماد عدالت هست، این را می‌دانیم. سفید یعنی عدالت. معلمین تعلیم می‌دادند این روح‌القدس بود که در حال غالب شدن در اولین دوره بود؛ ولی مکاشفه‌ی من، از طریق روح‌القدس، بدین صورت نیست.

۲۶۸. مکاشفه‌ی من از طریق روح‌القدس این است که مسیح و روح‌القدس یک شخص واحد و فقط در یک حالت متفاوت است. پس، اینجا مسیح را می‌بینیم، یعنی بره را. می‌دانیم که او بره بود. او اینجا با کتابی در دست ایستاده بود. و آنجا در سمتی دیگر سوار اسب سفید دارد پیش می‌رود، می‌بینید، پس این سوار، روح‌القدس نیست.

۲۶۹. این یکی از اسرار ایام آخر است که مسیح چگونه می‌تواند سه شخص در یک باشد. سه شخص متفاوت نیست؛ پدر، پسر و روح‌القدس، بعنوان سه خدا چنان که تثلیثیون سعی دارند به ما بگویند. سه هست، اما سه ظهور از همان شخص؛ یا می‌توانید بگویید سه جایگاه. اگر با خادمین صحبت می‌کنید، از جایگاه استفاده نمی‌کنید. چون من...؟... الآن فکر کنم نوار دارد ضبط می‌شود. پس به شما خواهم گفت... مسلماً مسیح نمی‌توانست بگوید "من به جایگاه خودم دعا می‌کنم و او جایگاه دیگری برای شما خواهد فرستاد." این را می‌دانیم. ولی اگر می‌خواهید بگویید، این سه صفت از همان خداست، می‌بینید، نه سه خدا. سه صفت از همان یک خدا. می‌بینید؟

۲۷۰. و مسیح چگونه می‌توانست سوار بر اسبی سفید آنجا در حال غالب شدن باشد و اینجا با کتابی در دست ایستاده باشد؟ این گونه نیست، چون این مسیح نیست.

۲۷۱. توجه کنید، روح‌القدس (در مکاشفه) و مسیح. یعنی... روح‌القدس، مسیح در یک

حالت دیگر است. درست است.

۲۷۲. توجه کنید. این بره است که کتاب را گشود و بره، مسیح است. و مسیح بعد از آن دیگر دیده نمی‌شود؛ اما در مکاشفه باب نوزدهم دیده می‌شود که با یک اسب سفید می‌آید.

۲۷۳. اگر می‌خواهید بخوانید، با هم مکاشفه ۱۱:۱۹ را بینیم، شش... خیلی سریع این را بخوانیم تا زمان... امیدوارم زمان کافی داشته باشیم، تا این کمی بهتر برایمان مشخص شود. باب ۱۹، ۱۱:۱۹، ار آیه‌ی یازدهم شروع می‌کنیم و تا پایان آیه‌ی شانزدهم می‌خوانیم.

و دیدم آسمان را گشوده و ناگاه اسبی سفید (نه بر روی زمین، در آسمان)... که سوارش امین و حق نام دارد و به عدل داوری و جنگ می‌نماید.

۲۷۴. ای کاش می‌توانستم اینجا کمی مکث کنم. [برادر برانهام یک بار روی منبر می‌زند و مکث می‌کند.] فکر خوبی دارم، شاید اگر بتوانم، اگر شما... [جماعت می‌گویند: "ادامه بدهید."]

۲۷۵. می‌بینید، هیچ‌کس این را نمی‌داند. آیا می‌دانستید که نام یهوه (Jehovah) درست نیست؟ هر کسی این را می‌داند. دکتر ویل! می‌دانید که این درست است. مترجمین هرگز قادر به ترجمه‌ی آن نبودند. چون هجی آن هست ی-ه-و (J-U-H-V...J-V-H-U) یهوه نیست. نمی‌دانند که چیست. بخاطر همین آن را یهوه خواندند. ولی این نام او نیست.

۲۷۶. ببینید، هرگاه یک ظفری انجام شد، یا یک چیزی در جریان است، یک نام تغییر می‌کند.

۲۷۷. به دوران ابراهیم نگاه کنید. او در ابتدا ابرام بود، و هرگز نمی‌توانست تا زمانی که نامش به ابراهیم تغییر یابد، آن فرزند را داشته باشد. و ساره، «س-ا-ر-ه»، چیزی جز یک رحم مرده نمی‌توانست داشته باشد، تا وقتی که نامش به سارا «س-ا-ر-ا» تغییر یافت.^{۱۳۸}

۲۷۸. یعقوب یعنی «حیله گر، فریبنده» و این کاری است که او کرد. او پوست گوسفند بر تن کرد تا پدرش را که نبی بود، فریب بدهد و حق نخست‌زادگی را دریافت کند. او چوب صنوبر را در آب گذاشت، آنها را لکه‌دار می‌کرد و زمانی که گاوان حامله بودند آنها را می‌ترساند. تا گاوان و گوسفندان خالدار حاصل کند. او چیزی جز یک حیله‌گر نبود.

۲۷۹. ولی یک شب به چیزی حقیقی رسید. می‌دانست که این حقیقی است. با آن ماند و آن را آن‌قدر نگه داشت تا غالب شد، و نامش به اسرائیل یعنی «یک سرور به قوت خدا» تغییر یافت.

۲۸۰. درست است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] هر غالب شونده‌ای!

۲۸۱. شمعون یک ماهیگیر بود، ولی زمانی که ایمانش را دریافت و دانست که این عیسی است، وقتی عیسی گفت ماشیح است، گفت که نامش چیست و پدرش کیست. او غلبه یافت و نامش از شمعون به پطرس تغییر یافت.

۲۸۲. شائول، یک نام زیبا. شائول زمانی در اسرائیل یک پادشاه بود، ولی او، یک شائول، مناسب یک رسول نبود. شاید برای یک پادشاه مناسب باشد، اما نه برای یک رسول. پس عیسی نام او را تغییر داد (از چه؟) از شائول به پولس.

به «پسران رعد» و سایرین نگاه کنید.

۲۸۳. و عیسی، نا او بر روی زمین «رهاننده» بود، عیسی. وقتی بر روی زمین بود، یک رهاننده بود، درست است. ولی وقتی بر موت و عالم اموات غالب آمد، و بر آنها غلبه یافت، و به بالا صعود کرد، یک نام تازه دریافت نمود. برای همین است که این گونه سروصدا می‌کنند و به هیچ چیز نمی‌رسند.

۲۸۴. این در رعدها مکشوف خواهد شد. می‌بینید؟ دقت کنید، سرّ او دارد می‌آید سوار بر... باید یک چیزی باشد که این کلیسا را تبدیل کند، این را می‌دانید. باید یک چیزی باشد. توجه کنید، "هیچ کس نمی‌دانست جز خود او." حال، توجه کنید، "هیچ کس نمی‌دانست جز خود او."

و جامه‌ای خون‌آلود دربر دارد و نام او را کلمه‌ی خدا می‌خوانند.

(او، توجه کنید.)

و لشکرهایی که در آسمانند، بر اسب‌های سفید و به کتان سفید و پاکت ملبس از عقب او می‌آمدند.

و از دهانش شمشیری تیز بیرون می‌آید، تا به آن امت‌ها را بزند و آنها را به عصای آهنین حکمرانی خواهد نمود و او چرخشت خمر غضب و خشم خدای قادر مطلق را زیر پای خود می‌فشارد.

و بر لباس و ران او نامی مرقوم است یعنی «**پادشاه پادشاهان و رب الارباب**».

۲۸۵. ماشیح می‌آید، ایناهاش، نه این کسی که اینجا سوار بر اسب است. تفاوت را ببینید. اینجا او با کتابی در دست ایستاده. عمل رستگاری... او هنوز در جای خود قرار نگرفته. پس این مسیح، یعنی روح القدس نبود که بیرون رفت.

۲۸۶. با آن مردان بزرگ مخالفت نمی‌کنم. خیر، قربان! من این کار را نمی‌کنم. نمی‌خواهم این کار را بکنم، ولی این چیزی است که-ولی این مکاشفه‌ی من از این بخش است. اگر شما چیز دیگری دارید، اشکالی ندارد، ولی از نظر من درست نیست. من این گونه ایمان دارم. می‌دانید؟

۲۸۷. و توجه داشته باشید، مسیح از این زمان به بعد دیگر دیده نمی‌شود. ولی او سوار بر یک اسب سفید است. پس اگر این فرد سوار بر یک اسب سفید است، فقط جعل‌کننده‌ی مسیح است. می‌بینید؟ متوجه می‌شوید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۲۸۸. توجه کنید. سوار بر اسب سفید هیچ نامی ندارد. شاید از دو یا سه عنوان استفاده کند. ولی هیچ نامی ندارد.

۲۸۹. ولی مسیح یک نام دارد. آن نام چیست؟ «کلمه‌ی خدا» این چیزی است که هست. "در

ابتدا کلمه بود، کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود و کلمه جسم گردید.^{۱۳۹} می‌بینید؟ این سوار بر اسب هیچ اسمی ندارد، ولی مسیح «کلمه‌ی خدا» خوانده می‌شود. این چیزی است که او هست. این گونه خطاب شده. حال، او نامی یافته که هیچ کس نمی‌داند، اما «کلمه‌ی خدا» خطاب شده است.

ولی این فرد، هیچ چیزی خطاب نشده، فقط بر یک اسب سفید سوار است.

۲۹۰. این سوار، هیچ تیری در کمان خود ندارد. به این توجه کرده بودید؟ او یک کمان داشت، ولی هیچ چیزی درباره‌ی داشتن تیر گفته نشده است، پس او می‌بایست یک بلوف زن باشد. ممکن است رعد زیادی داشته باشد، ولی بدون صاعقه. ولی می‌بینید که مسیح هم رعد را دارد و هم صاعقه را، چون از دهان او شمشیر دولبه‌ی تیزی بیرون می‌رود که بدان امت‌ها را می‌زند. ولی این فرد نمی‌تواند هیچ چیزی را بزند، اما دارد نقش یک ریاکار را ایفا می‌کند. او دارد پیش می‌رود، سوار بر یک اسب سفید پیش می‌رود، و می‌رود تا غالب شود.

۲۹۱. مسیح یک شمشیر تیز دارد، ببینید، این شمشیر از دهان او خارج می‌گردد. یعنی کلام زنده، این کلام مکشوف شده‌ی خدا بر خادمین اوست. همان‌طور که به موسی گفت: "برو و عصای خود را بلند کن و مگس‌ها را بخوان."^{۱۴۰} و مگس‌ها پدید آمدند. قطعاً هر چه گفت، انجامش داد و به وقوع پیوست. کلام زنده‌ی او. خدا و کلامش یک شخص واحد است. خدا کلام است.

۲۹۲. پس این فرد اسرارآمیز سوار بر اسب در اولین دوره‌ی کلیسا کیست؟ او کیست؟ بیاید به این فکر کنیم. این سوارکار اسرارآمیز که کار خود را در اولین دوره‌ی کلیسا شروع می‌کند، در ابدیت غرق شده و تا آخر می‌رود، کیست؟

۲۹۳. مهر دوم پیش می‌آید و تا انتها پیش می‌رود. مهر سوم، پیش می‌آید و تا انتها می‌رود. چهارم، پنجم، ششم و هفتم، همه‌ی آنها در انتها سر از اینجا در می‌آورند. و در زمان آخر

^{۱۳۹} اشاره به یوحنا باب ۱
^{۱۴۰} اشاره به خروج باب ۸

این کتاب‌ها که با اسرار درونشان پیچیده شده بود، باز شده است. بعد سرّ آن پیش می‌آید که بینیم چیست. ولی حقیقتاً آنها در اولین دروهی کلیسا شروع کردند، چون اولین دورهی کلیسا پیغامی مانند این دریافت کرد. [برادر برانهام سه بار روی منبر می‌زند.]

۲۹۴. "یک سوار بر اسب سفید پیش رفت." می‌بینید؟ او کیست؟ او در قوّت غالب شدن خویش زور آور است. او فردی قدرتمند در غالب شوندگی خویش است. می‌خواهید به من بگویید که او کیست؟ او ضدمسیح است، این دقیقاً چیزی است که او هست. حال، چون می‌دانید، اگر یک ضدمسیح... عیسی گفت که "دو روح آن‌قدر به هم نزدیک خواهند بود که اگر ممکن بود برگزیدگان، (یعنی عروس) را نیز فریب می‌داد." ^{۱۴۱} ضدمسیح، این روح ضدمسیح است.

۲۹۵. یادتان هست که زمانی که اولین دورهی کلیسا را برایمان گشود، متوجه شدیم که روح‌القدس مخالف چیزی بود که در آن دورهی کلیسا شروع شده بود و «اعمال نقولویان» خوانده می‌شد. یادتان هست؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] تقوی یعنی «غلبه و استیلا یافتن»، لاوی یعنی «جماعت، کلیسا»، نقولوی یعنی «غلبه و استیلا یافتن بر جماعت». یعنی «خارج کردن روح‌القدس از کلیسا و دادن آن به یک فرد مقدس، اینکه او رئیس آن باشد». شما از آن عبور کردید، می‌بینید، یعنی از نقولویان. توجه کنید، نقولوی «یک گفتار» در یک کلیسا بود. در دروهی بعدی می‌شود یک «تعلیم». دورهی سوم، «دورهی اجبار بود» و شورای نیقیه را برگزار کردند. و آن زمان بود که این یک تعلیم در کلیسا شد. اولین اتفاقی که افتاد چه بود؟ یک تشکیلات از آن شکل گرفت. درست است؟ ["آمین!"]

۲۹۶. به من بگویید که اولین کلیسای تشکیلاتی از کجا آمد. کلیسای کاتولیک رومی. به من بگویید که آیا مکاشفه، کتاب مکاشفه باب ۱۷ نمی‌گوید که "او فاحشه بود و دخترانش نیز فواحش بودند." این همان چیزی است که با او سازمان یافته است؛ «فواحش»، «گرفتن رجاست و پلیدی زنای خویش بعنوان تعلیم» و «تعالیم انسانی را بجای فرامین خدا تعلیم می‌دهند.» توجه کنید.

۲۹۷. او پیش می‌رود تا غالب باشد. دقت کنید، او هیچ تاجی ندارد، یعنی این سوار بر اسب که اینجا از او صحبت می‌کنم. می‌بینید؟ بعداً به او یک کمان و یک تاج داده شد. می‌بینید؟ از ابتدا تاج نداشت، اما تاج به او داده شد. دقت کنید؛ بعداً به او تاج داده شد، بله، سه تا از آنها، سه در یک. سیصد سال بعد در شورای نیقیه. زمانی که بعنوان روح نقولوای شروع کرد تا یک تشکیلات را در بین قوم شکل بدهد، بعد همین‌طور ادامه داد و پیش رفت، شد یک گفتار و بعد شد «یک تعلیم».

۲۹۸. بادتان هست که عیسی در سخنانش به کلیسا گفت: "اعمال نقولویان را دشمن داری چنان که من نیز از آن نفرت دارم." ^{۱۴۲} سعی می‌کرد که غالب شود، روح القدس را بگیرد و فقط یک فرد مقدس باشد و بتواند تمام گناهان و همه چیز را بیامرزد.

۲۹۹. الآن این را خواندیم، پولس از آن صحبت کرد؛ از چیزی که در زمان آخر بر تخت می‌نشیند و تا ایام آخر آشکار نخواهد شد. "سپس آنکه تا به حال مانع است روح خدا را از آنجا بیرون خواهد آورد و بعد او خودش را آشکار می‌سازد."

۳۰۰. امروز او در پوشش اسب سفید مخفی است. توجه داشته باشید که تا چند دقیقه‌ی دیگر چطور از حالت اسب سفید تبدیل می‌شود. او فقط یک اسب نمی‌شود، می‌شود یک وحش با سرها و شاخ‌های بسیار. می‌بینید، می‌بینید؟ اسب سفید، او اکنون یک فریب‌کار است. به همین دلیل است که قوم در تمام این مدت او را نشناختند. به آن فکر کردند، اما اکنون اینجاست و از طریق کلام مکشوف خواهد شد. توجه کنید.

۳۰۱. وقتی نقولوای، می‌بینید، ضدمسیح، نهایتاً در یک انسان تجسم می‌یابد، سپس تاج‌گذاری می‌کند. وقتی بعنوان روح نقولوای در کلیسا شروع به کار می‌کند، یک روح است. شما نمی‌توانید یک روح را تاج‌گذاری کنید. ولی سیصد سال بعد او می‌شود پاپ و آن وقت بود که او را تاج‌گذاری کردند. او از ابتدا تاجی نداشت، ولی بعداً یک تاج دریافت نمود؛ می‌بینید، زمانی که آن روح تجسم پیدا می‌کند. می‌بینید؟ او می‌شود یک انسان. تعلیم

نقولاوی می‌شود یک انسان، آن وقت می‌توانند او را تاج گذاری کنند. قبلاً نمی‌توانستند این کار را بکنند، چون فقط یک تعلیم بود.

۳۰۲. جلال! توجه کنید! وقتی این روح القدس که ما داریم، برای ما جسم می‌پوشد، کسی که اکنون به شکل روح القدس در میان ماست، برای ما در شخص عیسی مسیح جسم می‌پوشد، او را بعنوان شاه‌شاهان تاج گذاری خواهیم نمود. درست است. می‌بینید؟

۳۰۳. حال، به یاد داشته باشید، در همان زمانی که مسیح بر تخت نشست، ضد مسیح یعنی یهودا هم بر تخت نشست. تقریباً همان زمانی که مسیح از جهان بیرون رفت، یهودا هم از جهان بیرون رفت. تقریباً همان زمانی که روح القدس برمی‌گردد، ضد مسیح هم برمی‌گردد.

۳۰۴. می‌دانید، یوحنا گفت: "ای فرزندان، نمی‌خواهم که غافل باشید، درباره‌ی ضد مسیح، که الحال در فرزندان معصیت عمل می‌کند." ^{۱۴۳} پس ضد مسیح، آنجا بود، آنجا شروع کرده بود به شکل دادن روح نقولاوی تا یک تشکیلات را شکل دهد.

۳۰۵. عجیب نیست که از این بیزار بوده‌ام. می‌بینید؟ می‌بینید؟ بفرمایید. این من نبودم؛ بلکه چیزی اینجا در درون من بود. این اینجاست، آشکار شده، می‌بینید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] دورتادور و اطراف آن بودم، تا الآن نمی‌توانستم آن را بینم. اکنون این را می‌دانم. ایناهاش، روح نقولاوی که خدا از آن نفرت داشت.

۳۰۶. و اکنون روح جسم شده است، و آن را تاج گذاری نموده‌اند. و ایناهاش همین‌جا، کاری که کتاب مقدس گفته بود آنها انجام خواهند داد. کامل و بی‌نظیر. اوه خداوند! او تجسم یافت، او یک انسان شد و او را تاج گذاری کردند.

۳۰۷. بخوانید، توجه کنید! بخوانید که چطور دانیال گفت که او سلطنت کلیسا را در اختیار می‌گیرد. می‌خواهید این را بخوانید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] وقت داریم که این کار را بکنیم، نداریم؟ بسیار خوب، گوش کنید. یک لحظه برگردیم به دانیال، به کتاب دانیال و

فقط چند لحظه آن را می‌خوانیم. خیلی طولانی... شاید پانزده دقیقه، بیست یا سی دقیقه‌ی دیگر به انتها برسیم. بسیار خب؟ ["آمین!"]

۳۰۸. برویم به دانیال باب ۱۱ و از آیه‌ی ۲۱ شروع کنیم. اینجا دانیال است که از این صحبت می‌کند که این فرد چگونه تسلط پیدا خواهد کرد.

و در جای او حقیری خواهد برخاست (از روم صحبت می‌کند)... اما جلال سلطنت را به وی نخواهند داد. (حالا نگاه کنید)... و او در صلح داخل شده... در صلح داخل شده، سلطنت را با حيله‌ها خواهد گرفت.

۳۰۹. این دقیقاً کاری است که انجام داده. این کاری است که دانیال گفت این ضد مسیح انجام خواهد داد. او با خواسته‌ها و امیال قوم برای این ایام در کلیسا هماهنگ خواهد شد. چون در این دوره‌ی کلیسا آنها کلام یعنی مسیح را نمی‌خوانند، بلکه کلیسا را می‌خوانند. اولین چیزی که می‌بینید، آنها از شما نمی‌پرسند این است که آیا شما مسیحی هستید. "عضو چه کلیسایی هستید؟ چه کلیسایی؟" آنها مسیح، یعنی کلام را نمی‌خوانند. بروید و از کلام و از اینکه چطور اصلاح شوند، به آنها بگویید. آنها خواستار این نیستند. خواستار یک چیزی هستند، می‌خواهند هرطور که مایلند زندگی کنند و همچنان عضو کلیسا باشند و شهادت خود را حفظ کنند. می‌بینید؟ می‌بینید؟ خب، او هم دقیقاً خواسته‌های آنها را برآورده می‌کند و یادتان باشد که «او، مذکر» در نهایت در کتاب مقدس «او، مونث» معرفی می‌شود. و این زن فاحشه بود و دختران داشت، این دقیقاً با خواسته‌ها و تمایلات روز قوم سازگاری دارد.

۳۱۰. خدا این وعده را داده است. وقتی که کلام رد شود، آن وقت آنها به هوس‌ها و خواهش‌های خود رو می‌کنند. بیایید تسالونیکیان را دوباره بخوانیم... می‌خواهم چند لحظه به اینجا دقت کنید. بله، خب، چند لحظه قبل این را خواندیم. دوم تسالونیکیان ۲:۹-۱۱ گفته است که چنین خواهند کرد. "در رد کردن و رویگردان شدن از راستی، عمل گمراهی به ایشان داده شد تا دروغ را باور کنند و بدان محکوم گردند." این چیزی است که روح القدس گفت.

۳۱۱. حال، آیا این خواسته‌ی کلیسای امروز نیست؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] سعی می‌کنید به مردم بگویید که / این کار، آن کار یا کاری دیگر بکنند، بلافاصله به شما خواهند گفت که متدیست، پرزبیتری یا هر چیز دیگری هستند و "نیازی به پارو زدن در قایق شما ندارند." می‌بینید؟ این را می‌خواهند.

۳۱۲. و خدا گفت: "اگر این را می‌خواهند، این را به آنها می‌دهم و در حقیقت کاری می‌کنم که فکر کنند این حقیقت است. چون درباره‌ی راستی، ذهنی مردود بدیشان عطا خواهم کرد." حال اینجا را ببینید که کتاب مقدس این را نیز می‌گوید: "چنان‌که نینس و یمبریس با موسی مقاومت کردند، این افراد هم در در ایام آخر همان کار را می‌کنند، که با راستی مقاومت می‌کنند که فاسدالعقل بوده، فیض خدای ما را به فجور تبدیل کرده و خداوند خدا را انکار می‌نمایند."^{۱۴۴}

۳۱۳. حال، می‌بینید که به کجا رسیده‌اند، نه فقط کاتولیک‌ها بلکه پروتستان‌ها هم به همان صورت هستند. همه چیز، این در سرتاسر دنیای تشکیلات است. این آن سوار بر اسب سفید است که تحت عدالت کلیسا (در رنگ سفید) ظاهر می‌شود، ولی ضد مسیح است. باید شبیه باشد، حتی سوار بر اسب است، درست همان‌طور که مسیح سوار بر اسب می‌آید، می‌بینید؟ کاملاً ضد... ولی آن قدر نزدیک که اگر ممکن بود برگزیدگان را نیز فریب می‌داد. بفرمایید، او ضد مسیح است.

۳۱۴. او سواری و تاخت خود را در اولین دوره‌ی کلیسا شروع کرد، حال همین‌طور می‌تازد، در طول هر دوره، حال او را بنگرید. شاید بگویید: "آن زمان، آن زمان در دوران رسولان؟" آنجا او «نقولاوی» خوانده شده بود. سپس در دوره‌ی بعدی کلیسا، او می‌شود «یک تعلیم» در کلیسا. در ابتدا فقط «یک گفتار» بود، سپس شد «یک تعلیم».

۳۱۵. افراد مطرح، خوش لباس، تحصیل کرده تمام این جریان‌ها را در کلیسا نمی‌خواستند، خیر، آنها تمام "آن چیزهای مربوط به روح القدس را نمی‌خواهیم. آنها باید از طریق یک

کلیسا باشد. ما به شورای نقیه و این چیزها در روم می‌رویم." و وقتی به آنجا آمدند، کلیسا و شرک را پذیرفتند، کاتولیک رومی یا شرک رومی. بت پرستی روم به همراه چند خرافات و اشتراوت «الاهای آسمان» را گرفته او را بعنوان مریم، یعنی مادر، و مردگان را در جایگاه شفاعت قرار دادند. نان فطیر را گرفته و چنان جایگاهی بدان دادند که تا امروز باقی است و آن را بدن مسیح می‌خوانند. "چون این نمایانگر مادر آسمانی است." و... وقتی یک کاتولیک از برابر آن عبور می‌کند، یک صلیب می‌کشد، چون نوری که آنجا مشتعل است، همان فطیر پاکی است که به قدرت کشیش به بدن مسیح تبدیل می‌شود، درحالی که این چیزی نیست جز بت پرستی. می‌بینید؟ درست است.

۳۱۶. این را درک نمی‌کنم. خب، بله درک می‌کنم. بله، آقا! به فیض خدا این را درک می‌کنم. قطعاً.

۳۱۷. حال، توجه داشته باشید، که چطور می‌تواند این کار را بکنند. می‌بینید؟ اشتیاق آنها بدیشان عطا شده است. نه، این درست است. مجبور نیستید این کار را بکنید، خیر، اگر تمایلی نداشته باشید، مجبور به انجام آن نیستید. اگر نمی‌خواهید، اگر نمی‌خواهید که با طریق زندگی خدا، امور مربوط به پرستش و این چیزها همراه شوید، مجبور به انجام آن نیستید. خدا کسی را مجبور به انجام آن نمی‌کند.

۳۱۸. ولی بگذارید یک چیزی به شما بگویم، اگر نام شما پیش از بنیان عالم در آن دفتر حیات بره ثبت شده باشد، با اشتیاق و شادمانی کامل این کار را می‌کنید و برای انجام آن لحظه شماری می‌کنید.

۳۱۹. اینجا را بنگرید. وقتی بگویید: "می‌خواهم این را متوجه شوی، من هم به اندازه‌ی تو مذهبی هستم."، خب، این شاید درست باشد.

۳۲۰. این را ببینید... چه کسی می‌توانست بگوید که آن کاهن در دوران خداوند عیسی مذهبی نبودند؟ چه کسی می‌توانست بگوید که اسرائیل در بیابان مذهبی نبود؟ درحالی که آنها حتی...

"خب، خدا بارها من را برکت داده است."

۳۲۱. بله، او به بنی اسرائیل هم برکت داد. آنها حتی برای تأمین معاش خود نیازی به کار کردن نداشتند. خدا از آسمان آنها را خوراک می‌داد، و عیسی گفت: "همگی آنها از بین رفته و هلاک شدند."

۳۲۲. "پدران ما... آنها می‌گفتند: "آنها چهل سال در بیابان من را خوردند."

۳۲۳. عیسی گفت: "و همگی آنها مردند. بصورت ابدی جدا شدند." می‌بینید؟ او گفت: "لیکن من آن نان حیات هستم که از آسمان از جانب خدا آمده‌ام، هرکس از این نان بخورد، هرگز نخواهد مرد." ^{۱۴۵} می‌بینید؟ او درخت حیات است.

۳۲۴. توجه داشته باشید که عیسی چطور و چگونه آمد. آن کاهنان، در آن روز بسیار مذهبی بودند. پسر! هیچ‌کس نمی‌توانست بگوید که آنها افراد خوبی نبودند. آنها کاملاً در محدوده‌ی شریعت گام برمی‌داشتند. کلیسا هرچه می‌گفت آنها انجام می‌دادند، اگر انجام نمی‌دادند، سنگسار می‌شدند. و بعد عیسی آمد... می‌دانید عیسی آنها را چه خطاب کرد؟ یحیی به آنها گفت: "ای افعی‌زادگان! گمان مبرید که چون عضوی از آن تشکیلات هستید، ربطی به خدا دارید." و عیسی گفت: "شما از پدر خود ابلیس می‌باشید." او گفت: "هر بار که خدا یک نبی را فرستاد، چه اتفاقی افتاد؟ شما او را سنگسار کردید و او را در گور انداختید و اکنون می‌روید و مقبره‌های او را زینت می‌دهید." ^{۱۴۶}

۳۲۵. این همان کاری نیست که کلیسای کاتولیک انجام داده است؟ به ژاندارک، سنت پاتریک و مابقی آنها بنگرید. آنها کسانی هستند که اینها را در گور افکندند، و صدها سال بعد بدن ژاندارک را از قبر درآورده، به رودخانه انداختند و بعنوان یک ساحره سوزاندند.

۳۲۶. "شما از پدر خود ابلیس هستید و اعمال او را بجا می‌آورید." دقیقاً همین‌طور است، این به سرتاسر جهان خواهد رفت. می‌بینید؟ درست است، این چیزی است که عیسی گفت.

۳۲۷. و شما فکر می‌کنید که این خوب است. خیلی خوب به نظر می‌رسد، آن اسب سفید را می‌گویم. ولی ببینید که به چه رسیده‌اید. این دقیقاً چیزی است که آن را می‌راند. حال، او گفت که آنها این را می‌خواستند، پس خدا بدیشان عمل گمراهی می‌دهد.

۳۲۸. به یاد داشته باشید، این فاحشه‌ی مکاشفه ۱۷، او یک سرّ است، «سرّ بابل، مادر فواحش». یوحنا از دیدن او متعجب شد، درست مانند این فرد... صبر کنید تا به اینجا برسیم که او این فرد سوار بر اسب را می‌نگرد. می‌بینید؟ اما متوجه می‌شوید که او داشت... اتفاقی که افتاد این است که "او از دیدن زن بسیار در حیرت بود."، ولی سرّ این بود که "این زن سرمست از خون شهدای مسیح بود." یک کلیسای زیبا، آراسته به طلا و ارغوان و "در دست خود پیاله‌ای پر از نجاسات زنای خود دارد."

۳۲۹. مفهوم «زنا» چیست؟ یعنی زندگی در ناراستی. این تعلیم اوست که دارد ترویج می‌دهد، گرفتن کلام خدا و بی‌تأثیر کردن آن با «درود بر مریم»، و تمام این چیزهای دیگر و ترویج آن، و پادشاهان جهان با او زنا کردند.

خب، شاید بگویید: "این مربوط به کلیسای کاتولیک است."

۳۳۰. ولی او «مادر فواحش» بود، همان چیزی که او بود. بفرمایید.

۳۳۱. چه اتفاقی افتاد؟ وقتی اصلاحگر مرد و پیغامش رو به افول گذاشت و شما یک مشت «زن‌صفت» را آنجا گماشتید. و همه چیز را همان‌گونه شروع کردید که می‌خواستید زندگی کنید. نمی‌خواستید که با کلام بمانید. بجای حرکت با کلام آنجا ماندند و گفتند: "همین است." این کار را نکنید.

او... این اوست که آنجاست.

۳۳۲. توجه کنید، این یک نکته است، قبل از انتها می‌خواهیم به یکی دو جای دیگر بپردازیم.

۳۳۳. او رئیسی است که می‌بایست، قوم دانیال را نابود کند. به این ایمان دارید؟ اگر چند دقیقه‌ای با من مدارا کنید، قادر خواهم بود این را به اتمام برسانم. تا جایی که بتوانم، سریع به آن خواهم پرداخت. ولی می‌خواهم این را قطعی و با اطمینان بگویم. می‌بینید؟ چون با همان اطمینانی که من اینجا ایستاده‌ام، روح‌القدس این را به من عطا کرد. می‌بینید؟ می‌بینید؟

۳۳۴. حال ببینید، یک دقیقه دوباره باز گردیم به کتاب دانیال. می‌خواهم یک چیزی را برایتان بخوانم... اگر هم کتاب را باز نکردید، اشکالی ندارد. می‌خواهم دانیال ۹، دانیال ۹ را بخوانم، آیات ۲۶ و ۲۷ از دانیال ۹ و ببینید که آیا این همانی نیست که باید قوم دانیال را نابود کند. کاری که قرار است انجام دهد.

و بعد از آن شصت و دو هفته مسیح منقطع خواهد گردید...

۳۳۵. او در شصت هفته و دو هفته از هفتاد هفته منقطع خواهد شد.

... و از آن او نخواهد بود، بلکه قوم آن رئیس... (این سلسله مراتب روحانی است) که می‌آید... (که می‌آید) شهر و قدس را خراب خواهند ساخت... و آخر او در سیلاب خواهد بود و تا آخر جنگ خرابی‌ها معین است.

۳۳۶. می‌خواهم از شما سؤالی بپرسم. بعد از اینکه مسیح پس از سه سال و نیم خدمتش از زمین منقطع شد، چه چیزی معبد را تخریب کرد؟ چه کسی آن را تخریب کرد؟ روم! قطعاً. کنتستانتین، نه، عذر می‌خواهم، یک سردار رومی به نام تیطس او رئیس را از بین برد. حال دقت کنید. ببینید که این فرد چگونه پیش می‌آید و همان‌طور ادامه می‌دهد.

۳۳۷. زمانی که عیسی متولد شد، اژدهای آتشگون در برابر زن ایستاد تا به محض به دنیا آمدن نوزاد آن را ببلعد درست است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] چه کسی بود که در زمان تولد نوزاد قصد بلعیدن آن را داشت؟ ["روم"] روم. می‌بینید؟ این اژدهای آتشگون است. این همان رئیس است. این همان وحش شماسست، می‌بینید؟ هر کدامشان را می‌توانید ببینید، همه یک هستند. "تا نوزاد را ببلعد..."، خدا او را به آسمان برد تا بر تخت او بنشیند. اینجا جایی

است که تا زمان مقرر مسیح قرار دارد. می‌بینید؟ حال ببینید که او چه می‌کند.

۳۳۸. حال، او، به گمانم داشتم اینجا با کسی صحبت می‌کردم. شاید با برادر رابرسون^{۱۴۷} یا کس دیگری امروز داشتم در این مورد صحبت می‌کردم، نه فقط در مورد این، بلکه در مورد همین موضوع. به گمانم مدتی قبل در این مورد موعظه کردم. که در مورد مسئله‌ی پول چه اتفاقی برای ایالات متحده خواهد افتاد. می‌بینید؟ ما امروز داریم بدهی مالیاتی چهل سال آینده‌ی خود را می‌پردازیم. این قدر در بدهی غرق هستیم. آیا تابه‌حال به کایر یا برنامه‌ی لایف‌لاین^{۱۴۸} در واشنگتن گوش کرده‌اید؟ کاملاً ورشکسته هستیم. همین و بس.

۳۳۹. مسئله چیست؟ تمام طلاها انبار شده است، و یهودیان تمام اوراق قرضه را در اختیار دارند. همه چیز در اختیار روم خواهد بود. حال، دقت کنید، می‌دانیم که مالک فروشگاه‌های بزرگ کیست، ولی روم دارای بیشترین سهم از ثروت تمام دنیاست. مابقی آن در اختیار یهودیان است. حال به این دقت کنید، گوش کنید که روح القدس چگونه این را برای من باز کرد.

*او با اشخاص بسیار در یک هفته (حالا دقت کنید.) عهد را استوار خواهد ساخت
و در نصف آن هفته قربانی و هدیه را موقوف خواهد و بر کنگره‌ی رجاسات
خراب‌کننده‌ای خواهد آمد و الی‌النهایت آنچه مقدر است، بر خراب‌کننده ریخته
خواهد شد.*

۳۴۰. حال، دقت کنید، او، که او چقدر مکار است. این اوست. پس ما تصویر را در اینجا دریافت نمودیم و می‌دانیم که او روم است. می‌دانیم که او همان سوار بر اسب سفید است. می‌دانیم که بعنوان یک تعلیم پیش رفت و بعد روم بت پرست چه بود؟ تبدیل شد به روم پاپی و تاج گذاری شد.

۳۴۱. حال دقت کنید، "در زمان آخر"، نه در ایام نخستین هنگامی که عیسی در حال موعظه

بود، بلکه "در زمان آخر"، در آخرین بخش هفته، همان‌طور که به هفتاد هفته‌ی دانیال پرداختیم. و مسیح برای سه سال و نیم نبوت نموده است و هنوز سه سال و نیم باقی است. درست است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] و در آن زمان این رئیس می‌بایست با قوم دانیال که یهودیان باشند، یک عهد ببندد.

حال این زمانی است که عروس از صحنه خارج شده، او این را نخواهد دید.

۳۴۲. توجه داشته باشید، در نیم هفته‌ی آخر دانیال، قوم یک عهد می‌بندد. یعنی این رئیس با روم یک عهد می‌بندد؛ بدون تردید بخاطر ثروت با آنها عهد می‌بندد، چون کاتولیک و یهودیان تمام ثروت دنیا را در اختیار دارند.

۳۴۳. من در واتیکان بوده‌ام. تاج سه گانه را دیده‌ام. قرار بود یک ملاقات با پاپ داشته باشم. بارون فون بلومبرگ^{۱۴۹} این قرار ملاقات را برای من هماهنگ کرده بود، برای ساعت سه بعدازظهر یک روز چهارشنبه.

۳۴۴. و زمانی که مرا نزد شاه بردند، دگمه‌های شلوارم را کردند، این اشکالی ندارد، گفتند که هرگز به او پشت نکنم تا از حضورش خارج شوم. این اشکالی ندارد.

اما گفتم: "وقتی در حضور این فرد هستم، باید چه کار کنم؟"

۳۴۵. گفتند: "خب، فقط داخل شو، زانو بزن و انگشت او را ببوس."

۳۴۶. گفتم: "امکان ندارد، امکان ندارد. خیر، آقا!" گفتم: "هرکسی را که بخواهد برادر باشد، برادر خطاب خواهم کرد، او را کشیش خطاب می‌کنم، اگر می‌خواهد این عنوان را داشته باشد، ولی پرستش یک انسان، این فقط متعلق به عیسی مسیح است. من دست هیچ انسانی را این‌گونه نمی‌بوسم. خیر، به هیچ‌عنوان." پس این کار را نکردم.

۳۴۷. ولی رفتم تا از همه‌جای واتیکان دیدن کنم. نمی‌توانید با صدها میلیارد میلیارد دلار هم

آن را بخريد. فقط فكرش را بكنيد. "ثروت جهان" كتاب مقدس گفت: "در او يافت شد." به آن اماكن باشكوه و عظيم فكر كنيد. ميلياردها...

۳۴۸. چرا كمونيسم در روسيه قد علم كرد؟ اين حال من را بهم مي زند كه مي شنوم اين واعظان درباره‌ي كمونيسم فرياد مي زنند و حتى نمي دانند دارند در مورد چه چيزي سخن مي رانند. درست است. كمونيسم هيچ نيست. كمونيسم وسيله‌اي است در دستان خدا تا انتقام را بخاطر خون مقدسين بر زمين بياورد. درست است.

۳۴۹. بعد از اينكه كليسا برگرفته شود، روم و يهوديان با يكديگر وارد عهد خواهند شد. كتاب مقدس از طريق مردان مقدس اين را گفته است. توجه كنيد، آنها اين عهد را مي بندند (به چه دليل؟) چون اين كشور ورشكسته خواهد شد. تمام جهان كه براساس استاندارد طلا عمل مي كند، ورشكست خواهد شد. اين را مي دانيد، اگر قرار است بر مبنای مالياتی كه چهل سال بعد پرداخت شود، زندگي كنيم، پس كجا هستيم؟

۳۵۰. فقط يك اتفاق مي تواند بيفتد. آن هم فراخواني پول و بازپرداخت اوراق قرضه است و ما قادر به انجام آن نيستيم. وال استريت صاحب آنهاست و خود وال استريت در كنترل يهوديان است. مابقي آن هم در وايتكان است. و يهوديان كنترل وال استريت و تجارت جهاني را در اختيار دارند. پس نمي توانيم پول را از چرخه خارج كنيم.

۳۵۱. و اگر هم مي توانستيم تصور مي كنيد... توليدكنندگان ويسكي و تنباكو با ميلياردها ميليارد دلار معافيت ساليانه مالياتي بخاطر فيلم‌هاي مستهجن و اين قبيل چيزها. مي روند به آريزونا و ميليون‌ها هكتار زمين را خريداري مي كنند و چاه‌هاي پنجاه هزار دلاري حفر مي كنند و هزينه‌ي آن را از ماليات بر درآمد پرداخت مي كنند. آن وقت اگر شما ماليات بر درآمد خود را پرداخت نكنيد، شما را به زندان مي اندازند. اما آنها معافيت مالياتي مي گيرند، چاه‌ها را پر مي كنند، بلدوزرها را به آنجا مي فرستند. بعد چه كار مي كنند؟ دفعه‌ي بعد با پولی كه بدست آورده‌اند، همانجا پروژه‌هاي خانه‌سازي را شروع مي كنند. بايد يك سرمايه‌گذاري بكنند. پروژه‌هاي خانه‌سازي را شروع مي كنند، و خانه‌ها را ميليون‌ها دلار

- می‌فروشدند. فکر می‌کنید که این افراد حاضر می‌شوند بر سر تغییر واحد پول توافق کنند؟
۳۵۲. مانند کاری که این فرد در اینجا... اسمش چیست؟... کاری که کاسترو^{۱۵۰} انجام داد. این تنها کار عاقلانه‌ای بود که او انجام داد. وقتی که اوراق قرضه را باطل کرد، آنها را بازپرداخت کرده، سپس منهدم نمود.
۳۵۳. توجه کنید، ما نمی‌توانیم این کار را بکنیم. این افراد به ما اجازه نمی‌دهند. تجار ثروتمند جهان اختیار آن را دارند.
۳۵۴. پس فقط یک کار می‌شود کرد، کلیسای کاتولیک می‌تواند آن را پرداخت کند. این زن تنها کسی است که امکان مالی آن را دارد، او می‌تواند این کار را بکند و این کار را خواهد کرد. و برای انجام این کار، او با یهودیان مصالحه می‌کند و عهد می‌بندد. و هنگامی که با یهودیان عهد ببندد... حال، به یاد داشته باشید، من دارم این را از کلام می‌گیرم. و حال، زمانی که این کار را بکند و این عهد را ببندد، در دانیال ۲۳:۸ و ۲۵ متوجه این می‌شویم که "از مهارت او مکر در دستش پیش خواهد رفت." "مهارت" به مفهوم تولید «در دست» او است. و او این عهد را با یهودیان منعقد می‌کند.
۳۵۵. در میانه‌ی سه سال و نیم، به محض اینکه کارش را به سرانجام می‌رساند و پول یهودیان را بدست می‌آورد، عهد خود را می‌شکند. و هنگامی که این کار را می‌کند، اوه خدای من، خدای من!
۳۵۶. او تا پایان ادوار کلیسا ضد مسیح خوانده می‌شود، چون او- او و فرزندانش بر ضد مسیح و کلام هستند. این مرد ضد مسیح خوانده می‌شود.
۳۵۷. او تمام پول را در اختیار خواهد داشت. اینجا جایی است که فکر می‌کنم او وارد خواهد شد. فقط یک دقیقه. تا این را بگویم، بعد می‌خواهم دوباره به آن بازگردم.
۳۵۸. او ضد مسیح خوانده شده و در دیدگان خدا تا زمان آخر ضد مسیح خوانده خواهد شد. حال، اما بعد او چیز دیگری خطاب خواهد شد.

^{۱۵۰} Castro فیدل کاسترو، سیاست‌مدار و رهبر انقلابی کوبا از اواسط قرن بیستم تا سال ۲۰۱۶ میلادی

۳۵۹. زمانی که او تمام پول را در کنترل خود دریاورد، "آن وقت عهد خود را با یهودیان خواهد شکست." همان گونه که دانیال در اینجا گفت انجام خواهد داد، "در میانه‌ی آخرین نیم هفته از هفتاد هفته‌ی" دانیال. و بعد برادر! او چه خواهد کرد؟ او تمام تجارت دنیا را در اختیار خواهد داشت، یک معاهده با تمام جهان. چون او تمام ثروت جهان را در اختیار خواهد داشت. و در خلال آن مدت، آن دو نبی به روی صحنه آمده و آن یکصد و چهل و چهار هزار تن را خواهند خواند. بعد چه اتفاقی خواهد افتاد؟ آن وقت علامت وحش مورد اشاره در مکاشفه ۱۳ تحقق می‌یابد، چون او تمام دادوستد و تجارت دنیا را در اختیار دارد. و بعد از آن چه اتفاقی می‌افتد؟ علامت وحش وارد می‌شود و "هیچ کس قادر به خرید و فروش نخواهد بود. مگر کسی که علامت وحش را داشته باشد." [برادربرانهم سه بار روی منبر می‌زند.]

۳۶۰. خدارا شکر! کلیسا از یک سه سال و نیم در جلال لذت خواهد برد. و مجبور نیست که از آن دوران عبور کند.

۳۶۱. حال توجه کنید، در زمان آخر، در انتهای ادوار کلیسا، او خطاب شده، او و فرزندانش ضد مسیح خطاب می‌شوند، چون هر آنچه که برخلاف مسیح باشد، ضد مسیح است. و هر چیزی بر ضد کلام، بر ضد مسیح است زیرا مسیح، کلام است. حال، او ضد مسیح است.

۳۶۲. بعد در مکاشفه ۷:۱۲-۹ شیطان، همان مدعی به بیرون انداخته می‌شود. بهتر است این را یادداشت کنید، چون می‌خواهم این را بخوانید. الآن زمان نداریم، الآن تقریباً یک ربع یا بیست دقیقه به ده است. اما در مکاشفه ۷:۱۲-۹، «شیطان» روح، همان «ابلیس» اکنون آن بالاست، که «مدعی برادران ماست». بسیار خوب.

۳۶۳. کلیسا به بالا برده می‌شود و شیطان به بیرون انداخته می‌شود. وقتی کلیسا بالا می‌رود، شیطان پایین می‌آید. آن وقت شیطان در ضد مسیح تجسم پیدا می‌کند و «وحش» خوانده می‌شود. سپس در مکاشفه ۱۳ او علامت را برقرار می‌کند. می‌بینید؟

۳۶۴. "او که مانع است." دلیل اینکه الآن مسیحیت در خلوص خود بر روی زمین یافت می‌شود، فقط بخاطر حضور «او که مانع است»، می‌باشد.

۳۶۵. اینجا در تسالونیکیان به خاطر دارید که "بر کرسی خدا نشسته خود را می‌نمایاند که خداست، گناهان را بر روی زمین می‌آمزد." و این ادامه خواهد داشت "و شرارت بسیار خواهد شد." چون شناخته نخواهد شد. تا وقتی که زمان مکشوف شدنش برسد.

۳۶۶. و بعد کلیسا برداشته می‌شود و وقتی کلیسا برداشته شود، او خود را از ضد مسیح تغییر می‌دهد. اوه، کلیسا، «کلیسای عظیم» حالا او می‌شود «وحش». ای کاش می‌توانستم کاری کنم مردم متوجه این بشوند.

۳۶۷. حال یادتان باشد، ضد مسیح و وحش یک روح واحد هستند. این تثلیث است. آقا! این سه مرحله از قوت همان روح شریر است. یادتان باشد، نقولای (می‌بینید؟) می‌بایست جسم می‌شد تا می‌توانست تاج گذاری شود. می‌بینید؟ حال به این دقت کنید. سه مرحله: در مرحله‌ی نخست، ضد مسیح خوانده شد؛ در مرحله‌ی دوم، نبی کاذب خوانده می‌شود؛ در مرحله‌ی سوم، وحش خطاب می‌شود.

۳۶۸. توجه کنید، نقولای، تعلیم ضد مسیح که در دوران پولس بر ضد کلام خدا آغاز گشت. ضد مسیح.

۳۶۹. سپس، او دوباره، نبی کاذب خوانده شده. زمانی که تعلیم می‌شود یک انسان، او یک نبی برای تعلیم سلسله مراتب روحانی کلیسای کاتولیک بود. پاپ، نبی کلام کاذب بود، و این او را یک نبی کاذب می‌ساخت.

۳۷۰. مرحله‌ی سوم، وحش است، انسانی که در ایام آخر به تمام قوت و اختیاری که روم بت پرست داشت، تاج گذاری می‌کند. چون وحش هفت سر، اژدها، که از آسمان بیرون و بر روی زمین و بر دریا افکنده شده بود، آمد تا در نبی کاذب تجسم پیدا کند. ایناهاش، او هفت تاج داشت، و به بیرون و بر روی زمین و بر دریا افکنده شده بود. بسیار خوب.

۳۷۱. داریم چه چیزی می‌گوییم؟ این سوار کیست، این سوار بر اسب؟ می‌دانید چیست؟ این همان «سوپرمن» یا «ابرمرد» شیطان است.

۳۷۲. آن شب... نزد دو تن از برادرانی که در این کلیسا هستند، رفته بودم، برادر نورمن^{۱۵۱} در آن پشت و به گمانم برادر فرد.^{۱۵۲} رفته بودیم که به تعلیم یک فردی درباره‌ی ضد مسیح گوش کنیم. یک فرد سرشناس، یکی از بهترین‌های جماعت ربانی. و تفسیر او از ضد مسیح این بود که "ویتامین یا چیزی شبیه آن را از انسان بیرون می‌کشند، آن حیات را به یک مجسمه یا پیکره منتقل می‌کنند که می‌تواند در هر قدم یک بلوک شهری را طی کند و این قرار است..." می‌توانید متصور فردی پر از روح القدس یا مدعی پری روح القدس تحت چنین توهماتی باشید؟

۳۷۳. در حالی که کتاب مقدس اینجاست و به ما می‌گوید ضد مسیح کیست. این یک... او یک انسان است. توجه کنید، این سوار کار کسی نیست جز سوپرمن یا همان ابرمرد شیطان، شیطان تجسم یافته. او یک نابغه‌ی تحصیل کرده است. امیدوارم که گوش‌هایتان تیز باشد. چند وقت قبل داشتند در تلویزیون یکی از فرزندانش را مورد آزمون قرار می‌دادند تا ببینند که از کاندیدای دیگر ریاست جمهوری باهوش‌تر است یا نه. می‌بینید؟ ولی در هر صورت، او حکمت بسیاری دارد، شیطان هم دارد. سعی می‌کند که هوش و حکمت خود را عرضه کند. او این را به حوا هم عرضه کرد، این را به ما عرضه کرد. ما خواستار یک ابرمرد بودیم و به آن دست یافتیم. بسیار خب. تمام جهان خواستار یک ابرمرد است، و این را خواهند یافت. فقط صبر کنید تا کلیسا به بالا برود و شیطان به بیرون افکنده شود؛ او تجسم خواهد یافت. درست است. آنها کسی را می‌خواهند که حقیقتاً بتواند کار را انجام دهد، او این کار را خواهد کرد.

۳۷۴. تحصیل کرده! این ابرمرد شیطان با تحصیلات است، با حکمت و دانش، با الهیات کلیسا

از کلام خودش. و او سوار بر اسب سفید فرقه‌ای خویش است تا مردم را فریب بدهد. و او بر هر مذهبی در جهان غلبه خواهد یافت، چون آنها همه دارند به کنفدراسیون کلیساها، به کنفدراسیون جهانی کلیساها می‌پیوندند. آنها الحال ساختمان‌های خود را بنا کرده‌اند و همه چیز دارد در یک راستا قرار می‌گیرد. هیچ چیز دیگری باقی نمانده است. هر فرقه‌ای به این کنفدراسیون کلیسا وارد و در آن گیر افتاده است. چه چیزی از آن حمایت می‌کند؟ روم. و پاپ حال ندا می‌کند که "ما همه یک هستیم. بیایید با هم جمع شویم و با هم همگام باشیم."

۳۷۵. و این مردم، حتی برخی شما در انجیل تام، باید تعلیم بشارتی خود را انکار کنید تا بتوانید چنین قدمی بردارید. چه کار کرده‌اید؟ آن قدر نسبت به آن امر فرقه‌ای کور شده‌اید که حقیقت را رد کردید. و حقیقت در برابر آنها قرار داشت. و آنها از آن رویگردان شده و آن را ترک کردند و اکنون "عمل گمراهی شدید به آنها عطا شده تا یک دروغ را باور کنند و بدان محکوم شوند." این دقیقاً چیزی است که هست.

۳۷۶. و ضد مسیح همه‌ی آن را دربر می‌گیرد. و کتاب مقدس می‌گوید که "او همه را فریب می‌دهد، تمام ساکنان زمین که نامشان از بنای عالم تحت آن مهرها ثبت نشده بود." [برادر برانهام یک بار دستانش را به هم می‌زند.] حال، اگر کتاب مقدس می‌گوید که او این کار را کرد، پس او این کار را کرد.

۳۷۷. آنها می‌گویند: "خب، من عضو... بفرمایید، بله. دقیقاً همین است. این همان نهاد فاحشه است. این همان سیستمی است که در ابتدا شروع کرد، و در تمام مدت ضد مسیح است.

۳۷۸. واکنش‌هایی را خواهم دید، ولی این... حقیقت است. انتظارش را دارم. آمین!

۳۷۹. حال، توجه داشته باشید. او استیلا خواهد یافت. و قبل از اینکه وحش بشود، درحالی که هنوز ضد مسیح است، تقریباً همه چیز را در چنگ دارد. از مجازات سخت‌گیرانه صحبت می‌کنید؟ [برادر برانهام چهار بار روی منبر می‌زند.] فقط صبر کنید و ببینید بازماندگانی که بر روی زمین مانده‌اند، باید از چه چیزهایی عبور کنند. آه-ها! "گریه و ماتم و فشار دندان بر

دندان خواهد بود. زیرا اژدها یعنی روم از دهان خود آب جاری می‌کند تا با بازماندگان ذریت زن به روی زمین بعد از اینکه عروس انتخاب شده و برگرفته شد، جنگ نماید. و اژدها با بازماندگانی که نخواهند وارد شوند جنگ نمود و آنها را تعاقب نمود."

۳۸۰. کلیسای راستین هم اگر ممکن بود از آن عبور می‌کرد، ولی می‌دانید، به فیض مسیح، زیرپوشش خون رفته‌اند و نمی‌توانند از هیچ دوره‌ی مصیبتی عبور کنند. آنها دوره‌ی مصیبت عظیم را نمی‌بینند. برای کلیسا، قدم بعدی ر بوده شدن است. آمین و آمین! جلال بر خدا. اوه، چقدر این را دوست دارم!

۳۸۱. به شما می‌گویم، داریم می‌گوییم که چه غلبه‌ای خواهد داشت، و حقیقتاً غلبه خواهد یافت. الحال این را انجام داده است. از قبل مشخص شده است. همین و بس. با پول و سود قبیح آن را درز گرفته است، دقیقاً همین‌طور است آنها پول را بیشتر از خدا دوست دارند. تمام چیزی که اکنون به آن فکر می‌کنند، این است که "چقدر پول دارد؟". این چیست؟

۳۸۲. می‌دانید که بارها گفته شده است: "به کلیسا پول بدهید، جهان را منقلب می‌کند، به کلیسا پول بدهید، مبشرین را به تمام دنیا خواهد فرستاد. و کلیسا چه کار خواهد کرد؟ او برای مسیح جهان را فتح خواهد کرد."

۳۸۳. بگذارید چیزی به شما بگویم، دوست کور و بینوای من! دنیا با پول فتح نشده، بلکه به خون عیسی مسیح. به خدا مردانی را بدهید که شجاع باشند، برای کلام بایستند، صرف‌نظر از موت و حیات، این است که غالب خواهد شد. آه-ها! تنها یک چیز است که غالب خواهد شد، آنانی که نامشان از بنای عالم در دفتر حیات بره ثبت شده باشد. این تنها چیزی است که شنوا خواهد بود. پول هیچ دخل و تصرفی در آن ندارد؛ این آنها را بیشتر در سنت‌های فرقه‌ای غرق خواهد کرد.

۳۸۴. بینیم، با تحصیلات او، او باهوش خواهد بود. تمام فرزندان او نیز در اطراف او باهوش خواهند بود. پی‌اچ.دی، ال.ال.دی، دو تا مدرک ال.دی، کیو.اس.دی،

ای.بی.سی.دی.ای.اف. تا زی، همه چیز را خواهند داشت.^{۱۵۳} چرا؟ چون این براساس روال و الگوی شیطان است. هر حيله و ترفند زیرکانه‌ی در تضاد با کتاب مقدس، از شیطان است.

۳۸۵. این دقیقاً همان طریقی است که با آن حوا را فریب داد. حوا گفت: "اوه، مکتوب است، خدا گفته است که این کار را نکنیم."

۳۸۶. او گفت: "ولی صبرکن، مطمئناً خدا این کار را نخواهد کرد، ولی من چشمانت را باز می‌کنم و به تو حکمت می‌بخشم." و حوا آن را بدست آورد.

۳۸۷. ما خواستار این بوده‌ایم و ما هم بدان رسیده‌ایم، یعنی کشور ما. توجه داشته باشید، او بر تمام دنیای مذهبی استیلا خواهد یافت. او غالب خواهد شد و با قوم دانیال یک عهد خواهد بست. ایناهاش، هم در میان امت‌ها و هم در قوم دانیال، یهودیان در هفته‌ی آخر. و ما به اینجا رسیده‌ایم و آن را اینجا بر روی تخته ترسیم کرده‌ایم. شما به وضوح این را می‌بینید. اینجا جایی است که او هست. خدا را شکر. ایناهاش! آن سیستم تشکیلاتی از شریر است. تعارفی هم در این زمینه نداریم. می‌بینید؟ دقیقاً همین است، این ریشه‌ی شرارت است، این یک...

۳۸۸. و حال، نه مردم، منظور مردمی که در آنجا هستند، نیست؛ آنها قوم خدا هستند، بسیاری از آنها. ولی می‌دانید، وقتی به اینجا برسیم، یعنی تا زمانی که به نواخته شدن این کرناها برسیم؛ دفعه‌ی بعد که بیایم، به نواخته شدن کرناها می‌پردازیم؛ یادتان هست هنگامی که آخرین فرشته... آن فرشته‌ی سوم پیش آمد: "ای قوم من! از میانشان بیرون آید." وقتی آن فرشته به پرواز در می‌آید، در همان زمان پیغام کرنا‌ی آخر اعلام می‌شود، پیغام فرشته‌ی آخر و گشایش آخرین مهر. همه‌ی اینها در یک زمان اتفاق می‌افتد. بله، آقا! همه چیز از میان رفته و به ابدیت وارد می‌شود.

۳۸۹. حال چه؟ در همان زمانی که این فرد در حال غالب شدن است. با این به انتها می‌رسیم. خدا هم کاری انجام خواهد داد. تمام بحث را به شیطان اختصاص ندهیم. می‌بینید؟ بیاید

^{۱۵۳} منظور برادر برانهام مدارک تحصیلی و تکمیلی و آکادمیک است.

مدام از او صحبت نکنیم. می‌بینید؟ این سیستم بزرگ دارد تمام تشکیلات را در یک اتحاد جمع می‌کند تا همه با هم بتوانند در برابر کمونیسم بایستند، بدون اینکه بدانند خدا کمونیسم را بلند کرد تا بر آنها غلبه کند. قطعاً.

۳۹۰. چه چیزی باعث ترقی و خیزش کمونیسم در روسیه شد؟ به دلیل ناپاکی کلیسای رومی و سایر کلیساها. آنها تمام پولی را که در روسیه بود، در اختیار گرفتند و بجای اینکه مثل تمام دنیا زندگی کنند، مردم را تا سرحد مرگ گرسنگی دادند و هیچ چیزی به آنها ندادند.

۳۹۱. چندی قبل در مکزیک شاهد آن کودکان بینوا بودم. هیچ کشور کاتولیکی از استقلال مالی برخوردار نیست. حتی یکی هم نیست. به من نشان بدهید که کجا هست. هیچ کشور کاتولیکی حتی قادر به اداره و تأمین خویش نیست. فرانسه، ایتالیا، مکزیکو، هر جایی که بروید، قادر به تأمین خود نیستند. چرا؟ کلیسا هرچه داشتند را گرفته است. به همین دلیل است که روسیه آنها را بیرون انداخته است. ببینید چه اتفاقی افتاده است.

۳۹۲. این را خودم اطلاع دارم. آنجا ایستاده بودم. وقتی صدای ناقوس را می‌شنیدید گویی یوبیل طلایی است. یک زن بینوا در خیابان می‌آمد، پاهایش را می‌کشید، پدری فرزندش را در آغوش داشت و دو سه بچه‌ی دیگر گریه‌کنان می‌رفتند. زن داشت برای یک زن مرده طلب مغفرت می‌کرد، فکر می‌کرد... با انجام این کار آن زن متوفی وارد آسمان می‌شود. او، چه چیز ترحم‌آوری!

۳۹۳. سپس همان‌طور که آنجا ایستاده بودم، شاهد آمدن... اقتصاد آنها بسیار نامتعادل است! کلیسا هرچه دارند را می‌گیرد. پانچو، اینجا شاید پانچو معادل فرانک باشد، او می‌آید و کارش آجرچینی است و شاید چیزی حدود بیست پزو در هفته درآمد دارد، ولی خرید یک جفت کفش برایش بیست پزو هزینه دارد. این اوضاع اقتصادی آنهاست. ولی اکنون اینجا، پس اگر یک آجرچین باشد و هفته‌ای بیست پزو درآمد داشته باشد، چه می‌شود. فقط حدس می‌زنم، چون درآمد او را نمی‌دانم، این فقط اقتصاد آنها را نشان می‌دهد، نوع تعادل اقتصادی آنها. توجه کنید، حال اگر در هفته بیست پزو درآمد داشته باشد.

۳۹۴. حالا چیچو از راه می‌رسد، می‌بینید، که به معنای «کوچک» است و او هفته‌ای پنج پزو درآمد دارد. و باید ده فرزند را سیر کند، ولی کسی در خانه‌ی او را می‌زند. [برادر برانهام چند بار روی منبر می‌زند.] تا پنج پزو یا چهار پزو از او دریافت کند تا بهای روغن شمع مذبح یک میلیون دلاری آمرزش گناهانش را با آن پرداخت کند. بفرمایید این تعادل اقتصادی. این شرایط این‌گونه کشورهاست.

۳۹۵. کلیسا همه چیز را می‌گیرد. کلیسا همه چیز را در دست دارد. همه‌اش همین است. و او، با پول یهودیان در آن عهد، کتاب مقدس می‌گوید که آنها همه چیز را خواهند گرفت.

۳۹۶. و بعد می‌شود یک وحش، عهد خویش را می‌شکند و هجوم می‌آورد تا مابقی ذریت زن را از بین ببرد. از دهانش آبی جاری می‌شود، جنگ می‌کند، و آن وقت است که گریه و ماتم و فشار دندان بر دندان خواهد بود.

۳۹۷. و در همان زمان عروس در جلال منکوحه می‌گردد. می‌بینید، این را از دست ندهید، دوستان! خدا به من کمک کند، می‌خواهم که آنجا باشم، اهمیتی نمی‌دهم که به چه بهایی باشد، فقط می‌خواهم آنجا باشم.

۳۹۸. حال، توجه کنید در همان زمانی که این در جریان است، درست قبل از اینکه این اتفاق بیفتد، بر روی زمین، درحالی که این مرددین فرقه‌ای بر سر اختلافات اعتقاداتی‌های خود مباحثه و مشاجره می‌کنند، خدا وعده داده که یک نبی راستین کلام راستین را با یک پیغام برای ما بفرستد تا ما را به کلام راستین خدا و «ایمان پدران» برگرداند، تا قوت روح القدس را در میان قوم پایین بیاورد، با قوتی که کلیسا را بالاتر از تمام این چیزها قرار می‌دهد و در همان زمان او را به درون ببرد، بله، آقا! همان کلام اثبات‌شده‌ی عیسی مسیح است، او که دیروز، امروز و تا ابدالآباد همان است. "اینک همواره تا انقضای عالم همراه شما خواهیم بود. اعمالی را که من بجا می‌آورم، شما نیز به جا خواهید آورد. همراه شما خواهیم بود. پس از اندک زمانی جهان مرا نخواهد دید." چون خود را سازماندهی نموده و پراکنده می‌شوند،

"ولی شما مرا خواهید دید، زیرا تا انقضای عالم با شما خواهم بود و در شما خواهم بود." ۱۵۴
 او گفت... غضب او پس از انقضای عالم ریخته خواهد شد. بفرمایید. اوه خدا!

۳۹۹. آن سوار اسب سفید کیست؟ شما کور نیستید. می دانید کیست. او ضدمسیح است و آن روح فریبنده‌ای که خارج شده و به درون رخنه کرده است و بعد... می بینید، خدا دارد مدام این را تکرار می کند. نشان داد که مردی هست که پیش می رود، سوار بر اسب سفیدی است و کمانی دارد که تیر ندارد. او یک بلوف است. هیچ قدرتی ندارد. شاید بگویید: "قوت کلیسا". این کجاست؟ چه کار می کند؟ می گویند: "ما کلیسای اصلی هستیم." کلیسای اصلی و اولیه دیوها را اخراج کرد، بیماران را شفا داد، مردگان را زنده کرد و رویاها دید و همه‌ی چیزهای دیگر. این الآن کجاست؟ می بینید؟ او یک بلوف است. کمان بدون تیر. درست است.

۴۰۰. ولی می دانید، وقتی مسیح آمد، شمشیری از دهانش خارج شد، مانند یک رعد. پیش رفت و دشمنانش را خاکستر کرده و شریر را بیرون راند. با ردایی آغشته به خون آمد و «کلمه‌ی خدا» بر آن وی مکتوب بود. آمین! او بالشکر خود می آید، از آسمان می آید.

۴۰۱. سوار بر اسب سفید همیشه در زمین بوده است، او از شکل ضدمسیح تغییر پیدا می کند، این کار را می کند تا بشود نبی کاذب. می بینید، ابتدا بعنوان ضدمسیح شروع کرد، یک روح، سپس می شود نبی کاذب. و بعد زمانی که ابلیس به بیرون افکنده می شود، به خود ابلیس تجسم می یابد. سه مرحله: نخست، او از ابتدا هم ابلیس بود، روح شریر، سپس می شود نبی کاذب، معلم یک تعلیم دروغین، سپس بعنوان خود ابلیس تجسم یافته می آید. می بینید؟ ایناهاش.

۴۰۲. و در همان زمانی که ابلیس از آسمان افکنده می شود و در یک انسان تجسم می یابد، روح القدس بالا می رود و بعنوان یک انسان تجسم یافته پایین می آید. آمین! اوه، خداوند! چه زمانی!

خدا بخواهد فردا شب به مهر دوم می‌پردازیم.

۴۰۳. او را دوست دارید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!" برادر برانهام مکث می‌کند.] به این ایمان دارید؟ ["آمین!"]

۴۰۴. ضبط نوار را متوقف کردم. واکنش‌هایی را بخاطر آن خواهم دید. ولی انتظارش را دارم.

۴۰۵. بگذارید چیزی به شما بگویم، برادر! اکنون می‌دانم که چرا در تمام عمرم آن روح همیشه من را از آن فرقه‌ها برحذر داشته است. خدا را بابت اینکه این چیزها را به من نشان داد شاکرم. می‌دانم که این حقیقت است. اینهاش، همین‌جا مکشوف شده. سوار بر اسب، ادوار را یکی بعد از دیگری طی می‌کند و درست تا به آنجا پیش می‌رود و هویت خود را به نمایش می‌گذارد، به وضوح و کاملیت تمام. می‌بینید، این اوست. حال، ما فریب آن را نمی‌خوریم. حال چشمانتان باز شده است. از این قبیل چیزها دوری کنید. خداوند را با تمامی دل‌تان محبت نمایید و با او بمانید. بله، آقا! از بابل خارج شوید.

۴۰۶. [فضای خالی روی نوار] سه چیز: اثبات شده توسط کلام، نشان داده شده از طریق عکس، و آشکار شده از طریق اعمال روح، اثبات می‌کند که این کلام است.

۴۰۷. بگذار کلام بر این دستمال‌ها قرار بگیرد، خداوند! بیماران را شفا بده، هر بیماری که اینجاست شفا بده، خداوند! و هر کسی که تماس می‌گیرد یا مکاتبه می‌کند.

۴۰۸. ای پدر! در این ساعت یک شفا دیگری هست که باید الان انجام شود. اکنون که به جلسه‌ی شفا وارد می‌شویم، ولی خداوند! این جان ماست که خواستار شفایمان هستیم. و این چیزها باید بیاید.

۴۰۹. پدر! اکنون دعا می‌کنیم تا کلامی را که گفته شد، برگیری و این را برای قوم خود ملموس و حقیقی سازی. عطا کن تا این را ببینند خداوند! زمان کمی در اختیار داشتیم پدر! می‌دانی. پس دعا می‌کنم که به اندازه‌ی کافی گفته شده باشد تا روح‌القدس آن را برگردد و

بر دل‌ها مکشوف سازد. کسانی که آیات را یادداشت می‌کنند، آنها را مطالعه کنند، کسانی که این نوارها را ضبط می‌کنند یا به آنها گوش می‌کنند، این را مطالعه و بررسی کنند؛ نه اینکه تفسیر شخصی خود را بر آن بگذارند، بلکه کلام را مطالعه کنند. عطا کن پدر! در نام عیسی و برای جلال تو همه چیز را به دستان تو می‌سپارم. آمین!

۴۱۰. [یک برادر نبوت می‌کند و جمعیت شادی می‌کنند.] آمین! اوه متشکرم [جمعیت به شادی ادامه می‌دهد.] اوه!

۴۱۱. اگر کسی اینجا هست که خدا را در بخشش نمی‌شناسد، اکنون این کار را بکند. این توییح صریح و قدرتمند را بشنوید. اگر می‌خواهید نزدیک شوید، اکنون این کار را بکنید، برای ایام بعد از این.

۴۱۲. اگر این باز شدن آن مهر باشد، چه؟ اگر این فرشته‌ای باشد که به آنجا فرستاده شد، که انفجار را ایجاد کرد، (تقریباً) مرا از زمین بلند کرد، درحالی که سه شاهد آنجا در نزدیکی من ایستاده بودند. قبل از اینکه بروم به شما گفتم: "یک انفجار خواهد بود که تقریباً من را به بالا می‌فرستد." و من توسط هفت فرشته به بالا برده شدم که از جانب شرق می‌آمدند. چیزی شبیه این من را از زمین بلند کرد.

۴۱۳. برادر نورمن و برادر فرد سوتمن! وقتی این اتفاق در توسان افتاد شما با من همراه بودید، درست است؟ و... نشستن، مشغول بودن به چیدن خارها از روی لباسم، دقیقاً همان صورتی که رویا گفته بود. این در جنوب... به سمت توسان بود. برادر فرد، برادر سوتمن! اگر درست است، دستتان را باز کنید. آنجا هستند، سرپا بایستید تا مردم بتوانند ببینند که شما آنجا بودید، یک شاهد. هرگز چیزی مثل این در زندگی خود نشنیده بودم.

۴۱۴. بلافاصله، مابقی روز را شکار نکردند. صبح روز بعد به فرد اصرار کردم، این را نمی‌داند. به او اصرار کردم که به شکار بروند، مدام می‌گفتم: "بروید شکار، بروید شکار."

۴۱۵. ولی او گفت: "او این کار را نخواهد کرد، تو همین الآن به شرق خواهی رفت."

۴۱۶. و آن هفت فرشته! انفجار اول، باز شد. بله، اگر این باشد، چه؟ ما در ساعت آخر هستیم. می‌بینید؟

دوستش دارم...

او را بپرستیم.

دوستش دارم...

چونکه نخست او مرا دوست داشت

سریا یا بستیم.

و بهای نجاتم را پرداخت

بر صلیب جلجتا

۴۱۷. درحالی که سرهایمان را خم کرده‌ایم، دل‌هایمان را تطهیر نماییم. خواهرانم! خیلی تند با شما صحبت کردم، ولی در محبت خدایی این کار را کردم. این کار را کردم، چون دوستان دارم، درمورد موهای بلند و رفتار و پوشش مناسب. این را بخاطر محبت الهی انجام دادم. ضمیرتان را با سفیدکننده‌ی خدا تطهیر نماییم.

۴۱۸. فردا صبح شاید خیلی دیر باشد. شاید او پیش آید. این چیزهایی که این‌گونه واقع می‌شوند، برادران، شاید انتهای نقش متوسط باشد. تابه‌حال به این فکر کرده‌اید؟ خب، نمی‌دانم، که حتماً این‌گونه است. نمی‌گویم که این‌طور است. ولی اگر این‌گونه باشد، چطور؟ اگر این‌گونه باشد، چطور؟ چه باید کرد؟ دیگر رستگاری نیست، در آن زمان تمام شده است. امیدوارم که این‌گونه نباشد. اما احتمال دارد که این‌گونه باشد.

دوستش دارم

تطهیرمان ساز خداوند [فضای خالی روی نوار]

دوستش دارم
 چونکه نخست او مرا دوست داشت
 و بهای نجاتم را پرداخت
 بر صلیب جلجتا

۴۱۹. متبارک باد نام خداوند! جلال بر خدا! این حس خوشایند را دوست دارم، این را حس نمی‌کنید؟ روح القدس که در اطراف شما می‌دمد و با او گام برمی‌دارید. اوه چه عالی! اوه، به رحمت او فکر کنید!

دوستش دارم، دوستش دارم
 چونکه نخست او مرا دوست داشت
 و بهای نجاتم را پرداخت
 بر صلیب جلجتا

۴۲۰. این را فراموش نکنید، دوستان! فراموش نکنید. این را با خود به خانه ببرید، با آن بمانید. آن را روی بالش خود بگذارید. این را فراموش نکنید، با آن بمانید. خدا به شما برکت بدهد. برادر نویل، شبان شما.

مهر دوم

۱. شب بخیر دوستان! اگر ممکن است، چند لحظه برای دعا بایستید.
۲. پدر آسمانی ما! امشب یک بار دیگر در این جلسه رسمی گرد هم آمده‌ایم تا خداوند را پرستیم. و تو وعده داده‌ای که هر جا که دو یا سه نفر از ما جمع شویم، تو در میان ما خواهی بود. می‌توانیم مطمئن باشیم که اینجا هستی، چون به نام او جمع شده‌ایم.
۳. اکنون دعا می‌کنیم، ای پدر! که امشب آمده و مهر دوم را برای ما بگشایی. همان‌طور که شاعر از اشتیاق شدید خود برای دیدن و رای پرده‌ی زمان گفته است. و این اشتیاق ماست پدر، که گذشته را ببینیم و دریابیم که چه چیزی پیش روی ماست. دعا می‌کنیم که بره‌ی ذبح شده به میان ما آمده، مهر را گشوده و آن را بر ما مکشوف نماید، تا چیزهایی را که باید، ببینیم و بدانیم.
۴. خداوند! اگر کسی اینجا باشد که هنوز به این مشارکت عالی در مسیح وارد نشده، دعا می‌کنیم که امشب این تصمیم ابدی را بگیرند و به روح خدا پر شوند.
۵. اگر بیماری در میان ماست، ای پدر! دعا می‌کنیم که ایشان را شفا بدهی. دستمال‌های زیادی اینجا پیش روی من است که به یادبود عملی که پولس در کتاب مقدس انجام داد، جایی که مردم دستمال‌ها را بر بدن یا ردای او قرار می‌دادند و ارواح ناپاک آنها را ترک می‌کردند و شفا می‌یافتند، بر آنها دست می‌گذارم.
۶. نزدیکی آمدن خداوند را شاهد هستیم، می‌دانیم که زمان بسیار نزدیک است. این چیزها پس از هزار و نهصد سال به کلیسا بازگشته است.
۷. اکنون دعا می‌کنیم، ای پدر! تا چیزهایی را که می‌طلبیم عطا نمایی؛ خادم خودت را قوت

بخش و خادمانت را در هر جایی امداد نما، خداوند! خصوصاً ما که امشب اینجا جمع شده‌ایم، تا قادر باشیم که کلام را بپذیریم. در نام عیسی می‌طلبیم. آمین!

۸. حقیقتاً امشب، بودن در خانه‌ی خداوند، شادی‌بخش است. می‌دانم که بسیاری از شما سرپا ایستاده‌اید، از این بابت متأسفم، ولی به‌سختی کاری از دستمان برمی‌آید. ما کلیسا را... فضا را گسترش دادیم که بتوانیم پذیرای سیصد یا چهارصد نفر باشیم، ولی در جلسات ویژه مانند امشب جمعیت بیشتری جمع می‌شوند.

۹. اوه، اوقاتی بسیار عالی در دعا و مطالعه‌ی این مهرها داشتم. امیدوارم برای شما هم چنین باشد. [جماعت می‌گویند: "آمین!"] مطمئنم که این‌طور هستید. اگر همان مفهومی را برای شما داشته باشد که برای من دارد، قطعاً اوقات خوبی را سپری کرده‌اید. و من یک...

۱۰. می‌خواهم بعد از جلسه با یک دوست دخترم تماس بگیرم. امروز تولد اوست، امروز دوازده ساله شده است، منظورم دخترم سارا است. و بعد، ده روز بعد باید یک تماس دیگر بگیرم، چون تولد بکی است.

۱۱. حال، امشب داریم مهر دوم را بررسی می‌کنیم و... چهار سوار برای، چهار مهر اول هستند. و به شما می‌گویم که امروز دوباره اتفاقی افتاد. و من-من... یک چیزی که... رفتم و یادداشت‌های قدیم که مدت‌ها قبل درمورد آن صحبت کرده بودم را برداشتم. آنجا نشسته بودم و به خود می‌گفتم: "خب، تمام تلاشم را انجام دادم." مطالبی از نویسندگان بسیار و... و فکر کردم: "کمی به مرور اینها می‌پردازم و این نکته و آن نکته را بررسی می‌کنم." و اولین چیزی که می‌بینید، یک اتفاقی می‌افتد که کاملاً متفاوت است. بلافاصله یک مداد برمی‌دارم و مادامی که او آنجاست، با سرعت هرچه تمام‌تر به نوشتن مشغول می‌شوم.

۱۲. اوه، این چیزی است که تقریباً یک ساعت و نیم قبل رخ داد. چند دقیقه قبل در مسیر آمدن به اینجا داشتم به برادر وود می‌گفتم، چیزی که... می‌دانید، اتفاقات زیادی می‌افتد که نمی‌توانید از آن صحبت کنید، می‌دانید. ولی یک اتفاقی افتاد که خیلی به من کمک کرد.

۱۳. دوستی دارم که یک جایی در این ساختمان است، البته همه‌ی شما دوستان من هستید. این برادر-برادر لی ویل^{۱۵۵} است. او یک برادر بسیار گران‌قدر و یک پژوهشگر راستین کتاب مقدس است. دکتر لی ویل یک باپتیست دارای روح‌القدس است. و او یک... این را برای تعریف نمی‌گویم، بلکه می‌گویم، چون به آن باور دارم. معتقدم که او یکی از بهترین و زبده‌ترین پژوهشگرانی است که در بین خود داریم. او یک یادداشتی برای من نوشته و از طریق بیلی به دست من رساند. بیلی به دشواری توانست آن را متوجه بشود و فکر کنم، من آن را نخواندم، ولی می‌خواهم چیزی که اینجا گفته است را بازگو کنم. برادر ویل! اگر اینجا هستید، من این را حدود شش ماه پیش خواندم.

۱۴. او گفت: "مطمئن نیستم. برادر بیل! مطمئن نیستم، ولی به گمانم پولیکارپ شاگرد یوحنا رسول بود." درست است "و فکر کنم ایرنیوس شاگرد پولیکارپ بود." کاملاً درست است. "ایرنیوس می‌گفت، عیسی زمانی بازمی‌گردد که آخرین عضو برگزیده‌ی بدن مسیح بدان وارد شده باشد."

۱۵. این ایرنیوس است که حدوداً چهارصد سال... پس از موت مسیح بوده. او گفت: "وقتی این آخرین دوره بیاید..." حال این در شورای پیشانیقیه است. برای شما دوستانی که کتاب مقدس را بررسی و مطالعه می‌کنید، منظورم تاریخ کتاب مقدس است، این را در شورای پیشانیقیه می‌بینیم. فکر کنم در کتاب اول یا کتاب دوم آن را بیاید. حال، او سال‌ها قبل این را دید که گفت: "در انتها، آخرین برگزیده، که برگزیده شده است."

۱۶. مردم گمان می‌کنند که تعلیم برگزیدگی چیزی است که اخیراً مطرح شده است. ولی این یکی از قدیمی‌ترین تعالیمی است که داریم: برگزیدگی و خواندگی. و ایرنیوس قطعاً یک پژوهشگر راستین کتاب مقدس، همواره به برگزیدگی باور داشته است.

۱۷. ایرنیوس یکی از فرشتگان کلیسا بود. چنان‌که به آن پرداختیم و به آن ایمان داریم. مسلماً اینها همه سر بودند. اینها همه در این مهرها مخفی شده‌اند و باید در این ایام آخر آشکار

گردند. اینکه چطور با پولس شروع شد، ایرنیوس و مارتین و همین‌طور ادامه یافت و تا به این دوره‌ی آخر رسیده است.

۱۸. و حال، توکل ما این است که امشب خدا به تلاش ما برکت خواهد داد، حال ما... مهر اول، مسلماً از آن لذت بردم. مهر اول، برکتی که به همراه آن دریافت نمودم.

۱۹. و حال، نمی‌خواهم خیلی طولانی شما را اینجا نگه دارم. ولی می‌دانید، بعد از اتمام این جلسات تا چند شب دیگر، دوباره عازم هستم، پس باید اندکی تحمل کنیم. قدردانی می‌کنم از اینکه...

۲۰. برادر جونیور جکسون را می‌بینم که آنجا ایستاده است. و فکر کنم چند لحظه قبل برادر رادل^{۱۵۶} را هم یک‌جایی اینجا دیدم. و این برادران، از کلیسای خواهر ما هستند که امشب بخاطر جلسه اینجا هستند و ما قطعاً ممنونیم. برادر هوپر از یوتیکا^{۱۵۷} را می‌بینم که کنار دیوار ایستاده است از کلیسای یوتیکا. و قطعاً از همکاری صمیمانه‌ی همه‌ی شما سپاسگزاریم.

۲۱. و حال دیشب در مورد تعلیم مهرها، همان‌طور که همیشه علاقه‌مند هستیم، به همان روشی انجام دادیم که در مورد ادوار کلیسا انجام داده بودیم. وقتی کارمان در تعلیم ادوار کلیسا به اتمام رسید، آخرین باری که آنها را اینجا پشت منبر و بر روی تخته ترسیم کردم، چند نفر به خاطر دارند که چه اتفاقی افتاد؟ او پایین آمد، در یک نور در برابر دیدگان همه‌ی ما روی دیوار قرار گرفت و خودش آن را ترسیم نمود. فرشته‌ی خداوند در برابر صدها نفر همین‌جا ایستاد.

۲۲. او اکنون نیز دارد کاری خارق‌العاده انجام می‌دهد. پس ما منتظر چیزهای عظیمی هستیم. نمی‌دانیم... دوست دارید که فقط در یک انتظار عظیم منتظر وقوع آن بمانید، بدون اینکه بدانید اتفاق بعدی چه چیزی خواهد بود، شما فقط منتظر می‌مانید. اوه، این خدا چقدر برای ما عظیم است. و چقدر عالیست، ما بسیار سپاسگزار او هستیم.

۲۳. حال آیات اول و دوم، آنها را می‌خوانم تا یک زمینه‌ای ایجاد کنم. سپس برای مهر دوم به آیات سوم و چهارم خواهیم پرداخت و بعد آیات پنجم و ششم مربوط به مهر سوم هستند. و بعد آیات هفتم و هشتم، هر دو آیه مربوط به یک سوار می‌شود. حال، می‌خواهم به این فرد که سوار اسب زرد رنگ است دقت کنید، شاید همین‌طور پیش می‌آید، همین‌طور که پیش می‌رود مدام در حال تغییر است.

۲۴. و بعد یکشنبه شب آینده، اگر خدا بخواهد، آن مهر عظیم آخر باید گشوده شود، و وقتی این اتفاق افتاد، تنها اتفاقی که افتاد «نیم ساعت سکوت» در آسمان بود. خدا به ما کمک کند.

۲۵. اکنون آیه‌ی سوم را می‌خوانم.

و چون مهر دوم را گشود، حیوان دوم را شنیدم که می‌گوید، بیا و ببین.

و بعد اسمی دیگر... (آیه‌ی ۴)... آتشگون بیرون آمد و سوارش را توانایی داده شده بود که سلامتی را از زمین بردارد و تا یکدیگر را بکشند و به وی شمشیر بزرگ داده شد.

۲۶. حال یک چیز اسرارآمیز، هنگامی که حیوان به یوحنا گفت: "بیا و ببین." او ندید که این چه بود، او فقط یک نشانه و نماد را دید. و آن نماد، دلیل اینکه... او گفت: "بیا و ببین." ولی او یک نماد دید چرا که او باید این را برای کلیسا نمادپردازی می‌کرد تا آنها نسبت به آن هوشیار و مراقب باشند، تا زمانی که به دوره‌ی آخر برسد، آن وقت مهر باز گشوده خواهد شد.

۲۷. حال، همه متوجه این می‌شوند؟ می‌بینید؟ مهرها گشوده خواهد شد. از زندگی کردن در این دوره خشنود نیستید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] آن، می‌بینید، نه تنها این، دوستان! بلکه همیشه جلسه‌ی یکشنبه‌ی گذشته را به یاد داشته باشید، جایی که همه چیز بر پایه‌ی سادگی بود. می‌بینید؟ ساده و فروتن. چنان اتفاق می‌افتد که مردم بدون اینکه متوجه وقوع آن بشوند، از کنارش عبور می‌کنند.

۲۸. و یادتان باشد، ما هر لحظه در انتظار آمدن خداوند هستیم، و زمانی که ما... من یک مطلبی را عنوان کردم که شاید رپوده شدن به همین صورت باشد. اتفاق می‌افتد و تمام می‌شود بدون اینکه کسی چیزی درباره‌ی آن بداند. و به همین سادگی می‌آید. می‌بینید؟ و معمولاً... فقط کافی است برگردید به کتاب مقدس و ببینید که چطور این گونه رخ می‌دهد.

۲۹. حتی چیزی به عظمت آمدن خداوند ما عیسی، هیچ کس چیزی درباره‌ی آن نمی‌دانست. مردم فکر می‌کردند: "آن فرد دون‌مایه... " کلیساها می‌گفتند: "یک متعصب. ما... او واقعاً دیوانه است." می‌گفتند: "او یک دیوانه است. می‌دانیم که جنون داری." مجنون یعنی «دیوانه». "می‌دانیم که دیو داری و این تو را دیوانه ساخته است و می‌خواهی به ما تعلیم بدهی، در حالی که تولدت از طریق نامشروع بوده. تو که مولود زنا هستی می‌خواهی ما را تعلیم دهی؟ کاهنین معبد را؟" خدای من، این برای آنها یک توهین بود.

۳۰. وقتی که یحیی آمد، در تمام ادوار از اشعیا تا ملاکی از او صحبت شده بود... این یعنی دوازده قرن... یا هفتصد و دوازده سال قبل، آمدن او توسط انبیا دیده شده بود. همه منتظر آمدن او بودند، هر لحظه در انتظار او بودند. اما طریقی که آمد، موعظه کرد و خدمت خود را انجام داد و به جلال رفت.

۳۱. و حتی رسولان نیز از این امر بی‌خبر بودند، چون از عیسی سؤال کردند. گفتند: "اگر پسر انسان دارد به اورشلیم می‌رود، و تمام این چیزها تا قربانی شود." گفتند: "پس چرا کتب می‌گویند که الیاس باید اول بیاید؟"

۳۲. عیسی گفت: "او الحال آمده و شما او را نشناختید. و او دقیقاً کاری را کرد که کتب درباره‌ی او گفته بود، و آنها همان کاری را با او کردند که گفته شده بود." می‌بینید؟ و آنها نمی‌توانستند این را درک کنند. او گفت: "این یحیی بود."

و بعد، او، آنها نسبت به آن بیدار شدند، آنها...

۳۳. و هنگامی که... حتی در آخر، پس از تمام کارهایی که کرده بود و آیات و نشانه‌هایی

که به آنها نشان داده بود، حتی آنها را خطاب کرده گفت: "کدام یک از شما می‌توانید مرا به گناه بی‌ایمانی محکوم سازید؟ اگر دقیقاً کارهایی را به انجام نرساندم که کتب گفته که باید وقتی بر روی زمین می‌آیم به انجام برسانم، پس جایی که گناه کرده‌ام را به من نشان دهید. می‌بینید؟ بعد من به شما نشان خواهم داد که شما چه باید باشید و بینیم که ایمان خواهید آورد یا نه." می‌بینید؟ می‌توانست برگردد و بگوید: "باید وقتی می‌آیم به من ایمان بیاورید." آنها این کار را نکردند. می‌بینید؟ آنها به خوبی می‌دانستند دارند چه نسبتی به او می‌دهند. اما او گفت: "کدام یک از شما می‌توانید مرا به بی‌ایمانی متهم سازید؟ می‌بینید؟ آیا هر چه بود را به انجام نرساندم؟"

۳۴. حتی رسولانی که همراه او بودند، لغزیدند. می‌دانیم که کلام چه می‌گوید، و بعد در نهایت، گفتند: "حال، ما ایمان داریم، ایمان داریم هیچ انسانی نیاز نیست به تو چیزی بگوید، چون تو به همه چیز واقفی."

۳۵. دوست داشتم چهره‌ی او را می‌دیدم. می‌بایست به آنها نگریسته و گفته باشد، "خب، حالا ایمان دارید؟ بالاخره بر شما روشن شد." شاید قرار نبود تا آن زمان رخ بدهد. می‌دانید، و خدا همه چیز را درست انجام می‌دهد، می‌دانید، برای همین او را دوست دارم.

۳۶. اما اکنون داریم به دوره‌ی خود فکر می‌کنیم، چون اگر از آن صحبت کنم، اصلاً فرصت پرداختن به مهرها را نخواهیم داشت.

۳۷. و حال به یاد داشته باشید، درخواست‌های زیادی بخاطر دعا برای بیماران دریافت می‌کنم. و دارم دعا می‌کنم برای... و همواره برای همه‌ی درخواست‌هایی که دریافت می‌کنم و برای دستمال‌ها و چیزهای دیگر دعا می‌کنم. و اگر بتوانیم این مهرها را تا آخرین مهر تا صبح روز یکشنبه به اتمام برسانیم، اگر اراده‌ی خداوند باشد، دوست داریم یکی از آن جلسات قدیمی شفا داشته باشیم، می‌دانید، از آنهایی که تمام صبح را به دعا برای بیماران اختصاص می‌دهید. و تقریباً اطمینان دارم که جلسه‌ی شفای عجیبی خواهد بود. بله، یک چنین احساسی دارم. و... نه عجیب، بلکه شاید برای برخی عجیب باشد. می‌بینید... منظورم این است.

۳۸. حال، چقدر فیض خدا برای مکشوف کردن اسرارش در این ایام برای ما عظیم است! حال، همه‌ی ما بر این باور خواهیم بود که در ایام آخر زیست می‌کنیم. به این ایمان داریم. یادتان باشد، اسرار می‌بایست در ایام آخر مکشوف می‌شد. و او چطور کلامش را، یعنی اسرارش را مکشوف می‌سازد؟ می‌خواهید جایی که این را می‌گویید بخوانید؟ بیایید باز کنیم و ببینیم که او چگونه اسرار خود را مکشوف می‌سازد.

۳۹. حال می‌خواهم عاموس را بخوانم. کتاب عاموس را باز کنید، و می‌خواهم باب سوم کتاب عاموس هفتمین آیه را بخوانید. بسیار خوب، من آیه‌ی ششم را هم می‌خوانم.

آیا کَرْنَا در شهر نواخته می‌شود و خلق نترسند؟ آیا بلا بر شهر وارد بیاید و خداوند آن را نفرموده باشد؟

زیرا خداوند یهوه کاری نمی‌کند، جز اینکه سرّ خویش را به بندگان خود انبیا مکشوف می‌سازد.

۴۰. حال، در ایام آخر ما... برای ما اخبار شده که یک-یک نبی خواهد برخاست.

۴۱. حال، می‌دانیم که ما انواع آن را داشته‌ایم حال، با نگاهی به اطراف متوجه هستیم که امشب محققین کتاب مقدس در میان ما هستند، و می‌خواهم که منظور من را درک کنید. می‌دانید که این نوارها تمام دنیا را پوشش می‌دهد، می‌بینید، تقریباً تمام دنیا را. و می‌خواهم که شما به هیچ‌عنوان چنین تصویری نداشته باشید که قصد دارم یک مکتب ردای ایلیا و این چیزها را ترویج دهم، از این چیزها زیاد داشته‌ایم. ولی می‌دانید که همه‌ی اینها پیشرو آن چیز راستینی است که باید بیاید، اینها برای منحرف کردن مردم است.

۴۲. آیا می‌دانستید که قبل از آمدن مسیح، ما رهبران و ماشیح‌های کذب‌های را داشتیم که برخاسته بودند؟ آیا معلم آن دوران، معلم بزرگ غملائیل، وقتی که بحث مضروب کردن این افراد پیش آمد، نگفت: "آنها را رها کنید، چرا که در جنگ خدا خواهید بود، ولی اگر این از خدا نیست...؟" او گفت: "آیا مدتی قبل مردی برنخاست که چهارصد نفر را در بیابان با

خود همراه کرد؟ ما شاهد این چیزها بوده‌ایم." این چه بود؟ همه پیشرو آن چیز راستینی بودند که باید می‌آمد.

۴۳. حال می‌بینید، شیطان آنها را بلند می‌کند؛ به مکر و ظرافت کسی که اینجا از او صحبت می‌کنیم، دقت کنید. شیطان، جایی که داریم او را آشکار می‌سازیم، از طریق کلام داریم عریانش می‌کنیم تا بتوانید ببینید که او کیست. این کاری است... این کاری است که می‌بایست انجام شود.

۴۴. او هرگز تلاش نکرده تا بعنوان یک کمونیست وارد شود، شیطان تلاش نکرده، او یک ضد مسیح است. "آن قدر نزدیک که..." عیسی گفت: "اگر ممکن بود برگزیدگان را نیز فریب می‌داد." و این کسانی هستند که در این مهرها پنهان گشته‌اند و نامشان از بنای عالم در دفتر ثبت شده است.

۴۵. او فردی مکار و حيله‌گر است، به محض اینکه متوجه آمدن آن می‌شود، ظهور آن، آن وقت هر چیزی که بتواند را سر راه آن می‌اندازد تا بتواند قبل از اینکه به آنجا برسد، آن را آشفته سازد. آیا می‌دانستید که در ایام آخر مسیح‌های کذب خواهند برخاست؟ بلافاصله در پی این پیغام عظیم که این برادر اعلام خواهد کرد، کسی که به راستی خواهد آمد و به روح ایلیا مسح شده است، بلافاصله.

۴۶. گروهی او را اشتباه خواهند گرفت. برخی بر این تصور خواهند بود که او ماشیح است. اما او به وضوح خواهد گفت که: "نه من نیستم." چون آمدن او باید مانند یحیی باشد.

۴۷. در دوران یحیی تعمیددهنده، وقتی آمد تا موعظه کند، به او گفتند: "آیا تو ماشیح نیستی؟ آیا تو او نیستی؟"

۴۸. او گفت: "من نیستم، لایق برداشتن نعلین او نیز نیستم." لیکن من شما را به آب تعمید می‌دهم. اما او شما را به روح القدس تعمید خواهد داد. "یحیی از بر روی زمین بودن او چنان

مطمئن بود که گفت: "او اکنون جایی در میان شماست."^{۱۵۸}

۴۹. ولی خودش او را نمی‌شناخت تا زمانی که نزول آن نشانه بر او را مشاهده کرد. بعد وقتی که نازل شدن آن نور را دید که مانند کبوتر بر او نازل می‌شود، گفت: "ایناهاش، این اوست." ولی یحیی تنها کسی بود که آن را دید، می‌دانید. یحیی تنها کسی بود که صدا را شنید. تمامی افراد دیگر، هیچ کس آن را نشنید.

۵۰. ولی بعد، زمانی که خادم راستین و حقیقی به روی صحنه می‌آید، مقلدین و افراد بدلی برای مشوش کردن ذهن افراد وجود دارند. شیطان این کار را می‌کند. و کسانی که نمی‌توانند درست را از غلط تشخیص دهند، لغزش می‌خورند، ولی برگزیدگان فریب نخواهند خورد. کتاب مقدس گفت که او قادر به فریب برگزیدگان نخواهد بود. و حال، درست قبل از آمدن مسیح، کتاب مقدس گفت که مسیح‌های کذبه برخاسته و ادعای مسیح بودن خواهند داشت و خواهند گفت: "اینک مردم می‌گویند: او در صحراست." نه باور مکنید، "اینک او در مکانی مخفی است." این را باور مکنید.

۵۱. "زیرا چنان که آفتاب از مشرق ساطع شده تا به مغرب ظاهر می‌شود، ظهور پسر انسان نیز چنین خواهد بود."^{۱۵۹} می‌بینید؟ بله، او-او ظاهر خواهد شد و این یک پدیده‌ی جهانی خواهد بود. و اکنون، مسلماً زمانی که مطلع می‌شوند که اتفاقی افتاده است، می‌بینید، آن وقت آنها... حال به یاد داشته باشید، این بلافاصله بعد از به خانه رفتن کلیسا اتفاق می‌افتد، بعد از ربوده شدن.

۵۲. همیشه جاعلین و مقلدین کذبه وجود خواهند داشت. و به هیچ‌عنوان قصد نداریم که با چیزهایی مانند آن مرتبط باشیم. خیر، آقا!

۵۳. و باور دارم وقتی که این فرد بیاید، کسی که درباره‌ی آمدنش اخبار شده است، فقط از طریق کلام دارم به شما نشان می‌دهم، این فرد باید یک نبی باشد. قطعاً نبی خواهد بود و مکاشفه‌ی خدا، چون خدا... کلام خدا بر انبیای وی نازل می‌شود. این کاملاً درست است.

^{۱۵۸} اشاره به انجیل متی باب ۲، انجیل مرقس باب ۱ و انجیل لوقا باب ۳
^{۱۵۹} انجیل متی ۲۴:۲۷

این... خدا نمی‌تواند تغییر کند، می‌بینید. خدا اگر سیستم بهتری داشت، آن را به کار می‌برد، ولی او-او در ابتدا بهترین سیستم را برگزید.

۵۴. برای مثال او می‌توانست از خورشید برای موعظه‌ی انجیل استفاده کند، او می‌توانست از ماه استفاده کند، او می‌توانست از باد استفاده کند، ولی انسان را برگزید. او هرگز گروه‌ها را انتخاب نکرد، بلکه افراد را. می‌بینید؟

۵۵. هرگز دو نبی اعظم هم‌زمان بر روی زمین نبوده‌اند. می‌دانید، هر انسانی متفاوت است. جوهره و ترکیب متفاوتی دارد. اگر خدا بتواند یک نفر را در دست بگیرد، این تنها چیزی است که نیاز دارد، می‌تواند کاری را که می‌خواهد، انجام بدهد. فقط نیاز به یک نفر دارد. در دوران نوح، ایلیا، ایام موسی.

۵۶. در ایام موسی خیلی‌ها به پاخواستند. می‌دانید که این کار را کردند و می‌خواستند بگویند: "خب، تو تنها فرد در جمع ما نیستی." داتان و قورح.

۵۷. و خدا گفت: "خود را از آنها جدا ساز، زمین را بازخواهم کرد تا آنها را بیلعد." می‌بینید؟

۵۸. بعد قوم شروع کردند به شکایت. خدا گفت: "همه چیز را از بین خواهم برد."

۵۹. آن وقت موسی جای مسیح را گرفت و خود را در شکاف انداخت و گفت: "این کار را نکن، خداوند!" می‌بینید؟ مسلماً او... پس از اینکه موسی را برای این کار مقدر کرد، او موسی را رد نکرد، چون موسی داشت در آن زمان مانند مسیح عمل می‌کرد و این مسیح در موسی بود. صد درصد.

۶۰. امروز بسیار خوشنودیم از اینکه خدا دارد خودش را بر ما مکشوف می‌سازد و ایمان دارم که روز عظیم تازه طلوع کرده است. روشنایی شروع به تابیدن کرده است، مرغان بهشتی شروع به خواندن در دل مقدسین کرده‌اند، می‌دانند که زمان زیادی باقی نیست. یک چیزی در شرف وقوع است، باید رخ بدهد. "کاری نمی‌کند..."

۶۱. حال، تمامی کتب از الهام است. کلام باید حقیقت مطلق باشد، هیچ چیزی غیر از این نیست. اینجا جایی است که با دوستان کاتولیکمان اختلاف دارم. معتقدم که کلام صرفاً توسط انسان مکتوب نشده است، ایمان دارم که این با حرکت روح القدس انجام شده است. و تمام جزئیاتی که اضافه شده است، یعنی جزئیاتی که سعی کردند که به آن اضافه کنند، به بیرون انداخته شد و رد شد.

۶۲. و این کلام راستین و حقیقی چنان با هم در تطابق و هماهنگی هستند که به هیچ وجه هیچ تصادفی در میان آنها نیست. یک نوشته‌ی ادبی را به من نشان بدهید که بتواند یک بند بنویسد، بدون اینکه خودش را نقض کند، یا یک یا دو بند بنویسد. و کتاب مقدس در هیچ جایی خودش را نقض نمی‌کند. شنیده‌ام که منتقدین همواره این را گفته‌اند. مدت زیادی است که به یکی از آنها پیشنهاد دادم به من نشان بدهد که این تناقض در کجاست. تناقضی نیست. این به این دلیل است که ذهن انسان مشوش است، خدا می‌داند که دارد چه کار می‌کند. او می‌داند.

۶۳. و نگاه کنید، اگر خدا قرار باشد که دنیا را با کلیسا داوری کند، آن گونه که کلیسای کاتولیک می‌گوید، بسیار خب، آن کدام کلیسا خواهد بود؟ فقط نگاهی بیندازید به کلیساهایی که داریم. حدود نهمصد و اندی تشکیلات کلیسایی داریم. حال... یکی این گونه تعلیم می‌دهد و دیگری آن گونه. چه آشفتگی‌ای! آن وقت هر کس هر کاری می‌خواهد می‌کند؛ به هر حال ادامه می‌دهید. ولی خدا باید یک استاندارد داشته باشد، و آن استاندارد، کلام اوست.

۶۴. نه اینکه این را فقط به کاتولیک نسبت بدهیم، چون پروتستان هم به همان بدی است. ولی در صحبتی با یک کشیش، او می‌گفت: "آقای برانهام!" می‌گفت: "خدا در کلیسای خویش است."

۶۵. گفتیم: "آقا! خدا در کلام خویش است، و او کلام است." بله، آقا!

گفت: "خب، او در... کلیسا لغزش ناپذیر است."

۶۶. گفتم: "او این را نگفت، بلکه گفت که کلام زایل نشدنی است."

۶۷. او گفت: "خب، زمانی ما تعمیم و این چیزها را آن گونه تعلیم می‌دادیم."

گفتم: "چه زمانی؟"

گفت: "در ایام نخستین."

گفتم: "آیا این را بعنوان کلیسای کاتولیک می‌شناسید؟"

گفت: "بله."

۶۸. گفتم: "پس من کاتولیک هستم. یک کاتولیک قدیمی، من به طرق قدیمی ایمان دارم. شما امروزه کلاً آن را دچار آشفتگی کرده‌اید. هیچ‌یک از تعالیمی که می‌دهید در کلام نیست. شفاعت زنان و مردگان، و تمام این چیزهای دیگر، و اوه خدای من! خوردن گوشت یا خیلی چیزهای دیگر که همه را نمی‌دانم، می‌بینید، گفتم: "این را در کتاب مقدس به من نشان دهید."

۶۹. گفت: "لزومی ندارد که در کلام باشد، مادامی که کلیسا این را بگوید، کافی است. اینکه کلام چه می‌گوید، تفاوتی ایجاد نمی‌کند، مهم کلیساست."

۷۰. گفتم: "کتاب مقدس می‌گوید هرکس کلامی بدان بیفزاید یا کسر کند، سهم او از درخت حیات منقطع خواهد شد.^{۱۶۰} پس مسئله کلام است و من به کلام ایمان دارم."

۷۱. حال، و بعد اگر عاموس بگوید، و سایر کتب با آن هماهنگ باشد، که اگر...

۷۲. و به خاطر داشته باشید، در این مورد فقط داریم نکات مهم را مطرح می‌کنیم. اگر... وقتی به آن اتاق وارد می‌شوم و مسح می‌آید، اگر می‌توانستم تمام آنچه او، تمام آنچه اتفاق

می‌افتد را بنویسم، حدوداً سه ماه اینجا درمورد یکی از مهرها باید موعظه می‌کردیم. پس فقط به جاهایی می‌پردازم یا چیزهایی که به نظر می‌رسد که باعث خفه کردن قوم نمی‌شود، آن‌قدر نیست که به آنها ضرری برساند، بلکه آن‌قدر که ایمان به آن باعث کمک و رشد آنها می‌شود. متوجه منظورم هستید.

۷۳. حال به این دقت کنید، "زیرا خداوند کاری نمی‌کند." عاموس گفت: "جز اینکه آن را بر بندگان خویش انبیا مکشوف سازد."^{۱۶۱} و آن وقت متوجه می‌شویم که دارد چه کار می‌کند، باید این باشد که او آماده‌ی انجام کاری است، چیزی است که اکنون دارد مکشوف می‌سازد. باور دارم که خدا دارد آماده می‌شود تا در داوری به روی صحنه بیاید. و مسلماً این دوباره بر این نکته صحه می‌گذارد که ما در زمان آخر هستیم، ما در پایان دوره هستیم. یعنی انتهای دوره‌ی کلیسای لائودیکیه. چون این چیزها می‌بایست فقط در زمان آخر مکشوف می‌شد.

۷۴. حال، به این فکر کنید. بیاید چند لحظه عمیقاً در چیزی که باور داریم روح‌القدس می‌خواهد بدانیم، تأمل کنیم.

۷۵. حال، به یاد داشته باشید، "هیچ چیز نمی‌تواند مکشوف گردد، خدا به هیچ‌وجه کاری نمی‌کند، مگر اینکه ابتدا آن را بر بندگان خویش انبیا مکشوف سازد." و قبل از اینکه کاری بکند، آن را مکشوف می‌سازد. هنگامی که آن را مکشوف می‌سازد، می‌توانید این را به یاد داشته باشید، که یک چیزی در راه است. می‌بینید، چون مکشوف شده است.

۷۶. و این چیزهایی که از آنها صحبت می‌کنیم، می‌بایست در ایام آخر مکشوف می‌شد، درست قبل از کرّنا‌ی آخر، در انتهای پیغام آخرین دوره‌ی کلیسا. درست است، اگر می‌خواهید این را بخوانید... دیشب دو یا سه بار به آن اشاره کردم، مکاشفه ۱:۱۰-۷ (می‌بینید؟) "بلکه در ایام صدای فرشته‌ی هفتم چون کرّنا را می‌باید بنوازد، سرّ خدا به اتمام خواهد رسید." پس زمانی که این کتاب هفت مهر گشوده شود، تنها یک چیزی باقی است، آنگاه تمامی سرّ خدا...

۷۷. ما در تمام این سال‌ها کتب را تفتیش کردیم، بر طبق کلام، درحالی که امکان درک آن تا این دوره وجود نداشت، زیرا مخفی شده بود. ما نمادها و نشانه‌ها را دیده‌ایم، که توسط چه چیزی نمادسازی شده بود، ولی تا به زمان آخر نمی‌توانست به درستی مکشوف گردد. می‌بینید؟ حال، پس ما باید آنجا باشیم، یعنی در زمان آخر.

۷۸. حال به یاد داشته باشید و فراموش نکنید که "خدا کاری نمی‌کند مگر اینکه آن را مکشوف سازد." و این را هم فراموش نکنید که چنان در سادگی این کار را انجام می‌دهد که "از حکیمان و عالمان مخفی می‌گردد." حال اگر می‌خواهید این را علامت بزنید، متی ۲۵:۱۱-۲۶ است. و یادتان باشد که "خدا کاری نمی‌کند مگر اینکه آن را مکشوف سازد." و به طریقی انجامش می‌دهد که افراد تحصیل کرده و باهوش از درک آن عاجز می‌مانند. یادتان باشد، که وقتی نخستین گناه عملش را انجام داد، این دانش و حکمت بود که جهان بجای کلام مشتاق آن بود. این را فراموش نکنید. چقدر باید شکرگزار باشیم، که چنین فکری داریم!

۷۹. به چیزهایی که واقع شده بنگرید. به چیزهایی که او به ما گفته است. به این خیمه نگاه کنید، شما افرادی که ما به همراهشان رشد کرده‌ایم. حال می‌خواهم درخواست کنم که نوارها... خوب، به ضبط ادامه دهید. ولی ببینید، می‌خواهم فقط این را به اعضای این خیمه بگویم، شما که اینجا بوده‌اید. در نام خداوند عیسی مسیح از هر یک از شما می‌خواهم دست بگذارید بر یک نمونه از صدها موردی که در برابر شما گفته شده که تحقق خواهد یافت، و تحقق نیافته باشند. به من یک بار را نشان دهید که چه بر روی این جایگاه یا آن بیرون یا هر جای دیگری، که خدا چیزی گفته باشد و دقیقاً به همان صورت واقع نشده باشد. چطور؟ آیا ذهن بشری می‌تواند آن‌گونه باشد؟ مسلماً خیر.

۸۰. درحالی که ماه جون آینده سی و سه سال از زمانی که به شکل یک نور نازل شد می‌گذرد، و شما قدیمی‌ترها یادتان هست که به شما گفتم، از آن نور و صدا در دوران کودکیم گفتم. مردم فکر می‌کردند کمی عقلم را از دست داده‌ام. شاید من هم اگر کسی

این را می‌گفت، همین فکر را می‌کردم. ولی اکنون، دیگر لازم نیست در این مورد در شگفتی و تعجب باشید. کلیسا از سال ۱۹۳۳ به بعد در تعجب و شگفتی نبوده است. جایی که در رودخانه، داشتم صدها نفر را تعمید می‌دادم.

۸۱. یادم هست که مارا به من می‌گفت: "بیلی! داری می‌روی سر آنها را زیر آب بکنی؟" جیمی مارا،^{۱۶۲} به گمانم از دنیا رفته است. فکر کنم کشته شد، یک زن به او شلیک کرد. ولی او از من می‌پرسید: "بیلی! داری می‌روی سر آنها را زیر آب بکنی؟"

۸۲. گفتم: "نه، آقا! می‌خواهم آنها را در نام خداوندمان عیسی تعمید بدهم."

۸۳. یک خانمی که با آن گروه همراه شده بود، به یک خانم دیگر گفت، در این مورد چیزی گفت، گفت: "خب، بدم نمی‌آید سرم را زیر آب کنند." گفت: "اشکالی ندارد، اهمیتی نمی‌دهم."

۸۴. گفتم: "برگرد و توبه کن، شایسته‌ی تعمید در نام عیسی مسیح نیستی." می‌بینید؟

۸۵. این شوخی‌بردار نیست. انجیل مسیح است، مکشوف شده توسط یک خُکم، یعنی کلام. حال اگر می‌گویید «مزخرف و حماقت»، ممکن است جای دیگری هم همین را بگویید. ولی یادتان باشد در کلام وعده داده شده که این اتفاق خواهد افتاد، و دقیقاً چه خواهد بود، و اینهاش، اینجاست.

۸۶. بعد، آن روز کنار آن رودخانه، زمانی که کنار رودخانه ایستاده بودند، و فرشته‌ی خداوند که به شما گفتم شبیه-شبیه یک ستاره یا چیزی شبیه آن در دوردست بود، بعد نزدیک شد و به شما گفتم که آن نور چقدر شبیه زمرد بود. و درست در رودخانه جایی که داشتم تعمید می‌دادم، پایین آمد.

۸۷. درحالی که تاجرین در شهر می‌گفتند: "این چه معنایی دارد؟"

۸۸. گفتم: "این برای من نبود، ایمان دارم که برای شما بود. می‌بینید؟ محض خاطر شما بود که خدا این کار را کرد، تا بدانید که من دارم حقیقت را به شما می‌گویم." چون جوان بودم، پسری تقریباً بیست و یک ساله، آنها نمی‌توانستند این را باور کنند، می‌دانید، چون این برای یک جوان خیلی زیاد است. و داشتم فکر می‌کردم...

۸۹. برادر رابرسون، یکی از امنای ما، چند دقیقه قبل او را در اینجا دیدم. آن روز داشت از این می‌گفت که زمانی که تصویر گرفته شده در هیوستون بوده است. من در آن مناظره بودم. آن شب می‌خواستم چیزی در این مورد بگویم. برادر روی تنها کسی بود... او به همراه یک نفر دیگر تنها کسانی بودند که در آن جمع دستگاه ضبط صوت داشتند. این یکی از آن دستگاه‌های ضبط صوت سیمی قدیمی بود. الآن برادر رابرسون را به همراه همسرشان می‌بینم. و این - این خانم رابرسون بیمار بود.

۹۰. برادر روی سرباز بودند و در یک انفجار پای او آسیب دید، فکر کردند که کشته شده است، او یک افسر ارتش بود، یک ۸۸ آلمانی، تانکی را که در آن بود مورد اصابت قرار داد، تقریباً او را تکه تکه کرده بود و همه فکر می‌کردند که او مرده است، مدت زیادی آن بیرون رهایش کرده بودند. می‌گفتند دیگر هرگز قادر به راه رفتن نخواهد بود، چون اعصاب هر دو پا قطع شده بود. ولی اکنون تقریباً می‌تواند بهتر از من راه برود.

۹۱. اما این چه بود؟ یک چیزی بود که او دیده بود، و او به هیوستون رفت. و داشت درباره‌ی همسرش با من صحبت می‌کرد. او ریل‌ها را دارد و می‌خواهد آنها را روی نوار پیاده کند. و بعد از اینکه جلسات اینجا به انتها رسید، می‌خواهد آن را برای همه‌ی شما پخش کند. و در نوارهای ریلی قدیمی، جلساتی که در هیوستون داشتم را ضبط کرده است. و بعد همسرش، به من گفت که همسرش هم در آن نوار هست، و تا همین چند روز قبل او متوجه این نشده بود.

۹۲. همسرش بسیار غمگین بود؛ او بیمار بود و می‌خواست به صف دعا بیوندد. آنها من را نمی‌شناختند و من هرگز در عمرم آنها را ندیده بودم. خب، آن روز کنار پنجره نشسته بود و

بسیار مغموم بود، آرزو داشت که می‌توانست یک کارت دعا بگیرد تا بتواند به صف دعا بیوندد.

۹۳. و اتفاقاً همان شب یا شب بعد، به گمانم همان شب به صف دعا پیوست. او به صف پیوست و هنگامی که به روی جایگاه آمد، روح‌القدس به او گفت: "تو اهل اینجا نیستی، اهل شهری به نام نیوآلبانی^{۱۶۳} هستی." و گفت: "امروز کنار پنجره نشسته بودی و به بیرون نگاه می‌کردی و نگران این بودی که کارت دعا دریافت کنی." و این روی نوار ضبط شده است، سال‌ها قبل.

۹۴. و بعد در ابتدای جلسه، وقتی روح‌القدس آنجا بود... این اولین جلسه‌ی ما بود و ما فقط سه هزار نفر را داشتیم، سپس رسیدیم به هشت هزار نفر و بعد به حدود سی هزار نفر. بعد در... وقتی داشتم صحبت می‌کردم، یکی از نخستین جلسات، گفتم: "نمی‌دانم چرا این را می‌گویم." این روی نوار ضبط شده است. "اما این، ما... این قرار است یکی از اوقات برجسته‌ی من باشد. یک چیزی قرار است در خلال این جلسات اتفاق بیفتد که بزرگ‌تر از هر چیزی است که تا به حال کسی دیده باشد."

۹۵. و حدود هشت، نه و یا ده شب بعد بود که فرشته‌ی خداوند در برابر سی هزار نفر نازل شد و تصویر آن ثبت شد، که الآن همین جاست. که کپی‌رایت آن در واشنگتن انجام شده است، بعنوان تنها وجود ماوراءالطبیعه‌ای که تاکنون در جهان تصویر آن به ثبت رسیده است.

۹۶. سپس از این صحبت کردم که، می‌دانید، گاهی اوقات تحت مسح تمیزی می‌گویم: "یک فردی سایه‌ی موت را دارد، یک سایه‌ی تیره آن را احاطه کرده، در شرف مرگ هستند."

۹۷. و بعد اینجا در ایست پاینز یا ساوتر پاینز^{۱۶۴} به گمانم درست زمانی که در آخرین جلسه‌ی خود بودم، یک خانمی آنجا نشسته بود و یک چیزی به او گفت: "خیلی سریع آن تصویر را ثبت کن." هنگامی که داشتم با یک خانمی صحبت می‌کردم. فکر کنم الآن در تابلوی

اعلانات باشد؛ مدتی است که آنجا بوده. این تصویر سایه‌ی تاریکی است که بر آن خانم قرار گرفته است.

۹۸. به محض اینکه روح‌القدس این را اعلام کرد او یک عکس دیگر گرفت، و سایه رفته بود. گفت: "شما شفا می‌یابید، خداوند شفایتان داده. سرطان ترکتان کرده." و او شفا یافت، می‌بینید؟ بفرمایید.

۹۹. این نشان‌دهنده‌ی این است که خدا می‌داند که الآن چه وقتی از روز است. ما نمی‌دانیم. ما فقط باید از او متابعت کنیم.

۱۰۰. حال، می‌توانیم به صحبت ادامه دهیم، ولی یک دقیقه برگردیم به مهر قبلی تا بتوانیم این یکی را با آن پیوند زنیم. حال چند لحظه فقط برای مرور مهر اول.

۱۰۱. در بازگشایی مهر اول متوجه شدیم که شیطان یک انسان فوق مذهبی را در اختیار داشت. متوجه سوار اسب سفید شدید، که آنها، این باور وجود داشت که این یک... کلیسای نخستین بود که پیش می‌رفت. اوه، خداوند! سال‌ها این تعلیم داده شده بود، اما نمی‌توانست چنین باشد. مابقی آنها را زیر نظر داشته باشید، وقتی همه‌ی آنها را به هم مرتبط می‌کنیم، آن وقت ببینید که این کجاست. می‌بینید، حال، هنوز از اینکه مابقی آنها چه خواهند بود، خبر ندارم؛ ولی می‌دانم که در کاملیت در اینجا آورده خواهد شد، چون این حقیقت است. این حقیقت است. این سلسله مراتب کلیسای روم است. دقیقاً.

۱۰۲. این افرادی که گمان می‌برند یهودیان ضد مسیح هستند، مسلماً میلیون‌ها کیلومتر از حقیقت فاصله دارند. هرگز به این فکر هم نکنید که یهودیان ضد مسیح باشند. آنها به این قصد چشمانشان کور شده بود تا طریقی برای ورود ما مهیا شود و زمانی برای توبه به ما داده شود.

۱۰۳. ولی ضد مسیح از امت‌هاست. مسلماً این‌طور است. او یک جعل‌کننده‌ی حقیقت است. عبارت ضد یعنی «مخالف». حال این ابرمرد... اوه چطور می‌شود یک فرد عظیم و بعد نهایتاً

بر تخت می‌نشیند. سپس بعد از اینکه بر تخت نشست، تاج‌گذاری نمود. و اکنون او... بعد از آن او بجای خدا پرستیده شد.

۱۰۴. حال، نگاه کنید، قبل از اینکه این واقع شود... می‌خواهم سؤالی از شما بپرسم؛ او که بود؟ چه چیزی بر پولس بود که در دوم تسالونیکیان ۳:۲ گفت که این مرد خواهد آمد؟ چرا آن مرد با نگاهی به تمام ادوار این را دید؟ چون او نبی خدا بود. قطعاً. چرا که...

۱۰۵. او گفت که "روح صراحتاً می‌گوید که در ایام آخر از ایمان رویگردان شده و متوجه اغوا... می‌دانید که اغوا چیست. روح اغوا در کلیسا، این جایگاه روحانیت است. "روح اغواگر روحانی، بدکاران، ریاکاری در کلیسا..."

۱۰۶. "تندمزاج و مغرور" حکمت، می‌بینید، باهوش، عالم، "صورت دینداری دارند." (فقط می‌روند و می‌گویند: "خب، ما مسیحی هستیم." باید به کلیسا برویم.) "صورت دینداری دارند ولی مکاشفات، قدرت عمل روح را انکار می‌کنند، از آنها بر حذر باش." می‌بینید؟ حال توجه کنید، او گفت: "زیرا که از اینها هستند آنانی که به حیل داخل خانه‌ها گشته، زنان کم‌عقل را اسیر می‌کنند..." حال، این به مفهوم زنان پر از روح‌القدس نیست. "زنان کم‌عقل که بار گناهان را می‌کشند و به انواع شهوات رבוده می‌شوند."

۱۰۷. انواع شهوات! دوست دارند به هر جایی که می‌توانند سرک بکشند، در هر اجتماعی که ممکن باشد و هرطور که می‌خواهند زندگی کنند و درعین حال "ما به کلیسا می‌رویم، ما به خوبی سایرین هستیم." رقص‌ها، مهمانی‌ها، کوتاه کردن موها، شلوار، آرایش و هر چیزی که می‌خواهند برتن می‌کنند. می‌گویند: "ما پنطیکاستی هستیم، ما به خوبی هرکس دیگری هستیم." او، اعمال خودتان شما را می‌شناساند.

۱۰۸. توجه کنید، او گفت: "مردان فاسدالعقل و مردود از راستی." راستی چیست؟ کلام، که مسیح است... "مردود از راستی."

۱۰۹. "تو باعث می‌شوی... تو زن ستیزی. تو این یا آن کار را می‌کنی."

۱۱۰. نه، آقا! این درست نیست، این کذب است. من از زنان نفرت ندارم، نه، آقا!.. آنها خواهران من هستند، اگر خواهر باشند. ولی این...

۱۱۱. محبت اصلاحگر است، اگر اصلاحگر نباشد، محبت نیست. اگر چنین است، اگر محبت است، فیلیو است، نه آگاه؛ این را به شما می‌گویم. ممکن است به خانمی زیبارو محبت فیلیو داشته باشید، اما محبت آگاه متفاوت است. این محبتی است که اصلاحگر بوده و خدا را در فراسو ملاقات می‌کند، جایی که می‌توانیم حیات جاویدان داشته باشیم. می‌بینید؟ منظورم این‌گونه نبود که به نظر رسید. بلکه من... این را می‌دانید... من-من، امیدوارم که متوجه باشید. بسیار خوب.

۱۱۲. حال، اما به یاد داشته باشید که گفت: "چنان‌که ینیس و یمبریس با موسی مقاومت کردند، اینها نیز چنین خواهند کرد. حماقت آنها به زودی آشکار شد."

۱۱۳. چرا؟ زمانی که موسی مأموریت یافت تا کاری را انجام دهد که بسیار افراطی به نظر می‌رسید، ولی او با تمام صداقت ممکن پیش رفت. خدا به او گفت عصای خود را بر زمین بینداز و عصا به مار تبدیل خواهد شد. پس، خدا این کار را انجام داد تا به موسی نشان دهد چه اتفاقی خواهد افتاد. و در برابر فرعون او آنجا ایستاد و همان‌طور که خدا به او مأموریت داده بود، عصای خود را به زمین افکند و به مار تبدیل شد.

۱۱۴. بدون تردید فرعون باید گفته باشد: "یک ترفند جادوگری خیلی ساده!" پس می‌رود و ینیس و یمبریس خود را فرا می‌خواند. آنها گفتند: "ما نیز می‌توانیم این کار را بکنیم." و عصای خود را بر زمین افکندند و آنها به مار تبدیل شدند.

حال، موسی چه کاری می‌توانست انجام دهد؟

۱۱۵. این چه بود؟ برای این بود که نشان بدهد که حرکت و عمل راستین خدا را شیطان برایش یک مقلد و یا جاعل دارد. او جعل و تقلید می‌کند تا قوم را از مسیر خارج کند.

۱۱۶. موسی چه کار کرد، آیا گفت: "خب، شاید مرتکب اشتباه شده باشم، بهتر است

برگردم."؟ او فقط آنجا ایستاد، چون مأموریت خود را مو به مو انجام داده بود.

۱۱۷. ولی اولین چیز، بلافاصله مار موسی آن مار دیگر را بلعید. می‌بینید؟ تا به حال به این فکر کرده‌اید که آن یکی مار چه شد؟ به کجا رفت؟ موسی عصا را برداشت و با آن از آنجا خارج شد. با آن معجزات به عمل آورد، و آن مار در درون آن عصا بود. عالی است. این‌طور نیست؟ بله، آقا!

۱۱۸. حال، به تدریج ضد مسیح دارد آشکار می‌گردد. می‌خواهم توجه داشته باشید. حال، وقتی اینجا هستید...

۱۱۹. خطاب به دوستان کاتولیکم، فقط برای یک دقیقه ثابت بنشینید، و حال؛ و بعد می‌خواهیم ببینیم که پروتستان‌ها کجا-همه‌ی ما کجا هستیم. می‌بینید.

۱۲۰. توجه کنید، کلیسای نخست، زمانی که کلیسای کاتولیک می‌گوید که آنها اولین کلیسا بودند، کاملاً درست می‌گویند. آنها نخستین بودند. آنها در پنطیکاست شروع کردند. اینجا جایی است که کلیسای کاتولیک شروع شد، حال، زمانی به سختی این را باور می‌کردم، تا اینکه تاریخ را مطالعه کردم و متوجه شدم که این درست است. آغاز آنها در پنطیکاست است، ولی شروع کردند به دور شدن و می‌بینید که اکنون کجا هستند.

۱۲۱. و اگر پنطیکاست با سرعت کنونی فاصله بگیرد، نیازی نخواهد بود که دوهزار سال طول بکشد، ظرف مدت صد سال بسیار دورتر از چیزی خواهند بود که کلیسای کاتولیک اکنون هست، درست است.

۱۲۲. به این سوار اسب سفید توجه کنید. حال کمی به مرور آن می‌پردازیم تا به این مهر برسیم. حال، به این سوار اسب سفید توجه کنید. وقتی که بیرون رفت او... در سه مرحله عمل می‌کند. شیطان، همان‌گونه که شب قبل هم به شما اثبات کردم در سه گانگی است، مانند خدا؛ اما همیشه همان شیطان در سه مرحله است. به مراحل او دقت کنید. در اولین مرحله‌ای که وارد شد...

۱۲۳. روح‌القدس ریخته شده بود و قوم در همه چیز شریک بودند. و روح خدا بر آنها بود و رسولان خانه به خانه رفته و به شکستن نان‌ها می‌پرداختند. و آیات و معجزات عظیم بسیاری واقع می‌شد.

۱۲۴. و اولین اتفاقی که افتاد این بود که شیطان باعث شد همه‌ی ای ایجاد شود.

۱۲۵. بعد از مدتی غلامان و مسکینان سرزمین که روح‌القدس را یافته بودند، به جاهای مختلف رفته و به شهادت دادن مشغول شدند. آنها به اربابان خود شهادت دادند.

۱۲۶. و بعد از مدت کوتاهی افرادی چون افسران ارتش و افراد متفاوت از راه رسیدند. افراد سرشناس شاهد دلیری و آیات و معجزاتی که این افراد انجام می‌دادند بودند، پس مسیحیت را پذیرفتند.

۱۲۷. خب، بعد، می‌بینید، حال زمانی که او مسیحیت را پذیرفت و به جاهایی که آنها جمع می‌شدند رفت، در یک فضای تاریک و کوچک که دست‌زنان و درحال فریاد زدن و صحبت به زبان‌ها و دریافت پیام‌ها بودند. او هرگز نمی‌توانست این را به رقبای خود یا هرکس که با او در تجارت بود، ارائه دهد. "او هرگز بدین صورت به آن ایمان نخواهد داشت." مسلماً نداشت. پس باید آن را می‌آراست. پس آنها دور هم جمع شدند و شروع کردند به همفکری، "حال، ما یک چیزی کمی متفاوت را شکل می‌دهیم."

۱۲۸. و عیسی، بلافاصله در نخستین دوره‌ی کلیسا، در باب دوم کتاب مکاشفه به آنها گفت: "به سبب اعمال نقولایوی بحث کمی بر تو دارم."

۱۲۹. نیکائو یا تقو یعنی «تسلط و غلبه بر جماعت»، به عبارت دیگر آنها می‌خواهند، بجای اینکه همه یک باشند، آنها می‌خواهند یک انسان مقدس را بسازند. آنها می‌خواستند نوعی... آنها می‌خواستند این را مطابق الگوی بت‌پرستی، یعنی جایی که از آن آمده بودند، درست کنند، و نهایتاً این کار را کردند.

۱۳۰. حال نگاه کنید، نخست «نقولایوی» از نقولایوی در کتاب مقدس بعنوان «ضدمسیح» یاد شده است، چون برخلاف تعلیم اصلی اولیه‌ی مسیح و رسولان بود.

۱۳۱. نمی‌خواهم اسمی از این فرد ببرم. او فرد بزرگی است. ولی چند سال قبل در جلسه‌ی او شرکت کردم. و او می‌دانست که من آنجا هستم، چون با او دست داده بودم. او گفت: "می‌دانید، امروزه چیزی داریم که بدان پنطیکاستی می‌گویند." و بعد گفت: "مبنای آنها کتاب اعمال است." و گفت: "کتاب اعمال تنها چهارچوب عملکرد کلیساست."

۱۳۲. می‌توانید تصور کنید فردی که کتاب مقدس را مورد پژوهش قرار داده، یک فرد محترم، آن‌گونه که این فرد کتاب مقدس را بررسی کرده، مورد پژوهش قرار داده باشد و بعد مطلبی این چنین عنوان کند؟ به نظر می‌رسد این-این حتی این‌طور به نظر نمی‌رسد که روح القدس در کار باشد، انگار در هیچ جایی نیست.

۱۳۳. چون هرکسی با یک درک ساده می‌داند که اعمال رسولان اصلاً اعمال رسولان نبود، بلکه اعمال روح القدس در رسولان بود. یادتان نیست که چطور الگو و نماد، آن را در ادوار کلیسا نشان دادیم؟ آن حیواناتی که آنجا از آن تابوت مراقبت می‌کردند؛ متی، مرقس، لوقا، و یوحنا آنجا ایستاده از آن مراقبت می‌کنند. و در آنجا چیزی است که ثمره‌ی نوشتن متی، مرقس، لوقا و یوحنا است.

۱۳۴. این چیزی است که درخت اولین شاخه‌ی خود را بیرون فرستاد و این چیزی است که رخ داد. و اگر درخت شاخه‌ی دیگری بیاورد، آنها هم در پی آن یک کتاب اعمال دیگر را خواهند نوشت. چون می‌دانید، همان حیات باید در همان چیز باشد.

۱۳۵. امروز هم وقتی به کلیساهای فرقه‌ای نگاهی داریم، به متدیست، باپتیست، پرزبیتری، لوتری، کلیسای مسیح (به اصطلاح) و پنطیکاستی‌ها و این چیزها، این را در کجا یافت می‌کنیم؟ این را نمی‌یابید.

۱۳۶. البته تصدیق می‌کنم که پنطیکاستی‌ها نزدیک‌ترین به آن هستند، چون آنها اینجا در عصر کلیسای لا‌ئودیکه هستند. آنها حقیقت را داشتند، ولی آن را رد کردند. نسبت به آن فاطر شدند و خدا آنها را از دهان خویش قی کرد. این دقیقاً مطابق کلام است.

۱۳۷. نمی‌توان دروغ را به کلام نسبت داد. می‌بینید؟ همواره کلام حق‌گو خواهد بود. سعی نکنید که... تنها چیز، سعی نکنید افکارتان را... یا کلام را با افکارتان تطبیق دهید، بلکه... خود را با کلام هماهنگ کنید. این... آن وقت دارید با خدا همراه می‌شوید. مهم نیست که چقدر باید چیزهایی را کنار بگذارید، با آن کلام هماهنگ شوید. می‌بینید؟

۱۳۸. ببینید، اولین باری که فرو ریخت، چه کرد؟ خب، اگر خدا بار نخست آن‌گونه عمل کرد، می‌بایست دومین بار هم به همان صورت عمل کند. هر بار باید به همان صورت عمل کند، وگرنه در مرتبه‌ی اول دچار اشتباه شده است.

می‌بینید، ما بعنوان افراد فانی، می‌توانیم اشتباه کنیم. خدا نمی‌تواند.

۱۳۹. اولین تصمیم خدا کامل است و طریقی که برای انجام امور برمی‌گزیند، راهی بهتر از آن وجود نخواهد داشت. او نمی‌تواند در این مورد بهبود پیدا کند، چون از ابتدا کامل است. اگر این‌گونه نباشد، خدا بی‌کران نیست. و اگر خدا بی‌کران باشد، پس دانای کل است. و اگر دانای کل است، در نتیجه قادر مطلق است. آمین! برای اینکه خدا باشد، باید این‌گونه باشد. می‌بینید؟ پس او... نمی‌توانید بگویید: "او بیشتر آموخت." او بیشتر نیاموخت، بلکه او سرچشمه‌ی هر حکمت است. می‌بینید؟

۱۴۰. دانش و حکمت کنونی ما از شیطان می‌آید. ما این را از عدن به ارث بردیم، جایی که ایمان را با دانش معاوضه کردیم. حوا این کار را کرد.

۱۴۱. حال، او در ابتدا ضدمسیح خوانده شد. مرحله‌ی دوم، نبی کاذب خوانده شد؛ چون روحی که در میان قوم بود، تجسم پیدا کرد.

۱۴۲. یادتان هست که سوار اسب سفید از ابتدا تاج به سر نداشت، ولی بعد به او تاجی داده شد. چرا؟ او از ابتدا همان روح نقولاوی بود و بعد در یک انسان تجسم پیدا کرد و بعد یک تاج دریافت کرد و بر تخت نشست و تاج‌گذاری کرد. و بعد او مدت زیادی در آن حالت ماند، همان‌طور که مهرها باز می‌شوند، خواهیم دید.

۱۴۳. و بعد از آن مدت مدید شیطان از آسمان به بیرون رانده شد و طبق کلام پایین آمد و خود را بر تخت نشانید. فکرش را بکنید، خود را در آن انسان به تخت نشانید و شد وحش. و او دارای قدرت بود، قدرت برتر و مطلق که انواع معجزات و این چیزها را انجام دهد. کشتار و جنگ‌های خونینی که روم می‌توانست انجام دهد. بسیار خوب، او با مجازات ظالمانه‌ی رومی دست به کشتار می‌زند. اوه... اینجا می‌توانیم به چند بخش کلام استناد کنیم.

۱۴۴. یادتان باشد که عیسی مسیح تحت قانون مجازات رومی کشته شد. یعنی مجازات اعدام.

۱۴۵. پیغامی که در قلبم هست تا برای جلسه‌ی بعدی، یعنی جمعه‌الصلیب اینجا موعظه کنیم به سه یا چهار نکته می‌پردازد. می‌بینید؟ "آنجا آنها او را مصلوب کردند." «آنجا» مقدس‌ترین و مذهبی‌ترین مکان موجود در جهان، یعنی اورشلیم. «آنها» مقدس‌ترین (قرار بود این‌گونه باشند). قوم جهان، یعنی یهودیان. "آنجا آنها او را مصلوب کردند." بی‌رحمانه‌ترین مجازاتی که روم می‌توانست انجام دهد. "او را مصلوب کردند." چه؟ بزرگ‌ترین فردی که تا به حال زیسته است. "آنجا آنها او را مصلوب کردند." اوه، خدای من!

۱۴۶. خدا به من کمک کند تا این را به این جماعت تاجران اعلام کنم، تا بتوانم آنها را متوجه این سازم که در چه وضعیتی هستند. بسیار خوب. نه اینکه بخواهم متفاوت باشم، نه اینکه بخواهم ناخوشایند باشم؛ بلکه تا آن را به لرزه درآورم تا جایی که آن برادران بتوانند متوجه این امر بشوند که اشخاص سرشناسشان و پدران مقدسی که دارند در مجلات خود از آن یاد می‌کنند، بیهوده و بی‌مفهوم است. مسیحیان قرار نیست که هیچ‌کسی را «پدر» خطاب کنند. تمام تلاشم را برای کمک به آنها به کار برده‌ام. (می‌دانید که این نوارها به کجا می‌رود.) پس، کارم تمام است، دیگر هیچ سروکاری با آن نخواهم داشت. بسیار خوب. نخست، مسیح را به یاد داشته باشید.

۱۴۷. ابتدا بعنوان نقو... نقولوی، عصر نقولوی خواستار چه چیزی بودند؟ می‌خواستند از یک مشت افرادی که فریاد می‌زدند، دستک می‌زدند و ظاهر مرتبی نداشتند، مانند کاری که در پنطیکاست کردند، مانند مستان رفتار می‌کردند، در روح و این چیزها مانند افراد سرمست

بودند، دوری کنند. آنها هیچ‌کدام از این چیزها را نمی‌خواستند، می‌گفتند که آنها مست هستند. زمانی که افراد سرشناس... گوش کنید، این را از دست ندهید. شاید عجیب به نظر برسد، ولی حقیقت است. وقتی که مقامات شروع کردند به وارد شدن، نمی‌توانستند خودشان را آن‌قدر کوچک کنند.

۱۴۸. چیزی که خدا را بزرگ می‌کند این است که او آن‌قدر بزرگ است که می‌تواند خود را کوچک کند. این چیزی است که او را بزرگ می‌سازد. هیچ چیزی از او بزرگ‌تر نیست، و در عین حال او خود را در نازل‌ترین رتبه‌ی ممکن قرار داد، کوچک‌تر و نازل‌تر از هر چیزی که انسان بتواند تصورش را بکند یا انجامش دهد. او پادشاه آسمان بود. و در پست‌ترین شهر جهان یعنی اریحا آمد. چنان خود را پست ساخت که حتی کوتاه‌قامت‌ترین فرد شهر هم باید از بالا به پایین به او نگاه می‌کرد تا او را ببیند، درست است؟ زکی.^{۱۶۵} درست است. او به بدترین نامی که هر انسانی می‌تواند مخاطب قرار گیرد، خطاب شد، «ساحر، شریر، بعزبول». این تفکری است که جهان از او داشت. به بی‌رحمانه‌ترین نوع مرگ مُرد. جایی نداشت که سر خود را بنهد، توسط تمام تشکیلات به بیرون رانده شده بود.

۱۴۹. اما خدا او را بسیار سرافراز نمود، تا جایی که او باید به پایین بنگرد تا آسمان را ببیند. می‌بینید، خدا در فروتنی. می‌بینید؟ و خدا چنان نام عظیمی بدو بخشید که تمام خانواده بر روی آسمان و هر خانواده‌ای بر روی زمین به نام او مسمی است. هر خانواده‌ای بر روی زمین به نام «عیسی» مسمی است. هر خانواده‌ای در آسمان نامش «عیسی» است و چنان نامی است که هر زانویی خم شده و هر زبانی اقرار خواهد نمود که او خداوند است، یا اینجا و یا در عالم اموات. عالم اموات در برابرش سجده خواهد نمود. همه چیز در برابرش خم خواهد شد. می‌بینید، ولی نخست فروتنی بود، سپس عظیم شد. می‌بینید؟ ولی خداست که سرافراز می‌سازد. "هر که خود را فروتن سازد، سرافراز گردد."^{۱۶۶}

Zacchaeus^{۱۶۵}

۱۶۶ اشاره به انجیل متی ۱۸:۱۴، ۲۳:۱۲ و انجیل لوقا ۱۸:۱۴

۱۵۰. حال، متوجه این می‌شویم که این روح نقو (نیکائو) خواستار حکمت و هوشمندی بیشتر بود. باید برای آن استدلال می‌کرد، درست مانند اتفاقی که در عدن افتاد. برخلاف کلام خدا و با حکمت خویش استدلال کرد و کلیسا در دام آن افتاد. این چه بود؟

۱۵۱. بیاید این کلیسا و گروهی از جماعت خودمان را فرض کنیم، گویی که از روح پر نیستند. و فرض کنیم که... حال، هیچ ضدیتی با شهردار شهر نداریم. من او را نمی‌شناسم، آقای باتورف^{۱۶۷} هنوز شهردار است؟ نمی‌دانم... می‌بینید؟ نمی‌دانم... آقای باتورف یکی از دوستان خوب من است، می‌بینید. ولی فرض کنیم که شهردار شهر و تمام نیروی پلیس و همه نیروهای رزمی و امنیتی به این کلیسا می‌آیند. اگر آنها فکری در سر خود داشته باشند و با امان و سایرین صحبت کنند و بگویند: "حال، می‌دانی چیست؟ این باید متفاوت باشد." اگر پر از روح نباشید و مردان راستین پر از روح پشت منبر نداشته باشید، خیلی زود با خواسته‌ی آنها هماهنگ خواهید شد. شاید نه در این نسل، شاید در نسل بعدی.

۱۵۲. و این نحوی است که شروع شد. می‌بینید؟ چرا؟ داشتند می‌گفتند: "اینجا را ببینید، این منطقی است." شما به این گوش می‌کنید.

۱۵۳. فرض کنیم کسی به اینجا وارد شود، می‌تواند بگوید: "این کلیسا خیلی کوچک است، بیاید یک کلیسای بزرگ‌تر بسازیم. من برایتان یک ساختمان در اینجا می‌سازم. خیلی باارزش خواهد بود، نیم میلیون دلار اینجا هزینه خواهد شد. من این را خبرسانی خواهم کرد." وقتی این کار را می‌کنند، معمولاً نه بار از ده بار، آنها منافعی برای خود دارند. می‌دانید، یکی از این افراد. می‌دانید اولین اتفاق، اگر این کار را بکند، همه چیز را مطابق میل خود اداره خواهد نمود. "نمی‌توانید چیزی بگویید چون برادر جان، او مسئول امور مالی کلیساست." می‌بینید؟ بعد یک ریکی^{۱۶۸} را از دانشکده کتاب مقدس می‌باید که همان قدر خدا را می‌شناسد که یک هاتنتات^{۱۶۹} شب‌های مصر را می‌شناسد. او به آنجا می‌آید و به او

Bottorff^{۱۶۷}Ricky^{۱۶۸}Hottentot^{۱۶۹} اصطلاحی است که از نظر تاریخی برای اشاره به دامداران عشایری بومی آفریقای جنوبی استفاده می‌شد.

گوش می‌کند، چون برایش یک ماشین جدید می‌خرد، می‌گذارد که سواری کند و برایش این چیز و آن چیز را می‌خرد.

۱۵۴. این دقیقاً طریقی است که شروع شد. توجه داشته باشید، حکمت و دانش! می‌گفتند: "حال اینجا را ببینید، آیا این منطقی نیست؟ حال... چه فرقی می‌کند که زنانمان موهایشان را چه کار می‌کنند؟" ولی کتاب مقدس می‌گوید که فرق می‌کند. از میان صدها مورد دیگر، فقط به همین اشاره می‌کنیم. می‌بینید؟ فرق می‌کند، خدا گفت که فرق می‌کند، پس فرق می‌کند.

۱۵۵. ولی می‌دانید، اگر این را شروع کنند، یعنی هیئت‌امنا و شماسان و همه‌ی این چیزها، آن وقت دیگر شبان یا باید همراه شود، یا کنار گذاشته شود. همین و بس. این مردم هستند که به آن رأی داده‌اند.

۱۵۶. بسیار خوب، حال توجه کنید، آن روح شروع به حرکت کرد و کلیسا آن قدر شاهد ورود افراد بلندمرتبه و خیلی چیزهای عظیم دیگر و پول‌های بی‌شمار شد که بعد از مدتی بدان گوش سپرد و به دام آن افتاد. حيله و مکر شیطان.

۱۵۷. و این دقیقاً همان کاری است که حوا در باغ عدن انجام داد. حال این را بشنوید، درست است. ببینید، زن جسمانی، عروس آدم، قبل از اینکه آدم به همسر خود درآید، به واسطه‌ی استدلال او برضد کلام خدا در دام حيله‌ی شیطان افتاد. قبل از اینکه آدم با حوا بعنوان همسر زندگی کند، شیطان به او پیش‌دستی کرد. درست است. شما موعظه‌ی «درخت عروس» را شنیده‌اید، آنجا در این باره صحبت شده است. می‌بینید، بسیار خوب. حال توجه کنید، حوا بخاطر استدلال و منطق سقوط کرد. او، یعنی شیطان سعی کرد که درمورد آن استدلال کند.

حوا گفت: "لیکن خداوند گفت..."

۱۵۸. او گفت: "اوه، هرآینه خداوند چنین نخواهد کرد." می‌بینید؟ تو به دانش نیاز داری،

لازم است چیزی را بدانی. تو چیزی جز یک بچه‌ی خنگ نیستی. می‌بینید؟ باید یک چیزی را بدانی. اگر این شیطان نیست... او، خداوند!

۱۵۹. این مثل یک مشت افراد مدرنی است که می‌گویند: "آنها فقط یک مشت دین خروش هستند. به آنها توجه نکنید، می‌بینید، نروید..." می‌بینید؟

۱۶۰. حال، اولین عروس جسمانی نوع بشر، قبل از اینکه شوهرش براو درآید، بعد از اینکه خدا پشت کلام خویش از او محافظت کرد، با گوش دادن به دروغ شیطان از فیض سقوط کرد. اگر او پشت کلام مانده بود، هرگز سقوط نمی‌کرد. حال، این در بعد جسمانی است. توجه کنید، زن جسمانی.

۱۶۱. و لعنت چه بود؟ لعنت حقیقی خروج از کلام خدا؟

۱۶۲. حال یادتان باشد، زن به تقریباً نود و هشت درصد آن ایمان داشت، فقط کافی است یک چیز را نادیده بگیرید. می‌بینید؟ او به بخش زیادی از آن ایمان داشت، او، مسلم است. او این را گفت و شیطان تصدیق کرد که درست است. اگر بتواند فقط در یک کنج شما را بیابد، این تنها چیزی است که می‌خواهد. می‌بینید؟ تنها کاری که باید بکنید این است که گلوله را کمی به این سمت منحرف کنید، آن وقت دیگر به هدف نخواهد خورد. می‌بینید؟ فقط همین. حوا به بخش زیادی از کلام ایمان داشت، ولی در عین حال از آن قاصر ماند.

۱۶۳. و نتیجه‌ی آن، چون بخاطر ذره‌ای استدلال کلام را ترک گفت.

۱۶۴. حال می‌گویند: "پس زنان چه می‌شوند؟" یا اینکه "چرا می‌خواهی درباره‌ی چنین چیزی صحبت کنی؟" ولی هرکدام از چیزهای جزئی اهمیت دارد! "چه فرقی می‌کند که این گواه اولیه باشد..." باید...

۱۶۵. باید اصلاح شود. ما در طول هفت دوره‌ی کلیسا در مورد آن فرض و نظریه داشتیم. ولی زمان آنکه خدا آن را بگوید فرا رسیده است. و او این را فقط نمی‌گوید، بلکه نشانش می‌دهد، اثبات و ثابتش می‌کند. درست است. اگر این کار را نکند، آن وقت خدا نیست.

همین، او پشت کلام خود می‌ایستد.

۱۶۶. توجه کنید. حال، زن جسمانی مسبب مرگ جسمانی شد، چون به برهان و استدلال گوش کرد تا خودش را حکیم سازد، بجای اینکه پشت کلام بماند و کاری را که خدا گفته بود انجام دهد. خواست خود را حکیم سازد. او حکمت و حکیم بودن را می‌خواست و به استدلال گوش کرد و تمام نژاد بشر را به ورطه‌ی سقوط انداخت. می‌بینید؟

۱۶۷. این بار زن روحانی، یعنی عروس مسیح که سرآغاز آن از روز پنطیکاست با کلیسای اولیه‌ی رسولانی بود، همان چیز را در شورای نیقیه از دست داد. لی! ^{۱۷۰} تو درستی این را می‌دانی. در شورای نیقیه او حق طبیعی روحانی خود را با کلیساهای بزرگ کنستانتین و چیزهایی که او پیشکش می‌کرد، معاوضه و حق نخست‌زادگی روحانی خود را به دگم‌های رومی فروخت. حال، این برای کاتولیک‌ها سخت است. ولی پروتستان‌ها هم همین کار را کرده‌اند. آنها اینجا در کتاب مقدس بعنوان «دختران فاحشه‌ی آن فاحشه» نشان داده شده‌اند. این کاملاً درست است. تک‌تک آنها! بدون هیچ بهانه‌ای.

۱۶۸. ولی از درون آنها همیشه یک بقیت کوچکی بوده، که پیش می‌رود و عروس را تشکیل می‌دهد.

۱۶۹. توجه کنید، او حقوق نخست‌زادگی خود را فروخت، می‌بینید، قبل از اینکه شوهرش به او درآید. می‌بینید؟ قبل از نکاح، عفت خویش را از دست داد.

۱۷۰. و حال، به یاد داشته باشید که آنجا، او می‌گفت: "در مقام ملکه نشسته‌ام و محتاج به هیچ چیز نیستم." آنجا در دوران لائودیکیه. "دولتمند هستم و ثروت اندوخته‌ام." و این چیزها. "اوه، تمام دنیا نگاهش به من است. من کلیسای مقدس بزرگ هستم." و غیره. "ما این گونه هستیم." در تمام دوره.

۱۷۱. ولی او گفت: "نمی‌دانی که عریان و کور و مستمند و فقیر هستی و این را نمی‌دانی."

این شرایطش است. حال، اگر روح القدس گفته است که شرایط در زمان آخر این گونه خواهد بود، این گونه است. راه گریزی نیست. این طرقي است که هست.

۱۷۲. حال دقت کنید، وقتی که آنجا حق نخست‌زادگی خود را فروخت، یعنی حق عفت خود از کلام، چه کاری کرد؟ وقتی حوا این کار را کرد، باعث فنا شدن تمام خلقت بخاطر خود شد.

۱۷۳. حال، توجه کنید، وقتی کلیسا این کار را کرد، وقتی دگم‌ها را بجای روح و کلام پذیرفت، تمام سیستم را زیر لعنت برد. هر تشکیلات فرقه‌ای که تا به حال بوده و یا خواهد بود با آن لعنت شده و سقوط کرده است، چون هیچ طریق دیگری نیست.

۱۷۴. زمانی که تعدادی از افراد را برای تصمیم‌گیری در هر موردی جمع می‌کنید؛ یک نفر چنین دیدگاهی در سردارد. یکی دیدگاه دیگری دارد، دیگری به سمتی دیگر تمایل دارد. آنها همه‌ی اینها را کنار هم می‌گذارند و زمانی که حاصل را می‌بینید، چیزی می‌شود که اکنون بدان رسیده‌ایم.

۱۷۵. این دقیقاً همان کاری است که در شورای نیکه انجام دادند. این دقیقاً کاری است که متدیست، پرزبیتری، کلیسای مسیح و مابقی آنها انجام می‌دهند. و هیچ انسانی، مهم نیست که خدا چه چیزی بر او مکشوف سازد، باید مطابق اعتبارنامه‌ها و اعتقادنامه‌های آنها تعلیم بدهی و گرنه شما را بیرون می‌اندازند. و به من نگویید، من در این موقعیت‌ها بوده‌ام و این را می‌دانم.

۱۷۶. و این دقیقاً چیزی است که اتفاق افتاد، پس همه‌ی آن لعنت شده است. عجیب نیست که فرشته گفت: "ای قوم من از میان او بیرون آید، مبادا از بلاهایش بهره‌مند شوید."^{۱۷۱} زیرا او... او می‌بایست متحمل نفرین غضب خدا شود، زیرا او حق و عفت خود را فروخته است. می‌بینید؟

۱۷۷. ولی به یاد داشته باشید، با دیدن تمام این شرایط، خدا در یوئیل ۲:۲۵ این را نیز وعده داده، اگر می‌خواهید یادداشت کنید، "در زمان آخر..."

۱۷۸. گفت که: "آنچه از سین باقی می‌ماند، ملخ می‌خورد و آنچه از ملخ باقی می‌ماند، لنبه می‌خورد، و آنچه از لنبه باقی می‌ماند، سوس می‌خورد..." و همین‌طور ادامه می‌یابد. حشره پس از حشره از آن کلیسا می‌خورند، تا جایی که کنده تنها باقی‌مانده‌ی آن خواهد بود. ببینید. آنچه از رومیان ماند، لوتری‌ها خوردند؛ آنچه از لوتری‌ها ماند، متدیست‌ها خوردند و آنچه از متدیست‌ها باقی گذاردند، پنطیکاستی‌ها خوردند، می‌بینید، تا جایی که فقط یک تنه از آن باقی مانده.

۱۷۹. و می‌دانید چیست؟ این کرم‌ها را در نظر بگیرید، ملخ و لنبه و سن و این چیزها، و در تمام کلام آنها را دنبال کنید، متوجه می‌شوید که این همواره همان آفت بوده در حالت‌ها و مراحل متفاوت.

۱۸۰. این را در نظر داشته باشید، این مهرها هم به همین صورت هستند. این همان آفت است. وقتی /این را باز می‌کنیم، متوجه خواهید شد؛ پس الآن به شما می‌گویم. این همواره همان آفت است. آنجا چهار آفت، و چهار تا هم اینجا و همواره همان هستند، چون همان روح است. هرچه یکی باقی گذاشت، دیگری خورد. هرچه این یکی باقی گذاشت، دیگری می‌خورد. بدین صورت، تا برسد به یک تنه یا کنده.

۱۸۱. ولی یوئیل گفت: "خداوند می‌گوید سال‌هایی را که ملخ خورد، به شما رد خواهم نمود." ۱۷۲

۱۸۲. این چیست؟ اگر بعنوان ضد مسیح شروع شد، که با در تضاد بودن تعلیم مسیح، دگم را بجای کلام پذیرفت، چگونه این کار را خواهد کرد؟ و در خلال سال‌ها اصلاح‌گران در آن فرو رفته بودند، همان‌طور که کلام گفت.

۱۸۳. اما "در ایام صدای... مکاشفه ۱:۱۰-۷، او گفت: "در ایام آخر اسرار خدا به اتمام خواهد رسید، در ایام صدای فرشته‌ی هفتم. " ملاکی ۴ گفت که خدا "قبل از رسیدن آن روز مهیب بر زمین، که مانند تنور آن را خواهد سوزاند، ایلیا را خواهد فرستاد، و خدا احیا خواهد کرد، تا پسران را به سمت ایمان پدران برگرداند. " ایمان اصلی رسولانی پنطیکاستی که خدا وعده داد احیا خواهد شد. حال، کلام این را به وضوح هر چه تمام‌تر می‌گوید. این وعده داده شده. و اگر ما در ایام آخر هستیم، یک چیزی باید واقع شود، و در حال وقوع است و ما شاهد آن هستیم.

۱۸۴. به سه گانگی شیطان توجه کنید؛ همان فرد است که می‌آید، فقط از یکی در دیگری تجسم می‌یابد. این کاری است که آن آفات انجام دادند. از یک فرم به فرمی دیگر، دقیقاً. نقولوای، «ضدمسیح روحانی»؛ پاپ، «نبی کاذب»؛ «وحش»، خود شیطان که تجسم یافته. او نمی‌تواند...

۱۸۵. حال، وقتی این را دنبال می‌کنید این را به یاد داشته باشید. متوجه خواهید شد که این سواران درست تا آنجا خواهند آمد. می‌بینید، دارم اینجا تصویری را برای شما ترسیم می‌کنم. اگر روی تخته سیاه این را داشتیم بهتر متوجه می‌شدید. می‌بینید. دارم می‌بینم.

۱۸۶. حال این را به یاد داشته باشید. او اولین چیزی که هست، یک «روح ضدمسیح» است. یوحنا چنین گفت: "ای فرزندان، روح دجال (ضدمسیح) الحال در فرزندان معصیت عمل می‌کند." می‌بینید، این امر شروع شده بود. بعد در دوره‌ی بعدی کلیسا بیشتر حالت «یک گفتار» را به خود می‌گیرد، و در دوره‌ی بعدی کلیسا «یک تعلیم» می‌شود. و در دوره‌ی بعدی کلیسا «تاج‌گذاری» نمود. آیا این در هر جایی که بتوانید آن را بخوانید، واضح و مشخص نیست؟ می‌بینید؟ او وارد می‌شود.

۱۸۷. ابتدا (چه) خوانده شده بود؟ «روح ضدمسیح»، چون بر ضد کلام بود. این چیزی است که شروعش کرد. این دقیقاً کاری است که در همه چیز انجام شده، یعنی برگشتن از کلام خدا. به اینکه مثلاً حوا یک روز قائن را تنبیه کرده باشد. می‌بینید؟ این چیزی نبود که مسبب

آن باشد. آغاز همه چیز در حقیقت با برگشتن او از کلام آغاز شد و نخستین چیزی که فحشا را در کلیسای خدای زنده آغاز کرد، در عروس مسیح، این بود که او از کلام روی گرداند و دگم رومی را بجای کلام خدا پذیرفت. چه اتفاقی برای هر تشکیلات افتاده است؟ همان کار را کرده است.

۱۸۸. حال، او وعده داد که در زمان آخر دوباره طریقی را برای احیا مهیا می‌سازد. کلام خدا بر زمین نازل خواهد شد. همان‌طور که در ابتدا این کار را کرد و همواره، (چه چیزی) را احیا خواهد کرد؟ چیزی که مبدأ آن بود، «ضدیت با کلام». پس این فرد وقتی مسح شده به روح خدا بیاید چه کاری باید انجام بدهد؟ «ایمان پسران را به ایمان پدران بازمی‌گرداند.» این طریقی است که خدا احیا می‌کند. و شما همان کلام را همان طوری که اینجاست می‌گیرید، و کلام همان محصول را ثمر خواهد آورد.

۱۸۹. عیسی گفت: «اگر کسی از آن من باشد! آنکه به من ایمان آورد، اعمالی که من بجا می‌آورم او نیز بجا خواهد آورد.» و زمانی که از او خواسته‌هایی داشتند، او گفت: «تنها کاری را بجا می‌آورم که پدر به من نشان داده، هیچ کاری نخواهم کرد مگر آنکه ابتدا به من نشان دهد. هرآنچه که پدر انجام دهد، من نیز انجام می‌دهم. پدر من تاکنون کار می‌کند، من نیز کار می‌کنم.» می‌بینید؟ متوجه نمی‌شوید؟ درست مثل خواندن روزنامه است. می‌بینید؟
حال، حال، نخست، او شد «ضدمسیح».

۱۹۰. او نمی‌توانست تنها در روح، ضدمسیح باشد. پس او یک انسان را برگرفت تا همان چیزهایی را تعلیم دهد که روح ضدمسیح در حال انجام آن بود، و بعد او می‌شود «نبی کاذب» برای روح ضدمسیح. پس تکلیف کسی که در تشکیلات است چه می‌شود؟ خودتان بگویید، نمی‌دانم شما در این مورد چه فکری می‌کنید، بسیار خب.

۱۹۱. حال سرانجام، او می‌شود «یک وحش»، صبور باشید، خیلی زود به آن خواهیم رسید. می‌بینید، بسیار خب.

۱۹۲. سه گانگی شیطان بدین صورت عیان می‌شود؛ همواره شیطان بوده. شیطان، «روح ضد مسیح» تجسم روح ضد مسیح، «نبی کاذب»، بعد می‌شود «وحش». می‌بینید؟ نه یک دیو که در ضد مسیح بوده؛ بلکه هنگامی که خود شیطان به بیرون افکنده شده، نازل می‌شود و جایی را که دیو بوده است، در اختیار می‌گیرد. خود شیطان، آن وقت، شیطان در یک انسان تجسم یافته است. این دارد خودش را تکرار می‌کند.

۱۹۳. این چیزی است که یهودای اسخربوطی بود. او چه کار کرد؟ آیا او در زمره‌ی افرادی بود که ضد مسیح بودند؟ چرا که، او خزانه‌دار بود، با او همراه بود. مسلم است. دقیقاً در کنار آنها گام برمی‌داشت. رفت و دیوها را اخراج کرد و دقیقاً همان کاری را کرد که آنها انجام می‌دادند.

۱۹۴. و مسیح، خدای تجسم یافته بود. خدا تجسم یافته در جسم انسانی، عمانوئیل. یهودا فرزند هلاکت بود، همان‌طور که عیسی پسر خدا بود. خدای تجسم یافته، شیطان تجسم یافته. ۱۹۵. برخی از افراد در آن زمان فقط سه صلیب را می‌دیدند، در حالی که چهار صلیب بود. سه صلیب در جلجتا بود که می‌بینیم. عیسی در وسط بود و یک دزد در دست راست او و دزدی دیگر در دست چپ او.

۱۹۶. ببینید. یک دزد به دیگری گفت، یا عیسی گفت: "اگر... حال، می‌دانید که او کلمه است. لیکن "اگر تو کلمه هستی، آیا خودت را رها نخواهی کرد؟ آیا اقدامی در این باره نخواهی داشت؟"

۱۹۷. امروز هم دقیقاً به همین صورت است. تابه‌حال نشنیده‌اید که همان دیوها می‌آیند و می‌گویند: "اگر به شفای الهی ایمان داری، اینجا کسی با چشمان نابینا هست، آیا چشمانش را باز نخواهی کرد؟" "مرا کور کن، مرا کور کن." همان دیو قدیمی. می‌بینید؟ "از صلیب پایین بیا، ما به تو ایمان می‌آوریم." "اگر پسر خدا هستی، این سنگ‌ها را به نان تبدیل کن." همان شریر.

۱۹۸. فقط از آنها دور شوید، می‌بینید؟ این طریقی است که عیسی انجامش داد. او هرگز دلچک هیچ کدام از آنها نشد.

۱۹۹. پارچه‌ای بر روی دستانش... این گونه به روی چشمان گران‌بهایش بستند. بعد چوبی برداشته بر سرش می‌زدند و می‌گفتند: "به ما بگو، اگر نبی هستی، اکنون بگو چه کسی تو را زد؟" آنها چوب را دست به دست می‌کردند. "حال به ما بگو چه کسی تو را زد؟ و ما ایمان خواهیم آورد که تو نبی هستی." او هرگز دهان خود را نگشود. فقط آنجا ایستاد. می‌بینید؟ او دلچک کسی نمی‌شود. فقط کاری را می‌کند که پدر می‌گوید. می‌بینید؟ اجازه می‌دهد کارشان را بکنند. زمان آنها دارد فرا می‌رسد. نگران نباشید. بله، آقا! آنها ردایش را لمس کردند، ولی هیچ قوتی احساس نکردند.

۲۰۰. ولی زن بینوایی هم بود که در نیاز بود و ردای او را لمس کرد. او برگشت و گفت: "چه کسی مرا لمس کرد؟" آه-ها! این چیست؟ یک لمس متفاوت، به لمس شما بستگی دارد، می‌بینید، چیزی که ایمان دارید. حال، می‌بینید؟

۲۰۱. شیطان می‌خواهد... اکنون خود را از روح ضدمسیح بعنوان نبی کاذب تجسم بخشیده است. در دوران یهودیان، بعنوان «ضدمسیح» در میان کلیسای اولیه است. در دوران تاریکی او می‌شود «نبی کاذب» برای دنیا. حال آن زن را با «جام شرارت» خود می‌بینید؟ حال، این برای عصر کلیساست.

۲۰۲. ولی در عصر پس از به خانه رفتن کلیسا، او می‌شود وحش، او می‌شود شیطان تجسم یافته، خود اژدهای سرخ. نمی‌توانید متوجه منظورم بشوید؟ آن وقت او در قوم خود تجسم یافته است. به قوت خویش قوم خود را اسیر ساخته. نبی کاذب با نبوت خویش آنها را به آنجا کشانده. "به آنها گمراهی داده تا دروغ را باور کنند و بدان محکوم شوند." "با داشتن صورت دینداری؛ کلام را انکار می‌کنند."^{۱۷۳}

۲۰۳. خدا در یک عمل سه گانه کار خویش را به انجام می‌رساند، عادل شمردگی، تقدس و خود را در میان قوم خویش تجسم می‌بخشد، با تعمد روح‌القدس.

۲۰۴. همان چیز. شریر فقط در نماد و تقلیدی از مسیح است. اوه، شیطان خود را تجسم می‌بخشد. حال دقت کنید، شیطان...

۲۰۵. وقتی عیسی خود را در قوم خویش تجسم می‌بخشد، همان حیاتی که در عیسی بود، در این شخص است.

۲۰۶. اگر حیات تاک انگور را در کدو حلوایی قرار دهید، چه خواهد کرد؟ دیگر ثمره‌ی کدو نخواهد داشت، انگور به بار می‌آورد. می‌بینید؟ اگر حیات درخت هلو را بگیرید و آن را در درخت گلابی قرار دهید چه؟ آیا میوه‌ی گلابی خواهد داد؟ خیر، هلو ثمر می‌آورد. حیات می‌گوید که میوه چیست. می‌بینید؟

۲۰۷. وقتی می‌گویی، می‌شنوید که مردم می‌گویند روح‌القدس را یافته‌اند و این کلام را انکار می‌کنند، یک جای کار ایراد دارد. روح‌القدس کاتب آن کلام بود.

۲۰۸. و عیسی این را گفت که: "اگر کسی روح من را در خود داشته باشد، اعمال من را بجا خواهد آورد." می‌خواهید این را بخوانید؟ می‌خواهید یادداشت کنید؟ در یوحنا ۱۴:۱۲ است. بله، بسیار خب. "هر که به من ایمان آرد، کارهایی را که من می‌کنم، او نیز خواهد کرد و بزرگ‌تر از اینها نیز خواهد کرد، زیرا که من نزد پدر می‌روم." می‌بینید؟ سپس او را تقدیس و تطهیر می‌کند تا بتواند در حضور خدا بایستد. آن قطره‌ی جوهر آنجا می‌افتد و او را از آن شکاف و پرتگاه عبور می‌دهد. می‌بینید؟

۲۰۹. حال دقت کنید. شیطان زمانی که او در مطیعان خود تجسم می‌یابد، آنها نیز اعمالی را انجام می‌دهند که او انجام داد. نمی‌بینید؟ او چه کار کرد؟ به سراغ آن زن معصوم آمد تا او را فریب بدهد. و این دقیقاً همان کاری است که برخی از این شریران انجام می‌دهند؛ به یک جایی می‌آیند و می‌گویند، یک شبانی در یک جایی کارش را شروع می‌کند و می‌گوید:

"اوه، اگر فقط به ما پیوندید... "هاه! هاه! همان عمل شرارت. حال، این حقیقت است. وقتی شیطان این کار را می‌کند، زمانی که شیطان در کلیسای خویش تجسم می‌یابد، تا یک شریر باشد، آن وقت آنها هستند که عمل قتل و کشتار و این چیزها را به انجام می‌رسانند. زیرا، شیطان یک قاتل است، از ابتدا این گونه بود، یک دروغگو و یک... می‌بینید؟ بسیار خب.

۲۱۰. وقتی شیطان در بین قوم تجسم می‌یابد، چه کاری می‌کند؟ حيله گر بودن کار اوست. او مکار است. کتاب مقدس را تفتیش کنید و به من نشان دهید که خدا کجا از طریق افراد متکی به دانش و حکمت عمل کرده است. این را بررسی کنید و ببینید که همواره این افراد متکی به حکمت و دانش هستند که مجذوب و گرفتار شیطان هستند. این حرف سنگینی است، ولی درست است. شما را به چالش می‌کشم که نسب‌نامه‌ی هابیل تا قائن، و آن چهارده نسل بعدی را بررسی کنید و ببینید که کدام گروه در دسته‌ی حکیمان و دانشمندان و کدام در دسته‌ی فروتنان بودند. آه-ها!

۲۱۱. چرا عیسی چنین افرادی را انتخاب نکرد؟ او ماهیگیرانی را برگزید که حتی قادر به نوشتن اسم خود نبودند تا آنها را در رأس کلیسای خویش قرار دهد. درست است. حکمت و دانش چیزی نیست. این بر ضد مسیح است. حکمت دنیوی همواره بر ضد مسیح است. عیسی هرگز به ما نگفت بروید و دانشکده‌های کتاب مقدس بسازید؛ هرگز این کار را نکرد، مدارس کتاب مقدس برپا کنید. بلکه گفت: "کلام را موعظه کنید، انجیل را موعظه کنید." و بعد گفت: "این آیات همراه ایمانداران خواهد بود." شما می‌بایست... به عبارت دیگر او گفت: "بروید و قوت خدا را در تمام امت‌ها به نمایش بگذارید."

۲۱۲. حال دقت کنید. کار شیطان منحرف نمودن کلام خدا از طریق استدلال ناشی از حکمت است. سپس او مطیعان خویش را با رد کردن کلام اصلی مشخص می‌کند. حال...

۲۱۳. ممکن است برای متوجه شدن این موضوع کمی بیشتر متحمل من شوید؟ نمی‌خواهم این را از دست بدهید. بگذارید یک نمونه به شما نشان بدهم تا این را در نماد و کلام ببینید. نمی‌توانید... نباید آشفته از اینجا خارج بشوید.

۲۱۴. در عهد عتیق وقتی کسی به غلامی فروخته می‌شد، هر پنجاه سال یک بار، سال یوئیل بود. چهل و نه سال و بعد، سال بعد یوئیل بود. و وقتی یک غلام این را می‌شنید و می‌خواست که آزاد شود، هیچ چیزی نبود که بتواند مانع آزادی او شود. می‌توانست کجیل خود را بر زمین بیندازد، بگوید: "بدرود!" و به خانه‌ی خود برود. کرنا به صدا در آمده. درست است.

۲۱۵. ولی اگر نمی‌خواست که برود، و از ارباب خود راضی بود، آن وقت او را به هیکل می‌بردند و یک درفش برمی‌داشتند، می‌دانید که درفش چیست، و گوش او را سوراخ می‌کردند و حلقه‌ایی به گوش او می‌انداختند و این نشانی بود از اینکه او دیگر هرگز قادر به رفتن نخواهد بود. درست است؟ او می‌بایست همیشه ارباب خویش را خدمت می‌کرد. برایم مهم نیست که چندبار دیگر یوئیل می‌آمد، هر اتفاقی که بیفتد، حق طبیعی آزادشدن خود را فروخته است.

۲۱۶. و بعد وقتی یک نفر حقیقت انجیل را رد می‌کند، شیطان او را نشانه‌گذاری می‌کند. (کجا؟) بر گوش او. او را کَر می‌کند تا دیگر نتواند حقیقت را بشنود و کار او تمام است. اگر حقیقت را نشنود، با همان گروهی که در آن است خواهد ماند. خیر.

۲۱۷. "حق را خواهید شناخت و حق شما را آزاد خواهد کرد." ^{۱۷۴} حقیقت آزاد می‌سازد.

۲۱۸. و خدا وقتی می‌آید، خاصان خود را نشان می‌گذارد. خدا خاصان خویش را با اثبات و آشکار کردن کلام موعود خویش از طریق آنها نشان می‌گذارد. دقیقاً همین طور است. یوحنا ۱۲:۱۴ و یک چیز دیگر اگر می‌خواهید یادداشت کنید: مرقس ۱۶. عیسی گفت: "این آیات همراه ایمانداران خواهد بود."

۲۱۹. بیایید یک دقیقه به این پردازیم. آیا داشت شوخی می‌کرد؟ [جماعت پاسخ می‌دهند: "خیر." آیا منظور او فقط رسولان بود، آن طور که بعضی‌ها به ما می‌گویند؟] "خیر."

۲۲۰. دقت کنید. پس زمینه‌ی این را بخوانید. "پس رفته... کجا؟ [جماعت می‌گویند: "اقصای جهان"] "همه‌ی امت‌ها"، "انجیل را موعظه کنید... چه؟" ["جمع خلاق"] "برای جمع خلاق" هنوز به یک‌سوم آن هم نرسیده است. "این آیات همراه جمع خلاق در سراسر جهان خواهد بود، هر جایی که این انجیل موعظه شود، این آیات همراه ایمانداران خواهد بود." نه فقط به تعدادی انگشت‌شمار.

۲۲۱. مثل فردی که یک بار به من می‌گفت: "خدا فقط به رسولان عطا‌ی شفا را بخشید..." خیلی از برادرانی که اینجا هستند، وقتی بلند شد و این را گفت شاهد بودند. می‌بینید. بعد از چند دقیقه دیگر این را تحمل نکرد.

۲۲۲. پس حالا توجه کنید، "به جهان، جمع خلاق، این آیات همراه خواهد بود."

۲۲۳. نشان بی‌ایمانی شیطان را دریافت نکنید. اگر بتواند، همین امشب این نشان را بر شما خواهد گذاشت. شما را به گوشه‌ی دیوار کشیده و شما خارج شده، خواهید گفت: "نمی‌دانم، از این اطمینان ندارم."

۲۲۴. به خانه بروید و این را بررسی کنید. بعد صادق باشید و دعا کنید. چون همه چیز در این ساعت مقدس بسیار روحانی است. سال‌هاست که این گونه بوده، اثبات شده که تا به اینجا برسد و اکنون زمان آن است. اکنون زمان آن است.

۲۲۵. و حال، نگذارید شیطان نشان بی‌ایمانی را بر گوش شما بگذارد. می‌بینید؟ چون او از ابتدا بی‌ایمان بود. او به این تردید داشت. بسیار خب. حتی اجازه ندهید که کلام را گرفته و آن را با حکمت و دانش خود و با قدرت استدلال خویش منحرف سازد. شما فقط فروتن باشید و بگویید: "خدا چنین گفت. و همین کافی است."

۲۲۶. دارد خیلی دیر می‌شود، بهتر است همین جا متوقف کنیم و مبحث را ادامه بدهیم.

۲۲۷. حال برویم به مهر دوم، زمانی که بره‌ی ذبح شده و قیام کرده، آن را گشود، و حیوان دوم که مانند گوساله بود گفت: "بیا و بین که سرّ مهر چیست." می‌بینید؟ حال، متوجه هستیم.

بره، یادتان باشد که می‌بایست تمام مهرها را بکشاید. و حیوان دوم...

۲۲۸. اگر به روندی که ادوار کلیسا را بررسی کردیم، دقت کرده باشید، همان چیز است. دومین... نخستین یک شیر بود، دومی مانند گوساله یا گاو یا چیزی از همین قبیل بود. می‌دانید.

۲۲۹. و این حیوان گفت: "بیا، ببین." و بره مهر را گشود. و بعد، رفت تا ببیند. زمانی که وارد شد چه اتفاقی افتاد؟ ببینیم او متوجه چه چیزی شد. "بیا، ببین." یک سرّ اینجا مهر شده است. حدود دوهزار سال اینجا بوده است. بیایید ببینیم که چیست.

۲۳۰. متوجه می‌شویم که او (چه دید؟) یک اسب آتشگون را دید که پیش رفت. حال، برداشت من، این برداشت من است، این شمشیر بزرگی که او در دست داشت... حال در پانزده تا بیست دقیقه بعد باید به حدوداً سه نکته پردازیم. بیایید بخوانیم و ببینیم که اینجا چه می‌گوید: "و اسبی دیگر..." آیه‌ی چهارم.

و اسبی دیگر آتشگون بیرون آمد (اولی سفید بود) و سوارش را توانایی داده شده بود که سلامتی را از زمین بردارد... و تا یکدیگر را بکشند و به وی شمشیری بزرگ داده شد.

۲۳۱. در اینجا نمادهایی هست که می‌خواهیم به دقت به آنها پردازیم. ولی به درک من، بهترین درکی که اکنون دارم، می‌بینید، عیسی همین امر را در متی ۲۴ پیش‌بینی کرده بود. می‌بینید؟ او گفت: "جنگ‌ها و اخبار جنگ‌ها را خواهید شنید. جنگ‌ها و اخبار جنگ‌ها و..." ولی گفت: "لیکن زمان هنوز نیست، هنوز آنها نرسیده است." می‌دانید، آنها سه سؤال از عیسی پرسیدند. می‌بینید؟ و او با سه سؤال به آنها پاسخ داد.

۲۳۲. اینجا جایی است که بسیاری از برادران درهم پیچیده و آشفته هستند، و سعی می‌کنند... برادران ادونتیست درباره‌ی روز هفتم و این قبیل چیزها... "وای بر آبستان و شیردهندگان در آن ایام، در سبت دروازه‌ها بسته خواهند شد." و چیزهایی مانند این. این اصلاً ارتباطی با سؤال ندارد، به هیچ وجه.

۲۳۳. او داشت به سؤال آنها پاسخ می‌داد، ولی این را تماماً به ایام آخر اطلاق نکرد. او گفت: "خواهید شنید..." اکنون داریم از این یک موضوع صحبت می‌کنیم. در شب‌های آتی به برخی موضوعات دیگر خواهیم پرداخت. او گفت: "جنگ‌ها و اخبار جنگ‌ها را خواهید شنید. اینها همه... آن وقت... آنها باز خواهند گشت و شما را تسلیم خواهند نمود... این هنوز انجام نشده."

۲۳۴. ولی به زمانی رسید که می‌خواست با آنها درباره‌ی سؤال‌ی که از او پرسیده بودند، صحبت کند؛ درباره‌ی «انقضای عالم».

۲۳۵. "این امور در چه زمانی خواهد بود، چه زمانی سنگی بر سنگی گذارده نخواهد شد؟ نشان آن چه خواهد بود؟ و انقضای عالم چه زمانی خواهد بود؟" می‌بینید؟ از او سه چیز را پرسیدند؟

بعد وقتی رسید به «انقضای عالم».

۲۳۶. گفت: "هرگاه ببینید که درخت انجیر جوانه می‌زند، بدانید که زمان بر در است، هرآینه به شما می‌گویم تا این همه واقع نشود این طایفه نخواهد گذشت." افراد کافر و بی‌ایمان فاقد تفسیر، چقدر دوست دارند به این آیه استناد کنند. می‌بینید؟ او گفت: "این طایفه... نه نسلی که در آن زمان با آنها صحبت می‌کرد، بلکه "نسلی که شاهد جوانه زدن درخت انجیر است."

۲۳۷. اکنون می‌خواهم سؤال‌ی از شما پرسم. به چیزی که درست پیش روی ماست بنگرید. بعد از دو هزار و پانصد سال، اسرائیل برای نخستین بار یک کشور است. قدیمی‌ترین پرچم دنیا امشب در اورشلیم به اهتزاز در آمده. اسرائیل در وطن خود ساکن شده است.

۲۳۸. یک بار یک برادری اینجا بود که می‌خواست میسیونر باشد. دوست داشت برای کار میسنواری به سمت یهودیان برود. گفتم: "شاید هراز چندگاهی بتوانی یک نفر را صید کنی." او، مردم فکر می‌کنند که تمام امت، خیر، قربان!

۲۳۹. اسرائیل بعنوان یک امت تبدیل شده است، نه بعنوان یک فرد. "امتی در یک روز متولد خواهد شد." این اسرائیل است. "تمام اسرائیل نجات یافته است." این را به یاد داشته باشید. پولس این را گفت. "تمام اسرائیل نجات یافته است." حال توجه کنید، "تمام اسرائیل" این کاملاً درست است.

۲۴۰. حال به این توجه کنید، "لیکن..." او گفت: "هنگامی که می بینید درخت انجیر و سایر درختان جوانه زده اند." حال دقت کنید. در طول دو هزار و پانصد سال هرگز زمانی نبوده است که اسرائیل به وطن خود برگشته باشد. یک برنامه داریم به نام «سه دقیقه تا نیمه شب»، و او (اسرائیل) آنجاست، یک امت، ستاره‌ی شش‌پر داود به اهتزاز در آمده و تمام این چیزها.

۲۴۱. آیا هرگز زمانی بوده که فرقه‌ها شاهد بیداری روحانی به صورتی که در چند سال اخیر شاهد آن بوده‌اند، باشند؟ حال، این را بررسی کنید، ما در خانه هستیم.

۲۴۲. چه زمانی بوده که فرقه‌ها تحت خدمت یک انسان شکوفا شده باشند، متدیست، باپتیست و سایرین چنان که با بیلی گراهام شکوفا شدند؟ چه زمانی تابه‌حال، تاریخ را جستجو کنید، و قبل از این کسی به سراغ کلیسای رسمی رفته که نامش به ه-ا-م ختم شود؟ فقط برسید...

۲۴۳. «ا-ب-ر-ا-ه-ی-م» حال، ببینید، نام ابراهیم هفت حرف دارد «ا-ب-ر-ا-ه-ی-م».^{۱۷۵}

۲۴۴. ولی بیلی گراهام شش حرف، گ-ر-ا-ه-ا-م^{۱۷۶} نه هفت حرف. یعنی جهان، اینجا جایی است که او دارد خدمت می‌کند: کلیسای جسمانی.

۲۴۵. کلیسای جسمانی در سدوم، لوط بود و زمانی که این فرد به آنجا رفت و موعظه کرد، آنها را به انجیل کور کرد.

۲۴۶. ولی یک نفر بود که نزد ابراهیم باقی ماند و ابراهیم او را «الوهیم، خداوند» خطاب کرد.

وقتی ابراهیم آمدن آن سه را دید، گفت: "خداوند من!"

۲۴۷. و هنگامی که لوط آمدن آن دو را دید گفت: "آقایان من!" این تفاوت مورد نظر شماست. کار سه گانه انگاری را می‌بینید؟ می‌بینید؟

۲۴۸. عیسی گفت: "چنان که در ایام لوط بود." این را متوجه می‌شوید؟ به این توجه کنید.

۲۴۹. توجه کنید، یکی بود که به سراغ این کلیسای روحانی، یعنی عروس آمد، ابراهیم که از ابتدا هم در سدوم نبود و ببینید که چه کاری انجام داد. او هرگز مانند آن دو موعظه نکرد. به آنها تعلیم داد. سپس در برابر آنها یک آیت را به انجام رساند. او نشان مسیحایی را انجام داد. او پشتش به خیمه بود و گفت: "ابراهیم!" نام حقیقی او را به یاد داشته باشید که چند روز قبل از آن ابرام بود. ولی او گفت: "ابراهیم! همسرت س-ا-ر-ا کجاست؟" چند روز قبل او س-ا-ر-ه خوانده می‌شد.

ابراهیم گفت: "داخل خیمه، پشت سر توست."

۲۵۰. و او گفت: "ابراهیم، من..."، باز هم ضمیر شخصی، "مطابق وعده‌ای که به تو داده‌ام تو را ملاقات خواهم نمود." می‌دانید او که بود. می‌بینید؟ انسانی با گردوغبار بر روی لباسش، درحال خوردن گوشت گوساله و نوشیدن شیر گاو و خوردن نان. بله، آقا! خدا، الوهیم، در جسم آشکار شده بود.

۲۵۱. وعده داده که در این ایام آخر دوباره خود را در جسم ظاهر سازد. توجه کنید.

"ابراهیم! همسرت سارا کجاست؟"

"او درون خیمه، پشت سر توست."

او گفت: "تو را ملاقات خواهم نمود."

۲۵۲. آن خانم در سن صد سالگی، به نوعی در دل خود خندید، خندید، در درون خیمه، پشت پرده و در درون خیمه. گفت: "من، یک زن سالخورده..." سال‌ها بود که آنها بعنوان

زن و شوهر رابطه نداشتند، چون او صد سال سن داشت و سارا نود ساله بود. گفت: "این هرگز اتفاق نخواهد افتاد."

۲۵۳. و خدا گفت: "سارا چرا خندید؟" درحالی که پشتش به خیمه بود. "چرا خندید و گفت، این چطور ممکن است؟" می بینید، یک آیت به آنها نشان داد.

۲۵۴. حال، او به ما وعده داده که این در زمان آخر دوباره تکرار خواهد شد.

۲۵۵. دو نفر به آنجا رفتند و کلام را موعظه کردند و به آنها گفتند که از آنجا خارج شوند، که آنجا قرار است به آتش سوزانده شود، و این گونه شد. و لوط تلوتلو خوران به بیرون برده شد، کلیسای جسمانی غرق در گناه، در آن زمان، ولی در حال تقلا در برنامه های تشکیلاتی آنها. ولی عروس...

۲۵۶. آن یک نفر هرگز به سراغ آنها نرفت، بلکه فقط نزد عروس رفت و آنها را خواند. حال ما در ایام آخر هستیم. می بینید؟ حال دقت کنید.

"گفتی آنجا، خدا در جسم آشکار شده بود؟"

۲۵۷. عیسی خود گفت: "چطور مرا محکوم می کنید؟" گفت: "آیا در کتاب مقدس شما، در شریعت شما، مکتوب نیست که انبیا که کلام خدا به ایشان نازل می شد... "عیسی گفت که "کلام بر انبیا نازل می شد." چون در تمام امور، کتاب مقدسی بود. او گفت: "کلام خدا می گوید که کلام بر انبیا نازل می شود و شما آنها را خدایان می خواندید، چون کلام خدا بر ایشان نازل می شد." گفت: "پس چگونه مرا محکوم کنید از این جهت که می گویم پسر خدا هستم؟" با شریعت خودشان دهانشان را بست. بفرمایید. می بینید؟

۲۵۸. چطور، اکنون کجا قرار داریم؟ ما در زمان آخر هستیم. حال بادقت گوش کنید.

۲۵۹. متوجه شدیم که باید جنگ ها و اخبار جنگ ها باشد. و اکنون متوجه می شویم که درخت انجیر جوانه زده و درخت های دیگر هم جوانه زده اند. متدیست، باپتیست، پرزبیتی

و تمام آنها جوانه‌هایشان را آشکار کرده‌اند، یک بیداری عظیم در جریان است.

۲۶۰. حال، ایمان دارم که خدا دارد عروس را برای ساعت آخر جمع می‌کند، یعنی برگزیدگان را. حال توجه داشته باشید.

۲۶۱. بیایید چیزی را که یوحنا آن زمان دید، در نظر بگیریم. "یک اسب آتشگون؛ با سوار خود پیش می‌رود، به او قدرت داده شده تا با یک شمشیر بزرگ به کشتار پردازد." حال مکاشفه‌ی من از این، چنین است. این باز خود شیطان است. باز هم خود شریر در یک حالت دیگر است. حال می‌دانیم که مهرها... همان‌طور که یک شب دیگر هم گفتم، و کرناها به جنگ‌های داخلی میان قوم‌ها و امت‌ها مربوط بود. ولی در اینجا درمی‌یابید که این مرد یک شمشیر دارد، پس این مربوط به جنگ سیاسی کلیساست و حال، شاید این‌گونه فکر نکنید، ولی فقط یک دقیقه این را بنگرید، فقط چند دقیقه.

۲۶۲. به تغییر رنگ در این اسب‌ها دقت کنید. همان یک سوار. تغییر رنگ در اسب‌ها، اسب یک حیوان (وحش) است. و وحش در کتاب مقدس در یک نماد نمایانگر یک قدرت است. همان سیستم سوار بر یک رنگ دیگر، قدرت، از معصومیت سفید تا قرمز خونین است. می‌بینید؟ حال به نحوه‌ی آمدنش دقت کنید.

۲۶۳. وقتی نخست شروع به کار کرد، او فقط یک، او فقط یک تعلیم ساده در میان قوم بود به نام نقولوی‌گری. مسلماً چیزی را نمی‌گشت. اگر می‌خواهید یادداشت کنید، مکاشفه ۶:۲ است. او کسی را نمی‌گشت. این فقط یک تعلیم بود. یک روح در میان قوم. حال، نمی‌توانست کسی را بکشد. اوه، او سوار بر این اسب سفید خیلی معصوم به نظر می‌رسید. "خوب می‌دانید، می‌توانیم یک کلیسای جهانی بزرگ داشته باشیم. می‌توانیم آن را کلیسای جامع جهانی بخوانیم." هنوز هم این کار را می‌کنند. بسیار خب. می‌بینید؟ "می‌توانیم... اوه، این کاملاً معصومانه است. این خیلی معصومانه است." این فقط گروهی از مردم است. ما همه برای مشارکت دور هم جمع خواهیم شد. "می‌بینید، خیلی معصومانه است، اسب سفید این‌گونه بود. سفید. می‌بینید؟"

۲۶۴. حال، سپس مقامات و افراد خوش لباس تر و تحصیل کرده تر، می دانید، به نوعی مثل کبوتر با کبوتر، می دانید، "ما همه چیز را مرتب خواهیم کرد. این جماعت بینوا اگر بخواهند این گونه پیش بروند، اشکالی ندارد، ولی... ما-ما افراد باکلاس بالاتری را به کلیسایمان خواهیم آورد. اگر بتوانیم فقط خودمان را از اینجا خارج کنیم، یک گروه فراماسون یا چیزی شبیه این خواهیم شد. می دانید، فقط باید همه چیز را مرتب کنیم یا-یا مثل آدفلوز"^{۱۷۷} و بعد... منظورم لژ آدفلوز نیست، می دانید منظورم چیست. برای ایماندار راستین این عجیب و غریب است. حال، به عبارت دیگر "ما خواستار یک گروه هستیم، یک سندیکا که بتوانیم از آن خودمان بدانیم." این فقط یک تعلیم است، بسیار معصومانه. "برادران! ما هیچ مشکلی با شما نداریم. به هیچ عنوان، شما خوب هستید، ولی می دانید، ما احساس می کنیم که ما دارای تجارت هستیم و اگر ما خودمان با هم جمع شویم، بهتر است." می بینید؟ این نهایتاً ادامه یافت تا زمانی که اتفاق افتاد. بله، آقا!

۲۶۵. ولی هنگامی که این دوره‌ی مهیب فریبنده تجسم پیدا کرد، روح تجسم یافته، این روح تعلیم در یک انسان تجسم یافت تا جای مسیح را بگیرد، پس او باید پرستیده شود، به پرستشی مانند مسیح تبدیل شود. به عبارت دیگر، در بالای واتیکان نوشته شده... من آنجا بوده‌ام. نوشته شده VICARIUS FILII DEI. این به حروف و اعداد رومی نوشته شده است. حال زیر این اعداد رومی خط بکشید، معنی آن می شود «بجای پسر خدا». به عبارت دیگر او یک خلیفه است. می دانید که خلیفه چیست؛ جای چیز دیگری را می گیرد. او «بجای پسر خدا» خلیفه است.

۲۶۶. و کتاب مقدس می گوید: "پس هر که فهم دارد عدد وحش را بشمارد، زیرا که عدد انسان است و عددش ششصد و شصت و شش است."^{۱۷۸} حال اگر عبارت VICARIUS FILII DEI را در نظر بگیرید، و یک خط رسم کنید. عدد رومی ۷ برای عدد پنج و ۱ برای یک... اینها را باهم جمع ببندید و ببینید که به ۶۶۶ می رسید یا نه.

۲۶۷. کتاب مقدس گفت که "او در هیکل خدا نشسته و مانند خدا پرستیده می‌شود." وقتی آن تعلیم جزئی تجسم پیدا می‌کند، می‌شود یک خلیفه «بجای پسر خدا»، می‌بینید؟ آن روح مهیب فریبنده. اگر بخواهید این را می‌توانید در دوم تسالونیکیان ۳:۲ بخوانید و ببینید که کجاست.

۲۶۸. و البته، به یاد خواهید داشت که شیطان در رأس هر قدرت سیاسی هر امت و کشوری است. چند نفر این را می‌دانند؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] می‌خواهید یادداشت کنید؟ متی ۸:۴ "شیطان عیسی را به بالای کوهی برد و تمام ممالک جهان که وجود داشته یا وجود خواهند داشت را در یک لحظه به او نشان داد." گفت: "اگر مرا پرستش کنی همه‌ی اینها را به تو خواهم داد." و عیسی می‌دانست که وارث همه‌ی اینها خواهد بود.

۲۶۹. این چیزی است که می‌گویند: "شما یک مشت دین خروش بینوا هستید."

۲۷۰. جهان از آن ما خواهد بود! "حلیمان وارث زمین خواهند شد." چیزی است که عیسی گفت. می‌بینید؟ می‌بینید؟

۲۷۱. توجه کنید، عیسی می‌دانست که وارث تمام آنها خواهد بود. پس گفت: "از من دور شو شیطان و مکتوب است." دوباره برگشت به کلام، می‌بینید، "فقط خداوند، خدای خود را عبادت کن." می‌بینید؟

۲۷۲. حال، هنگامی که بعنوان رئیس دیوها در این فرد بسیار مذهبی تجسم پیدا می‌کند، همان‌طور که کتاب مقدس پیشگویی می‌کند، آن وقت کلیسا و حکومت را متحد می‌سازد. هر دو قدرت خویش با همدیگر متحد می‌شوند. می‌بینید؟

۲۷۳. وقتی روح ضدمسیح پیش رفت، فقط یک روح بود. بعد می‌شود چه؟ سپس می‌شود... حال این مهر را ببینید. وقتی روح پیش رفت، ضدمسیح بود، برخلاف تعلیم مسیح. بسیار خوب. کار بعدی که انجام داد... کاری که مسیح برای کلیسای خود برقرار کرد تا انجام دهد، بر ضد گناه بود "اوه، منظورش این نیست، منظورش این نیست. این مربوط به کس دیگری

است. این، این مربوط به صد سال قبل است. این مربوط به ما نیست." می‌بینید؟ این همان صد یا «مخالف» است. بعد می‌شود...

۲۷۴. حال سوار بیرون رفت. او یک... او تاجی نداشت، ولی یک تاج به او داده شد. آن اسب سفید؛ یک کمان داشت، ولی فاقد تیر بود. می‌بینید؟ بعد وقتی که پیش رفت...

۲۷۵. پس از مدتی یک تاج به او داده شد. چون نمی‌توانید تاج را بر سر روح بگذارید. ولی وقتی که روح در دومین عمل مقطعی خود جسم می‌شود، در مقطع دوم او می‌شود یک نبی کاذب تاج‌گذاری شده به عمل روح ضد مسیح. حال، اکنون او را آنجا می‌بینیم. آن وقت می‌شود آن، زمانی که تاج را دریافت می‌کند. سپس، او، شیطان قدرت‌های سیاسی جهان را کنترل می‌کند.

۲۷۶. حال، او به جایی می‌رسد که یک قدرت جهانی کلیسا را شکل داده و قدرت مذهبی را در اختیار می‌گیرد. برادران من! آیا متوجه این نیستید که در... زمانی که این کشور در مکاشفه ۱۳ ظاهر می‌شود، این حیوان کوچکی که مانند یک بره برخاست. و دو شاخ دارد، قدرت کلیسایی و قدرت مدنی، ولی او همان کاری را انجام داد که وحش پیش از او انجام داده بود.

۲۷۷. عجیب است. آمریکا شماره‌ی سیزده و یک زن است. و عجیب است که حتی در سیزدهمین باب مکاشفه ظاهر می‌شود. شروع ما با سیزده نوار در پرچم، و سیزده ستاره بود. همه چیز «سیزده، سیزده، سیزده» تا به آخر و همه چیز تا به انتها «زن، زن و زن» است.

۲۷۸. و در نهایت به جایی می‌رسد که، (این را پیش‌بینی می‌کنم)، به جایی می‌رسد که یک زن او را کنترل می‌کند. یادتان هست، سی سال قبل بود که من این را گفتم، هفت پیشگویی داشتم و پنج مورد آن تحقق یافته است. و فردی که می‌تواند راه را برای زن هموار کند، اکنون در رأس کار است و شما با رأی خود او را توسط سیاست‌هایتان به قدرت رساندید. بله. هاه! بسیار خب.

۲۷۹. حرف‌های زیادی برای گفتن هست، به سختی می‌توانید به مطلبی که در نظرتان بوده است، برسید. توجه داشته باشید. امشب شما را زیاد اینجا نگه نمی‌دارم، اگر لازم باشد، فردا این را ادامه خواهیم داد.

۲۸۰. توجه داشته باشید، وقتی شیطان... همه بر این امر واقف هستند که شیطان قدرت‌های سیاسی جهان را کنترل می‌کند، [جماعت می‌گویند: "آمین!"] او چنین گفت. متی باب چهارم و هشتمین آیه به این اشاره دارد. تمامی پادشاهی‌ها به او تعلق دارد. به همین دلیل است که می‌جنگند، می‌کشند و این کارها را می‌کنند. حال به یاد داشته باشید.

۲۸۱. این عجیب نیست؟ به آنها شمشیر داده شده تا یکدیگر را بکشند. او، او، او، حال توجه کنید.

۲۸۲. زمانی که این کار را کرد، هنوز قدرت کلیسایی را در اختیار نداشت. اما کار خود را با یک دیو تعلیم کاذب شروع کرد، و آن تعلیم به یک داکترین یا آموزه‌ی اصلی تبدیل شد. سپس آن تعلیم در نبی کاذب جسم شد.

۲۸۳. و دقیقاً به جای مناسب رفت، او هرگز به اسرائیل نرفت، او به روم رفت، نقیه در روم.

۲۸۴. شورایی برگزار شد و آنها یک اسقف اعظم را برگزیدند و بعد با انجام این کار آنها کلیسا و حکومت را با هم متحد ساختند. سپس او کمان خود را بر زمین گذارد. و سوار بر اسب سرخ رنگ و آتشگون خود شد. چون اکنون می‌تواند هر کس که با او موافق نیست را بکشد. این مهر شماس است. همان فرد. ببینید که تا به ابدیت به همراه آن پیش می‌رود. می‌بینید، هر دو قدرت خود را با هم متحد می‌سازد.

۲۸۵. همان کاری که اکنون در تلاش برای انجامش هستند. همان کار. و یک چیز عجیب، شاید متوجه نشده باشید. ولی امروز از یک گروه باپتیست در لوئیزویل...^{۱۷۹} این را در رادیو شنیدید. یک سختران بلند شد و... چند نفر این را شنیدید؟ می‌بینید؟ بسیار خب. بفرمایید.

آنها خواستار این هستند و به کلیسا می‌گویند که "ما نمی‌خواهیم که به کلیسای کاتولیک ملحق شویم. ولی باید به نحوی با آنها مشارکت داشته باشیم." و... در همان زمانی که آن اتفاق در لوئیزویل در جریان است، در اینجا خدا دارد مهرها را برای قوم خویش می‌گشاید تا به ما نشان دهد که "این کار را نکنید." کار کردن هر دو را باهم می‌بینید؟ کلاغ و کبوتر در کشتی هر دو به روی یک دکل نشسته بودند. این را به یاد داشته باشید.

۲۸۶. حال متوجه می‌شویم که قدرت‌هایش را با هم متحد می‌سازد. بعد وقتی که او هم حکومت و هم کلیسا، یک قدرت کلیسایی می‌شود، آن وقت می‌خواهید چه کار کنید؟ او مذهب خود را شکل می‌دهد. و اکنون می‌تواند هر کاری که بخواهد، انجام دهد. آن وقت حق دارد هر کس با او موافق نیست را بکشد. این هم دقیقاً کاری است که او انجام داد. دقیقاً به همین صورت به انجام رسانید. او -او... او این کار را با مقدسین راستین خدای زنده انجام داد که کلام را حفظ کرده و با دگم‌های او همراه نشدند. آنها را به کام مرگ سپرد.

۲۸۷. حال، برادر لی ویل و شما معلمینی که عصر نیقیه و کلیسای اولیه را تدریس می‌کنید! نمی‌دانم این را خوانده‌اید یا خیر. اگر تمایل به خواندن آن داشته باشید، می‌توانید این را در کتاب اصلاحات عظیم از اشموکر^{۱۸۰} بخوانید.

۲۸۸. و متوجه می‌شوید که وقتی آگوستین از شهر هیپو^{۱۸۱} تحت کلیسای رومی به مقام کشیشی رسید، یک بار این فرصت را یافت، چون روح‌القدس خواست که بر او وارد شود ولی او این را رد کرد. چند نفر از معلمین این را می‌دانند؟ او روح‌القدس را رد کرد. این دقیقاً نمادی است از کلیسای پروتستان که روح‌القدس را رد کرده. او به هیپو برگشت و کسی بود که پای برگاهی را امضا کرد که می‌گفت "این مکاشفه‌ی خداست و باعث خشودی خدا می‌گردد که هر که مطابق کلیسای کاتولیک رومی ایمان ندارد کشته شود."

۲۸۹. حال گوش کنید. من از کتاب «تذکره شهدا»^{۱۸۲} نقل می‌کنم: "از زمان سنت آگوستین

اهل هیپو تا سال ۱۵۸۶... "براساس تذکره شهدا رومی،" کلیسای کاتولیک رومی شصت و هشت میلیون پروتستان را کشته است." آیا شمشیرش قرمز بود؟ آیا سوار بر اسب آتشگون بود؟ این چه بود؟ همان قدرت، همان سوار. این مُهر است. آنها در تذکره شهدا به «شصت و هشت میلیون» اعتراف می‌کنند، سوای کسانی که در آنجا ذکر نشده است. اوه، خدا رحم کند! در خلال دوران تاریکی، میلیون‌ها نفر خوراک شیران شده و به هر نحوی ذبح شدند. چون در برابر دگم کاتولیک سر تعظیم فرود نمی‌آوردند. این را می‌دانید.

۲۹۰. چقدر وقت داریم؟ [جماعت می‌گویند: "وقت زیاد داریم، تمام شب."] بسیار خب. بگذارید چیزی را بخوانم. با من باز کنید؛ حال بگذارید چیزی را به شما نشان بدهم. برای یک لحظه این را تصور کنیم. الآن به ذهنم رسید و این را خواهیم خواند. با هم باب هفدهم کتاب مکاشفه را باز کنیم. هنوز بازده دقیقه یا بیشتر وقت داریم. بسیار خب. حال، همین طور که می‌خوانیم به دقت گوش کنید. شما که کتاب مقدس دارید، می‌توانید باز کنید؛ کمی زمان می‌دهم تا بتوانید آن بخش را باز کنید.

۲۹۱. لی! متوجه این شدی؟ از کتاب اشموکر برداشتم. می‌بینید، اصلاحات عظیم، این مستقیماً از تذکره شهدای کاتولیک در واتیکان برداشت شده.

۲۹۲. حال، این تا جفای پیروان سنت پاتریک^{۱۸۳} پیش می‌رود. و بعد آنها سنت پاتریک را قدیس خودشان می‌خوانند. سنت پاتریک همان قدر کاتولیک بود که من هستم و شما خبر دارید که چقدر کاتولیکم. می‌بینید؟ او از تعلیم کلیسا بیزار بود. او از رفتن نزد پاپ خودداری کرد. بله، آقا! سنت پاتریک حتی... شما باید-باید، آیا تابه‌حال به ایرلند شمالی جایی که مدارس خود را شکل داده بود، سفر کرده‌اید؟ می‌دانید که اسم او پاتریک نبود. چند نفر این را می‌دانید؟ اسم او سوکات^{۱۸۴} بود. درست است. خواهر کوچکش را از دست داد. یادتان هست که وقتی در... می‌بینید؟ بسیار خب.

۲۹۳. حال توجه کنید، هفدهمین باب مکاشفه، همه قلب‌هایتان را بگشایید و اجازه دهید که روح‌القدس شما را تعلیم دهد.

یکی از آن هفت فرشته‌ای که هفت پیاله را داشتند، آمد...

۲۹۴. می‌بینید که هفت پیاله هست. همین‌طور که ادامه می‌دهیم، متوجه این هفت‌ها خواهید شد. همه‌ی آنها هم‌زمان با هم اتفاق می‌افتند، در پی بلایا و در پی ادوار کلیسا، چون همه‌ی اینها در آن یک کتاب مهر شده است. همه چیز زنجیره‌ای اتفاق می‌افتد. یکی به دیگری ادامه می‌یابد و دیگری در بعدی. دو روح در کارند؛ خدا و شیطان. می‌بینید؟

... که هفت پیاله را داشتند، آمد و به من خطاب کرده گفت... بیا تا قضای آن فاحشه‌ی بزرگ را که بر آب‌های بسیار نشسته است... به تو نشان دهم.

۲۹۵. حال اینجا را ببینید. آن «آب‌ها».

۲۹۶. «فاحشه»، این چیست؟ یک زن است، نمی‌تواند یک مرد باشد. و زن در کتاب مقدس نماد چیست؟ کلیسا. چرا؟ عروس مسیح و این قبیل موارد. می‌بینید، زن است، کلیسا.

۲۹۷. حال «آب‌ها»، این به چه معناست؟ اینجا را ببینید، آیه‌ی پانزده این باب را بخوانیم.

و مرا می‌گوید: "آب‌هایی که دیدی، آنجایی که فاحشه نشسته است، قوم‌ها... و جماعت‌ها... و امت‌ها و زبان‌ها می‌باشد."

۲۹۸. این کلیسا دارد بر جهان حکمرانی می‌کند. می‌بینید؟ "بر آب‌های بسیار نشسته است."

که پادشاهان جهان با او زنا کردند... (پذیرش تعلیم او - تعلیم نقولوی)... و ساکنان زمین از خمر زنا‌ی او مست شدند.

۲۹۹. پس صحبت از یک مشت آدم مست است. شما...

پس مرا در روح به بیابان برد و زنی را دیدم...

۳۰۰. می‌دانید چیست؟ مکتوبات خود کلیسای کاتولیک اعتراف می‌کند که این کلیسای آنهاست. چند نفر این را می‌دانند؟ درست در مکتوبات خودشان. من کتاب *حقایق ایمان ما*^{۱۸۵} را دارم، چنین عنوانی دارد. نوشته‌ی یک کشیش است. بسیار خوب، بسیار خوب.

پس مرا در روح به بیابان برد و زنی را دیدم بر وحش قرمزی سوار شده که از نام‌های کفر پر بود و هفت سر و ده شاخ داشت.

۳۰۱. حال به این، به این نماد «هفت سر» دقت کنید. حال، اینجا می‌بینید که گفت: "و این هفت سر، هفت کوه می‌باشند که زن بر آنها نشسته است." روم بر هفت کوه استوار شده. می‌بینید؟ حال، اشتباهی در این باره وجود ندارد. می‌بینید، «هفت سر» و «ده شاخ» که می‌دانید ده پادشاهی هستند.

و آن زن به ارغوانی و قرمز... ملبس بود... و به طلا و جواهر و مروارید مزین... و پیاله‌ای زرین به دست خود پر از خبائث و نجاسات زنای خود داشت.

۳۰۲. آن روح ضدمسیح، «زنا»، می‌بینید؟ «تعلیم»، که نسبت به خدا مرتکب زنا می‌شود. می‌بینید؟ او می‌بایست یک عروس می‌بود، می‌بینید؟ و در حال ارتکاب زناست. می‌بینید؟ درست همان‌طور که حوا انجام داد، درست همان‌طور که کلیسا اینجا انجام می‌دهد.

و بر پیشانی‌اش این اسم مرقوم بود **سر و بابل عظیم**...

۳۰۳. همه می‌دانند که منظور از «بابل»، روم است.

...و مادر فواحش و خبائث دنیا.

۳۰۴. به آیه‌ی شش گوش کنید.

و آن زن را دیدم، مست از خون مقدسین و از خون شهدای عیسی و از دیدن او بی‌نهایت تعجب نمودم.

۳۰۵. و چقدر با آن صلیب‌ها و چیزهای دیگرش زیبا و جذاب بود! "چگونه ممکن بود که او مقصر نوشیدن خون مقدسین باشد؟" این یوحنا را در حیرت فرو برد. حال، می‌خواهد که به او بگوید.

و فرشته مرا گفت: "چرا متعجب شدی؟ من سر زن و وحش را که... حامل اوست..."

۳۰۶. حال این در یکی از این مهرها نیست. چیز دیگری است. می‌بینید.

که هفت سر و ده شاخ دارد که حامل اوست، به تو بیان می‌کنم.

آن وحش که دیدی، بود و نیست و از هاویه خواهد برآمد (هیچ بنیانی ندارد، یعنی پاپ) و به هلاکت خواهد رفت و ساکنان زمین جز آنانی که نام‌های ایشان از بنای عالم در دفتر حیات مرقوم است (اشاره به برگزیدگان)... از بنای عالم در دفتر حیات...

۳۰۷. نام شما چه زمانی در دفتر حیات ثبت شد؟ در بیداری روحانی که شرکت کردید؟ نه، آقا! «از بنای عالم»...

... در حیرت خواهند افتاد و از دیدن آن وحش که بود... و نیست و ظاهر خواهد شد.

۳۰۸. می‌بینید، «وحش». یکی خواهد مرد و دیگری جایش را خواهد گرفت. "بود و نیست، بود و نیست." و به همین صورت به سوی هلاکت پیش می‌رود. می‌بینید؟ بسیار خب.

اینجاست ذهنی که حکمت دارد.

۳۰۹. چند نفر می‌دانند که نه عطای روحانی وجود دارد و یکی از آنها حکمت است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] بسیار خب.

هفت سر، هفت کوه می‌باشد که زن بر آنها نشسته است.

۳۱۰. باید کاملاً کور، ناشنوا و لال باشید که متوجه این نشوید. بسیار خب.

... و هفت پادشاه هستند که پنج افتاده‌اند و یکی (نرون) هست و دیگری... هنوز نیامده است و چون آید، می‌باید اندکی بماند.

۳۱۱. یادتان هست که او چه کار کرد. او شهر را در آتش سوزاند و مسیحیان را مقصر نشان داد، مادر خود را به یک مالبند اسب بست و در خیابان‌ها گرداند و هياهو کرد، درحالی‌که روم در آتش می‌سوخت. بسیار خب.

و آن وحش که بود و نیست، هشتمین است...

۳۱۲. روم بت‌پرست وقتی که روح ضد مسیح تجسم یافت و تاج‌گذاری شد، به روم پاپی تبدیل شد. او شده بود پادشاه تاجدار روم، هم در حکومت و هم در کلیسا. اوه، برادر! می‌بینید؟ حرف بسیار است. می‌بینید؟

و از آن هفت است... (چه مدت دوام می‌آورد؟ هرگز سیستم را تغییر نمی‌دهند)... و به هلاکت می‌رود.

... و آن ده شاخ که دیدی، ده پادشاه هستند که هنوز سلطنت نیافته‌اند، بلکه یک ساعت با وحش چون پادشاهان قدرت می‌یابند.

۳۱۳. البته می‌دانید که این اشاره به دیکتاتورهاست. "اینها یک فکر و رأی دارند." حال اینجا را ببینید. آن وقت از کمونیسم صحبت می‌کنند. اینها یک رأی دارند و قوت و قدرت خود را به وحش می‌دهند.

ایشان با بره جنگ خواهند نمود و بره بر ایشان غالب خواهد آمد زیرا که او رب‌الارباب و پادشاه پادشاهان است و آنانی نیز که با وی هستند که... خوانده شده و برگزیده و امینند.

و مرا می‌گوید آنهایی که دیدی، آنجایی که فاحشه نشسته است، قوم‌ها و... جماعت‌ها و... امت‌ها و زبان‌ها می‌باشد.

... و اما ده شاخ که دیدی و وحش. اینها فاحشه را دشمن خواهند داشت... و آن عهد شکسته می شود. (دیشب درباره‌ی آن صحبت کردم.)... و او را بینوا و عریان خواهند نمود و گوشش را خواهند خورد، او را به آتش خواهند سوزانید.

۳۱۴. آیا نمی‌دانید که کتاب مقدس می‌گوید که ناخدایان و همه‌ی اینها خواهند گفت: "وای، وای! شهر عظیم... که در یک ساعت عقوبت تو آمد!" می‌بینید؟

زیرا خدا در دل ایشان نهاده است که اراده‌ی او را بجا آورند، و یک رأی شده، سلطنت خود را به وحش بدهند، تا کلام خدا تمام شود.

... و زنی که دیدی، آن شهر عظیم است که بر پادشاهان جهان سلطنت می‌کند.

۳۱۵. یکی را بگوئید. روسیه بر همه سلطنت نمی‌کند. ما بر همه سلطنت نمی‌کنیم. تنها یک پادشاه هست که بر هر... مانند آهن نبوکدنصر که در تک‌تک انگشتان پای آن تمثال قرار داشت. این روم است. روم این کار را بعنوان یک کشور انجام نمی‌دهد. بلکه بعنوان یک کلیسا انجام می‌دهد. تمامی امت‌های زیر آسمان همه مطیع روم هستند.

۳۱۶. عجیب نیست که گفتند: "کیست که با وی می‌تواند جنگ کند؟" می‌تواند بگوید: "صلح" [برادر برانهام یک بار بشکن می‌زند.] و این تمام کننده است. هر کاتولیکی می‌گوید: "جنگ کافی است." و... و نمی‌جنگند. همین و بس. "چه کسی می‌تواند کاری را بکند که او می‌کند؟" هیچ کس. درست است. "پس آنها از معجزات او در حیرت بودند." او می‌تواند جنگ را متوقف کند. [برادر برانهام یک بار بشکن می‌زند.] تنها کاری که باید انجام بدهد، این است که بگوید: "دست بکشید." این کافی است. ولی فکر می‌کنید این کار را خواهد کرد؟ مسلماً خیر.

۳۱۷. توجه داشته باشید، مسلماً نشان می‌دهد که "می‌بایست یکدیگر را بکشند، می‌بایست همدیگر را بکشند." کمان او در ابتدا هیچ تیری نداشت، ولی «شمشیر بزرگ» او داشت. او بعداً کشتار خویش را انجام داد و از اسب سفید به اسب سرخ آتشگون تبدیل شد، دقیقاً همان شیطان با شمشیر خود.

۳۱۸. عیسی چه گفت؟ عیسی گفت: "هر که شمشیر بردارد، به شمشیر کشته شود." ۱۸۶" مقابله به مثل نکنید. می‌بینید؟ عیسی آن شبی این را گفت که پطرس شمشیر خویش را برداشته بود. می‌بینید؟ فقط کاری را انجام دهید که عیسی انجام داد، فقط پیش بروید.

۳۱۹. حال، یادتان باشد که او یک شمشیر دارد. او با شمشیری در دست و سوار بر اسب آتشگون پیش می‌رود و در خون هر کس که با او مخالفت می‌کند، پیش می‌رود و می‌تازد.

۳۲۰. آیا این را درک می‌کنید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] حالا چند نفر متوجه می‌شوند که مهر چیست؟ ["آمین!"] بسیار خب. حال، عیسی چه گفت؟ "هر که شمشیر بردارد، به شمشیر کشته شود." درست است؟ بسیار خب. بسیار خب، این سوار و مطیعان پادشاهی او که در طول تمام این اعصار خون تمام شهدای مقدسین را ریختند، وقتی عیسی مسیح بیاید به شمشیر او ذبح خواهند شد. "هر که شمشیر بردارد، به شمشیر هلاک گردد." آنها شمشیر دگم و ضد مسیح را برداشتند و میلیون‌ها پرستنده‌ی راستین را در طول ادوار دریدند. و هنگامی که عیسی بیاید به شمشیر خویش، چون این کلام اوست که از دهانش خارج می‌شود، هر دشمنی را که پیش روی او باشد، هلاک خواهد ساخت. به این ایمان دارید؟ "کشتن دشمن..."

۳۲۱. بیاید یک لحظه پردازیم به کتاب مکاشفه. الآن متوجه می‌شویم که این را از خودم می‌گویم یا اینکه کلام است که چنین می‌گوید. مکاشفه ۱۱:۱۹

و دیدم آسمان را گشوده... (آمین!)... و ناگاه اسبی سفید که سوارش امین و حق نام دارد و به عدل داوری و جنگ می‌نماید.

و چشمانش چون... شعله‌های آتش و بر سرش... افسرهای بسیار...

۳۲۲. اوه، برادر! می‌بینید، او توسط مقدسین خویش تاج گذاری شده، می‌بینید.

... و اسمی مرقوم دارد که جز خودش... هیچ کس آن را نمی‌داند.

۳۲۳. یادتان هست که ما آن را نمی‌دانیم، می‌بینید؟ اینکه چه نامی است. "و جامه‌های..."
بینیم.

و جامه‌ای خون‌آلود در بردارد و نام او را کلمه‌ی خدا می‌خوانند. (نه اینکه «هست» بلکه «می‌خوانند».)

۳۲۴. چون او و کلام، یک هستند. می‌بینید؟ حال توجه داشته باشید، نه «نام‌های او»، آه-ها! "نام او، کلمه‌ی خدا خوانده شده". او فقط یک نام می‌شناسد، نه نام دیگری را.

و لشکرهایی که در آسمانند، بر اسب‌های سفید و به کتان سفید و پاک ملبس از عقب او می‌آمدند. (این عدالت مقدسین است. می‌بینید؟)

۳۲۵. حال دقت کنید. عیسی چه گفت؟ "هر که شمشیر بردارد،..." بسیار خب. سوار اسب آتشگون، اینجا جایی است که او می‌آید. "هر که شمشیر بردارد،..." شاید در طول ادوار شصت و هشت میلیون نفر از آنها را کشته باشی، شاید هم بیشتر. ولی عیسی گفت. "هر که شمشیر بردارد، به شمشیر هلاک گردد." دقت کنید.

و از دهانش شمشیری تیز بیرون می‌آید...

۳۲۶. عبرانیان باب چهار می‌گوید: "کلام خدا برنده‌تر از شمشیر دودم است و جداکننده‌ی نفس و روح و مغز است." و کلام دیگر چه کاری می‌کند؟ ممیز افکار و نیت‌های قلب است. درست است.

از دهانش شمشیری دودمه... شمشیری تیز بیرون می‌آید تا به آن امت‌ها را بزند و آنها را به عصای آهنین حکمرانی خواهد نمود و چرخشت خمر غضب و خشم خدای قادر مطلق را زیر پای خود می‌افشرد.

و بر لباس و ران او نامی مرقوم است، یعنی **پادشاه پادشاهان و رب الارباب**.

۳۲۷. بعنوان مقلدین بر ضد کلام خدا و چون موافق نبودند... و این امر، شیطان قدرت سیاسی

که در اختیار داشت و قدرت روحانی که در اختیار داشت را با یکدیگر متحد کرد و کلیسایی را شکل داد که هر امتی را می‌روید. و او میلیون‌ها میلیون نفر را... پس از اینکه از اسب سفید خویش به اسب آتشگون تبدیل شد... و شمشیر خود را کشیده، پیش رفت.

۳۲۸. ولی خدا گفت که: "با همان چیزی که سعی در منحرف کردن داشت، یعنی تعلیم کاذب همان کلام به قدرت خواهد رسید، از دهان عیسی صادر شده و او و هر که در برابر او باشد را هلاک خواهد ساخت." آمین!

۳۲۹. این مهر دوم است، او را دوست دارید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] این «**خداوند چنین می‌گوید**» است. [جماعت بسیار وجد می‌کند.] جلال بر خدا باد! تمام این مکاشفات و رویاها و همه چیز دقیقاً به یک نکته اشاره داشته. چند نفر این را می‌دانند؟ دستتان را بلند کنید. صدها نفر، اینجا همه دستانتان بالا است. درست است. باید چنین باشد. یادتان باشد، این‌گونه است. اوه دوستان!

نزد چشمه آید که لبریز است
از خون جاری شده از رگ‌های عمانوئیل
جایی که گناهکاران با فرورفتن در این سیلاب
از لکه‌های گناه خویش پاک می‌گردند.

۳۳۰. بیا و به او ایمان آور، اگر هرگز بدان ایمان نداشتی. دوستان! این را به تخت اقبال نسپارید، اگر چیزی در زندگی‌تان باشد.

۳۳۱. ما اینجا هستیم. چیزی در شرف وقوع است. [برادر برانهام چهار بار روی منبر می‌زند.] دلیلش را نمی‌دانم، زمانش را نمی‌دانم. می‌دانم چه اتفاقی قرار است بیفتد، ولی نمی‌دانم چه زمانی قرار است واقع شود. ولی می‌بایست بشود، چون خدا اکنون دارد آن را مکشوف می‌سازد. او کاری نمی‌کند، جز اینکه آن را مکشوف سازد، عاموس ۳. ابتدا آن را مشکوف می‌سازد. و او وعده داد که در زمان آخر این امور واقع خواهند شد. و هفتمین دروه‌ی کلیسا،

در انتهای آن، وقتی پیغام آور بیاید، این امور خواهد بود. این مکشوف خواهد شد، آن مهرهای گشوده مکشوف خواهند شد، و اینها را می‌بینیم. حال، این به نام خداوند است. دوستان! به این ایمان داشته باشید. بله، آقا! از بابل خارج شوید.

۳۳۲. قبل از اتمام جلسه، می‌خواهم چیزی بگویم. چون من-من الآن ساعت نه و سی دقیقه است.

۳۳۳. من و ییلی وقتی در سفر اخیرمان به هند از هوایما پیاده شدیم، داشتم به یک روزنامه‌ای که آورده بودند و به زبان انگلیسی نوشته شده بود، نگاه می‌کردم. نوشته بود: "زلزله باید تمام شده باشد، پرندگان دارند بازمی‌گردند." بعد جزئیات را مطرح کرده بود. آنها... اتفاق جالبی افتاد.

۳۳۴. در هند حصارهای بافته شده مانند ما ندارند، آنها با سنگ حصارکشی می‌کنند و خیلی از خانه‌هایشان را با سنگ می‌سازند و در هندوستان غیر از مناطق کوهستانی، همه جا از هوای گرم برخوردار است. و در سرتاسر کلکته و جاهایی مانند آن مردم در خیابان‌ها می‌خوابند و از گرسنگی شدید رو به موت هستند.

۳۳۵. حال، آنها خانه‌هایشان را در باروهای خانه‌هایشان بنا می‌کنند. حصارهای خود را تا اینجا کنار خانه می‌سازند، برای خانه برجی بنا می‌کنند، و برج شاید جایی باشد که چاه هست، که برای دام و طیور حفر کرده‌اند، سپس حصار را به دور آن می‌کشند.

۳۳۶. و ناگهان چیزی داشت اتفاق می‌افتاد. پرندگان کوچک، می‌دانید، به درون آن سنگ‌ها می‌روند و لانه می‌کنند و جوجه‌های خود را بزرگ می‌کنند، و یک چیزی داشت اتفاق می‌افتاد.

۳۳۷. هر روز وقتی هوا گرم می‌شود، گاوها می‌آیند و زیر سایه‌ی این دیوارها می‌ایستند تا خنک بمانند.

۳۳۸. و پرندگان کوچک در آنجا زندگی می‌کنند و ناگهان تمام آن پرندگان کوچک به

دلیلی نامعلوم... حال می‌دانید که آن روز درمورد پرندگان کوچک چه گفتیم. می‌بینید؟ بنا به دلیلی نامعلوم همه‌ی آنها پریدند و رفتند و دیگر به لانه‌ی خود بازنگشتند، آنها به مزرعه رفتند و روی درختان نشستند، یا هر جایی که می‌توانستند، حتی روی زمین.

۳۳۹. گاوها نمی‌آمدند، گوسفندان به آنجا نمی‌آمدند. آنها در مزرعه ماندند و به یکدیگر چسبیدند، یک روش خوب. می‌دانستند که یک اتفاقی قرار است بیفتد.

۳۴۰. بعد ناگهان یک زمین لرزه اتفاق افتاد و دیوارها، حصارها و همه چیز را فرو ریخت.

۳۴۱. بعد پرندگان کوچک آرام آرام شروع کردند به برگشتن. مدت سه یا چهار روز بر نمی‌گشتند، سپس شروع کردند به برگشتن. می‌گفتند: "خب، زمین لرزه باید تمام شده باشد، پرندگان دارند برمی‌گردند."

۳۴۲. چرا؟ چرا باور نداریم همان خدایی که در ایام نوح توانست پرندگان و گاوها و گوسفندان را به کشتی نوح رهنمون سازد، هنوز همان خداست و قادر است باعث شود آنها به جایی امن پرواز کنند؟ درست است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۳۴۳. بگذارید یک چیزی بگویم، برادر! یک چیزی در شرف وقوع است. و تمام این دیوارهای کلیسایی فرو خواهند ریخت و همه‌ی آنها در توافق به آنجا خواهند رفت. به همان اطمینانی که اینجا ایستاده‌ام، این کار را انجام خواهند داد. به همان اطمینان و قطعیتی که اینجا ایستاده‌ام، "یک صورت برای وحش" هست و طبق کلام خدا این کشور آن را برگرفته است. گوش کنید، هروقت آن حس غریب را داشتید، از آن دیوارها فاصله بگیرید. دور شوید. در آنجا خواهید مرد، این کار را نکنید. از تمام این چیزها فاصله بگیرید. با سرعت هرچه تمام‌تر به امنیت فرار کنید. از خدا طلب رحمت کنید.

۳۴۴. نیاید بگویید: "خب، مادر من متدیست بود، پس به گمانم من هم هستم. پدرم باپتیست بود، من هم هستم." این کار را نکنید. این را به شانس وامگذارید.

۳۴۵. برایم مهم نیست که چقدر ساده و فروتن به نظر می‌رسد؛ این کلام خداوند است.

به سرعت هر چه تمام تر به سوی عیسی مسیح بگریزید و تا زمانی که خدا شما را از روح القدس پر کند، آنجا بمانید. از خدا، کلام خداوند را بطلید. چون ساعتی خواهد رسید که به دنبال آن خواهید بود و دیگر آن را نخواهید یافت. پس حتماً این کار را بکنید.

برای چند لحظه سرهایمان را خم کنیم.

۳۴۶. پدر آسمانی! گاهی اوقات اینجا می ایستم، و می لرزم. به آن ساعت هولناکی که پیش روست فکر می کنم... امکان ندارد که متوقفش کنیم. آمدنش پیشگویی شده است. به این فکر کرده ام که: "چرا مردم نمی آیند گوش کنند؟ و چرا نمی آیند و این را نمی پذیرند؟" ولی مسلماً... گفتمی که نخواهند کرد، پس این کار را نخواهند کرد.

۳۴۷. ولی برخی هستند که نامشان در دفتر حیات بره مکتوب است. و هنگامی که آن مهرها گشوده می شوند، آنها نام خویش را آنجا می بینند و روح القدس به آنها تکلم می کند و آنها می آیند. نمی توان آنها را دور نگه داشت. هیچ کسی نمی تواند، هیچ کس. آنها به هر حال خواهند آمد، چون تو داری آنها را هدایت می کنی. همان طور که آن پرندگان کوچک، گاوها و گوسفندان را هدایت کردی. تو خدا هستی. حیوانات غریزه ای دارند که می دانند باید دور شوند. اگر غریزه ی یک حیوان می تواند به او هشدار بدهد که از خطر بگریزد، روح القدس با کلیسایی که مدعی پرشدن از آن است، باید چه بکند!

۳۴۸. خدایا! به ما رحم کن. همه ی ما را ببخش، خداوند! بخاطر قصورمان. نمی خواهیم پشت این منبر بایستیم و بگذاریم که قوم دور این دیوارها بایستند، دست و پا درد بگیرند و بروند و بگویند: "خب، خیلی خوب به نظر می رسید." خداوند! می خواهیم کاری در این باره بکنیم. می خواهیم که تو دل هایمان را تفتیش کنی. اگر مشکلی وجود دارد، خداوند! الآن ما را آگاه کن. خداوند! نگذار به آن ساعتی برسیم که دیگر خیلی دیر شده باشد. مرا تفتیش کن، مرا بیازما، خداوند!

۳۴۹. به فیض خدا اینجا ایستاده ام و شاهد بازگشایی مهرها هستم و آمده به قوم می گویم.

هفته‌ها قبل پیشگویی کردی که این‌گونه اتفاق خواهد افتاد. و اکنون ای پدر! درست در برابر ماست.

۳۵۰. اکنون خداوند! مرا تفتیش کن و بیازما. دل من را تفتیش کن، خداوند! ای خداوند! نمی‌خواهیم... می‌خواهیم که به زندگی ما نظر کنی. و اگر چیزی در ما هست که درست به نظر نمی‌رسد، ما را مطلع کن، خداوند! می‌خواهیم که آن را اصلاح کنیم، همین الآن، مادامی که چشمه‌ی پر از خون وجود دارد. مادامی که سفیدکننده‌ای که می‌تواند گناهان بی‌ایمانی ما را پاک سازد، وجود دارد. می‌خواهیم که جان خود را در آن غوطه‌ور سازیم. تمام بی‌ایمانی ما. خدایا! بی‌ایمانی ما را امداد کن. خداوند! این را از ما بردار.

۳۵۱. می‌خواهیم که فیض ربوده شدن را دریافت کنیم. می‌خواهیم وقتی وعده‌های اسرارآمیز در فراسو غرش می‌کنند و کلیسا به بالا برده شده است، آماده‌ی پذیرش آن باشیم. این را عطا کن، خداوند!

۳۵۲. ما را بیازمای، خداوند! به کلام خویش، به آن بنگریم و اگر جایی قاصر بوده‌ایم... شاید کسانی اینجا هستند که در عناوین تعمید گرفتند، و هیچ چیزی درباره‌ی تعمید راستین و حقیقی نمی‌دانستند، من هم مانند پولس امین باشم.

۳۵۳. هنگامی که در نواحی بالا در افسس گردش می‌کرد و شاگردان چند یافت که فریاد می‌زدند و اوقاتی پرشکوه داشتند. او به آنها گفت: "آیا از زمانی که ایمان آوردید روح‌القدس را یافته‌اید؟" نمی‌دانستند که روح‌القدس هست. گفت: "پس به چه چیز تعمید یافتید؟" آنها توسط آن نبی پر جلال تعمید یافته بودند، لیکن فقط تعمید توبه یافته بودند، سپس به نام خداوند عیسی مسیح تعمید گرفتند. پولس حکم کرد که دوباره تعمید بگیرند.

در پرتو کلام تو، ای خداوند!

۳۵۴. حکم می‌کنم. هرکسی که در نام خداوند عیسی مسیح تعمید نیافته است، مادامی که فرصت هست، به سمت آب بشتابد.

۳۵۵. شما که به روح القدس پر نشده‌اید، در نام خداوند عیسی مسیح به شما حکم می‌کنم به زانوهای خود بیفتید و تا روح القدس شما را تقدیس نکرده و از نیکویی و محبت خویش پرنکرده است، بلند نشوید. تا زمانی که جانتان در حضور خدا خشنود و راضی نگشته است که تمامی اشتیاق شما این است که او را خدمت و پرستش نمایید، مابقی عمرتان را برای او گام بردارید و با او کار کنید، بلند نشوید.

۳۵۶. عطا کن، دعا می‌کنم که خدا این الزام را به شما بدهد. به نام عیسی مسیح.

دوستش دارم، دوستش دارم

چونکه نخست او مرا دوست داشت

واقعاً دوستش دارید، دستانتان را بلند کنید.

و بهای نجاتم را پرداخت

بر صلیب جلجتا

۳۵۷. [برادر برانهم زمزمه می‌کند: "دوستش دارم."] اگر کسی اینجا نشسته که احساس نیاز می‌کند، احساس می‌کند که باید تعمید بگیرد، یا نیاز به تعمید روح القدس دارد. شما از نیازتان آگاهید، این بر شما مکشوف شده و می‌خواهید که در دعا به یاد آورده شوید. هیچ‌یک از ما قادر نیست این را به شما عطا کند. ما فقط می‌توانیم شما را تعمید بدهیم، ولی تنها نکته، ما نمی‌توانیم روح القدس به شما بدهیم. فقط خدا این کار را می‌کند. ولی شما نیازتان را احساس کردید که خدا دارد با قلبتان سخن می‌گویند که به آن نیاز دارید و می‌خواهید که ما شما را در دعا به یاد آوریم. ممکن است سرپا بایستید تا بدانیم که هستید؟ خدا به شما برکت بدهد. یک نیاز؟ خداوند برکتتان دهد.

۳۵۸. حدس می‌زنم صد و پنجاه نفر، شاید، اینجا ایستاده باشند. یا شاید در همین حد، اگر بتوانم همه را ببینم. نمی‌دانم که در اتاق‌ها و بیرون چند نفر دستشان را بلند کرده‌اند، ولی شما یک نیاز دارید.

دعا کنیم.

۳۵۹. شما که افرادی را که کنار شما سرپا ایستاده‌اند، می‌بینید و آنها بعنوان شاهد در برابر مسیح ایستاده‌اند. "من-من-من به تو محتاجم، خداوند! به تو محتاجم، توکل می‌کنم، یکی از آنها هستم که امشب می‌خواهم نام خود را پشت آن مهر بیابم که از بنای عالم آنجا ثبت شده است. یک چیزی در قلبم به جنبش در آمد و من ایستاده‌ام، خداوند! آیا این من هستم؟ آیا داری من را می‌خوانی؟ می‌خواهم که نامم را در آنجا بر من مکشوف سازی. مرا پر ساز، و به روح‌القدس در خود مهر کن." شما که الحال مهر شده‌اید! می‌خواهم سرپا بایستید به سمت آنها برگردید، بر آنها دست بگذارید و برایشان دعا کنید. [برادر برانهام مکث می‌کند.] حال، صداقت کامل داشته باشید. [تمام جماعت شروع می‌کنند به دعا کردن.]

۳۶۰. پدر آسمانی! به نام خداوند عیسی مسیح، روح‌القدس عظیم، مانند یک نسیم باد بخرامد و بر هر قلبی فرور بریزد، خداوند! و تعمید روح‌القدس را برای مردم بفرست. آب در انتظار شماست.

۳۶۱. "و این سخنان بر زبان پطرس بود که روح‌القدس به همه‌ی آنانی که کلام را شنیدند نازل شد و آنها از روح‌القدس برگشتند."

[تمام جماعت به دعا کردن ادامه می‌دهند.]

مهر سوم

۱. عصر بخیر دوستان! چند لحظه‌ای برای دعا سرپا بایستیم. سرهایمان را خم کنیم.
۲. پدر آسمانی! همین‌طور که به این سرود زیبا گوش می‌کنیم، در این فکر هستیم که... که خداوندا! تو نزدیک هستی. دعا می‌کنیم خداوندا! امشب ما را بعنوان فرزندان پذیرا باشی و گناهان و معصیت‌های ما را عفو نموده و برکات خود را به ما عطا کنی، چون قومی نیازمند هستیم.
۳. و این ساعت عظیمی که در آن زندگی می‌کنیم، و شاهدیم که هر ساله برای جهان تاریک‌تر و تاریک‌تر می‌گردد و آمدن خداوند روشن‌تر و روشن‌تر می‌گردد، چنان که خود را در کلام خویش و در ظهور خویش مکشوف می‌سازد. خداوندا! امشب دوباره آمده‌ایم تا در این جلسه اقدام به دعا کنیم تا تو مهر سوم این کتاب را بر ما بگشایی تا بر ما آشکار گردد و ما بدانیم که چه کار کنیم، چگونه زیست نماییم و چگونه مسیحیانی بهتر باشیم.
۴. دعا می‌کنم، خدایا! تا هر غیر مسیحی که در اینجا حاضر است، امشب به نیازش به تو پی برسد. عطا کن... و پدر آسمانی! دعا می‌کنم هر مسیحی تولد تازه یافته‌ای متوجه این بشود که باید نسبت به گذشته، زندگی نزدیک‌تری به تو داشته باشد تا همه‌ی ما بتوانیم به آن یگانگی محبت مسیحی و ایمان برسیم.
۵. خداوندا! عطا کن تا هر بیماری در بین ماست، امشب شفا پیدا کند. آنها متوجه نیازشان به تو هستند. و دعا می‌کنم پدر! که هر آنچه گفته و کرده می‌شود را برکت دهی. برای جلال و حرمت تو، در نام عیسی مسیح می‌طلبیم. آمین!
۶. خب، باز امشب در یک چهارشنبه شب در هفته دور هم جمع شده‌ایم. و برای ریزش

برکات عظیم خداوند بر کلامش بدو توکل داریم. امروز، مطابق معمول مشغول مطالعه و تفکر درباره‌ی چیزهایی بودم که برای گفتن مناسب‌تر هستند، به اینکه چگونه مطرحشان کنم و بعد متکی به خداوند بودم که مفهوم و تفسیر آنچه که مکتوب شده است را به من بدهد. من بخاطر کارهایی که خدا در طول هفته برای ما انجام داده است، خدا را شاکرم، که ما... یعنی بازگشایی این مهرها.

۷. و اکنون، شاید خوب باشد که یکشنبه صبح... می‌دانید، خیلی وقت‌ها... نمی‌خواهیم باعث سوءتفاهم بشویم، ولی، می‌دانید... این‌گونه می‌شود. پس، شاید، یکشنبه صبح، اگر تمام کسانی که در ذهن خودشان در این‌باره سؤالی دارند، بتوانند آن را بنویسند و شنبه شب اینجا روی میز بگذارند، تا بتوانم ببینم که چیست. و بعد اگر خدا بخواهد، یکشنبه صبح تلاش می‌کنم تا به آنها پاسخ بدهم. فکر کنم این‌طوری نسبت به چیزی که داشتیم برنامه‌ریزی می‌کردیم، بهتر باشد؛ چون می‌دانید، گاهی اوقات باعث سوءتفاهم می‌شود. پس به این ترتیب من... این‌طوری بهتر خواهد بود، چون می‌توانم آنها را برطرف کنم. می‌دانید. این‌گونه همان‌طوری خواهد بود که باید باشد. چون گاهی اوقات...

۸. یک نفر امروز تماس گرفت و گفت که- که می‌خواست بداند آیا این حقیقت دارد که "هنگامی که ربه‌ی شدن اتفاق بیفتد، فقط یک نفر از جفرسونویل، یک نفر از نیویورک و مابقی از خارج از کشور ربه‌ی خواهند شد؟" می‌بینید، این بد برداشت شده است، بعد یک نفر می‌گفت: "شنبه شب، اگر خدا مهر آخر را بگشاید، سپس یکشنبه صبح عیسی اینجا خواهد بود." می‌بینید؟ این یک... می‌بینید، این‌گونه نیست. و شما... این‌گونه نیست.

۹. ما نمی‌دانیم، اگر کسی به شما بگوید که می‌داند خداوند کی می‌آید، بدانید که از ابتدا در اشتباه هستید، چون هیچ‌کس این را نمی‌داند. ولی می‌خواهیم امروز طوری زندگی کنیم که گویی همین‌الآن است.

۱۰. حال می‌خواهم برای یک دقیقه به نوعی شما را برگردانم، پس آماده باشید. اعتقاد دارم که عیسی ظرف کمتر از سه دقیقه آینده در زمان خداوند خواهد آمد. می‌دانید این چه مدت

خواهد بود؟ حدود سی و پنج سال. می‌بینید، هزار سال نزد او معادل یک روز است، می‌بینید.

۱۱. پس وقتی اینجا می‌شنوید که رسول می‌گوید: "وقت نزدیک است." در اینجا "وقت نزدیک است." رسول در کتاب مکاشفه این را گفت. می‌دانید چقدر از آن گذشته است؟ این نزد خدا همین دیروز بود، هنوز دو روز هم نشده است.

۱۲. و می‌دانید، اگر فقط سه دقیقه باشد، کمتر از سه دقیقه به آمدن او، برای ما می‌شود چیزی حدود سی سال، یا چیزی در همین حدود. و ببینید که چقدر، نزد او سه دقیقه چه می‌تواند باشد؛ او الحال قیام کرده تا بیاید. پس ما... گاهی اوقات وقتی در اینجا می‌خوانند، او دارد از منظر کلام سخن می‌گوید، نه در مقیاس ما.

۱۳. و بعد اگر من می‌دانستم که او فردا شب می‌آید، فردا باز هم به مطالعه می‌پرداختم و می‌طلبیدم که پیغام مربوط به مهر چهارم را به من بدهد. و می‌آدم و به همان صورت آن را موعظه می‌کردم. می‌بینید؟ می‌خواهم هر روز همان کاری را انجام بدهم که اگر بیاید درحال انجامش خواهم بود. هیچ جایی بهتر از یافت شدن درحال انجام وظیفه سراغ ندارم، می‌بینید، درحال انجام وظیفه. پس، تا زمان آمدن او همچنان ادامه می‌دهیم.

۱۴. گاهی اوقات وقتی که فقط می‌خوانیم، اکنون، مراقب باشید. وقتی می‌خوانید، نوارها را دریافت کنید، به دقت گوش کنید. چون شما این را روی نوار دریافت می‌کنید، و نوارها را پخش می‌کرده‌اند، و اینها بسیار خوب و واضح هستند. پس شما آنها را واضح‌تر دریافت می‌کنید.

۱۵. همه عاشق مسیح هستند، امیدوارم امشب، همه در محبت او باشند.

۱۶. به شما می‌گویم که گاهی اوقات چه چیزی باعث سردرگمی افراد می‌گردد، اینکه کسی وارد جلسه می‌شود و بخش اول جلسه را نبوده و دریافت نکرده، می‌دانید. وارد می‌شوند و اشارات را می‌شنوند، گاهی اوقات، و آنچه را که گفته شده است را می‌شنوند و مدنظر قرار می‌دهند، ولی بخش نخست را نداشته‌اند و این کاملاً برای آنها گیج‌کننده می‌شود. بعد فکر

می‌کنند که چیز متفاوتی عنوان شده است، ولی این‌طور نیست.

۱۷. اگر سؤالی دارید که متوجه نمی‌شوید، آن را روی یک تکه کاغذ یادداشت کنید. و هرزمانی بین امشب و شبه شب تحویل دهید. یکشنبه صبح سعی می‌کنم... اگر برایتان گیج‌کننده است، شاید بگویید: "نمی‌دانم منظور از این در اینجا چه بود، متوجه نشدم." می‌دانید منظورم چیست، بعد سعی می‌کنم این را برایتان جواب بدهم. یکشنبه صبح، اگر خدا بخواهد.

۱۸. حال، امشب دوباره می‌خواهیم از این کلام مبارک بخوانیم، در باب ششم. امشب با مهر سوم شروع می‌کنیم و این در پنجمین آیه است. پنجمین و ششمین آیه.

۱۹. فردا شب مبحث چهار سوار را به اتمام خواهیم رسانید؛ اسب سفید، اسب آتشگون، اسب سیاه و اسب زرد رنگ.

۲۰. و می‌خواهم این را بگویم. که هر بار، حتی امروز صبح... صبح خیلی زود بیدار می‌شوم و به دعا می‌پردازم و در طول روز به دعا ادامه می‌دهم. ولی امروز صبح، صبح زود، روح‌القدس به جایی که بودم، آمد. به وضوح هرچه تمام‌تر، این مهر دیگر را دیدم که گشوده شده. حال، خدا صدای من را می‌شنود، می‌دانم، و بسیار شکر گزار هستم.

۲۱. حال، فقط به خاطر داشته باشید که اتفاقی در حال رخ دادن است. امیدوارم که متوجه آن بشوید، می‌بینید، می‌بینید، اتفاقی در حال رخ دادن است. می‌خواهم این کلیسا را یک بار امتحان کنم و ببینم آیا به راستی می‌توانند یک چیزی را قبل از اینکه اتفاق بیفتد، متوجه بشوند یا نه. حال، به یاد داشته باشید که به شما چه گفتم. و حال، خدا ما را امداد نماید.

۲۲. اکنون در آیه‌ی پنجم:

و چون مهر سوم را گشود، حیوان سوم را شنیدم که می‌گوید بیا... ببین. و دیدم اینک اسبی سیاه که سوارش ترازویی به دست خود دارد.

و از میان چهار حیوان آوازی را شنیدیم که می‌گوید یک هشت یک گندم به یک دینار و سه هشت یک جو به یک دینار و به روغن و شراب ضرر مرسان.

۲۳. حال بیابید برای یک پیش‌زمینه، مهرهایی که از آنها گذر کردیم را مرور کنیم. چون، درست مانند ادوار کلیسا، سعی می‌کنیم یک پیش‌زمینه ارائه بدهیم، تا به نوعی آنها را روی هم قرار دهیم، تا زمانی که بتوانید... در حقیقت این نحوه‌ای است که ادوار کلیسا در کتاب مقدس دیده می‌شوند، یکی با دیگری تلاقی دارد. مانند بالا رفتن از یک نردبان، و بالا رفتن از یک پلکان، یا پایین رفتن از یکی و بالا رفتن، هر بار یک قدم برمی‌دارید.

۲۴. و حال، این مهرها، این... این یک-این کتاب رستگاری است، که مهر شده است. همه متوجه این می‌شوند؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] و این کتاب به هفت مهر، مهر شده است. این یک کتاب هفت مهر است. می‌بینید؟

۲۵. و حال به یاد داشته باشید، این را با استفاده از کتاب ارمیا و همه‌ی کتب دیگر به تصویر کشیدیم. حال، آنها، زمانی که آنها... آنها این‌گونه بر روی تکه‌ای پوست، یا تکه‌ای کاغذ می‌نوشتند، کاغذ نه، منظورم چرم بود. [برادر برانهام با استفاده از کاغذ نحوه‌ی مهر کردن یک طومار را نشان می‌دهد.] این‌گونه آن را می‌پیچیدند. انتهای آن به/این شکل باقی می‌ماند و مشخص می‌کرد که چه محتوایی دارد. بعدی به همین صورت قرار می‌گیرد و به همان صورت پیچیده می‌شود، این‌گونه پیچیده می‌شود، و بعد، انتهای آن، این‌گونه پاره می‌شد و یکی دیگر را رها می‌کرد.

۲۶. خب، این کتاب مهر شده به هفت بود. ما تا همین اواخر، کتاب به شکل امروزی آن را نداشتیم. کتاب‌ها در زمان قدیم به شکل طومار بودند. و زمانی که یک موضوعی را می‌خواستند، مثلاً اگر... کتاب مقدس به شکل طومار باشد و شما بخواهید کتاب اشعیا را بخوانید، کتاب اشعیا را این‌گونه باز می‌کنید، طومار را این‌طور می‌گشایید و می‌خوانید. این کتاب رستگاری است که به هفت مهر، مهر شده است.

۲۷. اکنون درمی‌یابیم که بره می‌آید و کتاب را از دست تخت‌نشین می‌گیرد، و مهرها را می‌گشاید و آن را باز می‌کند، مهرها را برای قوم باز می‌کند.

۲۸. و چهار حیوانی که اینجا هستند، که در ادوار کلیسا به آنها پرداختیم، همان چهار حیوان را شما در سرتاسر کتاب مقدس مشاهده می‌کنید، و آنها هستند که شکسته شدن مهرها را اعلام می‌کنند. حال، و می‌دانیم که این کتاب، کتاب رستگاری است.

۲۹. سپس به ولی و رهاننده پرداختیم و به بررسی نقش و کار او پرداختیم. حال، همه‌ی کسانی که این را متوجه شدند بگویند «آمین». [جماعت می‌گویند: "آمین!"] مسیح در حال ایفای نقش، ولی و رهاننده بوده است.

۳۰. ولی زمانی می‌رسد که عمل فدیه به انتها می‌رسد. و زمانی که عمل فدیه به اتمام رسیده باشد، آن وقت او تخت خدا، یعنی جایی که الآن بر آن جلوس کرده را ترک می‌کند. ولی این تخت او نیست. "هر که غالب آید این را به وی خواهم داد که بر تخت من با من بنشیند، چنان که من غلبه یافتم و با پدر خود بر تخت او نشستم."^{۱۸۷} این تخت او نیست. این تخت متعلق به روح، یعنی خداست. مسیح یعنی بره، این تخت متعلق به او نیست. او خدای تجسم‌یافته است، می‌بینید. که همان خداست که تجسم یافت. حال، او از آن تخت برمی‌خیزد...

۳۱. نخست، یک اعلان پیش رفت: "کیست مستحق اینکه بیاید... و این کتاب رستگاری را بگیرد؟" می‌بینید، برای تمام نقشه‌ی رستگاری، از آدم، تمام آنچه آدم از دست داده بود.

۳۲. تا زمان آدم هیچ‌چیزی از دست نرفته بود. و بعد از آدم، همه چیز بر روی زمین از دست رفته بود. همه چیز در خلقت زمین از دست رفته بود. و همه چیز با آدم سقوط کرد، از پرتگاهی عبور کرد، که هیچ کس قادر به برگشت نبود، هیچ راهی وجود نداشت. انسان زمانی که گناه کرد، طریق خود را ترک نمود، هیچ راه برگشتی برای خود باقی نگذارد. و بعد...

۳۳. زمانی که این سؤال پرسیده شد، یوحنا راوی، آن... یوحنا نبی در رویا بود و این را دید. و هیچ کس نه در آسمان و نه هیچ انسانی بر روی زمین، و هیچ انسانی در زیر زمین، هیچ کس حتی شایسته‌ی این نبود که به کتاب نظر کند. می‌بینید؟ به این فکر کنید! سپس بره پیش می‌آید و کتاب را می‌گیرد. از یوحنا خواسته شد که دیگر گریان نباشد. او گفت: "اینک شیرسبط یهود غالب آمده و- او قادر است تا کتاب را گرفته و آن را بگشاید." بعد او برگشت تا شیر را ببیند، و یک بره را دید. آن پیر خطاب کرده گفت: "یک شیر غالب شده است." ولی هنگامی که یوحنا آمد و نگاه کرد، یک بره بود که از تخت خارج می‌شد.

۳۴. حال، او قبلاً هرگز متوجه آن نشده بود. چرا؟ چون او آنجا در نقش متوسط (شافی) عمل می‌کرد و خون خود را برای قوم تقدیم می‌کرد، برای قوم شفاعت می‌کرد تا زمانی که آخرین جان، که پیش از بنیان عالم در دفتر حیات بره ثبت شده، وارد شود. تنها شماری از افراد آنجا خواهند بود و بس. مابقی حتی تمایلی برای وارد شدن ندارند، هیچ اشتیاقی برای ورود ندارند. پس بعد، هنگامی که آخرین جان وارد می‌شود، آن وقت زمان رستگاری به پایان می‌رسد.

۳۵. سپس بره برای طلب حق خود به آنچه که فدیة نموده، که کل خلقت باشد، پیش می‌آید. زمین و همه چیز از آن اوست. می‌بینید؟ او آن را به خون خویش فدیة نموده است. و هنگامی که پیش آمد تا کتاب را گرفته و آن را بگشاید، آنها... یوحنا دیگر نگریست. و نظر کرد و این بره یک بره‌ی ذبح شده بود. الحال کشته شده بود، ولی دوباره زنده بود. و متوجه می‌شویم که بره‌ی ذبح شده یک بره‌ی خونین است، کاملاً آغشته به خون. ذبح شده بود، بعد از ذبح شدن، دوباره برخاسته بود. اکنون بر تخت نشسته بود، جایی در پشت تخت؛ این گونه برای جان‌هایی که می‌آمدند، شفاعت می‌نمود. و بعد هنگامی که آخرین نفر وارد شد، و این دیگر تکمیل شده بود... خدا هنوز کتاب رستگاری را در اختیار داشت. می‌بینید؟ او اکنون در حال انجام عمل ولی و رهاننده (خویشاوند) است.

۳۶. مانند زمانی که بوعز آمد و روت در آنجا به انتظار نشسته بود، تا زمانی که بوعز... منظورم

این است که بوعز... عمل فدیه و ولی، یعنی خویشاوند را بجا آورد. یادتان هست که چندی قبل در این مورد موعظه کردم؟ روت، خوشه‌چین، روت، هر کاری که می‌کرد تا به آخر، و آخرین کار این بود که، روت در انتظار بود. یادتان هست که چطور این را نماد کلیسا قرار دادیم؟ درحالی که بوعز رفت تا عمل ولی و رهاننده، یعنی خویشاوندی را انجام دهد، که انجامش داد. کفش خود را در آورد و شهادت داد و نعومی را فدیه کرد و از طریق آن، روت را بدست آورد. حال، روت فقط داشت انتظار می‌کشید، چون الحال زحمت کشیده بود. او تمام کارهای دیگر را به انجام رسانده بود، ولی اکنون داشت انتظار می‌کشید. و بعد وقتی... کلیسا درحال انتظار کشیدن است، در آرامی است (خیلی از آنها، بیشتر آنها، در خاک زمین هستند.) درحالی که او دارد کار ولی و رهانندگی خویش را انجام می‌دهد.

۳۷. دنیا رو به بدتر شدن است. گناه، بیماری، مشکلات، موت و اندوه فراگیر شده است. مردان و زنان بی‌دین همین‌طور می‌میرند. سرطان آنها را می‌بلعد و همه‌ی چیزهای دیگر، درحالی که قارذ نیستند آن‌قدر ایمان داشته باشند که به آنجا برسند و آن را از آن خود سازند.

۳۸. حال توجه داشته باشید. ولی بعد از اینکه این به اتمام رسید، بعد از... وقتی متوسط بودن او به اتمام رسید، پیش می‌آید و کتاب را از دست تخت‌نشین می‌گیرد. سپس یوحنا، و همه چیز در آسمان... جان‌های زیر مذبح آوازشان را بلند می‌کنند. در مهر ششم دوباره به آن می‌رسیم. و چقدر شادی نمودند! پیران به سجده افتادند و دعاهای مقدسین را ریختند و جان‌های زیر مذبح فریاد می‌زدند: "شایسته هستی، چون ما را برای خدا فدیه کردی! و ما به زمین بازمی‌گردیم تا بعنوان پادشاهان و کاهنان زندگی کنیم." "اوه، یک..."

۳۹. و یوحنا گفت: "هر کس در آسمان، هر چیزی در زیر زمین، و همه چیز..." او را شنیدند که خدا را ستایش می‌کند، یوحنا می‌بایست نام خود را در آنجا یافته باشد، می‌دانید، در تمام آن مدت.

۴۰. سپس گفت: "شایسته است تا کتاب رستگاری را دریافت کند." حال، این دیگر به داور تعلق ندارد. متعلق به رهاننده است، و او عمل فدیه را به انجام رسانیده است.

۴۱. حال می‌خواهد کاری که کرده است را به کلیسا نشان بدهد. آمین! می‌بینید؟ سپس او... ولی کتاب بسته است. هیچ‌کس به‌هیچ‌عنوان آگاه نبود. می‌دانند که یک کتاب رستگاری بود، درباره‌اش می‌دانستند، ولی این باید در ایام آخر مکشوف گردد. بر طبق مکاشفه ۱۰، پیغام آن قرار است به فرشته‌ی هفتم داده شود. زیرا می‌گوید که: "در ایام صدای عصر کلیسای هفتم، فرشته‌ی هفتم، وقتی صدا می‌کند، توسط نواختن او، تمام اسرار خدا باید به اتمام برسد." سپس، بعد از اینکه مکشوف شد، فرشته از آسمان نازل می‌شود، که خود مسیح بود. حال به یاد داشته باشید، این فرشته بر روی زمین است، یک پیغام آور.

۴۲. مسیح نازل می‌شود، او را در باب دهم مکاشفه می‌بینید. یک پایش را بر زمین و پای دیگرش را بر دریا می‌گذارد، رنگین‌کمانی بالای سر خود، چشمانی مانند... پاهایی چون ستون‌های آتش، دستان خود را بلند کرده و سوگند می‌خورد به آنکه تا ابد ال‌آباد زنده است، تخت‌نشین، که "دیگر زمانی نخواهد بود." هنگامی که سوگند می‌خورد، هفت رعد صدهای خود را بلند می‌کنند.

۴۳. نگارنده، یوحنا، هنگامی که به بالا برده شد، می‌بایست چیزی را که دید، مکتوب می‌کرد. او شروع کرد به نوشتن، ولی او گفت: "این را منویس." چون... "این را منویس." این یک... گفت: "این را مهر کن." در چه چیزی؟ "این را مهر کن، این را بازگو نکن." می‌بینید؟، باید مکشوف گردد، ولی حتی در کلام مکتوب نشده است.

۴۴. و بعد وقتی شروع به گشایش مهرها می‌کند، متوجه می‌شویم که، گیج‌کننده بودند. می‌بینید؟ هنگامی که مهر نخست را گشود، یوحنا فکر می‌کرد: "حال می‌خواهد بگوید، به جایی می‌رسد که چنین و چنان بر تخت خواهد نشست و کسی/این کار را خواهد کرد و/این هم آن کار را خواهد کرد."

۴۵. ولی وقتی گشوده شد، یک اسب سفید پیش رفت و کسی سوار بر آن. خب، "او کمانی در دست داشت و پس از مدتی تاجی بدو بخشیده شد." همین و بس.

۴۶. و بره برگشت و یک مهر دیگر را گشود و یک اسب سیاه... سوار بر اسب آتشگون پیش رفت. "و به او شمشیری داده شده بود، و داشت می‌رفت تا بجنگد، و قدرت بسیار بدو داده شده بود تا صلح را از زمین بردارد و تا یکدیگر را بکشند." این به نوعی... هنوز یک چیز اسرارآمیز و مبهم بود. (نبود؟) زمانی که مهر را گشود.

۴۷. و بعد ادامه می‌دهد و می‌گوید: "در روز قبل از این هفت رعد، تمامی اسرار اینجا مکاشفه شده‌اند."

۴۸. حال نگاه کنید، بعد متوجه می‌شویم، همین‌طور که در حال بررسی و مطالعه بوده‌ایم، که در خلال ادوار، ما اصلاحگران را داشته‌ایم نه انبیا. اصلاحگران! و هر جایگاهی عمل و کار ویژه‌ی خود را دارد.

۴۹. درست مانند کسی که یک-یک اپراتور تلفن است، دقیقاً یک برق‌کار نیست. شاید کمی با آن آشنا باشد و مانند اینکه، اگر کسی سیم‌کش باشد، خوب، او مسلماً... کسی که حفار گودال برای تیربرق است و هرگز کار سیم‌کشی انجام نداده است، بهتر است از سیم‌کشی فاصله بگیرد، ولی ممکن است بتواند کار تعمیرات یا چیزی از این دست انجام دهد.

۵۰. اما زمانی که این امر حقیقی می‌باید در ایام آخر آشکار گردد، از آخرین بخش کلیسا، زمانی است که خدا گفت که برای ما بر طبق کلام خواهد فرستاد. این را کاملاً تفتیش نموده‌ایم، که خدا پیشگویی کرده است که روح ایلیا در یک فرد باز خواهد گشت. فکر کنم که این کاملاً روشن شده باشد. و ما... در انتظار تحقق آن هستیم. یک جایی، یک فرد مسح‌شده، در ایام آخر، تا برخیزد. حال شما خیلی درباره‌ی متعصبین و چیزهای دیگر می‌شنوید، ولی این فقط-فقط تلاش می‌کند... این به‌درستی شناسانده می‌شود، می‌دانید که ایلیا چه بود، و به او نظر کنید و خواهید دانست و بعد هنگامی که او... حال، برگزیدگان خواهند دانست.

۵۱. سایرین نه، آنها قطعاً این کار را نخواهند کرد. آنها این را از دست خواهند داد، میلیون‌ها کیلومتر از آن دور خواهند بود... به اینها پرداخته‌ایم و نشان دادیم که چطور از تشخیص یحیی قاصر بودند، چگونه ایلیا را نشناختند، چطور عیسی را نشناختند، چطور همواره از شناخت آنها قاصر بوده‌اند. و باز همین کار را خواهند کرد، چون کتاب مقدس گفته است که این کار را خواهند کرد. می‌بینید؟ پس بعد، در آن زمان، این بسیار فروتن خواهد بود. بسیار ساده خواهد بود. این... این چیزی است که باعث می‌شود مردم از آن بیفتند، این برای آنها زیادی ساده است. متوجه می‌شویم، و همیشه، هنگامی که قوم هوشمند و عالم می‌شوند، و زیاد می‌دانند، آن وقت فقط... چنین افرادی هستند که غافل می‌شوند. می‌دانید. می‌بینید؟

۵۲. عیسی هرگز چنین افرادی را برای شاگردی خود برنگزید. او افراد اُمی و ماهیگیر را برگزید، و هیچ کس به کلیساها یا چیزهای دیگر مرتبط نبود. او افراد عادی، باجگیران، کشاورزان و ماهیگیران را برگزید تا کار او را به انجام رسانند. می‌بینید؟ چون آنها می‌دانند که هیچ هستند و او می‌تواند از آنها چیزی بسازد. مادامی که به این امر یعنی ناچیز بودن خود واقف باشند، آن وقت خدا می‌تواند عمل کند.

۵۳. ولی وقتی به این فکر کنند که چیزی می‌دانند، آن وقت است که کتاب مقدس می‌گوید: "هنوز از آنچه باید بدانید، هیچ نمی‌دانید." پس این را متوجه می‌شویم.

۵۴. و اکنون، متوجه می‌شویم که این اسرار می‌بایست مکشوف گردند.

۵۵. و چرا سایرین مردان دیگر، مانند وسلی و لوتر و تمام آن اصلاحگران بزرگ، که عادل شمردگی، تقدس، عصر بنطیکاستی به همراه تعمیم روح القدس و این چیزها را آوردند، چرا آنها این پیام‌ها را نیافتند؟ چرا آنها این را دریافت نکردند؟ برای اینکه آنها اصلاحگر بودند. می‌بینید؟

۵۶. درست همان طور که باید طرف دیگر را هم در نظر بگیریم، افرادی بودند که "قدرتی چون پادشاهان داشتند، ولی پادشاه نبودند." می‌بینید؟ می‌بینید؟ در هر موردی باید به

واژه‌شناسی و اصطلاحات کتاب مقدسی توجه داشته باشیم. حال ببینید. ولی این، دلیل پایان تمامی ابهامات درباره‌ی بخش اسرارآمیز درمورد عادل شمردگی، درباره‌ی تقدس و بخش رازگونه‌ی تعمید روح القدس است و اینکه چرا، چه نوع... آیا حوا سبب خورد یا انار. یا چیزی دیگر؟ می‌بینید؟... ذریت مار چه بود؟ و آیا تعمید در نام «پدر، پسر، روح القدس» است یا در نام «خداوند عیسی» درست است؟ و صدها مورد دیگر که مشخص نشده بود. می‌بینید؟

۵۷. و بعد در ساعت آخر، این فرد باید بیاید و این چیزها را مکشوف سازد، می‌بینید، از طریق کلام. این به خوبی شناسانده خواهد شد. بله، آقا! این یک چیز بزرگ و عظیم نخواهد بود. اینجا در کتاب مقدس، به نظر می‌رسد، امری عظیم خواهد بود.

۵۸. چقدر عظیم‌تر بود، هنگامی که قرار بود یحیی به آنجا بیاید و تعمید بدهد! الآن به این فکر کنید. انبیا در گذشته، در ادوار گذشته، اشعیا، ملاکی و همه‌ی آنها از او سخن گفته بودند، که چه زمانی خواهد آمد. و هنگامی که آمد، فردی تنها، بدون تحصیلات، که صورتش را ریش پوشانده بود، و موهایش مانند کرم گُرک‌دار بود و تکه‌ای پوست گوسفند به دور خود پیچیده بود، به هیچ وجه دارای تحصیلات نبود، تمام عمرش حتی یک روز هم به مدرسه نرفته بود، تا جایی که ما می‌دانیم. می‌بینید؟ حال او می‌آید، از صحرا بیرون می‌آید، حتی به اندازه‌ی دعوت به منبر هم از او استقبال نشد، و آنجا در کرانه‌ی رود اردن ایستاد و قوم را دعوت به توبه نمود. می‌توانید تصور کنید!

۵۹. کتاب مقدس گفت که: "در آن روز همه چیز عظیم خواهد بود، هر وادی انباشته و هر کوه و تلی پست خواهد بود." بله، آقا! "و هر راه ناهموار، صاف خواهد شد."^{۱۸۸}

۶۰. می‌توانم تصور کنم که آنها را می‌بینم، فکر می‌کنند که یحیی می‌آید؛ یا این پیشرو عظیم مسیح، و تمام صحرا را هموار می‌کند و آنجا دوباره چمنزار خواهد شد. اوه، آنها، تصور می‌کنم که آنها همه چیز را برای خودشان مشخص کرده بودند، همان‌طور که امروز هم کرده‌اند.

۶۱. ولی آن قدر در فروتنی بود که حتی رسولان هم از آن غافل ماندند. گفتند: "خب، پس چرا کتب می گوید، اگر... اکنون می روی تا گذرانده شوی؟ چرا کتب می گوید که نخست الیاس می باید بیاید؟"

۶۲. او گفت: "او الحال آمده ولی او را نشناختید. و پسر انسان، آنها همین کار را خواهند کرد، ولی یحیی... " او گفت: "او تنها چیزی را که درباره ی او مکتوب بود به انجام رسانید. و با او چنان که مقدر بود رفتار کردند." گفت: "همچنین پسر انسان نیز باید زحمت ببیند."

۶۳. حدس می زنم حتی یک سوم از کل یهودیان هم نمی دانستند که عیسی بر روی زمین بود... ممکن است درباره ی فردی متعصب شنیده باشند، ولی هیچ توجهی به آن نکردند، و به کار خود ادامه دادند. "به نزد خاصان خود آمد و خاصانش او را نپذیرفتند."^{۱۸۹} اینجا جایی است که باور دارم... حال، نگفت که او در خفا خواهد آمد.

۶۴. ولی ربوده شدن یک سرّ خواهد بود. پس اگر این آن قدر رازگونه بود، وقتی که آمد، چقدر بیشتر ربوده شدن مثل یک سرّ خواهد بود. می بینید؟ از این آگاه نخواهند شد. مستقیماً خواهند گفت: "خب، تصور می کردم باید یک ربوده شدن داشته باشیم. و شاهد تمام این داوری بر زمین هستیم؟"

۶۵. خواهد گفت: "تحقق یافته و شما از آن آگاه نشدید." می بینید؟ چنین خواهد بود، مانند دزد در نیمه شب.

۶۶. مثل کتابی که یک بار خواندم. عنوانش چه بود؟ رمثو و ژولیت بود یا چیزی شبیه آن؟ او در کنار منزل نردبانی گذاشت، من برای... مدت ها قبل بود. و آمد تا در نیمه شب دختر را ببرد.

۶۷. حال، این نحوه ی روی دادن آن است، اتفاق خواهد افتاد و تمام خواهد شد. نه اینکه یک دسته از فرشتگان با بیل فرستاده شوند، تا قبرها را بگشایند. کتاب مقدس گفت: "به

طرفه‌العینی تبدیل خواهیم شد." در یک چشم برهم زدن به اتمام خواهد رسید، این قدر سریع.

فقط می‌گویند: "یک نفر ناپدید شده است."

۶۸. تصور می‌کنم اگر می‌توانستیم امروز سراسر دنیا را بگردیم، هرروزه پانصد نفر بر روی زمین ناپدید می‌شوند که هیچ اطلاعی از آنها ندارند. فقط به تعداد ناپدید شده‌ها افزوده می‌شوند.

خب، قرار نیست که تعداد زیادی در ربوده شدن باشند.

۶۹. خب، قصدم این نیست که شما را بترسانم و من-من-من فکر نمی‌کنم که این گونه باشد، ولی فقط می‌خواهم چیزی را که او گفته است، به شما بگویم. و شما خودتان این را می‌دانید. "چنان‌که در ایام نوح بود، که در آن هشت جان به آب نجات یافتند. هشت جان از تمام دنیا، توسط آب نجات یافتند."

۷۰. خب، شاید بگویید: "دیگر نیازی به تلاش کردن من نیست." این نشان می‌دهد که هنوز ایمانی را که لازم است، نیافته‌اید.

۷۱. اگر قرار باشد فقط یک نفر باشد، آن یک نفر من هستم، آمین! چون ایمان دارم. می‌بینید؟ این نحوه‌ای است که باید بدان ایمان داشته باشید. "من باشم." قطعاً. می‌خواهم آن قدر نزدیک به او زیست کنم که بدانم وقتی بیاید، من را با خود خواهد برد. به این ایمان دارم. درست است. پس اگر... اگر هرکس دیگری این را از دست بدهد، به فیض او، من آنجا خواهم بود. چون او این را به من وعده داده و من می‌دانم که آنجا خواهم بود، زیرا او نمی‌تواند دروغ بگوید. و می‌دانم که جان و حیات من شهادت می‌دهد و تلاش می‌کنم هرروزه طوری زندگی کنم که گویی او دارد می‌آید، من می‌خواهم آن یک نفر باشم. این حس است که باید داشته باشید. "اگر قرار است هشت نفر باشند، من جزء آن هشت نفر هستم. اگر پانصد نفر باشند، من جزء آن پانصد نفر هستم. در مورد دیگران نمی‌دانم، ولی من

می‌خواهم یکی از آن پانصد نفر باشم." می‌بینید؟ این طریقی است که باید به یاد داشته باشید. می‌بینید؟

۷۲. و اگر بدین صورت به یاد نداشته باشید، یک جای ایمانتان ایراد دارد. می‌بینید. هنوز از نجاتتان مطمئن نیستید. فقط دارید حدس می‌زنید. این کار را نکنید. بسیار خب.

۷۳. نمی‌توانیم به این مهر پردازیم، می‌توانیم؟ بسیار خب، می‌خواهم هریک... نمی‌دانم از نظرتان اشکالی دارد که کمی وقتتان را بگیرم. می‌توانیم کمی زودتر از اینجا خارج شویم، چیز زیادی...

۷۴. در مکشوف شدن این مهرها، به یاد داشته باشید، این درواقع فقط یک آیه است. نخستین آیه، اعلام آن را می‌گوید، و آیه‌ی دوم. بیشتر مفسرین، با خواندن آنها یا خواندن تفکرات آنها در این باره، من هم همیشه تقریباً همان باوری را داشتم که اغلب آنها دارند، که آن اولین سوار، کلیسای اولیه بود. اما هنگامی که روح‌القدس آن را مکشوف کرد، کاملاً در تضاد با آن بود. پس بعد، تنها کاری که می‌کند، فقط نشان می‌دهد که این چیست. و بعد من سعی می‌کنم...

۷۵. حال، برای من، این بسیار مقدس است. به همین خاطر است که ترجیح می‌دهم به این سؤالات پاسخ بدهم. به این پردازیم تا برای همه روشن شود و کسانی هم که نوارها را گوش می‌کنند، اکنون متوجه خواهند شد. می‌بینید؟ تلاش کردم در جلسه‌ی شبانه کمی درمورد زمینه‌ی آن صحبت کنم، تا قوم...

۷۶. اینکه با عجله وارد شوید، هل بدهید، نباید این کار را بکنید. می‌بینید؟ ولی وقتی چنین می‌شود، این جنبه‌ی بشری است. اینجا بسیار گرم است و شما هم بی‌قرار هستید.

۷۷. تاکنون بسیار بسیار بامحبت بوده‌اید. بهترین رفتاری را که در مردم در خیمه شاهدش بوده‌ام، این جلسه بوده است، که آرام نشسته‌اید و مادران هنگامی که بچه‌ها گریه می‌کنند، آنها را به اتاق نگهداری می‌برند. همه چیز بسیار خوب بوده است.

۷۸. ولی تلاش می‌کنم تا زمانی که مسح روح را برای گفتن این کلام و گفتن چیزی که بر من مکشوف شده به خودم احساس کنم، به زمینه‌سازی آن ادامه بدهم. و اگر در جایی، در انجام آن، مرتکب اشتباهی شده باشم، قطعاً اینجا در برابر همه‌ی مردم او این را برای من اصلاح خواهد نمود. من -من خواستار این هستم... این را درست می‌خواهم اصلاً نیازی نیست که تصورات خودتان را بازگو کنید. یک چیز درستی هست و ما خواهان آن هستیم. می‌خواهیم خدا چیزی را که درست است به ما بدهد.

۷۹. ما به این سوارها پرداختیم، به ترتیب آمدنشان. اسب اول، متوجه شدیم که این ضد مسیح بود که پیش رفت. و بعد دیشب دریافتیم که همین فردی که بعنوان ضد مسیح با اسب سفید پیش رفت، دیشب او را با یک شمشیر دیدیم که می‌تازد و مردم را می‌کشد.

۸۰. حال، همواره جسمانی و روحانی را داریم. و بخاطر کلیسا، قبل از اینکه به بازگشایی این مهر بپردازیم، می‌خواهم نمونه‌ای نشان بدهم.

۸۱. چیزی که خدا به من داد، اینجا یادداشت کرده‌ام، آیات متعددی را اینجا دارم، حدود هفت یا هشت صفحه که به آنها ارجاع خواهم داد.

۸۲. توجه کنید، می‌خواهم نمونه‌ای از کلیسا نشان بدهم، و این را آن قدر ساده سازم که دیگر قطعاً بتوانید متوجه آن بشوید.

۸۳. حال، در باغ عدن یک عروس جسمانی بود. دیشب را به خاطر دارید؟ آن عروس جسمانی، یار و دلبر آدم بود، هنوز همسرش نبود، چون هنوز بعنوان همسرش، او را نشناخته بود.

۸۴. درست همان طور که مریم همسر یوسف بود، ولی یوسف هنوز او را نشناخته بود. "مریم را آباستن یافتند." می‌بینید؟

۸۵. حال، قبل از اینکه آدم همسر خود را بشناسد، او برایش فقط یک عروس بود. بسیار خوب. متوجه می‌شویم که خدا... حوا در باغ عدن سقوط کرد، چون در حفظ کلام خدا قاصر ماند.

۸۶. حال، خدا می‌دانست که شیطان در بین آنها وارد خواهد شد، پس جایی را به آنها داد که در آن پناه بگیرند. آنها را قوت بخشید، خب، آنجا، اگر او می‌خواست تا از فرزندانش مراقبت کند، چه کسی بهتر از خدا یک پناهگاه خوب را می‌شناخت؟

۸۷. خب، برادرا! اگر می‌خواستم از جوزف کوچک خودم مراقبت کنم و می‌دانستم که زندگی او به آن بستگی دارد... هر کاری می‌توانستم می‌کردم. اگر ۱۰ متر بتن تقویت شده برای این کار کافی بود، من جهت اطمینان آن را سی متر درست می‌کردم.

۸۸. و اگر من می‌توانم به پسر کوچک خودم فکر کنم (که اگر حیات فانی خود را از دست بدهد، باور دارم که یک بچه نجات را دریافت خواهد کرد). چقدر بیشتر خدا به فرزندان خویش فکر می‌کند که ممکن است برای ابدیت از دست برود؛ باید او را پشت چه چیزی قرار بدهد؟ خدا او را در پشت کلام خویش قرار داد. مادامی که در آن کلام باشید، در امنیت هستید. "اگر در من بمانید و کلام من در شما بماند هر آنچه می‌خواهید بطلبید." همین است، در کلام.

۸۹. حوا به قدم زدن در باغ پرداخت و به مار برخورد، یک فرد به نوعی بسیار مرتب و تروتمیز بود. و حوا... و مار شروع کرد به... حال او در سمت دیگر بود. خدا در فروتنی ساکن شده، زیست کرده و عمل می‌کند، هرگز به طریق دیگری نیست. می‌بینید؟ حال، پس آن خانم فروتن داشت آنجا قدم می‌زد و شیطان بعنوان یک فرد بسیار مرتب و جذاب و باهوش می‌آید. او قصد داشت تا برنامه‌های خود را بقبولاند. مادامی که...

۹۰. مهم نبود که شیطان چقدر در آنجا بود، مادامی که حوا پشت کلام می‌ماند، در امنیت بود [برادر برانهام دستی به کتاب مقدس خود می‌کشد]. می‌بینید؟ بگذارید شیطان هر کاری که می‌خواهد بکند، شما فقط با کلام بمانید. هیچ فرقی ایجاد نمی‌کند.

اگر می‌گویید: "خب، تو بیمار هستی."

"به زخم‌هایش شفا یافتم."

"خب، تو داری می‌میری."

"او باز مرا زنده خواهد ساخت، این را وعده داده است."

۹۱. فقط پشت کلام بمانید. همین کافی است. خود مسیح هم به کلام پناه برد. "مکتوب است... می‌بینید؟ حال، پشت کلام بمانید.

۹۲. ولی حوا، شروع کرد تا به نوعی فاصله بگیرد، ولی هرگز کاملاً از آن دور نشد. او فقط از یک عبارت فاصله گرفت، و این کاری است که شیطان می‌خواست او انجام دهد، او با استدلال، حوا را از پشت وعده‌ی خدا بیرون آورد.

هرگز تلاش نکنید که با کلام خدا استدلال کنید. فقط به آن ایمان داشته باشید. می‌بینید؟

۹۳. پس حوا از آنجا قدم به بیرون گذارد، و قبل از اینکه آدم به او درآید، تا همسرش باشد، الحال توسط شیطان بی‌حرمت شده بود. و او..

۹۴. و آیا متوجه شدید؟ مسیح هم دقیقاً همین کار را کرد. برای فدیة، نخست خدا باید آنجا می‌بود. به این توجه کرده‌اید؟ مریم، قبل از اینکه به یوسف درآید، روح‌القدس به آنجا وارد شده بود. آمین! می‌بینید؟ اینجا جایی است که رهاننده و فدیة‌کننده می‌آید.

۹۵. حال، حال توجه کنید. زن جسمانی سقوط کرد و خدا طریقی برای او مهیا کرد تا فدیة شود. هر چند که سقوط کرده بود، خدا طریقی مهیا نمود.

۹۶. حال، این نخستین عروس بر روی زمین بود، قبل از اینکه او و شوهرش مزدوج بشوند، او سقوط کرد. و توسط استدلال سقوط کرد، بجای اینکه با کلام بماند. او سقوط کرد. او در موت سقوط کرد، یک جدایی ابدی. به همراه خود، او شوهرش، و هر چیز دیگری که بر روی زمین بود را به ورطه‌ی سقوط افکند. او سقوط کرد.

۹۷. ولی خدا، پر از رحمت، طریقی مهیا ساخت تا آن زن را فدیة کند. و حال به او وعده داد، با گفتن اینکه در آینده، کلام راستین دوباره بر او خواهد آمد. کلام راستین بر او آشکار

خواهد شد. اکنون این را به خاطر داشته باشد. چون خدا، از طریق زن، وعده‌ی مسیح را داد. ۹۸. و مسیح کلام است. یوحنا ۱، "در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود، و کلمه خدا بود و کلمه جسم گردید... "می‌بینید؟" و در میان ما ساکن گشت. "خدا در جسم در میان ما ساکن شد. او کلام بود.

۹۹. قبل از کلمه، یک فکر است. و یک فکر باید خلق بشود. بسیار خوب. پس افکار خدا، زمانی که گفته شد، توسط کلام، شد خلقت. این زمانی است که خدا این را بعنوان یک فکر به شما ارائه می‌دهد، و این بر شما مکشوف گردیده است. پس تا زمانی که شما این را بر زبان بیاورید، یک فکر است. به این دلیل است که...

۱۰۰. موسی رفت که دعا کند. ستون آتش او را احاطه کرده بود، و خدا گفت: "برو، عصای خودت را به سمت مشرق بگیر و بگو، مگس‌ها را بخوان."

۱۰۱. هیچ مگسی وجود نداشت، ولی او رفت و عصای خودش را دراز کرد و گفت: "مگس‌ها بشوند." هنوز هیچ مگسی در کار نبود. او برگشت. ولی کلام، افکار خدا الحال گفته شده بود. این یک کلام است، و اکنون باید تحقق یابد.

۱۰۲. آیا جایی را که عیسی گفت: "اگر به این کوه بگویید؛ نه اینکه من بگویم بلکه، شما به این کوه بگویید جابجا شود." ^{۱۹۰} را ندیده‌اید؟

۱۰۳. و نخستین چیز، حدس می‌زنم، در زمان موسی ابتدا یک مگس سبز شروع کرد به وزوز کردن. و پس از مدتی در هر متر حدود سه کیلو مگس یافت می‌شد. آنها از کجا آمدند؟ او... خدا آنها را خلق کرد. نمی‌بینید که چطور...

۱۰۴. خدا اگر بخواهد، می‌تواند امشب این جهان را با پشه‌ها ویران سازد. می‌توانست تلی از پشه‌ها را تا ماه جمع کند. تنها کاری که باید انجام دهد این است که بگوید: "تا روی ماه، پشه‌ها بشوند." فقط همین کافی است. بدون هیچ ماده‌ی شیمیایی، ولی پشه‌ها آنجا رشد

^{۱۹۰} اشاره به انجیل متی ۲۰:۱۷ و ۲۱:۲۱، انجیل مرقس ۱۱:۲۳

می‌کنند، زیادت‌تر و زیادت‌تر می‌شوند. می‌بینید؟

۱۰۵. او هر کاری که بخواهد می‌تواند انجام دهد. او خداست، خالق. تنها کاری که باید انجام دهد این است که بگوید. [برادر برانهام یک بار بشکن می‌زند.] درست است. او خالق است. حال، اگر بتوانیم فقط متوجه این شویم که او چقدر عظیم است. می‌بینید؟ او کاری که بخواهد را انجام می‌دهد.

۱۰۶. او جلوس نموده و بر مردم نظر می‌کند، به این معلمین که در حال تعلیم و هوشمند سازی هستند و می‌گویند: "خدایی وجود ندارد." و تمام این چیزها. هاه! گویی دوباره در بابل هستند.

۱۰۷. اکنون متوجه شدیم که خدا به حوا گفت: "پس از زمانی دراز، کلام به تو بازمی‌گردد." حال، او چطور سقوط کرد؟ دوست دارم کلاس من این را بگوید. از چه چیزی سقوط کرد؟ حوا از چه چیزی سقوط کرد؟ از کلام. درست است؟ [جماعت می‌گویند: "کلام."]. کلام. و خدا گفت که طریقی مهیا خواهد ساخت تا باز او را نسبت به کلام فدیہ نماید. بسیار خب. پس از گذشت زمانی مشخص، کلام بر او شناسانده خواهد شد. بسیار خب، حال کلام برای یک هدف می‌آید. به چیزی که می‌گویم خوب گوش کنید. کلام برای یک هدف بر او خواهد آمد، آن هم برای فدیہ و رستگاری است. بسیار خب.

۱۰۸. ولی تا آن زمان، یعنی تا زمانی که وقت کلام اصلی فرا برسد، او یک جایگزین دارد که عمل می‌کند. حال، به خوبی متوجه می‌شوید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] می‌بینید؟ خدا به او گفت که کلام دوباره به او باز خواهد گشت، ولی تا آن زمان، خدا به او یک جایگزین می‌دهد تا وقتی که آن زمان برسد. پس، خدا تقدیم قربانی را به او داد، یک جایگزین برای آن خون.

۱۰۹. و آن خون، خون گاوها و گوسفندها و بزها و این چیزها بود، ولی گناه او را

برنمی داشت. می بینید؟ این فقط گناه او را می پوشاند. به هیچ عنوان گناه را برنمی داشت. آن را می پوشاند. چون، این خون یک حیوان بود و در خون حیوان، حیات حیوان قرار دارد. این جایگزینی بود تا وقتی که آن راستین... حال دقت کنید.

۱۱۰. آن راستین، خون بشری، چنان که بشر هست، تجسم یافت (خدا) بدون هم بستری جسمانی، باکره، باکره زایی آن را ثمر آورد. اکنون کلام خدا، وعده، خون شد و در شخص عیسی مسیح یعنی منجی تجسم یافت. "خون گاوها و بزها و..."

۱۱۱. حال صبر کنید. اینجا خدا وعده را داد، با گفتن اینکه به جایی خواهد رسید که "ذريت (زن) سر مار را خواهد کوبید." ^{۱۹۱} اگر ذريت زن درست مانند آمدن از آدم باشد، یا این گونه که از مار است، این گونه یک ذريت آلوده به گناه خواهد بود.

۱۱۲. به همین دلیل است که یوحنا گریست. هیچ انسانی نبود. چون هیچ انسانی... همه در آن سو بودند، همه در سوی دیگر پرتگاه بودند. ولی زمانی خواهد رسید که کار این خون جایگزین حیوانی به اتمام خواهد رسید، زمانی که خون راستین تجسم یافته آمد: خدا، جسم و خون شد. کتاب مقدس گفت که او بود. اول تیموتائوس ۳:۱۶ "بلاجماع سر دینداری عظیم است که خدا در جسم ظاهر خواهد شد." درست است. باکره زایی این کار را کرد.

۱۱۳. حال، خون گوسفندان و بزها گناه را می پوشاند، ولی آن را از بین نمی برد، چون خون یک حیوان بود. ولی می بایست جایگزین می بود.

۱۱۴. آنها به آن جایگزین عادت کردند و بدان ادامه دادند.

۱۱۵. و هنگامی که، کلام موعود راستین در عیسی مسیح آشکار شد، و اثبات کرد که پسر خالق قادر، یعنی خداست؛ و خود آشکار شد، بعنوان کلام زنده ی خدا. اثبات کرد که بود. می توانست به کلام خود خلق کند.

۱۱۶. هیچ انسان یا هیچ چیز دیگری در جهان نیست که بتواند این کار را بکند. هیچ چیزی بر

زمین نیست که بتواند خلق کند، به‌جز خدا. شیطان قادر به خلق کردن نیست. او منحرف کننده‌ی چیزی است که خلق شده، ولی قادر به خلق کردن نیست. گناه فقط عدالت منحرف شده است. می‌دانید منظورم چیست. دروغ چیست؟ حقیقت منحرف شده است. می‌بینید؟ زنا چیست؟ یک عمل قانونیِ درستِ منحرف شده. همه چیز در گناه، گناه فقط حقیقت منحرف شده است. حال، او قادر به خلق کردن نبود.

۱۱۷. ولی وقتی مسیح آمد، ثابت کرد که خالق است. این خونی بود که وعده داده شده بود. اگر می‌خواهید این را بخوانید. بیایید این را باز کنیم. در هر صورت امشب می‌خواهیم به این پردازیم. من...

۱۱۸. این من را دستپاچه می‌کند، می‌دانید، فکر می‌کنم همه می‌خواهند به خانه بروند. و این یک... [جماعت می‌گویند: "خیر."] حال، پردازیم به اعمال باب دوم. متشکرم. و ما فقط...

۱۱۹. اعمال ۲، و متوجه خواهیم شد که این درست است یا نه، اینکه اثبات شده بود او خداست یا نه. بسیار خوب. اعمال ۲، حال از آیه‌ی ۲۲ می‌خوانیم، پطرس در روز پنطیکاست صحبت می‌کند:

ای مردان اسرائیلی! این سخنان را بشنوید. عیسی ناصری مردی که نزد شما از جانب خدا مبرهن گشت به قوت و عجایب و آیاتی که خدا در میان شما از او صادر گردانید... چنان که خود می‌دانید.

۱۲۰. "مردی که تصدیق شده بود، که این خدا بود که در بین شما بود." توسط همان اعمالی که انجام داد، اثبات کرد که بود. اینجا پطرس در شورای سنهدرین ایستاده، به آنها می‌گوید.

۱۲۱. نيقوديموس هم همین را می‌دانست. او گفت: "ربی، می‌دانیم که تو معلمی هستی که از جانب خدا آمده‌ای، زیرا هیچ کس قادر نیست این اعمال را انجام دهد، مگر اینکه از جانب خدا باشد." ^{۱۹۲} می‌بینید؟ آنها این را می‌دانستند، ولی چرا؟

۱۲۲. حال، دقت کنید. این به حوا وعده داده شده بود. ولی هنگامی که... آن عروس پیش آمد و هنگامی که کلام راستین بر او آمد، از پذیرش آن سر باز زد. پس زن، یعنی عروس عبرانی از تشخیص آن سر باز زد. زیرا، او عروس خدا بود و خدا او را در طلاق کنار نهاد. درست است؟ او عروس خدا بود.

۱۲۳. شاید بگویید: "خب، آنها هنوز ازدواج نکرده بودند." درست است. ولی یوسف مریم را قبل از اینکه... می خواست مریم را قبل از اینکه ازدواج کنند، رها کند. می بینید؟ او با مریم نامزد بود.

۱۲۴. و هنگامی که او آمد، کلامی که او وعده داده بود، برای نکاح آمد. او را پیچیده در جایگزین هایش دید، آن قدر بود که دیگر نمی توانست وعده‌ی راستینی که به او داده شده بود، کلام، یعنی مسیح را بپذیرد.

۱۲۵. شاید این را متوجه نشوید. بگذارید دوباره این را مرور کنم. می خواهم که این را متوجه بشوید.

۱۲۶. به او وعده داده شده بود (به عروس، حوا) که یک منجی خواهد بود. منجی و فدی‌ه کننده‌ی او کلام خواهد بود. و هنگامی که کلام آمد، جسم شد، او این را رد کرد. به او جایگزین داده شد. این را در نظر داشته باشید. «جایگزین»، به او جایگزین داده شد تا پیش برود، تا زمانی که منجی بیاید. و هنگامی که منجی آمد، او همچنان می خواست که با جایگزین خویش ادامه بدهد و کلام راستین را رد کرد. متوجه می شوید؟ [جماعت می گویند: "آمین!"] این عروس عبرانی بود.

۱۲۷. او همان کار را هم با حوای دوم انجام داد، عروس، مادر تمام زندگان روحانی. می بینید؟ حوا یعنی «مادر همه»، این روح است... «جمع زندگان»، حوا «مادر جمع زندگان».

۱۲۸. هنگامی که او نزد عروس عبرانی آمد، او مادر جمع زندگان بود، ولی این را رد کرد.

۱۲۹. حوای جسمانی، در باغ عدن، با گوش سپردن به استدلال شیطان بر ضد کلام خدا سقوط

کرد. این نحوه‌ی سقوط اوست. بسیار خب، آقا! سقوط کرد، چون این کار را انجام داد.

۱۳۰. حوای روحانی، حال، این کلیساست، عروس مسیح. او سقوط کرد، نه در عدن، بلکه در روم، در شورای نیقیه. هنگامی که او کلیسای پنطیکاستی‌ای را که به نیقیه رفت رد کرد و بجای حفظ کلام به استدلال‌های رومی گوش سپرد، سقوط کرد. و همه چیز با او و پیرامون او با او سقوط کرد. حال، همان‌طور که حوای جسمانی سقوط کرد، حوای روحانی نیز سقوط کرد. عروس خدا در باغ عدن سقوط کرد، عروس مسیح در روم سقوط کرد.

۱۳۱. توجه داشته باشید، توسط همان استدلال و منطق بر ضد کلام خدا، او حق عقیفه بودن خود را هم در برابر شیطان از دست داد. که در شکستن این مهرها متوجه می‌شویم که این شیطان بود و همچنان در آنجا شیطان است. کتاب مقدس گفت که این تخت شیطان است. و به همان صورتی که حوا حق عقیفه بودن خود را از دست داد و آنها را به شیطان داد، در باغ عدن، کلیسا، عروس مسیح همین کار را در روم انجام داد، زمانی که کتاب مقدس را بخاطر دگم‌ها و استدلال‌های آنها واگذار کرد. می‌بینید که چه نمادی است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۱۳۲. فقط این نمونه و نمادها را مرور کنید. مطمئناً به نتیجه درست خواهید رسید. اگر دست من شبیه... اگر هرگز خودم را ندیده باشم و سایه‌ی خودم را ببینم، متوجه خواهم شد که چه شکلی هستم. می‌بینید؟ اگر می‌خواهید بدانید چه چیزی در پیش است، ببینید که در گذشته چه بوده است. "زیرا... تمامی امور قدیم سایه‌ی چیزهای آینده است." این را کتاب مقدس گفته است. بسیار خب.

۱۳۳. زیرا، او کلام عفت خود، یعنی کلام خدا را، زمانی که کتاب مقدس را فروخت و انسانی را در آنجا قرار داد که می‌گوید کلیسا حق دارد هر چه می‌خواهد تغییر بدهد، از دست داد. و آنها این کار را کرده‌اند. و عروس مسیح، عروس پنطیکاستی، عفت خود را در پنطیکاست فروخت، درست همان‌طور که در باغ عدن حوا عفت خود را به شیطان فروخت. دقیقاً. بسیار خب.

۱۳۴. خدا وعده داده است، این کلیسا، این کلیسای پنطیکاستی، با علم به اینکه این کار را خواهد کرد، همان طور که به حوا وعده داد، خدا وعده داده است.

۱۳۵. کلیسای پنطیکاستی، آیا بدان ایمان دارید که او حق نخست زادگی خویش را قبل از اینکه... عفت خود را، زمانی که آنجا را ترک کرد، فروخت؟ به این ایمان دارید؟ [جماعت می گویند: "آمین!"] بله، او قطعاً این کار را کرد. پس اعتقادنامه چه فایده ای دارد، وقتی براساس کتاب مقدس نیست؟ می خواهم یک نفر چیزی که به نام اعتقادنامه ی رسولان خوانده می شود، حتی یک کلمه ی آن را در کتاب مقدس به من نشان بدهد. این یک اعتقادنامه ی کاتولیک است نه اعتقادنامه ی رسولان.

۱۳۶. اعمال ۲:۳۸ را بخوانید، این اعتقادنامه ی رسولان است، اگر داشته باشند. حال، این چیزی است که در هر صورت همیشه استفاده می کردند. پس اگر شما... می بینید؟

۱۳۷. پس آنها حق نخست زادگی خویش را فروختند. نه تنها آن، بلکه متدیست ها، باپتیست ها، پرزبیتری ها، پنطیکاستی ها، همه ی مابقی آنها نیز همین کار را کرده اند. او یک فرقه را شکل داد. روم، چیزی است که او را وادار به این کار کرد، او یک فرقه شکل داد و یک انسان را در رأس آن قرار داد. و متدیست ها، باپتیست ها، پنطیکاستی ها، و همه، همین کار را انجام داده اند، گروهی از انسان ها را در رأس قرار داده اند. مهم نیست که خدا چه می گوید... باید آن گونه که آنها می گویند انجامش دهید.

۱۳۸. خب، این چیست؟ در دنیا چیزی نیست به جز زنای روحانی، الگوی اشتباه از یک زن؛ بله، آقا! اعتقادنامه های دروغین، ساخته ی دست انسان. بعد وقتی این کار را کرد، شد... اکنون این را اثبات خواهم کرد. او شد یک فاحشه در نظر خدا. ایمان دارید که کتاب مقدس این را می گوید؟ بله، آقا! دخترانش هم همین کار را کرده اند.

۱۳۹. حال، در مکاشفه ۱۷، اگر می خواهید علامت بزنید. یوحنا در روح شد. "یک فاحشه ی عظیم را دید که نشسته بر..." دیشب این را خواندیم. آنجا هم هفت تپه بود و دقیقاً کاری که

انجام داده است. و از رجاست زناى خویش به تمام جهان داده است. درست است؟ " و تمامی پادشاهان جهان با او زنا کردند. " فریب، دزدی، دروغ، پرداخت بها برای توبه، مراسم پرستش نه روزه و هرچیز دیگری.

۱۴۰. خب، به خاطر داشته باشید، او صاحب دختران بود. خب، پس اگر او (کلیسا) یک بدن شد، و تحت یک سیستم تشکیلاتی، آن وقت تمام سیستم غلط است. و اگر حوا، در ناطاعتی خدا همه چیز را به موت افکند، که در اختیار او بود؛ هر کلیسایی که تشکیلات می شود، همه چیز را تحت آن به موت می افکند. این دقیقاً طبق کلام است. مکاشفه ۱۷ را بخوانید. و کتاب مقدس گفت که خدا "او را به همراه فرزندانش به آتش خواهد سوزاند." درست است. این یعنی، هر سیستم تشکیلاتی به همراه فاحشه خواهد سوخت.

۱۴۱. حال، این خیلی صریح به نظر می رسد، و من -من می دانم که درباره اش خواهید شنید و من -من می خواهم که درباره اش بشنوم. و من -من ... هر چند که درست است. کتاب مقدس چنین گفته، پس این درستش می کند.

۱۴۲. او شد یک «فاحشه». می توانید این را در مکاشفه، باب هفدهم بخوانید. او، او چه کاری انجام داد؟ برعلیه شوهر خود مرتکب زنا شد. خب، شاید بگویید: "نه، این کتاب مقدس است." کلام، خود خداست. و اگر یک چیز را...

۱۴۳. شما می خواهید که همسران مرد دیگری را بیوسد؟ اگر حتی کاری بیش از این انجام ندهد، شما نمی خواهید که این کار را بکند. این گونه او ناراستی خود را ثابت می کند.

۱۴۴. "اگر کسی کلامی از آن کسر کند، یا بر آن بیفزاید." هلولوایه! مسیح همسر خویش را با کلام، پاک می خواهد. [برادر برانهام چهار بار به منبر می زند.] این طریقی است که عروس باید باشد.

۱۴۵. چون، هیچ چیزی، نه یک همزه یا ویرگول یا هیچ چیز دیگری، یا عنوانی از شریعت، یا از کتاب، زایل نخواهد شد، تا زمانی که تمام آن تحقق یابد. عیسی گفت: "آسمان و زمین

زایل خواهند شد، ولی کلام من هرگز زایل نخواهد شد."

۱۴۶. هیچ تفسیر شخصی‌ای بر آن قرار ندهید. خدا خواهان [عروس] پاک و خالص و فاقد هرگونه طنازی ناشایست است. من نمی‌خواهم همسرم با مرد دیگری گرم بگیرد. هنگامی که می‌روید و به هرنوع استدلالی گوش می‌دهید، فرای کلام، دارید گوش می‌کنید، دارید با شیطان گرم می‌گیرید. آمین! آیا این باعث نمی‌شود احساس روحانی بودن بکنید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] خدا می‌خواهد که شما پاک و خالص بمانید. با کلام خدا بمانید. فقط با آن بمانید. درست است.

۱۴۷. خدا به او یعنی به این حوای آخر وعده داده، همان‌طور که در باغ عدن به حوا وعده داد. که، کلیسای پنطیکاستی، ابتدای کلیسا، خود کلیسا، مادر جمیع مردمان زنده است، البته مادامی که به آنجا بروند. ولی می‌دانید، وقتی گناهانش را ادامه می‌دهند، به همراه آن می‌میرند.

۱۴۸. کسی در این بین می‌آید و می‌گوید: "می‌خواهم خدا را خدمت کنم."

۱۴۹. می‌گویند: "خب، این کاری است که باید انجام دهی، برو آنجا و توبه کن."

"بسیار خب، این کار را خواهم کرد. جلال بر خدا!" به آنجا می‌رود، توبه می‌کند.

۱۵۰. "حالا بیا و به ما ملحق شو." این، بفرماید. آه-ها! می‌بینید؟ درست است که با آن مُرد. می‌بینید؟ این فقط... این چیزی است که این کتاب دارد تعلیم می‌دهد، می‌بینید، نه چیزی که من می‌گویم. چون در اینجا است. بسیار خب.

۱۵۱. حال، خدا همان‌طور که به حوا وعده داد، به او هم وعده داد. به حوا گفت زمانی خواهد رسید که کلام دوباره به او باز خواهد گشت. این را به خاطر دارید؟ چیزی که از دست داده، احیا خواهد گشت. چون فقط یک چیز است که می‌تواند احیا کند و آن هم کلام است. دقیقاً.

۱۵۲. گفتم، با تفنگ شلیک کنید، اگر به هدف نزدیک، ببینید کجا منحرف شده است. باید برگردید به آنجا و دوباره شروع کنید. می‌بینید؟

۱۵۳. و اگر به عقب برگردید، برمی‌گردید به نقیه. اینجا جایی است که دوباره شروع می‌کنید. می‌بینید. برگردید، دور از فرقه‌ها، دور از تمام آن کلیسا. ما داشتیم کاملاً این مهرها را می‌دیدیم.

۱۵۴. همیشه در شگرف بودم، تمام عمرم، که چرا این قدر مخالف سیستم‌های تشکیلاتی بوده‌ام، نه مردم. نه مردم درست مانند من و شما هستند، یا هرکس دیگری. بلکه آن سیستم، آن سیستم فرقه‌ای، اکنون همین‌جا دلیلش را می‌بینیم. تا همین الآن هرگز این را نمی‌دانستم. و این درست است.

۱۵۵. خدا به حوای روحانی وعده داد، همان‌طور که به حوای جسمانی وعده داده بود، که کلام دوباره برای او احیا خواهد شد. در ایام آخر خدا دوباره کلیسا را به کلام اصلی و نخستین برمی‌گرداند.

۱۵۶. اکنون خیلی دقت کنید. من -من می‌خواهم که مطمئن باشید. خدا به حوا وعده داد زمانی خواهد آمد که کلام توسط ذریت او احیا خواهد شد. این کلام، خود، می‌شود ذریت. وقتی جایگزین به او داده شد، او آن جایگزین را حفظ کرد. و زمانی که کلام بر او آمد، او چه کرد؟ "این را نمی‌خواهم." زیادی فروتن بود. به نظر او درست نمی‌آمد. به اندازه‌ی کافی زرق‌وبرق نداشت. "یک اصطبل؟ او، یک نفر مثل او، بدون حتی یک روز در دانشکده؟ خب، من نمی‌توانم این را بپذیرم. این ماشیح نیست. کسی که اجازه بدهد یک نفر او را لگدمال کند، و بعد به این می‌گویند «ماشیح»؟ بگذارد پارچه‌ای دور صورتش ببندند و بعد بر سرش بزنند؟ بعد خود را نبی می‌خواند، یک نبی راستین که مبعوث شده؟"

۱۵۷. در حقیقت، آنها شناختی از انبیا نداشتند. عیسی چنین گفت. او گفت: "اگر انبیا را می‌شناختید، من را نیز می‌شناختید." درست است.

۱۵۸. حال توجه کنید، اما زمانی که کلام بر او آمد، دقیقاً به همان نحوی که خدا گفته بود خواهد آمد، او به طریق دیگری، آن را فهمیده بود. دارم از عروس صحبت می‌کنم، عروس یهودی، عروس عبرانی. حوا هم از ابتدا چنین بود. بعد وقتی کلام آمد، او خواستارش نبود. می‌خواست که با جایگزین خود بماند.

۱۵۹. حال، خدا به حوای روحانی وعده داد، در پنطیکاست، قبل از اینکه حتی اتفاق بیفتد آن را گفت، چهارصد سال قبل از اینکه کلیسا سقوط کند، که آنها سقوط خواهند کرد، و کاری را که انجام دادند، انجام خواهند داد. ولی وعده داد که در ایام آخر دوباره کلام را خواهد فرستاد.

۱۶۰. عیسی وقتی بر روی زمین بود، از همین امر سخن گفت. که این را دوباره خواهد فرستاد. و چیزی که... چه چیزی خواهد یافت؟ همان چیزی را خواهد یافت که اولین باری که آمد، آن را یافت. درست است. آنها... آنها جایگزین‌های خود را می‌خواهند. آنها فرقه‌هایشان را می‌خواهند. آنها اعتقادنامه‌هایشان را می‌خواهند. می‌خواهند هرطور مایلند زندگی کنند. و نمی‌خواهند "خب، من چنین و چنان هستم و عضو این و آن هستم." اینکه خدا در حال انجام چه کاری است کمترین تفاوتی ایجاد نمی‌کند، چقدر می‌تواند خودش را ظاهر کند؛ می‌تواند مردگان را برخیزاند؛ می‌تواند اسرار دل را بازگو کند، می‌تواند هر کاری که کتاب مقدس گفته انجام خواهد داد را انجام دهد. این کمترین تأثیری نخواهد داشت. "اگر با تشکیلات من مرتبط نیست، کاری با آن ندارم." می‌بینید؟

۱۶۱. همان کاری که عروس عبرانی انجام داد، درست است، آنها به جایگزین خود گوش کردند. و خدا وعده‌ی حقیقی را به آنها داده بود. و هنگامی که حقیقی آمد، آن را نخواهند. این بیش از حد فروتن بود.

۱۶۲. امروز هم همین‌طور است. هنگامی که-هنگامی که به روی صحنه می‌آید. حال، خدا در ملاکی گفت که در ایام آخر پیغامی خواهد فرستاد که احیا خواهد نمود. یوئیل گفت: "تمام سال‌ها را بازخواهم گردانید." هرآنچه روم خورده، هرآنچه متدیست‌ها خوردند، هرآنچه

باپتیست‌ها خوردند، از آن شاخه‌ی اصلی پنطیکاستی، خدا گفت: "در ایام آخر باز می‌گردانم." درست است.

۱۶۳. و او می‌تواند چنان فردی را بفرستد که... تنها چیزی که خدا همواره کلامش را بر آن نازل کرده، یک نبی بوده، نه یک اصلاحگر، بلکه بر انبیا. هنوز زمان آن نبود. اکنون زمانش رسیده است، به این دلیل است که منتظر آمدنش هستیم. همچنان فروتن و نجیب خواهد بود! ... و

۱۶۴. فکر می‌کنید که اشرافیان متدیست، باپتیست، پرزبیتی و پنطیکاستی پذیرای آن خواهند شد؟

"او!" شاید بگویید، "پنطیکاستی‌ها؟"

۱۶۵. پنطیکاستی‌ها همان لائودیکه هستند. "دولتمند و بی‌نیاز از هر چیز."^{۱۹۳}

۱۶۶. گفت که: "نمی‌دانی که فقیر هستی." شاید ساختمان‌های چند میلیون دلاری بسازی، ولی همچنان فقیر هستی، فقیر روحانی.

"او!" شاید بگویید، "این را کاملاً می‌بینم."

"کور هستی."

خب، می‌گویید: "خدا برکت بدهد، من پوشیده هستم."

"عریانی."

"خب، از بچه‌هایمان (خادمانمان) مطمئنیم، مدارس الهیات داریم. ما..."

۱۶۷. "و نمی‌دانی..." پس کاملاً برعکس است. اگر کتاب مقدس گفت که کلیسای لائودیکه در این شرایط خواهد بود...

۱۶۸. هیچ کس روی زمین نیست که بتواند انکار کند که اکنون آخرین دوره، عصر کلیسای لاوودیکیه، یا هفتمین دوره‌ی کلیساست. و ما اینجا هستیم. دو هزار سال دوم رو به اتمام است. دوره‌ی کلیسای دیگری نیست. بخاطر همین است که شما برادران جنبش باران^{۱۹۴} آخر نتوانستید یک تشکیلات دیگر شکل دهید. عصر دیگری نخواهد بود. درست است. این در انتهاست. دوره‌ی کلیسای دیگری نمی‌تواند باشد. به اتمام رسیده است.

۱۶۹. ولی بعد اگر پیغام پنطیکاستی آخرین پیغام بود... عادل شمردگی، تقدس و تعمید روح القدس، سه پیغام آخر، سه دوره‌ی آخر، تولد کامل را شکل می‌دهد.

۱۷۰. درست مانند زمانی که یک زن دارد، دارد فرزندش را به دنیا می‌آورد. اولین چیزی که اتفاق می‌افتد آب است، بعد خون و بعدی حیات است.

۱۷۱. وقتی عیسی را روی صلیب کشتند، جوهره از بدنش جاری شد تا یک... تولد را شکل بدهد. پهلویش را دریدند، آب و خون از آن جاری شد، و بعد "روح خود را به دستان تو تسلیم می‌کنم." چیزی که از بدن او آمد آب، خون و روح بود.

۱۷۲. حال، اول یوحنا ۵:۷ در این باره به شما می‌گوید: "زیرا سه هستند که در آسمان شهادت می‌دهند، پدر، کلام (که مسیح است)، و روح القدس." و این سه در توافق هستند. یک نیستند، بلکه به یک چیز شهادت می‌دهند یا... منظورم این است که "یک هستند" دچار اشتباه شدم. "و سه هستند که بر روی زمین شهادت می‌دهند، یعنی آب و خون و روح، و این سه، در توافق هستند."

۱۷۳. می‌توانید تقدیس شوید بدون اینکه عادل شمرده شده باشید. و می‌توانید عادل شمرده شده باشید بدون اینکه تقدیس شده باشید. می‌توانید تقدیس شده باشید بدون دریافت روح القدس. دقیقاً همین‌طور است.

۱۷۴. شاگردان در یوحنا ۱۷:۱۷ تقدیس شده و قدرت اخراج ارواح به آنها داده شده بود،

ولی هنوز روح القدس را نداشتند. می‌بینید؟ قطعاً. باید تا پنطیکاست می‌رفتند و منتظر می‌ماندند تا زمانی که روح القدس بیاید.

۱۷۵. اینجاست که یهودا چهره‌ی خود را نشان داد. می‌بینید که این روح چطور از طریق عادل شمردگی و تقدس پیش رفت؟ ولی وقتی به انتها رسید، او چهره‌ی خودش را نشان داد. می‌بینید؟ درست است.

۱۷۶. حال توجه کنید. و ما اینجا در زمان آخر هستیم. و حوای روحانی، درست همان‌طور که... همان‌طور که به حوای عبرانی وعده داده شده بود، به عروس عبرانی، وعده‌ی بازگشت کلام داده شده بود. و عروس روحانی از روز پنطیکاست، زمانی که در نیقیه سقوط کرد، پس به او هم وعده داده شد که در زمان آخر کلام دوباره خواهد آمد. حال شما می‌گویید...

۱۷۷. اگر آیه‌ی دیگری بخواهید، می‌توانید بروید به مکاشفه باب ۱۰. که می‌گوید: "در ساعت، در زمان آخرین فرشته، فرشته‌ی هفتم (هفتمین پیغام آور) چون می‌بایست بنوازد، سرّ خدا به اتمام خواهد رسید." می‌بینید؟ احیا و بازگشت به کلام! "بازگرداندن دوباره‌ی آنها به ایمان اصلی، برگرداندن به ایمان پدرانشان." ولی فکر می‌کنید که این را می‌پذیرند؟ خیر، قربان! "ایام آخر، او (خدا) دوباره کلام راستین را احیا خواهد نمود." چنان‌که در ملاکی ۴ گفت.

۱۷۸. ولی کلیسا آن را از دست داده بود. آن کلام را در نیقیه از دست داد. حوا در عدن از دست داد، حوا کلامش را در جلجتا رد کرد، و گروه نیقیه دارد آن را در ایام آخر رد می‌کند، درست همان‌را.

۱۷۹. ولی هنگامی که کلام در جسم انسانی آمد، او، حوا، کلیسای عبرانی، مادر تمامی زندگان روحانی در آن زمان، آن را رد کرد. آن‌قدر در دگم‌ها و سنت‌های خود مرده بود، که این را از دست داد. این یکی هم به همان صورت است. بسیار خب.

۱۸۰. آنها از او غافل می‌شوند، از کلام زنده‌ی آشکار شده در جسم، از طریق کلامی که

وعده داده شده. کلام وعده داد که این کارها را انجام دهد. وعده داده شده بود، که در ایام آخر چنین خواهد بود. "چنان که در ایام سدوم بود، آمدن پسر انسان نیز چنین خواهد بود." حال ببینید که در سدوم چه اتفاقی افتاد. "چنان که در ایام نوح بود، ظهور پسر انسان نیز چنین خواهد بود." می‌بینید؟ ببینید که آن زمان چه اتفاقی افتاد. می‌بینید؟ او گفت که به همان صورت خواهد بود، و ما در آن دوران به سر می‌بریم. می‌تواند، حدس می‌زنم، می‌توانم به حدود ششصد وعده مانند آن، از کلام در این مورد اشاره کنم. می‌بینید؟ حال، ولی آنها این را رد کردند.

۱۸۱. او به سنت‌ها و جایگزین‌های خود اکتفا کرد. او... او بجای خون حقیقی، به خون جایگزین بسنده کرد. عیسی، کلام، وقتی که این بر او (اسرائیل) مکشوف شد، گفت: "چون او به این سنت‌ها پایدار است... عیسی، کلام آشکار شده، به عروس، به عروس عبرانی، گفت: "چون به سنت‌های خود چسبیده‌ای. کلام خدا را برای خود بی‌تأثیر می‌کنی، نمی‌تواند مؤثر باشد."

۱۸۲. حال، این چیزی است که مسبب این است که، بجای بیداری‌هایی که باید داشته باشیم، بیداری‌های فرقه‌ای داریم. یک جنبش واقعی نداشته‌ایم. نه، نه، نه، نه، آقا! فکر نکنید بیداری داشته‌ایم. خیر، نداشته‌ایم. او، آنها به میلیون‌ها و میلیون‌ها عضو کلیسایی دست یافته‌اند، ولی هیچ‌جایی بیداری نبوده است. خیر، خیر.

۱۸۳. عروس هنوز بیداری نداشته است. می‌بینید؟ آنجا هنوز بیداری نبوده است، هنوز آشکار سازی خدا که بخواهد عروس را به جنبش درآورد نبوده است. می‌بینید. ما اکنون در انتظار آن هستیم. این بیداری آن هفت رعد ناشناخته را می‌طلبد تا او را پیدا کند. بله، خدا آن را خواهد فرستاد. این را وعده داده است. حال دقت کنید.

۱۸۴. حال، او (کلیسا) مرده بود. حال اگر کلیساها می‌توانستند اعتقادنامه‌ها و دگم‌هایشان را فراموش کنند و فقط کتاب مقدس را بگیرند و فقط وعده را خواستار باشند، آن وقت این بر ایشان مؤثر می‌شد. ولی می‌دانید، عیسی گفت: "شما با سنت‌هایتان، کلام خدا را برای

خودتان بی‌تأثیر می‌سازید." خب، امروز شرایط حوای روحانی هم همین است، عروس روحانی امروز یا همان به اصطلاح کلیسا. او کلام خدا را می‌گیرد و آن را نمی‌پذیرد. و در عوض دگم‌ها را می‌پذیرد. از این رو، کلام برای او تأثیری ندارد، چون تلاش می‌کند تا اعتقادنامه‌ی خود را با کلام تزریق کند و این بی‌فایده خواهد بود. حال، چیزی که امروز نیاز داریم...

۱۸۵. من دارم مدام قاصد ظهور^{۱۹۵} را مطالعه می‌کنم، در میان تیتراها نوشته شده است: "ما به بازگشت یک نبی نیاز داریم! ما به بازگشت یک نبی نیاز داریم!" و حدس می‌زنم، هنگامی که این نبی بیاید، آنها هیچ چیزی از آن نخواهند دانست... درست است. همیشه این گونه بوده است. می‌بینید. "به این نیاز داریم." هر صحبتی که می‌کنید "نیازمند بازگشت یک نبی هستیم، کسی که کلام خدا را بدون ترس مطرح کند. ایمان داریم که کتاب مقدس این را وعده داده است."

۱۸۶. حال، برادر مور و سایرین را می‌شناسم، در منزلشان غذا خوردیم، ایشان سردبیر هستند. او فرد بسیار خوبی است. بهترین کسی که در این باره گام برمی‌دارد، ولی می‌دانید، او می‌داند که باید این را داشته باشیم. و خواهر مور، یکی از بهترین زنان، و قربانی‌ای که آنها انجام می‌دهند.

۱۸۷. و به نظر من این یکی از بهترین نشریاتی است که در این زمینه وجود دارد، یعنی قاصد ظهور^{۱۹۵}. ولی می‌بینیم که مدام این را تکرار می‌کنند. "نیازمند یک نبی هستیم! نیازمند یک نبی هستیم!" این چیزی است که از آن صحبت می‌کنند.

۱۸۸. و بعد این وضعیت امروز ماست، مثل امروز و دیروز که در رادیو اعلام می‌کردند... کلیساهای باپتیست و مابقی اعلام می‌کردند که: "نمی‌خواهیم به کاتولیک‌ها ملحق شویم. بلکه باید به نوعی با آنها مشارکت داشته باشیم." می‌بینید؟

۱۸۹. و درست همین‌جا، پیغام درحال اعلام شدن است که "از آن سم برحذر باشید." می‌بینید؟ می‌بینید؟ "آیا دو نفر باهم راه می‌روند جز آنکه متفق شده باشند؟" ^{۱۹۶} نور و ظلمت نمی‌توانند مشارکتی با هم داشته باشند. هنگامی که نور وارد می‌شود، تاریکی بیرون می‌رود. می‌بینید؟ نمی‌تواند... قدرتمندترین! نمی‌توانید با تاریکی، نور را بیرون برانید. ولی می‌توانید با نور، ظلمت و تاریکی را بیرون برانید. درست است. او نور است، و او کلام است. می‌بینید؟ حال، بفرمایید. نمی‌توانید دروغ یا اشتباهی را به کلام نسبت بدهید. همواره باز به همان نقطه بازمی‌گردد. بله، آقا!

۱۹۰. درست مانند فردی که می‌آید تا با شما مشاجره کند، باید بدانید که کجا بایستید و بدانید که او به چه چیزی ایمان دارد.

۱۹۱. درست مانند اینکه یک خرگوش را بگیرید و در یک قفس بیندازید، تمام سوراخ‌های آن را مسدود کنید. فقط جلوی در بایستید، او ناچار است به آنجا برگردد. چون این تنها راه خروجی برای اوست. سرش را از/ینجا رد می‌کند و تقریباً گردن خود را می‌شکند، به/ینجا و آنجا می‌دود. فقط بایستید و او را تماشا کنید. او باز به آنجا بازمی‌گردد. می‌بینید؟ همین کافی است.

۱۹۲. این تنها نحوه‌ی انجام آن است. با آن کلام بمانید. می‌توانید با اعتقادنامه‌هایتان همه‌جا جار بزنید، همه‌جا سرک بکشید، ولی می‌بایست به این کلام بازگردید. می‌بینید؟ بله، آقا! همه‌اش همین است.

۱۹۳. حال، آنها-آنها-آنها-آنها خواستار این نیستند. کلام خدا را نمی‌خواهند. چون او (اسرائیل) سنت‌های خودش را حفظ کرد، و کلام خدا را بی‌تأثیر ساخت.

۱۹۴. هوای روحانی هم اکنون همین‌طور است. او نمی‌خواهد... می‌خواهد که سنت‌های خود را حفظ کند و از کلام خدا فاصله بگیرد. او باز پایبند به فرقه‌ها، اعتقادنامه‌ها و سنت‌های مشایخ خود است، بجای اینکه کلام خدا را بگیرد.

۱۹۵. و هنگامی که وعده‌ی کلام در ایام آخر برای او آورده می‌شود، بخاطر سنت‌هایش آن را نخواهد پذیرفت، درست همان‌طور که عروس عبرانی عمل کرد. کلام راستین، هر چند که آشکار شده، اثبات و تأیید گشته، این را نخواهد پذیرفت. چرا نخواهد پذیرفت؟ چون این نماد و الگوی اوست. درست است. نمی‌تواند از الگو و نماد خویش جلوتر باشد. می‌بینید؟ این از پیش گفته شده است که این کار را خواهد کرد، پس چطور می‌توانید مانع آن بشوید؟

۱۹۶. تنها کاری که باید بکنید این است که شاد باشید که داخل هستید. همین و بس. در انتظار آن باشید. بسیار خوب.

۱۹۷. خدا وعده داد، در ایام آخر، کلام خود را برای او آشکار و اثبات خواهد نمود و او همچنان آن را نخواهد پذیرفت. تمام آنچه خدا از طریق خادمان خویش، انبیا به او وعده داد. خدا از طریق عیسی مسیح وعده داد. خدا توسط یوئیل وعده داد. خدا توسط پولس وعده داد. خدا توسط ملاکی وعده داد. یوحنا... توسط یوحنا و تمام انبیا، دقیقاً وعده داد که پیغام آخر برای او چه خواهد بود. حال اگر می‌خواهید یادداشت کنید، مسلماً اینها را می‌دانید. عیسی، یوحنا ۲:۱۴، یوئیل ۳۸:۲، پولس، دوم تیموتائوس باب ۳، ملاکی باب چهارم، و یوحنا، مکاشفه باب ۱۰، هفده، یک تا هفده، می‌بینید، اینکه دقیقاً چه اتفاقی خواهد افتاد. و برای کلیسا، این چه معنایی دارد؟ کلام تجسم‌یافته دوباره در میان قوم او جسم شد. می‌بینید؟ و آنها بدان ایمان ندارند.

۱۹۸. می‌دانید عیسی چه گفت وقتی دید... وقتی آن معجزات را در برابر آنها انجام داد و اثبات کرد که خداست؟ کاری که انجام می‌داد، این را اثبات کرد که او بود. او دقیقاً این کار را کرد، به آنها گفت: "و تو ای کفرناحوم که تا به فلک سرافراشته‌ای... زیرا هرگاه معجزاتی که در تو پدید آمد در سدوم ظاهر می‌شد، هرآینه تا به امروز باقی می‌ماند."^{۱۹۷}

درست است. و در کفرناحوم او هرگز کاری به‌جز شفای چند بیمار انجام نداد، و اسرار دل آنها را گفت و از آنجا خارج شد. همین است. می‌بینید؟

۱۹۹. آنها نمی‌دانند که اعمال عظیمه چه هستند. فکر می‌کنند که باید یک برنامه‌ی بزرگ و عظیم باشد که همه بلند می‌شوند، و قاضی یک نطق انجام می‌دهد، گروه موسیقی می‌نوازد، زنگ افشانی می‌شود و زنان خوش لباس و... تمام افراد با مدارک پی‌اچ‌دی، ال‌ال‌دی. و مدارک بالا، کلاه‌های بلند و یقه‌های برگشته، همه باید وارد شوند. "این چیزی عظیم است." خدا می‌گوید: "این جهالت است."

۲۰۰. ولی خدا یک فرد ناچیز را بلند می‌کند که القباى خود را به سختی می‌داند، او کاری انجام می‌دهد که کلیسای راستین را مشتعل می‌سازد. و مابقی آنها می‌گویند «یک مشت دین خروش» ولی خدا به آن می‌گوید «عظیم» و آن را «جهالت» می‌خواند، می‌بینید، درست برعکس. می‌بینید؟ و چیزی را که خدا وعده داده است، انجام داده و انجام خواهد داد.

۲۰۱. حال، همچنان، همان‌جایی که بود باقی ماند، حوای عبرانی. او نمی‌توانست پذیرا باشد. می‌توانستی مردگان را زنده کنی، می‌توانستی روح خدا را ببینی. عیسی نازل شد و خود را بعنوان پسر خدا اثبات نمود. نخست، شروع کرد به موعظه کردن. فکر می‌کردند، "خب، این آدم عجیبی به نظر می‌رسد. اصلاً او کیست؟" اولین اتفاقی که می‌افتد می‌دانید، مردم شروع می‌کنند به گفتن...

۲۰۲. البته، آنها گفته بودند، قبلاً هنگامی که پیشرو او یعنی یحیی آمد، آنها گفتند: "آیا تو مسیح هستی؟"

۲۰۳. او گفت: "نه، اما او جایی در بین شما ایستاده است." آه-ها! می‌بینید؟ چرا؟ او می‌دانست، وقتی پیغام او تحقق یافت، او می‌بایست چه کار کند. می‌دانست که چه کاری قرار است انجام دهد.

۲۰۴. درست همان‌طور که نوح خونخ را در نظر داشت. وقتی خونخ رفت، نوح گفت: "بهتر است که به کشتی نزدیک شویم. زمان نزدیک است." نوح مدام خونخ را در نظر داشت. می‌بینید؟

۲۰۵. و یحیی به دنبال نشانه‌هایی بود که عیسی به او گفته بود، یا خدا به او گفته بود که به دنبالش باشد. گفت: "اکنون جایی در میان شما ایستاده. او را نمی‌شناسم، ولی او را خواهم شناخت."

۲۰۶. آنجا ایستاده بودند، و گفتند: "آیا تو مسیح (مسیح) نیستی؟" گفتند: "ما از جانب مقرر مرکزی فرستاده شده‌ایم." آه-ها! گفتند: "مشایخ ما را به اینجا فرستاده‌اند. اگر تو مسیح هستی، چرا نمی‌آیی به آنجا تا خودت را معرفی کنی نه اینجا در میان یک مشت افراد دون پایه؟ به آنجا بیا و خودت را معرفی کن."

۲۰۷. او گفت: "من مسیح نیستم." گفت: "من صدای نداکننده‌ای در بیابان هستم."

۲۰۸. این خیلی بالاتر از درک آنها بود. آنها هیچ چیزی در این باره نمی‌دانستند، می‌بینید، و در عین حال همه در انتظار آمدن او بودند. ولی این نمی‌توانست کسی مانند او باشد. او ه خدای من این خیلی وحشتناک بود."

"از کدام دانشکده هستی؟"

"هیچ کدام."

"کارت عضویت داری؟"

"کارت عضویت چیست؟" می‌بینید؟

۲۰۹. او مسح‌شده‌ی خدا بود. او گفت: "یک چیز دارم، اکنون تیشه بر ریشه‌ی درختان نهاده شده است." حال، این همه‌ی چیزی بود که او داشت. او نه به روش روحانیون، بلکه به روش هیزم‌شکنان سخن گفت؛ افعی‌زادگان، تیشه‌ها، درخت‌ها و همه‌ی این چیزها. او با ادبیات کلیسایی صحبت نمی‌کرد.

۲۱۰. اما عیسی گفت که هرگز نبی‌ای مانند او نبوده است. "تا امروز، از رحم کسی مانند او نبوده است." درست است، او چیزی بیش از یک نبی بود. او پیغام آور عهد بود که در میان دو مقطع قرار گرفته بود. می‌بینید؟ «بیش از یک نبی».

۲۱۱. و بعد آن وقت آنها او را نشناختند. متوجه او نمی شدند. او آدم عجیبی به نظر می رسید، به همین دلیل او را نادیده گرفتند.

۲۱۲. بعد وقتی عیسی آمد، آن وقت قطعاً نمی خواستند پذیرای او باشند. این پسر نجار، چیزی شبیه آن نبود، با یک عقبه‌ی ننگین و عنوان «نامشروع»، آنها نمی خواستند کسی با این مشخصات را ببینند.

۲۱۳. ولی، ببینید که خدا چه کار کرد. او افرادی بی سواد، فقیر، ماهیگیر، هیزمشکن، کشاورز و فاحشه‌ها را برگزید و افراد برجسته را کنار نهاد. چرا؟ چرا این کار را کرد؟ چرا چنین کاری انجام داد؟ می توانید تصورش را بکنید؟ چون آن افراد بودند که کلمه بودن او را تشخیص دادند. حال، بیایید یک دقیقه به این نظر کنیم.

۲۱۴. اینجا یک ماهیگیر عامی را داریم که حتی قادر نیست اسم خودش را بنویسد. کتاب مقدس می گوید که او «عامی و بی سواد» بود. او ماهی‌های خود را از آب بیرون می کشد و بر زمین می گذارد. بعد به آنجا می رود تا ببیند دلیل این سروصدا چیست. ولی در اعماق وجود خویش می داندست کتاب مقدس گفته است که مسیح... تمامی عبرانیان در انتظار مسیح بودند، چون در زمان آمدن او، می بایست یک اتفاق کتاب مقدسی رخ می داد.

۲۱۵. مسیحان زیادی بودند که برخاسته و گفته بودند "من او هستم." و آنها را گمراه کرده بودند، صدها نفر را گمراه کرده و هلاک شده بودند. می بینید، ولی این بخاطر فراری دادن آنها از آن اصلی در زمان آمدنش رخ داده بود.

۲۱۶. داستان سرایی درباره‌ی خرقة‌ی ایلیا؛ و همه‌ی چیزهای دیگر را داشته‌ایم، ولی این-این- این فقط برای فراری دادن افراد از آن امر راستین در زمان آمدنش است. می بینید؟ درست است. انواع و اقسام مردمی که ملبس به رداها آمدند و در انواع خرقة‌ها دفن شدند و تمام چیزهای دیگر. این... فقط اثبات می کند. مثل یک دلار جعلی که نشان می دهد یک جایی یک دلار درست و خوب وجود دارد، اگر بتوانید پیدایش کنید.

۲۱۷. حال او می‌آید. این بزرگان و نجبا به آنجا می‌آیند و آن قدر غرق در جایگزین‌هایشان هستند. می‌گفتند: "اگر مسیح بیاید، مسلماً نزد قیافا خواهد آمد. او به فرقه‌ی ما خواهد آمد. او نزد فریسیان خواهد آمد." صدوقیان می‌گفتند: "این فکر شماسست! او نزد صدوقیان خواهد آمد." و در این وضعیت بودند، همان کاری که امروز انجام داده‌اند.

۲۱۸. ولی هنگامی که آمد، امری عجیب بود. او خواهد آمد، او، خیلی برخلاف چیزی که آنها تصور می‌کردند، او بر طبق کلام آمد. و آنها کلام را نمی‌شناختند.

۲۱۹. بگذارید این را بگویم، تا شما... تا این کاملاً جا بیفتد، می‌خواهم این را متوجه شوید. این مشکلی است که امروز با آن مواجهید، شما کلام را نمی‌شناسید. می‌بینید؟

۲۲۰. عیسی گفت: "علائم آسمان را تشخیص می‌دهید، ولی علائم زمان خود را نمی‌شناسید."^{۱۹۸} گفتند: "ما موسی را داریم."

۲۲۱. بعد گفت: "اگر موسی را می‌شناختید، من را نیز می‌شناختید." موسی را نمی‌شناختند، در نتیجه شناختی نداشتند. آنها فقط اعتقادنامه‌ای را می‌شناختند که خود آنها پدیدآورنده‌اش بودند.

۲۲۲. حال بیایید به این ماهیگیر پردازیم. سبدش را بر زمین می‌گذارد، دستی بر ریش خاکستری خود می‌کشد و به راه می‌افتد. "به گمانم خواهم دید او کیست."

۲۲۳. برادرش گفت: "بیا، بیا به آنجا برویم." گفت: "این همان فرد است." این همان کسی است که آن روز می‌گفتند... دیشب تمام مدت را با او بودم. یحیی را که درموردش با تو صحبت می‌کردم، می‌شناسی؟

۲۲۴. "او، آری همان فرد بیابانی. بله، درباره‌اش شنیده‌ام." شمعون گفت: "خب، درموردش شنیده‌ام. بله، دو یا سه ماه قبل آنجا بودم. بله."

۲۲۵. "خب، او گفت... یک روز آنجا ایستاده بود و یک حرف عجیبی زد. او گفت: می‌دانید، اکنون او می‌آید؛ گفتند، از کجا می‌دانی؟ به آنجا نگریست، یک آدم معمولی آنجا ایستاده بود. او گفت: روح خدا را به شکل کبوتر می‌بینم که نازل می‌شود. یک صدا را می‌شنوم که می‌گوید: "این همان است. این است پسر حبیب من که از سکونت در او خشنودم." سپس به آب وارد شد و او را تعمیم داد. خب، آنجا، او گفت که او را شناخت."

۲۲۶. "اوه، نمی‌دانم." شمعون گفت: "بارها و بارها همه‌ی اینها را شنیده‌ام." اما به راه افتاد. در اعماق قلبش یک ذریت پیش‌برگزیده بود. می‌بینید؟ عیسی چنین گفت، به سمت او حرکت می‌کند، حرکت می‌کند. گفت: "می‌روم به جلسه و می‌بینم." و به آن سمت می‌رود.

۲۲۷. عیسی آنجا ایستاده بود، یک فرد معمولی. به سمت او رفت. عیسی گفت: "اسم تو شمعون است و نام پدرت یوناست." این او را خالی کرد. چرا؟ چون آن تخم کوچک ابدی در آنجا بود. بله، قربان!

۲۲۸. گفت: "یک دقیقه صبر کن! چطور ممکن است؟ تو هرگز مرا ندیده‌ای و پدرم را هم نمی‌شناسی، چون او سال‌هاست که مرده است. ولی تو می‌آیی و این را به من می‌گویی؟ حال، می‌دانم که کتاب مقدس می‌گوید... "این "بینیم مشایخ چه می‌گویند. " نیست، بلکه "کتاب مقدس گفته که مسیح یک نبی خواهد بود. ایناهاش، این همان اوست."

۲۲۹. روزی از سامره گذر می‌کرد، گروهی از یهودیان به همراه او بودند. او آنها را ترک کرد و این زن بدنام بیرون آمد، می‌دانید، ممکن است زن زیبایی بوده باشد. او از کودکی در خیابان بوده و داشت از آنجا عبور می‌کرد. شاید داشت به چیزی فکر می‌کرد. به آن سمت آمد و سطل خود را زمین گذارد. شروع کرد به پایین فرستادن سطل، برای آب کشیدن. صدای مردی را شنید که می‌گوید: "به من آب بنوشان." به اطراف نگاه کرد و یک یهودی میانسال را دید که آنجا نشسته است.^{۱۹۹}

۲۳۰. زن گفت: "آیا یهودی نیستی؟ نباید این کار را بکنی. مرسوم نیست که با من سخن بگویی! من یک سامری هستم."

۲۳۱. او گفت: "لکن اگر می‌دانستی چه کسی با تو سخن می‌گوید... از من می‌خواستی که به تو آب بنوشانم."

۲۳۲. گفت: "دلو تو کجاست؟" می‌بینید؟ "طناب تو کجاست؟"

"او گفت: "خب، آبی که من می‌دهم، حیات است."

۲۳۳. "چه؟" می‌بینید؟ "شما می‌خواهید که در اورشلیم عبادت کنید و پدران ما عبادتشان..."

۲۳۴. "اوه!" او گفت: "درست است، لکن... " گفت: "ما یهودیان می‌دانیم چه چیزی را می‌پرستیم، ولی... " گفت: "می‌دانی، زمانی می‌رسد که دیگر نه در اورشلیم و نه در این کوه عبادت خواهند کرد." او گفت: "خدا در روح خواهند پرستید، زیرا او روح است، روح راستی." زن شروع کرد به مطالعه و بررسی کردن.

و او گفت: "برو و شوهرت را به اینجا بخوان."

زن گفت: "شوهرم؟ من شوهری ندارم."

۲۳۵. گفت: "درست است." گفت: "با پنج نفر رابطه داشته‌ای و اکنون با ششمی هستی." و گفت: "پنج نفر و -و می‌دانی، حقیقت را گفتی."

۲۳۶. نگاه کنید! این چه بود؟ آن نور به آن بذر اصابت کرد. این بذر آنجا قرار گرفته بود، که توسط خدا گفته شده بود. بله، آقا!

۲۳۷. تخم بر روی زمین بود. هنگامی که خدا آب را به حرکت درآورد، و خورشید بر آن تابید، رشد کرد. درست است. این تنها چیزی است که نیاز داشت، یعنی آفتاب. فقط محتاج نور بود. بله، آقا!

۲۳۸. و هنگامی که روح‌القدس در عیسی، حیات گذشته‌ی زن را کنار زد و آن را به وی

نشان داد، آن نور به آن تابید. زن گفت: "ای آقا! می بینم که نبی هستی." گفت: "حال، می دانیم، این را می دانیم که وقتی مسیح (ماشیح) بیاید، این چیزی است که او می بایست باشد. و ما صدها سال است که نبی نداشته ایم. صدها سال است که یک نبی راستین نداشته ایم." و گفت: "چطور درباره ی شوهرم به من گفتی، و گفتی که چند شوهر داشته ام." گفت: "من این را متوجه نمی شوم." گفت: "وقتی مسیح بیاید، او قرار است که این کار را بکند. ولی تو که هستی؟"

او گفت: "من همانم."

همین کافی بود. می بینید؟ یک فاحشه!

۲۳۹. درحالی که کاهنین به اطراف نگاه می کردند و می گفتند... خب، آنها می باید پاسخگوی جماعت خویش می بودند. گفتند: "فرب این شخص را نخورید، او دیورده است. همین و بس." حال، این تفاوت است. امروز هم همان است. می بینید؟ امروز هم همان امر، دقیقاً به همان صورت رخ می دهد. بله، آقا!

۲۴۰. زن، زن این را می دانست چون نور بر آن تابیده بود. آنها... آن ماهیگیران، هیزمشکنان، کشاورزان، باج گیران و فاحشه ها، آنها در او چیزی را دیدند که کلام ساده گفته بود که او انجام خواهد داد و فریسیان بخاطر سنت هایشان نمی توانستند ببینند. [برادر برانهام مکث کرده و یک ژستی می گیرد و جماعت پاسخ مثبت می دهند.] آنها بخاطر سنت هایشان نمی توانستند ببینند. ولی فاحشه، کشاورزان و همه ی آنها این را دیدند، تمام کسانی که پیش برگزیده بودند. زمانی که تردیدها کنار رفتند، تخم شروع کرد به رشد کردن. درست است.

۲۴۱. زن چه کار کرد؟ آیا او گفت: "خب، خوشحالم که مسیح را ملاقات کردم."؟ او نه، برادر! او مستقیم به سمت شهر حرکت کرد. او آب را فراموش کرد. گفت: "بیاید مردی را ببینید که تمام کارهایی که انجام داده بودم را گفت. آیا این همان کاری نیست که کتب می گویند مسیح قرار است انجام بدهد؟ آیا این دقیقاً همان نیست؟" و مردم می توانستند شاهد همان چیز باشند و ببینند.

۲۴۲. همان‌طور که عیسی مسیح گفت، در یوحنا ۱۴:۱۲، دوباره اتفاق خواهد افتاد. او این را در لوقا هم گفت، هنگامی که گفت: "چنان‌که در ایام نوح بود." چطور خدا خودش را در یک انسان آشکار کرد، و گفت چه کسی پشت سر اوست، و سارا چه کار کرد، او در خیمه خندید و تمام این آیات در ملاکی و این چیزها که برای زمان آخر پیشگویی شده است. عبرانیان ۴ گفت هنگامی که «کلام» بازگردد. ملاکی ۴ گفت که این از طریق یک انسان باز خواهد گشت. عبرانیان ۴ گفت: "کلام خدا ممیز افکار قلب است."

۲۴۳. و می‌توانند انجام این را ببینند و از آن رویگردان شوند. سنت‌هایشان این را مخفی کرده و بی‌تأثیر می‌سازد. خب، ما درست در اینجا هستیم. فقط همین. آه-ها!

۲۴۴. می‌دانید، او قادر است همین کار را امروز انجام دهد. به روی صحنه بیاید و همان کاری را انجام بدهد که در آن زمان انجام داد، همان‌گونه که گفته بود انجام خواهد داد. می‌بینید؟ انجامش را وعده داده است. انجامش را وعده داده است و اگر همان کار را انجام دهد، پیغام آور لائودیکیه می‌بایست انجامش دهد.

۲۴۵. و بعد اگر کلیسای لائودیکیه شاهد انجام آن باشد، دقیقاً همان کاری را خواهند کرد که کلیسای عبرانی در ابتدا انجام داد. مهم نیست که چقدر خوب اثبات شده باشد، در هر صورت این کار را خواهند کرد.

۲۴۶. حال، گفته است که چنین خواهد شد، که ما به سمت کلام نخستین باز خواهیم گشت، و چنان‌که وعده داده شده، آشکار خواهد شد، تا یک بار دیگر ایمان نخستین را احیا کند. و اگر خودش را آشکار سازد که در میان قوم خویش ساکن است، با انجام این اعمال، می‌تواند اجازه دهد تصویرش ثبت شود، تا از نظر علمی اثبات گردد و آنها همچنان به آن ایمان ندارند. اثبات شده، چشمان مکانیکی دوربین او را که آنجا ایستاده ثبت کرده، همان ستون آتش، دیروز، امروز و تا ابدالآباد همان. عبرانیان ۸:۱۳، تا این را از نظر علمی و هر طریق دیگری نشان دهد، از نظر علمی در حیطه‌ی روحانی. به هر طریقی که می‌شد اثبات شود، اثبات شده است.

۲۴۷. و می‌دانید، آنها احتمالاً همین کار را خواهند کرد. احتمالاً آنها هم از آن رویگردان می‌شوند، همان‌طور که آنها شدند.

۲۴۸. اوه خدایا، امدادمان کن. همین‌جا توقف می‌کنیم. خدا کمکمان کند که ببینیم، دعای من این است. چون نمی‌خواهم مدت طولانی شما را نگه دارم. خدا کمکمان کند که ببینیم. ایمان دارم شاید، روحی که بر ماست، اکنون زمانی باشد که خدا امدادمان می‌کند تا این مهر را گشوده و مکشوف نمایم.

۲۴۹. پس بخوانیم. همان‌طور که وضعیت کلیسا را می‌بینیم، می‌بینیم که کجا بوده، چه کرده‌اند، دیدیم که کجا قرار بوده بیاید، آنجا دیدیم، و دیدیم که قرار بود چه کاری انجام دهند. دقیقاً همان کار را کردند. اکنون می‌بینید که کجا هستیم؟ خودتان قضاوت کنید. من نمی‌توانم قضاوت کنم. من فقط مسئول آوردن این کلام هستم. به همان صورتی که به من داده شده، می‌توانم مطرح کنم. تا به من داده نشده باشد، نمی‌توانم مطرح کنم. هیچ‌کس دیگری هم نمی‌تواند.

و چون مهر سوم را گشود، حیوان سوم را شنیدم که می‌گوید، بیا (و ببین)! و دیدم اینک اسبی سیاه که سوارش ترازویی به دست خود دارد.

و از میان چهار حیوان آوازی را شنیدم که می‌گوید یک هشت یک گندم به یک دینار و سه هشت یک جو به یک دینار و به روغن و شراب ضرر مرسان.

۲۵۰. حال، بره کتاب را در دست خود دارد، و مهرها را می‌گشاید. او مهر نخست و دوم را شکسته و اکنون مهر سوم را می‌شکند... و همین‌طور که می‌شکند، بره آن را می‌شکند، مهر سوم، حیوان سوم...

۲۵۱. چند نفر می‌دانند که حیوان سوم شبیه چه بود؟ شبیه انسان بود. اولی شبیه یک شیر بود. دیگری شبیه یک گوساله بود یا یک گاو، و سومی به شباهت یک انسان، مثل یک انسان. و یوحنا صدای این-این موجود زنده، این حیوان را شنید. موجود زنده، شبیه انسان، به یوحنا

گفت: "بیا و ببین که این چیست، این سرّی که مخفی گشته بود." در تمام این مدت سال‌های نجات، از بنیان عالم تحت این مهر، چیزی که قرار بود اتفاق بیفتد، مخفی بود. حال، "بیا و ببین که این چیست."

۲۵۲. و بعد او این را باز می‌کند. یک رعد صدا می‌کند و بره مهرها را می‌گشاید.

۲۵۳. حال، یوحنا نزدیک شد تا ببیند که این چه خواهد بود. او چه دید؟ یک اسب سیاه را دید. و کسی که سوار بر اسب بود، یک ترازو در دست خود داشت. حال، این نخستین چیزی است که او دید. هنگامی که بره این را اعلام کرد، مهر را گشود، سپس حیوان دیگر... می‌بینید، آن حیوانات دارند به ترتیب و به نوبت اعلام می‌کنند، "بیا و ببین." و یوحنا، جایی که او ایستاده بود، شاید این گونه، به آن سمت می‌رود، هنگامی که بره مهر را گشود، و به آن سمت حرکت کرد. معمولاً...

۲۵۴. همان‌طور که در مهر اول دیدیم، رعد صدا می‌کند. و یوحنا نگاه می‌کند تا ببیند چه اتفاقی می‌افتد. بعد آمدن یک انسان را می‌بینید، نخست، سوار بر یک اسب سفید، شاهد سواری او است. همین‌طور پیش می‌رود، یوحنا پیمودن او تا به آخر را می‌بیند. او را می‌بیند که پیش می‌آید، اسب سفیدش را، و اینکه کمانی در دست دارد، و سوار، هیچ تیری در کمان ندارد. و چیز بعدی که مشاهده می‌کند، این است که او یک تاج دریافت می‌کند و همین‌طور می‌تازد.

۲۵۵. بعد می‌بینیم که بره، باز پیش می‌آید، یک مهر دیگر را می‌گشاید و نگاه می‌کند. حال یک اسب آتشگون پیش می‌آید. این مرد اکنون شمشیری در دست دارد. در سرتاسر کتاب مقدس پیش می‌رود، می‌بینید، با شمشیری در دست، و باید بکشد و صلح را از زمین بردارد.

۲۵۶. اکنون بره یک مهر دیگر را باز می‌کند. یکی دیگر از موجودات زنده، شبیه به انسان، گفت: "بیا و ببین." حال یوحنا جلو می‌رود تا ببیند که این چیست. وقتی این کار را می‌کند،

حالا آن سوار با یک اسب سیاه می آید.

۲۵۷. حال، دیشب متوجه شدیم که همان کسی که سوار بر اسب سفید بود، کسی بود که سوار بر اسب آتشگون (سرخ) بود.

۲۵۸. و صدا گفت از میان حیوانات صدا کرد، می بینید. آنجا، یوحنا آمد تا ببیند که این چه بود. مسیح در این موجودات زنده بود و یوحنا این اسب سیاه را دید.

و در آن وقت... و از میان چهار حیوان آوازی را شنیدم که می گوید یک هشت یک گندم به یک دینار و سه هشت یک جو به یک دینار و به روغن و شراب ضرر رسان. (می بینید؟)

۲۵۹. این سوار، بیاید به او پردازیم. اگر به سوار نخستین توجه کرده باشید، اینکه او که بود. و متوجه شدیم، دیشب، از نظر کتاب مقدسی، که سوار دوم هم دقیقاً همان فرد بود، فقط سوار بر یک اسب دیگر بود. چه اتفاقی افتاد؟ او خدمت خود را تغییر داد. درست است. دریافتیم که او یک ضدمسیح بود و موقعیت خویش را تغییر داد.

۲۶۰. متوجه شدیم که وقتی او، نخستین، فقط یک اسب سفید بود، به یک تعلیم تبدیل شد. حال، تک تک اینها را در کتاب مقدس نشان داده ایم. می بینید؟

۲۶۱. حال، به جایی که امشب هستیم، دقت نمایید؛ آن عصر کلیسایی دیگر. می بینید؟ اکنون داریم می رسیم به عصر کلیسای سوم. می بینید؟ دقیقاً در عصر کلیسای سوم، دقیقاً مثل اسب سوم است. می بینید؟

۲۶۲. اکنون، اولین دوره ی کلیسا چه بود؟ نقولوایان دارای یک تعلیم بودند، می بینید، درست در اولین دوره. بسیار خب. و بعد، اولین چیزی که می دانیم، این تعلیم نقولوای، رسمیت یافت که درست است و وارد عمل شد. و آنها این فرد را تاج گذاری نمودند. بعد، این روح، ضدمسیح، در یک انسان تجسم یافت. می بینید؟ و متوجه می شویم، بعداً، او یک ابلیس تجسم یافته نیز می شود، دیو کنار می رود و ابلیس وارد می شود.

۲۶۳. و درست به همان صورتی که آن کلیسا در این حالت است، یعنی کلیسای ضد‌مسیح، تکامل پیدا می‌کند، عروس هم با چیزهای متفاوتی از قبیل عادل شمردگی، تقدس و تعمید روح‌القدس درست مانند آنها پیش می‌رود. تنها تفاوت در اینجاست که آنها نخست بیداری خود را تجربه کردند، درحالی که کلیسا بیداری را در انتها خواهد داشت. سه سال نخست آنها... سه مرحله‌ی نخستین آنها که از دوران تاریکی گذر کرد، بعد سومین، در سه مرحله کلیسا خارج می‌شود؛ از عادل شمردگی، تقدس و تعمید روح‌القدس، در خدای تجسم یافته که در میان ما آشکار شده است. در اینجا او (شریر) وارد می‌شود، بعنوان ضد‌مسیح، بعنوان نبی کاذب، سپس وحش بعد در دوره‌ی تاریکی. و کلیسا از آن عصر تاریکی بیرون می‌آید؛ عادل شمردگی، تقدس، تعمید روح‌القدس، کلام مجسم شده، یعنی طریق کنونی؛ و او پیش می‌رود. آه-ها! این را می‌بینید؟ او پایین می‌رود. درحالی که کلیسا به بالا می‌رود. می‌بینید؟ کامل‌ترین شکل ممکن. اوه، این زیباست. واقعاً این را دوست دارم.

۲۶۴. این سوار، همان سوار است، اما در یک مرحله‌ی دیگر از خدمت خود.

۲۶۵. مرحله‌ی اول، یک اسب سفید، می‌بینید، او فقط یک معلم بود، فقط یک معلم ضد‌مسیح. او بر ضد کلام خدا بود.

۲۶۶. حال، چطور ممکن است شما یک ضد‌مسیح باشید؟ هر کسی که انکار می‌کند هر کلام این درست نیست، و باید به همان صورت تعلیم داده شود، یک ضد‌مسیح است، چون کلام را انکار می‌کنند و خدا، کلام است.

۲۶۷. حال مرحله‌ی اول، اسب سفید، او فقط یک معلم بود، اما یک روح ضد‌مسیح در تعلیم و خصوصیت آن. معصوم جلوه می‌کرد. نمی‌توانست به چیزی آسیب برساند. این گونه به نظر می‌رسید. این طریقی است که شیطان وارد می‌شود. اوه، او ماهر است.

۲۶۸. او به حوا گفت: "حال، می‌دانم که تو به دنبال حکمت هستی. درست و غلط را نمی‌شناسی." گفت: "حال، اگر چشمانت باز شده بود. این را می‌دانستی." و گفت: "این

میوه بسیار دلپذیر است، خوب است. به نظر خوش‌نماست." باید اکنون آن را برگیری. نمی‌دانی که این‌طور هست یا نیست، می‌دانی؟"

"نه، نمی‌دانم، ولی خدا گفت این کار را نکنیم."

"ولی، اوه، خب، می‌دانم، ولی..."

"خدا گفت او... خواهیم مرد."

۲۶۹. او گفت: "مسلمان این کار را نخواهد کرد." می‌بینید، به شیرینی و دلپذیری هرچه تمام‌تر. ببینید که این چه کرد.

۲۷۰. به ظهور این روح ضد‌مسیح، یعنی تعلیم نقولای در میان کلیسای اولیه دقت کنید. نیکائو یا تقو یعنی «غالب آمدن، تسلط یافتن» بر جماعت، ساختن یک فرد مقدس. اوه، این فقط یک... "خب، ما فقط تمایل به مشارکت داریم. شما در اینجا پراکنده شده‌اید، هیچ‌کس از هیچ‌کس باخبر نیست. فکر کنم همه‌ی ما باید در عین تفاوت، یک تشکیلات داشته باشیم. می‌بینید. می‌رویم و در کنار هم قرار می‌گیریم، باید یک لژ از این بسازیم." و این ماهیت آن است چیزی به نام کلیسای مسیحی متدیست وجود ندارد. این یک کلیسا نیست، یک لژ است. باپتیست یک کلیسا نیست، یک لژ است.

۲۷۱. فقط یک کلیسا وجود دارد، و آن هم بدن روحانی و اسرارآمیز عیسی مسیح است. و شما در آن متولد می‌شوید، درست است، از طریق پیش‌برگزیدگی. درست است. "تمام کسانی که پدر به من عطا نموده، خواهند آمد. هیچ‌کس نخواهد آمد، مگر آنکه پدر او را خوانده باشد و تمام کسانی که او به من بخشید، نزد من خواهند آمد." پس این، این کافی است. او فقط...

۲۷۲. بره در آنجا نشسته و شفاعت می‌کند، تا زمانی که آخرین نفر وارد شود. زنگ کوچک به صدا در می‌آید، و او خارج می‌شود تا مالکیت خویش را دریافت کند، می‌بینید، فقط همین، کلیسای خویش، مطیعان خویش را به خانه می‌آورد. و دشمن خویش راه به همراه

تمام مطیعانش به دریاچه‌ی آتش می‌افکند و تمام. بعد ما وارد سلطنت هزارساله خواهیم شد. ۲۷۳. حال، همان سوار. در این مرحله‌ی اول، معصوم می‌نمود. و مرحله‌ی دوم، اگر کمی بالاتر روید، کمی بیش از آن در مرحله‌ی دوم، کتاب مقدس گفت که: "تاجی به وی داده شد." و یک انسان را تاج گذاری نمودند، یک ابرانسان. می‌بینید. او را تاج گذاری نمودند! و بعد، کتاب مقدس او را پاپ نمی‌خواند. کتاب مقدس او را «نبی کاذب» خطاب می‌کند. چرا؟ بله، مسلم است، او می‌بایست با روح ضد مسیح خود، که ضد مسیح را بر ضد کلام خدا تعلیم داد، نبی کاذب باشد. چون، اگر برخلاف کلام اصلی خدا تعلیم داد، ضد مسیح بود. بله، بود. و کلام، خود خداست. می‌بینید، یعنی مسیح. بسیار خوب. حال پس از آن، او را می‌بینیم که تاج گذاری نموده است و زمانی که به تاج رسید، خیلی معصوم و بی‌آزار نشان می‌داد. او فقط یک فرد ساده بود.

۲۷۴. اما بعد در شورای نیقیه به آن رسید و کنستانتین تمام امکانات را در اختیارش قرار داد. و بعد او چه کار کرد؟ سپس او، یعنی شیطان تخت و قوت خویش را به او سپرد. کتاب مقدس چنین گفت و به آن پرداختیم.

۲۷۵. حال، نکته‌ی بعدی که متوجه می‌شویم، این است که شیطان تمامی قدرت‌های سیاسی که تا به حال بوده و بعد از این خواهد بود را کنترل می‌کند. این را در متی ۱۱:۴ می‌بینیم. پس اکنون متوجه می‌شویم، که شیطان الحال قدرت‌های سیاسی را در اختیار داشت.

۲۷۶. ولی دارد تلاش می‌کند تا کلیسا را بدست آورد، پس می‌رود تا آن را فریب دهد. او ابرانسان خویش را می‌گیرد، او را در چهارچوب فرقه وارد می‌سازد و بعنوان «خلیفه»، می‌بینید، یک مسیح، تاج گذاری می‌نماید. مسیح بجای خدا عمل کرد. می‌بینید، این فرد یک خلیفه است، بجای خدا، می‌بینید؟ همان فرد، «بجای خدا» فرض بر این است که او یک خلیفه تحت مسیح است.

۲۷۷. حال، هنگامی که او این کار را کرد، بعد از آن چه کار کرد؟ او، یعنی شیطان، قدرت

سیاسی خود را که الحال در اختیار داشت، گرفت و قدرت مذهبی را گرفت که اکنون تاج گذاری شده بود و آنها را در کنار یکدیگر قرار داد.

۲۷۸. و بعد تاج دیگری بر دنیای مردگان برایش ساخت. بعد آنهایی که وفات می یافتند، اگر پول کافی می پرداختند، او آنها را از آنجا خارج می کرد. می بینید؟ پس حال او یک خلیفه بر ملکوت، بر برزخ یا هر چه بخواهد خطاب کند، شده است. چنین چیزی در کتاب مقدس وجود ندارد، می بینید، ولی او باید یک چیزی ابداع می کرد. کتاب مقدس می گوید که این از اعماق هاویه برخاسته و به همان جا هم باز خواهد گشت. بر روی زمین، یک حاکم است!

۲۷۹. حال، پس چه چیزی به او داده شده بود؟ نخست، یک کمان داشت، ولی هیچ تیری نداشت. ولی اکنون شمشیری بزرگ در دست داشت. اکنون توانایی انجام کاری را دارد. سپس از اسب سفید خود پایین می پرد، اسب سفید در حال تاخت خارج می شود. اکنون بر چه چیزی سوار می شود؟ یک اسب آتشگون (سرخ)، خون، اسب خونین. او حقیقتاً با آن می تازد. اوه، قطعاً. اکنون قدرتی عظیم به وی داده شده تا بکشد، سپس او سوار بر اسب خونین رنگ خود می شود.

۲۸۰. از شکسته شدن مهر دوم در شب گذشته، دیدیم که او صلح را از زمین گرفته و یکدیگر را می کشتند. و تذکره شهدای خود او، در کلیسای کاتولیک رومی، نشان می دهد که آنها از زمان سنت هیوو... بعد از سنت آگوستین اهل هیوو تا سال هزار و پانصد و اندی، شصت و هشت میلیون پروتستان را به قتل رساندند. «شصت و هشت میلیون!» اگر می خواهید مطالعه کنید، کتاب *اصلاحات عظیم* اثر اشموکر، کتاب *اصلاحات باشکوه* را مطالعه کنید. حال، شصت و هشت میلیون کشته در تذکره شهدا ثبت شده! زمانی که یکی از به اصطلاح قدیسن آنها این مکاشفه را یافت که هرکس در عدم توافق با کلیسای رومی باشد، بعنوان بدعت باید کشته شود، آنها را به تکاپو انداخت. اوه پسر! او رفت برای خونریزی. او-او سوار بر اسب سفید خود... بر اسب آتشگون خود شد و رفت برای تاختن.

۲۸۱. حال قدرت عظیم او می آید. او خلیفه‌ی آسمان شده بود و بعنوان خدا پرستیده می شد.

حاکم زمین، از طریق متحد کردن کلیسا و حکومت با یکدیگر، او را بر روی زمین حاکم ساخت و تاجی به او بخشید. می‌توانست با دعای خود جان‌ها را از برزخ خارج کند و نیز می‌توانست... او درست مانند خدا بود بر روی زمین، بجای خدا. با هم، او قدرت داشت تا هرکه را که موافق فرامین او نبود، بکشد. چه کسی می‌تواند چیزی به او بگوید؟ کلیسا نمی‌تواند چیزی بگوید، چون او سر آن است. حکومت نمی‌تواند چیزی بگوید، او سر آن است. پس میلیون‌ها نفر از آنها مردند. و آن کلیساهای کوچک، برادر، درهم شکسته شده، کشته شده و به قتل رسیدند. خوراک شیران گشتند و تمام چیزهای دیگر. می‌بینید؟ «اژدها»، روم، "تخت و قدرت خویش را بدو بخشید." کتاب مقدس چنین گفته است. می‌بینید؟ پس او سوار بر آن اسب آتشگون از میان خون‌های بشر گذشت، تا زمانی که شد اسب خونین.

۲۸۲. اکنون یوحنا او را سوار بر یک اسب سیاه می‌بینید. او به چه چیز دیگری تبدیل شده است؟

۲۸۳. حال باید این را به همان صورتی که بر من نازل شد، بیان کنم. و بعد اگر بر من نازل شود و در سازگاری با سایر کتب نباشد، آن وقت از جانب خدا نبوده است. می‌بینید؟ کتاب مقدس می‌باید، تک‌تک آن، این فقط یک-یک-یک امر عظیمی مثل این است. کلام باید در تطابق با کلام باشد و هر چیزی که در تضاد با کتاب مقدس باشد... اگر آن فرشته‌ی خدا چیزی به من می‌گفت که کتاب مقدسی نبود، به او ایمان نمی‌داشتم. می‌بینید؟

۲۸۴. یک روز در شیکاگو هنگامی که آن صدها خادم بودند، گفتم... کسی در آن جلسه بوده است؟ حتماً. در آن جلسه در شیکاگو گفتم: "شما از این صحبت می‌کنید که... فکر می‌کردید! اینجا من را گیر می‌اندازید." حدوداً به همین تعدادی که امروز اینجا هستند. گفتم: "مشکل شما با من چیست؟" گفتم: "روح القدس سه شب قبل به من نشان داد که هر کدامتان کجا خواهید بود. و ما در... از کارل پیرسید که این درست است یا نه."

۲۸۵. هنک^{۲۰۰} و بقیه آنجا بودند، درست است. همه‌ی شما آنجا بودید که بشنوید.

۲۸۶. گفتم: "با من مخالف هستید، بر سر تعلیم، مسئله این است می‌خواهم یک نفر از شما به اینجا بیاید، کتاب مقدس را بردارید و کنار من بایستید و این را رد کنید."، ساکت‌ترین گروهی بود که تا به حال دیده‌اید. گفتم: "مشکلتان چیست؟" گفتم: "پس اگر می‌دانید که نمی‌توانید در برابر کلام بایستید، پس دست از سر من بردارید، شما دکترهای الهیات، و این چیزها که در هنگام صحبت خودتان را بعنوان دکتر، دکتر، دکتر معرفی می‌کنید و من یک... (اوه، من و برادر وود می‌گوییم: "تازه‌کار یا بی‌تجربه.")" "من تحصیلاتی ندارم و هرگز از طریق هیچ دانشکده‌ی الهیات یا دانشگاهی نیامده‌ام. ولی کتاب مقدس را بردارید، بیاید کنار من بایستید و ذریت مار، تعمد به نام عیسی مسیح یا هر یک از چیزهای دیگری را که تعلیم می‌دهم، رد کنید." هیچ‌کس یک کلمه هم نگفت. همه‌ی شما از آن خبر دارید. این ساکت‌ترین جماعتی بود که تاکنون دیده‌ام.

۲۸۷. آن قدر به خودشان می‌بالند. می‌بینید حال، اینهاش. من به مناظره و جدل با دیگران اعتقادی ندارم. ولی زمانی به نقطه‌ای می‌رسد که تلاش می‌کنند شما را بدان وادار سازند. من نمی‌خواستم بروم، ولی روح القدس به من گفت، گفت: "به آنجا برو، من با تو خواهم بود."

۲۸۸. به آنها گفتم، سه یا چهار روز قبل از آن، همه‌ی شما آنجا بودید و حرف‌های آقای کارلسون و تیموتی هیکس^{۲۰۱} را شنیدید. و همه‌ی آنها آنجا نشسته بودند. من سه روز قبل از آن رفتم و گفتم: "با ناچاری آن-آن مکان را کنسل خواهید کرد."

۲۸۹. شبی طوفانی بود. من جلسه‌ای داشتم. خدا گفت: "برو کنار آن پنجره بایست، آنجا کنار آن سومین در." من رفتم و درست همان‌جا ایستادم. این طوری به بیرون نگاه کردم.

۲۹۰. او گفت: "برایت دامی پهن کرده‌اند. می‌خواهند از تو بخواهند که در انجمن خدمتی شیکاگوی بزرگ صحبت کنی." گفت: "برایت دامی گسترده‌اند، درباره‌ی تعلیمت از کلام من."

۲۹۱. او گفت: "حال آنها آن مکان را کنسل خواهند کرد. آن را در اختیار نخواهند داشت. می‌خواهند جایی را اجاره کنند که قهوه‌ای رنگ است." گفت: "این شکلی است." توقف کردم و خودم را در گوشه‌ای دیدم، به آنجا نگاه کردم و دیدم. همه‌ی آنها را آنجا دیدم. تمام خادمین را دیدم که آنجا نشسته بودند، آن‌گونه که بود. همه‌ی آنها را دیدم. و او گفت...

۲۹۲. او، گفت: "خداوند! اگر قصد چنین کاری را دارند، پس بهتر است به آنجا نروم. نمی‌خواهم احساساتشان را جریحه‌دار کرده و یا کار اشتباهی انجام بدهم." او گفت: "برو، من همراه تو خواهم بود." و این کار را کرد. درست است.

۲۹۳. حال، همه‌ی شما، در اینجا شاهدانی حضور دارند که درست آنجا نشسته بودند و می‌دانند که این حقیقت است. درست است. خب، نوارها را هم اینجا در اختیار دارید. ولی بفرمایید، می‌بینید.

۲۹۴. حال، سرّ این از این قرار است. زمانی که این امروز صبح خیلی زود، قبل از طلوع آفتاب بر من مکشوف شد، سریع به سمت کتاب مقدس رفتم و سعی کردم که این را جستجو کنم. و چنین بود. سه‌تای آنها تاکنون مطلقاً و بطور ماوراءالطبیعه مکشوف شده است. بله. حال این سرّ اسب سیاه است، بر طبق چیزی که به من مکشوف شده است.

۲۹۵. او در عصر تاریکی شروع به سوار شدن بر آن نموده است. این چیزی است که اسب سیاه نمایانگرش بود، دوران تاریکی، چون برای ایمانداران راستینی که باقی مانده بودند، زمان نیمه‌شب بود. اکنون دقت کنید در آن دوره‌ی کلیسا، عصر کلیسای میانی، عصر تاریک کلیسا. دقت کنید که خدا می‌گوید: "اندک قوتی داری." برای آنها، یعنی برای ایمانداران راستین، نیمه‌شب بود. حال، دقت کنید. عملاً تمام امید از کلیسای راستین گرفته شده بود، چون این فرد هم حکومت و هم کلیسا را کنترل می‌کرد. چه کاری می‌خواهند انجام دهند؟ می‌بینید؟ کاتولیکسیم تسلط یافته، هم بر کلیسا و هم بر حکومت. و همه‌ی آنهایی که با

کاتولیکسیم در توافق نبودند، کشته می‌شدند. به این دلیل است که اسب سیاه داریم. ببینید که چه کار تیره و تاریکی انجام داده، آن وقت متوجه خواهید شد و شما فقط... اگر با تاریخ آشنا هستید، این را ببینید، آن وقت شما... اصلاً نیازی به دانستن آن هم ندارید که این را متوجه شوید. حال دقت کنید. تمام امید از بین رفته بود. این اسب سیاه است.

حال، او سوار بر اسب سفید وارد شد، در حال حيله گری.

۲۹۶. سپس قدرت به او داده شد، او صلح را برداشت و میلیون‌ها نفر را قتل عام نمود. این کاری است که درحالی که می‌تاخت، قصد انجامش را داشت. و همچنان انجامش می‌دهد. می‌بینید؟

۲۹۷. اکنون، اینجا او سوار بر اسب سیاه خود است و پیش می‌آید. عصر تاریکی، این در آن زمان بود. درست حدود زمانی که کلیسا شکل یافت و به قدرت رسید، آنجا هر چیز دیگری را سرکوب نمودند. و صدها و صدها و صدها سال به همین صورت پیش رفتند، این چیزی است که هر خواننده‌ای بعنوان دوران تاریکی می‌شناسد. چند نفر این را می‌دانند؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] قطعاً، دوران تاریکی است. این هم اسب تاریک شما که نمایانگر دوران تاریکی است. حال، هیچ امیدی نمانده بود، هیچ امیدی نبود. برای ایمانداران راستین همه چیز تیره به نظر می‌رسید. حال، به این دلیل است که نمایان شده، اسب تاریک خطاب شده.

۲۹۸. و "ترازو یا میزان او که در دست دارد." می‌بینید. صدایی می‌آید، "یک هشت یک گندم به یک دینار و سه هشت جو به یک دینار." می‌بینید. درواقع، گندم و جو لزومات جسمانی و طبیعی حیات است. این چیزی است که نان و چیزهای دیگر را می‌سازد. ولی می‌بینید، او اینها را می‌فروخت. مفهومی که دارد، این است که داشت از تابعین و مطیعان خود بخاطر نوع امید حیاتی که داشت به آنها می‌بخشید، پول دریافت می‌کرد... او این را در همان زمان وادار کردنشان به پرداخت برای دعا، پول گرفتن برای دعا شروع کرد. هنوز هم این کار را می‌کنند؛ پرستش نه روزه.

۲۹۹. چون داشت چه کار می‌کرد؟ ثروت دنیا را در اختیار می‌گرفت. ترازو، وزن کردن. "اندکی گندم به یک دینار و اندکی جو به یک دینار." سوار بر اسب سیاه، او داشت... او با پول تابعین خود تجارت می‌کرد. کتاب مقدس پیشگویی می‌کند که او تقریباً تمام ثروت دنیا را در اختیار دارد. همان‌طور که دیشب درباره‌ی روسیه گفتیم و تمام آن چیزها، آنها تمام پول را می‌گیرند و مردم را در هرچه که دارند، غارت می‌کنند. بفرمایید.

۳۰۰. حال توجه کنید. می‌بینید که این مال اندوزی در کلیسا از کجا می‌آید؟ از این چیزها برحذر باشید که یک تشکیلات نسازید، یک چیز عظیم و میلیون دلاری در اینجا شکل دهید. می‌بینید که مادر آن چیست؟

۳۰۱. شکر خداوند! بسیار خوشنودم. بسیار خب. این فیض او بوده است. همین و بس. بسیار خب. بسیار خب.

۳۰۲. این زمان نیمه‌شب بود. اکنون این را متوجه می‌شوید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] در اینجا او دارد برای آن نوع حیات پول می‌گیرد، این گندم و جو است، یعنی جسمانی، روحانی نیست. این جو بود، می‌بینید، نان جو و نان گندم. او داشت بخاطر این نوع حیاتی که به تابعینش می‌داد، پول دریافت می‌کرد. بخاطر دعا توسط کشیش پول می‌گرفت تا با دعای خود مردم را از برزخ بیرون بیاورند. پول می‌گرفت! این را دارم براساس تاریخ می‌گویم. پول می‌گرفت، به گمانم برای پرستش نه روزه، چیزی که همه با آن آشنا هستند. پرستش نه روزه، فکر کنم کاری است که باید انجام دهید، یک مراسم توبه و ریاضت. بعد یک نفر باید بابتش پول دریافت کند. ثروت جهان را نزد او می‌آورد، برای خودش، در خود کلیسا. هنوز در حال تاختن است. اوه، مسلم است که هست. بله، آقا! هنوز می‌تازد.

۳۰۳. توجه کنید، این یک قسمت خوب است. توجه کنید.

... به روغن و شراب ضرر مرسان

۳۰۴. "فقط اندکی باقی مانده، ولی بدان ضرر مرسان!"

۳۰۵. حال، روغن... نمادی است از روح، روح القدس. اگر بخواهید چند آیه را در این باره به شما نشان می‌دهم. دو آیه هست. در لایوان ۱۲:۸ جایی که هارون قبل از ورود می‌بایست به روغن تدهین می‌شد. و در زکریا ۱۲:۴ جاری و روان شدن روغن از لوله‌ها می‌گوید: "این روح من است، روغن." مطلب دیگر، اگر می‌خواهید ببینید در متی ۱۴... ۲۵ یک باکره‌ی نادان بود، در ۳:۲۵، باکره‌ی نادان هیچ روغنی نداشت. فاقد روح. و متی ۴:۲۵، باکره‌ی دانا در چراغدان خود روغن داشت، پر از روح. روح! روغن نمایانگر روح است. اوه، جلال! [برادر برانهام یک بار دست می‌زند.] بسیار خب. متوجه شدید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] بسیار خب، روغن نمایانگر روح است.

۳۰۶. و شراب نمایانگر تحریک و انگیزش مکاشفه است. اوه، دوست دارم شروع به دیدن بکنم. زمانی که خداوند این را به من نشان داد، امیدوارم همسایگان را بیدار نکرده باشم، «تحریک و انگیزش مکاشفه»، می‌بینید؟

۳۰۷. روغن و شراب در کتاب مقدس همیشه با یکدیگر مرتبط بوده‌اند. به یک کشف‌الایات مراجعه کردم و جستجو کردم. یک رشته‌ای از آنها هست. مثل /ین، جایی که روغن و شراب همواره با هم همراه هستند. می‌بینید؟

۳۰۸. هنگامی که حقیقت کلام موعود خدا به‌راستی بر مقدسین او که به روغن پر شده‌اند مکشوف گردید، آنها همگی تهییج می‌گردند. شراب یک تحریک و انگیزش است. جلال! همین الآن چنین احساسی دارم. تحریک‌شده با شوق فریاد برمی‌آورد! می‌بینید؟ هنگامی که این کار را می‌کند، همان تأثیری را دارد که -که شراب بر انسان جسمانی دارد. چون زمانی که مکاشفه داده شده است، از حقیقت خدا و ایماندار راستین به روغن پر گشته و مکاشفه آشکار گردیده است. این تهییج چنان عظیم می‌گردد که خدا او را وادار می‌کند که رفتاری غیرعادی داشته باشد. درست است. جلال! [جماعت به وجد می‌آیند.] می‌بینید، این حالتی است که امروز در آن هستید. درست است، باعث می‌شود که رفتاری بعید داشته باشند.

۳۰۹. خب، اگر آیه‌ای از کلام را در این باب می‌خواهید، شروع کنید به خواندن اعمال باب ۲. در چه وضعیتی هستند؟ یک وعده را داشتند که به آنها داده شده بود. در آن زمان تمام وعده‌ی روح‌القدس بر آنها ریخته شد. و این... و این از نظر کتاب مقدسی اثبات شده بود. حال، می‌دانید...

۳۱۰. حال اگر آنها می‌گفتند... "حال، صبر کن، او به ما گفت که اینجا برای خدمت‌مان منتظر باشیم." و بعد از هشت روز می‌گفتند: "خب، بچه‌ها به شما می‌گویم." مثلاً مرقس به متی می‌گفت: "به گمانم ما اکنون این را یافته‌ایم. شما این‌طور فکر نمی‌کنید؟ می‌بینید، ما اکنون این را یافته‌ایم. درحالی‌که اینجا منتظر دریافت خدمت‌مان هستیم، باید فقط به راه بیفتیم برویم و موعظه کنیم، او به ما گفت که اینجا بیاییم و منتظر باشیم، اکنون هشت روز است که اینجا بوده‌ایم." چه می‌شد؟

"خب، یک روز دیگر هم صبر کنیم."

۳۱۱. نه روز می‌شود. بعد مرقس می‌آید یا-یا شاید یکی دیگر از آنها، مثلاً یوحنا و می‌گفت: "به گمانم نباید بیشتر از این صبر کنیم. به گمانم اکنون این را یافته‌ایم. شما این‌طور فکر نمی‌کنید؟"

۳۱۲. بعد می‌توانم شمعون را ببینم، چون او کلید را داشت، می‌دانید. "حال، یک دقیقه صبر کنید دوستان! کلام چیزی برای گفتن در این باره دارد. او هرگز به ما نگفت که چند روز منتظر بمانیم. او گفت منتظر باشید تا زمانی که، اینجا بمانید تا زمانی که نبوت یوئیل تحقق پیدا کند، تا زمانی که نبوت اشعیا اثبات شده باشد."

۳۱۳. "زیرا که بال‌های الکن و زبان غریب با این قوم تکلم خواهم نمود. و راحت همین است." این شرابی است که ریخته شده. شراب در کتاب مقدس چیست؟ استراحت. تازه‌سازی "این است آن راحتی که از حضور خداوند می‌آید." می‌بینید؟ این باید کتاب مقدسی باشد. می‌بینید؟

۳۱۴. پس می‌بینید که شراب نمایانگر تهییج و تحریک مکاشفه است. و هنگامی که روح‌القدس ریخته شد و آنها آتش خدا را بر خود دیدند، این شروع به تحریک و تهییج آنها نمود. و اولین چیز، می‌دانید، آن قدر تهییج شدند تا جایی که مردم گمان می‌کردند آنها مست هستند. ولی آنها توسط مکاشفه تهییج شده بودند. توسط خدا... ایناهاش! مکاشفه‌ی اثبات‌شده‌ی خدا برای آنها واضح شده بود، و آنها از این بابت خوشحال بودند. خدا این را وعده داده بود، و این در اینجا بر آنها مکشوف و اثبات گشته بود. آمین! یک مردی بود که آنجا ایستاده بود و می‌گفت: "این همان است! همین است!" و اتفاق افتاده بود، به همان نشانه‌ای که ما امروز داریم تأیید و اثبات گشته بود. این تهییج و تحریک توسط مکاشفه است. می‌بینید؟ و حال، آنها حقیقتاً در آن زمان آن را داشتند.

۳۱۵. به همین دلیل است که پطرس توانست به آنجا برود و بگوید: "شما مردان یهودیه! شما ساکنین اورشلیم! به من گوش کنید. همه‌ی شما دکترهای الهیات! به چیزی که می‌خواهم به شما بگویم، گوش کنید."

۳۱۶. او، چقدر عالی! مکشوف شده! مکشوف شده! وقتی اثبات شدن آن را دیدند، بسیار تهییج شدند. این همیشه همین کار را می‌کند، همیشه.

۳۱۷. وقتی می‌بینم که خدا وعده‌ی انجام کار مشخصی را برای این دوره داده، زمانی که وعده داد تا این مهرها را در این ایام آخر بشکند؛ و شما از شادی و جلال آن هنگامی که دیدم که او این را مکشوف می‌سازد، آگاه نیستید، اینکه آنجا ایستاده و وقوع آن را دیدم؛ و می‌دانید که هرکسی را به این چالش خواهم خواند. او هرگز چیزی را به ما نگفته است، جز آنکه به همان طریق واقع شده باشد. و بعد دیدن شعفی که در قلب من است، وقتی وعده‌های او را برای این ایام آخر می‌بینم، چنان که وعده‌ی انجام آن را داده. و در اینجا شاهد اثبات شدن آن به صورت کامل هستم. این تهییج آنچنان شدید است که من -من تقریباً اختیارم را از دست می‌دهم. تهییج از مکاشفه! بسیار خوب.

۳۱۸. آنها آنچنان تهییج شدند، بخاطر مکاشفه، که خود اثبات وعده شدند. حال، او، آنجا

شعف تهییج در جریان بود تا جایی که مردم می‌گفتند: "اینها مست شراب تازه هستند." هنگامی که خدا وعده‌ی خود را بر آنها مکشوف ساخت. و نه تنها آن را مکشوف ساخت، آن را اثبات هم کرد.

۳۱۹. این چیزی است که همواره گفته‌ام. انسان می‌تواند هر چیزی بگوید، می‌تواند هر چه می‌خواهد بگوید. ولی وقتی خدا می‌آید، آن را اثبات می‌کند.

۳۲۰. حال، کتاب مقدس گفت: "اگر در میان شما فردی روحانی یا نبی باشد، اگر چیزهایی بگوید و واقع نشوند، آن وقت به او توجهی نکنید. به هیچ وجه از او مترسید. از آن انسان نترسید، ولی اگر بگوید و تحقق پیدا کند، این من هستم. من در آن هستم. این ثابت می‌کند که این من هستم."

۳۲۱. و بعد، آن زن سامری، زمانی که کتاب مقدس گفته بود که این ماشیح (مسیح) این اعمال را بجا خواهد آورد، و او آنجا ایستاده و دقیقاً همان کاری را که کلام گفته بود، انجام می‌داد. زن گفت: "او اینجاست. بیاید و یک مرد را ببینید. آیا این دقیقاً همان چیزی نیست که کتاب مقدس گفته بود، اتفاق خواهد افتاد؟" می‌بینید؟ او توسط مکاشفه تهییج شد. درست است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] او توسط مکاشفه تهییج شد، هنگامی که این اثبات گشته بود. می‌بینید؟ درست است. او می‌دانست که...

۳۲۲. "می‌دانیم ماشیح که مسیح خوانده شده، می‌آید. و زمانی که بیاید، او همین اعمال را به خاطر خواهد آورد." زن این را دید.

و عیسی گفت: "من او هستم."

۳۲۳. سپس تهییج آغاز گشت. و او فریادزنان دور شد و به میانه‌ی شهر رفت. او سطل آب قدیمی خود را رها کرد و به آنجا رفت و به آنها گفت: "بیاید و ببینید!"

۳۲۴. حال، اگر با سنت‌های شرقی آشنایی داشتید، انجام چنین کاری برای او خوب نبود. بله، آقا! زنی از آن گونه، هیچ کس به او گوش نمی‌کرد. نه، آقا! او یک نشان داشت. و زمانی که

او... اگر آن گونه به خیابان می‌رفت و آن گونه رفتار می‌کرد، مردان در خیابان هیچ توجهی به او نمی‌کردند.

۳۲۵. ولی برادر! او کلام حیات را داشت. او تهییج شده بود. می‌توانستید... مثل این می‌مانست که بخواهید در یک روز بادی، خانه‌ای را که در آتش می‌سوزد، خاموش کنید، یک چیزی دارد بر آن می‌وزد. او-او آماده بود. بله، مردم نمی‌توانستند آن را خاموش کنند. این آتش خدا بود که شعله‌ور شده بود. بله، آقا! او گفت: "اگر به این باور ندارید، پس به جایی بیایید که جلسه در جریان است. من به شما نشان خواهم داد." بله، همین است.

۳۲۶. پس مردان به آنجا رفتند. و مسیح دیگر این را تکرار نکرد. ولی آنها می‌دانستند که یک اتفاقی برای زن افتاده است. او تبدیل شده بود، پس به مسیح ایمان آوردند. بله، آقا! به او ایمان آوردند.

۳۲۷. زیرا "ایمان از شنیدن است، شنیدن از وعده‌ی خدا، از کلام خدا، و از مشاهده‌ی حقیقت یافتن آن."^{۲۰۲} زیرا، این یک تخم است و هنگامی که کاشته شود، حیات خواهد گرفت. چیزی را که از آن صحبت می‌کند، ثمر خواهد آورد. اگر نیاورد، آن وقت تخم خدا نیست. و یا اینکه برزگر نمی‌دانسته که چگونه آن را بکارد؛ او از جانب خدا فرستاده نشده بوده تا آن تخم‌ها را بکارد. شاید آنها را بر روی صخره و یا چیز دیگری بکارد. می‌بینید؟ پس-پس شما می‌بینید، برزگر تخم را می‌کارد، خدا از آن مراقبت می‌کند، و این درجای مناسب قرار می‌گیرد.

۳۲۸. پس این به سوار اسب سیاه چه می‌گوید؟ "شراب و روغن من را ضرر مرسان! به آن دست نزن. شراب و روغن من! اندکی از آن را آنجا دارم، ولی هنوز اندکی هست. بله. حال می‌توانی بروی و تمام آن نوع حیایی را که می‌خواهی عرضه کنی، پیمان کنی. به خودت مربوط است. بهایش را خواهی پرداخت. ولی زمانی که به شراب و روغن می‌رسی، به آن کاری نداشته باش!" اگر بتوانید، اگر شما...

۳۲۹. به عبارت دیگر، مثل اینکه: "اگر از گله‌ی کوچک من کسی را گرفتار کنی، که به روغن و شراب من پر شده است، شراب و روغن کلام ناب، می‌خواهی آنها را بکشی. چون، داری این کار را می‌کنی، این کاری است که داری انجام می‌دهی. مجبورشان نکن که «درود بر مریم»، یا چیزی شبیه آن، یا اعتقادنامه‌های تو را بگویند. دستت را از آنها بکش. آنها می‌دانند که به کجا می‌روند، چون به روغن من مسح شده‌اند. و بخاطر مسح شدن به روغن من، شراب سرور و شمع دارند. چون کلام وعده‌ی من را می‌شناسند، که من دوباره آنها را خواهم برخیزانید. به آن ضرر مرسان. سعی نکن آن را آشفته سازی، بلکه فقط از آن اجتناب کن."

۳۳۰. او کلام خود را اثبات کرده و آن را وارد می‌سازد. آنها می‌دانستند دوباره قیام خواهند کرد. اوه، چقدر این را دوست دارم. دوباره قیام خواهند نمود. اسب سیاه دارد می‌آید، درحال تاختن، یعنی عصر تاریکی.

۳۳۱. اسب سفید رفت، دیدیم که چه کار کرد. اینجا اسب آتشگون (سرخ) می‌آید، دیدیم که دقیقاً چه کاری کرد. و حال اسب سیاه می‌آید، می‌بینید، او همیشه همان سوار است، کاری که در خلال تمام این ادوار انجام می‌دهد.

۳۳۲. اکنون متوجه شدیم که او این را پیمان‌ه کرده و بخاطرش پول دریافت می‌کرد، دقیقاً، گندم جسمانی، حیات جسمانی این چیزی است که بدان می‌زیستند.

۳۳۳. اما نمادی بود برای روح؛ روغن؛ و شادی شراب. "آن حیات روحانی، بدان ضرر مرسان، آن را رها کن." عبارت دیگر "روم، به آن دست نمی‌زنی! از آن من است، متعلق به من است."

۳۳۴. حال، اینجا یک مطلب دیگر دارم که می‌خواهم بدانید. توجه داشته باشید، این یکی از آن چهار حیوان نبود که گفت: "به روغن و شراب ضرر مرسان." به این توجه کردید؟ چهار حیوان سخن می‌گفتند، ولی اجازه بدهید این را بخوانم.

... وزن کن، یک دینار... یک هشت گندم، و سه هشت جو به یک دینار و به

روغن و شراب ضرر مرسان.

۳۳۵. حال به اینجا گوش کنید.

و از میان چهار حیوان آوازی شنیدم...

۳۳۶. این چه بود؟ بره. آمین! این چهار حیوان نبود. بره این را گفت. چرا؟ او می خواهد

خاصان خود را برگردد. این متعلق به اوست. او این را فدیة نموده است. می بینید؟ آمین! "به

آن روغن ضرر مرسان." نه، آقا! نه چهار حیوان، بلکه بره کسی بود که این را گفت. و بره...

نه، چهار حیوان این را اعلام نکردند. خود بره این را گفت.

۳۳۷. چهار حیوان گفتند: "بیا و ببین." آنگاه رفتند و این را دیدند.

۳۳۸. و او گفت: "یک هشت یک گندم به یک دینار... و این مقدار جو به این اندازه." ولی

بعد بره از میان آنها بانگ برآورد و گفت: "ولی به روغن و شراب ضرر مرسان! آه-ها!

درست است. به این گوش کنید." به این ضرر مرسان، روزی تاوانش را خواهی داد."

نه و سی دقیقه.

۳۳۹. خب، با تمام درکم و تمام آنچه که می دانم و با تمام آنچه که قلباً بدان ایمان دارم، این

مفهوم و معنای راستین این سه مهر است. می خواهم خدا را بخاطرش شکر کنم. و این را

خواهم گفت که، این مکاشفه‌ای است که او به من بخشید. او این را به من عطا کرد، یعنی

مکاشفه‌ی این را و من ایمان دارم که ما در ایام آخر زندگی می کنیم.

۳۴۰. فردا شب به سوار اسب زرد خواهیم پرداخت. اکنون از آن خبر ندارم. چیزی نمی دانم.

خدا می داند که این حقیقت است. هیچ چیزی در موردش نمی دانم. خیر.

۳۴۱. یادداشت‌هایی را که سال‌ها قبل داشته‌ام، مرور کرده‌ام. چند وقت قبل برادر گراهام

اسنلینگ^{۲۰۳} را دیدم، شاید بیرون رفته باشد. ولی یادم هست زمانی را که قبلاً این را اینجا موعظه کردم. داشتم بررسی می‌کردم که سال‌ها قبل چه گفته‌ام. یک روز داشتم کتاب مکاشفه را بررسی می‌کردم، و در یک مرتبه به چهار اسب سوار پرداختم.

۳۴۲. گفتم: "اسب سفید، تردیدی نیست که کلیسای اولیه است." این را از روی یکی از کتاب‌های ادونتیست‌ها خوانده بودم. یک چیزی از آنجا خوانده بودم. گفتم: "این کلیسای اولیه بود که پیش رفت، تا غلبه کند." و بعدی اسب سیاه بود، گفتم... فراموش کرده‌ام اسب سیاه را چه خواندم. گفتم...

۳۴۳. یا «اسب آتشگون» (سرخ) گفتم: "این اسب احتمالاً به این معنی است که مشکلات زیادی بر سر راه خواهد بود و بدین معنی است که جنگ‌های زیادی باید واقع شود. یا چیزی شبیه این." گفتم: "احتمالاً جنگ‌های بسیاری خواهد بود." گفتم: "این چیزی است که خواهد بود." و بعد گفتم: "اسب زرد..."

۳۴۴. یا اسب سیاه، گفتم: "شاید این بدان معناست که دورانی تاریک بر زمین خواهد بود، و تمام ستاره‌ها دست از تابیدن خواهند کشید، خورشید افول خواهد کرد و ماه نوری به ما نخواهد داد." گفتم: "احتمالاً بدین معنی است."

۳۴۵. گفتم: "اسب زرد، بدین معناست که بیماری‌های بسیاری در پیش است." اکنون، نمی‌دانم که این به چه معنی است. ولی آن زمان این تفسیر من از آن بود، چون اینجا پشت منبر ایستاده و تمام تلاشم را می‌کردم.

۳۴۶. ولی او، تقریباً یک چیزی گفتم. بسیار خوب. خواهید دید. فقط دقت کنید.

۳۴۷. حال، آیا برای ساعتی که در آن زیست می‌کنیم، خوشحال نیستید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] وقتی می‌بینیم که تمام این چیزها در پیش است، به این فکر می‌کنم:

امت‌ها در حال فروپاشی، و اسرائیل در حال بیداری است
 نشانه‌هایی که انبیا از پیش گفتند
 ایام امت‌ها به سرآمده، با ترس گرفتار شده
 باز گردید به موطن خود، ای پراکنده‌گان
 روز رستگاری نزدیک است
 قلب انسان‌ها از ترس می‌ایستد
 از روح پر شده، مشعل‌های تان پاک و آماده باشد
 به بالا بنگرید رستگاری تان نزدیک است
 انبیا که به دروغ می‌گویند، حقیقت خدا را انکار می‌کنند
 که عیسی همان مسیح، خدای ماست
 به این ایمان دارید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

ولی ما جایی قدم می‌گذاریم که رسولان گام گذاردند
 چون روز رستگاری نزدیک است
 قلب انسان‌ها از ترس می‌ایستد
 از روح پر باشید، مشعل‌های تان را پاک و آماده سازید
 به بالا بنگرید، رستگاری تان نزدیک است

۳۴۸. آیا این عالی نیست؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] این را دوست دارم، رستگاری
 نزدیک است.

و در شامگاه روشنی خواهد بود
 راه جلال را حتماً خواهی یافت
 در طریق آب، امروز نور هست
 دفن شده در نام گران‌بهای عیسی
 پیر و جوان! از تمام گناهانتان توبه کنید

روح‌القدس به یقین وارد خواهد شد
 نور شامگاه آمده است
 این حقیقت است که خدا و مسیح یک هستند
 او کلام است. اوه، خداوند! عالی است.

به زودی بره، عروسش را می‌گیرد، تا همیشه در کنار او باشد
 تمام لشکر آسمان جمع خواهد شد
 اوه، منظره‌ای با شکوه خواهد بود، همه‌ی مقدسین سفیدپوش چون رسولان
 و با عیسی تا ابد بزم خواهند داشت
 اوه، "بیا و شام بخور." ارباب می‌خواند "بیا و شام بخور."
 اوه، بر سفره‌ی عیسی همواره بزمی داری
 او که بسیاری را خوراک داد، آب را به شراب تبدیل کرد
 اکنون گرسنگان را می‌خواند "بیا و شام بخور."
 "بیا و شام بخور." ارباب می‌خواند "بیا و شام بخور." (و از کلام سیر شو!)
 بر سفره‌ی عیسی همواره بزمی داری
 او که بسیاری را خوراک داد، آب را به شراب تبدیل کرد
 اکنون گرسنگان را می‌خواند "بیا و شام بخور."

۳۴۹. اوه، خدای من! آیا گرسنه هستید؟ [جماعت شادی می‌کنند.] "خوشابحال گرسنگان و
 تشنگان عدالت."

۳۵۰. دوستش دارید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] دوستش دارید؟ سرود «دوستش دارم»
 می‌دانید. بیایید سرپا بایستیم و دستانمان را بلند کنیم و احساسمان را به او بیان کنیم. بسیار
 خوب، حالا همه با هم.

دوستش دارم، دوستش دارم
 چونکه او نخست مرا دوست داشت
 و بهای نجاتم را پرداخت نمود
 بر صلیب جلجتا

۳۵۱. [یک برادر به زبان‌ها صحبت می‌کند. برادر برانهام مکث می‌کند.] بسیار با احترام باشیم. اینجا یک مترجم داریم. برادر هیگینبوتام،^{۲۰۴} نمی‌دانم امشب او اینجا هست یا نه. باید متوجه شویم که خدا به ما چه گفت. یک دقیقه صبر کنید. اینجا، اینجا... [یک خواهر ترجمه می‌کند.]

۳۵۲. قطعاً، جلال بر خدا! ایمان من در خدا بلند شده است. شما، آیا شما امشب با تمام دلتان دوستش دارید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] او، او را بستاید و بگوید: "متشکریم خداوند عیسی." [جماعت خدا را ستایش می‌کند.]

۳۵۳. خداوند! چقدر با تمام وجودمان تو را می‌ستاییم. جلال بر خدا!

۳۵۴. فقط او را بستاید، همه‌ی شما مردم، خدا با شما باشد. [جماعت به شادی و ستایش خدا ادامه می‌دهد.]

مهر چهارم

۱. عصر بخیر! چند لحظه سرهایمان را برای دعا خم می‌کنیم.
۲. پدر آسمانی و بخشنده‌ی ما! اکنون در نام عیسی مسیح یک بار دیگر به تو نزدیک می‌شویم تا بابت روزی دیگر تو را شکر گوئیم. اکنون خواستار برکت تو برای جلسه‌ی امشب هستیم. عطا کن تا روح‌القدس آمده و تفسیر این اموری را که به‌جد به دنبال آن هستیم، به ما عطا کند. اوه خداوند! باشد آن‌قدر برایمان عزیز باشد که همه‌ی ما بتوانیم چنان در حول کلام مشارکت داشته باشیم که هنگامی که اینجا را ترک می‌کنیم، بتوانیم بگوئیم: "آیا دل در درون ما نمی‌سوخت، وقتی که در راه با ما تکلم می‌نمود؟"^{۲۰۵} تو را برای آنچه که او برای ما بوده شکر می‌کنیم و اطمینان داریم چنان‌که در این مسیر پیش می‌رویم با ما خواهد ماند، چون این را در نام عیسی می‌طلبیم، آمین!
۳. امشب بسیار از بازگشت دوباره به خانه‌ی خداوند و حضور در جلسه‌ی مسرور و خوشحال هستیم. بسیار خوشحالم که...
۴. فکر می‌کردم که این یکی نخواهد آمد، ولی سرانجام آمد. و بسیار شکرگزارم که این آخرین سوار از میان چهار سوار است و فکر می‌کنم که این یکی از پیغام‌های اصلی برای کلیسا در این زمان است.
۵. نمی‌دانم که مهر دیگر چیست. روز به روز به آن می‌پردازم، به همان صورتی که او آن را مکشوف می‌سازد. سعی می‌کنم همان‌طور که او به من می‌بخشد... آن را ارائه دهم.
۶. آیا از این برکت لذت می‌برید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] متوجه این شده‌اید که

چقدر در همخوانی با ادوار کلیسا بوده و چقدر عالی با آنها در تطابق است؟ این طریقی است که... از نظر من این نشان‌دهنده‌ی این امر است که همان روح‌القدس که ادوار کلیسا را عطا کرد، همان روح‌القدس است که دارد این را عطا می‌کند، می‌بینید، چون این درهم آمیخته است. همه‌ی اینها یک عمل عظیم خداست که خود را به طرق مختلف نشان می‌دهد.

۷. توجه داشته باشید، زمانی که در رویا خود را بر دانیال ظاهر ساخت، یک نمایانگری از چیزی وجود داشت، مانند یک بز در اینجا یا شاید یک درخت، و در جایی دیگر می‌توانست یک تمثال باشد و—و—کارهایی که انجام داد همواره یک امر واحد بود. فقط حواسمان را جمع کنیم که از این غافل نشویم.

۸. چند لحظه قبل داشتم با خانم هشتاد و پنج ساله‌ای که اکنون اینجا نشسته است، صحبت می‌کردم و حقیقتاً تحت تأثیر قرار گرفتم. او...

۹. مدتی قبل، درست قبل از اینکه به سمت غرب بروم، دختر بچه‌ای در اوهایو بود، به گمانم، که به دلیل پیشرفت لوکیمیا در حال مرگ بود. حال، لوکیمیا نوعی سرطان خون است و او، این دختر کوچک، در شرایط بسیار وخیمی بود و به هیچ‌وجه امیدی برایش دیده نمی‌شد. به دلیل جراحی از طریق سرم به او غذا می‌دادند. آنها خانواده‌ی بسیار فقیری بودند. و آنها...

۱۰. خانم کید و برادر کید،^{۲۰۶} بسیار در مورد اجابت دعا از جانب خدا با آنها صحبت کرده بودند. آنها با هم جمع شدند و از یک نفر را درخواست کردند و دختر بچه را به آنجا آوردند. او دختر بسیار زیبایی بود در حدود، او، شش یا هفت سال سن داشت. [یک خواهر می‌گوید: "نه سال" نه سال، و او آن پشت در اتاق بود. و...]

۱۱. وقتی که به حضور خدا رفتیم، روح‌القدس کلامی بدو بخشید. آنها می‌بایست بلندش می‌کردند و به او آن‌گونه خوراک می‌دادند. زمانی که آنجا را ترک کرد، درخواست همبرگر داشت. یعنی غذای خود را از دهان دریافت می‌کرد. به او یک همبرگر دادند و به

صورت طبیعی به او غذا می‌دادند.

۱۲. در مدتی کوتاه، ظرف چند روز، او را نزد دکتر بردند. و آنها... دکتر نمی‌توانست درک کند. او گفت: "انگار این همان دختر نیست." گفت: "چون هیچ ردی از لوکیما در او نیست، هیچ جای بدنش." و او قبلاً در حال مرگ بود. از او قطع امید کرده بودند و از طریق رگ‌هایش به او غذا می‌دادند. رنگش زرد شده بود، می‌دانید که چطوری می‌شوند. و بعد آنها... اکنون او در مدرسه است و با سایر بچه‌ها به بازی می‌پردازد، در شادی کامل.

۱۳. این مرا به یاد یک مورد دیگر می‌اندازد. یک روز تازه به خانه آمده بودم. یک... اگر اشتباه نکنم، یا از جماعت اسقفی بودند یا از کلیسای پرزبیتی که دختر کوچکی را از کانزاس^{۲۰۷} آورده بودند. پزشکان بخاطر سرطان خون از او قطع امید کرده بودند. و به گمانم گفته بودند چهار روز بیشتر دوام نمی‌آورد، شرایط خیلی بدی داشت. پس خانواده‌اش گفتند که این چهار روز را صرف آمدن به اینجا می‌کنند، با عبور از مسیرهای برفی و این چیزها، از سوی دیگر کشور، تا برای دختر دعا بشود. پدر بزرگ او، مردی سالخورده با موهای سفید و ظاهری بسیار مرتب بود.

۱۴. دو روز بود که دختر بچه را در یک مسافرخانه‌ی کوچک نگه داشته بودند. گمان نمی‌کنم که دیگر آن مسافرخانه، در این سمت سیلور کریک^{۲۰۸} وجود داشته باشد. آن شب به آنجا رفتم تا برای دختر بچه دعا کنم. اوایل صبح بود. همان شب از خارج شهر برگشته بودم و به آنجا رفتم. و پدر پیرش... پدر بزرگش داشت در اتاق قدم می‌زد. و مادر سعی می‌کرد از بچه مراقبت کند.

۱۵. هنگامی که برای دعا کردن زانو زده بودم، روح‌القدس رازی را که بین مادر و پدر بود، در مورد کاری که انجام داده بودند، برایم مکشوف کرد. آنها را به گوشه‌ای خواندم و در مورد آن از آنها سؤال کردم. آنها شروع کردند به گریستن و گفتند: "درست است."

۱۶. بعد برگشتم و به عقب نگریدم، دختر بچه را در حال طناب بازی دیدم. حال این بچه‌ی کوچک... حدود سه هفته بعد عکسی از آن دختر کوچک برایم ارسال کردند، به مدرسه برگشته بود، طناب بازی می‌کرد و به هیچ عنوان دیگر سرطان خون نداشت.

۱۷. حال، این شهادت‌ها حقیقت محض هستند. می‌بینید، خدای ما حقیقی است. و ما فقط به او ایمان داشته و او را خدمت می‌کنیم. و من می‌دانم-می‌دانم که او حقیقی است.

۱۸. اکنون من تمام تلاشم را می‌کنم، در حالی که چیزی در درون، در میان ما، راه خود را می‌گشاید. امشب می‌خواهیم سعی کنیم که به فیض خدا به این مهر چهارم پردازیم و ببینیم که روح القدس در آن چه چیزی برای گفتن به ما دارد.

۱۹. حال می‌خواهم مکاشفه باب ششم را بخوانم، و با آیه‌ی هفتم، هفتم و هشتم شروع می‌کنم. همیشه دو آیه هستند، اولین آیه اعلان است و دومی چیزی است که یوحنا دید.

و چون مهر چهارم را گشود، حیوان چهارم را شنیدم که می‌گوید بیا و ببین.

و دیدم اینک اسبی زرد و کسی بر آن سوار شده که اسم او موت است و عالم اموات... از عقب او می‌آید و به آن دو اختیار بر یک ربع زمین داده شد تا به شمشیر و قحط و موت و یا... وحوش زمین بکشند.

۲۰. خدا در درک این ما را امداد نماید. این یک سر است.

۲۱. حال، یک نگاه اجمالی داریم تا بتوانیم این سوارها و شکسته شدن مهرها را تأیید کنیم، همان‌طور که برای ادوار کلیسا هم انجام دادیم. کمی جهت یادآوری به آن می‌پردازیم، درباره‌ی آن صحبت می‌کنیم تا زمانی که وقت مناسب برای مطرح کردن آن برسد.

۲۲. حال، متوجه شده‌ایم که، شکستن مهرها، این کتاب مهرشده‌ی رستگاری است. و کتاب مانند یک طومار پیچیده شده است، درست به سبک قدیم.

۲۳. [برادر برانهام با استفاده از چند برگ کاغذ نحوه‌ی پیچیدن و مهر کردن یک طومار را

نشان می‌دهد. [این کتابی به شکل امروزی نبود، چون این نوع کتاب چیزی جدید است که مربوط به این، اوه، به گمانم صد و پنجاه یا دویست سال اخیر می‌شود. آن زمان، آن را می‌پیچیدند و انتهای آن را باز می‌گذاشتند. همان‌طور که گفتم چطور انجام می‌شد و در کجای کلام، در ارمیا و جاهای دیگر می‌توانید این را بیابید. بعد، بعدی پیچیده می‌شد، سپس انتهای آن شل بسته می‌شد. به این صورت.

۲۴. و برای هر کدام یک مهر بود. این کتاب مهور به هفت مهر بود و... هیچ‌کس... زمانی که... این کتاب مهور به هفت مهر رستگاری بود. عذر می‌خواهم.

۲۵. و بعد، هیچ‌کس در آسمان و بر زمین، یا در زیر زمین، شایسته‌ی این نبود که آن را بگشاید یا حتی بر آن نظر کند. و یوحنا گریست، چون نمی‌توانست کسی را بیابد... چون کتاب از دست صاحب اصلی گرفته شده بود... جایی که پس از ازدست دادن آن توسط آدم و حوا، پس از اینکه حقوق خود نسبت به کلام، وعده‌ها و میراث خود را ازدست داده بودند، بدان بازگشته بود.

۲۶. آنها، به یاد داشته باشید، آنها زمین را در کنترل خود داشتند. او-او یک خدای غیر حرفه‌ای بود، چون پسر خدا بود. و یک پسر خدا یک-یک خدای غیر حرفه‌ای است. حال، این برخلاف کتاب مقدس نیست. می‌دانم که عجیب به نظر می‌رسد.

۲۷. اما عیسی گفت: "اگر آنانی را که کلام خدا بر آنها نازل می‌شود... می‌خوانید." و کلام خدا به چه نازل می‌شود؟ [جماعت می‌گویند: "انیا" انیا. "اگر آنانی را که کلام خدا بدیشان نازل شد خدایان می‌خوانید، چطور مرا محکوم می‌سازید وقتی می‌گویم که من پسر خدا هستم؟"^{۲۰۹} می‌بینید؟ آنها خدایان بودند.

۲۸. و انسان، اگر در خانواده‌ای که نام خانوادگی شما را دارد متولد شوید، یک فرزند و جزئی از پدر خود هستید.

۲۹. و بعد هنگامی که گناه وارد شد، متوجه شدیم که انسان از آن پرتگاه عبور کرد. و خون گاوها و بزها او را می پوشاند، ولی سبب آموزش نمی شد. تا زمانی که سفیدکننده‌ی اصلی آمد که لکه‌های گناه را گرفته و آن را کاملاً خرد کرد و به منحرف کننده‌ی اصلی که شیطان باشد، برگرداند.

۳۰. هنگامی که این به شیطان برگردانده شود، او در انتظار هلاکت ابدی خود است. حال، این چیزی را نشان می دهد که ما بدان ایمان داریم. ما ایمان داریم که او کاملاً از بین رفته و نیست خواهد شد.

۳۱. ایمان دارم که گناه درهم خواهد شکست و هنگامی که بر پایه‌ی خون عیسی مسیح اعتراف می شود، مانند قطره‌ای جوهر سیاه رنگ است که در یک محلول بی رنگ کننده افتاده. این جوهر را به عناصر شیمیایی تجزیه کرده و آن را به جایی که از آن آمده، برمی گرداند. می بینید؟ این کاری است که خون عیسی مسیح انجام می دهد.

۳۲. آن وقت این دوباره انسان را بعنوان فرزند خدا در آن سوی پرتگاه قرار می دهد. می بینید؟ و بعد او می شود یک... قوّت آفرینندگی خدا در اوست، و حداقل، هر بار که خدا انجام آن را فرمان بدهد، انجام خواهد شد. حال بازمی گردیم. زمانی که...

۳۳. موسی، تحت پوشش خون گاوها، زمانی که پدر را، یعنی ستون آتش را در بوته‌ی آتش ملاقات نمود، آنجا ایستاده بود، در مأموریتی که خدا بدو محول نمود، او یک نبی بود. و هنگامی که کلام خداوند بر وی نازل شد، او سخن گفت و محض کلام او چیزهایی خلق شد. می بینید؟

۳۴. حال، اگر این کار را تحت خون گاوها انجام می دهد، در خون عیسی چطور؟ چون پوشیده نشده، بلکه کاملاً آمرزیده شده است. و شما بعنوان یک فرزند فدیه شده در حضور خدا می ایستید. اکنون، کلیسا بسیار با استانداردهای زندگی خود فاصله دارد. و من فکر می کنم که ما بجای مواجهه با مسئله، بیشتر درباره اش حرف می زنیم.

حرف‌هایی برای گفتن دارم که در زمانش مطرح خواهم کرد.

۳۵. توجه داشته باشید، که یک جای کار در کلیسا ایراد دارد. و فکر می‌کنم که این سیستم فرقه‌ای است که اذهان مردم را گمراه نموده، تا جایی که نمی‌دانند چطور این کار را انجام دهند، درست است.

۳۶. اما به ما وعده داده شده که مکشوف خواهد شد. و هفت مهر هست که این کتاب بدانها ممهور گشته است. و اکنون آن هفت مهر...

۳۷. و بعد پس از اینکه مهرها کامل شد، در مکاشفه باب ۱۰ می‌بینیم که هفت رعد اسرارآمیز بودند که یوحنا مأموریت یافته بود بنویسد، ولی از نوشتن آنها منع شده بود و در زمان آن رعدها، می‌بینیم که مسیح، یا "فرشته با قوس و قرحی بر سر نازل شده، پاهایش را بر زمین و بر دریا گذارده و سوگند خورد که دیگر زمانی نخواهد بود."

۳۸. و بعد در بازگشایی مهرها متوجه می‌شویم که بره جایگاه متوسط بودن خود بعنوان یک شافی را ترک نموده و برای مطالبه‌ی حق خود، یعنی کسانی که از طریق موت خویش رهانیده، پیش می‌آید.

۳۹. و بعد، هیچ‌کس قادر به گشودن کتاب نبود. هیچ‌کس این را متوجه نمی‌شد. این کتاب رستگاری بود. و خدای پدر، یعنی روح، این را در دست خویش داشت، چون مسیح بعنوان متوسط بر تخت بود. تنها متوسط و شافی. بنابراین، برای مذبح نمی‌توانست هیچ قدیسی وجود داشته باشد، نه مریم، نه یوسف یا هیچ‌چیز دیگری، چون این خون بود. و تنها خون عیسی بود که می‌توانست کفار را بپردازد، پس هیچ‌چیز دیگری نمی‌توانست در مقام متوسط بایستد. درست است. هیچ‌چیز دیگری نبود.

۴۰. بنابراین تمام این تفکرات مبنی بر شفاعت یهودا برای سیاست و توسل بر سیسیلیای مقدس^{۲۱۰} برای چیزی دیگر، بی‌معنی است. این... نمی‌گویم که آنها افرادی صادق و

درستکار نبودند. نمی گویم که شما هم در انجام این کار صادق و درستکار نیستید، ولی در اشتباه هستید. شما صادقانه در خطا هستید. و هرچه...

۴۱. می گویند: "خب، این فرشته بر بونیفر مقدس^{۲۱۱} ظاهر شده و /این یا آن، یا چیز دیگری گفته و آنها باید این را بگویند." ذره ای تردید ندارم که کسی رویایی دیده است. اصلاً تردیدی ندارم که ژوزف اسمیت^{۲۱۲} رویایی دیده است. ولی /این رویا طبق مابقی کلام نبود. پس بنابراین، از نظر من، اشتباه است. می بینید؟ این باید در تطابق با مابقی کلام باشد.

۴۲. ادوار کلیسا، هفت مهر و تمام سایر چیزها هم به همین صورت است. و زمانی که کسی می گوید آن هفت رعد را دارد، اگر در تطابق و سازگاری با مابقی کلام نباشد، یک جای کار ایراد دارد. می بینید؟ این باید بیاید، **خداوند چنین می گوید**، زیرا این کتاب است. /این مکاشفه ی عیسی مسیح در کاملیت آن است.

حال، ایمان دارم که آن زمان بره پیش آمد.

۴۳. آنها نمی دانستند. یوحنا داشت می گریست نمی توانست. نمی توانست کسی را در آسمان و بر زمین بیابد، چون همه در سوی دیگر پرتگاه بودند، می بینید، گناه. هیچ انسانی نبود... یک فرشته، البته، او شایسته بود. ولی درنهایت، می بایست یک خویشاوند می بود. این می بایست یک بشر می بود. و چنین چیزی وجود نداشت، چون همه به واسطه ی آمیزش جنسی متولد شده بودند.

۴۴. می بایست او را که بدون آن متولد شده بود، برمی گرفت. پس خود خدا این کار را کرد و در باکره زایی، شد عمانوئیل. خون او، خونی بود که شایسته بود. بعد زمانی که خود او از این پرتگاه عبور کرد و بها را پرداخت و پلی برای مابقی ما مهیا نمود، آن وقت نشست تا متوسط باشد، و از آن زمان در آن جایگاه نشسته بوده است.

۴۵. و حقیقتاً کتاب در تمام آن مدت بسته بود. در آنجا هست، ولی همچنان در نشانه ها و

نمادهاست. آن را دیده‌اند، حتی یوحنا آن را دید. اعلام، زمانی که نخستین پیش آمد، یوحنا گفت: "اسبی سفید بیرون رفت، سواری بر آن بود، که کمانی در دست داشت." این یک نماد است. این مکشوف نشده. خیر، تنها یک نماد است. مانند هر انسان دیگری بر روی زمین، این تمام چیزی است که او می‌توانست بگوید. درست است. بدون تردید می‌توانست حدس و گمان داشته باشد و به جایی دور از اینجا یا آنجا برسد.

۴۶. ولی متوجه می‌شویم که، بعد در کتاب مکاشفه در پیغام فرشته‌ی هفتم، اسرار (تمامی اسرار آن) در آن زمان باید مکشوف شده باشد. حال، این مکاشفه ۱۰:۱-۷ است، که طبق آن زمان، در زمانی که خدا این کار را کرد، می‌بایست مکشوف شده باشد.

۴۷. هفت رعد آواز غریب خویش را بلند کردند و یوحنا می‌خواست که آن را مکتوب نماید. یوحنا می‌دانست که این چیست، ولی آن را مکتوب نکرد، چون از مکتوب کردن آن منع شده بود. این مطلقاً و سراسر یک سرّ است. حتی در نماد و چیز دیگری هم نیست. فقط می‌دانیم که او... رعد غرش کرد، همین و بس...

۴۸. اکنون درحالی که به مطالعه و بررسی این می‌پردازیم، فراموش نکنید که یکشنبه، یکشنبه صبح جلسه‌ی شفا را به دلیل پاسخگویی به سؤالات افراد حذف کردیم. حال از شما می‌خواهم، اگر سؤالی درباره‌ی این هفت مهر دارید، چیزی که اذیتان می‌کند، چیزی که متوجه آن نمی‌شوید، آن را مطرح کنید. درمورد هفت مهر باشد. آن وقت تا شب می‌توانم بگویم سؤالات برای پاسخگویی کافی است یا خیر. و بعد حال، شاید بخواهید چیز دیگری مطرح کنید، مثلاً "آیا باید این کار را انجام بدهم؟" یا-یا شاید رویایی داشته‌اید. آنها، تمام این امور شایسته‌ی توجه هستند، به یاد داشته باشید. اینها شایسته هستند. ولی بیاید فقط روی هفت مهر تمرکز کنیم. این چیزی است که اکنون بدان می‌پردازیم. این چیزی است که جلسات بدان اختصاص داده شده، یعنی هفت مهر. پس فقط روی آن تمرکز کنیم.

۴۹. باید به خانه برگردم، می‌بایست جلساتی را در غرب برگزار کنم. بعد دوباره بازخواهم گشت، کمی بیش از یک یا دو ماه یا چیزی مانند آن، و شاید خداوند اجازه بدهد تا

بتوانم چیزی دیگری در این مورد داشته باشیم، مثل یک جلسه‌ی شفا یا هر چه که... هر چه باشد.

۵۰. بعد هفت کرّنا را هم داریم که هنوز باید پیش بیاید. و همه‌ی آنها هم در آنجا مطرح می‌شوند. بعد هفت پیاله که باید ریخته شود. اینها همه با هم مرتبط، ولی هنوز کاملاً اسرارآمیز هستند.

۵۱. حال، شب گذشته... متوجه شدیم که مهر نخست پیش رفت و سوار... و خداوند... مرا امداد نماید، قبلاً هرگز از این اطلاع نداشتم. از هیچ کدام از این چیزها قبلاً اطلاعی نداشتم. درست است. نمی‌دانم.

۵۲. تنها به آنجا می‌روم، کتاب مقدس را برمی‌دارم و می‌نشینم، تا زمانی که این بدین سان شروع به گشوده شدن می‌نماید. قلم خودم را برمی‌دارم و شروع می‌کنم به نوشتن و شاید چهار ساعت آنجا می‌مانم تا این به اتمام می‌رسد.

۵۳. بعد برمی‌گردم و آن را می‌بایم، و می‌بینم که خدا کجا این را گفته است. با خودم فکر می‌کردم: "خب، به نظر می‌رسد این را جایی دیده‌ام." کشف‌الآیات خودم را برمی‌دارم و جستجو می‌کنم. "چیزی مثل این هست؟ و اینهاش، درست همین جاست و در اینجا است." بعد دوباره در/ینجا و در/ینجا و در/ینجا. بعد تمام آنها را به هم مرتبط می‌کنم. مادامی که در هماهنگی و سازگاری آیات با یکدیگر باشد، می‌دانم که این خداست. این طریقی است که باید انجام دهد. درست مانند ساختن یک ساختمان. تمام سنگ‌ها باید باهم سازگار باشند، سنگ بر روی سنگ.

۵۴. حال، شب گذشته شاهد بازگشایی مهر سوم بودیم. اولی یک اسب سفید بود، بعدی یک اسب سرخ (آتشگون) و بعد یک اسب سیاه. بعد متوجه شدیم که در تمام مدت، سوار، همان سوار بود و از ابتدا ضد مسیح بود. او هیچ تاجی نداشت، ولی بعداً یک تاج دریافت نمود. و بعد متوجه می‌شویم که بعداً یک شمشیر به او داده شد تا صلح را از زمین بردارد، و متوجه

شدیم که این کار را کرد. سپس با دگم اعانات آمد، کلیسا همراه پول، با وزن کردن دیناری برای این و دو دینار برای آن. اما او از لمس کردن روغن و شراب، که اندکی از آن باقی مانده بود، منع شده بود.

۵۵. و بعد دیشب، با تصویری از اینکه شراب و روغن چه بود و چه تأثیری داشت، به انتها رسیدیم. و ما... شاید کمی گستاخانه به نظر رسیده باشد، ولی من... این حقیقت محض است. در اینجا به پایان رساندیم که... بیایید چند لحظه این را مرور کنیم. در آنچه که شراب و روغن نمایانگر آن بودند، یعنی روح به انتها رساندیم. حدس می‌زنم که همه‌ی شما این را یادداشت کرده باشید. اگر هم یادداشت نکرده باشید، روی نوار ضبط شده است که کجا می‌توانید آیاتی را بیایید که روغن همواره نماد روح القدس بوده است. مانند باکره‌های نادان که فاقد روغن بودند، و باکره‌های دانا روغن داشتند که روح القدس است. بعد در انبیا و جاهای دیگر. و اکنون...

۵۶. چون قصد ندارم تمام آیات را در اینجا مطرح کنم و چیزهایی هست که اصلاً نمی‌توانید در موردشان صحبت کنید، چون زمان زیادی می‌گیرد. ولی تلاش می‌کنم تا با استفاده از آیات، آن قدری به افراد نشان بدهم که بتوانند متوجه بشوند و تصویری از آن داشته باشند. اما اگر بخواهید به یکی از آن مهرها پردازید، می‌توانید ماه‌های متوالی هر شب یک موعظه داشته باشید، فقط درباره‌ی آن موضوع، و هنوز به اندازه‌ی کافی بدان نپرداخته باشید، فقط یکی از آنها. به این... این قدر مطلب در آن وجود دارد. ما فقط به نکات برجسته اشاره می‌کنیم تا متوجه شوید که درباره‌ی چیست.

۵۷. حال، همان‌طور که روغن نماد روح القدس است، سپس متوجه می‌شویم که روغن و شراب مرتبط با پرستش هستند، همواره مربوط به پرستش هستند.

۵۸. و شراب، همان‌طور که گفتم، چنان‌که بر من آمد، شراب نمادی است از قدرت... نیروی تهییج توسط مکاشفه است. می‌بینید؟ و این زمانی است که چیزی مکشوف شده است. این ایماندار را تهییج می‌کند، چون توسط مکاشفه ارائه شده است. می‌بینید؟ این چیزی است که

خدا گفته است. این یک سرّ است، آنها قادر به درک آن نیستند. و پس از مدتی، خدا نازل می‌شود و آن را مکشوف می‌نماید، و اثبات می‌کند.

۵۹. به یاد داشته باشید که اگر حقیقت مکشوف شده باشد، آن حقیقت اثبات هم شده است. خدا، دائماً، مهم نیست که فرد چقدر باهوش باشد. چقدر از نظر خودش زیرک باشد، اگر خداوند آنچه را که او می‌گوید تصدیق نکند، یک جای کار ایراد دارد؛ چون، این کلام است.

۶۰. حال، هنگامی که موسی تحت الهام خدا به آنجا رفت، گفت: "مگس‌ها بیایند." و مگس‌ها پدید آمدند. گفت: "قورباغه‌ها بیایند." و قورباغه‌ها پدید آمدند.^{۲۱۳}

۶۱. حال، اگر او می‌گفت: "مگس‌ها بیایند." و مگسی نمی‌آمد چه؟ آن وقت او کلام خداوند را نگفته بود، بلکه فقط کلام خودش را گفته بود. شاید به این فکر کرده بود که مگس‌ها باید پدید آیند. ولی هیچ مگسی پدید نیامده بود، چون خدا به او چنین نگفته بود.

۶۲. وقتی خدا چیزی به شما می‌گوید، و می‌گوید: "برو و این کار را انجام بده، و من همراه آن خواهم بود، چون این کلام من است." و این را در کتاب مقدس نشان می‌دهد، آن وقت خدا پشت آن خواهد بود. و حتی اگر در کتاب مقدس مکتوب هم نشده باشد، اگر کلام خدا باشد، خدا به هر حال پشت آن خواهد ایستاد. می‌بینید؟

۶۳. و بعد اگر خارج از آن باشد، بر انبیا مکشوف می‌گردد. متوجه می‌شویم که تمامی اسرار خدا بر انبیا مکشوف می‌گردد، فقط بر آنها. می‌بینید؟ عاموس ۷:۳.

۶۴. پس قدرت مکاشفه، تهییج برای ایماندار به ارمغان می‌آورد. چرا که، قدرت شراب، شراب طبیعی این است که تهییج کند. می‌بینید؟ اینکه فردی را که دچار سقوط و فروریختگی شده است به یک تهییج برساند. می‌بینید؟ می‌بینید؟ پس اکنون، یک قوّت مکاشفه‌ی کلام هست که تهییج شادی و تهییج رضامندی را به ایماندار می‌دهد، تهییجی که

تصدیق و اثبات شده است.

۶۵. در کلام خدا، چنان که می‌خواهیم بدان اشاره کنیم، «شراب تازه» خوانده شده است. همیشه این گونه بدان اشاره می‌کنیم، مثل "اینها مست شراب تازه هستند." ^{۲۱۴} می‌بینید؟ بسیار خوب، یا «شراب روحانی» به گمانم بهترین تفسیر خواهد بود. این، «شراب روحانی» خواهد بود. همان‌طور که شراب طبیعی خود را در قدرت تهییج‌کنندگی آشکار می‌سازد، شراب تازه هم به همین صورت است، چون کلام خدا را مکشوف می‌سازد، که روح است. او! حال یک... این یک... کلام خود، روح است. به این ایمان دارید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۶۶. بیایید این را بخوانیم. این را بخوانیم، یوحنا باب ۶. بیایید از... آن وقت-آن وقت شما نخواهید گفت: "خب، یکی این را گفت." بیایید بینیم چه کسی این را گفت، بعد خواهیم دانست که حقیقت است یا نه. یوحنا باب ششم. در باب ششم به گمانم باید... آیه‌ی شصت و سوم باشد. بسیار خوب. فکر کنم همین‌طور است، بله.

روح است که زنده می‌کند، و اما از جسد فایده‌ای نیست. کلامی که من به شما می‌گویم، روح و حیات است.

۶۷. خود کلام، روح است. این روح در شکل کلام است. و بعد می‌بینید، وقتی زنده می‌شود، یا به حیات آورده می‌شود، روح کلام به کار پرداخته و عمل می‌کند. می‌بینید؟ چون این...

۶۸. حال به این توجه کنید. یک فکر قبل از اینکه بتواند یک کلمه بشود، می‌بایست یک فکر باشد. و هنگامی که فکر ارائه شده باشد، کلمه است. حال، این افکار خداست که او در کلام قرار داده است، و هنگامی که ما این را از او دریافت می‌کنیم و می‌پذیریم، می‌شود یک کلام.

۶۹. خدا به موسی مکشوف کرد که چه کار کند، موسی آن را گفت، و اتفاق افتاد. می بینید، همین است، زمانی که حقیقتاً از جانب خدا بیاید.

۷۰. حال، متوجه شدیم که این تهییج می کند و مسرت بخش است. چون کلام خداست. و شراب تازه، شراب تازه تهییج می کند... هنگامی که کلام را مکشوف می سازد. سپس شادی غیرقابل وصفی را ثمر می آورد. قبلاً به این پرداخته ایم، چنان باعث شعف می گردد تا جایی که سرریز می شوید.

۷۱. حال، می دانم که تعصب گرایی بسیاری وجود دارد و مردم بدین صورت پیش می روند. می دانم که گاهی اوقات این کار را می کنند. و هنگامی که موسیقی هست بالا و پایین می پرند و همه ی این قبیل کارها. می دانم که این جریان دارد. من هم به این اعتقاد دارم. ولی شاهد افرادی بوده ام که تمام روز، تا زمانی که موسیقی در حال نواخته شدن بوده، بالا و پایین می پریند، ولی به محض توقف موسیقی، آنها هم متوقف می شوند. می بینید؟ معتمد... خب، خب، تا جایی که به من مربوط است، مادامی که مردم زندگی درستی داشته باشند، اشکالی ندارد. و...

۷۲. ولی اکنون، شروع کنید به موعظه کردن کلام! حال، این چیزی است که حقیقتاً حیات می آورد، آن هم کلام است، و این شور تهییج، که شراب تازه ایجاد می کند. می بینید؟ بله، و این چیزی است که در پنطیکاست بود، هنگامی که کلام تصدیق و اثبات شده بود.

۷۳. حال ببینید، عیسی به آنها گفت، لوقا ۴۹:۲۴ "اینک من موعود پدر خود را بر شما می فرستم. پس شما در شهر اورشلیم بمانید تا وقتی که..." موعود پدر چه بود؟ یوئیل ۲:۲۸، متوجه می شویم که قرار است "روح را بریزد." و در اشعیا ۱۹:۲۸ که از "زبان الکن و زبان های بیگانه" و تمام این چیزها صحبت می شود.

۷۴. آنها به آنجا رفتند. و همان طور که قبلاً به آن پرداختیم، شاید یکی گفته: "خب، به گمانم به اندازه ی کافی صبر کرده ایم، بیاید به ایمان این را بپذیریم." این یک تعلیم خوب

باپتیسست می‌بود، ولی برادران! این برای آنها فایده‌ای نداشت.

۷۵. پس بعد، در وهله‌ی اول، این می‌بایست حقیقتی ملموس می‌شد، و آنها در انتظار خدمتشان ماندند، چون کلام می‌بایست تصدیق می‌گشت. و زمانی که شما می‌آیید تا روح‌القدس را بطلبید، شما نیز چنین کنید.

۷۶. بله، می‌توانید به ایمان این را بپذیرید. می‌توانید به ایمان، مسیح را بپذیرید. این کاملاً درست است. و می‌توانید به ایمان، روح‌القدس را بپذیرید؛ ولی بعد اجازه بدهید که روح‌القدس بیاید و ختنه را بعنوان یک شاهد که او (خدا) ایمان شما را پذیرفته است، عطا نماید. بعد، می‌دانید. "ابراهیم به خدا ایمان آورد و این برایش عدالت محسوب گشت." ولی خدا عهد ختنه را بعنوان نشانه‌ی تأیید اینکه ایمان او را پذیرفته، به وی عطا کرد.^{۲۱۵}

۷۷. می‌بینید، این همان کاری است که ما می‌بایست انجام دهیم. باید منتظر روح‌القدس بمانیم تا زمانی که کاری انجام داده باشد، نه لزوماً بخاطر اینکه به زبان‌ها صحبت کرده‌ایم، نه بخاطر اینکه رقصیده‌ایم، یا اینکه احساساتی شده و فریاد زده‌ایم. تا زمانی که تبدیل شده باشیم، تا زمانی که واقعاً چیزی اتفاق افتاده باشد. اهمیتی نمی‌دهم که به چه صورتی بیاید. فقط اتفاق بیفتد، این نکته‌ی اصلی است.

۷۸. و معتقدم که صحبت به زبان‌ها و همه‌ی این چیزهای دیگر بسیار خوب است، ولی به خودی خود فایده‌ای ندارد. و شما می‌دانید که فایده‌ای ندارد. بله، کاری انجام نمی‌دهد. پس، این انجامش نمی‌دهد.

۷۹. شاهد به زبان‌ها صحبت کردن ساحره‌ها بوده‌ام، جادوگران را دیده‌ام که به زبان‌ها صحبت می‌کنند و در روح می‌رقصند. قلم را بر زمین می‌گذارند و به زبانی ناشناخته می‌نویسند. و یک نفر آن را ترجمه می‌کند، و درست می‌گوید. درست است. نوشت که چه اتفاقی افتاده، و دقیقاً هم به همان صورت بود. شاهد بوده‌ام که خاک بر سر خود می‌ریزند و

با چاقو خودشان را زخمی می‌کنند و خودشان را به خون یک کلِ یالدار یا چیز دیگر می‌پوشانند، و شیطان را می‌خوانند. می‌بینید، آنها...

۸۰ صحبت به زبان‌ها این کار را انجام نمی‌دهد. "اگر به زبان‌های مردم و فرشتگان سخن گویم و محبت نداشته باشم، برای من هیچ منفعتی نیست. هرچند که بتوانم این کار را بکنم."^{۲۱۶} می‌بینید؟ این چیزها بدین معنی نیست که شما روح‌القدس را دارید.

۸۱. ولی هنگامی که او، شخص نامیرای مسیح، می‌شود منجی شخصی شما، و شما را تبدیل می‌کند، و دید شما را مستقیماً متوجه جلجتا و این کلام می‌کند، یک اتفاقی افتاده است. و وقتی اتفاق بیفتد، شما متوجه می‌شوید.

۸۲ و شراب تازه، هنگامی که مکاشفه بیاورد، آن وقت مکشوف گشته است.

۸۳ و این طریقی است که در پنطیکاست بود. آنها می‌دانستند که روح می‌بایست بر آنها ریخته شود، و منتظر ماندند تا زمانی که این اتفاق افتاد. و هنگامی که تصدیق و اثبات مکاشفه تحقق یافت، آن وقت تهییج بر آنها قرار گرفته بود. قطعاً این گونه بودند. آنها تحریک هم شدند. مستقیم به خیابان‌ها رفتند، جایی که از آن بیم داشتند و درها را بسته بودند. و اکنون بیرون در خیابان‌ها بودند، جایی که، از گروهی از مردم بیم داشتند، و اکنون داشتند انجیل را برایشان موعظه می‌کردند. درست است. می‌بینید؟ یک چیزی اتفاق افتاده بود، چون کلام موعود، اثبات و تأیید شده بود.

۸۴. یک دقیقه در اینجا مکث کنیم. اگر این در آن افراد چنین یقینی ایجاد نمود که آنها- آنها... تقریباً یکایک آنها شهادت خویش را به خون خود مهر نمودند. مهم نبود که چه پیش بیاید، مادامی که زنده بودند، از آن عدول نکردند. این آنجا ماند، چون کلام موعود بود، اثبات شده بود. مکاشفه می‌شود یک اثبات و تصدیق شده. و آنها درحالی مردند که شهادت خویش را به خون خود مهر نمودند.

۸۵. حال نگاه کنید به وعده‌ی ایام آخر. و در اینجا شاهد این هستیم که در برابر ما تصدیق و اثبات شده است، حضور کنونی روح القدس و اعمالی که می‌بایست انجام دهد، و ما این را در میان خود می‌بینیم. می‌بینید؟ او، ما می‌بایست... چطور می‌توانیم بشنویم؟ یک چیزی تحقق می‌یابد، به شما می‌گویم دوست من! زمانی که آن ایماندار پیش‌برگزیده‌ی راستین، حقیقی و صادق، وقتی آن نور بدان بدر اصابت کند، یک چیزی برای حیات تازه شکوفا می‌شود. مثل آن زن سرچاه!

۸۶. زمانی که آن کاهنین دانش آموخته می‌گفتند: "خب، این شریر است. او یک پیشگو است." او فقط دارد رمالی می‌کند و او یک-یک دیو است."

۸۷. اما زمانی که آن زن با دانه‌ی پیش‌برگزیده رسید! حال، شما فکر می‌کنید که این درست نیست؟ ولی عیسی گفت: "هیچ کس نمی‌تواند بیاید! مگر پدر من او را جذب کند؛ و هر که پدر به من بخشیده خواهد آمد." و او...

۸۸. و ضد مسیح، در ایام آخر، قرار است که قادر باشد... آن روح ضد مسیحی که داریم به آن می‌پردازیم، در فرقه‌گرایی است، و اثبات شده که فرقه‌گرایی ضد مسیح است. حال، فراتر، هر کسی می‌تواند این گونه از اینجا خارج شود و همچنان باور داشته باشد که سیستم فرقه‌ای، ضد مسیح نیست. یک جای کار ایراد دارد. درحالی که این کاملاً در تاریخ اثبات شده، از طریق هر چیزی که وجود دارد، از طریق کتاب مقدس خدا و هر چیز دیگری، که این ضد مسیح است. و روم سر آن است. و کلیساهای دختر در پی او حرکت می‌کنند. و هر دو آنها به هاویه افکنده خواهند شد. درست است. پس این راه، یعنی ضد مسیح، روح آن را می‌بینیم.

۸۹. و دورانی که در آن زندگی می‌کنیم، باید یک "شادی وصف‌نشدنی مملو از جلال" را به ارمغان بیاورد. آن زن، به محض اینکه با او برخورد، آن دانه جوانه زد.

۹۰. حال، به یاد داشته باشید، کتاب مقدس می‌گوید که در ایام آخر آن ضد مسیح "جهان را

گمراه خواهد کرد."

۹۱. تنها تعداد اندکی خواهند بود، که نامشان پیش از بنیان عالم در دفتر حیات بره ثبت شده است. و هنگامی که تصدیق و اثبات آن حقیقت مکشوف کلام خدا به آن قلب برخورد می‌کند، او با تمام توان به سمت آب و بعد به روح القدس خواهد شتافت نمی‌توانید او را متوقف کنید، چون حیات تازه عمل کرده است.

۹۲. چندی قبل داشتم با فردی صحبت می‌کردم، داشت سعی می‌کرد با من بحث کند و می‌گفت: "خجالت نمی‌کشی از اینکه می‌گویی خدا آسمان‌ها و زمین را در سه روز خلق کرد؟" من... یا "شش روز؟"

گفتم: "این چیزی است که کتاب مقدس گفته است."

۹۳. گفت: "خب، ما مستنداتی داریم که می‌تواند ثابت کند جهان میلیون‌ها سال قدمت دارد."

۹۴. گفتم: "این هیچ ارتباطی به آن ندارد. در پیدایش ۱:۱ گفت، در ابتدا خدا آسمان‌ها و زمین را آفرید. نقطه. فقط همین. زمین تهی و بایر بود." و گفتم: "باور دارم که هر تخمی در آنجا قرار داده شده بود، از یک تمدن دیگر یا چیزی مثل آن و به محض اینکه آب برداشته شد و نور بدان تابید، درخت‌ها و همه‌ی چیزهای دیگر سر بر آوردند."

۹۵. و همین امروز در مورد نسل بشر در یک نماد صادق است. زمانی که مه کاملاً کنار می‌رود، و حقیقت مکشوف شده بر آن تخم راستینی که آنجا قرار دارد، و هنوز در حال باروری است، نور انجیل می‌تواند با یک اثبات راستین کلام بدان بتابد و آن زنده خواهد شد. چون در خود حیات دارد. ایمان خواهد آورد. خارج از آن نمی‌تواند زنده شود. چون حیاتی در خود ندارد.

۹۶. آن اسامی پیش از بنیان عالم در دفتر حیات بره ثبت شده و به قطعیت کامل پیش خواهند آمد. بخاطر همین است که عیسی در آنجا نشسته و با عمل شفاعت خود منتظر می‌ماند، تا آن

آخرین دانه زنده شود. و دقیقاً زمانی که اتفاق بیفتد، او خواهد دانست.

۹۷. همان‌طور که دکتر لی ویل... فکر می‌کنم هنوز جایی در جلسه باشند، چند روزی است که او را ندیده‌ام. فکر نمی‌کنم او را دیده باشم. [یک برادر می‌گوید: "او اینجاست."] او اینجاست. خب، آن روز یادداشتی برایم فرستاد درباره‌ی چیزی که ایرنیوس گفته است. خب، من ایرنیوس را از بین بسیاری بعنوان فرشته‌ی دوره‌ی خودش انتخاب کردم. اما او گفته است: "زمانی که آخرین عضو بدن وارد شده باشد،" در دوره‌ی آخر "می‌بایست... این در آن زمان مکشوف خواهد شد." و اکنون اینجاست. کاملاً درست است. می‌بینید؟ ما در آن زمان هستیم. بسیار خب.

۹۸. بعد، پنطیکاستی‌ها شادی بی‌وصفی داشتند، آنها حقیقتاً تهییج شده بودند. فکر کنم هرکسی را این‌گونه می‌کند.

۹۹. بیاید چند لحظه وقت بگذاریم. بیاید به داود فکر کنیم. او هم کاملاً تهییج شده بود. او گفت: "کاسه‌ام لبریز شده است." ^{۲۱۷} معتقدم او حقیقتاً رویداد عظیمی در زندگی خود داشته است. چه، چه چیزی باعث شد که این کار را بکند؟ هنگامی که در روح بود... چون، او یک نبی بود. می‌دانیم که بود. کتاب مقدس چنین گفته است. داود نبی، حال، چون او یک نبی بود، در روح بود و رستاخیز را دیده بود. اگر دوست دارید این را بخوانید، این در مزامیر ۸:۱۶ تا ۱۱ است. او گفت: "دلَم شادی می‌کند، جسمم نیز در اطمینان ساکن خواهد شد، زیرا جانم را در عالم اموات ترک نخواهی کرد، و قدوس خود را نخواهی گذاشت که فساد را ببیند." و به شما می‌گویم، کاسه‌ی او می‌بایست لبریز می‌شد، چون او دیده بود. مهم نبود که چه بود، او، او رستاخیز را دیده بود و او حقیقتاً... کاسه‌اش لبریز شده بود.

۱۰۰. و باز، داود یک کاسه‌ی دیگر هم داشت که لبریز شده بود، در دوم سموئیل (چون قلم‌هایتان را در دست دارید.) دوم سموئیل ۱۴:۶ در آن زمان خشکسالی بود.

۱۰۱. آنها تابوت عهد را گرفته بودند. دشمن آمده و تابوت عهد خداوند را گرفته بود، برده و آن را در برابر داجون برپا کرده بودند و داجون رو به زمین افتاد. آن را به شهری دیگر بردند، و بلایا بر آن نازل شد. این... این داغ‌ترین چیزی بود که تا به حال در آنجا بدست گرفته بودند. نمی‌توانستند از آن خلاصی یابند، چون تابوت از جای خودش خارج شده بود.

۱۰۲. حال، هنگامی که تابوت را روی ارابه‌ی گاو قرار دادند و شروع کردند به برگشتن، هنگامی که داود آمدن تابوت را دید، می‌دانید چه کار کرد؟ او- او آن قدر لبریز شد، و کاسه‌ی او می‌بایست از تهیج لبریز می‌شد! زمانی که دید کلام مکشوف شده، دوباره به اسرائیل بازگشته است، او در روح رقصید، این‌گونه چرخید و چرخید و چرخید. چرا؟ او بازگشت کلام را دیده بود.

۱۰۳. و فکر می‌کنم این باعث می‌شود هرکسی کمی تهیج بشود، زمانی که می‌بینید، پس از تمام این سال‌ها، کلام راستین، با وعده‌ای چنین خواهد بود، پیش آمده و اثبات گردیده است. چه زمانی! چه زمانی!

۱۰۴. حال بخوانیم. اگر همین‌طور صحبت کنم، به این نخواهم رسید، و همه‌ی شما را تا ساعت ده و نیم اینجا نگه خواهم داشت. دیشب زود شما را ترخیص کردم. پس باید امشب شما را طولانی اینجا نگه دارم. [جماعت می‌گویند: "آمین!" بله. بله. نه داشتم سربه‌سرتان می‌گذاشتم. می‌بینید؟ من... حال فقط آنچه را که خداوند هدایت می‌نماید، می‌خواهیم.

و چون مهر چهارم را گشود، حیوان چهارم را شنیدم که می‌گوید، بیا... و بین!

۱۰۵. حال، "چون بره مهر چهارم را گشود." همین‌جا توقف کنیم. مهر چهارم، حال، چه کسی آن را گشود؟ بره. آیا کس دیگری شایسته بود؟ هیچ‌کس قادر به انجام آن نبود. خیر. بره مهر چهارم را گشود.

۱۰۶. و حیوان چهارم، موجود زنده‌ی شبیه به عقاب به یوحنا گفت: "بیا، بین که چهارمین سرّ نقشی رستگاری که در این کتاب مخفی بوده، چیست." چون بره داشت آن را

می‌گشود. به عبارت دیگر این چیزی است که او داشت می‌گفت، "یک سرّ چهارم اینجا هست، در نماد به تو نشان داده‌ام. حال یوحنا! نمی‌دانم که متوجه آن شدی یا نه." اما، او آنچه را که دید، مکتوب نمود؛ ولی این یک سرّ بود. پس او چیزی را که دید، مکتوب نمود.

۱۰۷. بره داشت مهر را می‌شکست، ولی خدا هنوز نمی‌خواست آن را مکشوف نماید. این برای ایام آخر گذاشته شده بود. می‌بینید؟ حال، ما نمادها را داشته‌ایم و درباره‌ی آن کنکاش نموده‌ایم، بعضاً هم خیلی خوب این کار را کرده‌ایم. ولی می‌دانیم که این به حرکت خود ادامه داده است. ولی اکنون، در ایام آخر، می‌توانیم به عقب بنگریم و ببینیم که کجا بوده است. این می‌بایست انجام شود، در انتهای دوره‌ی کلیسا، درست قبل از ربوده شدن.

۱۰۸. اینکه چطور کسی می‌تواند کلیسا را در حال عبور از دوره‌ی مصیبت عظیم ببیند را نمی‌دانم. چطور می‌تواند به مصیبت‌ها وارد شود، درحالی که گناهی ندارد؟ منظورم... منظورم کلیسا نیست، کلیسا به مصیبت‌ها وارد خواهد شد. ولی من دارم از عروس صحبت می‌کنم. عروس، نه، گناهی بر وی محسوب نیست، به‌هیچ‌وجه. او سفید گشته و حتی یک-یک... حتی بویی از گناه و هیچ چیز دیگری باقی نمانده است. آنها در نظر خدا کامل هستند. پس چه محبتی هست که آنها را تطهیر می‌کند؟ ولی سایرین وارد می‌شوند. کلیسا به مصیبت‌ها وارد می‌شود، ولی عروس نه.

۱۰۹. حال، ما در تمام نمادها به این پرداختیم. مانند کلیسا، نوح، نمونه‌ی عبور داده شده که خارج شد و به گناه وارد شد. حال، آنها عبور داده شدند. ولیخنوخ قبل از آن رفته بود. این نمادی از مقدسینی است که وارد خواهند شد، درست قبل از مقطع مصیبت‌ها. حال، متوجه می‌شویم، این بره مهر را گشود.

۱۱۰. حال، متوجه شدیم که اولین حیوان، اگر توجه کرده باشید، اولین حیوان یک... اولین حیوان یک شیر بود، یک موجود زنده، این را در کتاب... ادوار کلیسا دیدیم. و حیوان دوم،

به گمانم گاو بود، یا یک گوساله و حیوان سوم، صورت یک انسان بود. ولی حیوان چهارم به شکل عقاب بود. این دقیقاً همان ترتیبی است که آنها در کتاب قرار گرفته‌اند.

۱۱۱. و بعد، یک معلم بزرگ، یک زمانی در فلوریدا تعلیم می‌داد. او می‌گفت که-که: "کتاب اعمال عملاً تنها یک چهارچوب برای کلیساست. کلیسا بر چهار انجیل بنا شده است."

۱۱۲. و عکس این مطلب را مشاهده کردیم، که این چهار انجیل است که از کتاب اعمال محافظت می‌کند. از آن چهار انجیل است که کتاب اعمال نوشته شده است، اعمال روح‌القدس در رسولان، و متوجه می‌شویم، در کتاب، که آن مخاطبین مشغول مراقبت بودند، شرق، شمال، غرب و جنوب. یادتان هست چطور آن را اینجا ترسیم کردیم؟ و چقدر قشنگ و کامل همه چیز در جای خودش بود!

۱۱۳. حال، می‌خواهم توجه داشته باشید. گفت: "بیا و ببین." "یوحنا... می‌خواهم دوباره توجه کنید، قبل از این. حال، این آخرین سوار است برای آشکار کردن عمل کردن ضد مسیح. فردا شب، به جان‌های زیر مذبح می‌پردازد.

شب بعدی، داوری است.

۱۱۴. و پس فردا شب، کنار رفتن، پایان دوره، انتهای زمان و همه‌ی چیزها، زمانی که عروس به بالا برده شده است. بنابراین، درست در خلال مهر هفتم، هفت پیاله ریخته می‌شود، و همه‌ی چیزهای دیگر ریخته می‌شود. اینکه چه هستند را نمی‌دانم.

۱۱۵. توجه داشته باشید، ولی اکنون، در این مهر، متوجه می‌شویم که این فرد یک عقاب است، این انسانی که... یا این موجود زنده که چهارمین را اینجا ریخته است. یا به عبارتی دیگر، چهار دوره‌ی متفاوت از آن وجود دارد. یک دوره شیر بود. و متوجه می‌شویم، چون این چهارمین دوره است.

۱۱۶. او گفت: "بیا و چهارمین سر کتاب رستگاری را ببین، این در کتاب مخفی شده بوده است. بیا و ببین." و یوحنا رفت که ببیند، و یک اسب زرد رنگ را دید.

۱۱۷. او نامی دارد که موت خوانده می‌شود. حال توجه کنید. هیچ‌یک از سوارهای دیگر، یا هیچ‌یک از اسب‌های دیگر، یا هیچ‌زمانی که آن سواران می‌تاختند، هرگز دارای یک نام نبودند. اما او اکنون موت نامیده شده است. اشاره نشده است. او اکنون مکشوف شده است. ماهیت او موت است.

۱۱۸. چقدر می‌توانیم برای یک موعظه روی این توقف کنیم و کاملاً واضحش کنیم. ولی هر چیزی که ضد باشد، که برخلاف حقیقت باشد، می‌بایست موت باشد. چون تنها دو موضوع وجود دارد، آن هم حیات و موت است و این اثبات می‌کند که مکاشفه‌ی روح‌القدس از آن، در این دوران، حقیقت محض است. ضد، او موت است. چون کلام، چنان که بعداً اینجا خواهیم دید، حیات است. می‌بینید؟

۱۱۹. و این مرد، موت خوانده شده است. حال، از این سوار در زمان‌های دیگر یاد شده است. ولی، اکنون که بدان اشاره شده، موت خوانده شده است.

۱۲۰. اما تحت مکاشفه‌ی شیر... حالا نگاه کنید. حال می‌خواهم این را بادقت بخوانم تا مطمئن باشم، بعضی جاها را یادداشت کرده‌ام. نه تحت مکاشفه‌ی عصر شیر، یا اولین دوره، دوره‌ی اولیه، این مکشوف نشده بود. دوره‌ی بعدی دوره‌ی گوساله بود، که دوران تاریکی است، یعنی قرون وسطی، چه بودن آن مکشوف نشده بود. و نه حتی حیوان شبیه انسان، حکمت، که نمایانگر اصلاحگران است. لوتر، و سلی و سایرین، این مکشوف نشده بود. اما در دوران عقاب، آخرین دوره، عصر نبوتی، زمانی که می‌بایست کلامی نبوتی باشد، بر کسی که اسرار همیشه بر او نازل می‌شود. حال، این جایی است که...

۱۲۱. امشب می‌خواهیم کمی به این زمان بدهیم، تا شما کاملاً متوجه بشوید. حال، در غالب اوقات، متوجه می‌شوید... مخاطب من فقط جماعت حاضر نیست. این نوارها به همه‌جا

فرستاده می‌شوند و من می‌بایست این را کاملاً واضح سازم. چون ممکن است کسی فقط یک نوار را دریافت کند. و بعد، اگر مابقی آنها را دریافت نکنند، کاملاً دچار آشفتگی خواهند شد، می‌بینید. خدا این را برای این دوران وعده داده، برای آخرین دوره، به اتمام رساندن تمام این چیزهای مختلفی که قاطی شده و به همین صورت تداوم یافته است. ما...

۱۲۲. ما مبحث لباس ایلیا را داشته‌ایم. ردای ایلیا را داشته‌ایم. افرادی بوده‌اند که... جان الکساندر دووی^{۲۱۸} که آنجا دفن شده است، در یک ردا پیچیده شده است. او می‌گفت که ایسح است. انواع و اقسام این چیزها را داشته‌ایم. این اصلاً چیست؟ فقط برای این است که حقیقتی را که قرار است ارائه بشود، تحت تأثیر قرار دهد. می‌بینید؟ قبل از دوران عیسی آنها شاهد مسیحان کذب بودند. می‌بینید؟ همیشه این کار را می‌کنند. این شیطان است. یک چیز جعلی و تقلبی را می‌فرستد، تا اذهان و ایمان مردم را، قبل از اینکه آن چیز حقیقتاً رخ دهد، مشوش سازد. فقط همین.

۱۲۳. آیا غمالائیل همین را به یهودیان آن دوران نگفت؟ گفت: "آیا فردی برخواست که خود را این می‌خواند؟ و به همراه چهارصد نفر به بیابان رفت و همه‌ی آنها هلاک شدند."

۱۲۴. گفت: "هر شاخه‌ای که پدر در من نکاشته باشد،" عیسی گفت: "از ریشه کنده خواهد شد."

۱۲۵. غمالائیل گفت: "ایشان را واگذارید، اگر آنها، اگر آنها از خدا نباشند، آیا تباه نخواهند شد؟ ولی اگر خدا باشد، خود را در منازعه با خدا خواهید یافت."^{۲۱۹} او از حکمت استفاده کرد. او یک معلم بود.

۱۲۶. حال توجه کنید، برای پایان دادن به تمام این اسرار، خدا وعده داد که یک ایسح راستین خواهد برخاست، یک انسان مسح شده به همان روح، و این مکشوف خواهد شد. او در ملاکی ۴ وعده داد. و من یادداشت‌ها و نامه‌هایی را دریافت کرده‌ام مبنی بر اینکه چنین

^{۲۱۸} Alexander Dowie
^{۲۱۹} اشاره به اعمال رسولان باب ۵ و ۲۲

چیزی نیست، ولی دوست دارم با این فرد صحبت کنم. می‌بینید؟ چرا که نمی‌توانید منکر این باشید. یک الهیدان خوب و راستین حقیقت بودن این را می‌داند، و اینکه آنها به دنبال آن هستند.

۱۲۷. ولی باید درست به همان طریقی باشد که توسط یحیی آمد، پیشرو نخستین بار مسیح. آنها او را نشناختند، چون چیزهای عظیمی درباره‌ی او نبوت شده بود. چون او می‌بایست: "تمام کوه‌ها و تل‌ها را پست ساخته و تمام پستی‌ها را برافراشته و تمام ناهمواری‌ها را هموار می‌ساخت." و او، او... انبیا، اشعیا هفتصد و دوازده سال قبل از ولادت او، ملاکی چهارصد سال قبل از اینکه او به روی صحنه بیاید؛ همه‌ی آنها درباره‌ی او نبوت کرده بودند. آنها منتظر این بودند که دروازه‌های آسمان گشوده شده و این نبی با عصایی در دستش از جانب خدا نازل شود.

۱۲۸. و چه اتفاقی افتاد؟ انسانی که... حتی یک کارت عضویت نداشت. هیچ معرفی‌نامه‌ای نداشت. آن بیرون در بیابان می‌ماند؛ حتی یک تحصیلات معمولی هم نداشت. توسط تاریخدانان به ما گفته شده است که هنگامی که فقط نه سال داشت، بعد از مرگ پدر و مادرش به بیابان رفت. و پرورش یافت... کار او فوق‌العاده مهم بود که بخواهد با مدرسه‌ی کتاب مقدس مختل شود. او می‌بایست ماشیح را اعلان می‌نمود.

۱۲۹. خدا نمی‌توانست از انسانی استفاده کند که کاملاً از الهیات پر شده بود. نمی‌تواند این کار را بکند، چون او باز همیشه به الهیاتش برمی‌گردد. این مسیر یادگیری اوست، و به آن بازمی‌گردد. پس وقتی می‌رود که یک چیزی را ببیند، همواره به آنچه معلمینش گفته‌اند، بازمی‌گردد. بهتر است از این چیزها برحذر باشید و فقط به خدا ایمان داشته باشید.

۱۳۰. و متوجه می‌شویم که از او غافل ماندند. حتی رسولانی که آنجا ایستاده بودند، از او غافل ماندند. چرا که گفتند: "چرا کتب، کاتبین می‌گویند که الیاس..."

۱۳۱. عیسی در پاسخ گفت: "الحال آمده، و او را نشناختید."

۱۳۲. و اینجاست که من برای رستاخیز، یا ربوده شدن، الگو قرار می‌دهم. اتفاق خواهد افتاد و آنها... می‌دانم که عجیب به نظر می‌رسید. ولی اگر خدا بخواهد، شاید بعد از امشب، اندکی بیشتر درباره‌ی اینکه چگونه خواهد بود، بدانید. آن‌قدر مخفی خواهد بود، که هیچ‌کس از آن باخبر نخواهد بود. جهان به این فکر خواهد بود، مثل همیشه ادامه خواهد داد و فقط... این طریقی است که خدا همواره عمل می‌کند.

۱۳۳. می‌دانید، شک دارم که حتی یک-یک... می‌گویم که کمتر از یک نودم درصد از مردم زمین، از روی حضور عیسی روی زمین، وقتی اینجا بود باخبر بودند. آیا می‌دانید، وقتی ایلیا نبوت کرد، تردید دارم کسی وجود داشت که بداند... می‌دانستند که یک فرد متعصب و ترش‌رو آنجا هست. ولی از او بیزار بودند. او کسی بود که آنها عجیب و غریب می‌خواندند.

۱۳۴. و فکر می‌کنم که هر مسیحی تازه تولد یافته‌ای از نظر دنیا عجیب و غریب است، برای اینکه شما تبدیل شده‌اید. شما از یک جهان دیگر هستید. روح شما متعلق به آن‌سوی پرتگاه است. و اینی که اینجاست چنان آشفته است که... بعد، اگر شما تفاوتی نداشته باشید، یک جای کار ایراد دارد؛ شما، شما هنوز وابسته به دنیا هستید. باید افکارتان آسمانی باشد، و آسمان به کلام زیست می‌کند.

۱۳۵. حال، متوجه می‌شویم که این امر عظیم واقع شده است. حال، می‌دانیم که باید آمدن روح الیشع باشد. پیشگویی شده است که چنین خواهد بود. و باید به یاد داشته باشیم که در زمان و وقت مناسب خود اینجا خواهد بود. شاید اکنون در حال پایه‌گذاری برای آن باشیم و این... هیچ تشکیلاتی نخواهد بود.

۱۳۶. با یکی از دوستان خوبم در این مورد مخالف هستم. او می‌گوید که این یک گروه از مردم خواهد بود. از شما می‌خواهم این را توسط کلام به من نشان دهید. خدا، خدای لاتغیر، او هرگز نقشه‌ی خود را تغییر نمی‌دهد. اگر این کار را بکند، آن‌وقت دیگر خدا نیست؛ درست است، چون فانی است، و دانش او مثل من است، و دچار اشتباه می‌گردد.

۱۳۷. خدا از زمان باغ عدن هرگز نقشه‌اش را تغییر نداده است. او نقشه‌ای برای رستگاری ساخت، و آن خون بود. ما تحصیلات را امتحان کرده‌ایم. دیکتاتورهای را امتحان کرده‌ایم. روانشناسی را امتحان کرده‌ایم. فرقه‌گرایی را امتحان کرده‌ایم. همه چیز را امتحان کرده‌ایم. تا همه را کنار هم قرار دهیم، یا همه را با همدیگر محبت کنیم و همه‌ی چیزهای دیگر. هیچ مکان مشارکت دیگری جز تحت خون وجود ندارد. این تنها جایی است که خدا انسان را ملاقات می‌کند.

۱۳۸. خدا همواره با یک فرد کار می‌کند. دو نفر دارای دو ایده هستند. هرگز دو نبی اعظم که هم‌زمان نبوت کنند، بر روی زمین نبوده است. بگردید، ببینید بوده است یا خیر. خیر، قربان! خیلی آشفستگی خواهد بود! او می‌بایست که یک انسان را به تسلیم محض برساند، آن وقت از آن فرد استفاده کند. او به دنبال آن فرد می‌گردد.

۱۳۹. ولی زمانی، یک نفر خواهد بود که کلمه به کلمه به او گوش خواهد داد. اهمیتی نمی‌دهم که دیگران چه می‌گویند، آنها هرگز از آن جدا نخواهند شد. درست است. آنها منتظر «**خداوند چنین می‌گوید**» می‌مانند. و بعد، تا آن زمان حرکتی نخواهند کرد. او به درستی اثبات خواهد شد. شما...

۱۴۰. حال، جهان بیرون از آن بیزار خواهد بود، ولی ذریت برگزیده، ذریت پیش‌برگزیده، چنان که در ایام عیسی بود، وقتی آن نور بتابد، آن تخم آن‌گونه به حیات می‌آید. [برادر برانهام یک بار بشکن می‌زند.] آنها این را خواهند دانست، این را درک خواهند نمود. نیازی نیست کلامی درباره‌ی این بگویید.

۱۴۱. زن گفت: "ای آقا! می‌بینم که نبی هستی. می‌دانم وقتی ماشیح بیاید، اوست که..."

او گفت: "من همانم."

۱۴۲. پسر! همین کافی بود. زن لازم نبود که تمام شب یا شب بعد تأمل کند. همان لحظه آن را داشت. او به راه افتاد و داشت درباره‌ی آن به آنها می‌گفت.

۱۴۳. حال به یاد داشته باشید، دوره‌ی اول دوره‌ی شیر بود. آن شیر سبط یهودا، یعنی مسیح بود. تأثیر حیات خود او، آن دوره را دربرگرفت. می‌بینید؟ این اولین وحش است، که به معنای «قدرت» است، که به صدای انسانی پاسخ داد.

۱۴۴. دوره‌ی بعدی دوره‌ی گوساله بود، یا دوره‌ی سوار اسب سیاه. می‌بینید؟

۱۴۵. حال، دلیل اینکه این نخستین دوره یک دوره‌ی سفید بود، این است که... همیشه شنیده‌ام که مردم می‌گویند آن سوار نخست، سفید رنگ، قوت کلیسا بود که پیش رفت تا غلبه کند. و متوجه شدیم که بدو تاجی داده شد، که این بود. کلیسا بود. این کلیسا بود، ولی او به کجا رفت؟ رفت به روم. اینجا جایی است که انجام شد. تاج خود را دریافت نمود.

۱۴۶. حال، دومین دوره یک-یک سوار اسب آتشگون بود، که دوران تاریکی بود.

۱۴۷. و حال-حال، دوره‌ی بعدی، انسان بود، دروه‌ای که اسب سیاه بود. و او عصر اصلاحات بود، زمان صدایی که سخن گفت. حال، سوار اسب سیاه، ضد مسیح بود. ولی کسی که در آن عصر سخن می‌گفت، بعنوان یک انسان نشان داده شده و این تداعی حکمت، هوش و زیرکی است. می‌بینید؟ و آنها متوجه آن نشدند. آنها خطاب... نامی بر او نگذاشتند. فقط گفتند که پیش رفت.

۱۴۸. ولی اکنون، وقتی دوران عقاب پیش می‌آید، آن است که... خدا همواره انبیای خود را به عقاب تشبیه می‌کند. او خود را عقاب می‌خواند، عقاب چنان اوج می‌گیرد که هیچ چیز دیگری نمی‌تواند به آن برسد. او نه تنها در آن بالاست، بلکه برای آن جایگاه ساخته شده است. وقتی به آن بالا می‌رسد، می‌تواند ببیند که کجاست. برخی افراد به آن بالا می‌رسند، ولی نمی‌توانند ببینند که کجا هستند، پس صرف رسیدن به آنجا هیچ فایده‌ای ندارد. ولی اگر شما...

۱۴۹. اگر یک کلاغ یا یک شاهین، هر کدامشان تلاش کنند که مثل یک عقاب پرواز کنند، متلاشی می‌شوند. برای جایی که می‌رود، باید آماده‌ی تحمل فشار بشود.

۱۵۰. این مشکل امروز است. برخی از ما برای تحمل فشار مهیا نشده‌ایم. خیلی سریع، زمانی که داریم می‌پریم، متلاشی می‌شویم. ولی می‌بایست برای تحمل فشار آماده باشیم.

۱۵۱. وقتی به آن بالا برسید، تیزبینی عقاب را داشته باشید تا ببینید چه چیزی در پیش است و بدانید که چه کار کنید، حال دوره‌ی عقاب این را مکشوف نمود. حال متوجه می‌شویم که آن دوره‌ی عقاب در مکاشفه ۷:۱۰ و در ملاکی... ۱، ۴ وعده داده شده است. که در ایام آخر خواهد بود، می‌بینید. درست است، که اینجا خواهد بود. بسیار خوب. توجه کنید.

۱۵۲. این فرد، می‌بینیم که سوار بر اسبی زرد رنگ است. رنگ پریده! بعد از، توجه داشته باشید، بعد از...

۱۵۳. «شصت و هشت میلیون پروتستان» همان‌طور که دیشت از کتاب اصلاحات عظیم اثر اشموکر، از تذکره شهدای روم مرور کردیم. متوجه می‌شویم که تا سال ۱۵۰۰ به گمانم، یا هزار و هشتصد... الآن دقیقاً به خاطر نمی‌آورم. ولی شصت و هشت میلیون نفر به دلیل اعتراض به نخستین کلیسای رومی، روم، کشته شدند. جای تعجب نیست که او می‌توانست خود را در نام... هویت یابی کند، و موت خوانده شود. او قطعاً همین بود.

۱۵۴. حال، خدا می‌داند که با تعلیم ضد کلام و ضد کتاب مقدسی خود مسبب موت روحانی چند نفر شده است. این کسی است که شصت و هشت میلیون نفر را از شمشیر گذرانده و کشته است و شاید، به معنای واقعی مسبب مرگ روحانی میلیاردها انسان بخاطر تعلیم کذب‌هی خود شده باشد.

۱۵۵. سوار را می‌بینید؟ در ابتدا، بعنوان ضد مسیح از همان ابتدا موت بود، ولی در آن زمان معصوم می‌نمود. بعد یک تاج دریافت نمود، یک تاج سه گانه. و هنگامی که این‌گونه شد، آن وقت اتحاد را انجام داد، شیطان کلیسای خود و حکومت را متحد کرد، چون در آن زمان در رأس هر دو آنها بود. ضد مسیح، شیطان بود در شکل یک انسان.

۱۵۶. و بعد متی هم، به گمانم همین باشد، در باب چهارم به ما می‌گوید. شیطان عیسی،

خداوند ما را گرفت و به بالا برد و تمامی پادشاهی‌ها و سلطنت‌های جهان را بدو نشان داد، همه‌ی آنها را، در یک لحظه، و جلال و شکوه آنها را، همه‌ی آنها را به او عرضه کرد و گفت... آنها، آنها از آن او هستند.

۱۵۷. پس، می‌بینید، اگر بتواند کلیسای خویش را با حکومت متحد سازد، آن وقت بطور قطع سوار اسب آتشگون می‌تواند بتازد. می‌بینید؟ به راستی! حال، پس ما اینجا متوجه سرّ می‌شویم، سرّ در حکومت و کلیسای او.

۱۵۸. در چهارمین مرحله از مأموریت خود، وحش خوانده شده است. او نخست ضد مسیح خطاب شده، سپس بعنوان نبی کاذب خوانده شده، و بعد وحش خطاب شده است. حال اینجا او را در حالی که وحش خوانده شده، می‌یابیم. می‌خواهم که اکنون توجه کنید. این بعد از اسب چهارم است.

۱۵۹. و در این اسب چهارم، اگر توجه کنید، همه... اولی سفید بود، بعدی آتشگون (سرخ) بود، و بعدی سیاه بود، و اسب چهارم، در آن تمام اسب‌های دیگر نشان داده شده بود. چون زرد، ترکیبی از سرخ و سفید و اینها با همدیگر است. می‌بینید؟ او... اینها همه در این یک اسب ترکیب شده بود. می‌بینید؟ در اینجا او شد چهار، یا در حقیقت، سه در یک. و اینها همه در یک چیز ترکیب شده بود.

۱۶۰. حال می‌خواهم که به هر چهارتای آنها دقت کنید. به ناهمگونی چهار در ریاضیات روحانی توجه کنید. خدا در سه‌ها است. این چهار است. او اینجا در چهار است. نخست، ضد مسیح، سفید؛ دوم، نبی کاذب، سرخ؛ سوم، خلیفه‌ی آسمان‌ها و زمین و برزخ، سیاه؛ چهارم، وحش، اسب زرد رنگ، شیطان که از آسمان بیرون انداخته شده است. می‌خواهید این را بخوانید؟ مکاشفه ۱۳:۱۲ از آسمان بیرون افکنده شدن شیطان. سپس در مکاشفه ۱:۱۳-۸ او در شخص وحش تجسم یافته است.

۱۶۱. او نخست ضد مسیح است، تنها تعلیمی که نقولای خوانده می‌شد؛ بعد، از آن، تبدیل

می‌شود به نبی کاذب. اگر او ضد مسیح است، ضد مسیح یعنی بر علیه، برخلاف. هر چیزی بر ضد کلام خدا، ضد خداست. چون کلام، خود خداست. "در ابتدا کلمه بود، کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. و کلمه جسم گردید، یعنی مسیح، و در میان ما ساکن شد." و اکنون او بر ضد کلام است، پس ضد مسیح است. ولی یک روح را نمی‌توان تاج گذاری کرد. روح نمی‌تواند تاج گذاری شود، به همین دلیل است که او تاج دریافت نکرد، بلکه فقط یک کمان بدون تیر.

۱۶۲. و بعد هنگامی که آمد، در زمان تاج گذاری، آن وقت می‌شود نبی کاذب در تعلیم ضد مسیح خویش. متوجه می‌شوید؟ سپس یک شمشیر دریافت می‌کند، چون قدرت هایش را با یکدیگر متحد می‌سازد، دیگر نیازی ندارد از کسی درخواست کند. او حاکم در حکومت و حاکم آسمان است. یک تاج سه گانه دریافت می‌کند. برای خودش ایده‌ای می‌سازد که «برزخ» خوانده می‌شود. جایی که اگر در آنجا کسی مرده باشد، و پولی داشته باشند و بخواهند که با دعا آنها را بیرون بیاورند، او می‌تواند با دعا آنها را بیرون بیاورد. چون قدرت انجام آن را دارد. او خلیفه است. قطعاً هست. "او جای خدا را بر روی زمین می‌گیرد." از این واضح تر دیگر نمی‌شود.

۱۶۳. این را متوجه شدیم، در تمام کتاب مقدس این را مرور کردیم و معادل عددی نام او و همه‌ی چیزهای دیگر را دیدیم. او اینجاست...؟!... درست همین جا در عدد چهار، نه در عدد سه. عدد چهار، می‌بینید.

۱۶۴. حال مکاشفه دوازده را باز می‌کنیم. اندکی از آن را بخوانیم چون-چون برای این کار وقت داریم. مکاشفه باب دوازدهم و از آیه‌ی سیزدهم بخوانیم. "و در ساعت زلزله‌ای عظیم... نه، از جای نادرست خواندم. آیه‌ی سیزدهم:

و چون اژدها دید که بر زمین افکنده شد. بر آن زن که فرزند نرینه را زاییده بود، جفا کرد.

۱۶۵. حال، می‌دانید، او بر روی زمین افکنده شده بود، و تجسم می‌یابد، زمانی که روح ضد مسیح در یک انسان تجسم می‌یابد. آن انسان از یک چیز به چیز دیگری تبدیل می‌گردد، از یک روح ضد مسیح به یک نبی کاذب و سپس وحش در او قرار می‌گیرد.

۱۶۶. درست به همان صورتی که کلیسا رشد می‌کند، کلیسای او از ضد مسیح به نبی کاذب، تبدیل شد و در دوره‌ی عظیمی که باید بیاید، وحش باید ظاهر گردد. پس کلیسا هم به همین ترتیب پیش می‌رود، از طریق عادل شمردگی، تقدس و تعمید روح القدس که همان مسیح است که در ایمانداران است، دقیقاً به همین صورت و شیطان نمونه‌ی متقابل آن را در اینجا دارد... نمونه‌ای از آن را. این اوست. او از آسمان به بیرون افکنده شده است.

۱۶۷. در مکاشفه ۱:۱۳ تا ۸ می‌بینیم:

و او بر ریگ دریا ایستاده بود و دیدم وحشی بالا می‌آید...

۱۶۸. حال، اینجا در باب ۱۲ است، جایی که او به بیرون افکنده شده بود. حال دقت کنید.

... دیدم وحشی از دریا بالا می‌آید که ده شاخ و هفت سر دارد و بر شاخ‌هایش ده افسر و بر سرهایش نام‌های کفر است.

و آن وحش را که دیدم مانند پلنگ بود و پای‌هایش...

۱۶۹. اوه، اگر وقت داشتیم، مابقی شب را به این اختصاص می‌دادیم و به این نمادها می‌پرداختیم و نشان می‌دادیم، و این را دوباره به او برمی‌گرداندیم. هر چند که اغلب شما از درس‌های دیگر، این را متوجه شده‌اید.

... مثل... پای خرس و دهانش مثل دهان شیر و ازدها قوت خویش... و تخت خود، و قوت عظیمی به وی داد

۱۷۰. هاه! شیطان تجسم یافته! می‌بینید؟

و یکی از سرهایش را دیدم که... تا به موت کشته شد...

۱۷۱. و به همین صورت ادامه می‌یابد. اگر تمایل داشتید، می‌توانید تا آخر آن را بخوانید. نه، بیاید اندکی آن را بخوانیم.

و یکی از سرهایش را دیدم که تا به موت... کشته شد. و از آن زخم مهلک شفا یافت و تمامی جهان در پی این وحش در حیرت افتادند.

۱۷۲. فقط دقت کنید. هرگز توجهتان به کمونیسم نباشد. این چیزی نیست جز ابزاری که در دستان خدا استفاده می‌شود، تا شما را قادر سازد روزی «انتقام خون» را بگیرید، که فردا شب به آن خواهیم پرداخت. می‌بینید؟

و آنها اژدها...

۱۷۳. اژدها که بود؟ شیطان. درست است، «اژدهای سرخ»، بسیار خب.

... که قدرت به وحش داده بود پرستش کردند (جایی که قدرتش را بدست می‌آورد، می‌بینید). و وحش را سجده کرده، گفتند که کیست مثل وحش و کیست که با وی تواند جنگ کند؟

و به وی دهانی داده شد که به کبر و کفر تکلم می‌کند و قدرتی به او عطا شد که مدت چهل و دو ماه عمل کند.

پس دهان خود را به کفرهای بر خدا گشود (بفرماید، می‌بینید، بسیار خب)... تا بر اسم او (به او لقب بدهد)... و خیمه‌ی او (که مکان سکونت روح القدس است)...

۱۷۴. تا آن را مکانی در روم بسازد؛ یک شهر واتیکان. می‌توانید همین‌طور ادامه بدهید!...

و سکنه‌ی آسمان کفر گوید.

۱۷۵. با گفتن اینکه آنها شافع هستند بر آنها کفر ورزید.

و به وی داده شد که با مقدسین جنگ کند (و چنین کرد) و بر ایشان غلبه یابد (چنین کرد)...

۱۷۶. آنها را به آتش سوزانید، خوراک شیران کرد! و به هر طریقی که توانست آنها را کشت!

... و تسلط بر هر قبیله و قوم و زبان و امت بدو عطا شد.

۱۷۷. و این هرگز تا زمانی که روم بت پرست به روم پایی تبدیل نشد، بدین صورت اتفاق نیفتاد و قدرت کاتولیک در جهان گسترش یافت و کلیسای جهانی کاتولیک را شکل داد.

۱۷۸. "به روغن و شراب من ضرر مرساں!" می بینید؟

و جمیع ساکنان جهان جز آنانی که نام های ایشان در دفتر حیات بره ای که از بنای عالم ذبح شده مکتوب است، او را خواهند پرستید.

اگر کسی گوش دارد، بشنود.

اگر کسی اسیر نماید، به اسیری رود، و اگر کسی به شمشیر قتل کند، می باید او به شمشیر کشته گردد. در اینجاست صبر... و ایمان مقدسین.

۱۷۹. حال، دیشب شاهد آمدن او با شمشیر بزرگ خود برای کشتن بودیم.

۱۸۰. می بینیم که او نیز به شمشیر کشته می شود، یعنی با شمشیر کلام. کلام خدا، شمشیر دو دمه ی تیز، که او را کشته و به زیر می افکند. صبر کنید تا آن هفت رعد آواز خویش را برای آن گروهی که می تواند حقیقتاً کلام خدا را برگردد و آنجا در دست گیرد، بلند کنند؛ آن وقت بریده و قطع خواهد نمود. و آنها می توانند آسمان ها را ببندند. می توانند این را ببندند، یا آن کار را بکنند، هر کاری که بخواهند. جلال! او (شیطان) با کلامی که از دهان وی صادر می گردد، که از شمشیر دودمه تیزتر است، کشته خواهد شد. اگر بخواهند می توانند صدها میلیارد تن مگس را احضار کنند. آمین! هر چه بگویند، اتفاق خواهد افتاد، چون این کلام خداست که از دهان خدا می آید. بله، آمین! خدا، همواره، این کلام اوست، اما او همواره از یک انسان استفاده می کند تا آن را عمل کند.

۱۸۱. خدا می‌توانست در مصر آن مگس‌ها را بخواند، ولی گفت: "موسی! این کار توست. من فقط به تو خواهم گفت چه کار کنی، و تو برو و انجامش بده." او کاملاً این کار را کرد. می‌بینید؟ او-او می‌توانست خود شیر را برگزیند تا آنها را بخواند، می‌توانست سبب شود که ماه، یا باد این کار را بکنند. ولی، ولی گفت: "موسی!" این... او انسان را برمی‌گزیند. بسیار خب.

۱۸۲. اکنون متوجه می‌شویم، این شیطان است، که پس از بیرون افکنده شدن از آسمان، خودش را در وحش تجسم می‌دهد. و اکنون او یک وحش است، ضد مسیح، نبی کاذب و اکنون وحش و نام موت! به او داده شده است و عالم اموات از عقب او می‌آید! تماماً شیطان، بر تخت خویش! اوه خداوند! بر روی زمین، او شیطان است، نمایندگان او بر روی زمین، اکنون او رأس تمام سلطنت‌های جهان است. همان سلطنت‌ها و پادشاهی‌هایی که در انجیل متی باب ۴ به خداوند عیسی پیشکش کرد. شیطان اکنون یک پادشاه کامل می‌شود.

۱۸۳. حال، این در آینده! اتفاق می‌افتد و او اکنون نبی کاذب است. پس از مدتی، پس از اینکه عهد خویش را با یهودیان می‌شکند، می‌شود وحش. می‌دانید که چطور ما... بسیار خب، حال توجه کنید. در آن زمان، به او قلب یک وحش داده خواهد شد و شیطان خود را تجسم خواهد داد. چون، هنگامی که کلیسا به بالا برود، شیطان بیرون افکنده می‌شود. می‌بینید؟ می‌بینید؟ این انجام شده، آن وقت، تمام ادعای او به اتمام رسیده است. حال، مادامی که...

۱۸۴. ببینید، تا زمانی که شافی همچنان بر روی تخت باشد، شیطان می‌تواند آنجا بایستد و مدعی باشد، چون او وکیل طرف مقابل است، او منازع مسیح است. و مسیح... او آنجا ایستاده، منازع آنجا ایستاده و می‌گوید: "صبر کن! آدم سقوط کرد! آدم/ این کار را کرد. من بر او غلبه یافتم. همسرش را به باور یک دروغ واداشتم. و تو گفتی که بخاطر این محکوم خواهد شد. من این کار را کردم!"

۱۸۵. ولی متوسط آنجا ایستاده، آمین! خویشاوند و رهانده، آمین! با خونی که می‌تواند قلب پست‌ترین گناهکار را بگیرد و تبدیل کند، آنجا ایستاده است. متوسط بر روی تخت است.

بله، آقا!

شیطان گفت: "ولی آنها گناهکارند!"

او می‌تواند بگوید: "نیستند."

۱۸۶. سفیدکننده اختراع شده بود، یا ساخته شد، تا لکه را بزدايد، رنگ جوهر یا هر لکه‌ی دیگری را برطرف کند. آنها آن را یافته‌اند. چنان آن را می‌زداید که دیگر قادر به یافتن آن نخواهید بود. آنها را به گاز و سپس به نور کیهانی برمی‌گرداند. از ملکول‌ها و همه‌ی چیزهای دیگر می‌گذرد، تا جایی که آن را به جای اصلی که از آن آمده، برمی‌گرداند. این یک خلقت است... یک خلقت، باید از جانب یک خالق آمده باشد. ولی تمام مواد شیمیایی که ساخته شده و در کنار هم قرار داده شده بودند، تجزیه شده و این تمام ماجرای آنهاست. دیگر چیزی از آن باقی نیست. حتی ذات آب که با سفیدکننده ادغام شده، که خاکستر است.

۱۸۷. آمین! جلال بر خدا! کاملاً پاک است. این کاری است که خون عیسی مسیح با فرزند راستین خدا انجام می‌دهد، هنگامی که به گناه خود اعتراف کرده و آنجا می‌ایستد، و در رحمت او... عادل شمرده شده. آن قدر عظیم است که خدا گفت: "دیگر حتی نمی‌توانم آن را به یاد آورم. او قطعاً فرزند من است."

۱۸۸. "هر آینه به شما می‌گویم، اگر به این کوه گوئید جابه‌جا شود و در دل خود تردید نداشته باشید، بلکه به آنچه گفتید ایمان داشته باشید... واقع خواهد شد. آنچه گفته‌اید برایتان واقع خواهد شد." شما یک فرزند فدیه شده هستید. آمین! می‌دانم که این درست است.

۱۸۹. شاهد ظاهر شدن سنجاب‌ها بوده‌ام، شش بار متفاوت، که می‌دانستم هیچ سنجابی در آنجا وجود نداشته است. او فقط... او می‌تواند سنجاب‌ها را خلق کند، همان‌طور که می‌تواند مگس‌ها را خلق کند، قورباغه‌ها و یا هر چیز دیگری را خلق کند! او، او خداست، خالق. بله، و هیچ موجود فانی‌ای...

۱۹۰. اما هنگامی که گناه آن فانی اعتراف شده و در آن سفیدکننده می‌افتد، در سفیدکننده‌ی

عیسی مسیح، تمام گناهان را می‌زداید. او خالص و دست نخورده، عاری از گناه و عاری از هر تقصیری است. "هر که از خدا مولود شده است، گناه نمی‌کند، زیرا نمی‌تواند گناهکار بوده باشد." سفیدکننده میان او و خدا می‌ایستد. اصلاً چطور می‌تواند به انجام برسد، درحالی‌که سفیدکننده آن را شکسته و به او که آن را منحرف کرده بود، برگردانده است! آمین!

۱۹۱. او! احساسی روحانی دارم. به شما می‌گویم، درحالی‌که این شروع به مکشوف شدن می‌نماید، تهییج می‌شوم.

۱۹۲. توجه داشته باشید. کاملاً شیطان، بر تخت خود. بله، آقا! این را به خدا پیشکش کرد، به خداوند ما پیشکش کرد. اکنون اینجاست، اینجا نشسته، با قلب وحش در درون خود. حال، این شخص، وحش، شیطان تجسم یافته است. او ظهور خود را بر روی زمین، تحت یک تظاهر دروغین انجام می‌دهد. او خدای من! تحت تظاهر دروغین کلام خدا، او خود را با کلام خدا مرتبط می‌سازد.

۱۹۳. او دقیقاً همان کاری را کرد که نمادش، که یهودا بود، دو هزار سال قبل به انجام رسانید. او چه کار کرد؟ یهودا بعنوان یک ایماندار وارد شد، با اینکه از ابتدا بی‌ایمان بود. "او فرزند هلاکت متولد شده بود." او نتوانست باعث فریب عیسی شود. زیرا او از ابتدا وی را می‌شناخت، آمین! چون او کلام بود. بسیار خب. و، به یاد داشته باشید، یهودا جایگاه خزانه‌دار را یافت، و توسط پول لغزش خورد.

۱۹۴. کلیسای امروز هم همین‌طور! کلیسای کاتولیک، همان‌طور که دیشب متوجه شدیم، برای مراسم نه روزه، برای دعاها و برای همه چیز پول دریافت می‌کند. تقریباً به همان صورت، همین امر در دختران کلیسای کاتولیک، پروتستان‌ها نمایان شد. همه چیز در پول پیچیده شده است. اینجا جایی است که یهودا سقوط کرد، جایی است که او سقوط کرد، و جایی است که پروتستان‌ها سقوط می‌کنند.

۱۹۵. دقت کنید. این سوار آخر، وقتی ظاهر می‌شود، سوار بر اسبی رنگ‌پریده است. اکنون در آخرین دوری خود است. حال، این دوران ما نیست، در آینده است. این مَه‌ری است که از پیش گفته شده. چون، وقتی که این واقع می‌شود، کلیسا به بالا برده شده است. وقتی مسیح اینجا بر روی زمین ظاهر می‌شود... این فرد ظاهر می‌شود، کامل می‌شود، شیطان کامل، از ضد مسیح تا به آخر، توسط نبی کاذب. سپس به وحش، خود شیطان و او سوار بر اسبی از ضد مسیح تا به آخر، توسط نبی کاذب. سپس به وحش، خود شیطان و او سوار بر اسبی رنگ‌پریده است. با تمام انواع رنگ‌ها ادغام شده، تا یک موت و رنگ‌پریدگی را پدید آورد.

۱۹۶. اما هنگامی که خداوندمان بر روی زمین ظاهر می‌شود، سوار بر اسبی سفید مانند برف خواهد بود. و او کاملاً، عمانوئیل خواهد بود، کلام تجسم‌یافته‌ی خدا در یک انسان. می‌بینید؟ این قدر تفاوت در بین آنها وجود دارد. این فرق آنهاست.

۱۹۷. توجه داشته باشید، ضد مسیح سوار بر یک اسب رنگ‌پریده است، ترکیب رنگ‌ها. اسب حیوانی است که نمایانگر یک قدرت است. قدرت او کاملاً با هم ادغام شده است. چرا؟ چون این قدرت سیاسی، قدرت‌های کشوری، قدرت‌های مذهبی و قدرت‌های شیطانی است. انواع مختلف قدرت‌ها با هم ترکیب شده‌اند، یک اسب رنگ‌پریده و مختلط را به ثمر آورده است. او دارای انواع قدرت‌هاست.

۱۹۸. ولی وقتی عیسی بیاید، سوار بر یک اسب تک رنگ، یعنی کلام است. آمین!

۱۹۹. این یکی رنگ‌هایش را ترکیب می‌کند، سرخ، سفید، سیاه، سه رنگ در یک، در یک نمایانگر شده. و سه قدرت در یک نمایانگر شده‌اند. اسب سفید، اسب سیاه و اسب سرخ. و سه در یک تاج گذاری می‌شود. می‌بینید؟ قطعاً.

۲۰۰. من خودم تاج را دیده‌ام، / این قدر به آن نزدیک بودم و به آن نگاه می‌کردم. اجازه نمی‌دادند به آن نزدیک تر شوم، بخاطر حفاظ شیشه‌ای. آنجا بود، یک قفل بزرگ بر آن، در

درون یک محفظه، تاج سه‌گانه. پس می‌دانم که این حقیقت است. آه-ها! آنجا بود، تاج سه‌گانه، خلیفه: آسمان، برزخ و زمین.

۲۰۱. سه قدرت با هم متحد شده‌اند، می‌بینید، همه در یک رنگ ادغام شده‌اند، زرد. موت در تمام آن جاری است. سیاسی، مذهبی و قدرت‌های شیطانی در هم ادغام شده‌اند. سیاست، او پادشاه سیاست است، یعنی شیطان. با هوش! قطعاً! سعی نکنید از او زرننگ‌تر باشید، فقط به خداوند توکل کنید... فقط همین.

۲۰۲. همان‌طور که قبلاً به این پرداخته‌ام. تمام هوشمندی، تحصیلات و چیزهای مانند آن از جهت نادرست آمده. کافی است این را در کتاب مقدس دنبال کنید و ببینید که درست است یا خیر. فرزندان قائن را دنبال کنید و ببینید که چه شدند. سپس فرزندان شیث را دنبال کنید، ببینید که آنها چه بودند. نه اینکه من از جهالت حمایت کنم، به هیچ وجه. خیر، قربان! ولی هر کسی را در کتاب مقدس در نظر بگیرید، به ندرت...

۲۰۳. و یکی هست به نام پولس، که فردی باهوش بود، و او گفت که لازم بود هر چه می‌دانست را فراموش کند، برای اینکه مسیح را بشناسد. او گفت: "و کلام و وعظ من به سخنان مقنع حکمت نبود، بلکه به قوت رستاخیز مسیح."^{۲۲۰} درست است، قوت روح القدس.

۲۰۴. دیگران را در نظر بگیرید. بعضی از آنها حتی دست چپ و راست خود را نیز نمی‌شناختند. و- دوران انبیا را در نظر بگیرید، که از کجا آمدند و تمام این چیزها. متوجه منظورم می‌شوید؟

۲۰۵. می‌بینید، پس این هوشمندی، دانش و حکمت است. حکمت (دنیوی) دقیقاً همان چیزی است که شما را از خدا دور می‌سازد.

۲۰۶. او سه قدرت داشت، سه قلمرو: زمین، آسمان و برزخ.

۲۰۷. او، خودش یک سه‌گانگی است. این چیزی است که از آن تشکیل شده است، و سوار

بر یک سه گانگی است. قدرت او در سه گانگی است. تاج او در سه گانگی است. اسب او در سه گانگی است. چیزی که او هست، یک سه گانگی است. تاجی از سه گانگی، قدرتی از سه گانگی، (سوار بر) اسبی از سه گانگی؛ این جایگاه‌های اوست. دوباره یک چهار می‌بینید، باز هم شاهد یک چهار هستیم. بسیار خوب.

۲۰۸. سه مرحله‌ی خدمات او، او را یک شخص می‌سازد، شیطان تجسم یافته. سه مرحله‌ی... ضدمسیح، نبی کاذب، و وحش. آن سه تا، در نماد. می‌بینید. سه نماد وجود دارد، حال، سه هست که او را شکل می‌دهد.

۲۰۹. خدا، خدا هم خود را در آب، خون و روح می‌شناساند و یک مسیحی را، توسط کلام خدا، فرزند خدا می‌سازد. می‌بینید؟ و این سه قدرت او را شیطان می‌سازد. می‌بینید؟ او، اینی که اینجاست، آب، خون و روح است که خداست. و آن یکی، سیاست، مذهب و قدرت‌های شیطانی، در ترکیب با یکدیگر، او را شیطان می‌سازد.

۲۱۰. نخستین آمدن مسیح، یک فرد فانی. او سه بار می‌آید. مسیح در سه است. می‌بینید؟ (بینید که چطور می‌آید، شیطان چهار است.) به مسیح دقت کنید. نخستین آمدن، بعنوان یک فرد فانی آمد، تا خودش را بدهد و بمیرد. درست است؟ این آمدن نخستین اوست. آمدن ثانویه ربوده شدن است، او را در آسمان‌ها ملاقات می‌کنیم، نامیرا. سومین آمدن او، او خدای تجسم یافته است. آمین! [برادر برانهام دستانش را به هم می‌زند.] خدا، عمانوئیل، تا بر زمین سلطنت کند! درست است. فقط سه.

۲۱۱. چهارمین مرحله‌ی سوارکار، توجه کنید. چهارمین مرحله‌ی این سوارکار موت خوانده شده است. موت یعنی «جدایی ابدی از خدا» این مفهوم موت است، جدا بودن ابدی از خدا.

۲۱۲. حال، ما این فرد را مشخص کردیم، از طریق کتاب مقدس نشان دادیم که این فرد کیست، حتی تپه‌ها را در نظر گرفتیم، مکان و همه چیز را، جزئیات دقیق را تا انتها. و اکنون او موت خوانده شده است، توسط عقاب. «موت»، این چیزی است که او را خطاب کرد.

یادتان باشد، اینجا، موت به معنی جدایی ابدی است.

۲۱۳. به یاد داشته باشید، مقدسین نمی‌میرند. آنها به خواب می‌روند، نمی‌میرند. "هر که کلام مرا بشنود و به فرستنده‌ی من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد." درست است. عیسی گفت: "در داوری نمی‌آید. بلکه از موت تا به حیات منتقل گشته است. من قیامت و حیات هستم." عیسی گفت: "هر که به من ایمان آورد، اگر مرده باشد، زنده گردد و هر که زنده بود و به من ایمان آورد، تا به ابد نخواهد مرد." ایلعازر مرده بود؟ "او خوابیده است."^{۲۱۱}

۲۱۴. "ترسان مباشید، دختر نمرده، بلکه خفته است."^{۲۱۲} و او را استهزا کردند. درست است؟ می‌بینید، مقدسین نمی‌میرند.

۲۱۵. جدایی از خدا موت است، موت ابدی. و این فرد «موت» خوانده شده است، پس از او برحذر باشید. او چیست؟ یک سیستم تشکیلاتی سازمان یافته، نخستین، شماره یک، کلیسا، سازمان یافته، که ادراک کنستانتین را در خلال شورای نیقیه پذیرفت.

۲۱۶. دیشب به آن زنان پرداختیم و نشان دادیم که حوا، نخستین عروس، قبل از اینکه حتی شوهرش به وی درآید، سقوط کرد، بخاطر بی‌ایمانی به کلام خدا در عدن. عروس روحانی که در روز پنطیکاست مسیح متولد شده بود، قبل از اینکه مسیح به او درآید، چه اتفاقی افتاد؟ سقوط کرد، در روم. چه؟ او عفت خود در کلام را بخاطر دگم از دست داد. آمین!

۲۱۷. من-من باز ایجاد آن تهیج را در خودم احساس می‌کنم. بله، آقا! فکر به آن... منظوم به دیوانه‌بازی نیست. چنین منظوری ندارم. اما فقط... نمی‌دانید که این با من چه می‌کند. اکنون چهار روز است که در چنین شرایطی هستم. فقط... فقط باید چیزی بگویم، به نوعی باعث می‌شود دوباره احساس انسان‌بودن داشته باشم. می‌دانید منظوم چیست. بسیار خب. وقتی این طوری شروع به صحبت می‌کنید و می‌بینید که رویاها در همه‌جا دارند ظاهر می‌شوند. درست است. به همین دلیل است که چیزی می‌گویم تا دوباره خودم را برگردانم، می‌بینید؟

^{۲۱۱} اشاره به انجیل یوحنا باب ۱۱

^{۲۱۲} اشاره به انجیل متی باب ۹ و انجیل مرقس باب ۵

۲۱۸. تابه‌حال زمانی که صف تمییز داریم، متوجه من شده‌اید؟ چیزی می‌گویم که باعث خنده‌ی افراد می‌شود، بعد چیز دیگری می‌گویم که باعث گریستن آنها می‌شود، بعد چیزی می‌گویم و آنها را خشمگین می‌کند. چیزی را تشخیص داده‌ام. و یک چیز می‌گویم تا بینم چطور واکنش نشان می‌دهد، بعد می‌بینم که چه نوع نوری بر آنهاست، چه اتفاقی می‌افتد. آن وقت می‌دانم که در کجاست. و می‌دانم که دارد خطاب می‌کند یا خیر. اگر نباشد... آنجا نشسته، یک ایماندار راستین، بسیار خوب. آنها را خطاب می‌کنید، سپس می‌گویید: "شما چنین و چنان... " می‌بینید؟

۲۱۹. و وقتی پایین می‌روید، روح شروع می‌کند به مسح کردن، آن وقت شاهد آمدن آن نور در همه‌جا هستیم، این طوری، در سرتاسر سالن. پس، به این خاطر است که چیزی می‌گویم، به نوعی دوباره شروع می‌کنم، از نو شروع می‌کنم. می‌بینید.

۲۲۰. از یک‌شنبه‌ی گذشته، تنها در یک اتاق می‌نشیم، فقط دعا می‌کنم، همین و بس، تحت مسح. و می‌دانم که این درست است. اگر به خدا ایمان دارید، می‌دانم که دارید، منتظر آخر هفته باشید. آه-ها! می‌بینید؟ می‌بینید؟ بسیار خوب.

۲۲۱. حال، موت به معنای جدایی ابدی از خداست. و به یاد داشته باشید، مقدسین نمی‌میرند.

۲۲۲. به خاطر داشته باشید که به عروس او یک اسب زرد رنگ داده شد... منظورم، به این سوار یک اسب زرد رنگ داده شد که با آن پیش برود. این اسب زرد رنگ به او داده شده بود تا با آن پیش برود. و او بر این اسب زرد، یعنی موت، سوار بود. حال، می‌دانیم که او چه بود. می‌دانیم که چه کلیسایی بود.

۲۲۳. و به یاد داشته باشید، در شب گذشته دیدیم، او فقط یک «فاحشه» نبود، او «مادر فواحش» بود.

۲۲۴. و متوجه شدیم که چه چیزی او را یک فاحشه ساخت، زنی که از آن نوع زن‌هاست. من فقط... این برای استفاده در یک جماعت مختلط عبارتی ناخوشایند است. ولی می‌دانید،

کتاب مقدس این را می‌گوید. پس، بعد، متوجه می‌شویم که این زنی است که در ناراستی نسبت به عهد ازدواج خود زندگی می‌کند. و می‌بینید، او می‌بایست، او خود را، او خود را «ملکه‌ی آسمان» می‌خواند (این عروس خدا خواهد بود، خدا مسیح است.) و متوجه می‌شویم که این زن دارد مرتکب زنا می‌شود و پادشاهان جهان، توانگران عالم و مردان بزرگ را وادار به زنا می‌سازد. تمام زمین به دنبال او رفت. می‌بینید؟

۲۲۵. و بعد متوجه شدیم که او دخترانی ثمر آورد، و آنها هم فواحش بودند. فاحشه چیست مگر یک روسپی، همان چیز، یک فاحشه، فحشا می‌کند، شرارت، و ارتکاب به زنا. آنها چه کار کردند؟ سازمان یافتند، سیستم یافتند، یک سیستم انسانی را تعلیم دادند، پنطیکاست و همه‌ی دسته‌ها.

۲۲۶. حال، پنطیکاست! وجدانت را نادیده نگیر. بگذارید چیزی به شما بگویم. بیاید با یک چیزی روبرو شویم. زمان خیلی دیرتر از آن است که بخواهیم ملاحظه کنیم. به اینجا دقت کنید.

۲۲۷. ما در دوران لائودیکیه به سر می‌بریم. و این یکی از مضحک‌ترین دوران در تمام دوران است، ولرم، و آن مقدس یعنی مسیح پشت در ایستاده، تلاش می‌کند که به داخل بازگردد. و این پیغام پنطیکاستی است که می‌گوید: "دولتمند هستم." "پسر! نخست تو فقیر بودی اکنون حقیقتاً توانگر شده‌ای" محتاج به هیچ چیز نیستم. "و- او، چه بودی.

۲۲۸. او گفت: "عریان و مسکین و کور و فقیر هستی و این را نمی‌دانی."

۲۲۹. حال، اگر کسی آن بیرون در خیابان عریان بود، و از آن آگاه بود، سعی می‌کرد به خودش کمک کند. ولی وقتی-وقتی از آن آگاه نباشید و نتوانید تفاوت را به او بگویید، آن وقت او در وضعیت بدی است. خدا به او رحم کند. توجه کنید.

۲۳۰. حال، به یاد داشته باشید، این ضد مسیح، که یک انسان است، عروس او، که یک کلیساست، "به او امکان توبه داده شد، ولی این کار را نکرد." در آن عصر کلیسا، یعنی در طباطیرا. یادتان هست؟ می‌توانید...؟

۲۳۱. حال، بیایید یک لحظه به عقب برگردیم. چیزی نمی‌شود اگر یک دقیقه به عقب برگردیم. برگردیم به باب دوم، برای یک دقیقه... باب دوم را بخوانیم از... حال، طیاطیرا. حال به این دقت کنید، خیلی سریع. زمانمان رو به اتمام است و هنوز شروع نکرده‌ایم. ولی توجه کنید، طیاطیرا. حال، این از آیه‌ی هجدهم باب دوم شروع می‌شود.

و به فرشته‌ی (یعنی پیغام‌آور) کلیسای در طیاطیرا بنویس. این را می‌گوید پسر خدا، که چشمان او چون شعله‌ی آتش... و پاهای او چون برنج صیقلی است.

اعمال و محبت و خدمت و ایمان... و صبر تو را می‌دانم و اینکه اعمال آخر تو بیشتر از اول است.

لکن بحثی کمی بر تو دارم که آن زن ایزابل نام را راه می‌دهی...

۲۳۲. بفرمایید، او را در کتاب مقدس می‌شناسید. او همسر اخاب بود. و در اینجا زن است، کلیسا، ایزابل، همسر نبی کاذب، به نظر می‌رسید که نبی راستین خدا باشد. پاپ، نبی راستین و همسرش، ایزابل. حال، اخاب به نظر می‌رسید که یک یهودی راستین باشد، ولی یک فریب‌کار بود. این را می‌دانید، چون همسرش به هر طریقی که تمایل داشت او را هدایت می‌کرد، متوجه می‌شویم که ایزابل هم با استفاده از پول خود اینها را به هر طریقی که بخواهد هدایت می‌کند:

... که خدا را نبیه می‌گوید (متوجه شدید؟) و بندگان مرا تعلیم داده اغوا می‌کند (می‌بینید، تعلیم ایزابل تمام کشور را دربرگرفت)... که مرتکب زنا... و خوردن قربانی بت‌ها بشوند.

... و به او مهلت دادم تا توبه کند (می‌بینید؟) اما نمی‌خواهد از زناى خود توبه کند.

۲۳۳. به آیه‌ی بعد توجه کنید.

... او را بر بستری می‌اندازم و آنانی را که با او زنا می‌کنند، به مصیبتی سخت...
 (وارد مصیبت عظیم می‌شود. نه کلیسا)... مبتلا می‌گردانم، اگر از اعمال خود توبه
 نکنند.

۲۳۴. حالا به اینجا دقت کنید.

... و اولادش (فاحشه‌های او) را به قتل خواهم رسانید (موت روحانی)...

۲۳۵. به این ایمان دارید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] این کلام است. "آنها را به موت
 خواهم کشت." و اگر کشته شده‌اند، به صورت ابدی جدا شده‌اند. بسیار خوب. به یاد داشته
 باشید، به او فرصت توبه داده شده بود.

۲۳۶. عصر طباطیرا در دوران تاریکی بود. سوار اسب سیاه در آن زمان می‌تاخت، هنگامی که
 بابت تمام مراسم، دعاها و آیین‌های نه روزه باید پول پرداخت می‌کردند. اکنون اسب سیاه او
 را می‌بینم، سپس، بعد از اینکه از توبه کردن در طباطیرا سر باز زد، (چه؟) مرکب خود را از
 اسب سیاه به زرد کمرنگ تغییر داد، موت، برای آخرین عملکرد او.

۲۳۷. شاید در اینجا باعث ایجاد تلنگر در افراد بشوم. رد کردن خدا، رد کردن دعوت خدا،
 شاید آخرین بارتان باشد. درست همان‌گونه که کلیسا انجام داد. این تمام شده است. خدا،
 صبر خدا، همیشه برای انسان مجادله نمی‌کند. می‌بینید.

۲۳۸. و زمانی که کلیسا این را رد کرد، از پذیرش آن سر باز زد، تغییر کرد و رفت تا... اکنون
 نامی یافته که آن را «موت» گویند، جدایی. خدا گفت: "حتی اولاد او را خواهم گرفت،
 پنطیکاستی‌ها، و تک‌تک آنها را در جدایی ابدی خواهم کشت." بفرمایید، عصر طباطیرا،
 عصر تاریکی. اسب سیاه او اکنون شده است موت، برای آخرین خدمت او.

۲۳۹. می‌بینید که چطور ادوار کلیسا با مهرها در هم تنیده هستند؟ کاملاً درست. و می‌دانیم
 که این درست است. روح‌القدس هیچ اشتباهی نمی‌کند. او یک اثبات عظیم به ما داد،
 آخرین بار، زمانی که داشتیم به ادوار کلیسایی می‌پرداختیم.

۲۴۰. محبت و حلم خدا را ببینید! قبل از اینکه بر او داوری کند، به او فرصت توبه داد، و به نام خداوند است که این را می‌گویم. او همین چیز را به کلیسای پروتستان داده است، ولی او بدان عمل نخواهد کرد. پیغام همه جا را تکان داده، ولی او این کار را نخواهد کرد. او دگم‌ها و اعتقادات نام‌های خودش را خواهد داشت، مهم نیست که چقدر این را توضیح بدهید.

۲۴۱. همان‌طور که آن روز در شیکاگو این را گفتم، برای خادمینی که تعدادشان از جمعیت امروز بیشتر بود! آنها می‌خواستند مرا به دام بیندازند، درباره‌ی تعلیم، ذریت مار و تمام این چیزهای دیگر. گفتم: "پس یک نفر کتاب مقدسش را بردارد و بیاید کنار من بایستد." و هیچ‌کس چیزی نگفت.

۲۴۲. تامی هیکس^{۳۳۳} گفت: "برادر برانهام! هرگز این را به این صورت نشنیده بودم. سیصد نوار از آن را می‌خواهم. می‌خواهم آن را برای تمام خادمینم بفرستم."

۲۴۳. حدود پنجاه، یا هفتاد و پنج نفر بودند که گفتند: "به آنجا می‌آیم تا تعمیم بگیرم." آیا آمدند؟ حتی یک نفرشان هم نیامد. چرا؟ خدا به آنها فرصت توبه داد! و او اولاد شما را به موت خواهد افکند، موت روحانی.

۲۴۴. اگر خدا بخواهد فردا شب به آن خواهیم پرداخت یا شنبه شب، درباره‌ی آن بلا یا که واقع خواهد شد. توجه کنید که آنجا چه اتفاقی می‌افتد.

۲۴۵. همان‌طور که درباره‌ی مصر، به مصر فرصت توبه داد. و آخرین بلا چه بود؟ موت بود.

۲۴۶. این آخرین بلا در کلیسای پنطیکاستی است، موت روحانی. او مرده است. این به نام خداوند است. خدا به او فرصت توبه داد و او آن را رد کرد. حال او مرده است، دیگر هرگز نخواهد برخاست.

۲۴۷. و آن افراد، تلاش می‌کنند که اسقف‌ها و کشیشان را بیاورند، و آنها را «پدر مقدس فلان و فلان» خطاب می‌کنند. آنها باید از خودشان شرمسار باشند. انسان چقدر می‌تواند کور

بشود! آیا عیسی نمی‌گوید؟ هنگامی که باکره‌ی خفته آمد تا روغن بخرد آن را نیافت!

۲۴۸. همه، می‌شنوید که مردم می‌گویند: "روح‌القدس را یافتیم. به زبان‌ها صحبت کردم." اما نمی‌خواهید در چنین کلیسایی باشید. "اوه، می‌دانی، گمان نمی‌کنم بخوادم در مکانی مانند آن باشم." و بعد می‌گویید روح‌القدس را یافته‌اید؟

۲۴۹. شما طرق مجلل خود را می‌خواهید. می‌خواهید، در بابل باقی بمانید، ولی همچنان از برکات آسمان لذت ببرید. باید امتحانات را انجام دهید. نمی‌توانید آنجا در دنیا بمانید و در همان زمان خدا را خدمت کنید. عیسی گفت نمی‌توانید خدا و مامون را خدمت کنید. پس اگر توقع نداشته باشید...

۲۵۰. اگر واقعاً نجات یافته باشید، از جلساتی که روح‌القدس دارد خودش را اثبات می‌کند و نشان می‌دهد که کلام خدا چنین است، لذت خواهید برد.

۲۵۱. یک نفر می‌گفت: "افراد خیلی سروصدا می‌کنند، این مرا دستپاچه می‌کند." اگر به آسمان هم بررسی دستپاچه خواهی بود. و فکرش را بکن، وقتی همه‌ی آنها آنجا هستند، پس این چه می‌شود؟ اوه! خداوند چقدر می‌خواهد که...

۲۵۲. او حلیم است، چنان‌که در دوران نوح بود. او به سختی تلاش کرد. خیلی صبوری کرد، مدت صد و بیست سال، تا آنها را به توبه برساند. آنها توبه نمی‌کردند.

۲۵۳. در ایام مصر، او بلایا و همه‌ی چیزهای دیگر را فرستاد. آنها توبه نمی‌کردند. او یحیی را فرستاد، آنها توبه نکردند.

۲۵۴. او عیسی را فرستاد، تا بمیرد، تا تمام گروهی را که شنوای کلام بودند، نجات بخشد.

۲۵۵. و اکنون در ایام آخر، وعده داد که دوباره یک پیغام می‌فرستد تا کلیسا را به بیرون فراخواند، و ایمان نخستین را در آن احیا کند، بازگشت به کلام. و آنها این را نخواهند پذیرفت. آنچنان در دگم‌های خودشان و اعتقادنامه‌هایشان متعصب شده‌اند، و دیگر این را

نمی‌خواهند. اوه، فکر کنید که اگر آنها... اگر یک فرشته نازل شود؛ ولی خدا این کار را نمی‌کند.

۲۵۶. او کسی را که جاهل و احمق است، می‌گیرد؛ کسی که حتی الفبای خود را هم به سختی بلد است. او چنین فردی را می‌گیرد، چون او چیزی را می‌گیرد که هیچ است و بعد از طریق آن کار می‌کند. مادامی که فکر کنند چیزی هستند، آن وقت نمی‌توانند هیچ کاری با آن انجام دهند. او همواره این کار را کرده است. باید هیچ بشوید و بعد با خدا کسی بشوید. اوه خداوند!

۲۵۷. توجه داشته باشید. در عین حال "به او فرصت توبه داد، ولی او توبه نکرد."

۲۵۸. او دوباره این کار را کرده، و باز هم توبه نخواهد کرد. رد کردن او، به طریقی، یا اینکه، او بار رد کردن خود طریقی کامل را در اختیار شیطان می‌گذارد تا به او درآید و تجسم یابد. درست است. در او به خود تجسم می‌دهد، چون او کلام را رد کرده است. و این دقیقاً همان چیزی است که کلیسای پروتستان می‌شود، یعنی یک فاحشه، چون حقیقت اثبات شده‌ی کلام خدا را رد می‌کند، و به شیطان این فضا را می‌دهد تا وارد شده و خودش را تجسم بخشد. و او صورتی برای وحش می‌سازد. زمانی که همه‌ی آنها را با هم یکی می‌سازد، در آینده، و دقیقاً به همان صورتی که خدا گفت، دارد اتفاق می‌افتد. درست است. آمین!

۲۵۹. اگر دارای تحصیلات بودم، می‌توانستم این را مطرح کنم. هیچ تحصیلاتی ندارم. فقط انتظار این را دارم که روح‌القدس این را بر شما مکشوف سازد. و او این کار را خواهد کرد برای آنانی که... درست است. انجام خواهد داد. بله. توجه کنید.

۲۶۰. ببینید که چطور، کلیسا اینجا چه کار کرد. او پیغام خدا برای توبه را رد کرد. او بعنوان ضد مسیح شروع کرد. این چیزی است که او بود. او شد، یک نبی کاذب، شیطانِ تجسم یافته، با تعلیم کذب‌ی خود این کار را کرد. و بعد، در تمام آن، خدا به او فرصت توبه داد، سعی کرد تا او را بدست آورد.

۲۶۱. می‌بینید چقدر حلیم؟ چه محبت بی‌نظیری! هیچ محبتی مانند آن نیست. به آنها نگاه کنید، حتی با آب دهان بر صورتش، آنها را بخشید. این خداست. می‌بینید...

۲۶۲. پیغام خدا را رد می‌کنند! ببینید، از او خواسته شده بود که توبه کند، به جایی بازگردد که از آن افتاده بود.

۲۶۳. و او از کجا افتاده بود؟ از کلام. درست است. حوا از کجا افتاد؟ [جماعت می‌گویند: "کلام." "کلام! فرقه از کجا افتاد؟ [جماعت می‌گویند: "کلام."]] بفرمایید. می‌بینید؟ راه دیگری نیست. فقط، هر بار برمی‌گردد به کلام، برگشت به کلام. می‌بینید؟ و آنها به سیستمی وارد می‌شوند که آنها را از کلام دور می‌کند، بجای کلام آنها را از کلام دور می‌کند. توجه کنید.

۲۶۴. ببینید، به او فرصت توبه داده شده بود تا برگردد. توبه یعنی «بازگشت، برگشتن» توبه، «بازگشت»، به او فرصت داده شده بود تا بازگردد. به جایی که...

۲۶۵. حال به خاطر داشته باشید، او اصلی بود، کلیسای پنطیکاستی که در روز پنطیکاست، روح‌القدس بر آن ریخته بود. چند محقق کتاب مقدس این را می‌دانند؟ قطعاً او بود. می‌بینید که از کجا رفت؟ او از کلام افتاد و دگم‌ها را پذیرا شد. او انتظار داشت... بجای روح‌القدس او خواستار یک مرد مقدس بود «دکتر ال. ال. پی. اچ؛ کیو. وی» و بعد او را پاپ کرد. می‌بینید؟ قطعاً. ولی، او، این چیزی است که او می‌خواست. کسی که دعای او را بجایش انجام دهد. کسی که... او فقط پولش را بدهد، و این تنها کاری است که او می‌بایست انجام دهد.

۲۶۶. حال، امروز هم به همین صورت است. مادامی که جایی برای نشستن در نیمکت کلیسا داشته باشند، هدایای هنگفتی در سبد هدایا می‌اندازند، این برایشان کافی است. آنها یک عضو آن کلیسا هستند. چیز دیگری در این باره به آنها نگویید، نمی‌خواهند که بدانند. این دختران او هستند.

۲۶۷. حال، او از کجا افتاد؟ از کلام اصلی رسولانی انبیا و رسولان. این جایی است که از آن افتاده است. این جایی است که پروتستان از آن سقوط کرده است.

۲۶۸. توبه کن! برگرد! قبل از اینکه خیلی دیر شود، برگرد. هنوز خیلی دیر نیست. یکی از این روزها آن بره مکان خود را ترک خواهد کرد و بعد دیگر تمام خواهد شد. پس اکنون این دختران او هستند که از آنها خواسته شده، قبل از اینکه با او داوری شوند، "بازگشت کنند."

۲۶۹. حال، آخرین پیغامی که دریافت می‌کنند، زمان این نبی‌ای است که درباره‌ی آن صحبت کرده‌ام. که کتاب‌های بسیاری درباره‌ی آن خوانده‌ام. و می‌دانم که آن مردان حقیقتاً نیکو، معقول و دارای تفکر روحانی می‌دانند که این در پیش است. آنها این را می‌دانند. می‌دانند که در پیش است. آنها... ولی مشکل اینجاست که، مدام می‌گویند: "به این نیاز داریم، قرار است که باشد." و زمانی که می‌آید، چنان فروتن خواهند بود که از آن غافل خواهند شد؛ درست همان‌گونه که آنها در گذشته نیز همین کار را کردند. درست است. درباره‌ی آن می‌نویسند و می‌گویند: "اوه، بله، نیاز است که باشد." بعد بگذار در برابرشان نشان داده شود، به سادگی آن را نادیده می‌گیرند. پس، همواره این کار را کرده‌اند.

۲۷۰. اکنون دقت کنید، کلام اصلی. آنها... آنها... او می‌بایست توبه کند تا بازگردد. و همچنین، همین هم از دخترانش خواسته شده است. تا مجبور شود... آنها داوری خواهند شد، و بر همان بستر افکنده و به همراه او کشته خواهند شد. از آنها خواسته شده که به کلام اصلی بازگردند، برگردند به تعلیم رسولان. ولی آنچنان وابسته به اعتقاداتها و چیزهای دیگر هستند، این کار را نخواهند کرد. فقط آن را تمسخر می‌کنند.

۲۷۱. بعد چه کار می‌کنند؟ نهایتاً تمثالی برای وحش شکل می‌دهند. یک قدرت دیگر. توجه کنید، و نسبت به عروس بره، همان‌گونه که در مکاشفه ۱۴:۱۳ انجام داد، رفتار می‌کنند. این کاری است که می‌کنند، فقط جفا می‌رسانند، درست همان چیز. کلیساها دقیقاً به همان اندازه‌ی عروس راستین مسیح را مورد تمسخر قرار می‌دهند که روم همواره انجام داده. دقیقاً

به همان صورت. بله، آقا! با عروس راستین بره همان عملی را دارند که او در مکاشفه ۱۴:۱۳ داشت.

۲۷۲. حال توجه کنید. توسط کلام موعود خدا، می‌بینیم که او-او، فرزندان او را خواهد کشت، فرقه‌ها، دختران او را با موت روحانی. حال، این مکاشفه ۲۲:۲ است. این را فراموش نکنید. کشتن، یعنی سپردن به موت. و موت «جدایی ابدی از حضور خدا» است. فکرش را بکنید، دوستان! به هیچ اعتقادنامه‌ی انسانی توکل نکنید. هر چیزی که برخلاف کلام است، از آن برحذر باشید.

۲۷۳. حال دقت کنید، به این قسمت در کتاب مقدس دقت کنید. گفت که نام او موت بود و... منظورم:

... اسم او موت است و عالم اموات از عقب او می‌آید. ۲۲۴

۲۷۴. حال، در جسم عالم اموات همواره موت را دنبال می‌کند. وقتی انسان جسمانی می‌میرد، عالم اموات از عقب او می‌آید؛ این گور است. عالم اسفل، در جسم. ولی بُعد روحانی، دریاچه‌ی آتش است، می‌بینید، بسیار خب، در جدایی ابدی، جایی که سوزانده می‌شوند.

۲۷۵. و-و ملاکی ۴ گفت: "نه ریشه و نه شاخه‌ای برای ایشان باقی خواهد گذاشت." این راهی است که دنیا برای تطهیر دوباره‌ی خود دارد، برای سلطنت هزارساله.

۲۷۶. تا به حال دقت کرده‌اید که سوار بر اسب «او» (مذکر) است، و «او» در دست «خود» داشت؛ «یک مرد»، نبی کاذب. ولی عروس او کلیسا خوانده شده. «او» (مؤنث)، ایزابل. اخاب، ایزابل. از این کامل تر نمی‌شود. می‌بینید؟ می‌بینید؟

۲۷۷. دختران نیز «او» (مؤنث) است، ولی هرگز سر بودن یک مرد را نپذیرفتند! پروتستان‌ها! ولی همچنان در چهارچوب تعلیمی خود، فاحشه هستند؛ فرقه، سیستم‌ها، این فقط... این چیزی است که می‌گوید.

۲۷۸. توجه کنید. همه‌ی اینها به کجا ختم می‌شود؟ به گمانم حدود دوازده یا چهارده دقیقه وقت داریم. ببینید که همه‌ی اینها به کجا منتهی می‌شود. این چیست؟ دارد برمی‌گردد به جایی که اتفاق افتاد. و شروع آن در آسمان بود. دارد به نبرد زمان آخر می‌رسد.

۲۷۹. اولین چیز در آسمان، یک نبرد بود. لوسیفر بیرون انداخته شد و به روی زمین آمد. سپس عدن را آلوده ساخت؛ و بعد از آن زمان در حال آلوده ساختن بوده است. و اکنون، از نبرد در آسمان، دارد می‌رسد به نبرد بر روی زمین، و باید بر روی زمین به اتمام برسد، در زمان آخر، در نبردی که آرماگدون خوانده شده است. حال، هرکسی این را می‌داند. نبرد در آسمان شروع شد. میکائیل و فرشتگانش او را سرنگون ساختند، بیرون انداخته شد، و وقتی که این طور شد، درست در عدن پایین آمد و در اینجا نبرد را آغاز کرد...

۲۸۰. خدا فرزندان خویش را به کلام خود مستحکم ساخته بود. حواس خود را از آن بیرون آورد و گفت: "به گمانم، شاید حق با تو باشد." و همین کافی بود. و از آن زمان در جریان بوده است. سپس خدا پایین آمد و می‌بایست... او نازل شد تا کسانی که می‌آمدند را فدیة کند.

۲۸۱. همان طور که قبلاً اشاره کردم، خدا شبیه یک پیمانکار بزرگ است. او تمام مواد و ابزار خود را بر روی زمین می‌گذارد، و سپس بنای خود را می‌سازد. اکنون به یاد داشته باشید، قبل از اینکه دانه‌ای بر روی زمین باشد، قبل از اینکه حتی آفتاب بر زمین بتابد، بدن شما آنجا بر زمین قرار داشت، چون شما خاک زمین هستید. می‌بینید؟ بله هستید. پیمانکار، خداست.

۲۸۲. حال، طریقی که او می‌خواست انجام دهد، این بود که (مانند کاری که با آدم کرد.) مشتی کلسیم، پتاسیم و نور کیهانی را بگیرد؛ «بدمد» و «بگوید» این پسر دیگر من است. می‌بینید؟ بعد تعداد بیشتری را خلق می‌کرد. «می‌دمید» و «این هم یکی دیگر».

۲۸۳. ولی حوا چه کار کرد؟ او طریق را فاسد ساخت و این را از طریق یک آمیزش جنسی به ثمر آورد و بعد موت بدان وارد شد.

۲۸۴. حال خدا دارد چه می‌کند؟ او بسیاری از آن بذرها را در طول تمام مدت دارد، که پیش‌برگزیده هستند، بسیار زیاد، پیش‌برگزیده. و بعد، در زمان آخر، او نخواهد گفت: "حوا، بیا و فرزندی بیاور." او خواهد خواند و من پاسخ خواهم داد. همین و بس. همین است. وقتی آخرین نفر وارد شده باشد، این کار را تمام خواهد کرد.

۲۸۵. حال، نبرد در آسمان آغاز شد. و بر روی زمین در شکل آرماگدون به اتمام خواهد رسید.

۲۸۶. نگاه کنیم و باز شدن این را ببینیم. و شاید بتوانیم آن را آشکار سازیم. خدا هم اینک ما را امداد کند که این کار را بکنیم. شاهد آشکار شدنش باشیم.

۲۸۷. سوار اسرار آمیز، دقت کنید که اکنون چه می‌کند. او «مخالفت کرد»، از اینکه توبه کند و به خون کلام اصلی بازگردد، سر باز زد. کلام، خون و جسم شد. می‌بینید؟ او از اینکه به آن بازگردد، سر باز زد. این ضد مسیح است! عروس راستین کلام... او مخالف عروس راستین کلام است. عروس خود را اختیار می‌کند! او با این عروس راستین هم مخالفت می‌کند. و بعد عروس خود را اختیار می‌کند و او را نزد خویش می‌آورد، در شکل یک مذهب که اعتقادنامه و دگم خوانده شده است. می‌بینید؟ حال، با دیدن عروس مقدس، بر ضد اوست. ولی عروس خود را شکل می‌دهد، ضد مسیح خوانده شده، توسط یک تعلیم ضد مسیح، که در تضاد با مسیح است. می‌بینید چقدر مکار است؟ و اکنون، بجای داشتن یک اتحاد در محبت که آنها را در پرستش تحت خون کنترل کند، یک فرقه را یافته است. بجای داشتن کلام، اعتقادنامه‌ها، دگم‌ها و این چیزها را برگرفت.

۲۸۸. پروتستان‌ها می‌گویند «اعتقادنامه‌ی رسولان». می‌خواهم کلامی از آن در کتاب مقدس به من نشان دهید. رسول، چیزی به نام اعتقادنامه‌ی رسولان در کتاب مقدس وجود ندارد.

۲۸۹. همان‌طور که مدتی قبل در اینجا یا جایی دیگر گفتم، رسولان اگر اعتقادنامه‌ای داشته باشند، اعمال ۲: ۳۸ است. این دقیقاً تنها چیزی است که می‌دانم داشته است. این کاری است

که همه را به انجام آن می خواند. وقتی یک نفر را یافت که به نظر می رسید مسیحی باشد، گفت: "از وقتی ایمان آوردید روح القدس را دریافت کرده اید؟"

گفتند: "اصلاً نمی دانستیم که..."

گفت: "پس به چه چیز تعمید یافتید؟"

۲۹۰. حال، تعمید در نام عیسی، یعنی در نام خداوندان عیسی مسیح خوب است، ولی این هنوز تمام کار نیست. خیر، آقا! می توانید پنجاه بار تعمید یافته باشید، بدین شکل، و تا زمانی که آن قلب توسط روح القدس تبدیل نشده باشد، کمترین فایده ای نخواهد داشت. اینها همه باید در کنار هم باشد. توجه کنید، این - این مسیح است.

۲۹۱. ضد مسیح تعلیم عروس راستین را رد می کند و از این جهت عروس خویش را اختیار می کند و او را تحت اعتقادنامه ی خودش برپا می سازد. عروس خود را اختیار کرده و او را فرقه می سازد! و آن عروس فرقه های دیگر را متولد می سازد، همان گونه که در کتب مقدس نقل شده است، دختران را به دنیا می آورد. و او... او درست مانند مادرش می شود، جسمانی، دنیوی، فرقه ای و در ضدیت با عروس روحانی، یعنی کلام.

۲۹۲. آنها نمی گویند که عضو کلیسا نیستند. با یک فرقه ای صحبت می کنید: "قطعاً، من عضو کلیسا هستم." مسیحی هستید؟ "عضو کلیسا هستم." این هیچ ارتباطی به آن ندارد! می گویند... تو تعلقی به... شاید عضو چیزی باشید که کلیسا خوانده می شود. می بینید، عضو کلیسا باشید. این یک کلیسا نیست، آنها کلیسا نیستند. آنها لژهایی هستند که افراد دور هم جمع می شوند، و مردم مانند «کبوتران هم جنس» هستند.

۲۹۳. شما فقط یک کلیسا هستید و آن هم بدن روحانی مسیح است. و شما در آن عضو نمی شوید، در آن متولد می شوید.

۲۹۴. همان طور که همیشه گفته ام، من پنجاه و سه سال همراه خانواده ی برانهام بوده ام و هرگز عضو آن نشده ام. در آن متولد شده ام. می بینید؟

۲۹۵. حال توجه داشته باشید، به زیبایی نماد شده است. من-من... یک بخش کلام را یادداشت کرده‌ام، ولی... وقت نداریم به آن پردازیم؛ درباره‌ی عیسو و یعقوب.

۲۹۶. حال، عیسو یک فرد مذهبی بود. او مدعی بی‌ایمان بودن نبود. او به همان خدایی ایمان داشت که یعقوب ایمان داشت، همان خدایی که پدرش ایمان داشت. ولی او تنها یک دغل‌باز بود، بابت این اصطلاح عذر می‌خواهم... اصلاً خوب نبود. او-او، تا جایی که به اخلاق مربوط می‌شود، او واقعاً در این رفتار اخلاقی از یعقوب بهتر بود. اما، می‌دانید، او فکر نمی‌کرد... "اوه، نخست‌زادگی چه ربطی به این دارد؟" و حق نخست‌زادگی خود را به یعقوب فروخت. می‌بینید؟

۲۹۷. اما یعقوب، هیچ‌کدام از این چیزهای بزرگی را که عیسو داشت، نداشت. او میراثی را که عیسو داشت، نداشت. ولی یک چیز بود که یعقوب می‌خواست، و آن هم نخست‌زادگی بود. اهمیتی نمی‌داد که چطور باید آن را بدست بیاورد، می‌خواست که آن را بدست آورد. و خدا او را منظور کرده بود.

۲۹۸. و بعد، امروز هم همین‌طور است، درباره‌ی انسان جسمانی، تفکر جسمانی، تفکر دنیوی. "خب، من عضو کلیسای دولتی هستم. من عضو این کلیسا هستم. عضو آن هستم." اینها کمترین ارتباطی به آن ندارند، حتی ذره‌ای.

۲۹۹. دقت کنید، اکنون آنها را در یک اسب با رنگی ترکیبی جمع می‌کند. دارد آنها را دور هم جمع می‌کند، بر اسب رنگی ترکیبی، چون دارای قدرت سیاسی است.

۳۰۰. باور ندارید که دارد؟ رئیس‌جمهور فعلی چگونه به قدرت رسید؟ چگونه چنین اشتباهی رخ داد؟ آه-ها! برای آزادی مذهب به اینجا آمدید؛ و شما دموکرات‌ها که نخست‌زادگی خودتان را به سیاست می‌فروشید! من هیچ... حزب دموکرات خوب است، هر دو فاسد هستند. من درباره‌ی مسیحیت صحبت می‌کنم. شما حق نخست‌زادگی خودتان را به یک لیست دموکرات می‌فروشید تا چنین چیزی را به قدرت برسانید! شرم بر شما!

۳۰۱. متوجه نمی‌شوید که این کشور، دقیقاً، در حال متابعت از الگوی اسرائیل است؟ اسرائیل چه کار کرد؟ به سرزمینی بیگانه وارد شد، ساکنین آنجا را بیرون راند و کشت، و رفت و کشور را تصاحب کرد. این کاری است که ما انجام دادیم، با سرخپوست‌ها. تنها آمریکایی‌های راستینی است که وجود دارند، دوستان سرخپوست ما هستند.

۳۰۲. بعد آنها چه کار کردند؟ اسرائیل چند فرد بزرگ داشت. اولین چیز... آنها داود را داشتند، و سلیمان را داشتند. آنها مردانی بزرگ داشتند. و نهایتاً به یک مرتد، یعنی اخاب رسیدند که با ایزابل، یک بی‌ایمان ازدواج کرد.

۳۰۳. خب، این همان کاری است که ما انجام دادیم. ما واشگتن و لینکلن را داشتیم، ولی ببینید که اکنون به چه رسیده‌ایم. و دقیقاً همان چیز، او شدیداً محصور ایزابل شده و با او ازدواج کرده است. شاید یک فرد ظاهراً خوب باشد، اما این ایزابل است که همه چیز را اداره خواهد نمود و اکنون شاهد آن هستید، تمام خانواده دارند وارد می‌شوند.

۳۰۴. روح القدس حدود سی و پنج سال قبل به من چه گفت؟ همه‌ی شما قدیمی‌ها از آن اطلاع دارید، از هفت چیزی که قبل از واقع شدنشان نشان داد. و این آخرین است، ماقبل آخرین که در حال رخ دادن است، همه‌ی چیزهای دیگر، تا جنگ‌ها و چیزهای دیگر دقیقاً موبه‌مو انجام شد. می‌بینید؟ و اکنون کشور در دستان اوست، یک زن، که بر کشور حکمرانی کند. ایزابل! می‌بینید؟

۳۰۵. ولی به یاد داشته باشید، در ایام ایزابل، یک نفر حقیقتاً ماهیت آنها را گفت. می‌بینید؟

۳۰۶. تجمع آنها، در اسب چندرنگشان. و، او دارد اینها را جمع می‌کند، آمیخته به اعتقادنامه‌ها، فرقه‌ها و تعالیم انسانی. درست است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!" قطعاً، یک رنگ ترکیبی، رنگ ترکیبی موت، اسب پژمرده‌ی جهان. حال، درست است. رنگ ترکیبی موت، حالت دنیوی اسب پژمرده، اوه، اصلاً اثری از خون مقدس کلام نیست!

۳۰۷. و دقت کنید. از گوشه... کتاب مقدس گفت که: "آنها را از چهار گوشه‌ی زمین گرد

هم خواهند آورد؛ آنها را در حارمجدون جمع می‌کند. "تلاش می‌کنم به آیات فکر کنم، همان‌طور که آنها را اینجا یادداشت کرده‌ام. آنها را نمی‌خوانم، فقط اینکه کجا مکتوب شده‌اند، ببینم که چه هستند. "آنها را گرد هم می‌آورد، برای روز عظیم نبرد خداوند خدا. "دقت کنید. حال، این اسب با رنگ ترکیبی، دنیوی، رنگ‌پریده، بیمار، فکرش را بکنید. می‌دانید، این چیز بدی است. حال دقت کنید که آنها را کجا گرد هم می‌آورد. «از چهار گوشه‌ی زمین»، آنها اکنون دارند برای آن نبرد نهایی جمع می‌گردند. نبرد نهایی بر طبق کلام در «حارمجدون» خواهد بود. می‌بینید؟

۳۰۸. سوار بر اسب رنگ‌پریده، با عنوان «موت» یا با نامی که بر آن الصاق شده، «موت»، ضد مسیح است. گوش کنید. ضد مسیح، نخستین فرقه (جای هیچ مناقشه‌ای نیست). با ایزابل خود، یک فاحشه نسبت به کلام، به همراه دخترانش، همراه او، پروتستان‌ها، اکنون دارند در یک اتحاد گرد هم می‌آیند!

۳۰۹. شنیدید که آن روز باپتیست‌ها چه صحبتی می‌کردند، می‌دانید؟ هاه؟ "اوه، ما به آنها ملحق نخواهیم شد، ولی در مراودت و دوستی با آنها خواهیم بود. لازم نیست که عضو کلیسایشان بشویم... " بفرمایید. بفرمایید، دقیقاً چیزی که کلام گفت. می‌بینید؟ فاحشه‌ی کهن، از همان ابتدا.

۳۱۰. اکنون دارند با یکدیگر جمع می‌شوند و به سمت آن نبرد نهایی پیش می‌روند، به سمت حارمجدون و سوار بر اسب مخلوط رنگ، با یک اسب سفید، یک اسب سرخ و یک اسب سیاه هستند. این سه تفاوت! قدرت سیاسی، قدرت روحانی، تحت کنترل قدرت شیطانی که ضد مسیح است. همه‌ی آنها را با هم مخلوط کنید، و می‌رسید به یک اسب بیمارگونه‌ای که او بر آن سوار است. درست است. حال توجه کنید. ببینید که بر چه چیزی سوار است، این اسب پریده رنگ خاکسترگونه، ترکیبی از سیاه، سرخ و سفید، به نبرد می‌آید و مطیعان خویش را از هر ملتی در زیر آسمان دور هم جمع می‌کند، آیا دانیال رویا را تفسیر نکرد، و دید که آن آهن یعنی روم، در هر سلطنتی رخنه کرد؟ دارند می‌آیند، دارند جمع می‌شوند.

برای خاتمه، چند لحظه آرام بنشینید و بادقت گوش کنید.

۳۱۱. اکنون دارند گرد هم می آیند تا این کار را انجام دهند، مطیعان خود را از چهار گوشه‌ی جهان جمع می‌کند، سوار بر اسب رنگ‌پریده‌ی بیمار، سه رنگ مخلوط. همان فرد!

۳۱۲. حال، در مکاشفه ۱۹، تنها او نیست که در حال مهیاشدن است، بلکه مسیح نیز آماده‌ی رویارویی با وی می‌شود. نبرد سنگین و داغ خواهد بود. مسیح در مکاشفه باب ۱۹. مسیح خاصان خویش را جمع کرده، نه چهار گوشه‌ی جهان، تنها بقیتی اندک خواهد بود. او دارد چه کار می‌کند؟ او دارد از چهار گوشه‌ی آسمان آنها را جمع می‌کند. به آنها خواهیم رسید، «جان‌های زیر مذبح» فردا شب، و خواهید دید که درست است یا خیر. چهار گوشه‌ی آسمان، سوار بر اسبی به سفیدی برف.

۳۱۳. او هم یک نام دارد، نه موت، بلکه «کلمه‌ی خدا»، حیات. آمین! بر روی ران او نوشته شده است «کلمه‌ی خدا» این تنها حیات است، چون خدا تنها منبع حیات ابدی است که وجود دارد. زوئی! درست است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۳۱۴. و او «حیات» را بر خود مکتوب دارد، و سوار بر اسبی سفید، و در اینجا شاهد مردی هستیم با سه قدرت ترکیبی که «موت» خوانده می‌شود. او در حال گردآوری و کلای جسمانی و زمینی خود است و مسیح در حال گردآوری مقدسین، یعنی مطیعان خود که مولود آسمان هستند، است. او بر خود «موت» را مکتوب دارد. در حالی که مسیح «حیات» را بر خود مکتوب دارد.

۳۱۵. کسانی که همراه او هستند نیز سوار بر اسب‌های سفید هستند، و «برگزیدگان پیش از بنیان عالم» خوانده شده‌اند. آمین! آنها نسبت به کلام امین هستند. آمین! این را دوست دارم. «خوانده شده، برگزیده پیش از بنیان عالم». و بعد، امین به کلام، بخاطر برگزیدگی‌شان، همه تهییج شده به روغن و شراب تازه، در کنار او می‌تازند و نازل می‌شوند تا با سوار مواجه شوند. آنها می‌دانند که رعد‌ها خیلی زود این را آشکار خواهند ساخت. می‌بینید؟

۳۱۶. دقت کنید. ضد مسیح چه می‌کند؟ اگر او (مسیح) کلام است، و نام او کلام است، پس کلام، حیات است. ضد مسیح؛ هر چیزی که ضد است یعنی «برخلاف و متضاد» است، پس ضد یعنی «برخلاف» مسیح، کلام. پس می‌بایست یک اعتقادنامه باشد یا یک فرقه که برخلاف و علیه کلام است.

۳۱۷. نمی‌دانم چطور ممکن است که از این غافل شوید. اگر این را متوجه شوید، چطور می‌توانید از آن غافل شوید؟ نمی‌دانم چطور می‌توانید.

۳۱۸. و این حقیقت است. ضد یعنی «علیه، برخلاف»، این طور نیست؟ «کسر کردن از»، این چیزی است که او بود. او سوار بر یک اسب مخلوط شده است. این را همین جا در کلام خدا دیدیم.

۳۱۹. همین جا در هفت دوره‌ی کلیسا این را دیدیم. در اینجا این را برمی‌گرداند به مهرها، آن را می‌گشاید و چیزهایی را که در طول ادوار کلیسا اتفاق افتاده، نشان می‌دهد.

۳۲۰. ضد یعنی «برخلاف و علیه» کلام. اعتقادنامه‌ها، اکنون می‌بینید که چرا این قدر با فرقه‌ها و اعتقادنامه‌ها مخالف هستیم؟ چون آنها برخلاف کلام خدا هستند. می‌بینید؟

۳۲۱. در اینجا شاهد این هستیم که حیات و موت به نبرد نهایی می‌رسند. اسب سفید، از حیات راستین، و اسب رنگ پریده در نتیجه‌ی ترکیب اعتقادنامه‌ها. آنها شاهد رسیدن آن به این نبرد نهایی هستند.

۳۲۲. حال، می‌خواهم اینجا چیزی را بگویم، شاید باور نکنید. ولی درباره‌اش جستجو کردم تا مطمئن بشوم. تنها یک رنگ اصلی وجود دارد، و آن هم سفید است. چند نفر این را می‌دانند؟ تنها یک رنگ اصلی وجود دارد. هر چیز دیگری، یک ترکیب است.

۳۲۳. مسیح از ابتدا بر یک سفید یکدست، کلام دست‌نخورده، بوده است. آمین! آمین! هر رنگی اگر مواد شیمیایی بدان افزوده نمی‌شد، سفید بود. آمین! جلال! هر کلیسایی بر تعلیم رسولانی کلام خدا می‌ایستاد و خدا آن را تأیید می‌کرد، اگر او (ضد مسیح) اعتقادنامه‌ها و

فرقه‌ها را با آن ادغام نمی‌کرد. بفرمایید.

اوه، برادرِ اوانز! ^{۲۲۵} اکنون حس خوبی دارم! بله، آقا! بله، آقا!

۳۲۴. تنها یک رنگ اصلی، که سفید است. این هرگز با فرقه‌ها و یا اعتقادنامه‌ها ادغام نشده است. خیر، آقا!

۳۲۵. و به یاد داشته باشید، مقدسین او به ردای سفید ملبس هستند، آنها با فرقه‌ها و اعتقادنامه‌ها ادغام نشده‌اند. حال متوجه می‌شویم، اعتقادنامه‌های فرقه‌ها، جایی است که شما رنگ‌های مخلوط را بدست می‌آورید. ولی این رنگ اصلی است که او بر آن سوار است. رنگ اصلی بر قوم او است. آنها در خون فرو رفته‌اند. این، آن ردا را تطهیر کرده و آن را به آن فراسو فرستاده است. می‌بینید؟ درست است.

آنانی که ادغام شده‌اند، رنگ پریده شده و به موت می‌روند.

۳۲۶. این منحرف کردن است، یک انحراف، که رنگ‌ها را با سفید ادغام کنید؛ این گونه رنگ اصلی را منحرف می‌سازید. درست است؟ اگر رنگ اصلی، تنها رنگ، سفید است و شما چیزی را با آن ادغام می‌سازید، هدف حقیقی آن را منحرف می‌سازید. آمین! درست است؟

۳۲۷. و هنگامی که، اگر او اسب سفید است، و او کلام است، آن وقت، ادغام کردن هر چیزی با آن، هر نوع اعتقادنامه‌ای، افزودن کلامی به آن، کسر کردن کلامی از آن، منحرف کردن کل آن است. اوه، خداوند! من را با کلام حفظ کن!

۳۲۸. حقیقت و خطا! مهم نیست که چقدر خوب باشد... حقیقت و خطا نمی‌توانند ادغام شوند. نمی‌تواند ادغام شود. یا «**خداوند چنین می‌گوید**» است یا اینکه غلط است. مهم نیست که پدر مقدس چه گفته باشد، سنت بونیفر با اسقف اعظم کاتر بری؛ نمی‌دانم چه کسی گفته است. اگر در تناقض با کلام است، انحراف است. کلام ادغام نخواهد شد. مثلاً:

"خب، این فرد... "اهمیتی نمی‌دهم چه کار کرده است، چقدر مقدس است، یا هر چیزی مثل آن. این تنها حقیقت عیانی است که داریم. هر کلیسا، هر اعتقادنامه‌ای که از این خارج باشد، دارای حقیقت نیست.

۳۲۹. یکی را نشانم بدهید که این را داشته باشد، می‌خواهم که به من بگوید. من کتاب مقدس را گشوده و چیزی به شما نشان خواهم داد. می‌بینید؟ فقط یکی را نام ببرید. می‌گویید: "پنطیکاستی." اوه، این فکر را همین الآن از یک نفر در اینجا دریافتم. به همین دلیل است که این را گفتم. بهتر است همین جا ره‌ایش کنم، فعلاً، چون دیدم که باعث ایجاد ناراحتی شد. قصد ناراحت کردن شما را نداشتم، فقط خواستم بدانید که می‌دانم دارید به چه چیزی فکر می‌کنید. می‌بینید؟

۳۳۰. آنها که ادغام شدند، به موت (ضد) سپرده شدند. آنها به رنگ موت می‌شوند. زمانی که هرگونه‌ای از هر چیزی را با آن اصلی ادغام کنید.

۳۳۱. مانند همان چیزی است که مسیح درباره‌ی دانه‌ی خردل گفت. با وجود اینکه کوچک‌ترین دانه در میان تمام دانه‌هاست، با هیچ چیز دیگری ادغام نمی‌شود. خردل ادغام نخواهد شد. او یک خردل ناب و اصیل است. پس اگر فقط به همان اندازه ایمان دارید، به آن بچسبید.

۳۳۲. توجه کنید. حیات، سوار اسب سفید را دنبال می‌کرد، که کلام بود، حیات، اثبات شده توسط مقدسین قیام کرده‌ی او که به همراه خود داشت. حال، نبرد چگونه قرار است که پیش برود؟

۳۳۳. عیسی گفت: "هر که به من ایمان آورد، اگر مرده باشد، زنده گردد." او گفت: "اگر به من ایمان آرید، اگر مرده باشید، زنده می‌گردید. و هر که زنده بود و به من ایمان آورد، تا ابد نخواهد مرد." و باز او گفت: "او که به من ایمان آورد... به او حیات جاودان بخشیده، در روز واپسین او را خواهد برخیزاند." این کلام وعده داده شده‌ی اوست.

۳۳۴. اینجا شیطان وارد می‌شود، با تمام چهار گوشه‌ی زمین، به همراه پروتستان‌های خود و به همراه کاتولیک‌های خود، و همه با هم، به سمت نبرد آرماگدون پیش می‌روند. بسیار خب.

۳۳۵. و در اینجا عیسی می‌آید، درحال نزول از آسمان، با مقدسین قیام کرده و کلام اثبات شده.

۳۳۶. گفتم، اگر خدا تکلم کند، یا شما را بفرستد، او آنچه می‌گوید را تصدیق می‌کند. می‌بینید؟ توجه کنید، اگر شما سفیری از آسمان باشید، تمام آسمان پشت شماست. و آسمان دربردارنده‌ی کلام است. آه-ها!

۳۳۷. توجه کنید، حال، او به همراه مقدسین قیام کرده‌اش آمده و ثابت می‌کند که کلامش راستی است.

۳۳۸. پس شیطان می‌داند که هاویه در انتظار اوست. می‌بینید؟ اوه، درحالی که موت سوار بر اسب رنگ‌پریده بود، ادغام شده با اعتقادنامه و فرقه‌ها، و از عقب وی می‌آمد، اوه، خدای من! برای جدایی ابدی از خدا. اینجا جایی است که آنها را برد، به جدایی ابدی.

مسیح کلیسای خویش را در رستاخیز به سمت جلال هدایت کرد.

۳۳۹. حال به آیه‌ی ۸ دقت کنید... آخرین بخش آیه‌ی ۸،

... و به آن دو اختیار داده شده...

۳۴۰. «آن دو» که هستند؟ می‌بینید؟ بسیار خب، ضد مسیح «موت» خوانده شد و "عالم اموات از عقب او می‌آمد." به برنامه‌ی چهار مرحله‌ای او دقت کنید.

۳۴۱. ضد مسیح، اسب سفید؛ به روح می‌کشد، چون ضد مسیح است، کشتن روحانی.

۳۴۲. شماره‌ی دو، اسب سرخ، به شمشیر کشت، قدرت سیاسی، زمانی که کلیسا و حکومت یکی شدند.

۳۴۳. اسب سیاه! جان‌ها، زمانی که او تعلیم خود را ارائه کرد و او (کلیسا) با زنای خویش انجامش داد. و او خوراک آنها را وزن کرد، توسط یک... فروخت... آنچه برای خوراک می‌دادند، وزن می‌شد، به یک دینار و چیزهای دیگر.

۳۴۴. چهارمین، یک اسب رنگ‌پریده؛ جدایی ابدی از خدا، دوباره، چهار. اوه خداوند! جلال بر خدا!

۳۴۵. اکنون، آخرین، در انتهای مطلب. برای آنانی که... زمان من به اتمام رسیده، اما ده دقیقه‌ی دیگر به من وقت می‌دهید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] تماس‌های زیادی دریافت کردم، در رابطه با صحبت کردن در اینجا.

۳۴۶. آن قدر تعصب‌گرایی به راه افتاد، در رابطه با ایلیا، تا جایی که... ضربات محکمی بدان وارد شده و شما می‌توانید... خوب... خدا به من کمک می‌کند تا بتوانم به شما کمک کنم. متوجه شوید چه نگرشی دارم. متوجه می‌شوید. بیایید سعی خودمان را بکنیم.

۳۴۷. حال این، در انتها، خطاب به کسانی است که باور ندارند آخرین پیغام آور کلیسا ایلای نبی، یک انسان با چینی مسیحی است.

۳۴۸. پس از موت... دقت کنید. پس از موت این آخرین دوره‌ی کلیسا... حال، توجه کنید که چه اتفاقی افتاد. پس از موت، بدن‌های آنها توسط حیوانات وحشی از بین رفت. این را می‌دانید. درست است. آنها، نمادی از ایزابل را داشتند.

۳۴۹. حال مکاشفه ۲:۱۸ و ۲۰ را باز کنید. به گمانم همین چند دقیقه قبل به آن پرداختیم. این‌طور نیست؟ بله، به گمانم به آن پرداختیم. این را اینجا یادداشت کرده‌ام برای... بله. زمان انحطاط اخلاقی، این چیزی است که بود. می‌بینید که چگونه بود، ایزابل چگونه وارد شده بود. حال، ایزابل، کلیسهاست. این کلیسای مدرن، نه عروس. ایزابل، در عهد عتیق، نمادی از کلیسای امروز است، بر طبق کلام خدا در مکاشفه ۲:۱۸ و ۲۰.

... آن زن ایزابل نامی را راه می‌دهی که خود رانیه می‌گوید...

۳۵۰. می‌بینید؟ درست است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] حال، این به زیبایی در ایزابل نمایانده شده. حال، نخستین...

۳۵۱. می‌توانیم یکی پس از دیگری آیات کلام را به شما نشان بدهیم، که آخرین دوره یک پیغام نبوتی برای کلیساست که آنها را به کلام اصلی و اولیه می‌خواند. حال توجه داشته باشید، درست است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] ملاکی ۴ چنین گفته است، و جاهای دیگر، مکاشفه ۷:۱۰ و تا به آخر. می‌بینید؟ عیسی خود بارها و بارها این را پیش‌بینی کرد، "چنان‌که در ایام لوط بود." و چیزهایی مانند آن. این مدام در حال تکرار است.

۳۵۲. ایزابل نمادی است از کلیسای مدرن امروزی، چون اکنون کاتولیک و پروتستان به هم پیوسته‌اند. هیچ راهی غیر از این وجود ندارد. آنها هر دو فرقه هستند، پس این فقط مادر و خواهر است، همین و بس. آنها با یکدیگر مشاجره و بحث می‌کنند، ولی هر دو یک چیز هستند، هر دو فاحشه‌اند. این را از خودم نمی‌گویم. بلکه از «**خداوند چنین می‌گوید**» نقل می‌کنم. می‌بینید؟ بسیار خوب.

۳۵۳. حال متوجه می‌شویم، که به فرمان خدا کشته شد، ایزابل، ایزابل کشته شد. چون خدا پیهو را به آنجا فرستاد. تا فرمان دهد او را از پنجره به بیرون بیندازند و ایزابل را بکشد. و سگ‌ها جسد او را خوردند. (درست است؟) خود ایزابل را. [جماعت می‌گویند: "آمین!"] اخاب، پادشاه او، سر؛ سگان خون او را لیسیدند، همان‌طور که ایلای نخستین پیش‌بینی کرده بود. متوجه منظور می‌شوید، نمی‌شوید؟

۳۵۴. چرا؟ ایلای نخستین یک فرد طردشده از جانب کلیساها بود. و اخاب و ایزابل سر آن کلیساها بودند، کلیسا و حکومت، همه با هم. الیشع گناهان اخاب را بر او آشکار کرد و به تمام کلیسا امر کرد تا به کلام راستین بازگردد.

۳۵۵. این دقیقاً همان کاری است که ایلای دوم می‌بایست وقتی نزد این کلیسا در این ایام می‌آید، انجام دهد. "ایمان راستین و اولیه را احیا نماید!" نمی‌دانم که چطور می‌خواهید این

را انکار کنید. درست است. به کلام راستین بازگردید. درست است.

۳۵۶. حال، اگر می‌خواهید بدن‌های آنها را ببینید، مکاشفه باب ۱۹ را باز کنیم، بعد-بعد از اینکه کلام آنها را هلاک می‌سازد. حال، کلام آنها را خواهد کشت. این را می‌دانید. بسیار خوب. حال دقت کنید و ببینید که در زمان آمدن مسیح در مکاشفه ۱۹ چه اتفاقی می‌افتد. آیه‌ی ۱۷ شروع می‌کنیم.

و دیدم فرشته‌ای را در آفتاب ایستاده...

۳۵۷. حال، این درست بعد از...، به این بالا نگاه کنید. و جامه‌ای خون‌آلود دربر دارد و نامش **پادشاه پادشاهان و رب‌الارباب** است. در آیه‌ی ۱۳ "نام او را کلمه‌ی خدا می‌خوانند." می‌بینید؟ حال، اینجا او **پادشاه پادشاهان و رب‌الارباب** است.

و دیدم فرشته‌ای را...

۳۵۸. حال دقت کنید، او پیش می‌رود.

و از دهانش شمشیری تیز بیرون می‌آید تا به آن امت‌ها را بزند...

۳۵۹. «از دهانش» مانند دهان خدا به دهان موسی، می‌بینید؟

... و آنها را به عصای آهنین حکمرانی خواهد نمود و... او چرخشت خمر غضب و خشم خدای قادر مطلق را زیر پای خود می‌افشرد.

و بر لباس و ران او نامی... مرقوم است، یعنی **پادشاه پادشاهان و رب‌الارباب**

و دیدم فرشته‌ای را...

۳۶۰. حال دقت کنید، او پیش می‌آید، در حال زدن. چه کسی را دارد می‌زند؟ ایزابل و اخاب را، نبی کاذب.

و دیدم فرشته‌ای را در آفتاب ایستاده که به آواز بلند تمامی مرغانی را که در

آسمان پرواز می‌کنند، ندا کرده، می‌گویند بیاید و به جهت ضیافت عظیم خدا / فراهم شوید.

۳۶۱. او آنها را خوراک جانوران و پرندگان می‌سازد. حالا به اینجا در بابی دیگر از کتاب مکاشفه دقت کنید. و، فقط یک دقیقه، "به شمشیر و موت و با وحوش زمین بکشند." می‌بینید؟ کلیسای ایزابل، بدن (حقیقی) او باید خوراک مرغان و جانوران زمین بشود. دقیقاً به همان صورتی که درباره‌ی ایزابل و اخاب در جسم بود، آنها هم در حالت روحانی باید چنین باشند، یک کلیسا. متوجه منظورم می‌شوید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] بسیار خوب.

۳۶۲. ایلیا... او! ایلیا در زمان اخاب و ایزابل یک نبی بود، جسمانی. و وعده داده شده که او دوباره، طبق «**خداوند چنین می‌گوید**»، در کلام، با ایزابل، روحانی، حالت روحانی خدمت او، همان کار را خواهد کرد.

۳۶۳. دقت کنید. هرچند ایلیا در دوران خود، به درستی و بدون تردید اثبات شده بود، نتوانست آنها را به کلام بازگرداند. درست است؟ هرچند که ایلیا تلاش کرد، هر کاری کرد، او هر کاری انجام داد. به آنها آیات و نشانه‌ها را نشان داد و آنها او را تمسخر کردند. آنها همین کار را اینجا از نظر روحانی انجام می‌دهند. می‌بینید. او نمی‌توانست آنها را به کلام بازگرداند. از میان میلیون‌ها...

۳۶۴. حال گوش کنید، کلیسا، به دقت گوش کنید، چون در این مورد کمی دچار سردرگمی هستید.

۳۶۵. از میان میلیون‌ها نفر در جهان، در ایام ایلیا، زمانی که اخاب و ایزابل مشغول سلطنت بودند، نمادی از امروز، از میان تمام جهان، تنها هفتصد نفر از موعظه‌ی ایلیا نجات یافتند. درست است؟ کاملاً درست است.

۳۶۶. دقت کنید، ایلیا حتی یک نفر از آنها را هم نمی‌شناخت. او گمان می‌برد که تنها کسی است که نجات یافته، تا زمانی که خدا یکی از مهرها را گشود و سر درون کتاب را به او نشان

داد، که هفتصد نفر را دارد که هرگز در برابر اعتقادنامه‌هایی که داشتند، سر خم نکرده بودند. هنگامی که خدا کتاب خویش را بر ایلیا گشود، گفت: "یک دقیقه صبر کن پسر من. هفتصد نفر را برای خودم آن بیرون حفظ کرده‌ام که نامشان از بنای عالم در دفتر بوده است. آنها از آن من هستند." خدا مهرها را گشود.

۳۶۷. فکر کنم به همین خاطر بود که آن شب یوحنا، آن‌گونه فریاد می‌زد. می‌بایست نام خود را دیده باشد، می‌دانید.

یک روز خدا گشود...

۳۶۸. الیشع، او موعظه کرده بود. او همه کار انجام داده بود. و با تمام وجودش موعظه کرده بود. هر کاری می‌توانست کرده بود و همچنان او را هو کرده و هر انگلی به او می‌زدند و می‌گفتند: "تو مسبب همه‌ی اینها هستی. تو یک روح‌گرا هستی. تو کسی هستی که باعث تمام مشکلاتی. تو مقصر هستی." و همه‌ی چیزهای مانند آن. او همه چیز به وی گفت. ایزابل تهدید کرد که سرش را از تنش جدا می‌کند، و هر چیز دیگری که درست است. همه برضد او بودند.

۳۶۹. بعد او گفت: "خداوند! بعد از انجام تمام اینها، تمام کارهایی که به من گفتمی انجام بدهم، من دقیقاً با کلام تو ماندم. وقتی چیزی به من گفتمی، من بی‌باک بودم. درست رو در روی پادشاه رفتم و تمام چیزهای دیگر. و گفتم «**خداوند چنین می‌گوید**» و چیزی به من نگفته‌ای، و من چیزی به آنها نگفته‌ام، مگر اینکه واقع شده باشد. و اکنون اینجا هستم. تنها باقی‌مانده، از بین تمام آنها، من تنها باقی‌مانده هستم و قصد کشتن من را دارند."

۳۷۰. خدا گفت: "می‌خواهم یکی از مهرها را باز کنم و چیزی را به تو نشان بدهم." گفت: "می‌دانی، آنجا هفتصد نفر را دارم که هرگز زانو نزده... و به هیچ‌یک از آن اعتقادنامه‌ها، فرقه‌ها ملحق نشده‌اند. هفتصد نفر آنها آماده‌ی ربوده شدن هستند." او! او! او به نبی خود که اسرار کلام خویش را برایش مکشوف می‌سازد، گفت. می‌بینید، از طریق کلام. "هنوز

هفتصد نام مهیا شده دارم، در این نسل، هفتصد نفر آنها. آنها در برابر کسی زانو نزده‌اند و اگر این ایام این را بگویم، در برابر هیچ سازمان مذهبی، زانو نزده، و مطیع اعتقادنامه‌های آنها نشده‌اند."

۳۷۱. متوجه منظورم می‌شوید؟ پس باید این‌گونه باشد. باید باشد. و این طبق کلام است. وقتی این فرد به روی صحنه بیاید، یک نبی خواهد بود. به همان قطعیتی که من الآن پشت این منبر ایستاده‌ام. می‌بینید؟ و او با کلام خواهد ماند. او در برابر هیچ اعتقادنامه یا هیچ چیز دیگری تسلیم نخواهد شد. درست است. او مانند البشع به نوعی مرد جنگل خواهد بود، او... و مانند یحیی. او از زنان متنفر خواهد بود (پسر!) از زنان فاسد. اوه پسر! او آنها را تویخ خواهد نمود. ایلیا این کار را کرد، یحیی هم به همین صورت. می‌بینید؟ می‌بینید؟ و او کاملاً در تطابق با کلام خواهد بود. او-او برضد تشکیلات خواهد بود. تشکیلات؟ "و این سخن را به خاطر خود راه مدهید که پدر ما ابراهیم است، زیرا به شما می‌گویم خدا قادر است که از این سنگ‌ها فرزندان برای ابراهیم برانگیزاند."^{۲۲۶} می‌بینید؟

۳۷۲. حال، بفرمایید دوستان! این مهر چهارم است، گشوده شده و سوار بر چهار اسب مکشوف شده، تا جایی که من می‌دانم. حال، این تمام چیزی است که بر زمین واقع شده.

۳۷۳. مهر بعد، می‌بینیم که در آسمان است. جایی که جان‌ها زیر مذبح هستند.

۳۷۴. حال، اکنون در انتها، می‌خواهم به چند مطلب اشاره کنم، همین‌جا، این را یادداشت کرده‌ام، ما چهار مهر، این چهار مهر نخست را بررسی کردیم.

۳۷۵. حال، فردا شب، صحنه را تغییر می‌دهیم، از زمین و چیزهایی که در جریان هستند. او اینجا به بالا می‌نگرد و جان‌های زیر مذبح را می‌بیند، قربانی‌شدگان، مذبح. و شب بعد داوری اتفاق می‌افتد.

۳۷۶. و شب چهارم، یا شب آخر، یکشنبه شب، نمی‌دانم که چیست. نمی‌دانم که مهرهای

دیگر چه مفهومی دارند. فقط آنها را می‌خوانم، همان‌طور که شما می‌خوانید. اما "فرب به نیم ساعت سکوت شد." ^{۲۲۷} ولی یک چیزی هست که واقع شد. انتظار دارم که او (خدا) این را مکشوف سازد. او این کار را خواهد کرد. مطمئنم که خواهد کرد.

۳۷۷. باید می‌رفتیم به جاهای مختلف در کلام، مکاشفه ۱۹، تا نشان دهیم که آمدن مسیح، ضد مسیح را هلاک خواهد ساخت. بخاطر همین است که فقط به آن دو آیه نپرداختم. می‌بایست به جاهای مختلف کلام می‌رفتم تا این چیزها را اثبات کنم. پس این دلیلی است که به مکاشفه ۱۹ پرداختم، تا پایان ضد مسیح را نشان دهم، که هلاکت خواهد بود، از جانب مسیح، وقتی که بیاید و ضد مسیح را هلاک خواهد کرد.

۳۷۸. به مکاشفه ۱۰، تا نشان دهم که پیغام فرشته‌ی هفتم یک شخص خواهد بود، در این ایام آخر، مسح شده از خدا برای خدمتی مانند آنچه ایلای نبی دارد، چنان‌که در ملاکی ۴ پیش‌بینی شده، تا کلام راستین (اصلی) خدا را در این نسل مکشوف سازد، کلام اصلی خدا در این نسل. مانند کاری که با ایزابل جسمانی کرد، این مرد با ایزابل روحانی، یعنی کلیساهای فرقه‌ای خواهد کرد. می‌بایست به باب هفتم می‌رفتم... باب دهم، آیات ۱ تا ۷، تا اثبات کنم که این درست است، و به ملاکی و عاموس و این چیزها، تا این را ثابت کنم.

۳۷۹. ایلایا یک نبی بود که نبوت نموده و ایزابل را در آن نسل بخصوص محکوم نمود.

۳۸۰. ایلایا هرگز نمرد. مسلماً نمرد. دوباره ظاهر شد حدود هشتصد سال قبل، در کنار عیسی مسیح بر کوه تبدیل هیئت. او نمرده است.

۳۸۱. حال متوجه شدیم که روح او باید یک انسان را مسح کند، بر طبق وعده‌ی خدا، در ایام آخر، وعده داد که همان کاری را در ایزابل روح در آخرین دوره انجام دهد که در ایزابل جسمانی انجام داده بود.

۳۸۲. بخاطر همین است که به جاهای مختلف کتاب مقدس پرداختم. تا این را ثابت کنم، تا

سؤالی در ذهنتان باقی نماند. اگر هست، به من اطلاع دهید. یا برایم نامه بنویسید یا یک یادداشت کوچک.

۳۸۳. این بسیار کامل و عالی در تطابق است، حتی تا نابودی بدن‌های آنها در روزهای آخر توسط حیوانات، که آنها را می‌خورند، همان‌طور که قبلاً انجام دادند.

۳۸۴. تا جایی که مکاشفه‌ی من یاری می‌کند، که توسط خدا به من عطا شد و پیشگویی کرد که این واقع خواهد شد، این حقیقت چهار سوار است، تا جایی که من می‌دانم.

۳۸۵. درباره‌ی عیسی چه فکری می‌کنید؟ [جماعت شادی می‌کنند.]

دوستش دارم، دوستش دارم

چونکه نخست او مرا دوست داشت

و بهای نجاتم را پرداخت

بر صلیب جلجتا

۳۸۶. حال، به یاد داشته باشید... (همین است، ادامه بدهید، خوب است.) بدون هیچ حس ناخوشایند نسبت به هر فردی که در تشکیلات است! چون، خدا فرزندان را در سیستم کاتولیک دارد. او فرزندان را در سیستم متدیست دارد. فرزندان در سیستم بپتیست دارد. چند نفر از آنها، از میان تمام سیستم‌های مختلف، امشب اینجا نمایانده شده که وقتی نور را دیدند از آنجا خارج شدند؟ دستتان را بلند کنید. [جماعت می‌گویند: "آمین!"] حال به خاطر داشته باشید، افرادی درست مانند شما آنجا هستند، اما این سیستم است که می‌کشد. این روح ضد مسیح است که نهایتاً آنها را به جایی می‌رساند که دیگر حقیقت را نخواهند شنید.

۳۸۷. و آن شب را به خاطر دارید، که به مهرشدن پرداختم. اگر کسی ندای یوئیل را می‌شنید، و از آزادشدن سر باز می‌زد، به دروازه برده می‌شد و گوشش را با درفش سوراخ می‌کردند. گوش جایی است که شما می‌شنوید. "ایمان از شنیدن است."^{۲۲۸} پس اگر آن را

بشود و از پذیرش آزادی خود سر باز زند، پس او... می‌بایست ارباب فرقه‌ای خود را برای مابقی عمرش خدمت کند. آمین!

۳۸۸. آیا این عالی نیست؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

دوستش دارم...

حال دستانتان را بلند کنید و او را بپرستید.

چونکه نخست او مرا دوست داشت (جلال!)

و بهای نجاتم را پرداخت

بر صلیب جلجتا

۳۸۹. [برادر برانهام شروع می‌کند به زمزمه کردن سرود «دوستش دارم»]. حال سرهایتان را خم کنید و همین‌طور که این را زمزمه می‌کنیم، او را بپرستیم. [برادر برانهام به زمزمه‌ی سرود «دوستش دارم» ادامه می‌دهد].

۳۹۰. چقدر شکرگزار هستیم، خداوند! بسیار خوشحالم، خداوند! برای تو و برای قوم تو بسیار شادم. اوه خداوند! تو بهای نجات ما را در جلجتا پرداختی، به شادی این را می‌پذیریم، خداوند!

۳۹۱. اکنون به روح خود ما را بیازما، ای خداوند! اگر هر بدی‌ای در میان ماست، خداوند! هر بی‌ایمانی نسبت به کلام، ای پدر! اگر کسی اینجا هست که هر وعده‌ی خدا را با یک «آمین» تصدیق نمی‌کند، اکنون روح‌القدس پایین بیاید، سوار بر اسب سفید، درحالی که روح او، روح مسیح در برابر ضد‌مسیح، خاصان خود را بخواند. آنها را بیرون بخوان، خداوند!

۳۹۲. اکنون توبه کنند و به سرعت نزد تو بیایند و به روغن و شراب پر شوند. و از آن ردای فرقه‌ای موت قائن، به ردای سفیدبرفی حیات جاودان تبدیل شوند که توسط داماد عطا می‌شود. و بعد از آنها روزی به بزم نکاح خواهند رفت، در کلام اثبات‌شده‌ی رستاخیز. عطا

کن خداوند! قلب‌ها را تفتیش کن، درحالی که قوم در انتظار توست، در نام عیسی!

[برادر برانهام شروع می‌کند به زمزمه‌ی سرود «دوستش دارم».]

۳۹۳. برادرم، خواهرم، دوست من! اکنون دل خود را تفتیش کنید، مدت زیادی همراه شما بوده‌ام. حدود سی و سه سال. تا به حال چیزی به نام خداوند به شما گفته‌ام جز اینکه تحقق یافته باشد؟ [جماعت می‌گویند: "خیر."] مادامی که این فرصت را دارید، مسیح را بطلید. شاید خیلی زود زمانی برسد که دیگر نتوانید. می‌بینید؟ ممکن است هر لحظه تخت شفاعت خود را ترک کند، آن وقت می‌توانید با تمام قلبتان فریاد بزنید، پایکوبی کنید، به زبان‌ها صحبت کنید، بالا و پایین بدوید، هر کاری می‌خواهید می‌توانید بکنید، و به هر کلیسایی در جهان ملحق شوید، دیگری چیزی وجود ندارد، سفیدکننده‌ای برای گناهانتان نیست. آن وقت چه می‌کنید، آن وقت کجا هستید؟

۳۹۴. خب، با تمام قلبم ایمان دارم که آن تخت همچنان پابرجاست، ایمان دارم که او هنوز بر تخت خداست. ولی به زودی خواهد برخاست و پیش آمده تا آنچه را که فدیه نموده، مطالبه نماید. او اکنون دارد عمل خویشاوند و رهاننده را درحالی که روت در انتظار است، بعمل می‌آورد.

۳۹۵. ولی به زودی، می‌دانید، بعد از اینکه بوعز عمل خویشاوندی را انجام داد، آمد و آنچه را که به او تعلق داشت، طلب کرد. و این دقیقاً همان کاری است که کتاب مقدس گفت که او (مسیح) انجام داده است. "او پیش آمد و کتاب را گرفت." آن وقت شفاعت به پایان رسیده است؛ او از تخت برخاسته، دیگر خون رحمت بر تخت نیست. و بعد چیست؟ تخت داوری.

۳۹۶. نگذارید یکی از این روزها گفته شود: "فکر می‌کردم که ربوده شدن باید اتفاق بیفتد." و صدایی را بشنوید که می‌گوید: "در گذشته است." خدا کمک‌تان کند.

۳۹۷. برادر نویل! برای ترخیص جلسه یا هر چه در نظر دارید، تشریف بیاورید. خدا به شما برکت بدهد. تا فردا شب.

مهر پنجم

۱. سرهایمان را برای دعا خم کنیم.
 ۲. پدر آسمانی عزیز! خداوند قادر که عیسی مسیح را از مرگ برخیزانیدی و در این ایام آخر، در قوت روح القدس او را به ما ارزانی داشتی! شکرگذار این ملاقات‌های عظیم خدای نامیرا هستیم. و اکنون پدر! با ساعتی دیگر مواجه هستیم. ساعتی که ممکن است سرنوشت ابدی بسیاری از افراد را تغییر دهد.
 ۳. و برای نزدیک شدن به آن کفایتی نداریم. چون، در کلام مکتوب است که "بره کتاب را گرفت و مهرها را گشود."
 ۴. او، بره‌ی خدا! پیش بیا و نقشه‌ی نجات خود را که در طول سال‌ها مخفی بوده به ما نشان بده. ای پدر! امشب با گشودن مهر پنجم برای ما، آنچه تحت آن مهر برای ما هست، مکشوف نما؛ تا امشب اینجا را بعنوان مسیحیانی بهتر از آنچه که اکنون هستیم، ترک کنیم؛ و برای وظیفه‌ای که پیش رو داریم مهیّاتر باشیم. این را به نام عیسی می‌طلبیم. آمین!
- بفرمایید بنشینید.
۵. عصر بخیر دوستان! امشب بودن در اینجا و در این رویداد بزرگ را افتخاری عظیم برای خودم می‌دانم. جای دیگری را نمی‌شناسم که حس بهتری داشته باشم، به‌جز بودن در کار پادشاه. و مخصوصاً الآن که به این درس‌هایی رسیده‌ایم که فقط انتظار می‌کشیم؛ اگر او این را بر من مکشوف نسازد، من هم نمی‌توانم این را به شما بدهم، تلاش نمی‌کنم که هیچ‌چیزی از تفکرات خودم یا هیچ‌چیز دیگری استفاده کنم، فقط به همان صورتی که او آن را عطا خواهد نمود. درست است. و اطمینان دارم، اگر از افکار خودم استفاده نکنم، آن‌وقت

درست به طریقی که باید بیاید، خواهد آمد. و در تمام عمرم هرگز اشتباه نبوده است. این بار هم اشتباه نخواهد بود.

۶. اکنون بسیار بسیار سپاسگزار آنچه برای ما انجام داده است هستیم، دست اسرارآمیز خداوند! چه چیزی می تواند بزرگ تر باشد، یا چه قوم مفتخرتری می توانستیم باشیم، از اینکه اکنون شاه شاهان، رب الارباب را در حضور خود داریم؟

۷. برای آمدن رئیس جمهور این کشور به شهر، احتمالاً زنگ ها را به صدا در می آوریم، پرچم ها را برمی افزایم و فرش ها می گسترانیم. ولی فکر کنید، این اشکالی ندارد، و باعث حرمت شهر ما می گردد.

۸. اما فکر کنید، در این خیمه ی کوچک و محقر خود، امشب، داریم شاه شاهان، یعنی خدا را دعوت می کنیم. و ما... او مشتاق گستراندن فرش ها نیست. او مشتاق قلب های فروتن است که گسترانده شوند، تا او بتواند این قلب های فروتن را بگیرد و چیزهای نیکویی را که برای تمام دوستداران خویش ذخیره کرده، مکشوف نماید.

۹. اکنون، ما خواستیم... یک شهادت دارم که می خواهم مطرح کنم. شاید در این مورد اشتباه کنم، من این را شنیده ام، و ممکن است اشتباه کنم. ولی فکر می کنم افرادی اینجا هستند که این شهادت بدانها مربوط می شود.

۱۰. و بعد، چند روز قبل، وقتی که در منزل خود در آریزونا بودم، تماسی دریافت کردیم که می گفت پسر بچه ای هست که تب رماتیسمی دارد. این مربوط به قلب می شود. و او چنان... پدر و مادر او افرادی بسیار نازنین و از دوستان گران بهای من هستند. این در... یکی از شماسان ما در اینجا، در کلیسا، برادر کالینز.^{۲۲۹} پسر او، مایکی^{۲۳۰} کوچک، همبازی جو، از تب رماتیسم قلبی رنج می برد. پزشکان او را به خانه فرستاده بودند. او را در تخت گذارده و به والدین گفته بودند که حتی اجازه ی بلندشدن به او ندهند و نه سر او را برای نوشیدن آب

بلند کنند. آب را به کمک نی می‌نوشید، خیلی حالش بد بود. و والدین، افرادی امین، به این خیمه می‌آیند و ایمان دارند.

۱۱. چند شب قبل، چون قصد صبر کردن نداشتیم، یک جلسه‌ی شفا را برای روز یکشنبه اعلام کردیم. ولی، با توجه به اینکه قصد داریم تا به سؤالات پاسخ بدهیم، مجبور شدیم جلسه‌ی شفا را لغو کنیم.

۱۲. و بعد یک چیز کوچکی بود که در درونم در دل خودم حفظ کرده بودم.

۱۳. پدر و مادر می‌خواستند بدانند که آیا می‌توانند فرزند را به اتاق بیاورند. و فرزند کوچک را به آنجا آوردند و روح‌القدس شفا را بر او اعلام نمود.

۱۴. و پدر مادر بخاطر حرمت نهادن به آن، فرزند را به خانه بردند و او را به مدرسه فرستادند، او را راهی مدرسه کردند.

۱۵. دکتر از این جریان خبردار شد، پس از این جریان خیلی خرسند نبود. پس، به مادر گفت که بچه باید در تختخواب باشد، قطعاً. و مادر داستان را برای او تعریف کرد. و فکر می‌کنم آن مرد، به گمانم یک ایماندار مسیحی است، از طریق یک فرقه. یک-یک ادونتیست روز هفتم، آن دکتر. و بعد دکتر گفت: "خب، شما باید... الآن زمان این است که او را معاینه کنم." گفت: "شما حداقل باید آن را مورد معاینه قرار دهید."

مادر گفت: "بسیار خب."

۱۶. بچه را به آنجا برد و دکتر او را معاینه کرد، آزمایش خون، جایی که تب رماتیسمی قرار می‌گیرد. چنان که متوجه شدم، دکتر چنان متحیر بود که نمی‌دانست چه کار کند. پسر بچه کاملاً عادی و سلامت است. حتی یک نشانه...؟!... یافت نشد.

۱۷. خب، آیا خانواده‌ی کالینز اینجا هستند؟ ممکن است این را اشتباه تعریف کرده باشم. می‌خواهم... درست است، خواهر کالینز؟ بله، بسیار خب. بله، این مایکی کالینز کوچک

است که حدود شش یا هفت سال سن دارد.

۱۸. و این حدود سه شب قبل، همین جا در اتاق اتفاق افتاد. اوه، آنها... می‌بایست کسی غیر از یک بشر در آن اتاق بوده باشد؛ درست است، این یهوه‌ی عظیم و قادر بود که جهت تکریم کلام خویش می‌آید و بسیار از شنیدن این قدردان هستم. می‌بینید؟ می‌دانم که همه‌ی ما همین احساس را داریم. نه فقط من، بلکه همه‌ی ما، چون، اگر این پسر کوچک من یا پسر کوچک شما بود، چطور؟

۱۹. و به یاد داشته باشید، من دارم شهادت می‌دهم، فقط یک مورد، هرازچندگاهی یک شهادت. این همه‌جا در حال رخ دادن است، اما فقط جهت اطلاع شماست که خدمت حقیقی من بر پایه‌ی شفای الهی است. اما شما... من بخاطر این مهرها اینجا هستم. چون، کمی بعد، متوجه خواهید شد که چرا باید این کار را می‌کردم. پس، من یک معلم نیستم، یک الهیدان نیستم. فقط برای بیماران دعا می‌کنم و خداوند را دوست دارم. و اکنون، در این، هرچند...

۲۰. دیشب شهادتی درباره‌ی یک دختر بچه مطرح کردیم... نامش را پیدا کردم. بیلی یک جایی همین جا آن را یادداشت کرده، که والدینش چه کسانی هستند. این دختر بچه در آخرین مرحله‌ی سرطان خون قرار داشت، حدود... آن قدر وخیم بود که دیگر نمی‌توانستند از طریق دهان به او غذا بدهند. او می‌بایست... از طریق رگ‌ها به او خون منتقل می‌کردند. او دختر زیبایی بود. نسبت به سنش کوچک بود، حدوداً مثل این دختر خانمی که اینجا است. به گمانم، این قدر قد داشت، خیلی... آنها مثل اکثر ما بودند. از طرز لباس پوشیدن کودک... می‌توانستید بگوئید که بسیار فقیر بودند، خیلی فقیر، ولی بسیار محترم. و روح‌القدس شفای کودک را اعلام کرد.

۲۱. حال، فکرش را بکنید، آن دختر کوچک، با سرطان خون. و خونش آن قدر بد بود که دیگر نمی‌توانستند از طریق دهان به او غذا بدهند. باید به بیمارستان برده می‌شد و خون دریافت می‌کرد، از طریق رگ‌ها خون به او منتقل می‌کردند، به گمانم گلوکز یا چیزی مثل آن به او تزریق می‌کردند. نمی‌دانم که اصطلاح پزشکی آن بیماری چیست، ولی در هر

صورت، باید این گونه تغذیه می‌شد و قبل از اینکه بچه بیمارستان را ترک کند. درخواست همبرگر داشت.

۲۲. و والدین، بعد از اینکه روح‌القدس را شنیدند، **خداوند چنین می‌گوید**، آنها... غریبه بودند و تابه‌حال قبلاً اینجا نیامده بودند. اما آنها... زوج سالخورده‌ی بسیار محترمی هستند که چند دقیقه قبل اینجا صندلی‌هایشان را برایشان فراهم کردند، برادر و خواهر کید، به آنها گفته شد که چه کار کنند و به چه چیزی گوش کنند. و بچه در راه خانه غذای خود را میل کرد.

۲۳. دو یا سه روز بعد از آن، به مدرسه رفت. بعد به دکتر مراجعه کردند و دکتر متحیر شده بود! او گفت: "حتی کمترین اثری از سرطان خون در کودک دیده نمی‌شود." می‌بینید؟ حال، این بی‌درنگ است، قدرت خدای قادر، که جریان خونی را بگیرد و پاک‌سازی کند، و تپش حیات جدید را در آنجا قرار بدهد. چون، جریان خونی شما، حیات شماست، حیات میرا. و خلق سلول‌های تازه و پاک‌سازی سلول‌های قدیمی، چیزی که هست، این مطلقاً... این را می‌گویم، این عمل آفرینندگی خدای قادر است؛ که یک جریان خونی که به سرطان آلوده شده را بگیرد، تا جایی که این کودک، زرد و متورم شده بود، و فقط در عرض چند لحظه، یک جریان خونی تازه را ببینیم!

۲۴. به گمانم... نمی‌خواهم این را به نام او بگویم؛ می‌خواهم این را در... در مکاشفه‌ی ایمان خودم بگویم، چیزی که آن روز در ساینو کنیون اتفاق افتاد. ایمان دارم که ساعت نزدیک است، هنگامی که اندام مفقود، به قوت شکوهمند خالق، دوباره احیا می‌شوند. ایمان دارم، اگر می‌تواند باعث ظاهر شدن سنجاب‌ها بشود، این هیچ... اینجا مرد و یا زنی هست که دچار نقص عضو است. و این ظهور یک حیوان کامل بود، در خودش. او خداست، من-من او را دوست دارم.

۲۵. بسیار خب، اگر شروع به صحبت از این موضوع‌ها بکنم، باید همین‌طور ادامه بدهیم و افراد زیادی در کنار دیوارها و در میان راهروها و اتاق‌ها سرپا ایستاده‌اند. پس مستقیماً می‌پردازم به پیغام.

۲۶. و می‌خواهم این را بگویم، و می‌خواهم او را که همه جا حاضر است، شکر گویم. و اینکه امروز، بدون اینکه چیزی درباره‌ی مهر پنجم بدانم، درست به همان صورت اسرارآمیز وارد شد، امروز صبح، یک ساعت قبل از سپیده‌دم، هنگامی که مشغول دعا بودم. و امروز...

۲۷. در طول پنج یا شش روز گذشته در یک اتاق کوچک می‌نشیم و کسی را نمی‌بینم. فقط برای صرف غذا با یکی از دوستان بیرون می‌روم، با برخی از دوستانم در اینجا، و مسلماً شما می‌دانید که آن دوست کیست، برادر و خواهر وود. بله، و می‌دانید، به آنجا رفتم و نزد آنها ماندم. همه بسیار مهربان بوده‌اند. و هیچ چیزی نبوده است که...

۲۸. تلاش می‌کنم که بر روی پیغام مهرها متمرکز باشم. این مهم است. ایمان دارم که اکنون زمان مکشوف شدن مکاشفه‌ی آن است.

۲۹. اکنون از شما می‌خواهم که حتماً، در اسرع وقت، به محض اینکه توانستید، نکات مبهم مربوط به این هفت مهر را یادداشت کنید، و اگر یادداشت کرده‌اید، آنها را روی میز بگذارید. شاید برادر نویل! یا یک کس دیگری یک جعبه بیرون بگذارند؛ [یک نفر می‌گوید: "جعبه اینجاست." اوه، اینجا، حالا آن را می‌بینم. این خوب است. ترجیح می‌دهم امشب آنها را دریافت کنم تا بتوانم برای یکشنبه صبح، کمی درمورد آنها مطالعه کنم. در این زمان، این بار، لطفاً از درخواست‌هایی مانند «آیا گواه روح‌القدس این است.» اجتناب کنید. دوست دارم درباره‌ی چیزی که تعلیم داده‌ام، صحبت کنیم؛ تا بتوانیم به این یک موضوع پردازیم (مثل ادوار کلیسا) چون این چیزی است که اکنون داریم به آن می‌پردازیم.

۳۰. حال، مثل زمانی که می‌خواهیم برای بیماران دعا کنیم، آن وقت این یک دعای متفاوتی را می‌طلبد. و شما مسح شده‌اید، برای چیزهای مختلف می‌آید، می‌دانید. روی خدا را می‌طلبید، تا دریابید "خداوندا! آیا امشب کسی آنجا خواهد بود؟"

۳۱. "بله، یک نفر خواهد بود که با لباس زرد رنگ، در گوشه‌ی سمت راست نشسته است، وقتی او را خطاب می‌کنی، بدین نام خطاب کن. و بگو که چنین و چنین کرده است و چنین

و چنان مشکل دارد. "بعد به آنجا می‌روید و نگاه می‌کنید، و او آنجاست. می‌بینید؟ بفرمایید، می‌بینید، این فرق می‌کند. می‌بینید؟"

۳۲. این گونه، من دارم دعا می‌کنم. "خداوند عیسی! تفسیر این چیست؟ بر من مکشوف کن." آمین!

۳۳. حال، بیایید باز شمشیرهایمان، یعنی کلام را دوباره دریاوریم.

۳۴. بسیار از حمایت روحانی برادر نوبل که اینجا پشت سر من است و برای من دعا می‌کند، و همچنین محبت برادرانه‌اش سپاسگزارم. و تمام شمایی که آن بیرون هستید هم همین‌طور. و اکنون، چون جمعه شب است، تلاش می‌کنیم، این را تا جایی که...

۳۵. امکان ندارد بتوانید به همه چیز پردازید. شما... چون، می‌توانید به یکی از آنها پردازید، فقط یکی از آن مهرها، و این را در سرتاسر کتاب مقدس نشان دهید. می‌بینید؟ این ماه‌ها و ماه‌ها و ماه‌ها زمان می‌برد و شما هنوز به انتهای آن نرسیده‌اید، چون خود مهر تمامی کتاب مقدس را، از پیدایش تا مکاشفه به هم وصل می‌کند، فقط یکی از مهرها.

۳۶. پس کاری که سعی می‌کنم انجام دهم، این است که از اصل مطلب فاصله نگیرم، چند آیه را یادداشت می‌کنم، یا-یا یک یادداشت جایی در اینجا، و فقط بر آن یک چیز متمرکز می‌مانم، مجبورم به آنها رجوع کنم، چون فقط... صحبت من از طریق... من-من امیدوارم که این الهام درست باشد. و بعد وقتی که نگاه می‌کنم به... و شروع به صحبت می‌کنم، و احساس می‌کنم که از یک موضوع دور شده‌ام، برمی‌گردم، به سمت دیگر می‌نگرم تا سعی کنم که یک آیه‌ی دیگر را ارائه دهم، که به آن پردازم، تا به نوعی آن جهت را برای ما روشن سازد، بجای اینکه همین‌طور به همان صورت ادامه دهم.

۳۷. پس اکنون، امشب می‌خواهیم به فیض خدا و کمک او به بررسی مهر پنجم پردازیم. این کوتاه است، ولی از مهر قبل طولانی‌تر است. حال، چهارسوار، هر کدام در دو آیه بودند، ولی این یکی در سه آیه است. حال، مهر پنجم در باب ششم مکاشفه، آیه‌ی نهم شروع می‌شود.

۳۸. و اکنون، اگر شما در اینجا غریبه هستید و چهار سوار اول را نشنیده‌اید، خب، شما... گاهی اوقات شما به عقب برمی‌گردید و مطلبی را اضافه می‌کنید، و وقتی این کار را می‌کنید، انتظار دارید که افراد متوجه این بشوند. پس اگر نکته‌ی ریزی وجود دارد که متوجه نمی‌شوید، کمی تحمل داشته باشید. یا اینکه نوار را دریافت کنید و به آن گوش کنید و اطمینان دارم که برکت را از آن دریافت خواهید نمود. امیدوارم-امیدوارم که دریافت کنید.

۳۹. حال، همه آماده، از آیه‌ی نهم تا آیه‌ی یازدهم، و همین‌طور آیه‌ی یازدهم.

و چون مهر پنجم را گشود در زیر مدبج دیدم نفوس آنانی را که برای کلام خدا و شهادتی که داشتند کشته شده بودند.

که به آواز بلند صدا کرده، می‌گفتند، ای خداوند قدوس و حق! تا به کی... انصاف نمی‌نمایی و انتقام خون ما را از ساکنان زمین نمی‌کشی؟
و به هریک از ایشان جامه‌ای سفید داده شد و به ایشان گفته شد که اندکی دیگر آرامی نمایند تا عدد هم‌قطاران... برادرانشان که مثل ایشان کشته خواهند شد، تمام شود.

۴۰. حال، این اسرارآمیز است. و اکنون محض خاطر نوارها، و روحانیون و معلمینی که در جمع حضور دارند، اگر شما نقطه‌نظری متفاوت با این دارید؛ من هم داشتم. اما دارم این را براساس الهامی مطرح می‌کنم که کاملاً دیدگاه من را نسبت به این تغییر داد. می‌بینید؟

۴۱. و بعد متوجه شدم، همان‌طور که شاهد مکشوف شدن اینها هستید، دارد به عقب برگشته و آن ادوار کلیساها و کتب را در کنار هم قرار داده و آن را به هم پیوند می‌زند. می‌بینید؟ و به همین دلیل است که ایمان دارم این از جانب خدا می‌آید. حال، متوجه این هستیم.

۴۲. و به این فکر می‌کنم که گاهی اوقات ما بسیار وابسته و متکی به چیزی هستیم که شاید یک معلم بزرگ در این‌باره گفته باشد. می‌بینید؟ و این-این اشکالی ندارد. من معلم را

محکوم نمی‌کنم، به‌هیچ‌وجه. هیچ‌کس را محکوم نمی‌کنم. من تنها گناه، یعنی بی‌ایمانی را محکوم می‌کنم، نه هیچ‌کسی را.

۴۳. برخی افراد گفته‌اند: "تو تشکیلات را محکوم می‌کنی." نه، نمی‌کنم. من سیستم تشکیلات را محکوم می‌کنم، نه افرادی که در آن هستند، یعنی افرادی که تشکیلات را شکل می‌دهند، می‌دانید. بلکه سیستمی که توسط آن کنترل می‌شوند، این چیزی است که من محکوم می‌کنم، کاتولیک، پروتستان، سیستم. من شاید...

۴۴. برخی از بهترین دوستانی که می‌شناسم، کاتولیک هستند...؟ ... متوجه هستید، و... شاید آن فرد امشب اینجا حاضر باشد، شاید باشد. تنها طریقی که توانستیم این خیمه را بسازیم، بخاطر این بود که یک کاتولیک رومی در دادگاه حاضر شد و بخاطر من زحمت زیادی کشید، و او پسر! او بیش از هر کس دیگری تلاش کرد. درست است. نمی‌توانستند با آن مخالفت کنند. درست است.

و می‌گفتند: "آنها تعدادشان زیاد است، بیش از حد جمعیت دارند."

۴۵. او گفت: "الآن به این صورت کلیسا گنجایش بیش از هشتاد نفر ندارد." گفت: "کلیسا آنجا پابرجاست." گفت: "من شبان و همه‌ی آنها را می‌شناسم." و گفت: "کلیسا آنجا وجود داشته است." گفت: "ما بقی شما می‌توانید به آن بیفزایید، پس چرا آنها نتوانند؟" یک کاتولیک رومی، دوست خوب من. می‌بینید؟ بله، آقا!

۴۶. یک نفر که کاتولیک است، یکی از دوستان واقعاً خوب من، داشت با من صحبت می‌کرد، قبل از اینکه آنجا را ترک کنم. او صاحب یک فروشگاه ابزار بود. او گفت: "بیلی! می‌دانم که تو به سیستم مذهبی ما اعتقادی نداری." گفت: "اما همین الآن به تو می‌گویم." گفت: "خدا آن‌قدر دعا‌های تو را برای ما تکریم کرده است که معتقدم، اگر هر جایی در کشور دچار مشکل بشوی." گفت: "هر کاتولیکی در کشور به سمت تو خواهد آمد." پس می‌بینید، این...

۴۷. او گفت: "هر صلیب به دوشی." همان گونه که او گفت می گویم. مسلماً آنها مدعی صلیب به دوش بودن هستند، چون مسیحیان اولیه صلیب بر دوش خود حمل می کردند. این را توسط تاریخ می دانیم. آنها مدعی مسیحی اولیه بودن هستند، که این گونه بودند، ولی سیستم از آن مسیر فاصله گرفته است، می بینید.

۴۸. و آن افراد، کاتولیک، یا یهودی یا هر چه که باشد، یک بشر هستند از همان درختی که ما از آن آمده ایم. می بینید؟ درست است. آنها افرادی هستند که عشق می ورزند، غذا می خورند، می نوشند و می خوابند. مثل هر کس دیگری. و بنابراین هرگز نباید افراد را محکوم کنیم، نه، هیچ کس. می بینید. ما نباید افراد را محکوم نماییم.

۴۹. اما بعنوان خادم، باید به آن ماری که آن بیرون افراد را می گزد، حمله کنم. و من - من حتی... فقط من، خودم، اگر این مأموریتی از جانب خدا نبود، این کار را نمی کردم. من موظف به انجام این کار هستم. باید آن راستی را حفظ کرده و امین باشم.

۵۰. اما اگر یک کاتولیک، یهودی یا هر چه که بود، به اینجا بیاید، اگر یک مسلمان باشد، یهودی یا ارتودکس یا هر چه که باشد. اگر به اینجا بیاید تا برایش دعا شود، با همان خلوصی برایش دعا می کنم که برای خودم دعا می کنم. درست است. قطعاً چون این یک بشر است. من برای بودایی ها، سیک ها، جین ها، مسلمانان و هرگونه دیگری مانند آن دعا کرده ام. از آنها هیچ سؤالی نمی پرسم، فقط برایشان دعا می کنم، چون آنها کسی هستند، یک بشر که می خواهد سلامتی یابد، و سعی می کنم که زندگی را در ادامه ی راه کمی برایشان آسان تر سازم.

۵۱. حال متوجه هستیم، که در این، خیلی از شما که اینجا هستید را می شناسم، حداقل دو یا سه محقق راستین اینجا حضور دارند. آنها افراد هوشمندی هستند و تعالیم افراد دیگر را درباره ی این موضوع مطالعه کرده اند و می خواهم این برادران بدانند که من این افراد را محکوم نمی کنم. فقط دارم چیزی را که خدا به من نشان می دهد، بیان می کنم. و این تنها چیزی است که دارم.

۵۲. حال، هرگز نمی‌خواهیم چنین فکری داشته باشیم که چون یک خانم رخت‌شوی یا یک پسر بچه‌ی برف‌روب، نمی‌تواند از جانب خدا مکاشفه‌ای داشته باشد. چون می‌دانید، این... خدا، در حقیقت خود را در سادگی آشکار می‌سازد. این، این را آن یکشنبه بررسی کردیم، برای شروع این موضوع، اینکه چطور خود را در سادگی مکشوف می‌سازد، این چیزی است که او را عظیم می‌سازد.

۵۳. حال، بگذارید که فقط... بگذارید یک دقیقه این را مرور کنم. چیزی که خدا را عظیم می‌سازد، به این دلیل است که می‌تواند خود را بسیار ساده بسازد. این چیزی است که او را عظیم می‌سازد. خدا عظیم است، و می‌تواند خود را چنان ساده بسازد که حکیمان این جهان نتوانند او را بیابند. نمی‌توانند او را بیابند چون خود را بیش از حد ساده می‌سازد. حال دقت کنید. و این، در خود، سرّ مکاشفه‌ی عیسی مسیح است. می‌بینید؟ این، در خود... چیزی بزرگ‌تر از خدا نمی‌تواند وجود داشته باشد. و شما قادر نیستید چیزی را به سادگی آنچه خود را ساده می‌سازد، بسازید. می‌بینید، این چیزی است که او را عظیم می‌سازد. می‌بینید؟

۵۴. حال، یک فرد بزرگ، می‌تواند فقط کمی بزرگ‌تر شود، یا شاید بتواند کمی کوچک‌تر شود و به شما بگوید: "حالتان چطور است؟" یا یک چیزی مثل آن. او یک بشر است، او نمی‌تواند خودش را کوچک بسازد. چون، وقتی به جایی می‌رسد که خیلی نزول پیدا کند، آن وقت، وقتی به جایی می‌رسد که خیلی تنزل یابد، می‌دانید اولین کاری که می‌کند، این است که شروع می‌کند اشاره به کاری که کس دیگری انجام داده، و چیزهایی مثل آن.

ولی در خدا، طریق بزرگی، در کوچکی است. بله.

۵۵. علمای این جهان به حکمت خود در تلاش برای یافتن او هستند، با انجام این کار، آنها فقط از او دور می‌شوند. می‌بینید؟ علمای جهان، اگر دارید تلاش می‌کنید تا چیزی را با یک معادله‌ی ریاضی یا چیزی شبیه این توضیح دهید. یادتان باشد، او حتی این را در... کتاب مقدس... در مکا... نه، عذر می‌خواهم.

۵۶. اشعیا ۳۵، به گمانم همین است، که آن قدر-آن قدر ساده است که حتی یک جاهل هم قادر به درک آن است، می بینید؟ او، "اگر چه هم جاهل باشد، گمراه نخواهد گردید."

۵۷. حکیم از آن غافل می ماند، به حکمت خویش، با تلاش برای یافتن او به حکمت از او بیشتر دور می شوند، این ضبط خواهد شد. حکیمان، در حکمت خویش، چنان برای یافتن او در حکمت خود پیش می روند، که از او غافل می شوند. اگر می توانستند به اندازه ی کافی بزرگ باشند تا به قدر کفایت ساده باشند، می توانستند او را بیابند. اگر به قدر کافی بزرگ باشید که بتوانید ساده باشید! می بینید؟ این واقعاً حقیقت است.

۵۸. افراد زیادی را دیده ام، در دفاترشان، که حقیقتاً مردان بزرگی بودند، سلاطین، امرا، و صاحبان قدرت، معمولاً آنها افراد بزرگی هستند. بعد به جاهایی هم رفته ام که فرد فقط یکی دو دست لباس داشته، شاید یک خادم که فقط قصد مشاجره و مناظره داشته و شما-شما فکر می کنید که جهان بدون آنها از حرکت می ایستد. این فقط در فکر خودش بزرگ شده. اما یک فرد بزرگ، یک انسان بزرگ می نشیند و سعی می کند که شما حس بزرگی داشته باشید. می بینید؟ او می تواند خودش را فروتن سازد.

۵۹. و می بینید، خدا آن قدر بزرگ است که می تواند خودش را فروتن سازد، یک جایی، که یک بشر نمی تواند تا بدانجا پایین برود، می دانید فقط همین. و در...

۶۰. و آنها در تلاش برای یافتن او هستند. با فرستادن پسرانشان به دانشکده و دریافت مدرک لیسانس، در تلاش برای یافتن او هستند. و-و دارند تلاش می کنند که او را با واژه های الهیاتی کتاب مقدس بیابند. تلاش می کنند او را با برنامه های تحصیلی بیابند، با برنامه های تشکیلاتی و زیباسازی امور در تلاش هستند. او آنجا نیست، به هیچ وجه. دارید فقط با باد می جنگید، همین وبس. دارید-د دارید از آن فاصله می گیرید.

۶۱. اگر می توانستند به اندازه ی کافی بزرگ باشند که ساده باشند، می توانستند در همان راستا، یعنی ساده بودن او را بیابند. اما مادامی که شما در مسیر حکمت حرکت می کنید،

دارید از او فاصله می‌گیرید.

۶۲. بگذارید به این پیردازم تا از آن غافل نشوید. مادامی که دارید تلاش می‌کنید تا خدا را از طریق حکمت بیابید، چنان که در باغ عدن بود، چنان که در دوران موسی بود، چنان که در ایام نوح بود، چنان که در ایام مسیح بود، در دوران یوحنا و در دوران رسولان و تا به امروز! وقتی سعی می‌کنید از این سر در بیاورید و خدا را به حکمت بیابید، مدام در حال دورتر شدن از او هستید. دارید تلاش می‌کنید تا این را درک کنید. امکان ندارد این کار را بکنید. فقط آن را بپذیرید. می‌بینید. فقط بدان ایمان داشته باشید. سعی نکنید آن را درک کنید.

۶۳. دلیل خیلی از چیزها را نمی‌توانم درک کنم. چیزهای زیادی نیستند که درک می‌کنم و یا قادر به درک آنها هستم. نمی‌توانم درک کنم چطور فرد جوانی که اینجا نشسته، قادر است همان غذایی را بخورد که من می‌توانم و اینهاش، او سری پر از مو دارد ولی من ندارم. این را درک نمی‌کنم. به من می‌گویند که کلسیم باعث آن است، و همیشه ناخن‌هایم را کوتاه نگه می‌دارم، ولی مویی برای کوتاه کردن ندارم. این را درک نمی‌کنم. یک مثل قدیمی...

۶۴. نه اینکه به نوعی بخواهیم جایگاه را تغییر دهیم، یعنی جدی بودن آن را، ولی این جدی است، من هنوز به مهر نپرداخته‌ام.

۶۵. چطور آن گاو سیاه می‌تواند علف سبز بخورد و شیر سفید بدهد، که محصول کراهی آن زرد رنگ است، مسلماً نمی‌توانم این را توضیح بدهم. چون، می‌دانید، هر کدام محصول آن یکی است. و چطور انجام می‌شود، نمی‌توانم توضیح بدهم.

۶۶. نمی‌توانم توضیح بدهم که چطور دو گل سوسن، یا دو گل از یک گونه، یکی سرخ و دیگری زرد و یکی قهوه‌ای و یکی آبی است. این را درک نمی‌کنم. همان آفتاب به آنها می‌تابد. پس رنگ از کجا می‌آید؟ من - من نمی‌توانم توضیح بدهم، ولی در عین حال باید آن را بپذیرید.

۶۷. فقط ای کاش یکی از این الهیدانان بزرگ می توانست به من توضیح بدهد که چطور این جهان بر مدار خود باقی می ماند. ای کاش می توانستید از نظر علمی تویی را به سمت من پرتاب کنید که در حال چرخش باشد، و باز در همان مکان برای بار دوم برگردد و به چرخش خود ادامه دهد. نمی توانید این کار را بکنید. و در عین حال آن قدر دقیق زمان بندی شده باشد که از الآن تا بیست سال دیگر می توانید حتی دقیقه ی رخ دادن یک خورشید گرفتگی را پیش بینی کنید. آنها ساعت و دستگاهی که این قدر دقیق و عالی باشد در اختیار ندارند. و در عین حال، این سر جای خودش است، و، در حالی متمایل به عقب. اگر یک کم صاف شود، چه می شود؟ بله، با تلاش برای این کار خودتان را سخره ی عام و خاص می کنید.

۶۸. پس، می بینید، سعی نکنید برای درک آن حکمت کسب کنید. فقط به آنچه او می گوید، ایمان داشته باشید. و هر چه ساده تر بشوید، بفرمایید، آن را خواهید یافت. حال، بسیار از این بابت شکرگزارم و شکرگزارم که او هست، و خود را ساده ساخته است. حال می پردازیم به باب ششم و آیه ی نهم. اکنون شروع می کنم.

و چون مهر پنجم را گشود، در زیر منبج دیدم نفوس آنانی را که برای کلام خدا... و شهادتی که داشتند کشته شده بودند.

۶۹. توجه کنید، هیچ اشاره ای به حیوانی دیگر، یا یک موجود زنده، در اعلام این مهر پنجم دیده نمی شود. به یاد داشته باشید، که این در مهر چهارم وجود داشت. در مهر اول، دوم، سوم و چهارم وجود داشت. ولی در اینجا این گونه نیست. می بینید؟

۷۰. حال اگر توجه کرده باشید، بیاید یکی از مهرها را دوباره بخوانیم. برگردیم به مهر چهارم و این در آیه ی هفتم است.

و چون مهر چهارم را گشود، حیوان چهارم را شنیدم که می گوید، بیا... و بین.

... و چون... مهر سوم را گشود. حیوان سوم را شنیدم که می گوید، بیا و بین.

... حیوان دوم... بیا... ببین.

... حیوان نخست می‌گوید، بیا و ببین.

۷۱. ولی زمانی که به مهر پنجم می‌رسیم، حیوانی در کار نیست. حال توجه کنید.

و چون مهر پنجم را گشود، در زیر مدیج دیدم...

۷۲. خیلی سریع! هیچ-هیچ حیوانی در کار نیست. و حیوان نمایانگر قدرت است. این را می‌دانیم. هیچ موجود زنده‌ای نیست.

۷۳. حال، یکی از آن موجودات، در بررسی مکاشفه در کلیساها، دریافتیم که یکی از آنها... یک شیر بود، دیگری یک گوساله بود، و دیگری یک انسان بود، و دیگری یک عقاب بود. متوجه شدیم، در ادوار کلیسا، که آن چهار حیوان که مفهوم چهار قدرت را داشتند، در محور اعمال رسولان جمع شده بودند، درست به همان طریقی که خیمه در بیابان برپا شده بود. و شما این را متوجه هستید، به همین خاطر وقتی را برای توضیح آن صرف نمی‌کنم. این را اینجا ترسیم کرده و دقیقاً نشان دادیم! آنها داشتند بر این نظارت می‌کردند. بره و کلام، تا کلام را به همان صورتی که در تابوت عهد در قدس‌الاقداص در بیابان به انجام رساندند، به انجام برسانند.

۷۴. و حتی به صورت بالقوه نشان دادیم، از طریق رنگ‌های اسباط اسرائیل، و از طریق... چند نفر هفت دوره‌ی کلیسا را شنیده‌اند؟ به گمانم اکثریت، نیم یا دو سوم شما. توجه داشته باشید، که حتی طبیعت حیوان دقیقاً یک نشان اسباطی بود، که به کدام سمت... دوازده سبط قرار می‌گرفتند، چهار سبط در هر سمت، یا-یا سه سبط در هر سمت قرار می‌گرفت. و چهار حیوان نشسته و از هر چهار سمت بر این اسباط نظارت می‌کردند.

۷۵. و زمانی که، به انجیل‌ها پرداختیم، دقیقاً آن را نشان دادیم. وقتی به تابوت عهد می‌پردازید، آنها مشغول نگهبانی از تابوت، یعنی عهد بودند. و بعد متوجه می‌شویم که عهد کلیسای جدید، نمایانگری آن بر روی زمین، روح‌القدس بود. خون، روح‌القدس را برای ما

فرستاده بود و چهار حیوان نمایانگر دوازده سبط اسرائیل بود که پاسداری می‌شد. و با دریافتن ماهیت آن و مطابقت آن با هریک از آن چهار انجیل، و دیدیم که دقیقاً همان است. یکی به شیر سخن گفت، دیگری به گوساله و دیگری چهار انجیل. چهار انجیل حافظ روح القدس است. آمین!

۷۶. همیشه فکر می‌کردم... با من مانده بود. حال، حدود شش سال می‌شود، به گمانم. از وقتی که شنیدم یک مرد بزرگ گفت که... "اعمال رسولان فقط یک چهارچوب بود." بارها این را شنیده‌ام. ولی شنیدن آن از یک نفر با موقعیت او، بعنوان یک واعظ و یک معلم که برخی از کتاب‌هایی را نگاشته است که مردم در همه جا می‌خوانند، گفتن اینکه اعمال رسولان واقعاً برای تعلیم کلیسا مناسب نیست، جای تعجب دارد!

۷۷. درحالی که اعمال رسولان خود بنیان آن است نه چهارچوب. بنیان! چون کتاب مقدس می‌گوید که - که - که بنیان خدا «بر پایه‌ی تعلیم رسولان» قرار گرفته است. بله. «مسیح، سرو سنگ زاویه».

۷۸. هنگامی که این فرد آمد و چنین مطلبی را بیان کرد، من - من - من فقط... قلبم از کار ایستاد. و با خودم فکر می‌کردم: "عجیب نیست." خب، حالا در مهرها می‌بینیم. این هنوز مکشوف نشده بود. فقط همین. می‌بینید؟

۷۹. پس، آنها آنجا بودند، ایستاده بودند، ولی یک چیزی بود که داشت این را می‌گفت. حال، توجه داشته باشید، آنها پاسبانی می‌کنند.

۸۰. حال، وقتی به متی ۱۹:۲۸ پرداختیم، و آن را در سرتاسر انجیل متی بررسی کردیم، که نمایانگر شیر بود. و در ادامه، در آنجا، دقیقاً متوجه شدیم که چرا به نام عیسی مسیح تعمد می‌دادند. و او آنجا بود، با همان آیه آنجا ایستاده بود، تا از امانت مقدس تعمد به نام عیسی مسیح پاسبانی کند. بسیار خب. خب، دارم دوباره به ادوار کلیسا می‌پردازم.

۸۱. توجه داشته باشید. ولی اینجا وقتی به مهر پنجم می‌رسیم، نه سواری هست که پیش برود

و نه حیوانی که آن را اعلام کند. این فقط... بره آن را گشود، و یوحنا آن را دید. کسی آنجا بود که بگوید "بیا و ببین." توجه داشته باشید، بدون قدرت موجود زنده. یا...

۸۲. در مهر ششم، حیوانی برای اعلام آن وجود ندارد. و در مهر هفتم، حیوانی برای اعلام آن نیست. هیچ قدرتی نیست که آن را اعلام کند. می‌بینید، هیچ کس این کار را نمی‌کند. در... ببینید... پس از مهر چهارم، هیچ اعلانی توسط هیچ قدرت حیوانی وجود ندارد، از مهر پنجم، ششم و هفتم، به هیچ وجه.

۸۳. حال توجه داشته باشید. این را دوست دارم. در زمان سوار چهار اسب. سوار (مفرد) چهار اسب مختلف، یک حیوان هم وجود داشت که قدرت را اعلام می‌کرد. هر بار که سوار، بر اسبی دیگر سوار شد و برای تاختن پیش آمد، یک حیوان دیگر پیش آمد و آن را اعلام کرد. "این یک سرّ عظیم است." می‌بینید؟ "این سرّ است." چرا؟ اعلام کردن مهر.

۸۴. چرا یکی در مهر پنجم نیست که آن را اعلام کند؟ اینهاش، طبق مکاشفه‌ای که خداوند عیسی امروز به من داد، یا امروز صبح زود. این، بدین صورت است که در این زمان، سرّ ادوار کلیسا اکنون به اتمام رسیده است. در این زمان، سرّ ضد مسیح مکشوف گشته است. ضد مسیح آخرین تاخت خود را انجام داد، او را سوار بر اسب زرد رنگ دیدیم، ادغام شده، رنگ‌های متعدد او، و تا به هلاکت به تاخت خود ادامه می‌دهد.

۸۵. در زمان پرداختن به کرّناها و موارد دیگر، به تعلیم این خواهیم پرداخت. الآن می‌توانم به این پردازم، ولی دوباره از مبحث خودمان دور خواهیم شد و ما-... او می‌تازد...

۸۶. به این دلیل است که کسی آنجا نیست. حال، بدون دلیل مکتوب شده‌ای، پشت هر چیزی یک دلیلی هست. حال، به یاد دارید، نخست، در ابتدا، گفتم که هیچ چیزی نمی‌تواند بدون دلیل باشد. قطره‌ی جوهر را به خاطر دارید؟ می‌بینید؟ باید دلیل را پیدا کنید. خب، یک دلیلی بود که آنها نیازی به داشتن یک حیوان، یا یک قدرت برای اعلام شکسته شدن این مهر نداشتند. و تنها خداست که می‌تواند چرایی آن را مکشوف سازد، چون اینها همه در اختیار اوست.

۸۷. ولی دلیل اینکه او این را مکشوف می‌سازد، تا جایی که من متوجه می‌شوم، بخاطر سر کتاب رستگاری است، تا جایی که مربوط به مکشوف شدن ضد مسیح است، و در همان زمان، کلیسا رفته است و این امور اصلاً در دروهی کلیسا اتفاق نمی‌افتد. درست است. اینها جدای از دورهی کلیساست. در این زمان، کلیسا قطعاً رבוته شده است. کلیسا در باب چهارم کتاب مکاشفه به بالا می‌رود و دیگر باز نمی‌گردد تا زمانی که با پادشاه خود برگردد، در باب نوزدهم. ولی این مهرها در اینجا دارند آنچه که بود و هست و خواهد بود را آشکار می‌سازند. می‌بینید؟ و اکنون، آنچه که می‌بایست مربوط به عصر کلیسا می‌بود، با این مهرها مکشوف شده بود و اکنون دقت کنید که چه می‌شود.

۸۸. چهار مرحلهی سوار او مکشوف شده است. چهار مرحلهی ضد مسیح، در حال تاخت، در این زمان مکشوف شده است، از این رو دیگر نیازی به داشتن آنها ندارند.

۸۹. و چهار موجود زندهی خدا بودند که سوار را هنگام تاختن اعلام کنند. چهار حیوان، چهار قدرت هستند. حال، می‌دانیم که وحش به تفسیر نمادهای کتاب مقدس مفهوم «قدرت» دارد. حال، به دقت به آن پردازیم. چهار وحش در کتاب مقدس هستند که نمایانگر قدرت در میان مردم هستند.

۹۰. حال، اگر متوجه شده باشیم، مثلاً در دانیال، وقتی او ظهور امت خاصی را دید، این امر شاید شبیه به خرسی بود که در نماد، در یک طرف خود دنده‌ای در دست داشت. بعد ظهور قدرتی دیگر را دید، یک بز. این نمایانگر چیزی بود. بعد دید که قدرت دیگری برخاست، که شبیه پلنگی با سرهای متعدد بود. این نمایانگر یک سلطنت خاص بود. بعد دید که دیگری برخاست، یک شیر بزرگ که با دندان خود همه چیز را پایمال می‌نمود. این بطور کامل نمایانگر یک قدرت متفاوت بود. یکی سلطنت نبوکدنصر بود؛ و دیگری نمادی از یک رویا. دانیال یک رویا دید؛ نبوکدنصر یک خواب دید، اما دانیال خواب او را تعبیر کرد که در تطابق با رویا بود.

۹۱. آمین! او، [برادر برانهام یک بار دست‌هایش را به هم می‌زند]. اگر بدانید که چه اتفاقی

افتاد! قبل از اینکه اینجا را ترک کنیم، چه اتفاقی افتاد؟ متوجه می‌شوید؟ شش خواب صریح که دقیقاً با رویا آمد. یک خواب تعبیر شده، یک روایست. چون شاید فرد با یک ضمیر ناخودآگاه متولد نشده باشد که وقتی بیدار است این را ببیند، آن وقت خدا از طریق این ضمیر ناخودآگاه با او تکلم کند. این را وعده داده که در ایام آخر، قوم را در خواب‌ها و رویاها ملاقات خواهد نمود. می‌بینید؟

۹۲. حال، یک رویا زمانی است که شما کاملاً بیدار هستید، این گونه ایستاده‌اید و چیزهای مشخصی بر شما مکشوف می‌گردد. و می‌ایستید، و درباره‌ی آن به مردم می‌گویید؛ اتفاقی که افتاده است، یا چه اتفاقی قرار است بیفتد و این چیزها.

۹۳. ولی حال، خواب دیدن مربوط به زمانی است که در خواب هستید، و حواس پنج‌گانه‌ی شما غیرفعال هستند و شما در-در ضمیر ناخودآگاه خویش هستید. شما جایی هستید، چون، وقتی برمی‌گردید، به یاد می‌آورید که کجا بوده‌اید، و تمام عمرتان این را به یاد می‌آورید. می‌بینید؟ پس، این ضمیر ناخودآگاه شماست. برای اینکه...

۹۴. چنان‌که سناتور آپشاو^{۳۱} می‌گفت: "نمی‌توانید چیزی باشید که نیستید." و این درست است.

۹۵. و بعد، اگر یک رائی متولد شده باشید. حال، می‌دانید، برای انجام آن، هر دو آن ضمیرها باید در کنار هم باشند. نه اینکه یکی اینجا با پنج حواس، بصورت فعال، و دیگری اینجا وقتی که شما در خواب هستید و حواس پنج‌گانه‌ی شما فعال نیستند. ولی می‌دانید، وقتی که هر دو آنها، با آن متولد شده باشید، با هم هستند، و نیازی ندارند که به خواب بروید. فقط از یکی به آن یکی منتقل می‌شوید، این طوری به خواب نمی‌روید. فضای کافی برای به خواب رفتن نیست. و شما خودتان را این گونه نمی‌سازید.

۹۶. پس "عطا یا و دعوت‌ها از جانب خدا پیش‌مقدر شده است." اینها عطا یا و دعوت‌های

خدا هستند، حتی کتاب مقدس می گوید که «بدون توبه» هستند. می بینید؟ اینها پیش از بنیان عالم مقدر شده اند. می بینید؟

۹۷. حال، متوجه می شویم که... وحش دانیال، بدین معنی بود که این قدرتی بود که داشت در میان مردم برمی خاست. بسیار خب. و رویای یوحنا در اینجا، همچنین نشان داد که اینها قدرت ها بودند، به پاخاستن امت ها. مانند ایالات متحده که درمکاشفه ۱۳ بعنوان یک بره ظاهر می شود. و بعد اگر بخواهید بدانید که تفاوت...

می گوید: "خب، آن دارد از یک قدرت ملی سخن می گوید."

۹۸. وحش می تواند نمایانگر نیروی مقدس هم باشد. این را می دانستید؟

۹۹. به رفقه (ربکا) توجه کنید، وقتی-وقتی که العازار خادم ابراهیم... وقتی نزد رفقه آمد، او... او را بر یک شتر سوار کرد، همان شتری که رفقه به آن آب داده بود. رفقه سوار بر این شتر رفت تا داماد خویش را که ندیده بود، ملاقات کند. همان شتری که که او سیرابش کرد، چیزی بود که او را به مسکن آینده و شوهرش رساند.^{۲۳۲}

۱۰۰. امروز هم به همین صورت است. همان چیزی که کلیسا دارد آبیاری می کند، که بذر است، بذر کلام. همان کلامی است که زنده می گردد و ما را نزد داماد نادیده مان می برد. می بینید؟ می بینید؟

۱۰۱. ببینید که چقدر دقیق است. هنگامی که رفقه او را دید، اسحاق خانه را ترک کرده و در مزرعه بود، دور از خانه ی خود.

۱۰۲. و کلیسا مسیح را در هوا ملاقات می کند، و بعد مسیح او را به منزل می برد، به منزل پدر، جایی که مسکن ها مهیا شده است. اسحاق هم رفقه را به همین صورت برد.

۱۰۳. و توجه داشته باشید، این عشق در نگاه اول بود. رفقه برای دیدار او شتافت.

۱۰۴. و این طریقی است که کلیسا مسیح را ملاقات خواهد نمود، در هوا، تا همیشه با او باشد.

۱۰۵. حال، واژگان کتاب مقدس، وحش‌ها، قدرت‌ها هستند. توجه کنید، حال می‌خواهم، می‌خواهم توجه کنید.

۱۰۶. شریر چهار حیوان متغیر رنگ خود را داشت تا با آنها به پیش برود. او چهار حیوان خود را داشت. در حقیقت این هر سه آنها بود که در رنگ یکی جمع شده بود، و آن یکی را یک اسب زرد رنگ ساخته بود، یک اسب سفید، اسب سرخ و اسب سیاه. و دیدیم که هر یک از آنها یک مرحله از خدمت او بود، یک مرحله از کلیسای اولیه که در نیقیه، به شکل یک فرقه در آمده بود. کلیسای اولیه‌ی پنطیکاستی که روح القدس بر آنها ریخته بود. در ادامه، روح ضد مسیح را برگرفت، یک تشکیلات را شکل داد و دختران تشکیلات را به دنیا آورد. سه بار قدرت خود را تغییر داد و آنها را در یک جمع کرد و اسب زرد رنگ را ساخت. و بعد نامی بدو داده شد که موت خوانده می‌شد و تا به ابدیت با آن تاخت. از این واضح‌تر نمی‌شود! حال، حال توجه کنید، این اسب به او داده شده و او بر آن سوار است.

خدا، خدا هم، هر بار که...

۱۰۷. حال دقت کنید. وقتی که ضد مسیح ظاهر شد، نخستین بار، در چه چیزی ظاهر شد؟ اسب سفید. می‌بینید، از این معصوم‌تر نمی‌شد، فقط یک تعلیم در کلیسا. آنها خواستار مشارکت بودند. مشارکت تنها در مسیح است. اما آنها خواستار یک مشارکت بودند. نمی‌توانستند این را تحمل کنند، می‌خواستند که...

۱۰۸. خب، می‌دانید، مثل دسته‌هایی که در کلیسا ظاهر خواهند شد. شما شبانان این را می‌دانید. می‌بینید؟ آنها، مثل مثلی که می‌گوید «کبوتر با کبوتر...»، ولی برادران! اگر تولد تازه یافته باشیم، این رفتار ما نخواهد بود. خیر. حال، ما-ما-ما...

۱۰۹. اگر ایرادی در برادرانمان می‌بینیم، دعا کنیم و این را در برابر خدا حفظ کنیم، و آن

فرد را محبت کنیم تا زمانی که او را درست به حضور خدا بیاوریم. می‌بینید؟ این راهش است، حقیقتاً نحوه‌ی انجامش این است.

۱۱۰. می‌دانید، عیسی گفت: "کرکاس‌ها هم آنجا پیدا خواهند شد." چون عیسی گفت که خواهند بود، "اما آنها را بر مکنید مبدا گندم هم با آنها برکنده شود." می‌بینید، "آنها را به حال خود رها کنید."^{۳۳۳} او... اجازه بدهید وقتی زمانش رسید او عمل جداسازی را انجام دهد. می‌بینید؟ بگذارید با هم رشد کنند.

۱۱۱. توجه داشته باشید، وقتی که حیوان به بیرون رفت، ضد مسیح سوار بر یک حیوان، قدرت خودش، به بیرون رفت.

۱۱۲. اوه، این را دوست دارم. دارم به حسی معنوی دست پیدا می‌کنم، شاید تهییج. توجه داشته باشید، هنگامی که ضد مسیح... اوه، آن مکاشفه‌ها، در حضور آن گلوله‌ی آتشین معلق در یک اتاق! تا زمانی که... اوه، برادر! هر چند که از زمان کودکی این را دیده‌ام، هر بار که به من نزدیک می‌شود، هراسان می‌گردم. این کمایش من را در شرایط بیهوشی قرار می‌دهد. هرگز به آن عادت نمی‌کنید؟ نمی‌توانید. بسیار مقدس است.

۱۱۳. توجه کنید، همان‌طور که ضد مسیح سوار بر (چهار) حیوان خدمت خویش پیش رفت، هر بار خدا یک حیوان را می‌فرستد تا با آن مقابله کند. می‌بینید؟ حال دقت کنید. پس هر بار (که وحش سوار بر) اسب خویش بود، ضد مسیح بر اسب خویش، بر حیوان خویش سوار بود، تا خدمت خود را اعلام کند؛ خدا نیز حیوان خود را فرستاد، و او سوار بر آن بود تا نبرد خود را با آن اعلام نماید.

۱۱۴. حال، کلام می‌گوید: "هر بار که دشمن چون سیل می‌آید، روح خدا استانداری را بر ضد او خواهد داشت."

۱۱۵. پس زمانی که دشمن بعنوان یک ضد مسیح پیش رفت، خدا یک نوع قدرت خاص را

می‌فرستند تا با آن روبرو شود. و زمانی که آنها...

۱۱۶. او دوباره بیرون رفت، بعنوان سوار اسب سرخ، یک رنگ دیگر، یک قدرت دیگر، یک خدمت دیگر؛ و خدا یکی دیگر را به سراغش فرستاد تا با آن مبارزه کند، تا کلیسای خویش را حفظ کند.

۱۱۷. باز مرتبه‌ی سوم فرستاد، خدا هم حیوان خود را فرستاد، حیوان سوم آمد و آن را اعلام کرد.

۱۱۸. او چهارمی را فرستاد. خدا هم چهارمی خود را فرستاد. و بعد ضد مسیح به انتها رسید، و ادوار کلیسا هم در آن زمان به اتمام رسید. دقت کنید، حال، اوه، این خیلی خوب است.

۱۱۹. حال، می‌بینیم که در حال تغییر است، چهار حیوان، به معنی این بود که در چه قدرتی مکشوف شده... یا او چه قدرتی را بر جهان آشکار کرده بود، و چطور آنها در این اسب زرد، یعنی «موت» جمع شدند.

۱۲۰. حال نگاهی داشته باشیم به نیروهای خدا، در این چهار حیوان، برای مقابله و مبارزه با آنها.

۱۲۱. اولین حیوان خدا، که با آن بیرون رفت تا با ضد مسیح روبرو شود، روح ضد مسیح در زمانی که فقط در تعلیم قرار دارد. حال به خاطر داشته باشید، زمانی که ضد مسیح برای نخستین بار تاخت، در یک خدمت تعلیم بود. ضد مسیح ابتدا در یک خدمت تعلیم تاخت. حال آنی که برای رو در رو شدن با آن بیرون رفت را ببینید؛ شیر، شیر سبط یهودا، که کلام است. وقتی که تعلیم کذب‌ه‌ی او پیش رفت، کلام راستین رفت تا با او مواجه شود.

۱۲۲. به همین علت است که یک ایرنیوس داشتیم، و یک پولیکارپ و این افراد، یا یک سنت مارتین.

۱۲۳. هنگامی که ضد مسیح داشت با تعلیم کذب‌ه‌ی خود می‌تاخت، خدا تعلیم خود را بیرون

فرستاد، یعنی کلام را، شیر سبط یهودا که کلام آشکارشده در روح القدس است. و روح القدس، در آنجا، تا خودش را آشکار سازد، که کلام است!

۱۲۴. به همین دلیل است که کلیسای اولیه شفاهای، معجزات، رویاها و قدرت داشت، بخاطر اینکه کلام زنده، در شکل شیر سبط یهودا بود که داشت می تاخت تا با آن مقابله کند. آمین! حالا متوجه می شوید؟ او، ضد مسیح؛ نیروی خود را می فرستد، خدا هم نیروی خود را می فرستد، یعنی کلام را. ضد مسیح، تعلیم کذب؛ تعلیم راستین هم با آن بیرون رفت تا با آن مقابله کند. حال، این نخستین بود. حال، این نخستین کلیسا بود، رسولانی، که رفت تا با آن مواجه شود.

۱۲۵. حال، حیوان دومی که ضد مسیح فرستاد، یک حیوان سرخ رنگ بود، که باید... او بر آن سوار بود، که می بایست صلح را از زمین می گرفت و جنگ افروزی می کرد.

۱۲۶. حال، دومین حیوانی که برای مقابله با آن بیرون رفت، گوساله بود. گوساله یعنی زحمت، حیوان متحمل.

۱۲۷. حال اگر بتوانیم چند لحظه ای مکث کنیم. بگذارید، بگذارید، بله، محض اطمینان از اینکه این را متوجه می شوید. حال، این گونه ای است که شاید کمی باعث سردرگمی شما بشود. ولی بیاید طیاطیرا را اینجا بررسی کنیم. دقت کنید و ببینید که آیا این یک کلیسای در زحمت هست یا خیر. می بینید.

و به فرشته ی کلیسای در طیاطیرا بنویس این را می گوید پسر خدا که چشمان او چون شعله ی آتش و پاهای او چون برنج صیقلی است.

اعمال تو را می دانم...

۱۲۸. می بینید، حال دارد کاملاً می شود اعمال، می بینید، چون این همانی است که داشت با او می تاخت.

... و محبت و خدمت (می‌بینید، این کلاً...) و ایمان و... صبر تو را می‌دانم و اینکه اعمال آخر تو (باز هم اعمال) بیشتر از اول است.

۱۲۹. می‌بینید، این نشان می‌دهد که عصر طباطیرا، پس از اینکه ضد مسیح به عصر کلیسای طباطیرا وارد شده و استحکام یافت، این کلیسای کوچک نمی‌توانست کاری کند، جز اینکه متحمل زحمت بشود.

۱۳۰. و نکته‌ی دیگر اینکه، گوساله هم یک حیوان قربانی است. می‌بینید؟ آنها می‌توانستند حیات خود را آزادانه تقدیم کنند، در دوران تاریکی. در هزار سالی که کاتولیک‌یسم دنیا را کنترل می‌کرد. و آنها با یک بله و خیر وارد می‌شدند. ابایی از مردن نداشتند، اگر مفهومش مرگ بود، اشکالی نداشت. آنها در هر صورت رفتند و مردند. چرا؟ این همان روح آن عصر بود.

۱۳۱. به همین دلیل است که آنها، یعنی ایرنیوس، پولیکارپ، یوحنا، پولس و مردان عظیم و بزرگ در آنجا با آن امر مقابله می‌کردند.

۱۳۲. پولس این را دید. او گفت: "می‌دانم که پس از رحلت من، گرگان به میان شما در خواهند آمد، برادران، و سخنان کج خواهند گفت. و این شما را گمراه خواهد ساخت." به آن رسول نگاه کنید که با چهره‌ای جدی آنجا ایستاده در حالی که پشت او مملو از تازیانه‌ها و چشمان او پر از اشک است، ولی او می‌توانست فراتر را ببیند... فراتر از چیزی که آنها می‌توانند با تسکوپ صد و بیست میلیون سال نوری را رصد کنند. او می‌توانست تا به ابدیت را ببیند. او آنجا بود. این را پیشگویی کرد و گفت این چیزی است که اتفاق خواهد افتاد. و همچنین، تا ادوار پیش‌رو را گفت.

۱۳۳. پس از او، یوحنا طولانی‌ترین حیات را داشت. و هنگامی که یوحنا داشت سعی می‌کرد تا تمام آن رساله‌های مقدس را جمع‌آوری کند، مسح شده به روح القدس، آنها را گردآوری کند تا کتاب مقدس را شکل دهد، امپراطوری روم او را دستگیر کرده و به جزیره‌ی پطمس

فرستاده شد. او محض خاطر کلام خدا بود که به جزیره‌ی پطمس رفت. پولیکارپ داشت به او کمک می‌کرد که آن را ترجمه کند.

۱۳۴. آن روز نامه‌ای را که خود مریم برای پولیکارپ نوشته بود، می‌خواندم. و ملامت کردن... نه که او را ملامت کند. بلکه داشت او را بخاطر اینکه فرد دلیری بوده که می‌توانسته تعلیم عیسی مسیح را که از جانب خدا از او زاده شده بود، بپذیرد و تعلیم دهد می‌ستود. یادداشت خود مریم که برای پولیکارپ نوشته بود.

۱۳۵. می‌دانید که پولیکارپ خوراک شیران گشت. نه، سوزانده شد. برای اینکه شیرها را در میدان مسابقات رها کنند، خیلی دیر شده بود، بنابراین آنها یک حمام را تخریب کردند، یک حمام قدیمی را، و او را در وسط میدان گذارده و سوزاندند.

۱۳۶. و در طول مسیر، در راه آنجا، با سری پایین درحال راه رفتن بود. یوزباشی رومی به او گفت: "تو مرد سالخورده و مورد احترامی هستی. چرا ایمانت را انکار نمی‌کنی؟"

۱۳۷. او نگاهش را به آسمان دوخته بود. و از جایی صدایی آمد، آنها نمی‌توانستند درک کنند از کجا می‌آید، صدا گفت: "پولیکارپ! نترس، من با تو هستم." آه-ها! چرا؟ او با آن کلام مانده بود.

۱۳۸. و زمانی که شروع کردند به انباشتن چوب برای سوزاندن او، نوای یک موسیقی آسمانی نازل شد. و-و فرشتگان در جایی درحال نغمه‌سرایی بودند. او هرگز حتی یک نظر بر مستهزئین نینداخت.

۱۳۹. مردان دلیر چنین هستند. این مردانی هستند که می‌توانند پایداری کنند. شهدا در طول تمام ادوار به شدت رنج کشیدند. اما آنها چه بودند؟ آنها تحت الهام بودند، الهام روح خدا، قدرت روح. من...

۱۴۰. کلیسا، این را فراموش نکن، و شما برادرانی که به نوار گوش می‌کنید. می‌خواهم این را بیازمایید. چطور آن مردان می‌توانستند کاری انجام دهند، جدای قوت خدا که در آنها رها

شده بود؟ می‌خواهم این جعبه را بالا بگذارم که نمایانگر آن باشد. اگر خدا یک روح ویژه‌ای را بین آنها می‌فرستد، این تنها چیزی است که توسط آن عمل خواهند کرد، این روح است که در بین آنها عمل می‌کند. حال، این را به شما اثبات خواهیم کرد، از طریق تاریخ کلیسا و توسط بازگشایی مهرها و قدرت‌هایی که رها می‌گردند، و دقت کنید، دقیقاً کلیسا به مسح پاسخ داده و قادر به انجام کار دیگری نیستند.

۱۴۱. حال، نخستین، آن شیر بود که غرش کرد، آن کلام خالص و دست‌نخورده.

۱۴۲. دومین، در طیاطیرا، گوساله بود. این یک... یک حیوان متحمل است. عذر می‌خواهم، یک حیوان قربانی است. آیا این دقیقاً کلیسای کوچک بینوا نبود؟ روم در آنجا استقرار گرفته بود، برای هزار سال دوران تاریکی، و هرچیزی که معترف به تعلق به کلیسای رومی داشت، بلافاصله به موت سپرده می‌شد. و آنها می‌بایست رنج می‌کشیدند، از جایی به جای دیگر می‌رفتند.

۱۴۳. شما فراماسون‌ها! توجه شما را جلب می‌کنم. نشان صلیب را به خاطر می‌آورید؟ حال، می‌دانید که دارم از چه چیزی صحبت می‌کنم.

۱۴۴. حال توجه داشته باشید، اگر توجه کرده باشید، این جمع‌آوری و محافظت از کتاب مقدس بود. می‌بینید؟ و باید در میان یکدیگر متحمل زحمت می‌شدند. بفرمایید، گوساله. و هنگامی که زمان... دیشب این را خواندیم. وقتی که این پیش رفت، قربانی آمد و آنها می‌بایست می‌رفتند.

او گفت: "به شراب و روغن ضرر مرسان."

۱۴۵. آنها چه کار کردند؟ آنها به اراده‌ی خود به آنجا رفتند و مردند. آنها اهمیتی نمی‌دادند، چرا که روح کلیسا در آن دوران، قربانی بود، یعنی زحمت. آنها با نهایت آزادی ممکن، مسح شده به روح راستین آن دوره پیش رفتند، و مانند قهرمانان مردند، یک قربانی، هزاران هزار نفر، بر طبق آمار شصت و هشت میلیون نفر.

۱۴۶. گوساله، قربانی! اوه خداوند! متوجه این می‌شوید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] بسیار خب. حال، قربانی. این فقط می‌توانست در آن دوره متحمل زحمت بشود، تا با مخالفت عظیمی که در آن هزار سال وجود داشت مقابله کند.

۱۴۷. حال، حیوان سومی که از جانب شریر بیرون رفت، اسب سیاه بود. می‌بینید؟

۱۴۸. حال، حیوان سومی که بیرون رفت از جانب خدا تا با او مقابله کند، تا با نیروهای اسب سفید جنگ کند، یک انسان بود، زیرک و هوشمند، با حکمت خدا. می‌دانید، انسان از هر حیوانی باهوش‌تر است. می‌بینید؟ چون می‌تواند غالباً از او زرننگ‌تر باشد. او زیرک و باهوش است. می‌بینید؟ و او...

۱۴۹. عصر، از عصر تاریکی، حال در خروج از عصر تاریکی، در این سمت، هنگامی که این اسب سیاه در حال تاختن بود، هنگامی که برای قربانی‌هایشان و هر کاری که می‌کردند، طلب پول می‌کردند. و پول فقط... می‌دانید که چطور بود.

۱۵۰. حال، حیوان بعدی که برای جنگ با آن بیرون رفت، حیوانی با صورت انسان بود، باهوش، تحصیل‌کرده، زیرک و مسح‌شده به روح آن دوران. متوجه این شدید؟ حال، او بیرون رفت با وی جنگ کند، با زیرکی و حکمت خدا که با او بود. این عصر اصلاحات بود. مارتین لوتر، جان و سلی و سایرین. می‌بینید، این اصلاحات بود. زوینگلی، و دیگر چه کسی، ناکس، کالوین و هم‌همی آنها که بیرون رفتند. این زیرکی بود. و حال، دقت کنید، دقیقاً از دوران تاریکی، از اصلاحات، این طریق، دقت کنید، زیرکی یک انسان بود.

۱۵۱. اگر بتوانید پنجره‌ها را کمی باز کنید. به گمانم افراد دارد گرم‌شان می‌شود، شاید، آنجا! اگر بتوانید پنجره را کمی باز کنید. چون می‌دانم اگر من که اینجا ایستاده و موعظه می‌کنم، احساس گرما می‌کنم، شما که آنجا هستید هم باید گرم‌تان شده باشد.

۱۵۲. خوب توجه داشته باشید، این زیرکی یک انسان بود. حال، متوجه می‌شوید؟

۱۵۳. حیوان سومی که شیطان فرستاد، او هم زیرک می‌شود. دقت کنید "یک هشت یک"

گندم به یک دینار، سه هشت یک جو به یک دینار." می‌بینید؟ برنامه‌ی پولسازی، زیرکی برای تصاحب طلای جهان و ثروت، که بدان وارد شد. این دقیقاً باید تحقق یابد. این چیزی است که شروع به دریافت پول برای دعاها کرد. و برای... جایی ساخت به نام برزخ و با دعای خویش نیاکانشان را از آن بیرون می‌آوردند. و اوه، می‌بایست تمام اموال و دارایی خود را می‌بخشیدید. کلیسا و حکومت یک بودند، کلیسا املاک شما را تصاحب می‌کرد.

۱۵۴. آیا نمی‌بینید که بعضی از این مبشرین، امروز، همچنان همان مسح را بر خود دارند؟ سالمندان را بر این می‌دارند که حقوق بازنشستگی خود را واگذار کنند و منازل خود را بخاطر امور خاصی واگذار کنند. برادر! نمی‌خواهم به این امر بپردازم. ولی با این خواهم ماند؛ به عقب نظر می‌کنم تا ببینم دارم به کجا می‌روم. حال توجه داشته باشید، آن افراد، این به آنها مربوط است. این به آنها مربوط است، هیچ-هیچ ارتباطی به من ندارد. من فقط مسئول این کلام در اینجا هستم.

۱۵۵. حال توجه داشته باشید. حیوانی که برای جنگ با آن آمد، یک انسان بود. و همه می‌دانیم که این حیوان، این نیروی انسان، در دانش خود، آن نان فطیری که مارتین لوتر در زمان بالارفتن از پله‌ها در دست خود داشت را تشخیص داد...

۱۵۶. آنها می‌گفتند: "این خون عیسی مسیح است. / این بدن عیسی مسیح است."

۱۵۷. لوتر آن را بر زمین انداخت و گفت: "این نان و شراب است. بدن مسیح نیست. چون صعود کرده به دست راست خدا نشسته و شفاعت می‌کند." می‌بینید، حکمت، انسان.

۱۵۸. و هنگامی که جان وسلی از راه رسید، پس از اینکه زوینگلی و کالوین آمده بودند.

۱۵۹. و کلیسا را به جایی رساندند، در باب امنیت، تا جایی که دیگر خواستار بیداری دیگری نبودند. "هر آنچه مقدر شده باشد، به انجام خواهد رسید." و همه‌اش همین بود. و هر جور که می‌خواستند زندگی می‌کردند. کلیسای لوتری و کلیسای انگلیکن چنان منحرف شده است! اوه خداوند! تمام کشور فاسد شده بود، درست همان‌طور که امروز هست. کلیساها منحرف

شده بودند. در زمان پادشاهی هنری هشتم، و ورود به انگلستان، پس از ملکه مریم خونخوار و تمام چیزهایی که اتفاق افتاده بود. و بعد کلیسا چنان مملو از خشونت و فساد بود که بسیاری ادعای مسیحیت می کردند و در عین حال با چهار یا پنج همسر زندگی می کردند، یا هر کاری که می خواستند انجام می دادند و در رجاست خود پیش می رفتند.

۱۶۰. جان وسلی، با مطالعه‌ی کتاب مقدس، و تأمل در آن، بر او مکشوف شده بود که خون عیسی مسیح ایماندار را تقدیس می کند. و شما... نمی بایست... بعد چه کار کردند؟ و در یک اصلاحات دیگر خروج کرد. او جهان را در دوران خویش نجات داد، همان طور که لوتر این کار را کرد. می بینید؟ این چه بود؟ آن انسان، نیروی حیوان که داشت بیرون می رفت.

۱۶۱. به انسان حکمت درک داد، که این امر اشتباه است. "آن خون عیسی مسیح نیست. این بدن عیسی مسیح نیست. این نمایانگر بدن است." می بینید؟

۱۶۲. این همچنان محل منازعه‌ی میان کاتولیک و پروتستان است. این تنها چیزی است که در حال حاضر نمی توانید بر آن به توافق برسید. می توانید در هر چیز دیگری توافق کنید، جز این؛ اینها در آن شوراهایی که دارند. اکنون توجه کنید. ولی این، نمی توانستند سر آن به توافق برسند. [برادر برانهام سه بار روی منبر می زند.] می بینید؟

۱۶۳. یکی می گوید: "این خون است." و می گوید: "این خون واقعی است؛ اینکه کشیش قدرت دارد تا این نان را به بدن واقعی مسیح تبدیل نماید." دلیل وجود خیمه‌ی کوچک در کلیسا همین است. بخاطر همین است که نشان‌ها را در دست می کنند، و انواع هدایای مشرکانه را می گذرانند، تعظیم می کنند و کلاهشان را برمی دارند و تمام این چیزها. این برای ساختمان نیست. برای فطیری است که در خیمه است... و توجه داشته باشید که شیطان چطور زیرکانه آن را انجام می دهد.

۱۶۴. ولی می بینید، در آن زمان، بر آن وجود انسانی، خدا روح حکمت را بر یک انسان قرار داد، تا متوجه چیزی که اشتباه است، بشود. این برای جنگ با حیوان سوم بود که چنان کلیسا

را فاسد ساخته بود، که داشت می‌تاخت، و این وحشتناک بود. اصلاحگران، بعد آنها در دوران اصلاحگران چه کردند؟ آنها دوباره کلیسا را از مراسم مشرکانه‌ی بت‌پرستی، به سمت خدا برگرداندند. می‌بینید؟ این چیزی است که حیوان بخاطرش پیش رفت، آن زیرکی انسان، سوار، تا آن را به انجام رساند.

۱۶۵. حال، ولی، اکنون آیه‌ی ۳ را بخوانید و... یا مکاشفه ۲:۳، فقط یک دقیقه. حال، به دلیلی این را اینجا علامت زده‌ام. حال این، اینجا عصر لوتری است که وارد می‌شود، و عصر اصلاحات، در مکاشفه ۲:۳.

۱۶۶. کاری که آنها کردند، ایجاد تشکیلات بود. به محض اینکه لوتر کلیسای خود را شروع کرد، آن را تشکیلات ساختند. بسیار خوب. همان کاری که وسلی کرد. همان کاری که پنطیکاست انجام داد، دقیقاً، آن را تشکیلات ساختند. و چه کار می‌کنند؟ همان سیستمی را که از آن خروج کرده‌اند، برمی‌گیرند. می‌بینید؟

۱۶۷. حال به این دقت کنید، مکاشفه، از این کلیسای ساردس صحبت می‌کند: "به فرشته‌ی کلیسا"، البته این آیه‌ی اول است. می‌بینید؟ بسیار خوب.

بیدار شو و مابقی را استوار نما

۱۶۸. این "کلامی که تعلیم یافته‌ای" است. می‌بینید. "مابقی"

... که نزدیک به فنا است...

۱۶۹. او در همان زمان مهیای شروع یک تشکیلات است، درست به شباهت کلیسای کاتولیکی که از آن خارج شده بود.

... زیرا که هیچ عمل تو را در حضور خدا کامل نیافتم."

۱۷۰. بفرمایید. این... او پیش می‌رود، دوباره برمی‌گردد به همان. نمی‌بینید که چرا سیستم تشکیلاتی غلط است؟ چه کسی این را شروع کرد؟ آیا خدا بود؟ رسولان بودند؟ کلیسای

کاتولیک رومی این کار را کرد. هر تاریخدانی غیر از این بگویند، درست نیست. آنها، آنها کلیسای مادر هستند، و این گونه است. ولی آنها همه چیز را تشکیلات کردند، و یک سیستم را با سَریت یک انسان آنجا قرار دادند. ولی ما یک انسان را برگزیدیم، مثل کاری که آنها کردند. ما یک شورای متشکل از انسان‌ها را برگزیدیم، آنها را دور هم جمع کردیم، و بعد حقیقتاً به یک تشویش می‌رسید. درست است. اصلاً یک شورا چطور می‌تواند؟

۱۷۱. این مانند این است که ما فکر می‌کنیم دموکراسی درست است. من هم به این باور دارم. ولی این هرگز درست عمل نمی‌کند. نمی‌تواند، با یک مشت سوسول که برای اداره‌ی آن وجود دارند، چطور ممکن است که آن را درست انجام داد؟ نمی‌توانید. توجه داشته باشید که یک پادشاه دیندار، آن چیز حقیقی بود.

۱۷۲. توجه داشته باشید که حیوان، حیوان سوم، زیرکی انسان بود. و او نمایانگر اصلاحگرانی است که پیش رفتند.

۱۷۳. از بت گرفتن و گفتن "این نان است." [برادر برانهام چهار بار دست می‌زند.] می‌بینید، ضد مسیح همچنان چیزی را دارد که نماد مسیحیت است. باید داشته باشد، چون او «بر ضد» است، می‌داند. و بعد، اگر او می‌بایست بر ضد چیزی باشد...

۱۷۴. حال، اگر او از راه برسد و بگوید "اوه، من یک بودا هستم." این هیچ تأثیری ندارد. همه این کار را می‌کنند. این از ابتدا هم بت پرستی است.

۱۷۵. ولی ضد مسیح زیرک است. او انواع چیزهایی را دارد که نمایانگر مسیحیت هستند. فقط، این را کمی از آن سمت منحرف کرده، یک چیزی در تضاد با تعلیم اولیه و اصلی آن. می‌بینید، این است که او را ضد مسیح می‌سازد. می‌بینید؟

۱۷۶. پس اصلاحگران، هنگامی که حیوان در شکل یک انسان پیش رفت، تا با آن جنگ کند!

۱۷۷. حال، این را فراموش نکنید؛ این را فراموش نکنید. [برادر برانهام چهار بار روی منبر

می‌زند. [می‌بینید؟ تمام ایام عمرتان این را به یاد داشته باشید، حیوان‌ها درست هستند. این «خداوند چنین می‌گوید» است. می‌بینید؟

توجه داشته باشید، که بت‌پرستی...

۱۷۸. انسان-حیوان به قدرت خدا پیش رفت، با حکمتی که خدا بدو داد، و کلیسا را از بت‌پرستی به سمت خدا برگرداند. ولی در...

۱۷۹. متوجه می‌شویم که در همان عصر کلیسا، شروع به فرقه‌سازی کردند، تا همان کاری را بکنند که آنها در ابتدا انجام داده بودند، آنچه روم انجام داده بود، حال او دارد برای کلیسا دختران می‌آورد. و چه می‌گوید؟

۱۸۰. گفت: "حال، آن... تو را کامل نیافتم، و باید اندک قوتی را که باقی مانده تقویت کنی." حال به هشدار او به آنها گوش کنید، باز در مکاشفه ۳:۳، فکر کنم چند دقیقه قبل به آن پرداختم.

پس به یاد آور چگونگی یافته‌ای و شنیده‌ای و حفظ کن و توبه نما.

۱۸۱. به عبارت دیگر "به یاد داشته باش که از چنین فسادی خارج شدی." می‌بینید؟ و به اینجا نگاه کنید.

زیرا هرگاه بیدار نباشی مانند دزد بر تو خواهیم آمد (-آه-ها) و از... ساعت آمدن من بر تو مطلع نخواهی شد.

۱۸۲. در ادامه، او می‌خواهد که شمعدان را از جایش منتقل کند. پس، همین است، این یعنی چه؟ یعنی نور کلیسا.

۱۸۳. و او (کلیسا) درست به همان تاریکی سیستم تشکیلاتی بت‌پرستی که از آن بیرون آمده بود، رفت و امروز هم در آنجا مانده، با افرادی با قلب صادق که فکر می‌کنند حقیقت همان است، تا درست همان‌طوری که کاتولیک‌ها هم هستند. و پروتستان‌ها به کاتولیک‌ها

می‌خندند، درحالی‌که، شش تا از یکی و نیم دو جین از دیگری است، دقیقاً بر طبق کلام. حکمت انسان.

۱۸۴. حال توجه داشته باشید، اوه، چقدر این را دوست دارم، حال به هشداری که به آنها می‌دهد، گوش کنید. حال ما... همه‌ی شما، کاملاً با این موافقت؟ اگر نیستید، سؤالتان را برای من بنویسید. آن حیوانات دقیقاً همان‌طور که کتاب مقدس اینجا، آنها را شناسانده، در هر دوره شناسانده شده‌اند. این دقیقاً کاری است که آنجا کرده‌اند. تاریخ نشان می‌دهد که چه کرده‌اند. و ما اینجا نگاه می‌کنیم و می‌بینیم که چه کار کرده‌اند.

۱۸۵. و اینجا، آن حیوانات، من-من-من قبلاً هرگز این را نمی‌دانستم. فقط اینجا نشسته بودم. فقط دیدم که دارد آنجا حرکت می‌کند، همان‌طور که شما الآن دارید به من نگاه می‌کنید. می‌بینید؟ و این باید درست باشد، چون همین‌جا و با کتاب مقدس است. پس چطور می‌خواهید کار دیگری بکنید، جز اینکه بگویید این درست است؟ توجه کنید.

۱۸۶. حال، چهارمین حیوانی که برای جنگ با ضد مسیح بیرون رفت، این آخرین حیوان حاضرید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] آخرین حیوانی که پیش رفت، یا آخرین قدرتی که برای جنگ با ضد مسیح که بر ضد تعلیم خدا بود، ضد مسیح، آن حیوان یک عقاب بود. می‌بینید؟ چهارمین موجود زنده یک عقاب بود. حال، کافی است ادوار را مطالعه کنید و کلام را مطالعه کنید. این عقاب است! و در کتاب مقدس، آخرین دوره، دوره‌ی عقاب بود. و خدا عقاب را به انبیا‌ی خویش تشبیه می‌کند. می‌بینید؟ این... حال دقت کنید. دوره‌ی آخر، عصر عقاب، یک-یک مکشوف کننده‌ی کلام راستین. می‌بینید؟

۱۸۷. قبل از اینکه خدا دست به اقدام بزند، همان‌طور که در دوران نوح انجام داد، او یک عقاب فرستاد. هنگامی که اسرائیل را آورد و ارتش فرعون آماده‌ی رفتن بود، او یک عقاب را فرستاد. هر بار، در انتها، در پایان آن یک عقاب را می‌فرستد.

۱۸۸. و اینجا باز یک عقاب را می‌فرستد. این دقیقاً مطابق کلام است. پس چطور می‌توانید

این را چیز دیگری بسازید؟ یک عقاب را می‌فرستد (چرا؟) مکشوف‌کننده‌ی حقیقی که در طول تمام ادوار درحال فروکش کردن بوده است.

۱۸۹. پس، چطور ممکن بود تا زمان آمدن عقاب، گوساله، یا انسان، یا هر حیوانی که درحال تاخت بود، چطور می‌توانست مکشوف گردد؟ آنها جایگاه خودشان را داشتند. آنها دیندار بودند، حیوانات فرستاده شده بودند، درست همان‌طور که هر کس دیگری بود.

۱۹۰. شیر، این اصلی و اولیه بود. اینجا جایی است که ضد مسیح به جنگ می‌آید.

۱۹۱. سپس شیطان یک نیروی دیگر فرستاد. خدا یک نیرویی فرستاد تا با آن مواجه شود.

۱۹۲. سپس شیطان یک نیروی دیگر فرستاد. خدا یک نیروی دیگر فرستاد تا با آن مواجه شود.

۱۹۳. سپس در نیروی آخر، خدا عقاب را می‌فرستد. "تا پسران را دوباره به سمت ایمان اولیه و اصلی، ایمان پدرانشان بازگرداند." عصر عقاب! بعد، توجه کنید، دیگر حیوانی در کار نیست. این تمام آن است. این انتهاست. حال، اگر مکاشفه ۱:۱۰-۷ را در نظر بگیرید، قبلاً به آن اشاره کرده‌ام. به یاد داشته باشید، در عصر آخرین پیغام آور، چه اتفاقی باید می‌افتاد؟ "تمامی اسرار خدا می‌بایست مکشوف می‌شد." عقاب! آمین!

۱۹۴. حال چهار حیوانی که تاختند را می‌بینید. این کاملاً درست بود. به این ایمان دارید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] و اکنون این هم از هر دوره، و یا هر نیروی کار که از بین آن تاخت. و این هم کلام است که نشان می‌دهد که سوار دشمن چه کاری انجام داد. این در این مهرها مکشوف گشته است. و نیز اکنون در هر حیوان مکشوف گشته، نیرویی که خدا فرستاد، تا با آن جنگ کند، دقیقاً می‌زند به هدف، تا زمان عقاب. حال، اگر اکنون زمان آخر باشد، یک عقاب خواهد آمد تا این کار را بکند. حال، به یاد داشته باشید.

۱۹۵. اکنون، در ایامی که شیر آمد، یعنی آن کلام اصلی، حدود یک صدم آنها به شیر گوش دادند.

۱۹۶. در ایامی که گوساله آمد، تنها تعداد اندکی به پیغام گوساله گوش دادند.

۱۹۷. در ایامی که انسان آمد، در میان انسان‌ها عمل کرد، می‌دانید، او زیرک بود. او گروه کوچکی را خارج کرد.

۱۹۸. و آنها چه کردند؟ شیطان این را دید، پس آنها را به آنجا بازگرداند و در آن منکوحه نمود.

۱۹۹. و به یاد داشته باشید، هنگامی که سرانجام عقاب می‌آید، یک صدم از یک درصد خواهد بود که به او گوش خواهند کرد. این یک عصر عقاب است. این تمام سوارهای دیگر... بعد حتی عیسی پیش‌بینی کرد که: "اگر در آمدنش تعجیل نکند، هیچ‌کسی نخواهد بود، به‌هیچ‌عنوان کسی نخواهد بود که برای ربوده شدن نجات یابد." ... این کلام است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] پس متوجه هستید که در چه شرایطی هستیم، نیستید برادر و خواهر؟ ["آمین!"] می‌بینید که کجا هستیم؟

۲۰۰. خدایا! خوشحالم، من -من- می‌دانم که چه کار کنم. اما... این من نیستم که برای صحبت کردن اینجا ایستاده‌ام. من هم جزئی از این هستم. من در میان شما هستم. این -این- منم. من خانواده دارم. برادران و خواهرانی که دوستشان دارم. و خدای آسمان، آن‌قدر رأفت داشته که نازل شود. و از طریق خودش این را مکشوف سازد... از طریق رویاهایی که در طول سی سال اثبات شده‌اند که حقیقت هستند. ما اینجا هستیم. ما... ما رسیده‌ایم. فقط همین. تحقیقات علمی این را اثبات کرده. اثبات کلام این را ثابت کرده. و ما اینجا هستیم. و این مکاشفه از خدا می‌آید و حقیقت است.

۲۰۱. متوجه چیزی شدید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] در این فکر بودم که متوجه شده‌اید یا نه. می‌بینید؟ بله، آقا! پس شاید نیازی نباشد که یکشنبه به شما بگویم. توجه کنید، توجه کنید، عالی... حال، اکنون توجه کنید.

۲۰۲. و بعد طبق زمانی که خدا می‌خواست جهان پیش از طوفان را نجات دهد، یک عقاب را

فرستاد. و زمانی که می‌خواست اسرائیل را نجات بخشد، یک عقاب را فرستاد.

۲۰۳. آیا ایمان دارید، که حتی در زمان یوحنا در جزیره‌ی پطمس، این پیغام به قدری کامل بود که نمی‌توانست برای انتقال آن حتی به یک فرشته اعتماد کند؟ می‌دانید که فرشته یک پیغام آور است. ولی آیا می‌دانید که پیغام آور یک نبی بود؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] بفرمایید این را ثابت کنیم... مکاشفه ۲۲، بینیم که آیا یک عقاب بود. بله، می‌بینید، او... قطعاً او یک فرشته بود. او پیغام آور است، ولی این یک نبی بود که تمام این کتاب مکاشفه را برای او مکشوف کرد.

۲۰۴. مکاشفه، باب ۲۲ آیه‌ی ۱۹، به گمانم درست است، اگر این را اینجا یادداشت کرده باشم... ۱۹:۲۲ ممکن است اشتباه کرده باشم. خیر... [یک نفر می‌گوید: "شاید ۹:۲۲ باشد."] ۹:۲۲، همین بود. داشتم به ۹:۲۲ نگاه می‌کردم درست است. او، بله، اینجا.

او مرا گفت زنه‌ار نکنی، زیرا که هم خدمت با تو هستم و با انبیا یعنی برادرانت...

۲۰۵. ببینید که یوحنا اینجا چه دید.

... من، یوحنا، این امور را دیدم و شنیدم.

۲۰۶. حال دارد به اتمام می‌رساند، این آخرین باب است.

... و چون... شنیدم و دیدم افتادم تا پیش پاهای آن فرشته‌ای که این امور را به من

نشان داد، سجده کنم.

۲۰۷. و «او»، بعد «فرشته» می‌بینید.

او مرا گفت، زنه‌ار نکنی...

۲۰۸. هیچ نبی راستینی، یا هیچ نوع پیغام‌آوری نمی‌تواند پرستیده شود. این تنها از آن خداست.

او مرا گفت زنه‌ار نکنی زیرا که هم خدمت با تو هستم و با انبیا، یعنی برادرانت و

با آتانی که کلام این کتاب را نگاه دارند، خدا را سجده کن.

۲۰۹. می‌بینید؟ حال، کتاب بسیار حائز اهمیت بود، چون این کلام خداست. حال دقت کنید. و هنگامی که کلام خدا پیش آورده می‌شود، می‌بایست از طریق نبی باشد، چون این کسی است که کلام خدا بر وی نازل می‌شود.

۲۱۰. انتظار داشتم که سؤالی در این مورد در جعبه‌ای که اینجاست، دریافت کنم. با خودم فکر کردم در این زمینه کمی پیش‌دستی کنم. می‌دانید. احساس می‌کنم چنین سؤالی در بین سؤال‌ها باشد، فقط همین. فکر کردم که به این پردازم. می‌دانید. می‌بینید؟

۲۱۱. هر کلام خدا که داده شده است. کتاب مقدس به هیچ‌عنوان روش را تغییر نمی‌دهد. همواره همان است. این باید از طریق این رائی که منتظر آمدنش هستیم، باشد. حال توجه کنید، مکاشفه ۱:۱۰-۷.

۲۱۲. حال، آیه‌ی ۹ را دوباره بخوانیم. اکنون می‌رسیم به... ما... حال، قبل از اینکه به این آیه پردازیم، می‌خوام سؤالی از شما بپرسم.

۲۱۳. قبل از اینکه از این مهرها عبور کنیم، آیا کاملاً متوجه شده‌اید؟ حال به یاد داشته باشید، بعد از آن عقاب، دیگر هیچ نیرویی بیرون نمی‌رود. هر بار که ضد مسیح چیزی را فرستاد، خدا یک نیرو و قدرت را فرستاد. ضد مسیح یک نیروی دیگر را فرستاد، خدا چیزی برای جنگ با آن فرستاد. سپس او نیروی دیگر را فرستاد، و خدا چیزی برای جنگ با آن فرستاد. می‌بینید؟ و بعد وقتی رسید به عقاب که کلامش بود، بازگشته بود به شهادت آنچه در ابتدا بود.

۲۱۴. حال، دقت کنید، آیا نبی‌ای که منتظر آمدنش هستیم، مردی مسح‌شده به روح ایلیا نیست؟ مسلماً خود ایلیا نخواهد بود. ولی یک انسان مثل آن خواهد بود که خواهد آمد. و ماهیت خدمت او این است که بفرستد، احیا کند، این قوم سقوط کرده توسط انحرافات فرقه‌ای را به ایمان اولیه‌ی پدران برگرداند. حال، اگر این کتاب مقدس را به هم پیوند ندهد، نمی‌دانم که چه چیزی این کار را می‌کند. چیز دیگری نمی‌توانم در این باره بگویم، چون

همین است. این حقیقت است، اگر چیزی از آن کم کنید، منحرفش می‌کنید. می‌بینید؟ باید بدین صورت باشد.

۲۱۵. حال توجه داشته باشید، در آیه‌ی نهم، «جان‌های زیر مذبح»، حال، اینجا جایی است که حقیقتاً مخالفت‌های زیادی را شاهد خواهیم بود. ولی فقط یک دقیقه دقت کنید. و فقط... می‌بینید؟ من هم این‌گونه فکر می‌کردم. ولی این‌گونه نیامد. ما... من همیشه فکر می‌کردم که جان‌های زیر مذبح شهدای-شهدای کلیسای اولیه بودند. و مطمئنم که دکتر اوریا اسمیت،^{۲۳۴} و تک‌تک آنها می‌گویند که چنین است. می‌بینید؟ ولی هنگامی که روح‌القدس رویای آن را نشان داد، این‌گونه نبود، این‌چنین نیست.

حال، شاید بگویید: "خب، من مطمئن نیستم."

۲۱۶. حال، فقط یک دقیقه، و ما متوجه خواهیم شد. ببینید، اینها جان‌های کلیسای عروس نیستند، به‌هیچ‌وجه. ما تصور می‌کردیم که این کلیسای عروس است که آنجا دارد انتظار می‌کشد، جان‌های زیر مذبح، می‌بینید، و فریاد برمی‌آورد: "تا به کی خداوند؟" اجازه بدهید این را دوباره بخوانم تا درست متوجه شویم.

و چون مهر پنجم را گشود، در زیر مذبح دیدم نفوس آنانی را که برای کلام خدا و شهادتی که داشتند، کشته شده بودند.

۲۱۷. می‌بینید؟ "کلام خدا و شهادتی که داشتند." حال، این را در نظر داشته باشید. فقط یک دقیقه.

و به آواز بلند صدا کرده... می‌گفتند، ای خداوند قدوس و حق! تا به کی... (می‌بینید؟) انصاف نمی‌نمایی و انتقام خون ما را از ساکنان زمین نمی‌کشی؟

و به هریک از ایشان جامه‌ای سفید داده شد و به ایشان گفته شد که اندکی دیگر آرامی نمایند تا عدد هم‌قطاران... که مثل ایشان کشته خواهند شد، تمام شود.

۲۱۸. حال، در این زمان، اگر توجه کرده باشید، زمانی که این مهر پنجم گشوده شد، کلیسا برداشته شده است. این نمی‌تواند جان‌های تحت کلیسای اولیه باشد.

۲۱۹. حال، اگر بتوانید کاملاً به این دقت کنید، چون این یک موضوع... مناقشه برانگیز است و می‌خواهم به دقت گوش کنید. شما کاغذ به همراه دارید، و چیزهایی که بتوانید یادداشت بردارید. حال می‌خواهم که توجه داشته باشید.

۲۲۰. اینها نمی‌توانند آن جان‌ها باشند. به دلیل اینکه، جان‌های عادلان، شهدا و مردم عادل، یعنی کلیسا، عروس به بالا برده شده، پس نمی‌تواند زیر مذبح باشد. آنها با عروس در جلال خواهند بود. حال دقت کنید. برای اینکه، آنها در مکاشفه باب چهارم ربوده شده‌اند، آنها به بالا برده شدند.

۲۲۱. حال، پس این جان‌ها چه کسانی هستند؟ این مطلب بعدی است. اگر کلیسای اولیه نیستند، پس که هستند، پس که هستند؟ این اسرائیل است که باید بعنوان یک امت نجات یابد، تمام آنهایی که پیش‌برگزیده شده‌اند. این اسرائیل است. خود اسرائیل است.

۲۲۲. شاید بگویید: "اوه، یک دقیقه صبر کن." می‌گویید: "نمی‌توانند." اوه، بله، آنها باید نجات یابند.

۲۲۳. اینجا، بیاید یک دقیقه این را مشخص کنیم. من چهار یا پنج بخش کلام را دارم. به یکی خواهم پرداخت. یک لحظه به رومیان بپردازیم و ببینیم که آنها هستند یا نه. کتاب رومیان باب یازدهم را باز کنیم و متوجه خواهیم شد. فقط... بیاید فقط این را بخوانیم و بعد خودمان متوجه خواهیم شد. و رومیان باب یازدهم، آیات بیست و پنجم، و بیست و ششم. اینجا به پولس گوش کنید.

۲۲۴. و پولس گفت: "اگر کسی، حتی یک فرشته، انجیل دیگری را موعظه کرد." چه؟ "اناتیما باد." دقت کنید.

زیرا ای برادران نمی‌خواهم شما از این سرّ بی‌خبر باشید که مبادا خود را دانا انگارید، که مادامی‌که پری‌امت‌ها در نیاید، (بفرمایید) سخت‌دلی بر بعضی از اسرائیل طاری گشته است.

۲۲۵. آخرین عروس امت‌ها، برای عروس، باید وارد شود، سخت‌دلی به این دلیل بر اسرائیل طاری گشت.

و همچنین همگی اسرائیل نجات خواهند یافت. چنان‌که مکتوب است که از صهیون نجات دهنده‌ای ظاهر خواهد شد و بی‌دینی را از یعقوب خواهد برداشت.

۲۲۶. درست است! آنها اسرائیل هستند، جان‌های زیر مذبح، دقت کنید. اسرائیل برای هدف نجات یافتن ما کور شد. به این ایمان دارید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]. حال، چه کسی آنها را کور کرد؟ خدا. خدا فرزندان خویش را کور کرد.

۲۲۷. جای تعجب ندارد که عیسی آنجا بر صلیب بود و آن یهودیان خواستار خون او بودند! این فرزندان او بودند. و او خود کلام بود. او، خودش، کلام بود. و اینجا، او از اینکه این افراد به خوشی پذیرای او خواهند بود، آگاه بود. به همین خاطر است که آنها را کور کرد، که نتوانند او را تشخیص دهند. او چنان فروتنانه آمد و آنها را نسبت به آن کور کرد، که نمی‌توانستند او را بپذیرند. می‌بینید؟ کلام گفت: "ای پدر! اینها را بیمارز، زیرا که نمی‌دانند چه می‌کنند."^{۳۳۵} می‌بینید؟ آنها کور بودند. پولس گفت که آنها به یک دلیل کور شده بودند، بخاطر ما.

۲۲۸. توجه کنید... حال می‌خواهم که خیلی بادقت به این توجه کنید. "جامه‌ها به آنها داده شد." آنها این جامه‌ها را نداشتند. جامه‌ها به آنها داده شد، جامه‌های سفید، به هریک از آنها. حال، اکنون مقدسین الحال این را دارند، آنها این را اینجا دریافت می‌کنند. ولی آنجا، "به آنها جامه‌ها داده شد." و مقدسین الحال جامه‌های خود را داشته‌اند و پیش رفته بودند.

می‌بینید، می‌بینید؟ آنها...

۲۲۹. می‌بینید، آنها فرصتی نداشتند، به دلیل اینکه توسط خدا، پدر خویش، کور شده بودند تا فیض خدا بتواند تحقق یابد، تا عروس بتواند از میان امت‌ها گرفته شود. درست است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۲۳۰. اجازه بدهید یک نماد زیبا در یوسف به شما نشان بدهم؛ یوسف، مردِ روح، عقاب. او در میان برادران خود متولد شده بود، درست مانند کلیسای راستین که در میان سایرین است. او می‌توانست خواب‌ها و رویاها را تفسیر کند. و مابقی آنها از او بیزار بودند. پدرش او را دوست داشت.

۲۳۱. توجه کنید، سپس توسط برادرانش به بیرون رانده شد، نه توسط پدرش. توسط برادرانش، به تقریباً سی پاره‌ی نقره فروخته شد. به یک گودال انداخته شد، و فکر کردند که مرده است.

۲۳۲. به بالا برده شد، و به دست راست فرعون نشست. و چون توسط برادرانش بیرون رانده شده بود، می‌بینید، عروسی از امت‌ها به او داده شد، نه از قوم خودش. و در آنجا او افرایم و منسی را آورد که به اسرائیل اضافه شدند.

۲۳۳. و اسرائیل (یعقوب) آنها را با برگرداندن دستش، از کوچک‌تر به سمت بزرگ‌تر برکت داد، تا برکت را از یهود، از یهود به سمت امت‌ها برگرداند. دستانش را برگرداند، به سمت پسر جوان‌تر، که کلیسای جوان‌تر است که باید بیاید. "کلیسای مادر در آفتاب ایستاد؛ و این فرزند را ثمر آورد." و توجه داشته باشید، برای یافتن او، اسرائیل در نماد، دست خود را برگرداند و یوسف...

همان فرزندان، از یک مادری از امت‌ها.

۲۳۴. عروس اسرائیل، در آن زمان، از راست‌دینی کهن به طریق مسیحی برمی‌گردد، توسط روح‌القدس که دستان اسرائیل را برگرداند.

۲۳۵. توجه داشته باشید. یوسف، توسط برادران خودش رد شده بود، قوم خودش، پس عروسی از امت‌ها گرفت، دقیقاً همان کاری که عیسی انجام داده است، رد شده از جانب یهودیان، عروسی از امت‌ها اختیار کرد.

۲۳۶. بیابید یک چیزی را اینجا بخوانیم. یک آیه را یادداشت کرده‌ام، اعمال ۱۵. و او، این به نوعی چیزی است که ما در هر صورت باید تعلیم بدهیم. به گمانم درست یادداشت کرده‌ام، اعمال ۱۴:۱۵ را بخوانید. بسیار خوب، امیدوارم که درست باشد. بسیار خوب. "شمعون بیان کرده است که چگونه خدا..." بیابید از سیزدهمین آیه شروع کنیم.

پس چون ایشان ساکت شدند، یعقوب رو آورده گفت...

۲۳۷. حال، می‌دانید، اتفاقی که افتاده، این است که آنها به سوی امت‌ها رفته‌اند. می‌بینید؟ و منازعه برپاست، چون آنها یهودی بودند. می‌بینید؟

پس چون ایشان ساکت شدند یعقوب رو آورده گفت: ای برادران عزیز! مرا گوش گیرید.

شمعون (شمعون پطرس) بیان کرده است که چگونه خدا اول امت‌ها را تفقد نمود تا قومی از ایشان به نام خود بگیرد.

۲۳۸. هاه! می‌بینید، نام همسر من بروی^{۲۳۶} بود. وقتی من با او ازدواج کردم، دیگر نامش برانهام بود. می‌بینید؟

۲۳۹. عیسی کلیسای خویش را، یا عروس خویش را از میان امت‌ها اختیار می‌کند. این کلام است. نماد شده است، درست مانند یوسف.

۲۴۰. حالا به این توجه کنید، به این جان‌های زیر مذبح. خوب... این... این جان‌ها اکنون متوجه هستیم، این جان‌هایی که زیر مذبح هستند. توسط افراد گناهکاری مانند آیشمن. به

شهادت رسیده بودند. ببینید؟ آنها در انتظار هستند، میلیون‌ها نفر از آنها، ولی آنها همچنان یهودی باقی می‌مانند.

۲۴۱. اکنون به خاطر داشته باشید، این چه بود؟ "آنها محض خاطر کلام خدا کشته شده بودند." نه بخاطر شهادت مسیح. این را متوجه شدید؟

۲۴۲. ولی به خاطر داشته باشید، کلیسا هم به همین صورت، شهدای کلیسا، که شهادتشان محض خاطر نام خدا و شهادت عیسی مسیح بود. چند نفر این را می‌دانند، اینجا در... [جماعت می‌گویند: "آمین!" بله، بسیار خوب.

۲۴۳. حال، ولی اینها شهادت عیسی مسیح را نداشتند.

... برای کلام خدا و شهادتی که داشتند...

۲۴۴. یهودیان! و هیتلر از آنها متنفر بود، همین طور آیسمن، همین طور استالین و مابقی جهان، می‌بینید؟ ولی آنها نسبت به چیزی که ایمان داشتند، صادق بودند. و آنها بخاطر یهودی بودنشان آنها را کشتند.

۲۴۵. آیا می‌دانستید که مارتین لوتر هم به نوعی دارای همین تفکر بود؟ این حقیقت است. او گفت: "تمام یهودیان باید بیرون انداخته شوند. آنها ضد مسیح هستند." می‌بینید؟ ولی او فقط تحت یک مقطع دیگر بود، و این را نمی‌دید، کلام را نمی‌دید.

۲۴۶. اکنون کلام، حقیقت پیش می‌آید، چطور می‌خواهید اسرائیل را نادیده بگیرید؟ نمی‌توانید. خیر.

۲۴۷. او، آن نبی، در آن روز، چطور می‌توانست آنجا بایستد و بگوید: "اسرائیل! تو شبیه یک اسب تک‌شاخ هستی؟" درحالی که آنها داشتند بدترین حالت آن را به او نشان می‌دادند. او گفت: "هر که تو را برکت دهد، برکت خواهد یافت و هر که تو را لعنت کند،

ملعون خواهد شد.^{۲۳۷} درست است. اوه، چطور می‌خواهید این کار را انجام دهید؟

۲۴۸. یک بار، آنها تصور می‌کردند که خدا آنها را فراموش خواهد کرد، هنگامی که نبی آمدن آن تاریکی را بر یهودیان دید، آن مرد که آنجا ایستاده بود و کلام خدا بر او ریخت. او گفت: "اوه خداوندا! آیا قوم خود را ترک خواهی کرد؟"

او گفت: "آن چیست که در کنار توست؟"

او می‌گوید: "چوب اندازه گیری."

۲۴۹. گفت: "بلندای آسمان چقدر است؟ اندازه بگیر... آه-ها!.." عمق دریا چقدر است؟"

او گفت: "نمی‌توانم این کار را بکنم."

۲۵۰. خدا گفت: "من هم نمی‌توانم، نمی‌توانم اسرائیل را فراموش کنم." نه، آقا! او قرار نیست اسرائیل را فراموش کند.

۲۵۱. او می‌بایست فرزند خویش را کور می‌کرد. حال، به این فکر کنید. فرزند خود را کور کرد تا به او یک فرصت بدهد، و ما آن را رد می‌کنیم. آیا این باعث نمی‌شود آن قدر احساس کوچکی کنید که بتوانید با یک کلاه ده گالنی بر سر، به زیر یک بلوک سیمانی بخزید و باز هم آن را لمس کنید؟ این خیلی کوچک است، می‌دانید. بله.

۲۵۲. "آنها کلام خدا را نگاه داشتند." آنها یهودی بودند. آنها شریعت خویش را داشتند و با آن ماندند. دیشب را به خاطر دارید؟ می‌بینید؟ آنها با آن ماندند. آنها یهودی بودند و شریعت را داشتند، و شریعت، کلام خدا بود و آنها درست با آن ماندند. درست است. "و بخاطر شهادتی که داشتند به شهادت رسیدند."^{۲۳۸} و اینجا جان‌هایشان زیر مذبح بود، پس از اینکه کلیسا برگرفته شده بود.

۲۵۳. حال دقت کنید. آنها در کوری خود، ماشیح خود را به شهادت رسانده بودند، و اکنون

دارند ثمره‌ی آن را درو می‌کنند. آنها پس از اینکه به اتمام رسیده بود، آن را تشخیص دادند. آنها آن وقت او را دیدند، زمانی که در برابر مذبح خدا قرار گرفتند. ولی اکنون فیض خدا با آنهاست.

۲۵۴. دقت کنید، آنها به هیچ وجه نمی‌توانستند مقدسین باشند، چون مقدسین هم اکنون جامه را در بر کرده‌اند ولی اینها اکنون جامه را دریافت کردند. "جان‌های زیر مذبح، بخاطر کلام خدا، شهادتی که داشتند." بخاطر قوم خدا بودن، یعنی یهودیان.

۲۵۵. ولی اکنون، دقت کنید، فیض خدا به سراغ آنها می‌آید. و عیسی به هریک جامه‌ای سفید می‌دهد (اوه، خداوند! دقت کنید، پس از اینکه کلیسا برگرفته شده است). چون، آنها به هدف خویش وفادار بودند. آنها کور شده بودند و این را نمی‌دانستند. این را نمی‌دانستند. آنها دقیقاً داشتند نقشی را ایفا می‌کردند که خدا بر ایشان مقدر کرده بود. و در اینجا، یوحنا نظر می‌کند و جان‌های زیر مذبح را می‌بیند. حال دقت کنید، او آن جان‌ها را می‌بیند. ببینید که آنها را چه می‌خواند. آنها به آواز بلند صدا می‌کنند، "خداوندا، تا به کی؟"

دقت کنید، "کمی بیشتر"، می‌بینید؟

۲۵۶. همین‌طور که در کلام پیش می‌رویم، به این پردازیم. آنها متوجه می‌شوند که ماسیح خویش را کشته‌اند. می‌بینید؟ و این را نمی‌دانستند، ولی بعد متوجه شدند. آنها برای پرداخت بهای آن، به کشتار رسیدند، بخاطر اشتیاقی که داشتند. و اکنون ببینید که می‌بایست چه کار می‌کردند؟ آنها مقصر قتل بودند، پس به کشتار رسیدند. می‌بینید؟ فریاد برآوردند: "خون او بر ما باد." می‌بینید؟ درست است، آنها کور شده بودند.

۲۵۷. حال، اگر آنها کور نشده بودند، خدا می‌گفت: "رهایشان کن، آنها شایسته نیستند." ولی چون توسط خدا کور شده بودند، فیض او بر آنها شامل شد، آمین! فیض عظیم یعنی این. و به هریک از آنها جامه‌ای داد، چون همه‌ی اسرائیل نجات خواهد یافت، و کسی که نامش ثبت شده باشد. درست است. عیسی جامه‌ها به آنها بخشید.

۲۵۸. مثل کاری که یوسف با برادران خود کرد، یک نماد. ببینید، هنگامی که یوسف آنجا ایستاد، زمانی که سرانجام... خود را نزد مذبح آشکار ساخت، مذبح خویش، در قصر خود، بر تخت خود. گفت: "همه مرا تنها بگذارند." همسر او در داخل قصر بود، جایی که عروس خواهد بود.

۲۵۹. و به آنها گفت، گفت: "آیا مرا نمی‌شناسید؟" هی، او اکنون دارد عبرانی تکلم می‌کند. "من برادران یوسف هستم." او، خداوند!

آنها می‌گفتند: "حال او از ما انتقام خواهد گرفت."

۲۶۰. گفت: "یک دقیقه صبر کنید. یک دقیقه صبر کنید. خدا برای یک هدفی این کار را کرد. شما را واداشت که من را بیرون بیندازید، برای اینکه نفوس را زنده نگه دارد." جلال! بفرمایید، دقیقاً گفت: "از خودتان عصبانی نباشید." یادتان هست یوسف این را گفت؟ گفت: "از خودتان خشمگین نباشید، اکنون همه چیز روبراه است، همه چیز تمام شده است. خدا مرا پیش از شما به اینجا فرستاد."

۲۶۱. می‌دانید، کتاب مقدس گفته است که وقتی آمدن او را ببینند به او خواهند گفت: "تو ماشیح هستی، این را می‌دانیم، آن زخم‌ها چیست؟"

۲۶۲. او گفت: "او، در خانه‌ی دوستان خویش آنها را یافتم." دوستان؟

۲۶۳. و بعد هنگامی که این را متوجه شوند، آنهایی که باقی مانده‌اند، یکصد و چهل و چهار هزار نفر، کتاب مقدس گفت که جدا خواهند شد، از هر قبیله. روزهای متمادی به شیون و زاری و بالا و پایین رفتن خواهند پرداخت، خواهند گفت: "چطور این کار را کردیم؟ چطور این کار را کردیم؟ ما ماشیح خودمان را مصلوب کردیم." گفت: "مانند کسی که پسر یگانه‌اش را از دست داده باشد، خواهند گریست." "چطور مرتکب این کار شدیم؟"

۲۶۴. آن یهودیان، آنها مذهبی‌ترین افراد جهان هستند، برگزیده‌ی خدا. اما آنها را کور کرد تا ما را بگیرد، و ما آن را رد کردیم. چه داوری‌ای در انتظار کلیسای امت‌هاست! بفرمایید.

می‌بینید؟ عمداً کور شده‌اند، توسط خدا، تا او بتواند ما را برگیرد، عروسی برای مسیح. آنها را بیرون بیاورد... می‌بینید؟ و از قبل این را در نماد نشان داد.

۲۶۵. حال، می‌بینید که آن جان‌ها چه کسانی هستند؟ آنها مقدسین شهید شده نیستند. آنها رفته‌اند، درست است. توجه داشته باشید، مقدسین برگرفته شده‌اند.

۲۶۶. پس جامه‌ها به اینها داده شد، به هریک از آنها و حال می‌خواهم که توجه داشته باشید، اکنون فیض خدا بر آنها نازل شده. عیسی به هریک جامه‌ای عطا می‌کند. مانند کاری که یوسف انجام داد. فیض او برای برادرانش.

۲۶۷. حال، دقت کنید. هرچند آنها نیز قصد خلاص شدن از یوسف را داشتند، ولی فیض او شامل حال آنها شد. می‌بینید؟ اوه "اشکالی ندارد، اشکالی ندارد. شما قصدی از انجام آن نداشتید. ولی می‌دانید، خدا بود که داشت این کار را می‌کرد. می‌بینید؟ خدا اجازه داد که شما این کار را بکنید، تا بتواند من را بیرون بیاورد و به اینجا بیاورد تا بتوانم جان قوم‌ها را نجات بخشم، این امت‌ها، جایی که از آن همسر اختیار کردم. اگر آنجا می‌ماندم همسری نداشتم. اکنون همسر من را دوست دارم. او این فرزندان را برایم آورده است." و گفت: "من -من... و اکنون... اکنون می‌آیم که شما را ببرم تا همگی شما هم این راحتی را داشته باشید. شما را به اینجا می‌آورم. همه‌ی ما بعنوان یک خانواده‌ی بزرگ با هم زندگی خواهیم کرد." می‌بینید؟ می‌بینید؟ می‌بینید؟ گفت: "از شما یک سؤال دارم. آیا پدر پیر من هنوز زنده است؟" اوه!

۲۶۸. و او را ببینید، کاری که با بنیامین انجام داد، که نمادی است از یکصد و چهل و چهار هزار نفر که به آن خواهیم رسید. پس چه کاری کرد؟ او به سمت بنیامین دوید، دست در گردن او انداخت و او را در آغوش کشید. برادر کوچکش که بعد از رفتن او در خانواده متولد شده بود، می‌بینید، از مادر او، کلیسای نخستین، کلیسای راست دین. یکصد و چهل و چهار هزار نفر در نبود او متولد شده بودند، درحالی‌که او رفته بود تا عروس امت‌هایش را برگیرد. اوه خداوند! این شما را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد؟ اینهاش، پس می‌بینید که چه کسانی هستند؟ اینهاشند.

۲۶۹. حال توجه کنید، هرچند تلاش کرده بودند تا از یوسف خلاص شوند، فیض او بر آنها قرار گرفت.

۲۷۰. هرچند تلاش کردند تا از عیسی خلاصی یابند، او همچنان به سراغ آنها می‌آید، چون آنها دور بودند، و به هریک از آنها جامه‌ی سفید می‌دهد. او... به هر حال می‌خواهد آنها را به خانه ببرد. این کمترین تفاوتی ایجاد نمی‌کند، چون او گفت: "به هر حال، همه‌ی آنها را نجات خواهم داد."

حال آیه‌ی ۱۰. توجه کنید، آنها خواستار «انتقام» بودند. می‌بینید؟

۲۷۱. حال، اگر این عروس بود، مانند استیفان می‌بود "پدر! اینها را ببخش." می‌دانید. می‌بینید؟

۲۷۲. ولی اینها یهودی‌هایی هستند که فقط داخل می‌شوند. می‌بینید، آنها طالب انتقام بودند. باز توجه داشته باشید، می‌بینید، باز او گفت... او گفت: "این برادرانت هستند." یعنی یهودیان. یکصد و... آنها خواستار انتقام بودند. می‌گفتند: "اوه، ما می‌خواهیم... می‌خواهیم انتقام ما را از آنها بگیریم."

۲۷۳. او گفت: "پس از اندک زمانی، کمی بعد." زیرا، توجه کنید، این را می‌خوانم. این در آیه‌ی دهم است. بسیار خوب.

که به آواز بلند صدا کرده، می‌گفتند، ای خداوند قدوس و حق! تا به کی انصاف نمی‌نمایی و انتقام خون ما را از ساکنان زمین نمی‌کشی؟

و به هریک از ایشان جامه‌ای سفید داده شد و به ایشان گفته شد که اندکی دیگر آرامی نمایند تا عدد هم‌قطاران که مثل ایشان کشته خواهند شد، تمام شود.

۲۷۴. می‌بینید؟ این یعنی چه؟ انبیا اکنون دارند برای اسرائیل موعظه می‌کنند. می‌بینید؟

... تا عدد هم‌قطاران که... هم‌قطاران که مثل ایشان کشته خواهند شد، تمام شود...

۲۷۵. می بینید، آنهاهی که برای این کار پیش برگزیده شده اند. می بینید؟

... که مثل ایشان کشته خواهند شد، تمام شود...

۲۷۶. به عبارت دیگر، این برای آنها از پیش مقدر شده است. این کلام است که آنها باید این کار را بکنند. "اندکی آرامی یابید. اکنون جامه هایتان را یافته اید، دارید به خانه می روید، مدتی اینجا بمانید. اندکی منتظر بمانید."

۲۷۷. حال توجه داشته باشید، توجه کنید. "برادرانتان، برادرانتان باید کشته شوند." که بدین معناست که یکصد و چهل و چهار هزار نفر باید در دوره ی مصیبت خوانده شوند. یکصد و چهل و چهار هزار نفری که خوانده می شوند.

۲۷۸. ای کاش زمان داشتیم. شاید اگر خدا بخواهد فردا شب به آن پردازیم، ما... قبل از اینکه به بعدی پردازیم. می بینید؟

۲۷۹. به این هم دقت کنید، آنها باید توسط ضد مسیح به شهادت برسند. تازه به آن پرداختیم، و توجه داشته باشید، در آخرین تاخت خود، جایی است که عهد خود را با یهودیان در آنجا می شکنند، پیش می رود. می بینید؟

۲۸۰. این یهودیان، یکصد و چهل و چهار هزار نفر، می بایست توسط دو شاهد مکاشفه ۱۱ بیرون خوانده شوند. حال، یادتان هست، آنها باید نبوت کنند.

۲۸۱. شما این را خوانده اید. چند نفر این را خوانده اند؟ [جماعت می گویند: "آمین!"] حتماً همه ی ما، در مطالعه ی کلام با آن آشنا شده ایم.

۲۸۲. آنها نبوت می کنند، این دو شاهد در نیمه ی دوم هفتادمین هفته ی دانیال نبوت می کنند. این سه سال و نیم آخر است.

۲۸۳. یادتان هست که چطور به هفتاد هفته دانیال پرداختیم؟ گفتم که وقتی به اینجا برسیم، به آن نیاز خواهیم داشت. نمی دانستم چرا، ولی فقط... یک چیزی به من گفت که به آن نیاز

خواهم داشت، و الآن اینجا هستیم. بله. می‌بینید؟

۲۸۴. توجه کنید، در زمان دانیال، حال به یاد داشته باشید، به دانیال گفته شده بود که «ماشیح» سرور خواهد آمد. «ماشیح» و او نبوت خواهد نمود. اسرائیل هنوز هفتاد هفته باقی داشت و در وسط هفتادمین هفته، ماشیح منقطع خواهد شد، و قربانی روزانه موقوف خواهد گردید. درست است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] "ولی همچنان سه سال و نیم مقرر گشته بود." "در این میان او عروس امت‌ها را برمی‌گیرد."

۲۸۵. اکنون این عروس به بالا صعود می‌کند، و زمانی که به بالا می‌رود، دو نبی برای اسرائیل ظهور می‌کنند، می‌بینید؟

۲۸۶. و آن جان‌هایی که به شهادت رسیدند، در طول ادوار، یهودیان حقیقی و راستین در این خلال، نامشان در دفتر بود، که درست زندگی کردند و کار درست را انجام دادند، یهودیت را تماماً اجرا گذاردند، آنها توسط آیشمن و سایرین به شهادت رسیدند. مردمانی صادق، میلیون‌ها نفر از آنها در طول این مقطع زمانی! و آن آلمانی‌ها آنها را تیرباران می‌کردند، به قتل می‌رساندند و می‌کشتند و از حصارها آویزان می‌کردند، می‌سوزاندند، در کوره‌های آدم‌سوزی و تمام چیزهای دیگر. آن افراد سنگ‌دل، تشنه‌ی خون، هیتلر، استالین و موسولینی و تمام افرادی که از آن یهودیان بیزار بودند.

۲۸۷. فکر کنم این یکی از چیزهایی است که این کشور را حفظ کرده است، چون آنها همواره برای آن یهودیان احترام قائل بوده‌اند، درست است. اجازه‌ای به او داده است. اگر اسرائیل را تکریم کنید، خدا هم شما را تکریم خواهد نمود.

۲۸۸. حال، یک مشت یهودی یاغی هم هستند، همان‌طور که در بین امت‌ها هم یافت می‌شوند.

۲۸۹. ولی یک یهودی حقیقی، خدا پیش از بنیان عالم نامش را در دفتر ثبت کرده است. و او آنجا بود، کشته شده در این زمان، و به یاد داشته باشید، به این فکر کنید که این چقدر عالی

است. درست است بعد از میلیون‌ها یهودی به قتل رسیده، مردمان بی‌گناه توسط امت‌های جهان، اینجا کلام می‌گوید، درست در این زمان، هریک از آنها زیر مذبح است، متوجه می‌شوید که چه اتفاقی افتاده است، و به آنها جامه‌ای داده می‌شود.

۲۹۰. و آنها گفتند: "خب، چرا؟ می‌توانیم همین الان به ملکوت بازگردیم؟" سلطنت یهود باید روی زمین برقرار گردد، می‌دانید. یوحنا گفت که سلطنت در آنجا بود، می‌بایست برپا شود.

الآن این ملکوت انجیل است. می‌دانید.

۲۹۱. اما پادشاهی یهودیان توسط این دو نبی موعظه خواهد شد، پس در اینجا به پادشاهی زمین توجه داشته باشید.

۲۹۲. "ملکوت آسمان موعظه شده... توسط یهودیان یا برای... منظورم «برای امت‌ها» است.

۲۹۳. پادشاهی اینجا بر روی زمین، باید در سلطنت هزارساله برقرار گردد، بعداً، سلطنت هزارساله برای یهودیان.

۲۹۴. حال توجه داشته باشید، توجه داشته باشید. اکنون، اینجا، درحالی که آنها دارند موعظه می‌کنند. می‌بینید.

۲۹۵. قبل از اینکه این دو نبی روی صحنه ظاهر شوند، این یهودیان می‌بایست به دست آیشمن و سایرین کشته می‌شدند، هریک از آنها که پیش‌برگزیده بود، (به فیض) جامه‌ای سفید به او داده شد، به هریک از آنها جامه‌ای سفید داده شد. توجه کنید، حال چه اتفاقی می‌افتد؟ به محض اینکه این واقع می‌شود...

۲۹۶. حواسم به ساعت هست و می‌دانم که دارد دیر می‌شود. ولی می‌خواهم که... می‌بینید... من-من... آنها... متوجه آن دوستانی هستم که سرپا ایستاده‌اند. خدا به شما کمک کند، برادران! امیدوارم که در آن روز به هریک از شما جامه‌ای سفید عطا شده باشد. سرپا

ایستاده‌اید و با پاهایی که اذیت می‌شوند، این پا و آن پا می‌کنید. بعضی از شما تمام روز کار کرده‌اید. می‌دانم که این یعنی چه. متوجه شدم که بعضی از آقایان صندلی‌های خود را به خانم‌ها دادند، و کسی هم جای خود را به مادری با بچه‌اش داده و من-من-من همه‌ی اینها را می‌بینم، مطمئن هستم که او هم می‌بیند. توجه کنید. ولی نمی‌خواهم مدت طولانی شما را ننگه دارم. اگر بتوانم کاری کنم که پیغام را متوجه شوید، این تنها کاری است که می‌خواهم انجام دهم. می‌بینید.

۲۹۷. حال به این یهودیان توجه کنید. برای اینکه متوجه مکاشفه‌ی این مهر بشوید، ببینید که چیست، این جان‌های زیر مذبح و اینکه که هستند، باید این کار را بکنم. حال توجه کنید.

۲۹۸. در زمان دانیال، حال، نیمه‌ی دوم هفتادمین هفته. به یاد داشته باشید در وسط هفته ماشیح می‌بایست منقطع می‌شد، این یعنی در وسط هفته. خب، نیمی از هفته یعنی چه؟ [جماعت می‌گویند: "سه و نیم."] سه و نیم. مسیح چه مدت موعظه کرد؟ [جماعت می‌گویند: "سه و نیم."] درست است. حال "لیکن برای قوم" چه؟ "سه سال و نیم دیگر مقرر شده است."

۲۹۹. خب، در خلال این زمان، اتفاقی که می‌افتد، این است که عروس امت‌ها در طول هفت دوره‌ی کلیسایی گزیده شده و به بالا می‌رود.

۳۰۰. و هنگامی که بدین صورت رخ می‌دهد، تمام یهودیانی که در طول آن مدت بخاطر کوری به شهادت رسیدند، زیر مذبح قرار گرفته‌اند، خدا می‌آید و می‌گوید: "می‌بینید که این چه بود؟ اکنون به هریک از شما جامه‌ای می‌دهم."

آنها گفتند: "خداوند! تا به کی؟ آیا اکنون داخل می‌شویم؟"

۳۰۱. گفت: "نه، نه، نه، هم‌قطاران شما، یهودیان، هنوز باید متحمل اندکی عذاب شوند. باید مانند شما به شهادت برسند. وحش باید وقتی عهد خود را می‌شکند، آنها را بکشد."

۳۰۲. حال توجه کنید. توجه کنید، به محض اینکه... به یاد داشته باشید، این انبیا می‌بایست

طبق مکاشفه ۱۱ نبوت کنند. شما، شما دستتان را بلند کردید، این را خوانده‌اید، می‌بینید؟ و قدرت به آنها داده شده است.

۳۰۳. و اگر خدا بخواهد تا چند لحظه‌ی دیگر متوجه می‌شویم که آنها که هستند. حال توجه کنید این دو نبی که هستند. کتاب مقدس اینجا این را می‌گوید. قطعاً، می‌گوید. حتماً، می‌بینید؟ ۳۰۴. حال توجه داشته باشید، در وسط این سه و نیم هفته که آنها اینجا نبوت می‌کنند و مکاشفه می‌گوید که... آنها هزار و سیصد و شصت روز نبوت کردند. اگر...

۳۰۵. حال، تقویم منظم یهودی، و زمان منظم تقویم خدا، هر ماه دقیقاً سی روز است. تقویم رومی چیزی است که آن را نامظم کرده است. تقویم منظم و عادی، هر ماه، سی روز است.

۳۰۶. حال اگر سی روز را در نظر بگیریم، و سه سال و نیم به آن بیفزاییم، و سی روز را در نظر بگیریم، به چه می‌رسیم؟ هزار و سیصد و... یا دویست و شصت روز. «هزار و دویست و شصت روز» دقیقاً سه سال و نیم.

۳۰۷. حال، می‌بینید، اشتباهی در کار نیست. ایناهاش، درست مثل دو قطعه که با هم چفت می‌شوند. توجه داشته باشید، آن دو نبی سه سال و نیم برای یهودیان موعظه کردند. در آن، یک دعوت به خروج هست، برای آن یکصد و چهل و چهار هزار نفر.

۳۰۸. و بعد توجه کنید، این دو نبی دقیقاً موسی و ایلیا هستند. می‌بینید؟ حال ببینید، ببینید... به خدمتشان نگاه کنید. ببینید که این دو نبی چه می‌کنند. "آنها قدرت دارند که جهان را هرگاه بخواهند به بلایا بزنند." چه کسی این کار را کرد؟ موسی. "اینها قدرت به بستن آسمان دارند. تا در ایام نبوت ایشان باران نبارد."^{۲۳۹} چه کسی آسمان را برای مدت سه سال و نیم بست؟ [جماعت می‌گویند: "ایلیا." "اینهاشند! این آنها هستند. این...]

۳۰۹. می‌بینید، فرد وقتی می‌میرد، موقعیت خود را تغییر نمی‌دهد. هویتش را تغییر نمی‌دهد. در حالی که قبلاً...

۳۱۰. زمانی که شائول لغزش خورد، و نبی‌ای در میان قوم نبود، او نمی‌توانست درک کند که باید چه کار کند. او داشت به جنگ می‌رفت. پس به سراغ ساحره‌ی عین‌دور رفت.
۳۱۱. حال، تنها با خون گاوها و بزها، او قادر به انجام این کار بود. او روح سموئیل را خواند.
۳۱۲. و هنگامی که سموئیل بالا آمد، در جامه‌ی نبوتی خویش ایستاده بود. نه تنها این، بلکه او هنوز هم یک نبی بود. گفت: "چرا مرا برآورده مضطرب می‌سازی؟" می‌بینید، او گفت: "می‌بینم که دشمن خدا شده‌ای؟" گفت: "فردا شب، در همین هنگام، در جنگ خواهی افتاد. و فردا شب در همین هنگام، نزد من خواهی بود." ^{۲۴۰} و این دقیقاً اتفاقی است که افتاد. می‌بینید؟ نه تنها... او همچنان یک نبی بود.
۳۱۳. و این دوستان هنوز نبی هستند. حال، یک دقیقه‌ی دیگر اگر خدا بخواهد می‌خواهیم کمی در آن عمیق شویم. می‌بینید؟
۳۱۴. اوه، چقدر من این کلام را دوست دارم. عجیب نیست که "انسان محض نان زیست نمی‌کند، بلکه به هر کلامی که از دهان خدا صادر شده باشد."
۳۱۵. این دو نبی، بر طبق اعمالی که اینجا دوباره از ایشان تکرار می‌گردد، موسی و ایلیا هستند. این همیشه خدمت آنها بوده است. حالا توجه کنید. درست همان‌طور که انجام داده بودند، این آنها را عوض نکرد. یادتان باشد، اینها هرگز نمردند، فقط یک...
۳۱۶. قبل از اینکه از این فاصله بگیریم، اشتباه نکنید. خدمت پنجم ایلیا را با خدمت چهارم او اشتباه نگیرید. به شما می‌گفتم که کلیسای امت‌ها در انتظار ایلیاست.
۳۱۷. در اینجا او با یهودیان است. به یاد داشته باشید، او نمی‌تواند چهار بار بیاید، این عدد دشمن است. می‌بایست پنج باشد.
۳۱۸. اولین باری که آمد، او خود ایلیا بود. مرتبه‌ی بعد که آمد، الیشع بود. مرتبه‌ی بعد که

آمد، او (چه؟) ... یحیی تعمیددهنده بود. دفعه‌ی بعد که بیاید، فرشته‌ی هفتم است. دفعه‌ی بعدی پنجمی که می‌آید، در آنجا به همراه موسی است، که برای آنها موعظه می‌کند، قطعاً. بله، آقا! او را اشتباه نگیرید. آه ... هاه!

۳۱۹. اگر با ارقام کتاب مقدس آشنا باشید، می‌دانید که عدد پنج، عدد عمل فیض است. و این کاری است که او (خدا) انجام داده است. حال، دقت کنید. باید بدانید که این کجاست. آیا عیسی عمل فیض بود؟ و همین‌طور زحمت درست است؟ زحمت، بخاطر محبت به شما. و اگر به او برسید. از چه طریقی می‌آید؟ ای-م-ان در زحمت، درست است؟ زحمت، عدد فیض برای ایماندار است. بسیار خوب.

۳۲۰. توجه کنید، نخستین ایلیا، خود او بود. دومی ایشع بود. سومی یحیی بود. چهارمی فرشته‌ی هفتم یا آخرین پیغام‌آور برای کلیسا طبق ملاکی ۴ و مکاشفه ۷:۱۰ بود. حال، مرتبه‌ی پنجم او پیغام‌آوری برای یهودیان است، برای یکصد و چهل و چهار هزار نفر، برای یهودیان، بعد از رفتن کلیسا.

۳۲۱. خوب، احساس جالبی دارم. می‌بینید. اگر کسی فکر می‌کند... می‌خواهم این را متوجه بشوید. اگر کسی هنوز فکر می‌کند که «بازگرداندن» قوم در ملاکی ۴، همان کاری است که آنجا دارد با یهودیان انجام می‌دهد، و فکر می‌کند که اینها همه یکی هستند، فقط یک دقیقه اجازه بدهید تا این را برایتان مشخص کنم. می‌دانید، این می‌تواند کمی گیج‌کننده باشد. چون یادتان هست در ملاکی ۴ می‌گوید: "ایمان پدران را برمی‌گرداند به... یا پسران را به پدران." می‌بینید، بازگشت به پدر!

۳۲۲. اجازه بدهید تفاوت خدمت را به شما نشان بدهم. اگر او بیاید تا ایمان پسران را به سمت پدران برگرداند، مسیح را انکار خواهد کرد. او به شریعت باز خواهد گشت. درست است؟ پدران شریعت را حفظ می‌کردند. متوجه می‌شوید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۳۲۳. توجه داشته باشید هنگامی که ایشع، وقتی آمد که بعنوان ملاکی خدمت خود را در

ملاکی ۴ تحقیق بخشد. ایلیا تنها بود.

۳۲۴. ولی هنگامی که می‌آید تا به یهودیان مکاشفه ۱۱ خدمت کند، موسی را همراه خود دارد. [برادر برانهام دو بار دستان خود را به هم می‌زند]. پس هیچ سردرگمی وجود ندارد. حتی اندکی. می‌بینید؟ متوجه می‌شوید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۳۲۵. وقتی الیشع می‌آید، در ملاکی ۴، او تنهاست. ایلیا خواهد بود، ایلیا و موسی. «ایلیا» ظهور خواهد کرد. ولی همان الهام، که گفت: ایلیا برای آخرین بخش عصر کلیسا خواهد آمد، "تا ایمان پسران را به ایمان اولیه‌ی پدران بازگرداند." به ایمان رسولان، که شما می‌بایست بازگردید. ضد مسیح، همه‌ی آنها را بیرون کشیده است. «تا بازگرداند»، همان‌طور که مابقی کلام در کنار هم قرار گرفته‌اند.

۳۲۶. اما زمانی که به کلیسا می‌آید، کتاب مقدس... یا به سمت یکصد و چهل و چهار هزار نفر می‌آید، کتاب مقدس به وضوح عنوان می‌کند که هر دو... دو نفر هستند، نه یک نفر. دو نفر! و خدمت نخستین او نمی‌توانست یهودیان را گرفته و دوباره در شریعت قرار دهد، زیرا او... چون او آمده و مسیح را برای یکصد و چهل و چهار هزار نفر موعظه می‌کند، آمین، اینهاش! ماشیحی که منقطع شده بود. آمین! همین است، پس این را اشتباه نگیرید. هیچ تشویشی نیست. کلام دروغ نمی‌گوید، حتی اندکی.

۳۲۷. جلال. وقتی این را دیدم، داشتم بالا و پایین و می‌پریدم. وقتی شاهد وقوع این امر بودم گفتم: "شکرت، خداوند!" دیدن اینکه ایلیا برای آن عصر نخست بیرون آمد، خودش به تنهایی، و او تنها بود. بعد وقتی آمدن دوباره‌ی او را دیدم، در جایی دیگر، وقتی که این واقع شد، آنها دو نفر بودند. گفتم: "اینهاش!" این، این کفایت می‌کند. خداوند. آمین! اکنون این را متوجه می‌شوم. هلولیاه! دقیقاً همین است.

۳۲۸. اگر به این اشاره نمی‌کردم، ممکن بود باعث سردرگمی کسی بشود. ولی او به من گفت که این را ذکر کنم، و من هم انجام دادم.

۳۲۹. توجه داشته باشید، این مردان توسط خدا زنده نگه داشته شده‌اند. از خدمت اولیه‌شان، برای یک خدمت آتی، آنها بسیار خوب این خدمت را انجام دادند. می‌بینید؟ فقط فکر کنید، آن روح ایلیا پنج بار خدمت می‌کند، موسی، دو بار، چه؟ برای آینده زنده نگه داشته شده‌اند. برای خدمت بعدی.

۳۳۰. هیچ کدام از آنها نمرده بودند! این را باور نکنید. هر دو آنها، زنده، بر روی کوه تبدیل هیئت درحال صحبت با عیسی دیده شدند. ولی به یاد داشته باشید، آنها باید بمیرند.

۳۳۱. حال، حال، درواقع موسی مرد. ولی قیام کرد، چون او یک نماد کامل از مسیح بود. می‌بینید؟ هیچ کس نمی‌دانست که کجا دفن شده است. فرشتگان آمده او را برداشتند. می‌بینید؟ فرشتگان او را تشییع کردند. آه-ها! چرا؟ چون هیچ انسان فانی قادر نبود او را به جایی که داشت می‌رفت ببرد. او فقط یک اجرا را به اتمام رساند، فقط همین. او فرشتگان را برای تشییع داشت، چون او را به جایی بردند که قرار بود باشد. هیچ کس نمی‌داند.

۳۳۲. حتی شیطان، او هم نمی‌دانست. او با رئیس فرشتگان منازعه کرد. درست است. نمی‌توانست درک کند که برای موسی چه اتفاقی افتاده است. "لرزش او را در آنجا دیدم، که داشت به زمین می‌نگریست، و به بنی اسرائیل نظر کرد، و دیدم که داشت می‌لرزید. ولی بروی آن صخره رفت، و این آخرین باری بود که او را دیدم."

۳۳۳. این صخره است! این صخره است! بگذار در انتهای راه خود بر آن صخره بایستم! آقا! حال... برادران رنگین پوست من قبلاً به اینجا آمدند و یک سرودی را می‌خواندند. "اگر می‌توانستم، حتماً بر آن صخره‌ای می‌ایستادم که موسی ایستاد." بله، آقا! این صخره‌ای است که من می‌خواهم بر آن بایستم. به ایمان آنجا می‌ایستم.

۳۳۴. ولی به خاطر داشته باشید، ایلیا خسته شده بود، چون کارهای زیادی پیش رو داشت. [برادر برانهام مکث می‌کند. جماعت می‌خندند.] پس او بسیار خسته شده بود، و خدا برایش مرکبی فرستاد تا به منزل برود، درست است، برایش اربابه‌ای فرستاد. درست است؟

[*"آمین!"*] او را به بالا برد. او هرگز نمرد، چون خدا او را زنده نگه داشت. برای او کاری در آینده داشت. او فردی را نیز مسح می‌کند، تا به روح او پیش بیاید.

۳۳۵. ولی آنها می‌بایست موت را بچشند. حال مکاشفه، باب یازدهم. حال برویم، در هر صورت من اینجا هستم. پس به این پردازیم. مکاشفه ۱۱. نگاه کنید و ببینید که هر دو مردند یا نه. بله، آقا! هر دو آنها باید طعم موت را بچشند. بله، آقا! بعد از اینکه خدمت آنها به اتمام رسیده باشد، موت را تجربه می‌کنند. مکاشفه ۱۱، و از آیه‌ی هفت شروع کنیم.

و چون شهادت... خود را به اتمام رسانند آن وحش که از هاویه برمی‌آید با ایشان جنگ کرده...

۳۳۶. اوه، او نمی‌تواند این را تحمل کند، آن دین خروشان دوباره بازگشته‌اند. می‌بینید. بسیار خب، بسیار خب.

... که از هاویه برمی‌آید... با ایشان جنگ کرده، غلبه خواهد یافت و ایشان را خواهد کشت.

۳۳۷. ولی ببینید که چه اتفاقی می‌افتد. اینها یک نماد عالی هستند.

و بدن‌های ایشان در شارع عام شهر عظیم... که به معنی روحانی به سدوم و مصر مسمی است، جایی که خداوند ایشان نیز مصلوب گشت، خواهد ماند. (اورشلیم، می‌بینید.)

۳۳۸. حال، آنها باید موت را تجربه کنند، (نمی‌کنند؟) درست است، پس از اینکه خدمتشان به اتمام رسید.

۳۳۹. چرا؟ خدمت فرشته‌ی هفتم، خدمت فرشته‌ی هفتم، خدمت ایلیا برای فرشته‌ی هفتم، نه... چرا، چرا نمی‌توانست، منظورم این است، پس خدمت فرشته هفتم با موسی باشد، اگر او نامیراست، می‌توانست با ایلیا هم به همان صورت باشد؟ چرا؟ آنها... چرا خدا فقط، نگفت:

"ایلیا تو-تو تو سخت کار کرده‌ای. من... و همه‌ی این چیزها، تمام این جای‌های مختلف من-من-من موسی را می‌فرستم." چرا؟

۳۴۰. به خدمت موسی نگاه کنید. ایلیا نبی‌ای برای تمام امت‌ها بود؛ ولی موسی دهنده‌ی شریعت و فقط برای یهودیان بود. موسی آنجاست که بگوید... دلیل اینکه با ایلیا می‌آید... آن یهودیان می‌گویند: "صبرکن، ما اینجا هنوز داریم شریعت را حفظ می‌کنیم." ولی خود موسی اینجا ایستاده، و ایلیا در کنار او ایستاده است. اوه، می‌بینید؟ او فقط نزد یهودیان می‌آید. می‌بینید؟ موسی فقط نزد یهود رفت، ایلیای نبی برای تمام امت‌ها بود. ولی موسی می‌شود یک نبی برای یهودیان، و یک دهنده‌ی شریعت... این پیغام او بود، شریعت.

۳۴۱. ولی پیغام ایلیا چه بود؟ به زنان موکوتاه کرده و فرقه‌ها. بله، آقا! و او واقعاً آنها را مورد عتاب قرار داد. صورت‌های بزرگ کرده، به آنها گفت: "شما خوراک سگان خواهید شد." او حقیقتاً آنها را عتاب کرد.

۳۴۲. و هنگامی که روح بر یحیی قرار گرفت، او مستقیماً از بیابان خارج شده و همان کار را انجام داد. گفت: "گمان میرید که به /ین و یا آن تعلق داریم. خدا قادر است از این سنگ‌ها فرزندان برای ابراهیم برانگیزد."

۳۴۳. به سراغ هیروودیا رفت، گفت: "می‌خواهی به من بگویی که با برادرشوهر خودت ازدواج کرده‌ای...؟" گفت: "این بر تو روا نیست." اوه برادر! هاه! او به هیروودیا گفت. قطعاً.

۳۴۴. توجه داشته باشید، این جان‌ها باید مدت کوتاهی صبر کنند، برای آن یکصند و چهل و... تا به شهادت برسند. اوه، آیا این، آیا...؟ این کتاب مقدس را کنار هم قرار می‌دهد.

۳۴۵. حال وقت من دقیقاً به اتمام رسیده است، اگر بخواهم زود شما را مرخص می‌کنم. اما چند نکته‌ی کوچک دیگر دارم که باید بگویم، اگر بتوانید تحمل کنید. [جماعت می‌گویند: "ادامه بده."] می‌دانم که گرم است. من هم دارم عرق می‌ریزم.

۳۴۶. ولی گوش کنید. یک مطلبی هست که باید به شما بگویم. این بسیار خوب است و

درد قلب من را مشتعل می‌سازد. امیدوارم این را فراموش نکرده باشید. بگذارید این را در حضور او بگویم. به فیض او، اجازه داد، خانواده‌ی خود را بینم. مدتی قبل، در جامه‌های سفید. یادتان هست؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] یادتان هست؟ ما چرا را یادتان هست، چند وقت قبل؟ ["آمین!"] عروس امت‌ها، آنها الآن آنجا هستند. آنها در جامه‌های سفید بودند.

۳۴۷. بیدار شده بودم. یک جلسه داشتم. حدود یک سال قبل یا کمی بیشتر بود. یک روز از خواب بیدار شدم و بلند شدم. به همسرم گفتم: "عزیزم!" او تکان نخورد. بچه‌ها... باید بلند می‌شدم و آنها را به مدرسه می‌بردم، همین‌جا در خانه‌ی قدیمی. خب، از تخت خواب بلند شدم و تکیه دادم. می‌دانید چطور، اینکه می‌نشینید و سرتان را به تخت تکیه می‌دهید، ما یکی از این تخت خواب‌های قدیمی داریم. و من این‌طوری تکیه دادم.

۳۴۸. و فکر می‌کردم: "پسر! همین الآن پنجاه و سه سال است، اگر قرار است کاری برای خدا انجام دهی، بهتر است انجامش دهی، چون پس از مدتی خیلی پیر خواهی شد." می‌بینید.

۳۴۹. و فکر می‌کردم: "می‌دانی، درست است." فکر می‌کردم: "پسر! می‌دانی که خیلی دور هستم و به زودی باید بروم. این را دیدم. و اینجا، هنوز کاری برای خدا انجام نداده‌ام." فکر می‌کردم: "همیشه می‌خواسته‌ام کاری برای او انجام دهم." فکر می‌کردم: "باید عجله کنم و انجامش دهم، اگر قرار است که انجامش دهم. و نمی‌دانم که چطور می‌خواهم انجامش دهم. فقط همین."

۳۵۰. فکر می‌کردم: "امیدوارم که زنده باشم و آمدن او را بینم. نمی‌خواهم که یک شیخ یا یک روح باشم."

۳۵۱. می‌دانید، همیشه از روح می‌ترسیدم و حالا، می‌دانید، این به نوعی یک... همیشه فکر می‌کردم، مثلاً اگر برادر نویل را بینم و او یک ابر سفید در حال حرکت باشد، می‌دانید. و

من به او می‌گفتم، "سلام، برادر نویل!" و او می‌گفت: "سلام، برادر برانهام!" با یک حس دیگر، درحالی‌که نمی‌توانست صحبت کند. ولی من می‌دانستم که این برادر نویل است. بله. می‌خواهم مثل همیشه با او دست بدهم. چون این تنها چیزی است که می‌شناسم، بشر بودن. می‌خواهم دستش را بفشارم ولی او دستی ندارد. دست او در قبر است، و پوسیده شده است. می‌بینید؟

۳۵۲. فکر می‌کردم: "خداوندا! امیدوارم که مجبور به تجربه‌ی چنین چیزی نباشم." حال، من... می‌خواهم حقیقت را به شما بگویم. من از مردن می‌ترسیدم، نه اینکه بترسم که از دست رفته باشم، بلکه نمی‌خواستم روح باشم. فقط می‌خواهم که انسان باقی بمانم. می‌خواستم منتظر رבוته شدن بمانم. می‌خواستم این‌گونه بمانم. نمی‌خواستم روحی باشم که در حرکت به اطراف است. آنجا دراز کشیده بودم و به این فکر می‌کردم.

۳۵۳. و ناگهان، اتفاقی افتاد. [برادر برانهام یک بار بشکن می‌زند.]

۳۵۴. حال، می‌دانید و همه‌ی شما با رویاها آشنا هستید. و اگر این یک رویا بود، هرگز رویایی مثل آن نداشتم. و از زمانی که یک پسر بچه بودم، این رویاها را داشته‌ام.

۳۵۵. و بلافاصله، یک اتفاقی افتاد. و احساس کردم که دارم بدنم را ترک می‌کنم. فکر کردم: "اوه، اوه!" و فکر کردم: "الآن دیگر مرده‌ام و به‌سوی دیگر رفته‌ام." می‌بینید؟

۳۵۶. و به یک جایی رسیدم و فکر کردم: "به گمانم پشت سرم را نگاه خواهم کرد." تا این حد حقیقی بود دوستان! درست به همان اندازه که الآن اینجا ایستاده‌ام. می‌بینید؟ بعد برگشتم تا پشت سرم را ببینم. و دیدم که آنجا روی تخت خوابیده‌ام. دراز کشیده و کنار همسر خود خوابیده بودم.

۳۵۷. فکر کردم: "خب، احتمالاً این حمله‌ی قلبی بوده است." می‌بینید؟ فکر کردم: "خب، دچار مرگ آنی شده‌ام." که راه خوبی برای درگذشتن است. پس فکر کردم: "این یک حمله‌ی قلبی است، نیاز نبود رنج بکشم." نگاه کردم و با خود فکر کردم: "خب، این عجیب

است. من اینجا خوابیده‌ام، و باز من اینجا ایستاده‌ام."

۳۵۸. پس برگشتم، شبیه یک دشت بسیار بزرگ بود، یا چیزی شبیه به آن. مثل یک دشت چمنزار. و گفتم: "خب، نمی‌دانم این چیست؟"

۳۵۹. و ناگهان، همین‌طور که نگاه می‌کردم، هزاران هزار دختر جوان را دیدم که می‌آیند، همگی در جامه‌هایی سفید، موهایشان تا زیر کمرشان آویزان بود، پابرنه، و داشتند به سمت من می‌دویدند. با خودم فکر کردم: "این دیگر چیست؟"

۳۶۰. روی گرداندم و به آنجا نگاه کردم، دیدم که آنجا خوابیده‌ام، به بالا به این طرف نگاه کردم، آنها داشتند می‌آمدند. انگشت خودم را گاز گرفتم. "من-من-من خواب نیستم. دقیقاً."

۳۶۱. و این زنان همه دوان دوان آمدند. هرگز زنانی به این زیبایی ندیده بودم. همه آمدند و دور من جمع شدند. و هنگامی که به سمت من می‌دویدند...

۳۶۲. می‌دانید که چگونه بوده‌ام، "من را زن‌ستیز خطاب می‌کنند، ولی من این‌گونه نیستم." اما من-من فکر می‌کنم که یک زن نیکو یکی از... یک جواهر است. ولی فکر می‌کنم، زنی که خوب نباشد، همان‌طور که سلیمان می‌گوید: "آب در خون است." پس مسلماً هیچ کاری به زنان جلف و بدنام ندارم.

۳۶۳. و بعد تمام زنان آمدند. دستانشان را دور گردنم حلقه کردند. حال، این غیرمعمول است. می‌دانید که چنین چیزی را متحمل نمی‌شوم. و آنها... چون در یک جماعت مختلط هستیم. باید طوری این را بیان کنم. آنها، آنها زن بودند. آنها زن بودند و من را بغل کرده بودند. هریک از آنها، و می‌گفتند: "برادر عزیزمان!" یکی من را بغل می‌کرد، بعد دیگری مرا بغل می‌کرد.

۳۶۴. آنجا ایستاده بودم و نگاه می‌کردم. فکر کردم: "خب، حالا، این یعنی چه؟" می‌بینید؟ آنها آنجا ایستاده بودند، فکر کردم: "چه اتفاقی افتاده؟" به پشت سر و پایین نگاه کردم. من

آنجا بودم، همان‌جا آن پایین، خوابیده بودم، و در عین حال اینجا بودم، اینجا ایستاده بودم. فکر کردم: "این عجیب است، متوجه این نمی‌شوم."

۳۶۵. و آن زنان فریاد می‌زدند: "اوه! برادر عزیز ما!" و من را بغل می‌کردند. حال، آنها هر ذره‌شان، در احساساتشان، زن بودند.

۳۶۶. من را ببخشید خواهران! چون این را مطرح می‌کنم، چون... ولی شما به دکترتان گوش می‌کنید؟ و اگر ذهن پاکی نداشته باشیم، مسیحی نیستیم. اهمیتی نمی‌دهم...

۳۶۷. من همیشه زندگی پاکی داشته‌ام. خدا این را می‌داند. زمانی که یک پسر بچه بودم، فرشته‌ی خداوند به من گفت که بدن خود را آلوده نساخته و از دخانیات و مشروب دوری کنم. و این حقیقت بوده است. به فیض خدا، این را حفظ کرده‌ام. زمانی که یک گناهکار بودم، به دنبال زنان نمی‌رفتم و...

۳۶۸. ولی هر مردی که زنی او را در آغوش بکشد، با توجه به اینکه او از سلول‌های مذکر تشکیل شده، و زن بعنوان یک مؤنث، یک احساسی وجود دارد. اهمیتی نمی‌دهم که هستید، اگر سلامت باشید، نگویید که این‌گونه نیستید.

۳۶۹. اما، نه آنجا، چون دیگر سلول‌های متفاوت ندارید، آنجا هرگز گناه نمی‌کنید. یک تبدیلی بود، چیزی بیش از یک محبت برادرانه نسبت به آن زنان نبود.

۳۷۰. هر چند، در فیضی که آنها بدان نظر داشتند، فکر می‌کنم یک زن، یک زن خوب که به درستی خود را حفظ می‌کند، و مثل یک خانم رفتار می‌کند. او نمونه‌ای از یک جواهر بر روی زمین است و چیزی که برازننده باشد را دوست دارم. فکر می‌کنم زنی که جایگاه خود را حفظ می‌کند و سعی می‌کند که یک خانم باشد، شایسته‌ی تکریم است. به این ایمان دارم و فکر می‌کنم زنی هم که این‌گونه نیست، درست مانند مسیح و ضد مسیح است. همان چیز.

۳۷۱. هر چیزی را که طبیعی باشد، دوست دارم. مانند یک اسب زیبا و یا هر چیزی، این در قامت یک اسب زیبا می‌ایستد. یا هر چیزی شبیه به آن، یک کوهستان زیبا، زنان زیبا، مردان

زیبا، هر چیزی همان‌گونه است که خدا ساخته، همیشه این را تحسین کرده‌ام.

۳۷۲. و اینها کامل بودند. ولی مهم نبود که چقدر مرا بغل می‌کردند، و آنها زن بودند. متوجه هستید، ولی نمی‌توانست گناهی وجود داشته باشد. غدد مردانه و غدد زنانه دیگر وجود نداشت [برادر برانهام یک بار دستان خود را به هم می‌زند]. خدا را شکر. آنها خواهران من بودند، کاملاً.

۳۷۳. نگاه کردم و شروع کردم به... به دستانم نگاه کردم، دیدم که آنها هم جوان بودند. و نگاه کردم، من هم جوان بودم. و من...

۳۷۴. در اثر گذاشتن اسید کربولیک روی موهایم، در جوانی موهای خود را از دست دادم. یک آرایشگر این کار را کرد و زمانی که تنها یک پسر بچه بودم، تمام موهایم ریخت. و این همیشه برای من مشکل بوده است که خیلی زود سرما می‌خوردم، چون پوست سرم هنوز نرم است، می‌دانید. ریشه‌ی مو هنوز آنجا هست، ولی با اسید کربولیک ریخته و دیگر هرگز نمی‌تواند رشد کند.

۳۷۵. و رفتم، یعنی همسرم، زمانی که من... خیلی سال قبل، رفت و برایم یک کلاه گیس خرید. یک تکه مو که روی سر بگذارم و سرم را پوشانم. ولی همیشه از پوشیدن آن شرمسار بودم، چون خیلی مصنوعی به نظر می‌رسید. و من هیچ چیزی را که مصنوعی باشد، نمی‌خواهم.

۳۷۶. با خودم فکر کردم: "خب، یک کلاه بافتنی بلند سر می‌کنم." بعد، برای مدتی این کار را کردم. می‌دانید چه کار کردند؟ می‌خواستند من را «اسقف» صدا بزنند. بعد، گفتم که می‌خواهم... می‌بینید؟ پس گفتم: "ولش کن."

۳۷۷. پس سرما خوردگی شدید را تحمل می‌کنم و... ولی، من... شما... کافی است پنجره را کمی باز کنید، یا هر چیزی، کمی هوا این‌طوری به آن بخورد، اوه پسر! سرما می‌خورم.

۳۷۸. به پزشک مراجعه کردم و پرسیدم که نظرش چیست. او گفت: "خب، می‌دانی،

منافذت باز است. داری عرق می‌ریزی، بخاطر موعظه کردن. هوا می‌آید. و میکروب سرماخوردگی را آنجا می‌گذارد، این وارد مخاط می‌شود و بعد به گلوی تو وارد می‌شود. صبح روز بعد گلویت گرفته است. فقط همین."

۳۷۹. و-و پس، اوه، شما دوستانی که مو دارید! نمی‌دانید که چقدر بخاطر داشتن آن باید شکرگذار باشید. درست است. می‌بینید؟

۳۸۰. خب، حالا، متوجه شدم که... یکی از همین روزها اگر دندان نداشته باشم، مجبور خواهم بود دندان مصنوعی داشته باشم، یا اینکه بدون آنها سر کنم.

۳۸۱. پس فکر نمی‌کنم اگر کسی، اگر بخواهد که کلاه گیس بر سر بگذارد، فرقی با یک زن داشته باشد که بخواهد یکی از این موها یا تل یا هرچه که بر سر می‌گذارند، تا آن را بپوشانند. می‌بینید؟ اما-اما مسلماً... اگر این کار را می‌کنید، بستگی به این دارد که برای چه انجامش می‌دهید. می‌بینید؟ این بستگی دارد که برای چه انجامش می‌دهید. و بعد...

۳۸۲. ولی در هر صورت، آنجا ایستاده بودم، سرم را لمس کردم و باز موهای خودم را داشتم. خدایا! دوباره جوان بودم. و اینها، همه‌ی اینها، جوان بودند! و فکر می‌کردم: "خب، این عجیب نیست؟ ایناهاشند." و همه داشتند می‌دویدند...

۳۸۳. و نگاه کردم، هوپ را دیدم که دارد می‌آید. او... می‌دانید، او در بیست و دو سالگی فوت کرد. هنوز به همان اندازه زیبا بود. بسیاری از شما او را به یاد دارید، آن چشمان تیره‌ی بزرگ. او آلمانی بود، موهای سیاهش از پشتش آویزان بود. فکر می‌کردم: "وقتی به اینجا برسد، خواهد گفت، خواهد گفت، بیل!... می‌دانم که خواهد گفت... می‌دانم که وقتی به اینجا برسد خواهد گفت: "بیل!"

۳۸۴. داشتم نگاه می‌کردم، هریک از این زنان می‌آمد و من را بغل می‌کرد و می‌گفت: "اوه، برادر عزیز! از دیدارت بسیار خوشنودیم." و من با خودم فکر می‌کردم... همه یک شکل لباس پوشیده بودند، ولی موهایشان فرق می‌کرد، می‌دانید، موهای سرخ، سیاه و بلوند. داشتند

۳۹۲. می‌بینید، این زیر مذبح بود، همچنان، مکان ششم، جایی که انسان‌ها می‌روند، نه هفتم. جایی که خدا هست، یعنی بُعد هفتم. بلکه ششم!

۳۹۳. و آنها، و آنها همه آنجا بودند و داشتند عبور می‌کردند. من گفتم... به نظر می‌رسید که میلیون‌ها نفر باشند. هرگز آنها را ندیده بودم... و زمانی که آنجا نشستم، این مردان و زنان هنوز به سمت من می‌دویدند و من را بغل می‌کردند و من را «برادر» خطاب می‌کردند. و من آنجا نشسته بودم.

۳۹۴. و بعد صدا گفت: "تو به قوم خود پیوستی، همان‌طور که یعقوب به قوم خویش پیوست."

گفتم: "اینها همه قوم من هستند؟ یعنی اینها همه برانهام هستند؟"

او گفت: "نه، اینها کسانی هستند که تو به سمت مسیح هدایت کردی."

۳۹۵. به اطراف نگاه کردم. یک زن حقیقتاً زیبا داشت به آن سمت می‌آمد... او هم مثل سایرین بود. او بازوانش را دور من انداخت و گفت: "اوه، برادر عزیز من!" و به من نگاه می‌کرد.

۳۹۶. با خودم فکر کردم: "خداوند من! او شبیه یک فرشته است." و از آنجا عبور کرد. صدا گفت: "او را نشناختی؟"

گفتم: "نه، او را نشناختم."

۳۹۷. گفت: "وقتی بیش از نود سال سن داشت او را به مسیح هدایت کردی." گفت: "می‌دانی چرا این قدر به تو احترام می‌گذارد؟"

گفتم: "آن دختر زیبا بیش از نود سال سن داشت؟"

۳۹۸. "بله." گفت: "او دیگر هیچ تغییری نخواهد کرد." گفت: "به همین خاطر است که می‌گویند، برادر عزیز."

۳۹۹. فکر کردم: "اوه خداوند! من از این می‌ترسیدم؟ این افراد حقیقی هستند." آنها، آنها جایی نمی‌رفتند و از بودن در آنجا خسته نبودند.

و گفتم: "خب، چرا نمی‌توانم عیسی را ببینم؟"

۴۰۰. گفتم: "خب، او یک روز خواهد آمد، او نخست نزد تو خواهد آمد و بعد تو داوری خواهی شد." گفتم: "این افراد، کسانی هستند که تو هدایت کردی."

۴۰۱. من گفتم: "منظورت این است که بعنوان یک رهبر، من... او مرا داوری خواهد نمود؟" گفتم: "بله."

۴۰۲. و من گفتم: "آیا هر رهبری می‌بایست بدین صورت داوری شود؟" گفتم: "بله."

گفتم: "پولس چگونه؟"

گفتم: "او باید با قوم خود داوری شود."

۴۰۳. خب، گفتم: "اگر گروه او داخل شود، گروه من هم داخل خواهد شد، چون من دقیقاً همان کلام را موعظه کردم." همین است. گفتم: "او به نام عیسی تعمیم داد، من هم همین‌طور، موعظه‌ی من..."

۴۰۴. و میلیون‌ها نفر هم‌زمان فریاد زدند و گفتند: "و ما بر آن آرامی داریم."

۴۰۵. با خودم فکر می‌کردم: "خدای من! اگر قبل از اینکه به اینجا بیایم این را می‌دانستم، مردم را وادار به آمدن به اینجا می‌کردم. آنها نمی‌بایست این را از دست بدهند، اینجا را ببین!" و بعد...

۴۰۶. و او گفتم: "حال، یک روز او خواهد آمد و بعد... اکنون، در اینجا، ما نه می‌خوریم و نه می‌آشامیم و نه می‌خواهیم. ما همه یک هستیم."

۴۰۷. خب، این عالی نیست، فراتر از عالی است. بی نظیر نیست، بلکه فراتر از بی نظیر است. هیچ نامی نیست که بتواند... نمی توانید فکر کنید... هیچ واژه‌ای برای توصیف آن وجود ندارد. شما فقط به آن می‌رسید، همین و بس.

۴۰۸. و فکر کردم: "خب، این، این عالی خواهد بود. و بعد از آن قرار است چه کار کنیم؟"

۴۰۹. گفت: "بعد، زمانی که عیسی بیاید، و ما... او تو را داوری خواهد کرد، بخاطر خدمتت. سپس به زمین برمی‌گردیم و بدن‌ها را برمی‌گیریم." خب، آن زمان اصلاً به این فکر نمی‌کردم. این دقیقاً کلام است. گفت: "سپس به زمین برمی‌گردیم و بدن‌ها را برمی‌گیریم، آن وقت خوراک خواهیم خورد. اینجا نه می‌خوریم و نه می‌خواهیم." گفت: "آنجا خواهیم خورد، وقتی به زمین باز گردیم."

۴۱۰. فکر کردم: "خدای من! آیا این عالی نیست؟ و من از این می‌ترسیدم. چرا از این می‌ترسیدم که به اینجا بیایم؟ خب، این کمال بعلاوه‌ی، کمال بعلاوه‌ی کمال است. اوه، این عالی است."

۴۱۱. می‌بینید، ما درست زیر مذبح بودیم. می‌بینید؟ همین بود، درست زیر مذبح، منتظر آمدن... منتظر او که برود و آنهایی را که در خواب هستند، بدن‌های خوابیده در خاک را دوباره بلند کند، بیاید و ما را برخیزاند.

۴۱۲. مثل زمانی که عیسی از فردوس آمد، و ابراهیم، اسحاق و تمام آنهایی که در انتظار قیامت نخست بودند را برخیزانید، آنها به شهر وارد شده و بر بسیاری ظاهر گشتند.

۴۱۳. این کاملاً کتاب مقدسی است. رویا این بود، یا هر چه که بود، کاملاً کتاب مقدسی بود.

۴۱۴. گفتم: "خب، آیا این عالی نیست؟! بعد فکر کردم: "آیا این..."

۴۱۵. بعد شنیدم که یک چیزی شیهه کشید، مثل یک اسب و نگاه کردم. و اسب زین شده‌ی من که بر آن سوار می‌شدم، پرنس کوچک، خیلی او را دوست داشتم، آنجا بود، کنار آن

ایستاده بود و سرش را برشانه‌ی من گذارد تا من را بغل کند. مثل زمانی که به او قند می‌دادم، می‌دانید، و سرش را می‌گذاشت... دستم را به دور او حلقه کردم. گفتم: "پرنس! می‌دانستم که اینجا خواهی بود."

احساس کردم یک چیزی دستم را لیس می‌زند. سگ شکاریم هم آنجا بود.

۴۱۶. زمانی که آقای شورت^{۴۱} او را مسموم کرد، قسم خوردم که بخاطر این کار، آقای شورت را خواهم کشت. حدود شانزده سال سن داشتم، او را مسموم کرد، یک غذای سمی به او داد. پدرم من را نگه داشت، اسلحه در دست داشتم، می‌رفتم تا درست در مرکز پلیس به او شلیک کنم. گفتم: "او را خواهم کشت." گفتم: "خب..." سر قبر سگ رفتم. او را دفن کرده بودم. گفتم: "فریتز! تو برایم مثل یک همدم بودی. تو مرا لباس پوشاندی و به مدرسه فرستادی و می‌خواستم وقتی پیر شدی از تو مراقبت کنم. حالا آنها تو را کشتند." گفتم: "به تو قول می‌دهم فریتز! او زنده نخواهد ماند." گفتم: "به تو قول می‌دهم، او زنده نخواهد ماند. یک‌زمانی او را در خیابان گیر می‌اندازم، وقتی دارد راه می‌رود، آن وقت به سراغش می‌روم." گفتم: "انتقام تو را از او می‌گیرم."

۴۱۷. ولی می‌دانید چه شد؟ او را به مسیح هدایت کردم، در نام عیسی تعمیدش دادم و در زمان فوتش او را دفن کردم. بله، آقا! حدود دو سال پس از آن واقعه ایمان آوردم. آن زمان دیدگاه متفاوتی داشتم. بجای اینکه از او متنفر باشم، او را دوست داشتم.

۴۱۸. پس بعد، در هر صورت، فریتز آنجا ایستاده بود و دست من را لیس می‌زد. و من... داشتم نگاه می‌کردم.

۴۱۹. نمی‌توانستم گریه کنم. هیچ کس قادر به گریه کردن نبود. فقط شادی بود. نمی‌توانستید غمگین باشید، چون سراسر شادمانی بود. نمی‌توانستید بمیرید، چون هم‌ا‌ش حیات بود. می‌بینید؟ می‌بینید؟ نمی‌توانستید پیر شوید. چون هم‌ا‌ش جوانی بود. و این چیزی بود که...

این کامل است. فکر کردم: "اوه، آیا این عالی نیست!" میلیون‌ها... اوه خدای من! درست در خانه بودم. می‌بینید.

۴۲۰. و بعد صدایی شنیدم. آوازی بلند گفت: "هرچه تا به حال دوست داشته‌ای..." پاداش خدمتم، من به هیچ پاداشی نیاز ندارم. او گفت: "هرچه تا به حال دوست داشتی، خدا به تو داده است."

گفتم: "جلال بر خدا!"

۴۲۱. حس جالبی داشتم. فکر کردم: "جریان چیست؟ احساس جالبی دارم." برگشتم و نگاه کردم. بدنم روی تخت داشت تکان می‌خورد. گفتم: "اوه، مسلماً مجبور نیستم که برگردم. نگذارید بروم."

۴۲۲. ولی انجیل باید موعظه می‌شد. ظرف یک ثانیه، دوباره روی تخت خواب بودم، به آن صورت.

۴۲۳. هنوز دو ماه از آن نگذشته، که... شما از این خبر دارید و در مجله‌ی صدای تاجرین آن را خوانده‌اید. این به تمام جهان رسیده است. و برادر نُرمان،^{۲۴۲} فکر کنم امشب یک جایی اینجا باشند. او این مطلب را ترجمه کرد و به شکل جزوه منتشر کرد. به همه‌جا ارسال شده، و خیلی از خادمین در این باره مکاتبه کردند...

۴۲۴. یکی اینجا دارم، همین را برایتان باز گو می‌کنم. البته صدها مورد این گونه داشتیم. این یکی می‌گوید: "برادر برانهام! رویای شما در صدای تاجرین..."

۴۲۵. از تامی نیکولز^{۲۴۳} قدردانی می‌کنم، هرچند که دیگر با تاجرین همراه نیست. دلیلش را نمی‌دانم، ولی دیگر با آنها نیست. او چیزی را که من گفته بودم، به درستی نقل کرده بود. همان‌جا در یک مجله‌ی تئلیتی، او گفته بود: "درحالی که من... پولس به نام عیسی تعمید می‌داد، و به قوم هم حکم کرده بود که همین کار را بکنند، من هم همین کار را انجام

داده‌ام." او به همان صورتی که بود، این را نقل قول کرده بود. می‌بینید؟ و بعد من -من -من فکر کردم: "خدای من!"

۴۲۶. این خادم مکاتبه کرده بود و گفته بود: "برادر برانهام! رویای شما..."

۴۲۷. که می‌توانست یک رویا بوده باشد. گفت... نمی‌خواهم بگویم «تبدیل» اگر پولس... اگر به آسمان اول بالا برده شدم و این را دیدم، پس درباره‌ی پولس که درست به آسمان سوم بالا برده شد، چه می‌شودگفت؟ آن چه بود؟ او گفت حتی نمی‌تواند درباره‌ی آن صحبت کند، اگر به بالا برده شده بود. نمی‌دانم این یک بالا برده شدن بود یا نه. نمی‌توانم بگویم. نمی‌توانم چیزی بگویم.

۴۲۸. اما این خادم گفت: "برادر برانهام! رویای شما خیلی خوب و کتاب مقدسی به نظر می‌رسید. تا زمانی که از بودن اسب در آنجا صحبت کردید." گفت: "اسب در آسمان؟" گفت... حال متوجه ذهن روحانیت کلیسایی، حکمت و فکر او می‌شوید؟ می‌بینید؟ او گفت: "آسمان برای بشر ساخته شده است، نه برای اسب‌ها."

۴۲۹. خب، من نشسته بودم، بیلی پسرم حدود سه یا چهار ماه قبل نامه را اینجا در دفتر قدیمی کلیسای ما گذاشته بود.

۴۳۰. گفتم: "برادریزیم! از حکمتان متعجب هستم، و از شناختن از کتاب مقدس. ولی، من نگفتم که در آسمان بودم، گفتم جایی شبیه فردوس بود، چون مسیح هنوز در جایی بالاتر بود. می‌بینید، ولی... " گفتم: "اگر راضی‌تان می‌کند، مکاشفه باب ۱۹ را باز کنید. و هنگامی که عیسی از آسمان‌های آسمان خارج می‌شود، سوار بر اسبی سفید است و تمامی مقدسین که همراه او هستند سوار بر اسب هستند." درست است صد درصد. بله، حقیقتاً.

۴۳۱. و درست در همان مکان کسی بود که به عقاب شبیه بود، و یکی شبیه گوساله بود و یکی... خب، آن اسب‌هایی که به دنبال ایلیا آمدند، کجا هستند؟ این فقط نشان می‌دهد که ذهن انسانی فقط به دنبال چیزی است تا ایراد بگیرد.

۴۳۲. حال توجه داشته باشید. داشتم فکر می‌کردم، همان‌طور که این برادر، برادر دیندار، یوحنا... فکر کردم نقطه‌ی خوبی باشد که این فکر را مطرح کنم، قبل از اینکه بحث را به اتمام برسانیم. اگر یوحنا به آنجا نگریست و آنها برادرانش بودند، برادران او که می‌بایست اندکی تحمل می‌کردند، پس می‌بینید. خداوند خدا به من اجازه داده است که برادرانم و مقدسینی که منتظر آمدن خداوند خدا هستند را ببینم. توجه داشته باشید، آنها زیر مذبح قربانی نبودند، گروه من نبودند، ولی اینها بودند، آنها شهدا بودند. می‌بینید؟ گروه من زیر مذبح شهدا نبودند.

۴۳۳. حال می‌خواهم که خیلی بادقت گوش کنید. و حتما تا ده دقیقه‌ی دیگر جلسه را به اتمام می‌رسانیم، رأس ساعت ده، حتی اگر مجبور باشم که بحث را فردا به اتمام برسانم.

۴۳۴. ببینید، آنها، آنها گروه من... آنها‌یی که خداوند به من نشان داد، یعنی عروس، او زیر مذبح شهدا نبود، قربانی مذبح شهدا. بلکه جامه را دریافت کرده بود. از طریق پذیرش فیض بخشنده‌ی کلام زنده. مسیح به آنها جامه‌ی سفید داده بود. فکر نمی‌کنم با گشودن...

۴۳۵. فکر می‌کنم، با بازگشایی مهر پنجم، همان‌طور که باور دارم، این برای ما باز شده است. این را با وجدان راحت و با مکاشفه‌ی واضح در برابر خدا انجام دادم. نه اینکه سعی کنم که این را انجام دهم، چون همواره مخالف تشکیلات بوده‌ام، و هرگز عضو یکی از آنها نخواهم شد. اما این اکنون برای من باز شده است.

۴۳۶. و به یک چیز دیگر هم فکر می‌کنم. توسط بازگشایی این مهر پنجم، در این روز، یک تعلیم همین‌جا اصلاح می‌شود، که شاید درباره‌اش صحبت کنم، از خوابیدن جان. متوجه هستم برخی در اینجا هستند که به این باور ندارند، به خوابیدن جان. فکر کنم این دیدگاه را رد می‌کند، آنها نخواهید‌اند. زنده هستند. بدنشان در خواب است، ولی جان در قبر نیست، آنها در حضور خدا هستند، زیر مذبح.

۴۳۷. اینجا جایی است که با این برادر عزیز، که یک معلم است، تفاوت دارم. و متوجه شدم،

می‌دانم که برخی از اعضای او را می‌بینم که اینجا نشسته‌اند. اینکه، متوجه هستم که او یک معلم بزرگ است. او یک دکتر است، دکترای الهیات، و یک پی‌اچ‌دی. و ال‌ال‌دی. دارد. او فرد بسیار خوبی هم هست، فکر کنم که الآن او در گذشته باشد. ولی او فرد خیلی خوبی بود، و همین‌طور یک نویسنده‌ی خوب. اوریا اسمیت مؤلف کتاب *دانیال و مکاشفه*.^{۲۴۴} خطاب به شما افرادی که دنباله‌رو تعالیم او هستید، حال... نمی‌خواهم... این را از روی تکبر نمی‌گویم، ولی من... می‌بینید؟

۴۳۸. ولی برادر اسمیت، در تلاش برای پشتیبانی، تلاش برای پشتیبانی از آموزه‌ی خوابان‌ها، به این اشاره می‌کند که: "جان می‌خواهد. و در آسمان هیچ مذبح قربانی وجود ندارد، اینکه تنها مذبحی که از آن سخن رفته... " که او باور دارد در آسمان است "مذبح بخور است." ولی خطاب به شما افراد گرامی... و نه اینکه بخواهم با این برادر مخالفت کنم. من شاید... امیدوارم آن‌سو او را ملاقات کنم. قصد مخالفت با این معلم بزرگ را ندارم.

۴۳۹. اما فقط برای اینکه به شما نشان دهم این چطور آن دیدگاه را رد می‌کند. این آن را رد می‌کند، بازگشایی این مهر، در این روز، خوابیدن جان را کاملاً از مسیر برمی‌دارد. می‌بینید؟ آنها زنده هستند. آنها نمرده‌اند. می‌بینید؟ توجه کنید.

۴۴۰. حالا به این توجه کنید. اگر هیچ مذبح قربانی‌ای در آسمان وجود نداشته باشد، پس قربانی گناه که بره باشد کجا قرار دارد؟ باید جایی باشد که این بره‌ی ذبح شده، آغشته به خون، در آنجا قرار گرفته باشد، جایی که خون...

۴۴۱. حال، بخور، رایحه بود، چیزهای با رایحه‌ای که می‌سوزانند و کتاب مقدس گفت که «دعاهای مقدسین» بود. اگر قربانی بر روی مذبح نباشد، آن وقت دعاها نمی‌تواند پذیرفته بشود. این تنها از طریق خون بر روی مذبح قربانی است که اجازه می‌دهد دعاها به خدا برسند.

۴۴۲. برادر اسمیت در اشتباه بود. می‌بینید. نه اینکه قصد مخالفت با او را داشته باشم. فکر کنم محبت برادرانه و احترامی که برای کار بزرگش دارم را روشن ساخته‌ام. ولی او در اشتباه بود.

۴۴۳. مهر پنجم این را باز کرده است. می‌بینید، می‌بینید، و خیلی چیزهای دیگر، اگر متوجه شده باشید، منتظر سؤال‌های خود هستم، اگر من... بسیار خوب.

۴۴۴. حال، تابوت عهد کجا بود، بره‌ی ذبح‌شده، زخمی و خونین به جهت کفاره برای این دعا‌های خوش بو؟

۴۴۵. توجه داشته باشید، کتاب مقدس می‌گوید: "اگر این خانه‌ی زمینی خیمه‌ی ما ریخته شود، دیگری را، آماده در انتظار داریم." اینجا جایی است که من آن مقدسین را دیدم. می‌بینید؟

۴۴۶. ببینید وقتی که یک کودک... خواهران! بخاطر این صحبت صریح در حضور زنان جوان باز هم عذر می‌خواهم. ولی، نگاه کنید. وقتی یک مادر آبستن می‌شود، و آن عضلات کوچک شروع به پیچ و تاب و حرکت می‌کنند، متوجه می‌شوید، این یک بدن طبیعی است و به همان صورت طبیعت دارد یک بدن طبیعی را شکل می‌دهد.

۴۴۷. تا به حال به همسران قبل از اینکه نوزاد متولد شود، توجه کرده‌اید؟ او همواره، در انتها، بسیار مهربان و دوست‌داشتنی می‌شود. اگر تمام عمرش آن‌گونه نبوده باشد، در آن زمان آن‌طور خواهد بود. تا به حال متوجه شده‌اید که چقدر مقدس‌گونه، یا این نوع احساس، به مادر توجه کرده‌اید؟

۴۴۸. بعد مشاهده می‌کنید که یک گناهکار، مادری که باردار است را مضحکه می‌کند، این مسخره است. این یک حیات است که به جهان وارد می‌شود.

۴۴۹. اما آیا توجه کرده‌اید که اطراف آن مادر به نظر می‌رسد که یک احساس شیرین و محبت وجود داشته باشد؟ این چیست؟ این یک بدن کوچک روحانی است، حیات روحانی، منتظر ورود به آن بدن کوچک به محض متولد شدن است.

۴۵۰. و بعد، کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که ما مولود خدا هستیم. ما مولود روح القدس هستیم، که، در ما مسیح است، بعنوان یک فرزند خدا که در ما شکل گرفته است و هنگامی که این بدن زمینی ریخته شود، این بدن روحانی از دل زمین بیرون می‌آید، یک بدن دیگری هست که در انتظار دریافت آن است. اگر این خیمه‌ی زمینی بیفتد، بدن دیگری هست که آن دریافت کند. این بدن‌های فانی، نامیرایی را دربر خواهد گرفت. این بدن زمینی، بدن آسمانی را تن خواهد کرد. این، متوجه منظوم می‌شوید؟ یک بدن جسمانی است که آلوده به گناه است. ولی، درست مانند این، بدن دیگری هست که بدان وارد می‌شویم.

۴۵۱. و خدا را بسیار شاکرم که می‌توانم، بعنوان شبانتان و برادران بگویم، من آن افراد را دیده‌ام. در آن بدن، آنها را با دستان خود لمس کرده‌ام.

۴۵۲. دقت کنید. به موسی بنگرید، به ایلیا. بعد از اینکه موسی مرده بود، و ایلیا به آسمان برده شده بود، او در کوه تبدیل هیئت ایستاده و با حواس، گویایی، شنوایی و درک خود قبل از مصلوب‌شدن، داشت با عیسی صحبت می‌کرد. حال، او چه نوع بدنی داشت؟

۴۵۳. به سموئیل بنگرید، بعد از گذشت حدود دو سال از مرگ او، آن شب توسط جادوگر در آن غار خوانده شد، و با زبان با شائول سخن می‌گفت، صدای شائول را شنید، به او جواب داد و چیزهایی که قرار بود اتفاق بیفتد را از پیش می‌دانست. همچنان، روح او تغییری نکرده بود. او یک نبی بود.

۴۵۴. وقتی روح ایلیا بر یک انسان قرار می‌گیرد، او را مانند ایلیا به پیش خواهد برد. او به بیابان خواهد رفت. عاشق بیابان خواهد بود. او متفرق از زنان فاسد خواهد بود. او برضد تشکیلات خواهد بود. او با کسی تعارف نخواهد داشت. و این... این روح او خواهد بود و باز که آمد، همین گونه بود.

موسی همان فرد خواهد بود.

حال، در مکاشفه ۸:۲۲ همین را متوجه می‌شویم.

۴۵۵. حال، برای مشخص کردن این، برای آنهایی که... آن جان‌های (به این دقت کنید). زیر مذبح، در گشایش این مهر، که در زمان بین موت مسیح و بالارفتن کلیسا، گروه آیشمن، و تمام آنها، آن یهودیان و نامشان در دفتر حیات. اگر دقت کنید، برادر من! بر طبق کلام، آنها می‌توانستند سخن بگویند، فریاد بزنند، صحبت کنند، بشنوند، و تمام حواس پنج‌گانه را داشتند. در قبرها خفته نبودند، در بیهوشی و بی‌خبری. آنها کاملاً بیدار بودند و می‌توانستند صحبت کنند، بشنوند و هرچیز دیگری. درست است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] اوه! ما را امداد کن!

۴۵۶. دو دقیقه. آمین! من... متأسفم که نیم ساعت شما را نگه داشتم. نه، نمی‌توانم! باید این را بگویم... می‌بینید؟ درست است.

۴۵۷. ولی می‌بینید، این بهترین درکی است که دارم، بهترین... و طبق مکاشفه‌ای که امروز صبح درست قبل از سپیده‌دم به من عطا شد، توسط خداوند عیسی مسیح، این مهر گشوده شده‌ی پنجم است، و در کنار چهارتای دیگر قرار می‌گیرد. و با کمک او می‌خواهم حیاتی نزدیک‌تر... تا حد ممکن نزدیک‌تر داشته باشم و به دیگران هم تعلیم بدهم که همین کار را بکنند، تا زمانی که او را ملاقات کنم، همراه با شما، در جلال، وقتی همه چیز تمام شده باشد.

۴۵۸. و به‌راستی باور دارم، با تمام قلبم، که مکاشفه‌ی مکشوف شدن مهرهای اول، دوم، سوم، چهارم و پنجم اکنون برای ما باز شده است.

دوستش دارم، دوستش دارم

چونکه نخست او مرا دوست داشت

[برادر برانهام سریع با کسی صحبت می‌کند.]

و بهای نجاتم را پرداخت

بر صلیب جلجتا

[برادر برانهام شروع می‌کند به زمزمه‌ی سرود «دوستش دارم».]

۴۵۹. اکنون، در سکوت و احترام، در برابر خدا، همین‌طور که دیدیم این مهر برای ما باز شد، خدا می‌بایست فرزندان محبوب خود را می‌گرفت و آنها را کور می‌کرد، و می‌فرستاد، چون عدالت خود او... عدالت، داوری گناه را خواستار است. به این فکر کنید. عدالت او، و تقدس او مستلزم عدالت است. و شریعت بدون مجازات، شریعت نیست. و شریعت خود او، خودش، نمی‌تواند نقض بشود و همچنان خدا باقی بماند.

۴۶۰. به همین دلیل است که خدا باید انسان می‌شد. او نمی‌توانست یک جایگزین بگیرد. یک فرزند که... یک فرزند معمولی خود یا چیزی مثل آن. خدا هر دوتای آنها شد، عیسی هم پسر شد و هم خدا. تنها راهی که عادلانه می‌توانست انجامش دهد. خدا می‌بایست مجازات را متحمل می‌شد، خودش. این عدالت نبود که این امر بر دوش کس دیگری، شخص دیگری گذارده شود. پس، شخص عیسی، خدا بود، آشکار شده در جسم، که عمانوئیل خوانده شد.

۴۶۱. و برای انجام این کار، برای اختیار کردن عروس و برای نجات امت‌های بت‌پرست، او مجبور بود فرزندان خویش را کور کند. و بعد بخاطر آن، آنها را مجازات نماید، در جسم، بخاطر رد کردن او. ولی فیض او جامه‌ها را فراهم نمود. ولی حیات، دیدیم که اتفاق افتاد.

۴۶۲. و اگر او برای اینکه ما فرصتی داشته باشیم مجبور بود این کار را بکند، چطور می‌توانیم در محبت به آن فرصت پشت پا بزنیم؟ اگر امشب در این ساختمان کسی هست، آن فرد، چه جوان یا پیر، به فرصتی که خدا با چنین بهایی مهیا کرده پشت پا زده، و اکنون می‌خواهید که این هدیه‌ی خدا را بپذیرید، تا مجبور نباشید تا جایی که می‌دانیم، یک شهید باشید، هر چند ممکن است باشید. اما یک جامه‌ی سفید برای شما مهیا شده است. و اگر اکنون خدا بر در قلبت می‌زند، چرا آن را نپذیری؟ [برادر برانهام سه بار روی منبر می‌زند.]

حال سرهایمان را خم کنیم.

۴۶۳. اگر آن شخص یا اشخاص اینجا هستند، که مشتاق آن هستند، یا می‌خواهند آن را بر

پایه‌ی ایمان شما در خون ریخته‌شده پذیرند که خدا باید برای شما می‌ریخت، که بیش از هر انسان فانی متحمل آن رنج شد. هیچ موجود فانی نبود که بتواند متحمل چنین رنجی بشود. تا زمانی که، اندوه خود او آب و خون او را در رگ‌هایش از هم جدا کرد. قبل از اینکه به جلیجتا برود، قطرات خون از بدن او جاری بود، با چنان اندوه و قلب شکسته از کاری که می‌بایست انجام می‌داد. اما، می‌توانست هم آن را رد کند. ولی به اراده‌ی خود برای من و شما این کار را کرد. آیا می‌توانید چنین محبت بی‌بدیلی را رد کنید؟

۴۶۴. اکنون شما این را متوجه می‌شوید، بخاطر بازشدن این مهرها، که چه کار کرده‌اید، و خدا برای شما چه کار کرده است. و شما حاضرید که زندگی خودتان را تسلیم خدا بکنید، و اگر او شما را از دستان ضد‌مسیح که الآن در آن هستید خارج سازد، آیا با بلند کردن دستتان و گفتن: "خدایا! با این کار نشان می‌دهم که هدیه‌ی فیض تو را می‌پذیرم." هدیه‌ی او را می‌پذیرید؟

۴۶۵. "برادر برانهام! مشتاق دعا‌های شما هستم، که همواره امین بمانم."

۴۶۶. دستتان را بلند کنید و من دعا خواهم کرد. خدا به شما برکت بدهد. خدا به شما برکت بدهد. صادق باشید. این کار را نکنید، مگر اینکه واقعاً هدفتان این باشد. و همان‌جایی که نشست‌اید، همان‌جا این را بپذیرید. چون، به یاد داشته باشید، نمی‌توانستید دستتان را بلند کنید، مگر اینکه چیزی به شما می‌گفت که این کار را بکنید. و هیچ چیز دیگری نمی‌توانست این کار را بکند، مگر خود خدا.

۴۶۷. پس حالا، می‌بینید که کلام خیلی عالی گشوده شده است. می‌دانید که چه چیزی در جریان بوده، در طول تمام ادوار، چند سال اخیر، بیست یا سی سال اخیر. می‌بینید که کاملاً اثبات شده است. می‌بینید که کلام می‌گوید دقیقاً چه اتفاقی افتاده و یا چه اتفاقی در شرف وقوع است. بعد، بر پایه‌ی ایمان در عمل مسیح، هر جایی که اکنون نشست‌اید، و دستانتان را بلند کرده‌اید، بگویید "از این لحظه به بعد تمام شده است. اکنون مسیح را بعنوان منجی خود می‌پذیرم و مابقی عمرم برای او زیست خواهم کرد. و مشتاقم که خدا من را به روح‌القدس پر سازد." و اگر به نام عیسی مسیح تعمیم نیافته‌اید، حوض آب در انتظار شما خواهد بود.

دعا کنیم.

۴۶۸. خداوند خدا! تعداد دستان زیادی در بین جماعت بالا رفته است. اطمینان دارم تو همان خداوند عیسی هستی که کفاره را برای ما داری، سالها قبل. و با دیدن گشوده شدن آن مهرها، و امور عظیمی که همین جا در طول چند سال اخیر رخ داده است، با تمام قلبم ایمان دارم که در رحمت در حال بسته شدن است. و تو آماده‌ی رهسپاری برای رهایی قوم خود هستی. مادامی که خدا هست، و دری باز است، همان‌طور که در ایام نوح بود، باشد تا این جان‌های گران‌بهایی که ساکن این بدن خیمه‌ای هستند که یک روز ریخته خواهد شد، که دستان فانی را بلند کرده‌اند، در درون آنها، بخاطر الزام و اعترافشان که ایمان دارند و می‌خواهند پیشنهاد تو برای نجات را بر این کتاب گشوده‌ی مهرها که برای ما باز شده است، بپذیرند. بدانها عطا کن، امشب، جامه‌ای از عدالت عیسی مسیح و جان آنها را بدان ملبس کن، تا در روزی که نزدیک است به واسطه‌ی خون عیسی مسیح، در کمال در برابر تو بایستند.

۴۶۹. خداوند خدا! اگر آنها به نام عیسی مسیح تعمید نیافته‌اند! و بر پایه‌ی مکاشفه‌ای که تو در مورد آن به من دادی، و با دیدن اینکه پولس کسانی که به تعمید یحیی تعمید یافته بودند را امر کرد تا به نام عیسی مسیح تعمید یابند تا روح‌القدس را بیابند، در اعمال ۱۹، از تو می‌طلبم که آنها را به حقیقت متقاعد کنی خداوند! و باشد که از تو متابعت کنند.

۴۷۰. و بعد در اطاعت پذیرششان، و اطاعت به اعترافشان، و به آب، تو در عوض آنها را به روح‌القدس پراسازی، برای قوت خدمت برای مابقی عمرشان، اکنون آنها را به تو می‌سپارم، به نام بره‌ی قربانی خدا، عیسی مسیح، آمین، آمین!

دوستش دارم، دوستش دارم

چونکه نخست او مرا دوست داشت

و بهای نجاتم را پرداخت

بر صلیب جلجتا

۴۷۱. اکنون شمایی که دستتان را بلند کرده بودید! حکم روح را اطاعت کنید، و از اصول کلام برای یک گناهکار توبه کرده، پیروی کنید. در هر عملی از آن پیروی کنید. و خدای آسمان بخاطر پایداری تان برای او، شما را پاداش عطا کند. خدا به شما برکت دهد.

۴۷۲. فردا شب، کاغذ و قلم خود را مطابق معمول به همراه داشته باشید. انتظار داریم که اگر خدا بخواهد رأس همین ساعت، هفت و سی دقیقه، اینجا باشیم. و... برای من دعا کنید که خدا مهر ششم را برای من بگشاید. فردا، تا بتوانم همان طور که او به من عطا می کند، آن را به شما اعلام کنم... تا آن زمان، باز می خوانیم. نه فقط از طریق سرودها، بلکه توسط ستایش هایمان برای او که بجای ما مرد و ما را فدیة کرد. دوستش دارم.

اکنون این شبان ما.

... دوستش دارم

چونکه نخست او مرا دوست داشت

مهر ششم

۱. چند لحظه سرهایمان را خم کنیم.
۲. خداوندا! یک بار دیگر برای جلسه در اینجا جمع شده‌ایم. و به زمانی فکر می‌کنیم که در ایام اولیه، همه برای برکات خدا به شیلوه می‌آمدند. و اکنون، امشب، اینجا جمع شده‌ایم تا کلام تو را بشنویم. و همان‌طور که به مطالعه و بررسی این بخش خاص کلام پرداختیم، که بره تنها کسی بود که می‌توانست مهرها را بگشاید. و امشب دعا می‌کنیم، درحالی که به این مهر عظیم ششم می‌پردازیم. پدر آسمانی! دعا می‌کنیم که امشب بره این را برای ما باز کند. اکنون ما برای درک و فهم آن اینجا هستیم. هنگامی که هیچ انسانی بر روی زمین یا در آسمان شایسته نبود، تنها بره شایسته یافت شد. پس باشد تا آن یگانه شایسته امشب بیاید و مهر را برای ما بگشاید، تا ما بتوانیم پشت پرده‌ی زمان را بنگریم. این به ما کمک خواهد کرد، ایمان داریم پدر! این دوران عظیم تاریک و گناه‌آلودی که در آن زندگی می‌کنیم، این به ما کمک خواهد کرد و به ما دلیری خواهد داد. توکل داریم تا در نظر تو فیض بیابیم. خودمان را با کلام به تو می‌سپاریم، در نام عیسی مسیح، آمین! بفرمایید بنشینید.
۳. عصر بخیر دوستان! افتخار بزرگی است که امشب دوباره اینجا و در خدمت خداوند باشیم. کمی تأخیر داشتیم. می‌خواهم که... یک مورد اوژناسی، یک نفر رو به مرگ بود، یکی از اعضای این کلیسا، مادرش اینجاست، یا به اینجا می‌آید. گفتند که آن مرد در بستر مرگ است. پس من به دیدن او رفتم و دیدم که تنها سایه‌ای از آن مرد در بستر خوابیده و درحال موت است، مردی تقریباً هم سن من. و فقط در طول چند لحظه شاهد برخاستن یک مرد بر روی پاهایش و ستایش خداوند بودم. پس، خداوندا! اگر حاضر باشیم به گناهانمان اعتراف کنیم و کاری را که درست است، انجام دهیم؛ یعنی طلب رحمت کرده و او را

بخوانیم، خدا منتظر است و حاضر است تا آن را به ما عطا کند.

۴. و اکنون، می‌دانم که امشب اینجا هوا گرم است. و-و این... فکر می‌کنم کلاً سیستم گرمایشی خاموش باشد و-و ما...

۵. دیشب یا امروز متوجه شدم که این هفتمین روزی است که در اتاقی بدون روشنایی و فقط با استفاده از نور برق مشغول مطالعه و دعا هستم تا خدا مهرها را بگشاید.

۶. خیلی‌ها یادداشت نوشتند، در دسته‌ی سؤال‌ها... یا سؤال‌هایی، کم و بیش، البته خیلی در بافت پرسش نمی‌گنجید. درخواست برگزاری جلسه‌ی شفا یا به هر حال اینکه یک روز بیشتر بمانم تا روز دوشنبه جلسه‌ی شفا داشته باشیم. پس من-من-من ممکن است، یعنی در حقیقت می‌توانم این کار را بکنم، اگر این خواست جماعت باشد که این کار را انجام دهند. می‌توانید به این فکر کنید و به من اطلاع دهید، اگر می‌خواهید بمانید و برای بیماران دعا کنیم.

۷. چون تمام این مدت را به این مهرها اختصاص دادم و خودم را فقط مشغول مهرها ساختم.

۸. پس به این فکر کنید و برایش دعا کنید و به من اطلاع دهید. و اگر خدا بخواهد، این امکان را دارم. قرار بعدی من در آلباکرکی در نیومکزیکو^{۲۴۵} است که چند روز بعد است. باید برای انجام کاری به خانه بروم تا برای برگزاری یک همایش در آریزونا^{۲۴۶} آماده شوم. و بعد، اگر اراده‌ی خدا باشد، برایش دعا کنید، من هم همین کار را خواهم کرد، بعداً بیشتر درمورد آن خواهیم دانست.

۹. من این را متوجه شدم. می‌دانم... می‌روید و درمورد بیماری صحبت می‌کنید، و این اتفاق می‌افتد. می‌بینید. این خانمی را که اینجا نشسته، می‌بینیم؛ اگر چیزی به او کمک نکند، مدت زیادی را اینجا نخواهد بود. پس ما-ما دعا می‌کنیم که خدا بخواهد. این چیزی است که بخاطرش اینجا هستید و از راه دور آمده‌اید. پس-پس روح‌القدس از همه چیز آگاه است. می‌دانید، پس او...

۱۰. ولی، می‌دانید، تلاش کرده‌ام که این زمان را به این مهرها اختصاص بدهم، چون برای همین در نظر گرفته‌ایم. ولی اگر موردی باشد...

۱۱. در هر حال، چند بیمار اینجا هستند که آمده‌اند تا برایشان دعا بشود؟ هر جا که هستید، دستتان را بلند کنید. اوه خدای من! همم! خب، چند نفر فکر می‌کنند که درست خواهد بود، به اراده‌ی خداوند، که بمانیم و این را داشته باشیم، دوشنبه شب را در نظر بگیریم و فقط برای بیماران دعا کنیم و دوشنبه شب جلسه‌ی شفا داشته باشیم؟ تمایل دارید که این کار را بکنید؟ این کار را می‌کنید؟ خب، پس اگر خدا بخواهد، انجامش خواهیم داد. ما-ما جلسه‌ی دعا برای بیماران را چهارشنبه، یا یکشنبه شب، یا دوشنبه شب خواهیم داشت و برای بیماران دعا می‌کنیم.

۱۲. امیدوارم که این امر برنامه‌ی گروهی را که قرار است با آنها آریزونا بروم، مختل نکند. آیا برادر نُرمن^{۲۴۷} امشب اینجا هستند؟ آیا این برنامه‌ی شما را مختل می‌کند؟ [برادر جین نرمن پاسخ می‌دهد: "خیر."]^{۲۴۸} و مابقی شما! اشکال ندارد؟ [بقیه می‌گویند: "بسیار خب."]^{۲۴۹} می‌بینید؟ اشکال ندارد. بسیار خب.

۱۳. پس، به خواست خدا دوشنبه شب برای بیماران دعا می‌کنیم. یک شب به این اختصاص داده می‌شود، کاملاً، فقط برای بیماران دعا می‌کنیم.

۱۴. آه، اکنون، حقیقتاً از این، یعنی خدمت به خداوند تحت این مهرها دارم لذت می‌برم. آیا شما از این لذت می‌برید، از بازگشایی مهرها؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۱۵. اکنون، داریم از مهر پنجم یا، مهر ششم صحبت می‌کنیم این مهر از آیه‌ی دوازدهم باب ششم تا آیه‌ی هفدهم را دربرمی‌گیرد. این یکی از مهرهای طولانی است. اتفاقات زیادی در آنجا رخ می‌دهد. و اکنون...

۱۶. هر بار مروری داریم به مطالب شب گذشته، تا یک پیش زمینه‌ای داشته باشیم.

۱۷. و-وقصد دارم مطلبی را هم عنوان کنم. در جعبه‌ی سؤالات چهار یا پنج یادداشت چهار یا پنج سؤال خیلی مهم را یافتم. به من گفته شده که... حتماً می‌خواهم عذرخواهی کنم. نوار ضبط می‌شود؟ ضبط روشن است؟ می‌خواهم از برادران خادم و شما که اینجا هستید، عذرخواهی کنم. گفتند آن شب، زمانی که داشتم درباره‌ی ایلیا صحبت می‌کردم، در آن ساعت که آنها بودند... او گمان می‌کرد تنها کسی است که روده خواهد شد، یا تنها کسی که نجات خواهد یافت. بجای هفت هزار نفر گفتم هفتصد نفر. درست است؟ [جماعت می‌گویند: "بله." "مسلماً بخاطر این اشتباه متأسفم. دوستان! من-من-من این را بهتر می‌دانم. این تنها یک اشتباه لفظی ساده بود، چون می‌دانستم که هفت هزار نفر بودند. این را درست نگفتم. من... و از شما تشکر می‌کنم. خوشحالم که به اینکه چه می‌گویم، توجه می‌کنید. چون می‌دانید. آن وقت، این... چون این هفت هزار نفر است.

۱۸. دو یا سه یادداشت در این مورد به دستم رسید که می‌گفت: "برادر برانهام! به گمانم اشتباه کردید." گفته بود: "آیا این هفت هزار بجای هفتصد نبود؟"

۱۹. با خودم فکر کردم: "مسلماً من نگفتم هفتصد." می‌بینید؟ و بعد من... بیلی.

۲۰. و بعد من، اولین کاری که کردم، یک یادداشت دیگر را برداشتم نوشته بود، "برادر برانهام! شما... به گمانم گفتید هفتصد."

۲۱. و یک نفر گفته بود: "برادر برانهام! آیا این یک رویای روحانی بود که قرار است نمادی باشد و شما دارید این را الگو می‌کنید با هفت...؟" وقتی چنین فکری داشته باشید، باعث می‌شود تا افراد دچار نگرانی شوند و همین کافیسیت تا من را دچار نگرانی و آشفتگی کند.

۲۲. امروز وقتی این مهر گشوده شد، یک اتفاقی افتاد که مجبور شدم کاملاً به بیرون و داخل حیاط بروم و قدم بزنم. کمی در حیاط قدم بزنم. درست است. این تقریباً نفسم را گرفت، می‌بینید، شما از فشار صحبت می‌کنید؟ او خداوند! می‌بینید؟

۲۳. یک چیز دیگر، شما دارید کاملاً براساس چیزی که من می‌گویم، اعتماد و حرکت

می‌کنید و خدا من را بخاطر چیزی که به شما می‌گویم، مسئول خواهد دانست. می‌بینید؟ پس من می‌بایست کاملاً از این چیزها مطمئن باشم، چون زمان بی‌ظنری است که در آن زندگی می‌کنیم. بله.

۲۴. داشتم به دوشنبه برای جلسه‌ی شفا فکر می‌کردم. برادر نوئل! آیا این تداخلی با برنامه‌ی شما دارد؟ [برادر نوئل می‌گوید: "به‌هیچ‌وجه. من اینجا خواهم بود."] خوب است.

۲۵. برادر نوئل عزیز، به شما می‌گویم، از ایشان فقط یکی درست کردند و بعد الگو را گم کردند. این یک... او قطعاً یک دوست و رفیق واقعی برای من بوده است، به شما خواهم گفت.

۲۶. خیمه اکنون ساخته شده و اتاق‌های ویژه‌ی مدرسه‌ی یکشنبه و همه چیز آماده و مرتب است. برخی از شما که در اطراف اینجا، اطراف جفرسونویل زندگی می‌کنید، و می‌خواهید که به کلیسا بیایید، مکان خوبی در اختیار دارید، جایی برای آمدن، یعنی اتاق‌های مدرسه‌ی یکشنبه.

۲۷. معلم خوب، برادر نوئل اینجا، مسئول کلاس بزرگسالان و یک شبان حقیقی است. این را برای تعریف از او نمی‌گویم، ولی ترجیح می‌دهم الآن شاخه‌ی گل رزی به او بدهم. تا اینکه یک حلقه گل کامل را بعد از وفاتش تقدیم کنم. برادر-برادر نوئل را از زمانی که جوانی بیش نبودم، می‌شناسم. او ذره‌ای تغییر نکرده است. او همچنان همان اورمان نوئل است، درست همان‌طور که همیشه بوده است.

۲۸. ملاقات با ایشان را به یاد دارم. او آن‌قدر به من لطف داشت که وقتی اینجا یک واعظ متدیست در شهر بود، از من دعوت کرد تا پشت منبر او قرار بگیرم. جماعت خوبی در کلارکسویل^{۲۴۹} داشتیم، به گمانم اسمش هوارد پارک،^{۲۵۰} کلیسای متدیست خیابان

هریسون^{۲۵۱} باشد. فکر کنم آنجا جایی است که او با شما آشنا شد، خواهر نویل. آنجا، چون خواهر آنجا عضو...

۲۹. در بازگشتم به کلیسا گفتم: "این یکی... این یکی از عزیزترین افراد است. یکی از همین روزها او را در نام خداوند عیسی تعمیم می‌دهم." و چنین شد.

۳۰. ایناهاش! اکنون او رفیق من و در کنار من است. انسانی شریف و قابل احترام. او همیشه در کنار من بوده است... در نزدیکی هرچه تمام‌تر. هرچه بگویم، با من پیش می‌رود و همراه می‌ماند. حتی زمانی که تازه ایمان آورده بود، آن زمان پیغام را درک نکرده بود، ولی به آن ایمان داشت و با آن ماند. این احترام و تکریم برای چنین برادری است. نمی‌توانم به اندازه‌ی کافی از او بگویم. خدا به او برکت بدهد. بسیار خوب.

۳۱. اکنون یک مرور کوتاه داشته باشیم به شب گذشته و بازگشایی مهر پنجم. تمام مهرها را امشب مرور نمی‌کنیم، فقط به اندازه‌ای که به مهر پنجم بپردازیم.

۳۲. حال، متوجه شدیم که ضد مسیح بود که در حال تاخت بود و خود را در سه قدرت آشکار کرد. همه‌ی آنها در یک قدرت جمع شد و او سوار بر اسبی زرد رنگ تاخت، «موت»، به سمت هاویه (چاه بی‌انتها) برای هلاکت، جایی که از آن آمده بود و متوجه شدیم زمانی که...

۳۳. و کلام خدا می‌گوید: "وقتی دشمن چون سیل می‌آید، روح خدا استاندارد در مقابل آن برپا می‌کند." و این را دیدیم که کاملاً در کتاب مقدس آشکار و اثبات شده، چون چهار حیوان بودند که به چهار باری که این سوار تاخت، پاسخ دادند.

۳۴. او هر بار سوار بر یک اسب بود، یک اسب سفید، بعد یک اسب سرخ، و یک اسب سیاه و بعد یک اسب زرد رنگ. و متوجه شدیم که، آن رنگ‌ها چه بودند و چه کاری کردند. بعد آن را با ادوار کلیسا تطبیق دادیم، کاری را که دقیقاً انجام داده‌اند، به صورت کامل دیدیم.

۳۵. از این رو، می‌بینید، هنگامی که کلام خدا در تطابق با یکدیگر قرار می‌گیرد، به این معنی است که این درست است. بله. ایمان دارم هرچه که با کلام خدا تطبیق دارد، همواره «آمین» است، می‌بینید؟

۳۶. حال، مثل اینکه کسی بگوید، رویایی داشته و بگوید که رویا چه بوده، می‌دانند که خداوند این را عطا می‌کند، چون با قوت عظیمی می‌آید. خب، رویا شاید خوب باشد، ولی اگر در تطابق با کلام نباشد و برخلاف کلام باشد، درست نیست. می‌بینید؟

۳۷. شاید یک برادر یا خواهر مورمون اینجا حاضر باشد. یا شاید برخی این نوار را دریافت کنند. نمی‌خواهم بگویم که... برخی از بهترین افرادی که من و شما می‌خواهیم ملاقات کنیم، در بین مورمون‌ها هستند، افرادی بسیار خوب. و بعد نبی آنها، جوزف اسمیت که متدیست‌ها در مسیر سفر خودشان اینجا در ایلینوی^{۲۵۲} او را کشتند. و بعد آن مرد-آن مرد نیکو، و رویا، به هیچ‌عنوان تردید ندارم که او یک رویا داشت. می‌بینید؟ باور دارم که او، انسان صادقی بود. ولی رویایی که داشت در تضاد با کتاب مقدس بود. می‌بینید؟ بنابراین، آنها نیاز داشتند که کتاب مقدس مورمون داشته باشند، تا آن را اجرا کنند می‌بینید؟

۳۸. برای من همین کافی است. این است. این تنها دلیل است، تنها کلام خدا. همین است. می‌بینید؟

۳۹. یک بار خادمی از یک کشور خارجی به اینجا آمد، و او... بیرون از اینجا او را دیده بودم به همراه... سوار بر یک ماشین، که... به همراه یک خانم. آنها به جلسه آمدند. و متوجه شدم که آنها دو یا سه روز رانندگی کرده بودند، تنها او و آن خانم، همراه هم، تا به آن جلسه بیایند. و زن سه یا چهار بار ازدواج کرده بود.

۴۰. این خادم وارد لابی هتلی که من بودم، شد. به سمت من آمد و با من دست داد من با او دست دادم، بلند شده بودم و داشتم با او صحبت می‌کردم. از او پرسیدم، گفتم: "هروقت

فرصت داشتید، می‌توانم چند لحظه در اتاق خودم با شما صحبت کنم؟"

او گفت: "حتماً، برادر برانهام!"

۴۱. او را به اتاق بردم. به خادم گفتم: "آقای کشیش! شما در این کشور غریب هستید." گفتم: "ولی این خانم شهرتی دارد." گفتم: "آیا شما، یا شما از فلان و فلان مسیر به فلان و فلان مکان آمدید؟"

گفت: "بله، آقا!"

۴۲. گفتم: "نمی‌ترسید که این به نوعی...؟... تردیدی در شما ندارم، ولی فکر نمی‌کنید که این بر شهرت شما بعنوان یک خادم اثر می‌گذارد؟ فکر نمی‌کنید که باید الگویی بهتر از این ارائه بدهیم؟"

او گفت: "اوه، این خانم یک قدیس است."

۴۳. گفتم: "تردیدی در این ندارم." ولی گفتم: "اما برادر! مسئله این است که، هر کسی که به او نگاه می‌کند، می‌بیند که دارید چه کاری می‌کنید. او یک قدیس نیست." و گفتم: "به گمانم بهتر است مراقب باشید. این فقط از یک برادر به یک برادر دیگر است." و او گفت... و من گفتم: "این خانم چهار یا پنج بار ازدواج کرده است."

و او گفت: "بله، این را می‌دانم." گفت: "می‌دانید، من... من..."

۴۴. گفتم: "این را در کلیسایان در خانه تعلیم نمی‌دهید، می‌دهید؟"

۴۵. بعد گفت: "نه، ولی...". گفت: "می‌دانید، در این باره یک رویا داشتم برادر برانهام!"

گفتم: "خب، این خوب است." گفتم...

۴۶. گفت: "اجازه می‌دهید؟" گفت: "به گمانم بتوانم کمی شما را در تعلیمتان در این باره اصلاح کنم."

۴۷. و من گفتم: "بسیار خب." و او... من گفتم: "من -من خوشحال می‌شوم که این را بدانم، آقا!"

۴۸. و او گفت: "خب." گفت: "می‌دانید، در این رویا... گفت: "در خواب بودم."

و من گفتم: "بله." آنجا متوجه شدم که این یک خواب بوده است. می‌بینید؟

۴۹. و او گفت: "همسر-همسر من..." گفت: "او در حال زندگی با مرد دیگری بوده است." و گفت: "او به من خیانت می‌کرد." و گفت: "سپس نزد من آمد و به من گفت: "اوه عزیزم! من را ببخش، من را ببخش." گفت: "من -من -من متأسفم که این کار را کردم... از این به بعد صادق خواهم بود." گفت: "مسلماً من او را خیلی دوست داشتم. او را بخشیدم و گفتم، بسیار خب." و گفت: "سپس..."

۵۰. و گفت: "می‌دانید چه شد؟ سپس تفسیر این رویا را دریافت کردم." گفت: "همین خانم بود." گفت: "قطعاً او در تمام این مدت متأهل بوده است و تمام این چیزها." و گفت که: "اشکالی ندارد که او ازدواج کند، چون خداوند خیلی او را دوست دارد. می‌تواند هر چند بار که می‌خواهد ازدواج کند. تا جایی که..."

۵۱. گفتم: "روایتان خیلی قشنگ بود، ولی کاملاً خارج از مسیر درست بود." گفتم: "این اشتباه است. نباید این کار را بکنید." پس آن... می‌بینید؟

۵۲. اما هنگامی که می‌بینید کلام در تطابق با کلام قرار می‌گیرد، در جایی که کنار هم قرار می‌گیرند، از آن یک تداوم ثابت ایجاد می‌کند. کلام، جایی که این یکی چیزی را رها می‌کند، این یکی می‌آید و آن را کامل می‌کند و تصویر کامل را نشان می‌دهد.

۵۳. درست مثل کنار هم قراردادن حروف در جدول کلمات متقاطع. شما قطعه‌ای را پیدا می‌کنید که جایش آنجا باشد. هیچ چیز دیگری نیست که بتواند در آنجا قرار گیرد. بعد شما تمام تصویر را کامل می‌کنید.

۵۴. و تنها یک نفر هست که می‌تواند این کار را بکند، و آن هم بره است، و ما هم نگاهمان به اوست.

۵۵. ولی متوجه می‌شویم که اینها، سوارکار، یک سوار بود که بر این اسبها سوار بود. و بعد ما او را دنبال کردیم، دیدیم که چه کاری کرده است، و در ادوار کلیسا متوجه شدیم که این دقیقاً همان کاری است که او انجام داده است.

۵۶. و بعد وقتی که سوار بر یک وحش مشخص بیرون رفت و یک کار مشخص را انجام داد، دیدیم که یکی هم فرستاده شد تا در برابر کاری که او کرد، نبرد کند.

۵۷. یکی بود که برای دوره‌ی نخست فرستاده شد، از بره... از شیر. مسلماً این کلام بود، یعنی مسیح.

۵۸. بعدی گوساله بود، در خلال ادوار تاریکی هنگامی که هنگامی که کلیسا سازمان یافته بود و دگم‌ها را بجای کلام پذیرفته بود.

۵۹. و به یاد داشته باشید، تمام این امر بر پایه‌ی دو چیز است: یکی، یک ضد مسیح؛ و دیگری مسیح.

۶۰. امروز هم همچنان همان امر است. ما مسیح نصفه و نیمه نداریم. هیچ انسان مست عاقلی وجود ندارد، کبوتر سیاه سفیدی نیست. هیچ-هیچ-هیچ گناهکار مقدسی نیست، خیر. شما یا گناهکارید یا یک مقدس. می‌بینید؟ هیچ حد میانه‌ای وجود ندارد. شما یا تولد تازه دارید، یا تولد تازه ندارید. یا به روح القدس پر شده‌اید، یا از روح القدس پر نشده‌اید. مهم نیست که چقدر احساسات دارید، اگر به روح القدس پر نشده باشید، از آن پر نشده‌اید. می‌بینید؟ و اگر به آن پر شده باشید، زندگی‌تان آن را نشان می‌دهد، کاملاً با آن هماهنگ می‌شود. می‌بینید؟ نیازی نیست هیچ کس به کسی چیزی بگوید. این را می‌بینید، چون این یک مهر است.

۶۱. و متوجه آن وحوش شدیم، که هر بار چگونه تاختند. یکی فرستاده شد تا در رسالت خویش، در قدرت سیاسی، قدرت‌های مذهبی و سیاسی را با هم متحد سازد. دیدیم که خدا

قوت خویش را فرستاد تا با آن جنگ کند. برمی‌گردیم و می‌بینیم که دوره کلیسا چه بود، و مرور کردیم، و دیدیم که این‌گونه بود، دقیقاً به همان صورت.

۶۲. بعد دیدیم که یک دوره‌ی دیگر از راه رسید، و دشمن ضد مسیح را تحت نام مذهب فرستاد، تحت نام مسیح، تحت عنوان کلیسا... بله، آقا! حتی به نام کلیسا بیرون رفت. او گفت: "این کلیسای راستین است." می‌بینید؟ ضد مسیح روسیه نیست. این ضد مسیح نیست.

۶۳. ضد مسیح آن قدر شبیه به مسیحیت راستین است، تا جایی که کتاب مقدس گفته: "هر که را که پیش‌برگزیده نبود، فریب می‌دهد." درست است. کتاب مقدس این را می‌گوید. "در ایام آخر هر چه که پیش‌برگزیده نباشد، گمراه خواهد کرد." می‌گوید «برگزیدگان»، حال، هر کسی این عبارت را در پاورقی خود جستجو کند و ببیند که چه مفهومی دارد. می‌گوید «برگزیدگان، پیش‌برگزیده». می‌بینید؟ "این هر که را که نامشان از بنای عالم در دفتر حیات بره مکتوب نبوده، فریب خواهد داد."

۶۴. هنگامی که بره ذبح شد، اسامی در دفتر ثبت گردید. او امشب در قدس ایستاده است، در جلال، بعنوان یک شافی، برای تمام جان‌هایی که نامشان در آن دفتر مکتوب است، شفاعت می‌کند. هیچ کس به جز او آن نام را نمی‌داند. او کسی است که دفتر را در دست دارد، و او آگاه است. هنگامی که آخرین نفر وارد شود، آن وقت ایام شفاعت او به انتها رسیده است. او برای مطالبه‌ی آنچه شفاعتش را کرده است، می‌آید. او اکنون در حال انجام کار ولی و رهاننده است، و می‌آید تا خاصان خود را دریافت نماید. اوه خداوند!

۶۵. این باید هر مسیحی را بر این بدارد تا خویشتن را تفتیش نموده و در حضور خدا دستانش را برافرازد، و بگوید: "مرا پاک ساز خداوند! به زندگی من نظر کن، و مرا از بدی‌هایم آگاه ساز. تا زودتر آن را از خود دور کنم." زیرا اگر عادل به دشواری نجات یابد بی‌دین و گناهکار کجا یافت خواهد شد؟ اکنون زمان تفتیش است.

۶۶. اگر این را بخواهید که دریابید، و بخواهید که... و این کلام را بدهید. (نمی‌خواهم در

این مورد سؤالی پرسید، چون این من را به یک سمت دیگر می‌برد؛ منظورم زمانی است که سؤالاتان را مکتوب می‌کنید. فکر می‌کنم در هر صورت سؤالات تحویل داده شده‌اند. اکنون زمان تحقیق در مورد داوری است. درست است. حال، وقتی به کرناها برسیم به آن خواهیم پرداخت، یا پیاله‌ها، و قبل از آن که وای‌ها اعلام شود، متوجه آن داوری خواهیم شد. می‌بینیم که این حقیقت است. و سه فرشته‌ای که زمین را می‌زنند، و فریاد می‌زنند، می‌دانید، "وای! وای! وای بر ساکنان زمین."

ما در دورانی شگرف زندگی می‌کنیم، دورانی که...

۶۷. می‌دانید چیزهایی که الآن در آن هستیم، که داریم بررسی می‌کنیم، مربوط به بعد از زمانی است که کلیسا ربنده شده باشد. این امور در مقطع مصیبت‌های عظیم است. و فکر می‌کنم این باید در قلب هر ایمانداري مشخص شود که این کلیسا هرگز وارد مصیبت‌های عظیم نخواهد شد. نمی‌توانید، در هیچ جایی، کلیسا را در مصیبت‌ها قرار دهید. من... کلیسا را آن جا می‌گذارید، ولی عروس رانه. می‌بینید، عروس ربنده شده است.

۶۸. زیرا، می‌دانید، او حتی یک گناه هم ندارد، و هیچ ایرادی بر وی نیست. فیض خدا عروس را پوشانده است. و پاک‌کننده، هر گناهی را آن قدر دور کرده است که حتی اثری از آن نیست. هیچ چیزی جز پاکی و کمال در حضور خدا ندارد. او. این باید باعث شود که عروس در حضور خدا زانو زده و فریاد برآورد.

۶۹. یاد یک داستان کوتاه می‌افتم، اگر در این مقدمه خیلی وقتتان را نگیرم. من... من... این را برای یک هدفی انجام می‌دهم، تا احساس کنم، تا زمانی که احساس کنم روح برای شروع آماده است.

۷۰. این - این یک امر مقدس است. می‌بینید؟ این، می‌دانید، چه کسی از آن امور آگاه است؟ هیچ کس جز خدا. و آنها قرار نیست مکشوف شوند، و در کتاب مقدس ثابت کردیم که آنها نمی‌توانند مکشوف شوند تا به این دوران. این کاملاً درست است. می‌بینید؟ آنها حدس زده

شده بودند، ولی الآن می‌بایست آنها را دقیقاً دریافت کنیم، حقیقت را، حقیقت اثبات شده را. می‌بینید؟ توجه کنید.

۷۱. دختری در غرب بود که چطور عاشق... مردی عاشق او شده بود، بعنوان خریدار گاو به نمایندگی از شرکت آرمور^{۲۵۳} به آنجا آمده بود. و آنها یک...

۷۲. یک روز رئیس آمد، پسر رئیس از شیکاگو آمد، و مسلماً، آنها لباس‌های معمولی منطقه‌ی غرب را می‌پوشند. دختران آنجا، همه لباس‌های زیبایشان را پوشیده بودند، هر کدام می‌خواست این پسر را بدست بیاورد، می‌دانید، چون او پسر رئیس بود. پس آنها همه بهترین لباس‌های منطقه‌ی غربی را بر تن کردند.

۷۳. این امر در غرب متداول است. آنها اخیراً یکی از این رویدادها داشتند. برادر مگوایر،^{۲۵۴} فکر کنم الآن اینجا باشد، آنها او را در مرکز شهر گرفتند و چون لباس مخصوص آن منطقه را بر تن نداشت، او را به زندان انداختند. او را به یک دادگاه نمایشی بردند در آنجا او را جریمه کرده و وادارش کردند که لباس غربی خریداری کند. خیلی از آنها را دیده‌ام که با اسلحه‌هایی به این بلندی روی دوششان قدم می‌زنند. آنها آنجا بومی رفتار می‌کنند، آنها تلاش می‌کنند با چیزی که متعلق به گذشته است، زندگی کنند. می‌بینید؟

۷۴. و بعد، در کنتاکی^{۲۵۵} شما سعی می‌کنید که در دوران گذشته‌ی شرق زندگی کنید، هنوز در دوران رنفرو ولی^{۲۵۶} و این چیزها باشید. دوست دارید به دوران قدیم برگردید. یک چیزی هست که مسبب آن می‌گردد.

۷۵. ولی وقتی برمی‌گردد، که برگردیم به انجیل اصلی و اولیه، نمی‌خواهید که این کار را انجام بدهید، شما یک چیز مدرن را می‌خواهید. این نشان می‌دهد که شما...

۷۶. چه چیزی باعث می‌شود که یک مرد کار غلط را انجام بدهد؟ چه چیزی باعث می‌شود

که او مشروب بنوشد و ادامه دهد، یا یک زن مرتکب خطا بشود؟ بخاطر این است که زن دارد سعی می‌کند... یک چیزی در او هست که عطش دارد. یک چیزی در آن مرد هست که عطش دارد. و آنها سعی دارند آن عطش مقدس را با امور دنیا سیراب سازند. درحالی که خدا باید آن رفع عطش باشد. او شما را این گونه ساخت، تا عطش داشته باشید. به همین دلیل است که شما تشنه‌ی چیزی هستید. خدا شما را این گونه ساخت، تا شما آن عطش مقدس را به سمت او برگردانید، می‌بینید؟ ولی هنگامی که تلاش می‌کنید آن عطش را رفع کنید... چطور کسی جسارت انجام آن را دارد؟ شما حق انجام آن را ندارید، که تلاش کنید آن عطش مقدس را که در شما تشنه‌ی چیزی است، رفع کنید و تلاش کنید که با امور دنیا آن را ارضا کنید. نمی‌توانید این کار را بکنید. تنها یک چیز است که آن را پر خواهد ساخت، آن هم خداست. او شما را این گونه ساخته است.

۷۷. پس این دختر یک لباس غربی معمولی برای این پسر در وقت آمدنش برتن کرد. هر یک از دختران مطمئن بودند که پسر را بدست خواهند آورد.

۷۸. او فقط یک دخترخاله‌ی یتیم در مزرعه بود که تمام کارها را برای آنها انجام می‌داد. چون، آنها باید ناخن‌هایشان را مرتب می‌کردند، می‌دانید، پس بخاطر دستانشان نمی‌توانستند ظرف‌ها را بشورند یا کاری بکنند... او بود که کارهای واقعاً سخت را انجام می‌داد.

۷۹. و هنگامی که سرانجام پسر از راه رسید، آنها به روش غربی و قدیمی، با یک درشکه به استقبال او رفتند. هنگام ورود تیر اندازی می‌کردند و فریاد می‌زدند، می‌دانید، خودنمایی می‌کردند. آن شب یک برنامه‌ی رقص بزرگ برپا کردند، یک رقص سنتی و قدیمی و تمام گله‌داران اطراف برای رقص و پایکوبی آمدند. و نخستین چیز، می‌دانید، این یوبیل برای دو یا سه روز ادامه داشت.

۸۰. بعد یک شب، این پسر به بیرون رفت، تا جایی که... از آنجا خارج شد تا کمی استراحت کند. و از این دختران فاصله گرفت. بر حسب اتفاق نگاهش به سمت آغل جلب شد. یک دختر تقریباً ژنده‌پوش را آنجا دید. دخترک ظرفی پر از آب داشت و داشت ظرف‌ها را

می‌شست. پسر با خودش فکر کرد: "قبلاً هرگز او را ندیده‌ام، نمی‌دانم از کجا آمده است." پس مسیرش را تغییر داد تا از کنار درشکه دور بزند و به آن سمت برود، به کنار آغل و به ملاقات دختر رفت.

۸۱. دختر پابره‌نه بود. دست از کار کشید و سرش را به زیر انداخت. می‌دانست که او کیست و بسیار خجالت‌زده بود. او این فرد بزرگ را می‌شناخت. و او فقط دخترخاله‌ی آن دختران دیگر بود. پدر آنها سرکارگر این کمپانی بزرگ آرمور بود، پس او همچنان سرش را پایین انداخته بود. بخاطر پابره‌نه بودن خجالت‌زده بود.

۸۲. پسر گفت: "اسمت چیست؟" دختر جواب داد. پسر گفت: "چرا تو در بین مابقی آنها نیستی؟" دختر به نوعی بهانه تراشی کرد.

۸۳. بعد، شب بعد، پسر دوباره منتظر او ماند. سرانجام... پسر آنجا نشسته بود. آنها همه مشغول بودند. پسر روی حصار آغل نشسته بود و منتظر بود که بیاید و آب ظرف را خالی کند. پسر او را نگاه می‌کرد. او به دختر گفت، گفت: "هدف من از بودن در اینجا را می‌دانی؟"

دختر گفت: "نه، آقا! نمی‌دانم."

۸۴. گفت: "هدف من از بودن در اینجا یافتن یک همسر است." گفت: "در تو شخصیتی یافتم که آنها ندارند." من داشتم به کلیسا فکر می‌کردم. می‌دانید. گفت: "با من ازدواج می‌کنی؟"

دختر گفت: "من؟ من؟ من نمی‌توانم به چنین چیزی فکر کنم."

۸۵. می‌بینید، این پسر رئیس اصلی است. او مالک تمام شرکت‌ها و گله‌داری‌های سرتاسر منطقه بود، می‌بینید. گفت، گفت: "بله." پسر گفت: "نمی‌توانستم در شیکاگو کسی را بیابم. من - من یک همسر واقعی می‌خواهم. یک همسر باشخصیت. و چیزهایی را که به دنبالشان هستم، در تو می‌بینم." گفت: "با من ازدواج می‌کنی؟" دختر گفت: "خب... این او را مبهوت کرده بود. و دختر گفت: "بله."

۸۶. و پسر گفت: "خب... به او گفت که باز خواهد گشت. گفت: "حال، تو فقط خودت را آماده کن. سال دیگر در همین روز باز خواهم گشت. خب، و به دنبالت می‌آیم و تو را از اینجا می‌برم. دیگر مجبور نخواهی بود این‌گونه کار کنی. من با تو ازدواج خواهم کرد. به شیکاگو می‌روم و برایت خانه‌ای خواهم ساخت که هرگز تابه‌حال ندیده‌ای."

۸۷. دختر گفت: "من -من- هرگز خانه‌ای نداشته‌ام، من یتیم هستم."

۸۸. پسر گفت: "برایت یک خانه خواهم ساخت، یک خانه‌ی حقیقی." گفت: "باز خواهم گشت."

۸۹. در طول این مدت پسر با او در ارتباط بود. دختر هر کاری که می‌توانست انجام می‌داد تا با درآمد روزی یک دلارش کمی پس‌انداز داشته باشد، یا هر هزینه‌ی دیگری که داشت، تا برای خودش یک لباس عروسی بخرد. یک نماد عالی از کلیسا! می‌بینید؟ می‌بینید؟ او جامه‌ی خویش را مهیا کرد.

۹۰. و می‌دانید، زمانی که این رخت عروسی را نشان داد، دخترخاله‌هایش گفتند: "دخترک فقیر ساده! یعنی فکر می‌کنی که مردی چون او می‌خواهد سروکاری با تو داشته باشد؟"

۹۱. دخترک گفت: "ولی او به من قول داده است." "آمین! گفت: "او قول داده است." گفت: "من به حرف او ایمان دارم."

۹۲. گفتند: "اوه، او فقط تو را دست انداخته است." گفتند: "اگر می‌خواست کسی را انتخاب کند، کسی از آنها را انتخاب می‌کرد."

۹۳. "بله" گفت: "ولی به من قول داد و من منتظرش هستم." "آمین! من هم هستم."

۹۴. همین‌طور زمان سپری می‌شد. سرانجام آن روز فرا رسید، ساعتی که او قرار بود آنجا باشد. پس دختر جامه‌ی خود را بر تن کرد. حتی خبری از او نشنیده بود. ولی می‌دانست که او آنجا خواهد بود، پس لباس عروس خود را بر تن کرد و همه چیز را آماده کرد.

۹۵. خب، آنها حقیقتاً آنجا به او خندیدند. رئیس اصلی به دنبال سرکارگر فرستاده بود، یا- یا... هیچ یک از دختران چیزی در این باره نشنیده بودند و این برایشان یک امر اسرارآمیز بود. این هم به همین صورت است. مسلماً همین طور است.

۹۶. ولی این دختر در مواجهه با تمام اینها، فقط به اینکه به او به دنبالش خواهد آمد، ایمان داشت.

۹۷. پس آنها حسابی به او خندیدند. دستانشان را دور یکدیگر حلقه کرده و دور او می‌رقصیدند. می‌گفتند: "هاهاه!" می‌دانید، می‌خندیدند، این گونه و می‌گفتند: "دختر ساده‌ی بینوا."

۹۸. او همچنان آنجا ایستاده بود و شرمنده نبود. او گل‌هایش را در دست گرفته بود و لباس عروسی خود را مهیّا کرده بود، می‌دانید او سخت تلاش کرده بود. می‌دانید. "عروس او خود را مهیّا ساخته است." او با گل‌هایی در دست، منتظر است.

۹۹. آنها می‌گفتند: "به تو گفتیم که این کار اشتباه است، او نمی‌آید."

گفت: "پنج دقیقه‌ی دیگر مانده است." گفت: "او اینجا خواهد بود."

اوه، آنها فقط می‌خندیدند.

۱۰۰. درست در زمانی که ساعت قدیمی پنج دقیقه را نشان داد، صدای تاخت اسب‌ها را شنیدند، خاک زیر چرخ‌ها بلند شده بود. درشکه‌ی قدیمی متوقف شد.

۱۰۱. دختر از بین آنها بیرون پرید و پسر هم از کالسکه بیرون آمد، دختر در آغوش او جای گرفت. پسر گفت: "عزیزم! دیگر همه چیز تمام شد، اقوام فرقه‌ای او آنجا نشسته و در حیرت نظاره‌گر بودند. او به منزل خود در شیکاگو رفت.

۱۰۲. یک وعده‌ی بزرگ دیگر مانند آن را نیز می‌شناسم. "می‌روم تا مکانی را برای شما مهیّا کنم؛ برمی‌گردم تا شما را ببرم." شاید بگویند ما دیوانه هستیم. ولی برادر! برای من، هم

اکنون، و با گشوده شدن این مهرها بدین صورت، تحت این امر ماوراءالطبیعه، همین طور که ساعت زمان به سمت ابدیت می‌رود، تقریباً می‌توانم صدا را بشنوم. می‌توانم بینم که فرشته آنجا ایستاده می‌گوید، در انتهای پیغام فرشته‌ی هفتم. "دیگر زمانی نخواهد بود." یکی از این روزها، آن عروس وفادار به آغوش عیسی پرواز خواهد کرد، تا به منزل پدر برده شود. همین طور که پیش می‌رویم، به این چیزها فکر کنیم.

۱۰۳. توجه کنید به خدمت شیر، کلام؛ گوساله، زحمت قربانی‌شدن؛ ذکاوت و حکمت اصلاح‌گران؛ و عصر عقاب که وارد می‌شود، برای این است که این چیزها را مکشوف نموده و نشان بدهد.

۱۰۴. و نیز، در جلسه‌ی شب گذشته با این مهر متوجه گشوده شدن سرّ عظیمی شدیم که کاملاً برخلاف برداشت و درک قبلی من بود. بر فرض درست بودن آن، من همیشه فرضم این بود که درست است و جان‌های زیر مذبح را شهدای مسیحی اولیه در نظر می‌گرفتم. ولی دیشب، هنگامی که خدا آن مهر را برای ما گشود، متوجه شدیم که این به‌هیچ‌وجه ممکن نیست، این آنها نبودند. آنها به جلال رفته بودند، به سمت دیگر منتقل شده و آنجا بودند. متوجه شدیم که این یهودیانی بودند که در خلال زمان...

۱۰۵. از خواننده شدن یکصد و چهل و چهار هزار تن، که امشب و فردا بدان خواهیم پرداخت. مابین مهر ششم و مهر هفتم، یکصد و چهل و چهار هزار نفر خوانده می‌شوند.

۱۰۶. و بعد می‌بینیم که آنها شهدایی هستند که کشته شده بودند و در عین حال هنوز... جامه‌ی سفید بر تن داشتند، ولی نامشان در دفتر حیات بره بود. و جامه‌ها به آنها داده شد، به هریک از آنها. و به آن پرداختیم، و گمان نمی‌کنم که چیزی در دنیا باشد به غیر از این گروه یهودیان که از یک دوره‌ی پیش از مصیبت عبور کردند. زمانی که، در طول آخرین جنگ‌ها، آنها... آنها- آنها می‌بایست مورد نفرت همگان قرار می‌گرفتند. آیشمن میلیون‌ها نفر از آنها را در آلمان کشت. شما اخیراً درباره‌ی محاکمه‌ی او شنیده‌اید. میلیون‌ها انسان بی‌گناه کشته شدند، یهودیان، تنها به دلیل اینکه یهودی بودند و نه هیچ دلیل دیگری.

۱۰۷. کتاب مقدس در اینجا گفت که: "آنها بخاطر شهادتشان از خدا و بخاطر کلام خدا و شهادتی که داشتند، کشته شدند." و متوجه هستیم که عروس، کلام خدا و شهادت عیسی مسیح بود. اما اینها شهادتی از عیسی مسیح نداشتند.

۱۰۸. و می‌بینیم کتاب مقدس در رومیان ۱۱ می‌گوید که: "تمامی اسرائیل، اسرائیل پیش‌برگزیده، نجات خواهد یافت." این را می‌دانیم و در آنجا این جان‌ها را دیدیم.

۱۰۹. اکنون ببینید که چقدر نزدیک است. چرا این نمی‌توانست در گذشته باشد؟ چون قبلاً اتفاق نیفتاده بود. اکنون می‌توانید این را درک کنید. می‌بینید. روح‌القدس عظیم، وقوع تمام این امور را در خلال ادوار و زمان‌ها دیده بود و اکنون مکشوف گشته است و بعد شما به آنجا نظر می‌کنید و می‌بینید که حقیقت است. آنجا جایی است که در آن قرار دارد.

۱۱۰. حال، این شهدای دوران مصیبت، یا قبل از مصیبت توسط آیشمن است. حال، آنها تنها نمادی از شهدای یکصد و چهل و چهار هزار تن هستند که ما بین مهر ششم و هفتم به آن خواهیم پرداخت.

۱۱۱. و مهر هفتم فقط یک چیز است، فقط همین، و این، "خاموشی قریب به نیم ساعت در آسمان است." و فقط خدا قادر به مکشوف ساختن آن است، در هیچ کجا حتی در نماد و نشانه هم بیان نشده است. این مربوط به فردا شب است. برای من دعا کنید.

۱۱۲. حال همین طور که به مهر ششم می‌پردازیم، به خوبی دقت کنید. اکنون که به مهر ششم می‌پردازیم، باشد که پدر آسمانی ما را امداد نماید. اکنون آیه‌ی دوازدهم از باب ششم.

و چون مهر ششم را گشود... دیدم که زلزله‌ای عظیم واقع شد و آفتاب چون پلاس
پشمی سیاه گردید و تمام ماه چون خون گشت؛

و ستارگان آسمان... بر زمین فرو ریختند، مانند درخت انجیری که از باد سخت
به حرکت آمده، میوه‌های نارس خود را می‌افشاند.

و آسمان چون طوماری پیچیده شده، از جا برده شد و هر کوه و جزیره از مکان خود منتقل گشت.

و پادشاهان زمین و بزرگان و سپهسالاران و دولتمردان و جباران... و هر غلام و آزاد خود را در مغازه‌ها و صخره‌های کوه‌ها پنهان کردند.

۱۱۳. متوجه این شدید؟ آنها را ببینید، «جباران»، آنها چه کار کرده‌اند؟ "از خمر زنای فاحشه سرمست شده‌اند." می‌بینید؟ این دقیقاً همان نوع افرادی هستند که از خمر وی نوشیدند، می‌بینید؟

و به کوه‌ها و صخره‌ها می‌گویند که بر ما بیفتید و ما را مخفی سازید از روی آن تخت‌نشین و از غضب بره.

زیرا روز عظیم غضب او رسیده است و کیست که می‌تواند ایستاد؟

۱۱۴. چه معارفه‌ای... می‌بینید. اکنون سوار و وحش‌های او، و حیواناتی که در پاسخ به او بودند، دیگر دیده نمی‌شوند. در آن زمان ما به بالا برده شده‌ایم، جان‌های زیر مذبح را می‌بینیم، اکنون این، از زمان، این شهدا، یهودیان ارتودکس هستند که در ایمان مسیحی مردند... یا در ایمان مذهبی، چون نمی‌توانستند که مسیحی باشند.

۱۱۵. به یاد داشته باشید، خدا چشمان آنها را کور کرده بود و برای مدت طولانی کور خواهند بود، تا زمانی که کلیسای امت‌ها از راه برداشته شده و به بالا برده شده باشد. چون خدا با این دو قوم هم‌زمان کار نمی‌کند، چون کاملاً برخلاف کلام اوست.

۱۱۶. به یاد داشته باشید، او همواره با اسرائیل بعنوان یک قوم کار می‌کند. این قوم اسرائیل است.

۱۱۷. اما در مورد امت‌ها، در فرد عمل می‌کند. به قومی که از میان امت‌ها برگرفته شده است. و این می‌بایست، امت‌ها، می‌بایست... از تمامی اقوام جهان تشکیل می‌شد، پس هرازگاهی

یک یهودی بدان وارد می‌شود. می‌بینید؟ درست مانند یک عرب، یک ایرلندی، و هندی یا هر چیز دیگری، این تمام اقوام جهان است، که در کنار هم دسته گل عروس را تشکیل می‌دهد.

۱۱۸. تا زمانی که نوبت به کار کردن با اسرائیل می‌رسد، در این آخرین بخش از هفتادمین هفته، او با آنها بعنوان یک قوم کار می‌کند، کار امت‌ها به پایان رسیده است. زمان بسیار نزدیک است، شاید هم همین امشب باشد، که خدا کاملاً از امت‌ها بر خواهد گشت. دقیقاً، او چنین گفت: "دیوارهای اورشلیم را پایمال خواهند کرد، تا زمانی که دوره‌ی امت‌ها به اتمام رسیده باشد، زمان به انتها رسیده است." بله، آقا!

۱۱۹. و بعد: "هر که خبیث است باز خبیث بماند و هر که عادل است، باز عدالت کند." می‌بینید؟

۱۲۰. و دیگر خونی بر تخت... در قدس نیست. دیگر خونی بر مذبح نیست. قربانی برداشته شده و چیزی باقی نیست به جز رعد و داوری. و این دقیقاً چیزی است که امشب اینجا ریخته شده است. می‌بینید، بره... عمل شفاعت خود را ترک گفته است. عمل شفاعت بر روی تخت به تمام رسیده است و قربانی، همان‌طور که به کاملیت آن را در نماد دیدیم، خویشاوند و رهاننده، بره‌ی آغشته به خونی که پیش آمد، بره‌ای که ذبح شده بود، یک بره‌ی خونین، که کشته شده بود، مضروب شده بود، پیش آمد و کتاب را از دست او گرفت. این یعنی، ایام به سرآمده است. او اکنون دارد می‌آید تا آنچه را که فدیة کرده است، مطالبه نماید. آمین! این یک حس‌ی درون من ایجاد می‌کند.

۱۲۱. و می‌بینیم که یوحنا گفت: "و چون مهر ششم را گشود، دیدم که زلزله‌ای عظیم واقع شد." پس تمام طبیعت مختل شد. می‌بینید؟

۱۲۲. خدا در حال انجام کارهای بزرگی بوده، مانند شفای بیماران، گشودن چشمان کوران، و انجام کارهای عظیم.

۱۲۳. ولی، در اینجا مشاهده می‌کنیم که طبیعت، بله، تمام طبیعت دچار آشفتنگی شد. ببینید که چه اتفاقی رخ داد. "زلزله، تاریک شدن آفتاب، عدم تابش ماه، فرو افتادن ستارگان." و همه‌ی این چیزها درست در زمان گشوده شدن مهر ششم اتفاق افتاد. این زمانی است که اتفاق می‌افتد، بلافاصله پس از اعلام کردن این شهدا، می‌بینید. شهدا به اتمام رسیده بودند.

۱۲۴. اکنون می‌بینید که ما دقیقاً در آستانه‌ی آن زمان هستیم. ممکن است، هر آن ممکن است، چون کلیسا تقریباً مهیای صعود خویش است. اما به خاطر داشته باشید، زمانی که این اتفاق‌ها رخ بدهند، عروس اینجا نخواهد بود. این زمان مصیبت‌هاست، زمان تطهیر کلیسا، این برایش مقرر شده تا از آن عبور کند، نه عروس. او عروس نازنین خویش را خارج کرده است. بله، آقا! عروس، او عروس را فدیہ کرده است. این به نوعی... این انتخاب خود اوست. گزینش خود او، مثل هر مردی که عروس خود را برمی‌گیرد. می‌بینید؟ حال، زمین لرزه...

۱۲۵. حال بیاید آیات مختلف را با هم مقایسه کنیم. می‌خواهم... قلم و کاغذ همراه دارید؟ می‌خواهم کاری برایم انجام بدهید. اگر می‌خواهید بنویسید، این را بنویسید، مگر اینکه بخواهید نوار را تهیه کنید. اکنون ما... می‌خواهم که این را با من بخوانید.

۱۲۶. آیات مختلف مربوط به این رویداد بزرگ را مقایسه می‌کنیم، یا این سرّ عظیم، یا راز که تحت مهر ششم کتاب رستگاری بود، برای ما روشن بشود. اکنون به یاد داشته باشید، اینها اسرار مخفی بودند و شش مهر، همه با هم، یک کتاب بزرگ هستند. شش طومار به همراه هم، و این تمام کتاب رستگاری را باز می‌کند. این طریقی است که تمام زمین فدیہ شده بود.

۱۲۷. به همین دلیل بود که یوحنا گریست، چون اگر کسی قادر نبود که کتاب را دریافت کند، تمام خلقت، همه چیز فنا می‌شد. جهان برمی‌گشت به اتم‌ها و ملکول‌ها و نور کیهانی و دیگر حتی خلقتی و شخصی و هیچ چیز دیگری باقی نبود. چون آدم حق خود بر آن کتاب را از دست داده بود. او زمانی که به همسر خود گوش کرد، آن را از دست داد. و زن هم بجای کلام خدا به استدلال‌های شیطان گوش کرده بود. می‌بینید؟ این توقیف شده بود.

۱۲۸. بعد، نمی‌توانست به دستان کثیف شیطان بیفتد، که با وسوسه زن را از راه به در کرد. پس بنابراین، کتاب به مالک اصلی آن بازگشت، چنان‌که هر سند قطعی چنین خواهد کرد. می‌بینید، برمی‌گردد به مالک اصلی آن، و آن مالک خدا بود، خالق، که آن را ساخته بود. و او آن را در اختیار دارد.

۱۲۹. و یک بهایی وجود دارد، آن هم رستگاری است. یک بهایی برای رستگاری هست، و کسی نبود که قادر به انجام آن باشد. پس او گفت، او شریعت خود را ساخت، قانون خویشاوند رهانده‌ی خویش را، بعد، نتوانستند کسی را بیابند. هر انسانی با آمیزش جنسی متولد شده بود، توسط اشتیاق جنسی، او در گناه اولیه بوده، شیطان و حوا، پس نمی‌توانست این کار را بکند. در او چیزی نیست. نه پاپ مقدس، کشیش، دکتر الهیات، هرکسی که باشد، هیچ‌کس شایسته نبود. و نمی‌توانست یک فرشته باشد، چون باید خویشاوند می‌بود، می‌بایست یک انسان می‌بود.

۱۳۰. پس خدا خودش شد خویشاوند، با گرفتن یک جسم، از طریق باکره‌زایی. و او خون خویش را ریخت. این خون یک یهودی نبود. خون یک غیر یهودی نبود. این خون خدا بود. می‌بینید؟ کتاب مقدس می‌گوید: "ما به واسطه‌ی خون خدا نجات یافتیم."^{۲۵۷۱۱}

۱۳۱. فرزند، خون پدر را دریافت می‌کند، این را می‌دانیم. همه چیز در جنس مذکر، هموگلوبین را تولید می‌کند... و متوجه می‌شویم، مانند تخم گذاشتن مرغ، او می‌تواند تخم بگذارد، ولی اگر خروس، یا جفت او، با او نبوده باشد، بارور، جوجه نخواهد شد، چون بارور نیست. زن فقط یک پرورش‌دهنده است که حامل تخم است. ولی تخم... نطفه از جنس مذکر می‌آید.

۱۳۲. در این مورد، جنس مذکر خود خدا بود. این‌گونه است که می‌گوییم، بالا پایین است، و بزرگ کوچک است. خدا آن‌قدر بزرگ بود تا جایی‌که خودش را در قالب یک چیز کوچک، در یک نطفه‌ی کوچک، در رحم یک باکره شکل داد. و در حول آن، او سلول‌ها

و خون را پرورش داد. او متولد شد و بر زمین رشد کرد. و از آن شروع، دست نخورده، بدون شوق جنسی در آن، به هیچ عنوان.

۱۳۳. و بعد او آن خون را داد، چون خویشاوند ما شده بود. و او خویشاوند و رهاننده بود. و او آن خون را ریخت، آزادانه. مجبور نبود، ولی آزادانه آن را داد تا فدیة کند.

۱۳۴. سپس او بر مذبح خدا قرار می‌گیرد و در آنجا منتظر می‌ماند، درحالی که خدا کتاب رستگاری را در دست دارد. و بره‌ی خونین بر مذبح قربانی می‌ایستد. بره آنجاست، تا فدیة کند، تا شفاعت کند.

۱۳۵. چطور کسی جرأت می‌کند که بگوید مریم، یا هر انسان فانی دیگری می‌تواند یک شافی باشد! نمی‌توانید شفاعت کنید، مگر اینکه خونی در آنجا باشد. بله، آقا! "در میان خدا و انسان یک متوسطی است یعنی انسانی که مسیح عیسی باشد."^{۲۵۸} این چیزی است که کتاب مقدس می‌گوید. او آنجا ایستاده، تا زمانی که آخرین جان فدیة شده باشد، سپس می‌آید و آنچه فدیة نموده است را مطالبه می‌نماید. اوه، چه پدر عظیمی است!

۱۳۶. اکنون به خاطر داشته باشید، همواره چنین تعلیم داده‌ام که: "به گواه دو یا سه نفر، هر کلامی استوار می‌گردد."^{۲۵۹} و کلام، درست مثل آنکه شما نمی‌توانید یک آیه را بگیرید و چیزی را اثبات کنید، مگر اینکه چیز دیگری در تطابق با آن وجود داشته باشد. می‌بینید؟

۱۳۷. می‌بینید، می‌توانم یک آیه را بگیرم که می‌گوید: "یهودا رفت و خود را حلق آویز کرد." و یک آیه‌ی دیگر را بگیرم و بگویم: "تو نیز برو و چنین بکن." می‌بینید؟ این با مابقی کلام همخوانی ندارد.

۱۳۸. و با خود فکر کردم، تحت مهر ششم از زمانی که روح القدس آن را گشود، و دیدم که چه بود. آن وقت فکر کردم که خوب است امشب به کلاس حاضر، چیزی کمی متفاوت ارائه کنم. می‌بینید؟ چون، ممکن است اینکه همواره به صحبت کردن من گوش کنید، کمی

^{۲۵۸} اول تیموتائوس ۲: ۵

^{۲۵۹} اشاره به انجیل متی باب ۱۸

خسته کننده باشد، پس فکر کردم که کار متفاوتی انجام دهیم.

۱۳۹. اکنون توجه کنید. این رویداد بزرگ تحت کتاب سرّ رستگاری مهر شده بود. اکنون بره این را در دست خود دارد و می‌خواهد آن را بگشاید.

۱۴۰. اکنون نگاه کنیم به متی باب بیست و چهارم، خود بره است که صحبت می‌کند. حال، هر کسی می‌داند که مسیح مؤلف تمام کتاب است، تا جایی که بدان مربوط می‌شود. ولی این سخنرانی او در اینجاست، یا-یا موعظه‌ی او برای قوم، بسیار خوب، برای یهودیان.

۱۴۱. اکنون می‌خواهم کتابتان را این‌گونه در متی ۲۴ و این‌گونه در مکاشفه ۶ باز کنید [برادر برانهام کتاب مقدسش را در این دو باب باز می‌کند.] و بیایید یک چیزی را اینجا با هم مقایسه کنیم.

۱۴۲. حال، به این دقت کنید، و می‌توانید متوجه شوید که چگونه است. می‌بینید، چیزی که بره در /ینجا دارد نشان می‌دهد، دقیقاً در نماد، چیزی که /ینجا در کلام گفت دقیقاً آن را انجام می‌دهد، /ین آن را تأیید می‌کند. حال، همه‌اش همین است، /ینجا... اینجا دارد از آن صحبت می‌کند، و /ینجا جایی است که این اتفاق افتاده است. می‌بینید؟ این یک اثبات کامل است.

۱۴۳. اکنون نگاه کنیم به باب بیست و چهارم متی، و مکاشفه باب شش، و با انجیل متی باب ۲۴ مقایسه کنیم. همه‌ی ما می‌دانیم که این بابی است که هر محقق یا هر کسی بدان اشاره می‌کند تا-تا در مورد مقطع مصیبت‌ها صحبت کند. همواره از متی باب بیست و چهار یاد می‌شود. و اکنون... اگر چنین باشد، اکنون ما... چون می‌دانیم که مهر ششم، مهر داوری است. مهر داوری است، دقیقاً چیزی است که هست.

۱۴۴. حال، می‌بینید، ما تاخت ضد مسیح را شاهد بوده‌ایم. رفتن کلیسا را دیده‌ایم، این اکنون به اتمام رسیده است، به بالا رفته است. سپس شهدا را می‌بینیم، شهدای یهودی، آن سو، زیر مذبح. اکنون اینجا پیش آمدن داوری است بر مردمی که...

۱۴۵. یکصد و چهل و چهار هزار یهودی نجات یافته از این مصیبت داوری پیش می آیند. به شما اثبات خواهم نمود که آنها یهودی هستند و نه امت‌ها... آنها هیچ ارتباطی با عروس ندارند، حتی اندکی. عروس، شاهد رفتن و صعود عروس بوده‌ایم. آن را نمی‌توانید در هیچ‌جای دیگری قرار دهید؛ دیگر تا باب ۱۹ کتاب اعمال باز نمی‌گردد.

۱۴۶. حال توجه داشته باشید. زیرا، مهرششم، مهر داوری خداست.

۱۴۷. اکنون اینجا، شروع کنیم و انجیل متی باب ۲۴ را با هم بخوانیم. اینجا می‌خواهم چیزی را به شما بدهم که به تازگی برای یافتنش جستجو کردم. متی، از ۱ تا ۳، خوب، جایی است که می‌خواهیم ابتدا قرائت کنیم.

پس عیسی از هیکل بیرون شده، برفت. و شاگردانش پیش آمدند تا عمارت‌های هیکل را بدو نشان دهند.

عیسی ایشان را گفت، آیا همه‌ی این چیزها را نمی‌بینید؟ هر آینه به شما می‌گویم در اینجا... سنگی بر سنگی گذارده نخواهد شد که به زیر افکنده نشود.

اینک (آیه ۳) چون به... کوه... زیتون نشسته بود، شاگردانش در خلوت نزد وی آمده، گفتند به ما بگو که این امر کی واقع می‌شود؟ و نشان آمدن تو و انقضای عالم چیست؟

۱۴۸. همین جا مکث کنیم. این سه آیه، در حقیقت در عصر روز سه‌شنبه اتفاق افتاد. چهارم آوریل سال ۳۰، بعد از میلاد. دو آیه‌ی نخست در بعدازظهر روز... چهارم آوریل سال ۳۰ بعد از میلاد اتفاق افتادند و سومین آیه در غروب سه‌شنبه یعنی همان روز اتفاق افتاد. می‌بینید؟

۱۴۹. آنها به هیکل آمده بودند و این چیزها را از او می‌پرسیدند. "این چه می‌شود؟ و این چه می‌شود؟ به این معبد عظیم نگاه کن! آیا این عالی نیست؟" او گفت: "سنگی بر سنگی قرار نخواهد گرفت."

۱۵۰. سپس به بالای کوه رفت و نشست، می‌بینید. آنجاست که او شروع می‌کند، در بعدازظهر است. و زمانی که این کار را کردند، آن بالا از او سؤال کردند و پرسیدند "می‌خواهیم یک چیزی را بدانیم."

۱۵۱. اکنون توجه داشته باشید، این سه سؤالی است که توسط یهودیان، یعنی شاگردانش مطرح شد. سه سؤال پرسیده شد. حال دقت کنید. "چه" اولین، اولین، "چه...؟" این امور کی واقع می‌شوند، کی؟ "سنگی بر سنگی باقی نخواهد ماند؟" سؤال دوم، "نشان آمدن تو چیست؟" و نشان انقضای عالم چیست؟" می‌بینید؟ سه سؤال هست.

۱۵۲. حال، اینجا جایی است که خیلی از افراد دچار اشتباه می‌شوند. آنها، اینها را دوباره به همان دوره اطلاق می‌کنند، درحالی که او دارد به سه پرسش پاسخ می‌دهد. آنها...

۱۵۳. دقت کنید که چقدر زیباست، آیه‌ی سوم، آخرین عبارت آیه‌ی سوم. "و چه خواهد بود...؟" نخست، آنها او را به کوه زیتون خواندند، بطور خصوصی. "به ما بگو این امور کی واقع خواهد شد؟" سؤال اول... "نشان آمدن تو چیست؟" سؤال دوم. "نشانه‌ی انقضای عالم چیست؟" سؤال شماره‌ی سه. می‌بینید؟ سه پرسش متفاوت پرسیده شده است. حال، می‌خواهم برگردید و ببینید که عیسی چگونه درباره‌ی این امور به آنها پاسخ می‌دهد.

۱۵۴. اوه، این زیباست! من... من را وامی‌دارد. من-من-من... عبارتی که آن شب استفاده کردیم، چه بود؟ [جماعت می‌گویند: "تهیج" تهیج مکاشفه! توجه کنید.

۱۵۵. حال برویم به مهر اول از مهرهای این کتاب، این مهر نخست را با این اولین سؤال مقایسه می‌کنیم.

۱۵۶. و هر پرسش، کاملاً مقایسه کنید، و ببینید که آیا اینها دست در دست یکدیگر نیستند، درست مانند همان کاری که برای گشایش این مهرهای دیگر انجام دادیم، با عصر کلیسایی و همه چیز، دقیقاً همان. این مهر است، کاملاً گشوده شده، حال توجه کنید. حال می‌خواهیم ابتدا بخوانیم... "سپس به آنها چنین پاسخ داد..." و بعد او شروع به پاسخ دادن می‌کند، و

می‌خواهیم که آن را با مهرها مقایسه کنیم.

۱۵۷. حال دقت کنید... مهر اول در مکاشفه ۱:۶ و ۲ است. اکنون ۱:۶ و ۲ را می‌خوانیم.

و دیدم... چون بره یکی از آن هفت مهر را گشود و شنیدم یکی از آن چهار حیوان به صدایی مثل رعد می‌گوید، بیا و ببین.

و دیدم که ناگاه اسبی سفید که سوارش کمانی دارد و تاجی بدو داده شد و بیرون آمد، غلبه‌کننده و تا غلبه نماید.

۱۵۸. دیدیم که این شخص که بود؟ [جماعت می‌گویند: "ضدمسیح"] ضدمسیح. متی ۴:۲۴ و ۵.

عیسی در جواب ایشان گفت، زنهار کسی شما را گمراه نکند.

و آن روز که سبابه به نام من آمده، خواهند گفت که من مسیح هستم و بسیاری را گمراه خواهند کرد.

۱۵۹. می‌بینید؟ ضدمسیح. این مهر شماس است. می‌بینید؟ می‌بینید؟ او اینجا آن را گفت و در اینجا آنها یک مهر را می‌گشایند، و اینهاش، کاملاً به همان صورت.

۱۶۰. حال مهر دوم، متی ۶:۲۴ مکاشفه ۳:۶ و ۴، حال دقت کنید متی ۶:۲۴. ببینیم چه می‌گوید: و جنگ‌ها و اخبار جنگ‌ها را خواهید شنید. زنهار مضطرب مشوید، زیرا که وقوع این همه لازم است، لیکن انتها هنوز نیست.

۱۶۱. بسیار خوب، حال بپردازیم به مهر دوم، مکاشفه ۳:۶... ۲. دقت کنید که چه می‌گوید.

و چون مهر دوم را گشود حیوان دوم را شنیدم که می‌گوید، بیا و ببین.

و اسبی دیگر آتشگون بیرون آمد و سوارش را توانایی داده شده بود که سلامتی را از زمین بردارد تا یکدیگر را بکشند و به وی شمشیری بزرگ داده شد.

۱۶۲. کاملاً و دقیقاً بدان صورت! اوه! دوست دارم که کلام، خودش پاسخ بدهد. شما دوست دارید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] روح‌القدس تمام آن را مکتوب کرده، و او قادر است که آن را مکشوف سازد.

۱۶۳. حال توجه کنیم به مهر سوم. این قحطی است. اکنون، متی ۷:۲۴ و ۸ آیات ۷ و ۸ متی را در نظر بگیریم.

زیرا قومی با قوم و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهند نمود و قحطی‌ها... و وباها...
و زلزله‌ها در جای‌ها پدید آید.

اما همه‌ی اینها آغاز دردهای زه است.

۱۶۴. می‌بینید، حال دارید پیش می‌آید. اکنون، مکاشفه، در باب ششم، حال می‌خواهیم مهر سوم را باز کنیم، این در مکاشفه ۵:۶ و ۶ دیده می‌شود.

و چون مهر سوم را گشود، حیوان سوم را شنیدم که می‌گوید، بیا و بین. و دیدم
اینک اسبی سیاه که سوارش ترازویی به دست خود دارد.

و از میان چهار حیوان آوازی، شنیدم که می‌گوید: یک هشت... به یک دینار...
یک هشت یک گندم به یک دینار و سه هشت یک جو به یک دینار و به روغن و
شراب... ضرر مرسان.

۱۶۵. قحطی! می‌بینید، دقیقاً همین مهر، همان چیزی که عیسی گفت. بسیار خب.

۱۶۶. مهر چهارم، «وباها» و «موت» توجه کنید، متی ۲۴. آیه‌ی ۸ را خواهیم خواند، آیات ۱ و ۸، به گمانم همین باشد، درباره‌ی این مهر چهارم، اینجا یادداشت کرده‌ام. بسیار خب.

۱۶۷. در این قسمت چه چیزی را خواندم؟ بخش اشتباهی را خواندم؟ بله، این را علامت زده‌ام، بله، اینجا هستیم. حال می‌خواهیم... ادامه می‌دهیم. بسیار خب.

۱۶۸. حال از آیه‌ی هفتم شروع کنیم، درباره‌ی این مهر چهارم، و در مکاشفه ۷:۶ و ۸ یکی

پس از دیگری، در مکاشفه.

۱۶۹. اکنون آیات ۷ و ۸ از متی ۲۴ را بخوانیم. بسیار خب.

زیرا قومی با قومی و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهند نمود و قحطی‌ها... و
وباه‌ها و زلزله‌ها در جای‌ها پدید آید.

اما همه‌ی اینها آغاز دردهای زه است.

۱۷۰. حال مهر چهارم، همین‌طور که اینجا می‌خوانیم... مهر چهارم، آیات ۷ و ۸ را شامل
می‌شود.

و چون مهر چهارم را گشود... حیوان چهارم را شنیدم که می‌گوید بیا و ببین.
و دیدم که اینک اسبی زرد...

۱۷۱. صبر کنید. این را به اشتباه یادداشت کرده‌ام. بله، بله. یک دقیقه. حال، ۷ و ۸.

۱۷۲. حال ببینیم، متی ۷:۲۴ و ۸. ببینیم. به آن خواهیم پرداخت. این مهر سوم است که باز
می‌شود، این‌طور نیست؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] متی ۷:۲۴ و ۸ عذر می‌خواهم. حال
این باران را می‌گشاید، یا قحطی را، قحطی را آغاز می‌کند. بسیار خب.

۱۷۳. حال، «وباه‌ها» و «موت»، بله، آقا! اکنون به این می‌رسیم. ۷ و ۸ این مهر چهارم خواهد
بود. ببینیم که مهر چهارم را کجا می‌بینیم. "و چون مهر-مهر چهارم را گشود... بله، این
سوار اسب زرد رنگ است. «موت» می‌بینید.

و دیدم که اینک اسبی زرد رنگ و کسی... کسی بر آن سوار شده که اسم او
موت است و عالم اموات از عقب او می‌آید... و به آن دو اختیار بر یک ربع...
زمین داده شده تا به شمشیر و قحط و موت و با وحوش زمین بکشند.

۱۷۴. حال، می‌بینید، این «موت» بود.

۱۷۵. حال، مهر پنجم، متی ۹:۲۴-۱۳. حال، باز ببینیم که آیا این را درست متوجه شدم یا نه.

می‌بینید؟

آنگاه شما را به مصیبت سپرده، خواهند کشت (بفرمایید) و جمیع امت‌ها به جهت اسم من از شما نفرت کنند. و آنگاه...

و در آن زمان بسیاری خیانت می‌کنند... بسیاری لغزش خورده یکدیگر را تسلیم کنند و از یکدیگر نفرت گیرند.

و بسا انبیای کذب ظاهر شده... بسیاری را گمراه کنند.

و به جهت افزونی گناه، محبت بسیاری سرد خواهد شد.

لیکن هر که... تا به انتها صبر کند، نجات یابد.

۱۷۶. حال، اکنون در مهر پنجم هستیم، و این مربوط به شب گذشته بود. " شما را تسلیم نموده به یکدیگر خیانت می‌کنند." و این چیزها.

۱۷۷. و حال دقت کنید به مهر ششم، ۹:۶ تا ۱۱. حال به آن پردازیم. مکاشفه ۹:۶ تا ۱۱.

و چون مهر پنجم را گشود، در زیر مذبح دیدم نفوس آنانی را که برای کلام خدا و شهادتی که داشتند کشته شده بودند؛

که به آوازی بلند صدا کرده، می‌گفتند، ای خداوند قدوس... و حقا! تا به کی انصاف نمی‌نمایی... و انتقام خون ما را از ساکنان زمین نمی‌کشی؟

آنگاه به هر یکی از ایشان جامه‌ای سفید داده شد و به ایشان گفته شد که اندکی دیگر آرامی نمایند تا عدد هم‌قطاران... که مثل ایشان کشته خواهند شد، تمام شود.

۱۷۸. حال، می‌بینید، تحت مهر پنجم می‌بینیم که شهادت بود.

۱۷۹. و در ۹:۲۴ و در اینجا ما... تا ۱۳، متوجه می‌شویم که شهیدشدن بود. "شما را تسلیم نموده، خواهند کشت." و چیزهای دیگری می‌بینید، همین مهر باز شده است.

۱۸۰. اکنون مهر ششم، همانی است که داریم به آن می‌رسیم. متی ۲۹:۲۴ و ۳۰، متی ۲۴ و پیردازیم به آیات ۲۹ و ۳۰.

حال، همچنین می‌توانیم به مکاشفه ۱۲:۶ تا ۱۷ نیز پیردازیم.

۱۸۱. این دقیقاً چیزی است که خواندیم. حال به این گوش کنید، چیزی که عیسی گفت، در متی... ۲۹، متی ۲۹:۲۴ و ۳۰.

و فوراً بعد از مصیبت آن ایام...

۱۸۲. چه؟ زمانی که... این مصیبت، این مصیبت اولیه‌ای که آنها از آن عبور نمودند، می‌بینید.

... آفتاب تاریک گردد و ماه نور خود را ندهد و ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوت‌های... افلاک متزلزل گردد.

آنگاه علامت پسرانسان در آسمان پدید گردد و در آن وقت جمیع طوایف زمین سینه‌زنی کنند و پسرانسان را ببینند که بر ابرهای آسمان با قوت و جلال عظیم می‌آید.

۱۸۳. حال، در مکاشفه، مهر ششم را می‌خوانیم، همانی که امشب بدان می‌پردازیم.

و چون مهر ششم را گشود، دیدم که زلزله‌ای عظیم واقع شد و آفتاب چون پلاس پشمی سیاه گردید (می‌بینید؟) و تمام ماه چون خون گشت!

و ستارگان آسمان بر زمین فرو ریختند، مانند درخت انجیری که از باد سخت به حرکت آمده... میوه‌های نارس خود را می‌افشانند.

و آسمان چون طوماری پیچیده شده، از جا برده شد و هر کوه و جزیره از مکان خود منتقل گشت.

و پادشاهان زمین و بزرگان و سپهسالاران و دولتمردان و جباران و هر غلام... و آزاد خود را در... مغازه‌ها و صخره‌های کوه‌ها پنهان کردند.

و به کوه‌ها و صخره‌ها می‌گویند که بر ما بیفتید و ما را مخفی سازید. از روی آن تخت‌نشین و از غضب بره؛

زیرا روز عظیم غضب او رسیده است... و کیست که می‌تواند ایستاد؟

۱۸۴. دقیقاً در کاملیت، حال برگردید و ببینید که عیسی اینجا در متی ۲۹:۲۴ چه گفته است، گوش کنید، «بعد از...» این آیشن و چیزهای دیگر.

و فوراً بعد از مصیبت آن ایام، آفتاب تاریک گردد... و ماه نور خود را ندهد... و ستارگان از آسمان فرو ریزند... و قوت‌های... افلاک متزلزل گردد.

حالا دقت کنید.

آنگاه علامت پسرانسان در آسمان پدید گردد و آنها خواهند فهمید... و در آن وقت جمیع طوایف زمین سینه‌زنی کنند و پسرانسان را ببینند که بر ابرهای آسمان با قوت و جلال عظیم می‌آید.

و... فرشتگان خود را با صور آواز بلند فرستاده... برگزیدگان او را از بادهای اربعه... از کران تا به کران فلک... فراهم خواهند آورد.

۱۸۵. می‌بینید، کاملاً دقیق، در مقایسه چیزی که عیسی در متی ۲۴ گفت، و آنچه که مکشوف‌کننده‌ی اینجا در مهر ششم باز کرد، دقیقاً به همان صورت است و عیسی داشت از مقطع مصیبت‌ها صحبت می‌کرد. [برادر برانهام سه بار روی منبر می‌زند.] می‌بینید؟

۱۸۶. نخست، از او پرسیده شد که این امور کی خواهد بود، چه زمانی معبد ویران خواهد شد. او به آن پاسخ داد. سؤال بعدی که پرسیده شد، چه زمانی خواهد بود که... عصر شهادت خواهد آمد. و هنگامی که این انجام شود. ضدمسیح کی خواهد برخاست، و چه

زمانی ضد مسیح هیکل را تباه خواهد ساخت.

۱۸۷. دانیال. می‌توانیم به دانیال برگردیم و به دانیال بیردازیم، زمانی که او گفت، که این رئیس خواهد آمد. شما خوانندگان این را می‌دانید. و او باید چه کاری انجام دهد؟ او قربانی روزانه را موقوف می‌کند، و هر آنچه که در طول آن زمان در جریان باشد.

۱۸۸. حتی عیسی در صحبت از آن در اینجا بدان تأکید کرد. گفت: "پس چون مکروه ویرانی را که به زبان دانیال نبی گفته شده است، در مقام مقدس برپا شده بینید." [برادر برانهام سه بار روی منبر می‌زند.] این چیست؟ زمانی که هیکل را به آتش کشیدند، مسجد عمر بجایش بنا شد. "آنگاه هر که در کوهستان باشد... هر که بر بام باشد، به جهت برداشتن وسیله‌ای از خانه به زیر نیاید. و هر کس در مزرعه است، برنگردد. زیرا که دوران مشقت خواهد بود." می‌بینید؟ و تمام این چیزها تحقق یافته و آنها را پیش برده و این را اثبات می‌کند، برمی‌گرداند به بازگشایی این مهر ششم.

۱۸۹. حال، می‌خواهم که توجه داشته باشید، عیسی... حال، درباره‌ی فردا شب، این بار عیسی از تعلیم مهر هفتم خوداری کرد. در اینجا نیست. بعد از آن او با مثل‌ها ادامه می‌دهد و یوحنا هم در مورد مهر هفتم خودداری می‌کند. هفتمین، آخرین، مهر هفتم، این یک امر عظیم خواهد بود. حتی مکتوب هم نشده است. در مورد مهر هفتم خوداری کردند، هر دو آنها این کار را کردند. و مکشوف کننده، هنگامی که خدا گفت... یوحنا گفت: "در آسمان سکوت برقرار بود." عیسی هرگز کلامی درباره‌ی آن نگفت.

۱۹۰. حال توجه داشته باشید، برگردیم به آیه‌ی ۱۲، توجه کنید، خبری از حیوانی نیست. این آیه‌ی دوازدهم است، در ابتدای مهرها، تا شاهد باز شدن آن باشیم. هیچ حیوانی نیست، مثل، موجود زنده، چنان که در مهر پنجم هم دیدیم. چرا؟ این، در آن سوی عصر انجیل اتفاق افتاده است در مقطع مصیبت‌ها. این مهر ششم، دوران مصیبت‌هاست. این چیزی است که اتفاق می‌افتد. عروس صعود کرده است. می‌بینید؟ موجود زنده یا هیچ چیزی نیست که آن را بگوید، این فقط... خدا دیگر مشغول کار با کلیسا نیست، کلیسا صعود کرده است.

۱۹۱. او دارد با اسرائیل کار می‌کند، می‌بینید، این مربوط به آن‌سوی دیگر است، زمانی است که اسرائیل پیغام ملکوت را توسط دو نبی مکاشفه ۱۱ دریافت می‌کند. به خاطر داشته باشید که اسرائیل یک قوم است، غلام خدا، قوم. و زمانی که اسرائیل به داخل آورده شود، یک مسئله‌ی قومی خواهد بود.

۱۹۲. اسرائیل، عصر پادشاهی، زمانی است که داود... پسر داود بر تخت می‌نشیند، به همین دلیل است که آن زن فریاد زد: "ای پسر داود!" و داود باید... پسر داود. خدا برای داود به خویشتن سوگند خورد که پسر او را بر کرسی وی خواهد نشاند. این یک تخت جاویدان خواهد بود. می‌بینید؟ انتهایی ندارد. سلیمان این را در نماد در معبد بجا آورد. و عیسی به شاگردان گفت: "سنگی بر سنگی برقرار نخواهد ماند." اما داود سعی می‌کند به آنها بگوید... او باز خواهد گشت.

"چه زمان باز می‌گردد؟"

۱۹۳. "این امور قبل از بازگشت من باید تحقق یابند." و بفرمایید!

اکنون ما به زمان مصیبت می‌پردازیم.

به خاطر داشته باشید هنگامی که سلطنت برپا شود، بر روی زمین...

۱۹۴. حال این ممکن است کمی شوکه کننده باشد. و اگر سؤالی داشتید، می‌توانید از من پرسید، اگر تمایل داشتید، بعد از اینکه نوبت به سؤالات رسید، و آن را مطرح کنید، البته در صورتی که از آن آگاهی ندارید.

۱۹۵. در زمان سلطنت هزارساله، این اسرائیل است که یک قوم است، دوازده سبط بعنوان یک قوم.

۱۹۶. ولی عروس در قصر است. او اکنون ملکه است. او نکاح کرده است. و تمامی زمین به این شهر، یعنی اورشلیم آمده و جلال آن را به آنجا خواهد آورد. "و دروازه‌ها به هنگام شب

بسته نخواهد شد، چون در آنجا شبی نخواهد بود." می‌بینید؟ دروازه‌ها همواره باز خواهند بود. "و پادشاهان جهان" مکاشفه ۲۲، "جلال و اکرام خود را به آن خواهند آورد،" اما عروس در آنجا به همراه بره است. "اوه خداوند! می‌توانید این را آنجا ببینید! نه... عروس قرار نیست در تاکستان مشغول کار باشد. نه، آقا! او عروس است، او ملکه‌ی پادشاه است. این دیگران هستند که باید آن بیرون مشغول کار باشند، قوم، نه عروس. آمین! بسیار خب.

۱۹۷. حال به این پیغام‌ها توجه کنید. این پیغام‌آوران مکاشفه... ۱۲، دو نبی، آنها چنین موعظه خواهند نمود که "ملکوت نزدیک است." می‌بینید؟ ملکوت آسمان باید برپا گردد. زمان، آخرین سه سال و نیم از هفتادمین هفته‌ی دانیال، وعده داده شده به یهودیان، به قوم او. اکنون به یاد داشته باشید، برای اثبات آن که این آخرین بخش هفتادمین هفته‌ی دانیال است... سؤالی در مورد آن برای فردا شب دارم. می‌بینید؟

۱۹۸. حال، هفتاد هفته وعده داده شده بود، که هفت سال بود و در میان هفت هفته، ماشیح باید منقطع می‌شد، تا قربانی گردد. او می‌بایست سه سال و نیم نبوت می‌کرد، و بعد منقطع می‌شد، به جهت قربانی قوم. و هنوز زمانی مقرر است، آن سه سال و نیم هنوز برای اسرائیل مقرر است. سپس، وقتی ماشیح منقطع گشت، یهود کور گشت تا نتواند ببیند که این ماشیح بوده است.

۱۹۹. و بعد، هنگامی که ماشیح منقطع گشت، انجیل و عصر فیض بر امت‌ها آمد. و آنها پیش می‌آیند، و خدا یکی را از /ینجا و آنجا و اینجا و آنجا بیرون کشید و تحت پیغام‌آوران آنها را کنار گذارد. و آنها را /ینجا و آنجا، /ینجا و آنجا تحت پیغام‌آوران، کنار گذارد.

۲۰۰. او نخستین پیغام‌آور خود را فرستاد و او موعظه کرد، و یک کرنا نواخته شد، که در ادامه به آن خواهیم پرداخت. و بعد، کرنا همواره برای اعلام جنگ بود. پیغام‌آور، فرشته به روی زمین می‌آید، پیغام‌آور آن زمان مانند لوتر، مانند هر پیغام‌آور دیگری که از آن صحبت کرده‌ایم. او چه کار می‌کند؟ او از راه می‌رسد، یک مهر گشوده می‌شود، مکشوف می‌گردد. یک کرنا نواخته می‌شود، اعلام جنگ می‌شود و آنها خارج می‌شوند. و بعد

پیغام آور می‌میرد. او گروه خویش را مهر می‌کند. آنها وارد شده‌اند. و یک بلا برای آنانی که آن را رد کرده‌اند، نازل می‌گردد. می‌بینید؟

۲۰۱. سپس این ادامه می‌یابد، آنها تشکیلات می‌شوند، و یک تشکیلات دیگر می‌بایند. ما اخیراً به آن پرداختیم. سپس، با یک قوت دیگر خارج می‌شوند، می‌بینید، یک قوت دیگر، یک عصر دیگر کلیسا، یک خدمت دیگر. سپس، وقتی می‌آید، خدا با خدمت خود از راه می‌رسد. می‌بینید. ضد یعنی «مخالف، علیه»، «برخلاف»، آنها در کنار هم حرکت می‌کنند.

۲۰۲. می‌خواهم به یک نکته‌ی ظریف دقت کنید. درست در زمانی که قائن روی زمین آمد، هابیل هم روی زمین آمد. می‌خواهم توجه داشته باشید، درست هنگامی که مسیح روی زمین آمد، یهودا هم روی زمین آمد. در زمانی که مسیح زمین را ترک گفت، یهودا هم از زمین خارج شد. در زمانی که روح القدس ریخته شد، روح ضد مسیح هم ریخته شد. درست در زمانی که روح القدس در ایام آخر دارد خودش را مکشوف می‌کند، ضد مسیح دارد چهره‌ی خود را نمایان می‌کند، که از طریق سیاست و این قبیل چیزها پیش می‌آید و درست در هنگامی که ضد مسیح کاملاً خود را وارد صحنه می‌سازد، خدا هم در کمال وارد می‌شود، تا همه چیز را رستگار سازد. می‌بینید، همواره با هم در حرکت هستند. و هر دو آنها، در کنار هم دیده می‌شوند. قائن و هابیل. [برادر برانهام دستانش را به هم می‌زند.] کلاغ و کبوتر، در کشتی! یهودا و عیسی! و تا انتها می‌توانید این را ببینید.

۲۰۳. بعد موآب را داریم و اسرائیل، هر دو با هم. موآب یک قوم مشرک نبود. نه، آقا! آنها همان قربانی‌ای را می‌گذرانند که اسرائیل می‌گذراند. آنها به همان خدا دعا می‌کردند. دقیقاً. موآب... ثمره‌ی یکی از دختران لوط بود که با پدر خود خوابید و فرزندی به دنیا آورد. و آن فرزند موآب خوانده شد. و قوم موآب و سرزمین موآب پدید آمد. و زمانی که آنها اسرائیل را دیدند، برادر رهایی‌یافته‌ی خود را که می‌آید.

۲۰۴. آنها بنیادگرا بودند، آنها یک فرقه‌ی بزرگ بودند. اسرائیل هیچ فرقه‌ای نداشت. او هر جایی که می‌رفت، در خیمه‌ها ساکن می‌شد. ولی موآب، پادشاهان، نجیب‌زادگان و این قبیل

چیزها را داشت. آنها بلعام را در آنجا داشتند، یک-یک نبی کاذب. آنها همه‌ی این چیزها را داشتند. بعد آمدند تا برادر خویش را که رهسپار سرزمین وعده بود و به سمت وعده‌ی خویش می‌رفت، لعنت کنند.

۲۰۵. اسرائیل رفت و از آنها درخواست کرد: "می‌توانم از سرزمین شما عبور کنم؟ اگر گاوان من آب بنوشند، بهایش را خواهم داد، اگر علف بخورند، بهایش را خواهیم پرداخت."

۲۰۶. موآب گفت: "نه، چنین بیداری را اینجا نخواهی داشت. درست است، چیزی مانند آن را اینجا برگزار نخواهی نمود."

۲۰۷. و بعد ببینید که چه کار کرد. او دوباره در شکل ایزابل بازگشت و از طریق آن نبی کاذب، باعث شد تا فرزندان خدا مرتکب خطا بشوند. و زنان موآبی به ازدواج اسرائیل در آمدند و باعث زنا گردیدند.

۲۰۸. و او در همان دوره همان کار را انجام داد. در راه سفر به سرزمین وعده که در آن قرار داریم. او چه کار کرد؟ نبی کاذب آمد و مسبب چنین ازدواجی شد. و کلیسای پروتستان خوانده شد و مسبب فرقه‌ها شد، درست همان کاری که آنها در آن زمان انجام دادند. [برادر برانهام چهار بار روی منبر می‌زند.]

۲۰۹. ولی اسرائیل کوچک به حرکت خود ادامه داد. برای مدت زیادی در بیابان تویخ شد، و تمام آن جنگجویان باید می‌مردند، ولی با این حال او به سرزمین وعده وارد شد. بله، بله. همه آنها را مسلح، قبل از عبور از اردن ببینید. ها-ها! این را دوست دارم. اکنون در اینجا داریم به آن دوره می‌رسیم. توجه کنید.

۲۱۰. حال، متوجه شدیم که، این زمان آخرین سه سال و نیم (همان طور که گفتم) از هفتادمین هفته‌ی دانیال است.

۲۱۱. اجازه بدهید کمی بیشتر این را توضیح بدهم. چون کسی را اینجا می‌بینم که همواره به این دقت کرده است، یک معلم، و می‌خواهم منظورم را شفاف بیان کنم.

۲۱۲. به نحوه‌ی ورود هفتاد هفته دقت کنید. زمانی که دانیال رویای زمان آینده را دید، و انتهای یهودیان، ولی در آنجا گفت که هفتاد هفته مقرر شده است. و هفت سال است که در میان آن، ماشیح اینجا خواهد بود، یا منقطع خواهد شد، به جهت قربانی. حال، این دقیقاً چیزی است که اتفاق افتاده است.

۲۱۳. سپس، خدا با امت‌ها کار کرد تا زمانی که قومی به جهت نام خویش از میان آنها برگزید. به محض اینکه کلیسای امت‌ها به بالا برده شد، او کلیسا را به بالا برد.

۲۱۴. وقتی این کار را کرد، باکره‌ی نادان، خود کلیسا... عروس به بالا صعود کرده است. و کلیسا به "ظلمت بیرونی، جایی که گریه و فشار دندان بر دندان است." افکنده می‌شود. در همان زمان مصیبت‌ها بر آن قوم نازل می‌شود.

۲۱۵. و درحالی که مصیبت‌ها درحال نازل شدن است، این دو نبی مکاشفه‌ی ۱۱ می‌آیند تا انجیل را برای آنها موعظه کنند. و آنها به مدت هزار و دویست و شصت روز موعظه می‌کنند. می‌بینید؟ خب، با هر ماه سی روزه چنان که تقویم واقعی به آن صورت است، دقیقاً به همین صورت می‌شود، دقیقاً سه سال و نیم. این هفتادمین بخش دانیال یعنی آخرین بخش هفتادمین هفته است. می‌بینید؟

خدا در اینجا با اسرائیل سروکاری نداشته است. خیر، قربان!

۲۱۶. یک برادر مدتی قبل از من پرسید گفت: "آیا باید بروم به... یک-یک-برادری اینجا در کلیسا، یک برادر عزیز و گران‌قدر، گفت: "می‌خواهم به اسرائیل بروم. معتقدم که یک بیداری است."

۲۱۷. یک نفر به من می‌گفت: "برادر برانهام! شما باید به اسرائیل بروید، آنها این را خواهند دید." می‌بینید، نمی‌توانید این کار را بکنید...

همان‌جا ایستاده بودم، و فکر می‌کردم...

۲۱۸. آن یهودیان می گفتند: "اگر من ... خب، این گونه باشد، عیسی ماشیح باشد." می گفتند: "نشانه‌ی نبی را بجا آورد. ما به انبیای خودمان ایمان خواهیم داشت، چون این چیزی است که آنها-آنها می‌بایست باشند."

۲۱۹. با خودم فکر کردم: "عجب زمینه‌ای!" و گفتم: "پس می‌روم." وقتی به آنجا رسیدم، درست به نزدیکی آن، درست ... خب، در قاهره بودم. و بلیطم برای اسرائیل در دستم بود. و گفتم: "من، من به آنجا می‌روم تا ببینم که خواهان این هستند یا نه. آیا می‌توانند نشانه‌ی یک نبی را ببینند. خواهیم دید که آیا عیسی مسیح را خواهند پذیرفت یا نه."

۲۲۰. لویی پطرس از کلیسای استکهلم،^{۲۶۰} یک میلیون کتاب مقدس برای آنها فرستاده بود.

۲۲۱. و آن یهودیان در حال بازگشت به آنجا هستند! فیلم را دیده‌اید. آن را به روی نوار، همین پشت به همراه دارم. فیلم سه دقیقه تا نیمه شب. و آن یهودیان از سراسر دنیا در حال ورود به آنجا هستند و دارند آنجا جمع می‌شوند.

۲۲۲. پس از ورود انگلستان به آنجا، در زمان ژنرال آلنبی،^{۲۶۱} به گمانم در جلد دوم از کتاب *افول جنگ جهانی*^{۲۶۲} باشد، آنها تسلیم شدند، ترک‌ها تسلیم شدند و آن را به اسرائیل برگرداندند. و او (اسرائیل) بعنوان یک کشور در حال رشد بوده، و اکنون یک کشور کامل است. واحد پولی خود، پرچم، ارتش و همه‌ی چیزهای دیگر را دارد. می‌بینید؟

۲۲۳. و این یهودیان، در حال بازگشت به وطن خود هستند. آنها... نخستین چیز، زمانی که به ایران رفتند، و در آنجا خواستند... گفتند... او گفت... می‌خواهند آنها را به اسرائیل برگردانند، مکان آنها را بدیشان بدهند. آنها را به سرزمین خویش برگردانند، به فلسطین، جایی که می‌بایست باشند.

۲۲۴. و به یاد داشته باشید، مادامی که اسرائیل خارج از آن سرزمین باشد، خارج از اراده‌ی

Lewi Pethrus, Stockholm church ^{۲۶۰}

General Allenby ^{۲۶۱}

The Decline Of The World's War ^{۲۶۲}

خداست؛ مانند ابراهیم، که سرزمین به او داده شده بود. و زمانی که...

۲۲۵. آنها حاضر به سوار شدن در آن هواپیما نبودند. آنها هرگز چیزی مثل آن را ندیده بودند. یک زنی پیر بود که جلو آمد و گفت: "نبی ما به ما گفته است در زمانی که اسرائیل به خانه می‌رود، بر بال‌های یک عقاب خواهد بود." بر یک هواپیما، راهی به خانه.

۲۲۶. اکنون او آنجاست، مشغول ساخت. درخت انجیر در حال احیا است! آمین! ستاره‌ی شش پَر داود به اهتزاز در آمده است!

۲۲۷. ایام امت‌ها به سر آمده، در هراس گرفتار شده. دوران مصیبت نزدیک است.

۲۲۸. و درحالی که اینجا ایستاده‌ایم، و این مهرها گشوده شده است، کلیسا مهیای صعود خود به آسمان می‌شود.

۲۲۹. و مصیبت‌ها شروع می‌شود. سپس خدا نازل شده یکصد و چهل و چهار هزار نفر را از آنجا بیرون می‌کشد. آمین! اوه، این عالی است! می‌بینید که مهرها کجا این را مطرح می‌کنند. این را باز می‌کند؟ حال، این آخرین سه سال و نیم برای قوم است. همچنین، اگر متوجه شده باشید، این زمانی است که خدا یکصد و چهل و چهار هزار یهودی را خواهد خواند، در این سه سال و نیم آخر.

۲۳۰. او به هیچ‌وجه با آنها سروکاری نداشته است، آنها فاقد یک نبی بودند. آنها به هیچ چیز دیگری غیر از یک نبی ایمان نخواهند آورد. نمی‌توانید آنها را فریب بدهید. پس، آنها یک نبی را خواهند شنید، بله، آقا! و همین و بس! خدا در ابتدا این را به آنها گفت، و آنها با آن می‌مانند.

۲۳۱. او گفت: "یهوه خدایت نبی‌ای مثل من را از میان تو مبعوث خواهد گردانید." موسی این را گفت. و گفت: "او را بشنوید و هر که آن نبی را نشنود، از میان قوم منقطع گردد." ۲۶۳^{۱۱} درست است.

۲۳۲. و می‌دانید، چشمان آنها می‌بایست کور می‌گشت، و گرنه او را تشخیص می‌دادند. در عوض آن، چون کور شده بودند، آنها... این به شیطان اجازه داد در آنها کار کند، و آنها بگویند: "او یک فالگیر است، او بعزبول است. خون او بر ما باد. می‌دانیم که او چیز خاصی ندارد." می‌بینید؟

۲۳۳. و قوم بیچاره کور شده بودند. به همین خاطر است که گروه آئشمن و تمامی آن گروه در آن زمان کشته شدند. حق ورود داشتند، پدر خود آنها باید چشمانشان را کور می‌کرد تا بتواند ما را برگیرد.

۲۳۴. این تقریباً یکی از تأسف‌بارترین چیزهایی است که کلام خدا بدان اشاره می‌کند. فقط به این فکر کنید که آنجا، یهودیان، خواستار خون پدر خود، خدای خود بودند که در آنجا آویخته شده بود. ببینید. "آنجا، آنها او را مصلوب نمودند." کتاب مقدس چنین می‌گوید. این چهار کلمه از بزرگ‌ترین کلمات هستند. «آنجا»، اورشلیم، مقدس‌ترین شهر جهان. «آنها»، مقدس‌ترین قوم در جهان. «مصلوب نمودند»، بی‌رحمانه‌ترین نوع مرگ در جهان. «او را»، مهم‌ترین فرد در جهان. می‌بینید؟ چرا؟ قوم مذهبی، مهم‌ترین مذهب دنیا، تنها مذهب راستین در جهان، آنجا ایستاده بودند. همان خدایی را مصلوب می‌کردند که کتاب مقدسشان گفته بود خواهد آمد.

۲۳۵. چرا متوجه این نشدند؟ کتاب مقدس به ما می‌گوید که خدا آنها را کور نمود تا نتوانند این را تشخیص بدهند. آنها... او گفت: "کدام یک از شما می‌تواند من را به گناه محکوم سازد؟" به عبارتی دیگر، "اگر دقیقاً همان عملی را که درباره‌ی من پیشگویی شده بود انجام نمی‌دهم، به من بگویند." گناه یعنی «بی‌ایمانی» او دقیقاً کاری را انجام داد که خدا به او گفته بود، ولی آنها نمی‌توانستند آن را تشخیص بدهند.

۲۳۶. حال زمانی که با مردم صحبت می‌کنید، مانند ریختن آب بر پشت یک اردک است، متوجه منظورم می‌شوید؟ این امری رقت‌انگیز است. وقتی این امت‌ها و قوم‌ها را می‌بینید، کارهایی که انجام می‌دهند، بسیار تشریفاتی و مذهبی! ولی آیا روح‌القدس این را به ما

نمی‌گوید؟ "آنها تندمزاج و مغرور خواهند بود که عشرت را بیشتر از خدا دوست می‌دارند، کینه‌جو، غیبت‌گو، ناپرهیز، متنفذ از نیکویی. صورت دینداری دارند، ولی قوت انجیل را انکار می‌کنند..." گفت: "از ایشان اعراض نما."

۲۳۷. در اینجا هستیم، فرقه‌ای‌ها کاملاً این را منحرف کرده‌اند. آنها تمامی جلال و قوت را می‌گیرند و در رسولان قرار می‌دهند، و مابقی آن را در سلطنت هزارساله. این مثل انسانی است، همان‌طور که قبلاً هم گفته‌ام، انسان همواره خدا را برای آنچه انجام داده ستایش می‌کند، و در انتظار کاری است که انجام خواهد داد، و کاری را که هم‌اکنون در حال انجام آن است، نادیده می‌گیرد. دقیقاً همین‌طور است. انسان هنوز هم همان است.

۲۳۸. آنجا آن یهودیان ایستاده بودند و می‌گفتند: "جلال بر خدا! چرا که..." در باب ششم یوحنا، گفتند: "پدران ما در بیابان من را خوردند."

و عیسی گفت: "و همه‌ی آنها مردند."

۲۳۹. "آنها در بیابان از صخره آب خوردند و همه‌ی این چیزها."

۲۴۰. او گفت: "من آن صخره هستم." درست است. آمین! او گفت: "لیکن من نان حیات هستم که از آسمان از جانب خدا آمده‌ام، از آن درخت حیات در باغ عدن. اگر کسی از این نان بخورد، نخواهد مرد، او را در ایام بازپسین خواهم برخیزانید." و آنها همچنان قادر به تشخیص آن نبودند. درست است.

۲۴۱. خود ماشیح آنجا ایستاده بود، و افکار دل را بر آنها می‌گفت، و چیزهایی مانند آن، نشان می‌داد که او ماشیح است، درست کاری که ماشیح می‌بایست انجام می‌داد.

۲۴۲. آنها دست به کمر آنجا ایستاده و می‌گفتند: "هاه! این ممکن نیست. نه، نه، او-او-او از راه درست نیامده است. می‌بینید، او از بیت‌لحم آمده. او-او چیزی جز یک فرزند نامشروع نیست. و این ابلیس است که در او کار می‌کند. او دیوانه است. او دیو دارد." می‌بینید، چشمان آنها حقیقتاً نسبت به آن کور شده بود.

۲۴۳. حال، ولی آنها در انتظار یک نبی هستند. و آن را خواهند یافت، آنها دو نبی را خواهند داشت. درست است.

۲۴۴. اکنون توجه کنید، دوباره، همچنین، هنگامی که این یهودیان... یک نماد دیگر را به شما نشان می‌دهیم، تا متوجه شوید که اینجا مربوط به یهودیان است، در این سوی روبرو شدن. دقت کنید که چه اتفاقی می‌افتد. این هم در نماد است... خیلی وقت به آن نخواهیم داد، چون از مسیر خارج می‌شویم، همچنین نماد شده در... چیزی که «سختی یعقوب» خوانده می‌شود. حال نگاه کنید. این یهودیان یک... توجه کنید. او، این یک...

۲۴۵. من-من-من می‌خواهم کمی وقت به این اختصاص بدهم. وقتی این گونه از مطالب عبور می‌کنم، مرا عصبی می‌کند. و... می‌بینید؟ توجه داشته باشید. می‌خواهم که این را متوجه بشوید. و من-من-من فقط... خب، خدا این را به شما نشان خواهد داد، مطمئنم.

۲۴۶. یعقوب حق نخست‌زادگی را داشت، درست است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] ولی او قطعاً در این زمینه دغل‌کاری کرد. می‌بینید؟ او رفت و پدر خود را فریب داد. او برادر خویش را فریب داد. او دست به هر کاری زد. ولی در عین حال، به صورت مشروع از آن برخوردار بود، چون عیسو آن را فروخته بود. ولی زمانی که او برای پدرزن خود کار می‌کرد، شاخه‌های صنوبر را در آب می‌گذاشت تا گاوهای باردار، گوساله‌های خالدار بزایند. و او، او هر کاری از این دست انجام داد تا پول بدست بیاورد. حال دقت کنید. او از میان قوم خویش رانده شده بود.

۲۴۷. حال او نمادی از یهود امروز است. او ثروت‌اندوز است. اهمیتی نمی‌دهم که او چگونه آن را بدست می‌آورد، او آن را بدست می‌آورد. او برای بدست آوردنش، پوستت را زنده زنده خواهد کند. این را می‌دانید. او کمی دغل‌باز است. همین و بس. پس با او معامله نکنید، او شما را فریب خواهد داد. بله، آقا! چرا؟ باید این‌گونه باشد، این روحی است که بر او تسلط دارد.

۲۴۸. دقیقاً مانند اصلاحگران که قادر به درک این کلام نبودند، چون این روح انسان بود که بر آنها فرستاده شده بود.

۲۴۹. این عصر عقاب است که کلام و مکاشفه را دریافت می‌کند. همه‌ی کسانی که این را متوجه می‌شوند، دستتان را بلند کنید، پس من... خوب است. خوب است. می‌بینید؟ خوب است. حال، می‌دانید، اگر بتوانید برگردید به این مهرها، اگر آنها... هنگامی که باز شده باشند، می‌توانید ببینید که دقیقاً خدا دارد چه کاری می‌کند. چه کاری کرده است، چه کاری انجام خواهد داد. اینهاش، دقیقاً.

۲۵۰. و به همین دلیل است که افراد بدین صورت عمل کردند. چون این روحی است که برای آن عصر پیشگویی شده بود تا بر آنان باشد.

۲۵۱. به یوحنا فکر می‌کنم، به پطرس و سایرین. آن روح شیر. ش-ی-ر که آنجا ایستاده بود، خود کلام خدا.

۲۵۲. پولس با آن کلام ایستاد و گفت: "این را می‌دانم، که در میان خود شما برادران کذب خواهند برخاست. و آنها فرقه‌ها و همه‌ی چیزهای دیگر را خواهند ساخت، در میان خود شما، و چه کاری خواهند کرد. و این تا به ایام آخر پیش خواهد رفت، و دورانی مهیب خواهد بود." ^{۲۶۴} چرا؟ چون او یک نبی است. آن کلام آنجا در او ایستاده بود. در آن زمان او دید که به کجا خواهد رسید؛ و گفت: "مردان کذب در میان شما خواهند برخاست و شاگردان را به سوی خود جلب خواهند نمود." این دقیقاً ضد مسیح است. و دقیقاً همان کار را انجام داد.

۲۵۳. به بعد از زمانی که وارد دوران تاریکی و مصیبت شدند، توجه کنید. این چه بود؟ کاری از آنها ساخته نبود. روم مالک... او دارای قدرت مذهبی و دارای قدرت سیاسی بود. هیچ کاری از آنها ساخته نبود، جز اینکه زحمت بکشند و زنده بمانند، و خود را به جهت قربانی

تقدیم کنند. این یک گوساله بود. این تنها کاری بود که آنها قادر به انجامش بودند. این روحی است که آنها داشتند، روح خدا، گوساله.

۲۵۴. سپس اصلاحگران از راه می‌رسند، سر یک انسان، زیرک، حکیم، مارتین لوتر، جان وسلی، کالوین، فیلی، ناکس، و مابقی آنها. آنها پیش آمدند. و زمانی که آمدند، اصلاحگر بودند. آنها پیش آمدند، اصلاح کردند، و قوم را بیرون آوردند.

۲۵۵. و دوباره بازگشتند. دقیقاً مثل آنهایی که قبلاً انجام داده بودند، و دوباره با او (فاحشه)، در سیستم‌های فرقه‌ای خود وصلت نمودند، دقیقاً به همین صورت، کتاب مقدس چنین گفت. او یک «فاحشه» بود و «فواحش» دختران او بودند، دقیقاً.

۲۵۶. و خدا گفت: "فرصتی برای توبه به او می‌دهم. و او این کار را نکرد. پس او و نسل او را گرفته به جایی می‌افکنم که به آن تعلق دارند." دقیقاً. حال، خدا این را گفت، تحت این، تحت این مهر. حال، او (فاحشه) آنجا بود. متوجه می‌شویم که خدا این کار را می‌کند، و این کار را خواهد کرد و آنها، تک‌تکشان، به آن سمت پیش می‌روند.

۲۵۷. ولی تمام کسانی را که نامشان در دفتر حیات بره مکتوب است، خدا خواهد خواند. آنها این را خواهند شنید. "گوسفندان من آواز من را خواهند شنید." عیسی چنین گفت. تنها کاری که باید انجام بدهیم این است که گوسفندان را بخوانیم، بز از این خبر ندارد. توجه داشته باشید. ولی، می‌دانید، خواندن گوسفندان، "گوسفندان من آواز من را خواهند شنید." چرا؟ صدا چیست؟ می‌خواهم به شما بگویم که یک صدا چیست. صدا یک-یک آیت و نشان روحانی است.

۲۵۸. خدا به موسی گفت: "اگر آنها آواز آیت اول را نشنوند، آواز آیت دوم را خواهند شنید."^{۲۶۵۱}

۲۵۹. "گوسفندان من آواز من را خواهند شنید." زمانی که در زمان آخر این امور باید واقع

بشوند، گوسفندان خدا آن را تشخیص خواهند داد. بله، آقا! می‌بینید؟ آنها-آنها این را تشخیص می‌دهند. "گوسفندان من، من را می‌شناسند." می‌بینید؟ "بیگانه را متابعت نخواهند نمود." آن بیگانگان را متابعت نمی‌کنند. می‌بایست آیت اثبات‌شده‌ی دوران باشد، و آنها این را خواهند دید. حال، حال توجه داشته باشید.

۲۶۰. حال، یعقوب، همین‌طور که پیش می‌رود، اولین چیز، یک اشتیاقی برای رفتن دارد، (به کجا؟) بازگشت به وطن.

۲۶۱. او، این دقیقاً همان کاری است که اسرائیل انجام داده است! این، این... این اسرائیل است. یعقوب، اسرائیل است. او نامش تغییر یافت، این را می‌دانید. می‌بینید؟ و او...

۲۶۲. او بیرون رفت، تمام پولش را جمع کرد، هرچه می‌توانست بدست بیاورد، به هر طریقی که می‌توانست آن را بدست آورد، از خویشاوندانش یا هرکس دیگری. تقلب، دزدی، دروغ، از هر طریقی که می‌توانست، آن را بدست می‌آورد. می‌بینید. او این کار را کرد.

۲۶۳. و بعد شروع به بازگشت به خانه نمود، او در قلب خویش یک حس دلتنگی داشت. اما همین‌طور که شروع به بازگشت نمود، در راه بازگشت خویش، خدا را ملاقات نمود، سپس نامش تغییر یافت. می‌بینید؟ اما، در این زمان او بسیار نگران بود، چون می‌ترسید که عیسو به سراغ او بیاید. می‌بینید؟

۲۶۴. و دقت کنید، به پول، به مبحث پول دقت کنید. درست به همان صورتی که یهود در مبحث مالی خویش، در ایجاد این عهد با روم تلاش خواهد نمود. به این توجه داشته باشید. عیسو هیچ احتیاجی به پول او نداشت، روم هم ندارد. او ثروت جهان را در اختیار دارد. می‌بینید؟ ولی این فایده‌ای نداشت.

۲۶۵. ولی متوجه می‌شویم که اسرائیل، در هنگام آن سختی، زمانی که هنوز یعقوب بود، کشتی گرفت با... به چیزی دست یافت که حقیقی بود. مردی به آنجا آمد. یعقوب بازوان خود را به دور او انداخت، و او در آنجا ماند. و آن مرد گفت: "اکنون باید بروم. سپیده‌دم

نزدیک است." اوه، آن سپیده‌ی صبح. می‌بینید؟ روز در شرف آغاز بود.

۲۶۶. اما یعقوب گفت: "رهایت نمی‌کنم. تو، تو نمی‌توانی بروی. با تو خواهم ماند." می‌بینید؟

"می‌خواهم اینجا امور تغییر کند."

۲۶۷. این همان یکصد و چهل و چهار هزار نفر است، آن افراد پول‌دوست، و چیزهایی از این قبیل، هنگامی که یک چیز حقیقی و راستین را می‌بینند که بدست آورده‌اند. موسی در آنجا ایستاده و ایلیا در آنجا ایستاده است. آمین! آنها تا زمانی که یکصد و چهل و چهار هزار نفر از اسباط اسرائیل از آنجا به بیرون خوانده شوند، با خدا کشتی خواهند گرفت.

۲۶۸. این درست قبل از دوران مصیبت‌ها است، می‌بینید، (اوه، چقدر عالی!) همچنین «سختی یعقوب».

۲۶۹. اینجا زمانی است که یکصد و چهل و چهار هزار تن به خروج خوانده می‌شوند. آنها، واعظین، آن دو نبی، مانند یحیی تعمیددهنده موعظه خواهند نمود. "ملکوت آسمان نزدیک است. توبه کن، اسرائیل!"^{۲۶۶} از چه چیزی توبه کن؟ "از گناهان خود، از بی‌ایمانی‌ات، و نزد خدا باز گرد."

۲۷۰. اکنون یک چیزی را به خاطر داشته باشیم. این وقایع عظیم در طبیعت، قبلاً هم رخ داده است. اینجا در این دوازدهمین آیه: "آفتاب چون پلاس پشمی سیاه گردید." حالا این را مقایسه کنید.

۲۷۱. حال، به یاد داشته باشید، این در امت‌ها اتفاق نمی‌افتد. این اسرائیل است. بگذارید نشاتان بدهم. حال، به خاطر داشته باشید، گفتم که این در حال بیرون خواندن آن یکصد و چهل و چهار هزار تن است. می‌بینید؟ حال این بار، در زمان مصیبت است، که باید این را انجام دهد. و دارد می‌گوید که در این مصیبت چه اتفاقی می‌افتد.

۲۷۲. حال خروج ۱۰:۲۱-۲۳ را باز کنیم. و اینجا را زمانی که... خروج زمانی است که، البته، اسرائیل داشت بیرون می‌آمد، داشت به بیرون برده می‌شد. خروج، باب دهم، در آیات ۲۱ تا ۲۳. در زمان نوشتن اینها گاهی اوقات چنان هیجان‌زده و درحال فریاد زدند که ممکن است اینها را قاطی کنم. بسیار خوب. خروج ۱۰:۲۱ تا ۲۳. بسیار خوب، می‌خوانیم. ۲۱ تا ۲۳:

و خداوند به موسی گفت دست خود را به سوی آسمان برافراز تا تاریکی‌ای بر زمین مصر پدید آید، تاریکی‌ای که بتوان احساس کرد.

پس موسی دست خود را به سوی آسمان برافراشت و تاریکی غلیظ تا سه روز در تمامی زمین مصر پدید آمد. (می‌بینید؟)

و یکدیگر را نمی‌دیدند. و تا سه روز کسی از جای خود برنخواست لیکن... برای جمیع بنی اسرائیل در مسکن‌های ایشان نور بود.

۲۷۳. توجه داشته باشید، دقیقاً به همین صورت، حال بیاید به اینجا، "و آفتاب چون پلاس پشمی سیاه گردید." می‌بینید، همان چیز! این وقایع طبیعی چه بود؟ چه؟ وقتی طبیعت شاهد چنین وقایعی بود، خدا داشت اسرائیل را به خروج فرا می‌خواند. خدا دارد اسرائیل را به خروج فرا می‌خواند. اکنون "آفتاب چون پلاس... سیاه" حال، خدا آنجا در شرف رهایی اسرائیل بود، تا آنها را از دست دشمن، که در آن زمان مصر بود، خلاصی دهد.

۲۷۴. اکنون، اینجا، او دارد آنها را از دست روم خلاصی می‌دهد، جایی که آنها عهد خود را با آن بسته‌اند. همان اتفاق رخ می‌دهد. آن هم بلاياست، زمانی که این بلايا ندا کنند، این گروه از امت‌ها دچار آن بلايا خواهند شد. اگر وقت داشتیم، به شما نشان می‌دادم که چه اتفاقی قرار است برای آن کلیسای امت‌ها رخ بدهد.

۲۷۵. کتاب مقدس می‌گوید که: "ازدها، شیطان، بر زن خشم گرفت (غضبناک شد). بر زن (یهودیان، اسرائیل) خشم گرفت. از دهان خود آبی فرو ریخت، توده و انبوهی از مردم، که رفتند تا با باقی‌مانده‌ی ذریت زن جنگ کنند." مکاشفه ۱۳. حال، این را می‌بینید، این را

داریم. و این زمانی است که اسرائیل می‌فرستد... منظورم این است که روم لشکر خود را برای جنگ با بازماندگان ذریت زن می‌فرستد.

۲۷۶. حال دقت کنید، نخستین بار، در دست دشمن آنها، زمانی که خدا داشت آنها را رهایی می‌بخشید، آفتاب... چون پلاس سیاه شد. حال این دفعه‌ی دوم است، انتهای زمان مصیبت‌ها.

۲۷۷. اکنون در دانیال باب ۱۲، اگر وقت داشتیم می‌توانستیم این را بخوانیم. در دانیال آیه‌ی دوازدهم... باب دوازدهم. دانیال گفت: "هر که در دفتر یافت شود، رستگار خواهد شد." حال، به خاطر داشته باشید، دانیال دارد از این مقطع صحبت می‌کند، هنگامی که این... این امر می‌بایست رخ بدهد، وقتی که اسرائیل می‌بایست رهایی یابد، هنگامی که انتهای هفتادمین هفته است و این هنگامی است که آنها می‌بایست نجات یابند. حال نگاه کنید یک دقیقه به دانیال باب ۱۲ برویم.

و در آن زمان میکائیل امیر عظیمی که برای فرزندان... برای پسران قوم تو ایستاده است، خواهد برخاست (می‌بینید، این مربوط به یهودیان است.) و چنان زمان تنگی خواهد شد که... از حینی که امتی به وجود آمده است تا امروز نبوده...

۲۷۸. حال این را مقایسه کنید، دقیقاً همان چیزی که عیسی در متی ۲۴ گفت: "چنان مصیبت عظیمی ظاهر می‌شود که از ابتدای عالم تا کنون نشده و نخواهد شد." نگاه کنید به مهر ششم، همان امر، زمان تنگی. توجه کنید.

از حینی که امتی به وجود آمده است تا امروز نبوده و در آن زمان هر یک از قوم تو (در این هفتادمین هفته، در انتهای سال هفتم)... که در دفتر مکتوب یافت شود، رستگار خواهد شد.

۲۷۹. پیش‌برگزیده! می‌بینید، آنکه در دفتر حیات بره مکتوب شده باشد در آن زمان رستگار خواهد شد.

و بسیاری از آنانی که در خاک زمین خوابیده‌اند، بیدار خواهند شد، اما اینان

به جهت حیات جاودانی و آنان به جهت خجالت و حقارت جاودانی.

و آنگاه حکیمان مثل روشنایی افلاک خواهند درخشید و آنانی که بسیاری را به راه عدالت رهبری می‌نمایند، مانند ستارگان خواهند بود تا ابدآباد.

۲۸۰. سپس به دانیال گفت که: "کلام را مخفی دار." چون او می‌بایست در نصیب خویش مستریح می‌شد.

۲۸۱. حال می‌بینید، فرقی نمی‌کند که زنده باشید یا بمیرید. به هر حال پیش خواهد آمد. می‌بینید؟... مردن، برای یک مسیحی مفهومی ندارد. چون در هر صورت او نمی‌میرد. می‌بینید؟

۲۸۲. حال، دانیال ۱۲ گفت که هر که در دفتر مکتوب یافت شد، رستگار گردید.

۲۸۳. در اینجا، خدا در آستانه‌ی رهایی پسر دوم خویش، اسرائیل، بعد از مصیبت‌ها می‌باشد. می‌بینید، مرتبه‌ی دوم، اسرائیل... اسرائیل پسر اوست. این را می‌دانید. اسرائیل پسر خداست، پس او اینجا در مقطع مصیبت‌ها می‌خواهد او را رهایی بخشد، درست همان‌طوری که در مصر این کار را انجام داد.

۲۸۴. حال، همین جا توقف کنیم، دوباره، و به یک چیز دیگر پردازیم، قبل از اینکه این را به اتمام برسانیم. حال به اینجا دقت کنید. این دو نبی، ببینید که قرار است چه کاری انجام بدهند، درست مانند کارهایی که موسی و سایرین قبلاً انجام دادند. "و نیای به من داده شد..." و سومین آیه از باب یازدهم:

و به دو شاهد خود خواهم داد که پلاس در بر کرده، مدت هزار و دویست و شصت روز نبوت نماید.

اینانند دو درخت زیتون...

۲۸۵. و این را به یاد داشته باشید که زروبا بل، می‌بایست معبد را بازسازی می‌کرد.

... و دو چراغدان که در حضور خداوند زمین ایستاده‌اند.

... اگر کسی بخواهد... بدیشان اذیت رساند، آتشی از دهانشان به در شده...

۲۸۶. به یاد داشته باشید که از دهان مسیح شمشیر، یعنی کلام بیرون می‌آید.

... دشمنان ایشان را فرو می‌گیرد و هر که قصد اذیت ایشان دارد، بدین گونه باید

کشته شود.

۲۸۷. حال، ما «آتش» را می‌شناسیم. در باب ۱۹، در آمدن مسیح، "شمشیر او از دهانش

خارج شد." که کلام بود. درست است؟ کلام! او. اگر اکنون بتوانید متوجه این مسئله

بشوید، بخاطر مَهر فردا شب! می‌بینید، کلام چیزی است که خدا دشمن خویش را بدان

می‌کشد. می‌بینید؟

۲۸۸. حال، به اینجا نگاه کنید. زمانی که این انبیا در آنجا مشغول نبوت هستند، آنها... اگر

کسی با آنها بدرفتاری کند یا اذیت برساند. "آتشی از دهانشان بدر شده..."

۲۸۹. به موسی نظر کنید. بینیم از دهان او چه خارج می‌شود. آنها، اسرائیل، می‌بایست،

طریقی که آنجا داشتند انجام می‌دادند... منظوم مصر است، داشتند با یهودیان بدرفتاری

می‌کردند. موسی... خوب، آنها اجازه‌ی رفتن به یهودیان نمی‌دادند. فرعون این کار را

نمی‌کرد. خدا کلام را در دهان موسی قرار داد. می‌بینید. این افکار خدا بود که در دل موسی

می‌گذشت. اکنون او به آنجا می‌رود تا آن را بیان کند، سپس می‌شود کلمه. دستانش را بلند

کرد، گفت: "مگس‌ها بشوند." و مگس‌ها پدید آمدند. به اینجا نگاه کنید.

اگر کسی بخواهد بدیشان اذیت رساند، آتشی از دهانشان بدر شده، دشمنان ایشان

را فرو می‌گیرد...

۲۹۰. می‌بینید؟ اینهاش! می‌تواند هر آنچه می‌خواهند بگویند، و واقع می‌گردد. آمین!

... و هر که... قصد اذیت ایشان دارد، بدین گونه باید کشته شود.

۲۹۱. برادر! اینجا خداست که بر روی صحنه می‌تازد.

اینها قدرت به بستن آسمان دارند تا در ایام نبوت ایشان باران نبارد...

۲۹۲. ایلیا می‌داند که چطور این کار را انجام بدهد، قبلاً این کار را کرده است. آمین! موسی می‌داند چطور این کار را بکند، او قبلاً این کار را کرده است. به همین دلیل است که آنها حفظ شده بودند. اکنون... آمین!

۲۹۳. می‌توانم به یک نکته‌ی خیلی خوب اشاره کنم، ولی بهتر است، بهتر است آن را برای فردا شب نگه دارم. می‌بینید؟ بسیار خوب.

... و قدرت بر آب‌ها دارند که آن را به خون تبدیل نمایند و جهان را... هرگاه بخواهند به انواع بلا یا مبتلا سازند.

۲۹۴. این یعنی چه؟ چه چیزی می‌تواند اینها را تحقق ببخشد، غیر از کلام؟ آنها هر کاری بخواهند می‌توانند با طبیعت انجام بدهند. اینهاش. آنها کسانی هستند که این مهر ششم را به انجام می‌رسانند. آنها آن را گشوده و باز می‌نمایند. این قوت خداست، تا طبیعت را مختل نماید، می‌بینید، مهر ششم کاملاً اختلال در طبیعت است. حالا متوجه می‌شوید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] این مهر شماس است. چه کسی این کار را می‌کند؟ انبیا هستند، در آن سوی ربه شده‌اند. به قوت خدا، کلام خدا، بر طبیعت حکم می‌کنند. آنها می‌توانند زلزله‌ها را بفرستند، ماه را به خون مبدل سازند. آفتاب غروب کند یا هر چیزی به فرمان آنها. آمین!

۲۹۵. بفرمایید. بفرمایید. می‌بینید؟ می‌بینید که مهرها چگونه در طول ادوار کلیسا گشوده شدند، و چگونه شهدا را نشان داد؟

۲۹۶. و اکنون اینجا دو نبی با کلام خدا ایستاده‌اند، تا هر کاری می‌خواهند با طبیعت انجام بدهند. آنها زمین را به لرزه در می‌آورند. و این نشان می‌دهد که دقیقاً چه کسی این کار را انجام می‌دهد. این موسی و ایلیا هستند، چون این خدمت آنهاست که دوباره آشکار شده است. این هر دو آنهاست. اکنون این را متوجه می‌شوید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

می‌بینید که مهر ششم چیست؟ آن دو نبی است. حال توجه کنید. نگذارید که هضمش برایتان دشوار شود. اما، دقت کنید که چه چیزی آن مهر را گشود. انبیا. می‌بینید؟ آمین! بفرمایید.

۲۹۷. او، برادر! ما در عصر عقاب زندگی می‌کنیم، سرمان بالا در میان ابرهاست.

۲۹۸. آنها آن مهر ششم را گشودند. آنها قدرت انجام این کار را دارند. آمین! این هم مهر ششم شما که گشوده شده می‌آید.

۲۹۹. حال دوباره برمی‌گردیم به همان جایی که عیسی از تحقق آن صحبت کرده بود. خیلی قبل در عهد عتیق، در حزقیال، در انبیای قدیم، آنها از تحقق آن سخن گفته بودند.

۳۰۰. و مهر ششم در اینجا گشوده شده، و آنها می‌گویند: "خب، این یک امر اسرارآمیز است. عاملش چه بود؟"

۳۰۱. این سرّ آن است، انبیا، چون کتاب مقدس در اینجا چنین گفت. آنها می‌توانند آن را بگشایند، هر گاه که بخواهند... قادرند هر کاری که بخواهند با طبیعت انجام دهند. و همان کاری را انجام می‌دهند که قبلاً انجام داده بودند. آمین! چون می‌دانند چطور انجام می‌شود. آمین! جلال!

۳۰۲. به محض دیدن این، از روی صندلی بلند شدم و شروع کردم به قدم زدم در اتاق. با خودم فکر می‌کردم: "خداوندا، پدر آسمانی! چقدر شکرگزار تو هستم!"

۳۰۳. اینهاش. همین است. آنها مهر ششم را گشودند. آمین! به آنها دقت کنید. "هر که به آنها اذیت برساند، آتشی از دهانشان بیرون خواهد آمد." کلام. روح القدس بر شاگردان فرود آمد، می‌دانید. "آتش از دهانشان صادر گردید."

۳۰۴. حالا توجه کنید به مکاشفه ۱۹، شاهد همین امر هستیم. "و شمشری تیز از دهانش بیرون آمد." کلام. می‌بینید؟ آمدن مسیح. "و با آن دشمنان خویش را کشت." درست

است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] اکنون او در راه است. حال به او بنگرید، بسیار خب.

اینها قدرت به بستن آسمان دارند تا در ایام نبوت ایشان نبارد...

۳۰۵. پسر، این یعنی اختلال طبیعت. حال، این مرد، ایلیا، آسمان را برای چه مدت بست؟ [جماعت می‌گویند: "سه سال و نیم."] بفرمایید، دقیقاً. هفتادمین هفته دانیال، آخرین بخش از هفتاد هفته چه مدت است؟ ["سه سال و نیم."] بفرمایید، دقیقاً.

۳۰۶. موسی چه کار کرد؟ او -او- آب را به خون مبدل ساخت. او انواع این معجزات را انجام داد، درست به همان صورتی که تحت این مهر ششم پیشگویی شده است. و اینجا آن را می‌بینیم، در مکاشفه ۱۱، در حال انجام همین کار. آمین!

۳۰۷. سه جای مختلف در کتاب مقدس هست که این را درست در کنار هم قرار می‌دهد. این گشایش مهر ششم است. همین جاست. آمین! جلال! حالا توجه کنید.

اینها قدرت به بستن آسمان دارند تا در ایام نبوت ایشان باران نبارد و... قدرت بر

آب‌ها دارند که آنها را به خون تبدیل نمایند... و جهان را... هرگاه بخواهند به

انواع بلا یا مبتلا سازند.

۳۰۸. اوه، خداوند! بفرمایید. حالا برویم به قسمت بلایا. تمامی طبیعت مختل شده است، در این بلای ششم... یا در مهر ششم، زمان بازگشایی آن. این دقیقاً اتفاقی است که افتاد. حال نگاه کنید...

۳۰۹. در اینجا، خدا در آستانه‌ی رهاندن پسر خویش، اسرائیل است، با همان انواع مصیبتی که در گذشته در آنجا انجام داد. او موسی را به آنجا فرستاد و آنها را رهانید. درست است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] و او دقیقاً همین اعمال را انجام داد. او ایلیا را به سوی اخاب فرستاد، و هفت هزار نفر خارج شدند. درست است؟ ["آمین!"] او دوباره آنها را به آنجا می‌فرستد، در دوران مصیبت، و یکصد و چهل و چهار هزار تن را به خروج فرا می‌خواند.

۳۱۰. حال، می‌بینید، توجه داشته باشید، ما بین مکاشفه... یا میان باب ششم، یا بلای ششم... مهر، عذر می‌خواهم، مهر ششم و مهر هفتم. باب هفتم مکاشفه، از نظر ریاضی، به درستی در کنار هم قرار گرفته.

۳۱۱. درست همان‌طور که آمریکا عدد سیزده است: شروع آن با سیزده ایالت بود، سیزده ستاره در پرچم، سیزده. و درست اینجا در باب سیزدهم مکاشفه ظاهر می‌گردد. درست است. او سیزده است، و یک زن است.

۳۱۲. حال، هنگامی که او در آستانه‌ی رهاندن تنها پسر مولود خود بود، که تنها مولود او بود. یعقوب پسر او بود؛ ولی این تنها پسر مولود اوست. متی ۲۷، بینیم، آنجا چه کار کرد. حال، به خاطر داشته باشید، پسر او مضروب شده بود، رنج کشیده بود، او را تمسخر کرده بودند. و اکنون، ساعت سه بعد از ظهر روز جمعه الصلیب، بر صلیب آویخته شده بود. در آستانه‌ی تحقق! متی، باب بیست و هفتم، به گمانم آیه‌ی چهل و پنجم است.

و از ساعت ششم تا ساعت نهم تاریکی تمام زمین را فرا گرفت.

۳۱۳. حالا توجه کنید که در این، خدا دقیقاً چه کاری انجام داد. می‌بینید؟

و چون مهر ششم را گشود، دیدم... که زلزله‌ای عظیم واقع شد و آفتاب چون پلاس پشمی سیاه گردید و تمام ماه چون خون گشت.

۳۱۴. سیاهی، تاریکی! در مصر، سیاهی، تاریکی!

۳۱۵. خدا، در حال رهاندن عیسی بر صلیب، درست قبل از آنکه در رستاخیز او را بلند کند. نخست تاریکی، آفتاب در وسط روز پایین رفت و ستاره‌ها نتابیدند. دو روز پس از آن، خدا می‌خواست با یک ظفر عظیم او را برخیزاند.

۳۱۶. پس از اینکه آفتاب، ماه، ستارگان و همه چیز در مصر رخ داد، او اسرائیل را برای سرزمین وعده رهایی داد.

۳۱۷. ایناهاش، در مقطع مصیبت‌ها، دو نبی را با کنترل کلامی که خدا به آنها می‌بخشد، برمی‌خیزاند.

۳۱۸. حال، آنها خدا نیستند. آنها موقتی... و غیر حرفه‌ای گونه هستند. هستند، چون عیسی گفت که هستند. گفت: "آنانی را که کلام خدا بدیشان نازل شد، خدایان خواندید." ولی، ببینید، این کسانی هستند که خدا، کلام را بر ایشان نازل می‌کند. و زمانی که آن را می‌گوید، تحقق می‌یابد. همین و بس.

۳۱۹. و در اینجا او با مأموریتی از جانب خداست، تا زمین را بزند، هر کاری که می‌خواهد، (اوه خداوند!) حتی آسمان را ببندد. و این کار را می‌کند. جریان چیست؟ او در شرف بیرون آوردن آن یکصد و چهل و چهار هزار تن، برای رستگاری، در کتاب رستگاری است. و این تحت مهر رستگاری است، در مهر ششم. همین است، دوست عزیز من! این مهر ششم است که بسیار اسرارآمیز بوده.

۳۲۰. پردازیم به... ده دقیقه‌ی دیگر زمان داریم، حدود دو یا سه صفحه‌ی دیگر مطلب دارم. خب... می‌توانید اینجا را ببینید. او فکر کنم حدود... درباره‌ی آن. فکر کنم حدود پانزده صفحه مطلب دارم که به آنها پرداختم. اوه، خیلی جای حرف دارد. می‌توانید همین‌طور از جایی به جای دیگر بروید. ولی می‌ترسم وقتی این‌طور پراکنده شود شما را گیج کنم. و من... نمی‌توانم آن‌گونه که باید آن را حفظ کنم.

۳۲۱. در اشعیا، بیابید به این پردازیم. اشعیا نبی، باز شدن این مهر ششم را دیده بود، و از آن صحبت کرده بود. از اینکه اهمیت دارد، یا ندارد، می‌بینید؟

۳۲۲. خب، همه چیز، تمام نقشه‌ی رستگاری تحت این مهرها قرار دارد. تمامی کتاب.

۳۲۳. اکنون به خاطر داشته باشید مشاهده کردیم که عیسی این را دید. درست است؟ می‌بینید. عیسی این را دید. الآن کسان دیگری که این را دیدند، مشاهده می‌کنیم. این را بصورت نماد در یعقوب می‌بینیم، این را بصورت نماد در مصر می‌بینیم، می‌بینیم که بر روی صلیب نماد شده است.

۳۲۴. حال برگردیم به اشعیا. خیلی از انبیای دیگر را هم اینجا یادداشت کرده‌ام. بیایید... این را دوست دارم، این بخش اشعیا. برگردیم به اینجا در اشعیا، باب سیزدهم از کتاب اشعیا. دوست دارم...

۳۲۵. اشعیا، به نوبه‌ی خود، تمامی کتاب مقدس است. می‌دانید. این را می‌دانستید؟ کتاب اشعیا با خلقت شروع می‌شود، در میانه‌ی کتاب، یحیی را می‌بینیم، و در انتها به سلطنت هزارساله می‌پردازد. در کتاب مقدس شصت و شش کتاب وجود دارد، و کتاب اشعیا شصت و شش باب دارد، و به نوبه‌ی خود یک فرهنگ لغات کامل است.

۳۲۶. حال به باب سیزدهم در کتاب اشعیا توجه کنید. از آیه‌ی ششم شروع می‌کنیم.

ولوله کنید زیرا که روز خداوند نزدیک است. مثل هلاکتی از جانب قادر مطلق می‌آید.

۳۲۷. حالا باز شدن این مهر ششم را در اینجا ببینید. برگردیم به اینجا، هفتصد و سیزده سال قبل از آمدن مسیح، و او هم دو هزار سال قبل بود، این می‌شود حدود هفت... حدود دو هزار و هفتصد سال قبل. اشعیا شاهد این مهر در آنجا بود. بسیار خوب.

از این جهت همه‌ی دست‌ها سست می‌شود و دل‌های همه‌ی مردم گداخته می‌گردد.

۳۲۸. عیسی چه گفت؟ "و به جهت افزونی گناه محبت بسیاری رو به سردی خواهد گرایید." "و دل‌های مردم ضعف خواهد کرد، از خوف، از غرش دریا." ^{۲۶۷} می‌بینید، دل‌های مردم ضعف خواهد کرد.

و ایشان متحیر شده، الم‌ها و دردهای زه برایشان عارض می‌شود. مثل زنی که می‌زاید درد می‌کشند. بر یکدیگر نظر حیرت می‌اندازند. و روی‌های ایشان روی‌های شرمساری می‌باشد.

۳۲۹. به این در اینجا توجه کنید. «روی‌هایشان، شرمسار» باید یک دقیقه به آن پردازیم. می‌خواهم آن را نگه دارم. می‌بینید.

اینک روز خداوند با غضب و شدت خشم و ستم‌کشی می‌آید تا جهان را ویران سازد و گناهکاران را از میانش هلاک نماید.

۳۳۰. «جهان» یعنی همه‌ی آن، می‌بینید. توجه کنید.

زیرا که ستارگان آسمان و برج‌هایش روشنایی خود را نخواهند داد. آفتاب در وقت طلوع خود تاریک خواهد شد و ماه روشنایی خود را نخواهد تابانید. و من ربع مسکون را به سبب گناه و شریران را به سبب عصیان ایشان سزا خواهم داد و...

۳۳۱. نمی‌دانم این را چطور تلفظ کنم. تک... [جماعت می‌گویند: "تکبر."] نمی‌توانم این را ببینم.

...متکبران را تباه خواهم ساخت و تکبر جباران را به زیر خواهم انداخت.

۳۳۲. می‌بینید، اینجا، دقیقاً به همان صورت، اشعیا همان چیزی را دید که عیسی از آن صحبت کرده بود. چیزی که مهر هفتم مکشوف می‌سازد. هنگامی که دارد جهان را به مصیبت پاک می‌سازد، این مقطع مصیبت است، این مهر ششم. بله، او یک نبی بود، و کلام خدا بر او آشکار گشته بود. این دو هزار و هفتصد سال قبل است.

۳۳۳. به راستی! فقط می‌خواهم همین را بگویم. تمام جهان، همان‌طور که اشعیا اینجا گفت: "مانند زنی که درد زایمان دارد." تمام خلقت، درد زه دارد. تمام این ناله و درد بابت چیست؟ مانند زنی که در شرف مادر شدن است، خود زمین، طبیعت.

۳۳۴. همین شهر، شهر خودمان را در نظر بگیریم، آبجو فروشی‌ها، فحشا، و رجاست و هر پلیدی‌ای، مانند هر شهر دیگری است.

۳۳۵. به گمانم برای خدا، نظر کردن به اینجا همان‌طور که هزار سال قبل خودش آن را ساخته

بود، راحت تر است. هنگامی که رودخانه‌ی اوهایو سرازیر می‌شد، نه سیلی در کار بود و نه مردابی. هیچ گناهی در دره نبود. بوفالوها از اینجا گذر می‌کردند، و چروکی‌ها، آنها را شکار کرده و زندگی متناسبی داشتند. به‌هیچ‌وجه مشکلی در کار نبود.

۳۳۶. اما، انسان که وارد می‌شود، آنجا جایی است که گناه وارد می‌گردد. هنگامی که انسان شروع به تکثیر روی زمین نمود، آن وقت گناه و خشونت وارد شد. درست است، همیشه انسان. به نظر من این مایه‌ی شرمساری است.

۳۳۷. چندی قبل در منطقه سکونت خودم، که اکنون در آریزوناست، ایستاده بودم. در زمان کودکی درباره‌ی جرونیمو و -و کوچیس^{۲۶۸} و آن آپاچی‌های قدیمی^{۲۶۹} می‌خواندم. چون، آنجا برای آنها موعظه کرده‌ام. مردمانی خوب! شاید برخی از بهترین مردمانی که بخواهید ملاقات کنید، سرخ‌پوست‌های آپاچی باشند.

۳۳۸. سپس به شهر تومستون^{۲۷۰} رفتم، جایی که تمام یادگارها و یادبودهای جنگ را نگاه می‌دارند. و نگاه کردم به... آنها همواره، می‌دانید، همواره جرونیمو را بعنوان یک طغیانگر و آشوبگر طبقه‌بندی کرده‌اند. از نظر من، او یک آمریکایی ناب و وطن‌پرست بود. قطعاً او فقط برای حقوق خودش می‌جنگید، کاری که هر کس دیگری خواهد کرد. او آن آلودگی را در سرزمینش نمی‌خواست. و ببینید که الآن چگونه است، فرزندان، دختران او با ورود سفیدپوستان به آنجا به فاحشه و همه‌ی چیزهای دیگر تبدیل شده است. سفیدپوست یک رذل است.

۳۳۹. سرخ‌پوست یک محافظ است. او محافظ بوده است. او می‌تواند برود و یک بوفالو را بکشد، و تمام قبیله از بازمانده‌ی آن تغذیه می‌کنند. آنها از پوست آن برای لباس و چادر و چیزهای دیگر استفاده می‌کردند. بعد سفیدپوست می‌آید و برای سرگرمی به آن تیراندازی می‌کند. این شرم‌آور است.

۳۴۰. در یک روزنامه مقاله‌ای را خواندم، جایی که در آفریقا، آن مکان عظیم، پر از حیوانات وحشی، افرادی را دارند، آرتور گادفری^{۳۴۱} و سایرین، که به آنجا می‌روند و از درون هلیکوپتر و چیزهایی مانند آن، به فیل‌ها و چیزهای دیگر تیراندازی می‌کنند. تصویری از یک فیل ماده بود که داشت می‌مرد، و اشک از چشمانش سرازیر بود. و دو فیل نر بزرگ سعی می‌کردند او را بلند کنند تا... این یک گناه است. این ورزش نیست.

۳۴۱. هرگاه در آنجا به سفر می‌روم، جایی که شکار و این کارها را انجام می‌دهم، می‌بینم که این شکارچیان سفیدپوست به آنجا می‌آیند و به آن گوزن‌ها شلیک می‌کنند، و تنها اندکی از گوشت آن را استفاده می‌کنند، و گاهی اوقات هشت تا ده گوزن ماده را می‌کشند و همان‌جا رهایشان می‌کنند. و بچه گوزن‌ها برای یافتن مادرشان می‌دوند، بعد شما به این می‌گویید ورزش؟ از نظر من چنین کاری قتل است و بس.

۳۴۲. امیدوارم تا زمانی که زنده هستم، کانادا جاده‌ای در آن احداث نکند، تا آمریکایی‌های یاغی را از آنجا دور نگه دارد. درست است. آنها فرومایه‌ترین ورزشکارانی هستند که در تمام عمرم دیده‌ام.

۳۴۳. حال، نه همه‌ی آنها. افراد راستین و خوب هم هستند، ولی از هر هزار نفر یکی را پیدا می‌کنید.

۳۴۴. به هر چیزی که ببینند، هرطوری که بخواهند شلیک می‌کنند، درست است. این جنایت است. درست است. او بی‌عاطفه است، و خارج از فصل شکار می‌کند.

۳۴۵. خب، آنجا در آلاسکا، با یکی از آن راهنماها به آنجا رفته بودم. او می‌گفت: "جمع کردم... الآن می‌توانم به آنجا بروم، و یک گله‌ی کامل گوزن را... گوزن شمالی را پیدا کنم که با گلوله‌های کالیبر پنجاه تفنگ‌های اتوماتیک مابین شاخ‌هایشان کشته شده و آنجا افتاده‌اند، جایی که این خلبانان آمریکایی، در آلاسکا، از درون هواپیما یک گله‌ی کامل گوزن شاخدار شمالی را به رگبار می‌بندند." این جنایت محض است.

۳۴۶. آنها می‌دانستند که هرگاه بوفالو را بکشند، می‌توانند سرخپوست‌ها را گرفتار کنند. او از گرسنگی رو به موت می‌شد. به همین دلیل بود که کوچیس مجبور به تسلیم شد، تمام پرنس‌های او و مابقی آنها، فرزندان‌ش و تمامی قوم او از شدت گرسنگی در شرف مرگ بودند. همه‌ی آنها، تعداد زیادی از آنها، بوفالو بیل^{۲۷۲} و تمام دشت‌نشینان به آنجا رفتند و در یک بعدازظهر با شلیک به آنها چهل یا پنجاه بوفالو را کشتند. آنها می‌دانستند وقتی بوفالوها را از بین بردند، از دست سرخپوست‌ها خلاصی یافته‌اند. اوه خداوند! رفتاری که با آن سرخپوست‌ها داشتند، ننگی بر پرچم ماست.

۳۴۷. ولی به خاطر داشته باشید، کتاب مقدس گفت: "ساعت آن رسیده تا خدا مفسدان زمین را فاسد گرداند."^{۲۷۳} و تمام جهان را.

۳۴۸. به این وادی بنگرید. آن روز آنجا ایستاده بودم، و در فینیکس از بالا به پایین دره نگاه می‌کردم. به همراه همسر از کوه جنوب بالا رفتیم، آنجا نشسته بودیم و به فینیکس نگاه می‌کردیم. گفتم: "به نظرت این وحشتناک نیست؟"

او گفت: "وحشتناک؟ منظورت چیست؟"

۳۴۹. گفتم: "گناه، و اینکه چقدر زنا، شرب خمر، لعنت، و نام خداوند را به عبث به کار بردن، در جایی که حدود صد و چهل-پنجاه هزار یا شاید دویست هزار نفر جمعیت دارد، رواج دارد."

۳۵۰. گفتم: "پانصد سال قبل یا شاید هزار سال قبل چیزی به جز کاکتوس و کهور وجود نداشت و کایوتی‌ها در امتداد رودخانه بالا و پایین می‌رفتند." گفتم: "این طریقی است که خدا آن را ساخته بود."

۳۵۱. ولی انسان وارد شد. چه کار کرد؟ زمین را از رجاست پر کرد. خیابان‌ها مملو از کثیفی است. فاضلاب‌ها... و رودخانه‌ها از آن آلوده گشته‌اند. نمی‌توانند... به نفع‌تان است حتی یک

قطره از آن آب ننوشید، و گرنه به همه چیز مبتلا می‌شوید. می‌بینید؟ نگاهش کنید. نه تنها اینجا، بلکه تمام دنیا، همه چیز آلوده است!

۳۵۲. و جهان، طبیعت، (خداوند رحم کند!) تمام دنیا در درد زه است. جهان دارد سعی می‌کند، به گفته اشعیا او (جهان) "درحال وضع حمل است." جریان چیست؟ او در... برای به دنیا آوردن یک جهان جدید تلاش می‌کند. جایی که همه‌ی...؟... برای متولد کردن جهانی جدید برای مردمانی جدید است که گناه نکرده و او را آلوده نخواهند ساخت. درست است. او درحال وضع حمل است. به همین دلیل است که ما در رنج هستیم، تا مسیح، تا عروس بیاید. همه چیز در رنج و آه است. می‌بینید، یک چیزی در شرف وقوع است.

۳۵۳. و این بلاى ششم او را رها می‌کند. برادر! زمین لرزه آن را می‌گشاید، ستاره‌ها به لرزه در می‌آیند، آتشفشان‌ها اتفاق می‌افتند و جهان خود را تازه خواهد ساخت. گدازه‌های تازه از مرکز زمین فوران خواهد نمود. و جهان در هر جا و هر گوشه درحال فروپاشی خواهد بود. هنگامی که بدان فراسو به گردش دربیاید.

۳۵۴. و به شما می‌گویم، یک روز صبح هنگامی که عیسی و عروسش بر روی زمین بیایند، فردوس خدا آنجا خواهد بود. اوه خداوند! آن جنگجویان نبرد به همراه دوستان و عزیزانشان در آنجا گام خواهند گذارد. سرودهای لشکر فرشتگان هوا را پر خواهد نمود. "آفرین خادم خوب و امین من. به خوشی خداوند که برای تو مهیا شده وارد شو، همان گونه که باید قبل از اینکه حوا توپ گناه را به حرکت در بیاورد از آن برخوردار می‌شدید." آمین! بله!

۳۵۵. مهر ششم قرار است کاری انجام بدهد. بله، آقا! به راستی تمام جهان برای سلطنت هزارساله در رنج و آه است!

۳۵۶. حال، جهان کنونی غرق در رجاست است. که اینجا درباره‌اش موعظه کردم، مدتی قبل، به گمانم در خیمه موعظه کردم، با عنوان «جهان درحال فروپاشی است»^{۲۷۴}. دقیقاً

همین طور است. ببینید که چه چیزی در جهان در حال فروپاشی است. ببینید، همه چیز آن در حال فروپاشی است. این - این باید از هم فرو بیاشد. بله، آقا!

۳۵۷. به چهارچوب آن دقت کنید. اجازه بدهید دلیل اینکه جهان باید این کار را انجام بدهد، نشانان بدهم. چهارچوب این جهان، آهن، برنج و منابع این زمین، چهارچوب آن، بخاطر جنگ و صنعت از آن استخراج شده، تا جایی که دیگر آماده است... خوب، تا همین چند روز قبل ما هرگز شاهد زمین لرزه در این بخش کشور نبوده ایم. فقط همین چند روز قبل، می بینید، در سنت لوئیز^{۲۷۵} و آن محدوده. بسیار نحیف شده است. همه چیز را از آن استخراج کرده اند، می بینید؟

۳۵۸. سیاست های آن بسیار آلوده است، به ندرت فرد صادقی در بین آنها یافت می گردد، سیستم آن. اخلاق آن آن قدر نازل است، که گویی اصلاً فاقد آن است. همه اش همین است. می بینید؟ حتماً. مذهب آن فاسد گشته است. بله، آقا!

۳۵۹. اکنون زمان مهر ششم است، خیلی زود، که گشوده گردد. و وقتی که این گونه شود، اوه خداوند! این به انتها می رسد. عروس صعود کرده، او رفته... ملکه رفته تا در جای خود قرار بگیرد، او اکنون به نکاح پادشاه در آمده، زمانی که این امور در جریان است. و بقیت اسرائیل مهر شده و مهیای رفتن است، طبیعت رها خواهد شد. اوه، چه زمانی!

۳۶۰. به آخرین آیهی مهر ششم که گشوده شده، توجه کنید. آنان که به موعظه ی کلام خندیدند، به کلام اثبات شده ی خدای زنده؛ هنگامی که آن دو نبی آنجا ایستاده بودند و معجزات را ظاهر می ساختند، خورشید را خاموش می کردند، و همه ی چیزهای دیگر، و در طول تمامی ادوار. می بینید. "آنها می گیرند تا کوه ها و صخره ها آنها را مخفی سازند." می بینید، تا آنها را از کلامی که به آن خندیدند، مخفی سازد، چون آمدن او را دیده اند. "ما را از غضب بره مخفی دار." او کلام است. می بینید؟ آنها به کلام خندیدند. و در اینجا کلام ایستاده بود، تجسم یافته. و آنها او را تمسخر کرده بودند؛ به آنها خندیده بودند، آنها را تمسخر کرده بودند. و کلام جسم شده، پیش روی آنها ظاهر شده.

۳۶۱. چرا آنها توبه نکردند؟ قادر نبودند، دیگر خیلی دیر شده بود. پس این را، یعنی مجازات را می‌دانستند. این را شنیده بودند. در جلساتی مانند این نشسته بودند و درباره‌ی آن آگاهی داشتند و می‌دانستند اموری که آن انبیا پیشگویی کرده بودند، اکنون در برابر دیدگانشان بود، همان چیزهایی که آنها رد کرده بودند، آنها رحمت را برای آخرین بار پشت پا زده بودند.

۳۶۲. هنگامی که به رحمت پشت می‌کنید، چیزی باقی نیست، به جز داوری. زمانی که به رحمت پشت می‌کنید، فقط به این فکر کنید.

۳۶۳. و آنها آنجا بودند. هیچ‌جایی نداشتند که بروند، هیچ مأمنی نبود. و کتاب مقدس اینجا گفت: "آنها می‌گویند که... به صخره‌ها و کوه‌ها می‌گویند، بر ما بیفتید و ما را مخفی سازید از روی... از غضب بره." آنها تلاش کردند که توبه کنند، اما بره برای مطالبه‌ی خاصان خود آمده بود. می‌بینید. آنها نزد کوه‌ها و صخره‌ها فریاد برآوردند. دعا کردند، ولی دیگر برای دعا خیلی دیر شده بود.

۳۶۴. برادر و خواهرم! رحمت و نیکویی خدا به مردم پیشکش شده بود. هنگامی که اسرائیل بخاطر این کور گشته بود، برای اینجا، حدود دو هزار سال، تا به ما فرصت توبه بدهد. آیا رحمت را رد کرده‌اید؟ کرده‌اید؟ آیا آن را رد کرده‌اید؟

۳۶۵. اصلاً شما که هستید؟ از کجا آمده‌اید؟ به کجا می‌روید؟ نمی‌توانید این را از دکتر پیرسید! نمی‌توانید از هیچ‌کسی در دنیا پیرسید، و هیچ کتابی نیست که بتوانید بخوانید و قادر باشد به شما بگوید که هستید، از کجا آمده‌اید و به کجا می‌روید، به غیر از این کتاب (کتاب مقدس).

۳۶۶. حال می‌دانید، بدون داشتن خون بره که بجای شما عمل کند، می‌دانید که به کدام سو می‌روید. پس، اگر-اگر خدا این کار برای شما انجام داده، حداقل کاری که می‌توانیم انجام دهیم، پذیرش کاری است که او انجام داده است. این تمام کاری است که انجامش را از ما خواسته است.

۳۶۷. و بر پایه‌ی این، اگر از این جلوتر بروم، باید به آن بلا پردازم؛ و تمام آن، که موضوع جلسه‌ی فردا شب است. و می‌دانم که نمی‌توانم این کار را بکنم، نمی‌توانم از این جلوتر بروم. این را اینجا علامت گذاشته‌ام، یک علامت بعلاوه و یعنی «اینجا توقف کن». می‌بینید. پس، باید تا فردا صبر کنم.

حالا چند لحظه سرهایمان را خم کنیم.

۳۶۸. دوست عزیز! اگر محبت این خدایی که از آن صحبت می‌کنم را نپذیرفته‌اید، اگر نپذیرفته‌اید... بادقت گوش کنید. اگر محبت و رحمت او را نپذیرفته‌اید، باید متحمل غضب و داوری او بشوید.

۳۶۹. حال، شما، امشب، در همان موقعیتی قرار دارید که آدم و حوا در باغ عدن قرار داشتند. شما دارای یک حق هستید. دارای حق انتخاب هستید. می‌توانید به سمت درخت حیات بروید، یا می‌توانید نقشه‌ی داوری را بپذیرید. اما امروز، مادامی که به اندازه‌ی کافی معقول هستید، از صحت عقل برخوردارید، و آن قدر سلامت هستید که بلند شوید و آن را بپذیرید، اگر قبلاً انجامش نداده‌اید، چرا الآن این کار را نمی‌کنید.

۳۷۰. آیا اینجا افرادی هستند که هنوز این کار را نکرده باشند؟ اگر چنین باشد، دستتان را بلند می‌کنید؟ بگویید: "برادر برانهام! برایم دعا کن. الآن می‌خواهم انجامش بدهم، نمی‌خواهم این اتفاق برایم بیفتد." حال به خاطر داشته باشید، دوستان!... خدا به شما برکت بدهد. خوب است. من...

۳۷۱. اینها تفکرات من در این باره نیست. من... این چیزی نیست که من به آن فکر کرده باشم، این از من نیست. روح القدس از این آگاه است. و صبر کنید، اگر خدا بخواهد فردا شب، می‌خواهم سرّی را به شما نشان بدهم که در تمام مدت همین جا در این جلسه در جریان بوده است. خیلی تردید دارم که متوجه آن شده باشید، یا نه. می‌بینید، چیزی که اتفاق افتاده است. این چیزی است که درست در برابر شما قرار داشته. و هر یک منتظر و مراقب

بودم که کسی بلند شود و بگوید: "این را می‌بینم." می‌بینید؟

۳۷۲. اگر مسیحی نیستید، از شما خواهش می‌کنم که آن را رد نکنید، اگر تحت خون نیستید، اگر تولد تازه ندارید و به روح‌القدس پر نشده‌اید.

۳۷۳. اگر تا به حال یک اعتراف علنی از عیسی مسیح نداشته‌اید، از طریق تعمید در نام او، تا شهادت بر موت، تدفین و رستاخیز او بدهید، که پذیرفته‌اید، آب مهیا است. منتظر شما هستید. جامه‌ها اینجا مهیا شده و همه چیز آماده است.

۳۷۴. مسیح با آغوشی باز آماده ایستاده تا پذیرای شما باشد. یک ساعت دیگر شاید آن رحمت دیگر در دسترس شما نباشد. شاید برای آخرین بار آن را رد کنید؛ دیگر قلبتان را لمس نخواهد کرد. مادامی که می‌توانید، مادامی که می‌توانید، چرا انجامش ندهید؟ اکنون درحالی که...

۳۷۵. می‌دانم که روال مرسوم و معمول آوردن افراد به مذبح است. ما این کار را انجام می‌دهیم و هیچ اشکالی ندارد. اما در این لحظه چنان اینجا و در اطراف مذبح شلوغ است که قادر به انجام آن نیستم.

۳۷۶. ولی تمایل دارم این را بگویم. در ایام رسولان، می‌گویند: "همه‌ی کسانی که ایمان آوردند، تعمید یافتند." پس اگر بتوانید، حقیقتاً، در اعماق قلبتان! این تنها چیزی است که هست، این احساسات نیست، هرچند که احساسات را به همراه دارد. درست همان‌طور که گفتم، سیگار کشیدن و نوشیدن مشروب گناه نیست، اینها مشخصات گناه است، نشان می‌دهد که شما ایمان ندارید. می‌بینید؟ ولی زمانی که به راستی در قلب خود ایمان داشته باشید، و بدانید که بر پایه‌ی آن، هر جایی که نشسته باشید، با تمام قلبتان، این را می‌پذیرید، و همان‌جا یک اتفاقی رخ خواهد داد.

۳۷۷. بعد می‌توانید بعنوان شاهدی بر آن چیزی که اتفاق افتاده است، بایستید. سپس به سمت آب گام بردارید و بگویید: "می‌خواهم به حضار نشان بدهم، می‌خواهم اثبات کنم،

می‌خواهم شهادتم را پایدار کنم، که جای خود را در عروس خواهم یافت. اکنون اینجا می‌ایستم تا تعمید یابم."

۳۷۸. می‌دانم که امشب در جهان زنان زیادی هستند، زنانی خوب، اما تنها دلتنگ دیدن یک نفر هستم. یکی از آنها همسر من است. او با من به منزل می‌آید. او از ابتدا همسر من نبود؛ اما چگونه همسر من شد، او نام من را بر خود گرفت.

۳۷۹. مسیح دارد می‌آید. زنان، یعنی کلیساهای زیادی در دنیا هستند، ولی او دارد به دنبال همسر خود می‌آید. او به نام وی خوانده می‌شود. "آنانی که در مسیح هستند، خدا به همراه وی می‌آورد." چگونه بدان وارد می‌شویم؟ "به یک روح در یک بدن تعمید یافته‌ایم."^{۲۷۶}

۳۸۰. حال، همین‌طور که دعا می‌کنیم. شما هم دعا کنید. داخل و بیرون، افراد زیادی در اتاق‌ها، در خارج از اینجا، در خیابان‌ها سرپا ایستاده‌اند. اما اکنون درحالی‌که... نمی‌توانیم شما را به مذبح دعوت کنیم. اما قلب خودتان را مذبح کنید، و همان‌جا در دلتان بگویید: "خداوند عیسی! به این ایمان دارم. در این هوای شبانگاه اینجا ایستاده‌ام. در این فضای کوچک به سختی نفس کشیدم. اینجا در بین این مردم نشسته‌ام. من-من-من-من نمی‌خواهم که... نمی‌توانم غافل باشم، از عهده‌ی آن بر نمی‌آیم."

۳۸۱. همه چیز، همان‌طور که دیشب به شما گفتم، خدا می‌داند که حقیقت را می‌گوییم. چنان‌که پولس گفت: "دروغ نمی‌گوییم." آن رویا. یا هرچه که بود، آنجا ایستاده بودم. و آن افرادی را که قوت کرده بودند، لمس می‌کردم. به همان اندازه واقعی بود که اکنون اینجا ایستاده‌ام. برادر و خواهرم! از این غافل مشوید. می‌دانم که موعظه‌های زیادی شنیده‌اید، این، آن و داستان‌های زیادی را شنیده‌اید. ولی... گوش کنید. از نظر من این... می‌دانم که این حقیقت است. شما فقط... از این واضح‌تر نمی‌توانم بیان کنم. از این غافل مشوید. این به عهده‌ی شماست.

اکنون دعا کنیم.

۳۸۲. خداوند عیسی! اینجا جعبه‌ای از دستمال‌ها مقابل من قرار دارد که نمایانگر افراد بیمار است. همین‌طور که من بر آنها دعا می‌کنم، بر آنها دست می‌گذارم، همان‌طور که کتاب مقدس گفت: "بطوری که از بدن پطرس دستمال‌ها و فوطه‌ها برده، بر مریضان می‌گذارند و امراض از ایشان زایل می‌شد و ارواح پلید از ایشان اخراج می‌شدند."^{۲۷۷}

۳۸۳. چون آنها پولس را دیده بودند، و می‌دانستند که روح خدا در اوست. می‌دانستند که او بخاطر چیزهایی که درباره‌ی کلام می‌گوید، فرد عجیبی است. او می‌توانست یک عبارت عبری از کلیسای عبرانی را بگیرد و به آن حیات داده و در مسیح قرارش بدهد. آنها می‌دانستند که خدا در او بود. و بعد شاهد انجام اعمال غریب و پر قوت خدا در او بودند، پیشگویی امور و تحقق آنها به همان صورت، و می‌دانستند که او خادم خداست.

۳۸۴. خداوند! دعا می‌کنم که این افراد را بخاطر احترامشان به کلام مورد فضل خود قرار داده، بخاطر عیسی شفا دهی. خداوند! اینجا در بین جماعت افرادی نشسته‌اند، درست مانند کسانی که در روز پنطیکاست بودند. اینکه چطور او به کلام برمی‌گشت و آن را مطرح می‌کرد. و او گفت: "یوئیل گفت، که در ایام آخر این امور واقع خواهند شد و این همان است." و سه هزار نفر به آن ایمان آورده و تعمید یافتند.

۳۸۵. و پدر، امروز به فیض تو اینجا ایستاده‌ایم، و بخاطر این نیست که افراد ویژه‌ای هستیم، بلکه بخاطر این است که اکنون زمان عقاب است (درست مانند ایام شیر، گوساله یا انسان). این مسیح زمان است. این ساعتی است که در آن هستیم. این عمل روح القدس در این ساعت خاص است، تا اثبات کند که عیسی نمرده است. چیزهایی را که گفت قبل از خاموشی نور شامگاه انجام خواهد داد، و در اینجا ما شاهد این بوده‌ایم که او در تمام مسیر این را به انجام رسانده است. نزول آن را و ثبت تصویرش را در تحقیقات علمی دیده‌ایم، ستون آتش که بنی اسرائیل را هدایت نمود، که پولس را در راه دمشق ملاقات نمود.

۳۸۶. و می‌دانیم، همین ستون، آتش موسی را در بیابان هدایت نمود، و توسط همان ستون آتش او چندین کتاب از کتاب مقدس را را مکتوب کرد، زیرا او به کلام مسح شده بود.

۳۸۷. همین ستون آتش در راه دمشق بر پولس نازل شد، و او بسیاری از کتب کتاب مقدس را مکتوب کرد، که کلام خدا خوانده شد.

۳۸۸. و اکنون، خداوند، همان ستون آتش، با گواه اثبات کلام و توسط تحقیقات علمی، اینجا شاهدش هستیم که کلام خداوند را مکشوف می‌نماید.

۳۸۹. خدایا! بگذار مردم بدون درنگ بیدار گردند. آنانی که نامشان در دفتر حیات بره مکتوب شده، وقتی این بر سر راهشان می‌تابد، آن را ببینند. مانند زن بدنامی که در آن زمان بر سر چاه بود، او به سرعت تشخیص داد و دانست که این کلام خداست.

۳۹۰. و اکنون پدر! برای تمام کسانی که در این ساعت تو را در دل‌های خویش می‌پذیرند، دعا می‌کنم که این برای آنها در این ساعت مشخص گردد که کار آنها با گناه دیگر به تمام رسیده، تا برخیزند و مهبای اعتراف علنی در تعمد آب در نام عیسی مسیح برای آمرزش گناهان بشوند تا نشان بدهند ایمان دارند که خدا آنها را آمرزیده است، و آنها نام عیسی مسیح را برمی‌گیرند.

۳۹۱. سپس ای پدر! روغن، یعنی روح القدس را بر آنها بریز، تا در خدمت خداوند قرار گیرند تا عمله‌ها در این ایام آخر باشند، در این ایام شریر، چون می‌دانیم که زمان اندکی داریم و کلیسا ممکن است هر لحظه از اینجا برداشته شود.

۳۹۲. هر لحظه ممکن است که بره قدس را، یا تخت قربانی را ترک کند، از کرسی خدا، جایی که قربانی قرار دارد، پیش بیاید و دیگر همه چیز به اتمام برسد. دیگر هیچ امیدی برای جهان باقی نخواهد بود، کار او به اتمام رسیده است. سپس جهان وارد تلاطم‌های شدید و زمین‌لرزه‌ها و تکان‌های بسیار درست مانند آنچه در زمان رستاخیز تجربه کرد، می‌شود.

۳۹۳. زمانی که مسیح از گور برخاست، هنگامی که مقدسین برخاستند، همین امر اتفاق افتاد. خداوند! این ممکن است هر لحظه اتفاق بیفتد. در انتظار فرارسیدن آن روز شاد هستیم.

۳۹۴. پدر! اکنون فرزندان را در آغوش بگیر. بره‌های کوچکت را در آغوش بگیر. عطا کن و آنها را به کلام خوراک بده تا برای خدمت قوت یابند. اکنون آنها را به تو می‌سپاریم. خداوند! این دعا را اجابت کن.

۳۹۵. پدر! در مرقس ۱۱ گفتی: "چون دعا می‌کنید، در دعا می‌ایستید، ایمان داشته باشید، آنچه طلبید را خواهید یافت."

۳۹۶. و با تمام قلبم به او که در خلال سال‌ها مشغول مکشوف نمودن این امور، و این مهرها در این هفته بوده، به تو ایمان دارم خداوند خدا! که اکنون زمان آن است، بسیار نزدیک است. زمان آمدن تو بسیار نزدیک تر از تصور است.

۳۹۷. خواهش می‌کنم دعایم را اجابت نما. و باشد تا هر فرزندخوانده‌شده‌ی خدا، که در فاصله‌ی نزدیک قادر به شنیدن این است، یا اینکه به نوار گوش می‌کند، در آن زمان... براساس شناخت این کلام که مکشوف شده است، آنها را برای ملکوت خدا مطالبه می‌کنم. پدر! نور شامگاه بتابد. اکنون آنها را به تو می‌سپارم، در نام عیسی، آمین!

۳۹۸. حال، تمام کسانی که در داخل و یا در خارج از اینجا هستند، که ایمان دارید، و هرگز اعتراف علنی نداشته‌اید که دیگر با گناه کاری ندارید، و خواستار رحمت‌های خدا هستید، و آنها را در عیسی مسیح پذیرفته‌اید، استخر-آماده است تا امروز یا فردا، همین الان یا در همان زمان دیگری که باشد، اگر کسی بخواهد تعمید بگیرد، تعمید بدهند.

۳۹۹. از مهر ششم لذت می‌برید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] اکنون می‌بینید که کجا گشوده شده است؟ ["آمین!"] به این ایمان آورده‌اید؟ ["آمین!"]

۴۰۰. می‌گوید: "کیست که خبر ما را تصدیق نموده و کیست که ساعد خداوند بر او منکشف شده باشد؟"^{۲۷۸} می‌بینید؟ خبر او را تصدیق کنید، آنگاه ساعد خداوند منکشف می‌گردد. ساعد، کلام خدا، مکشوف گشته است.

۴۰۱. حال اگر خدا بخواهد، فردا صبح، تمام تلاشم را می‌کنم تا به آن سؤالات پاسخ بدهم. احتمالاً مابقی شب، یا بیشتر آن را به دعا درباره‌ی آنها اختصاص خواهم داد. معمولاً شب‌ها ما بین ساعت یک تا سه استراحت می‌کنم. دیشب تا ساعت یک نتوانستم بخوابم و از ساعت سه مشغول مطالعه بودم. می‌بینید.

۴۰۲. باید بابت این پاسخگو باشم. درست است. بسیار نزدیک‌تر از آن هستیم که بخواهیم به حماقت یا هر نوع حدس و گمان، و ایمان نصف و نیمه پردازیم. باید ابتدا این را متوجه بشوم. بعد وقتی که دیدم و متوجه شدم، باید در کلام هم در تطابق باشد. و تا اینجا، به فیض خدا، کاملاً در تطابق بوده‌اند. می‌دانید، از ابتدا تا به انتها به آنها پرداخته و کنار هم قرار داده‌ام.

۴۰۳. این می‌بایست «**خداوند چنین می‌گوید**» باشد. چون بدان‌گونه نیست که این را از دانش خود بگویم، بلکه کلام خداوند، این «**خداوند چنین می‌گوید**» است و این کلام است، که دارد آنچه که او به من داده است را می‌گیرد و در کنار هم قرار می‌گیرد و به شما نشان می‌دهد. تا شما خودتان بدانید که این «**خداوند چنین می‌گوید**» است. می‌بینید؟

۴۰۴. این کلام است، چنین می‌گوید. و بعد، مکاشفه‌ای که او به من می‌دهد، در تضاد با چیزی است که هر یک از ما متصور بودیم، در تضاد با آنچه که فکر می‌کردم، زیرا هرگز این‌گونه بدان نپرداخته بودم. ولی اکنون، شاهد هستیم که کنار یکدیگر قرار می‌گیرند و این چیست؟ «**خداوند چنین می‌گوید**» است. می‌بینید؟ دقیقاً. یک جایی بوده که باز شده بود، آنجا نگاه داشته شده بود، تا این ساعت، و بعد خداوند می‌آید و این‌گونه آنها را کنار هم می‌چیند. می‌بینید، اینهاش. این - این خداوند است. اوه، دوستش دارم. با تمام قلبم دوستش دارم.

۴۰۵. حال به خاطر داشته باشید، نتوانستیم به مذبح برسیم. چندین نفر دستشان را بلند کردند. حال، می‌دانید، این یک رابطه‌ی شخصی است، با خود شما. همان چیزی است که شما می‌خواهید انجام دهید. می‌بینید؟

۴۰۶. ساعت چنان نزدیک است که باید با تمام تلاشتان حرکت کنید، و نیازی به کشیده‌شدن نداشته باشید. می‌بینید، فقط تلاش کنید، سعی کنید که وارد شوید. "خداوندا! مرا وا مگذار. درها دارند بسته می‌شوند، اگر فقط بتوانم وارد شوم."

۴۰۷. خدا یک روز در را خواهد بست. او در ایام نوح این کار را کرد، و آنها بر در می‌کوبیدند. [برادر برانهام چندین بار بر منبر می‌کوبد]. درست است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۴۰۸. اکنون به خاطر داشته باشید، کتاب مقدس گفت «در پاس هفتم». درست است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] برخی در پاس اول، دوم، سوم، چهارم، پنجم، ششم و هفتم به خواب رفتند. اما در پاس هفتم یک اعلان، یک آواز بلند می‌شود که: "اینک داماد می‌آید، به استقبالش بشتابید."

۴۰۹. باکره‌های خفته گفتند: "اکنون تمایل دارم کمی از آن روغن را داشته باشم."

۴۱۰. عروس گفت: "من به اندازه‌ی خودم دارم، به قدر کفایت. اگر آن را می‌خواهید، باید برایش دعا کنید."

۴۱۱. اکنون باکره‌های خفته را نمی‌بینید؟ به اسقفی‌ها، پرزبیتی‌ها، لوتری‌ها و سایرین نگاه کنید. و مشکل آن این است که بجای تلاش برای دریافت روح القدس، دارند تلاش می‌کنند که به زبان‌ها صحبت کنند.

۴۱۲. و خیلی از آنها به زبان‌ها صحبت می‌کنند، و از اینکه به این کلیسا بیایند تا برایشان دعا بشود عارشان می‌آید، و می‌خواهند که من به خانه‌هایشان بروم و برایشان دعا کنم. به این می‌گویید روح القدس؟ این صحبت به زبان‌هاست نه روح القدس. می‌بینید؟

۴۱۳. حال، ایمان دارم که روح القدس به زبان‌ها صحبت می‌کند. می‌دانید که به این ایمان دارم. ولی یک نمونه‌ی تقلبی آن هم هست. بله، آقا! ثمرات روح چیزی است که ماهیت آن را اثبات می‌کند. میوه‌های درخت اثبات می‌کند که درخت از چه گونه‌ای است. نه سر و صدا، بلکه میوه.

۴۱۴. حال توجه داشته باشید، بعد، وقتی او می‌آید، آن ساعت آخر و در آنجا، هنگامی که آنها وارد می‌شوند، می‌روند و می‌گویند: "خب، ایمان دارم که اکنون آن را یافته‌ام. ایمان دارم که آن را یافته‌ام. بله، داریم آن را دریافت می‌کنیم."

۴۱۵. بهتر است این را نگوییم، چون ممکن است باعث سردرگمی بشود. هنگامی که آن روز از چگونگی ربوده شدن صحبت کردم، من-من... حال، اگر بگویند که آن را خواهید پذیرفت، بسیار خب. [جماعت می‌گویند: "آمین!"] دقت کنید، دقت کنید. بسیار خب، این مربوط به شماست.

۴۱۶. هنگامی که باکری خفته، فکر کرد که به قدر کافی دعا کرده، تا برگردد، عروس رفته بود. عروس رفت و او از این خبر نداشت، مانند دزدی در شب. سپس شروع کردند به کوبیدن بر در. چه اتفاقی افتاد؟ چه چیزی واقع شد؟ آنها به مقطع مصیبت‌ها انداخته شدند. کتاب مقدس گفت: "گریه و شیون و فشار دندان بر دندان خواهد بود." درست است؟

۴۱۷. اینکه چه زمانی خواهد بود، برادر، خواهر! من خبر ندارم. ولی، من-من، این شاید فقط نظر من باشد. این، این چه چیزی است که... این دیدگاه من است. می‌بینید؟ من-من-من ایمان دارم که بسیار نزدیک است. من... هر روز... می‌خواهم... فقط تلاش می‌کنم به آرامی تمام گام بردارم. می‌بینید؟ و اکنون زمانی که، می‌دانید، وقتی...

۴۱۸. امروز اتفاقی رخ داد، و شاهد بالا آمدن چیزی بودم. من-من، دیگر قادر به نفس کشیدن نبودم. او آنجا بود، آنجا ایستاده بود، آن نور کوچک همان‌جا ایستاده بود. او آنجا بود. می‌دانم که این حقیقت است.

۴۱۹. فکر می‌کردم: "اوه خدا! نمی‌توانم این را بگویم، نمی‌توانم." از اتاق خارج شدم، رفتم بیرون و شروع کردم به قدم زدن. برادر! فکر می‌کردم: "خداوند! چه کار می‌توانم بکنم؟ اوه!" می‌بینید؟ باید به ماهیگیری بروم. یا چیزی مثل آن، یا من... پسر!... شما... نمی‌توانم به شما بگویم. می‌بینید؟

۴۲۰. پس، اوقات خوشی را داریم، نداریم؟ جلال بر خدا! آمین! می‌بینید؟ ما در یک... ما در یک زمان باشکوه به سر می‌بریم. می‌دانید، چون قلب من مملو از شادی و شور گشته است.

۴۲۱. اما هنگامی که به این جهان فکر می‌کنم و هزاران نفری که می‌دانم از دست رفته‌اند، با سایه‌های تاریک، آن وقت دلتان خون می‌شود. "چه کاری از تو ساخته است؟ چه کاری از تو ساخته است؟" فقط احساس می‌کنید که روح القدس در قلبتان ندا می‌کند. درست همان طور که می‌بایست در خداوند ما بوده باشد، هنگامی که به اورشلیم نظر کرد، به قوم خودش، گفت: "ای اورشلیم، ای اورشلیم! چند بار خواستم فرزندان تو را جمع کنم، مثل مرغی که جوجه‌های خود را جمع می‌کند، ولی نخواستی."^{۲۷۹} فقط احساس می‌کنید که روح القدس می‌گوید: "چند بار خواستم تو را جمع کنم، ولی نخواستی." می‌بینید؟

۴۲۲. دوستان! ما اینجا در شرف چیزی هستیم. هر چه که هست، خدا می‌داند. هیچ کس، هیچ کس نمی‌داند که چه زمانی قرار است اتفاق بیفتد. این یک سرّ است. هیچ کس نمی‌داند چه زمانی قرار است اتفاق بیفتد.

۴۲۳. اما عیسی به من گفت: "هنگامی که شاهد این امور باشید، همه‌ی امور." درست مانند همان کاری که من انجام دادم، در مقایسه‌ی مهر ششم با آنچه او در متی ۲۴ گفت. اکنون به یاد داشته باشید که چه گفت: "وقتی می‌بینید که این امور واقع شده و روی می‌دهد، آن وقت زمان بر در است، به آیه‌ی بعد، آیه‌ی ۳۰ و ۳۱ دقت کنید و در ادامه به ۳۲ و ۳۳.

۴۲۴. او گفت: "و فرشتگان خود را فرستاده تا برگزیدگان او را از بادهای اربعه از کران تا به کران فلک فراهم آورند."

گفت: "حالا یک..."

۴۲۵. اکنون این را به یاد داشته باشید، او همان جا مکث کرد. هرگز اقدام به توضیح فراتر از مهر ششم نکرد. او هرگز چیزی درباره‌ی مهر هفتم نگفت. او اولین، دومین، سومین،

چهارمین، پنجمین و ششمین را گفت. اما آنجا توقف کرد و هیچ چیز درباره‌ی آن نگفت.

۴۲۶. به نکته‌ی بعدی که گفت دقت کنید. "این مثل را بیاموزید." سپس شروع به گفتن مثل می‌کند. او گفت: "این وقایع خواهند بود."

۴۲۷. او دارد به آن سه پرسش پاسخ می‌دهد. "این نشانه‌ها... چه خواهند بود؟ علامت آمدنت چه خواهد بود؟ نشانه‌ی انتهای زمان چه خواهد بود؟"

۴۲۸. و ششمین، در حقیقت انتهای جهان بود. و نواختن فرشته‌ی هفتم. "دستان خود را بلند کرده و به او که تا ابدآباد زنده است، قسم خورد که دیگر زمانی نخواهد بود." زمین دارد زمین تازه‌ای را مولود می‌کند. این به اتمام رسیده است.

۴۲۹. و ما اینجا هستیم، همین جا برادر! اوه، من می‌لرزم. "خداوندا! باید چه کار کنم؟ چه-چه کاری می‌توانم انجام دهم؟" می‌بینید؟ و بعد، فقط به دیدن آن مکان و آن افراد گران قدر فکر می‌کنم. آنجا ایستاده بودم و خودم را نظاره می‌کردم. و فکر می‌کردم: "اوه خدایا! آنها- آنها نباید از این غافل بشوند. باید-باید آنها را رو به جلو هل بدهم. باید به حضار نزدیک شوم و آنها را تشویق به حرکت کنم." نمی‌توانید این کار را بکنید. شما...

۴۳۰. "هیچ کس نمی‌آید، مگر اینکه پدر من او را جذب کرده باشد." ولی یک تسلی داریم، اینکه "تمامی کسانی که پدر به من عطا کرده است، خواهند آمد."

۴۳۱. ولی مابقی آنها، با آن تشکیلات، آن گونه به آنها متکی هستند. "و جمیع ساکنان جهان که نامشان در دفتر حیات بره‌ای که از بنای عالم ذبح شد، مکتوب نبود، فریب داد." اوه خداوندا! می‌بینید، این امری ناراحت‌کننده است.

۴۳۲. تنها کاری که می‌توانید انجام دهید، این است که فقط-فقط-فقط در کلام بمانید. به هر چه که گفته است، انجام دهید، توجه کنید؛ بعد بروید و آن را انجام دهید. می‌بینید؟ هر کاری را که می‌گویید، انجام دهید.

۴۳۳. و آن بیرون را می‌بینید، و می‌گویید: "اوه، خداوند! آنها این کار را می‌کنند، سپس..." این فقط...

۴۳۴. متوجه سختی آن نیستید. حال، می‌خواهم این را بگویم. به گمانم نوارها را خاموش کرده‌اند. خیلی از مردم می‌گویند: "برادر برانهام با موعظه‌ی آن نوار..." (باید مراقب باشم، چون خیلی‌ها نوارها را فقط برای یافتن ایراد دریافت می‌کنند، می‌دانید.) پس هنگامی که می‌گویند: "برادر برانهام! ای کاش ما یک خدمت داشتیم." نمی‌دانید دارید چه می‌گویید. صادقانه، شما، برادر، خواهر! آنچه که در کنار آن قرار می‌گیرد را نمی‌خواهید. اوه خداوند! وقتی افرادی را دارید که به آنچه شما می‌گویید بسنده می‌کنند، به یاد داشته باشید که اگر اشتباه به آنها بگویید، خدا خون آنها را از دست شما مطالبه خواهد نمود. پس، به این فکر کنید. این امری ترسناک است.

۴۳۵. پس بامحبت باشید. با تمام قلبتان عیسی را دو ست بدارید. فقط... ساده باشید. هرگز تلاش نکنید از چیزی سر در بیاورید. در برابر خدا، فقط ساده باشید. چون هرچه بیشتر سعی کنید که سر در بیاورید، بیشتر از او دور می‌شوید. می‌بینید؟ فقط به سادگی به او ایمان داشته باشید. می‌گویید: "خب، او چه زمانی خواهد آمد؟"

۴۳۶. اگر امروز بیاید، خیلی خوب است، اگر بیست سال دیگر بیاید، باز هم خوب است. من به همان کاری ادامه می‌دهم که الان انجام می‌دهم، یعنی او را دنبال می‌کنم. "خداوند! اگر می‌توانی در جایی از من استفاده کنی، لبیك خداوند!" اگر هزار سال دیگر باشد، اگر نوه‌ی، نوه‌ی، نوه‌ی، نوه‌ی من هنوز زنده باشد تا آمدن آن را ببیند... "خداوند! نمی‌دانم چه زمانی خواهد بود، اما اجازه بده که امروز درست گام بردارم، فقط با تو." می‌بینید؟ من - من می‌خواهم... چون، در آن روز خواهم برخاست، گویی در جایی یک چُرت کوتاه زده باشم.

۴۳۷. در ورود به آنجا، آن مکان پر جلال در آن سو، آن ملکوت خدا، جایی که پیران همه جوان خواهند بود، جایی که ردای سفید دربر کرده‌اند، مردان و زنان تبدیل شده‌اند، در زیبایی، هنر، مردان و زنان خوش چهره و دوست داشتنی، ایستاده در آنجا، در قامت کامل و

زیبایی یک زن جوان و یک مرد جوان، و هرگز پیر نخواهد شد، نمی‌توانند آلوده به گناه باشند، هیچ ردی از حسادت نمی‌تواند باشد، یا نفرت یا هر چیز دیگری. اوه خداوند!

۴۳۸. فکر کنم ضبط نوار متوقف شده باشد. حدود سه یا چهار دقیقه زمان دارم. می‌خواهم با شما صحبت کنم. اشکالی ندارد؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] حال، این شخصی است. چون فردا من... فردا فوق‌العاده خواهد بود! فکر کنم بهتر باشد الان این را بگویم، چیزی که می‌خواهم بگویم، من... این الان فقط مربوط به ماست. من...

۴۳۹. می‌دانید، همسری دارم که دوستش دارم، منظورم مدا است. و من -من- بخاطر عشق به همسر اولم نمی‌خواستم با او ازدواج کنم. و در عین حال، با تمام اهمیتی که برای او قائل بودم، اگر خدا به من نگفته بود که این کار را بکنم، با او ازدواج نمی‌کردم. شما داستان آن را می‌دانید. اینکه او چطور به دعا مشغول شد و من چه کار کردم. و بعد خدا دقیقاً به من گفت که چه کار کنم. "برو و با او ازدواج کن." و زمان دقیق انجام آن. او یک زن دوست‌داشتنی است. و امشب دارد برای من دعا می‌کند. الان در خانه ساعت هشت است و احتمالاً او دارد برای من دعا می‌کند.

۴۴۰. حال، توجه کنید. یک روز او به من گفت، گفت: "بیل!" گفت: "می‌خواهم فقط یک سؤال از تو بپرسم."

گفتم: "بسیار خوب، مدا! چه سؤالی داری؟"

گفت: "می‌دانی که دوست دارم."

۴۴۱. و من گفتم: "بله." این درست بعد از رخ دادن این در اینجا بود.

گفت: "می‌دانی که هوپ هم تو را دوست داشت."

گفتم: "بله."

۴۴۲. او گفت: "حال... گفت: "فکر نمی‌کنم که حسود باشم." گفت: "ولی هوپ بود." و

گفت: "حال، وقتی به آسمان برویم... و گفتمی که آنجا او را دیده‌ای."

۴۴۳. گفتم: "او آنجا بود. او را دیدم. او را دو بار آنجا دیدم." او آنجاست. او منتظر آمدن من است. شارون... شارون هم همین‌طور. او را دیدم، همان‌طور که الآن دارم به شما نگاه می‌کنم. او را در آنجا دیده‌ام. و گفتم...

۴۴۴. او گفت: "خب، حالا، وقتی به آنجا برسیم." گفت: "کدام یک همسر تو خواهد بود؟"

۴۴۵. گفتم: "هر دو شما. همسری نخواهد بود و در عین حال هر دو شما خواهید بود." گفت: "متوجه نمی‌شوم."

۴۴۶. گفتم: "عزیزم! بشین، بگذار یک چیزی را برایت شرح بدهم." گفتم: "می‌دانم که دوستم داری، و می‌دانی که چقدر دوستت دارم و به تو احترام می‌گذارم. حالا مثلاً اگر من لباس می‌پوشیدم و می‌رفتم به مرکز شهر، و یک فاحشه می‌آمد، یک زن واقعاً زیبا، می‌آمد و بازوانش را دور من حلقه می‌کرد و می‌گفت، «اوه، برادر برانهام! واقعاً دوستت دارم.» و شروع می‌کرد به بغل کردن من، تو چه فکری می‌کردی؟"

گفت: "فکر نمی‌کنم از این کار خوشم بیاید."

۴۴۷. و گفتم: "می‌خواهم سؤالی از تو بپرسم. آیا تو... چه کسی را بیشتر دوست داری؟ اگر قرار بود یک انتخاب نهایی باشد، من یا خداوند عیسی؟" حال، این یک صحبت خانوادگی است.

۴۴۸. او گفت: "خداوند عیسی!" گفت: "بله، بلی! با تمام عشقی که به تو دارم، قبل از اینکه خداوند را ترک کنم، تو را ترک خواهم کرد."

۴۴۹. گفتم: "ممنونم عزیزم! خوشحالم که این را از تو شنیدم." گفتم: "حالا، اگر همان زن بیاید و دستانش را دور عیسی حلقه کند و بگوید «عیسی! دوستت دارم.»، در این مورد چه

فکری می‌کنی؟" گفت: "از این لذت خواهم برد."

۴۵۰. می‌بینید، این از فیلیو به آگاپه تبدیل می‌شود. می‌بینید، این یک محبت اعلی‌تر است. می‌بینید؟ چیزی به نام شوهر و همسر وجود ندارد که... فرزند تربیت کنند. اینها مذکر و مؤنث همه از بین رفته است. غده‌ها همه... آنجا همه یکسان هستند. می‌بینید؟ دیگر هیچ کدام از اینها وجود ندارند، دیگر غدد جنسی وجود ندارند، به هیچ وجه. دلیل اینکه اینها در ما قرار داده شده است، برای پرکردن زمین است؛ ولی در آنجا، هیچ چیزی بدین صورت نیست. در آنجا غدد مذکر و نه مؤنث وجود نخواهد داشت. خیر.

۴۵۱. قامت هنر خدا آنجا خواهد بود. دقیقاً درست است. لیکن ما به راستی خالص خواهیم بود. محبت فیلیو، اصلاً، سرتاسر آگاپه. می‌بینید؟ بنابراین یک همسر چیزی بیش از چیزی دوست‌داشتنی که از آن شماسست، نیست و شما به یکدیگر تعلق دارید. چیزی به اسم... نه، حتی... محبت فیلیو در آنجا اصلاً وجود نخواهد داشت. چیزی مانند حسادت نمی‌تواند وجود داشته باشد، چیزی برای حسادت نیست. چنین چیزی آنجا وجود ندارد. هرگز چنین چیزی را در آنجا نخواهد شناخت. می‌بینید؟ فقط یک مرد و زن جوان دوست‌داشتنی تا زندگی کنید.

و بعد، بعد از آن، او گفت: "بیل! حالا متوجه شدم."

گفتم: "بله."

۴۵۲. می‌خواهم واقعه‌ی کوچکی را برایتان بگویم. این یک خواب بود. من در خواب بودم. هرگز قبلاً این را برای عموم نگفته بودم. به یکی دو نفر گفته بودم، ولی تا جایی که می‌دانم برای عموم هرگز نگفته بودم.

۴۵۳. حدود یک ماه پس از آن خوابی دیدم، که ایستاده بودم، یک روز، و شاهد اوقاتی عظیم بودم... داوری نبود. باور ندارم که کلیسا (منظورم عروس است). هرگز به داوری وارد شود. اما، زمانی که تاج‌ها اعطا می‌شد، آنجا بودم. و یک تخت بسیار بسیار بزرگ اینجا برپا بود. عیسی و فرشته‌ی کاتب و همه‌ی آنها آنجا ایستاده بودند. یک پلکان بود که از این

سمت پایین می‌آمد، از جنس عاج، به پایین می‌آمد، یک شکل حلقوی داشت به این شکل و خارج می‌شد تا این لشکر عظیم که آن بیرون ایستاده بود، بتواند ببیند چه اتفاقی دارد می‌افتد.

۴۵۴. من آن پشت، در آن انتها در یک سمت ایستاده بودم. فقط آنجا ایستاده بودم و تصور هم نمی‌کردم که باید از آن پلکان بالا بروم. آنجا ایستاده بودم... می‌دیدم که...

۴۵۵. فرشته‌ی کاتب، نامی را صدا می‌زد و من می‌شناختم، آن نام را می‌شناختم. نگاه کردم، و از آن آنها، برادری جلو آمد، همراه با یک خواهر راه می‌رفت، به سمت شما می‌آمد، این طوری. فرشته‌ی کاتب در کنار مسیح ایستاده بود، (این فقط یک خواب است.) و داشت نظاره می‌کرد. و نام آنها آنجا بود، در دفتر حیات یافت شد، مسیح به آنها نگاه می‌کرد و می‌گفت: "آفرین خادم خوب و امین من! اکنون وارد شو."

۴۵۶. به عقب نگاه کردم، جایی که آنها داشتند می‌رفتند. یک جهان جدید و شادی‌های آن بود. گفت: "به شادی خداوند داخل شوید که از بنای عالم از آن شما بوده است." می‌بینید؟ و، او، فکر کردم... آنها بدانجا وارد می‌شوند، یکدیگر را ملاقات می‌کنند و شادی و وجد کرده، در این مکان فراخ به بالای کوه‌ها می‌روند.

۴۵۷. ولی فکر کردم: "او آیا این عالی نیست؟! جلال! هملویاه!" بالا و پایین می‌پریدیم.

۴۵۸. بعد یک نام دیگر را شنیدم که خوانده شد، فکر کردم: "او، او را می‌شناسم، او را می‌شناسم. من... آنجا، به آنجا می‌رود." این طوری نگاهش می‌کردم.

"به شادی خداوند داخل شو خادم خوب من..."

"او!" می‌گفتم: "جلال بر خدا، جلال بر خدا!"

بر فرض مثال فکر کنیم، می‌گویند: "اورمان نویل." می‌بینید.

۴۵۹. و بعد من می‌گویم: "این برادر نویل است، اینهاش." می‌بینید؟ و او از بین جمعیت بیرون می‌آید و بالا می‌رود.

۴۶۰. حال او می‌گوید: "به شادی خداوند داخل شو که از پیش از بنیان عالم برایت مهیا شده بود، داخل شو." و برادر نویل تبدیل می‌شود، و به آن سمت حرکت می‌کند، درحالی‌که غریو شادی سر می‌دهد.

۴۶۱. پسر! من فقط فریاد می‌زدم و می‌گفتم: "جلال بر خدا!" تنها آنجا ایستاده بودم و از دیدن اینکه برادرانم وارد می‌شوند، اوقاتی عالی داشتم.

۴۶۲. فرشته‌ی کاتب آنجا ایستاد و گفت: "ویلیام برانهام."

۴۶۳. هرگز تصور نمی‌کردم که باید به آنجا گام بردارم. وحشت کرده بودم. فکر کردم: "اوه خداوند! مجبور خواهم بود که این کار را بکنم؟" به آن سمت به راه افتادم. تقریباً همه به پشت من می‌زدند... [برادر برانهام بارها با زدن به پشت خود این را نشان می‌دهد.] "سلام برادر برانهام! خدا به شما برکت بدهد برادر برانهام." همین‌طور که جلو می‌رفتم به پشت می‌زدند، از بین یک جمعیت زیاد از مردم. همه دست دراز می‌کردند و این‌طوری به پشت من می‌زدند. [برادر برانهام بارها با زدن به پشت خود این را به تصویر می‌کشد.] "خدا به شما برکت بدهد برادر، خدا به شما برکت بدهد برادر!"

۴۶۴. داشتم می‌رفتم و می‌گفتم: "متشکرم. متشکرم. متشکرم." مثل خارج شدن از یک جلسه یا چیزی مثل آن، می‌دانید.

۴۶۵. و می‌بایست از آن پلکان بزرگ عاج بالا می‌رفتم. شروع کردم به بالا رفتن. همین که قدم اول را برداشتم، ایستادم و فکر کردم... به روی مسیح نگریستم. فکر کردم: "می‌خواهم از اینجا خوب به چهره‌اش نگاه کنم." و ایستادم.

۴۶۶. دستانم به این حالت بود. احساس کردم یک چیزی اینجا به درون بازوانم لغزید. بازوی یک نفر دیگر بود. به اطراف نگاه کردم، و هوپ بود که آنجا ایستاده بود، آن چشمان مشکی درشت و آن گیسوان تیره که از کمرش آویزان بود، جامه‌ی سفید بر تن، این‌طوری داشت به من نگاه می‌کرد. گفتم: "هوپ!"

۴۶۷. احساس کردم یک چیزی به این بازویم خورد. به اطرافم نگاه کردم، دیدم که مدا است! آن چشمان تیره به بالا می‌نگریست، و آن گیسوان مشکی بلند، جامه‌ای سفید بر تن. و من گفتم: "مدا!"

۴۶۸. و آن دو، می‌دانید، این طوری به هم نگاه کردند. آنها... آنها را در بازوان خود گرفتم و باهم رهسپار خانه شدیم.

۴۶۹. بیدار شدم اوه، بیدار شدم، بلند شدم، روی یک صندلی نشستم و گریستم، می‌دانید. فکر کردم: "اوه خدایا! امیدوارم که این گونه واقع شود." هر دو در حیات به من مرتبط بودند و فرزندان آوردند و چیزهایی از این دست و اکنون اینجا هستیم، و به سمت این جهان جدید در حرکتیم. اوه خداوند! جایی که کمال است و همه‌ی چیزهای دیگر. نه، هیچ چیز...

۴۷۰. اوه، این بسیار عالی خواهد بود. این را از دست ندهید. این را از دست ندهید. به فیض خدا، هر کاری می‌توانید انجام دهید، و به عهده‌ی خداست که مابقی را انجام دهد.

دوستش دارم، دوستش دارم
چونکه نخست او مرا دوست داشت
و بهای نجاتم را پرداخت
بر صلیب جلجتا

۴۷۱. دوباره این را بخوانیم، با تمام قلبتان، چشمانتان را به سوی خدا برافرازید.

دوستش دارم، دوستش دارم
چونکه نخست او مرا دوست داشت

۴۷۲. [درحالی که جماعت یک بار دیگر سرود «دوستش دارم» را می‌خوانند، برادر برانهام منبر را ترک کرده و برای یک خانم دعا می‌کند.]

دوستش دارم، دوستش دارم
 چونکه نخست او مرا دوست داشت
 و بهای نجاتم را پرداخت
 بر صلیب جلجتا

۴۷۳. بسیار خوب، حالا. انتظار نمی‌رفت که این خانم تا انتهای جلسه زنده بماند. درست است. اینهاش، هر دو دستش را بلند کرده و خدا را ستایش می‌کند. بخاطر همین بود که اینجا معطل کرده بودم و به شما نگفتم چه کار می‌کنم. داشتم درباره مدا و آنها صحبت می‌کردم. و داشتم نگاه می‌کردم، بینم که چه... مدام متوجه آن نوری می‌شدم که داشت در این سو و آن سو می‌چرخید و بالای سر آن خانم متوقف شد. فکر کردم: "همین است." اوه، این عالی نیست؟ [جماعت شادی می‌کنند.]

دوستش دارم، دوستش دارم
 چونکه نخست او مرا دوست داشت
 و بهای نجاتم را پرداخت
 بر صلیب جلجتا

۴۷۴. اکنون درحالی که دل‌هایمان... [برادر برانهام شروع می‌کند به نجوا کردن سرود «دوستش دارم».]

دوستش دارم، دوستش دارم
 چونکه نخست او مرا...

۴۷۵. اکنون می‌بینید که این چقدر بهتر است؟ آمین! همین است. حالا...؟!... برو و سلامت باش. آمین! فیض خدا بر تو ظاهر شد تا تو را سلامتی بخشد.

و بهای نجاتم را پرداخت
 بر صلیب جلجتا

اوه! جلال بر خدا!

دوستش دارم

بسیار خوب، شبان شما.

دوستش...

۴۷۶. [یک نفر می‌گوید: "برادر برانهام! فردا ساعت نه و سی دقیقه شروع می‌شود؟] بین ساعت نه و نه و سی دقیقه. در همین حدود، [بعد از صبحانه؟ ساعت نه؟] شما ساعت نه شروع کنید. من نه و سی دقیقه شروع می‌کنم.

پرسش‌ها و پاسخ‌ها درباره‌ی مهرها

۱. [یک برادر به زبان‌ها صحبت می‌کند، برادری دیگر آن را ترجمه می‌کند. جماعت با صدای بلند دعا می‌کنند.]

پدر آسمانی! واقعاً سپاسگزاریم بخاطر زمانی که برای مشارکت حول کلام خدا و در حضور خدا در اختیار داریم. بسیار شکرگزاریم که امروز صبح با ما هستی تا ما را امداد نموده و مبارک نمایی. برای گناهانمان طلب آمرزش داریم، تا چراغدان‌هایمان از روغن پر بوده، اصلاح شده و مشتعل باشد، تا از ما برای تکریم نام عظمت استفاده نمایی. چون این را در نام پسر حبیب خدا، عیسی مسیح می‌طلبیم، آمین!

بفرمایید بنشینید.

۲. داشتم به داخل وارد می‌شدم که شنیدم آن پیغام اعلام شد. پس من... این درست است که باید چراغ‌هایمان را پر نگه داریم... می‌دانید... هنگامی که... وقتی مشتعل می‌شوید، نمی‌توانید بر پایه‌ی کارهایی که انجام داده‌اید پیش بروید. می‌بینید؟ زیرا، آتش مشتعل شده از روغن، کربن تولید می‌کند. پس به همین دلیل است که اصلاح... چراغ‌هایتان را بخاطر کربن روی فتیله اصلاح کنید. خیلی از شما که هم سن و سال من هستید، زمانی را که روغن زغال‌سنگ در چراغ‌ها استفاده می‌کردیم، به خاطر دارید. آنها... نوک فتیله‌ی زغال جمع می‌شد و به همین خاطر در نور اختلال ایجاد می‌کرد. پس باید تمام زغال را پاک کنید تا بتوانیم "در پی مقصد می‌کوشم بجهت انعام دعوت بلند خدا که در مسیح عیسی است."^{۲۸۰}

۳. حال، امروز هم در داخل و هم در خارج از اینجا صبح زیبایی است و ایام عید پاک (قیام)

نزدیک است.

۴. اگر خدا بخواهد؛ امشب داریم به آخرین مهر می‌رسیم. و این یک مهر اسرارآمیز است، چون در کتاب مقدس نه در نماد و نه در هیچ چیز دیگری که بخواهیم به آن بسنده کنیم، اشاره نشده است. این باید مستقیماً از آسمان بیاید.

۵. این به نوعی برای من زمانی پرفشار محسوب می‌گردد. تمام هفته این‌گونه بوده است. حال این... هشتمین روزی است که در یک اتاق به سر می‌برم. و متوجه شدم که در اینجا، درخواست‌های بسیاری بود که می‌بایست از میان آنها گزینش می‌کردم. خیلی از آنها بودند که خواستار ملاقات خصوصی بودند. و من... من این را دوست دارم و می‌خواهم که الآن این کار را انجام دهم، ولی الآن برایم مقدور نیست. چون، متوجه هستید، تمام کاری که اینجا در تلاش برای انجام آن هستیم، این است که مکاشفه‌ی اراده‌ی خدا را دریابیم. بعد زمانی که این ملاقات‌ها را داشته باشید، این شما را به سمت‌وسویی از چیزهای دیگر می‌کشاند.

۶. و بعد، دوست دارم که برای بیماران دعا کنم. و این یک امر کاملاً متفاوت است. شما... این رویاها و این چیزهاست، شما متفاوت مطالعه می‌کنید و متفاوت هم مسح می‌شوید. این درست مانند چیزی است که کتاب مقدس اینجا گفت: "مانند درختی نشانده نزد نهرهای آب."^{۲۸۱} «نهرهای آب»، می‌بینید؟ همان آب، ولی یک خروجی از این سو، این سو و آن سو می‌آید. بستگی به خروجی دارد، ولی روح همان است.

۷. پولس در اول قرن‌تین باب ۱۲ همین کار را کرد، درباره‌ی همین صحبت کرد. "عظایا بسیارند، ولی روح همان است."

۸. پس، می‌بینید، مانند اینکه با یک چیزی کار می‌کنید، بعد تبدیل می‌شود تا بیاید این کار را در اینجا انجام دهد. متوجه منظورم هستید. شما-شما در این راستا مطالعه می‌کنید، افراد را

می‌بینید... و اکنون در دل خودشان قانع شده‌اند. "این مهرها چه هستند؟" به آنها توجه کنید. "این یعنی چه؟" شب‌های پیاپی، هنگامی که به اینجا وارد می‌شوم، چنان تنشی وجود دارد تا جایی که باید درباره‌ی یک چیز دیگر صحبت کنم، تا به نوعی آن را آرام کنم، همیشه مجبورم که این کار را بکنم. بعد، وقتی این را به شفا یا چیزی دیگر تغییر می‌دهید... مردم فقط روی یک چیز متمرکز شده‌اند، پس به سختی بتوانید آنها را فوراً به سمت آن دیگری برگردانید.

۹. و- بعد دانستن اینکه درست در میان شما وقایعی درحال رخ دادن هستند، می‌دانید، که من-من فقط... من می‌دانم. می‌دانم که متوجه این نمی‌شوید، تقریباً مطمئنم که متوجهش نمی‌شوید. می‌گویید: "برادر برانهام! این حرف سنگینی است که می‌گویید."

۱۰. ولی، ببینید، بگذارید الآن این را بگویم. به گمانم این نوار فقط برای خودمان است. ولی اجازه بدهید این را بگویم. اینکه، شما متوجه این نمی‌شوید، قرار هم نیست متوجه بشوید. پس سعی نکنید هیچ چیزی را تفسیر کنید. سعی نکنید تفسیر خودتان را بر آن قرار دهید، شما-شما این گونه فقط دورتر می‌شوید. به توصیه‌ی من گوش کنید، اگر به من باور دارید، اگر خدا در نظر شما به من التفات بخشیده.

۱۱. و می‌دانید، آن مکاشفات و این چیزها. من-من مدت زیادی اینجا با شما بوده‌ام، و این همواره درست بوده است. و حال برای اثبات بیشتر آن، این دقیقاً با کلام هماهنگ می‌شود. می‌بینید؟ پس، شما می‌دانید که این «**خداوند چنین می‌گوید**» است. دقیقاً همین است. می‌بینید، این بر شما اثبات شده است.

۱۲. بعنوان برادران، به توصیه‌ی من توجه کنید. تفسیر خودتان را بر هیچ چیزی نگذارید. بروید و یک زندگی خوب مسیحی داشته باشید. چون با انجام آن کار فقط خودتان را از آن امر حقیقی دورتر می‌سازید. می‌بینید؟ شما، شما فقط دوباره خودتان را از آن دور خواهید ساخت.

۱۳. و همه‌ی شما آگاهید و می‌دانید که یک چیز اسرارآمیز در حال وقوع است. و این در حال رخ دادن است. من می‌دانم که چیست. فقط آن را عنوان نمی‌کنم؛ این فیض خداست که به من اجازه می‌دهد بدانم چیست. این چیزی بسیار عظیم است. و این همین الآن انجام شده و محال است که بتوانید آن را ببینید، و این... من... ولی، من را امداد کن، با این کتاب مقدس در دست، می‌دانم که این چیست. قبلاً به شما گفته شده است. پس سعی نکنید هیچ تفسیری ارائه کنید، بلکه فقط بعنوان برادران حرف من را بپذیرید. می‌بینید؟ ما در ساعتی عظیم زیست می‌کنیم. در زمانی زندگی می‌کنیم که... خوب، ما...

۱۴. حال، حقیقتاً فروتن باشید، یک مسیحی باشید و برای خدا زیست کنید. با هموعانتان صادقانه زیست کنید، و کسانی که شما را دوست ندارند، دوست بدارید. سعی نکنید که هیچ... می‌دانید، این کار را می‌کنید، فقط این را یک امر اسرارآمیز می‌کنید و برنامه‌ی حقیقی خدا را مختل می‌سازید. می‌بینید؟

۱۵. دیروز بعدازظهر یک اتفاقی در اتاق من افتاد که هرگز قادر نخواهم بود رهایش کنم... و حدود دو هفته‌ی قبل اتفاقی افتاد که هرگز قادر نخواهم بود... تا زمانی که بر روی زمین زندگی می‌کنم، قادر نخواهم بود از آن فاصله بگیرم. اما...

۱۶. و کلیسا، شما قرار نیست این چیزها را بدانید، پس هیچ تفسیری را بر هیچ چیزی قرار ندهید. می‌بینید؟ فقط ادامه بدهید و به خاطر داشته باشید که به شما چه گفته شده است. یک زندگی مسیحی داشته باشید. به کلیسایان بروید، هر جایی که هستید، نور باشید و برای مسیح مشتعل باشید و به مردم بگویید که چقدر دوستشان دارید. می‌بینید؟ و شهادتتان همواره با مردم بامحبت باشد، می‌بینید؟ چون اگر این کار را نکنید، خودتان را در چیزی منحرف می‌سازید، و بعد، از مسیر هموار خارج می‌سازید. می‌بینید، هر بار تلاش کردید که این کار را نکنید، مرتکب آن شده‌اید. می‌بینید؟ پس تلاش نکنید که هیچ، هیچ، هیچ تفسیری ارائه دهید.

۱۷. خصوصاً امشب، هنگامی که آن مهر در برابر شما قرار می‌گیرد، سعی در تفسیر آن نداشته باشید. فقط بروید و فروتن باشید، و با همان پیغام ساده پیش بروید.

۱۸. حال، شما می‌گویید: "برادر برانهام! آیا این... ما بعنوان کلیسای خدای زنده، نمی‌بایست..."

خب، همین‌طور که داشتم سعی می‌کردم... به اینجا نگاه کنید، می‌خواهم بگویم...
می‌گویید: "خب، چرا نتوانم؟ باید داشته باشم..."

نه، نباید.

۱۹. به خاطر داشته باشید، این را برای منفعت خودتان می‌گویم. این را می‌گویم تا شما متوجه بشوید. اگر به من باور و ایمان دارید، به چیزی که به شما می‌گویم، گوش کنید.
می‌بینید؟ می‌بینید؟

۲۰. حال، در اینجا، یک تیرک داریم، و این، خب، اسمش را می‌گذاریم تیرک شتود. و این، یک رادیو دارد، و هشدارها و کارهایی که می‌توان انجام داد. مانند شمشیری در دستان شما، می‌تواند، از شریر دریافت کند و یا از... این پیغامش را دریافت می‌کند.

۲۱. حال، بعنوان مثال، برای افراد عادی، بخاطر ریزش روح، آن‌قدر مکاتب و دسته‌های مختلف ایجاد شده که همه درگیر این چیزها شده‌اند، می‌روند و یک حرکت دیگر را شروع می‌کنند و چیزهایی از این دست. می‌بینید؟ این کار را نکنید. می‌بینید؟ فقط به خاطر داشته باشید، هرطوری که هستید، باقی بمانید.

۲۲. می‌گویید: "خب، خداوند نشان داد..." خیر، مراقب باشید. می‌بینید.

۲۳. اینجا را ببینید، بگذارید یک چیزی را به شما نشان بدهم. آیا می‌دانستید که اکنون در این مکان ده‌ها هزار صدا وجود دارد؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] عیناً، صدای افرادی که از طریق امواج رادیویی می‌آید! چرا صدای آنها را نمی‌شنوید؟ آنها صدا هستند. درست است؟ ["آمین!"] هم‌اکنون در حال حرکت در همین‌جا هستند. خب، اکنون افراد، اشکال و بدن‌ها در اینجا در حال حرکت هستند. درست است؟ ["آمین!"] خب، چرا نمی‌توانید آنها را

بینید؟ می‌بینید؟ آنها اینجا هستند، صداهاى حقیقی مانند صدای من. خب، چرا صدای آنها را نمی‌شنوید؟ می‌بینید؟ این باید ابتدا با یک چیزی برخورد داشته باشد، تا آن را آشکار سازد. می‌بینید؟ حالا متوجه می‌شوید؟ ["آمین!"]

۲۴. حال، هیچ چیزی را تفسیر نکنید. اگر خدا بخواهد چیزی را بدانید، آن را برای شما خواهد فرستاد. می‌بینید؟ پس اکنون واقعاً، واقعاً استوار باشید. بی‌حرکت بمانید، یک چیزی واقع شده است. حال فقط... متوجه منظورم هستید، نیستید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!" و فقط... برای مسیحی بودن، خودتان را عجیب و غریب نکنید، چون خودتان را از خدا دور می‌کنید. و شما-شما-شما...]

۲۵. اگر بتوانید متوجهش بشوید، این همان کشش سوم است. می‌بینید؟ باید آن روز، متوجه این شده باشید. می‌بینید؟ این نهایت چیزی است که باید بدانید. فقط به یاد داشته باشید که...

۲۶. می‌دانید، الآن، یک چیزی دارد در این سالن اتفاق می‌افتد، یک چیزی اینجاست. در این سالن، فرشتگان حقیقی، صدای خدا هست. می‌بینید؟ اما شما چطور... نمی‌توانید... اگر صدای طبیعی را نشنوید، بدون چیزی که آن را پخش کند، چگونه می‌خواهید صدای روحانی را بشنوید؟

۲۷. حال، شاید شما ظاهراً باور کنید که یک کسی دارد این آواز خاص را می‌خواند. شاید حتی اینجا هم نباشند... ولی هنگامی که با کریستالی که باید برخورد کند، برخورد می‌کند، سپس یک تفسیر راستین را ارائه می‌دهد، و با نشان دادن تصویر، آن را اثبات می‌نماید. منظورم را متوجه می‌شوید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۲۸. حال، روح خدا، هنگامی که به واسطه‌ی کلام راستین سخن می‌گوید، خود را اثبات می‌نماید، تا خود را نشان بدهد، که درست است. اکنون متوجه می‌شوید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!" بسیار خب.

حال، دوباره با هم دعا کنیم.

۲۹. پدر آسمانی! ما در شرف برداشتن... برداشتن سرپوش این کتاب، و بخش فیزیکی، از تلاشمان برای برگرداندن چیزی که تو در حیطه‌ی روحانی برای ما گشودی، هستیم. و ای پدر! اکنون دعا می‌کنم که مرا امداد نمایی تا تفسیر درست را به این سؤالات بدهم. تا بشود گفت که آنها... آنها برای کمک به افراد است. آنها برای کمک به درک ایشان است. و دعا می‌کنم تا تو این درک را به من عطا نمایی تا من بتوانم این را به قوم تو عرضه نمایم، تا آنها درک را دریافت کنند، تا بتوانیم با هم برای جلال و تکریم خدا زیست نماییم، به‌واسطه‌ی نام مسیح، آمین!

۳۰. حال، می‌خواستم فقط این را بگویم.

۳۱. فکر می‌کردم که این در اینجا دارد آن نوارها را کنترل می‌کند، ولی این‌طور نیست. این-این یک چراغ رومیزی است. من فکر می‌کردم که کنترل‌کننده‌ی نوار باید اینجا می‌بود. اما به من گفته شد که فقط به برادران در اتاق ضبط اشاره کنم، و آنها می‌دانند که چه زمانی متوقف کنند یا نکنند.

۳۲. می‌دانید، نوارها در همه جا یک خدمت جهانی دارند، می‌بینید، همه جا. این به انواع مختلف زبان‌ها و همه‌ی چیزهای دیگر ترجمه می‌شود. و چیزهایی است که می‌توانیم در اینجا بگوییم و جاهای دیگر این امکان را نداریم، به همین دلیل است که ضبط را متوقف می‌کنیم.

۳۳. حال، پاسخ به سؤالات یک... خودش یک امری است. پس من-من اکنون... در-در... در پاسخ به این... غالب آنها خارج از، خارج از... حال، همه... برخی از آنها حتی به‌هیچ‌عنوان مرتبط با پیغام، یعنی مرتبط با مهرها نیست، ولی تمام تلاشم را می‌کنم تا به آنها پاسخ بدهم. و همان‌طور که خواسته شده بود، آنها به من تحویل داده شد. به من گفته شد که غالب آنها، یا تعداد قابل توجهی از آنها در ارتباط با درخواست دعا و بیماران و مبتلایان بود، و چیزهای مختلفی مانند آن، و این ادامه می‌یابد، و این هیچ ارتباطی با سؤالی که نیاز به پاسخگویی داشته باشد، نداشت. و بعد آنها... تعدادی هم به من داده شد که درباره مسائل

مختلف بودند، در رابطه با کلام و آیات مختلف، ولی شاید، اگر زمان داشته باشیم، تا جایی که ممکن باشد به آنها پاسخ بدهیم. و اگر مرتکب اشتباهی بشوم، به خاطر داشته باشید، این اشتباه به صورت عمدی نبوده است.

۳۴. خب، آیا همه احساس خوبی دارند؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!" "آمین! آیا این بسیار... صحبت از مکان‌های آسمانی در مسیح عیسی می‌کنیم، چه جای بی‌نظیری، چه اوقات بی‌نظیری!]

۳۵. در تمام مدتی که در خیمه پشت منبر بوده‌ام، هرگز، هرگز در تمام مدت خدمتم مانند این بار در حیطه‌ی روحانی و حیطه‌های خدا عمل نکرده بودم، فراتر از هر چیزی که تا به حال در خدمتم انجام داده بودم، در هر جلسه‌ای در هر جایی، مانند این. اغلباً مرتبط با شماهاست، ولی این مکشوف نمودن حقیقت توسط همان روح است، همان روح.

۳۶. و من کاملاً با خودم خلوت کرده بودم، در یک جایی مستقر شده بودم، یا فقط برای غذا خوردن از آنجا خارج می‌شدم. کاملاً تنها بودم، پس اوقاتی بسیار عالی بود.

۳۷. حال بلافاصله، یا امروز صبح یا فردا صبح، من... احتمالاً، اگر بتوانیم به موقع به اتمام برسانیم، اگر این پرسش‌ها خیلی طول نکشد، برای بیماران دعا خواهم کرد.

۳۸. پس، می‌بایست به خودم پردازم. ذهن انسان تا حدی می‌تواند تاب بیاورد. می‌بینید؟ و وقتی به جاهایی می‌رسید که یک ساعت بی‌حس در حضور خدا می‌نشینید، با ستون نور که در برابر شما قرار دارد، مدت زیادی را نمی‌توانید این‌گونه بمانید. بشر تاب تحمل آن را ندارد.

۳۹. حال، اینها سؤالات بسیار خوبی هستند. ممنونم بخاطر حکمت و همه‌ی چیزهایی که مردم به کار می‌برند. حال، سؤال نخست، تلاش خواهم کرد که به همه‌ی آنها پاسخ بدهم. و اگر نتوانم پاسخ درست و مناسب بدهم، خب، پس من را ببخشید.

۴۰. و اگر شما تفسیری متفاوت دارید و احساس می‌کنید که دیدگاه شما درست است،

خب، به همان صورت ادامه بدهید. ضرری نخواهد داشت، چون به غیر از یکی دو مورد، مابقی ارتباطی با نجات و رستگاری ندارند. این فقط...

۴۱. بیشتر سؤالاتی که مطرح شده، در رابطه با این سمت از... یا در رابطه با ربوده شدن بوده است. پس، اینجا سؤالاتی هست در رابطه با چیزهایی که در آینده است و تحقق پیدا خواهد کرد، در بخش‌های دیگر. چون الآن، ما در تعلیم‌مان فراتر از ادوار کلیسا در کتاب مقدس است. ما فراتر از آن و در زمان خوانده شدن یکصد و چهل و چهار هزار تن هستیم. حال، نخستین سؤال.

۱- آیا پنج باکره‌ی دانا در متی ۲۵، در خدمت عروس هستند، یا اینکه خودشان عروس هستند؟ اگر این باکره‌های دانا، ملازمان عروس هستند، عروس کجاست؟

۴۲. حال، تا جایی که می‌دانم، این پنج باکره... ده باکره بودند که به بیرون رفتند، می‌دانید. و این در اینجا فقط یک نشان و یک نماد است، یا یک مثل، که می‌خواهم برایتان بازگو کنم. می‌بینید، آنها ده باکره بودند. مسلم است که بیش از ده باکره بودند. این فقط یک عدد فرضی است. اما بعد، باکره‌های دانا روغن در چراغ‌های خود داشتند. ولی باکره‌های نادان در چراغ خود روغنی نداشتند.

۴۳. "پس اگر آن ده، در متی... " سؤال این فرد این است... "اگر آن ده باکره، آیا این بدین معنی بود که... یا این پنج باکره، تنها پنج نفر خواهند بود؟" نه، منظورش این نیست.

۴۴. این تنها نمادی است از باکره‌ها، می‌بینید، نمادی از باکره‌هایی که با چراغ حاوی روغن بیرون رفتند. آنها جزئی از آن عروس هستند. و تا جایی که درک می‌کنم...

۴۵. و بعد متوجه می‌شوید که آنها باکره‌های پاس آخر بودند. از پاس‌ها یا ساعت‌های متمادی آمده بودند، هفت ساعت یا پاس وجود داشت. و در ساعت هفتم، در هنگام نیمه‌شب، همان‌طور که ما در حال رسیدن آن هستیم، در این ساعت نیمه‌شب، این باکره‌ها برخاسته و چراغ‌هایشان را اصلاح کرده و داخل شدند، درحالی که باکره‌ی خفته...

۴۶. حال این بخش در اینجا، "این پنج" اگر این مفهوم سؤال باشد، "چه مفهومی دارد؟ آیا فقط پنج باکره بود؟" و سؤالات زیادی را دریافت کردیم درباره‌ی هفت هزار نفر و این چیزها. حال این، این فقط یک نماد بود، بخشی از آنها و تمامی آنانی که در این ساعت آخر بیدار شدند، در ساعت هفتم... "اگر در آن زمان به جز پنج باکره کسی بیدار نشد، که تبدیل شده و با عروس داخل شود، با داماد؟ حال اگر آنها خودشان..."

۴۷. این بدان معنی نیست که قرار است فقط پنج باکره باشند، چون آنها در طول تمام ادوار در خواب بوده‌اند، همان‌طور که این هفته بدان پرداختیم...

۴۸. در ایام پولس، فرشته‌ی کلیسای افسس، بعنوان یک پیغام‌آور آن، پولس این کلیسا را تأسیس کرد. و در آن زمین، روحی که بر روی زمین بود، روح شیر بود. و شیر، شیر سبط یهوداست، که مسیح است، و مسیح کلام است. پولس، با کلام آن دوره! هزاران نفر در آن دوره به خواب فرو رفتند. [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۴۹. و بعد دوره‌ی بعدی از راه رسید، و در زمانی که کلیسا در عصر تاریکی ثبات یافت، روح گوساله پیش رفت، زحمت، مشقت و قربانی، و دادن جان‌هایشان. هزاران هزار نفر در شهادت به خواب فرو رفتند. آنها منتظرند. می‌بینید.

۵۰. بعد، دوره‌ی بعدی از راه رسید، عصر لوتری، دوره‌ی اصلاحات. در آنجا داناترین و خردمندترین‌ها در ذکاوت انسان پیش رفتند. اگر متوجه شده باشید، انسان با آن پیش رفت و زمانی که این کار را کرد، ذکاوت خود را بدان افزود و این چیزی بود که او را به نکاح بخش دیگر درآورد. می‌بینید؟ اگر او فقط با حکمت خدا باقی می‌ماند، فقط اصلاح کردن و بیرون کشیدن... اما چه کار کرد؟ بعد از مردی که دارای پیغام بود، یعنی لوتر، پس از مرگ لوتر آنها یک تشکیلات لوتری داشتند.

۵۱. پس از مرگ ولسی آنها یک تشکیلات متدیست داشتند. می‌بینید؟ همین‌طور می‌توانید ادامه بدهید. این-این... این کار را می‌کند. اکنون می‌خواهم که به این توجه کنید. شاید

کسی در مورد پنطیکاستی‌ها سؤال کند، که دوره‌ی سوم است.

۵۲. ولی می‌دانید، هریک از آنها تنها دارای یک غسل در روح‌القدس بودند. عادل شمردگی عملی است از روح‌القدس؛ تقدس عملی است از روح‌القدس، اما تعمید روح‌القدس است. بخاطر همین است که یک نبی‌نوتی را می‌طلبند که نازل شود. دوره‌ی بدون پیغام‌آور است، چون روح‌القدس، خود شخصاً در کاملیت تعمید آمد.

۵۳. اما در انتهای دوره، همان‌طور که همواره در مابقی به اتمام می‌رسد، می‌بینیم که پیغام‌آور فرستاده شد. و تمام این تردیدها و این چیزها می‌بایست این‌گونه در جای خود قرار گیرد، سپس ربوده شدن برای کلیسا در پیش خواهد بود.

۵۴. اما خیلی‌ها دارند چیزهای مختلف را دسته‌بندی می‌کنند، "تاریک شدن خورشید، ماه..." و آن را در گذشته، در اینجا در عصر مسیحیت قرار می‌دهند. آنها فقط از درک سه سؤالی که از خداوندمان پرسیده شد، زمانی که به آنها پاسخ داد، قاصر هستند.

۵۵. حال، درباره‌ی دیشب، به گمانم هیچ پرسشی نیست. ما هریک از آن سؤالات را گرفته و تحت مهرها قرار دادیم. و مهرها، خود، تمامیت کتاب است.

به این ایمان دارید، دکتر؟! [یک برادر می‌گوید: "آمین!"]

۵۶. می‌بینید، همه چیز درهم تنیده است. و ما به چیزی که عیسی در اینجا گفت پرداختیم. آنها سه سؤال پرسیدند. "این امور کی خواهد بود؟ نشانه‌ی آمدن تو چیست؟ و انقضای عالم چه زمانی است؟" و او ادامه می‌دهد... و ما هریک از آنها را گرفته تحت آن قرار دادیم، به غیر از یکی از آنها. آن چه بود؟ مهر هفتم. چرا؟ می‌بینید، این آشکار نشده. همین است. هریک از آنها کاملاً بیرون می‌آید، آنها را به موازات هم قرار دادیم، و از همه زاویه به آن پرداختیم.

۵۷. و، من، دیشب وقتی یادداشت می‌کردم، به آنجا رسیدم و می‌بایست... برگشتم تا به یادداشت‌های قدیمی خودم که نوشته بودم، مراجعه کنم. خب، متوجه شدم که کجا یکی را

در جای دیگری قرار داده بودم. آنها را پس و پیش کردم و در جای خود قرار دادم، این کاری بود که انجام دادم. به گمانم متوجه این شدید. شما، شما متوجه شدید؟ می‌بینید؟

۵۸. اینجا یادداشت کرده بودم که می‌خواهم در این سمت دیگر چه بنویسم، و در اینجا آن را نوشته بودم. و هر دو آنها گذاشته بودم، ۹، ۱۱، ۶، یا ۹ یا چه... یا ۶ و ۱۱ و—و— که این گونه نبود. این برعکس بود، آیه‌ی بعد زیر آن بود و چیزی که بود، جواب، در میان بلا یا و جنگ بود. اینجا جایی است که بود.

۵۹. خب، من خیلی خوشحال بودم. داشتم پیش می‌رفتم مانند یک-یک... داشتم از تهیج و وجد مکاشفه لذت می‌بردم. پس من-من این را اینجا قرار دادم، آنجا با یک خودکار یا یک مداد نشسته بودم، و برای هر دو جا ۱۱ را نوشته بودم، که نمی‌بایست این کار را می‌کردم. فکر کنم برای طرف دیگر ۹ بجای ۱۱ بود.

۶۰. ولی حالا دیدید چقدر عالی به موازات هم قرار گرفتند؟ آنها تا مهر ششم به موازات قرار گرفتند و متوقف شدند. این را فراموش نکنید. و بازگشایی مهرها را دقت کنید، تا به مهر ششم می‌آید و متوقف می‌شود و فقط، "خاموشی در آسمان" تنها چیزی است که گفت: "برای مدت نیم ساعت..."

۶۱. حال، حال در اینجا... باید تعجیل کنم و به اینها پاسخ دهم. می‌دانید، چون هر کدام از آنها هفته‌ها موعظه را می‌طلبند، برای هر کدام به همین صورت و بعد به چیز دیگری می‌رسید. اما قصد ندارم که این کار را بکنم، چون می‌خواهم تا جایی که قادرم به سؤالات همه بپردازم.

۶۲. این باکره‌ها، می‌بینید آنها متشکل از... آنها جزئی از ایشان در آن دوره هستند. هر دوره‌ای باکره‌های خودش را دارد. می‌بینید؟ یک-یک مهر...

فرشته نزد کلیسا می‌آید. "به فرشته‌ی کلیسای افسس بنویس." می‌بینید؟

۶۳. بعد به اینجا بیایید، سپس بعد از نوشتن به کلیسای افسس، این را مقایسه کنید، یک مهر باز شده است. این دقیقاً همان طوری است که داریم آن را مطرح می‌کنیم، اگر خدا بخواهد

سعی می‌کنیم تا تمام آن را برایتان مطرح کنیم. (متوجه منظورم می‌شوید؟)

۶۴. آنها ابتدا چه داشتند؟ ادوار کلیسا را. درست است؟ نکته‌ی بعدی، پیغام به هر دوره. الآن همه خوب متوجه شدند؟ می‌بینید؟

۶۵. ابتدا، ما ادوار کلیسا را داشتیم، و تاریخ را دیدیم، به شورای نقیه و شوراهای قبل از نقیه را بررسی کردیم، با هر چیزی که می‌توانستیم در تاریخ پیدا کنیم، و دیدیم که تفسیر صحیح کلام دقیقاً منطبق با تاریخ بود و آن را تا به امروز در این عصر لائودیکیه پیش آوردیم. و برای آن نیازی به داشتن تاریخ ندارید، چون هم اکنون در حال ساختن تاریخ است. و بعد، نشان دادیم که در این دوره چه چیزی خواهد بود.

۶۶. حال با این مهرها باز گشتیم، و آن مهر را گشودیم. خدا آن مهر را برای ما می‌گشاید. آن چیست؟ نخست، یک پیغام آور، عصر کلیسا؛ و بعد هفت مهر است.

۶۷. حال متوجه فساد می‌شویم که در هفتمین دوره‌ی کلیسا فراگیر می‌شود. اما مهر هفتم هیچ چیزی را مکشوف نمی‌کند، که چه اتفاقی قرار است برای آن بیفتد. می‌بینید؟ چون، در انتهای آن عصر کلیسا می‌بایست یک عطای نبوتی بیاید تا این چیزها را مکشوف سازد. می‌بینید؟ خوب متوجه می‌شوید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!" بسیار خب. حالا توجه کنید که چطور هر یک از این مهرها...]

۶۸. پس از آن رسیدم به اینجا و آن سه پرسشی که از عیسی مسیح پرسیده شده بود، "چه زمانی این امور خواهد بود که سنگی بر سنگی بنا نخواهد شد؟ چه زمانی این، این مرکز مذهبی جهان تخریب شده و دیگری بنا نخواهد شد؟ می‌بینید، چه زمانی خواهد بود؟" تاختن ضد مسیح! می‌بینید؟ و چه چیزی برای مواجهه با آن بیرون رفت؟ کلام، کلام بر ضد کلام.

۶۹. سپس آن با سیاست و چیزهای دیگر ادغام شد، و بعد زحمت گوساله بیرون رفت. می‌بینید؟ این دقیقاً مهر دوم است. و عیسی چنین گفت، در متی ۲۴. سپس از آن پیش

می‌رویم، به ذکاوت اصلاح‌گران. حیوان انسان‌نما که به مقابله با آن بیرون رفت. این چیزی است که واقع شده است. سپس جلوتر می‌آییم، بعدی، مهر چهارم، زمانی که ضد مسیح می‌شود یک تجمیع و یک نام دارد، یعنی «موت».

۷۰. حال ببینید که عیسی چه گفت: "او را به آتش افکنده و فرزندانش را خواهد کشت." این یعنی موت، در حال تاختن. این یعنی هم پروتستان و هم کاتولیک، علامت موت به هریک از آنهاست. می‌بینید، "او و فرزندانش هلاک خواهند شد." پس اگر متکی به فرقه‌تان هستید، بهتر است همین الآن از آن فاصله بگیرید.

۷۱. و بعد هنگامی که رسید به مهر هفتم، عیسی همان‌جا متوقف شد. او مهر ششم را با گفتن، "ماه به خون مبدل شده و تاریکی و همه‌ی این چیزها..." گشود. این چیزها واقع خواهند شد. ما درست به اینجا می‌آییم و مهر ششم را باز می‌کنیم. بعد از گشوده شدن مهر ششم، برمی‌گردد و همین چیز را نشان می‌دهد.

۷۲. بفرمایید، با سه نقطه‌ی مختلف در کتاب مقدس، آنها را با هم با مکاشفه در تطابق قرار دادیم. می‌بینید؟ دقت کنید. جایی که عیسی چنین گفت؛ جایی که وقتی کتاب را گشود، این از بنیان عالم مخفی بود، و بعد مکاشفه‌ی این ایام در اینجا، آن را درست همان‌جا قرار می‌دهد، و هر سه آنها را با هم منطبق می‌سازد. و این سه شهادت هستند، پس این حقیقت است. این قطعاً درست است.

۷۳. حال، این باکره‌هایی که اینجا پیش می‌آیند، آنانی هستند که به خواب فرو رفتند، و بعد تمام بدن با هم از آن گروه تشکیل شده است. این می‌رود تا... تا باکره‌ی دانا را تشکیل بدهد. و باکره‌های نادان همان‌هایی هستند که هم‌زمان با باکره‌های دانا شروع کردند، ضد مسیح، و آنها کسانی هستند که سعی می‌کنند روغن تهیه کنند.

۷۴. حال به اینجا نگاه کنید و ببینید هر جا که می‌روید چقدر عالی و کامل است. اگر می‌توانستم اینجا بایستم و درباره‌ی چیزهایی که در آن اتاق آشکار شد، صحبت کنم، به شما

می‌گویم، شوکه می‌شدید، ولی چطور می‌خواهید این کار را انجام دهید، وقتی یک چیز کلی و کامل اینجا دارید؟

۷۵. ولی بعد شما، وقتی به هر طریقی از مردم جدا می‌شوید، آن وقت شروع به باز کردن اسرار می‌کند. آن وقت چیزهایی را می‌بینید که شهادت گفتنش به مردم را هم ندارد. چون، می‌دانید، اگر بگویید، شروع می‌کنند به تشکیل انواع ایسم‌ها.

۷۶. و بعد بیاید نگاهی بیندازیم بینیم این عطای شفا چه کرده است، چطور کلیسا را دچار سردرگمی نموده است. هر کسی یک احساسی دارد، هر کسی این را دارد، و در اعماق دل خودم (خدا می‌داند که این حقیقت است.) می‌دانستم که این درست نیست. چون خدا به من چنین گفته بود. می‌بینید؟ اما این تنها یک تقلب کاذب است، تا مردم را منحرف کند. حال، درست است. ولی می‌دانید، نمی‌توانید این چیزها را بگویید، بهترین کار این است که رهاش کنید.

۷۷. شما کشش سوم را به یاد دارید؟ او گفت: "به هیچ کس نگو." گفتم که این چه بود؟ چند نفر این را به خاطر دارند؟ حتماً. یادتان هست، آنجا ایستاده بودم و تلاش می‌کردم در رویا بند کفشم را ببندم؟ او گفت: "نمی‌توانی به اطفال پنطیکاستی امور ماوراءالطبیعه را تعلیم بدهی."

۷۸. گفتم: "این کشش سوم خواهد بود و آشکار نخواهد بود، پس مرا امداد کن، به فیض خدا!" اکنون-اکنون ما در زمان آخر هستیم. خیلی طول نخواهد کشید که تخت رحمت به تخت داوری تبدیل شود. مادامی که شاهد وقوع این امور هستید، و این مردم در حال وارد شدن هستند، بهتر است شما هم وارد شوید، اگر الحال وارد نشده باشید. می‌بینید؟

۷۹. حال، «جمع شده در جای‌های آسمانی»، می‌بینید، این همچنین مفهومی بیش از صرفاً شادمانی دارد. «در جای‌های آسمانی»، اگر حقیقتاً در مسیح جمع شده باشید، این امری مهیب است.

۸۰. ایستاده در کنار... آن فرشته‌ی خداوند، فکر می‌کنید که تنها در حال فریاد خواهید بود. این بدین صورت نیست. تقریباً تا سرحد مرگ باعث وحشت شما می‌شود. پس می‌بینید، یک-یک تفاوتی هست با صرفاً شادی کردن و رقص و پایکوبی، که اشکالی ندارد، و بعد آمدن به آن امر اصلی است. می‌بینید؟ می‌بینید؟ آنجا جایی است که ترس هست. این امری مهیب است. نه اینکه بترسید فنا شده باشید؛ بلکه حقیقتاً ایستادن در برابر وجود فرشته‌وار و خود روح‌القدس که آنجا ایستاده است.

۸۱. حال، آن جزئی از عروس خواهد بود. این چیزی است که آن را تشکیل خواهد داد، می‌بینید، تمام کسانی که به خواب فرو رفته‌اند. آیا ما نمی‌توانیم قطعاً ببینیم که...

[دستگاه ضبط از کار می‌افتد. جای خالی روی نوار...] اکنون دعا می‌کنم که شفای قوم را عطا کنی، از طریق این دستمال‌ها که اینجا قرار گرفته. به نام عیسی، آمین!

حال، دیگر مشکلی نیست؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!" متشکرم. کسی قدم روی چیزی گذاشت؟] یک برادر می‌گوید: "ضبط‌های زیادی روی آن خط داریم." تعداد زیاد ضبط‌ها، فشار زیادی به آن وارد کرده است. می‌بینید؟ بسیار خب، تعویض کنید. یک نوار بردارید و تعویض کنید، بعد از روی آن برمی‌داریم. حال، اکنون به سؤال بعد توجه کنید.

۲- آیا مبشرین باید به کارشان ادامه بدهند؟

۸۲. "در این ساعت"، البته منظورشان این است. حتماً، در صورت امکان. هیچ چیزی را تغییر ندهید. اگر عیسی فردا صبح می‌آید، شما امروز طوری موعظه کنید که انگار ده سال دیگر قرار است بیاید، ولی طوری زندگی کنید که انگار در همین ساعت خواهد بود.

۸۳. دچار تشویش و تردید نشوید. بخاطر همین است که سعی می‌کنم به شما هشدار بدهم. عجیب و خاص نباشید. هیچ چیزی را تغییر ندهید. ولی اگر دارید کاری را اشتباه انجام می‌دهید، یا شرارت می‌کنید، توبه کنید و نزد خدا بازگردید. به خدمت بشارتی خود مانند قبل ادامه بدهید.

۸۴. اگر مشغول ساختن خانه هستید، بنایش کنید. عیسی فردا بیاید، شما در وظایف‌تان امین یافت می‌شوید. اگر مشغول ساخت کلیسا هستید، بروید و بنایش کنید. ترجیح می‌دهم پولم را صرف چیزی مثل آن کنم تا اینکه با پول در جیبم یافت شوم. می‌بینید؟

۸۵. پس ادامه بدهید، همان‌طور که هستید، ادامه بدهید. حالا همه متوجه می‌شوند؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] ادامه بدهید، همان‌گونه که هستید، ادامه بدهید، متوقف نشوید، هیچ کاری نکنید... همان‌طور که هستید، پیش بروید. به خدمت به خداوند ادامه بدهید.

۸۶. حالا برای مثال، اگر برای مردی کار می‌کردید و می‌دانستید پانزده دقیقه به پایان کار باقی مانده، شاید می‌گفتید: "خب، پانزده دقیقه مانده، پس بهتر است بروم و یک گوشه بنشینم." بخاطر آن پانزده دقیقه دستمزدتان کسر می‌گردد.

۸۷. اگر دارید گندم می‌کارید؛ گندمتان را بکارید. اگر دارید سبب زمینی برداشت می‌کنید، بروید و آنها را برداشت کنید. می‌گویید: "خب، کسی آنها را نخواهد خورد؟" هیچ فرقی نمی‌کند... در هر صورت آنها را برداشت کنید.

۸۸. یک روز از یک نفر نامه‌ای دریافت کردم. یک نفر به آنها گفته بود: "خب، زمان نزدیک است، مزرعات را بفروش. به خوراکی که از مزرعه برداشت می‌کنی، برای زندگی نیازی نخواهی داشت." گفته بود: "چون هزاره قرار است شروع بشود، و تو به این نیازی نخواهی داشت. پس برو و... و وقتی که دوره‌ی مصیبت در جریان است. اگر فرزندان نجات نیافته‌اند، بگذار آنها... بگذار آنها مزرعه را در اختیار داشته باشند، جایی که بتوانند از آن ارتزاق کنند، ولی شماها مزارعتان را بفروشید." یا چیزی شبیه به این. و، اوه، آنها..

۸۹. گفتم: "اوه، خدای من!" اگر من کشاورز بودم و می‌دانستم که او فردا دارد می‌آید، امروز محصولم را برداشت می‌کردم. حتماً، اگر او مرا کشاورز ساخته بود، می‌خواستم درست مشغول انجام وظیفه باشم. درست است. اگر او مرا یک مکانیک ساخته بود...

۹۰. یک روز یک نفر می‌گفت، یک فرد می‌آمد و گفت، مثلاً: "برادر! می‌دانی چیست؟"

می‌خواهم کلید یدک ماشینم را به تو بدهم، یک ماشین جدید خریده‌ام." می‌گفت: "می‌خواهم کلید یدک ماشین را به تو بدهم." این را به شبانش می‌گفت. می‌گفت: "کلید یدک ماشین را به تو بدهم. چون وقتی ر بوده شدن اتفاق بیفتد، می‌دانید، دیگر به آن احتیاجی نخواهم داشت." می‌بینید، شبان قرار بوده از ر بوده شدن جا بماند. می‌بینید. او! این یعنی حاضر شدن، این‌طور نیست؟ بسیار خب. ولی این طریق آن نیست، ما نمی‌بایست این‌گونه باشیم.

۹۱. می‌بایست یک مسیحی عاقل و استوار باشیم، که من اینجا قرار داده شده‌ام که تا لحظه‌ی آخر مشغول به کار باشم. من کاری به عهده دارم و درست در امانت‌داری نسبت به وظیفه‌ی خود یافت خواهم شد. اگر او امروز صبح بیاید، می‌خواهم همین‌جا پشت این منبر ایستاده باشم.

۹۲. ممکن است بگویند: "برادر برانهام! اگر قرار بود او امروز صبح بیاید، نباید شما آن بیرون باشید؟" خیر، قربان!

۹۳. اینجا مکان انجام وظیفه‌ی من است. وقتی که او بیاید، همین‌جا ایستاده و درحال موعظه خواهم بود و همان چیزی را خواهم گفت که اکنون می‌گویم. بعد، وقتی که او بیاید، به همراه او خارج خواهم شد.

۹۴. اگر درحال برداشت سیب‌زمینی باشم، با تمام توانم به کارم ادامه خواهم داد، و هنگامی که او بیاید، کج‌بیل خود را رها کرده و با او خواهم رفت.

سال یوبیل را به خاطر دارید؟ اگر درحال کج‌بیل زدن بودند، به کج‌بیل زدنشان ادامه می‌دادند. آنها می‌دانستند که شاید ده دقیقه بعد سال یوبیل باشد و کَرنا سال یوبیل را اعلام خواهد کرد. آنها به جمع‌آوری یونجه یا هر کاری که مشغول انجامش بودند، ادامه می‌دادند. اما هنگامی که کَرنا نواخته می‌شد، آن‌وقت آنها چنگک‌های خود را می‌انداختند و می‌رفتند. می‌بینید؟ همین است، تا زمان نواخته شدن کَرنا به جمع‌آوری یونجه ادامه بدهید. بسیار خب.

[صدایی از یک شیء در نزدیکی به گوش می‌رسد]. سؤال: "بر طبق بازگشایی... آیا...؟
اتفاقی افتاد؟ یک صدایی این بالا ایجاد کرد. یک سؤال:

۳- طبق بازگشایی مهر پنجم، آیا موسی و ایلیا می‌بایست بمیرند، خنوخ چطور؟

۹۵. نمی‌دانم. می‌بینید؟ من-من... اگر ندانم فقط به شما خواهم گفت که نمی‌دانم. می‌بینید؟
من-من نمی‌دانم، تمام پاسخ‌ها را نمی‌دانم، دوستان. نمی‌دانم، و اگر ندانم به شما خواهم
گفت که نمی‌دانم. و اگر بدانم... تا چیزی ندانم به شما نخواهم گفت. ولی، من-من
نمی‌دانم.

۹۶. خیلی وقت‌ها خودم در این باره فکر می‌کردم. خنوخ بود... می‌بینم که موسی آمد، و ایلیا
بازگشت و کشته شدند، ولی خنوخ قبل از زمان، منتقل شد. خیلی اوقات فکر می‌کردم، و
خودم در تأمل بودم که: "خب، این چه می‌شود؟"

۹۷. ولی بعد، تنها تسلی که می‌توانم بگویم این است. حال توجه کنید، موسی تنها چهل سال
خدا را خدمت کرد. می‌بینید؟ او-او صد و بیست ساله بود. ولی بیست سال،... چهل سال
نخست، منظورم این است، داشت تحصیلاتش را انجام می‌داد. درست است؟ چهل سال دوم
خدا داشت تحصیلات را از او خارج می‌کرد. و چهل سال سوم، او خدا را خدمت کرد.
می‌بینید؟ بسیار خب. ولی خنوخ پانصد سال در حضور خدا راه رفت و بدون عیب بود.
می‌بینید؟ پس موسی باز می‌گردد تا زمان بیشتری خدمت کند، او به همراه ایلیا.

۹۸. حال، نمی‌گویم که این درست است، این را فقط به جهت تفکر به شما می‌گویم. فقط
برای اینکه بگویم کدام بخش را نمی‌دانم. حقیقتاً نمی‌توانم به شما بگویم آنجا چه اتفاقی
افتاد، یا خدا چه خواهد کرد.

۴- نامی که بر... بر افراد در مکاشفه ۱۲:۳ خواهد بود، چیست؟

۹۹. من-من نمی‌دانم. بله. او گفت: "نامی تازه بدان‌ها بخشید." من-من نمی‌دانم که چه
نامی است. احتمالاً وقتی به آنجا برسیم بر ما آشکار خواهد شد. اما من-من الآن نمی‌دانم که

چه نامی است. او قرار است که این کار را بکند. می‌بینید؟ او نامی بدیشان بخشید که فقط آنها از آن آگاه بودند، خودشان. می‌بینید؟

۵- حال، برادر برانهام! آیا بخشی از کلام هست که اجازه‌ی ازدواج مجدد بعد از طلاق را بدهد؟ این خیلی مهم است.

۱۰۰. می‌گوید: "مهم است." خب، به این دلیل است که... مربوط به این مبحث نبود. تا جایی که من می‌توانم درک کنم، برادر یا خواهر من! هرکسی که باشد، امکانش نیست، مگر اینکه همدم شما فوت کرده باشد. چون کتاب مقدس گفت که: "مادامی که زنده هستند، بدیشان بسته هستیم." می‌بینید؟

۱۰۱. تا جایی که به "آیا کلامی هست؟" مربوط می‌شود، این سؤال بود که پرسیده شده بود. "آیا کلامی هست؟" می‌بینید؟ "آیا کلامی هست؟" من نمی‌توانم بیابم. می‌بینید، من نمی‌توانم بیابم.

چون، پولس گفت که افراد متأهل "اگر همسر آنها فوت کرده باشد، آزادند تا با هر که بخواهند در خداوند ازدواج کنند." ولی تا آن زمان، دقت کنید، "تا موت ما را جدا سازد." همین است. شما در آن عهد بسته‌اید، می‌بینید.

۱۰۲. پس فکر نمی‌کنم که وجود داشته باشد. حال، اگر... اگر چیزی پیدا کنید و به درستی باشد، خب، بسیار خب. ولی تا جایی که به خود من مربوط می‌شود، من کلامی را پیدا نمی‌کنم.

۶- در مکاشفه ۶:۶ "به روغن و شراب ضرر مرسان." یعنی چه؟

۱۰۳. این روح القدس است. می‌بینید؟ اخیراً بدان پرداختیم. احتمالاً، می‌دانید، یک نفر برای پیغام دیر به اینجا وارد شده بود، آنها... خب، برای سایر نوارها، می‌بینید.

"به روغن و شراب ضرر مرسان." روغن و شراب به چه معنی است؟

۱۰۴. روغن، همان‌طور که در نشانه و نماد بدان پرداختیم، یعنی روح القدس. می‌بینید؟

شراب... و روغن، در کتاب مقدس، در پرستش به هم مرتبط هستند. می‌بینید. و شراب، همان‌طور که مطرح کردیم، اینجا جایی است که این ایده را گرفتیم «وجد، تهییج» شراب به وجد می‌آورد. و شراب، در مصداق طبیعی خود، از به وجد آوردن، مکاشفه است.

۱۰۵. حال فکر کنید. چه چیزی کلیسا را به وجد می‌آورد؟ مکاشفه. می‌بینید؟ پس شراب، شراب تازه، می‌توانید... حال نگاه کنید شراب و روغن با هم پیش رفتند، در قربانی، با هم بودند، در پرستش کلیسا. اکنون توجه کنید، نماد، باهم، به هم مرتبط هستند.

۱۰۶. اگر یک واژه‌یاب داشته باشید، می‌توانید جستجو کنید و تمام جاهایی را که شراب و روغن در پرستش به هم رسیده‌اند، ببینید. اگر یک واژه‌یاب کرودن^{۲۸۲} داشته باشید، بالای آن این را می‌گوید.

۱۰۷. حال، به این توجه کنید. می‌دانید، روغن همواره نمایانگر روح القدس است. این را در حزقیال می‌بینیم. و همین‌طور در عهد عتیق. و این را در سرتاسر عهد جدید مشاهده می‌کنیم.

۱۰۸. چرا بیماران را به روغن تدهین می‌کنیم؟ بیماران را به روغن تدهین می‌کنیم، چون این نمایانگر ریزش روح القدس بر آنهاست. می‌بینید؟ همچنین، باکره‌های دانا روغن داشتند و باکره‌های نادان روغن، یعنی روح را نداشتند. حال، این روغن است. و بعد شراب، این، این... که روغن نمایانگر، نمایانگر خداست. خدا روح است. می‌بینید؟

۱۰۹. خدا کلمه (کلام) است. "در ابتدا کلمه بود، کلمه نزد خدا بود، و کلمه جسم گردید، و آن خدا بود، حال، پس، اگر کلمه اکنون در... اینجا در حالت طبیعی، شراب مانند آب است، که، یا مکاشفه‌ای که تفسیر کلام را آشکار می‌کند، که ایماندار را به وجد می‌آورد. می‌بینید. خدای من، بعد فقط می‌گوید: "قبلاً هرگز این را ندیده بودم. جلال!" این چیست؟ تهییج، به وجد آوردن مکاشفه.

۱۱۰. من هم آن روز که آنجا نشسته بودم، این را نمی‌دانستم. می‌بینید؟ حال این، «شراب و

روغن» یعنی... این «ضرر مرسان» مربوط به سوار اسب سیاه بود. و این در خلال دوران تاریکی بود، سومین دوره‌ی کلیسا. توجه کنید. و، در آنجا، "اندکی از آن باقی مانده، فقط اندکی، ولی به آن ضرر مرسان."

۱۱۱. و به اعتقاد من اگر این را دریافت کنید، مهر سوم، بر روی نوار، شما... این را آنجا خواهید دید، جایی که به تفصیل بدان پرداختیم.

۷- برادر برانهام! آیا دفتر حیات بره و دفتر حیات یکی هستند؟

۱۱۲. قطعاً، می‌بینید، چون آنجا جایی است که تمام رستگاری مکتوب شده، در این دفتر. می‌بینید؟ اسامی آنها در... می‌گویید: "حب، نام ما در دفتر حیات بره ثبت شده برادر برانهام من - من آن شب نامم را ثبت کردم." نه، نکردید. نه نکردید. آن شب فقط متوجه شدید که نامتان آنجا ثبت شده بوده... می‌بینید، چون اسامی آنها پیش از بنیان عالم مکتوب شده بود. می‌بینید؟ این، تماماً یک دفتر است.

۸- حال، برادر برانهام! آیا این درست است که تمام یهودیانی که از زمان آمدن مسیح متولد شده‌اند، نجات خواهند یافت؟ و صد و چهل و چهار هزار تن چه کسانی هستند؟ آیا آنها پیش‌برگزیدگانی هستند که باید به روح‌القدس مهر شوند؟ رسالت آنها چیست؟

۱۱۳. تقریباً سه سؤال در این سؤال مطرح شده است. اما، نخستین سؤال:

آیا درست است که تمام یهودیان متولد شده از زمان مسیح، که به این دنیا آمده‌اند، باید نجات یابند؟

۱۱۴. خیر، هیچ‌کس نجات نمی‌یابد، تنها کسانی که نامشان پیش از بنیان عالم در دفتر حیات بره مکتوب شده باشد، چه یهودی و چه امت‌ها، می‌بینید؟ فقط همین. دفتر حاوی آن سرّ است، و دفتر تنها، اکنون در حال گشوده شدن است، نه تک‌تک اسامی، بلکه اینکه سرّ دفتر چیست، درحالی که دارد آن اسامی را می‌خواند. اکنون سرانجام این را متوجه می‌شوید؟
می‌بینید؟

۱۱۵. دفتر نمی‌گوید که... "لی ویل باید در زمان این دوره‌ی کلیسا نجات یابد، یا-یا اورمان نویل." یا-یا هر کس دیگری. نه این این را نمی‌گوید. این فقط سرّ را نشان می‌دهد، سرّ اینکه آن چیست؟ ولی ما، خودمان، به ایمان، به آن باور داریم. این چیزی است که آن شب گفتم.

۱۱۶. یک نفر می‌گفت: "خب، نیازی به تلاش کردن من نیست، برادر برانهام گفت که در جفرسونویل فقط یک نفر نجات خواهد یافت." می‌بینید؟ این فقط یک مثل را نشان می‌دهد. این-این-این این گونه نیست. شاید هزاران نفر نجات یابند. امیدوارم که تک‌تک آنها نجات یابند. ولی این را نمی‌دانم.

ولی این طریقی است که می‌خواهم باور داشته باشم "من آن یک نفر هستم." شما هم همین را برای خودتان باور داشته باشید. اگر نداشته باشید، پس در ایمانتان ایرادی وجود دارد، چون مطمئن نیستید که دارید چه کار می‌کنید.

۱۱۷. چطور می‌توانید در مواجهه با موت در آنجا گام بردارید، درحالی که خیلی اطمینان ندارید که نجات یافته‌اید یا خیر؟ می‌بینید؟ چطور می‌توانید به اینجا بروید و به مرد فلجی که آنجا خوابیده، کسی که کور و منحرف شده بگویید: "**خداوند چنین می‌گوید**، برخیز! عیسی مسیح تو را سلامتی می‌بخشد."

۱۱۸. چطور می‌توانید بایستید، آن جسد بی‌جان و سرد و منقبض شده که آنجا قرار گرفته، سرد و منقبض شده، بگویید: "**خداوند چنین می‌گوید**، سرپا بایست"؟ باید بدانید دارید از چه چیزی صحبت می‌کنید. می‌بینید؟

۱۱۹. خب، می‌گویید: "موت همه چیز را مطالبه می‌کند. دیگر از دست رفته است." بله، اما هنگامی که کلام خدا مکشوف شده باشد، و شما بدانید که این خداست، این همه چیز را تغییر می‌دهد. درست است.

۱۲۰. حال، بله این یهودیان نیستند... تمام یهودیان نجات نخواهند یافت. نه، آقا! آنها نجات نخواهند یافت، تنها آنانی که... وقتی که خدا از یهود صحبت می‌کند، «یهودی» نامی است که

بدانها داده شده بعد از ترک... به گمانم نبوکدنصر بود، که ابتدا آنها را «یهودی» خواند، چون سبط یهودا بود که به اسارت برده شده بود. و نام «یهودی» داده شد، چون از یهودیه آمده بودند، و نام یهودی را یافتند.

۱۲۱. ولی اسرائیل فرق می‌کند. اسرائیل و یهودی کاملاً متفاوت هستند. هر-یهودی یک اسرائیلی نیست. خیر، او فقط یک یهودی است. ولی بعد، اسرائیل... پولس هرگز نگفت که تمام یهودیان نجات خواهند یافت. او گفت: "همگی اسرائیل نجات خواهند یافت." چرا؟ نام اسرائیل، این-این نام نجات و رستگاری است، می‌بینید؟ و همگی اسرائیل نجات خواهند یافت. اما یهودیه یا یهودی‌گرایی نجات نخواهد یافت. می‌بینید؟

۱۲۲. درست مانند امت‌ها... هزاران هزار از مردم، بله، عملاً میلیون‌ها نفر در این تشکیلات، و خود را «مسیحی»، «کلیسای مسیح» و تمام اسامی از این دست می‌خوانند، این هیچ مفهومی ندارد. خیر... این بدان معنی نیست که آنها نجات خواهند یافت.

مردم می‌گویند: "حال، باید حتماً متعلق به این یا آن، یک تشکیلات باشی، یک تشکیلات خاص. اگر نامت در دفتر ما نباشد، فنا شده‌ای..." حال، این فرقه است. این فرقه است. می‌بینید؟

۱۲۳. تنها یک راه برای نجات یافتن هست، و آن هم "نه از خواهش کننده و نه از شتابنده است، بلکه از... از خدای رحم کننده." و خدا، به پیشدانی خود، کلیسایی را به جلال خویش، پیش‌برگزید، و این همان کسانی هستند که نجات خواهند یافت. حال، ایمان شما در آن محکم شده است!

۱۲۴. می‌گویید: "خب، ایمان من آنجا محکم شده است." ببینید چطور دارید زندگی می‌کنید. می‌بینید که حتی مناسب آنجا نیستید. لنگرتان غلط است. آن را بجای صخره در شن انداخته‌اید. اولین موج کوچک آن را از جا خواهد کند.

۱۲۵. بگذارید کلام در چیزی مکشوف بشود. "کلیسای من این را تعلیم نمی‌دهد." همان‌جا

نشان می‌دهد که لنگر ایمان شما در صخره نبوده است. شما در شن بوده‌اید. درست است. پس، اکنون می‌بینید.

و صد و چهل و چهار هزار نفر، آیا پیش‌برگزیده هستند؟

۱۲۶. بله، آقا! این اسرائیل است، اسرائیل روحانی.

۱۲۷. فقط فکر کنید، میلیون‌ها نفر از آنها آنجا خواهند بود. نمی‌دانم الآن چند نفر آنجا هستند، به گمانم یک گروه کامل. اما همه آنها صرف این‌که در یهودیه هستند، نجات نخواهند یافت. می‌بینید؟

هیچ تصویری دارید که اکنون چند نفر آنجا هستند؟ من نمی‌دانم. ولی آنها احتمالاً... بعد از جفای بعدی که باید بیاید... آنها دارند جمع می‌شوند... می‌دانید، یک فیلم درباره‌ی آنها دارم، دارم با خودم به غرب می‌برم، به-به-یکی از کلیساهای عهد که در...

۱۲۸. این فقط آن... اوه، یادم رفت. شروع آن در... آنها را در آفریقا نشان می‌دهد. اصلاح شده‌ی هلندی، بله کلیسای اصلاح‌شده‌ی هلندی است. حال، اگر کسی از شما اینجا نشسته باشد، دلش را به شما خواهم گفت. شما همچنان مقید به کاتشیزم هایدلبرگ^{۲۸۳} هستید، و دقیقاً به همین دلیل است که همچنان در... همچنان در همان اصلاح‌شده‌ی هلندی هستید. حال شاید آن را با یک نام آمریکایی زیبا جلوه بدهید، ولی چیزی که پشت آن است مهم است، چون دارید از روی آن کاتشیزم تعلیم می‌دهید، کاتشیزم هایدلبرگ، از شبانتان بپرسید که این درست است یا نه. می‌بینید. پس حالا، به این توجه کنید.

صد و چهل و چهار هزار نفر، آنها پیش‌برگزیده هستند که به روح‌القدس مهر بشوند؟

۱۲۹. بله، آقا! کاملاً درست است. بسیار خوب. حال اگر... حال اگر من...

حال، اگر پاسخی ندادم که، خوشایند شما باشد، شاید... ممکن است اشتباه کرده باشم. ولی

این، این تا جایی است که من می‌دانم. این بهترین درک و استنباط من است.

۹- برادر برانهام، همان طور که زحمت کشیدید در... درباره‌ی ذریت مار (آه-ها! اصلاً متوجه این یکی نشده بودم. این سؤال با سؤالات دیگر قاطی شده بود)... ذریت مار در این هفته، آیا طرح این سؤال مناسب خواهد بود؟ دوستانم از من خواسته‌اند که پیدایش ۴:۱ را توضیح بدهم و من قادر به توضیح نیستم. ممکن است به من کمک کنید؟

۱۳۰. این خارج از مبحث است، ولی تمام تلاشم را می‌کنم که به کمک خدا پاسخ بدهم. حال ببینیم. بگذارید یک کم مرور کنم. فکر کنم این جایی است که حوا می‌گوید: "مردی از یهوه حاصل نمودم." به گمانم همان است. فکر کنم حوا این را گفت. می‌خواهم چک کنم تا مطمئن شوم.

۱۳۱. چون، آن شب گفتم... بجای هفت هزار گفتم هفتصد. خب، این خیلی من را دستپاچه می‌کند و باید همیشه مراقب باشید. و دشمن در هر طرفی است، و شما از آن آگاهید. بله، همین است.

و آدم، زن خود حوا را بشناخت و او حامله شده، قائن را زایید و گفت: "مردی از یهوه حاصل نمودم."

۱۳۲. حال می‌خواهم یک سؤال شما را پاسخ بدهم برادر و یا خواهرم! اکنون، به خاطر داشته باشید، نه اینکه متهمتان کنم، خیر. دارم تلاش می‌کنم به شما کمک کنم. دوستان دارم و شخصی را هم که ممکن است منتقد این موضوع بوده باشد، دوست دارم. ولی فکر نمی‌کنم این فرد منتقد باشد. گفتند: "کمکم کنید." می‌بینید، چون افراد به این ایمان دارند، ولی به قدر کافی توسط روح در آنجایی قرار نگرفته‌اند که وقتی کسی از آنها این سؤال را پرسید، بدانند چه بگویند.

۱۳۳. حال، این خانم اینجا دارد می‌گوید که سؤال چیست، بدون تردید این است که آنها دارند می‌گویند: "حوا گفت مردی از یهوه حاصل نمودم."

۱۳۴. فکر می‌کنید حیات اگر از جانب خداوند نبود، از کجا قرار بود بیاید، چه درست چه اشتباه؟ چه کسی یهودای اسخرویوطی را به جهان فرستاد؟ به من بگویید. کتاب مقدس می‌گوید، او «فرزند هلاکت» مولود شده بود. فقط این را از آنها پرسید، مانند کرم داخل لیمو. می‌بینید؟ حال می‌دانید، نمی‌توانند...

۱۳۵. توجه داشته باشید، پس، اگر بخواهید کمی بیشتر آنها را منطقی‌تر کنید، حتی حوا در اینجا گفت، اگر بخواهید این را در زبان در نظر بگیرید، که اینجا مکتوب شده و از دیدگان حکیمان و خردمندان مخفی شده است. حوا، اینجا، طریقی که تعلیم داده شده است این است که، خدا کسی است که حوا توسط آن این پسر را یافت، او روح است و نمی‌تواند این کار را بکند. می‌بینید؟ حال دقت کنید. اگر می‌خواهید که متوجه این بشوید، "مردی از یهوه حاصل نمود." می‌بینید، نمی‌توانید این را طوری دیگر... اما باید تفسیر درست را داشته باشد. بله، آقا! خیر، آقا! اگر این گونه باشد، پس روح...

۱۳۶. ما همواره به دنبال و شباهت طبیعت و ذات والدین خود هستیم. این را می‌دانید. به کودک نگاه کنید، به ذات او. خب، بعد، آدم، پسر خدا بود؛ و حوا، دختر خدا بود. درست است. نخستین از خلقت خدا، که نمی‌توانست ذره‌ای بدی در خود داشته باشد. بدی هنوز حتی آشکار نشده بود.

۱۳۷. پس چرا قائن یک دروغگو، قاتل و هرچیز دیگری بود؟ این از کجا آمد؟ فقط این سؤال را از خودتان پرسید. این ذریت مار بود. می‌بینید؟ آیا کتاب مقدس چنین نمی‌گوید؟ ذریت او را تا به آخر ببینید. در آن، او می‌شود...

۱۳۸. جهان متعلق به چه کسی است؟ شریر. اکنون چه کسی آن را کنترل می‌کند؟ شریر. کاملاً درست است. شریر جهان را کنترل می‌کند. او به عیسی گفت: "می‌بینی که چقدر زیباست، تمام شکوه آن؟ اگر من را پرستش کنی، آن را به تو خواهم داد."^{۲۸۴} می‌بینید. او کنترل‌کننده‌ی آن است. اکنون او مالک آن است.

^{۲۸۴} اشاره به انجیل متی باب ۵، انجیل مرقس باب ۱ و انجیل لوقا باب ۴

۱۳۹. حالا دقت کنید، فرزندان او حکیم هستند، فرزندان شیریر. یا اگر می‌خواهید، فرزندان قائن را در نظر بگیرید و از طریق نسب‌نامه‌ها آنها را دنبال کنید و مشاهده خواهید کرد که آنها افراد باهوشی بودند، تک‌تک آنها.

۱۴۰. اما هنگامی که او هابیل را کشت، و خدا شیث را بدو داد، نمادی از عدل بود، برای رستگاری، مرده بود، و باز برخاست و و از آنجا... حال دقت کنید. حال از نخستین ذریت، در جسمانی، آنها مردند. اکنون ذهنتان گشوده شد؟ می‌بینید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] نخستین ذریت، از نسل جسمانی، بطور معمول، نمادی بود از کلیسای مدرن، هابیل. برای اینکه آن نسل ادامه یابد، برای حفظ حیات، آن یکی باید می‌مرد تا دیگری بتواند برخیزد، می‌بینید. پس، این باید دوباره تولد مجدد باشد. متوجه می‌شوید؟ ["آمین!"] بسیار خوب، پس فقط برای اینکه متوجه بشوید. می‌بینید، می‌بینید؟

۱۴۱. بفرمایید، نماد کامل. پس حتی انسان جسمانی، زاده‌ی آدم، پدر او، روند طبیعی را نشان می‌دهد. این فایده‌ای ندارد، انسان جسمانی قادر به دیدن امور خدا نیست. پس یک انسانی بود که طبیعی آمد و مرد، برای اینکه دوباره احیا شود، و در موت و مرگ هابیل نشان داده شده و جایگزینی‌اش توسط شیث.

۱۴۲. و ببینید که آنها چه نوع افرادی بودند، که روح از او ثمر آورد، فروتن، کشاورز، چوپان. و ببینید که از این حکمت دنیا چه چیزی ثمر می‌آید، مردان خردمند، سازنده با فلزات، و انواع چیزهای هوشمندانه و خردمندانه. و ببینید که از کجا سر در می‌آورند، و خدا آنها را از بین برد، تک‌تک آنها را، و فروتنان را نجات بخشید. آیا در متی ۵، عیسی نمی‌گوید: "حلیمان وارثان زمین خواهند شد."؟

۱۴۳. پس، بله، نگران نباشید. آنها چیزی برای اثبات ادعایشان ندارند، می‌بینید؟ آنها باور ندارند که فرزندان قائن باشند. ولی ما یک نوار در این باره داریم، اگر بخواهید به آن گوش کنید. به تفصیل آن را توضیح داده‌ایم.

۱۴۴. و یک مطلبی را در روزنامه دیدم که نوشته بودند، که علم حالا می‌خواهد ثابت کند "حوا هرگز سبب نخورد، بلکه یک زردآلو خورد." می‌بینید؟ روزنامه‌اش را در منزل دارم. "این یک زردآلو بود." مردم تا کجا می‌توانند... این ذهن جسمانی است.

"بعد، موسی هرگز از آب عبور نکرد. او از یک نزار عبور کرد و اسرائیل را از قسمت بالایی دریای مرده عبور داد. آنجا مثنی نزار وجود داشت، که در یک مقطعی آب پایین می‌رفت و موسی میانبر زد و از آن مسیر رفت." و کلیساهای اورتدکس این را پذیرفته‌اند. این را دیده‌اید. کلیساهای اورتدکس پذیرفته‌اند که این گونه بوده است.

۱۴۵. او، آیا نمی‌توانید آن ذریت مار، ضد مسیح، را ببینید، درحالی که همه چیز در برابر شما آنجا قرار گرفته است؟ قطعاً. بله. آقا!

برادر برانهام! لطفاً برای... (خب، این یک درخواست دعاست، این را دیدم.) برای نوهی کوچک من که بسیار بیمار است، آنفلونزا دارد، دعا کنید. او در هتل ریورویو^{۲۸۵} است.

۱۴۶. خداوند عیسی! این فرد بینوا، بیهوده این را نوشته است. چون او شاهد بوده که آن شب حتی تب روماتیسمی را از آن پسر بچه زدودی. او می‌داند که تو خدایی عظیم هستی، و ما دعای خود را برای آن پسر بچه تقدیم می‌کنیم. به نام عیسی مسیح، باشد تا شفا یابد. آمین!

۱۴۷. وقتی کسی چیزی را مکتوب می‌کند، بیهوده نیست. آنها-آنها-آنها... مهم نیست که از نظر ما چقدر ساده باشد، و چقدر از آن... ولی... ولی یک چیزی پشت آن است، می‌بینید، آن خانم، آن پسر بچه، یک چیزی.

۱۰- آیا ایلیا، که برای موعظه برای یهودیان می‌آید، انسان حقیقی است که بر زمین زیسته بود، یا اینکه روح ایلیا بر یک انسان دیگر خواهد بود؟

حال، من -من متأسفانه باید بگویم، نمی‌دانم. می‌بینید؟ بگذارید دوباره بخوانم.

آیا ایلیا، که برای موعظه برای یهودیان (اوه، بله) می‌آید، انسان حقیقی است که بر زمین زیسته بود، یا اینکه روح ایلیا بر یک انسان دیگر خواهد بود؟

۱۴۸. حال، اگر می‌توانستم به درستی این را پاسخ بدهم، می‌توانستم درباره‌ی خنوخ برایتان بگویم. ولی من-من نمی‌توانم این کار را بکنم. تنها چیزی که می‌دانم این است که، کتاب مقدس می‌گوید این چه خواهد بود. حال این ممکن است... حال، من-من به نوعی تمایل دارم... بگذارید این‌گونه بگویم. امیدوارم که نوارها، برادرانی که به نوارها گوش می‌کنند، این را متوجه بشوند. تمایل دارم باور داشته باشم که این مردانی مسح شده به روح آنها خواهند بود. چون، او می‌گوید: "آیا... بر الیشع؟ آیا روح ایلیا بر الیشع قرار نگرفت؟" می‌بینید، «روح ایلیا» و او دقیقاً کاری مشابه ایلیا انجام داد. می‌بینید. پس من، اگر من... ولی نمی‌توانم بگویم که این درست است. من-من نمی‌دانم. با شما صادق هستم. نمی‌دانم.

۱۱- برادر برانهام! ممکن است لطفاً این سؤال را برای من، درباره‌ی تعمید پاسخ بدهید؟ متی ۱۹:۲۸ تعلیم می‌دهد "پدر، پسر، روح القدس" و پطرس در اعمال ۲:۳۸ "در نام خداوند عیسی" در چه زمانی این تغییر در رسولان اتفاق افتاد؟ حال، من به "در نام خداوند عیسی" ایمان دارم.

۱۴۹. خب، برادر، خواهر، هرکسی که این را نوشته است! هیچ-هیچ تغییری اتفاق نیفتاده است. این... پطرس دقیقاً همان کاری را انجام داد که عیسی گفته بود، حال، اگر کسی بیاید و بگوید: "از عناوین پدر، پسر، روح القدس استفاده کن." کاری را انجام داده‌اند که پطرس گفت انجام ندهند، بلکه چیزی که خدا گفت انجام ندهند. می‌بینید؟ حال عیسی گفت که...

۱۵۰. کمی وقت به این می‌دهیم، می‌خواهم اینجا چیزی را به شما نشان بدهم. توجه کنید. حالا توجه داشته باشید، این فرد، اگر اینجا هستید. می‌خواهم این سه شیء را اینجا بگذارم. [برادر برانهام سه شیء را برای تصویرسازی روی منبر می‌گذارد.] این پدر است، این پسر است، این روح القدس است، همان‌طور که تثلیثی‌ها به آنها ایمان دارند، باور دارند که آنها سه فرد مجزا هستند. به این ایمان دارند. می‌بینید؟ خب، پس، حالا بگذارید من...

۱۵۱. و بعد در متی ۱۹:۲۸، عیسی گفت: "پس به تمامی جهان رفته و انجیل را به جمیع خلایق موعظه کنید..." نه عذر می‌خواهم، دارم اعمال را نقل می‌کنم، به گمانم اعمال ۲ بود. نه دارم از لوقا ۴۹:۲۴ روایت می‌کنم. او گفت... بگذارید این را بخوانم، بعد... چون آن روز این را گفتم، درحالی‌که... می‌خواهم مطمئن شوم که جای درست را می‌خوانم. عنوان چیزی که دارید آنجا به آن اشاره می‌کنید را می‌دانم، ولی می‌خواهم فقط به چیزی که او گفت پردازم. بیایید از آیه‌ی شانزدهم از باب بیست و نهم پردازیم. "آنگاه یازده رسول نشست..."

اما یازده رسول... بر کوهی که عیسی ایشان را نشان داده بود، رفتند.

و چون او را دیدند پرستش نمودند. لیکن بعضی شک کردند.

پس عیسی پیش آمده، بدیشان خطاب کرده، گفت: "تمامی قدرت در آسمان و بر زمین... تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من داده شده است."

۱۵۲. حال، قدرت خدا در کجاست؟ خدا کجاست؟ اگر تمامی قدرتی که در آسمان است و تمامی قدرتی که بر زمین است، داده شده است؛ خدا کجاست؟ ایناهاش، می‌بینید. این چیزی است که دارد به شما می‌گوید. بسیار خوب.

پس رفته همه‌ی امت‌ها را شاگرد سازید و ایشان را به اسم اب و ابن و روح‌القدس تعمید دهید.

۱۵۳. حال عملکرد تثلیثی آن این است که "تو را در نام پدر، نام پسر، و در نام روح‌القدس تعمید می‌دهم." این حتی در کتاب مقدس نیست. می‌بینید؟ او گفت: "ایشان را به نام پدر و پسر و... تعمید دهید." از اینکه... قبل از هر کدام یک عبارت نام بگذارید. یک نام! به اینجا دقت کنید. نگفت: "آنها را در نام‌ها تعمید دهید." ن.ا.م، یک نام. «به نام پدر، پسر، روح‌القدس» می‌بینید؟

۱۵۴. حالا می‌خواهم از شما بپرسم. آیا «پدر» یک نام است؟ [جماعت می‌گوید: "خیر."]
«پسر» یک نام است؟ ["خیر."] چند پدر اینجا هستند؟ کدامتان اسمش «پدر» است؟ چند

«پسر» اینجا هستند؟ چند بشر در اینجا هست؟ می‌بینید؟ خب، کدامتان اسمش «پدر»، «پسر» یا «بشر» است؟ می‌بینید؟

۱۵۵. مثل خانمی که یک بار می‌گفت، او می‌گفت: "برادر برانهام! روح‌القدس یک نام است، این یک شخص است."

۱۵۶. من گفتم: "بله، آقا! من یک شخص هستم، ولی اسم من «شخص» نیست. من یک شخص هستم، می‌بینید. اسم من ویلیام برانهام است؛ ولی یک شخص هستم."

روح‌القدس یک شخص است، این چیزی است که هست. این یک نام نیست، این عنوانی است برای شخص خدا. می‌بینید؟ این عنوانی است برای شخصیت خدا، چیزی که او هست. حال-حال اگر...

۱۵۷. او گفت: "پس رفته همه امت‌ها را شاگرد سازید و ایشان را به اسم اب و ابن و روح‌القدس تعمید دهید." نه اینکه "به اسم پدر، اسم پسر، اسم روح‌القدس." بلکه "به اسم پدر، پسر، و روح‌القدس" و اگر «پدر، پسر و روح‌القدس» اسم نیستند، پس این چه می‌شود؟

۱۵۸. فرض کنیم که «نام» است، خب، کدامشان؟ می‌خواهید یکی را اسم بدانید، کدامشان است؟ اگر می‌خواهید عنوان را یک نام بخوانید، پس کدام نام، کدام عنوان است که می‌خواهید بدان تعمید دهید، «پدر» یا «پسر»؟ این مفرد است، می‌بینید. حال اینجا را باز می‌کنیم، در-در... این آخرین بخش متی است.

۱۵۹. همان‌طور که همواره این را توضیح داده‌ام. اگر یک داستان عاشقانه بخوانید، که بگوید "جان و مری برای همیشه در خوشبختی زندگی کردند." می‌بینید، بخاطر این است که نمی‌دانید جان و مری که هستند. برگردید به ابتدای داستانتان و ببینید که جان و مری که هستند.

۱۶۰. این کاری است که دارید اینجا در متی انجام می‌دهید. دارید فقط بخشی از آن را می‌خوانید. برگردید به ابتدای متی و ببینید که داستان چیست. این آخرین باب از کتاب متی و آخرین آیات آن است.

۱۶۱. مثل اینکه کتابی را برداشته‌اید، و می‌گویید: "جان و مری برای همیشه در خوشبختی زندگی کردند." این جان جونز و مری فلان و فلان بود؟ این...؟ نه این جان...؟ این-این جان هنری و آن هم فلان و فلان بود؟ و این جان؟ یک نفر و فلان و فلان است؟ نه، هنوز نمی‌دانید، می‌بینید. تنها راه برای اطمینان یافتن این است که در کتاب به عقب برگردید و آن را بخوانید. می‌بینید. نمی‌توانید اینجا متوجهش بشوید. باید همه چیز را کنار هم قرار بدهید تا یک تصویر شکل دهید.

۱۶۲. حالا باز گردید به متی، باب نخست. و شروع می‌کند به نشان دادن نسب‌نامه‌ها، در باب نخست. و بعد در ادامه می‌گوید، در آیه‌ی هجدهم، می‌گوید: "و ولادت عیسی چنین بود." درست است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۱۶۳. حال می‌خواهم چیزی از شما پرسم. حال دوباره گوش کنید، شما جواب بدهید. [برادر برانهام به هریک از سه شیء مورد مثال اشاره می‌کند.] این کیست؟ خدای... [جماعت می‌گویند: "پدر" خدای... ["پسر" خدای... ["روح‌القدس" خدای... حالا این کدام است؟ ["پدر" این کدام است؟ ["روح‌القدس" این کدام است؟ ["پسر" پسر. بسیار خوب. حالا متوجه شدیم. گفتید این چه بود؛ خدای که؟ ["روح‌القدس" روح‌القدس. بسیار خوب. حال، بسیار خوب.

اما ولادت عیسی مسیح چنین بود که... چون مادرش مریم به یوسف نامزد شده بود، قبل از آنکه با هم آیند او را از... حامله یافتند.

۱۶۴. [جماعت می‌گویند: "روح‌القدس" فکر کردم گفتید پدرش خدا بود. پس یک ایرادی اینجا وجود دارد؛ نمی‌تواند دو پدر داشته باشد. این را می‌دانید. می‌بینید؟ یک ایرادی وجود دارد. اگر آنها سه شخص هستند، کدامیک از این افراد، کدامیک از آنها پدر او هستند؟ کتاب مقدس اینجا به وضوح می‌گوید: "او را از روح‌القدس حامله یافتند." خدای پدر هیچ ارتباطی به این نداشت. و عیسی گفت که خدا پدر اوست، و ما می‌دانیم که خدا پدر او بود. پس، او دو پدر داشت؛ حال او یک فرزند نامشروع است، بطور حتم. حال می‌بینید که خودتان را به کجا رساندید؟ حال:

و شوهرش یوسف چونکه مرد صالح بود... و نخواست او را عبرت نماید، پس اراده نمود او را به پنهانی رها کند. اما چون او در این چیزها تفکر می‌کرد...

۱۶۵. به یاد داشته باشید که او مردی نیکو بود. و دست خداوند دستی مانند اکنون است، آنهایی که از پیش برگزیده هستند، آن را دریافت خواهند کرد. می‌بینید؟

اما چون او در این چیزها تفکر می‌کرد، ناگاه فرشته‌ی خداوند در خواب بر وی ظاهر شده...

دارید در کتاب مقدس هایتان دنبال می‌کنید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] بسیار خب...

گفت: "ای یوسف، پسر داود! از گرفتن... زن خویش مریم مترس، زیرا که آنچه... در وی قرار گرفته است، از...

۱۶۶. «خدای پدر»؟ آیا اشتباه خواندم؟ [جماعت می‌گویند: "بله."] مسلم است. "آنچه در وی قرار گرفته..." هیچ ارتباطی به خدای پدر ندارد، این «روح القدس» است. و حال، ما می‌دانیم که خدا پدر او بود. درست است؟ ["آمین!"] خب، این یعنی چه؟ روح القدس، روح خداست، البته. حالا متوجه می‌شوید. می‌بینید؟

۱۶۷. خدای پدر و روح القدس یک شخص واحد است، و گرنه او دو پدر داشت. و آن وقت، شما چه نوع فردی را دارید پرستش می‌کنید؟ اکنون چه نوع خدایی دارید؟ می‌بینید؟ می‌بینید؟ خدای روح القدس، و خدای پدر، یک روح واحد است.

و او پسری خواهد زایید... (این زن...)... و نام او را (چه) خواهی نهاد.

چه؟ [جماعت می‌گویند: "عیسی"] نام او ["عیسی"] حال به خاطر داشته باشید.

... نام او را عیسی خواهی نهاد، زیرا که او امت خویش را... از گناهانشان خواهد رهانید.

۱۶۸. نام خدا چیست؟ نام پدر، پسر و روح القدس چیست؟ [جماعت می‌گویند: "عیسی"] کتاب مقدس گفت که عیسی نام او بود.

بعد یک فردی یک بار سعی کرد در این باره مباحثه کند، اینجا در خیمه، می گفت: "برادر برانهام خود را از تمام مباحث بیرون کشیده، ولی از این یکی نخواهد توانست." می گفت: "اینجا، دقیقاً و کاملاً دارد سه شخص را نشان می دهد." می گفت: "در متی، باب سوم. اینجا یحیی داشت موعظه می کرد، اینجا پسر می آید، جلو می آید تا تعمیم بگیرد. وارد آب شد و توسط یحیی تعمیم گرفت. از آب بیرون آمد. و اینک گفت، آسمان بروی گشوده شد..." و گفت: "روح القدس از آسمان مانند یک کبوتر نازل شد، و صدایی که از آسمان گفت: «این است پسر حبیب من که از...» سه شخص متمایز، در یک زمان."

۱۶۹. بله، این فقط نشانگر این است که افراد بدون تعمیم، و خواننده نشده برای آن جایگاه، بعنوان یک خادم، حق پشت منبر بودن را ندارند. درست است.

من-من-من می توانم آن فرد را بگیرم، به کمک خدا، با یک کراوات چنان بیندمش که سرش گیج برود. اهمیتی نمی دهم که چه...

نه، چنین قصدی نداشتم. من، این درست به نظر نرسید. من را ببخشید. چنین منظوری نداشتم، خداوندا! نداشتم. احساس کردم خدا من را در این مورد کنترل کرد، منظوری از بیان آن به این صورت نداشتم. متأسفم. ایمان دارم که روح القدس می تواند برخی اسرار را بر آن فرد آشکار کند. این بهتر به نظر می رسد.

۱۷۰. این مانند کوک کردن یک ساز است، وقتی مرتکب اشتباهی می شوید. بعنوان یک مسیحی می توانید متوجه شوید که حرف اشتباهی زده اید. خدا این را دوست نداشت. می بینید، این داشت من را آنجا قرار می داد. می بینید؟ من اصلاً در تصویر قرار ندارم. من فقط... خودم هم نمی خواهم باشم. فقط او، بگذارید او کار را انجام دهد. اوست که ندا را بلند می کند. کرنا به خودی خود خاموش است، صدای پشت آن، کسی که صدا را می بخشد.

۱۷۱. حال، اینجا را نگاه کنید. آن مرد کلام را به غلط تفسیر کرد. می بینید. این... یادتان باشد، "این از حکیمان و خردمندان مخفی گشته و بر فرزندان مکشوف شده."

حال، اینجا آن یک شخص، یعنی عیسی مسیح را داریم که بر زمین ایستاده، حال، آسمان‌ها، مسلماً به جو بالای سر ما اشاره می‌کند. حال نگاه کنید، "و یحیی شهادت داد..."

۱۷۲. حال آن مرد باید بگوید: "اینجا خدای پدر است، و اینجا خدای روح القدس، مانند یک کبوتر، و اینجا هم خدای پسر، می‌شود سه شخص." این غلط است.

۱۷۳. یحیی درحالی که این عقب ایستاده بود، می‌دانست که این بره بود. یحیی گفت: "شهادت می‌دهم، دیدم روح خدا مانند یک بره... "آنجا خداست که روح است، منظورم، مثل یک کبوتر است. حال، این مثل همان چیزی است که آن شب گفتم، بجای هفتصد... می‌بینید؟ روح خدا! این در اینجا بره بود و روح خدا، کبوتر، خدا بود. "روح خدا از آسمان نازل شده، و صدایی از آسمان که گفت: «این است پسر حبیب من که از سکونت در او خوشنودم.»"

"تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من داده شده است." می‌بینید؟ می‌بینید؟ می‌بینید؟ این اوست (خدا) حال، نام او چه بود؟ [جماعت می‌گویند: "عیسی"] مسلم است.

۱۷۴. پس، تا جایی که به تئوری تثلیث، سه خدای متفاوت مربوط می‌شود، این شرک‌گرایی است. این هرگز در کتاب مقدس تعلیم داده نشده است. هرگز در پیغام شیر تعلیم داده نشده، اما در دوره‌ی بعدی، که ضد مسیح بود، پذیرفته شد. از هرکس، از هر الهیدانی که می‌خواهید، بپرسید. این هرگز از طریق کلام نیامد، فقط از طریق تعلیم نقولاری. بخاطر همین است که با مارتین لوتر خارج شد، با وسلی ادامه یافت و تا پنطیکاستی‌ها پیش رفت.

۱۷۵. در ایامی که پنطیکاستی‌ها خارج شدند، گروه «جیز اولنی»^{۲۸۶} را شکل دادند. حال، این هم باز اشتباه است. عیسی چگونه می‌تواند پدر خود باشد؟ می‌بینید؟ پس آن را بیرون می‌اندازد.

۱۷۶. ولی می‌بایست یک زمان عقاب باشد. می‌بینید؟ این زمانی است که تمام آن اسرار را اصلاح خواهد نمود. می‌بینید؟

۱۷۷. «پدر، پسر، روح‌القدس» عناوین خداوند عیسی مسیح است. دقت کنید، هر سه آنها! متی گفت: "پدر، پسر، روح‌القدس." پطرس گفت: "خداوند عیسی مسیح" پدر کیست؟ "خداوند به خداوند من گفت به دست راست من بنشین." درست است؟ پدر، پسر، عیسی، روح‌القدس، لوگوس (کلمه) که از خدا صادر شد. پدر، پسر، روح‌القدس، قطعاً سه عنوان شخص خداست که به سه طریق مختلف، یا سه صفت خویشتن آشکار شده است.

۱۷۸. و برای اینکه برای کسی که متوجه این نمی‌شود، این را واضح‌تر کنیم، این مانند سه جایگاه مربوط به همان یک خداست. در حقیقت، این سه صفت از یک خدای واحد است. خدا در سه عمل می‌کند، سه عمل متفاوت، تحت پدری، تحت پسری و تحت مقطع روح‌القدس. خدا در سه کامل است. عدد ضد مسیح را به خاطر دارید، عدد چهار را؟ خدا «پدر، پسر و روح‌القدس» و مطلقاً «خداوند عیسی مسیح» است.

۱۷۹. وقتی که فقط در نام «عیسی» تعمیم می‌دهید، این اشتباه است. فقط همان "تو را به نام عیسی تعمیم می‌دهم." این کاملاً اشتباه است. من با عیساها ی زیادی آشنایی دارم. کشورهای لاتین از این عیساها پر هستند.

۱۸۰. اما این "خداوند عیسی مسیح است." که می‌گوید او دقیقاً کیست.

۱۸۱. برانهام‌های زیادی وجود دارند، اما اگر بخواهید شخصاً درباره‌ی من صحبت کنید، فقط من ویلیام ماریون برانهام هستم. این - این من هستم. ولی ویلیام برانهام‌های زیاد دیگری هم وجود دارند.

۱۸۲. ولی این دارد بطور متمایز شخص را می‌خواند، خداوند عیسی مسیح، مسح شده. تنها یکی از آن وجود دارد. حال، این درست است.

حال اگر مطلبی غیر از این هست، یک نامه یا چیزی بنویسید، زمانی که به سؤالات دیگر پاسخ می‌دهم. می‌خواهم سعی کنم به این پردازم، ببینم اگر بتوانیم به بیمارانی هم که در رنج هستند، پردازیم و برایشان دعا کنیم.

۱۲- برادر برانهام! اگر سؤال مناسب نیست، اگر مناسب... پاسخ ندهید. (لطف دارید. ممنونم.) چه بچه‌هایی ربوده می‌شوند؟ آیا بچه‌های کوچک هم هستند؟

اسمشان را نوشته‌اند، اگر ننویسید، ضرورتی هم ندارد.

۱۸۳. ولی ببینید. وقتی که خدا نامی را پیش از بنیان عالم در دفتر حیات بره قرار می‌دهد، هیچ چیزی در جهان نیست که بتواند آن را حذف کند، چون با جوهر خون مسیح مکتوب شده است. چه به این بزرگی باشد، این قدر بزرگ یا آن قدر بزرگ، یا هر چه که باشد، به همان صورت ربوده خواهد شد. تمام فرزندان، تمام کلیسا، هر چیزی که هست... خدا، از طریق پیش‌دانی خویش.

۱۸۴. حال، ما نمی‌دانیم. شاید بگویید: "برادر برانهام! می‌توانی اثبات کنی که آنجا هستی؟" نه، آقا! نمی‌توانم این را اثبات کنم. خدا می‌تواند از من بعنوان ابزاری برای چیزی دیگر استفاده کند و از شما هم به همان طریق استفاده کند. ولی باور دارم، و به ایمان نجات یافته‌ام. نه اینکه با دانش نجات یافته باشم، بلکه به ایمان. این طریقی است که شما نجات یافته‌اید. این طریقی است که همه‌ی ما نجات یافته‌ایم.

۱۸۵. ولی به خاطر داشته باشید، خدا بی‌کران است. به این ایمان دارید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] بی‌کران! و بی‌کران بودنش او را... و بعد، او دانای کل است. به این ایمان دارید؟ ["آمین!"] [دانای کل یعنی «او همه چیز را می‌داند». او نمی‌تواند دانای کل باشد، بدون اینکه بی‌کران باشد. می‌بینید، هرگز چیزی وجود نداشته، مگر اینکه او از آن آگاه بوده است. او هر پشه‌ای که بر روی زمین بوده است را می‌داند و اینکه چند بار چشمانش را بر هم گذارده، چقدر پیه خواهد داشت، و همه‌ی آنها مجموعاً چقدر خواهند داشت. او تعداد تنفستان را می‌داند و اینکه تا کجای ریه‌ی شما فرو خواهد رفت. این یعنی بی‌کران.

۱۸۶. حال، اگر او بی‌کران باشد، این او را دانای کل می‌سازد. درست است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] و اگر او دانای کل باشد، این او را در همه‌جا حاضر می‌سازد، چون او از

زمان دقیق، دقیقه، ساعت، زمان تا پنجاه و پنج هزارم ثانیه، از زمانی که قرار است اتفاق بیفتد، آگاه است. می‌بینید؟ حالا متوجه منظور می‌شوید؟ ["آمین!"] پس، او از همه چیز آگاه است. و به همین دلیل است که او تمامی قدرت را دارد، از همه چیز آگاه است، و می‌تواند همه کار انجام دهد.

۱۸۷. حالا ببینیم. حال، "تمام فرزندان که خدا... همه‌ی آنانی که خدا... وقتی آنها..." حال، به خاطر داشته باشید، عیسی چه زمانی... کتاب مقدس گفت...

۱۸۸. حال می‌دانیم که عیسی حدود سال ۳۰ پس از میلاد مصلوب شد. درست است؟ حدود، فکر کنم که در اواسط سال، به گمانم ۳۰ پس از میلاد بود.

۱۸۹. حال، وقتی کتاب مقدس گفت که او پیش از آنکه جهان خلق شود، ذبح شده بود. و نام شما، هنگامی که دفتر حیات بره... هنگامی که بره مصلوب شد، تا دفتر خویش را فدیہ کند... حال این نکته‌ای عظیم است. ممکن است باعث وجد بشود. ببینید. هنگامی که-هنگامی که- هنگامی که بره... حال به خاطر داشته باشید، کتاب مقدس می‌گوید که دفتر حیات بره پیش از بنیان عالم مکتوب گشت و- نام شما در آنجا قرار داده شد، وقتی پیش از بنیان عالم بره ذبح شد در آن دفتر بود، تا هر نامی را که در آن دفتر مکتوب بود، فدیہ کند. می‌بینید؟ حالا متوجه شدید؟

۱۹۰. می‌بینید، هیچ چیزی خارج از نظم و روال نیست. دارد دقیقاً مانند ساعت خدا عمل می‌کند، می‌بینید، مانند یک ساعت دارد حرکت می‌کند. نام شما پیش از بنیان عالم در آن دفتر ثبت شد، هنگامی که بره ذبح شد تا هر نامی را که در آن دفتر بود، فدیہ نماید. و اکنون او جلو می‌آید و آن دفتر را دریافت می‌کند، تا رستگاری و رهایی را مطالبه نماید.

نمی‌خواهم بحث را در این مورد شروع کنم و گرنه اصلاً نمی‌توانیم امروز به پرسش دیگری پاسخ بدهیم. بسیار خب. سؤال.

۱۳- آیا هاویه و دریاچه‌ای که به آتش و گوگرد مشتعل است، یکی هستند؟

۱۹۱. نه، هاویه، ترجمه‌ی آن در کتاب مقدس، به گمانم... حال، محققین کتاب مقدس در اینجا حضور دارند و باید به آن احترام بگذارم. برادرمان ایورسن اینجا نشسته و برادر ویل. و خیلی از این برادران که به راستی الهیدان هستند. عبارتی که ترجمه شده یعنی عبارت هیدز به معنی «گور» است. درست است؟ عبارت یونانی برای گور. ولی دریاچه‌ی آتش یک چیز دیگری است. چون در مکاشفه، "هر دو، یعنی هیدز (گور) و همه چیز، به دریاچه‌ی آتش افکنده شد. "می‌بینید؟ بسیار خوب. حالا ببینیم.

۱۴- اگر این گونه نیست، آیا دریاچه‌ی آتش و هاویه ابدی هستند؟

۱۹۲. خیر، آقا! خیر، آقا! هر چیزی که خلق شده باشد، ابدی نیست. خیر. هر چیزی که خلق شده باشد... به همین علت است که یک جهنم ابدی نمی‌تواند وجود داشته باشد. اگر کسی به شما بگوید که در جهنم ابدی خواهید سوخت، آیه‌اش را در این باره می‌خواهم. می‌بینید؟ چنین چیزی وجود ندارد.

۱۹۳. هاویه برای شریر و فرشتگان، برای ضدمسیح و قوم او خلق شده، این شریر بود، شریر تجسم یافته. هاویه برای آن خلق شده، تا از بین ببرد. و هر چیزی که... هر چیزی...

۱۹۴. از تمام چیزهایی که وجود دارد، از تمام جهان و سایر چیزها، تنها یک چیز است که ابدی است، و آن هم خداست. قبل از اینکه اتمی باشد، یا یک الکترون، قبل از اینکه حتی نور کیهانی وجود داشته باشد، الکترون یا هر چیز دیگری، او خدا بود. او یک خالق است.

۱۹۵. و تنها طریقی که می‌توانید ابدی باشید، این است که حیات ابدی داشته باشید. عبارت یونانی آن، فکر کنم «زویی» باشد. این طور نیست؟ زویی. و بعد، آن حیات را، خدا به شما منتقل می‌کند. همان طور که پدر، پدر شما حیات خود را به شما منتقل می‌کند، توسط عهد ازدواج با مادر، و او از این طریق منتقل می‌کند، شادی انتقال حیات برای یک پسر. و این طریقی است که خدا انجام می‌دهد، شادی در انتقال حیات خویش به یک پسر. می‌بینید؟ و بعد شما جزیی از او می‌شوید، که زویی است. حیات خود خدا. "من... حیات جاودان بدیشان دارم."

۱۹۶. "در روز بازپسین آنها را خواهم برخیزانید." این تنها چیزی است که -که... شما حیات ابدی یافته‌اید. و آن حیات ابدی بدن خود را می‌شناسد، و می‌بایست پیش بیاید. تا بتواند... غیرممکن است که آنجا بماند. همان‌طور که روح مسیح در بدن به حرکت در آمد، یعنی روح خدا بر مسیح، در آن روز عظیم، می‌دانست که دوباره خواهد برخاست، مقدسین هم به همین صورت در بدن او خواهند برخاست.

۱۹۷. حال، به خاطر داشته باشید عیسی، او هنگامی که مرد، به عالم اموات رفت. چون، او می‌بایست به آنجا می‌رفت، چون او مانع گناه بود. "و بر جان‌هایی که در عالم اموات بودند، و در دوران عذاب، در ایام نوح توبه نکردند، موعظه کرد." درست است؟ او به عالم اموات رفت و بر جان‌ها موعظه کرد، جان‌های جدا شده از خدا. موت یعنی «جدایی» و آنها از خدا جدا شده بودند، دیگر امکان بازگشت نداشتند. و عیسی می‌خواهد شهادت بدهد که او همانی است که از او خبر داده شده است، یعنی ذریت زن.

۱۹۸. ذریت مار، می‌بینید ذریت مار چه کرده است؟ ضدمسیح! در موت، در جدایی، اسب سرخ به انتها می‌رسد. ذریت زن؛ حیات، انتهای آن در اسب سفید است، عیسی مسیح. می‌بینید؟ این چیست؟ یکی بر ضد دیگری! ذریت مار بر ضد ذریت زن. حالا متوجه می‌شوید؟ اوه می‌شد مدتی به این پرداخت. این گونه خوب نبود؟ ولی بیایید به مبختمان پردازیم.

۱۵- برادر برانهام! آیا سوار اسب نخست، مهر اول، دوم تسالونیکیان «آشکارشدن مرد شریر» را تحقق می‌بخشد؟

۱۹۹. بله این درست است. این انجامش می‌دهد. این ساده است. این انجام می‌دهد. این مرد شریر است. همان مرد مدام به تاختن ادامه می‌دهد، تا زمانی که یک اسب زرد رنگ می‌یابد که «موت» نام دارد. مسیح از طریق عادل شمردگی، تقدس تا به اسب سفید پیش می‌آید، و این حیات است. می‌بینید.

۱۶- چه اتفاقی برای ایماندارانی که تولد تازه دارند و در فرقه‌های مختلف هستند، ولی در بدن عروس نیستند، می‌افتد؟

۲۰۰. فکر کنم کمی قبل این را توضیح دادم. می‌بینید؟ آنها وارد مصیبت‌ها می‌شوند. آنها در مصیبت‌ها به شهادت می‌رسند. در انتها خواهند برخاست، پس از سلطنت هزارساله، برای داوریشان. می‌بینید؟ چون کتاب مقدس گفت سایر زندگان... "و سایر مردگان زنده نشدند تا هزار سال به اتمام رسید."^{۲۸۷} سپس یک رستاخیز بود، و بعد هر دو یعنی عادل و ظالم پیش آمدند و توسط مسیح و عروس داوری شدند. او با هزاران هزار از مقدسین خود به روی زمین آمد. درست است؟ عروس خویش.

۲۰۱. داوری برپا شد. دیوان‌ها گشوده شد. دفترها گشوده شد. و دفتری دیگر گشوده شد، که دفتر حیات بود. او از آنجا بزها را از گوسفندان جدا کرد. درست است؟ این هیچ ارتباطی با عروس نداشت. عروس آنجا در داوری ایستاده بود، با ملکه... پادشاه و ملکه به همراه یکدیگر. "او با هزاران هزار از مقدسین خود آمد." با همسر خویش. سپس داوری برپا شد، و گوسفندان از بزها جدا شدند. یادتان هست آن شب آن تفکر در رابطه با گاوچران‌ها را برایتان مطرح کردم تا متوجه بشوید؟ می‌بینید؟ بفرمایید.

۲۰۲. خیر. آنها، این آنهایی است که... یعنی کلیسا، افرادی که در فرقه‌ها هستند، که مسیحیان راستین هستند، که پیغام را پذیرفته‌اند، ولی هرگز متوجه آن نمی‌شوند. هرگز برایشان موعظه نمی‌شود. و آنهایی که در جماعت‌های مختلط هستند و برایشان موعظه می‌شود، اصلاً قادر به درک آن نیستند، مگر اینکه نامشان در دفتر حیات بره بوده باشد. بله، آنها مردمانی نیکو خواهند بود.

۲۰۳. آنها دوباره قیام خواهند کرد، آزموده خواهند شد، و توسط همان گروهی که برایشان موعظه کردند، داوری خواهد شد. "آیا نمی‌دانید که مقدسان، دنیا را داوری خواهند کرد."^{۲۸۸} آنها برایشان موعظه خواهد شد... برایشان موعظه خواهد شد، توسط همان افرادی که برایشان به پیغام شهادت دادند. تا "از آن خارج شوند." می‌بینید؟ امیدوارم که این توضیح

کافی باشد. چیزهای زیادی اینجا دارم که...

۱۷- برادر برانهام! آیا فرشته‌ی هفتم، با روح ایلیا، همان ایلیایی است که در طول سه سال و نیم بعد از ربوده شدن به سمت صد و چهل و چهار هزار یهودی فرستاده می‌شود؟ برخی از ما در این مورد سردرگم هستیم.

۲۰۴. نه، او همان فرد نیست. این دو فرد متفاوت است. البشع که به شکل ایلیا آمد، خود ایلیا نبود. و روح ایلیا که بر کسی که یحیی تعمیددهنده نام داشت آمد هم، ایلیا نبود. و انسانی که فرشته‌ی پیغام‌آور هفتم است، در انتهای عصر لانودیکیه، خود ایلیا نخواهد بود. او یکی از امت‌ها خواهد بود، برای قوم خویش.

۲۰۵. ایلیا، یا روح ایلیا، می‌آید در... و به قوم در آنجا، او یک یهودی خواهد بود، چون آنها نزد قوم خود فرستاده شده‌اند. مکاشفهی من این است. دلیل اینکه من... از تامی آزیورن،^{۲۸۹} وقتی در این باره صحبت کردیم، من و تامی، من اصلاً نمی‌دانستم. فقط داشتم برای بیماران دعا می‌کردم.

۲۰۶. به آنجا آمدم، و یک خانمی از خیمه‌ی انجیل فورت وین^{۲۹۰} به آنجا آمده بود، یک میسیونر در کشورهای خارجی. سینه‌های او این اندازه شده بود، سرطان او را دربر گرفته بود. او دقیقاً در همان خانه‌ی کوچکی بود که زمانی ما در آن زندگی می‌کردیم، انتهای این خیابان. من برای این خواهر عزیز دعا کردم. او شفا یافت و به محل خدمت خود بازگشت. و هنگامی که... او از آفریقا آمده بود. و یک کتاب درباره‌ی میسنوری‌ها جا گذاشته بود.

۲۰۷. من -من با خودم فکر کردم: "خب، میسیونرها خوب هستند." و من... من هرگز خیلی به میسیونرها فکر نکرده بودم. پس فکر کردم: "خب، آنها تنها جایگاهی از خدا در آنجا هستند. پس این... جای من همین جاست، تقاطع خیابان هشتم و خیابان پن. " پس فقط داشتم با تمام توانم ادامه می‌دادم.

۲۰۸. اما یک روز، همین‌طور که در اتاق مطالعه نشسته بودم، آن کتاب را در دست گرفتم. کتاب حاوی تصویری از نژاد سیاهپوست بود، یک پدر سالخورده با رده‌هایی از موی سفید. و زیر آن این‌گونه نوشته شده بود "سفیدپوست، سفیدپوست، پدرت کجا بود؟ اکنون من پیر و کندذهن شده‌ام، و خیلی خوب متوجه نمی‌شوم. اگر در وقت جوانی عیسی را شناخته بودم، او را برای قوم خود می‌بردم." خب، آن را خواندم.

۲۰۹. یک چیزی داشت مدام می‌گفت: "دوباره بخوان، دوباره بخوان." و به خواندن آن ادامه دادم. اوه، این برای شما هم بارها رخ داده است. "بارها و بارها آن را بخوان، یک نکته‌ای آنجا هست."

۲۱۰. مانند آن روز در گرینز میل،^{۲۹۱} هنگامی که از غار بیرون آمدم. نمی‌توانستم درک کنم چطور ممکن است که افراد به زبان‌ها صحبت کنند و فریاد بزنند، آن هم به روح‌القدس راستین، و همچنان ضد مسیح باشند. به زبان‌ها صحبت کنند، روح‌القدس راستین به زبان‌ها سخن گوید و آنها همچنان شریر باشند. درست است. می‌توانم این را به شما اثبات کنم. بله، حقیقتاً. و بعد متوجه شدم... وقتی آنجا ایستاده بودند.

۲۱۱. پس، زبان‌ها به هیچ‌وجه گواه روح‌القدس نیست. این یکی از عطایای روح‌القدس است. می‌بینید؟ و شریر می‌تواند هر چیزی را که خدا دارد، تقلید کند. شفای الهی و همه چیز.

او گفت: "در آن روز بسیاری نزد من آمده خواهند گفت، خداوندا! آیا دیوها را اخراج نکردم؟ آیا من... " این یعنی موعظه‌ی انجیل. "آیا به نام تو اعمال عظیم انجام ندادم و تمام این چیزها را خواهم گفت، از من دور شوید ای بدکاران، هرگز شما را نشناختم."^{۲۹۲}

۲۱۲. کتاب مقدس گفت که: "باران بر عادل و ظالم یکسان می‌بارد." و همان خاری که در مزرعه‌ی گندم رشد کرده، می‌تواند به همان اندازه شاد باشد و فریاد بزند، بخاطر همان آبی که بر وی ریخته شده است، چون باران برای هر دو فرستاده شده است. "اما از میوه‌هایشان

ایشان را خواهید شناخت." آن خار می‌تواند آنجا بایستد و با تمام وجود شاد باشد، و سیراب از همان بارانی باشد که گندم است.

۲۱۳. بفرمایید. پس می‌تواند فریاد بزنند، به زبان‌ها صحبت کنند، و هر چیزی که می‌خواهند را تقلید کنند؛ در آن روز «بدکاران» خوانده شوند.

۲۱۴. همان‌طور که مدتی قبل به شما گفتم؛ به چیزی که می‌گویم، گوش کنید. به دقت گوش کنید. به عقب بنگرید، خودتان را با کلام بیازمایید و ببینید که کجا هستید.

۲۱۵. شما زنانی که موهای کوتاه دارید، اجازه بدهید که رشد کند. شما که لباس‌های کوتاه می‌پوشید، آنها را از تن دریاورید. مانند یک خانم رفتار کنید. شما مردانی که هنوز سیگار استعمال می‌کنید و به سالن‌های بیلارد می‌روید، دست از این کار بکشید. اهمیتی نمی‌دهم که چقدر ابراز ایمان می‌کنید. اگر همچنان چسبیده‌اید به آن تشکیلات و می‌گویید "این همین است و این همین است." بهتر است دست بکشید. به خودتان نگاه کنید، و آن را با کلام بیازمایید. داریم...

۲۱۶. ما باید زندگی‌ای فراتر از موهای کوتاه و همه‌ی این چیزها داشته باشیم. الآن در این دوره، به جایی بازگشته‌ایم که خدا دارد اسرار مخفی‌ای را آشکار می‌سازد، که پیش از بنیان عالم در دفتر ثبت شده بوده است. و آنانی که در امور کوچک اطاعت نموده‌اند، چیزهای دیگر را خواهند یافت. اگر اطاعت نکرده باشند، این از آنها فاصله می‌گیرد، همان قدر که مشرق از مغرب فاصله دارد. این فقط...

۲۱۷. مانند جدعون که مردان خویش را جدا کرد. هزاران هزار نفر همراه او بودند. خدا گفت: "این بسیار است. دوباره آنها را جدا کن." او آزمونی دیگر به آنها داد. و "دوباره آنها را جدا کن. دوباره آنها را جدا کن." و تا به آخر، تا جایی که فقط تعداد اندکی باقی ماندند. او گفت: "این گروهی است که می‌خواهم کار را از طریقشان انجام دهم." این دقیقاً چیزی است که اتفاق افتاد.

۲۱۸. زنان پنطیکاستی اینجا نشسته‌اند، دارند می‌شنوند و می‌دانند، توسط کلام، که این اشتباه است. فکر می‌کنید با آن هماهنگ خواهند شد؟ خیر، آقا! هر سال، هنگامی که از اینجا گذر می‌کنم، موهای کوتاه شده‌ی بیشتری را نسبت به زمانی که شروع کرده بودم، می‌بینم.

۲۱۹. می‌گفت: "این چه ارتباطی دارد... شما باید..." یک نفر می‌گفت: "برادر برانهام! مردم شما را بعنوان یک نبی در نظر می‌گیرند."

حال، من نگفته بودم که نبی هستم. هیچ‌کس نمی‌شنود که من این را بگویم. ولی این را خواهم گفت که شاید شما این کار را کردید، شاید این را در نظر گرفتید...

می‌گفت: "خب، چرا به مردم تعلیم نمی‌دهی چطور روح‌القدس را دریافت کنند، چطور این را بیابند و عطایای عظیم روحانی را دریافت کنند و به کلیسا کمک کنند؟"

چطور می‌توانم به آنها جبر یاد بدهم، وقتی هنوز حتی به الفبای خود گوش نمی‌کنند؟ درست است. باید این کارهای کوچک را انجام بدهید. به این پایین‌ترین سطح بیایید و آن را اصلاح کنید، و به درستی شروع کنید. بسیار خب.

۲۲۰. اصلاً داشتم در مورد چه چیزی صحبت می‌کردم؟ بینیم. قصد ندارم که از بحث خارج بشوم. عذر می‌خواهم. بسیار خب. "بعضی از ما... برخی از ما دچار سردرگمی هستیم. آیا ایلیا همانی است که... "بله، آه-ها! درست است.

خیر. این ایلیا که به سمت امت‌ها می‌آید، یکی از امت‌ها خواهد بود که به همان روح مسح شده، چون خدا هر بار از همان روح استفاده کرد تا قوم خود را از تشویش خارج سازد. و این هدف او را به خوبی انجام می‌دهد، پس او دوباره آن را می‌آورد.

چون... چون، اگر او از یک فرد پرزرق‌وبرق تحصیل کرده استفاده کند، این نوع افراد چیزی خواهد بود که او صید می‌کند.

۲۲۱. او کسی را می‌آورد که الفبای خود را به سختی می‌داند، حتی نمی‌تواند کلمات را به

درستی تلفظ کند و همه‌ی چیزهای مانند آن، یکی از وسط بیابان یا یک جایی در آن فراسو، و آن را می‌آورد و درست به سمت ساده می‌فرستد. [برادر برانهام یک بار بشکن می‌زند.] و آنها این طوری متوجه می‌شوند. آنها متوجه این می‌شوند. اگر بیاید و یقه‌ی...

۲۲۲. همان‌طور که پولس گفت: "با زرق و برق تحصیلات نزد شما نیامدم، بلکه به قوت رستاخیز نزد شما می‌آیم." سه سال و نیم زمان برد تا خدا تحصیلات را از او دور و خارج کند. چهل سال طول کشید که این را از موسی خارج کند. می‌بینید؟ بفرمایید.

این... نمی‌گویم که خدا... به هیچ‌عنوان طرفدار بی‌سوادی نیستم، بلکه دارم سعی می‌کنم به شما بگویم که این... تحصیلات...

۲۲۳. حکمت این جهان مغایر است. تحصیلات بزرگ‌ترین مانعی است که انجیل تابه‌حال داشته است. اگر تحصیلات نداشتیم، تمام این مدارس کتاب‌مقدس و چیزهایی که امروز داریم را نداشتیم. آن وقت این مردم می‌بود، مردم بی‌تکلف که به کلام گوش می‌کردند. ولی آن‌قدر پرزرق و برق و آشفته و در آنجا محکم شده‌اند، در آن تشکیلات، تا جایی که می‌خواهند با آن باقی بمانند. فقط همین. آنها آن روح را دربرمی‌گیرند. آیا شما هرگز یک زن خوب را به عقد یک مرد زبون و پست در آورده‌اید؟ آن مرد پست و زبون یا مانند زن فردی خوب می‌شود یا اینکه زن به پستی و زبونی مرد می‌شود. می‌بینید؟ درست است.

۲۲۴. به همین علت است که او گفت: "از میان آنها خارج شوید، مادامی که مهیای تحقق روبرو شدن می‌شوم." باید یک نوع ایمانی داشته باشید که شما را از اینجا بیرون خواهد برد.

۱۸- چه زمانی عهد مورد اشاره در دانیال ۹: ۲۶؛ برای یک هفته تأیید شده بود؟

۲۲۵. یک نیمه‌ی آن تصدیق شده بود، آن عهد، هنگامی که مسیح بر روی زمین بود و برای یهودیان موعظه می‌نمود. او هرگز به هیچ‌وجه به سمت امت‌ها نرفت. و به شاگردان خود گفت: "به سمت امت‌ها نروید." این فقط مربوط به یهودیان بود. می‌بینید؟ و برای سه سال و نیم موعظه کرد. این نیمی از آن هفتادمین هفته است، همان‌گونه که دانیال گفت، خواهد بود.

۲۲۶. حال، به یاد داشته باشید که او بطور قطع برای یهودیان اثبات شده بود، ولی چشمان آنها کور گشته بود، تا این مقطع امت‌ها را وارد سازد. نمی‌توانید تمام برنامه را ببینید؟ می‌بینید؟ و او خود را اثبات نمود، یک نبی، دقیقاً کاری را کرد که یک نبی انجام می‌داد، آیت یک نبی را به آنها نشان داد. "که، کلام خود شما گفت، اگر کسی خویشتن را روحانی یا نبی پندارد، ببینید که چه می‌گوید: که آیا تحقق می‌یابد، مدام تحقق می‌یابد، چیزی که گفته است، بطور مداوم."

۲۲۷. مانند اینکه شما در کتاب مقدس می‌بینید که گفته است: "بگوئید و باز خواهد شد، بجوئید، بیایید؛ بطلبید و عطا خواهد شد."^{۲۹۳} حال اگر دقت کرده باشید، عبارت "بگوئید." یعنی مدام کوبیدن [برادر برانهام بیست و سه بار روی منبر می‌کوبد]. همان‌جا باقی بمانید. مانند آن قاضی بی‌انصاف که جواب زن را نمی‌داد و او مدام به کوبیدن در ادامه داد. بگوئید: "در دستان تو هستم." [برادر برانهام دست از کوبیدن می‌کشد.] نه اینکه بجوئید و بگوئید: "خداوند! دوست دارم این را داشته باشم. آمین!" این گونه نیست. تا زمانی که دریافتش کنید، همان‌جا بمانید. می‌دانید که خواهد آمد. او این را وعده داده است، پس تا زمانی که آن را بدست آورید، همان‌جا باقی بمانید. می‌بینید؟

حال، حال، در بخش آخر، هفتادمین هفته، آخرین بخش آن در خلال مقطع مصیبت‌ها خواهد بود، بعد از رבוده شدن کلیسا. پس اینجا شاهد آن سه سال و نیم هستیم، که دوباره برای آنها توسط انبیا، یعنی موسی و ایلیا در مکاشفه ۱۱ تصدیق خواهد شد. حال ببینیم که این چیست:

۱۹- اگر شما یکی از برگزیدگان خدا باشید، آیا در عروس به بالا برده خواهید شد؟ (بله، آه-ها! بله، آقا! این ساده است.)

۲۰- برادر برانهام! آیا منظورتان این بود که بگوئید هفت هزار نفر که در برابر بعل سجده نکرد، بودند یا هفتصد نفر؟

۲۲۸. قصد داشتم بگویم هفت هزار. از این بابت عذرخواهی می‌کنم. می‌بینید، فقط یک... این فقط اشتباه کلامی است. فقط داشتم...

مانند چیزی که مدتی قبل گفتم. متوجه شدید که اینجا ایستاده بودم، گفتم: "و-و آنها شهادت دادند، با دیدن بره...؟" می‌بینید؟ می‌بینید؟ بره بر روی زمین بود. می‌بینید؟ "شهادت دادند، با دیدن روح خدا که داشت بر بره قرار می‌گرفت."

۲۲۹. حال، در آنجا می‌گوید: "این است پسر حبیب من که از او خوشنودم." می‌بینید؟ حال این به شکل حقیقی یونانی نوشته شده است که فعل را قبل از قید قرار داده است. اما اینجا متوجه می‌شوید، که به این شکل است. حال کلام را در نظر بگیرید. کتاب مقدس در ترجمه‌ی سنت جیمز می‌گوید: "این است پسر حبیب من که از سکونت در او خوشنودم." باید این را برگردانید. می‌بینید؟ "این است پسر حبیب من که از سکونت در او خوشنودم." حال، امروز می‌گوییم: "این است پسر حبیب من که از سکونت در او خوشنودم." می‌بینید، همان کلام، فقط باید آن را برگردانید. می‌بینید؟

۲۳۰. حال، بله، منظورم... من را ببخشید لطفاً. من... و-و برادران! شما که به این نوار گوش می‌کنید! گوش کنید. منظورم این نیست که این گونه بیانش کنم. من-من-من خادم انجیل هستم. من، بارها همین‌طور که این را موعظه می‌کردم، می‌دانستم که هفت هزار نفر درست است. اما بر حسب اتفاق گفتم هفتصد نفر. منظورم هفتصد نفر نبود. منظورم... این را از روی کلام نخواندم. همین‌طور که داشتم صحبت می‌کردم، این به ذهنم رسید و بجای هفت هزار گفتم هفتصد. همواره مرتکب چنین اشتباهاتی می‌شوم. مطمئناً خیلی وقت‌ها گیج هستم، پس من را ببخشید.

۲۱- آیا عروس مسیح و بدن مسیح یک هستند؟

۲۳۱. بله، آقا! می‌بینید؟ حال، اکنون در اینجا، نمی‌خواهم که این مبحث را شروع کنم، چون می‌توانم... در مورد آن یک موعظه انجام بدهم، ولی این کار را نخواهم کرد. اما می‌خواهم به شما نشان بدهم. وقتی خدا به آدم عروسش را داد، از پهلوی خودش، او گفت: "او

گوشتی از گوشتم و استخوانی از استخوان‌هایم است.^{۲۹۴} درست است؟

۲۳۲. هنگامی که خدا عرووش را به مسیح داد، روح عروس را به جسم داد، مسیح مشت خورد، پهلویش زیر قلبش سوراخ شد، و آب، خون و روح پیش آمد، که شد "گوشتی از گوشتش و استخوانی از استخوان‌های مسیح" دقیقاً. آنها... این عروس است.

۲۲- آیا عروس مسیح... آیا عروس مسیح قبل از ربوده شدن خدمتی خواهد داشت؟

۲۳۳. قطعاً. این چیزی است که الآن در جریان است، می‌بینید، عروس مسیح، مسلماً. این پیغام زمان است، می‌بینید، عروس مسیح. حتماً. او متشکل است از رسولان، انبیا، معلمین، مبشرین و شبانان. درست است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] این عروس مسیح است. حتماً. عروس یک خدمت دارد، خدمتی عظیم، خدمت زمان. این بسیار فروتن خواهد بود.

۲۳۴. حال به خاطر داشته باشید. چند نفر اینجا بودند، در نخستین شب، هنگامی که من... یکشنبه‌ی گذشته، موضوعی که درباره‌اش موعظه کردم، یادتان هست؟ فروتنی. اوه، این را فراموش نکنید. می‌خواهم یک دقیقه مکث کنم تا دوباره این هشدار را بدهم. یادتان باشد، وقتی خدا وقوع یک چیز عظیمی را پیشگویی می‌کند، نگاه قوم بسیار از آن فاصله دارد، توسط حکمیشان، تا جایی که آنچه واقع می‌شود را از دست می‌دهند. وقتی خدا هر چیزی را عظیم می‌خواند، جهان به آن می‌خندد. "آن یک مشت نادان!" درست است.

ولی هنگامی که جهان عظیم، و کلیساهای عالی می‌گویند: "پسر! این باشکوه است." خدا می‌گوید: "یک مشت نادان!" می‌بینید، باید مراقب باشید. منظورم این نیست که دقیقاً به این صورت است، ولی این طریقی است که هست.

۲۳۵. ببینید، این یک کلیسای بزرگ و مقدس اورتدکس بود. "ما کلام را می‌شناسیم. ما دانشکده داریم. ما دانشکده‌های کتاب‌مقدس داریم. مردانمان را خیلی خوب تربیت

کرده‌ایم، چرا که، برای صدها سال ما به یهوه وفادار بوده‌ایم. ما کلیسا هستیم. ما سَنهدرین هستیم. ما شورای کلیسا را در اینجا داریم. هم فریسیان و هم صدوقیان و تمام فرقه‌ها اینجا دور هم جمع می‌شوند. "درست مثل همان چیزی که ما داریم به آن می‌رسیم. می‌بینید؟" همه‌ی ما در یک، شورای کلیسا هستیم. ما تعیین کننده هستیم. ما کلام را می‌شناسیم. یک آدم جاهل آنجا در رودخانه با ریش بلندی که از صورتش آویزان است، و یک تکه پوست گوسفند بر تن، چه می‌تواند به ما بگوید؟" معلوم است که آنها نمی‌توانستند به آن گوش کنند.

۲۳۶. ولی کتاب مقدس در ملاکی باب چهارم... یا سوم گفت: "من رسول خود را خواهم فرستاد و او طریق را پیش روی من مهیا خواهد ساخت." هفتصد و دوازده سال قبل از آن، یحیی... اوه، نبی بزرگ اشعیا آنجا ایستاده و نبوت کرد که: "صدای ندا کننده‌ای در بیابان، راه خداوند را مهیا سازید و طریقی برای خدای ما در صحرا راست نمایید." درست است. و گفت: "... اوه، خیلی از آنها! گفت: "هر کوه و تلی پست خواهد شد."

۲۳۷. اوه، آنها می‌گفتند: "یک... وقتی این فرد بیاید، به اشاره‌ی انگشتش کوه را جابجا خواهد کرد و تمام دره‌ها و همواری‌ها افراشته خواهد شد. و تمام مکان‌های سخت، هموار خواهد شد. برادر! در تمام مزارع ذرت خواهیم کاشت. و، اوه، وقتی این مرد بیاید، اعمال عظیم انجام خواهیم داد." می‌بینید؟

۲۳۸. آنها انتظار داشتند که خدا پرده را بردارد و صحنه را پایین بیاورد و بگوید: "بیا پایین، ای پیشرو ماشیح من!" و به محض اینکه او رفت، دوباره آن را بالا بکشد و خدمت او تمام شده است. آنها این را دوباره پایین می‌کشند، و در کنار دانشکده‌ی کتاب مقدس می‌گذارند و می‌گویند: "بسیار خوب، پسر حبیب من! برو پایین و به آنها بگو." می‌بینید؟ اوه، خداوند!

۲۳۹. زمانی را که او آمد، ببینید. چه اتفاقی افتاد؟ اینجا یک فردی آمد که هیچ یک از آن مدارس را نمی‌شناخت. حتی یک کارت عضویت هم نداشت. اوه! هیچ برگه‌ی هویتی نداشت. اوه، خیر. هیچ کس حتی نمی‌دانست که او در تمام عمرش یک روز به مدرسه رفته

باشد. حتی از نحوه‌ی حرف زدنش هم نمی‌توانستید بگویید. او حتی درست صحبت نمی‌کرد... مانند کشیشان. او درباره‌ی مارها، تبرها و صحرا صحبت می‌کرد، و چیزهایی مانند آن، می‌بینید، یا از درختان. او از اصطلاحات روحانیون آن زمان استفاده نمی‌کرد، یا این دوران یا هر دوران دیگری.

۲۴۰. او مانند مثالی که ما در ایندیانا داریم مانند «راز یانه بو» آمد. او از یک جایی میان بوته‌ها بیرون آمد. حتی صورت اصلاح شده‌ای نداشت. موهای سرش ژولیده بود. تصور نمی‌کنم که حتی هر دو سه ماه یک بار حمام می‌کرد. هرگز شب‌ها پیژامه بر تن نمی‌کرد. هرگز سوار اتومبیل نمی‌شد. هرگز دندان‌ش را مسواک نزده بود. اوه، خداوند! عجب آدمی بود. مسلماً نه.

۲۴۱. اینجا او می‌آید، از وسط بیابان. به این صورت، و می‌گوید: "من صدای ندا کننده‌ای در بیابانم که راه خداوند را مهیا سازید و طریق او را راست نمایید."

۲۴۲. برخی از معلمین ایستاده بودند و گفتند: "هاه! بگو رفیق، آیا داری...؟ نمی‌توانیم در این کارزار با تو همکاری کنیم. نمی‌توانیم این کار را بکنیم. خب، کارت کجاست؟ هویت تو از کجاست؟" او فقط آنها را نادیده گرفت. او یک پیغام داشت و با آن پیش رفت، می‌بینید، به همان صورت آن را موعظه کرد.

۲۴۳. آنها می‌گفتند: "خب، حالا صبر کن! خب، اگر به آنجا برویم، امروز اسقفمان را با خود خواهیم برد تا ببینیم که او در این باره چه خواهد داد. به آنجا خواهیم رفت تا بدانیم. این سرِ کلیسا است. و می‌دانیم که او می‌بایست این را تشخیص بدهد. اگر از خدا باشد، اسقفان ما را خواهد شناخت."

۲۴۴. همه‌ی آنها را به خط کرده بودند و آنجا ایستاده بودند، تمام مقامات.

۲۴۵. او گفت: "شما افعی زادگان، مارهای علفزار!" یقه‌ها برگشت، پدر مقدس و این چیزها. "چه کسی شما را خبر داد تا از غضب قریب‌الوقوع فرار کنید؟ می‌دانید که ساعت شما نزدیک است. فکر نمی‌کنید که... می‌گویید، ما عضوین و آن هستیم. به شما می‌گوییم، خدایی که او

را خدمت می‌کنم، قادر است از این سنگ‌ها برای ابراهیم فرزندان بسازد." اوه، خداوند!

۲۴۶. حالا شما می‌روید و نطق او را که در عکس روحانیون و کشیشان است در نظر بگیرید. "می‌گویم که تبر بر ریشه‌ی درختان نهاده شده است! بنابراین هر درختی که ثمره‌ی نیکو نیاورد، بریده شده و در آتش افکنده شود! اوه، من شما را به آب تعمید می‌دهم، برای توبه، ولی او پس از من می‌آید. ماه به خون مبدل خواهد شد! و شما... او خرمن خود را نیکو پاک می‌کند! و گاه را گرفته و در آتشی خاموشی‌ناپذیر خواهد سوزاند و گندم خویش را انبار خواهد نمود. او کرکاس را از گندم جدا خواهد نمود." اوه، خداوند! چه پیغامی!

۲۴۷. آنها می‌گفتند: "این فرد؟ هاه! او چه گفت، چه-چه-چه زمانی بود؟ اوه، جهالت، ما یک نفر را همان‌جا داریم، برادر جونز. اگر کسی در این دوره باشد، او کسی است که این کار را خواهد کرد. اسقف فلان و فلان انجام خواهد داد، پدر مقدس فلان و فلان." اوه خداوند! می‌بینید؟

خدا در سادگی، می‌بینید، در حال عمل در سادگی.

۲۴۸. بعد، اولین چیز، یک روز او آنجا ایستاده است، و او گفت: "بله، او در بین شماست." او بسیار مطمئن بود که پیشرو است. او می‌دانست که کیست. بخاطر همین است که می‌توانست به راحتی با آنها مخالفت کند. گفت: "لرزان مباشید، بروید و ادامه بدهید. شما سربازان، مطیع اربابان خود باشید. و اگر بدی کرده‌اید..."

۲۴۹. "باید چه کار کنیم؟ آیا باید از انجام این دست بکشیم؟ آیا باید از انجام این کار دست بکشیم؟"

۲۵۰. او گفت: "همان‌گونه که هستید پیش بروید. ادامه بدهید، ادامه بدهید. پیش بروید. و-و این کار را بکنید. هر چه که باشد، همان‌طور که هستید، ادامه بدهید. مطیع اربابان خود باشید و این چیزها."

"ری! باید چه کار کنیم؟"

۲۵۱. "هرطوری که هستید، ادامه بدهید. ولی کسی در میان شماست که او را نمی‌شناسید. او این را می‌دانست، زمان پیغامش را. او می‌دانست که می‌بایست آن شخص را معرفی کند. می‌دانست که او آنجاست." کسی در میان شماست! او را نمی‌بینید. این چیزها در جریان است و شما هیچ چیز درباره‌ی آن نمی‌دانید." پس، بعد، چیزی در شرف وقوع است. او می‌گوید: "می‌بینید، و او اینجا خواهد بود. و من او را خواهم شناخت."

۲۵۲. و نهایتاً، یک روز، او گفت: "اینک، او اینجاست! اینک بره‌ی خدا که گناه جهان را خواهد برداشت!" گفت: "اکنون زمان من به سر آمده است. من شما را به او معرفی کردم. من اکنون باید تنزل یابم. باید از صحنه خارج شوم. از اینجا به بعد او پیش خواهد رفت." "هزاره برپا خواهد شد، بلافاصله، و زمان نزدیک است." بعد وقتی او بیاید، هنگامی که...

۲۵۳. حتی یحیی گفت: "او پوسته را جدا خواهد ساخت. او-و گندم را از کاه جدا خواهد ساخت و آن را خواهد سوزاند. و خرمن خود را نیکو پاک خواهد ساخت، و غربال خود را در دست دارد!" اما او چه بود؟ یک...

۲۵۴. حالا، آنها همه چیز را مشخص کرده بودند. "اوه، او نیزه‌ای خواهد داشت که طولش بیش از یک کیلومتر خواهد بود. او اینجا در فلسطین خواهد ایستاد، فقط آنجا ایستاده و... بر یکی از این ابرهای سفید، و تمام رومیان را/این‌گونه بلند کرده و به جهنم خواهد انداخت. فقط همین‌طور ادامه خواهد داد، می‌بینید، تا وقتی که همه‌ی آنها را بردارد." آنها همه چیز را مشخص کرده بودند.

و وقتی که این فقط یک بره بود که به میان آنها آمد، آرام و صبور، به/این طرف و آن طرف هل داده شد.

۲۵۵. حتی یحیی گفت. به یحیی بنگرید، یک نبی، او گفت: "بروید از او بپرسید. آیا واقعاً او همان است؟" بسیار فروتن، تا جایی که حتی آن نبی از آن غافل ماند. گفت: "آیا او همان است یا باید منتظر کسی دیگر باشیم؟"

۲۵۶. و حال، او هرگز برای آن شاگردان، در متی ۱۱، کتابی به او نداد. بروید و از او پرسید، وقتی شاگردان یحیی...

یحیی در زندان بود. او دو دل شده بود تا جایی که... به گمانم این پمبر^{۲۹۵} بود که گفت: "یک چیزی جلوی چشمان چون عقابش را در آنجا گرفته بود." می‌بینید. او می‌توانست... او به روی زمین آمده بود؛ او قبلاً روی هوا بود. اما هنگامی که نبوت او به اتمام رسید، دوباره به روی زمین افتاد، می‌بینید، چون او را به زندان افکنده بودند. او دیگر استفاده‌ای از آن بال‌های بزرگ نمی‌کرد، پس فقط در آنجا مانده بود. اما او در ارتفاعی بالاتر از همه‌ی آنها پرواز کرده بود.

۲۵۷. بگذارید یک چیزی نشانان بدهم. خدا از او استفاده کرد و عیسی می‌دانست، می‌دانید، چون او خدای تجسم یافته در آنجا بود. می‌بینید؟ او... پس او در آنجا گفت، او گفت...

حال او هرگز به یحیی کتابی نداد که در زندان چگونه باید رفتار کند؛ بگوید: "حال یک دقیقه صبر کن. الآن یک مقاله می‌نویسم و شما این را ببرید و به یحیی بگویید که محض خاطر من باید در زندان چگونه رفتار کند." می‌بینید؟ نه، او هرگز این را نگفت.

۲۵۸. او نگفت: "بروید به یحیی بگویید قبل از اینکه بیرون بیاید، باید مدرک پی‌اچ‌دی. خود را بگیرد." می‌بینید؟ اگر این کار را می‌کرد، با مابقی آنها مانده بود؛ او یک ردکننده بود.

یحیی صادق بود و یک سؤال پرسید.

۲۵۹. و او گفت: "فقط تا انتهای جلسه صبر کنید، و بعد بروید و به یحیی نشان دهید که چه اتفاقی افتاده است، بعد او خواهد دانست. اگر به او بگویید چه چیزی در جریان است، آن وقت او خواهد دانست." می‌بینید؟ می‌بینید؟... فقط بروید و به او بگویید. به او بگویید این... او در زندان است و نمی‌توانست اینجا باشد. ولی شما در جلسه نشسته بودید، و دیده‌اید که چه اتفاقاتی افتاده است. بروید و به او بگویید."

پس، بعد، شاگردان گفتند: "بسیار خوب، استاد!"

۲۶۰. و به بالای تپه رفتند. عیسی بر روی این صخره نشسته بود، آنها را تماشا می‌کرد تا از آنجا عبور کردند و به بالای تپه رفتند.

۲۶۱. او رو به جمعیت کرد و گفت: "در زمان یحیی، برای-برای دیدن چه کسی رفته بودید؟" گفت: "برای دیدن چه چیزی رفته بودید؟ برای دیدن کسی که لباسی فاخر دارد و پرزرق‌وبرق و تحصیل کرده است. آیا این همان شخصی است که برای دیدنش رفتید؟" گفت: "نه، می‌دانید آنجا چه نوع افرادی هستند؟ کودکان را می‌بوسند و در کاخ سلاطین کار می‌کنند، آنها، یحیی این‌طور فردی نبود."

۲۶۲. "خوب،" گفت: "پس برای چه رفتید؟ برای دیدن کسی که خدمتی بدو سپرده شده و او آن را درست به تشکیلات و چیزی مانند آن مرتبط می‌سازد؟ پس، اگر یگانه‌انگاران او را نخواهند به سمت تثلیث برود؟ اگر تثلیث او را نخواهد، به کلیسای خدا، یا هر جای دیگری خواهد رفت؟ آیا این کسی است که می‌خواهید ببینید، لرزان به هر بادی؟" او نه، یحیی این‌گونه نیست.

۲۶۳. "خوب،" گفت: "پس برای چه رفتید؟ یک نبی؟" او گفت: "و می‌گویم که درست است. ولی می‌خواهم یک چیزی به شما بگویم که نمی‌دانید؛ او بالاتر از یک نبی بود. او بیش از آن بود. اگر بتوانید بپذیرید، او کسی است که در کتاب مقدس درباره‌ی او مکتوب بود، رسول خدا را پیش روی خود خواهم فرستاد؛ ملاکی ۳: "و او راه را پیش روی من مهیا خواهد نمود." می‌بینید؟

۲۶۴. و آنها متوجه نمی‌شدند. حتی شاگردان متوجه آن نمی‌شدند، می‌بینید. درست است. اوه، خداوند! سادگی، فروتن باشید، می‌بینید. پیش بروید... وقتی خدا وعده‌ی چیزی بزرگ را می‌دهد، این در نظر او بزرگ است.

۲۶۵. حال، اگر بخواهید همواره این را در ذهن داشته باشید، می‌خواهم که... این را در ذهن

داشته باشید. و وقتی این اتفاق بیفتد، آن وقت می‌توانید تغییرش بدهید. یکی از این گل‌های بهاره که امسال رشد می‌کنند را بچینید، یا یک تکه علف معمولی را در دست بگیرید و بگویید: "می‌خواهم الآن این را در دست بگیرم، می‌بینم که یک چیزی، خیلی ساده، این را ساخته است. و دوست دارم بینم آیا مغزی که می‌تواند یک موشک را به ماه می‌فرستد، می‌تواند این علف را بسازد؟" همیشه این را خواهید داشت. می‌توانید در این اطمینان خاطر داشته باشید. همیشه این را خواهید داشت. می‌بینید؟ آن علف در خودش حیات دارد. این قدر ساده و فروتن است.

۲۶۶. می‌بینید، اگر یک انسان، انسان بزرگی است، ولی اگر به اندازه‌ی کافی بزرگ باشد که بتواند فروتن بشود، او خدا را خواهد یافت. ولی اگر ساده نشود، هرگز او را نخواهد دید. پس می‌بایست ساده بشوید. حال آیه‌ی...

۲۳- در مکاشفه، آیه ۹:۵، اینها که هستند که وقتی بره کتاب را می‌گیرد، می‌خوانند؟ آیا اینها مقدسین بوده‌اند؟

۲۶۷. نه، مکاشفه ۶... ۹:۵، نه، اگر توجه کرده باشید، اینها مقدسین نیستند. آنها... او هنوز ملک خود را مطالبه نکرده است، می‌بینید؟ این مقدسین نیستند. اگر توجه کرده باشید، آنها پیران و حیوانات هستند، و آنها می‌خوانند.

۲۶۸. بیایید این را بخوانیم، تا این فرد... بعد می‌خواهم سعی کنم... حدود پنج شش نامی دیگر اینجا دارم، و فکر کنم بتوانم تا چند دقیقه‌ی دیگر به آنها پردازم. بینم. مکاشفه ۵:۹. حال بیایید باهم این را بخوانیم. تا این شخص، حال، او در این باره صادق است، و آنها می‌خواهند که بدانند، دقت کنید.

و چون کتاب را گرفت، آن چهار حیوان و بیست و چهار پیر به حضور بره افتادند و هریک از ایشان برطی... و کاسه‌های زرین پر از بخور دارند که دعاهای مقدسین است.

و سرودی جدید می‌سرایند (می‌بینید، می‌بینید). و می‌گویند، مستحق گرفتن کتاب و گشودن مهرهایش هستی (می‌بینید)... زیرا که ذبح شدی... و مردمان را برای خدا... خریدی

و ما را پادشاهان و کهنه ساختی.

۲۶۹. این، گروه آسمانی است، هنوز رستگارشده‌گان نیست. بسیار خب. حال.

برادر برانهام! اگر همه‌ی...

حال یک لحظه. [برادر برانهام مکث می‌کند.] حدس می‌زنم، چه... عذر می‌خواهم.

برادر برانهام! اگر- اگر دیندار (بله)، دیندار در ربوده شدن به بالا برده می‌شود،

ایلیا و موسی از... از کجا می‌آیند؟

۲۷۰. یک اشکالی وجود دارد، یک مشکلی هست. این تنها چیزی است که هست. یک چیزی هست که اتفاق افتاده. می‌بینید؟ یک‌جایی یک مشکلی پیش آمده. همه حالشان خوب است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!" هیچ... هیچ بیماری یا چیزی نیست؟

[یک برادر در جمعیت می‌گوید: "می‌شود آن نهمین آیه را در مکاشفه ۵ دوباره بخوانی؟"]
بینیم، مکاشفه... کجا بود برادر!؟ ["۵"] پنج؟ ["۵"].

او، سؤال! او، سؤال! که همین الآن جواب دادم. حال بینیم. "نو..." از جای درست.

و چون کتاب را گرفت، آن چهار حیوان و بیست و چهار پیر به حضور بره افتادند و هر یکی از ایشان بربطی و کاسه‌های زرین پر از بخور دارند که دعاهای مقدسین است.

و سرودی جدید می‌سرایند و می‌گویند، مستحق گرفتن کتاب و گشودن مهرهایش هستی زیرا که... ذبح شدی و...

ایناهاش! ایناهاش! اینجا در اشتباه بودم. می‌بینید؟

... زیرا ما را به برای خدا به خون خود... از هر قبیله... خریدی

۲۷۱. درست است. حال، در مورد این چه فکر می‌کنید؟ اوه، اگر حضور روح القدس اینجا نیست، چه چیزی هست؟ او اجازه نمی‌دهد... می‌بینید، من فقط بخش اول آیه را خواندم. می‌بینید. این فقط یک... یک چیزی اینجا نوشته شده بود، و داشتم سعی می‌کردم که تمامش کنم، در حالی که نگاهم به ساعت بود. ولی دیدید که او من را در آن متوقف کرد؟ جلال! می‌بینید، من اصلاً قسمت دیگر آیه را نخواندم. رسیدم به اینجا " و... " اینجا را ببینید. " و سرودی جدید می‌سرایند. " و توقف کردم. ولی به سرودی که می‌خواندند، نگاه کنید. " ما را از هر قبیله، و زبان و امت خریدی. " قطعاً، این آنها هستند. اوه، خداوند! اوه، خداوند! می‌بینید؟ و راستی، یک سؤال دیگر هم اینجا هست.

۲۴- می‌توانید (ک.ن.ت.ر...) کنترل کنید آن...؟ خب، کنترل کنید. "کسانی که جامه‌ی سفید بدانها داده شد. " در مکاشفه ۱:۱۶، با "آنانی که ردایشان به خون بره شسته شده بود؟"

۲۷۲. حال، مکاشفه ۶ را با هم ببینیم. نمی‌توانم در این تعجیل کنم دوستان، مثل این یکی، چون این... ممکن است یک جواب اشتباه بدهم. حال، خدا نمی‌خواست که این کار را بکنم. این حقیقت است؛ پس امدادم کرد. روح القدس خدا می‌داند که این حقیقت است. می‌بینید؟ من فقط... یک چیزی هست. من-من... به آن نگاه کردم... داشتم به ساعت نگاه می‌کردم، ساعت یازده و سی دقیقه، فکر کردم... اگر الآن عجله نکنم، فرصت نمی‌کنم برای بیماران دعا کنم. و دارم سعی می‌کنم به آن برسیم. چون من... و ذهن من بسیار... نمی‌توانم...

۲۷۳. یادتان باشد، فقط باید این را متوجه باشید، که من-من یک انسان هستم. و-و برای هفت روز آنجا بوده‌ام، و... و همچنان به چیزی برسیم، باید از جانب خدا دریافت کنم.

۲۷۴. ولی او بسیار مصمم بود که من مرتکب آن خطا نشوم، جماعت از من خواست که مابقی آیه را بخوانم. من فقط... احساسی مثل این بود که یک چیزی از من عبور کرد و گفت: "برگرد، برگرد!"

فکر کردم: "برگردم؟ به چه؟ همین الآن توقف کنم و برای بیماران دعا کنم؟ ولی این یعنی چه؟ چه کاری کرده‌ام؟"

داشتم شروع می‌کردم به انجام آن که یک نفر گفت: "آیه را دوباره بخوانید." و من دوباره خواندم. و در آنجا، در انتهای این سؤال، آنجا بود، می‌بینید. مکاشفه ۶.

۲۷۵. می‌بینید. بخش اول را خواندم. این‌گونه به نظر می‌رسید، بخش اول، می‌بینید. "سرودی جدید می‌سرایند."

اما این پایین، دیدید چه بود؟ بعدی، وقتی پایین می‌آید، "ما را خریدی." قطعاً، این عروس بود، مقدسین ربوده شده "می‌توانید...؟" و اینجا، مسلماً، بره کتاب را در دست خود دارد. او کرسی میانجیگری فیض را ترک کرده است. می‌بینید؟ می‌بینید که روح القدس چگونه مراقب آن است؟ دقیقاً، چون این همان چیزی است که آن شب گفتم.

۲۷۶. هنگامی که او در اتاق با من تکلم کرد، و من به اینجا آمدم و برای همه‌ی شما موعظه کردم، که "زمانی که بره آن مکان را ترک کرد." اوه خداوند! حال به گمانم ما به یک موضوع خواهیم پرداخت. "بره تخت خود را ترک کرده و پیش آمده است." می‌بینید، هنگامی که به آنجا رسیدم، هنگامی که او حضور داشت، آن نور، که مسیح است، وقتی که او حضور داشت، این را گفت. هنگامی که بره آن تخت را بعنوان یک شافی ترک کند، او به آن بیرون می‌آید و روز رستگاری کلیسا به اتمام رسیده است.

۲۷۷. رستگاری بعدی، که گشوده شده است، مربوط به یهودیان است، یکصد و چهل و چهار هزار نفر. درست است؟ چون او وعده داد که درخت را قطع خواهد کرد. می‌دانید.

۲۷۸. حال، در اینجا، حالا بره خارج می‌شود، سپس روز رستگاری به انتها رسیده است. و تمام کسانی که می‌بایست نجات یابند، الحال نجات یافته و در دفتر ثبت شده‌اند، و او آنجاست و درحال گشودن دفتر است. درست است!

۲۷۹. اوه، شکر خداوند! می‌بینید؟ خادم عجول خود را بخاطر تلاش برای عبور از این بیخس.

حال، آیا ممکن است "آنانی که جامه‌ی سفید بدانها داده شد." در مکاشفه ۱۱:۶...

۲۸۰. حال، بینیم، ۱۱:۶. الان در این مورد به کجا رسیدیم؟ "جامه‌های سفید." بله، این مصلوب‌شدگانند، زیر مذبح. یهودیان، در خلال آن زمان "جامه‌های سفید بدانها داده شد."

... "با آنانی که ردای خود را به خون بره شستند." در مکاشفه ۱۴:۷؟

۲۸۱. حال، حال این فرق می‌کند، مطمئناً. چون، می‌بینید در اینجا، می‌بینیم که در اینجا "جامه‌های سفید بدانها داده شد." در این زمان. "آنها جامه‌های سفید دریافت کردند." خودشان، به فیض. و اینهایی که اینجا هستند، جامه‌های خود را به خون بره شستند و اینجا در مکاشفه، این همان جمعیت عظیمی است که از تمام طوایف، امت‌ها و زبان‌ها به حضور خدا می‌آیند. و اینها دقیقاً مستقیماً برای شهر است، یهودیان. می‌بینید. حال، این درست است.

۲۵- برادر برانهام! اگر تمام دینداران در ربوده شدن به بالا برده می‌شوند، ایلیا و موسی از کجا می‌آیند؟ آیا آنها یهودی خواهند بود؟ یا ایلیایی که به ما داده شده با آنها خواهد بود؟

۲۸۲. نه. غیریهودی که به این روح مسح شد تا امت‌ها را بیرون بخواند، برده خواهد شد. چون، می‌دانید، تمام کلیسا، همه، به بالا برده شده است. و این دو نبی، در مکاشفه باب یازدهم، به پایین آورده شدند. و دوران فیض با امت‌ها به اتمام رسیده است، و اکنون به سوی یهودیان فرستاده شده. نه، این همان فرد نخواهد بود. نه، از این اطمینان دارم. حال به خاطر داشته باشید، اینها تا جایی است که من می‌دانم. بینیم، این یکی چه می‌گوید سؤال: "آیا گندم و شراب...؟" اوه، "آیا...؟" گ.ن.د.م. فکر کردم منظورش این بود که: "چه چیزی...؟" در سؤال "چه چیزی" ندارد. فقط می‌گوید:

آیا چه و شراب، یا گندم و شراب، چه... در مکاشفه ۶:۶.

بینیم که این چیست، وقتی به آن برسم، به این در اینجا.

و از میان چهار حیوان آوازی را شنیدم که می‌گوید: "یک هشت یک گندم به یک دینار و سه هشت یک جو به یک دینار... و به روغن و شراب ضرر مرسان."

۲۸۳. به گمانم منظورش «گندم و شراب» بود، یکی نسبت به دیگری.

آیا این یک نماد است، شراب در سفره‌ی شام خداوند مصرف می‌شود، در مکا-
... اول قرنتیان ۱:۲۴؟

۲۸۴. آیا شراب-شراب...؟ خیر. یکی از آنها نمادی روحانی است. می‌بینید، و دیگری در حقیقت مکاشفه‌ی کلام است.

۲۷- آیا ممکن است دلیل اینکه بسیاری بیمارند، بخاطر این باشد که ما بدن خداوند را تمییز ندادیم؟ (درست است.)

... ولی حالا تحت بازگشایی مهر ششم مکشوف شده است؟

۲۸۵. بیاید ببینیم، بگذارید بینم متوجه می‌شوم یا نه، این شما نیستید، مربوط به من است... شما درست نوشتید؛ مشکل من هستم.

آیا این می‌تواند علت این باشد که بسیاری بیمارند، چون بدن خداوند را تمییز نمی‌دهیم؟ (یک علامت سؤال در انتهای این جمله است.)

۲۸۶. خب، کتاب مقدس می‌گوید که: "بسیاری از شما ضعیف و مریض‌اند، بخاطر تمییز ندادن بدن خداوند." این کاملاً درست است. چون، بدن خداوند، عروس است. و خیلی از آنها خارج شده و با آن همراه نمی‌شوند. این درست است. آنها نمی‌دانند که باید چه رفتاری داشته باشند. هر نوع زندگی را دارند، در شام خداوند و همه چیز هم شرکت می‌کنند. این درست نیست. می‌بینید؟ وقتی افراد عشا دریافت می‌کنند، و دروغ می‌گویند و دزدی می‌کنند، این وحشتناک است. نباید این کار را بکنید. می‌بینید؟

... ولی اکنون تحت گشوده شدن مهر ششم مکشوف شده است؟

۲۸۷. «گشوده شدن مهر ششم»، بیاید ببینیم. خیر، می‌بینیم که مهر ششم که اینجا گشوده

می‌شود، مربوط به یهودیان بود. کلیسا-کلیسا رفته است. این مقطع مصیبت‌ها است، پس نمی‌تواند یکی باشد. خیر. خیر این‌طور نیست.

۲۸۸. یکی از آنها شراب روحانی است، که مکاشفه‌ی کلام است، که ایماندار با مکاشفه‌ی کلام به وجد می‌آید. و دیگری نماد خون عیسی است، که در سفره‌ی خداوند مصرف می‌شود. حال، این بهترین درک من از آن است.

۲۸- آیا آنانی که پیش‌برگزیده نیستند، خداوند را می‌پذیرند؟ اگر چنین است، آیا خواهند افتاد؟

خیر، اگر پیش‌برگزیده باشند. خیر. نمی‌توانند.

۲۹- آیه‌ای که نشان‌دهنده‌ی این باشد که... که کاتولیک‌گرایی یهودیان را فریفته و ثرویشان را خواهد گرفت، کجاست؟

۲۸۹. حال "کجا می‌گوید که-که وحش برای ثروت فریب می‌دهد؟" این را نمی‌گوید. ولی داریم فرض می‌کنیم که این... حال، آن شب، به خاطر دارید. می‌توانید بادقت به نوار گوش کنید. هرگز نگفتم که این کاری است که انجام خواهند داد. گفتم... کاتولیک‌ها ثروتمندترین گروه در جهان هستند. کسی مانند آنها نیست. و هرچه که آنها نداشته باشند، مابقی‌اش را یهودیان در اختیار دارند.

۲۹۰. اینجا جایی است که الآن اقتصاد این کشور... ما هم اکنون داریم طبق گزارش لایف‌لاین^{۲۹۶} (که مستقیماً از واشنگتن دی‌سی می‌آید). براساس درآمد مالیاتی، مالیاتی که در چهل سال آینده پرداخت خواهد شد، زندگی می‌کنیم. این چیزی است که اکنون داریم خرج می‌کنیم. این مقدار بدهی است که داریم، اسکناس چاپ می‌کنیم براساس مالیاتی که باید چهل سال دیگر پرداخت شود. کشور ورشکسته است. کارش تمام است.

۲۹۱. حال، کاسترو، تنها کار منطقی که کرد، زمانی بود که واحد پول را تغییر داد، اوراق

قرضه را بازپرداخت کرد و آنها را سوزاند و واحد پول را تغییر داد. این تنها کاری است که می‌توانست انجام دهد.

و تنها یک کار برای ایالات متحده باقی مانده که انجام بدهد. حال، به خاطر داشته باشید، این ویلیام برانهام است که دارد صحبت می‌کند. این ایده‌ی من است. این فقط یک فرضیه است، با نگاهی به یک دیدگاه جسمانی و طبیعی که ممکن است میلیون‌ها فرسنگ از واقعیت فاصله داشته باشد. اعتقاد دارم که همان‌جا، در آن پول... "زیرا که طمع ریشه‌ی بدی‌ها است."^{۲۹۷} و معتقدم که در همان راستا همه چیز را به جریان خواهد انداخت.

۲۹۲. حال، کلیسای کاتولیک در آنجا، بخاطر دریافت هزینه بابت برگزاری مراسم، ثروت جهان را در اختیار دارد. به خاطر داشته باشید، کتاب مقدس گفت که: "او غنی بود." و چگونه بود. و باز به خاطر داشته باشید، نه فقط بر یک کشور، بلکه ثروت و توانگری او بر تمامی امت‌های زیر آسمان است. او دور از دسترس است. او پول را در اختیار دارد. حال، آنچه آنها ندارند، وال استریت دارد، که توسط یهودیان کنترل می‌شود.

۲۹۳. حال، به خاطر داشته باشید، یعقوب وقتی بازگشت و شد اسرائیل، پول را داشت (دیشب این را دیدیم.) او حقیقتاً پول را داشت. ولی پول او برایش در برابر عیسو کاری از پیش نمی‌برد. عیسو هم پول داشت. می‌بینید، هر دو، ضد، و یکی... این کامل است.

۲۹۴. حالا اینجا را دقت کنید. گفتم که ممکن است بخواهند با هم سر پول به توافق برسند، و قدرت رومی، قدرت یهودی یعنی پول را بگیرد و عهد را بشکنند، ولی دلیلش را نمی‌دانم چون درباره‌ی اینکه چه خواهند کرد، برای من مکشوف نشده است.

۲۹۵. ولی ببینید. حال، اگر امروز، حال اگر امروز این تنها کاری بود که می‌توانستیم انجام دهیم چه؟ اگر ما داریم از مالیات‌ها برداشت می‌کنیم، (اگر این مطلب صحت داشته باشد.) از روی، از روی پول مالیاتی که چهل سال بعد قرار است پرداخت شود، طلای ما... آن را

خرج کرده‌ایم. ما ورشکسته هستیم. هیچ پولی نداریم و فقط داریم از اعتبار و شهرت گذشته استفاده می‌کنیم.

۲۹۶. این کاری است که کلیسا امروز دارد انجام می‌دهد، کلیسا، نه عروس. کلیسا دارد از اعتباری که در گذشته در خدمت شیر بدست آورده، زیست می‌کند. "ما کلیسا هستیم! ما کلیسای مادر هستیم. ما شروع کننده‌ی... درست است. می‌بینید، دارد از اعتبار گذشته استفاده می‌کند.

۲۹۷. متدیست دارد از اعتبار و آبروی گذشته استفاده می‌کند، باپتیست‌ها دارند از اعتبارشان زیست می‌کنند، و پنطیکاستی‌ها هم به همین صورت. "جلال بر خدا! خیلی وقت پیش، زمانی که مقدسین در روح می‌رقصیدند، و چطور آنها... خداوند این کار و آن کار را کرد." این، این چیزی در گذشته است. حال همه‌ی ما بزرگ شده‌ایم، برادر! اوه خداوند؟ همه‌اش اعتبار گذشته!

۲۹۸. این کشور دارد از اعتبار چیزی که نیاکان و پدران اولیه‌ی ما بوده‌اند، زیست می‌کند و به همین علت است که گمان می‌بریم نجات خواهیم یافت. خدا هرگز اسرائیل را بخاطر چیزی که در گذشته بودند، چیزی که بوده‌اند، محترم نشمرد.

۲۹۹. اما حالا این چیزی است که من فکر می‌کنم، چیزی که من فکر می‌کنم اتفاق خواهد افتاد. ممکن است این‌گونه نباشد. معتقدم زمانی می‌رسد که مجبوریم این عمل را انجام دهیم. و هرزمانی که باشد، بجای تغییر وجه رایج... این چه بلایی بر سر فیلیپ موریس^{۲۹۸} خواهد آورد؟ با شرکت‌های ویسکی چه کار خواهند کرد؟ با صنعت فولاد چه کار خواهند کرد؟ با تمام تجارت چه کار خواهند کرد؟ چه کار خواهند کرد؟ آنها را از بین خواهد برد. آنها ورشکست خواهند شد. ولی "اگر بتوانیم آن پول را قرض بگیریم..." می‌بینید او چقدر باهوش است؟

۳۰۰. آن وقت کشور به کلیسا فروخته می‌شود. سپس کلیسا و حکومت بار دیگر متحد هستند، و او (کلیسای کاتولیک) می‌آید. همین است. می‌بینید؟ توجه داشته باشید. بسیار خوب. حال، در این:

۳۰- اگر کسی توسط دولت در ارتباط با یک تشکیلات باشد، و بتواند آنچه در قلبش است را بر زبان بیاورد، یا درباره‌ی حقیقت زمان آخر، آیا بعنوان کسی که در «فواحش» است، شناخته می‌شود؟

۳۰۱. ببینیم. "اگر کسی در ارتباط با یک تشکیلات...؟" خوب، تشکیلات مرتبط؛ تشکیلات، حق و حقوق آن توسط دولت اعطا شده است، تا سخن بگوید. می‌بینید، این هیچ ارتباطی به قلب او ندارد. می‌بینید؟ حال، اگر او یک ایماندار حقیقی و مولود از روح خدا باشد، دیر یا زود، مورد بررسی قرار خواهد گرفت. می‌بینید؟ این نمی‌تواند این قدر واضح باشد و متوجه آن نباشد.

۳۰۲. حال، می‌خواهیم که... دوست عزیز! این را به خاطر داشته باشید که خدا هرگز این کار را نمی‌کند، یا هرگز انجام نداده، و تا جایی که من به خاطر دارم، به جز...

۳۰۳. ببینید، الگوی اصلی تمام این بود، خون او خدا بود، عمانوئیل که جسم شده بود. حال، به این فرد، یعنی عیسی نگاه کنید، زمانی که... می‌دانستید زمانی که او به روی زمین آمد، حتی یک دهم جهان نمی‌دانستند که او آنجاست؟ می‌دانید، زمانی که پیشرو آمد، وقتی که تمام «کوه‌ها» و این چیزها محقق شد، حتی یک صدم جمعیت اسرائیل هم، به گمانم، از آن خبر نداشت؟ این عجیب نیست؟

۳۰۴. آنها، یهودیان و همه‌ی اینها، و مردم سراسر جهان بودند. حال، به خاطر داشته باشید، عیسی آمد تا یک شاهد باشد، بعنوان نجات دهنده‌ی جهان. درست است؟ چرا، نسل بعد از نسل، بعد از نسل، و نژادهای متفاوت، پس از نسل، بودند که هرگز چیزی در این باره نمی‌دانستند. و همین‌طور ادامه دادند، گویی جهان هیچ چیزی در این باره نمی‌دانست، در تمام مدت، و در عین حال این در جهان در جریان بود. می‌بینید؟

۳۰۵. چرا ایشان را آگاه نکرد؟ او آمد، و آنانی که برای حیات جاویدان پیش‌برگزیده بودند، کسانی بودند که او را پذیرفتند. فایده‌ای نداشت که چیزی به دیگران بگوید، چون نمی‌توانست آنها را فدیة کند، چون آنها قابل فدیة شدن نبودند. چرا این‌طور بود، درحالی‌که آن کاهنین آنجا ایستاده بودند؟ زمانی‌که، او می‌بایست به آن نقطه می‌آمد، چون پیش‌برگزیدگان در آنجا بودند، در تمام آن اطراف، پس می‌بایست در قالب یک گروه برایشان موعظه می‌کرد.

۳۰۶. و محققین بزرگ که می‌بایست او را می‌شناختند، گفتند: "این مرد بعزبول است." اجازه نخواهیم داد او بر ما حکمرانی کند. هرگز این کار را نخواهیم کرد.

ولی یک فاحشه، با وجود حیات در او، پیش‌برگزیده برای حیات ابدی، و نامش که به صورت جاودان در کلام خدا مکتوب شده. بدانجا قدم گذارد، و نخستین باری که حیات بدان تخم برخورد کرد، به سرعت آن را شناخت. [برادر برانهام یک بار بشکن می‌زند.]

۳۰۷. ببینید، یک ماهیگیر به آنجا آمد. او آنجا ایستاده بود و آیات و معجزات ظاهر می‌کرد، و اسرار دل افراد مختلف را به آنها می‌گفت. و خود را مکشوف می‌ساخت.

و، و فریسیان آنجا ایستاده بودند و می‌گفتند: "این مرد بعزبول است." آنها هیچ پاسخی برای جماعتشان نداشتند.

۳۰۸. همه‌ی آنها در آن اطراف ایستاده بودند. "دکتر جونز! ممکن است بروید و به این مرد گوش کنید؟ به نظر می‌رسد که می‌داند دارد از چه چیزی صحبت می‌کند. او مثل افراد عادی صحبت نمی‌کند."

۳۰۹. "به او گوش خواهیم داد." به سمت آنجا رفت، بله، خدا هرگز نمی‌توانست به او دست یابد.

و او آنجا ایستاده بود، و گفت...

آنها می‌گفتند: "اینجا را ببینید. به آنجا نگاه کنید. یک نفر دارد از آنجا می‌آید. یکی از شاگردان اوست. یک نفر دارد می‌آید. حال، اسم او، او اندریاس است. یادتان هست. اوه، آن ماهیگیران را در آنجا به خاطر دارید؟ این آنها هستند. بله، آن هم برادرش شمعون است. می‌بینید؟ و آن هم پسران یونای پیر هستند. حال، آنها... نگاه کنید، او دارد یک نفر را نزد عیسی می‌برد. او کیست؟ ببینیم حالا چه کار خواهد کرد. او- او نفر بعدی است." و او پیش می‌رود.

و او گفت: "نام تو شمعون است، و تو پسر یونا هستی."

۳۱۰. "این مرد بعلزبول است. او یک نوع روح بر خود دارد. او فردی عجیب است." می‌بینید؟ حواستان را جمع کنید، به چیزهایی مثل این گوش نکنید. می‌بینید. از آنجا دوری کنید. "من به هیچ وجه دیگر در جلساتی مانند این شرکت نخواهم کرد. به محض اینکه این تمام شود، از اینجا خارج می‌شویم. هرگز دیگر در اطراف آن آفتابی نمی‌شویم." می‌بینید؟ چرا؟ حال، این چیزی است که او فکر می‌کرد و در عین حال می‌بایست همان می‌بود. ببینید، همان کسانی که او به نزدشان آمد، کسانی بودند که او را مصلوب نمودند. می‌بینید؟

۳۱۱. ولی یک فاحشه هم بود که همه او را بیرون می‌انداختند. من فحشا را تأیید نمی‌کنم. نه، به هیچ وجه. بلکه دارم ذریت پیش‌برگزیده را نشانان می‌دهم.

۳۱۲. به این آدم در اینجا نگاه کنید، این ماهیگیر، نمی‌توانست... کتاب مقدس می‌گوید که او بی‌علم، (بی‌سواد) بود، درست است؟ نه تنها این بلکه او جاهل هم بود. این درست است یا غلط؟ آه، اگر فقط می‌توانستیم نسبت به خیلی چیزهایی که فکر می‌کنیم می‌دانیم، جاهل شویم. می‌بینید؟ بسیار خب. او هم جاهل (عامی) و هم بی‌سواد بود. و بعد او بدانجا در حضور خداوند عیسی قدم گذارد، و او به وی گفت که کیست. بسیار خب، این تعیین کننده است.

۳۱۳. حالا، بحث آن یکی فرد بر علیه این چیست؟ "خب، بین، او این را باور کرد، بین که کیست. می‌دانید که او کیست. خب، او هرگز... او یک ماهیگیر است. او حتی الفبای

خودش را بلد نیست. من از او ماهی خریدم و او نمی‌توانست حتی یک رسید را امضاء کند. می‌بینید، این نوع مسائل هست! این نوع افرادی است که به این چیزها گوش می‌کنند." خداوند را شکر. آمین! می‌بینید؟ "چرا-چرا که... پدرش را ببینید! او یک فرد عامی بود. حتی آنها را به مدرسه نفرستاد." ولی کسی است که خدا او را به مدرسه فرستاد، و آن‌گونه که خدا می‌خواست او را تعلیم داد.

۳۱۴. من از نرفتن به مدرسه حمایت نمی‌کنم. امیدوارم این را متوجه باشید، ولی یک نماد است، چیزی که در آن متوجه می‌شوید. این نوع افراد و دلیلی که آنها متوجه این نمی‌شوند.

۳۱۵. و می‌دانید چیست؟ حتی یک... می‌توانم بگویم حتی یک سوم تمام یهودیان آن سرزمین هم هیچ چیزی درباره‌ی آمدن او نمی‌دانستند. و-و بعد، یک پنجم از آن یک سوم به او گوش کردند. و بعد، یک صدم از آن یک پنجم آن را پذیرفت. می‌دانید که او چند نفر را داشت، از تمام آن جماعت فقط دوازده نفر را داشت که پای صلیب ایستاده بودند. مابقی آنها کجا هستند؟ می‌بینید؟ هفتاد شاگرد او را ترک کردند.

۳۱۶. حال، مادامی که او داشت بیماران را شفا می‌داد، و همین‌طور ادامه می‌داد، بدون اینکه چیزی درباره‌ی تعلیمش بگوید. او فقط همین‌طور پیش می‌رفت، بیماران را شفا می‌داد و همه‌ی این چیزها. اوه خداوند! این، این روح خدا بود که بر او بود. به این ایمان دارید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] وقتی داشت بیماران را شفا می‌داد، عالی بود. "این ربی بزرگی است. همه‌ی شما برادران! همه‌ی شما باید او را به کلیسایتان دعوت کنید. وقتی صحبت از قوت باشد، این فرد حقیقتاً می‌تواند بیماران را شفا بدهد. باید ببینید. او عطای شفا دارد."

۳۱۷. خب، مسلماً آنها چند نفری را برای تقلید از آن خواهند داشت. حالا آنها از راه می‌رسند، چون هر گروه باید یکی از خودشان را داشته باشد.

حالا او می‌آید. و بعد، نخستین چیز، می‌دانید، یک روز او نشسته بود. "اوه، ربی! ما با تو همراه خواهیم شد."

۳۱۸. "بسیار خب، بنشینید، برویم." بسیار خب، هفتاد نفر را فرستاد.

سپس یک روز، بعد از انجام یک معجزه‌ی بزرگ، او نشست و شروع کرد به گفتن کلام به آنها. "در ابتدای نواختن..." بسیار خب، او شروع کرد به گفتن کلام به آنها، یعنی حقیقت.

آنها گفتند: "آه، حالا، یک دقیقه صبر کن! ها! از این مطمئن نیستیم." این برخلاف تعالیم آنها بود. فرض کنیم: "خب، می‌دانم که ما کنیسه و هر چیزی مانند آن را ترک کردیم، ولی برادران! شاید در اشتباه بودیم. بهتر است برگردیم، چون این فرد به معما سخن می‌گوید. او فردی عجیب است. نمی‌توانم این را درک کنم." می‌بینید؟ این چه بود؟ دانه از ابتدا هم پیش‌برگزیده نبود.

۳۱۹. سپس، نخستین اتفاق، می‌دانید، عیسی یک گروه خدمتی کوچک هم داشت، و با خادمان صحبت می‌کرد. آنها گفتند: "آه هام! بهتر است ما هم برگردیم، برگردیم و به تشکیلات ملحق شویم و دوباره اوراق خودمان را دریافت کنیم. چون این فرد، چه کسی می‌تواند فردی مثل او را درک کند؟ او در اینجا این را می‌گوید و در اینجا این را می‌گوید. آه!"

۳۲۰. سایر آنها در کشان این گونه نبود. او داشت به برخی از آنها معما نشان می‌داد، ولی به بقیه این طور نبود.

پس آنها او را ترک کردند. سپس او برگشت به سمت دوازده شاگردی که آنجا ایستاده بودند. و گفت: "شما هم می‌خواهید بروید؟" می‌بینید؟

۳۲۱. حالا نگاه کنید. پطرس گفت: "می‌دانی چیست؟ من قبلاً همیشه در آن مکان قدیمی شرکت می‌کردم. کجا می‌توانم بروم؟ به کجا می‌توانم بروم؟ بعد از اینکه کاری اینجا... نمی‌توانم دوباره به آن زباله‌دانی بازگردم، جایی که انواع تفاله‌ها جای دارند. می‌بینید؟ من... به کجا می‌توانم بروم؟ نمی‌توانم این کار را بکنم؟"

۳۲۲. مسیح گفت: "پس، بسیار خب، بیا، همراه شو." بفرمایید. می‌بینید؟ آن زمان، این

چگونه بود؟ دوازده نفر از میان حدود دو و نیم میلیون نفر. و منجی جهان در میان میلیاردها نفر و در عین حال فروتن، می‌بینید. فقط فروتن بمانید.

حال، با تمام آن فریسیان؛ و آن فاحشه‌ای که به آنجا آمد. زن گفت: "تو می‌بایست یک نبی باشی! می‌دانیم که ماشیح می‌آید، وقتی که بیاید، او این کار را خواهد کرد."

او گفت: "من همانم."

۲۲۳. زن گفت: "همین است." و از آنجا فاصله گرفت. سعی می‌کنید یک بار جلوی او را بگیرید؟ قادر نبودید.

۳۱- برادر برانهام! در نام عیسی مسیح، سلام. لطفاً توضیح بدهید کسی که در متی ۱۱:۲، مردی که ردای مناسب عروسی ندارد، لباس عروسی بر تن ندارد، کیست. می‌دانم که این مرد، نمی‌توانست بدون لباس عروسی وارد ملکوت گردد. این یک مهمان بود، می‌دانم که عروس نبود.

۳۲۴. بله، درست است. او نمی‌توانست یک... بله، او به داخل لغزید. می‌بینید؟ حالا ببینید. حال، من... می‌توان یک موعظه به این اختصاص داد.

حالا من ده دقیقه فرصت دارم، تا برای بیماران دعا کنم و این را به اتمام برسانم. به گمانم تنها به نیمی از سؤالات جواب داده‌ام. توجه کنید، ولی قصد دارم که تعجیل کنم، حتماً، بعد از این سؤال.

۳۲۵. اگر با عرف شرقی آشنایی داشته باشید، این اتفاقی است که افتاد. می‌بینید؟ زمانی که داماد دعوتنامه‌های عروسی خود را توزیع می‌کند، دعوتنامه‌های زیادی را پخش می‌کند. برای هر دعوتنامه‌ای که می‌فرستاد، یک دربان جلوی در می‌ایستاد تا ردایی بر تن او بکند. خواه ثروتمند بود و خواه فقیر، او... اگر ثروتمند یا فقیر بود، همه می‌بایست ردای عروسی بر تن می‌کردند.

۳۲۶. وقتی بر در می‌ایستادند، این را بر تن او می‌کردند، و این لباسی که خارج از عروسی بر

تن داشت را می‌پوشاند. او دعوت شده است، خواه میلیونر باشد و خواه گدا باشد. چه کشاورز باشد چه چاه کن، یا پولدار یا هرچه که باشد، اکنون او با ردا اینجاست. چون ردا در جلوی در به او پوشانده شده است، زمانی که او از در وارد شده است.

۳۲۷. حال، یوحنا ۱۰ را در نظر بگیرید، به گمانم همین باشد، او گفت: "من در هستم." می‌بینید؟ "من در ورودی... که از طریق آن وارد می‌شوید، هستم." حال او آنجا بر در ایستاده، و اینجا مردی هست که ردا را بر تن او می‌کند، یعنی روح‌القدس، تا هنگام ورود ردا ی عدالت را به او بدهد.

۳۲۸. حال، این فرد می‌بایست از طریق یک تشکیلات آمده باشد، از طریق یک پنجره، یا یک سوراخ به داخل خزیده باشد. بر سر میز آمده و آنجا نشسته است. بعد وقتی داماد می‌آید و نگاهی به اطراف می‌اندازد، او یک... قبلاً اینها اردک زشت بوده‌اند، حالا او اردک زشت است. می‌بینید؟ "تو با این وضعیت اینجا چه کار می‌کنی، بدون تعمید روح‌القدس و همه‌ی این چیزها؟ اصلاً چطور به اینجا وارد شدی؟" خب، او از جایی غیر از در اصلی وارد شده است. او بدون دعوتنامه‌ی وارد شده است. می‌بینید؟ او از طریق یک سیستم تحصیلاتی آمده است، یا چیزی شبیه به آن.

۳۲۹. او بدیشان گفت: "دست و پایش را ببندید؛ از اینجا بیرون بیندازید، به ظلمت بیرونی، جایی که گریه و فشار دندان بر دندان خواهد بود." می‌بینید؟ او به مقطع مصیبت‌ها وارد شد. می‌بینید؟ او از طریق در وارد شد. پس، بسیار خب، سؤال:

۳۲- آیا ایلای ملاکی ۴ همان ایلای اشاره شده در مکاشفه ۳:۱۱ خواهد بود؟ و آیا شاهدان دیگر... آیا دو شاهد دیگر دو فرد متفاوت خواهند بود؟

۳۳۰. بله، ایلای ملاکی ۴، ایلای ملاکی ۳ نخواهد بود، دیشب به این پرداختیم. "و آیا شاهدان دیگر، دو نفر آنها، متمایز خواهند بود؟" بله، آقا! تا جایی که مکاشفه‌ی ماست، موسی و ایلیا هستند. حال، نمی‌خواهم خیلی طولانی اینجا نگهتان دارم.

۳۳- اول پادشاهان ۱۹، برادر برانهام! به گمانم تعداد کسانی که سجده نکرده بودند...

۳۳۱. بله، درست است، هفتصد نفر بجای... متشکرم. درست است. بله این هفتصد نفر بجای هفت هزار نفر بود. "برادر برانهام!..." هفت هزار نفر بجای هفتصد نفر حال، دیدید؟

۳۳۲. می‌دانید، واقعاً، وقتی یک نفر این گونه می‌آید، تا-تا موعظه کند... می‌خواهم چیزی از شما پرسم، تا متوجه شوید.

هنگامی که ایلیا از بیابان آمد، یک پیغام داشت. او یگراست از بیابان بیرون آمد و رفت به سراخ پادشاه و به او گفت: "حتی قطره‌ای شبنم از آسمان نخواهد افتاد، مگر به خواست من." این کلامی بود که او داشت. و دوباره یگراست به بیابان بازگشت و کلامی به کسی نگفت. می‌بینید؟

۳۳۳. وقتی یک پیغام دیگر داشت، آمد و پیغامش را اعلام کرد. و دوباره برگشت، به بیابان رفت.

۳۳۴. حال، اگر دقت کرده باشید، هنگامی که سنگ بنیان را در آن خیمه نهادم، خدا گفت: "عمل مبشر را بجا آور." و اکنون زمان آنکه این کار مجزا شود دارد می‌رسد. یک چیز دیگر در حال رخ دادن است. بعد من... می‌بینید، من به اینجا می‌رسم و سعی می‌کنم عمل مبشر را انجام دهم و چیزهای دیگر، و می‌بینید که شما کجا هستید؟ می‌بینید؟ شما... اوه، من-من انتظار دارم که کلیسا به قدر کافی روحانی باشد تا درک کند.

۳۴- برادر برانهام! متوجه هستیم که الیاس باید سه بار بیاید. شما به ما می‌گویید که هم‌اکنون دو بار آمده است، و باز خواهد آمد. حال، آیا فردی که روح ایلیا بر وی خواهد بود، یکی از دو شاهد یعنی موسی و ایلیا نیز خواهد بود؟

۳۳۵. نه، نه، او از امت‌ها خواهد بود، برای کلیسای امت‌ها. خدا همواره، برای قوم خود می‌فرستد. "او نزد خاصان خویش آمد، و خاصانش او را پذیرفتند." او همیشه از آن خود را می‌فرستد، یعنی پیغام زمان را.

۳۳۶. زمانی که خدا داشت با یهودیان کار می‌کرد، هیچ نبی‌ای از امت‌ها نبود که بیاید. و هنگامی که خدا دارد با امت‌ها کار می‌کند، هیچ نبی یهودی وجود ندارد. زمانی که خدا به سمت یهودیان باز می‌گردد، نبی‌ای از امت‌ها نخواهد بود. می‌بینید؟ متوجه منظورم می‌شوید؟ بسیار خوب.

بعد از اینکه رבוده شدن اتفاق بیفتد...

۳۳۷. حال، یک زمان انتقالی خواهد بود، البته، یک پیغام به دیگری منتقل می‌شود. می‌بایست بدین صورت وارد شود، همان‌طور که توضیح دادم، مثل پولس برای امت‌ها و این قبیل چیزها. بسیار خوب.

۳۵- بعد از اینکه ربوده شدن اتفاق بیفتد، آیا کسی در کلیسا در انتها نجات خواهد یافت که در ربوده شدن نبوده باشد؟

۳۳۸. نه. آه-ها! دیگر خونی وجود ندارد. می‌بینید، دیگر شافی وجود نخواهد داشت. عصر امت‌ها به اتمام رسیده است. بعد از ربوده شدن کسی نجات نخواهد یافت، یا هیچ‌کسی در کلیسا، آه-ها! کلیسا. "هر که خبیث است، باز خبیث بماند، و هر که مقدس است، باز مقدس بشود." می‌بینید؟ این تحقق نخواهد یافت، نه بعد از رفتن کلیسا.

۳۶- برادر برانهام! متوجه شدم که شما در پیغام مهر اول به هفتاد هفته‌ی دانیال اشاره کردید. و در دانیال، در نوار دانیال، متوجه شدم، زمانی که انجیل به سمت یهودیان باز می‌گردد، هفتاد هفته آغاز خواهد شد. آیا هفتاد... یک هفته، هفت سال برای یهودیان باقی است؟ یا اینکه همچنان فقط نصف هفته، یعنی سه سال و نیم برای آنها باقی است؟

۳۳۹. فقط یک نصف هفته، در اولین نیم هفته، همان‌طور که پیشگویی شده بود، عیسی نبوت کرد. فقط یک نصف هفته برای آنها باقی است.

برادر برانهام! از آنجایی که این هفته برای بیماران دعا نکردید، آیا...؟! (این فقط یک درخواست است.)

برادر برانهام، ممکن است بعد از جلسه من را ببینید...؟ (این یک درخواست است، اینجا.)

۳۷- آیا ممکن است درباره‌ی اسیر شدن شیطان به مدت هزار سال و بعد رها شدنش برای نبرد-نبرد مکاشفه ۸:۲۰ توضیح بدهید؟ این چه رابطه‌ای با نبرد آرماگدون چنان که در مهر چهارم به آن اشاره شد، دارد؟ آیا جوج و ماجوج از میان مردم زمین جدید جمع می‌شوند؟

۳۴۰. خب، این یک سؤال طولانی است، و مجبورم فقط به نکات مهم پردازم. می‌بینید. حال، اولین مطلب. "آیا... شاید نتوانم توضیحش بدهم، تمام تلاشم را می‌کنم.

آیا ممکن است لطفاً توضیح بدهید که شیطان چگونه هزار سال در اسارت است، درحالی که دوباره در مکاشفه ۸:۲۰ برای نبرد رها شده است؟

۳۴۱. این نبرد آرماگدون نیست. نبرد آرماگدون در این سمت اتفاق می‌افتد، بسیار خب، در زمانی که مقطع مصیبت‌ها به اتمام رسیده است.

حال، این چه ارتباطی با نبرد جوج و ماجوج دارد؟

۳۴۲. هیچ ارتباطی ندارد. یکی این هزاره است، و دیگری در انتهای هزاره است.

... چنان که در مهر چهارم اشاره شده است؟ آیا جوج و ماجوج از بین مردم زمین جدید جمع می‌شوند؟

۳۴۳. شیطان از زندان خود خلاصی یافت، و رفت تا مردم را، بدکاران را جمع کند و آنها را به این مکان بیاورد. و خدا آتش و گوگرد از آسمان بر آنها باراند و آنها از بین رفتند، می‌بینید. در کل، دو نبرد متفاوت. سؤال:

۳۸- در رابطه با شصت و هشت میلیون کشته شده توسط کلیسای کاتولیک رومی، در چه زمانی از تاریخ این اتفاق افتاده؟ و در طول چه مدت زمانی این اتفاق افتاد؟

۳۴۴. کتاب اصلاحات عظیم اثر اشموکر را تهیه کنید. به گمانم برخی از این محققین آن را

داشته باشند. و این تاریخ کلیسا است. الآن به خاطر ندارم که در کدام صفحه است، ولی در زمانی اتفاق افتاد که این ساخته شد، یا توسط سنت آگوستین از اهالی هیپو در آفریقا به کلیسا داده شد. این در سال ۳۵۴ بعد از میلاد بود. و تا سال ۱۸۵۰ دوام داشت، کشتار ایرلند. پس این زمان می‌شود از ۳۳ یا ۳۰ بعد از میلاد... ۳۵۴. باید تاریخ درست را بگویم. از سال ۴-۵-۳ بعد از میلاد تا سال ۰-۵-۸-۱، ۱۸۵۰، بر طبق تاریخ، شصت و هشت میلیون پروتستان کشته شدند، و در تذکره‌ی شهدای کاتولیک رومی ثبت شده است، بعلت مخالفت با پاپ روم، این تاریخ است. اگر می‌خواهید بگویند که اشتباه است، خب، پس شاید جرج واشنگتن هم اینجا نبوده، یا آبراهام لینکلن. می‌دانید، هیچکدام از ما در آن زمان زیست نکرده‌ایم که شاهد آن باشیم. ولی به هر حال ایمان داریم که آنها اینجا بوده‌اند. نشانه‌های اینکه آنها اینجا بوده‌اند را می‌بینم.

۳۹- برادر برانهام! باب نوزدهم... آیه‌ی هجدهم: " اما در اسرائیل هفت هزار نفر را، هفت هزار نفر را باقی خواهیم گذاشت که زانوهای... زانوهای ایشان نزد بل خم نشده و تمامی دهان‌های ایشان او را نبوسیده است. " لطفاً این را برای من توضیح بدهید، در ارتباط با هفتصد نفر.

۳۴۵. هفت هزار نفر بود. می‌بینید؟ و این «بوسیدن بل»، آیا نمی‌دانید چند نفر در اینجا قبلاً کاتولیک بوده‌اند؟ قطعاً. می‌بینید؟ شما مجسمه‌ها را می‌بوسید. می‌بینید؟

۳۴۶. و به خاطر داشته باشید. در زمان بابل و نوکدنصر، زمانی که سلطنت امت‌ها برقرار شد، می‌بینید، زمانی که سلطنت امت‌ها برقرار گردید، با پرستش انسان وارد شد. نوکدنصر مجسمه‌ای از یک انسان ساخت و اگر ذهنی روحانی دارید، حالا به این مکاشفه گوش کنید. آن روح، انسانی که مکاشفه‌اش، یعنی مجسمه‌اش را ساخت، توسط مکاشفه‌اش، دانیال بود، یک انسان مذهبی که داشت پرستیده می‌شد. می‌بینید؟ چون نامش را بُلطَشَصْر نهاد، این طور نبود؟ بُلطَشَصْر که نام خدای او بود. و او هیکلی از آن خدا ساخت، که صورت دانیال بود. و دانیال از اینکه آن هیکل را سجده کند، سر باز زد. می‌بینید؟ می‌بینید؟

۳۴۷. و حالا دوباره اینجاست. حالا نگاه کنید. سلطنت امت‌ها توسط نبوکدنصر در ایام بابل برقرار گردید، یک پادشاه از امت‌ها، با کنار هم قرار دادن کلیسا و دولت، با گرفتن یک... یا تصویر یک فرد مقدس و اجبار کردن پرستش آن. سلطنت امت‌ها در پاها به پایان می‌رسد. با دستخط روی دیوار، با یک قدرت سیاسی که کلیسا و حکومت را متحد ساخته؛ تا بوسه‌ی مجسمه‌ها را دوباره زور کند، می‌بینید، همان چیز، صورت یک انسان مقدس.

۴۰- برادر برانهام! زمانی که این ربوده شدن اتفاق می‌افتد، هنگامی که ربوده شدن اتفاق می‌افتد، آیا بچه‌های کوچکی که فرق درست و غلط را نمی‌دانند، ربوده می‌شوند؟

اگر نامشان در دفتر باشد، بله. درست است. می‌بینید؟ بسیار خب.

۴۱- برادر برانهام! شما دیشب گفتید که... هفتصد نفر بودند که باید به موعظه‌ی ایلیا نجات می‌یافتند، منظورتان هفت هزار...؟

۳۴۸. بله، درست است. لطفاً از این بابت من را ببخشید. اشکالی ندارد، بله، منظورم همین بود.

برادر برانهام! ممکن است تفسیر...؟ بعد از اینکه باز کردید... برادر برانهام! آیا (م.ق.ط...) مقطع...

عذر می‌خواهم، "آیا مقطع...؟" تقصیر شما نیست، مربوط به من است. می‌بینید.

۴۲- آیا بعد از اینکه شما مهر هفتم را گشودید، مقطع فیض تمام خواهد شد؟

۳۴۹. امیدوارم که این‌طور نباشد. نه، نه، دوستان! این را به فکرتان راه ندهید دوستان. فقط به پیش بروید. سبب‌زمینی‌هایتان را برداشت کنید، به کلیسا بروید و بروید. اگر فردا صبح اتفاق بیفتد، شما مشغول به کاری که می‌بایست انجام دهید، یافت خواهید شد. شروع نکنید به...

۳۵۰. وقتی این کار را می‌کنید، همان چیز را از هدفی که برایش مقدور شده، منحرف می‌کنید. یک فکر خاص و ویژه می‌یابید و درمورد آن امور به ایده‌های خودتان می‌رسید. ایده‌های خودتان را برنگیرید. فقط وقتی می‌نشینید و به چیزی مثل آن گوش می‌کنید،

بگویید: "شکرت ای خداوند! می‌خواهم نزدیک‌تر به تو گام بردارم." می‌بینید؟
"می‌خواهم..." نروید بگویید: "همه چیزم را خواهم فروخت."

۳۵۱. یک نفر آن روز قبل از اینکه اینجا را ترک کنیم، به اینجا آمد. و می‌گفت: "جلال بر
خدا! می‌توانید به من بگویید فلان فرد بزرگ کجاست؟"

گفتم: "خیر."

۳۵۲. "اوه، بله، آقا!" گفت: "این فرد... گفت: "این فرد رئیس میسیون صوتی است؟"

گفتم: "چی؟"

گفت: "میسیون صوتی."

گفتم: "متوجه نمی‌شوم."

و او گفت: "اوه... گفت: "این فرد رئیس است."

گفتم: "گفتید اسمش چه بود؟"

۳۵۳. او گفت: "به گمانم، برانهام، چیزی مثل این، براون یا برانهام."

گفتم: "خب، اسم من برانهام است."

او گفت: "شما رئیس میسیون صوتی هستید؟"

گفتم: "نه، آقا!"

او گفت: "خب، سلطنت هزارساله کجاست؟"

گفتم: "اطلاعی ندارم."

۳۵۴. او گفت: "چرا، شما یک... منظورتان این است که این-این-این اینجا در جریان است،

و شما از آن اطلاعی ندارید؟"

۳۵۵. او گفت: "خب، جلال بر خدا!" گفت: "چند دوست دارم که آمدند و به من گفتند." و گفت: "من از کار استعفا دادم، هنوز لباس کارش را بر تن داشت. گفت: "برادر! من هزاره را می‌خواهم."

۳۵۶. و من گفتم: "خب، به-به گمانم کمی سردرگم هستید، این طور نیست برادر!؟"

۳۵۷. در همان زمان یک ماشین به آن سمت آمد، یک تاکسی و زن گفت: "صبر کن، صبر کن، صبر کن..." یک خانم به سمت من آمد و گفت: "حالا، شما باید برای شوهر من دعا کنید."

گفتم: "بله، خانم؟ جریان چیست؟"

۳۵۸. او گفت: "خب، تا جایی که می‌دانم، باید یک ماه در نوبت ماند برای یک ملاقات، تا کارت دعا دریافت کرد."

و من گفتم: "چی؟"

۳۵۹. و او گفت: "بله، آقا!" گفت: "من مستأصل هستم. شما باید برای شوهر من دعا کنید."

گفت: "حتماً، او کجاست؟ او را بیایید."

۳۶۰. آن مرد کنار ما ایستاده بود، مبهوت نگاه می‌کرد، گفت: "شما هم برای بیماران دعا می‌کنید؟"

گفتم: "بله، آقا!"

۳۶۱. گفت: "گفتید اسمتان چه بود، برانهام؟" گفتم... گفت: "و هیچ چیزی درباره‌ی هزاره نمی‌دانید؟"

۳۶۲. گفتم: "خب، نه... نمی‌دانم" گفتم: "من-من این را متوجه نمی‌شوم، فقط در کتاب مقدس."

۳۶۳. او گفت: "نه، همین الآن است، مردم از همه جا آمده‌اند."

گفتم: "کجاست؟"

او گفت: "جفرسونویل، ایندیانا. درست زیر پل."

۳۶۴. گفتم: "آقا! شما مرا گیر انداختید." و گفتم: "من هیچ چیزی از آن نمی‌دانم." گفتم:

"برویم داخل، شاید بتوانیم بنشینیم و در این مورد با هم صحبت کنیم." و این کار را کردیم.

۳۶۵. می‌بینید، دوستان! هرگز مشتاق یک خدمت نباشید. می‌دانید منظورم چیست. می‌بینید؟

همان جایی که هستید، خوشحال‌تر خواهید بود. می‌بینید؟ فقط به پیش بروید.

۴۳- بعد از ر بوده شدن عروس، کلیسایی که می‌بایست از دوران مصیبت‌ها عبور

می‌کرد، در چه زمانی در داوری خواهد ایستاد؟ (در داوری نخواهد ایستاد...) آیا

قبل از هزاره است یا بعد از آن؟

چون "کلیسا" اوه، عذر می‌خواهم. عذر می‌خواهم، هرکس که این را نوشته است. "چه

زمانی کلیسایی که..."

بعد از ر بوده شدن عروس، کلیسایی که می‌بایست از دوران مصیبت‌ها عبور

می‌کرد، در چه زمانی در داوری خواهد ایستاد؟ آیا قبل از...؟

۳۶۶. بعد از آن. "سایر مردگان برای مدت هزار سال زنده نشدند." آنهایی که با عروس نرفته

بودند. ببینیم:

۴۴- شما بارها گفتید که کمونیسم توسط خدا بلند کرده شده است تا هدف او

را اجرا کند، مثل نوک‌دنصر پادشاه. حال کمونیسم کجا در تصویر قرار

می‌گیرد... که سرانجام... انجام خواهد داد؟ سرانجام آن چگونه خواهد بود؟

خیلی از محققین بر این باور هستند که پادشاه شمال، جوج و ماجوج که در

کتاب مقدس اشاره شده است، بر علیه اسرائیل خواهد برخاست... (متوجه نمی‌شوم

این چیست. بله. بله.) به گمانم... از بعضی نوارهایی که دریافت کردم، شما گفتید

که نهایتاً یک... که کمونیسم نهایتاً کاتولیکسیم را، یا واتیکان را با یک انفجار از

بین خواهد برد. آیا این درست است؟

۳۶۷. بله، مکاشفه ۱۶، این را خواهید دید، و مکاشفه ۸:۱۸ و ۱۲. اگر این شخص اینجاست، می‌خواهد که این تکه کاغذ را در این مورد بگیرد، و می‌تواند مستقیماً آن را ببیند. بله. می‌بینید. "وای، وای ای شهر عظیم! زیرا در یک ساعت عقوبت تو آمد." می‌بینید، تجار و همه‌ی چیزهای دیگر که کالای او را تأمین می‌کردند. این‌گونه خواهد بود. درست است. و...

۳۶۸. کمونیسم را فراموش کنید. می‌بینید؟ این در جهان چیزی نیست به جز یک مشت افرادی که مانند بربرها هستند که بی‌دین‌اند. این یک سیستم است. بگذارید یک چیزی به شما نشان بدهم، نشان بدهم که این چقدر ساده است. چرا که، تنها یک درصد از روسیه است که کمونیست است. می‌بینید؟ یک درصد، پس، نود و نه درصد آنها هنوز در طرف مسیحی بودن هستند. یک درصد، و یک درصد چطور می‌تواند نود و نه درصد را کنترل کند؟ همین باید اینجا این را به شما توضیح بدهد. اگر خدا اجازه‌ی این را نمی‌داد، آنها مدت‌ها قبل آن را بیرون می‌انداختند. می‌بینید؟ قطعاً.

۴۵- برادر برانهام! شما گفتید که روم دولت و اختیار یهودیان را در سه سال و نیم آخر در دست می‌گیرد. آیا این قرار است در سه سال و نیم نخست مصیبت‌ها باشد یا در سه سال و نیم آخر خواهد بود؟ آیا این درست است؟

۳۶۹. این در سه سال و نیم آخر خواهد بود. درست است. از اولین، چون آن الحال گذشته است.

یکی دیگر بعد از این داریم.

۴۶- برادر عزیزم! آیا ایلیای ملاکی ۴:۵ هم به بیابان می‌رود، همان‌طور که اول پادشاهان ۱۷ به ما می‌گوید که آن یکی ایلیا این کار را کرد؟

۳۷۰. خب، نمی‌توانم دقیقاً بگویم که این کار را خواهد کرد، که به بیابان خواهد رفت. ولی این خواهد بود، او... ایلیش و ایلیا، به این توجه کرده‌اید؟ اغلب مردان این چنین کسانی هستند که فاصله می‌گیرند، از مردم فاصله می‌گیرند. آنها خیلی غریب هستند. خیلی با مردم در ارتباط نیستند.

۳۷۱. توجه کرده‌اید که ایسح چگونه بود، و ایلیا و یحیی تعمید دهنده و طبیعت آن روح، می‌دانید. و آنها... معتقدم که این فرد دوستدار بیابان خواهد بود، و شاید در بیابان بماند. مطمئن نیستم. گاهی اوقات این کار را می‌کردند. ایسح این کار را نکرد، ولی ایلیا کرد، و بعد، یحیی، او در بیابان زندگی می‌کرد.

۳۷۲. و گفتنش سخت است، این انبیا دیگر. وقتی که از یهودیه خارج می‌شدند، نمی‌دانم که کجا ساکن می‌شدند. یک جایی در کوه‌ها سکنی می‌گزیدند، یا هر کاری که در ایام نوتشان می‌کردند، من-من نمی‌دانم که چه کار می‌کنند. اما شما... چیزی که سعی می‌کنم بگویم این است: "آنها، آیا آنها، آیا آنها یک...؟" دارند سعی می‌کنند پرسند: "آیا آنها ساکنان بیابان خواهند بود؟"

۳۷۳. خب، برای اینکه بیابان کافی برای سکونت داشته باشند باید به شمال استان بریتیش کلمبیا بروند، یا جایی مانند آن. می‌دانید. پس این کسی خواهد بود... تمام جاهای بکر از میان رفته است؟ می‌بینید؟ دیگر جایی باقی نمانده. می‌بینید؟ تنها چیز، آنها ممکن است دوستدار بیابان و طبیعت باشند، و زیاد در آنجا بمانند، و آنها... می‌توانید متوجه ذات و طبیعت آنها بشوید که سازش‌ناپذیر است، و زمانی که بیاید، شما خواهید دانست. آنها خواهند دید. شما-شما کاملاً بیدار و هشیارید.

۳۷۴. حال، این یک سؤالی است که نمی‌دانم چگونه به آن پردازم. و یکی دیگر هم درست قبل از آن دارم، و بعد می‌خواهم از آنها بخواهم که یک دقیقه ضبط نوار را متوقف کنند.

۴۷- اگر خدا تنها یک شخصیت است، چرا و چگونه می‌توانست بر کوه تبدیل هیئت با خودش صحبت کند؟

۳۷۵. خب، من تازه این را توضیح دادم، می‌بینید. می‌بینید؟ می‌خواهم این را از شما پرسیم. می‌خواهم که... زمانی که عیسی نزد پدر دعا کرد، می‌بینید.

[برادر برانهم شروع می‌کند به صحبت کردن با یک برادر در میان جمعیت]. باور دارم که

شما تعمید روح‌القدس را دارید برادر! ندارید؟ یک لحظه سرپا می‌ایستید؟ [برادر می‌گوید: "بله، آقا!"] من هم دارم. پس، این چیست؟ من مدعی این نیستم که در خودم این قدرت را دارم تا این اسرار را باز کنم. من قدرت ندارم که بیماران را شفا بدهم. این خداست.

۳۷۶. [برادر برانهام به صحبت با برادر ادامه می‌دهد.] به گمانم شما یک خادم هستید. اگر اشتباه نکرده باشم، شما اهل آرکانزاس^{۲۹۹} هستید. بسیار خب. و در شما، شما در خود این را دارید که انجیل را موعظه کنید. بطور معمول، شما در یک مزرعه و اطراف آن پرورش یافته‌اید. شما هیچ چیزی در این باره نمی‌دانید، ولی یک چیزی در شما وارد می‌شود، تا انجیل را موعظه کنید. شما به هیچ وجه مدعی اینکه این خود شما باشد، نیستید. این یک شخص دیگر است که روح‌القدس نام دارد. درست است؟ ["بله، آقا!"] بسیار خب.

۳۷۷. [برادر برانهام به صحبت با برادر در میان جماعت ادامه می‌دهد.] حالا می‌خواهم از شما پرسم... روح‌القدس در شما ساکن است، درست است؟ [برادر می‌گوید: "درست است."] آیا با او تکلم می‌کنید؟ ["بله، آقا!"] با او حرف می‌زنید؟ نزد او دعا می‌کنید؟ بسیار خب. این تمام چیزی است که می‌خواهم. بسیار متشکرم.

می‌بینید؟ حالا متوجه می‌شوید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۳۷۸. از شما یک چیز می‌پرسم. چطور بود که وقتی... عیسی در یوحنا ۳، گفت: "وقتی پسر انسان بیاید، که اکنون در آسمان است." می‌بینید؟ "اکنون در آسمان است... به زمین بیاید." می‌بینید؟ "پسر انسان که در آسمان است." و درعین حال او آنجا ایستاده بود و با آن فرد صحبت می‌کرد. حالا شما این را به من جواب بدهید. عیسی و پدر همان یک شخص واحد هستند.

۳۷۹. درست مانند روح‌القدس در من؛ شما دارید من را می‌بینید که موعظه می‌کنم، ولی این من نیستم.

این من نیستم که می‌تواند کلامی بگوید و همان‌طور که مطلعید، یک حیوان را بوجود بیاورد، آنجا بنشیند و به آن نگاه کند، بعد حیوان را بکشد و بخورد. این قدرت خلق‌کنندگی است. این در یک بشر قرار ندارد.

۳۸۰. این من نیستم که می‌تواند یک پسرپچه را بگیرد... دکترها او را به پشت خوابانده‌اند، با مشکل قلبی، امشب. و بگوید: «ویلیام برانهام چنین می‌گوید؟» خیر. «**خداوند چنین می‌گوید**، تمام شده است.» و صبح روز بعد او را نزد دکتر ببرند، و کاملاً از بین رفته باشد.

۳۸۱. و کودکی با سرطان خون، تا جایی که چشمانش از حدقه در آمده و کاملاً زرد شده است، و شکمش، زمانی که او را به بیمارستان می‌برند تا به او خون تزریق کنند که حتی بتواند تا اینجا بیاید. و پنج دقیقه بعد، برای همبرگر گریه می‌کند! روز بعد او را نزد دکتر می‌برند و نمی‌توانند حتی اثری از آن بیابند. آیا این «ویلیام برانهام چنین می‌گوید» است؟ این «**خداوند چنین می‌گوید**» است. درعین حال، او فردی متمایز از من است، ولی تنها طریقی که او آشکار شده، از طریق من است. می‌بینید؟

۳۸۲. این طریقی است که عیسی و پدر بودند. عیسی گفت: «این من نیستم که اعمال را بجا می‌آورد، بلکه پدری که در من ساکن است.»

حال «پسر انسان باید از آسمان نازل شود، که اکنون در آسمان است.» می‌بینید؟ این چه بود؟ او در همه جا حاضر بود، چون او خدا بود.

۳۸۳. حال، این دیگری، من... [برادر برانهام یک بار با انگشتانش بشکن می‌زند.] می‌خواهم این کلمات را بگویم.

توضیح بدهید، چیزی را که داشتید از آن صحبت می‌کردید...

[فضای خالی روی نوار... یک برادر در میان جمعیت به زبان‌ها صحبت می‌کند.] متشکریم، پدر ما، ای خداوند! برای روح، برای اینجا بودن متشکریم. و به ما گفته شده است، پدر! که یک بار، هنگامی که دشمن داشت وارد می‌شد، روح بر یک نفر ریخته شد و بر او نبوت

نمود، و به او گفت. این همه چیز را مشخص نمود، تا جایی که می‌دانستند چگونه بروند و دشمن را شکست بدهند، و کجا دشمن را بیابند.

۳۸۴. و شکر می‌کنم پدر! که تو همان خدایی هستی که همواره بوده‌ای. تو همچنان همان هستی. ما تغییر می‌کنیم و ادوار تغییر می‌کنند و زمان‌ها و مردم تبدیل می‌شوند. ولی تو هرگز تغییر نمی‌کنی. روش‌های تو همواره همان است. فیض تو همان است. اعمال تو همان است، چون بی‌نظیر هستند، و فراتر از هر دانش انسانی است که بخواهد آن را درک کند.

۳۸۵. پس شکرگزاریم، خداوند! که اسرار تو در دل‌های خادمینت مخفی است. و از این بابت خرسندیم، خداوند! و باشد تا مانند نورهای تابان پیش برویم... از مکانی به مکان دیگر، و در تلاش باشیم، با محبت، تا دیگران را وارد کنیم، تا تو خود را در هر گوشه‌ای پهن کنیم، و تور بیندازیم، تا مطمئن شویم که هر ماهی‌ای که متعلق به توست را صید کنیم. و بعد بره، عروس خویش را بگیرد، تا همواره در کنار وی باشد. ما منتظر آن زمان هستیم، به واسطه‌ی نام مسیح، آمین!

۳۸۶. چند بیمار اینجا هستند؟ دستانتان را بلند کنید. خب، به نظر می‌رسد حدود... دوباره دستانتان را بلند کنید. حدود یک، دو، سه، چهار، پنج، شش، هفت، هشت، نه، ده، یازده، دوازده، سیزده، چهارده، پانزده، شانزده، هفده، هجده، نوزده، بیست... [برادر برانهام و یک نفر دیگر به آرامی تعداد دستان بلند شده را می‌شمارند.] چهل و هفت، حدود چهل و هفت. بسیار خب.

۳۸۷. ساعت یازده و سی دقیقه است. همین الان می‌توانیم برای بیماران دعا کنیم، امشب را در... می‌خواهید این کار را بکنیم؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۳۸۸. به گمانم همین الان زمان مناسبی برای انجام آن باشد. می‌گویم چرا، روح‌القدس، همین‌جا ایستاده، و درحال مسح کردن است. حالا، تا جایی که وارد این روح شده‌ایم، و می‌بینید که چیزی، می‌دانید که یک چیزی اینجا حضور دارد. و اگر بتوانید باور داشته باشید،

باید همین الآن باور داشته باشید. می‌بینید؟ اگر قرار است اصلاً ایمان داشته باشید، زمانش الآن است.

۳۸۹. حال، از شما می‌خواهیم که کاملاً در سکوت بیایید. کسانی که آنجا در راهرو هستند که دستشان را بلند کردند، به این راهرو بیایند و بعد از این طرف بروند. و بعد راهرو به راهرو به آنها می‌پردازیم. فقط چهل و پنج و چهل و شصت نفر هستند و خیلی طول نخواهد کشید.

۳۹۰. حال می‌خواهم از برادر نویل بخواهم اگر ممکن است بیاید، با من به اینجا بیاید و می‌خواهیم که با هم برایشان دعا کنیم.

۳۹۱. نخست، کسانی که الآن دارند به راهرو وارد می‌شوند، برای یک لحظه سرپا بایستید، تا بتوانیم اینجا برای شما دعا کنیم و بر همه دست بگذاریم. درست است، همه‌ی کسانی که می‌خواهند به صف دعا بیوندند، کسانی که می‌خواهند به صف دعا بیوندند. می‌بینید؟ حال، حال وقت را حفظ می‌کنیم که بتوانیم انجامش بدهیم، حالا می‌خواهیم برایتان دعا کنیم.

۳۹۲. ببینید، دوستان! اجازه بدهید این را برایتان توضیح بدهم. عیسی مسیح این را گفت: "این آیات همراه ایمانداران خواهد بود." حالا دقت کنید. او هرگز نگفت: "اگر برایشان دعا کنند"، "اگر دست‌ها بر بیماران بگذارند، شفا خواهند یافت!" و اگر خدا می‌تواند مورد زایل نشدنی سرطان خون را بگیرد، و دختر بچه‌ای که خودش نمی‌تواند ایمان داشته باشد، و آن را کاملاً سلامتی ببخشد؛ اگر می‌تواند مورد بعدی را بگیرد، یک پسر بچه‌ی کوچک را، و چنان شفایش ببخشد که دکترها نتوانند اثری از تب روماتیسمی را در خون ببینند، برای شما چه کاری می‌تواند بکند؟ حال، آن دوستان کوچک، متوجه نمی‌شوند که دعا چه خواهد بود. فقط بر آنها دست گذاریم، و این کار را تمام کرد. ما می‌توانیم این را درک کنیم.

حال، درحالی که ایستاده‌اید، دعا کنیم...

۳۹۳. پدر آسمانی! با حضور عظیمت که در اینجاست، روح‌القدس عظیم، همانی که تصویرش را داریم، همانی که در کتاب‌مقدس می‌خوانیم، حضورش اکنون همین‌جاست. اکنون دارد خودش را از طریق جسم انسانی مکشوف می‌سازد.

۳۹۴. بدون حتی یک بار خطا در طول سال‌ها او را دیده‌ایم که قادر است افکار دل بشر را آشکار سازد، تا گناهی را که مرتکب شدند، مکشوف سازد؛ دقیقاً به آنها بگوید چه اتفاقی افتاده است و چه خواهد بود، بدون حتی یک خطا! پس، می‌دانیم خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب همچنان در شخص عیسی مسیح خدا باقی می‌ماند.

۳۹۵. و اکنون با نزول روح او از آسمان، تحت خونی ریخته شده در جلجتا، که در میان قوم می‌آید، تا درست قبل از سوزاندن جهان خود را در جسم بشری آشکار سازد، روح‌القدس عظیم در جسم بشری نمایانگر شده است. آن مردم گران‌بهایی که کفاره‌ی خون را پذیرفته‌اند، روح‌القدس وجودشان را دربر می‌گیرد، خدا، در جسم بشری نمایانده شده است.

۳۹۶. بنابراین، این دیگر فقط جسم بشری نخواهد بود، که فقط عمل را انجام بدهد. مانند تعمید و چیزهای دیگر، با یک مأموریت که، "این آیات همراه ایمانداران خواهد بود." یا دست‌گذاردن بر بیماران، بلکه روح‌القدس از سلامتی یافتن آنها اطمینان حاصل می‌کند. اگر بتوانند ایمان داشته باشند. حال، پدر! می‌دانیم که این چیزها حقیقت هستند.

۳۹۷. این افرادی که سرپا هستند، می‌خواهند از زیر دستان خادمینی که روح‌القدس را یافته‌اند، عبور کنند. و خادمین آماده‌اند، خداوند! تا بر بیماران دست بگذارند. و می‌دانیم، پدر! که این افراد اگر فقط ایمان داشته باشند، هر کلامی که وعده داده‌ای، باید واقع بشود... و این نمی‌تواند بدون ایمان اتفاق بیفتد، چون بدون ایمان کسب رضامندی خدا محال است. نمی‌توانیم این کار را بکنیم.

۳۹۸. و اکنون با ایمان، و باور به وعده‌ای که در برابر ما قرار گرفته است، با مهرهای کتاب‌مقدس که برای ما گشوده شده است، که خدا کلام خویش را حفظ می‌کند! باشد تا

این افراد گران‌بها که بیمار هستند، خداوند!... و احساسی که من بر ایشان دارم، بعنوان یک بشر در یک بدن فانی مثل بدن آنها. و اکنون... همان روح‌القدس که در درون ما ساکن است، در ایشان ساکن است. و ما برای یکدیگر احساس ناراحتی می‌کنیم. و می‌دانیم که عهد جدید در خون تازه... اگر آن کهنه شفا را در برداشت، چقدر بیشتر این «تازه و بهتر» عمل خواهد کرد؟ پدر! چنین بشود که این افراد قاصر نباشند، بلکه درحالی که از دستان خادمیت عبور می‌کنند، شفای خود را بیابند، به واسطه‌ی نام عیسی مسیح، آمین!

۳۹۹. حال-حال، این طرف بنشینید درحالی که این طرف جلو می‌آید. و بعد این سمت برمی‌گردد و سمت دیگر... حال، بعضی از شما برادران که خواهید ایستاد، به گمانم شما خادم هستید، تمام شما که در آنجا هستید.

دکتر کجاست، برادر تد؟ برادر تد! آیا شما می‌خواستید در صف دعا باشید؟ [برادر ند ایورسون^{۳۰۰} می‌گوید: "بله، من برای کس دیگری ایستاده‌ام."]^{۳۰۱} بسیار خوب، برادر تد! بسیار خوب. به محض اینکه برایتان دعا شد، به صف بیونید.

۴۰۰. خوب، کسانی که اینجا در این سمت هستند، یک لحظه بنشینند و من به کسانی که در این سمت هستند، خواهم پرداخت. بعد می‌آیم پایین و به راهروی وسط می‌پردازیم، و آنها را از این طرف برمی‌گردانیم. سپس به این راهرو و بعد از این سمت و برای همه دعا خواهیم نمود.

۴۰۱. می‌خواهم از برادر تدی بخواهم... او کجاست؟ [برادر تدی آرنولد^{۳۰۱} می‌گوید: "همین‌جا."]^{۳۰۱} بسیار خوب، می‌خواهم که سرود «طیب اعظم نزدیک است» را بنوازی. و نوازندگان پیانو، هر جایی که هستید، اگر ممکن است با او همراهی کنید.

۴۰۲. گوش کنید. زمانی را که این سرود داشت نواخته می‌شد و یک پسر بچه به روی جایگاه آورده شد را به خاطر دارید؟ دختر کوچولوی آمیش داشت «طیب اعظم نزدیک است» را

می‌نواخت. او موهای تیره‌ی بلند، یا-یا بلوندی داشت، یک دختر آمیخ یا منونایت، یکی از اینها، سرش را تکیه داده بود.

۴۰۳. و روح‌القدس به پسر بچه زد، فقط با دست‌گذاری، پاهایش فلج بود. از بغل من پایین پرید و دوان‌دوان از جایگاه پایین رفت. مادرش بلند شد و زمین خورد؛ یکی از اعضای منونایت، او می‌گفت، از ابتدا هم باور داشتم.

۴۰۴. روح‌القدس بر این دختر منونایت یا آمیخ قرار گرفت، یا هر چه که بود. پدر و مادرش آنجا نشسته بودند، با لباس‌هایشان... بعنوان منونایت یا هر چه که بود. او از پشت پیانو جست زد، درحالی که دستانش را در هوا بلند کرده بود. و موهای زیبایش از روی شانه افتاده بود، او شبیه یک فرشته شده بود. شروع کرد به آواز خواندن در روح، و وقتی این کار را می‌کرد، پیانو مدام داشت سرود «طیب اعظم نزدیک است، عیسی همدردی کننده‌ی بزرگ» را می‌نواخت.

۴۰۵. همه‌ی آنجا سرپا ایستاده بودند، هزاران نفر، به کلیدهای پیانو که بالا و پایین می‌رفت نگاه می‌کردند. «طیب اعظم نزدیک است، عیسی همدردی کننده‌ی بزرگ». مردم از روی ویلچرها و برانکاردها بلند شدند و به راه افتادند.

۴۰۶. همان خداوند عیسی اینجاست، امروز صبح، درست به همان صورتی که در آن زمان بود. حالا فقط ایمان داشته باشید.

اگر ممکن است، آن سرود را بنوازید، «طیب اعظم»، حالا همه دعا کنیم.

از درون سالن بیایند، از این طرف بروید، برگردید سر جایتان یا هر جایی که می‌خواهید بروید، همین‌طور که راهتان را باز می‌کنید. صدا در آن انتها واضح است؟ بسیار خوب. پس، برگردید به یک صندلی، سپس سرپا خواهیم ایستاد.

۴۰۷. حالا گوش کنید. درحالی که برای اینها دعا می‌شود، شما برای آنها دعا کنید. بعد وقتی برای شما دعا شد، آنها برایتان دعا خواهند کرد.

حالا، شما خادمینی که در این سمت هستید! سرپا بایستید. می‌خواهم درحالی که پیش می‌آیند، بر اینها دست بگذارید.

۴۰۸. حالا، همه، سرها خم شده، و سرتان را خم نگاه دارید. به دعا ادامه بدهید. و زمانی که عبور می‌کنید. سپس... بر شما دست گذارده می‌شود. به یاد داشته باشید، این وعده‌ی خدایی است که اسرار کتاب خویش را مکشوف می‌سازد. اسرار دل انسان را.

او خدایی است که این را تصدیق خواهم نمود، اگر ایمان داشته باشید. می‌بینید؟ حالا همه در دعا باشید.

حال شما برادران خادم! اگر ممکن است، سرپا بایستید.

بسیار خب، سرهایمان را خم کنیم.

۴۰۹. حال، خداوند عیسی! همین‌طور که افراد می‌آیند، وقتی عبور می‌کنند باشد که قوت خدای قادر بلافاصله ایمان ایشان را زنده سازد، همه چیز در نام عیسی.

۴۱۰. حال، بسیار خب، صف از این سمت شروع شود. از همه می‌خواهم بر آنها دست بگذارند. شما خادمین! وقتی عبور می‌کنند.

۴۱۱. [برادر برانهام و خادمین شروع می‌کنند به دست گزاردن و دعا کردن برای هر فرد، درحالی که از صف دعا عبور می‌کنند، و پایانست مدام سرود «طیب اعظم» را می‌نوازد.]

به نام خداوند عیسی!

به نام خداوند عیسی، دستانم را می‌گذارم برادر.

به نام خداوند عیسی!

خدایا، این را به خواهرم، روزلا عطا کن، در نام عیسی.

به نام عیسی مسیح!

به نام عیسی مسیح!

۴۱۲. شما بمانید، تا زمانی که آن صف به انتها برسد، مراقب آن باشید.

به نام خداوند عیسی...؟...؟

به خاطر داشته باشید، او فروتن است. فروتنانه بیایید.

۴۱۳. [حرف‌های برادر برانهام در این قسمت بریده بریده شنیده می‌شود، و برای چاپ کامل در بافت فکری بیان شده، کافی نمی‌باشند. صف دعا برای شش دقیقه و بیست و پنج ثانیه ادامه پیدا می‌کند.]

۴۱۴. [فضای خالی روی نوار. برادر بیلی پاول برانهام پشت میکروفن می‌آید و می‌گوید: "شما دوستان! ممکن است لطفاً کمی به عقب بروید؟ شما دوستان که در آن راهرو ایستاده‌اید! ممکن است از راهرو خارج بشوید و به سمت انتها بروید؟ لطفاً همین‌طور به عقب بروید. متشکرم. شما دوستان در راهروی میانی! ممکن شما هم دور بزنید؟"]

۴۱۵. [تنها بخشی از حرف‌های برادر برانهام در این قسمت شنیده می‌شود و برای چاپ کامل در بافت فکری گفته شده کافی نمی‌باشد. صف دعا به مدت دو دقیقه و بیست ثانیه ادامه پیدا می‌کند.]

برادر! شفایان را از عیسی مسیح دریافت کنید.

برادر میچل! شفایان را دریافت کنید.

برادر! شفایان را از عیسی مسیح دریافت کنید.

خواهر! شفا را از عیسی مسیح دریافت کنید.

شفایان را از عیسی مسیح دریافت کنید.

خواهر! شفایان را از عیسی مسیح دریافت کنید.

خواهر! شفایتان را از عیسی مسیح دریافت کنید.
 برادر! شفایتان را از عیسی مسیح دریافت کنید.
 برادر! شفایتان را از عیسی مسیح دریافت کنید.
 برادر! شفایتان را از عیسی مسیح دریافت کنید.
 برادرم! شفایتان را از عیسی مسیح دریافت کنید.
 خواهر! شفایتان را از عیسی مسیح دریافت کنید.
 خواهر! شفایتان را از عیسی مسیح دریافت کنید.
 شفا را دریافت کنید برادرم!

شفایتان را از عیسی مسیح دریافت کنید.
 برادر! شفایتان را از عیسی مسیح دریافت کنید.
 برادر! شفایتان را از عیسی مسیح دریافت کنید.
 برادر! شفایتان را از عیسی مسیح دریافت کنید.
 شفایتان را دریافت کنید.

خواهر! شفا را از عیسی مسیح دریافت کنید.
 شفا را دریافت کنید خواهر!

خواهر! شفا را از عیسی مسیح دریافت کنید.
 خواهر! شفا را از عیسی مسیح دریافت کنید.
 برادر! شفایتان را از عیسی مسیح دریافت کنید.

شفایتان را دریافت کنید برادر!

شفایتان را دریافت کنید خواهر!...؟...

شفایتان را دریافت کنید خواهر!...؟...

شفایتان را دریافت کنید برادر!

شفایتان را دریافت کنید.

شفایتان را دریافت کنید برادر!...؟...

شفایتان را دریافت کنید خواهر!...؟...

شفایتان را از عیسی مسیح دریافت کنید.

شفایتان را دریافت کنید.

شفایتان را دریافت کنید خواهر!...؟...، از عیسی مسیح.

شفا را دریافت کنید.

شفا را دریافت کنید خواهر!...؟...

شفا را دریافت کنید، در نام عیسی مسیح.

شفا را دریافت کنید، در نام عیسی مسیح، آمین! آمین!

شفا را دریافت کنید.

شفا را دریافت کنید.

شفایتان را دریافت کنید.

شفایتان را دریافت کنید.

شفایتان را از عیسی مسیح دریافت کنید.

۴۱۶. [برادر ییلی پاول برانهام پشت میکروفن می‌آید و می‌گوید: "کس دیگری می‌خواهد به صف دعا بپیوندد؟ ممکن است لطفاً ملحق شوید؟ اگر کس دیگری می‌خواهد در صف دعا باشد، لطفاً وارد شوید."]]

برادرم! شفایتان را از عیسی مسیح دریافت کنید.

خواهر! شفایتان را از عیسی مسیح دریافت کنید.

برادر! شفایتان را از عیسی مسیح دریافت کنید.

۴۱۷. خواهر وود! شفایتان را از دست عیسی مسیح دریافت کنید.

شفایتان را دریافت کنید...؟...؟...

شفا را دریافت کنید...؟...؟...

۴۱۸. شفا را دریافت کنید خواهر رابرسون! از دست عیسی مسیح.

شفا را دریافت کنید برادرم! از دست عیسی مسیح.

شفا را دریافت کنید خواهر!...؟...؟... از دست عیسی مسیح.

به نام عیسی مسیح، شفایتان را دریافت کنید.

شفایش بده، به نام عیسی مسیح.

شفا را دریافت کنید خواهر!...؟...؟...

شفایت را دریافت کن پسرم! از عیسی مسیح.

برادر ویرتز! شفایتان را دریافت کنید برادر! از عیسی مسیح.

خواهر! شفایتان را از عیسی مسیح دریافت کنید.

شفایتان را دریافت کنید برادر...؟...

برادر! از طریق نام عیسی مسیح، دریافت...؟...

به نام عیسی مسیح...

به نام عیسی مسیح...

به نام خداوندان عیسی مسیح، شفایتان را دریافت کنید.

به نام خداوندان عیسی مسیح، شفایتان را دریافت کنید برادرم!

به نام عیسی مسیح...؟...

به نام عیسی مسیح، شفایتان را دریافت کنید خواهر!

به نام عیسی مسیح...؟...

۴۱۹. [برادر بیلی پاول برانهام پشت میکروفن می‌ایستد و می‌گوید: "این تمام کسانی است که می‌خواستند الآن برایشان دعا بشود؟"]

۴۲۰. [برادر لی ویل با برادر برانهام صحبت می‌کند.] دستان خداوند عیسی به شما عطا کند، برادر ویل، این درخواست برای یکی از عزیزانتان است. در نام عیسی، آمین!]

۴۲۱. [برادر بیلی پاول برانهام با برادر برانهام صحبت می‌کند.] بیلی پاول! هر تعداد کارت دعا که توزیع کرده‌ای... اکنون شفایتان را دریافت کنید، در نام عیسی مسیح.

طیب اعظم نزدیک است

عیسای همدردی کننده

دل‌های مایوس را به مرور می‌آورد

اوه، آواز عیسی را بشنوید

همه با هم

شیرین‌ترین نام در سرود سرافین
 شیرین‌ترین نام بر زبان فانی
 شیرین‌ترین نغمه‌های سراییده شده

۴۲۲. خدایا! بر این زوج دوست داشتی که به دنیا آورده، یکی از...؟... درخواستشان را دریافت کنند، خداوندا! در نام عیسی مسیح!

۴۲۳. ...؟... از عیسی مسیح، شخصی که الآن خواهر در ذهن دارد، قوت خدا با آن درخواست همراه شود. باشد تا نجات یابد. عطا کن خداوندا! آمین!

۴۲۴. خداوند خدا! در نام عیسی، خواسته‌ی این مرد را عطا کن. برای او دعا می‌کنم، خداوندا! با دعای خویش، آمین!

۴۲۵. اوه، این عالی نیست! [جماعت شادی می‌کنند و می‌گویند: "آمین!"] ایمان دارم هر فردی که امروز صبح می‌آید، تحت این مسح فوق‌العاده، ایمان-ایمان دارم اگر فقط... حال، به دنبال یک چیز عظیم و بزرگ نباشید. فقط ایمان به چیزهای ساده‌ای که وعده داده را به خاطر داشته باشید.

۴۲۶. حال، همه با هم این را بگوییم: [جماعت بعد از برادر برانهم تکرار می‌کند.] "ما به دنبال چیز بزرگی نیستیم، بلکه در نام عیسی، وعده‌ی او را می‌پذیریم."

۴۲۷. این تمامش می‌کند. این، آن را معین می‌سازد. [جماعت با صدای بلند به شادی می‌پردازند.] آمین! خدا به شما برکت بدهد!

مهر هفتم

۱. متشکرم برادر! در حالی که سرپا ایستاده‌ایم، دعا کنیم.

۲. خدای قادر! آفریننده‌ی حیات و بخشنده‌ی تمام نیکویی و عطایای روحانی! واقعاً شکرگزار اوقات بی‌نظیر و شگفت‌انگیز مشارکتی هستیم که در حضور تو داریم که یکی از اوقات برجسته‌ی زندگی ماست. خداوند! اوقاتی که هرگز آن را از یاد نخواهیم برد، مهم نیست که چه مدت باید بمانیم. و دعا می‌کنیم، خداوند! که در این شب آخر... در کلام این را در می‌یابیم که عیسی در شب آخر جشن در بین آنها ایستاد و آواز خود را بلند کرده گفت: "هر که تشنه باشد، نزد من آید!" و دعا می‌کنم، پدر آسمانی! که این امشب دوباره تکرار شود، تا بتوانیم آواز خداوند را بشنویم که ما را می‌خواند، و ما را به خدمت خویش در راه رفتنی نزدیک‌تر با خود می‌خواند. احساس می‌کنیم که در گشوده شدن این مهرها، الحال این صدا را شنیده‌ایم که می‌گوید ایام آخر است و زمان نزدیک است. این برکت را عطا کن، پدر! در نام عیسی مسیح و برای جلال او می‌طلبیم. آمین!

بفرمایید بنشینید.

۳. تمایل دارم این را اضافه کنم که در بین تمام جلساتی که در طول عمرم داشته‌ام، باور دارم که این هفته، باشکوه‌ترین اوقات تمام عمرم در جلسات بوده است. مهم نیست که چه... البته قبلاً شاهد انجام معجزات عظیم بوده‌ام، همین‌طور جلسات شفا، اما این چیزی فراتر از آن است. این یکی از اوقات عظیم و برجسته‌ی زندگی من بوده است که اینجا باشم. و شاهد این باشم که این خیمه‌ی کوچک این نگاه متفاوت را دارد، و نه تنها این، بلکه نگرش درونی به یک دیدگاه متفاوت.

۴. و حالا، داشتم از بیلی می پرسیدم، چون خیلی دیر کرده بود برای اینکه به دنبال من بیاید. او گفت که یک گروه دیگر هم تعمید گرفته‌اند. که این یعنی چیزی بیش از صد نفر از مردم در این هفته به نام خداوند عیسی مسیح تعمید گرفته‌اند. پس، ما-ما شکر گزار هستیم! و خدا به شما برکت بدهد!

۵. حال، اگر کلیسای محلی ندارید، شما را به اینجا دعوت می کنیم، که بیاید و با ما مشارکت داشته باشید. فقط به خاطر داشته باشید که کلیسا باز است. ما یک فرقه نیستیم و امیدوارم و اعتقاد من این است که هرگز هم یک فرقه نخواهیم بود. فقط یک مشارکت، جایی که مردان و زنان، و پسران و دختران دور سفره‌ی خداوند می نشینند، بر محور کلام مشارکت می کنند و در همه چیز مشترک هستیم.

۶. و یک شبان عالی داریم، یک مرد راستین خدا، و من از این بابت بسیار شکر گزارم. اگر خاطرتان باشد، یک رویا، یک سال قبل، که خوراک در مکانی ذخیره شده بود. و این دقیقاً درست است. و ما...

۷. اکنون مکانی را داریم که برای کلاس‌های مدرسه‌ی یکشنبه در تمام مقاطع سنی کافی است، و ما برای این فرصت بسیار سپاسگزار هستیم. بعضی اوقات بعضی‌ها می گفتند ای کاش کلاس‌های مدرسه‌ی یکشنبه را داشتند، جایی که می توانستند بچه‌هایشان را بفرستند. حالا این را دارند. پس اکنون، اگر فاقد کلیسای محلی هستید، بیاید و در کنار ما باشید.

۸. البته اگر کلیسای خوبی دارید، جایی که به آنجا می روید و انجیل را موعظه می کند، خوب، این هم یک گروه دیگر از خود ماست که در جایی دیگر است. ولی اگر جایی را ندارید و شما...

۹. خبردار شدم که برخی از افراد، از اقصی نقاط کشور به اینجا نقل مکان کرده‌اند، تا اینجا را کلیسای محلی خودشان بدانند. و مسلماً از شما برای شنیدن کلام خداوند در اینجا استقبال می کنیم. و به خاطر دارم، به گمانم، در زمان ترک اینجا، به شما گفته بودم که جلسات، تا جایی که به من مربوط می شود، اینجا در خیمه برگزار خواهد شد.

۱۰. در حال حاضر نمی‌دانم که خدا برای آینده‌ی من چه چیزی در نظر دارد. این را به دستن می‌سپارم، نه یک خرافات یا هر چیز دیگری. فقط منتظر می‌مانم، روزهای متوالی، تا من را به جایی هدایت کند که بهتر بتوانم در خدمت او باشم. و زمانی که کارش با من به اتمام رسیده باشد، اطمینان دارم که در آرامی من را در خانه خواهد پذیرفت.

۱۱. و اکنون، بسیار از همکاری اعضای خیمه سپاسگزارم. این هفته بیلی داشت به من می‌گفت تمام خانه‌هایی که در محدوده‌ی خیمه هستند، پذیرای مهمانان هستند. آنها درهای خانه‌های خود را به روی کسانی که جایی برای رفتن نداشتند، گشودند. حال، این یک عمل راستین مسیحی است. در برخی از خانه‌ها در هر فضایی که امکانش بود، تا جایی که توانستند افراد را جا دادند، تا آنها جایی برای اقامت داشته باشند.

۱۲. چون زمان دشواری بود، بدین خاطر، یک رویدادی در حال برگزاری است، یک مسابقه ورزشی جهانی، بسکتبال یا چیزی مثل این، و- تمام هتل‌ها از قبل رزرو شده است، علاوه بر اینکه یک گروه بزرگ از...

۱۳. به گمانم اکنون در کلیسا، نمایندگانی از حدود بیست و هشت تا سی ایالت در کلیسا حاضر باشند، جدای از دو کشور خارجی، و این دیداری کوچک، این خودش مستلزم فضای زیادی است. تا...

۱۴. امروز داشتم از برخی از افراد می‌پرسیدم. گفتم: "متوجه شدم که تعداد زیادی از اهالی جفرسونویل در جلسات حضور ندارند."

۱۵. یکی گفت: "نمی‌توانیم داخل شویم." "خب، همین کافی بود. دلیلش این بود. برخی از نیروهای پلیس و افراد دیگر می‌خواستند به جلسات بیایند، ولی می‌گفتند، داشتیم با هم صحبت می‌کردیم. می‌گفتند که به اینجا می‌آیند، ولی نمی‌توانند داخل شوند. می‌گفتند که سالن حتی قبل از اینکه فرصت وارد شدن پیدا کنند، پر شده بود. آنها فرصت داشتند و نیامدند. پس اکنون مردم دارند از نقاط دیگر می‌آیند و ما بسیار سپاسگزاریم."

۱۶. حال، نمی‌دانم. موضوع بعدی که به دنبال این مطرح می‌شود، شاید هفت کَرنا باشد، در یک پیغام دیگر. ولی در مه‌ها، عملاً همه چیز گنجانده شده است. ادوار کلیسا مطرح شد و آنها را نخست در جای مناسب خود قرار دادیم، که در... در آن زمان مهم‌ترین مطلب بود. حال، بازگشایی مه‌ها نشان می‌دهد که کلیسا به کجا می‌رود، و سرانجام آن چگونه است. و حالا، فکر کنم که پدر آسمانی، قطعاً بخاطر اینکه اجازه داد چیزی که داریم را ببینیم، به ما بسیار لطف داشته است.

۱۷. و این را می‌گویم که با نگاهی به یادداشت‌های قدیمی که از روی آنها موعظه کردم، سال‌ها قبل، فقط می‌آمدم و چیزی را که به نظرم درست می‌رسید، می‌گفتم و ادامه می‌دادم. و این خیلی اوقات اشتباه بود. و حالا، چهار مهر نخست، همه را در یک موعظه‌ی بیست دقیقه‌ای مطرح کرده بودم، تمام آن را. چهار اسب سوار دو مکاشفه را، همه را کنار هم گذاشتم و گفتم: "یک اسب سفید پیش رفت." "گفتم: "احتمالاً این عصر اولیه باشد. و اسب بعدی در قحطی پیش رفت." و به این منوال. ولی هنگامی که کلام حقیقتاً گشوده شد، صداها فرسنگ از آن فاصله داشت.

۱۸. پس بر ما لازم است که هشیار و مراقب باشیم. شاید الآن زمانی بود که این می‌بایست انجام می‌شد. شاید مطالب زیادی مطرح شده باشد که بسیاری از افراد با آن موافق نباشند. ولی ایمان دارم، وقتی که زمان فرجام برسد، و خداوندمان را ملاقات کنیم، متوجه درست بودن این خواهید شد. بله، آقا! حقیقتاً درست است.

۱۹. حالا، افرادی که از خارج از شهر، از اطراف و ایالات و کشورهای مختلف آمده‌اند، واقعاً صداقت شما که تمام این مسافت را طی کرده‌اید و تعطیلات خود را برای این امر اختصاص داده‌اید، ستودنی است. برخی از آنها حتی جایی برای اقامت ندارند. این را می‌دانم، چون این فرصت را داشتم تا به بعضی از آنها برای یافتن محل اقامت کمک کنم. بدون داشتن پولی برای تهیه‌ی خوراک، یا هرچیز دیگری... ولی در هر صورت آمدند، و انتظار داشتند اتفاقی رخ بدهد تا این مشکل را برطرف کند. این چنان ایمان عظیمی است که

صرف نظر از اینکه خوراکی ندارند، یا حتی جایی برای اقامت ندارند، می‌خواهند در هر صورت بیایند و این مطالب را بشنوند، و این اموری را که واقع می‌شوند. این واقعاً شجاعانه است. می‌دانید. و همه تمام توان خود را گذاشته‌اند.

۲۰. برادر خانم خودم را در آن انتها دیدم که... او کار آجرچینی کلیسا را انجام داد. و داشتم به او می‌گفتم که چقدر بابت کارش ممنون هستم. من آجرچینی بلد نیستم و چیزی از آن نمی‌دانم. ولی می‌دانم یک زاویه‌ی بی‌نقص چیست و اینکه آیا درست چیده شده است یا نه.

۲۱. او می‌گفت: "به تو می‌گویم." می‌گفت: "هرگز قبلاً چنین لحظاتی نبوده است که چنان هماهنگی را در بین مردان شاهد باشید، زمانی که همه با هم کار می‌کنند."

۲۲. برادر وود، برادر رابرسون، و همه‌ی برادران، هرکس سر جای خودش بود. و برادری که سیستم صوتی را نصب کرد... منظورم تجهیزات اطلاع رسانی عمومی است. می‌گفتند: "همه چیز به درستی کار می‌کرد." وقتی نیاز به چیزی دارند، کسی حاضر و آماده است تا آن را انجام دهد. پس این... خدا در تمام این برنامه است. از این بابت بسیار شکر گزاریم.

۲۳. حامیان مالی زیادی در کلیسا داشتیم، که در انجام این کار یاری رسان بودند، مثل برادر داوک و خواهر داوک^{۳۰۲} و خیلی از افراد دیگر که کمک‌های شایانی برای این امر به انجام رساندند. و فکر می‌کنم، همه چیز به موقع بود، و حتی ذره‌ای کسری نداشتند و همه چیز بهایش پرداخت شده است. از این بابت بسیار ممنونیم.

۲۴. به یاد داشته باشید، این کلیسای شماست، چون شما خدمتگزار مسیح هستید. و این چیزی است که اینجا بخاطرش بنا شده است، یک درِ باز برای ساختن خادمین، و برای خادمینی که هم اکنون خادمین مسیح هستند، تا بیایند و از مشارکت با عیسی مسیح لذت ببرند. و می‌خواهیم بدانید که از همه در اینجا استقبال می‌کنیم.

۲۵. و حالا وقتی که تحت مسح صحبت می‌کنم و از من می‌شنوید که درباره‌ی تشکیلات به

سختی سخن می‌گویم، منظورم این نیست که بر ضد شبان شما یا هر برادر یا خواهری در کلیسا سخن بگویم، چون به هر جهت خدا در هر تشکیلاتی که باشد، قومی را دارد. ولی او پذیرای تشکیلات نیست، او پذیرای افراد در تشکیلات است. و... این یک تشکیلات نیاز ندارد.

۲۶. پس وقتی افراد به تشکیلات مقید می‌شوند، آن وقت دیگر قادر به دیدن هیچ چیز دیگری نیستند، به جز آنچه که کلیسا می‌گوید. و این به معنای عدم مشارکت با سایرین است، و این یک سیستم است که خدا از آن خشنود نیست، و این یک راهکار دنیوی است که به هیچ وجه مقدر شده از جانب خدا نیست.

۲۷. پس، حالا، منظور من فرد خاصی نیست. کاتولیک، یهودی، هر چه که باشد، یا متدیست، باپتیست، پرزبیتری، هر تشکیلاتی، یا بدون تشکیلات، و غیرفرقه‌ای‌ها و همه‌ی آنها، خدا فرزندان خود را در میان تمام آنها دارد. می‌بینید؟ و خیلی وقت‌ها، معتقدم که آنها برای یک هدفی آنجا هستند، تا نور بدهند، و آن پیش‌برگزیدگان را از همه جا بیرون بکشند. و در آن روز عظیم، آن وقت خواهیم دید، که کلیسای خداوند عیسی مسیح به آن ملاقات آسمانی عظیم خوانده خواهد شد و ما به بالا خواهیم رفت تا او را ملاقات کنیم. و من -من در انتظار آن ساعت هستم. حال، چیزهای زیادی هست که می‌شود بیان کرد.

۲۸. و امشب، در آخرین جلسه، در شب پایانی، مطابق معمول، همه... در یک جلسه‌ی شفا، همه در انتظار وقوع اعمال عظیم در جلسه‌ی شفا هستند، و همین سبب می‌شود تا کمی دست‌پاچه باشند و یا ناآرام باشند. و می‌بینیم که امشب هم همه به همان صورت هستند، یعنی همه منتظرند تا ببینند که چطور... و هر یک، به همین منوال بوده است، بخاطر بازگشایی آن مهرها.

۲۹. حال، می‌خواهم این را کاملاً مشخص کنم. هر بار، هر بار که این مهرها باید در جای خود قرار می‌گرفت، هر آنچه که من درباره‌ی آنها باور داشتم، یا از افراد دیگر درباره‌ی آن خوانده بودم، در تضاد با چیزی بود که در اتاق به من عطا شد.

۳۰. و ذهن من، در این زمان... دلیل برگزاری جلسه‌ی شفای امروز صبح این بود که ذهن انسانی من دارد بسیار از طرز فکر من فاصله می‌گیرد. تلاش کردم تا در یک اتاق با پرده‌های کشیده و تنها با نور یک چراغ باقی بمانم. امروز هشتمین روز است. حتی برای رفتن به جایی سوار ماشینم نشدم.

۳۱. باید با برخی از برادران به بانک مراجعه می‌کردم، تا یک سری اوراق را امضا کنم، درباره‌ی پولی که بابت ساخت این کلیسا وام گرفته شده است. ولی-ولی مستقیماً به اینجا برگشتم و به مطالعه پرداختم.

۳۲. و نکته‌ی عجیب اینکه، هیچ‌کس نبوده که مطلبی را بگوید. معمولاً افراد مدام در می‌زنند، شما را بیرون می‌کشند و آن اطراف می‌مانند. ولی حتی یک مورد هم نبوده است. این فوق‌العاده بوده است.

۳۳. جایی که من غذا می‌خورم، در منزل برادر وودز. معمولاً آنجا با ماشین‌ها احاطه شده است. و قرار بود هفت یا هشت نفر بیایند و در طول این مدت در منزل آنها اقامت داشته باشند، ولی حتی یک نفر از آنها هم نیامد.

۳۴. و بعد امروز صبح، هرگز امروز صبح را از یاد نخواهم برد، فیض خدا نسبت به خادم خسته و درمانده‌ی خود، زمانی که به سؤال یک فرد پاسخ دادم. با بهترین وجهی که می‌دانستم و فکر می‌کردم که کار درست را انجام داده‌ام. و ناگهان، درست مانند اینکه چیزی را از دست یک کودک گرفته باشم، چنان احساس محکومیت کردم و دلیل آن را نمی‌دانستم. با خودم فکر کردم، خوب، شاید کسی شدیداً بیمار باشد و بلافاصله می‌بایست برایش دعا شود. از حضار پرسیدم، ظرف چند دقیقه، مکشوف شد و یک نفر گفت: "ممکن است متتان را دوباره بخوانید؟" یا یک چیزی مانند این. در آن هنگام، من تکه کاغذ را برداشتم و دوباره خواندم تا ببینم که چه می‌گوید. با نگاهی به کتب، سؤالی که داشتم جواب می‌دادم، کاملاً متفاوت بود. می‌بینید؟

۳۵. این را برایتان مطرح می‌کنم. هنگامی که ماوراءالطبیعه وارد می‌شود، آن ذهن مسیح است. شما چنان از تفکرات خودتان فاصله می‌گیرید، تا جایی که در ذهن خودتان... من... این، شما... سعی نمی‌کنم توضیحش بدهم، چون قادر نیستم. می‌بینید؟ نمی‌توانم این کار را بکنم. کسی نیست که قادر به انجامش باشد.

۳۶. آن مرد چگونه می‌توانست، منظوم ایلیاست، بر روی کوه در حضور خدا بایستد، و بتواند آتش را از آسمان پایین بکشد و باران را بلافاصله بعد از آن؟ و بعد آسمان را ببندد که سه سال و نیم باران نبارد، و باز برگردد و همان روز باران را بخواند! و تحت آن مسح، چطور... چهارصد کاهن را گرفت و آنها را کشت، و بعد به بیابان فرار کند و بخاطر تهدید یک زن برای جانش آواز خود را بلند کند. می‌بینید؟ ایزابل قسم خورده بود که جان او را بگیرد. درحالی‌که اخاب و هم‌هی آنها آنجا بودند تا حضور خدا و انجام معجزه‌ی عظیم را شاهد باشند. می‌بینید، او... روح او را ترک کرده بود. در طرز فکر جسمانی خویش، نمی‌دانست که باید چه فکری داشته باشد. نمی‌توانست برای خودش چاره‌ای ببیند.

۳۷. و به خاطر داشته باشید، فرشته او را به خواب فرو برد، و او را استراحت داد. او را برخیزانید، کلوچه‌ای به او داد، دوباره او را به خواب فرو برد، و برخیزانید، دوباره برخیزانید و دوباره به او کلوچه‌ای برای خوراک داد. و ما نمی‌دانیم که به مدت چهل روز چه اتفاقی برای او افتاد. سپس به یک غار، در جایی برده شد، و خدا او را خواند.

۳۸. سعی نکنید امور ماوراءالطبیعه را توضیح بدهید. نمی‌توانید این کار را بکنید. می‌بینید؟ تنها کاری که باید انجام داد، این است که به پیش بروید. من همیشه تلاش می‌کنم تا منظوم را تا حد ممکن روشن سازم، ولی از این به بعد... فکر می‌کنم که هرگز دیگر اقدام به این کار نخواهم کرد. یا کاملاً ایمان دارید، یا ندارید. و من... دلایل را کمی بعد خواهید دید. حال، همیشه تلاش کرده‌ام که صادق باشم. خدا این را می‌داند.

۳۹. و درباره‌ی سؤال امروز صبح، تمام تلاشم این بود که تا جایی که می‌دانم صادقانه پاسخ بدهم. فقط قسمت اول سؤال را خواندم، و این یک... نمی‌توانست درست باشد. ولی

روح القدس، با درک اینکه من... ذهن من... ببینید، دو سه روز اخیر چه اتفاقاتی افتاده است. می بینید، من -من «هفت هزار» نفر را به اشتباه «هفتصد» نفر عنوان کردم و جماعت متوجه این امر شدند، می بینید، و این نشان می دهد که شما مراقب بودید. حالا، یکی دیگر، جایی که می خواستم بگویم «کبوتر» و به اشتباه گفتم «بره»! ولی بلافاصله متوجه آن شدم. و بعد، اینجا، یکی را که متوجه نشدم، روح القدس برگشت و مرا متوجه آن ساخت.

۴۰. این یک تصدیق مضاعف بر درست بودن این امور است. آنها... خدا دارد نظارت می کند تا درست بودن آن تضمین شود. درست است. او این را می خواهد. او می خواهد. بدانید که این درست است.

۴۱. او کسی است که دارد این را می فرستد، چون مطمئناً... این به همان اندازه برای من آموزنده بوده است که برای شما بوده. پس ما... بخاطر این شناخت و معرفت بسیار از خداوند شکرگزار هستم، تا بدانیم، اینکه در چه ساعتی زندگی می کنیم، که درست در انتهای زمان زندگی می کنیم، قبل از رهسپار شدن کلیسا. حالا فقط...

۴۲. داشتیم صحبت می کردیم. پس بیاید یک بار دیگر برکت او را بر کلام بطلیم.

۴۳. پدر آسمانی! اکنون آن شب عظیم، ساعت عظیم که اعمال عظیم واقع شده، رسیده است. این مردم را احاطه کرده است. و پدر! دعا می کنم که امشب، بدون سایه تردید آشکار شود، برای قلب و ذهن افراد، تا بدانند که خدا همچنان بر تخت است، و همچنان قوم خویش را محبت می کند.

۴۴. اکنون ساعت فرا رسیده است، ساعتی که جهان در انتظار دیدنش بوده است، اکنون درحال نزدیک شدن است، چون جهان برای رهایی خود آه می کشد. می توانیم شاهد عناصری باشیم. مهیای باز گرداندن آن هستند. می توانیم عناصری را ببینیم که مهیای آوردن کلیسا به حضور مسیح هستند. می توانیم عروس را ببینیم که درحال شکل گیری است، و رخت عروسی را بر تن می کند، و درحال آماده شدن است. می توانیم سوسو زدن نور را

مشاهده کنیم. می‌دانیم که در انتها هستیم.

۴۵. اکنون، پدر آسمانی! درحالی که برای موعظه یا برای تعلیم این امر عظیم و شگرف که حدود دو هزار سال قبل در جلال رخ داد و به رسول گران‌قدر، یوحنا سپرده شد، مهیا می‌شویم؛ و امشب باید درباره‌ی آن صحبت کنیم. اکنون روح‌القدس با قدرت عظیم مکاشفه‌ی خود پیش بیاید، تا آن چیزی را که می‌خواهد بدانیم، بر ما مکشوف سازد. چنان که در چند شب گذشته انجام داده است. خودمان را به تو می‌سپاریم، با کلام، در نام عیسی. آمین!

۴۶. حال، اگر تمایل دارید که در کتاب مقدس‌های خود دنبال کنید، این یک آیه‌ی کوتاه است، یک آیه از کتاب مقدس. اما آخرین آیه است، که در... البته مهر آخر. حال، شب گذشته داشتیم درباره‌ی مهر ششم صحبت می‌کردیم.

۴۷. مهر نخست، معرفی ضد مسیح بود. زمان او سپری شد و نحوه‌ی خارج شدن او را مشاهده کردیم.

۴۸. چگونگی معرفی حیوانی که به قدرت خدا با ضد مسیح پیش رفت تا با آن نبرد کند. بعید می‌دانم که سؤالی در این مورد در ذهن کسی مانده باشد.

۴۹. سپس متوجه شدیم، بلافاصله بعد از آن، آن عصر کلیسا، آن حیوانات رفتند.

۵۰. بدان پرداختیم، و متوجه شدیم، که تمام تصویر را در آنجا تغییر دادیم، و دیگر حیوانی بیرون نیامد. می‌بینید؟ بلکه، این داشت پیش آمدن مقطع مصیبت‌ها را بعد از خروج کلیسا نشان می‌داد.

۵۱. این چقدر عالی در هماهنگی با ادوار کلیسا بود! حتی یک همزه، یا یک چیز دیگر را ندیدیم که کاملاً در تطابق نباشد، حتی خود ادوار و همه چیز، و زمان‌ها. فکرش را بکنید. این نشانگر این است که باید خدا باشد که آن را انجام داده است. ذهن انسانی حتی قادر به تصور آن هم نیست. و متوجه شدیم که آن نیز...

۵۲. خداوند اجازه داد تا کلام را در نظر بگیریم، کلام مقدس، آنچه که عیسی گفت تحقق خواهد یافت. و ما اصلاً چگونه قادر به یافتن آن بودیم؟ و در اینجا، می‌آید و مکشوف می‌سازد و دقیقاً آن را نشان می‌دهد. موعظه‌ی او در آنجا، می‌بینید؟ آن را پاسخ می‌دهد، و دقیقاً به شش مهر اشاره می‌کند، ولی هفتمی را خودداری می‌کند. می‌بینید؟

۵۳. بعد هنگامی که مهرها گشوده شدند، خدا، به اینجا توجه کنید، او از مکشوف کردن حتی یک نشان و نماد از هفتمین مهر خودداری کرد. می‌بینید. این یک سرّ کامل نزد خداست. توجه کنید. اکنون می‌خواهیم این را در کتاب مقدس بخوانیم، در مهر هفتم. این در مکاشفه باب هشتم دیده می‌شود.

و چون مهر هفتم را گشود، خاموشی قریب به نیم ساعت در آسمان واقع شد.

۵۴. و این تنها چیزی است که از آن در اختیار داریم. حالا می‌خواهیم که توجه داشته باشیم.

۵۵. سعی می‌کنم مدت زیادی شما را نگه ندارم. چون بسیاری از شما امشب باید در راه بازگشت به خانه باشید. و با خود فکر کردم جلسه‌ی شفا را امروز صبح برگزار کنم، که به شما این امکان را می‌دهد که صبح حرکت کنید و مجبور نباشید که منتظر بمانید. و اکنون ما...

۵۶. و من هم باید به توسان آریزونا، به محل زندگی خود سفر کنم. الآن آنجا خانه‌ی من است. و بعد، می‌خواهم که اگر خداوند بخواهد به اینجا برگردم... خانواده می‌خواهد که برای چند روز در اوایل تابستان به اینجا برگردد. و حالا، شاید بتوانم دوباره شما را در آن زمان برای یک جلسه ملاقات کنم.

۵۷. جلسه‌ی برنامه‌ریزی شده‌ی بعدی من در آلباکرکی در نیومکزیکو^{۳۳} است. به گمانم در روزهای نهم، دهم و یازدهم باشد. برای پنجشنبه و جمعه‌الصلیب آنجا خواهم بود. ابتدا قرار بود که تمام جلسات را داشته باشم، ولی چون قرارهای دیگری داشتم که نمی‌توانستم تا آن زمان به آنجا برسم، به همین جهت پنجشنبه و جمعه شب را در آلباکرکی نیومکزیکو خواهم داشت.

۵۸. و بعد، بعدی فعلاً یک احتمال است. به صورت قطعی نمی‌دانیم. این به عهده‌ی دوستان خویم است، گروه آواز نیمه‌شب در... در ساترن پاینز کارولینای شمالی.^{۳۰۴}

۵۹. آنها الآن روی خطوط تلفنی هستند، آنها تلگرام و پیغام فرستاده‌اند، برای یک گروه دیگر در لیتل راک،^{۳۰۵} به نام «نام عیسی»^{۳۰۶} که من تابستان سال گذشته جلساتی را در آنجا، در کاو پالاس^{۳۰۷} برگزار کردم. آنها در حال برگزاری یک همایش در لیتل راک آرکانزاس هستند. و از سال گذشته درخواست حداقل یک جلسه را داشته‌اند. آنها خواستار برگزاری یک همایش کامل بودند، ولی برای یک جلسه هم حاضر بودند. و بدین جهت من به آنها گفتم، نمی‌دانستند چه کار کنند، گفتم می‌توانند با عنوان «احتمالی» اطلاع‌رسانی کنند. سپس کمی بعد اطلاع خواهند داد.

۶۰. او الآن تماس گرفت؟ آه-ها! بسیار خوب. چه گفت؟ [یک برادر می‌گوید: "هات اسپرینگز" هات اسپرینگز است؟ دچار اشتباه شده بودم. "بیست و چهارم" بیست و چهارم... ["می" ماه می؟] [یک نفر می‌گوید: "بیست و چهارم تا بیست و هشتم جون" بیست و چهارم تا بیست و هشتم ماه جون. حال این به صورت «احتمالی» اعلام شده است. این یعنی «اگر اراده‌ی خداوند باشد». می‌بینید؟

۶۱. به این دلیل است که ما بلم این کارها را انجام بدهم. کمی بعد متوجه خواهید شد. وقتی به جایی می‌روم، دوست دارم با دانستن اینکه خدا گفته است "به آنجا برو" پایم را در آنجا بگذارم، بعد اگر دشمن از جایی برخیزد، می‌گوییم: "من به نام خداوند عیسی اینجا هستم، عقب برو." می‌بینید؟ می‌بینید؟ شما از موضعتان اطمینان خواهید داشت. وقتی او شما را به جایی فرستاده باشد، از شما مراقبت خواهد کرد. می‌بینید؟ ولی اگر شما بر پایه‌ی احتمالات به جایی رفته باشید، آن وقت نمی‌دانم، شاید او آنجا نباشد. پس می‌خواهم تا حد ممکن اطمینان داشته باشم. خیلی‌ها را برگزار کردم که او به من نگفته بود برگزار کنم، ولی

می‌خواهم تا حد ممکن اطمینان داشته باشم. خدا به همه‌ی شما برکت بدهد...

۶۲. حال، متوجه می‌شویم که، چون این تنها یک آیه است، می‌خواهیم قبل از پرداختن به آن، یک کار کوچکی انجام دهیم. متوجه شدید که از باب هفتم گذشتیم. باب ششم با ششمین، یعنی مهر ششم به انتها می‌رسد. ولی ما بین مهر ششم و مهر هفتم، یک اتفاقی می‌افتد. می‌بینید؟ و چقدر زیبا در جای درست یعنی در بین باب‌های ششم و هفتم قرار داده شده است. حال متوجه می‌شوید که در باب هفتم، می‌بینیم که، بین مهر ششم و هفتم یک وقفه وجود دارد. یک وقفه یا فاصله بین باب ششم و باب هفتم کتاب مکاشفه و در میان مهر ششم و هفتم است که این وقفه داده شده است. حال می‌خواهیم که به این توجه داشته باشیم. خیلی اهمیت دارد که به این زمان کوتاه توجه داشته باشیم.

۶۳. به خاطر داشته باشید که بعد از باب چهارم مکاشفه، کلیسا رבוده شده است. بعد از اینکه چهار اسب سوار بیرون رفتند، کلیسا برداشته شده است. می‌بینید؟ هرآنچه که برای کلیسا اتفاق می‌افتد، تا باب چهارم کتاب مکاشفه واقع شده است. هرآنچه که در حرکت ضد مسیح واقع شد، تا باب چهارم کتاب مکاشفه پیش رفت. و مهر چهارم مکاشفه، هم برای ضد مسیح و هم برای مسیح، به اتمام رسید. ضد مسیح به همراه لشکر خویش به سرنوشت خود دچار می‌شود. و مسیح با لشکر خود می‌آید.

۶۴. این یک نبرد قدیمی است که شروع آن در ورای زمان بود. و بعد آنها... شیطان و فرشتگانش به بیرون افکنده شدند و بعد به روی زمین آمدند. سپس نبرد دوباره آغاز گشت، چون حوا آن مانعی که پشت آن محفوظ شده بود را شکست، یعنی کلام خدا را. و از همان ساعت، شیطان نبرد را در برابر کلام خدا پیروز گشت، زیرا یکی از مطیعان خدا، او که ضعیف‌تر بود، مانع را پایین آورد. و این دقیقاً طریقی است که شیطان هر بار پیروز گشته است، به دلیل اینکه یکی از مطیعان خدا حفاظ کلام را پایین آورده است.

۶۵. در این دوره‌ی آخر این امر از طریق یک سیستم فرقه‌ای به انجام رسیده است. که کلیسای راستین و ناب و مقدس خدای زنده، با یک سوار دروغگو، کلام را نمی‌پذیرد و

کلیسا را از کلام به سمت دگم منحرف می‌سازد.

۶۶. حال، چند نفر اطلاع دارند که دگم چیزی است که کلیسای کاتولیک بر آن بنا شده است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] آیا این را تأیید می‌کنند؟ مسلماً. قطعاً. آنها این را تأیید می‌کنند. ولی این تمام آن نیست. کاتولیک‌ها، قطعاً، این احساسات آنها را جریحه‌دار نمی‌کند. چون از این اطلاع دارند. آنها همین اخیراً، به تازگی یکی به آن اضافه کردند، که مریم قیام کرده است. این را به یاد دارید، چند سال قبل در همین جا، حدود ده سال قبل. چند نفر این را به خاطر دارند؟ ["آمین!"] روزنامه، اینجا، قطعاً. می‌بینید؟ همه چیز، «دگم» جدید. می‌بینید، کلاً درباره‌ی «دگم» است، نه کلام. می‌بینید؟

۶۷. یک کشیش، اخیراً در یک جلسه‌ی خصوصی می‌گفت: "آقای برانهام!" می‌گفت: "خدا در کلیسای خویش است."

من گفتم: "خدا در کلام خویش است."

او گفت: "ما نباید با هم بحث کنیم."

۶۸. گفتم: "من بحث نمی‌کنم. فقط دارم یک مطلب را بیان می‌کنم. خدا در کلام خویش است. درست است. هر کسی که کلامی بدان بیفزاید، یا از آن بکاهد، کلام می‌گوید."

۶۹. او گفت: "خب، خدا به... خدا به کلیسایش قدرت داد و به آنها گفت، هر آنچه بر روی زمین ببندند، در آسمان بسته خواهد شد. و..."

گفتم: "این کاملاً درست است."

۷۰. او گفت: "ما، بر... بر این مبنی است که ما قدرت رها ساختن از گناه را داریم."

۷۱. و من گفتم: "اگر این را به همان صورتی که به کلیسا داده شده بود، و به همان صورتی که آنها انجام می‌دادند، انجام دهی، من خواهم پذیرفت. اگر این کار را بکنی، اینجا آب هست تا برای آمرزش گناهان به نام عیسی مسیح تعمید یابی، می‌بینید، نه اینکه کسی به شما

بگوید که گناہانتان آمرزیده شده است. " می بینید؟ می بینید؟ دقیقاً همین طور است.

۷۲. به پطرس با کلیدهای ملکوت، در روز پنطیکاست دقت کنید. به خاطر داشته باشید، او دارنده‌ی کلیدهایی است که آنها از آن صحبت می کنند. و— مردمان گفتند: "آقایان و برادران! چه کنیم تا نجات یابیم؟"

۷۳. پطرس گفت: "توبه کنید، و هریک از شما به نام عیسی مسیح تعمید یابید." (برای چه؟) "به جهت آمرزش گناہان، و عطای روح القدس را خواهید یافت، زیرا که این وعده است برای شما و فرزندان شما و همه آنانی که دورند یعنی هر که خداوند خدای ما او را بخواند."^{۳۰۸} درست است. پس این برای همیشه مشخص کننده است. دیگر تمام شده است. این گونه انجام شد.

۷۴. حال، ولی، می بینید، ضد مسیح وارد می شود، همان طور که آن را به تصویر کشیده و نشان دادیم. چه مکاشفه‌ای! فکر کردن به اینکه در تمام این سال‌ها، شاهد پیشرفت آن بوده ایم. و در اینجا مطلقاً و مستقیماً «**خداوند چنین می گوید**» است.

۷۵. حال، اکنون متوجه این وقفه می شویم، بین باب‌های ششم و هفتم. حال، باب هفتم مکاشفه، اینجا یک... یک واقعه را مکشوف می سازد. بی دلیل در اینجا قرار نگرفته. بدون دلیل در بین این قرار نگرفته است. می بینید؟ برای یک هدفی اینجا گذاشته شده، و یک مکاشفه‌ای است که یک چیزی را آشکار می کند. توجه داشته باشید که چقدر اسرار آمیز و چقدر از نظر ریاضی درست در کلام جای می گیرد! می بینید؟ دقیقاً.

۷۶. آیا به ریاضیات خدا باور دارید؟ [جماعت می گویند: "آمین!"] اگر نداشته باشید در... مسلماً در کلام سردرگم خواهید شد، اگر شروع کنید به قرار دادن یک چهار یا یک شش، یا... جدا از نظم عددی کلام و ترتیب آن، دچار سردرگمی خواهید شد. این گونه بطور قطع در تصویر خود یک گاوی را خواهید داشت که از نوک درخت دارد علف می خورد.

مسلماً از مسیر خارج شده‌اید. چون خدا... تمامیت کلام او کاملاً در یک نظم ریاضی قرار دارد. بله، آقا! کامل، کامل‌ترین! هیچ نوشته‌ی دیگری شبیه به آن مکتوب نشده است. از نظر ریاضی و عددی بسیار کامل است.

۷۷. حال، باب هشتم تنها صحنه‌ی... صحنه‌ی مهر هفتم را آشکار می‌سازد... و هیچ ارتباطی با باب هفتم مکاشفه ندارد. این مکشوف ساختن مهر هفتم است، که کاملاً مسکوت است. اگر زمان داشتیم... سعی می‌کنم در چند جا به شما نشان بدهم.

۷۸. در همان ابتدا، از پیدایش، این هفتمین با... یا از مهر هفتم صحبت شده است. از همان ابتدا، در پیدایش، از این مهر هفتم...

۷۹. این مهرها رو به جلو آمدند. یادتان نیست که امروز صبح به این امور پرداختیم؟ و دقت داشته باشید، امشب، داریم آنها را مطرح می‌کنیم و متوجه می‌شوید، وقتی که به مهر هفتم وارد می‌شود، قطع می‌گردد. [برادر برانهام یک بار بشکن می‌زند]. بله.

۸۰. عیسی مسیح، در گفتار، خودش، از زمان آخر صحبت کرد. و زمانی که رسید... تمام شش مهر را بازگو کرد. هنگامی که به مهر هفتم رسید، بازایستاد. اینهاش، می‌بینید. این یک امر عظیم است.

۸۱. حالا، اکنون می‌خواهیم اینجا کمی از این باب هفتم صحبت کنیم، یک دقیقه، تا به نوعی پُلی بشود میان مهر ششم و مهر هفتم. چون، این تنها چیزی است که اکنون برای صحبت کردن در اختیار داریم، ششمین... ما بین مهر ششم و هفتم، به بیرون خواندن اسرائیل است.

۸۲. حال، دوستان بسیاری از میان شاهدان یهوه دارم که الآن اینجا نشسته‌اند، که همه... یا اینکه اینجا بوده‌اند. ممکن است برخی از آنها همچنان شاهدان یهوه باشند. اما آنها همیشه این راه، یعنی آقای راسل این کار را می‌کرد، که این یکصد و چهل و چهار هزار نفر را بعنوان عروس ماوراءالطبیعه‌ی مسیح اطلاق می‌کرد. می‌بینید؟ آنها... این گونه نیست.

۸۳. این اصلاً به هیچ وجه ارتباطی به دوران کلیسا ندارد. آنها مطلقاً اسرائیل هستند. حال، تا چند دقیقه‌ی دیگر آن را خواهیم خواند. حالا این وقفه میان ششمین... مهرها، خواندن و مهر کردن یکصد و چهل و چهار هزار یهودی است، که در خلال مقطع مصیبت‌ها خوانده شده‌اند، بعد از رفتن کلیسا. می‌بینید؟ این اصلاً به هیچ وجه ارتباطی با کلیسا ندارد. او، خوانده شده، و کاملاً در تطابق با کتاب مقدس است. آخرین سه و نیم هفته‌ی دانیال، که برای «قوم» دانیال مقرر شده است، می‌بینید، نه امت‌ها. برای «قوم» دانیال، و دانیال یک یهودی بود!

۸۴. حالا توجه داشته باشید، اسرائیل، اسرائیل تنها به انبیای خویش باور دارد، آن هم بعد از اینکه اثبات شده باشند.

۸۵. و در هیچ کجا از ادوار کلیسا، از زمان کلیسای اولیه‌ی رسولان، کلیسای پروتستان هرگز یک نبی نداشته است. به من بگویید که چه کسی بوده است، و به من نشانش بدهید. هرگز! در کلیسای اولیه‌ی رسولان، یکی را داشتند که اسمش اغابوس بود که یک نبی اثبات شده بود. ولی در... زمانی که امت‌ها وارد شدند، به میراث خداوند، و پولس به سمت امت‌ها رفت؛ بعد از پطرس، همان‌طور که دیشب خواندیم، که از خداوند یافت، که، "قومی از میان امت‌ها، محض نام خویش می‌یابد، عروس خویش." پس هرگز در هیچ برگی از تاریخ صحتی از یک نبی از میان امت‌ها نبوده است. بروید در تاریخ به عقب برگردید و جستجو کنید. چرا؟ دقیقاً، این گونه در تضاد کلام می‌بود. دقیقاً.

۸۶. وقتی نخستین خارج شد، یک شیر بود، که انبیا بود، کلام.

بعدی بیرون رفت، و اعمال بود، قربانی.

بعدی بیرون رفت، که زیرکی انسان بود.

۸۷. اما به ما وعده داده شده که آن، در ایام آخر، به جهت اصلاح تمامی آنچه که گمراه شده، از دست رفته، انجام نشده و انجام نشده رها شده است، به کلیسا باز خواهد گشت. چرا که، در

اینجا پیشگویی شده است که پیغام فرشته‌ی هفتم اسرار خدا را به اتمام می‌رساند. و سپس به تمام اینها پرداختیم. می‌بینیم که این کاملاً در تطابق با کتاب مقدس است. دلیلش همین است.

۸۸. حال، می‌توانید زمانی را که این فرد به روی صحنه می‌آید، تصور کنید؟ وقتی می‌آید، به خاطر داشته باشید، آن قدر فروتنانه خواهد بود که تمامی کلیساها با فاصله‌ی زیاد از آن غافل خواهند بود. آیا می‌توانید تصور کنید که کلیساها، همچنان تحت تأثیر سنت‌های اصلاح‌حگران، پذیرای یک نبی از جانب خدا باشند که قاطعانه بر ضد تعالیم و تشکیلات آنها بایستد؟

۸۹. حال، تنها یک نفر است که قادر به تحقق بخشیدن به آن است، تنها یک روح که بر روی زمین بوده، که من از آن آگاهم. این یا... این می‌بایست ایلیا باشد، در زمان خویش. و این پیشگویی شده بود که چنین خواهد بود، که چیزی نیست جز روح مسیح.

۹۰. زمانی که مسیح آمد، او پُری آن بود، او نبی بود. او خدای انبیا بود. می‌بینید؟ می‌بینید؟

۹۱. مسیح، ببینید که چقدر از او نفرت داشتند. اما او دقیقاً به همان طریقی آمد که کلام گفته بود می‌آید. اما چون یک نبی بود، آنها با کفر گفتن به او، با «روح ناپاک» خطاب کردن روح خدا که داشت آنها را تمییز می‌داد، با گفتن اینکه «او-او یک پیشگو، یا یک دیو است»، خود را از ملکوت خدا دور ساختند.

۹۲. یک فالگیر، یک دیو است، یعنی یک روح شریر است. مسلماً. این را می‌دانستید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!" قطعاً. فالگیری، تقلید و یا جعل از یک نبی است، که کاملاً کفر در برابر خداست.

۹۳. حال توجه کنید. خواننده شده (اسرائیل)، در تطابق کامل با کتب، در سه سال و نیم آخرِ دانیال.

۹۴. توجه داشته باشید، ایمانداران اسرائیل-تنها به ایمانداران، در عهد عتیق گفته شده است که به انبیای خود بعد از اینکه انبیا اثبات شدند، ایمان داشته باشند. "اگر در میان شما نبی‌ای باشد، من که یهوه هستم، خود را در رویاها، خوابها، تفسیر خوابها بر او آشکار

می‌سازم.^{۳۰۹} اگر کسی خوابی داشته باشد، نبی قادر خواهد بود آن را تفسیر کند. و اگر رویایی دارد، آن را می‌گوید. "خود را از طریق خواب‌ها و رویاها بر او آشکار خواهم ساخت. و اگر آنچه می‌گوید، تحقق یابد، پس آن نبی را بشنوید، زیرا من با او هستم. اگر واقع نشود، اصلاً از او مترسید." بله، درست است. "فاصله بگیرد، تنهاش بگذارد." حال، این...

۹۵. حال، اسرائیل همواره به این ایمان خواهد داشت. متوجه نمی‌شوید؟ چرا؟ حال، می‌خواهم که امشب این درس را خوب متوجه بشوید.

۹۶. چرا؟ چون این برای آنها یک حکم از جانب خداست. اهمیتی نمی‌دهم که امت‌ها چقدر بروند آنجا و مطالب و بروشورهای بشارتی پخش کنند. اهمیتی نمی‌دهم که چقدر کتاب مقدس زیر بغل در سرتاسر اسرائیل می‌روید و این و آن و آن یکی را ثابت می‌کنید، آنها هرگز پذیرای چیزی به جز یک نبی نخواهند بود. این کاملاً درست است. زیرا، یک نبی تنها کسی است که می‌تواند کلام الهی را برگیرد و آن را در جای خود قرار دهد و یک نبی اثبات شده باشد. آنها به این ایمان خواهند داشت. درست است.

۹۷. همین‌طور که داشتم آنجا در بتون هاربر^{۳۱۰} با یک یهودی صحبت می‌کردم، هنگامی که جان راین،^{۳۱۱} که تقریباً تمامی عمر نایبنا بود، بینایی خود را بازیافت، آنها مرا بردند به آنجا در آن، خانه‌ی داود و این ربی با ریش بلند خود بیرون آمد. گفت: "به چه اقتداری بینایی جان راین را به او دادی؟"

گفتم: "به نام عیسی مسیح، پسر خدا."

۹۸. او گفت: "حاشا از خدا که پسری داشته باشد." می‌بینید؟ و گفت: "شما نمی‌توانید خدا را سه تکه کنید و به یک یهودی ارائه کنید. از او سه خدا بسازید؛ شما مُشتی مشرک هستید!"

۹۹. گفتم: "من او را سه تکه نمی‌کنم." گفتم: "ربی! این برای شما عجیب نخواهد بود که ایمان داشته باشید یکی از انبیای تان... چیزی را به اشتباه گفته باشد؟"

گفت: "انبیای ما هیچ چیزی را به اشتباه نمی‌گویند."

گفتم: "اشعیا ۹:۶ از چه کسی صحبت می‌کند؟"

او گفت: "از ماشیح."

۱۰۰. گفتم: "پس، ماشیح یک انسان-نبی خواهد بود. درست است؟"

گفت: "بله، آقا! درست است."

۱۰۱. گفتم: "نشانی بدهید که عیسی کجا این گونه نبود." او گفت... گفتم: "ماشیح-نبی رابطه‌اش با خدا چه خواهد بود؟"

او گفت: "او خدا خواهد بود."

گفتم: "درست است، حالا این را در کلام یافتی."

۱۰۲. خدا کمکم کند، آن یهودی درحالی که اشک از گونه‌هایش جاری بود، آنجا ایستاده بود، گفت: "بعداً به تو گوش خواهم کرد."

گفتم: "ربی! به این ایمان داری؟"

۱۰۳. و او گفت: "ببین." او گفت: "خدا قادر است تا از این سنگ‌ها فرزندان برای ابراهیم بسازد." می‌دانستم که او الآن در عهد جدید است.

گفتم: "درست است، ربی! حالا این چه می‌شود؟"

۱۰۴. او گفت: "اگر این را موعظه کنم، از آن پایین سر در می‌آورم، می‌دانید که آنها مکانشان بر روی تپه‌ها بنا شده است. گفت: "آن پایین در خیابان‌ها گدای نان خود خواهم بود."

۱۰۵. گفتم: "ترجیح می‌دهم آن پایین باشم و برای نان خودم گدایی کنم." می‌دانید، پول

همچنان دغدغهی یهودیان است. می‌بینید؟ می‌بینید؟ "ترجیح می‌دهم... نامش با طلا حک شده بود، بر روی... گفتم: "ترجیح می‌دهم آن پایین باشم و کِراکر نمکی بخورم و از نهر آب بنوشم، و بدانم که با خدا در هماهنگی و تطابق هستم، تا اینکه اینجا باشم و نامم با طلا بر روی ساختمان حک شود، و بدانم که از خدا دور هستم. این را می‌دانم." دیگر نمی‌توانست به من گوش کند، پس از من فاصله گرفت.

۱۰۶. ولی همین است. نمی‌توانید خدا را به دو یا سه قسمت تقسیم کنید، و «پدر، پسر، روح‌القدس» بخوانید. و سه خدا از آن بسازید و به یک یهودی بدهید. اصلاً خود حکم او این است که "تو را غیر از من خدایی دیگر نباشد، من خداوند خدای تو هستم." عیسی چه گفت؟ عیسی می‌گوید: "بشنو ای اسرائیل! من خداوند خدای تو هستم، یک خدا." نه سه؛ هرگز نمی‌توانید این را به آنها بدهید. خیر. هیچ نبی‌ای هرگز از سه خدا صحبت نخواهد کرد. خیر. در هیچ کجا. هرگز چنین چیزی نخواهید شنید. خیر، قربان! شرک و بت پرستی، جایی است که این از آنجا می‌آید. بله، آقا!

۱۰۷. توجه داشته باشید، اما این انبیا خواهند آمد. نه فقط این... انبیا. حال، در مکاشفه یازده است. بخشی از آن را خواندیم. و می‌خواهم همین‌طور که مطالعه می‌کنید، کسانی که به نوار گوش می‌کنید، این را بخوانید. آنها به راستی انبیای اثبات‌شده هستند، با نشانه‌های انبیا. آن وقت اسرائیل به آنها گوش خواهد کرد.

۱۰۸. حال، خطاب به شما دوستانم در شاهدان یهوه، باید متوجه باشید که این یکصد و چهل و چهار هزار نفر هیچ ارتباطی با عروس ندارند. حتی ذره‌ای از کلام در این مورد وجود ندارد. خیر، آقا! آنها عروس نیستند. آنها یهودیان هستند. برگزیدگانی که در خلال آخرین سه سال و نیم از هفتاد هفته‌ی دانیال خوانده شده‌اند، حال این...

۱۰۹. مدام دارم این را نقل می‌کنم. غالباً نه برای شما که اینجا هستید، ولی، می‌دانید، این نوارها به همه‌جا می‌روند. و شما این را درک می‌کنید. اگر می‌شنوید که نقل قول را تکرار می‌کنم، به این هدف است.

۱۱۰. توجه داشته باشید. حالا می‌بینید که آنها چطور می‌بایست کور، می‌بینید که آنها چطور می‌بایست... عیسی، یا خدا می‌بایست یهودیان را کور می‌کرد تا مانع آنها از شناخت عیسی بشود. اگر می‌دانستند، اگر فقط می‌دانستند که آن... یا دیدن آیتی که بجا آورد، اگر در شرایط درست قرار داشتند، مثل زمانی که تحت شریعت بودند، هنگامی که خدا درباره‌ی نبی به آنها حکم کرد، و می‌دیدند که عیسی این کار را کرده است، می‌گفتند: "این ماشیح است." دلیلش چه بود؟

۱۱۱. کسانی که در آن دوره بودند، که نامشان در دفتر حیات بره ثبت شده بود، رسولان او، این را دیدند و تشخیص دادند.

۱۱۲. ولی چرا مابقی آنها تشخیص ندادند؟ می‌بینید، آنها کور شده بودند. قادر به دیدن نبودند. هنوز هم این را نمی‌بینند. و قادر به دیدن این نخواهند بود تا زمانی که اسرائیل بعنوان یک ملت متولد شود، در یک زمان. نمی‌توانند...

۱۱۳. کلام نمی‌تواند زایل شود. یادتان باشد، کلام نمی‌تواند زایل شود. اهمیتی نمی‌دهم که چقدر احساسات دارید، و چه اتفاقاتی می‌افتد، همچنان کلام نمی‌تواند زایل گردد. دقیقاً به همان صورتی خواهد بود که خدا گفت خواهد بود. می‌بینید؟ حال، متوجه شدیم که این امور می‌بایست رخ دهند.

۱۱۴. و به این دلیل است که آنها عیسی را تشخیص ندادند، درحالی که کاملاً بعنوان یک نبی شناسانده بود.

۱۱۵. حتی زن سامری که سر چاه ایستاده بود. عیسی هرگز در سامره نبود؛ تازه به آنجا رفته بود، گفت که لازم است تا از آن سمت برود، و به آنجا رفت. و آن زن آنجا بود. و او، در وضعیت او، او برای پذیرش انجیل نسبت به آن کاهنین مذهبی و چیزهای دیگر آن دوران، در وضعیت بهتری قرار داشت. او انجامش داد. مسلم است. حال، می‌بینید؟

۱۱۶. اما، در برابر تمام رد کردن‌هایشان، باز یکی از مردان برجسته‌ی خودشان تصدیق کرد

که آنها می‌دانند او معلمی فرستاده شده از جانب خداست.

۱۱۷. چندی قبل داشتم با یکی از بهترین پزشکان موجود در ایالات جنوبی، در دفترش صحبت می‌کردم. یک متخصص بسیار خوب در لوئیزویل، یک انسان حقیقتاً وارسته. و به او گفتم، گفتم: "دکتر! می‌خواهم سؤالی از شما بپرسم."

او گفت: "بسیار خب."

۱۱۸. گفتم: "نشان پزشکی شما توجهم را جلب کرد، یا همان علامت. یک مار دارید که به دور تیرک پیچیده است. این نمایانگر چیست؟"

او گفت: "نمی‌دانم."

۱۱۹. من گفتم: "نمایانگر این است که، این نمادی بود از شفای الهی، جایی که موسی مار برنجی را در صحرا بلند کرد، می‌بینید، که تنها یک نماد بود، تنها نمادی از مسیح راستین."

۱۲۰. حال، امروزه، دارو نمادی است از شفای الهی. و هر چند که بسیاری از آنها بدان باور ندارند، پزشکان خوب حقیقی به این ایمان دارند. ولی برخی از آنها به این ایمان ندارند. اما همان نشانی که آنها بدان متمسک می‌شوند، به قدرت خدای قادر شهادت می‌دهد، خواه بخواهند بدان ایمان داشته باشند یا خیر. می‌بینید؟ درست است. یک مار برنجی هست که بر تیرک آویخته شده است، در نشان پزشکی.

۱۲۱. اکنون به این یهودیان توجه داشته باشید. حال، میزان کوری‌ای که بر چشمان این قوم بود. آنها، آنها کاری از دستشان بر نمی‌آمد. آنجا بود، و خدا آن را آنجا قرار داده بود. و آنها در آن وضعیت هستند، تا زمانی که عصری که به آنها وعده داده شده است، یعنی آمدن این انبیا برسد. می‌توانید میسیونرها را به آنجا بفرستید، می‌توانید هر کاری می‌خواهید انجام بدهید؛ اسرائیل هرگز ایمان نخواهد آورد تا زمانی که این انبیا به روی صحنه بیایند، و این بعد از رבוته شدن کلیسای امت‌ها خواهد بود.

۱۲۲. به همان شکل که عصر گوساله قادر نبود تا ندای شیر را دریافت کرده و بپذیرد، چون خدا در کلام خویش گفت که روح گوساله به بیرون رفت، و در دوران اصلاحگران، یک انسان خارج شد. می‌بینید؟ شما فقط...

۱۲۳. این تنها چیزی است که شما... آنها می‌توانند بپذیرند. و اکنون در آنجا، آنها کور گشته‌اند. این تنها چیزی است که وجود دارد، حال توجه داشته باشید.

۱۲۴. اما زمانی در پیش است که کار امت‌ها به اتمام خواهد رسید. یک درخت هست، و ریشه‌هایش یهودی بود، و منقطع شده و امتهای در آن پیوند خوردند. «درخت زیتون وحشی» و دارد میوه‌ی خود را ثمر می‌آورد. حال، زمانی که عروس امت‌ها برگرفته شود، همان درخت عروس که از آن صحبت کردم، و به حضور خدا بالا برده شده باشد، خدا بقیت امت‌های بی‌ایمان را محو می‌سازد، اینجا در این سو، (باکره‌های نادان) و دوباره پیوند می‌زند. او انجام این کار را وعده داده بود.

۱۲۵. و تا آن زمان، فقط باید بدانید که کجا هستید... اگر بدانید که دارید به کجا می‌روید، خب، بسیار خب. اگر ندانید، دارید در تاریکی می‌لغزید.

۱۲۶. حال، این زمانی است که یهودیان ایمان خواهند آورد، در خلال آن عصر. حال، درست مانند کلیسا، تحت قدرت وعده و مسح‌شده، مسیح را خواهند پذیرفت، اما، نه زمانی که امت‌ها هنوز حضور دارند. اکنون می‌توانیم ببینیم که این دو نبی مکاشفه باب یازدهم، چه نوع پیغامی را موعظه خواهند کرد. اکنون شما به وضوح دارید می‌بینید که آنها چه کاری انجام خواهند داد. چون، مابقی، یکصد و چهل و چهار هزار نفر، پیش‌برگزیده، مهر خدا را دریافت می‌کنند.

۱۲۷. بیایید این را بخوانیم. حالا بادقت گوش کنید. می‌خواهم که این را با من بخوانید، اگر می‌توانید، چون کمی بعد می‌خواهم دوباره به این ارجاع بدهم، باب هفتم، این در میان مهر ششم و مهر هفتم است.

... و بعد از آن (این مهرها)...

۱۲۸. مهر ششم گشوده شده بود، و این دوران مصیبت‌هاست. حالا همه این را متوجه می‌شوند؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] مهر ششم گشوده شده بود و دوران مصیبت‌ها آغاز شده بود. بعد از این، چه می‌شود؟

... و بعد از آن دیدم چهار فرشته بر چهار گوشه‌ی زمین ایستاده، چهار باد زمین را باز می‌دارند تا باد بر روی زمین و دریا و بر هیچ درخت نوزد (چهار فرشته!) و فرشته‌ی دیگری دیدم که از مطلع آفتاب بالا می‌آید و مهر خدای زنده را دارد و به آن چهار فرشته‌ای که بدیشان داده شد که زمین... و دریا را ضرر رسانند به آواز بلند ندا کرده

می‌گوید هیچ ضرری به زمین و دریا و درختان مرسانید تا بندگان خدای خود را بر پیشانی ایشان مهر زنیم...

۱۲۹. نه عروس، بلکه «بندگان» نه فرزندان. «بندگان» اسرائیل همیشه بنده‌ی خدا بوده است. اما کلیسا، فرزندان است، می‌بینید، از طریق تولد. اسرائیل بنده‌ی اوست. ببینید، در همه‌جا، این همیشگی است. ابراهیم بنده‌ی او بود. ولی ما بندگان نیستیم، ما فرزندانیم، پسران و دختران. بله.

تا... بندگان خدای را بر پیشانی ایشان مهر زنیم

۱۳۰. حالا دقت کنید.

... خدای خود را بر پیشانی ایشان...

و عدد مهرشدگان را شنیدم...

۱۳۱. حالا می‌خواهم که بادقت به خواندن آن اسامی دقت کنید.

... که از جمیع اسباط بنی اسرائیل، صد و چهل و چهار هزار مهر شدند.

۱۳۲. او به درستی آنها را نام می‌برد. حال، اگر بر حسب اتفاق یکی از پیروان تفکر بریتانیایی-اسرائیلی در اینجا حاضر باشد. الآن خوب گوش کنید تا ببینید که چگونه نادرست بودن این استدلال را نشان می‌دهد.

و از سبط یهوذا دوازده هزار نفر مهر شدند. «سبط» خوانده شده است. و از سبط رئوین دوازده هزار؛ و از سبط جاد... دوازده هزار

۱۳۳. حالا به اسباط دقت کنید.

و از سبط اشیر دوازده هزار... و از سبط نفتالیم دوازده هزار و از سبط منسی... دوازده هزار. و از سبط شمعون... دوازده هزار؛ و از سبط لاوی دوازده هزار و از سبط یساکار دوازده هزار. (یساکار، به گمانم این طور تلفظش می‌کنید)... دوازده هزار

... از سبط زبولون... دوازده هزار. و از سبط یوسف دوازده هزار. از تمامی... از سبط بنیامین دوازده هزار مهر شدند.

۱۳۴. حال، دوازده سبط وجود دارد، و دوازده هزار نفر از یک سبط. دوازده ضربدر دوازده... چند می‌شود؟ [جماعت می‌گویند: "یکصد و چهل و چهار هزار"] یکصد و چهل و چهار هزار. حالا دقت کنید، آنها همه از اسباط اسرائیل بودند.

۱۳۵. حالا دقت کنید. "بعد از این..."، حالا یک گروه دیگر را می‌بینم. حال، عروس رفته است، این را می‌دانیم. حالا به این گروهی که پیش می‌آید، دقت کنید.

و بعد از این دیدم که اینک گروهی عظیم که هیچ‌کس ایشان را نتواند شمرد، از هرامت و قبیله و قوم و زبان در پیش تخت و در حضور بره به جامه‌های سفید آراسته و شاخه‌های نخل به دست گرفته، ایستاده‌اند. و به آواز بلند ندا کرده می‌گویند: "نجات، خدای ما را که بر تخت نشسته است. و بره را است." و جمیع فرشتگان در گرد تخت و پیران و چهار حیوان ایستاده بودند. و در پیش تخت به روی در افتاده، خدا را سجده کردند. و گفتند: "آمین! برکت... و جلال... و

حکمت... و سپاس... و اکرام... و قوت... و توانایی... خدای ما را باد تا ابد آباد.
آمین!

و یکی از پیران...

۱۳۶. حال، یوحنا اینجا در حضور پیران است. همان گونه که او را در سرتاسر مهرها دیده‌ایم.

و یکی از پیران متوجه شده، به من گفت: "این سفیدپوشان کیانند..."

۱۳۷. یوحنا، بعنوان یک یهودی، قوم خود را تشخیص داد. او آنها را در حالت اسباط دید. درست است؟ این را تشخیص داد و تک تک آنها را نام برد.

۱۳۸. ولی حالا، وقتی او اینها را می‌بیند، به نوعی متعجب است. و آن پیر، با دانستن این امر می‌گوید:

... این سفیدپوشان کیانند و از کجا آمده‌اند؟

۱۳۹. یوحنا، حالا دارد پاسخ می‌دهد.

من او را گفتم: "خداوند! تو می‌دانی."

۱۴۰. یوحنا آنها را نمی‌شناخت، می‌بینید، از جمیع قومها، زبانها و امتها.

... مرا گفت: "ایشان کسانی می‌باشند که از عذاب سخت بیرون می‌آیند، (به عبارت دیگر، مصیبت عظیم)... و لباس خود را به خون بره... شست و شو کرده سفید نموده‌اند.

از این جهت پیش روی خدایند و شبانه‌روز در هیکل او وی را خدمت می‌کنند و آنها... و آن تخت‌نشین، خیمه‌ی خود را برایشان برپا خواهد داشت.

و دیگر هرگز گرسنه و تشنه نخواهند شد و آفتاب و هیچ گرما برایشان نخواهد رسید، آفتاب و هیچ گرما برایشان نخواهد رسید.

زیرا بره‌ای که در میان تخت است، شبان ایشان خواهد بود و به چشمه‌های آب حیات، ایشان را راهنمایی خواهد نمود، و خدا هر اشکی را از چشمان ایشان پاک خواهد کرد...

۱۴۱. حالا باز می‌کنیم... به مهر می‌پردازیم.

توجه کردید که آنها... نخست، حالا با اسرائیل شروع می‌کنیم.

۱۴۲. و بعد ما شاهد کلیسای تطهیر شده هستیم، نه عروس؛ کلیسای تطهیر شده؛ توسط مصیبت‌ها، می‌بینید، می‌بینید، که اینجا بالا می‌آید، تعداد زیادی از دل‌های بی‌ریا که از مصیبت عظیم بیرون می‌آیند. نه کلیسا، کلیسا، یعنی عروس رفته است. این کلیساست.

۱۴۳. حال متوجه می‌شویم، کمی بعد، عیسی گفت که تخت برپا خواهد شد، و اینکه چطور... آنها در داوری خواهند ایستاد، تک‌تک آنها.

۱۴۴. اکنون، می‌بینیم که این افراد یعنی این یهودیان به مهر خدای زنده مهر شده بودند. (درست است؟) مهر خدای زنده چیست؟

۱۴۵. حال، کسی را نام نمی‌برم، تا کسی را آزرده خاطر نکنم. فقط عنوان می‌کنم. آیا می‌دانید که، بعد از مطالعه‌ی بسیاری از محققین که در این باره مطلب نوشته‌اند، مدعی هستند که این گروه در اینجا، که به خون شسته شده‌اند، در حقیقت عروس هستند؟

۱۴۶. آیا می‌دانستید که خیلی از محققین هم مدعی هستند که یکصد و چهل و چهار هزار نفر عروس هستند؟ چه... یک چیزی باید در اینجا قرار بگیرد، اشتباه... به درستی در اینجا، چون اکنون یک جای کار ایراد دارد.

۱۴۷. توجه داشته باشید، برادران ادونتیست ما می‌گویند که: "مهر خدا، حفظ سبت است." این را می‌دانید. ولی حتی یک نقطه از کلام را در این باره می‌خواهم که نشان بدهد. سبت، یا نگاه داشتن سبت، مهر خداست. می‌بینید؟ این تنها تفکرات یک انسان است.

۱۴۸. اما اگر افسسیان ۴: ۳۰، را بخوانید، می‌گویید: "و روح قدوس خدا را که به او تا روز رستگاری مختوم شده‌اید... محزون مسازید." بله، آقا! هنگامی که عمل میانجیگری به اتمام رسیده باشد، و شما آمده باشید، مسیح برای رستگاری و رهایی خاصان خویش می‌آید. شما مهر شده‌اید، نه تا بیداری بعدی. وقتی که یک بار به روح القدس مهر می‌شوید، این یک کار تمام شده است، یعنی خدا شما را پذیرفته است، و دیگر هیچ چیزی شما را از آن دور نخواهد ساخت.

۱۴۹. شاید بگویید: "خب، من آن را داشتم، و از آن فاصله گرفتم." نه، نه، آن را نداشتید.

۱۵۰. خدا گفت که این تا روز رستگاری ادامه خواهد یافت. حال، آه-ها! شما با خدا مباحثه می‌کنید، و ببینید که چه معنایی دارد، «تا روز رستگاری».

۱۵۱. توجه داشته باشید. همان‌طور که... همان‌طور که بر حسب برگزیدگی یک بقیته وجود داشت، حالا این یهودیان بقیته هستند بر حسب برگزیدگی. در ایام اولین خدمت ایلیا برای یهودیان، هفت هزار ایماندار بودند که به دست خدا حفظ شده بودند، حالا زمان این باقی‌ماندگان است، که به زمان خود می‌آیند، تا یکی از یکصد و چهل و چهار هزار نفر بر حسب برگزیدگی باشند که، پیغام آن زمان است، تا به پیغام ایمان بیاورند و جزو یکصد و چهل و چهار هزار نفر باشند.

۱۵۲. حالا شاید بگویید: "اوه، یک دقیقه صبر کن برادر! من درباره‌ی این برگزیدگی مطمئن نیستم. خب، هیچ وقت این را در آنجا نخواندم."

۱۵۳. بسیار خب، بیاید ببینیم که این درست است یا نه. برگردیم به متی و اینجا بدان می‌پردازیم. تا ببینیم آیا می‌توانیم یک جایی در این مورد اشاره‌ای به آن بیابیم یا نه. معتقدم که درست می‌گوییم، این را یادداشت نکرده‌ام و همین الآن به ذهنم رسید. پردازیم، به قسمت پایانی، آیه‌ی ۳۰، جایی که دیشب بدان پرداختیم، انتهای مهر ششم، در آیه‌ی ۳۰. حالا آن را بخوانیم و ببینیم که به کجا می‌رسیم، آیه‌ی ۳۱. می‌بینید؟ "و پسر انسان را ببینند

که بر ابرهای آسمان با قوت و جلال عظیم می‌آید. "حالا آیه‌ی ۳۱:

و فرشتگان خود را با صور بلند آواز فرستاده، برگزیدگان او را از بادهای اربعه از کران تا به کران فلک فراهم خواهند آورد.

۱۵۴. «برگزیدگان» بیرون خواهند آمد. این یعنی چه؟ دوران مصیبت. خدا برگزیدگان خود را خواهد خواند، و این یهودیان در خلال آن دوران، یعنی برگزیدگان می‌باشد. کتاب مقدس از آن صحبت می‌کند. پولس از آن صحبت می‌کند. «بر حسب برگزیدگی»، یکصد و چهل و چهار هزار تن بر حسب برگزیدگی خواهند بود، که از میان میلیون‌ها نفری که آنجا خواهند بود، به پیغام ایمان خواهند آورد.

۱۵۵. میلیون‌ها نفر در فلسطین، در ایام نبوت ایلیا زندگی می‌کردند، و از میان میلیون‌ها نفر تنها هفت هزار نفر نجات یافتند.

۱۵۶. حال، «بر حسب برگزیدگی» جایی که، میلیون‌ها یهودی دارند در وطن خویش جمع می‌شوند. دارند به یک کشور تبدیل می‌شوند. در آنجا میلیون‌ها نفر خواهند بود، ولی تنها یکصد و چهل و چهار هزار «برگزیده» برگرفته خواهد شد. آنها پیغام را خواهند شنید.

۱۵۷. همین امر درباره‌ی کلیسای امت‌ها صادق است. یک عروس هست، که او نیز برگزیده شده است. "و او بر حسب برگزیدگی خوانده خواهد شد." توجه داشته باشید، این همه نمادی است از کلیسا، کاملاً، ایمانداران برگزیده.

۱۵۸. سایرین ایمان نمی‌آورند. می‌توانید به راحتی این را بگویید. به یک انسان حقیقت را بگویید، بعد توسط کلام ثابت شود، و بعد آشکار گردد، او می‌گوید: "به این ایمان ندارم." می‌توانید فقط...

۱۵۹. وقتان را هدر ندهید. عیسی گفت که این کار را نکنیم. "مانند انداختن مروارید نزد گرازهاست."^{۳۱۲} می‌بینید؟ گفت: "شما را لگدمال خواهند کرد. مضحکه‌تان خواهند ساخت.

فقط از آنها فاصله بگیرید و رهایشان کنید اگر کوری راهنمای کوری گردد..."

۱۶۰. چند وقت قبل نزد کسی رفتم، یعنی او نزد من آمد. او همه جا و در هر شرایطی داشت درباره‌ی شفای الهی بحث می‌کرد. او آمد و گفت: "من به شفای الهی تو باور ندارم."

۱۶۱. گفتم: "شفای من، به گمانم، هیچ فایده‌ای ندارد، چون شفایی ندارم." و او... گفتم: "ولی شفای خدا کامل است."

او گفت: "چنین چیزی وجود ندارد."

۱۶۲. گفتم: "رفیق! برای گفتن چنین حرفی کمی دیر اقدام کردی. بله، خیلی خیلی بیش از اندازه صبر کردی. بله، بله، خیلی برای این ادعا صبر کردی. شاید چند سال قبل قادر به این بحث بودی، اما الآن یک دوره‌ی دیگر است. میلیون‌ها نفر به آن شهادت می‌دهند. گفتم: "دیگر خیلی دیر کرده‌اید که این را بگویید."

۱۶۳. او گفت، او گفت: "خب، من به آن باور ندارم؛ اهمیتی نمی‌دهم که چه کار می‌کنید." گفتم: "مسلم است که نه، نمی‌توانید باور داشته باشید." می‌بینید؟

۱۶۴. او گفت: "من را به کوری دچار کن!" گفت: "اگر مانند پولس حقیقتاً روح القدس را داری." گفت: "من را به کوری دچار کن."

۱۶۵. گفتم: "چگونه می‌توانم این کار را بکنم، درحالی که شما همین الآن هم کور هستید؟" گفتم: "پدرتان شما را نسبت به حقیقت کور کرده است." گفتم: "شما هم اکنون کور هستید."

۱۶۶. او گفت: "باور ندارم؛ برایم مهم نیست که قادر به چه کاری باشی، چقدر بتوانی با مدرک اثبات کنی، یا هر چیزی مانند آن. من همچنان بدان ایمان ندارم."

۱۶۷. گفتم: "مسلماً، این متعلق به بی‌ایمانان نبود. این تنها از آن ایمانداران بود. همین است." می‌بینید؟

۱۶۸. این چه بود؟ می‌دانید، همان‌جا متوجه می‌شوید که برگزیدگی وجود ندارد.

به هیچ عنوان وقتتان را تلف نکنید. عیسی هم همین کار را کرد. او گفت: "ایشان را وا گذارید، اگر کور، کور را راهنما شود، آیا هر دو در چاه نخواهند افتاد؟"

۱۶۹. اما وقتی به یک فاحشه می‌رسد، [برادر برانهام یک بار بشکن می‌زند.] آتش مشتعل می‌شود! این چه بود؟ یک ذریت برگزیده بود که در آنجا قرار داشت، که بلافاصله، آن را دید. وقتی به پطرس رسید، ذریت برگزیده آنجا قرار داشت، و آنها این را دیدند. "و هر آنچه پدر به من عطا کرده باشد (زمان گذشته) به جانب من خواهند آمد." اوه خداوند! این را دوست دارم. بله، آقا! توجه داشته باشید، ایمانداران به این ایمان دارند.

۱۷۰. بی‌ایمانان قادر نیستند به آن ایمان داشته باشند. پس، حال، اگر کسی بخواهد درباره‌ی ذریت مار و چیزهای دیگر مباحثه کند، و شما سعی در نشان دادن آن به آنها داشته باشید، و آنها به آن گوش نکنند، فقط از آنجا فاصله بگیرید. آنها را واگذارید. می‌بینید، خدا بحث نمی‌کند، فرزندانش هم نمی‌کنند.

۱۷۱. توجه داشته باشید، یکصد و چهل و چهار هزار یهودی برگزیده‌ی خدا، در برابر وحش، فرقه‌گرایی او، تمثال‌های او، یا هیچ چیز دیگری سر خم نخواهند کرد، هر چند که کشور و ملت آنها در آن زمان با او در یک معاهده است. اسرائیل در یک معاهده است، ولی اینجا یکصد و چهل و چهار هزار نفر هستند که این را نخواهند کرد. این برگزیدگان هستند.

۱۷۲. همین امر اکنون در کلیسای امت‌ها است، یک گروه برگزیده هست. نمی‌توان آنها را بدین نوع چیزها وادار کنید. آنها بدان باور نخواهند داشت. خیر، آقا! به محض اینکه نور بر آنها تابید، در همان زمان همه چیز را مشخص می‌کند. آنها می‌بینند... وقوع آن را می‌بینند، سپس می‌بینند که بدان صورت اثبات و آشکار شده است. و بعد اینجا به کتاب مقدس مراجعه می‌کنند، و تداوم کلام را می‌بینند. خب، بهتر است با برگزیدگان کاری نداشته باشید، چون آنها بدان ایمان دارند. همین و بس. هر چند که نتوانند آن را توضیح بدهند، ولی می‌دانند که آن را یافته‌اند. پس، همان‌طور که می‌گویم، چیزهای زیادی هست که قادر به توضیح آن نیستیم، اما می‌دانم که در هر حال حقیقت است. آه-ها! بسیار خب.

۱۷۳. این زمان مابین مهر ششم و مهر هفتم است که او این افراد را می‌خواند، که در متی ۲۴ آیه‌ی ۳۱ توسط عیسی از آنها صحبت شده، که الآن آن را خواندیم. کرّناها اینجا... دو شاهد... هنگامی که کرّنا نواخته می‌شود، ندای کرّنا‌ی دو شاهد عصر فیض برای یهودیان است. یک کرّنا نواخته می‌شود، توجه داشته باشید، یک کرّنا نواخته می‌شود. او (مسیح) گفت که کرّنا را خواهد نواخت. حالا به اینجا توجه داشته باشید، آیه‌ی ۳۱:

و فرشتگان خود را (نه یک فرشته، دو فرشته هستند)... با صور بلند آواز فرستاده...

۱۷۴. این به چه معناست؟ هنگامی که خدا مهیای سخن گفتن می‌شود، صدای یک کرّنا هست. این همواره آواز اوست. این فراخوان نبرد است. می‌بینید. خدا تکلم می‌کند. این فرشته‌ها با آواز کرّنا پیش خواهند آمد.

۱۷۵. و آیا متوجه این شدید که، در پیغام آخرین فرشته، کرّنا نواخته می‌شود. پیغام فرشته‌ی اول، کرّنا نواخته شد، فرشته‌ی دوم، یک کرّنا نواخته شد. هنگامی که خدا آن را فرستاد. توجه کنید، اما هنگامی که مهرها اعلام شدند، آنها همه در یک امر الهی عظیم بودند، تا گروهی از قوم را به بیرون بخوانند؛ یک کرّنا نواخته شد، و هفت مهر گشوده شد.

۱۷۶. توجه کنید. "یهودیان برگزیده‌ی خود را از چهار گوشه‌ی جهان جمع می‌کند."

۱۷۷. او همان‌طور که دیدیم، به مهر ششم اشاره کرد، ولی به مهر هفتم اشاره نکرد. او هرگز در هیچ‌جایی درباره‌ی مهر هفتم چیزی نگفت.

۱۷۸. می‌بینید، بلافاصله در آیه‌ی ۳۲، می‌پردازد به مثل‌ها، درباره‌ی زمان خوانده شدن یهودیان برگزیده. حالا اینجا را دقت کنید.

۱۷۹. "و او فرشتگان خود را با صور بلند آواز فرستاده، برگزیدگان او را از پادشاهی اربعه تا به کران فلک فراهم خواهند آورد." حال او شروع می‌کند...

۱۸۰. می‌بینید، او اینجا هیچ‌چیزی درباره‌ی مهر هفتم نمی‌گوید. می‌بینید؟ او از مهر ششم

صحبت کرد؛ اولین، دومین، سومین، چهارمین، پنجمین، ششمین.

۱۸۱. ولی توجه داشته باشید:

پس از درخت انجیر مثلش را فراگیرید که چون شاخه‌اش نازک شده، برگ‌ها می‌آورد، می‌فهمید که تابستان نزدیک است.

همچنین شما نیز چون این همه را ببینید، بفهمید که نزدیک، بلکه بر در است.

۱۸۲. آخرین سؤالی که از او پرسیدند: "نشان انقضای جهان چیست؟"

۱۸۳. "وقتی می‌بینید که این یهودیان... هنگامی که وقوع این چیزهای دیگر را دیدید، می‌دانید که چه چیزی واقع شده است. حال، چون این یهودیان را ببینید..." دارد با یهودیان صحبت می‌کند! حالا دقت کنید. دارد با چه کسانی صحبت می‌کند، امت‌ها؟ یهودیان! یهودیان! می‌بینید؟

۱۸۴. حال او گفت: "و به جهت اسم من، جمیع مردم از شما نفرت خواهند کرد." و چنین مطالبی.

۱۸۵. حال "زمانی که..." او گفت: "می‌بینید که یهودیان شروع به جوانه زدن در آن سو می‌کنند." یعنی زمانی که اسرائیل شروع می‌کند به بازگشت، و ورود به کشور خویش. زمانی که او (اسرائیل) به آنجا می‌رسد. (کلیسا آماده‌ی ربوده شدن است.) تنها سه سال و نیم تا پایان دنیای کهن باقی است و او به هرج و مرج وارد می‌شود، و بعد سلطنت هزارساله وارد شده تا به زمین جدید پیش می‌رود. گفت: "بلکه بر در است!" حال، هزار سال بر روی زمین نزد خدا تنها یک روز است. و سه سال و نیم، چقدر خواهد بود؟ تنها چند ثانیه، در زمان خدا. بخاطر همین است که گفت: "بلکه بر در است!"

هر آینه به شما می‌گویم تا این همه واقع نشود، این طایفه نخواهد گذشت...

۱۸۶. چه، چه چیزی نخواهد گذشت؟ آنها همواره در تمام مدت تلاششان کشتن یهودیان و

حذف آنها از روی زمین بوده است. هرگز قادر به انجام آن نخواهند بود.

۱۸۷. اما توجه کنید، همان نسلی از یهودیان که شاهد بازگشت بوده، شاهد بازگشت به فلسطین، آن نسل وقوع این چیزها را خواهد دید. و تنها در دو سال گذشته، او به یک کشور کامل تبدیل شده، با پول رایج خود و هر چیز دیگری. اینهاش!

۱۸۸. دوستان! اکنون ما کجا هستیم؟ مهرها و همه چیز در حال گشوده شدن هستند؛ و اکنون داریم این را در این میانه دریافت می‌کنیم. اینهاش. می‌بینید که کجا هستیم؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۱۸۹. امیدوارم که متوجه بشوید. من تحصیلاتی ندارم. می‌دانم که از چه صحبت می‌کنم، اما شاید قادر نباشم آن را توصیف-توصیف کنم تا برایتان روشن باشد. ولی امیدوارم که خدا این کلامی که گسیخته است را گرفته، و به درستی آن را باز کند تا شما متوجه بشوید که چیست. چون این، ما اکنون بر در هستیم. در چنین زمانی هستیم. حالا توجه کنید.

۱۹۰. می‌بینید، حالا بلافاصله، او (خدا) به سمت این یهودیان باز می‌گردد، در زمان آخر. او می‌گوید که چه چیزی قرار است اتفاق بیفتد. می‌دانیم که حتی الآن... می‌دانیم، به خوبی مطلع هستیم که اسباط اسرائیل پراکنده هستند. برای مدت دو هزار و پانصد سال پراکنده بوده‌اند. نبوت شده بود که به بادهای اربعه پراکنده خواهند شد. این را می‌دانستید؟ این را می‌دانیم.

۱۹۱. مسلم است، نیازی نخواهد بود که برگردیم و به آن پردازیم، چون مطلب خیلی مهمی اینجا دارم که می‌خواهم قبل از اینکه خیلی خسته بشوید و من خسته بشوم، متوجه آن بشوید.

۱۹۲. توجه داشته باشید. می‌دانیم، که تمام اسباط، یعنی از منظر تاریخ شماری طایفه‌ای، یا جغرافیایی، یا هرآنچه که اسمش را بگذارید، یا از منظر موقعیت طایفه‌ای، دیگر با هم نیستند. آنها در همه جا پراکنده شده‌اند.

۱۹۳. یهودیان دارند در اورشلیم جمع می‌شوند، این بدان معنی نیست که... آنها حتی

نمی‌دانند از کدام سبط هستند. آنها دیگر هیچ علامت و نشانه‌ی مربوط به سبط خود را ندارند. پس، تنها چیزی که می‌دانند، این است که یهودی هستند، این‌گونه بودن آنها نبوت شده بود، که در تمام دنیا باشند. اکنون، تمامی اسناد آنها از میان رفته است. آنها چیزی نمی‌دانند.

می‌گویید: "از کدام سبط هستید؟"

"نمی‌دانم."

"کدام سبط؟"

"نمی‌دانم."

۱۹۴. یکی از بنیامین، یکی از این و یکی از آن. نمی‌دانند که از چه سبطی هستند. در طول جنگ‌ها در طول دو هزار و پانصد سال، اسناد آنها از میان رفته است. تنها چیزی که می‌دانند این است که یهودی هستند. فقط همین. پس، آنها می‌دانند که به سرزمین مادری خود رجعت کرده‌اند. آنها هنوز... توجه کنید، هرچند آنها از سبط خود آگاه نیستند، ولی خدا از آن آگاه است.

۱۹۵. من این را دوست دارم! می‌دانید، او حتی گفت: "موی‌های سر شما همه شمرده شده است."^{۳۱۳} توجه داشته باشید، او هیچ چیزی را از دست نمی‌دهد. "در روز بازپسین آن را خواهم برخیزانید."^{۳۱۴}

۱۹۶. هرچند که آنها نشانه و علامت سبط خود را از دست داده باشند، اینکه هر کدامشان کیست، و اینکه آیا این یا آن هستند، نمی‌دانند که آیا از سبط بنیامین هستند یا اینکه از سبط رثوین، یا-یا یساکار یا از کجا هستند. ولی در هر صورت، خدا آنها را در اینجا می‌خواند.

۱۹۷. حال توجه داشته باشید، در مکاشفه ۷، می‌خوانیم «دوازده هزار نفر» از هر سبط، از میان

^{۳۱۳} اشاره به انجیل متی ۳۰:۱۰

^{۳۱۴} اشاره به انجیل یوحنا باب ۶

برگزیدگان، از میان تمامی آنها خواهند بود. دوازده هزار نفر از هر سبط هستند، که برگزیده هستند و به ترتیب اینجا مشخص شده‌اند. اوه، خداوند! آنها چه هستند؟ آنها به ترتیب اسباط هستند. چه چیزی به ترتیب اسباط خواهد بود؟ نه یهودیان معمولی، خیر. بلکه کسانی که برگزیده هستند، یکصد و چهل و چهار هزار نفر، آنها به ترتیب اسباط جای خواهند گرفت.

۱۹۸. چقدر دوست داشتم که نشانتان بدهم! به این نخواهیم پرداخت. ولی این دقیقاً چیزی است که کلیسا باید باشد، آه-ها! درست در نظم.

۱۹۹. حال، می‌خواهم یک دقیقه به دقت نگاه کنید و همراه من بخوانید. حالا اینجا در فراخوانی اسباط یک نکته‌ای هست که شاید هرگز متوجهش نشده باشید. کمی قبل به شما گفتم که مکاشفه ۷ را بخوانید. با من بخوانید و به اسباط دقت کنید. در مکاشفه ۷. دان و افرایم دیده نمی‌شوند و با سایر اسباط محسوب نمی‌شوند. به این توجه کرده بودید؟ یوسف و لاوی جایگزین آنها شدند. به این توجه کرده بودید؟ دان و افرایم آنجا نیستند. خیر، قربان! اما یوسف و لاوی بجای دان و افرایم جایگزین شدند.

۲۰۰. چرا؟ آنها... خدایی که همواره همه چیز را به یاد دارد، هر وعده‌ی کلام خویش را به یاد می‌آورد. اوه، دوست دارم درباره‌ی آن موعظه کنم. می‌بینید؟ خدا هیچ چیز را فراموش نمی‌کند، هر چند که این گونه به نظر برسد.

۲۰۱. مثل چیزی که به موسی گفت. اسرائیل حدود «چهارصد سال» در آن سرزمین بود. ولی در آن زمان باید از آن خارج می‌شد. او به ابراهیم گفته بود، ذریت او به مدت چهارصد سال در زمین بیگانه غریب خواهند بود. سپس او به دست قوی آنها را بیرون خواهد آورد. اما در آن زمان او به موسی گفت: "عهد خود را به یاد آورده و برای انجام آنچه گفته‌ام، فرود آمده‌ام."

۲۰۲. خدا را فراموش نمی‌کند. او نه لعنت‌های خود را فراموش می‌کند و نه برکت‌های خویش را. بلکه هر وعده‌ای که داده باشد، با آن می‌ماند.

۲۰۳. حال، به این دلیل است که آنها ذکر نشده‌اند، اگر دقت کنید. حالا بخوانید. حالا می‌خواهم که با من این را بخوانید. بروید به تثنیه آیه‌ی بیست و... عذر می‌خواهم به باب بیست و نهم. برای عدم ذکر آن اسباط در آنجا یک دلیلی وجود دارد. هر چیزی یک علتی برای آن هست. تثنیه، می‌خواهیم پردازیم به باب بیست و نهم از کتاب تثنیه. حال، خدا ما را یاری کند تا این را متوجه بشویم. حال می‌خواهیم از تثنیه باب بیست و نهم و از آیه‌ی شانزدهم شروع کنیم. حالا گوش کنید. موسی است که تکلم می‌کند.

زیرا شما می‌دانید که چگونه در زمین مصر سکونت داشتیم، و چگونه از میان امت‌هایی که عبور نمودید، گذشتیم.

و رجاسات و بت‌های ایشان را از چوب... و سنگ و نقره... و طلا که در میان ایشان بود، دیدید.

۲۰۴. هر کس یک چیز کوچکی را حمل می‌کرد، مثل یک شمایل کوچک از سنت سیسیلیا. می‌دانید، یک چیزی شبیه به این. می‌بینید. "پس مبادا..." گوش کنید.

تا در میان شما مرد... یا زن یا قبیله یا سبطی نباشد که دلش امروز از بپوه خدای ما منحرف گشته، برود و خدایان این طوایف را عبادت نماید، مبادا در میان شما ریشه‌ای باشد که حنظل و افسنتین بار آورد.

و مبادا چون سخنان این لعنت را بشنود، در دل خویشتن را برکت داده، گوید:
هر چند در سختی دل خود سکوت می‌نمایم...

۲۰۵. می‌بینید، مردم می‌گویند: "اوه؛ او خود را برکت می‌دهد." می‌دانید. یک صلیب کوچک یا چیزی مثل آن می‌کشند، مثل کاری که امروزه می‌کنند، می‌دانید. همان چیز. و می‌دانید که این یک جنبه‌ی بت‌پرستی است، این به مثابه‌ی شرک است.

... در دلش خویشتن را برکت داده... در خیال خویش، در ذهن خود، تا سیراب و تشنه را...

۲۰۶. "بنوش، این فرقی نمی‌کند، مادامی که به کلیسا بروی، اشکالی ندارد."

خداوند او را نخواهد آمرزید، بلکه در آن وقت خشم و غیرت خداوند بر آن شخص دودافشان خواهد شد، و تمامی لعنتی که در این کتاب مکتوب است؟ (" کلامی از آن کسر نکرده و بدان نیفزاید. " می‌بینید.) بر آن کس نازل خواهد شد و خداوند نام او را... نام او را از زیر آسمان محو خواهد ساخت.

۲۰۷. این مربوط به زمانی است که او اینجا بر روی زمین است. می‌بینید، «زیر آسمان».

و خداوند او را از جمیع اسباط اسرائیل برای بدی جدا خواهد ساخت. موافق جمیع لعنت‌های عهدی که در این طومار شریعت مکتوب است.

۲۰۸. از این رو، "اگر کسی بتی را پرستیده، یا بتی برای خود حمل کند. یا در خیال فکر خود، خویشتن را برکت بدهد، و بت‌ها را پرستش کند." خدا گفت: "مرد، زن، خانواده، یا یک سبط، نام او کاملاً از میان قوم منقطع خواهد شد." درست است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] چقدر درست!

۲۰۹. بت پرستی همین کار را در کلیسا کرد، سال‌ها قبل، و امروزه هم می‌کند. و من متوجه شدم... دقت کنید که ضد مسیح چطور تلاش کرد تا یک ضد حرکت ایجاد کند. چند نفر می‌دانند که شریر از روی مقدسین خدا الگوبرداری می‌کند؟

۲۱۰. گناه-گناه چیست؟ انحرافی است از کار درست. دروغ چیست؟ حقیقت بد جلوه داده شده است. زنا چیست؟ عمل درست، عمل قانونی است که به غلط انجام شده. می‌بینید؟

۲۱۱. حال، در تلاش برای انجام این کار، «محو کردن یک نام»، آیا در عصر کلیسا متوجه شدید که همان وحشی که صورت و شمایل مردگان را می‌پرستد، سعی کرد تا نام خداوند عیسی مسیح را محو سازد و به او عناوینی چون پدر، پسر و روح القدس بدهد. همان چیز، با همان لعنت در ورای آن، بدان صورت.

۲۱۲. دان و افرایم همین کار را انجام دادند، تحت ریاکاری یک پادشاه در اسرائیل، یک دغل‌باز به نام یربعام. حال، توجه داشته باشید، در اول پادشاهان باب دوازدهم. می‌دانم که ما... این، برای من، این-این-این برای ما یک پیش‌زمینه‌ای را ایجاد می‌کند از چیزی که می‌توانیم بدان متکی باشیم، چیزی که می‌بینم. اول پادشاهان، می‌خواهم بروم به باب دوازدهم، آیات بیست و پنج تا سی.

و یربعام... شکیم را در کوهستان افرایم بنا کرده، در آن ساکن شد؛ و از آنجا بیرون رفته... فنوئیل را بنا نمود.

و یربعام در دل خود... فکر کرد (می‌بینید، تصور دل خود) که حال سلطنت به خاندان داود خواهد برگشت.

۲۱۳. داشت می‌ترسید، چون ممکن بود که قوم بیرون بروند.

اگر این قوم به جهت قربانی... به خانه‌ی خداوند به اورشلیم بروند، همانا دل این قوم به آقای خویش، رحبعام پادشاه یهودا خواهد برگشت و مرا به قتل رسانیده نزد رحبعام... رحبعام پادشاه یهودا خواهند برگشت.

پس پادشاه مشورت نموده، دو گوساله‌ی طلا ساخت و به ایشان گفت: برای شما رفتن تا به اورشلیم زحمت است. هان ای اسرائیل خدایان تو که تو را... از زمین مصر برآوردند.

و یکی را در بیت‌ئیل گذاشت و دیگری را در دان قرار داد.

و این امر باعث گناه شد و قوم پیش آن یک تا دان می‌رفتند.

۲۱۴. می‌بینید، افرایم در بیت‌ئیل، و دان، هر دو بت‌ها را برپا کردند. و اینها برای پرستش آن رفتند.

۲۱۵. و حال در اینجا، ما در آستانه‌ی ورود به سلطنت هزارساله هستیم، تقریباً. و خدا همچنان

آن گناه را به یاد می‌آورد. آنها حتی در آنجا محسوب نشدند. هی! جلال! [برادر برانهام یک بار دستانش را به هم می‌زند.] درست به همان اطمینان که هر وعده‌ی نیکویی را به خاطر می‌آورد، هر بدی را به یاد می‌آورد. فقط به یاد داشته باشید، هنگامی که...

۲۱۶. به همین خاطر است که ایمان دارم، دوستان! همیشه تلاش کرده‌ام تا با کلام بمانم، مهم نیست که چقدر عجیب به نظر برسد.

۲۱۷. می‌بینید، پس آنها در آن زمان نمی‌توانستند درباره‌ی آن صحبت کنند. آن زمان به این فکر نمی‌کردند. فکر می‌کردند: "خب، از آن گذر کردند." بسیار خب.

۲۱۸. اما اینجا آنها اینجا در زمانی هستند که سلطنت هزاره در شرف برقراری است، هنگامی که اسامی آنها و اسباط ایشان از آن «محو» شده است.

۲۱۹. آیا خدا نگفت که از نقولویان و ایزابل «متنفر» بود؟ از آن فاصله بگیرید. آیا او نگفت که ایزابل و دخترانش را به ضرب «موت» که جدایی ابدی از حضور اوست، خواهد کشت؟ پس بدان اعتماد نورزید، به هیچ‌عنوان. از آن دوری کنید. پس، خدا به یاد می‌آورد. توجه داشته باشید.

۲۲۰. ولی آیا اینجا توجه کردید که می‌بایست «محو شود»؟ چرا؟ در زیر آسمان هیچ قربانی‌ای، آن نبود که بتواند روح‌القدس را عطا کند، تا او بتواند این چیزها را ببیند. ولی او، در هر حال، در ذهن خود خواهانه‌ی خویش این کار را انجام داد.

۲۲۱. اما، حزقیال در رویای خویش، در هزاره، آنها را دوباره در ترتیب کامل دید. حزقیال، اگر تمایل به خواندنش داشتید. یادداشت کنید و بعد می‌توانید بخوانید، تا در وقت صرفه‌جویی شود. حزقیال ۱:۴۸ تا ۷، آیات ۲۳ تا ۲۹ را هم بخوانید. حزقیال تمام اسباط را در ترتیب کامل دید. بسیار خب.

۲۲۲. و همچنین، در مکاشفه ۱۴، یوحنا دوباره آنها را به ترتیب اسباط دید، درست است، هر سبطی در جای خود. چه اتفاقی افتاد؟

۲۲۳. یادتان هست، خدا گفته بود: "در زیر آسمان، نامش از میان جمیع اسباط منقطع خواهد شد." مادامی که زیر آسمان باشد، دیگر وجود نخواهد داشت. و این یکصد و چهل و چهار هزار نفر در اینجا، به ترتیب اسباط هستند. ولی، می‌بینید، آنها کور شده بودند. آنها فقط قربانی گاوها و بزها را داشتند. می‌بینید؟ او آنها را «زیر آسمان» محو ساخت.

۲۲۴. اما امت‌ها، در ایام روح‌القدس، سخنی بر ضد آن؛ نامتان کاملاً از دفتر حیات محو می‌شود. "و دیگر آموزش گناهان نه در این جهان و نه در جهان آینده باقی نخواهد بود." درست است؟ اینجا جایی است که ما قرار داریم.

۲۲۵. اسرائیل، تحت خون بزها و گوسفندان، آنها-آنها جایی داشتند. مادامی که بر روی زمین بودند، اسباط آنها مفقود بودند. هرگز نمی‌توانستند محسوب شوند. حال، همه... وقتی آنها را خواند، در آنها، یکصد و چهل و چهار هزار تن را، آنها مفقود بودند. درست است. آنها در آنجا محسوب هم نشدند. و یوسف و لاوی جای دان و افرایم را گرفتند. حال می‌توانید به آن نظر کنید. این همان‌جا در برابر شماست. و اینجا هم وعده‌ی خداست، صدها و صدها سال قبل از آن. [برادر برانهام چند بار روی منبر می‌زند.]

۲۲۶. حال، چه اتفاقی افتاد؟ آنها در طول دوران مصیبت عظیم تطهیر شدند.

۲۲۷. حال، اگر خدا می‌خواهد تا آن-آن باکره را که زن خوبی بود، اما از اینکه روغن کافی در چراغ خود داشته باشد، غافل شد، اینجا از طریق جفاها تطهیر سازد. او اسباط را برای همان هدف در آنجا قرار می‌دهد و آنها را خلال مقطع مصیبت‌ها تطهیر می‌سازد. چون این-این یک پاک‌سازی است. این داوری است. اما، می‌دانید، آنها، پس از... اینجا را ببینید، اینجا آن یکصد و چهل و چهار هزار نفر مطرح می‌شوند، پس از تطهیر اسرائیل. باکره‌ی نادان هم اینجا مطرح می‌شود، تطهیر شده پیش می‌آید، و ردای سفید بر تن دارد. می‌بینید؟ چقدر عالی! این چقدر زیباست!

۲۲۸. درست مانند یعقوب، در زمان تنگی، می‌بینید. آنها... یعقوب در زمان تنگی. او مرتکب

اشتباه شده بود. اما او از زمان تطهیر عبور کرد، چون نسبت به برادر خویش عیسو، مرتکب خطا شده بود. می‌بینید؟ او حقه زد تا حق نخست‌زادگی را بدست بیاورد. اما قبل از اینکه بتواند نامش را از یعقوب به اسرائیل تغییر دهد، از یک تطهیر و پاک‌سازی عبور کرد، که نمادی است از ترتیب و حکم خدا، که نماد امروز است.

۲۲۹. حال می‌پردازیم به آیه‌ی هشتم از، یا، منظورم آیه‌ی نخست از باب هشتم است، مکاشفه ۱:۸.

۲۳۰. می‌دانم که خسته هستید. ولی، حال، سعی کنید چند دقیقه گوش کنید. و، دعای من این است که خدای آسمان ما را یاری کند.

۲۳۱. باید به خاطر داشته باشیم که این مهر هفتم، پایان زمان است، برای همه چیز. درست است. چیزهایی که در این کتاب هفت مهر، نقشه‌ی نجات پیش از بنیان عالم مکتوب شده، مهر شده، هر ذره‌ی آن به اتمام می‌رسد. این انتها است. این انتهای جهان متلاطم است. این پایان طبیعت متلاطم است. این انتهای همه چیز است. در آنجا، این انتهای کرناهاست. انتهای پیاله‌هاست. انتهای زمین است. این... این حتی انتهای زمان است.

۲۳۲. زمان به انتها می‌رسد. کتاب مقدس چنین گفته است. متی باب هفتم... منظورم مکاشفه، باب هفتم... باب دهم و... آیات یک تا هفتم است. زمان به انتها می‌رسد. کتاب مقدس گفت: "دیگر زمانی نخواهد بود." هنگامی که آن، در زمانی که این امر عظیم می‌بایست واقع شود...

۲۳۳. همه چیز به انتها می‌رسد، در این زمان، انتهای... در انتهای این مهر هفتم. توجه کنید. این پایان عصر کلیساست. این پایان مهر هفتم است. این پایان کرناهاست. این پایان پیاله‌هاست. حتی ورود هزاره. این در مهر هفتم است.

۲۳۴. این مانند پرتاب یک موشک در هواست. موشک اینجا منفجر می‌شود، بالا می‌رود و بعد باز منفجر می‌شود. پنج ستاره را ظاهر می‌کند. یکی از ستاره‌ها منفجر شده و پنج ستاره‌ی دیگر از آن ظاهر می‌شود، و بعد یکی از آن ستاره‌ها منفجر شده و پنج ستاره‌ی دیگر از آن

ظاهر می‌شود. می‌بینید، این‌گونه محو می‌شود.

۲۳۵. این چیزی است که مهر هفتم هست. این زمان جهان را به انتها می‌رساند. زمان این را به پایان می‌رساند. زمان آن را به انتها می‌رساند. زمان این را به انتها می‌رساند. زمان را به پایان می‌رساند. همه چیز در آن مهر هفتم به پایان رسید.

۲۳۶. حال، خدا چگونه می‌خواهد این کار را انجام دهد؟ این چیزی است که ما نمی‌دانیم. این‌طور نیست؟ ما نمی‌دانیم.

۲۳۷. حتی زمان تمام این چیزهاست، و ورود سلطنت هزاره.

۲۳۸. توجه داشته باشید. گشوده شدن این مهر بسیار عظیم بود، تا جایی که آسمان بخاطر آن در خاموشی فرو رفت. "خاموشی قریب به نیم ساعت..." حال، این عظیم است! این چیست؟ آسمان، در سکوت فرو رفت. به مدت نیم ساعت، همه چیز از حرکت باز ایستاد.

۲۳۹. حال، اگر اوقات خوشی داشته باشید، نیم ساعت زمانی طولانی به نظر نمی‌رسد. ولی در معلق بودن میان موت و حیات، هزار سال به نظر می‌رسد. این بسیار عظیم بود! عیسی هرگز به آن اشاره نکرد. هیچ‌یک از سایرین هم اشاره‌ای نکردند.

۲۴۰. یوحنا حتی قادر نبود آن را مکتوب سازد. خیر، او از مکتوب کردن آن در اینجا منع شده بود. [برادر برانهام دو بار به کتاب مقدس خود دست می‌کشد.] می‌بینید، فقط یک... فقط... او آن را مکتوب نساخت، بلکه در سکوت است.

۲۴۱. ویست و چهار پیر که در حضور خدا ایستاده بودند، با چنگ‌های خود چنگ می‌نواختند! دست از نواختن چنگ کشیدند.

و فرشتگان، نغمه‌سراییی در آسمان را متوقف کردند.

۲۴۲. فکر کنید! سرافین و کروی‌های مقدسی که اشعیا در معبد هیکل دید، با شش جفت... با سه جفت بال. سه... با دو بال روی خود را می‌پوشاندند، با دو بال پای‌هایشان. و با دو بال

پرواز می کردند. او روز و شب در برابر خدا می سراید. "قدوس، قدوس، قدوس، خداوند خدای قادر!" و حتی زمانی که آنها وارد می شدند، یا به معبدی آمدند، ستون‌های معبد به حرکت در می آمد، با حضور آنها.

۲۴۳. و این سرافین مقدس خاموش شدند. فرشتگان دست از نغمه‌سرایایی کشیدند. آه-ها! آنها که در حضور خدا پرواز کرده می سراییدند: "قدوس، قدوس، قدوس" آنها ساکت شدند. هیچ فرشته‌ای نمی خواند. هیچ ستایشی نبود. هیچ مذبحی برپا نبود. هیچ چیزی. فقط سکوت بود: خاموشی، سکوت مرگبار در آسمان، به مدت نیم ساعت.

۲۴۴. تمامی لشکر آسمان برای نیم ساعت خاموش بود، زمانی که سرّ این مهر هفتم در کتاب رستگاری گشوده شد. فکرش را بکنید. اما، این گشوده شده است، بره آن را می گشاید. می دانید چیست؟ آنها بدین خاطر متحیر شده بودند، به گمانم. آنها خبر نداشتند، و این آنجا بود، آنها متوقف شدند.

۲۴۵. چرا؟ این به چه معناست؟ حال، هیچ یک از ما این را نمی داند. ولی می خواهم در مکاشفه‌ی خودم از آن به شما بگویم.

۲۴۶. به هیچ وجه تمایلی به متعصب بودن ندارم. اگر این گونه هستم، نسبت به آن آگاه نیستم. من... من تحت تأثیر امور واهی و تخیلات قرار نگرفته‌ام.

۲۴۷. چیزهایی را مطرح کرده‌ام، که ممکن است از نظر برخی عجیب به نظر برسد. اما وقتی که خدا می آید و در پس آن تأییدش می کند و می گوید که این حقیقت است، آن وقت این کلام خداست. می بینید؟ ممکن است بدین صورت کمی غریب به نظر برسد. می بینید؟

۲۴۸. و حال، با همان یقینی که امشب اینجا بر روی جایگاه ایستاده‌ام، مکاشفه‌ای داشتم که مکشوف ساخت. این در یک روال سه گانه است. که به یاری خدا، درباره‌ی یک بخش از آن به شما خواهم گفت. و بعد شما... بیایید ابتدا آن را بررسی کنیم. این مکاشفه است، برای شروع چیزی که می خواهم به شما بگویم، که آن چیست. اتفاقی که می افتد این است که...

آن هفت رعد که یوحنا شنید و از مکتوب کردن آن منع شد، این چیزی است که آن سرّ است، در پس آن هفت رعد متوالی که غرش می‌کنند، قرار گرفته است. [برادر برانهام چند بار روی منبر می‌زند].

۲۴۹. حال، چرا؟ بیایید اثباتش کنیم. چرا؟ این سری است که هیچ‌کس از آن آگاه نیست. یوحنا از نوشتن آن منع شده بود، حتی از نوشتن یک نماد درباره‌ی آن منع شده بود. چرا؟ به این دلیل است که - که هیچ‌فعالی در آسمان نبود، ممکن بود راز را بر ملا سازد. حالا متوجه این می‌شوید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۲۵۰. اگر این قدر مهم است، باید شامل شده باشد، چون می‌بایست تحقق یابد. اما هنگامی که هفت رعد...

۲۵۱. حالا توجه کنید. هنگامی که هفت فرشته برای به صدا درآوردن کرناها پیش آمدند، یک رعد صدا کرد. [برادر برانهام یک بار روی منبر می‌زند.] وقتی که اسرائیل گرد هم آمد، یک کرنا نواخته شد. "وقتی که دیگر زمانی نخواهد بود." کرنا‌ی آخر، یک رعد.

۲۵۲. اما اینجا هفت رعد متوالی را می‌بینیم، پی در پی: یک، دو، سه، چهار، پنج، شش، هفت، آن عدد کامل. هفت رعد متوالی صدا کردند، نه اینکه... فقط یکی باشد، یک، دو، سه، چهار، پنج، شش، هفت، متوالی [برادر برانهام هفت بار روی منبر می‌زند.] بعد، آسمان‌ها قادر به ثبت آن نبودند. آسمان‌ها و هیچ‌چیز دیگری نمی‌توانند از مطلع باشند، چون چیزی وجود ندارد. این یک زمان آرامی بود. آن قدر عظیم بود که بعنوان یک سرّ نگه داشته شده بود.

۲۵۳. حال، چرا؟ اگر شیطان می‌توانست بدان دست یابد، صدمه‌ی عظیمی بدان می‌زد. یک چیز هست که او هرگز نخواهد دانست. حال، او می‌تواند هرچه را که می‌خواهد تفسیر کند، و هر نوع عطایی را تقلید و جعل کند، (امیدوارم که دارید یاد می‌گیرید.) اما نمی‌تواند از این مطلع باشد. این حتی در کلام مکتوب نگاشته است. این سراسر یک سرّ است.

۲۵۴. فرشتگان، همه چیز، ساکت شده است. اگر کوچک‌ترین حرکتی می‌کردند، ممکن بود چیزی را آشکار کند. پس فقط ساکت شدند، از چنگ نواختن دست کشیدند. همه چیز متوقف شد.

۲۵۵. هفت، عدد کامل خدا. هفت، [برادر برانهام هفت بار روی منبر می‌زند]. درست پشت سر هم. هفت رعد پشت سر هم صدا کردند، گویی داشتند چیزی را شرح می‌دادند. توجه داشته باشید، در آن زمان، یوحنا شروع کرد به نوشتن آن. او گفت: "آن را منویس."

۲۵۶. عیسی هرگز از آن صحبت نکرد. یوحنا نمی‌توانست مکتوبش کند. فرشتگان هیچ چیزی درباره‌ی آن نمی‌دانند. این چیست؟ این همانی است که عیسی گفت: "حتی فرشتگان آسمان از آن خبر ندارند." هیچ چیزی نمی‌دانند. می‌بینید؟ می‌بینید؟ او خودش هم از این آگاه نبود. گفت: "فقط خدا این را می‌داند."

۲۵۷. اما او به ما گفت، هنگامی که ما، "شاهد حضور این آیات" باشیم... حالا دارید به یک جایی می‌رسید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] بسیار خوب. توجه داشته باشید، ما "شاهد ظهور این آیات هستیم." می‌بینید؟ اگر شیطان می‌توانست به آن دست یابد...

۲۵۸. اگر می‌خواهد که چیزی واقع بشود... حال، باید حرف من را در این زمینه بپذیرد. اگر در حال برنامه‌ریزی برای انجام کاری باشم، از گفتن آن به دیگران اجتناب می‌کنم. نه اینکه آن فرد آن را خواهد گفت، بلکه شیطان آن را خواهد شنید. می‌بینید؟ او در قلب من، مادامی که خدا آن را به روح‌القدس مهر کرده باشد، نمی‌تواند بدان دست یابد، این بین من و خداست. می‌بینید. او هیچ چیزی درباره‌ی آن نمی‌داند تا زمانی که شما آن را بر زبان بیاورید، سپس او آن را می‌شنود. و من تلاش کرده‌ام... به مردم بگویم که فلان و فلان کار را خواهم کرد. بعد مشاهده می‌کنم که شیطان هر مانعی که بتواند می‌تراشد، تا زودتر از من بدان دست یابد. ولی اگر مکاشفه‌ای از خدا دریافت کنم، و چیزی درباره‌ی آن نگویم، آن وقت فرق می‌کند.

۲۵۹. به خاطر داشته باشید، شیطان تلاش خواهد کرد تا تقلید کند. او تلاش خواهد کرد تا هر کاری که کلیسا انجام خواهد داد را تقلید و جعل کند. او سعی کرده است. متوجه این شده‌ایم، از طریق ضد مسیح.

۲۶۰. اما این یک چیزی است که او قادر به جعل آن نیست. هیچ تقلیدی از آن نخواهد بود. چون از آن آگاه نیست. هیچ راهی برای دانستن آن ندارد. این کشش سوم است. او هیچ چیز در این باره نمی‌داند. می‌بینید؟ او این را متوجه نمی‌شود.

۲۶۱. ولی در تحت آن یک سری نهفته است. [برادر برانهام یک بار روی منبر می‌زند.] خدا را در اعلیٰ علین جلال باد. مابقی عمرم دیگر هرگز قادر نیستم که بعد از دیدن آن، همان طرز تفکر را داشته باشم. حال، نمی‌دانم که چه... قدم بعدی را در آنجا می‌دانم، اما نمی‌دانم که چه، چگونه تفسیرش کنم. خیلی طولانی نخواهد بود. اینجا یادداشتش کردم. وقتی که اتفاق افتاد، اگر بتوانید اینجا را ببینید. "مکث کن، از اینجا جلوتر نرو." میلی به متعصب بودن ندارم. تنها دارم حقیقت را بیان می‌کنم.

۲۶۲. ولی کشش کوچک را به خاطر دارید، اینکه همواره تلاش می‌کردم تا توضیح بدهم که جان در کنار فلان و فلان، ضمیر درونی و تمام آن چیزها قرار دارد؟ که این فقط باعث شد تعداد زیادی از مقلدین بعد از آن شروع به کار کنند. چطور می‌بایست دست افراد را می‌گرفتند، و مردم را نگه می‌داشتند تا یک لرزش احساس کنند؟ دیگر همه در دستشان یک لرزش داشتند.

۲۶۳. ولی به خاطر دارید، زمانی که او (خدا) من را به آن بالا برد، و گفت: "این همان کشش سوم است، و هیچ کس از آن آگاه نخواهد شد." یادتان هست؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] رویاها هرگز زایل نمی‌شوند. آنها کاملاً حقیقت هستند.

۲۶۴. حالا توجه داشته باشید. رویای صور فلکی را به خاطر دارید؟ چارلی! من... اینجایی.

۲۶۵. یک چیزی در جریان است، به شما گفتم، این هفته، که شما... در اطراف شما بوده است، ولی نمی‌دانم متوجه آن شده باشید.

۲۶۶. صور را به یاد دارید، رویای فرشتگان، هنگامی که اینجا را به قصد آریزونا ترک کردم؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] موعظه‌ی «آقایان! ساعت چند است؟» را به خاطر دارید؟ ["آمین!"] یادتان هست؟ توجه داشته باشید، تنها یک غرش عظیم رعد بود، و هفت فرشته ظاهر شدند. درست است؟ ["آمین!"] یک غرش رعد، هفت فرشته ظاهر شدند.

و دیدم چون بره مهر نخست را گشود و شنیدم یکی از آن چهار حیوان به صدایی مثل رعد می‌گوید، بیا و ببین.

۲۶۷. توجه کنید، یک رعد، هفت پیام که مهر شده بود و نمی‌توانست تا زمان آخر، در این زمان مکشوف شود. متوجه منظورم می‌شوید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۲۶۸. حال، متوجه قسمت رازآلود این هفته شده‌اید؟ این چیزی است که هست. چیزی است که بوده است. این یک بشر، یک-یک انسان نبوده است. این فرشته‌ی خداوند بوده است. توجه کنید.

۲۶۹. شاهدانی اینجا هستند، سه نفر، اینجا نشسته‌اند، که یک هفته قبل، کمی بیش از یک هفته قبل، من آن بالا بودم، بالای آن کوه‌ها، تقریباً نزدیک به مکزیکو، با دو نفر از برادرانی که اینجا نشسته‌اند. درحالی که داشتم خار و خاک را از پاچه‌ی شلوارم پاک می‌کردم، و یک انفجار رخ داد، که تقریباً مثل این بود که تمام کوه فرو ریخت. حال، درست است. هرگز به برادرانم نگفتم، ولی آنها متوجه یک تغییر شدند.

۲۷۰. و او به من گفت: "حالا آماده باش. برو به شرق. این تفسیر آن رویا است." می‌بینید؟ حال، جهت اطلاع شما، برادر سوتمن شکاری را که به دنبالش رفته بود، بدست نیاورده بود. ما داشتیم تلاش می‌کردیم آن را برایش بگیریم. و او (خدا) به من گفت: "حال، امشب، بعنوان آیتی برای تو، او قادر به انجام آن نخواهد بود. در این زمان تو باید خودت را برای ملاقات این فرشتگان تقدیس کنی." از خود بی‌خود شده بودم، یادتان هست.

۲۷۱. و من در غرب بودم. فرشتگان داشتند به شرق می‌آمدند. و همین‌طور که نزدیک

می‌شدند، من با آنها به بالا برده شدم (این را یادتان هست؟) به شرق می‌آمدم. [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۲۷۲. و برادر فرد، که امشب اینجاست، یک شاهد است، و برادر نورمن، همین‌طور که پایین می‌رفتیم، من او را ترغیب کرده بودم که بماند و شکارش را بگیرد. درست است برادر سوتمن؟ من قانعش کرده بودم؛ ولی باز، او (خدا) گفت که "او موفق نخواهد شد." من اصلاً چیزی نگفتم و به راهم ادامه دادم.

۲۷۳. یک چیزی، نشسته بودیم کنار چادر، روزی که... یادتان هست، برادر سوتمن؟ و من، به محض اینکه چیزی گفته می‌شد، من، شما و برادر نورمن... برادر نورمن کجاست؟ آن پشت. آنها را سوگند می‌دادم که نگویند چه اتفاقی دارد می‌افتد. درست است؟ [برادران می‌گویند: "آمین! این حقیقت است."] آیا برگشتم و این‌طوری از آن چادر دور شدم؟ ["درست است."]

۲۷۴. چون، این چیزی است که بود، دقیقاً چیزی که بود، و می‌دانستم که تا زمانی که واقع نشود، نمی‌توانم بازگویش کنم، تا ببینم که آیا مردم متوجه آن می‌شوند.

۲۷۵. و آیا متوجه شدید؟ "آن یک فرشته" گفتم: "یک فرشته‌ی عجیب بود." او بیشتر شبیه من بود تا مابقی آنها. این را یادتان هست؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] آنها در یک صورت فلکی بودند، سه تا در کنار و سه تا در بالا. آن که در کنار من بود، اگر از چپ به راست بشماریم، می‌شد فرشته‌ی هفتم. او درخشان‌تر از بقیه بود، و نسبت به بقیه بیشتر مورد توجهم بود. یادتان هست؟ گفتم: "سینه‌اش این‌طوری برجسته بود و به سمت شرق پرواز می‌کرد." (یادتان هست.) این‌طوری گفتم: "من را برداشت، من را بلند کرد." یادتان هست؟ ["آمین!"]

۲۷۶. ایناهاش، به همراه مهر هفتم، چیزی که تمام عمرم شوق دانستنش را داشتم. آمین! مهرهای دیگر هم برایم بسیار اهمیت داشتند، مسلم است، اما، آه، نمی‌دانید که این یک

زمانی در زندگیم چه مفهومی داشت. [برادر برانهام چند بار روی منبر می‌زند].

۲۷۷. دعا کردم، نزد خدا گریستم. من-من-من... بعد از آن جلسه در فینیکس... هرکس که آنجا با من بوده، می‌داند. در کوهستان‌ها وقت گذراندم.

۲۷۸. یک روز صبح، بلند شدم و به سمت ساینو کنیون رفتم، آن کوه‌های بلند و تنومند. و به آن بالا رفتم. یک مسیر پیاده‌روی آنجا هست، وقتی به انتها می‌رسید، که تا کوه لِمون^{۳۱۵} ادامه دارد، که حدود پنجاه کیلومتر پیاده‌روی است، و آن بالا حدود ده متر برف هست. پس، آن بالا در کوهستان، بسیار زودتر از طلوع صبح، داشتیم از مسیر پیاده‌روی بالا می‌رفتیم، در طول راه سنگ‌ها را غلت می‌دادم. احساس کردم هدایت شدم که به این سمت تغییر مسیر بدهم. و برگشتم و از صخره‌هایی بسیار بزرگ و ناهموار بالا رفتم، اوه خداوند! ده‌ها متر ارتفاع داشتند.

۲۷۹. در بین آن صخره‌ها زانو زدم، و این کتاب مقدس را روی زمین گذاشتم. و این کتاب را... و این دفترچه‌ی کوچک... [برادر برانهام کتاب مقدس و دفترچه‌ی کوچکش را نشان می‌دهد.] گفتم: "خداوند خدا! این رویا به چه مفهوم است؟ من-من... " گفتم: "خداوند! این... آیا این به معنی مرگ من است؟"

۲۸۰. یادتان هست، به شما گفتم: "فکر می‌کردم ممکن است به معنی مرگ من باشد، چون یک چیزی منفجر شد تا جایی که تمام وجودم را به لرزه درآورد." این را به یاد دارید. چند نفر این را می‌دانند، یا شنیده‌اند؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] خب، تمام شما. و من گمان می‌کردم که این به معنای مرگ من است.

۲۸۱. و بعد در اتاق، گفتم: "این... چه-چه-چه، این چه بود خداوند؟ این به چه معناست؟ آیا این یعنی قرار است بمیرم؟ اگر این‌طور است، بسیار خب. به خانواده‌ام نخواهم گفت. اگر کارم به اتمام رسیده است، بگذار که بروم." و گفتم...

۲۸۲. حال، این چه بود؟ اما او یک شاهد را فرستاد، یادتان هست که به شما می‌گفتم، که این بدان معنی نبود. این پیشرفت و جلو رفتن کار من بود. او، او، او، متوجه می‌شوید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] می‌بینید، و درحالی که در ساینو کینون نشسته بودم...

۲۸۳. پدر آسمانی از این آگاه است. به همان درستی که شاهد تحقق آن هستید، آن فرشتگان پایین آمده و یکی بودن هر پیغامی را اثبات نموده‌اند. آن وقت، شما می‌دانید که این از جانب خدا می‌آید یا خیر. این از پیش به شما گفته شده بود، توسط یک رویا. نمی‌توانستم قبل از اتمام جلسات این را به شما بگویم، چون از انجام آن منع شده بودم.

۲۸۴. در ساینو کینون، آن روز صبح آن بالا نشسته بودم، و دستانم را بلند کرده بودم. و من... باد کلاه سیاهم را انداخته بود. زمانی که... آنجا ایستاده بودم، با دستانی برافراشته، و دعا می‌کردم. گفتم: "خداوند خدا! این به چه معنی است؟ نمی‌توانم درکش کنم، خداوند! باید چه کار کنم؟ اگر زمان به خانه رفتن من است، بگذار این بالا بروم. و من را پیدا نخواهد کرد. جایی مرا پنهان کن. اگر قرار است که بروم، بگذار تا بروم. شاید یک روز، ژوزف کتاب مقدس را که اینجاست، بیاید و از آن استفاده کند. اگر دارم می‌روم، بگذار بروم خداوند!" و دستانم را بلند کرده بودم. و ناگهان، چیزی به دستانم برخورد کرد.

۲۸۵. نمی‌دانم. نمی‌توانم بگویم. آیا به خواب رفتم؟ نمی‌دانم. آیا دچار خلسه شدم؟ نمی‌دانم. آیا این یک رویا بود؟ نمی‌توانم بگویم. تنها چیزی که می‌توانم بگویم چیزی است که من... درست همان چیزی که درمورد آن فرشتگان بود.

۲۸۶. به دستانم برخورد کرد. نگاه کردم، و یک شمشیر بود. دست‌های از مروارید داشت، بسیار زیبا، با روکشی از طلا. تیغه‌اش چیزی شبیه کروم، یا شبیه نقره بود، بسیار براق بود. و بسیار تیز بود. با خودم فکر می‌کردم: "آیا این زیباترین شیء نیست؟" درست اندازه‌ی دستان من! با خودم فکر کردم: "این بسیار زیباست." گفتم: "هی، من همیشه از این چیزها، از شمشیر هراس دارم." فکر می‌کردم: "با این چه کار خواهم کرد؟"

۲۸۷. و درست در همان لحظه صدایی در آنجا برخاست که تمام صخره‌ها را لرزاند. صدا گفت: "این شمشیر پادشاه است." و بعد از آن حالت خارج شدم.

۲۸۸. «شمشیر پادشاه» حال اگر می‌گفت «شمشیر یک پادشاه...» ولی گفت: «شمشیر پادشاه» و فقط یک «پادشاه» هست، و آن هم خداست. و او یک شمشیر دارد، که کلام اوست. چیزی که بدان زیست می‌کنم، پس، مرا یاری کن، خدا! درحالی که اینجا پشت این میز مقدس او ایستاده‌ام، با کلام مقدس او که اینجا قرار دارد. این کلام است. آمین! او، در چه ایامی زیست می‌کنیم! چه امر عظیمی! سرّ و راز را می‌بینید؟ سوم...

۲۸۹. وقتی این حالت من را ترک کرد، آنجا ایستاده بودم. چیزی به من گفت: «ترسان مباش.» حال، من هیچ صدایی نشنیدم. گویی از درون من سخن گفت. باید حقیقت را به شما بگویم، دقیقاً چیزی که اتفاق افتاده است. یک چیزی گفت: «ترس، این همان کشش سوم است.»

۲۹۰. کشش سوم، به یاد دارید؟ [جماعت می‌گویند: «آمین!»] او گفت: «مقلدین بسیاری در این داشته‌ای، چیزی که سعی کردی شرح بدهی، ولی...» گفت: «این را حتی سعی نکن توضیح بدهی.» یادتان هست؟ چند نفر رویا را به یاد دارید؟ «آمین!» همه جا هست. روی نوار ضبط شده و همه جا هست. گفت: «سعی نکن توضیح بدهی.» گفت: «این کشش سوم است، اما تو را در آنجا ملاقات خواهم کرد.» درست است؟ «آمین!» او گفت: «سعی نکن...»

۲۹۱. وقتی این را گفت با یک کفش بچه‌گانه در دست ایستاده بودم. گفت: «حال کشش اولت را انجام بده، وقتی انجام دادی، ماهی‌ها به دنبال طعمه خواهند آمد.» گفت: «بعد، مراقب کشش دومت باش.» گفت: «چون فقط ماهی‌های کوچک خواهند بود.» گفت: «بعد کشش سوم آن را صید خواهد کرد.»

۲۹۲. بعد تمام آن خادمان در اطراف من می‌گفتند: «برادر برانهام! می‌دانیم که توان انجامش

را داری. هلولویاه! هلولویاه!" اینجا جایی است که همیشه گرفتار می‌شوم، با یک مشت واعظ، می‌بینید؟ مردم را دوست دارم. می‌خواهند که همه چیز را توضیح بدهی، این، آن.

۲۹۳. و من گفتم: "خب، آه، آه، آه." گفتم: "نمی‌دانم." گفتم: "ماهگیری را درک می‌کنم." گفتم: "حال، اولین کاری که می‌کنید... این نحوه‌ی انجامش است. ماهی‌ها را در اطراف می‌بینید؛ باید طعمه را تکان بدهید." خب، این دقیقاً شیوه‌ی ماهگیری است. بعد گفتم: "طعمه را تکان می‌دهم." حال می‌دانید، وقتی اولین بار طعمه را تکان دادم، حالا ماهی‌ها به دنبال آن می‌آیند." اما آنها ماهی‌های کوچک بودند. درست مانند این بود که داشتند صید می‌شدند.

۲۹۴. خب، بعد گفتم: "بعد شما-شما..." و آن را بیرون کشیدم، کنار آب. یک ماهی روی قلاب بود، ولی مانند این بود که روی طعمه پوست کشیده شده باشد... این قدر کوچک بود.

۲۹۵. آنجا ایستاده بودم، و چیزی به من گفتم: "به تو گفته بودم که این کار را نکنی."

۲۹۶. شروع کردم به گریستن. تمام ریسمان این طوری دورم تنیده بود. و من... آنجا ایستاده بودم و درحالی که این‌گونه سرم را پایین انداخته بودم و گریه می‌کردم. گفتم: "خداوندا! من... مرا ببخش. من-من فرد نادانی هستم. خداوندا! من را ببخش." و من این ریسمان را داشتم.

۲۹۷. و آن چیزی که در دستانم داشتم، یک کفش بچه‌گانه حدوداً این اندازه بود. و ریسمانی که داشتم، به بزرگی دور انگشتانم بود، حدود دو سانت، و روزه‌های بند این کفش در حدود سائیز... حدود دو میلیمتر بود. داشتم سعی می‌کردم تا بندهای این کفش را با این بندهای دو سانتی بند کنم. هاه!

۲۹۸. یک صدایی آمد. گفتم: "نمی‌توانی به کودکان پنطیکاستی امور ماوراءالطبیعه را تعلیم بدهی." گفتم: "آنها را رها کن!"

۲۹۹. و درست در همان زمان من را بلند کرد. من را به بالا برد و در یک جای بسیار بلند

نشانند، در جایی که یک جلسه در جریان بود. چیزی شبیه یک خیمه یا یک کلیسای بزرگ بود، نگاه کردم، یک جعبه‌ی کوچک بود، یک جای کوچک در آن گوشه. و آن نور را دیدم که داشت با کسی صحبت می‌کرد، بالای سر من، همان نوری که در آن تصویر می‌بینید. این طوری مثل یک گردباد از من جدا شد و بالای آن خیمه رفت. و گفت: "اینجا تو را ملاقات خواهم کرد." و گفت: "این کشش سوم بود، و این را به هیچ کس نخواهی گفت."

و در سابینو کنیون، او گفت: "این کشش سوم است."

۳۰۰. و سه امر عظیم هست که به همراه است. یکی از آنها امروز آشکار شد، یا دیروز، دیگری امروز آشکار شد؛ و یک چیزی هست که نمی‌توانم تفسیر کنم، چون یک زبان ناشناخته است. ولی آنجا ایستاده بودم و مستقیماً داشتم به آن نگاه می‌کردم. و این کشش سوم است که در پیش است. [برادر برانهام سه بار روی منبر می‌زند.] و روح‌القدس خدا... اوه، خداوند!

به همین دلیل است که تمام آسمان در سکوت بود.

۳۰۱. بهتر است همین‌جا توقف کنم. احساس می‌کنم که نباید بیش از این درباره‌ی آن صحبت کنم. می‌بینید؟

۳۰۲. حال، به یاد داشته باشید، مهر هفتم، دلیل اینکه باز شده بود. [برادر برانهام شش بار روی منبر می‌زند.] می‌بینید، دلیل اینکه این مکشوفش نکرد، هیچ کس نباید از آن آگاه باشد.

۳۰۳. و می‌خواهم که این را بدانید، قبل از اینکه حتی کلامی در این باره بدانم، آن رویا سال‌ها قبل داده شد. این را به خاطر دارید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] ایناهاش، درست مثل دیگری، درست و در کلام قرار می‌گیرد، دقیقاً جایی که باید می‌بود. [برادر برانهام دو بار روی منبر می‌زند.] خدا از قلب من آگاه است، هرگز فکر چنین چیزی مانند آن را نمی‌کردم، و درست در برابر من بود. دیرتر از چیزی است که تصور کنیم. آه-ها! اوه، خداوند!

۳۰۴. این نشانگر این است که از جانب خداست، می‌دانید، این دقیقاً در وعده‌های خدا، از انتهای پیغام همخوانی دارد. توجه کنید. حالا توجه داشته باشید، این مهر، برای پیغام آخر زمان، چون به هر حال، او تمام شش مهر را مکشوف ساخته است، اما او چیزی درباره‌ی هفتمین نگفت. و مهر زمان آخر، هنگامی که آغاز گردد، مطلقاً یک سرّ کامل خواهد بود، بر طبق کتاب مقدس، قبل از داشتن آن. و به خاطر داشته باشید، مکاشفه ۱:۷-۱۰، ۱ تا ۷، باب ۱۰ از ۱ تا ۷ "در انتهای پیغام فرشته‌ی هفتم، تمامی سرّ خدا شناخته خواهد شد." ما در زمان آخر هستیم، بازگشایی مهر هفتم.

۳۰۵. حال، چگونه این را می‌دانستم؟ آن روز، یکشنبه‌ی گذشته، هفته‌ی قبل، وقتی داشتم درباره‌ی «فروتن باش! فروتن باش! یادتان باشد، خدا در امور کوچک کار می‌کند» صحبت می‌کردم، متوجه نشدم که واقعاً از چه چیزی صحبت می‌کرد. و حالا متوجه آن هستم. این چنین فروتنانه است! فکر کنید که چنین چیزی بر واتیکان یا... آشکار می‌شد... اما همان‌طور آمد که بر یحیی آمده بود. این مانند ولادت خداوند در یک اصطبل می‌آید. جلال بر خدا! پس مرا یاری کن، اکنون زمان نزدیک است. آمین! ما در اینجا هستیم. اوه خداوند!

۳۰۶. حال متوجه این می‌شوید، حقیقت رویای خدا، که هفت فرشته از سمت غرب برای من آوردند؟ آنها داشتند از سمت غرب به شرق می‌آمدند. داشتند برای این پیغام امشب می‌آمدند. [برادر برانهام دو بار روی منبر می‌زند.]

۳۰۷. حال، آواز آن رعد عظیم، و مأموریتی که به اینجا آورده شد، مکشوف شده است، که این... و خدا بودن این را اثبات کرده است. حالا فکرش را بکنید. من این مهرها را نمی‌دانستم، و این هفته آنها مکشوف شدند. کسی به این فکر کرده بود، به اینکه آن هفت فرشته این باشند، پیغامی باشد که دارد پیش می‌آید، آن فرشته‌ها که من را بخاطر آن بدینجا برگرداندند؟ می‌بینید؟

۳۰۸. به خاطر داشته باشید، پیغام آور هفتم... پیغام آور هفتم... مورد توجه برای من، فرشته‌ی

هفتم، بیشتر از سایرین برایم مورد توجه بود. حال، آنها این‌گونه ایستاده بودند. حال، می‌خواهیم که توجه داشته باشید. و من اینجا ایستاده بودم، و داشتم مابقی را نگاه می‌کردم.

۳۰۹. گروه نخست، از پرندگان کوچک، تمام پرهایشان ریخت. آنها را به خاطر دارید؟ و همه‌ی آنها به سمت شرق پرواز می‌کردند. و دسته‌ی دوم، پرندگان بزرگ‌تر، شبیه کبوتران بودند، با بال‌های نوک تیز. آنها به سمت شرق پرواز می‌کردند. کشش اول، کشش دوم، بعد از آن، فرشتگان بودند. ...

۳۱۰. درست همان‌جا ایستاده بودم، و آن انفجار رخ داد. من داشتم به این سمت نگاه می‌کردم، به سمت غرب، و آنها آمدند و مرا برداشتند، در آنجا. از خود بی‌خود شدم. و یکی از آنها، که داشت می‌آمد، همان بود که به نظرم عجیب می‌آمد، همانی بود که... سمت چپ بود، جایی که من از آن به آن‌ها صورت فلکی وارد شدم. اما اگر از سمت چپ به راست می‌آمدید، می‌شد فرشته‌ی هفتم، اگر از آن سمت بیایید. حال، به خاطر داشته باشید، هفت پیغام آور.

۳۱۱. آیا هرم صخره‌ی سفید در خواب جونیور جکسون که برایتان تفسیر کردم را به خاطر دارید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] می‌بینید؟ توجه داشته باشید، شبی که رفتم، و من... شش خواب آمد و تک‌تک آنها به یک چیز اشاره می‌کردند. سپس رویا شروع شد و من را به سمت غرب فرستاد. و جونیور، او داشت نگاه می‌کرد، هنگامی که... ببینید، چقدر کامل و عالی!

۳۱۲. حال، امیدوارم و اطمینان دارم که شما مردم متوجه هستید که دارم تلاش می‌کنم تا این فیض را بر عیسی مسیح قرار دهم که سازنده و دهنده‌ی تمام آن است. و تنها دلیلی است که قبلاً شاهد چنین صحبت‌هایی از من نبودید، در تمام عمرتان، اما این ساعت نزدیک است. می‌بینید؟ می‌بینید؟ توجه داشته باشید.

۳۱۳. حال، جهت اطمینان، برای شما، تا بتواند پیش برود. دوباره در شرف ترک شما هستم. نمی‌دانم که به کجا خواهم رفت. باید انجیل را در جاهای دیگر موعظه کنم. ولی اکنون که...

۳۱۴. ممکن است بگویید: "تمام این تعصب‌گرایی‌ها را شنیده‌ام." نمی‌دانم که چیست، نمی‌توانم کس دیگری را قضاوت کنم.

۳۱۵. من فقط می‌بایست بابت چیزی که... بابت خودم به خدا پاسخگو باشم. اما در تمام این سال‌ها آیا تا به حال زمانی بوده است که در نام خداوند چیزی به شما گفته باشم که درست نبوده باشد. [جماعت می‌گویند: "خیر." "هیچ کس دیگری هم نمی‌تواند چنین بگوید، چون همواره همان‌گونه که خدا آن را گفته است، بازگوش کرده‌ام.

۳۱۶. حال بگذارید به شما نشان دهم که این کاملاً درست است، و آن را تصدیق کنم.

۳۱۷. حال به خاطر داشته باشید "اگر در میان شما نبی‌ای باشد، من که یهوه هستم، خود را در رویا بر او ظاهر می‌کنم و در خواب به او سخن می‌گویم." این یعنی، تعبیر خواب‌ها. یوسف، او قادر به تعبیر خواب‌ها بود، و رویا می‌دید. درست است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۳۱۸. حالا به این توجه داشته باشید. اینکه، وقتی این واقع شد، جونیور در یک مزرعه‌ای ایستاده بود که یک هرم، به این شکل در آن نمایان بود. و چیزی بر روی صخره‌ها مکتوب بود و من داشتم آن را برای مردم مکشوف می‌ساختم. درست است جونیور؟ [برادر جونیور می‌گوید: "درست است." "حدود یک سال قبل این اتفاق افتاد.

۳۱۹. حال به نکته‌ی بعدی توجه کنید. یک جور میله برداشتم و آن را جدا کردم، در درون آن صخره‌ی سفیدی بود که چیزی روی آن نوشته نشده بود و در آن زمان، به سمت غرب به راه افتادم. و به همه‌ی آنها گفتم: "به سمت غرب نروید؛ همین‌جا بمانید و تا بازگشت من به این نظر کنید." به سمت غرب رفتم، بخاطر انفجار، به سمت شرق بازگشتم، به همراه روح‌القدس که این کلام مکتوب نشده را تفسیر کرد. حال، اگر این کاملاً خدای قادر نیست، می‌خواهم بدانید که چیست.

۳۲۰. دوستان! به چه دلیل سعی در گفتن این دارم؟ برای اینکه به شما نشان بدهم در زمان آخر هستیم. حال، اگر مابقی آن در تطابق کامل با کلام است، این هم کاملاً با کلام تطابق

دارد. ما در اینجا هستیم. ما در انتها هستیم، دوستان!

۳۲۱. به زودی "زمانی نخواهد بود." خواهد رسید، میلیون‌ها نفر جان خود را از دست خواهند داد. میلیون‌ها نفر خواهند بود، که اکنون فکر می‌کنند نجات را یافته‌اند، که در عصر اتمی، گاه محسوب خواهند شد. ما در ساعت آخر زندگی می‌کنیم. به فیض خدای قادر مطلق، با یاری او به قوم خویش، تا آنها بتوانند منتظر ظهور نزدیک مسیح باشند. "چه مدت، برادر برانهام؟! " شاید بیست سال! شاید پنجاه سال، شاید در مدت صد سال. نمی‌دانم. شاید هم فردا صبح باشد؛ شاید هم امشب. هرکس که بگوید می‌داند، در اشتباه است. می‌بینید؟ نمی‌دانند. تنها خدا می‌داند.

۳۲۲. حال توجه داشته باشید. پس، توسط خدا، حقیقت را می‌گویم، که اینها از نظر روحی برای من تمییز داده شد، تمییز داده شده توسط روح القدس. و توسط هر یک از آنها، جای آن را در کتاب مقدس شناسانده است.

۳۲۳. حال، اینکه این سر بزرگی که تحت این مهر قرار دارد چیست، من نمی‌دانم. این را نمی‌دانم. نمی‌توانستم از آن سر در بیاورم. قادر نبودم بگویم که این چه چه گفت، ولی می‌دانم که این همان هفت رعد بودند که آواز خود را با هم بلند کردند، هفت بار متفاوت صدا کردند. بعد، وقتی این را دیدم، منتظر تفسیر ماندم. در آنجا به پرواز در آمد، و نتوانستم از آن سر در بیاورم. کاملاً درست است. می‌بینید؟ هنوز ساعت آن فرا نرسیده است.

۳۲۴. اما، دارد در این چرخه حرکت می‌کند. دارد نزدیک می‌شود. کاری که باید بکنید، این است که به خاطر داشته باشید که به نام خداوند با شما سخن می‌گویم. آماده باشید، چون خبر ندارید در چه ساعتی می‌تواند اتفاقی رخ بدهد.

۳۲۵. حال، وقتی بر روی نوار ضبط بشود، که می‌شود، احتمالاً ده‌ها هزار نفر از دوستانم را از من دور خواهد کرد. چون خواهند گفت که: "برادر برانهام دارد سعی می‌کند خودش را، یک خادم یا یک نبی، یا چیزی در برابر خدا بسازد." بگذارید به شما بگویم، برادران من! این اشتباه است.

۳۲۶. فقط دارم چیزی را که دیده‌ام و به من گفته شده است، به شما می‌گویم. و حال شما - شما هر کاری که می‌خواهید انجام دهید. نمی‌دانم چه کسی می‌داند که، چه اتفاقی قرار است بیفتد. نمی‌دانم. فقط می‌دانم که آن هفت رعد آن سر را نگاه داشته‌اند. آسمان‌ها در خاموشی بود. همه متوجه می‌شوند؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] شاید الآن زمانش باشد، شاید اکنون ساعت آن باشد، که این فرد بزرگی که در انتظار ظهورش بر روی صحنه هستیم، به روی صحنه بیاید.

۳۲۷. شاید این خدمت، که در آن تلاش کردم تا قوم را به سوی کلام بازگردانم، پایه را گذاشته باشد. و اگر چنین باشد، شما را برای همیشه ترک خواهم نمود. هر دو ما در یک زمان اینجا نخواهیم بود. می‌بینید؟ اگر این‌گونه باشد، او بزرگ‌تر شده و من کوچک‌تر خواهم شد. نمی‌دانم.

۳۲۸. اما این افتخار را داشته‌ام، از جانب خدا، تا نظر کنم و ببینم که چه بود، تا آن اندازه شاهد گشوده شدنش باشم. حال، این حقیقت است.

۳۲۹. مطمئنم متوجه اتفاقاتی که این هفته در حال رخ دادن بوده‌اند، شده‌اید. مطمئنم متوجه پسر آقای کالینز که اینجا در بستر مرگ بود، و آن دختر با سرطان خون شده‌اید.

۳۳۰. ملکوت خدا در راه است. بیشتر و بیشتر دارد از یک سایه به خود حقیقت تبدیل می‌شود. چنان‌که همیشه بوده است. حال، این نباید باعث خفگی قوم بشود. از عادل شمردگی به تقدس، به تعمید روح‌القدس و بعد اینجا، اینجا. می‌بینید، ما مدام در حال نزدیک‌تر شدن به خدا هستیم.

۳۳۱. نمی‌توانید متوجه این بشوید، شما خادمان متدیست، که چطور پیغام تقدس شما بالاتر از آن چیزی بود که لوتر موعظه می‌کرد؟

۳۳۲. شما پنطیکاستی‌ها، متوجه نیستید که پیغام تعمید شما فراتر از آن چیزی است که متدیست‌ها موعظه می‌کردند؟ می‌دانید منظورم چیست؟

۳۳۳. اوه، چیزهای زیادی را شاهد بوده‌ایم! و این درست است. و اگر کسی باشد که از خطا منزجر باشد، وقتی افراد چیزی را می‌گویند که در حقیقت دارد دروغ را بیان می‌کند نه حقیقت را، از آن بیزارم.

۳۳۴. ولی-ولی حقیقت ناب را دوست دارم، مهم نیست که چقدر/این طرف یا آن طرف را مختل می‌سازد. اگر حقیقت باشد، خدا نهایتاً آن را بعنوان حقیقت نشان خواهد داد. و اگر به زودی در یکی از این روزها، این کار را نکنند، آن وقت رویای من درست نبوده است. حال می‌بینید که خودم را کجا قرار دادم.

۳۳۵. "برادر برانهام! چه زمانی خواهد بود؟" نمی‌توانم بگویم. نمی‌دانم.

۳۳۶. اما، یکی از این روزها، اگر هرگز دیگر بر روی زمین همدیگر را نبینیم، در آن سو، در تخت داوری مسیح یکدیگر را خواهیم دید و متوجه خواهید شد؛ که، در آن اتاق، این مکاشفه از جانب خدا آمد، همان‌طور که مابقی آنها هم آمد، که آنها... یک سر آن مهر، دلیل اینکه مکشوف نشد، بخاطر هفت رعدی بود که آواز خود را بلند کردند و ایناهاش، در کاملیت. چون، هیچ چیزی از آن خبر ندارد. حتی مکتوب هم نشده بود. پس، ما در زمان آخر هستیم. ما اینجا هستیم. خدا را برای کلامش شکر می‌کنم.

۳۳۷. او را بخاطر عیسی مسیح شکر می‌کنم. چون، بدون فرستادن او برای کفاره‌ی گناهانمان، همه‌ی ما در منجلاب گناه می‌بودیم، بدون هیچ امیدی. ولی به فیض او، خون او ما را از تمام گناهان پاک می‌سازد. درست مثل یک قطره جوهر در یک سطل سفیدکننده، دیگر هرگز جوهر را نخواهید یافت. زمانی که گناهان ما اعتراف شده باشند. در خون عیسی مسیح قرار داده می‌شود؛ و دیگر هرگز به یاد نخواهند آمد. خدا آنها را فراموش می‌کند. آنها هرگز انجام نشده بودند. و مادامی که آن قربانی بعنوان کفاره برای ما آنجا باشد. همین کافی است. همین است، می‌بینید. ما-ما دیگر گناهکار نیستیم. به فیض خدا، ما مسیحی هستیم. به خاطر داشته باشید، به اختیار خودمان، ما به همان بدی می‌بودیم که همواره بوده‌ایم. اما می‌دانید، فیض خدا برای ما واقع شده و آن چیزی است که ما را چیزی ساخته است که

امروز هستیم، برادران و خواهران مسیحی.

۳۳۸. این هفته برای من شگرف بوده است. خسته هستم. ذهن من خسته است. من-من... با تمام توانم. یک چیز عجیبی هر روز در جریان است. متحیر می‌شدم. که وارد اتاق بشوم و ببینم که چیزی من را کاملاً دگرگون می‌سازد.

۳۳۹. و اینجا، به آنجا وارد شده و یادداشت‌ها را برداشتم. کتاب‌های دکتر اسمیت دکتر اوریا اسمیت، و اوه، تمام نویسندگان، و همه‌ی آنها را خواندم. می‌گویم: "خب، حالا این مهر ششم است. اینجا مهر چهارم. حالا، منظور این مرد چیست؟ ممکن است بگوید، خب، منظور این، آن یا چیز دیگری بود." به این طرف نگاه می‌کنم و یک نفر دیگر را انتخاب می‌کنم. او می‌گوید که چنین و چنان بود. و به نظر می‌رسید. من... این درست به نظر نمی‌رسید. می‌بینید؟

۳۴۰. بعد با خودم فکر کردم: "خب، این یعنی چه خداوند؟" و مدتی در اتاق به قدم زدن پرداختم. زانو زده و دعا کردم. برگشتم و کتاب مقدس را برداشتم، نشستم و خواندم. بعد دوباره شروع کردم به قدم زدن.

۳۴۱. سپس ناگهان، زمانی که آرام شدم، بدان صورت برایم باز شد. سپس خیلی سریع یک قلم برداشتم تا بدین صورت شروع به نوشتن بکنم، هرچه را که داشتم می‌دیدم و انجام می‌دادم. آن را نگاه می‌کردم، بدین صورت، تا زمانی که آن را مکتوب کردم.

۳۴۲. بعد مابقی روز را صرف این می‌کردم که بروم و آن را ردیابی و پیگیری کنم، و ببینم که آیا کاملاً با تمام کتاب مقدس تطابق دارد یا نه. بعد، "همه چیز را تحقیق کنید." می‌بینید؟ این را اینجا دارم.

۳۴۳. و فکر می‌کنم: "خب، افراد زیادی رویاها داشتند، خیلی‌ها در مکاشفات بوده‌اند." اگر در تضاد با کلام است، رهایش کنید، درست است، رهایش کنید.

۳۴۴. حال، حال، حتی این را این‌گونه بررسی می‌کردم. این‌طور بررسی می‌کردم. نکات

کوتاهی را اینجا یادداشت می‌کردم. فکر می‌کردم: "خب، حال، جماعت از شنیدن این خشنود خواهد شد، چون با/ینجا و با/ینجا هماهنگ و مرتبط است. حال ببینیم که این/ینجا چه می‌گوید. بله. ایناهاش، همین جا." می‌بینید؟

۳۴۵. در طول هفته این را در کتاب مقدس جستجو کرده و ارتباط آنها را پیدا می‌کردم. ایناهاش، روی نوارهاست. می‌توانید از آنها استفاده کنید. و تا جایی که می‌دانم و اطلاع دارم، این را توسط مشارکت مسیحی، فیض خدا برای تمام انسان‌ها از طریق عیسی مسیح انجام دادم. تمام تلاشی که در توانم بوده است را انجام داده‌ام.

۳۴۶. شما یکی از بهترین جماعت‌ها بوده‌اید. کسی نبوده که بتواند بامحبت‌تر از شما اینجا بنشیند. همه‌ی شما ساعت یک بعدازظهر به اینجا وارد می‌شوید و تا ساعت پنج عصر سرپا هستید، تا هرزمانی که درهای کلیسا را باز می‌کنند و... اجازه‌ی ورود به افراد می‌دهند. شما در سرما ایستاده‌اید، در برف نشسته‌اید، هر کاری کرده‌اید، کنار دیوارها سرپا ایستاده‌اید، تا زمانی که پایتان به درد افتاده است. دیدم مردانی که نشسته بودند، جای خودشان را به زنان دادند، و دیگرانی که سرپا ایستاده بودند، و چیزهایی مانند این. با خود فکر می‌کردم: "خداوندا! تمام..."

۳۴۷. این هفته، هفته‌ی اسرارآمیزی بوده است. همه چیز به نحوی عجیب به نظر می‌رسید، اینکه چطور، وقتی مردم می‌آیند، می‌بینی که بیرون از اینجا ایستاده‌اند، از طریق پنجره‌ها، درها، پشت ساختمان، همه جا، و در حال گوش کردن هستند. تا جایی که به سخنرانی مربوط می‌شود، من بسیار با سخنور بودن فاصله دارم. اما چرا مردم آن‌گونه می‌نشینند و گوش می‌کنند؟ چرا این کار را می‌کنند؟ نمی‌آیند که به حرف کسی مثل من گوش کنند. اما می‌آیند چون چیزی در آن هست که افراد را جذب می‌کند. درست است. می‌بینید؟ چیزی در آن هست که دارد آنها را جذب می‌کند.

۳۴۸. همان‌طور که همسرم اینجا روی جایگاه ایستاده بود و می‌خواند، وقتی که شروع کردم؛

از شرق و غرب می‌آیند
 از دوردست‌ها می‌آیند
 تا با پادشاه جشن بگیرند، و میهمان شام او باشند
 چقدر خوشبختند این زائرین؛
 که روی مقدسش را شاهدند.
 بارقه‌ای از نور الهی؛
 شرکای مبارک فیض او؛
 چون گوهر درخشان تاج او.

۳۴۹. همیشه این را در ذهن داشته باشید، «چون گوهری در تاج عیسی مسیح بودن». پولس به کلیسا گفت: "شما زینت، یا-یا گوهر تاج او هستید." می‌خواهیم که گوهر تاج عیسی مسیح باشیم.

۳۵۰. نمی‌خواهیم، هرگز نمی‌خواهیم که نام یک انسان را بر آن بگذاریم. همه چیز را درباره‌ی من فراموش کنید. من برادر شما هستم، گناهکاری نجات یافته به فیض، که شایسته‌ی زندگی نبود. این عین حقیقت است. این را از روی فروتنی نمی‌گویم؛ اینها حقیقت مسلم هستند. در من چیزی نیست، حتی یک چیز خوب، به‌هیچ‌عنوان.

۳۵۱. اما فیض خدا اجازه داده تا چشمان کم‌سو و ضعیف من پشت پرده‌ی زمان را ببیند و شاهد آن چیزها در فراسو باشد، و برگردم.

۳۵۲. هنگامی که پسر بچه بودم، مردم را دوست داشتم. همیشه می‌خواستم که کسی من را دوست داشته باشد و با من صحبت کند. بخاطر نام خانوادگی‌ام، هیچ‌کس این کار را نمی‌کرد. هیچ‌کس با من حرف نمی‌زد.

۳۵۳. اما هنگامی که خودم را به خدا تسلیم کردم، سپس... خانواده‌ی ما، ریشه‌ی ما ایرلندی است، فکر می‌کردم: "شاید... آنها همه کاتولیک بودند، و شاید این همان باشد." رفتم به

آنجا، ولی او راهی دیگر داشت. بعد به کلیسای اولین باپتیست پیوستم، و او در راهی دیگر بود.

گفتم: "خداوندا! باید یک راهی باشد که درست باشد."

و یک چیزی گفت: "کلام است."

و من همواره آن کلام را حفظ کرده‌ام. به هر رویایی نگاه کنید، همه جا.

۳۵۴. روزی که سنگ زاویه را در آنجا قرار دادم، چیزی را که صبح همان روز خدا در رویا به من نشان داده بود، آنجا نوشتم: "در فرصت و غیرفرصت با کمال تحمل و تعلیم، تنبیه و توبیخ و نصیحت نما. زیرا ایامی می‌آید که تعلیم صحیح را متحمل نخواهند شد، بلکه بر حسب شهوات خود خارش گوش‌ها داشته، معلمان را بر خود فراهم خواهند آورد و گوش‌های خود را از راستی برگردانیده، به سوی افسانه‌ها خواهند گرایید." ۳۱۶ و آن دو درختی را که کنارشان ایستاده بودم را دیدم که همین کار را کردند. درست است و ما اینجا هستیم. و این درست است. و حال، شما...

۳۵۵. به خاطر داشته باشید، دوباره نصیحتان می‌کنم. به هیچ وجه به کسی نگوید «مشکر»». نگوید. فکر کنید که آیا یک خادم یا چیزی، یک انسان فانی، هیچ نیکویی‌ای در وی هست؟ چون نیست. اهمیتی نمی‌دهم که کیست. هیچ نیکویی‌ای در هیچ انسانی نیست. درست است.

۳۵۶. اگر تعدادی شیپور آنجا افتاده باشند، و یکی از آنها می‌بایست موسیقی خاصی را ادا می‌کرد، این انسان است... آن شیپورها کاملاً بی‌صدا هستند. این آن فرد است که می‌تواند شیپور را بنوازد، که می‌داند می‌خواهد چه کار کند، و شیپور را برمی‌دارد. این هیچ ارتباطی به شیپور ندارد. صدا از یک هوش و خرد در پس آن می‌آید. درست است. پس، تمام شیپورها یکی هستند.

۳۵۷. تمام انسان‌ها یکی هستند. تمام مسیحیان یکی هستند. هیچ فرد بزرگی در میان ما نیست. مردان بزرگ و زنان بزرگ نیستیم. ما همه برادران و خواهران هستیم، همه یکسان، در یک دسته. ما «بزرگ» نیستیم. کسی، کسی را از دیگری بزرگ‌تر نمی‌سازد، اصلاً چنین کاری نمی‌کنند. خیر، قربان! بلکه ما همه بشر هستیم.

۳۵۸. سعی نکنید امور را تفسیر کنید. سعی کنید که فقط یک حیات درست داشته باشید و حمد و ستایش را به عیسی مسیح بدهید. حالا همه متوجه می‌شوند؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] و بعد به تمامی دل خود او را محبت کنید. این کار را می‌کنید؟ ["آمین!"]

دوستش دارم، دوستش دارم

دوستش دارم، (و خواهم داشت!) دوستش دارم

چونکه نخست او مرا دوست داشت

و بهای نجاتم را پرداخت

بر صلیب جلجتا

۳۵۹. جلال بر خدا. همه کاملاً متوجه شدند؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] همه ایمان دارند؟ ["آمین!"] یادتان هست که وقتی شروع کردم "کیست که خبر ما را تصدیق نمود؟ کیست که ساعد خداوند بر او منکشف شده باشد؟" او رحمت خویش، نیکویی خویش را بر شما مکشوف کرده است؟ ["آمین!"] فقط به خاطر داشته باشید. با تمامی قلب خود او را دوست داشته باشید.

۳۶۰. حالا به خانه باز می‌گردم. دوباره به اینجا باز خواهم گشت، اگر خدا بخواهد، حدود اول ماه جون.

۳۶۱. شاید، اگر خدا در قلبم بگذارد، شاید وقتی در اوایل تابستان، مثل ماه جون یا همان حدود، شاید هم اوایل پاییز، اگر خداوند نیامده باشد، دوست دارم که بازگردم و یک هفت شب دیگر را اختصاص بدهم برای آن هفت کَرَنای آخر. این را دوست دارید؟ این را

دوست دارید؟ [جماعت می گویند: "آمین!"] برای من دعا خواهید کرد، تا خدا مرا یاری نماید؟ ["آمین!"] بسیار خب.

۳۶۲. تا دیداری دوباره، این سرود قدیمی زیبا را به یاد داشته باشید.

دوستش دارم، دوستش دارم
چونکه نخست او مرا دوست داشت
و بهای نجاتم را پرداخت
بر صلیب جلجتا

۳۶۳. حال می خواهم که سرهایتان را خم کنید. می خواهم برایتان دعا کنم. قبل از اینکه شبان مرخص کند، می خواهم برایتان دعا کنم.

۳۶۴. پدر آسمانی ما، باشد ای خداوند! تا قوم متوجه بشوند، که مطمئنم برخی هستند که متوجه نمی شوند. اما، پدر! باشد که متوجه هدف بشوند. و درک کنند، پدر! که این-این فیض تو نسبت به آنهاست که این چیزها آشکار شده اند. می خواهم که شکرتم کنم، خداوند! برای معرفت شناخت این چیزهایی که بر ما مکشوف نموده‌ای.

۳۶۵. برای همه‌ی کسانی که اینجا هستند، دعا می کنم؛ همه‌ی کسانی که در جلسات شرکت کردند. اگر کسی باشد که ایمان ندارد، باشد ای خداوند! تا ایماندار شوند.

۳۶۶. برای تمام کسانی دعا می کنم که پیغام را از روی نوار می شنوند. و اگر خداوند! در خانه‌ها و اماکنی برسد که ایمان ندارند، که تردید ندارم این گونه خواهد شد، که ایمانی متفاوت دارند، اما پدر! برای تک‌تکشان دعا می کنم، که قبل از اینکه کلام کفرآمیزی بگویند، ابتدا بنشینند و با آنچه که گفته شد، کتب را تفتیش کنند و به تو بگویند که به راستی صادقند و می خواهند بدانند که این درست است یا نه. برای آنها دعا می کنم ای پدر!

۳۶۷. برای آنانی دعا می کنم که کنار این دیوارها ایستاده بودند، خارج از اینجا ایستاده بودند، داخل ماشین‌هایشان نشسته بودند، برای بچه‌های کوچک و تمام کسانی که در داخل بودند.

۳۶۸. دعا می‌کنم که دعا‌های من پاسخ داده شوند، که تو آنها را مبارک بسازی. نخست، خداوند! به همه حیات جاودان را عطا کن. دعا می‌کنم که در بین آنها حتی یک نفر هم نباشد که فنا شده باشد، حتی یک نفر.

۳۶۹. و اکنون پدر! نمی‌دانیم که آن واقعه‌ی عظیم کی خواهد بود. اما هنگامی که شاهد ظهور این آیات باشیم و وقایع کتاب مقدسی. این ما را بی‌اندازه دلگرم می‌سازد. و دعا می‌کنم، خداوند پدر! که ما را یاری نمایی.

۳۷۰. دعا می‌کنم که شبان عزیز ما، برادر نویل را یاری کنی. خداوند! او را از فیض، از قوت و از درک پر ساز، تا بتواند این خوراک ذخیره شده را گرفته و بره‌های خدا را برکت بدهد.

۳۷۱. خداوند! دعا می‌کنم که بیماری را از ما دور کنی. چنین شود که وقتی افراد بیمار می‌شوند، این را به خاطر داشته باشند که خون حاضر و کافی خداوند عیسی اکنون بر روی مذبح است تا کفاره بشود. و دعا می‌کنم که فوراً شفا یابند.

۳۷۲. و دعا می‌کنم که قدرت شیطان را که تلاش در مایوس کردن آنها و واداشتن آنها به ساخت فرقه می‌کند، از آنها دور سازی. تمام قوت دشمن را دور نگه دار، خداوند! ما را با کلام خویش تقدیس کن. عطا کن خداوند!

۳۷۳. بعد، خداوند! دعا می‌کنم که من را امداد نمایی. در حال افول هستم، خداوند! می‌دانم که روزهای ریادی در پیش ندارم و دعا می‌کنم که مرا یاری کنی، تا بتوانم صادق باشم، بی‌ریا و در راستی باشم تا بتوانم پیغام را تا جایی که برای من مقرر شده، پیش ببرم. و هنگامی که زمان آن می‌رسد که بیارامم، و به آن رودخانه برسم، و امواج شروع به ورود نمایند، اوه خداوند! باشد تا بتوانم این شمشیر را به دست کس دیگری بسپارم که با آن صادق باشد، خداوند! و حقیقت را حفظ اعلام نماید. عطا کن، خداوند! و تا آن زمان، مرا یاری کن تا قوی و سلامت و دلیر باشم.

۳۷۴. کلیسای من را یاری کن. ما را با هم برکت بده، خداوند! ما از آن تو هستیم. اکنون

احساس می‌کنیم که روح تو در بین ماست. ایمان داریم که تو دعاهای ما را جواب خواهی داد. چون، خودمان را به تو می‌سپاریم، با کلامت، برای خدمت در مابقی ایام عمرمان بر روی زمین، در نام پسر خدا، عیسی مسیح، منجی عزیز ما، برای جلال او. آمین!

دوستش (خدا به شما برکت بدهد)... دارم... (با تمام قلبم)

چونکه نخست او مرا دوست داشت

۳۷۵. خدا به شما برکت بدهد، برادر نویل! در جایگاه وظیفه‌ی خود می‌مانید؟...

مهر هفتم ادامه می‌یابد.

۳۷۶. [اکنون شما گوش کردن به موعظه‌ی مهر هفتم به همان صورتی که در کاملیت آن در روز یکشنبه ۲۴ مارچ ۱۹۶۳ در خیمه‌ی برانهام در جفرسونویل ایندیانا موعظه شده بود را به اتمام رساندید. برادر برانهام نمی‌خواست که نوار ضبط شده‌ی اصلی پخش بشود. روز بعد، دوشنبه ۲۵ سال ۱۹۶۳ برادر برانهام به اتاق مُتل برادر فرد سوتمن و برادر جیمز مگوایر که در آن زمان مسئول ضبط نوارها بودند، رفت. برادر برانهام به این برادران گفت: "نمی‌خواهم که این پیغام‌ها به این صورت که هست، پخش بشود." بعد از اینکه خودش به نوار گوش کرد، به برادران گفت که نوار را در یک نقطه مشخص متوقف کنند، و در آن نقطه (یعنی ابتدای پاراگراف ۲۶۱) یک بخش حدوداً بیست دقیقه‌ای را ضبط کرد. (پاراگراف ۳۷۷ تا ۴۱۵) این نوار تا سال ۱۹۶۶ تنها نسخه‌ی پخش شده از «مهر هفت» بود. بعد از اینکه برادر برانهام صحنه را ترک کرد، هیئت مدیره‌ی انجمن بشارتی ویلیام برانهام به اتفاق آرا توافق کردند تا نوار را به همان شکل اصلی که در خیمه‌ی برانهام ضبط شده است، پخش کنند. از آن زمان، هر دو نسخه در دسترس بوده است. حال ما آن بخش اضافه شده پیغام برادر برانهام را بر روی یک نوار، به همراه نسخه اصلی «مهر هفتم» داریم. صدای بعدی که می‌شنوید،

- صدای برادر برانهام در اتاق مسافرخانه در روز دوشنبه ۲۵ مارچ ۱۹۶۳ خواهد بود.]
۳۷۷. چیز خوبی است که شیطان چیزی درباره‌ی آن نمی‌داند. چون، اگر می‌دانست، می‌توانست آن را جعل و تقلید کند. این ترفند او برای انجام کارهاست.
۳۷۸. پس، از این‌رو، خدا این را چنان از جهان پنهان ساخته است، حتی برای آسمان، که هیچ راهی برای درک آن وجود ندارد، تنها آن‌گونه که خدا خودش آن را مکشوف سازد.
۳۷۹. حال، می‌خواهم که توجه داشته باشید، امشب، که در مهر ششم، در مهر ششم یک هدف سه‌گانه قرار داشت.
- در خصوص اسب سواران هم یک هدف سه‌گانه قرار داشت.
۳۸۰. در تمام این چیزها یک هدف سه‌گانه بود. این ما را به یک «سه» برمی‌گرداند. و باز یک «هفت»، می‌بینید، هفت مهر، هفت پیاله، و این چیزها. در سه‌ها و هفت‌ها، عدد خدا اعداد ریاضی خدا در مکشوف کردن کلامش است.
۳۸۱. حال توجه داشته باشید، درست مانند سوارها، سه اسب به بیرون رفتند. یکی از آنها سفید بود، یکی قرمز بود، دیگری سیاه بود. و بعد، در اسب چهارم، در اسب چهارم، همه‌ی آنها در هم ادغام شده بودند، می‌بینید، یک هدف سه‌گانه.
۳۸۲. حال، خدا همین کار را انجام داد. خدا وقتی شیر خود را که کلامش بود، فرستاد، همین کار را کرد تا با ضد مسیح نبرد کند.
۳۸۳. بعد می‌بینیم که او در زمان مصیبت، گوساله را فرستاد، یک حیوان قربانی. و در این مقطع مصیبت، این تنها کاری است که قوم می‌توانستند انجام بدهند، تنها کار کردن، بردگی و پیشکش کردن خود به جهت قربانی.
۳۸۴. بعد می‌بینیم، در عصر بعدی، که عصر اصلاحات بود، خدا حکمت انسان را فرستاد، سری شبیه انسان بر روی یک وحش، که قدرتی بود که در اصلاحگران به بیرون رفت.

۳۸۵. متوجه شدید؟ هر... جای شگفتی نیست که مردم این زمان همچنان دارند در خماری آن زندگی می‌کنند، درست همان‌گونه که از عصر اصلاحگران بوده، چون، آنها این را طریق سنت کلیسای می‌بینند. آنها این را همان‌طوری می‌بینند که مدارس دینی آن را تعلیم داده‌اند. آن در یک زمانی طریق خدا بود، ولی اکنون ما از آن عبور کرده‌ایم.

۳۸۶. اکنون در عصر عقاب هستیم، مکاشفه‌ای که باید مکشوف گردد، همه چیز. حال این را مقایسه کنید با مکاشفه باب دهم، آیات یک تا هفت. و در این مکاشفه اینجا خواهیم دید، مکاشفه ۱:۱۰ تا ۷، که "در ایام صدای فرشته‌ی هفتم، می‌بایست تمامی اسرار خدا به اتمام برسد."

۳۸۷. اکنون از همین رو متوجه می‌شویم که مهر ششم، که اکنون باز شده است، آن هم برای یک هدف سه‌گانه بود. حال، آن اهداف اینها بودند.

۳۸۸. اولین نکته این بود که باکره‌ی نادان می‌بایست جهت پاک‌سازی از دوران مصیبت‌ها عبور می‌کرد. او می‌بایست از گناه بی‌ایمانی و رد کردن پیغام تطهیر می‌گشت. این، در مقطع مصیبت‌ها برای او انجام شد. او را دوباره اینجا در مکاشفه ۷ می‌بینیم، بین باب ۶ و ۷ در اینجا، درحالی که ظاهر شده و جامه به او داده شده است. او عروس نیست. اما کلیساست، افراد خالصی که شاید فرصت نیافتند تا پیغام را دریابند یا به نحوی توسط نبی کاذب کور شده بودند. و فرصت نیافتند، ولی در قلب خویش حقیقتاً صادق بودند. خدا از قلب آنها آگاه است. و در اینجا، در خلال این مدت آنها پاک شده‌اند.

۳۸۹. این را متوجه می‌شوید که یک زمان پاک‌سازی دیگر هست، که از آن اسرائیل است، هنگامی که دوباره جمع می‌شود. این بخش دوم است. خدا اسرائیل را در مقطع مصیبت پاک می‌سازد. از بین میلیون‌ها نفری که آنجا جمع می‌شوند، یک گروه برگزیده‌ی صد و چهل و چهار هزار نفری خواهد بود، و آنها نیز پاک خواهند شد. خدا دارد اسرائیل را تطهیر می‌کند.

۳۹۰. کل کره‌ی زمین هم هست که باید پاک شود. چنان چیزی خواهد بود که ماه، ستارگان

و تمام طبیعت پاک خواهد شد. می‌دانید که این چیست؟ زمین دارد خودش را از نو می‌سازد، و برای سلطنت هزارساله مهیا می‌شود. سلطنت هزارساله در راه است و هر چیزی که در خود آلودگی و رجاستی داشته باشد، باید در خلال مهر ششم پاک شود.

۳۹۱. حال، حال متوجه می‌شوید؟ در بازگشایی این مهر هفتم، این هم یک سر سه‌گانه است. این یکی، من... درباره‌ی آن صحبت کرده‌ام و خواهم کرد، که این سر هفت رعد است. هفت رعد در آسمان این سر را فاش خواهند کرد. این درست در زمان آمدن مسیح خواهد بود. زیرا مسیح گفت که هیچ‌کس از زمان بازگشت او خبر ندارد.

۳۹۲. آیا توجه کردید، زمانی که یهودیان این را از او پرسیدند؟ می‌دانیم... هنگامی که کلام را اینجا با متی ۲۴ مقایسه کردیم، با شش مهر، مهر هفتم مطرح نشده بود. چون، می‌دانید، مسیح گفت: "تنها خود خدا می‌داند! حتی فرشتگان هم نمی‌دانند." جای تعجب ندارد، چون حتی مکتوب هم نشده بود. می‌دانید، آنها ساکت شدند، آن زمان هیچ چیزی واقع نشد. فرشتگان از آن خبر ندارند. هیچ‌کس نمی‌داند که چه زمانی او می‌آید.

۳۹۳. اما-اما-اما هفت صدا خواهد بود، از این هفت رعد، که مکاشفه‌ی عظیم را در آن زمان مکشوف خواهد نمود. پس، ایمان دارم، برای ما که... اگر این را ندانیم، و اگر ما... تا آن زمان شناخته نخواهد شد. اما در آن روز مکشوف خواهد شد. در روزی که مقرر گشته تا مکشوف گردد. پس کاری که ما باید انجام بدهیم، این است که در حضور خدا با احترام باشیم، و او را بپرستیم، و تمام کاری که می‌توانیم را انجام بدهیم، و یک زندگی خوب و مسیحی داشته باشیم. اینجا، حال، می‌بینیم که مهر ششم برای ما باز شده است؛ آن را می‌بینیم و می‌دانیم که این مهر هفتم تا زمان فرا رسیدن آن ساعت، نمی‌تواند برای عموم آشکار گردد.

۳۹۴. حال، یک دلیلی وجود داشت که خدا اجازه داد که این هفت صدا مثل رعد غرش کنند. چون، می‌بایست بیاید. چون... می‌بینیم که مسیح، بره، کتاب را در دست خویش گرفت، و او مهر هفتم را گشود. اما، می‌بینید، این یک سر مخفی است. هیچ‌کس از آن خبر

ندارد. اما این-در راستای چیزی است که او گفت: "هیچ کس از آمدن او خبر ندارد." آنها درباره‌ی این سرّ هفت رعد هم نمی‌دانند.

۳۹۵. این اندازه امروز ما درکی از آن داریم، چون مابقی آن کاملاً آشکار شده است؛ ولی این آشکار نشده است. اما در اتاقم که نشسته بودم، این را شنیدم... یا، شنیدم، بلکه دیدم که هفت رعد را آشکار کرد. از اینجا جلوتر نمی‌توانم بروم، همین جا.

۳۹۶. اطمینان دارم که تک‌تک شما خدا را پرستیده و کاری را که درست است، انجام خواهید داد. و تمام مدت عمرتان، او را دوست داشته باشید، و پرستید و خدمت کنید. و خدا مابقی آن را انجام خواهد داد.

۳۹۷. حال، اکنون به فیض خدا، به صورت کامل تمامی اسرار شش مهری که مهر شده بودند را داریم و متوجه هستیم و می‌دانیم که مهر هفتم برای اطلاع همگانی نیست.

۳۹۸. حال، آمدن او، در ساعت آمدن او، در زمان ویرانی زمین، می‌دانید. او آنجا گفت: "نشانه‌ی انقضای جهان چه خواهد بود؟" در متی ۲۴، وقتی که آن سؤال را از او پرسیدند. او رفت تا آن کار را انجام دهد. او درباره‌ی جمع شدن اسرائیل بعنوان یک قوم گفت، در آیه‌ی ۳۱، متی ۲۴:۳۱. اما بعد شروع کرد به گفتن مثل‌ها. بعد می‌بینید که... "پس از درخت انجیر مثلش را فرا گیرید، که چون شاخه‌اش نازک شده، برگ‌ها می‌آورد، می‌فهمید که تابستان نزدیک است، همچنین شما نیز چون این همه را ببینید، بفهمید که نزدیک بلکه بر در است." می‌بینید، اسرائیل در حال جمع شدن در وطن خویش. اما توجه داشته باشید که او اشاره‌ای به مکاشفه‌ی این مهر هفتم نمی‌کند.

۳۹۹. و اینجا، هنگامی که مهر هفتم، هنگامی که آن را گشود، باز هم آن را مطرح نکرد. پس می‌بینیم که این یک سرّ کامل است، از این رو هنوز زمان اینکه این سرّ آشکار بشود نیست. بنابراین، ما تا این حد آمده‌ایم، و مابقی آن درست در حدود زمانی که عیسی دوباره برای عروس خود ظاهر می‌شود، یا هر چیزی که در آن زمان اتفاق می‌افتد، آشکار خواهد شد.

پس تا آن زمان، فقط دعا کنیم و یک زندگی خوب و درست مسیحی را داشته باشیم و در انتظار آمدن او باشیم.

۴۰۰. حال، اگر این نوار جایی به دست کسی رسید، سعی نکنید که از آن یک «ایسم» بسازید. تنها کاری که می‌کنید، فقط به خدمت و پرستش خدا ادامه بدهید. چون این سرّ عظیم آن‌قدر بزرگ است که خدا حتی اجازه‌ی مکتوب کردن آن را به یوحنا نداد. این یک رعد بود، اما او... با علم به آن، به ما وعده می‌دهد که این اتفاق خواهد افتاد. اما تا آن زمان، باز نشده است.

۴۰۱. و اکنون خدا را بابت چیزی که به ما نشان داده است، شاکریم. من به مدت هشت روز در آن اتاق بالا نشسته بودم و پیغامی که اکنون توضیح آن را برایتان به اتمام رساندم، خیلی از شما آن را درک خواهید کرد. و وعده داده بودم که چیزی در جریان بود، از نظر روحانی، در تمام مدت. و مطمئن بودم که دارید از آن غافل می‌شوید. و این چیزی است که هست، اثبات مطلق این تفسیر کتب که از جانب خدا فرستاده شده است.

۴۰۲. چون، قبل از اینکه حتی بدان پردازیم، و من به سمت غرب رفته بودم، خداوند یک روز یک رویا به من نشان داد، حدود ساعت ده صبح. و من آمدم و اینجا توضیحش دادم، که آن را دیده‌ام، ولی نمی‌دانستم که مفهومش چه بود. یک صور فلکی متشکل از هفت فرشته بود. این را به یاد خواهیم داشت. این را در نواری تحت عنوان «آقایان! ساعت چند است؟» خواهید دید. خب، حال. این دقیقاً چیزی است که اکنون دارید می‌بینید. هفت فرشته... من در غرب بودم.

۴۰۳. یادتان هست، پیغام‌آوران کوچکی که به سمت شرق رفتند. دومین پیغام‌آوران، کبوتران، پرنده‌گانی کمی بزرگ‌تر، آنها به شرق رفتند. و بعد نگریستم... آنها با من بودند، در تمام مدت. این کشش اول و دوم بود.

۴۰۴. حال، سومی از غرب آمد، با شتابی سریع می‌آمدند، و من را برداشتند. این برگشت به

شرق بود، با سرّ هفت مهر. درست همان‌طور که در خواب جونیور جکسون گفته بود. که خدا به من اجازه داد آن را برایش تعبیر کنم. اوه، درون آن هرم، سنگ سفیدی بود که روی آن چیزی مرقوم نبود. به همین دلیل است که باید به غرب می‌رفتم، تا با پیغام این فرشته‌ها مرتبط بشوم، تا بازگردم و آن را بر کلیسا مکشوف سازم. یادتان باشد، گفتم: "اتفاق بعدی که رخ بدهد، اینجا در کلیسا خواهد بود." کاملاً همان‌طور است.

۴۰۵. یک چیز دیگر، می‌خواهم توجه داشته باشید که چه چیزی واقع شده است. و اگر دارید به نوار گوش می‌کنید، نوار «آقایان! ساعت چند است؟» متوجه خواهید شد که یک فرشته برای من خیلی برجسته بود. مابقی آنها خیلی معمولی به نظر می‌رسیدند. ولی این فرشته، یک فرشته‌ی مورد توجه بود. او در صور فلکی به شکل هرم، در سمت چپ من قرار داشت.

۴۰۶. و، به یاد داشته باشید، این در درون هرم بود، جایی که سنگ سفید اسرارآمیز چیزی بر رویش مرقوم نبود. و فرشتگان من را به هرم متشکل از خودشان بردند، اسرار خدا فقط بر آنها معلوم بود و اکنون، آنها پیغام‌آورانی بودند که برای تفسیر آن هرم، یا آن پیغام سرّ این هفت مهر که در درون هرم نهفته است، آمده بودند.

۴۰۷. حال، فرشته در سمت چپ من بود، که در اصل می‌شد آخرین، یا فرشته‌ی هفتم، اگر آنها را از چپ به راست می‌شماردیم. چون، او در سمت چپ من بود، من وقتی به او نگاه می‌کردم، به سمت غرب، او داشت به سمت شرق می‌آمد، می‌شد در سمت چپ. پس این پیغام آخرین فرشته خواهد بود، بسیار قابل توجه. یادتان هست که چطور سرش رو به عقب بود و بال‌های بزرگ و تیزش، و اینکه چطور درست به سمت من پرواز می‌کرد. حال، این مهر هفتم است. این همچنان امری قابل توجه است و ما... ما هنوز نمی‌دانیم که این چیست، چون اجازه‌ی گشوده شدنش داده نشده.

۴۰۸. اما اکنون، هریک از شما در جلسات متوجه این شدید، که چه جلساتی بود! همه به نظر می‌رسید که... همه روی لبه‌ی صندلی‌های خود بودند. و همه‌ی کسانی که اینجا ایستاده

بودند، ساعت یک یا دو بعدازظهر، منتظر بازگشایی درها بودند تا بتوانند به ردیف‌های جلویی بیایند. کنار دیوارها سرپا ایستاده بودند، عضلات خشک شده، و همه‌ی این چیزها.

۴۰۹. این چیست؟ این روح‌القدس بود که این پیغام‌آوران را به پایین فرستاد و آنها در حال مکشوف کردن این بر ما بودند. و توجه داشته باشید که چطور کاملاً منطبق با کلام بود، دقیقاً.

۴۱۰. و بعد، برای اینکه به شما بگویم که این حقیقت است، آن را حدود-حدود دو ماه قبل پیشگویی کرد، شاید هم بیشتر، قبل از اینکه اتفاق بیفتد. که من، وقتی به غرب رفتم، بدون اینکه از آن آگاه باشم؛ برمی‌گردم اینجا با تفسیر آن به همان صورتی که او آن را عطا کرده است. حال یادتان باشد، در روایا، او هرگز وقتی که من را به بالا برد، چیزی به من نگفت. هراسان بودم، می‌ترسیدم که قرار است بمیرم، در یک انفجار کشته شوم. می‌بینید، نمی‌توانستند این کار را بکنند.

۴۱۱. تفسیر درست به اندازه‌ای که نیاز من بود، می‌آمد. این در اتاق بود و من همان‌طور که او عطا کرد، آن را بازگو می‌کردم.

۴۱۲. حال، می‌دانید دوستان! رویاها زایل نمی‌شوند. آنها همیشه کامل و بی‌نقص هستند. آنها کاملاً درست هستند.

۴۱۳. حال، رویا، بعلاوه‌ی کلام، بعلاوه‌ی تاریخ، بعلاوه‌ی ادوار کلیسا، و همه‌ی آنها، با هم ترکیب می‌شوند. پس، می‌توانم به درستی بگویم که این تا جایی که درک من است، بر طبق کلام خدا و رویا و مکاشفه، تفسیر آن «**خداوند چنین می‌گوید**» است.

۴۱۴. حال، خدا به شما برکت بدهد، تک‌تک شما، به دولتمندی، همین‌طور که سرپا می‌ایستیم و این سرود قدیمی و زیبایی کلیسا را می‌خوانیم. خدا به شما برکت بدهد. به هر یک از شما.

۴۱۵. [برادر برانهام چهار خط بعدی را بر گرفته از پاراگراف‌های ۳۷۴ و ۳۷۵ از پیغام شب قبل در ۲۴ مارچ ۱۹۶۳ اضافه می‌کند.]

من خدا به شما برکت بدهد!

دوستش دارم (با تمام قلبم)

چونکه نخست او مرا دوست داشت

خدا به شما برکت بدهد. برادر نویل!... در جایگاه خدمتی خود می آید؟...